شروح وحواشي الكافي (١٢)

تحفة الأولياء

(ترجمه اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی
(زنده در سال ۱۲۳۷ ق)

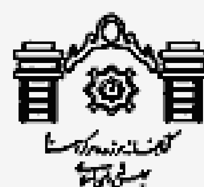
جلد دوم

تحقیق
محمد مرادی

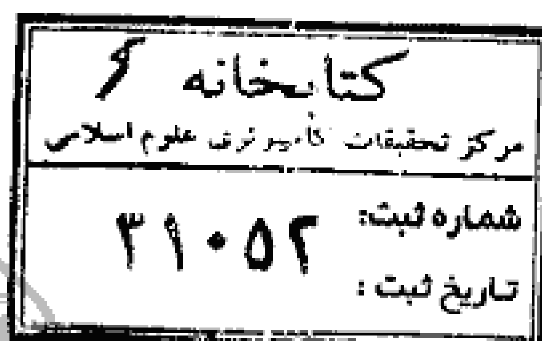
مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی (١٦)

بسم الله الرحمن الرحیم





پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث: ۱۸۴



اردکانی، محمّدعلی، ـ ۱۲۳۷
[اصول کافی. فارسی ـ عربی]
تحفة الاولیاء (ترجمه / اصول کافی) / محمّد علی بن محمّد حسن اردکانی؛ تحقیق: محمّد مرادی و عبد الهادی مسعودی.
ـ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۷.
۴ ج. ـ (پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث؛ ۱۸۴). (مجموعهٔ آثار کنگرهٔ بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی؛ ۱۵).
ISBN : 978 - 964 - 493 - 394 - 3
ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 395 - 0
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتاب‌نامه.
۱. احادیث شیعه ـ قرن ۴ ق. ۲. کلینی، محمّد بن یعقوب، ـ ۳۲۹ ق. ـ اصول کافی ـ نقد و تفسیر. الف. مرادی، محمّد، ۱۳۳۷ ـ ، محقق. ب. مسعودی، عبد الهادی، ۱۳۴۱ ـ ، محقق. ج. مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
د. کلینی، محمّد بن یعقوب، ـ ۳۲۹ ق. ـ اصول کافی. هـ. عنوان. و. عنوان: ترجمه اصول کافی.
۲۹۷/۲۱۲ BP ۱۲۹/ک ۸ ک ۲۲۰۴ ۱۳۸۷
فهرست‌نویسی پیش از انتشار، توسّط کتاب‌خانهٔ تخصّصی حدیث / قم.

شروح وحواشی الکافی (۱۲)

تحفة الأولياء

(ترجمه اصول کافی)

محمد علی بن محمد حسن اردکانی
(زنده در سال ۱۲۳۷ ق)

جلد اول

تحقیق
محمد مرادی

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی ره (۱۵)

تحفة الأولياء / ج ۱

محمد علی بن محمد حسن اردکانی

تحقیق: محمد مرادی

صفحه‌آرا: سید علی موسوی‌کیا





ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۸۸

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۶۰۰

قیمت: ۱۰۵۰۰ تومان

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، نبش کوی ۱۲ پلاک ۱۲۵ تلفن: ۷۷۴۰۵۲۳ ۰۲۵۱ /فاکس: ۷۷۴۰۵۷۱ ۰۲۵۱ - /ص.پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه و فروشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۷۷۴۰۵۴۵ ۰۲۵۱ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام صحن کاشانی) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب، طبقهٔ هم‌کف) تلفن: ۳-۲۲۴۰۰۶۲ ۰۵۱۱

فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، میدان تختی، خیابان شهید اسدالله زاده، نرسیده به چهار راه پل خاکی، دست چپ، ساختمان کوثر) تلفن: ۸۴۲۶۳۳۲

http://www.hadith.net

hadith@hadith.net

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 395 - 0

ISBN : 978 - 964 - 493 - 394 - 3



یادداشت دبیر علمی کنگره

کتاب شریف **الکافی**، تألیف ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب کلینی ﷺ، مهم‌ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به‌شمار می‌رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ در عرصه‌های مختلف دینی است، به جهت ویژگی‌های منحصر به فرد، محور شکل‌گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح‌ها و تعلیقه‌ها و ترجمه‌های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است.

آستان حضرت عبدالعظیم حسنی ﷺ و مؤسسهٔ علمی ـ فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «**گرامیداشت بزرگان و عالمان ری**» را به بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی اختصاص داده است.

اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت‌اند از:

۱. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقةالاسلام کلینی

۲. ترویج معارف حدیثی اهل بیت ﷺ

۳. تحقیق و پژوهش در میراث ثقة الاسلام کلینی

۴. شناخت جایگاه و تأثیرگذاری کتاب **الکافی**.

کمیتهٔ علمی کنگره، پس از برگزاری کنگرهٔ بزرگداشت ابوالفتوح رازی در پاییز ۱۳۸۴، کار برنامه‌ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه‌ها را در دستور کار قرار داد:

۱. تصحیح و تحقیق آثار مخطوط مربوط به **الکافی** (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و...)

۲. گشودن افق‌های تازهٔ پژوهشی در زمینه **الکافی**

۳. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش‌های مربوط به **الکافی**

۴. به دست دادن نسخهٔ تحقیق شده از کتاب الکافی

۵. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و الکافی و ارائهٔ آنها در قالب DVD (لوح چند منظورهٔ دیجیتال).

آنچه کمیتهٔ علمی در مدت دو سال و اندی تلاش بِدان دست یافت و هم‌زمان با برگزاری کنگره ارائه می‌گردد، از این قرار است:

یک. نسخهٔ تحقیق شدهٔ الکافی

دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

چهار. ویژه‌نامه‌های مجلّات

پنج. خبرنامهٔ کنگره

شش. DVD (لوح چند منظورهٔ دیجیتال).

اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می‌افکنیم:

یک. الکافی

کتاب الکافی، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب‌گذاری، به همراه تعلیقه‌هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوینی به زیور طبع، آراسته می‌گردد.

دو. شروح و تعلیقه‌های الکافی

بر کتاب الکافی، شروح و تعلیقه‌های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به‌چاپ رسیده است. کمیتهٔ علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه‌ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضهٔ آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید:

۱. الشافی فی شرح الکافی، ملّا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ق) — ۲جلد

۲. صافی [در شرح کافی]، ملّا خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ق) — ۲جلد

۳. الحاشیة علی اُصول الکافی، ملّا محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶ق) — ۱جلد

۴. الحاشیة علی اُصول الکافی، سید احمد علوی عاملی (زنده در ۱۰۵۰ق) — ۱جلد

۵. الحاشية علی أصول الكافي، سيد بدرالدين حسيني عاملی (زنده در ۱۰۶۰ق) ۱جلد

۶. الكشف الوافي في شرح أصول الكافي، محمد هادی بن محمد معين الدين آصف شيرازی (م ۱۰۸۱ق) ۱جلد

۷. الحاشية علی أصول الكافي، ميرزا رفيعا (م ۱۰۸۲ق) ۱جلد

۸. الهدايا لشيعة أئمة الهدی (شرح أصول الكافي)، شرف الدين محمد بن محمدرضا مجذوب تبريزی (قرن ۱۱ق) ۲جلد

۹. الذريعة إلى حافظ الشريعة (شرح أصول الكافي)، رفيع الدين محمد بن محمد مؤمن گيلانی (قرن ۱۱ق) ۲جلد

۱۰ و ۱۱. الدرّ المنظوم، شيخ علی‌كبير (م۱۱۰۴ق) و الحاشية علی أصول الكافي، شيخ علی صغير (قرن ۱۲) ۱جلد

۱۲. تحفة الأولياء (ترجمهٔ أصول الكافي)، محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردكانی (زنده در ۱۲۳۷ق) ۴جلد

۱۳. شرح فروع الكافي، محمد هادی بن محمدصالح مازندرانی (م ۱۱۲۰ق) ۵جلد

۱۴. البضاعة المزجاة (شرح روضة الكافي)، محمد حسين بن قارياغدی (م۱۰۸۹ق) ۲جلد

۱۵. منهج اليقين (شرح وصيت امام صادق عليه السلام به شيعيان)، سيد علاء الدين محمد گلستانه (م ۱۱۱۰ق) ۱جلد

۱۶. مجموعه رسائل در شرح احاديثی از كافی ۲جلد

سه. مجموعه آثار توليدی كنگره

منظور از اين عنوان، آثار توليدی كميتهٔ علمی است. در اين حوزه، اين آثار عرضه می‌گردد:

۱. حياة الشيخ الكليني/ثامر العميدی ۱جلد

۲. توضيح الأسناد المشكلة في الكتب الأربعة أسناد الكافي / سيد محمدجواد شبيری ۲ جلد

۳. المنمنة من صيغ الأداء للحديث الشريف في الكافي / سيد محمدرضا حسينی جلالی ۱جلد

۴. كافی پژوهی در عرصهٔ نسخه‌های خطی / علی صدرايی خويی با همكاری سيّد صادق اشكوری ۱ جلد

۵. كتاب‌شناسی كلينی و كتاب الكافي / محمد قنبری ۱ جلد

۶. شناخت‌نامهٔ كلينی و الكافي / محمد قنبری ۴ جلد

۷. **کافی پژوهی** (گزارش پایان‌نامه‌های مرتبط با کلینی و الکافی) / سید محمدعلی ایازی ۱ جلد
۸. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران ۷ جلد
۹. مصاحبه‌ها و میزگردها ۱ جلد

چهار. ویژه‌نامه‌های مجلات

مجله‌های **آینهٔ پژوهش**، **سفینه**، **علوم حدیث** و برخی دیگر از نشریات، هم‌زمان با برپایی کنگره، ویژه‌نامه‌هایی منتشر می‌کنند.

پنج. خبرنامه

خبرنامهٔ کنگره که به اطلاع‌رسانی پیش از برپایی کنگره می‌پردازد، تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن منتشر خواهد شد.

شش. DVD

نرم‌افزار مجموعهٔ آثار کنگره، همراه با برخی از نسخه‌های خطّی **الکافی**، و نیز دیگر شروح، تعلیقه‌ها و ترجمه‌های چاپ شده **الکافی** در قالب DVD ارائه خواهد شد.



❊❊❊

در پایان، از همهٔ فرهیختگان و اندیشه‌مندان، سازمان‌ها و نهادهای علمی ـ پژوهشی که در به ثمر رسیدن این همایش سهم داشته‌اند، سپاس‌گزاری می‌شود، بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم ﷺ و ریاست محترم مؤسسهٔ علمی ـ فرهنگی دارالحدیث، حضرت آیة الله محمدی ری‌شهری، شورای عالی سیاست‌گذاری، شورای علمی کنگره، کمیتهٔ بین الملل، کمیتهٔ اجرایی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبدالعظیم ﷺ، مدیران و محققان پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث، مسؤلان، اساتید و دانشجویان دانشکدهٔ علوم حدیث، مسؤلان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.

مهدی مهریزی
دبیر کمیتهٔ علمی
بهار ۱۳۸۷

آغاز سخن

کتاب کافی از زمان تدوین و تألیف از حدود یازده قرن پیش تا کنون در کانون توجه همهٔ حدیث پژوهان و دانشمندان شیعه بوده است و تبدیل به مرجعی شده که هیچ فقیه و محدثی و هیچ عالم و دانشوری از مراجعهٔ به آن بی‌نیاز نیست.

کافی نخستین کتابی است که احادیث را در این گستردگی و با سامانی خاص گردآوری نموده، بگونه‌ای که بعد از آن، مراجعه به اصول چهارصدگانهٔ حدیثی از رونق افتاد و خود مصدر اولیهٔ حدیث شیعه شد، و از این جهت است که بزرگان علمای شیعه این کتاب را در حد بسیار عالی ستوده‌اند و شیخ مفید آن را با عبارت «أجلّ کتب الشیعة و أکثرها فائدة» معرفی کرده است.

وجود بیش از بیست شرح و سی حاشیه و هزار و ششصد نسخهٔ خطی و بیست بار چاپ، نشانِ اهمیت این میراث ارزشمند است.

سوگمندانه بیشتر آثارِ مربوط به کافی یا به صورت دست نوشته باقی مانده و یا به شکل مطلوبی به چاپ نرسیده است. واحد احیاء آثار بر آن است که همراه با تصحیح کافی، تمام شروح، حواشی، ترجمه‌ها و تک‌نگاری‌های مربوط به کافی را تحت عنوان «شروح و حواشی الکافی» تصحیح کرده و منتشر سازد که تصحیح تحفة الأولیاء در همین راستا است.

تحفة الأولیاء (ترجمهٔ اصول کافی) اثر میرزا محمّد علی بن محمّد حسن نحوی اردکانی یزدی از علمای قرن سیزدهم هجری است. وی عالمی ادیب و لغت‌شناس بوده و از همین جهت است که به «فاضل نحوی» لقب یافته است.

او از خود آثار متعدد و متنوّعی به یادگار گذاشته و تنوّع آثار وی در حدیث، شرح

حدیث، فقه، تجوید، تعبیر خواب و ترجمه کتاب‌های حدیثی، فقهی و ... از وی شخصیتی جامع به نمایش گذاشته است.

تحفة الأولیاء از ترجمه‌های نسبتاً کهن اصول کافی است که هم به لحاظ فرهنگی از میراث فرهنگی ایران به شمار می‌رود و هم بخشی از تاریخ فعالیت‌های علمی عالمان دینی است و هم به لحاظ علمی تجربه‌ای است سودمند برای تمام کسانی که به ترجمه علاقه‌مند هستند.

بدون تردید، این گونه آثار، خود بخش بزرگی از راه ترجمهٔ متون دینی را هموار می‌کند و تجربهٔ گران‌قیمتی را به نسل‌های بعد منتقل می‌نماید. برجستگی‌ها، کاستی‌ها و ویژگی‌ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمهٔ آنها، خود اندوخته‌هایی ارزشمند محسوب می‌شوند، و تحفة الأولیاء که عالمی لغت‌شناس آن را به رشته تحریر در آورده و اطلاعات جانبی فراوانی در زمینه‌های تفسیر، حدیث، عقائد، فلسفه، تاریخ و لغت در آن ارائه شده به مثابه سرمایه‌ای است ارزشمند که نباید در عرصهٔ پژوهش‌های حدیثی و ترجمهٔ متون دینی نادیده گرفته شود.

اردکانی در این ترجمه، سعی کرده به قلمی روان، اصول کافی را به گونه‌ای ترجمه کند که برای همگان، خواندن و فهم آن آسان شود و به این جهت در بسیاری از موارد به جهت ساختار محتوایی کتاب و ناتوانی قلم از نگارش کوتاه همهٔ مطالبی که در متن آمده، مجبور شده به شرحِ متن نیز اقدام کند و این امر، جذابیت ترجمهٔ او را دو چندان ساخته است.

به سامان رسیدن این اثر مرهون همت و تلاش فاضل ارجمند حجة الاسلام جناب آقای مرادی و عالم فرزانه حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای عبد الهادی مسعودی و جمعی از همکارانشان می‌باشد که بدین وسیله ضمن تشکر و قدر دانی از آن عزیزان، مزید توفیق همه را از خداوند متعال خواستاریم.

گروه احیاء آثار
پژوهشکدهٔ علوم و معارف حدیث
محمدحسین درایتی

پیشگفتار

الکافی، نوشتهٔ محمد بن یعقوب نام بردار بـه کـلینی (م ۳۲۸/ ۳۲۹ه)، نـامی است کـه بعدها بر اساس گزارش مؤلف در مقدمهٔ خود، از کسی که از وی کتابی جامع و کافی در فنون علم دین را درخواست کرده بود، بر این کتاب گذاشته شد،[1] و از جـمله چـهار کتاب اصلی شیعه و مهم‌ترین آنهاست. این کتاب، نقشی بی بدیل در تشکیل باورها و فرهنگ شیعی دارد. و می توان با قاطعیت گفت که سه دانش اصلی دینی، کلام و اخلاق و فقه شیعی، بر آن استوار شده است؛ به گونه‌ای که هیچ متکلم و فـقیه شـیعی بـرای درس و پژوهش دینی خود، و نیز هیچ شیعه پژوهی، هرگز از این کتاب بی نیاز نیست. عبارت‌های «**کتاب کافی**»، «**کافی کلینی**»، «**کتاب الکافی**» و «**الکافی**»، پربسامدترین کتاب به عنوان مصدر حدیثی در فرهنگ نوشتاری و گفتاری شـیعه است کـه گـاه در آثـار و فرهنگ غیر شیعی نیز خودنمایی می‌کند.

جایگاه برجستهٔ این کتاب و نیاز رجوع به آن در طول زمان، باعث شد که کسانی در اندیشهٔ حاشیه نگاری، تعلیقه نویسی و بررسی‌های رجالی و شرح احادیث آن بر آیند و کسانی دیگر به ترجمهٔ آن اقدام نمایند، که این اخیری، و مترجـمان، مـوضوع ایـن نوشته است.

---

۱. احتمال هم دارد بر اساس نوشته‌ای در پایان کتاب طهارت فروع الکافی، و از سوی مؤلف -رحمه الله- باشد (ج۳، ص ۲۶۳).

ترجمه‌های کافی

در آغاز، بایدم گفت که به دلیل ساختار آموزشی و نیز جایگاه ویژۀ مباحث دینی، عالمان و دانشمندان دینی، چندان روا ندیده‌اند و یا شرایط را مساعد نیافته‌اند که همۀ علوم و آموزه‌های اسلامی را در حوزۀ مکتوب، همگانی کنند، به گونه‌ای که توده‌های مردم، خود به صورت مستقیم، از آنها بهره ببرند. از این رو، آن گونه که امر تبلیغ شفاهی و وعظ و خطابه، رونق و رواج داشته، ترجمۀ متون دینی به زبان فارسی و یا هر زبانی که مسلمانان به آن زبان سخن می‌گویند، از دوران‌های کهن، چندان جایگاهی در فعالیت‌های تبلیغی و آموزشی مراکز علمی و آموزشی دینی نداشته و از این رو، دانش آموختۀ متخصص در امر ترجمۀ دین هم پرورده نشده، و ترجمه‌های دینی، غالباً بنیاد علمی و اساس درستی ندارند. و از این جهت است که به رغم اهمیت بی‌نظیر کتاب کافی، و با وجود نیاز مسلمانان غیر عرب به آن، تاکنون ترجمه‌های خوشایند و یا به سخن بهتر، ترجمه‌های متناسبی از آن به عمل نیامده، و آنچه در قرن‌های اخیر و بلکه در قرن اخیر انجام شده، با آنچه باید می‌شده، چندان نسبتی ندارد.

دیرینه‌ترین ترجمۀ کافی به دوران صفویه، بیش از سه قرن پیش باز می‌گردد که یکی از عالمان قزوین در اول قرن یازدهم ه‍ به درخواست پادشاه وقت، به آن اقدام کرده است. البته، سعید نفیسی (۱۲۷۴ - ۱۳۴۵)، فهرست نگار کتابخانۀ مجلس شورای ملی ایران، نسخه‌ای از شرحی فارسی بر کافی یا ترجمۀ یکی از شروح الکافی را به صورت احتمال از سدۀ ششم هجری دانسته است، که بنا براین، اولین ترجمۀ الکافي بشمار می‌آید.

تاکنون عالمان رسالت شناسی، بر اساس نیاز زمانه، به ترجمۀ بخش‌هایی از کتاب اصول الکافي و پاره‌ای همۀ آن، و کسانی هم روضه و یا به ترجمۀ فروع آن و گاهی احادیثی برگزیده از آن، مبادرت کرده‌اند - که سعیشان مشکور باد -. برخی از این ترجمه‌ها خطی است، و برخی دیگر به چاپ رسیده است. ترجمه‌های خطی گزارش شده در فهارس نسخ خطی، از این قرار است:

۱. شرح کافی یا ترجمه‌ای از یکی از شروح کافی از شخصی به نام میر حسین که

احتمال داده شده که میر حسین هروی است، و نسخه‌ای که گویا مربوط به قرن ششم است. این اثر، شامل کتاب الحجة یعنی باب چهارم اصول کافی، در ۷۸ باب است و ۱۰۴۱ حدیث و تا مبحث غیبت را در بر می‌گیرد. این اثر، ۲۹۵ برگ ۱۸ سطری دارد و در کتاب خانهٔ مجلس به شمارهٔ ۲۰۳۷ نگه‌داری می‌شود.

سعید نفیسی، فهرست نگار کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، پس از نام بردن از چند حسین و حسینی به عنوان مترجمان احتمالی کتاب، و رد آنها، میر حسین هروی را ترجیح می‌دهد و دلیل خود را بر این ترجیح، نزدیکی سبک نگارش کتاب به سبک قرن ششم هجری می‌داند.[1]

۲. **توضیح الکافي**، شرح و ترجمه‌ای است از کتاب الایمان و الکفر الکافی در ۷۷ برگ از محمد قاسم بن محمد رضا شریف، زنده در قرن دوازدهم که در جمادی الاولی ۱۱۱۸ نگاشته شده است. یک نسخه از این کتاب به شمارهٔ ۵۲۹ در گنجینهٔ نسخ خطی کتاب خانهٔ آیت الله مرعشی -طاب ثراه- نگه‌داری می‌شود.[2]

این ترجمه، به درخواست شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ ه) به انجام رسیده است.

سلطان حسین صفوی ... این مجرم ضعیف، ابن محمد رضا را شرح احادیث ایمان و کفر کتاب کافی به لغت فارسی، مأمور و انعکاس پرتو مهر الطاف خویش را بر مزرع امید این ذرهٔ بی‌مقدار منظور داشت.[3]

مترجم، ابتدا حدیث را نقل، سپس ترجمه و آن‌گاه آن را شرح کرده و در شرح، بیشتر به جنبه‌های عقیدتی و فلسفی توجه داشته است. این ترجمه و شرح، کتاب الایمان و الکفر تا باب اذا أراد الله بخلق المؤمن را در بر می‌گیرد.

نسخهٔ دیگری از این اثر در کتاب‌خانه ملی فارس در شیراز نگه‌داری می‌شود.[4]

۳. **ترجمهٔ اصول کافی**، از عباس بن احمد خوانساری (زنده به ۱۲۹۶ ه) در ۲۱۱

---

۱. فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی، ج ۶، ص ۳۴، سعید نفیسی، ۱۳۴۴.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ عمومی آیت الله نجفی مرعشی، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۳۶، سید احمد حسینی، چاپ دوم، بی تا.

۳. همان ص ۴، مقدمه.

۴. فهرست ملی فارس، ج ۱، ص ۲۰۲، ش ۲۲۸.

برگ. این ترجمه به صورت تحت اللفظی است و اسناد احادیث در ترجمه حذف شده، و به تشخیص مترجم، برخی از ابواب غیر قابل استفاده برای عموم مردم، ترجمه نشده است. کتابت جزء نخست این ترجمه، در روز شنبه ۲۳ صفر ۱۲۹۶ هـ به اتمام رسیده است.

نسخهٔ این اثر، در کتاب خانهٔ آیت الله مرعشی -رحمة الله علیه- به شمارهٔ ۵۴۴۶ نگه‌داری می‌شود.[1]

۴. ترجمهٔ کتاب العقل و الجهل کافی، از محمد بن محمد علی خاوری است که به شمارهٔ ۱۲۶۹ کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مشهد نگه‌داری می‌شود. این ترجمه در ضمن یک مجموعهٔ حاوی چند رساله است.[2]

۵. شرح فروع کافی، که در کتاب خانهٔ سید محمد مشکات بوده، و بنا به گزارش حسین محفوظ، این نسخه، شامل ترجمهٔ فروع کافی هم می‌شود و از این رو، وی آن را از جمله ترجمه‌های الکافی بر شمرده است.[3]

۶. تحفة الاولیاء، از محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی، از عالمان قرن سیزدهم هـ است. دربارهٔ این کتاب به تفصیل در چند صفحهٔ بعد سخن گفته شده است.[4]

اما ترجمه‌های چاپ شده الکافی، که بیشتر آنها از بخش‌هایی از این کتاب است که جهت اطلاع، سیاههٔ ترجمه‌های گزیده تقدیم، و سپس ترجمه‌های اصول و روضه به تفصیل گزارش می‌شود.

۷. گزیده‌ای از اصول کافی در مبانی دین اسلام با ترجمهٔ حاج علی اصغر خسروی شبستری، که کتابفروشی امیری در تهران به سال ۱۳۵۱ شمسی در یک جلد و در

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ آیت الله مرعشی، ج ۱۴، ص ۲۳۰، سید احمد حسینی، ۱۳۶۶.

۲. فهرست نسخه‌های خطی دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد، ج ۲، ص ۴۱۳، محمود فاضل، ۱۳۶۱.

۳. الکافی، ج ۱، مقدمهٔ حسین علی محفوظ، ص ۳۴.

۴. در فهرست کتابخانهٔ ملك شرحی فارسی بر روضهٔ کافی به محمّد مهدی بن علی اصغر قزوینی (د ۱۱۲۹ هـ) نسبت داده شده است. این کتاب نسخه‌ای از الصافی ملا خلیل قزوینی، از بخش روضه کافی است. نسخه دارای مقدمه‌ای در فهرست مطالب و ابواب از قزوینی است که باعث شده فهرست نگار آن را شرح مستقلی بر روضهٔ کافی از قزوینی بپندارد. ن. ك: فهرست کتاب‌های خطی کتابخانهٔ ملك، ج ۳، ص ۵۱۵-۵۱۶.

۲۷۰ + سی و یک صفحه و چاپ سوم آن، به سال ۱۳۶۱ و هر دو در تهران منتشر شده است. بر این کتاب، حسین عمادزاده اصفهانی (۱۲۸۵ - ۱۳۶۹) مقدمه نوشته است.

۸. **آداب معاشرت**، کتابی است غیرچاپی و با دست خط نوشته شده، و به سال ۱۳۵۴ در طهران افست و چاپ شده است. این اثر با سرمایهٔ حاج مهدی سلامت شریف، جمع آوری و چاپ شده و ترجمه آن بر گرفته از ترجمهٔ مصطفوی است.

۹. کتاب دیگری با نام **انتخابی از کتاب اصول کافی** با ترجمهٔ مرحوم مصطفوی و با سرمایهٔ حاج مهدی سلامت شریف، در تهران به سال ۱۳۹۴ قمری برابر با ۱۳۵۱ شمسی در یک جلد و در ۸۴۰ صفحه به چاپ رسیده است.

۱۰. **برگزیده‌ای از اصول کافی**، از سید جواد رضوی (۱۳۱۳ -)، شامل ۱۲۰۰ حدیث اخلاقی، فرهنگی، عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، و سایر رشته‌های علوم اسلامی است[1] که در ۱۳۸۰ چاپ و منتشر شده است.

۱۱. **گلچینی از اصول کافی** از رضا فیروزی که انتشارات آذر سبلان، در زمستان ۱۳۸۰ آن را منتشر کرده است. مؤلف احادیث سرفصل‌های اصول کافی را در ۹۲ صفحه گلچین کرده و با استفاده از ترجمهٔ مصطفوی آن را بسامان و چاپ کرده است.

۱۲. **واژه‌های اخلاقی منتخب از اصول کافی**، گزیده‌ای است از اصول کافی، که به همت ابراهیم پیشوایی ملایری (۱۳۱۱ -) به سال ۱۳۵۷ و با استفاده از ترجمهٔ مصطفوی تدوین شده، و با مقدمه آیت الله علی مشکینی (۱۲۹۹- ۱۳۸۶) در یک جلد، در ۱۷۷ صفحه از سوی انتشارات یاسر قم در ۱۳۶۱ منتشر شده است.

۱۳. **مختصر اصول کافی**، از عبدالصمد اسلامی (۱۳۱۳ -). این گزیده با ترجمهٔ سید جواد مصطفوی فراهم شده[2] و آن را انتشارات نصایح قم در تابستان ۱۳۸۱ در ۲۸۸ صفحه به چاپ رسانده است.

۱۴. **شرح و ترجمهٔ اصول کافی**، از مرحوم شیخ عباس حایری تهرانی (م ۱۳۶۰ هـ) که بر کتاب اصول کافی، شرح نوشته و همزمان آن را ترجمه نیز نموده که در یک جلد و در ۳۰۸ صفحه یک بار بی جا و بی نام، در ۱۳۵۸ و بار دیگر در همان سال از سوی

---

۱. گزیده‌ای از اصول کافی، ص ۲۶ مقدمه.
۲. ص ۳۶ مقدمه.

حاجی عبدالرحیم صابری و دیگران چاپ و منتشر شده است. این ترجمه به نام کتاب **عقل و جهل** هم چاپ شده است.

۱۵. احادیث منتخبه از روضهٔ کافی، ترجمهٔ تعدادی از احادیث روضهٔ کافی است که از سوی حاج شیخ محمّد امین رضوی شلدوزی (م ۱۳۸۰ ش) در ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۹۲ قمری برابر ۷ خرداد ۱۳۵۱ به انجام رسیده و از سوی هیئت مکتب النبی تهران در ۲۱۹ صفحه و در ۱۳۵۰ چاپ شده است. همین کتاب در ۱۳۶۱ از سوی انتشارات فرخی در ۲۰۹ صفحه به زینت طبع آراسته شده است.

۱۶. صافی، در شرح و ترجمهٔ اصول و فروع و روضهٔ کافی از شیخ خلیل بن غازی قزوینی (م ۱۰۸۹ هـ) است که بخش اصول آن، از سوی سید تصدیق حسین صاحب رضوی تصحیح و در (۱۳۲۲-۱۳۲۴ هـ / ۱۹۰۵-۱۹۰۶ م) در هفت جزء بر حسب اجزای کافی (۱۵۳ + ۲۸۰ + ۳۷۶ + ۳۷۲ + ۳۵۸ + ۳۶۳ + ۲۶۳ + ۶۸ صفحه) و در دو مجلد رحلی با چاپ سنگی در چاپخانهٔ نول کشور لکهنو در هندوستان به چاپ رسیده است.

ملا خلیل قزوینی دو شرح برای کافی نوشته است: یکی به زبان عربی به نام **الشافی** و دیگری فارسی به همراه ترجمه به نام **صافی** است. وی که مؤلف کتاب‌های **حاشیة عدّة الأُصول**[1]، **رسالة في صلاة الجمعة**[2] و **حاشیه بر مجمع البیان**[3] بوده[4]، این هر دو شرح را به دستور شاه عباس دوم صفوی (م ۱۰۷۷ ق) به نگارش در آمده است.[5]

ویژگی این ترجمهٔ فارسی، بنا به نوشتهٔ مترجم، چنین نوشته است:

> مخفی نماند که اگر ترجمه، همه موافق لفظ عربی باشد، فارسی ابان نمی‌شود و اگر اکتفا به مضمون شود، [خوانندگان] نمی‌توانند دانست که هر لفظی از عربی چه معنا دارد. پس ما میانه بر می‌گزینیم.[6]

وی شرح و ترجمه را در سال ۱۰۶۴ هـ شروع کرده و در مدت ۲۰ سال، یعنی به مدت سال‌های تألیف الکافی، در ۳۴ جلد به پایان رسانده است. تاریخ اتمام جلد

---

۱. الذریعة، ج ۶، ص ۱۴۸.
۲. الذریعة، ج ۱۵، ص ۷۱.
۳. الذریعة، ج ۶، ص ۱۹۱.
۴. الصافی، جزء پنجم، ص ۲۶۳.
۵. الصافي، جزء ۱، ص ۳.
۶. همان، ص ۴.

نخست، محرم ۱۰۶۶ ق و جلد پایانی آن، یعنی شرح روضه، ۱۰۸۴ ق است.

ترجمهٔ قزوینی، نه پس از متن عربی احادیث، و نه پس از شرح، بلکه در لا به لای شرح گنجانده شده، و البته به صورتی مشخص و مجزا و بدون عنوان ترجمه، و تنها اهل تشخیص می‌توانند آن را تشخیص دهند. این ترجمه، همان طور که مترجم اذعان کرده، لفظی است. «ترجمهٔ لفظی آن مرسوم گردید».[1]

این ترجمه، هر چند از دقت خوبی برخوردار است، اما چندان گیرا و جذاب نیست.

مؤلف متن را زیر عنوان اصل، و شرح را با همین عنوان نوشته و از آوردن ترجمه به صورت مجزا پرهیز کرده است. بیش از ۳۰۰ نسخه از این کتاب در کتاب‌خانه‌های ایران گزارش شده است.[2] و از جمله، در کتاب خانهٔ آیت الله مرعشی نجفی به شماره‌های ۱۳۵/۶۰/۱۶ و ۱۳۵/۶۰/۱۷ نگه داری می‌شود.

۱۷. الاصول من الکافی با ترجمهٔ فارسی از آیة الله محمد باقر کمره‌ای (۱۲۸۳ـ۱۳۷۴).
این ترجمه، در چهار جلد (۵۰۰ + ۶۵۴ + ۴۸۹ + ۵۰۸ صفحه) از سوی کتابفروشی اسلامیه تهران، بدون ذکر تاریخ، چاپ و منتشر شده است. این اثر، بر اساس مقدمهٔ مترجم در جلد چهارم، در ۴ ذی‌قعده ۱۳۸۱ ه‍ برابر با ۱۴ اردی‌بهشت ۱۳۴۱ ش به پایان رسیده است. چاپ دیگر این ترجمه، در شش مجلد (۶۵۶ + ۸۹۳ + ۷۸۳ + ۸۶۴ + ۷۸۹ + ۶۶۴) به سال ۱۳۷۲ ش از سوی انتشارات اسوه بدون هیچ مقدمه و توضیحی از سوی ناشر و با حذف مقدمهٔ مترجم، در قم تجدید چاپ شده است.

مترجم، برای سه جلد از چهار جلد اثرش مقدمه نوشته و در مقدمهٔ جلد اول، از کلینی، حضور وی در بغداد و تألیف کافی، و دوران او و فرمانروایان و تحولات سیاسی عصر او، و کتابش کافی و نقش آن، و جایگاه اهل بیت در تبلیغ دین، سخن گفته و امتیازات کتاب را بر شمرده و از شرح‌ها و تعلیقه‌ها و حواشی و ترجمه‌ها و غرائب الحدیث یاد کرده، و از کافی نبودن شرح‌ها و ترجمه‌های گذشته برای عصر

---

۱. الصافی، جزء ۱، ص ۲.
۲. ن. ك: فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه، ج ۴، ص ۲۸۱-۵۱۴.

حاضر، داد سخن داده و یادآوری کرده که ترجمه‌های کافی، برای جوانان مناسب نیست.

مقدمهٔ جلد دوم وی حاوی مباحثی در بارهٔ کلینی، دوران او و تحولات زمانش و نقش او در تجدید حیات مذهب است. وی این مقدمه را در جمادی الاولی ۱۳۸۱ ه برابر با ۲۲ آذر ۱۳۴۰ ش نگاشته است. مقدمهٔ دیگر مترجم بر جلد چهارم کتاب است که در آن، باز هم از کافی و کلینی و از علامهٔ مجلسی و کتاب‌هایش بخصوص بحارالانوار و شرح وی بر کافی مرآة العقول سخن گفته است. کمره‌ای، از دوران کلینی و آشفتگی اوضاع عقیدتی و بر آمدن فرقه‌های مذهبی و سردرگمی مردم به ویژه در زمینهٔ امام غایب نیز گزارش داده است. وی همچنین از این که کتاب کافی تا چند قرن قبل کتاب درسی شیعه بوده، و بر اثر مسامحه و غفلت، مدت‌ها است که از رونق افتاده، اظهار تأسف کرده است.[1]

کمره‌ای در مقدمه جلد نخست از چند ترجمه از جمله تحفة الاولیاء و صافی، و شرح فروع الکافی از ملا خلیل قزوینی هم یاد کرده است.[2] یادکرد وی از ترجمه‌ای خطی و یا چاپ سنگی یاد شده، این گمان را تقویت می‌کند که او از آنها در ترجمه‌اش استفاده کرده است. بر این باید بیفزایم سبک ترجمهٔ وی را که با ترجمه‌های پیشین بسی نزدیک است و همهٔ آنها در ترجمهٔ خود، به شرح نیز پرداخته‌اند.

ترجمهٔ کمره‌ای را می‌توان اولین ترجمهٔ کامل اصول کافی دانست، که به صورت عمومی منتشر شده است. این ترجمه، بی‌تردید در ترجمه‌های بعدی نقش اساسی ایفا کرده است. این ترجمه، اگر چه چندان روان نیست و با قلمی و عباراتی سنگین به نگارش در آمده، و برای عموم مردم قابل استفاده نیست، اما در میان ترجمه‌های دیگر، با توجه به شرح آن، از جایگاهی برتر برخورداراست. مترجم کوشیده تا با «عبارتی فارسی و شیرین و توضیحات مختصر و رسا، به ترجمه و شرح»[3] کافی بپردازد.

---

۱. الأصول من الکافی با ترجمهٔ فارسی، ج ۴، ص ۱۱ مقدمهٔ مترجم.
۲. همان، ج ۱، ص ۲۰.
۳. ج ۴، صص ۱۱ و ۱۲.

ترجمهٔ کمره‌ای را می‌توان چنین توصیف کرد:

۱. ترجمه‌ای است متقن و عالمانه.

۲. مترجم برای رعایت اختصار و احتمالا به کار خواننده نیامدن سلسله اسناد، آنها را در ترجمه نیاورده و تنها به ترجمه متن حدیث از گویندهٔ آن پرداخته است. هر چند، گاهی آخرین راوی در پاره‌ای از روایات در ترجمه آمده است.

۳. مترجم کوشیده در آن دسته از احادیث که ترجمه به خوبی گویایی لازم را نداشته، از توضیح و شرح استفاده کند. وی توضیح‌ها و شرح‌ها را کاملا از ترجمه مجزا کرده، و پس از ترجمهٔ حدیث با استفاده از کلمهٔ شرح و یا توضیح که با قلم درشت و سیاه حروف نگاری شده، نوشته است. این شرح‌ها، به عنوان پیش در آمد ورود به حدیث، و گاه در جمع احادیث متعارض و یا احادیثی که در بدو نظر شبهه آفرین می‌نماید را شامل می‌شود.

۴. ترجمه در نیمهٔ دوم هر صفحه و متن احادیث در بخش فرازین صفحه آمده است و بدین ترتیب، متن عربی و ترجمهٔ فارسی در کنار هم آمده‌اند که کتاب را برای مطالعه کننده سودمندتر کرده است.

۵. گاه برای برطرف کردن اجمال و ابهام، مترجم از جمله‌هایی در ترجمه استفاده کرده و برای مخلوط نشدن ترجمه و توضیح، نوشته‌هایی را بین دو هلال آورده است. گاه مترجم به نسخه بدل‌های متن عربی هم توجه کرده و ترجمه‌ای هم بر اساس آن نوشته است.

۱۸. **اصول کافی با ترجمه و شرح**، از سید جواد مصطفوی خراسانی (۱۳۰۱ – ۱۳۶۸). ترجمه‌ای کامل از **اصول کافی** است که در دههٔ ۱۳۴۰ شمسی به نگارش در آمده و از سوی دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام بدون ذکر تاریخ منتشر شده است.

سه جلد از این ترجمه، از سوی سید جواد مصطفوی و جلد چهارم و پایانی آن، از **باب حبّ الدنیا و الحرص علیها** از **کتاب الایمان و الکفر** از سوی آقای سید هاشم رسولی محلاتی (۱۳۱۱ ـ) به فارسی برگردانده شده است. مترجم نخست، جلد دوم ترجمه را در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۴۴ ش برابر با ۱۵ شوال ۱۳۸۵ هـ، و جلد اول آن را چهار سال بعد در ۱۳۴۸ش برابر با ۹ جمادی الاولی ۱۳۸۹ هـ به پایان برده و برای جلد سوم هیچ

تاریخی ثبت نکرده است. مترجم دوم، ترجمه‌اش را به تاریخ ۱۳۸۶ هـ و در قریهٔ امام‌زادهٔ قاسم شمیران به پایان برده است.

هر دو مترجم از کتاب‌های مرآة العقول مجلسی[1]، الوافی فیض کاشانی[2] و سایر کتاب‌های مربوط، برای ترجمه و شرح استفاده کرده‌اند. با توجه به مقدم بودن ترجمهٔ کمره‌ای بر این ترجمه، مصطفوی از آن ترجمه اثر پذیرفته و حتی صفحه‌پردازی کتاب مصطفوی هم همانند کتاب کمره‌ای است. شرح‌های مصطفوی، مختصرتر از کمره‌ای است و ترجمهٔ وی روان‌تر و گویاتر. برابری این دو ترجمه، چنان است که گویی مترجم دوم، ترجمهٔ پیشین را اصل قرار داده و آن را اصلاح و روان‌تر کرده و شرح‌هایی راکه طولانی و زاید دیده، حذف و یا مختصرتر کرده است. البته شرح‌های ترجمهٔ دوم از فیض کاشانی نقل شده و گاه عین عبارات مجلسی است که مترجم پیشین در ترجمه‌اش آورده است.[3]

۱۹. ترجمهٔ شرح اصول کافی، از محمد خواجوی (۱۳۱۳ -). محمد بن ابراهیم شیرازی نام بردار به ملا صدرا و صدر المتألهین (م ۱۰۵۰ هـ)، شرحی ژرف بر اصول کافی نوشته که شرح وی از سوی خواجوی به فارسی ترجمه شده است. مترجم در ترجمهٔ این اثر در احادیث از ترجمهٔ سید جواد مصطفوی استفاده کرده است. این اثر را مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی در ۱۳۶۶ و باز در ۱۳۸۳ به چاپ رسانده است.

۲۰. گزیدهٔ کافی، از محمد باقر بهبودی (۱۳۰۸ -) است که آن دسته از روایات کافی را که صحیح تشخیص داده برگزیده و با نام الصحیح من الکافی، و یا زبدة الکافی به چاپ رسانده است. وی این گزیده و یا صحیح را ترجمه نیز نموده و با نام گزیدهٔ کافی، در شش جلد (۳۷۵ + ۳۸۸ + ۴۱۴ + ۴۸۲ + ۴۳۱ + ۴۰۷ صفحه) به بازار کتاب عرضه کرده است. این کتاب از سوی دفتر نشر فرهنگ اسلامی و به سال ۱۳۶۳ از سوی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ و منتشر شده است.

این گزیده، شامل همهٔ بخش‌های کافی، از اصول و فروع و روضه است. مؤلف

---

۱. نگاه کنید به: ج ۳، ص ۴۳۰.
۲. نگاه کنید به: ج ۴، صفحهٔ استدراک پایان کتاب.
۳. برای نمونه، ن. ک: ج ۴، ص ۱۴۷ و ج ۴، ۱۵۹.

ابتدا احادیث برگزیده را با سلسله سند آورده و ذیل هر صفحهٔ عربی، به ترجمه آنها مبادرت ورزیده است. عنوان‌های کتاب و ابواب کافی به عربی همان است که در اصل کتاب آمده ولی در فارسی بر اساس سلیقهٔ مترجم[1]، تغییر یافته و وی بر اساس مفاد احادیث، آنها را عنوان‌گذاری کرده است. مترجم کوشیده تا ترجمه‌ای روان و قابل فهم ارائه کند و ازاین رو، خود را چندان در بند واژه‌ها نگه نداشته و گاه از تعابیری بر ساخته هم سود جسته که چندان رایج نیستند و خود این، گاه باعث نقض غرض شده است.

۲۱. **ترجمهٔ اصول کافی**، از صادق حسن زاده (۱۳۴۲ -) که در پاییز سال ۱۳۸۳ و از سوی نشر صلوات در ۶۸۷ + ۶۸۴ + ۷۶۸ + ۷۵۱ صفحه منتشر شده و حاوی نمایه‌های آیات، احادیث، و اشعار است. در این ترجمه، احادیث علاوه بر شمارهٔ ابواب، شماره‌گذاری مسلسل شده است.

این اثر، همانند دو ترجمهٔ کامل پیشین، همراه با متن عربی اعراب گذاری شده و با این تفاوت است که شرح و توضیح‌های آن دو را ندارد.

در این ترجمه هم اسناد روایات آورده نشده و عنوان‌ها را هم در ترجمه لحاظ شده است.

در این کتاب، متن حدیث در یک صفحه و ترجمهٔ آن در صفحهٔ مقابل قرار گرفته است. این ترجمه با استفاده از ترجمه‌های کمره‌ای، مصطفوی و رسولی محلاتی فراهم شده است. مؤلف، احادیث کتابش را نیز به کتاب‌های یاد شده، ارجاع داده است.

۲۲. **الروضة من الكافي**. الروضة، جلد هشتم و پایانی کافی است و در آن احادیثی با محتوای گوناگون آورده شده و از همین رو، به نام الروضة نامیده شده است. این بخش از کافی هم به دلیل یاد شده، کارکردی فراتر از بخش‌های فقهی دارد که تخصصی‌اند. از این رو، آن هم مانند بخش نخست کافی، یعنی اصول، ترجمه شده و در دسترس فارسی خوانان قرار گرفته است. این کتاب، از سوی محمد باقر کمره‌ای ترجمه شده

۱. محمد باقر بهبودی، در ترجمهٔ قرآن نیز که به نام معانی القرآن چاپ شده، اسامی تمامی سوره‌های قرآن را با نظر داشت محتوا، و بر حسب برداشتش از آیات، به فارسی نام گذاری کرده است.

و در دو مجلد و از سوی مکتبة الاسلامیة به سال ۱۳۸۲ ه به چاپ رسیده است.

روضهٔ کافی از سوی مترجم دیگر اصول کافی، سید هاشم رسولی محلاتی انجام گرفته و در دو جلد در سال ۱۳۵۰ ش از سوی انتشارات علمیهٔ تهران چاپ و منتشر شده است.

۲۳. **بهشت کافی ترجمهٔ روضهٔ کافی**، حمید رضا آژیر (۱۳۳۷ -)، قم: انتشارات سرور، ۱۳۸۱، ۴۴۸ صفحه. مترجم، بر اساس شماره گذاری روضهٔ تصحیح محمد جعفر شمس الدین، و با حذف سلسله اسناد روایات، اقدام به ترجمهٔ روضه کرده و عنوان‌هایی را هم فارغ از متن عربی برگزیده است.

مترجم از آوردن متن عربی احادیث خودداری کرده و تنها به آوردن متن عربی آیات در متن ترجمه اکتفا نموده و آنها را در پاروقی ترجمه کرده و در تاریخ ۲۱ محرم ۱۴۱۹ قمری برابر ۲۸ اردی‌بهشت ۱۳۷۷ خورشیدی به انجام رسیده است.

این کتاب، حاوی احادیثی پراکنده و به تعبیر مترجم آن، کشکولی از سخنان منسوب به ائمه است.[۱] و دلیل انتخاب آنها، تنوع مطالب و ملال آور نبودن، عنوان شده است. داستان، پند، نکات اعتقادی، معجزه، کرامت، رفتارهای اخلاقی، بیان پاره‌ای از واقعیات، نامه‌هایی از ائمه، ظهور امام زمان و نشانه‌های آن، سخنانی از انبیا و گاه مباحثی فقهی، محورهای احادیث برگزیده را تشکیل می‌دهند.

از جمله ترجمه‌های کتاب الکافی که در قرن دوازدهم هجری نگاشته شده، تحفة الأولیاء ترجمهٔ دانشمندی از دیار اردکان یزد، به نام محمد علی فاضل نحوی است.

شیخ محمد علی فاضل اردکانی

نام مترجم تحفة الأولیاء بنا بر نوشتهٔ خود وی در مقدمهٔ همین کتاب، محمد علی بن محمد حسن اردکانی است. از شرح حال وی چندان اطلاعاتی در دست نیست. تاریخ نگاران و شرح حال نویسان، از او، ذیل عنوان ملا محمد علی بن محمد حسن یزدی

---

۱. ص ۶ مقدمه.

نحوی،[۱] فاضل نحوی[۲]، ملا محمد علی نحوی،[۳] فاضل اردکانی،[۴] به اختصار یاد کرده‌اند.

در تراجم الرجال از وی چنین یاد شده است:

محمد علی بن محمد حسن الأُردكاني اليزدي من العلماء المقيمين بكربلاء في القرن الثالث عشر و هو أديب جليل، عارف بعلوم اللغة، له كشف النقاب.[۵]

یاد کردن از فاضل اردکانی، به عنوان ادیب و لغت شناس در آثار دیگر نویسندگان هم آمده است. و چنان است که از وی به فاضل نحوی یاد کرده‌اند.

حسین محفوظ مقدمه‌نگار الکافی، تنها از شاگردی وی نزد سید بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ ه) یاد کرده[۶] و بس و هیچ توضیح دیگری در بارهٔ او نداده است.

مؤلف دانشنامهٔ مشاهیر یزد هم در بارهٔ زندگی وی، به افزودن میرزا به نام او، چنین نوشته:

میرزا محمد علی اردکانی،... مشهور به فاضل نحوی، در یزد سکونت داشت و از شاگردان علامهٔ بحر العلوم بوده.[۷]

در مقدمهٔ کتاب الفوائد الرجالیهٔ سید مهدی بحرالعلوم[۸] در زمرهٔ شاگردان وی، از اردکانی به محمد علی اردکانی نحوی یاد شده است.[۹]

سپهری نگارندهٔ تاریخ اردکان، احتمال داده که فاضل نحوی از شاگردان خواجه شرف الدین عقدایی، از نوادگان خواجه نصیر الدین طوسی باشد،[۱۰] و همین نظر را مؤلف آیینهٔ دانشوران نیز گفته است.[۱۱] و نیز او را از شاگردان شیخ جعفر کاشف الغطاء

---

۱. آیینهٔ دانشوران، ص ۶۸۱، انتشارات کتابخانهٔ آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۲.

۲. دانشنامهٔ مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

۳. گنجینهٔ دانشمندان، ج۷، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۴. همان.

۵. تراجم الرجال، ج۳، ص ۳۲۸ و ۳۲۹، سید احمد اشکوری.

۶. الکافی، ج ۱، مقدمه، ص ۳۴.

۷. دانشنامهٔ مشاهیر یزد، ج۲، ص ۱۰۷۷، به اهتمام میرزا محمد کاظمینی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، بنیاد فرهنگی پژوهشی ریحانة الرسول، ۱۳۸۲.

۸. سید محمد مهدی بحر العلوم، که به دلیل فراوانی فضلش ،از سوی استاد خود، به بحر العلوم ملقب شد، از شاگردان اصولی وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶ ه)، و فقهی شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ه) و فلسفی میرزا مهدی خراسانی (شهید ۱۲۱۸ ه) است.

۹. الفوائد الرجالیة، ص ۶۹.

۱۰. تاریخ اردکان، ص ۲۸۳.

۱۱. آیینهٔ دانشوران، ص ۶۸۲.

(۱۲۶۲ ﻫ) یاد کرده‌اند و بیش از این در بارهٔ او نگفته‌اند. و البته از پاره‌ای نوشته‌ها استفاده می‌شود که او در یزد موقعیت ممتازی داشته و مورد توجه والی آن دیار بوده است. در دانشنامهٔ یزد آمده که:

> او، با شاهزاده محمد ولی میرزا، والی یزد به سال‌های ۱۲۳۶ - ۱۲۴۳، ارتباط داشته است.[۱]

در این که وی با شاهزاده والی ارتباط داشته، علاوه بر مقدمه‌هایی که در ترجمهٔ آثار او آمده، و او شاهزاده را ستوده و سفارش او را به ترجمهٔ برخی از آثار یادآوری کرده، ذکر این ماجرا از سوی نائینی است که در کتابش آورده است. نائینی در بارهٔ تعبیر خواب مترجم برای شاهزاده چنین آورده است:

> و نیز حین توجه شاهزاده به طهران در اردکان، شبی بعد از آن که فراش نوم می‌گسترانند، و شاهزاده شرایط استنامت به عمل می‌آورد، در عالم رؤیا می‌بیند که دست‌های وی را گرفته، گوشش را تیغ زدند. چون به زلال تباشیر صبح دیده از خواب فرو می‌شوید، استفسار تعبیر خواب دوشینه از فاضل اردکانی، آخوند ملا محمد علی نحوی که اطراف علوم تعبیر را مستطرف است، می‌نماید، آن جناب به استماع خبر خوش آن رؤیا را معبر می‌دارد.[۲]

از تاریخ مرگ اردکانی هم اطلاع دقیقی در دست نیست، مؤلف گنجینهٔ دانشمندان، مرگ وی را به سال ۱۲۳۵ دانسته[۳]، ولی در دانشنامهٔ مشاهیر یزد، بی آن که در بارهٔ تاریخ درگذشت وی، سخنی به میان آورده شود، به این تاریخ اعتراض شده است[۴]. و البته این نظر مؤلف یاد شده، با تاریخ کتابت آثار وی نیز تطبیق نمی‌کند؛ چه این که بر اساس آنچه در تاریخ کتابت تألیفات وی آمده، برخی از آنها پس از این تاریخ به نگارش در آمده‌اند.[۵] آنچه مسلم است، این است که اردکانی در گورستان قدیم اردکان، باغ ملی فعلی، مدفون است.[۶] خدایش رحمت کند و جایگاهش را بهشت

---

۱. دانشنامهٔ مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.
۲. تاریخ جعفری، ص ۶۲۷ و ۶۲۸.
۳. گنجینهٔ دانشمندان، ج ۷، ص ۴۳۶.
۴. ج ۲، ص ۱۰۷۷.
۵. برای نمونه، در تاریخ کتابت کتاب مصائب الاسلام ۱۲۳۹ ﻫ و در هدایة الاعلام ۱۲۴۰ ﻫ و در المطالب السنیة ۱۲۴۶ ﻫ آمده است.
۶. آینهٔ دانشوران، ص ۶۸۲. مؤلف این کتاب، یاد آوری کرده که شرح حال مرحوم اردکانی را از مرحوم ←

رضوان گرداند. آمین.

به هر روی، تنوع نوشته‌های فاضل نحوی اردکانی، از فقه و شرح فقه، و لغت و تعبیر خواب و تجوید و ترجمهٔ کتاب‌های حدیثی که غالب آنها احادیث اعتقادی و کلامی است، و حاوی نکات بسیار دقیق و سخت، نشان می‌دهد که او به حقیقت شخصیتی فاضل بوده است. همین ترجمه پیش رو، نیز با کثرت اطلاعات موجود در آن، و اظهار نظر مترجم در بارهٔ بسیاری از مسایل عقیدتی صعب و دشوار، و احاطهٔ وی بر آیات قرآن و تفسیر آن، و پرداختن به مباحث فلسفی ریز و دقیق، توجه به رخدادهای تاریخی، قرینه و شاهد بسیار گویایی است بر دانش گستردهٔ مترجم و علم او. روانش شاد و خدای بنده نواز، او را در جایگاه برین جای دهد.

آثار و تألیفات مترجم

ملا محمد علی فاضل نحوی اردکانی، غالب نوشته‌هایش ترجمه است و گویی از آثار وی تاکنون یک کتاب ترجمه بیشتر منتشر نشده است. وی علاوه بر ترجمه، فهرست نگاری کرده و نیز برخی آثار تألیفی هم از خود بر جای گذاشته است. آثار وی بنا بر گزارش فهرست نگاران، و یادداشت‌های وی در آثارش، و نیز آثار بر جای مانده در برخی کتاب‌خانه‌ها، به این شرح است:

۱. کشف النقاب، این کتاب، فهرست کتاب شرح العدة در لغت است. این کتاب که نام کامل آن، شرح العدة فی أقرب مدة از نویسنده‌ای ناشناس است، حاوی لغات مترادف بوده و مؤلف آن، آن را با نظم و نسق درستی تألیف نکرده، و از این رو، یافتن لغات مورد نظر در صفحات آن، بسی دشوار است. اردکانی برای آن فهرستی تنظیم کرده و در آغاز همان کتاب، سیاههٔ لغت‌ها را به ترتیب الفبا آورده است. او که در یادداشت خود در مقدمه، از این کتاب به حدائق (=باغ‌ها) یاد کرده، و از نابسامانی آن هم سخن گفته، علاوه بر تنظیم فهرست، در حاشیهٔ هر یک از صفحات کتاب، لغت بحث شده در آن صفحات را با خط قرمز نوشته است. وی در مقدمه‌اش بر آن می‌نویسد:

أقل عبيده و مقبل وصيده، المستقوى بالتأييد الربّاني محمد علي بن محمد

---

* ملا عبدالصمد عقدائی در قم شنیده است.

حسن اليزدي الأردكاني غفر الله له و لوالديه، مقيلاً لعثرته وعثرتهما، بحبّه و حبّهما محمداً و علياً - صلى الله عليهما و آلهما - رأيت حدائق كتاب شرح العدة في اللغة المترادفة و المتناسبة غلباً و اجتنائه آثارها لمريدها كالممتنع، لكونها كقلعة غير مبوبة مع كون جدرها حجراً صلباً، وضعت هذا الفهرس ليكون لها كالسدة... و سمّيته كشف النقاب.[1]

این کتاب، از نسخه‌های خطی و ظاهراً منحصر به فرد کتاب‌خانهٔ آیت الله مرعشی نجفی - رحمة الله علیه - است، و به شمارهٔ ۷۳۲۳ در گنجینهٔ آن نگه‌داری می‌شود. گویی این اثر، از سوی فهرست نگار، از آغاز تا پایان با خطی بسیار زیبا در دو رنگ سیاه و قرمز، بازنویسی شده و متأسفانه هیچ اطلاعاتی هم از مؤلف آن در دست نیست. مؤلف فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ آیت الله مرعشی، هم از آن به همین نام یاد کرده است.[2]

در **فهرست کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق‌ؑ اردکان**، به شمارهٔ ۱۴۲، از این اثر به عنوان تألیف مترجم، به جای کشف النقاب، شرح العدة في أقرب مدة یاد شده و یادآوری گردیده که آغاز آن افتادگی دارد.[3]

۲. رساله در ممنوعیت نام بردن از حضرت صاحب در زمان تقیه و خوف، که از این رسالهٔ خود در کتاب **تحفة الاولیاء** در ذیل باب النهي عن الاسم، نام برده است. او هنگامی که دیدگاهش را در بارهٔ روایاتی که در آنها، ذکر نام امام زمان منع شده، بیان کرده، یاد آوری نموده که این دسته روایات، به دوران خوف و تقیه مربوط است، و با صراحت از این نوشتهٔ خود یاد کرده است. از این نوشته، هیچ اثری در جایی یافت نشد.

۳. تعبیر مرآة الرائی، نام دیگر اثری است که مترجم از آن یاد کرده و گفته که:

تفسیر این حدیث رافی الجمله در **تعبیر مرات الرائی** ذکر کرده‌ام که هر خواهد به آن کتاب رجوع کند.[4]

آقا بزرگ تهرانی تعبیر الرؤیا برای اردکانی نام می‌برد که نزد سید محمّد رضا بن سید

---

۱. کشف النقاب، ورق ۱، مقدمهٔ کتاب.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ آیت‌الله مرعشی، جلد ۱۹، صص ۱۱۵ و ۱۱۶، ش ۷۳۲۳.

۳. ج ۱، ص ۱۲۶.

۴. ترجمهٔ حدیث ۲۷۴.

اسماعیل واعظ اردکانی موجود بوده است.[۱]

مؤلف تاریخ اردکان هم در معرفی آثار فاضل، از این اثر یاد کرده و نوشته که این کتاب، در مدرسهٔ علمیهٔ اردکان که کتاب‌خانهٔ آن به نام فاضل اردکانی است موجود است.[۲]

مؤلف آینهٔ دانشوران، دربارهٔ این کتاب نوشته که پیش وی بوده، و از آن استفاده می‌کند و نسخهٔ آن به خط سید محمد اسماعیل بن سید ابوالحسن العریضی یزدی است و با نسخهٔ اصل مقابله شده و آن را نَسّاخ در سال ۱۲۳۳ ه برای دانیش سید محمد نوشته است. و گویی کتاب به سال ۱۲۳۲ ه نوشته شده است.[۳]

همین مؤلف دربارهٔ کتاب دیگر مترجم، به همین نام، نوشته که کتاب کوچکی در تعبیر خواب، غیر از کتاب کبیر مرآة الرائی سابق الذکر آمیخته ترجمهٔ شیخ ابوطاهر ابراهیم بن یحیی بن غنام حنبلی (م ۶۹۳ ه) است. وی از کشف الظنون حاجی خلیفه نقل کرده که او از این کتاب به تعبیر ناجح یاد کرده است.[۴]

در کتاب معجم مؤلفی الشیعة در ترجمهٔ الاردکانی، محمد بن حسن النحوی، مؤلف، این کتاب به اضافهٔ چند اثر دیگر را از آثار اردکانی یاد کرده است.[۵]

۴. **تحفهٔ حسینیه**، مترجم از این اثر خود نیز در همین ترجمه یاد کرده است. اردکانی در باب **فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة** در توضیح ولایت، نوشته: «چنانچه در تحفهٔ حسینیه شرح و بیان کرده‌ام».[۶]

۵. **مصائب الاسلام** این اثر، ترجمهٔ مجلداتی از عوالم العلوم است. شایان گفتن است که کتاب **عوالم العلوم و المعارف و الأحول من الآیات و الاخبار و الأقوال** تألیف شیخ عبدالله بن نورالله / نور الدین بحرانی اصفهانی (م ۱۱۳۰ه)، از شاگردان مرحوم علامهٔ مجلسی است. این اثر، کتابی است حجیم بمانند بحار الانوار و مؤلف، آن را بر اساس

---

۱. الذریعة، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲. تاریخ اردکان، ج ۱، ص ۲۸۳، علی سپهری اردکانی، نشر کانون کتاب ولی عصر اردکان، ۱۳۶۴.

۳. آینهٔ دانشوران، سید ریحان الله یزدی، ص ۶۸۱.

۴. همان، ص ۶۸۱ و ۶۸۲.

۵. معجم مؤلفی الشیعة، ص ۲۰، علی فاضل قائینی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۰۵.

۶. تحفة الاولیاء، باب فیه نکت و نتف...

کتاب بحار با تنقیح و تبویب جدید نوشته که تاکنون مجلدات زیادی از آن از سوی مدرسة الامام المهدی تصحیح و چاپ شده است.

نویسندهٔ گنجینهٔ دانشمندان در یادکرد آثار فاضل نحوی، از این اثر او هم یاد کرده است[1]. نویسندهٔ جامع جعفری، در فصلی از کتابش دربارهٔ این کتاب چنین نوشته است:

> ذکر کتب و رسائلی که در ایام والیگری و صاحب اختیاری خراسان و یزد به موجب مطاع، علمای اعلام به نام نامی شاهزاده تألیف نموده‌اند.

وی از آثار محمد علی بن فاضل نحوی اینها را یاد کرده است:

> چهاردهم. ترجمهٔ یکی دیگر از مجلدات کتاب عوالم العلوم که در بیان غصب خلافت است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد فاضل نحوی اردکانی است.
>
> پانزدهم. ترجمهٔ دیگر از مجلدات کتاب مزبور است که نیز در غصب خلافت است و مترجم آن...[2]
>
> مؤلف آینهٔ دانشوران، در بارهٔ این اثر نویسنده، آن را به درخواست شاهزاده محمد ولی میرزا دانسته و تاریخ ترجمه را به سال ۱۲۳۹هـ و در ۲۸۴ صفحه معرفی کرده و نوشته که در کتاب‌خانهٔ ملک تهران به شمارهٔ ۲۱۹۰ نگه‌داری می‌شود.[3]

اشکوری در یادکرد از کتاب‌های خطی اردکان، در شماره‌های ۱۳۴ و ۱۳۵ کتاب **نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق علیه السلام اردکان**، از دو جلد این کتاب یاد کرده و تعداد صفحه‌های یکی را ۱۹۵، و دیگری را ۲۱۰ صفحه و آن را ترجمهٔ کتاب **عوالم العلوم و المعارف** ملا عبدالله شوشتری بحرانی معرفی کرده است.[4]

۶. مدارک الآیات، اثری است که بنا به نوشتهٔ آینهٔ دانشوران، مؤلف در کتابش مرآت

---

۱. گنجینهٔ دانشمندان، ج۷، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

۲. جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادری و زندی و عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار) ص ۶۰۲ و ۶۰۳، تألیف محمد جعفر بن محمد حسین نائینی، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۵۳.

۳. آینهٔ دانشوران، ص ۶۸۲.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

الرائی زیر عنوان مار از آن یاد کرده است.[۱]

۷. **هدایة الاعلام فی ترجمة کفایة الاحکام**، کتاب کفایه، از محقق عالیقدر محمد باقر سبزواری (م ۱۰۹۰ ه) است. این کتاب از ابتدای باب تجارت تا آخر کتاب ارث است و به درخواست، شاهزاده ولی میرزا انجام شده است.[۲] در تاریخ جعفری دربارهٔ این کتاب چنین آمده است:

> دویم از کتب فقه، ترجمهٔ معاملات کتاب کفایة الاحکام است که مترجم آن، علامی آخوند ملا محمد علی فاضل نحوی اردکانی است.[۳]

> در فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق علیه السلام اردکان، به شمارهٔ ۲۸۷ و ۲۸۹، به معرفی این اثر پرداخته شده، و یادآوری گردیده که افتادگی دارد و تاریخ پایان ترجمهٔ جلد نخست ۱۲۴۰ ه است.[۴] گفتنی است که نویسنده، این اثر را با عنوان کفایة المقتصد یاد کرده، که کفایة الاحکام درست است.

> دو نسخه نیز از این کتاب به خط مؤلف با شماره‌های ۵۲ و ۳۲ در کتاب‌خانهٔ مجلس نگه‌داری می‌شود.[۵]

۸. **لوامع التنزیل**، که کتابی است در علم تجوید.

شیخ آقا بزرگ تهرانی در بارهٔ این کتاب نوشته است:

> لوامع التنزیل فی التجوید، شرح للشاطبیة لمؤلفه، اصله العربی، الموجود کما یأتی، و هو المولی محمد علی بن حاج حسن الاردکانی، المعروف بالنحوی، من تلامیذ آیة الله بحر العلوم السید محمد مهدی الطباطبائی، توجد نسخة الترجمة عند السید محمد رضا المعاصر ابن الحاج السید اسماعیل الاردکانی الذی توفی سنة ۱۳۱۷ ه[۶]

از این عبارت الذریعة بر می‌آید، که مترجم، کتاب لوامع شاطبی را ترجمه کرده و

---

۱. آیینهٔ دانشوران، ص ۶۸۲.
۲. الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۷۰.
۳. تاریخ جعفری، ص ۶۰۳.
۴. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق علیه السلام، ج ۲، صص ۳۵ و ۳۶.
۵. فهرست مجلس، ج ۲، ص ۲۳.
۶. الذریعة، ج ۴، ص ۱۳۲.

تألیف مستقلی نیست.

نسخه‌ای از این کتاب در مدرسهٔ علمیهٔ اردکان وجود دارد که فهرست‌نگار دربارهٔ آن نوشته که مؤلف، کتابی در شرح قصیدهٔ شاطبیه در تجوید به عربی نگاشته، که در کتاب حاضر آن را به فارسی برگردانده و در آن به شرح قصیده و اضافهٔ آنچه که در کتب مفسرین از وجوه و قرائات یافته، پرداخته و در دو شنبه ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۳۸ هاز آن فارغ شده است. این اثر در ۲۲۵ برگ است.[۱]

۹. المطالب السنیة فی شرح الدرة الالفیة، اثری است چهار جلدی در فقه، که شرح کتاب الالفیهٔ ابو عبدالله شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی عاملی نباطی نام‌بردار به شهید اول (۷۳۴ – ۷۸۶ ه) است. این اثر، در کتاب معجم مؤلفی الشیعة، در ذیل الاردکانی، محمد علی بن حسن النحوی، از نوشته‌های مترجم معرفی شده،[۲] اما همین نویسنده که الالفیة و النفلیة شهید را تحقیق و به چاپ رسانده و برای الالفیة ۲۸ و برای النفلیة ۲۷ شرح و تعلیقه بر شمرده، در شمار شرح نویسان و حاشیه نگاران این دو اثر، از اردکانی نام نبرده است.[۳]

مؤلف آینهٔ دانشوران به نقل از مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی (م ۱۳۷۶ ش) یادآوری کرده که این کتاب، شرحی مفید و پر ارزش است. و جلدی از آن به تاریخ ۱۲۴۳ هنبشته آمده و تمام مجلدات آن فعلاً در اردکان در کتاب‌خانهٔ آقای خاتمی موجود است.[۴]

آقا بزرگ تهرانی وجود نسخه‌ای از این کتاب را به خط مؤلف نزد سید محمّد رضا بن حاج سید اسماعیل اردکانی گزارش کرده است.[۵]

در فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق ﷺ، از این اثر به شماره‌های ۱۴۱، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۳، ۴۱۲، یاد شده است. شمارهٔ ۴۱۲، بر اساس این

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق ﷺ اردکان، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. معجم مؤلفي الشيعة، ص ۲۰.

۳. ر. ک: الالفية و النفلية، تحقيق علی قائینی نجفی، صص ۲۹ – ۳۲.

۴. آینهٔ دانشوران، ص ۲۲. گفتنی است که بنا به گفتهٔ جناب آقای تابش، از نوادگان مرحوم آیت الله سید روح الله خاتمی، کتاب‌خانهٔ یاد شده، به حوزهٔ علمیهٔ اردکان واگذار شده و اکنون این کتاب‌ها، در کتاب‌خانهٔ فاضل نحوی اردکان نگه‌داری می‌شوند.

۵. الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۳۹.

نوشته، مشتمل بر فصل اول در مقدمات است که در شب جمعه هفتم جمادی الاولی ۱۲۴۶ هـ و در ۳۱۹ برگ به نگارش در آمده است. شمارۀ ۳۷۵، مشتمل بر سفر اول و به سال ۱۲۴۲ هـ و در ۹۷ برگ نوشته شده، و شمارۀ ۳۷۶، مشتمل بر سفر چهارم و به روز پنجشنبه ۱۹ شعبان ۱۲۴۶ هـ و شمارۀ ۳۸۳، مشتمل بر سفر سوم و در رمضان ۱۲۴۳ هـ در ۲۰۰ برگ نوشته شده است.[۱] نگارنده، در توصیف شمارۀ ۱۴۱ آن، شرح مفصلی بر رسالۀ الالفیه نوشته و آن را مشتمل بر چهار سفر دانسته و این شماره را مشتمل بر سفر اول و تاریخ تألیف آن را ۱۲۳۵ هـ و در ۹۰ صفحه معرفی کرده است.[۲]

۱۰. **اسرار توحید یا ترجمۀ کتاب التوحید**، ترجمۀ کتاب التوحید شیخ صدوق است در ۵۰۷ صفحه و تنها کتابی است که از مترجم چاپ شده است. مترجم پس از ایراد خطبۀ عربی، در بارۀ انگیزۀ ترجمۀ این اثر می‌نویسد:

> اما بعد، چنین گوید: مستمند فیوض ازلی، ابن محمد حسن الاردکانی، محمد علی غفر الله تعالی جمیع ذنوبهما که امر اشرف شاهزاده محمد ولی میرزا عز صدور یافت که این ذرۀ بی مقدار و خادم اخبار ائمۀ اخیار - صلوات الله علیهم ما طلعت شمس النهار وأهلة الشهور واورقت الاشجار - کتاب مستطاب توحید ابن بابویه - رحمة الله و رضوانه علیه - را به حلیۀ ترجمه در آورد، تا هر کسی بتواند که از آن بهره ببرد...

و بعد شرح حال صدوق را می‌نگارد و آن‌گاه شروع به ترجمۀ کتاب می‌کند.

انتشارات علمیه تهران، انتشارات نور و انتشارات توس سه ناشر هستند که این کتاب را به چاپ رسانده‌اند.

مؤلف آیینۀ دانشوران در بارۀ کتاب نوشته است:

> کتاب ابن بابویه را... ترجمه کرده و الحق نیکو ترجمه کرده است.[۳]

۱۱. **الرائق فی توصیف لغات الفائق**، تألیف شده در سال ۱۲۳۳ هـ و شرحی است بر الفائق فی غریب الحدیث اثر ماندگار مفسر مشهور معتزلی، جار الله محمود بن عمر زمخشری (م ۵۸۳ هـ). این اثر اردکانی، شامل نصف اول کتاب، از حرف الف تا پایان

---

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانۀ حوزۀ علمیۀ امام صادق(ع) اردکان، ج ۲، صص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲ و ۱۳۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. آیینۀ دانشوران، ص ۶۸۱.

صاد است و در سه شنبه ۸ شوال ۱۲۳۳ هـ، تألیف آن به پایان رسیده است.[۱]

سید ریحان الله یزدی در معرفی این اثر، این نوشتهٔ مؤلف را آورده است:

تمّ النصف الاول من كتاب الرائق في توصيف لغات الفائق بعون الله و تأييده بيد مؤلفه الخاطى الجانى محمد على بن محمد حسن اليزيدى الاردكانى يوم الثلاثاء الثامن شهر شوال المكرم سنة ثلث و ثلاثين و مأتين بعدالالف من هجرة الرسول اشرف بنى آدم و يتلوه فى النصف الاخر حرف الصاد الى الياء.

و در ادامه می‌افزاید: آگاهی من به این تألیفات، به ویژه لغت نحوی، از اطلاعات بسیار ذی قیمت نگارنده است.[۲]

۱۲. **رسالة الغوافي في شرح لغات العروض و القوافي**، این اثر بعلاوهٔ کتاب پیشین، بر اساس نوشتهٔ سید ریحان الله یزدی، به تاریخ ۱۲۲۸ هـ نوشته شده و به تاریخ ۱۲۳۰ هـ به خط مؤلف تجدید کتابت گردیده است.[۳] در **دانشنامهٔ مشاهیر یزد** هم از این اثر یاد شده است[۴].

۱۳. **القرّة في شرح الدرّة**، کتابی است در شرح منظومهٔ الدرّة البهية تألیف سید بحرالعلوم، استاد نویسنده.[۵]

۱۴. **کهف الوری**، ترجمهٔ بخش دعا و قرآن اصول الکافي است که خود مترجم این نام را برای آن برگزیده و در معرفی نسخه‌های کتاب حاضر از آن یاد می‌شود.

۱۵. وی بنا بر نوشتهٔ سپهری، کتاب‌های زیادی را هم استنساخ کرده، ولی این نویسنده، از آنها یادی نکرده است[۶].

۱۶. **تحفة الأولياء** (کتاب حاضر) مترجم، این کتاب را که ترجمهٔ بخش اصول الکافي است، بنا به دستور شاهزاده محمد ولی میرزا، والی وقت یزد،[۷] نگاشته و تلاش کرده

---

۱. الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۷۸؛ فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانهٔ حوزهٔ علمیهٔ امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. آینهٔ دانشوران، ص ۲۳. ۳. آینهٔ دانشوران، ص ۲۳.

۴. دانشنامهٔ مشاهیر یزد، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

۵. فهرست کتاب‌خانهٔ نسخه‌های خطی حوزهٔ علمیه امام صادق علیه السلام اردکان، ج ۱، ص ۵۴، شمارهٔ ۶۳.

۶. تاریخ اردکان، ج ۱، ص ۲۸۳.

۷. محمد ولی میرزا (۱۲۰۳ - ؟) پسر چهارم فتحعلی شاه است که در سال‌های ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ حکمران خراسان ←

تا ترجمه‌ای روان پدید آورد و تا جایی که می‌تواند مشکلات پاره‌ای از اصطلاحات را که فهم آنها برای خوانندگان مشکل است، حل نماید.

وی در مقدمه و آغاز کتاب، صفحاتی را به توضیح پاره‌ای از اصطلاحات حدیثی و رجالی اختصاص داده و در آن در سه فایده سخن گفته است: «فایدهٔ نخست، انواع حدیث و اصطلاحات مربوط به آن را بر شمرده و آنها را تعریف کرده، و در فایدهٔ دوم، اصطلاحات موجود در کتاب الکافی را در نقل خبر با اسناد خاص، مانند روی اصحابنا را مشخص کرده و در فایدهٔ سوم هم برخی اصطلاحات مؤلف را در سند و گویندگان مانند العالم، ابوالحسن و... تعریف نموده است.

مقدمهٔ مترجم، با بسم الله و «مفتاح فلاحی که ابواب جنان بلاد الامین دین مبین را به واسطهٔ آن توان گشود» آغاز می‌شود، و با این جمله‌ها خاتمه می‌یابد:

تمام شد کتاب عشرت و به تمام شدن آن، جزء اول از اجزاء کتاب کافی تمام شد.
والحمد لله والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله وصحبه الأکرمین و سلّم

← بوده، و پس از اعتراض بزرگان و خوانین آن دیار به حکمرانی وی، پادشاه او را والی یزد کرد. به نوشتهٔ شیخ آقا بزرگ تهرانی، محمد ولی میرزا، علما را دوست داشت و با آنها زیاد نشست و برخاست می‌کرد (الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج١٣، ص ١٠١).

و شاید به همین دلیل، از چند تن از عالمان خطهٔ یزد درخواست کرده که کتاب‌هایی را به رشتهٔ تحریر در آورند و یا آثاری از تألیفات بزرگان شیعه را ترجمه نمایند. از جمله کتاب تحفة الولی شرح و ترجمهٔ عهد نامهٔ مالك الاشتر، از مولی محمد حسین بن احمد بن محمد سمیع یزدی است که در سال ١٢٢٧ ه‍ به دستور شاهزاده، آن را در مشهد رضوی نگاشته است (الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج٣، ص ٤٨٠). سرور المؤمنین فی أحوال أمیر المؤمنین و فضائله، تألیف سید أحمد بن محمد حسین اردکانی یزدی (زنده به سال ١٢٣٨ ه‍) است که در سال ١٢٣٨ ه‍ به درخواست شاهزاده مذکور نوشته شده است (همان، ج ١٢، ص ١٧۶). و از همین مؤلف و به درخواست محمد ولی میرزا، ترجمهٔ اکمال الدین و اتمام النعمة شیخ صدوق (نسخه‌های خطی فارسی آثار شیخ صدوق از صدرایی خویی، ص ١۶۶). و شرح أربع مقالات بطلیموس از ابوالحسن علی بن رضوان بن جعفر و به درخواست و نام اوست (الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج١٢، ص ۶٨). شرح اعتقادات صدوق از سید محمد علی بن مرتضی اخباری اردکانی یزدی و به درخواست شاهزاده (همان، ج١٣، ص ١٠١). مرآة الالوان در حکمت الهی و طبیعی از سید احمد بن محمد اردکانی یزدی و به درخواست وی تألیف شده است. محمد ولی میرزا خود سفرنامهٔ حجی نوشته که از سوی مورخ معاصر، فاضل ارجمند جناب آقای رسول جعفریان تحقیق و از سوی انتشارات مشعر منتشر شده است. وی علاوه بر علاقه‌مندی به کتاب و ترجمه و سفارش به تألیف آنها، بانی آثاری در منطقهٔ یزد است که هنوز پا برجاست. از جمله کاروان‌سرایی در اردکان است که به نام کاروان‌سرای شاهزاده مشهور است و مدرسهٔ علمیه شاهزاده محمد ولی میرزا در یزد، که اکنون نام «مدرسهٔ امام خمینی» را بر خود دارد.

تسليما والحمد لله رب العالمين ولعنة الله على أعدائهم الى يوم الدين. استدعا از برادران ايماني كه از اين مائدهٔ نعمت روحاني بهره‌مند شوند در حال حيات يا بعد از وفات اين سالک باديهٔ سرگرداني، آن كه او را از دعاى خير و طلب مغفرت از حضرت رب العزّة ياد فرمايند.

مترجم در مقدمهٔ اين بخش پس از ذكر القاب فراوان براى محمد ولى ميرزا نوشته:

داعى را به نوشتن كتابى ديگر امر فرمودند و به امر اشرف والا زمام اختيار در اين باب در كف اين داعى قرار و استقرار يافت كه آنچه صلاح داند و به نظر قاصر رسيد از احاديث جمع نموده و كتابى سازد و به ترتيب دادن مجلدى ديگر بپردازد، و بيش از اين، به امر اشرف والا از اول كتاب مستطاب اصول كافى تا آخر كتاب ايمان وكفر را ترجمه كرده، كتاب ديگر كه عبارت است از كتاب دعا و كتاب قرآن و كتاب عشرت باقى مانده بود، به نظر قاصر چنين رسيد كه تتمه را تمام كند؛ چراكه ناتمام بودن آن موافق همت بلند و مناعت عزيمت ارجمند نواب اشرف والا نبود، و چون تمام خلق در امور معاش و معاد به دعا و قرآن و عترت احتياج دارند، و بايد كه در همهٔ احوال به آنها پناه برند، آن را به **كهف الورى** مسمى ساختم و به ترجمه نمودن آن به سياق سابق پرداختم، مگر آن كه ترجمه دعاها راكه در اين كتاب در زير آنها نوشتم و به آخر نينداختم.[1]

در برگ ۳ در بارهٔ اتمام و سفارش آن از سوى محمد ولى ميرزا و ورود كتاب به كتاب‌خانه، آمده:

ترجمهٔ كتاب دعا و قرآن و عشرت اصول كافى كه آن را ملا محمد على فاضل اردكانى از جهت سركار شوكت مدار نواب محمد ولى ميرزا - ادام الله شوكته - ترجمه كرد و در روز چهارشنبه بيست و دوم شهر ذوالقعده سنهٔ ۱۲۳۹ داخل كتاب‌خانهٔ مباركه شد.

نسخه‌هاى اين اثر، تقريباً مشابهت تام به يكديگر دارند، و كپى پاره‌اى از صفحات نسخهٔ منسوب به مترجم، سياهى دارد كه قابل خوانش نيست، و طبعاً در اين صفحات

۱. ص ۵.

مصدر اصلی، نسخهٔ پسر است و گرنه، در تحقیق، از هر دو به یکسان استفاده شد، و در بخش کتاب الدعا تا پایان اصول کافی، و کتاب قرآن موسوم به **کهف الوری**، از تک نسخه سوم استفاده گردید.

نسخه‌های تحفة الأولياء

از این کتاب، سه نسخه موجود است به این شرح:

۱. نسخهٔ پسر مترجم، شیخ زین العابدین اردکانی که در کتاب‌خانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شمارهٔ ۶۳۴ از مجموعه کتب اهدایی مرحوم سید محمّد مشکوة، نگه داری می‌شود.[1] در برگ نخست این نسخه نوشته شده است:

> نسخهٔ نفیس و بی نظیر تحفة الأولیاء در شرح و ترجمهٔ اصول کافی تألیف محمد علی بن محمد حسن اردکانی؛ نسخهٔ مخصوص خود مؤلف در آخر ص ۳۵۱ و آخر ص ۵۶۱ خط و مهر خود مؤلف جلیل القدر آن دیده می‌شود. زمان تألیف و تحریر نسخه، ۱۲۳۷ قمری است.

و در ادامه افزوده:

> در فهرست‌ها و منابع معموله مانند الذريعة الى تصانيف الشيعة نام این کتاب ذکر نشده، و در فهرست کتاب‌خانه‌های معتبر و مهم مثل مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملي و کتاب‌خانهٔ موزهٔ ایران هم مراجعه شد و نسخهٔ دیگر آن دیده نشد.

شایان ذکر است که این نوشتهٔ فهرست نگار محترم، مربوط به زمانی است که مؤلف عالیقدر الذريعة کتاب را تا بخش «تا» نگاشته بوده، و به دلیل بی اطلاعی از نسخه، از آن نام نبرده، اما مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی - رضوان خدا بر او - در مستدرک کتابش، آن را جبران کرده، و تنها از نسخهٔ پسر مترجم، چنین گزارش داده است:

> تحفة الاولياء، ترجمة اصول الكافي للمولى محمد على بن محمد حسن الأردكاني، ترجمه بأمر محمد على ميرزا ابن فتح على شاه و النسخة موجودة

---

۱. فهرست دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۱۹۷.

منه في مكتبة السيد محمد المشكاة من كتاب العقل و الجهل الى آخر كتاب الايمان والكفر وفرغ منه في رجب سنة ١٢٣٨ و قد كتبه ولد المؤلف المسمّى بزين العابدين في تلك السنة في حياة المؤلف[1]

گفتني است كه مؤلف گرانقدر الذريعة، در اين جا محمد ولى ميرزا را به اشتباه، محمد على ميرزا پسر ديگر فتحعلى شاه، كه در آن زمان، والى استان‌هاى كرمانشاه، لرستان، ايلام و خوزستان بوده، ذكر كرده است.

اين نسخه حاوى يک فهرست در آغاز است كه در عنوان آن آمده است:

فهرس جلد اول كتاب تحفة الأولياء مشتمل بر سه فائده و سه كتاب.

فهرست، در جدولى تنظيم شده در پنج خانهٔ افقى و هشت خانهٔ عمودى و در خانه‌هاى رديف اول، فائدهٔ اول تا سوم و از خانهٔ چهار به بعد، ابواب الكافى به ترتيب كتاب الكافى فهرست شده، و شمارهٔ ورق‌هاى كتاب هم قيد شده است. اين فهرست، در چهار برگ و بر اساس خانه‌هاى جدول، حاوى ١٩٦ عنوان فهرست براى مجلد نخست و حاوى ٢٤٤ عنوان براى مجلد دوم است. در پايان اين فهرست‌ها آمده است:

حرّره العبد الذليل، ابن السيد أبوالحسن الموسوى العريضى اسماعيل فى غرّة شهر رمضان المبارك ١٢٣٧.

بر اساس اين نوشته، تهيه كنندهٔ اين فهرست، شخصى به نام سيد ابوالحسن موسوى عريضى است كه بر اساس همين نسخه، آن را به دستور ديگرى، فراهم كرده و آن را پرداخته است.

حسب الامر نوّاب مستطاب مالک رقاب أرفع والا، به ترقيم و تسطير اين فهرست پرداخت.

اين نسخه، با خط نسخ خوب و خوانا نوشته شده و در برگ ٢٣٤ است كه پايان مجلد اول اصول الكافى است، چنين آمده:

تمام شد جزء دوم از كتاب حجت از كتاب... و نگارش آن در ١٢٣٨ در ماه رجب، به پايان رسيد.

---

١. الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج ٢٦، ص ١٦٢.

و نوشته است:

وكان الفراغ من كتابة ترجمة هذه النسخة على يد الاقلّ الخاطي الجاني ابن محمد علي الأردكاني، زين العابدين في يوم السبت الثاني من شهر رجب المرجب سنة ثمان و ثلاثين و مأتين بعد الألف من هجرة من اوتي القرآن و سبعا من المثاني -صلى الله عليه و آله الطاهرين المبرئين من الكسل و التواني - و لعنة الله على أعدائهم المستغرقين في بحار الآمال والاماني.

به رسم رایج در میان پیشنیان که برای صرفه‌جویی در قلم و کاغذ و چاپ و شاید دلیل و یا انگیزه‌های دیگر، همهٔ مطالب در این نسخه، پشت سر هم و بدون پاراگراف بندی، قلمی شده و تمام یک صفحهٔ کتاب در ۳۱ سطر کتابت شده است. برای تفکیک آغاز و پایان احادیث، غالباً علامت دایره شکلی در پایان احادیث گذاشته شده، و در برخی از احادیث هم چنین علامتی گذاشته نشده است، و نیز خطی افقی بر بالای سند و رجال احادیث کشیده شده و بس. البته برای برجسته شدن آیات قرآن کریم، و اشعار عربی و یا دیگر عبارت‌های عربی و گاهی پاره‌ای از توضیحات افزوده، در ترجمه هم این روش انجام شده است.

تعداد اوراق جزء نخست این نسخه، ۲۳۴ صفحه است.

نوع نگارش این نسخه، حسب معمول نوشتهٔ پیشینیان، بدون آوا و سجاوند و به هم چسبیدن نوع حروف ربط به کلمات و نیز آن دسته از کلماتی است که قابل الصاقند است.

نسخهٔ شیخ زین العابدین که ۳۷۷ صفحه دارد، و در ۱۲۳۸ ه‍ کتابت آن تمام شده، چنین پایان یافته:

وكان الفراغ من كتابة ترجمة هذه النسخة، على يد الأقل الخاطي الجاني ابن محمد على الاردكاني، زين العابدين، يوم السبت الثالث و العشرين من شهر جُمادي الثانية ثمان و ثلاثين و مأتين بعد الالف من هجرة.

وی نوشتهٔ خود را با این اشعار خاتمه داده:

غریق رحمت ایزد کسی باد — که کاتب را به الحمدی کند یاد

گر بر هم زده بینی خط من، عیب مکن — که مرا محنت ایام به هم بر زده است

۲. نسخهٔ دوم تحفة الاولیاء که به شمارهٔ ۲۶۳۹ نسخ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگه داری می‌شود[۱]، مرحوم استاد دانش‌پژوه این نسخه را نسخهٔ اصل مؤلف دانسته است و گویا چنین نسبتی، بر اساس نوشته‌ای در پایان نسخه است. **وکان الفراغ من ترجمة هذه النسخة علی ید...** و این عبارت، البته حاکی از ترجمهٔ اصول الکافی از سوی اردکانی است، و دلالت روشن بر کتابت آن از سوی وی ندارد.

هر برگ این نسخه، بیست و یک سطر نوشته دارد، و با نسخهٔ پسر، چندان از جهت نگارش و قلم تفاوتی ندارد. و همان علائم و اختصارات که در نسخهٔ پیش گفته شد، در این نسخه هم دیده می‌شود. با این تفاوت که در این نسخه، عنوان باب‌ها، بر بالای برگ‌ها نوشته شده، و در پایان هر چند برگ، مهر مترجم را هم بر خود دارد. البته که گویی حاشیه و افزوده دارد. چه این که در متن فعلی چنین است:

در پایانِ جزء نخست این نسخه آمده است:

تمام شد جزء دوم از کتاب حجت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب، ترجمهٔ آن است و در عقب این کتاب، در می‌آید کتاب ایمان و کفر ان شاء الله.

و در دو سوی این کلمات، نوشته شده: **صورت خط المترجم ادام الله أيّامه.**

این عبارت هم کتابت نسخه را مؤلف با تردید مواجه می‌کند؛ چه این که در پایان نسخه، همان گونه که آمد، نشانی از خط مترجم داده شده، و مهری بر پایان آن دارد که بر بالایش نوشته شده: صحّ. که مترجم بر آن صحه گذاشته است. و در پایان همین جزء یاد شده چنین آمده است:

وكان الفراغ من ترجمة هذه النسخة علی ید مترجمه الخاطي الجاني ابن محمد حسن، محمد علی الأردكاني فی لیلة الأربعاء الحادي والعشرين من شهر ربيع الثاني، سنة سبع و ثلثين و مأتين بعد الألف من هجرة من اوتي القرآن العظيم و سبعاً من المثاني - صلّی الله علیه و آله الطاهرين المبرئين من الكسل و التواني - ولعنة الله علی أعدائهم المستغرقين في بحار الآمال و الأماني.

---

۱. فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۵۱۷.

دو طرف این عبارت به خط مغایر نوشته: «صورة خط المترجم ادام الله أيّـامه». کـه صریح است در این‌که صورت خط مؤلف نقل شده و اصلِ خط مؤلف نیست. و این عبارت در نسخه‌های خطی زیاد به‌کار رفته است. و در نسخه‌ای که بعد از این معرفي می‌شود نیز همین عبارت «صورت خط مترجم» وجود دارد، که استاد دانش‌پژوه در معرفی آن نسخه، گفته‌اند که از روی خط مؤلف کتابت شده است.

بر اساس این، ترجمهٔ این اثر در فلان تاریخ و از سوی مترجم اعلام شده، اما این که وی، خود اقدام به نگارش آن کرده باشد، مشخص نیست و عبارت، گویای آن نیست. بعلاوه، در حاشیه همین متن، چنین نوشته و در پایان آن هم مهری زده است:

أجلت في هذا الكتاب من أوله الى آخره نظري، فرأيت ما آتاه لسان القلم ما زاغ عنه بصري و أنا عبدالله العلي المذنب محمد علي.

و در آغاز نسخهٔ جلد دوم مترجم ـ رحمه الله ـ پس از بسم الله الرحمن الرحیم چنین آمده:

کتاب ایمان و کفر، و ایمان به کسر همزه، در لغت به معنی گرویدن،...[1].

ترجمهٔ این بخش از نسخه در روز جمعه دوم رجب ۱۲۳۷ به پایان رسیده است. و در پایان آن، چنین آمده است:

صورت خط المترجم دام ظلّه العالی و مهری از وی در آن مشاهده می‌شود و بر بالای آن مهر نوشته شده:

أجلت في هذا الكتاب من أوله الى آخره نظري، فرأيت ما أتأته يد الغفلة الا ما زاغ بصري و أنا أضعف العباد و أقوى عباد الله جرماً و جرماً.

این نسخه، ۵۷۱ صفحه دارد.

۳. نسخهٔ سوم، از کاتبی بی نام است که شامل بخش دعا و قرآن و عشرت است، و دارای مقدمه‌ای جداگانه از سوی مترجم ـ رحمه الله ـ است. این نسخه، بـه شـمارهٔ ۶۴۰۶ از نسخ خطی دانشگاه تهران است.[2]

این بخش از ترجمه که ۱۴۰ صفحه دارد، به مهر مترجم ممهور شـده و بـالای آن

---

۱. ص ۳۵۱.

۲. فهرست دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۲۵۹ـ۲۶۰.

نوشته شده:

رأیت مـــــا أثأت الغــــفلات و أنا الراجي عفو غافر الخطیئات

و در انتهای متن آن نیز صورت خط مترجم نقل شده که چنین است:

وکان الفراغ من ترجمة هذا الکتاب علی ید مترجمه المفخم محمد علی بن محمد حسن الأردکانی یوم السبت من شهر شوّال المکرّم سنة تسع و ثلاثین و مأتین بعد الالف من هجرة سید العالم المبعوث الی المشرق و المغرب علی أهلهما من العرب و العجم صلی الله علیه و علی عترته و سلم.

بالای این عبارت نوشته‌اند: «صورت خط مترجم». که نشان از این دارد که از روی خط مترجم کتابت شده است.

این نسخه هم با خطی زیبا و در هر صفحه ۲۰ سطر نوشته شده است.

در این بخش، که شامل ادعیهٔ الکافی است، متن عربی دعاها در ترجمه آورده و در ذیل آنها ترجمهٔ آنها نوشته شده است. و ترجمهٔ این بخش‌ها به خط شکسته نستعلیق است.

شیوهٔ ترجمهٔ اردکانی

۱. مترجم، چنان که در مقدمه تصریح کرده، قصد داشته، اصول الکافي را ترجمه نماید آن سان که برای همگان خواندن و فهم آن آسان شود، اما ساختار زبانی کتاب، و ناتوانی قلم از نگارش ساده و کوتاه همهٔ مطالبی که در متن آمده، او را وادار کرده که در موارد فراوان، به شرح متن اقدام کند. بنا بر این، تحفة الاولیاء را می‌توان ترجمه‌ای شرح گونه به شمار آورد.

۲. ترجمهٔ این کتاب، اگر چه شرح گونه است و بنا براین باید فراتر از ترجمهٔ تحت اللفظی باشد، اما او چنان پایبند کلمات بوده که کتاب را به روش لفظی و کلمه به کلمه ترجمه کرده و حتی همهٔ واوها و فاها و ثمّ‌ها و امثال اینها را در هر جای کلام که بوده، به فارسی برگردانده است. برای نمونه «عمّن ذکره» ترجمه شده به «از آن که او را ذکر کرده است». و «رفعه» ترجمه شده به: «آن را مرفوع ساخته به سوی او»،

و «تنقلبوا علی أعقابکم» را ترجمه کرده به: «بر می‌گردید به پاشنه‌های خویش».[1] و گاهی برای رعایت ترجمهٔ همهٔ الفاظ و حروف، جملات چنان کش‌دار است که تا پایان احادیث، گویی تمامی ندارد.

این ترجمه، در عین صفت یاد شده، گاهی هم ترجمهٔ آزاد است و از لفظی بودن فاصله گرفته و حاصل معنا قلمی شده است.

۳. شرح و تفسیر احادیث، شامل همهٔ آنها نمی‌شود، و بیشتر احادیث مشکل و پیچیده را در بر می‌گیرد. گاهی این شرح‌ها با ترجمه آمیخته، و گاهی هم تفکیک شده هستند. شرح حدیث‌ها هم یک نواخت انجام نگرفته، گاهی در توضیح یک روایت، به ذیل روایت دیگری ارجاع شده، و گاهی هم حتی به کتابی که در شرح حدیث است ارجاع گردیده است. برای نمونه، در شرح حدیث ۲۷۵، از کتاب خود تعبیر مرآت الرائی یاد کره که تفسیر حدیث را در آن آورده است.

شرح حدیث‌ها مربوط به ذکر بسیاری از جای‌ها، مکان‌ها، اشخاص گم نام، مفاهیم غیر رایج و ناشناخته، اصطلاحات حدیثی، باورهای اعتقادی که چندان وضوح و روشنی ندارد، رخدادهای تاریخی، وقایع پر اهمیت ناظر به باورهای عقیدتی، و... هستند. در این شرح‌ها، مترجم، غالباً شرح خود را نوشته و گاهی هم از دیگران استفاده کرده است. او در شرح لغات، گاهی وجوه معنایی آنها را نوشته و گاهی آنها را ریشه‌یابی کرده و احتمال ریشه‌های لغت‌ها را بازگو کرده است.

۴. همهٔ افزوده‌های مترجم بر ترجمهٔ کتاب، شامل شرح و توضیح‌های مربوط به بحث‌های یاد شده نیستند، و گاهی، این توضیح‌ها در آغاز ابواب و به مناسبت ورود به بحثی مناقشه برانگیز و یا اصطلاحی غریب است، و گاهی در پایان آنها و برای جمع‌بندی است، و گاهی هم در میانهٔ احادیث و کشف حقیقت معنا و هویدا ساختن منظور، قلمی شده‌اند.

۵. مترجم، برای رعایت ترجمهٔ الفاظ و به جهت وفاداری به متن حدیث، گاهی در ترجمه، نوشته را چنان پیچانده که روشنی لازم را از دست داده، و ساختار جملهٔ

---

۱. حدیث ۶۴۸

عربی را گرته‌برداری کرده و همان را در فارسی آورده، به گونه‌ای که ترجمه، تنها با مراجعهٔ به متن عربی قابل فهم است. از این رو، خود وی پس از ترجمه متن، و به ناگزیر، با عنوان: «حاصل این‌که» اقدام به نتیجه گیری نموده تا ابهام نوشته را برطرف سازد.

۶. مترجم، متن عربی بیشتر آیات را در ترجمه آورده و آنها را بر همان روش ترجمهٔ احادیث، ترجمه کرده و گاهی هم برای آنها تفسیر نوشته، و گاهی چندین قول تفسیری را ذکر کرده، و یا از تفاسیر دیگر نقل قول کرده، و گاهی هم برای پرهیز از تکرار، ترجمهٔ آنها را به گذشته و یا آینده حواله داده است. گاهی هم تنها به ترجمه بسنده کرده، و گاهی تمامی بخشی از یک آیه‌ای را که در روایتی مورد استشهاد بوده، برای تکمیل مطالب آیه، با قید «بقیهٔ آیه» آورده و آن را ترجمه کرده است.

۷. نسخهٔ الکافی که در اختیار مترجم بوده، برخی از آیات ذکر شده در روایات آن، با آیات موجود در قرآن، متفاوت بوده، و از این رو، گاهی وی به آن تصریح می‌کند، و گاهی به دلیل متفاوت بودن آیهٔ ذکر شده در روایت با قرآن، پس از ذکر آیهٔ روایت، آن را از قرآن نقل، و به ترجمهٔ آن مبادرت کرده، و گاهی از آوردن آیات در ترجمه به دلیل تفاوت داشتن با قرآن، خودداری کرده است. برای نمونه در روایت ۵۲۷ که بصراحت گفته است:

> و تا از اینجا ترجمهٔ آیاتی است که حضرت علیه السلام آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجمله تصرّفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهم این بود که آیه چنین باشد، و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمهٔ آن اکتفا نمود.

۸. نکتهٔ قابل توجه در این ترجمه، این است که در تعدادی از روایات الکافی، متن گفتار معصوم با آیه‌ای از قرآن، به صورت اقتباسی، تأویلی و یا تفسیری آورده شده، و از این رو با متن قرآن تفاوت دارد. در چنین موارد، مترجم به صراحت در ترجمه، از این که کلام، اقتباس از آیهٔ قرآن و یا خطای راوی است، و یا تصریح به این که فلان فراز ذکر شده، در قرآن نیست، متن آیه را ذکر و به ترجمهٔ آن اقدام کرده است. و در چندین جا هم مترجم، به رغم حساسیتش بر موضوع و تصریح به ناسازگاری آیه

مذکور در روایت با قرآن، بدون توجه به لوازم کلامش، آن را نسبت به قرآن دیگری غیر از قرآن موجود می‌دهد که به گفتهٔ وی، در نزد اهل بیت بوده است.

این انتساب و نظر بی دلیل و مبتنی بر حدس و گمان، پایه‌های بسیار و یا همهٔ باورهای مذهب را به هم می‌ریزد، و همه چیز و از جمله ختم نبوت را زیر سؤال می‌برد. گویی آخرین کتاب آسمانی که خداوند متعال آن را آخرین حجت خود بر تمامی مردمان عالم قرار داده، همانند کتاب‌های پیشین، یا تحریف شده و یا بدتر از تحریف، از دسترس خارج شده و امت، بی جهت به کتابی دل خوش کرده‌اند که آن را کتاب آسمانی تلقی می‌کنند. و تعالی الله اگر چنین باشد که خداوند وعده‌اش را در بارهٔ کتابش عملی نکرده، و آن را برای امت حفظ نکرده باشد. و یا اصل آن را در جایی قرار داده باشد و نسخهٔ دومی را که احیاناً با نسخهٔ اصلی تفاوت دارد، در دسترس بندگانش قرار داده باشد.

۹. بر اساس آنچه در نوشتهٔ مترجم آمده، او چندین نسخه از الکافی در اختیار داشته که از آنها «در بعضی از نسخ کافی چنین است» یاد کرده، و در ترجمه، برای انتخاب بهترین ترجمه، و هم اصلاح برخی از عبارت‌ها، به آنها مراجعه کرده است. برای نمونه حدیث شمارهٔ ۲۱۹ است که می‌نویسد:

> ظاهر این است که از نسخه‌های کافی در میانهٔ سؤال و جواب، آخر سؤال و جوابی افتاده باشد؛ زیرا...

بعلاوه، مترجم با تعبیر «در نسخ دیگر کافی»، دو و گاهی چند بار یک متن را ترجمه کرده است. و گاهی هم نسخه بدلی برای حدیث یافته و آن را ذکر و ترجمه کرده است و نظر خود را در بارهٔ مناسب‌تر بودن متن و ظاهرتر بودن برخی از معانی برخی از نسخه‌ها را نوشته است. برای نمونه، در حدیث ۳۵۵، از نهج البلاغه نسخه بدل حدیث را آورده و گفته که این، انسب است.

۱۰. مترجم گاهی متن یک حدیث را ناتمام تشخیص داده و از مصادر دیگر برای تکمیل آن استفاده کرده، و به صورت جداگانه در ادامهٔ نوشتهٔ خود آن را افزوده است. این منابع، کتاب هایی چون نهج البلاغه، التوحید، علل الشرایع، هستند.

۱۱. ادبیات و کلمه‌های به کار رفته در این ترجمه، یکسان نیست، گاهی فاخر،

گاهی عامیانه، گاهی غریب، گاهی محلی و گاهی با استفاده از ادبیات رایج درباری و تعابیری ملوکانه است. برای نمونه برای دست نوشت و توقیعات صادر شده از ناحیهٔ امام معصوم - علیه صلوات الله - تعبیرهایی همچون فرمان همایونی به خط مبارک آن حضرت[۱] به کار برده شده است.

همچنین، مترجم از عبارت‌ها و کلمات مترادف و هم معنا، از عربی و فارسی، بسیار استفاده کرده که باعث حجم زیاد ترجمه گردیده است.

۱۲. قالب زبان و غالب واژه‌های به کار گرفته شده در این ترجمه، فارسی است، در عین این که از واژه‌های عربی هم در ترجمه به فراوانی بهره گرفته شده است. کاربرد واژه‌های فارسی در این ترجمه، نشان از آن دارد که مترجم، کاملاً به ادبیات و کاربرد واژه‌های فارسی تسلط داشته است.

۱۳. از روش موجود در این ترجمه، تعیین موارد و مصادیق خارجی و عینی اشخاص و اشیا و اماکن و رخدادها و به سخنی، از اجمال در آوردن کلام است. بعلاوه، مترجم گاهی برای نشان دادن معنای دوم عبارت، از «یا» استفاده کرده است.

۱۴. مترجم، در جاهایی که حدیث و یا آیه‌ای تکراری بوده، از ترجمهٔ مجدد آن خودداری کرده، و تنها اشاره کرده که در فلان جای کتاب، چه پیش‌تر و چه پس‌تر، ترجمه شده است.

۱۵. مترجم، گاهی در مباحث مناقشه برانگیز، برخی دیدگاه‌ها را ذکر کرده و خود نیز به اظهار نظر پرداخته است. و این نشان از درایت وی از یک سو و توانایی او از سوی دیگر دارد. برای نمونه در تفسیر آیهٔ ﴿وَٱتَّقُواْ فِتْنَةً لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً﴾[۲] گفته است: گمان من، این است که لام در ﴿لَّا تُصِيبَنَّ﴾ از سوی ناسخان قرآن، به اشتباه کتابت شده، و درست آن «لَتُصِيبَنَّ» است، و دلیل آورده که در رسم الخط عثمانی، «لا» و «لَ» هر دو یک گونه نوشته می‌شده، و از این رو ناسخان، به اشتباه افتاده‌اند.

و در ادامه از مجمع البیان هم قرائت بی الف را که به امام امیر المؤمنین و امام باقر ﷺ

---

۱. حدیث ۲۸۲.
۲. انفال، ۲۴.

منسوب است، نقل کرده است.

و در جای دیگر، در بحث تفویض امر دین به پیامبر، پس از ذکر دیدگاه‌ها و دیدگاه کلینی، می‌نویسد:

> آنچه گمان فقیر است، این است که مراد آنان که به تفویض قائل نیستند، آن است که نمی‌شود که امر دین به رسول مفوّض باشد از جانب خدا، غلط است؛ زیرا چه فرق است در میان آن که خدا به رسول خویش در هر واقعه وحی فرماید که: حکم این واقعه این است، یا بر طریقهٔ عموم و اجمال به او وحی کند که: آنچه بگویی در هر واقعه‌ای، همان حکم من است و در نزد من‌است به واسطهٔ کمال عقل و عصمتی که داشت، و مانع آن حضرت بود از جهل و حیف و میل.[1]

و نیز در روایتی که در آن، به اعبیس و ذریه‌اش لعن روا داشته شده، و یکی از منظورهای احتمالی اعبیس، عباس است، مترجم، پس از ذکر احتمال چنین منظوری، نوشته است:

> ولیکن اعتقاد به ملعونیت ایشان جرأت می‌خواهد، خصوص با ضعف حدیث و اختلاف نسخه.[2]

۱۶. مترجم علاوه بر ترجمه و شرح متن، گاهی به نقد و بررسی مطالب ذکر شده هم پرداخته، و از هر آنچه نوشته، به آسانی عبور نکرده است. برای نمونه، وی در باب ارواح ائمه، که در آن حدیثی آورده شده که پس از آن که پیامبر قبض روح شد، روح القدس به ائمه حلول می‌کند، چنین نوشته است:

> مراد حضرت از روح القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن به امام، انتقال مثلی آن است؛ زیراکه تناسخ باطل است.[3]

و نیز گاهی به دلیل حساسیت برانگیز بودن یک موضوع، به دقت و درنگ فراخوانده و توصیه کرده که در این موارد، به اهلش رجوع شود. مثلاً در «باب فیه نکت و نتف من التنزیل ...» یاد آوری کرده که:

---

۱. توضیحات باب ۵۲، باب التفویض.

۲. ر.ک به: ترجمهٔ آخرین حدیث از باب اشاره و نص مربوط به امام محمد تقی علیه السلام.

۳. حدیث ۷۱۸.

آنچه در این باب ذکر می‌شود، نشانه‌ای است از امر ولایت، که محتاج است به فکر و دقت؛ زیرا که آنها از بطون و معانی قرآن است که احتیاج به بیان معصوم دارد.

۱۷. مترجم در ترجمه، اسناد احادیث را حذف نکرده و همهٔ آنها را در ترجمه آورده، با این تفاوت که گاهی به جای اسم راوی و یا معصوم، از کنیه و یا لقب و گاهی هم اسم آنها را استفاده کرده است.

انگیزهٔ تحقیق

این اثر، به دلیل قدمتی نزدیك به دویست سال، از مواریث فرهنگی دینی کشور است. از این رو، هم می‌تواند بازگوکنندهٔ فعالیت‌های عالمان دینی در گسترهٔ نشر باورها و آموزه‌های دینی و توسعهٔ فرهنگ و تعالیم اهل بیت‌ﷺ باشد، و هم اثری است که می‌تواند زمینه ساز گسترش فعالیت ترجمهٔ متون دینی به شمار آید. بر اساس توجه به تجربیات عالمان دینی در فهم و شرح و تفسیر و ترجمهٔ متون دینی، این دسته از آثار، خود، بخش بزرگی از راه ترجمهٔ متون دینی را هموار می‌کنند و تجربهٔ گران قیمتی را به نسل‌های بعد منتقل می‌نمایند. برجستگی‌ها، کاستی‌ها، ویژگی‌ها و حتی نوع نگارش متون دینی و ترجمهٔ آنها، خود اندوخته‌هایی گران‌بها هستند.

راه‌های ناهموارهٔ نارفته، باید با دقت و وسواس ویژه طی و هموار شوند و هر چه پیشینهٔ تجربه‌های علمی بیشتر و بیشتر کشف و پیموده شده باشد، آیندگان، بخشی از راه پژوهشی و تجربهٔ علمی آن راه را در پیش رو دارند.

اگر ترجمهٔ متون دینی، از همین امروز آغاز می‌شد، حجم بسیار بالایی از فرصت و نیروی انسانی مترجمان، باید هزینهٔ آن می‌شد، تا به مقطعی که اکنون در آن هستیم، برسیم، و سوگمندانه بایدم گفت که در حوزهٔ ترجمهٔ متون دینی، دیر شروع کرده‌ایم و کم‌کاری داشته‌ایم و از این رو، به هر میزان تجربه از محققان و نویسندگان دینی در پیش رو داشته باشیم، غنیمتی است مغتنم.

با این توصف، اثری همچون تحفة الاولیاء که عالمی ادیب و لغت شناس، با فراغت و دقت آن را به رشتهٔ تحریر در آورده و اطلاعات فراوانی در زمینه‌های گوناگون عقیدتی، تاریخی، تفسیری، حدیثی و لغوی در آن نگاشته، به مثابهٔ سرمایه‌ای است که

نباید در عرصهٔ پژوهش‌های حدیثی و ترجمهٔ متون دینی نادیده گرفته شود.

این ترجمه شاید در یك نگاه ابتدایی، چندان به حساب نیاید و برای خوانندگانی قابل فهم و روان نباشد، و یا امروزین نباشد اما این، همهٔ واقعیت نیست. آثار بسیاری در عرصهٔ اندیشهٔ دینی نوشته شده‌اند که نه چند خوانا و روان هستند و نه امروزین، و نیاز به شرح و تفسیر و بازخوانی دارند، اما از واجبات علمی اندیشهٔ دینی‌اند که باید به آنها پرداخته شود، و پرداخته هم می‌شود. این اثر، هر چند از شمار آنها نیست، اما می‌تواند دو نقش مهم ایفا کند: انتقال تجربهٔ ترجمهٔ حدیث، و بسط عمومی سازی فرهنگ دینی و حدیثی.

نکته‌ها و گفته‌ها در بارهٔ تحقیق

۱. در تحقیق و احیای این اثر، از هر دو نسخهٔ موجود ترجمه استفاده کرده‌ایم، و پس از حروف نگاری، و مقابلهٔ دقیق با نسخه‌ها، و بر طرف کردن پاره‌ای مشکلات نگارشی و ویرایشی، یک بار نیز همهٔ ترجمه با متن کتاب الکافی مقابله شد تا افتادگی‌ها، افزوده‌ها، ترجمه، شرح و خطاهای ترجمه شناخته شود، و پاراگراف بندی به درستی انجام گیرد.

۲. رسم الخط مترجم در تعدادی از کلمات، با رسم الخط رایج متفاوت بوده که این دسته از کلمات به دلیل تصرف به حساب نیامدن در نوشتار مترجم، و نیز خوانا کردن متن، تبدیل به رسم الخط رایج شد. از این قبیل است: تای گرد عربی که به جای آن تای کشیده نوشته شده و نیز کلمات عربی که در آنها به جای الف از واو استفاده می‌شود؛ مانند حیوة و زکوة.

مترجم به جای «ای» اضافه در کلماتی مانند خانه‌ای، غالباً از همزه استفاده کرده که به جای همزهٔ آخر روی یک کلمه، از «ای» استفاده شد.

مترجم در ترجمهٔ هذا و یاکلماتی از این دست، که به شخص و یا شیء اشاره دارد، به جای «این‌که» و «او» از کلمهٔ «اینک» استفاده کرده، که به همین صورت «اینک» باقی ماند.

۳. مترجم از حرف ربط «که» بسیار استفاده کرده، به گونه‌ای که از آغاز تا پایان،

یک متن مرتبط، با حرف که ربط داده شده است. برای امانتداری، و به رغم سخت‌تر شدن قرائت متن، همچنان این حرف در متن مترجم باقی گذاشته شد.

۴. کلماتی که با رسم الخط غلط نوشته شده و غلط آن محرز بود، بدون پانوشت، درست آن ثبت شد. و در مواردی هم به دلیل وجود تردید، در پانوشت یاد آوری گردید.

۵. آیات قرآن، که گاهی غلط نوشته شده بود، اصلاح شد. در همین رابطه گفتنی است که مترجم از نسخه‌ای استفاده کرده که آیه‌هایی از قرآن در آن نسخه، با آنچه در قرآن فعلی موجود است، متفاوت بوده و در این موارد، مترجم، در ترجمه به آن توجه داده و ترجمهٔ قرائت رایج و موجود را نوشته، و گاهی احتمال دیگری را هم مطرح کرده است. در تحقیق جدید الکافي از سوی دارالحدیث، به دلیل مورد توجه قرار دادن نسخه‌های زیاد، و موافق بودن پاره‌ای از نسخه‌ها با رسم‌الخط قرآن موجود، غالب این آیات، همانی است که در قرآن هست. و بنا براین، گاهی آنچه در ترجمهٔ تحفه الاولیاء آمده، با تحقیق دارالحدیث ناسازگار است، و ما نسخهٔ دارالحدیث را اصل قرا داده‌ایم و در صورت نیاز، به آن اشاره کرده‌ایم.

گفتنی است که آیات قرآن با قلم سیاه و در میان دو هلال آورده شده، و دیگر متن‌های عربی موجود در ترجمه نیز با قلم سیاه حروف نگاری شده است.

۶. در آن دسته از روایات، که آیات به صورت تلفیقی از آیه و تفسیر و تأویل آن است، افزوده‌های تفسیری و تأویلی در میان دو کروشه گذاشته شد.

۷. آن دسته از آیات و احادیث و اقوالی که در نوشتهٔ مترجم به آنها استناد شده، مصدریابی و مصادر آنها مشخص گردید.

۸. در جایی که ترجمه افتادگی داشت، اصلاح شد. و گاهی هم مترجم برای پرهیز از تکرار، آن را ارجاع داده که در تحقیق، این دسته از ارجاع‌ها در پاورقی آورده شد.

۹. مترجم در آن جاهایی که حدیثی را شرح کرده، و آنها را با ترجمه به صورت آمیخته و ممزوج آورده، تلاش شد که شرح‌ها، تا جایی که امکان دارد و به مطلب آسیبی وارد نمی‌کند، از ترجمه تفکیک شود. این کار، با قرار دادن شرح و توضیح‌ها در میان دو هلال انجام شد. این روش در عنوان مطالب و ابواب نیز، عمل گردید. در

چنین مواردی، گاهی ترجمه، شرح گونه است و امکان تفکیک آنها وجود نداشت، که به همان شکل باقی گذاشته شد.

۱۰. افزوده‌هایی زاید بر شرح و ترجمه، در نوشتهٔ مترجم وجود دارد که به توضیح پاره‌ای از اصطلاحات به کار رفته در الکافی، مانند نوادر، و یا واقعه‌ای تاریخی، و یا شخصیت و یا نام مکان و جایی است و یا معنا کردن واژه و لغتی است. در چنین جاهایی ،به دلیل خارج از شرح و ترجمه بودن این نوشته‌ها، به پاورقی برده شد، و در پایان آنها کلمهٔ «مترجم» قید گردید. گفتنی است که توضیح‌های اضافی پاورقی‌ها که بدون قید مترجم است ، از سوی محققان می‌باشد .

نیز از جمله مباحث خارج از موضوع ترجمه و شرح، که به پاورقی انتقال داده شد، توضیحاتی است در آغاز ابواب است که مترجم در بارهٔ آنها اظهار نظر کرده و توضیح داده است.

۱۱. در صورتی که نوشته‌ای نیاز به توضیح داشته، و یا متنی کامل نبوده و نیاز به تکمیل داشته، در میان دو کروشه در متن افزوده شد، و گاهی نیاز به توضیح بیشتر داشت و یا خارج از موضوع متن بود، مانند لغات مشکل فارسی که مترجم به کار برده، در پاورقی نوشته شد.

۱۲. برای مشخص شدن دقیق ترجمهٔ کلام معصومان، آنها در میان دو گیومه قرار داده شدند.

۱۳. در تعدادی از روایات، به اختلاف دیدگاهای شیعه و دیگر مسلمانان اشاره شده، و یا به برخی از شخصیت‌های صدر اول اشارات رفته که مترجم آنها را از اشاره به صراحت تبدیل و گاهی تعبیرهایی تند در بارهٔ آنها به کار برده، که در تحقیق، به همان متن اشارهٔ حدیث بسنده شد. و جایی که تنش‌زا و فتنه‌انگیز است، حذف شد و نقطه چین گردید.

۱۴. برخی از کلمات دیگر عربی فارسی که دارای رسم الخط متفاوتی هستند، بر اساس رسم الخط فارسی نوشته شد. و کلماتی که خوانش آنها بدون اعراب مشکل است، آوانگاری شد.

۱۵. مترجم در بارهٔ عبارت‌های تکریم و تعظیم، دو گونه عمل کرده است: گاهی

آنها را در برابر اسامی مقدس به کار برده و گاهی به کار نبرده، ما هم به همان شکل عمل کردیم.

و در پایان

گفتنی است که این اثر، به مناسبت کنگرهٔ جهانی دانشمند بی نظیر قرن چهارم، محدث عالی مقام، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - رحمة الله علیه و جعل الجنة مثواه - به انجام رسید.

بخش نخست این تحقیق، که شامل جلد نخست الکافی است، از سوی این جانب، و بخش دوم، شامل ترجمهٔ جلد دوم آن از سوی دوست فاضل دانشورم، حجت الاسلام و المسلمین عبدالهادی مسعودی، انجام شد. پیش از شروع کار نشست‌هایی با ایشان و مسئول گروه احیای دارالحدیث، فاضل گرامی حجت الاسلام و المسلمین محمّد حسین درایتی، برگزار شد تا هماهنگی هایی لازم در امر تحقیق صورت بگیرد، و شیوه نامکی تدوین شد، و بر اساس آن کار تحقیق به انجام رسید. با این حال، ممکن است اختلاف‌هایی جزیی و گاهی سلیقه‌ای در این دو بخش، وجود داشته باشد.

نیز گفتنی است پس از اتمام کار هر دو بخش، برادر دانشور ارجمندم، حجت الاسلام و المسلمین محمد رضا جدیدی نژاد، از آغاز تا پایان، هر دو بخش را ملاحظه و اصلاحاتی را انجام داد که از ایشان سپاسگزارم و توفیق وی را از خدای منان آرزومندم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

قم بهار ۱۳۸۷
بندهٔ خدا
محمد مرادی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

مفتاح فلاحی که ابواب جنان بلا کلام مبین دین مبین را بواسطهٔ آن توان گشود، و مصباح
نجاحی که بیابان طریق سبب قرب رب العالمین را بشعاع آن توان پیمود، حمد معطی
المسئلات و ثنای مجیب الدعوات است که دعا را عمدهٔ دعای ساخت. و آن را بناز اجابه
واقعه خطاب قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم نواخت. و صلوات زاکیات و تحیات
نامیات نثار مرقد سید عالم که خاتم و خلاصهٔ موجودات را شرف کائنات و فخر سلسلهٔ
بنی آدم است، پیغمبری که با معجزات باهرات که ادنی و اقل آنها از آن معجبات مبعوث گردید
و آیت تم عجز بلغا را بکل اوراق و حل و جمیع صفحات عجاز کند؛ و ثنای رضای اصحاب و اولاد
امجادش که قرار آخرین و عروة الوثقی دین. و حبل المتین ایمان دین و پیغمبر و حزب جلاله
آسمان و زمین‌اند؛ عترت اطهاری که در باب آداب و حسن معاشرت هر یک مکانند و بزرگ
درثان العقول فضائل حمیده را آینه حقایق نمای افعال پسندیده و دستور العمل ها
چنین گوید ذرهٔ بی مقدار و خادم ائمهٔ اخیار، تشنه لب بادیهٔ فیض
یزدانی محمد علی بن محمد حسن الارکانی، ستر الله عوراتهما، ترتیم سلسله آن که

چون

تصویر صفحهٔ اول از نسخهٔ ۶۴۰۶ دانشگاه تهران

از محمد بن اسحق بن عمار از ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم روایت کرده است در باب ...

که ذکر خدای عز و جل در آنها است فرمود که آنها ... تمام شد کتاب عشرت و بتمام شد

آن جزو اول از اجزاء کتاب کافی تمام شد بعون الله الحمد والمنة والصلوة والسلام علی سیدنا

محمد و آله وصحبه الاکرمین وسلم تسلیما والحمد لله رب العالمین ولعنة الله

علی اعدائهم الی یوم الدین استدعا از خوانندگان این اوراق که

از این مائدهٔ نعمت روحانی بهره‌مند شوند که بحال

حقیر بالعباد ... این سالک بادیهٔ

سرگردانی ... آنکه از وی ...

جز و طلب مغفرت

از حضرت رب

العزة

یاد ... فرمایند

...

وکان الفراغ من تحریر ترجمة هذا الکتاب علی ید ... الفقیر محمد علی بن محمد حسن الاردکانی فی ... سلخ

شهر شوال المکرم سنه ... بعد الالف من هجرة سید العالم المبعوث الی الشرق والغرب علی العلما

من العرب والعجم صلی الله علیه وعلی عترته وسلم

تصویر صفحهٔ آخر از نسخهٔ ۶۴۰۶ دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

کتاب ایمان و کفر. ایمان بکسر همزه در لغت بمعنی گرویدن و تصدیق کردن و باور داشتن است و در حقیقت معنی شرعی آن خلاف بسیار است و آنچه از احادیث بسیار ظاهر میشود اینست که ایمان تصدیق کردنست بدل با اقرار بزبان و عمل کردن باعضا و جوارح و ارکان و کفر بضم اول و سکون دوم در لغت بمعنی ناگرویدن و ناسپاسی کردنست و در شریعت بنابر آنچه اکثر متکلمان گفته‌اند عدم ایمانست از کسی که شان او آن باشد که مومن باشد باب در بیان طینت مومن و کافر و طینت بکسر اول سرشت و آب و گل است و خمیره او ما را آنجا بر بعضی به سند که حدیث کرد ما را علی بن ابرهیم از پدرش از حماد بن عیسی از ربعی عبدالله از مردی از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود خدای عز و جل پیغمبران را از طینت علیین آفرید و علیین بکسر عین و لام و یا و تشدید بمعنی بلندیهاست در آسمان که ارواح مومنان بسوی آن بالا میرود و خدا [نعیم] علیین دیوان خیر نظیف گفته‌اند که علیین سدرة المنتهی است و بروایت ابن عباس لوحی است از زبرجد [جند] سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار در آن مکتوب است و بعضی گفته‌اند که آن علم دیوان خیر است که در آن اعمال نیکوکاران را در آن نوشته‌اند و درجات پادشاهان بهشت و همچنانکه از این معلوم میشود ایشان مناسبتی ندارد و ظاهر اینست که مراد از آن بهشت جسمانی باشد که در باب خلق ابدان ائمه و قلبها و دلهای ایشان گذشت و آن طینتی است از طینت بهشت که از هر گل خوشتر حاصل آنکه خدا دلهای پیغمبران و بدنهای ایشان را از آن طینت آفرید و دلهای مومنان را از آن طینت خلق نمود و خلق بدنهای مومنان را از پست‌تر از آن قرار داد و کافران را از طینت سجین آفرید و سجین بکسر سین و جیم مشدده ...

جای

تصویر صفحه اول از ترجمهٔ کتاب ایمان و کفر از نسخهٔ ۲۶۳۹ دانشگاه تهران

آمرزیده میشود و حسنه دو برابر آن قبول نمیشود و اینک آخر کتاب ایمان و کفر و طاعات و معاصی است

از کتاب مستطاب کافی که این کتاب ترجمه آنست والحمد لله وحده وصلی الله علی محمد النبی و آله وسلم

والمنة لله وتقدس للاتمام والصلوة والسلام علی المبعوث الی الانام وعلی النجوم المشرقات من عترته والحجج

الواضحات من ذریته ما طلعت شمس النهار وامورقت الاشجار استدعا از برادران ایمانی و دوستان

روحانی که از این ترجمه و بضاعت آسانی مستفیض و بهره مند گردند در حال

حضور با ابدان نشاین سالک بادیه سرگردانی آنکه اورا

بدعای خیر از نعمی رحمت یاد و طلب

مغفرت از حضرت

[illegible] رب العزة نماید فرمایند [illegible]

وکان الفراغ من تسوید هذه النسخة [illegible] المحتاج [illegible] محمد علی [illegible] الجمعة [illegible] عشر من شهر [illegible]

سنه سبع و ثلثین و مائتین بعد الالف من الهجرة [illegible] صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ١٢٣٧

[illegible]

تصویر صفحهٔ آخر از نسخهٔ ۲۶۳۹ دانشگاه تهران



تصویر صفحهٔ آخر از ترجمهٔ کتاب الحجة از نسخهٔ ۲۶۳۹ دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

کتاب ایمان و کفر و ایمان بکسر همزه در لغت بمعنی گرویدن و تصدیق کردن و باور داشتن است و در حقیقت معنی شرعی
آن خلاف بسیار است و آنچه از احادیث بسیار ظاهر میشود اینست که ایمان تصدیق کردنست بدل با اقرار بزبان و
عمل کردن باعضا و جوارح و ارکان و کفر بضم کاف و سکون فاء در لغت بمعنی ناگرویدن و ناسپاسی کردنست و در شریعت
بنا بر آنچه گذشت مقابل آن گفته اند بعدم ایمان است از کسی که شأن او این باشد که مؤمن باشد باب در بیان طینت مؤمن
و طینت کافر طینت سرشت و آفرینش است خبر داد ما را محمد بن یعقوب و گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم از پدرش
از حماد بن عیسی از ربعی بن عبد الله از مردی از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود خدای عز و جل پیغمبران را از
طینت علیین آفرید و علیین بکسر عین و لام و یاء مشدد [illegible] که دلها و ارواح مؤمنان بسوی آن
بالا میرود و ضحاک در تفسیر علیین در سورهٔ تطفیف گفته است که علیین سدرة المنتهی است و بروایت ابن عباس
لوحی است از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ایشان در آن مکتوب است و بعضی گفته اند که آن علم دیوان خیرات است
که فرشتگان اعمال نیکوکاران را در آن می‌نویسند و درجات پادشاهان بهشت و هیچ یک از این معانی در اینجا مناسبتی
ندارد و ظاهر این است که مراد از آن بهشت هفتم [illegible] باشد که در باب خلق ابدان ائمه و ارواح و دلهای ایشان
گذشت و آن طینتی است از هر طینتی بلندتر و کاملتر از هر کمالی [illegible] حاصل آنکه خدا دلهای پیغمبران و بدنهای
ایشان را از آن طینت آفرید و دلهای مؤمنان را از آن طینت خلق فرمود و خلق بدنهای مؤمنان را از پست تر
از آن قرار داد و کافران را از طینت سجین آفرید و سجین بکسر جیم و سین مشدد زیرترین جایهای دوزخ است و آن
طینتی است از هر طینتی پست تر و کمتر است از هر کمی بدتر و خدا دلها و بدنهای ایشان را از آن آفرید و در میان دو
طینت آمیزش داد و از این راه است که مؤمن کافر را میزاید و کافر مؤمن را میزاید و از این راه است که مؤمن بگناه میرسد
مرتکب آن میشود و از اینجاست که کافر بثواب میرسد و متوجه آن میگردد و دلهای مؤمنان میل دارد با نهایت
شوق بسوی آنچه از آن خلق شده اند و دلهای کافران میل دارد با غایت شوق بسوی آنچه از آن آفریده شده اند
محمد بن یحیی از محمد بن حسن از نضر بن شعیب از عبد الغفار جازی از امام جعفر صادق روایت کرده است
که فرمود خدای عز و جل مؤمن را از گل بهشت آفرید و کافر را از گل دوزخ آفرید و فرمود که چون خدای عز و جل
خیر و خوبی بنده اراده فرماید روح و تن او را خوش و پاکیزه گرداند پس هیچ چیز را نشنود از آنچه
خوب باشد مگر آنکه آن را بشناسد و بپسندد و چیزی را نشنود از آنچه ناخوش باشد مگر آنکه آن را نشناسد و
نپسندد راوی میگوید و شنیدم از آن حضرت که میفرمود سرشتها سه قسم است سرشت پیغمبران و اوصیا و
از اخلاف ایشانند و سرشت مؤمن و سرشت ناصب که دشمن اهل بیت است و مراد از آن سنیان و غیر ایشان اند

که از آن

تصویر صفحهٔ اول از ترجمهٔ کتاب ایمان از نسخهٔ ۶۳۴ دانشگاه تهران به خط فرزند مؤلف

و حق را شناخت بهتر خواهی بکن از عمل خیر خدا الله تبارک و تعالی جزاء بسیار کرده است و قبول میشود علی بن ابراهیم
از محمد بن سنان بن صلت روایت کرده که از امر و نهی شناخته است از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمود امیر
المؤمنین ع بسیاری از اوقات در خطبه خود میفرمود که ای گروه مردمان دستار دین خود بر ... و ملازم
آن باشید ... گناه ... از حضرت ... ایمان ... میشود ... نمیشود
و اینک اصل کتاب ایمان و کفر و طاعات و معاصی است از کتاب مستطاب کافی که این کتاب ترجمهٔ آن است والحمد لله وحده
وصلى الله على محمد النبي وآله وسلم والمنة لله الذي وفقني للاتمام والصلاة والسلام على المبعوث الى الانام وعلى
النجوم المشرقات من عترته ... ما طلعت شمس النهار و ... الاشجار استدعا از برادران ایمانی
و دوستان ... که از این ترجمه ... مستفیض ... بدعای خیر ... یاد
آورند ...
وكان الفراغ من ترجمة هذا السفر ... محمد تقي الاردكاني
زين العابدين يوم السبت ثالث العشرين من شهر جمادي الاولى سنة ثمان وخمسين
ومائتين بعد الالف من ... صلى الله عليه وآله ...
الطاهرين ...
...
تم ...
الى يوم الحشر
سنه ۱۲۵۸

تصویر صفحهٔ آخر از نسخهٔ ۶۳۴ دانشگاه تهران به خط فرزند مؤلف

هذا کتاب تحفة الاولیاء

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible] که فحول علمای بحار معرفت را تلفظ بیان در اصل اصول دین کافی و در ارکان فهم تهذیب قلوب و
استبصار عیون ناظر توحید و یقین وافی باشد حمد واجب الوجود و شکر خالق معبودیست که عقل
را نور وجود بخشید [illegible] ارادی کرد و عرش قرار داد و او را مقرب بساحت عزت خود گردانید. و
صلوة و سلام بسیار بر خاتم پیغمبران و منبع هادیون مبعوث مقام محمود که آسمان و زمین و [illegible]
و ذریات و الیست بطفیل وجود [illegible] موجود گردید و بر آل پاکش که ایشان را کرامتی کرد در وجود قابلیت شان
بود خلعت و بهجت اتمام حجت بر تمام انام ایشان داد به برکت محبت بلا که داخت و لعنت خدا بر منافقان
خاملکه [illegible] کفر را به عزت ایمان بپوشیدند و با اظهار اسلام و ایمان حجاب عفت و پرده عصمت این و آن را
دریدند تا ابد. اما بعد مداد ترجمان خامه سرشکسته و دو زبان شد فقیر خاکسار و ذره حقیر [illegible]
[illegible] ابن عبد علی بن محمد حسن اردکانی ستر الله عیوبهما و غفر ذنوبهما بر لوح عرض [illegible]
سلطنت عظمی و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا [illegible] میگارد که چون از جانب سعادت جوانب بندگان جلالت
توامان نواب کامیاب فلک جناب سپهر رکاب مظهر الطاف ربانی و مهبط فیوض سبحانی فرخ طالع بلند
اختر و فرخنده رای خجسته منظر جهانگیر ظفر آرای و عدو بند کشور کشای و دوحه اقبال بوستان
پادشاهی و گل همیشه بهار [illegible] انجمن [illegible] عدل و داد و [illegible] جواهر [illegible]
فرزندان احتراز سلطنت و تاجداری و درخشان کوکب برج اقبال و سپهبداری مفهوم مرفوع درجه
منیعه [illegible] مصداق منصوص [illegible] یختص برحمته من یشاء سلالة [illegible]
[illegible] بعقاب [illegible] و شاهزاده کرشاهین سعادت [illegible] اقبال همایون
فال [illegible] اعناق گردنکشان جهان
و آمده [illegible] سعادت [illegible] خاطر پروران [illegible]
عطایش [illegible] و صغیر و کبیر [illegible] عدالت نگارش [illegible] خاطر
نایاب [illegible] عروة الوثقی عقل کامل [illegible] معتصم حبل المتین [illegible] اعلای [illegible]
مبین و شید بنای والای شرع متین خجسته رای [illegible] بخت [illegible] تاج و تخت فرمان فرمای فرمان
روا شاهزاده محمد علی میرزا [illegible] ظلال جلاله علی مفارق العالمین و شید اطناب دولته باوتاد
ظهور خاتم الوصیین صلوات الله و سلامه علیه و علی ابائه الطیبین الابرار ما طلعت شمس النهار
و اهلة الشهور او ورد الاخبار [illegible] و دریافت که این داعی از اول کتاب عقل و جهل
تا آخر کتاب ایمان و کفر از کتاب مستطاب کافی را که تالیف ثقة الاسلام و المسلمین رئیس المحدثین و

المحقق

تصویر صفحهٔ اول از نسخهٔ ۶۳۴ دانشگاه تهران به خط فرزند مؤلف

را محروم میکنید هر وقت که بر آن قادر نباشید بر آنکه بیرون کردن آن کلید روزی شما و بیرون کننده گناهان شما است

و چنین چیست که نفسهای خویش را به سبب آن بصلاح بیاورید یا همان صلاح آوردن شما است نفسهای خویش را

و راست کردن و درست نمودن آنها برای روز درویشی و حاجتمندی شما که روز قیامت است و مسلمان

کسی است که وفا کند از برای خدا با چیزی که عهد فرموده و مسلمان آن نیست که بزبان اجابت کند و بدل

مخالفت ورزد والسلام و بهمین اسناد از محمد بن زید روایت است که گفت که قومی از خراسان بخدمت ابوالحسن

حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و از آن حضرت درخواستند که ایشان را از خمس در حل قرار دهد و از ایشان نگیرد

و حلال کند فرمود چه قدر بی‌مکری و حیله است اینکه شما میگوئید و بسیار بد است دوستی را با ما خالص می

گردانید با زبانهای خویش و دور میکنید از ما حقی را که خدا آن را از برای ما قرار داده و ما را از برای آن اهل کرده یعنی

آن خمس است ما یکی از شما را در حل قرار نمیدهیم قرار نمیدهیم قرار نمیدهیم علی بن ابراهیم از پدرش روایت

کرده است که گفت در خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم در هنگامی که صالح بن محمد بن سهل [illegible] شد و صالح

ولی جهة آن حضرت در [illegible] بود پس عرض کرد که ای آقای من مرا از ده هزار درهم در حل قرار ده و مرا

حلال کن زیرا که من آن را خرج کرده‌ام آنحضرت باو فرمود که تو در حلی پس از هنگامی که صالح بیرون رفت حضرت

ابوجعفر علیه السلام فرمود که یکی از ایشان بر میجهد [illegible] و بر مالهای حق آل محمد و یتیمان ایشان و بیچارگان

و درویشان و راه‌ماندگان ایشان [illegible] میگیرد بعد از آن میاید و میگوید که مرا در حل قرار ده و حلال

کن آیا او را چنان میبینی که گمان کرده باشد که من میگویم حلال نمیکنم بخدا سوگند که خدا در روز قیامت ایشان را

از این سؤال خواهد کرد سؤالی [illegible] علی از پدرش از ابن ابی عمیر از حماد از حلبی روایت کرده است که گفت امام

جعفر صادق علیه السلام [illegible] فرمود [illegible] خمس هست تمام

شد جزو دویم از کتاب حجت از کتاب مستطاب کافی که این کتاب ترجمه آن است و در عقب این کتاب در می‌آید

کتاب ایمان و کفر ان شاء الله تعالی

کتابت

و کان الفراغ من ترجمة هذا الجزء علی ید الاقل الخلائق الجانی ابن محمد علی الاردکانی زین العابدین

فی یوم السبت الثانی من شهر رجب المرجب سنة ثمان و ثلثین و مأتین بعد الالف من هجرة من انزل علیه

القرآن العظیم سبحانه و تعالی صلی الله علیه و آله

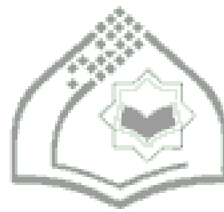
الطاهرین [illegible]

و لعنة الله علی اعدائهم

المستغفرین [illegible]

الاتمام [illegible]

تصویر صفحهٔ آخر از ترجمهٔ کتاب الحجة از نسخهٔ ۶۳۴ دانشگاه تهران به خط فرزند مؤلف


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

[مقدّمهٔ مترجم]

﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِين﴾

جواهر کلامی که غوّاصان بحار معرفت را تلفظ به آن در اصل اصول دین کافی و در اکمال تهذیب قلوب و استبصار عیون اهل توحید و یقین، وافی باشد، حمد واجب الوجود و شکر خالق معبودی است که عقل را نور وجود بخشید و به استعدادی که در وی قرار داد، او را مقرب ساحت عزت خود گردانید و صلوات و سلام بسیار نثار مرقد میمون و مضجع همایون، مبعوث مقام محمود، که آسمان و زمین و آنچه در زیر و زبر آن و این است، به طفیل وجودش موجود گردید. و بر آل پاکش که ایشان را به کرامتی که در خور قابلیتشان بود، نواخت و به جهت اتمام حجت بر تمام أنام ایشان را در بوتهٔ محنت و بلا گداخت. و لعنت خدا بر منافقان جاهل که ذلت کفر را بر عزت ایمان برگزیدند و به اظهار اسلام و ایمان حجاب عفت و پردهٔ عصمت این و آن را دریدند.

اما بعد، بامداد مداد ترجمان، خامهٔ سر شکستهٔ دو زبان، بندهٔ فقیر خاکسار، و ذرهٔ حقیر بی مقدار، سالک بادیهٔ سرگردانی، محمد علی بن محمد حسن اردکانی، ـ سترت عیوبهما و غفرت ذنوبهما ـ بر لوح عرض أساطین سلطنت عظمیٰ و حجاب بارگاه رفعت و اعتلا، می‌نگارد که چون از جانب سعادت جوانب، بندگان جلالت توأمان، نواب کامیاب، فلک جناب، سپهر رکاب، مظاهر الطاف ربانی و مهبط فیوض سبحانی، فرّخ طالع بلند اختر، و فرخنده رأی خجسته منظر، جهان گیر عالم آرای و عدو بند کشور گشای، دوحهٔ[1] اقبال بوستان پادشاهی و گل همیشه بهار گلستان ظلّ اللهی، انجمن افروز محفل عدل و داد، و شعلهٔ جان سوز نهال جور و بیداد، فروزان اختر اوج سلطنت و تاجداری، درخشان کوکب برج ابّهت و شهریاری، مفهوم مرفوع درجهٔ رفیعهٔ ﴿نَرْفَعُ دَرَجَٰتٍ مَّن نَّشَآءُ﴾[2] و مصداق مخصوص

---

۱. درخت تناور و بزرگ.

۲. انعام، ۸۳

آیهٔ کریمهٔ ﴿يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَآءُ﴾[۱] ملک زاده‌ای که باز بلند پرواز و همت والانهمتش[۲] را با عقاب چرخ دعوای همسری، و شاهزاده‌ای که شاهین سعادت قرین اقبال همایون فالش را با همای سپهر، و طایر زرّین جناح مهر هوای برتری، اطواق عبودیتش، زینت اعناق گردنکشان جهان و آرزوی ادراک سعادت خدمتش، مکنون خاطر سروران دوران، مزارع آمال پژمردگان، از أمطار سحاب عطایش خرّم و سیراب، و از صفیر عندلیب[۳] خوش الحان خامهٔ عدالت نگارش، اندوه در زوایای خاطرها نایاب، مستمسک عروة الوثقای عقل کامل، و مستعصم حبل المتین عدل شامل، ممهّد[۴] اساس اعلای دین مبین، و مشیّد بنای والای شرع متین، خجسته رأی نیک بخت، و زیبندهٔ تاج و تخت، فرمان فرمای فرمان روا، شاهزاده محمد ولی میرزا، مدّ الله ظلال جلاله علی مفارق العالمین و شدّ أطناب دولته بأوتاد ظهور خاتم الوصیین ـ صلوات الله علیه و علی آبائه الأبرار ما طلعت شمس النهار و أهلّة الشهور و أورقت الأشجار ـ أمر أشرف والا، عزّ صدور یافت که این داعی از اول کتاب عقل و جهل تا آخر کتاب ایمان و کفر از کتاب مستطاب کافی را که تألیف ثقة الاسلام و المسلمین رئیس العلماء و المحدّثین شیخ الفقهاء الکاملین، آیة الله في العالمین أبو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلیني رازي ـ رضوان الله علیه ـ است، به لغت فارسی مأنوس به طوری که قریب به فهم باشد، ترجمه نماید و در بند حسن عبارت و نیکی کنایت و استعارت نباشد، و در حلّ اشکال و رفع اعضال[۵] که در خلال عبارات فصاحت و بلاغت علامات احادیث آن است، چیزی مذکور نشود، مگر آنچه تعلق به صحت و سقم نسخه و عبارت داشته باشد، و آنچه عرض آن موجب طول و ملال و باعث زوال و اخلال مقصود اصلی و مطلوب کلی، که فهمیدن اصل ترجمه است، نباشد تا نفعش اعم و فایده‌اش در این باب اتم بوده باشد؛ زیرا که عامهٔ شیعیان و کافهٔ مؤمنان از فهمیدن بیانی که از برای حل احادیث مشکله و اخبار معضله می‌شود، عاجزاند. چه کم است که خالی باشد از مطالب و اصطلاحاتی که غیر علما را فهمیدن آن ممکن باشد و سند تمام احادیث را به طریقی که مؤلف ـ رحمة الله علیه ـ ذکر کرده، نماید و متوجه صحت و ضعف آن نشود.

---

۱. بقره، ۱۰۵.
۲. غایت آرزو و کمال مقصود.
۳. هزاردستان، بلبل هزار آواز که به آوازهای گوناگون بانگ کند.
۴. زمینه ساز.
۵. پیچیده.

مَخلص مطلب، آن‌که ترجمهٔ کتاب کافی فارسی باشد، این فقیر بی بضاعت با وجود عدم قابلیت، امتثالاً لامره المطاع و حکمه الهاتف بالاتّباع، سر انگشت اطاعت را بر دیدهٔ اجابت گذاشته، به ترجمه نمودن آن، به طوری که مأمور بود، پرداخت و این ترجمه را به تحفة الأولیاء موسوم ساخت. امید که چون به نظر الهام منظر رسد، مقبول طبع أشرف شود، و مثوبات آن به روزگار فرخنده آثار، عائد گردد. بمحمد و آله الطاهرین و الله هو الموفق و المعین.

پیش از شروع در مقصود، به موقف عرض اقدس می‌رساند که چون معرفت صحت سند احادیث و ضعف آن، امری است عمده و در بعضی از احادیث کتاب نیز لفظی چند ذکر می‌شود که فهمیدن آنها بدون بیان مراد از آنها، ممکن نیست، لهذا معانی آنها را در ضمن سه فائده ایراد می‌نماید:

فائدهٔ اول. متقدمین علمای ما ـ رضوان الله علیهم ـ هر حدیثی که مقترن بوده به چیزی که مقتضی اعتماد ایشان بر آن بوده، آن را صحیح می‌شمرده‌اند و عمل به آن می‌نموده‌اند، و غیر آن را اعتبار نمی‌کرده‌اند و متأخرین ایشان خبر غیر متواتر که آن را خبر واحد می‌گویند، به اعتبار اختلاف احوال راویان آن در اتصال به عدالت و ایمان و ضبط و غیر آن، به چهار قسم تقسیم نموده‌اند و تفصیل آن بر وجه اجمال این است که:

راویانی که در سند حدیث مذکوراند، یا همه عادل ضابط امامی مذهب‌اند یا نه؟ و اول صحیح است و دویم، یا عدالت معلوم نیست و لکن امامی بودن ثابت است و آن حَسَن است؛ به شرط آن‌که ایشان را مدح کرده باشند و مذمتی که مقبول باشد در باب ایشان، نباشد. یا امامی بودن منتفی است و عدالت ثابت است و آن موثّق است و آن را قوی نیز گویند. یا عدالت منتفی است و خلاف آن ثابت، و آن ضعیف است؛ خواه آن غیر عادل، امامی باشد و خواه غیر امامی و در سه قسم اخیر، ضرور[ی] نیست که همهٔ شرایط صحت در جمیع راویان مفقود باشد. بلکه اگر یک نفر از ایشان متصف به شرایط صحت نباشد، در عدم صحت کفایت می‌کند؛ چه حدیث و سند آن در توصیف، تابع پست‌ترین راویان است. پس اگر یک نفر امامی ممدوح است بدون ثبوت عدالت، آن حدیث و سند حَسن است، و اگر عادل است و امامی نیست، موثق و غیر این دو، ضعیف است؛ اگر چه باقی راویان همه چون ابوذر و سلمان باشند.

و از برای خبر اقسام دیگر ذکر کرده‌اند به اعتبارات مختلفه که تمام آنها برگشتش به این چهار قسم است؛ اگر چه بعضی از آنها اختصاص دارد به ضعیف و بعضی در میان همه فی

الجمله مشترک است، و تفصیل آن در علم درایة حدیث مذکور است. و مجمل آنچه در این کتاب به کار می‌آید، آن است که مسند، حدیثی است که سند آن به معصوم ﷺ متصل باشد، بی‌آنکه آن را قطعی حاصل شود به واسطهٔ سقوط شخصی از آن. و مرفوع، آن است که قولی یا فعلی یا تقریری به معصوم منسوب باشد؛ خواه آن را قطعی یا ارسالی در سند عارض شود و خواه نشود. و مرسل، آن است که آن را از معصوم یا غیر او روایت کند، آن کس که او را در نیافته و ملاقات نکرده، بدون ذکر واسطه یا با ذکر واسطهٔ نامعین، مثل این‌که می‌گوید که مردی از اصحاب ما، یا مردی یا بعضی از اصحاب ما، یا بعضی و امثال اینها. و مقطوع ـ و گاهی آن را منقطع نیز می‌گویند ـ آن است که در آن وقف [شود] بر یکی از تابعی و کسی که در حکم او باشد، و گاهی آن را بر چیزی اطلاق می‌کنند که شمولش از این بیشتر است؛ به حیثیتی که شامل معلّق و مُرسل و منقطع الوسط و غیر آن می‌باشد.

پس اگر آنچه از سند افتاده، بیش از یکی است، آن را مُعضَل می‌گویند. یعنی: مشکل و اگر نه، آن را منقطع گویند. و معلّق آن است که از اول اسناد آن یکی یا بیشتر افتاده باشد.

فائدهٔ دویم. علامهٔ حلی ـ رحمه الله ـ در خاتمهٔ کتاب خلاصه در فائدهٔ سیم می‌فرماید که: شیخ صدوق محمد بن یعقوب کلینی، در کتاب کافی خود در بسیاری از اخبار فرموده است که: چند نفر از اصحاب ما از أحمد بن محمد بن عیسی و از او نقل کرده که فرموده است که: مراد گفتهٔ من که گفته‌ام چند نفر از اصحاب ما، محمد بن یحیی و علی بن موسی کمیذانی و داود بن کوره و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم است. و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خویش ذکر کرده‌ام که چند نفر از اصحاب ما از أحمد بن محمد بن خالد برقی، آنها علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن أُذینه و احمد بن عبدالله بن أبیه و علی بن حسن‌اند و فرموده است که: در هر جایی از کتاب مشار الیه خود ذکر کرده‌ام که چند نفر از اصحاب ما از سهل بن زیاد، آنها علی بن محمد بن علّان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن و محمد بن عقیل کلینی‌اند.

فایده سیم. کلینی و غیر او در بسیاری از اخبار حضرات ائمه معصومین را ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ به لقب و کنیت یاد کرده‌اند و بعضی از آنها مختص است و بعضی از آنها اشتراک دارد، و گفته‌اند که أبوجعفر بدون قید، مراد از آن، امام محمد باقر و أبوجعفر ثانی، امام محمد تقی است و أبوالحسن اول، علی بن ابی طالب است و بعضی گفته‌اند که امام موسی بن

جعفر است و این، اظهر است. و آن حضرت را أبوالحسن می‌گویند بدون قید اول یا با قـید ماضی؛ چنانچه آن حضرت را عالم و عبد صالح و فقیه و غیر آن، چـون رجـل و شیخ نـیز می‌گویند. و به هر تقدیر، أبوالحسن ثانی، امام رضا است و أبوالحسن ثالث، امام علی نقی و أبو عبدالله، امام جعفر صادق است و هر گاه شهید به آن ضم شود، حضرت امام حسین است ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ و ابوالقاسم، صاحب الزمان است و أبو محمد، امام حسن مجتبی است و بعضی گفته‌اند که امام حسن عسکری است و ظاهر، دویم است، و چون مراد حضرت عسکری باشد، حسن بن علی نیز به آن ضم می‌شود. و أحدهما که به معنی یکـی از ایـن دو است، امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و چون این قـاعده فـی الجـمله تـخلفی داشت، لهذا در ترجمه تصریح به اسم یا لقب یا کنیت مختص هر یک می‌شود تا اشتباه لازم نیاید.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ لِنِعْمَتِهِ، الْمَعْبُودِ لِقُدْرَتِهِ، الْمُطَاعِ فِي سُلْطَانِهِ، الْمَرْهُوبِ لِجَلَالِهِ، الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ، النَّافِذِ أَمْرُهُ فِي جَمِيعِ خَلْقِهِ؛ عَلَا فَاسْتَعْلىٰ، وَدَنَا فَتَعَالىٰ، وَارْتَفَعَ فَوْقَ كُلِّ مَنْظَرٍ؛ الَّذِي لَا بَدْءَ لِأَوَّلِيَّتِهِ، وَلَاغَايَةَ لِأَزَلِيَّتِهِ. الْقَائِمُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ، وَالدَّائِمُ الَّذِي بِهِ قِوَامُهَا، وَالْقَاهِرُ الَّذِي لَايَؤُودُهُ حِفْظُهَا، وَالْقَادِرُ الَّذِي بِعَظَمَتِهِ تَفَرَّدَ بِالْمَلَكُوتِ، وَبِقُدْرَتِهِ تَوَحَّدَ بِالْجَبَرُوتِ، وَبِحِكْمَتِهِ أَظْهَرَ حُجَجَهُ عَلىٰ خَلْقِهِ.

اِخْتَرَعَ الْأَشْيَاءَ إِنْشَاءً، وَابْتَدَعَهَا ابْتِدَاءً بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ، لَا مِنْ شَيْءٍ؛ فَيَبْطُلَ الاخْتِرَاعُ، وَلَالِعِلَّةٍ؛ فَلَا يَصِحَّ الابْتِدَاعُ. خَلَقَ مَاشَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّداً بِذٰلِكَ؛ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ، وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ.

لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ، وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ. عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ، وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ، وَضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ.

اِحْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ، وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ، عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَوُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ، وَنُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ. ضَلَّتِ الْأَوْهَامُ

[خطبهٔ کافی]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدای راست که برای نعمتش ستوده، و برای قدرتش پرستیده شده، و در سلطنتش فرمان‌بری گردیده، و به جهت شوکتش، از او بیم دارند. به آنچه در نزد اوست، رغبت دارند، و فرمانش بر همگان جاری است. والاست، پس برتری یافته است، و نزدیک است، در عین بلند مرتبگی، و فراتر از هر دیدی است، کسی است که آغازی ندارد و پایانی برایش نیست. پیش از همه چیز بر جا بوده، و ماندگاری است که نگهدار آنهاست. و زبردستی که نگهداری همه چیز او را خسته نمی‌کند، و توانمندی است که با بزرگی‌اش یگانهٔ ملکوت است، و با قدرتش در بزرگ‌منشی یکه و با حکمتش، حجت‌هایش را برای بندگانش آشکار کرده است.

همه چیز را به صورت انشا پدید آورد، و با توان و حکمتش آنها را آغاز نمود؛ اما نه از چیزی، پس اختراع باطل شد، و نه برای علتی؛ پس آغاز و ابتکار هم درست نبود. هر چه خواست و هر گونه که خواست، آفرید، تنهای تنها، برای آشکار نمودن حکمت و حقیقت و ربوبیتش.

عقل‌ها او را فرانگیرند، و وهم‌ها به کنهش نرسند، و دیدگان او را نبینند، و اندازه او را فرانگیرد. بیان از توصیفش ناتوان است، و دیدگان از مشاهده‌اش نابینا، و هر گونه تعریفی از او نارسا. بی آن که حجابی وجود داشته باشد، محجوب و پوشیده است، و بدون وجود هر گونه پوششی، در پرده. بدون دیدن شناخته شده و بدون آن که صورتی داشته باشد، تعریف شده، و بدون این که ماده‌ای داشته باشد، تعریف گردیده است.

هیچ معبودی نیست به جز خدای بزرگ و والا. وهم‌ها از رسیدن به کنهش در حیرتند، و خردها از این که بتوانند به نهایتش برسند، سر درگم. هیچ تعریفی او را در بر نگیرد، و هیچ

عَنْ بُلُوغِ كُنْهِهِ، وَذَهَلَتِ الْعُقُولُ أَنْ تَبْلُغَ غَايَةَ نِهَايَتِهِ، لَايَبْلُغُهُ حَدُّ وَهْمٍ، وَلَا يُدْرِكُهُ نَفَاذُ بَصَرٍ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

اِحْتَجَّ عَلىٰ خَلْقِهِ بِرُسُلِهِ، وَأَوْضَحَ الْأُمُورَ بِدَلَائِلِهِ، وَابْتَعَثَ الرُّسُلَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ؛ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾، وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَن رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ؛ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوهُ، وَيُوَحِّدُوهُ بِالْإِلٰهِيَّةِ بَعْدَ مَا أَضَدُّوهُ.

أَحْمَدُهُ حَمْداً يَشْفِي النُّفُوسَ، وَيَبْلُغُ رِضَاهُ، وَيُؤَدِّي شُكْرَ مَا وَصَلَ إِلَيْنَا مِنْ سَوَابِغِ النَّعْمَاءِ، وَجَزِيلِ الْآلَاءِ، وَجَمِيلِ الْبَلَاءِ.

وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إِلٰهاً وَاحِداً أَحَداً صَمَداً لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً ﷺ عَبْدٌ انْتَجَبَهُ، وَرَسُولٌ ابْتَعَثَهُ، عَلىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ، وَاعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ، وَعَمىً عَنِ الْحَقِّ، وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ، وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ.

وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ، فِيهِ الْبَيَانُ وَالتِّبْيَانُ ﴿قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِى عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ قَدْ بَيَّنَهُ لِلنَّاسِ وَنَهَجَهُ، بِعِلْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ، وَدِينٍ قَدْ أَوْضَحَهُ، وَفَرَائِضَ قَدْ أَوْجَبَهَا، وَأُمُورٍ قَدْ كَشَفَهَا لِخَلْقِهِ وَأَعْلَنَهَا، فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ، وَمَعَالِمُ تَدْعُو إِلىٰ هُدَاهُ.

فَبَلَّغَ ﷺ مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ، وَأَدّىٰ مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ، وَصَبَرَ لِرَبِّهِ، وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ، وَحَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ، وَدَلَّهُمْ عَلىٰ سَبِيلِ الْهُدىٰ مِنْ بَعْدِهِ، بِمَنَاهِجَ وَدَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا، وَمَنَائِرَ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا؛ لِكَيْ لَا يَضِلُّوا مِنْ بَعدِهِ، وَكَانَ بِهِمْ رَؤُوفاً رَحِيماً.

فَلَمَّا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ، وَاسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ، تَوَفَّاهُ اللهُ وَقَبَضَهُ إِلَيْهِ، وَهُوَ عِنْدَ اللهِ مَرْضِيٌّ عَمَلُهُ، وَافِرٌ حَظُّهُ، عَظِيمٌ خَطَرُهُ. فَمَضىٰ ﷺ وَخَلَّفَ فِي أُمَّتِهِ كِتَابَ اللهِ، وَوَصِيَّهُ

دید نافذ و تیزبینی درک او نتواند کرد. و او شنوای داناست. با بندگانش، به وسیلهٔ فرستادگانش احتجاج می‌کند و کارها را با دلائل خودش روشن می‌سازد. فرستادگان را فرستاد، تا بشارت و هشدار دهنده باشند. تا هر کس که هلاک می‌شود، با بینه هلاک شده باشد و هر کس که زنده و ماندگار می‌شود، بر اساس بینه زنده و ماندگار شود. و تا بندگان نسبت به آنچه از خدا نمی‌دانند، بشناسند، و به ربوبیت او عالم شوند؛ پس از آن که انکار کرده‌اند. و او را به یگانگی در الوهیت بشناسند، پس از آن که برایش شریک می‌پنداشتند.

او را می‌ستایم، ستایشی که جان‌ها را درمان می‌کند، و به رضایتش منجر می‌شود، و شکر آنچه به ما رسیده از نعمت‌های فراوان، و فراوانی عطاها و نیکی آزمایش.

گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، تنهای بی شریک، معبود یگانه و بی نیاز، که نه همسری دارد و نه فرزندی. و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده‌ای است که او را برگزیده، و برانگیخته‌ای است که او را فرستاده در طول زمانی که پیامبرانی مبعوث نشدند، و در آن مدتی که ملت‌ها در خواب، و در نادانی گسترده بودند، و در سرکشی فتنه، و اساس از هم گسیخته، و دیده‌ها کور از دریافت حق، و ستم، سرکشی کرده، و دین نابود شده.

و خداوند قرآن را به سوی او فرو فرستاد که در آن بیان و روشنگری بود، قرآنی عربی و بدون کجی، تا شاید که راه تقوا پیش گیرند. آن را برای مردم بیان کرد و توضیح داد، با دانشی که تشریحش کرد، و دینی که توضیحش داد، و واجباتی که آنها را الزامی ساخت، و کارهایی که برای مردم آشکار نمود و بر ملا کرد، در آنها راهنمایی به رهایی، و نشان‌هایی به سوی هدایت بود.

پیامبر ﷺ آنچه را که به او فرستاده شده بود، برای مردم ابلاغ کرد، و مأموریتش را آشکار نمود، و تکلیفش را که بار نبوت بود، به منزل رسانید، و برای رضای پروردگار، صبر پیشه کرد، و در راه او تلاش نمود، و برای امتش خیرخواهی کرد، و آنان را به نجات فراخواند، و تشویق به ذکر کرد، و به راه‌های هدایت پس از خود رهنمون ساخت، به وسیلهٔ راه‌های روشن، و انگیزه‌هایی که برای بندگان پایه گذاری نمود، و نشان‌هایی که آنها را بالا برد، تا پس از او گمراه نشوند، و او به آنان دلسوز و مهربان بود.

وقتی زمانش سپری شد، و دورانش سر آمد، خداوند او را گرفت و به سوی خود برد، و عمل او مورد رضایت خدا است، و بهره‌اش فراوان، و جایگاهش با عظمت. او ﷺ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامَ الْمُتَّقِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، صَاحِبَيْنِ مُؤْتَلِفَيْنِ، يَشْهَدُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ بِالتَّصْدِيقِ. يَنْطِقُ الْإِمَامُ عَنِ اللهِ فِي الْكِتَابِ بِمَا أَوْجَبَ اللهُ فِيهِ عَلَى الْعِبادِ مِنْ طَاعَتِهِ، وطَاعَةِ الإِمَامِ وَوِلَايَتِهِ، وَوَاجِبِ حَقِّهِ، الَّذِي أَرَادَ مِنِ اسْتِكْمَالِ دِينِهِ، وَإِظْهَارِ أَمْرِهِ، وَالْاحْتِجَاجِ بِحُجَجِهِ، وَالْاسْتِضَاءَةِ بِنُورِهِ، فِي مَعَادِنِ أَهْلِ صَفْوَتِهِ، وَمُصْطَفَيْ أَهْلِ خِيَرَتِهِ.

فَأَوْضَحَ اللهُ تَعَالَىٰ بِأَئِمَّةِ الْهُدَىٰ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ، وَأَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مَنَاهِجِهِ، وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ، وَجَعَلَهُمْ مَسَالِكَ لِمَعْرِفَتِهِ، وَمَعَالِمَ لِدِينِهِ، وَحُجَّاباً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، وَالْبَابَ الْمُؤَدِّيَ إِلَىٰ مَعْرِفَةِ حَقِّهِ، وَ أَطْلَعَهُمْ عَلَى الْمَكْنُونِ مِنْ غَيْبِ سِرِّهِ.

كُلَّمَا مَضَىٰ مِنْهُمْ إِمَامٌ، نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَاماً بَيِّناً، وَهادِياً نَيِّراً، وَإِمَاماً قَيِّماً، يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وبِهِ يَعْدِلُونَ. حُجَجُ اللهِ وَدُعَاتُهُ وَرُعَاتُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، يَدِينُ بِهَدْيِهِمُ الْعِبَادُ، وَتَسْتَهِلُّ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ. جَعَلَهُمُ اللهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ، وَمَصَابِيحَ لِلظَّلَامِ، وَمَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ، وَدَعَائِمَ لِلإِسْلَامِ. وَجَعَلَ نِظَامَ طَاعَتِهِ وَتَمَامَ فَرْضِهِ التَّسْلِيمَ لَهُمْ فِيمَا عُلِمَ، وَالرَّدَّ إِلَيْهِمْ فِيمَا جُهِلَ، وَحَظَرَ عَلىٰ غَيْرِهِمُ التَّهَجُّمَ عَلَى الْقَوْلِ بِمَا يَجْهَلُونَ، وَمَنَعَهُمْ جَحْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ لِمَا أَرَادَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ـ مِنِ اسْتِنْقَاذِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ مِنْ مُلِمَّاتِ الظُّلَمِ، وَمَغْشِيَّاتِ الْبُهَمِ. وَصَلَّى اللهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.

در گذشت و در میان امتش کتاب خدا و وصیش امیر المؤمنین و پیشوای متقین را -که صلوات خدا بر او - بر جا گذاشت، دو همراه جداناپذیر، که هر یک گواه دیگری است در درستی. امام از جانب خدا، بیان می‌کند آنچه را که در کتابش واجب کرده بر بندگان، طاعت خودش را و طاعت امام و ولایت او را و حق واجبش را، که از تکمیل دین خود اراده کرده، و آشکار نمودن دستورش را، و احتجاج به حجت‌هایش را، و پرتو گرفتن به نورش را، در معدن‌های بندگان برگزیده‌اش، و انتخاب شدگان از بندگان نیکش.

خداوند با امامان هدایت، از خاندان پیامبر ماﷺ، دینش را روشن ساخت، و راهای روشنش را به وسیلهٔ آنها آشکار نمود، و باطن چشمه‌های علمش را با آنان گشود، و آنها را راهای شناخت خود قرار داد، و نشان‌های دینش ساخت، و پرده داران میان خود و خلقش کرد، و دری که منجر به شناخت حق او می‌شود. و آنان را بر رازهای پوشیده و غیبش مطلع کرد.

هر گاه امامی از آنان در می‌گذشت، امام دیگری در پی او منصوب می‌شد، که پیشوایی آشکار، و هدایت‌گری روشن، و رهبری نگهدار، که به حق رهنمون می‌شدند، و به وسیلهٔ آن به حق حکم می‌نمودند. حجت‌های خدا و دعوت کنندگان او، و سرپرستان خلقش. بندگان به وسیلهٔ آنان متدین می‌شوند، و با نور آنها شهر نور می‌گیرد. خداوند آنان را مایهٔ حیات مردم و چراغ‌های تاریکی و کلیدهای سخنوری، و پایه‌های اسلام قرار داده، و نظام طاعت و تمامیت واجبش را تسلیم شدن در برابر آنان قرار داد، در آنجایی که معلوم است، و ارجاع کردن به آنان در جایی که نامعلوم است. و ممنوع ساخت پیش‌دستی کردن دیگران را در اعتقاد به آنچه نمی‌دانند، و انکار آنچه می‌دانند، چون خدای تبارک و تعالی خواست دست کسانی از مخلوقاتش را در پیش‌آمدهای تاریک و مجهولات پوشیده، بگیرد. و درود خدا بر محمدﷺ و خاندان نیکش که پلیدی را از آنان برده، و بکلی پاک پاکشان کرده است.[1]

کلینی -رحمه الله- بعد از حمد قادر متعال و نعت حضرت پیغمبرﷺ و آل، فرموده است: اما بعد، به حقیقت که فهمیدم ای برادر من، آنچه را که شکایت کردی از اصطلاح اهل این زمان بر جهالت و یاری کردن یکدیگر و سعی ایشان در آبادانی راه‌های آن و جدایی ایشان

---

۱. از آغاز مقدمهٔ مرحوم کلینی تا اینجا، همان گونه که در نوشتهٔ مترجم - رحمه الله - مشاهده می‌شود، از سوی ایشان، ترجمه نشده است.

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ فَهِمْتُ يَا أَخِي مَا شَكَوْتَ مِنِ اصْطِلَاحِ أَهْلِ دَهْرِنَا عَلَى الْجَهَالَةِ، وَتَوَازُرِهِمْ وَسَعْيِهِمْ فِي عِمَارَةِ طُرُقِهَا، وَمُبَايَنَتِهِمُ الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ، حَتّىٰ كَادَ الْعِلْمُ مَعَهُمْ أَنْ يَأْرِزَ كُلُّهُ، وَتَنْقَطِعَ مَوَادُّهُ؛ لِمَا قَدْ رَضُوا أَنْ يَسْتَنِدُوا إِلَى الْجَهْلِ، وَيُضَيِّعُوا الْعِلْمَ وَأَهْلَهُ.

وَسَأَلْتَ: هَلْ يَسَعُ النَّاسَ الْمُقَامُ عَلَى الْجَهَالَةِ، وَالتَّدَيُّنُ بِغَيْرِ عِلْمٍ، إِذْ كَانُوا دَاخِلِينَ فِي الدِّينِ، مُقِرِّينَ بِجَمِيعِ أُمُورِهِ عَلىٰ جِهَةِ الاسْتِحْسَانِ وَالنُّشُوءِ عَلَيْهِ، وَالتَّقْلِيدِ لِلْآبَاءِ وَالْأَسْلَافِ وَالْكُبَرَاءِ، وَالِاتِّكَالِ عَلىٰ عُقُولِهِمْ فِي دَقِيقِ الْأَشْيَاءِ وَجَلِيلِهَا؟

فَاعْلَمْ يَا أَخِي -رَحِمَكَ اللهُ- أَنَّ اللهَ -تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ- خَلَقَ عِبَادَهُ خِلْقَةً مُنْفَصِلَةً مِنَ الْبَهَائِمِ فِي الْفِطَنِ وَالْعُقُولِ الْمُرَكَّبَةِ فِيهِمْ، مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، وَجَعَلَهُمْ -جَلَّ ذِكْرُهُ- صِنْفَيْنِ: صِنْفاً مِنْهُمْ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ، وَصِنْفاً مِنْهُمْ أَهْلَ الضَّرَرِ وَالزَّمَانَةِ؛ فَخَصَّ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، بَعْدَ مَا أَكْمَلَ لَهُمْ آلَةَ التَّكْلِيفِ، وَوَضَعَ التَّكْلِيفَ عَنْ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالضَّرَرِ؛ إِذْ قَدْ خَلَقَهُمْ خِلْقَةً غَيْرَ مُحْتَمِلَةٍ لِلْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ، وَجَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ سَبَبَ بَقَائِهِمْ أَهْلَ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ، وَجَعَلَ بَقَاءَ أَهْلِ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ. فَلَوْ كَانَتِ الْجَهَالَةُ جَائِزَةً لِأَهْلِ الصِّحَّةِ وَالسَّلَامَةِ، لَجَازَ وَضْعُ التَّكْلِيفِ عَنْهُمْ، وَفِي جَوَازِ ذٰلِكَ بُطْلَانُ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْآدَابِ، وَفِي رَفْعِ الْكُتُبِ وَالرُّسُلِ وَالْآدَابِ فَسَادُ التَّدْبِيرِ، وَالرُّجُوعُ إِلىٰ قَوْلِ أَهْلِ الدَّهْرِ؛ فَوَجَبَ فِي عَدْلِ اللهِ -عَزَّ وَجَلَّ- وَحِكْمَتِهِ أَن يَخُصَّ مَنْ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ خِلْقَةً مُحْتَمِلَةً لِلْأَمْرِ وَالنَّهْيِ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ؛ لِئَلَّا يَكُونُوا سُدًى مُهْمَلِينَ؛ وَلِيُعَظِّمُوهُ، وَيُوَحِّدُوهُ، وَيُقِرُّوا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ؛ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّهُ خَالِقُهُمْ وَرَازِقُهُمْ؛ إِذ شَوَاهِدُ رُبُوبِيَّتِهِ دَالَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَحُجَجُهُ نَيِّرَةٌ وَاضِحَةٌ، وَأَعْلَامُهُ لَائِحَةٌ تَدْعُوهُمْ إِلىٰ تَوْحِيدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَتَشْهَدُ عَلىٰ أَنْفُسِهَا لِصَانِعِهَا بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالْإِلٰهِيَّةِ؛ لِمَا فِيهَا مِنْ آثَارِ صُنْعِهِ، وَعَجَائِبِ تَدْبِيرِهِ، فَنَدَبَهُمْ إِلىٰ مَعْرِفَتِهِ؛ لِئَلَّا يُبِيحَ لَهُمْ أَنْ يَجْهَلُوهُ وَيَجْهَلُوا دِينَهُ وَأَحْكَامَهُ؛ لِأَنَّ الْحَكِيمَ لَا يُبِيحُ

از علم و اهل آن، تا آن‌که نزدیک است که همهٔ علم با ایشان باطل و ضائع شود و مادهٔ آن منقطع گردد، به جهت رضای ایشان که به سوی جهالت پناه برند و پشت به آن باز دهند و علم و اهل آن را تلف کنند، و سؤال نمودی که آیا مردم را می‌رسد که بر سر جهالت و دینداری بدون علم بایستند؛ زیرا که ایشان در این دین داخل شدند در حالی که اقرار کنندگان بودند به همهٔ امور آن، به طور استحسان و نشو و نما کردن بر آن، و پیروی کردن پدران و پیشینیان و بزرگان، و اعتماد نمودن بر عقل‌های ایشان در چیزهای دقیق و بزرگ آن.

پس بدان ای برادر من، خدا تو را رحمت کند که خدای ـ تبارک و تعالی ـ بندگان خویش را به نوعی از آفرینش آفریده که از چارپایان جدا شده‌اند در فطانت و عقل‌ها که در ایشان ترکیب کرده، که متحمل امر و نهی او می‌شوند و خدای ـ علا ذکره ـ ایشان را دو قسم قرار داده، که یک قسم از ایشان اهل صحت و سلامت‌اند، و قسم دیگر از ایشان، اهل ضرر و آفت. پس اهل صحت و سلامت را مخصوص گردانیده به امر و نهی، بعد از آن‌که آلت تکلیف را از برای ایشان کامل ساخته و تکلیف را از اهل ضرر و آفت بر داشته است؛ زیرا که ایشان را به نوعی از آفرینش آفریده که تاب تحمل و بر داشتن ادب، و تعلیم گرفتن ندارند، و خدای ـ عزّوجلّ ـ اهل صحت و سلامت را سبب ماندن ایشان قرار داده، و ماندن اهل صحت و سلامت را به ادب و تعلیم گرفتن گردانیده، پس اگر جهالت روا می‌بود از برای اهل صحت و سلامت، هر آینه روا بود که تکلیف از ایشان برداشته شود، و در جواز این بطلان، کتاب‌های خدا و پیغمبران و آداب است و در بر داشتن کتاب‌ها و پیغمبران و آداب از میان فساد تدبیر و بازگشت به سوی گفتار اهل دهر لازم می‌آید.

پس در عدالت و حکمت خدا واجب است که مخصوص گرداند از خلق خویش به امر و نهی، کسانی را که ایشان را خلق کرده به نوعی از خلقت که تاب تحمل امر و نهی داشته باشند، تا آن‌که مهمل و ضایع و معطل نباشد و او را تعظیم کنند، و به یگانگی او قائل گردند و اقرار کنند از برای او به پروردگاری، و بدانند که آن جناب خالق و رازق ایشان است؛ زیرا که گواهان پروردگاری او و رهبران هویدا و حجت‌های آن نورانی و روشن و نشان‌های آن پیداست که ایشان را به سوی توحید خدای ـ عزّوجلّ ـ می‌خواند، و بر خویشتن از برای صانعشان به پروردگاری و خدایی گواهی می‌دهند، به جهت آنچه در آنهاست از آثار صنعت و عجائب تدبیر آن حضرت. پس ایشان را به سوی معرفت خویش خوانده تا از برای ایشان مباح

الْجَهْلَ بِهِ وَالْإِنْكَارَ لِدِينِهِ، فَقَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَٰقُ ٱلْكِتَٰبِ أَن لَّا يَقُولُوا عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ﴾، وَقَالَ: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾، فَكَانُوا مَحْصُورِينَ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ، مَأْمُورِينَ بِقَوْلِ الْحَقِّ، غَيْرَ مُرَخَّصٍ لَهُم فِي الْمُقَامِ عَلَى الْجَهْلِ؛ أَمَرَهُمْ بِالسُّؤَالِ وَالتَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓا إِلَيْهِمْ﴾، وَقَالَ: ﴿فَسْـَٔلُوٓا أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.

فَلَوْ كَانَ يَسَعُ أَهْلَ الصِّحَّةِ والسَّلَامَةِ الْمُقَامُ عَلَى الْجَهْلِ، لَمَا أَمَرَهُمْ بِالسُّؤَالِ، وَلَمْ يَكُنْ يَحْتَاجُ إِلَى بَعْثَةِ الرُّسُلِ بِالْكُتُبِ وَالْآدَابِ، وَكَانُوا يَكُونُونَ عِنْدَ ذٰلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْبَهَائِمِ، وَمَنْزِلَةِ أَهْلِ الضَّرَرِ وَالزَّمَانَةِ، وَلَوْ كَانُوا كَذٰلِكَ، لَمَا بَقُوا طَرْفَةَ عَيْنٍ، فَلَمَّا لَمْ يَجُزْ بَقاؤُهُمْ إِلَّا بِالْأَدَبِ وَالتَّعْلِيمِ، وَجَبَ أَنَّهُ لَابُدَّ لِكُلِّ صَحِيحِ الْخِلْقَةِ، كَامِلِ الْآلَةِ مِنْ مُؤَدِّبٍ وَدَلِيلٍ وَمُشِيرٍ، وَآمِرٍ وَنَاهٍ، وَأَدَبٍ وَتَعْلِيمٍ، وَسُؤَالٍ وَمَسْأَلَةٍ.

فَأَحَقُّ مَا اقْتَبَسَهُ الْعَاقِلُ، وَالْتَمَسَهُ الْمُتَدَبِّرُ الْفَطِنُ، وَسَعىٰ لَهُ الْمُوَفَّقُ الْمُصِيبُ، الْعِلْمُ بِالدِّينِ، وَمعرِفَةُ مَا اسْتَعْبَدَ اللهُ بِهِ خَلْقَهُ مِنْ تَوْحِيدِهِ، وَشَرَائِعِهِ وَأَحْكَامِهِ، وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَزَوَاجِرِهِ وَآدَابِهِ؛ إِذْ كانَتِ الْحُجَّةُ ثَابِتَةً، وَالتَّكْلِيفُ لَازِماً، وَالْعُمْرُ يَسِيراً، وَالتَّسْوِيفُ غَيْرَ مَقْبُولٍ.

وَالشَّرْطُ مِنَ اللهِ - جَلَّ ذِكْرُهُ - فِيمَا اسْتَعْبَدَ بِهِ خَلْقَهُ أَنْ يُؤَدُّوا جَمِيعَ فَرَائِضِهِ بِعِلْمٍ وَيَقِينٍ وَبَصِيرَةٍ؛ لِيَكُونَ الْمُؤَدِّي لَهَا مَحْمُوداً عِنْدَ رَبِّهِ، مُسْتَوْجِباً لِثَوَابِهِ وَعَظِيمِ جَزَائِهِ؛ لِأَنَّ الَّذِي يُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ لَايَدْرِي مَا يُؤَدِّي، وَلَايَدْرِي إِلىٰ مَنْ يُؤَدِّي، وَإِذا كانَ جَاهِلاً، لَم يَكُنْ عَلىٰ ثِقَةٍ مِمَّا أَدّىٰ، وَلَا مُصَدِّقاً؛ لِأَنَّ الْمُصَدِّقَ لَا يَكُونُ مُصَدِّقاً حَتّىٰ يَكُونَ عَارِفاً بِمَا صَدَّقَ بِهِ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَلَا شُبْهَةٍ؛ لِأَنَّ الشَّاكَّ لَا يَكُونُ لَهُ مِنَ الرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْخُضُوعِ وَالتَّقَرُّبِ مِثْلُ مَا يَكُونُ مِن الْعَالِمِ الْمُسْتَيْقِنِ، وَقَدْ قَالَ اللهُ

نگرداند که به او و به دین و احکامش جاهل باشند؛ زیرا که حکیم، جهل مردم به خویش و انکار دین خویش را روا نمی‌دارد. پس فرمود ـ جلّ ثناؤه ـ که: ﴿أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَٰقُ ٱلْكِتَٰبِ أَن لَّا يَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ﴾[1] و فرموده: ﴿بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ﴾[2]. پس اهل صحت و سلامت، محصور شدند به امر و نهی و مأمور شدند به گفتار حق، و ایشان را رخصت نداد در ایستادن بر جهل، و ایشان را امر فرمود به سؤال کردن و طلب دانش در دین نمودن، و فرمود: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[3]. و فرموده است: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[4]. پس اگر اهل صحت و سلامت را می‌رسید که ایستادگی بر سر جهل داشته باشند، هر آینه ایشان را امر به سؤال نمی‌فرمود، و احتیاجی به سوی فرستادن پیغمبران با کتاب‌ها و آداب نبود. و در این هنگام به منزلهٔ چهارپایان بودند و با اهل ضرر و آفت فرقی نداشتند، و اگر چنین می‌بودند، یک چشم بر هم زدن باقی نمی‌ماندند، و چون بقای ایشان جائز نبود مگر به ادب و تعلیم گرفتن، ثابت شد آن‌که چاره نیست از برای هر که خلقتش درست و آلت تکلیفش تمام باشد، از کسی که مؤدب و دلیل و مشیر و آمر و ناهی از او باشد، و ناچار است از ادب و تعلیم و سؤال و مسئلت. پس سزاوارتر چیزی که عاقل، آن را اقتباس کند و شخص دیندار صاحب فکر زیرک، آن را طلبد و صاحب توفیق به صواب رسیده به جهت آن کوشش نماید، علم به دین و معرفت آن چیزی است که خدا خلق خویش را به آن طلب عبادت و بندگی نموده، از: توحید و شرائع احکام و امر و نهی و زواجر و آداب او؛ زیرا که حجت ثابت است و تکلیف لازم و عمر اندک و تأخیر کردن مقبول نیست، و خدای ـ جل ذکره ـ شرط فرموده در آنچه خلق خود را به آن خواهش پرستش نموده آن‌که: همهٔ واجبات او را با علم و یقین و بصیرت به جا آورند تا آن‌که آنها را به جا می‌آورد در نزد پروردگارش ستوده و محمود باشد، و مستوجب ثواب و جزای بزرگ گردد؛ زیرا آن‌که چیزی را به جا می‌آورد بدون علم و بصیرت، نمی‌داند که چه به جا می‌آورد و آن را از برای که به جا می‌آورد. و هر گاه جاهل باشد اعتمادی بر آنچه را به جا آورده، ندارد و صاحب تصدیق نیست؛ زیرا که مصدق، مصدق نمی‌باشد تا عارف باشد به آنچه به آن تصدیق نموده است؛ چه صاحب شک را رغبت و خوف و رهبت و

---

۱. اعراف، ۱۶۹.
۲. یونس، ۳۹.
۳. توبه، ۱۲۲.
۴. نحل، ۴۳.

عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ فَصَارَتِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً لِعِلَّةِ الْعِلْمِ بِالشَّهَادَةِ، وَلَوْ لَا الْعِلْمُ بِالشَّهَادَةِ، لَمْ تَكُنِ الشَّهَادَةُ مَقْبُولَةً.

وَالْأَمْرُ فِي الشَّاكِّ ـ الْمُؤَدِّي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ ـ إِلَى اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ، إِنْ شَاءَ تَطَوَّلَ عَلَيْهِ، فَقَبِلَ عَمَلَهُ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّ عَلَيْهِ؛ لِأَنَّ الشَّرْطَ عَلَيْهِ مِنَ اللهِ أَنْ يُؤَدِّيَ الْمَفْرُوضَ بِعِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ وَيَقِينٍ؛ كَيْ لَا يَكُونَ مِمَّنْ وَصَفَهُ اللهُ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛ لِأَنَّهُ كَانَ دَاخِلاً فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ، فَلِذٰلِكَ صَارَ خُرُوجُهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا يَقِينٍ.

وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ: «مَنْ دَخَلَ فِي الْإِيمَانِ بِعِلْمٍ، ثَبَتَ فِيهِ، وَنَفَعَهُ إِيمَانُهُ، وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ».

وَقَالَ: «مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ـ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ، وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، رَدَّتْهُ الرِّجَالُ».

وَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ، لَمْ يَتَنَكَّبِ الْفِتَنَ».

وَلِهٰذِهِ الْعِلَّةِ انْبَثَقَتْ عَلَىٰ أَهْلِ دَهْرِنَا بُثُوقُ هٰذِهِ الْأَدْيَانِ الْفَاسِدَةِ، وَالْمَذَاهِبِ الْمُسْتَشْنَعَةِ، الَّتِي قَدِ اسْتَوْفَتْ شَرَائِطَ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ كُلَّهَا، وَذٰلِكَ بِتَوْفِيقِ اللهِ تَعَالَىٰ وَخِذْلَانِهِ، فَمَنْ أَرَادَ اللهُ تَوْفِيقَهُ وَأَنْ يَكُونَ إِيمَانُهُ ثَابِتاً مُسْتَقِرّاً، سَبَّبَ لَهُ الْأَسْبَابَ الَّتِي تُؤَدِّيهِ إِلَىٰ أَنْ يَأْخُذَ دِينَهُ مِنْ كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ـ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ بِعِلْمٍ وَيَقِينٍ وَبَصِيرَةٍ، فَذَاكَ أَثْبَتُ فِي دِينِهِ مِنَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي. وَمَنْ أَرَادَ اللهُ خِذْلَانَهُ وَأَنْ يَكُونَ دِينُهُ مُعَاراً مُسْتَوْدَعاً ـ نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهُ ـ سَبَّبَ لَهُ أَسْبَابَ الِاسْتِحْسَانِ وَالتَّقْلِيدِ وَالتَّأْوِيلِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ وَبَصِيرَةٍ، فَذَاكَ فِي الْمَشِيئَةِ، إِنْ شَاءَ اللهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ـ أَتَمَّ

خضوع و خشوع و تقربی که عالم صاحب یقین دارد، نمی‌باشد. و خدای ـ عزّ و جلّ ـ فرموده است: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾[1]، یعنی: مگر آنان که شهادت داده‌اند به حق، و ایشان می‌دانند آن را که به زبان شهادت داده‌اند (به این‌که شهادت ایشان از روی علم و یقین بوده باشد، نه به محض قول).

پس شهادت مقبول گردیده است به جهت علم به شهادت، و اگر علم به شهادت نبود، شهادت، مقبول نبود، و امر در شخص شک دار که فعل را به جا می‌آورد بدون علم و بصیرت، واگذاشته است به صلاح خدای ـ جل ذکره ـ اگر خواهد بر او تفضّل می‌کند و عمل او را قبول می‌فرماید، و اگر خواهد آن را بر او ردّ می‌کند؛ زیرا که بر وی شرط شده است از جانب خدا که واجب را با علم و بصیرت و یقین به جا آورد تا نباشد از آنان که خدا ایشان را وصف نموده و فرموده ـ تبارک و تعالی ـ: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُۥ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ بِهِۦ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ﴾[2]؛ زیرا که او در این دین داخل شده بود بدون علم و یقین، و به همین راه بیرون رفتنش از آن بدون علم و یقین گردید. و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: «هر که در ایمان داخل شود با علم به آن، و در آن ثابت بماند، ایمانش او را نفع بخشد، و هر که در آن داخل شود بدون علم، از آن بیرون رود چنانچه در آن داخل شده است». و آن حضرت علیه السلام فرمود: «هر که دین خویش را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش فرا گیرد، کوه‌ها زائل می‌شوند پیش از آن‌که او زایل گردد. و هر که دین خود را از دهان مردان بگیرد، آن مردها او را از دین برگردانند». و فرمود: «هر که امر ما را از قرآن نشناسد، از فتنه‌ها دور نباشد و ایمن نگردد».

و به همین علت، جاری شده بر مردم این زمان، شکاف‌های سیل این دین‌های فاسد و مذهب‌های شنیع که همهٔ شرایط کفر و شرک را فراگرفته است و این به واسطهٔ توفیق و خذلان و واگذاشتن خدا است. پس آن‌که خدا توفیق او را خواهد و خواهد که ایمانش ثابت و مستقر باشد، آماده گرداند از برای او اسبابی چند که او را برسانند به سوی این‌که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبرش ـ صلوات الله علیه و آله ـ فرا گیرد با علم و یقین و بصیرت. و چنین کسی در دین خویش ثابت‌تر است از کوه‌های استوار. و هر که خدا خواهد که او را

---

۱. زخرف، ۸۴.　　۲. حج، ۱۱.

إِيمَانَهُ، وَإِنْ شَاءَ، سَلَبَهُ إِيَّاهُ، وَلَا يُؤْمَنُ عَلَيْهِ أَنْ يُصْبِحَ مُؤْمِناً وَيُمْسِيَ كَافِراً، أَو يُمْسِيَ مُؤْمِناً وَيُصْبِحَ كَافِراً؛ لِأَنَّهُ كُلَّمَا رَأىٰ كَبِيراً مِنَ الْكُبَرَاءِ، مَالَ مَعَهُ، وَكُلَّمَا رَأىٰ شَيْئاً اسْتَحْسَنَ ظَاهِرَهُ، قَبِلَهُ؛ وَقَدْ قَالَ الْعَالِمُ عليه السلام: «إِنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النُّبُوَّةِ، فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَى الْوَصِيَّةِ، فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَوْصِيَاءَ، وَأَعَارَ قَوْماً إِيمَاناً، فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ، وإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ»، قالَ: «وَفِيهِمْ جَرىٰ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾».

وَذَكَرْتَ أَنَّ أُمُوراً قَدْ أَشْكَلَتْ عَلَيْكَ، لَاتَعْرِفُ حَقَائِقَهَا؛ لِاخْتِلَافِ الرِّوَايَةِ فِيهَا، وَأَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّ اخْتِلَافَ الرِّوَايَةِ فِيهَا لِاخْتِلَافِ عِلَلِهَا وَأَسْبَابِهَا، وَأَنَّكَ لَا تَجِدُ بِحَضْرَتِكَ مَنْ تُذَاكِرُهُ وَتُفَاوِضُهُ مِمَّنْ تَثِقُ بِعِلْمِهِ فِيهَا.

وَقُلْتَ: إِنَّكَ تُحِبُّ أَنْ يَكُونَ عِنْدَكَ كِتَابٌ كَافٍ يُجْمَعُ فِيهِ مِنْ جَمِيعِ فُنُونِ عِلْمِ الدِّينِ، مَايَكْتَفِي بِهِ الْمُتَعَلِّمُ، وَيَرْجِعُ إِلَيْهِ الْمُسْتَرْشِدُ، وَيَأْخُذُ مِنْهُ مَنْ يُرِيدُ عِلْمَ الدِّينِ وَالْعَمَلَ بِهِ بِالْآثَارِ الصَّحِيحَةِ عَنِ الصَّادِقِينَ عليهم السلام وَالسُّنَنِ الْقَائِمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْعَمَلُ، وَبِهَا يُؤَدّىٰ فَرْضُ اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله.

واگذارد و دینش عاریه و امانت باشد (که چند روزی به رسم امانت به او داده باشند). ـ پناه می‌بریم به خدا از آن ـ آماده گرداند از برای او اسباب استحسان که به عقل سخیف خود عمل کند، و آنچه راکه خود خوب و بد داند، پیروی نماید و اسباب تقلید کردن و تأویل نمودن بدون علم و بصیرت از برایش مهیا سازد، و امر چنین کسی در مشیت و خواست خدا است، اگر خدای تبارك و تعالی خواهد ایمان او راکامل و تمام می‌گرداند (به این‌که او را توفیق رفتن در راه نجات عطا می‌فرماید). و اگر خواهد آن را از او می‌رباید. و بر او ایمن نمی‌توان بود از آن‌که صبح کند و مؤمن باشد و شام کند و کافر باشد، یا شام کند و مؤمن باشد و صبح کند و کافر باشد؛ زیراکه در هر زمان که بزرگی از بزرگان را می‌بیند با او میل می‌کند و او را پیروی و فرمان‌برداری می‌نماید، و هر وقت که چیزی را می‌بیند که ظاهرش را نیکو می‌شمارد، آن را قبول می‌کند، یا آن‌که آن چیز او را می‌گرداند.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبران را بر صفت پیغمبری خلق کرده، پس نمی‌باشند مگر پیغمبران و اوصیای ایشان را بر صفت وصیت آفریده، پس نمی‌باشند مگر اوصیای ایشان. و ایمان را به گروهی به عاریت داده است. پس اگر خواهد آن را از برای ایشان تمام می‌گرداند، و اگر خواهد آن را از ایشان می‌رباید». بعد از آن فرمود: «و در ایشان جاری است فرمودهٔ خدای تعالی ﴿فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ﴾[1]».

و مذکور ساختی که اموری چند بر تو مشکل شده است که حقیقت آنها را نمی‌شناسی، به جهت اختلاف روایت در آنها، و این‌که تو می‌دانی کـه اختلاف روایت در آنـها بـه جـهت اختلاف علت‌ها و اسباب آنهاست، و این‌که در نزد خویش کسی را نمی‌یابی که با او مذاکره و مباحثه نمایی از آنان که وثوق و اعتماد بر ایشان داری. و گفتی که دوست می‌داری که در نزد تو کتابی باشد کافی، که جمع کند از همهٔ انواع علم و دین، آنچه راکه متعلم، به آن اکتفا نماید، و هر که طالب ارشاد است، به سوی آن رجوع کند، و هر که اراده دانستن دین و عمل به آن داشته باشد، از آن فراگیرد به آثار صحیحه از صادقین که ائمه هدایند علیهم السلام و سنت‌ها که بر پایند و دوام دارند تا روز قیامت، و واجب است که عمل بر مضمون آنها باشد و به آنها وجوب خـدای عزّوجلّ و آنچه از طریقهٔ پیغمبرش صلی الله علیه و آله معلوم گردیده به جا آورده می‌شود.

---

۱. انعام، ۹۸.

وَقُلْتَ: لَوْ كَانَ ذٰلِكَ، رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ سَبَباً يَتَدَارَكُ اللهُ تَعَالَىٰ بِمَعُونَتِهِ وَتَوْفِيقِهِ إِخْوَانَنَا وَأَهْلَ مِلَّتِنَا، وَيُقْبِلُ بِهِمْ إِلَىٰ مَرَاشِدِهِمْ.

فَاعْلَمْ يَا أَخِي ـ أَرْشَدَكَ اللهُ ـ أَنَّهُ لَا يَسَعُ أَحَداً تَمْيِيزُ شَيْءٍ مِمَّا اخْتَلَفَتِ الرِّوَايَةُ فِيهِ عَنِ الْعُلَمَاءِ عليهم السلام بِرَأْيِهِ، إِلَّا عَلَىٰ مَا أَطْلَقَهُ الْعَالِمُ عليه السلام بِقَوْلِهِ: «اِعْرِضُوهَا عَلَىٰ كِتَابِ اللهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَرُدُّوهُ».

وَقَوْلِهِ عليه السلام: «دَعُوا مَا وَافَقَ الْقَوْمَ؛ فَإِنَّ الرُّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ».

وَقَوْلِهِ عليه السلام: «خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَارَيْبَ فِيهِ».

وَنَحْنُ لَا نَعْرِفُ مِنْ جَمِيعِ ذٰلِكَ إِلَّا أَقَلَّهُ، وَلَا نَجِدُ شَيْئاً أَحْوَطَ وَلَا أَوْسَعَ مِنْ رَدِّ عِلْمِ ذٰلِكَ كُلِّهِ إِلَى الْعَالِمِ عليه السلام، وَقَبُولِ مَا وَسَّعَ مِنَ الْأَمْرِ فِيهِ بِقَوْلِهِ عليه السلام: «بِأَيِّمَا أَخَذْتُمْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكُمْ».

وَقَدْ يَسَّرَ اللهُ ـ وَلَهُ الْحَمْدُ ـ تَأْلِيفَ مَا سَأَلْتَ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ بِحَيْثُ تَوَخَّيْتَ، فَمَهْمَا كَانَ فِيهِ مِنْ تَقْصِيرٍ فَلَمْ تُقَصِّرْ نِيَّتُنَا فِي إِهْدَاءِ النَّصِيحَةِ؛ إِذْ كَانَتْ وَاجِبَةً لِإِخْوَانِنَا وَأَهْلِ مِلَّتِنَا، مَعَ مَا رَجَوْنَا أَنْ نَكُونَ مُشَارِكِينَ لِكُلِّ مَنِ اقْتَبَسَ مِنْهُ، وَعَمِلَ بِمَا فِيهِ فِي دَهْرِنَا هٰذَا، وَفِي غَابِرِهِ إِلَى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا؛ إِذِ الرَّبُّ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ وَاحِدٌ، وَالرَّسُولُ مُحَمَّدٌ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ ـ صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ـ وَاحِدٌ، وَالشَّرِيعَةُ وَاحِدَةٌ، وَحَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَوَسَّعْنَا قَلِيلاً كِتَابَ الْحُجَّةِ وَإِنْ لَمْ نُكَمِّلْهُ عَلَى اسْتِحْقَاقِهِ؛ لِأَنَّا كَرِهْنَا أَنْ نَبْخَسَ حُظُوظَهُ كُلَّهَا.

و گفتی: اگر چنین کتابی موجود باشد، امیدواری که سببی باشد که خدا به یاری و توفیق خویش آنچه راکه از برادران و اهل ملت ما فوت شده، تدارک نماید و تلافی فرماید، و ایشان را بر این بدارد که رو به راه راست آورند.

پس بدان ای برادر من، خدا تو را به حق رهنمایی کند که کسی را ممکن نیست تمییز چیزی از آنچه روایت از علما، که ائمه‌اند علیهم السلام در آن مختلف باشد و نمی‌تواند که برای خود حق و باطل آن را از هم جدا کند، مگر بنا بر آنچه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام آن را اطلاق فرموده در فرمودهٔ خویش که: «آنها را بر کتاب خدا عرض کنید، پس آنچه با کتاب خدای عزّوجلّ موافقت دارد، آن را بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالفت داشته باشد، آن را رد کنید». و در فرمودهٔ آن حضرت که: «آنچه راکه با مخالفان موافقت دارد، واگذارید که راه راست در مخالفت ایشان است». و در فرمودهٔ آن جناب که: «آنچه اجماع و اتفاق بر آن شده، آن را بگیرید؛ زیراکه آنچه اجماع بر آن شده، شکی در آن نیست». و ما نمی‌شناسیم از همهٔ اینها، مگر کم‌تری از آن را و نمی‌یابیم چیزی راکه احتیاطش بیشتر و وسیع‌تر باشد از رد علمِ همهٔ اینها به سوی آن حضرت، و قبول امری که در این باب وسعت داده در فرمودهٔ خویش که: «هر یک راکه بگیرید از باب تسلیم و انقیاد، شما را می‌رسد و جائز است».

و خدا میسر گردانید تألیف آنچه راکه خواستی و او راست حمد و ستایش. و امید دارم که این مؤلَّف، چنان باشد که قصد نمودی، پس هر تقصیر و کوتاهی که در آن رفته باشد، ما را معذور دار؛ زیراکه قصد ما در هدیه دادن خیرخواهی، کوتاهی نکرد؛ چه خیرخواهی از برای برادران و اهل ملت ما، واجب است با آنکه امیدواریم که شریک باشیم با هر که از این کتاب نور علم را فراگیرد، و از آن فائده به او رسد و به آنچه در آن است عمل کند، در این روزگار و روزگار آینده تا دنیا تمام شود؛ زیراکه پروردگار عزّوجلّ یکی است، و رسول او که محمد خاتم پیغمبران است صلی الله علیه و آله یکی، و شریعت یکی، و حلال محمد، حلال و حرام او، حرام است تا روز قیامت. و کتاب حجت را اندکی بسط و وسعت دادیم، اگر چه آن را بر اندازه استحقاقی که دارد، تمام نکردیم؛ زیراکه ناخوش داشتیم که همه بهرهٔ آن راکم و ناقص گردانیم، و امید دارم که خدای عزّوجلّ امضا و اجرای نیت آنچه راکه مقدم داشتیم، آسان گرداند، که اگر أجل به تأخیر افتد، کتابی راکه از آن واسع‌تر و کامل‌تر باشد، تصنیف خواهیم کرد که در آن به همهٔ حقوق آن نیک وفا نماییم؛ اگر خدای تعالی خواهد. و به استعانت اوست گردیدن از

وَأَرْجُو أَنْ يُسَهِّلَ اللهُ - عَزَّوَجَلَّ - إِمْضَاءَ مَا قَدَّمْنَا مِنَ النِّيَّةِ، إِنْ تَأَخَّرَ الْأَجَلُ صَنَّفْنَا كِتَاباً أَوْسَعَ وَأَكْمَلَ مِنْهُ، نُوَفِّيهِ حُقُوقَهُ كُلَّهَا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالىٰ، وَبِهِ الْحَوْلُ وَالْقُوَّةُ، وَإِلَيْهِ الرَّغْبَةُ فِي الزِّيَادَةِ فِي الْمَعُونَةِ وَالتَّوْفِيقِ. وَالصَّلَاةُ عَلىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ.

وَأَوَّلُ مَا أَبْتَدِئُ بِهِ وَأَفْتَتِحُ بِهِ كِتَابِي هٰذَا كِتَابُ الْعَقْلِ وَفَضَائِلِ الْعِلْمِ، وَارْتِفَاعِ دَرَجَةِ أَهْلِهِ، وَعُلُوِّ قَدْرِهِمْ، وَنَقْصِ الْجَهْلِ، وَخَسَاسَةِ أَهْلِهِ، وَسُقُوطِ مَنْزِلَتِهِمْ؛ إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبَ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ، وَبِهِ يُحْتَجُّ، وَلَهُ الثَّوَابُ، وَعَلَيْهِ الْعِقَابُ، وَاللهُ الْمُوَفِّقُ.

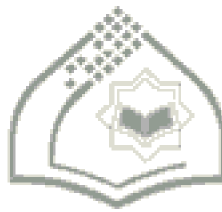


معصیت و توانایی بر طاعت، و به سوی اوست رغبت در زیادتی یاری کردن و توفیق دادن و رحمت خدا بر آقای ما محمد که پیغمبر اوست و آل او که پاکیزگان و پاکان و نیکوکارانند.

اول چیزی که با آن آغاز می‌کنم و این کتاب خویش را با آن می‌گشایم، کتاب عقل است و فضائل علم و بلندی درجهٔ اهل آن و بزرگواری قدر ایشان، و نقصان جهل و ناکس بودن اهل آن، و سقوط منزلهٔ ایشان؛ زیرا که عقل، چون قطب است که مدار تکلیف بر آن است.[1] و به عقل استدلال می‌توان کرد، و به آن حجت بر خصم می‌توان آورد، و ثواب از برای او و عقاب و بازخواست بر او خواهد بود.



۱. و قطب میخی است که آسیا بر دور آن می‌گردد و مهتر و سپهسالار را نیز قطب گویند. (مترجم)


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱)

کتاب عقل و جهل



(۱)
کتاب عقل و جهل

۱ / ۱. خبر داد ما را ابوجعفر محمد بن یعقوب و گفت: حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که از ایشان است محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر ﷣ که فرمود که: «چون خدا عقل را آفرید، با او سخن نمود (یا از او خواست که سخن گوید)، بعد از آن فرمود که: رو بیاور (یعنی: متوجه شو به سوی آنچه رو به آن توان آورد؛ چون طاعت‌ها و مقامات عالیه و درجات رفیعه. بنابر قولی). عقل قبول کرد و رو آورد. بعد از آن فرمود که: پشت کن (یعنی: رو بگردان از آنچه رو به آن نباید آورد؛ چون معصیت‌ها و مقامات پست و درجات خسیسه. چنانکه بعضی گفته‌اند). آن را نیز قبول نمود و پشت گردانید. پس خدای تعالی فرمود: به عزّت (یا غلبه خویش بر همهٔ ممکنات)، و بزرگواریی که دارم، سوگند یاد می‌نمایم که هیچ آفریده را نیافریدم که دوست‌تر باشد به سوی من از تو، و تو را تمام نگردانیدم مگر در آن کس که او را دوست می‌دارم. بدان و آگاه باش، که من تو را امر می‌کنم به نیکی‌ها و تو را نهی می‌نمایم از بدی‌ها، و تو را عقاب می‌کنم از نافرمانی‌ها و تو را ثواب می‌دهم بر فرمانبرداری‌ها» (یعنی با غیر تو چنین نخواهم کرد. و غرض، مبالغه است در اشتراط تکلیف به آن).

۲ / ۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از مفضّل بن صالح، از سعد بن طَریف، از اصبغ بن نُباته، از علی ﷣ روایت نموده است که آن حضرت فرمود: «جبرئیل ﷣ بر آدم فرود آمد و فرمود که: ای آدم، به درستی که من مأمور شده‌ام که تو را بر این بدارم که یکی از سه چیز را برگزینی، پس آن را برگزین و دو تا را واگذار. حضرت آدم ﷣ فرمود: ای جبرئیل، آن سه چیز کدام است؟ گفت که: عقل و حیا و دین. آدم ﷣ فرمود که: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین فرمود که: باز گردید و او را واگذارید. گفتند که: ای جبرئیل،

[١]

كِتَابُ العَقْلِ وَ الْجَهْلِ

١ / ١ . أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَـدَّثَنِي عِـدَّةٌ مِـنْ أَصْـحَابِنَا مِنْهُمْ: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ، وَلَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِي مَنْ أُحِبُّ، أَمَا إِنِّي إِيَّاكَ آمُرُ وَإِيَّاكَ أَنْهىٰ، وَإِيَّاكَ أُثِيبُ وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ».

٢ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُـفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ، قَـالَ: «هَـبَطَ جَبْرَئِيلُ ﷺ عَلىٰ آدَمَ ﷺ، فَقَالَ: يَا آدَمُ، إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِـدَةً مِـنْ ثَـلَاثٍ، فَاخْتَرْهَا وَ دَعِ اثْنَتَيْنِ، فَقَالَ لَهُ آدَمُ ﷺ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَمَـا الثَّـلَاثُ؟ فَـقَالَ: الْـعَقْلُ، وَالْحَيَاءُ، وَالدِّينُ، فَقَالَ آدَمُ ﷺ: إِنِّي قَدِ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ، فَـقَالَ جَـبْرَئِيلُ ﷺ لِـلْحَيَاءِ

وَالدِّينِ: انْصَرِفَا وَدَعَاهُ، فَقَالَا: يَا جَبْرَئِيلُ، إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ، قَالَ: فَشَأْنُكُمَا، وَعَرَجَ».

٣ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمٰنُ، وَاكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ». قَالَ: قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ: «تِلْكَ النَّكْرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَنَةُ، وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِالْعَقْلِ».

٤ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: «صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ، وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ».

٥ / ٥. وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ عِنْدَنَا قَوْماً لَهُمْ مَحَبَّةٌ وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعَزِيمَةُ، يَقُولُونَ بِهٰذَا الْقَوْلِ، فَقَالَ عليه السلام: «لَيْسَ أُولٰئِكَ مِمَّنْ عَاتَبَ اللهُ تَعَالىٰ، إِنَّمَا قَالَ اللهُ: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾».

٦ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «مَنْ كَانَ عَاقِلاً، كَانَ لَهُ دِينٌ، وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ، دَخَلَ الْجَنَّةَ».

٧ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّمَا يُدَاقُّ اللهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلىٰ قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا».

٨ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ

به درستی که ما مأمور شده‌ایم که با عقل باشیم؛ در هر جا که باشد. جبرئیل گفت که: پس به کار خویش مشغول باشید و به آسمان بالا رفت».

۳ / ۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار روایت کرده است، از بعضی از اصحاب ما که آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادق علیه السلام و گفته است که: به آن جناب عرض کردم که: عقل چیست؟ فرمود: «چیزی است که خداوند مهربان به آن بندگی و پرستیده شود، و بهشت‌ها به آن کسب شود». راوی می‌گوید: گفتم: چه بود آنچه در معاویه بود؟ حضرت فرمود که: «آن، زیرکی بود و دریافت و شیطنت و این شباهت دارد به عقل، و عقل نیست».

۴ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که می‌فرمود: «دوست هر مردی، عقل اوست و دشمن وی جهل اوست».

۵ / ۵. از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: در نزد ما گروهی هستند که ایشان را دوستی با شما هست، ولیکن این رأی و اعتقاد و عزیمت نیست و این قول را می‌گویند. آن حضرت فرمود که: «این گروه نیستند از آنها که خدا ایشان را عقاب فرموده است. خدا می‌فرماید که: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾[1]، یعنی: پس پند و عبرت گیرید ای صاحبان بینایی‌ها و دیدها».

۶ / ۶. احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از ابومحمد رازی، از سیف بن عَمیره، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر که عاقل باشد، او را دینی و کیشی خواهد بود، و هر که را دینی باشد، داخل بهشت می‌شود».

۷ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی بن یقطین، از محمد بن سِنان، از ابی الجارود، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «خدا با بندگان خویش در حساب در روز قیامت دقت می‌کند بر اندازهٔ عقل‌ها که ایشان را عطا فرموده است در دنیا».

۸ / ۸. علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از محمد بن سلیمان

---

۱. حشر، ۲.

مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَدِينِهِ وَفَضْلِهِ كَذَا، فَقَالَ ﷺ: «كَيْفَ عَقْلُهُ؟» قُلْتُ: لَا أَدْرِي، فَقَالَ ﷺ: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَىٰ قَدْرِ الْعَقْلِ؛ إِنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ، خَضْرَاءَ، نَضِرَةٍ، كَثِيرَةِ الشَّجَرِ، ظَاهِرَةِ الْمَاءِ، وَإِنَّ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هٰذَا، فَأَرَاهُ اللهُ تَعَالَىٰ ذٰلِكَ، فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلَكُ، فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَىٰ إِلَيْهِ أَنِ اصْحَبْهُ، فَأَتَاهُ الْمَلَكُ فِي صُورَةِ إِنْسِيٍّ، فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَغَنِي مَكَانُكَ وعِبَادَتُكَ فِي هٰذَا الْمَكَانِ، فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللهَ مَعَكَ، فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذٰلِكَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، قَالَ لَهُ الْمَلَكُ: إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزِهٌ وَمَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ، فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ: إِنَّ لِمَكَانِنَا هٰذَا عَيْباً، فَقَالَ لَهُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: لَيْسَ لِرَبِّنَا بَهِيمَةٌ، فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ؛ فَإِنَّ هٰذَا الْحَشِيشَ يَضِيعُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: وَمَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ؟ فَقَالَ: لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضِيعُ مِثْلُ هٰذَا الْحَشِيشِ، فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَىٰ إِلَى الْمَلَكِ: إِنَّمَا أُثِيبُهُ عَلَىٰ قَدْرِ عَقْلِهِ».

٩ / ٩. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ، فَانْظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ؛ فَإِنَّمَا يُجَازىٰ بِعَقْلِهِ».

١٠ / ١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ رَجُلاً مُبْتَلىً بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ، وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟!» فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟ فَقَالَ ﷺ: «سَلْهُ: هٰذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ».

دیلمی، از پدرش روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادقعليه‌السلام عرض کردم که فلان شخص از بندگی و فضیلت و دینی که دارد، به مرتبهٔ بلندی رسیده، آن حضرت فرمود که: «عقلش چگونه است؟» عرض کردم که: نمی‌دانم. فرمود: «به درستی که ثواب بر اندازهٔ عقل است». و حضرت فرمود که: «مردی بود از بنی اسرائیل که خدا را عبادت می‌نمود در جزیره‌ای از جزیره‌های دریا که سبز و خرم و نیکو بود. درختان بسیاری داشت و آب آن بر روی زمین روان (یا پاک و پاکیزه و صاف) بود. و فرشته‌ای از فرشتگان خدا به او گذشت، پس گفت که: ای پروردگار من، ثواب این بندهٔ خود را به من بنما. خدا آن را به وی نمود. آن فرشته آن را کم شمرد. خدای تعالی به سوی او وحی فرمود که: با او مصاحبت کن. آن فرشته به نزدیک عابد آمد در صورت آدمی. عابد گفت که: تو کیستی؟ گفت: من مرد عابدی هستم، خبر خوبی مکان تو و عبادتی که در این مکان می‌کنی به من رسید، به نزد تو آمده‌ام که با تو خدا را عبادت کنم. پس آن فرشته در آن روز و شب با وی به سر برد. چون صبح شد، به عابد گفت: این مکانی که تو داری، هر آینه خرّم و نیکو است و صلاحیت ندارد مگر از برای عبادت. عابد گفت که: این مکان ما یک عیب دارد. گفت که: آن عیب چیست؟ گفت که: پروردگار ما را چارپایی نیست، پس اگر او را خری می‌بود، آن را در این مکان می‌چرانیدیم؛ زیرا که این علف تلف می‌شود. فرشته گفت که: پروردگار تو را خری نمی‌باشد. عابد گفت که: اگر او را خری می‌بود مثل این علف تلف نمی‌شد. پس خدا به سوی آن فرشته وحی فرمود: او را بر اندازهٔ عقلش ثواب دادم».

۹ / ۹ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادقعليه‌السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود که: هر گاه حال خوشی از مردی به شما برسد، در نیکی عقل او نظر کنید که او را به عقلش جزا می‌دهند».

۱۰ / ۱۰ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سِنان، روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادقعليه‌السلام ذکر کردم مردی را که مبتلا شده بود به وسواس در وضو و نماز، و عرض کردم که: آن مرد، مرد عاقلی است. امام جعفر صادقعليه‌السلام فرمود که: «او را چه عقل است؟ با آن‌که شیطان را اطاعت می‌کند». به آن حضرت عرض کردم که: چگونه شیطان را اطاعت می‌کند؟ فرمود که: «او را بپرس از این‌که به او می‌رسد، که از چه چیز است؟ او به تو خواهد گفت: از کارهای شیطان است».

١١ / ١١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: مَا قَسَمَ اللهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ، وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ، وَلَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً وَلاَ رَسُولاً حَتّىٰ يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ، وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ، وَمَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ، وَمَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَائِضَ اللهِ حَتّىٰ عَقَلَ عَنْهُ، وَلا بَلَغَ جَمِيعُ الْعَابِدِينَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ، وَالْعُقَلاءُ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.

١٢ / ١٢ . أَبُو عَبْدِ اللهِ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ: «يَا هِشَامُ، إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ بَشَّرَ أَهْلَ الْعَقْلِ وَالْفَهْمِ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.

يَا هِشَامُ، إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ، وَنَصَرَ النَّبِيِّينَ بِالْبَيَانِ، وَدَلَّهُمْ عَلىٰ رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدِلَّةِ، فَقَالَ: ﴿وَإِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَـٰنُ الرَّحِيمُ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي

۱۱ / ۱۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت نموده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعض از اصحابش که آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خداﷺ فرمود که: «خدا قسمت نکرده است از برای بندگان چیزی را که بهتر باشد از عقل. پس خواب عاقل از شب‌بیداری‌های جاهل بهتر است، و ماندن عاقل به جای خویش، بهتر است از بیرون رفتن جاهل از مکان خود به سوی حجّ و جهاد و مانند آن. و خدا هیچ پیغمبر و رسولی را نفرستاده، مگر بعد از آن‌که عقل خویش کامل و تمام گردانیده باشد و عقل او از عقل‌های همهٔ امتانش افزون‌تر باشد. و آنچه پیغمبر در دل می‌گیرد، بهتر است از کوشش آنان که کوشش می‌نمایند در جستن رأی صواب. و هیچ بنده واجبات خدا را به جا نیاورده و نمی‌آورد تا آن‌که از او بگیرد به واسطهٔ پیغمبر و بفهمد، و همهٔ عبادت کنندگان با فضل عبادتی که دارند، به آنچه عاقل به آن رسیده، نرسیده‌اند، و عاقلانند که اصحاب اُلباب‌اند و آنان که خدای تعالیٰ در باب ایشان فرموده است که: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾[۱]، یعنی: و حتماً به یاد می‌آورند صاحبان عقل‌های خالص».[۲] (و مراد آن حضرت این است که هر کس که متذکر نمی‌شود، عاقل نیست).

۱۲ / ۱۲ . ابو عبد الله اشعری روایت کرده است از بعضی از اصحاب ما که مرفوع ساخته آن را از هشام بن حکم که گفت: ابوالحسن موسی بن جعفرﷺ به من فرمود که: «ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالیٰ در کتاب خویش صاحبان عقل و فهم را مژده داده و فرموده است که: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾[۳]، یعنی: «پس مژده ده بندگان مرا، آنان که گوش می‌دهند که گفتار حق را بشنوند، پس پیروی می‌کنند نیکوتر آن را. این گروه، آنانند که خدا ایشان را راه راست نموده و این گروه، ایشانند که صاحبان عقل‌های صافی‌اند».

ای هشام، به درستی که خدای تبارک و تعالیٰ حجت‌های خویش را از برای مردم تمام ساخت به عقل‌ها، و پیغمبران خود را یاری نمود به فصاحت و معجزات و توانایی بر آنچه احتیاج به آن اتفاق افتد، و ایشان را رهنمایی نمود بر پروردگار خویش به دلیل‌ها و فرمود که: ﴿وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ * إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ

---

۱. زمر، ۹.
۲. چه لُبّ به ضمّ لام و تشدید با، به معنای مغز و خالص هر چیزی است و شاید که مطلق عقل را لبّ گویند، به واسطهٔ خلوصی که نسبت به غیر خویش دارد. (مترجم)
۳. زمر، ۱۷ و ۱۸.

الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

يَا هِشَامُ، قَدْ جَعَلَ اللهُ ذٰلِكَ دَلِيلاً عَلىٰ مَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ لَهُمْ مُدَبِّراً، فَقَالَ: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّىٰ مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾



وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[1]، یعنی: «و خدای شما خدایی است یکتا. نیست خدایی مگر او که بسیار بخشاینده و مهربان است. به درستی که در آفریدن آسمان‌ها و زمین، و در آمد و شد شب و روز بر پی یکدیگر (یا اختلاف این دو در درازی و کوتاهی)، و در کشتی‌ها که روان می‌شوند در دریا به آنچه نفع می‌بخشند مردمان را، و در آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان (یا از جانب آن) از آب باران، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن و پژمردگی آن، و در آنچه پراکنده ساخت در آن از هر جنبنده، و در گردانیدن بادها از هر جهتی، و در ابر رام گردانیده شده که بفرمودهٔ او کار می‌کنند در میان آسمان و زمین، هر آینه که نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

ای هشام، به حقیقت که خدا این را دلیلی بر شناختن خویش قرار داده با آن‌که ایشان را مدبر و صلاح اندیشنده هست. پس فرموده که: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتٌۢ بِأَمْرِهِۦٓ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[2]، یعنی: «مسخر و رام گردانیده خدا از برای شما شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان را، در حالتی که رام شدگانند (یا ستارگان مسخراند بفرمودهٔ او). به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: ﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓا۟ أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا۟ شُيُوخًا وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ مِن قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوٓا۟ أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾[3]، یعنی: «خدا، آن است که آفرید شما را از خاک، بعد از آن از آب منی، پس از پاره خون بسته، بعد از آن، بیرون می‌آورد شما را (یعنی از شکم مادران) در حالتی که کودکانی هستید تازه از مادر متولد شده، بعد از آن، از برای آن‌که برسید سخت‌ترین قوت خویش را (که نهایت سن جوانی است. و آن از سی سالگی است تا چهل سالگی. و بعضی گفته‌اند که هجده سالگی یا بیست سالگی است؛ بنابر اختلاف تفاسیر). پس، از برای آن‌که بگردید شما پیران، و از شما کسانی هستند که تمام داده می‌شوند مدت عمرشان (و لازم این، آن است که می‌میرند پیش از

---

۱. بقره، ۱۶۳ و ۱۶۴.
۲. نحل، ۱۲.
۳. غافر، ۶۷.

وَقَالَ: (إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) وَقَالَ: ﴿يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ



آن‌که به پیری رسند). و از برای آن‌که برسید مدت و نهایت عمری راکه نام برده شده است، و شاید که شما عاقل شوید» (خدا این چنین نمود).

و فرموده است که: ﴿إِنَّ فِي وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[1]، یعنی: «به درستی که در آمد و شد شب و روز و در آنچه فرو فرستاده خدا از آسمان از آبی که سبب روزی است، پس زنده گردانید به آن آب، زمین را از پس مردن آن، و در سخت گردانیدن بادها از هر جهت. هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: ﴿يُحْيِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾[2]، یعنی: «خدا زنده می‌گرداند زمین را از پس مردن آن، به حقیقت که آشکارا نمودیم از برای شما نشانه‌های خویش را، شاید که شما عاقل شوید و بفهمید».

و فرموده است که: ﴿وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي ٱلْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[3]، یعنی: «و در زمین، باغ‌ها و بوستان‌ها از انگور و کشت‌ها و درختان خرما، که از یک اصل بر آمده‌اند، و درختان دیگر که از یک اصل بر نیامده‌اند، بلکه هر یک را اصلی است علی حده که آب داده می‌شود هر یک از اینها به یک آب، و زیادتی می‌دهیم بعضی از اینها را بر بعضی دیگر در خوردنی و میوه. به درستی که در این، هر آینه نشان‌ها است از برای گروهی که عقل دارند و می‌فهمند».

و فرموده است که: ﴿وَمِنْ ءَايَٰتِهِ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْيِ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[4]، یعنی: «و از جمله نشانه‌های خدا، آن است که می‌نماید به شما برق را به جهت ترسیدن و امید داشتن شما (بنا بر اظهر در ترجمهٔ آیه) و فرو می‌فرستد از آسمان آبی پر منفعت را، پس زنده می‌گرداند به واسطهٔ آن زمین را از پس مردن آن. به درستی که در این، هر آینه نشانه است از برای گروهی که عقل دارند».

و فرموده است که: ﴿قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْـًٔا وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُم مِّنْ إِمْلَٰقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُواْ

۱. جاثیه، ۵.　　۲. حدید، ۱۷.
۳. رعد، ۴.　　۴. روم، ۲۴.

مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

يَا هِشَامُ، ثُمَّ وَعَظَ أَهْلَ الْعَقْلِ، وَرَغَّبَهُمْ فِي الْآخِرَةِ، فَقَالَ: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.

يَا هِشَامُ، ثُمَّ خَوَّفَ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ عِقَابَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ * وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ



ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾[۱]، یعنی: «بگو که: بیایید تا بخوانم آنچه راکه حرام گردانیده است پروردگار شما بر شما، و آن این است که: شریک نگردانید با او چیزی را (یا معنی آن است که بر شما است که شریک نگردانید با او چیزی را از بتان و غیر آن). و نیکی کنید با پدر و مادر خویش، نیکی کردن به غایت، و مکشید فرزندان خویش را به جهت درویشی و احتیاج، که ما روزی می‌دهیم شما و ایشان را، و نزدیکی مکنید کارهای زشت و ناپسندیده را، آنچه هویدا باشد از آنها، و آنچه نهان باشد. و مکشید آن تنی را که خدا حرام گردانیده است کشتن آن را؛ مگر به حق که سزاوار کشتن باشد (چون قصاص و مانند آن). این‌که مذکور شد، خدا وصیت کرد شما را به آن و امر فرمود شاید که شما عاقل شوید و دریابید».

و فرموده است که: ﴿هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِى مَا رَزَقْنَـٰكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَآءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[۲]، یعنی: «آیا از برای شما ای آزادگان، از آنان که مالک شده است ایشان را دست‌های راست شما (یعنی غلامان و کنیزان شما)، شریک‌ها هستند در آنچه روزی کرده‌ایم شما را. پس شما و ایشان در آن برابر باشید که بترسید از ایشان چون ترسیدن شما از یکدیگر. همچنین آشکارا و جدا می‌کنیم نشانه‌های خویش را از برای گروهی که عقل دارند».

ای هشام، بعد از این، صاحبان عقل را پند داده و ایشان را در آخرت راغب ساخته و فرموده است: ﴿وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ ٱلْـَٔاخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾[۳]، یعنی: «و نیست زندگانی این جهان، مگر بازی و بازیچه کودکان و مشغولی بی‌خبران که صاحب خود را از عمل خیر باز دارد. و هر آینه خانهٔ آن جهان بهتر است، از برای آنان که می‌ترسند از خداوند عالمیان. آیا پس عقل ندارید و نمی‌فهمید؟».

ای هشام، بعد از آن، آنان راکه عقل ندارند، از عقاب و بازخواست خویش ترسانیده و فرموده است که: ﴿ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْـَٔاخَرِينَ * وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ * وَبِٱلَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾[۴]، یعنی: «پس از رهانیدن لوط و خاندان او غیر از زنش، هلاک گردانیدیم و دیگران را. و به درستی که شما هر آینه می‌گذرید بر ایشان، در حالی که در صباح در آیند، این دو در شب.

---

۱. انعام، ۱۵۱.
۲. روم، ۲۸.
۳. انعام، ۳۲.
۴. صافات، ۱۳۶ ـ ۱۳۸.

هٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ، فَقَالَ: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾.

يَا هِشَامُ، ثُمَّ ذَمَّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ، فَقَالَ: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً﴾



آیا پس عقل ندارید؟».

و فرموده است که: ﴿إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰٓ أَهْلِ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ * وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَآ ءَايَةًۢ بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾[1]، یعنی: «به درستی که ما فرود آورندگانیم بر مردم این ده، عذابی را از آسمان، به سبب فسق ایشان (یا به واسطهٔ آنچه بودند که فسق می‌نمودند، و از دایرهٔ فرمان بیرون می‌رفتند). و هر آینه به حقیقت که واگذاشتیم از آن [ده] نشانهٔ روشنی را از برای گروهی که عقل دارند».

ای هشام، به درستی که عقل با علم و دانش است، و خدای تعالیٰ فرموده است که: ﴿وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَـٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَـٰلِمُونَ﴾[2]، یعنی: «و این داستان‌ها که گذشت، بیان می‌کنیم آنها را از برای مردمان و در نمی‌یابند آنها را مگر علما و دانایان».

ای هشام، بعد از این، آنان را که عقل ندارند، مذمت فرموده و فرموده است که: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا۟ بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾[3]، یعنی: «و چون گفته شود به ایشان که پیروی کنید آنچه را که خدا فرو فرستاده، می‌گویند: بلکه پیروی می‌کنیم آنچه را که یافتیم پدران خویش را بر آن. آیا (ایشان را پیروی می‌نمایید) هر چند که بوده باشند پدران ایشان که در نیابند چیزی را و راه راست نیابند».

و فرموده است که: ﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ كَمَثَلِ ٱلَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَنِدَآءً صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾[4]، یعنی: «و داستان آنان که کافر شدند، چون داستان کسی است که بانگ می‌زند به آنچه نمی‌شنود، مگر خواندن و آوا؛ زیرا ایشان کرانند از شنیدن سخن حق، گنگانند از گفتن آن، کورانند از دیدن راه راست. پس ایشان عقل ندارند».

و فرموده است که: ﴿وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا۟ لَا يَعْقِلُونَ﴾[5]، یعنی: «و از ایشان کیست که گوش می‌دهد به سوی تو؟ آیا پس تو می‌شنوانی کران را؛ هر چند بوده باشند که درنیابند و تعقل نکنند».

و فرموده است که: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَٱلْأَنْعَـٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾[6]، یعنی: «بلکه آیا می‌پنداری آنکه بیشتر ایشان می‌شنوند یا عقل دارند و می‌یابند؟

---

۱. عنکبوت، ۳۴ و ۳۵.
۲. عنکبوت، ۴۳.
۳. بقره، ۱۷۰.
۴. بقره، ۱۷۱.
۵. یونس، ۴۲.
۶. فرقان، ۴۴.

وَقَالَ: ﴿لا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعاً إِلَّا فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَقُلُوبُهُمْ شَتّىٰ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلا تَعْقِلُونَ﴾.

يَا هِشَامُ، ثُمَّ ذَمَّ اللهُ الْكَثْرَةَ، فَقَالَ: ﴿وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ﴾ وَقَالَ: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾.

يَا هِشَامُ، ثُمَّ مَدَحَ الْقِلَّةَ، فَقَالَ: ﴿وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ وَقَالَ: ﴿وَقَلِيلٌ مَا هُمْ﴾



نیستند ایشان مگر چون چهارپایان، بلکه ایشان گمراه‌ترند از روی راه».

و فرموده است که: ﴿لَا یُقَاتِلُونَكُمْ جَمِیعًا إِلَّا فِی قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍ بَأْسُهُم بَیْنَهُمْ شَدِیدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِیعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یَعْقِلُونَ﴾[1]، یعنی: «جنگ نمی‌کنند با شما در حالتی که مجتمع و متفق باشند، مگر در ده‌های حصاردار یا استوار شده (و بمانند خندق و برج و حصار) یا از پس دیوارها. کارزار ایشان در میان خودشان سخت است. می‌پنداری ایشان را مجتمع و متفق و دل‌های ایشان پراکنده و پریشان است. این‌که مذکور شد به سبب آن است که ایشان گروهی‌اند که عقل ندارند».

و فرموده است که: ﴿وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾[2]، یعنی: «و فراموش می‌کنید خودتان را و شما می‌خوانید کتاب خدا را (که تورات است) آیا پس عقل ندارید؟».

ای هشام، بعد از آن، خدا بسیاری را مذمت نموده و فرموده که: ﴿وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِی الْأَرْضِ یُضِلُّوكَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ﴾[3]، یعنی: «و اگر فرمان‌برداری کنی بیشتر آنان را که در زمینند، گمراه می‌گردانند تو را از راه خدا».

و فرموده که: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ﴾[4]، یعنی: «و هر آینه اگر بپرسی ایشان را (یعنی کافران) که چه کسی آفریده آسمان‌ها و زمین را؟ هر آینه می‌گویند: خدا. بگو: سپاس و ستایش از برای خدا است، بلکه بیشتر ایشان عقل ندارند».

و فرموده که: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْیَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَیَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ﴾[5]، یعنی: «و هر آینه اگر بپرسی ایشان را که، که فرو فرستاده از آسمان آب باران را، پس زنده ساخته به آن زمین را از پس مردن آن؟ هر آینه می‌گویند: خدا. بگو که سپاس و ستایش از برای خدا است».

ای هشام، بعد از آن، [عدة] کمی را مدح نموده و فرموده که: ﴿وَقَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّكُورُ﴾[6]، یعنی: «و اندکی از بندگان من بسیار شاکرند». و فرموده که: ﴿وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ﴾[7]، یعنی: «و بسیار

۱. حشر، ۱۴.
۲. بقره، ۴۴.
۳. انعام، ۱۱۶.
۴. لقمان، ۲۵.
۵. عنکبوت، ۶۳
۶. سبأ، ۱۳.
۷. ص، ۲۴.

وَقَالَ: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ﴾ وَقَالَ: ﴿وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ وَقَالَ: ﴿وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾ وَقَالَ: ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ﴾ وَقَالَ: (وَأَكْثَرُهُمْ لا يَشْعُرُونَ).

يَا هِشَامُ، ثُمَّ ذَكَرَ أُولِي الْأَلْبَابِ بِأَحْسَنِ الذِّكْرِ، وَحَلَّاهُمْ بِأَحْسَنِ الْحِلْيَةِ، فَقَالَ: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ وَقَالَ: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ وَقَالَ: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ وَقَالَ:



کم‌اند ایشان» (یعنی: شریکانی که بر شریکان ستم نکنند). و فرموده که: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَـٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّىَ ٱللَّهُ﴾[1]، یعنی: «گفت مردی که ایمان آورده بود به موسی از خویشان فرعون ـ که ایمان خویش را می‌پوشید ـ: آیا می‌کشید مردی را برای آن‌که می‌گوید: پروردگار من خدا است؟».

و فرموده که: ﴿وَمَنْ ءَامَنَ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ﴾[2]، یعنی: [و نیز بر دار ای نوح، در کشتی] «هر که را ایمان آورده (از غیر اهل خویش)، و ایمان نیاورده بود با او، مگر اندکی از مردمان».

و فرموده که: ﴿وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾[3]، یعنی: «ولیکن بیشتر [ایشان] نمی‌دانند». و فرموده که: ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾[4]، یعنی: «بیشتر ایشان عقل ندارند». و فرموده که: ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾، یعنی: «بیشتر ایشان شعور ندارند».

ای هشام، بعد از آن صاحبان عقل‌ها را به نیکوتر ذکری ذکر فرموده و ایشان را به خوشترا دانشی آرایش داده و وصف نموده، پس فرموده که: ﴿يُؤْتِى ٱلْحِكْمَةَ مَن يَشَآءُ وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِىَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾، یعنی: «می‌دهد خدای تعالی حکمت را به هر که می‌خواهد[5] و هر که داده شود، حکمت را، پس به حقیقت که داده شده است نیکی بسیار، و پند پذیر نمی‌شوند، مگر صاحبان عقل‌های خالص» (از پیروی هوا و هوس).

و فرموده که: ﴿وَٱلرَّٰسِخُونَ فِى ٱلْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾[6]، یعنی: «و نمی‌داند تأویل متشابه از قرآن را کسی، مگر خدا و آنان که ثابت قدم‌اند در دانش و متمکن‌اند در بینش (یا معنی آن است که راسخان در علم می‌گویند که: گرویدیم به متشابه) همه محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ما است، و پندپذیر نمی‌شوند مگر صاحبان عقل‌های صافیه» (از قذرات[7] کجی و اختلال).

و فرمود که: ﴿إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَـَٔايَـٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾[8]، یعنی: «به درستی که در آفریدن آسمان‌ها و زمین‌ها و در آمد و شد شب و روز، هر آینه نشانه

---

۱. غافر، ۲۷.
۲. هود، ۴۰.
۳. انعام، ۳۷.
۴. مائده، ۱۰۳.
۵. و حکمت در لغت به معنای دانش و دانستن حقیقت هر چیزی است. از ابن سینا منقول است که در بعضی از رسائل خویش، گفته که حکمت، درست کرداری و راست گفتاری است (مترجم).
۶. آل عمران، ۷.
۷. پلیدی.
۸. آل عمران، ۱۹۰.

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبَابِ﴾ وَقَالَ: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً يَحْذَرُ الآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الأَلْبَابِ﴾ وَقَالَ: ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الأَلْبَابِ﴾ وَقَالَ: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ٭ هُدىً وَذِكْرىٰ لِأُولِي الأَلْبَابِ﴾ وَقَالَ: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

يَا هِشَامُ، إِنَّ اللهَ تَعَالىٰ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ يَعْنِي عَقْلٌ، وَقَالَ: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾ قَالَ: الْفَهْمَ وَالْعَقْلَ.



است از برای صاحبان عقل‌های خالص».

و فرموده که: ﴿أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰٓ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾، یعنی: «آیا پس کسی که می‌داند آن‌که آنچه فرو فرستاده شده به سوی تو از جانب پروردگار تو، راست و درست است، مانند کسی است که او کور و نابیناست؟ جز این نیست که پندپذیر می‌شوند صاحبان عقل‌های صافی» (از معارضه و وهم و شبهه).

و فرموده که: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْءَاخِرَةَ وَيَرْجُوا۟ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾، یعنی: «آیا کسی که او را فرمان برنده و یا دعا خواننده باشد در نماز در ساعت‌های شب، در حالتی که سجده کننده و ایستاده است، که می‌ترسد از آن جهان و عذاب آن و امید داشته باشد بخشش پروردگار خویش را، چون کسی است که چنین نباشد (بنابر بعضی از تقادیر در آیه، بگو: آیا برابر می‌باشند آنان که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند؟) جز این نیست که پندپذیر می‌شوند صاحبان عقل‌های خالص».

و فرموده که: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلْنَٰهُ إِلَيْكَ مُبَٰرَكٌ لِّيَدَّبَّرُوٓا۟ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾، یعنی: «این قرآن، کتابی است که فرو فرستادیم آن را به سوی تو که برکت داده شده است (یعنی: پر خیر و منفعت است). و فرو فرستادن آن از برای آن است که تدبر و اندیشه نمایند آیت‌های آن را (که تأمل در حقیقت معانی آن نمایند)، تا پندپذیر شوند صاحبان عقل‌های صافی».

و فرموده که: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْهُدَىٰ وَأَوْرَثْنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱلْكِتَٰبَ ❁ هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولِى ٱلْأَلْبَٰبِ﴾، یعنی: «هر آینه به حقیقت که دادیم موسی را راه راست (یا راه راست نمودن به واسطهٔ معجزات و احکام شرایع) و تورات و به میراث دادیم پسران یعقوب را کتابی که آن تورات است، به جهت راه حق نمودن و پند دادن (یا در حالتی که راه حق، نمایند). و یادگار است از برای صاحبان عقول خالصه».

و فرموده که: ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾، یعنی: «پند بده. پس به درستی که پند دادن صاحبان ایمان را نفع می‌بخشد».

ای هشام، به درستی که خدای تعالی در کتاب خویش می‌فرماید که: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلْبٌ﴾، یعنی: «به درستی که در این‌که مذکور شد، هر آینه پند و یادکردنی است از برای آن‌که او را دلی باشد» یعنی عقلی داشته باشد.

و فرموده که: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ﴾، یعنی: «هر آینه به حقیقت دادیم لقمان را

يَا هِشَامُ، إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ: تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ، وَإِنَّ الْكَيِّسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرٌ، يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتُكَ فِيهَا تَقْوَى اللهِ، وَحَشْوُهَا الْإِيمَانَ، وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ، وَقَيِّمُهَا الْعَقْلَ، وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ، وَسُكَّانُهَا الصَّبْرَ.

يَا هِشَامُ، إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلاً، وَدَلِيلُ الْعَقْلِ التَّفَكُّرُ، وَدَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ؛ وَلِكُلِّ شَيْءٍ مَطِيَّةٌ، وَمَطِيَّةُ الْعَقْلِ التَّوَاضُعُ؛ وَكَفَى بِكَ جَهْلاً أَنْ تَرْكَبَ مَا نُهِيتَ عَنْهُ.

يَا هِشَامُ، مَا بَعَثَ اللهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَىٰ عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللهِ، فَأَحْسَنُهُمُ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً، وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

يَا هِشَامُ، إِنَّ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً، وَحُجَّةً بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَئِمَّةُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ، الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالُ شُكْرَهُ، وَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ.

يَا هِشَامُ، مَنْ سَلَّطَ ثَلَاثاً عَلَىٰ ثَلَاثٍ، فَكَأَنَّمَا أَعَانَ عَلَىٰ هَدْمِ عَقْلِهِ: مَنْ أَظْلَمَ نُورَ تَفَكُّرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ، وَمَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ، وَأَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ، فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَىٰ هَدْمِ عَقْلِهِ، وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ، أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ.

يَا هِشَامُ، كَيْفَ يَزْكُو عِنْدَ اللهِ عَمَلُكَ، وَأَنْتَ قَدْ شَغَلْتَ قَلْبَكَ عَنْ أَمْرِ رَبِّكَ، وَأَطَعْتَ هَوَاكَ عَلَىٰ غَلَبَةِ عَقْلِكَ؟!

حکمت». حضرت فرمود که: «یعنی فهم و عقل را به او دادیم».

«ای هشام، به درستی که لقمان به پسرش فرمود: فروتنی کن از برای حق تا از همه مردم عاقل‌تر باشی و زیرک در نزد حق،کم است. ای فرزند من، به درستی که دنیا، دریایی است گود که غرق شده‌اند در آن، جهان بسیار. پس باید که کشتی تو در آن پرهیزگاری و آنچه در آن می‌گذاری ایمان، و بادبان آن توکل بر خدا، و چرخ‌های آب آن عقل، و ناخدای آن علم، و دنبالهٔ آن صبر و شکیبایی باشد.

ای هشام، به درستی که هر چیزی را نشانه‌ای است و نشانهٔ عقل، اندیشه کردن و نشانهٔ اندیشه کردن، خاموشی است، و هر چیزی را حیوان سواری است، و حیوان سواری عقل، فروتنی است. همین جهالت تو را بس است که مرتکب شوی آنچه را که تو را از آن نهی کرده‌اند.

ای هشام، خدا، پیغمبران و رسولان خویش را به سوی بندگانش نفرستاده، مگر از برای این‌که دریابند از جانب خدا، پس آن‌که معرفتش به آنچه پیغمبران آورده‌اند نیکوتر باشد، استجابت او نیکوتر خواهد بود، و آن‌که عقلش نیکوتر، بفرمودهٔ خدا، داناتر باشد، و آن‌که عقلش تمام‌تر، پله و پایهٔ او در دنیا و آخرت، بلندتر است.

ای هشام، به درستی که خدا را بر مردمان دو حجت است: یکی حجتی است هویدا و دیگری حجتی است نهان. اما حجت هویدا، رسولان و پیغمبران و امامانند. و اما حجت نهان، عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، آن است که حلال، مانع شکرگزاری او نشود، و حرام، بر صبر و شکیبایی او، غالب نگردد.

ای هشام، هر که سه چیز را بر سه چیز مسلط گرداند، گو یا که بر خرابی عقل خویش یاری نموده: یکی آن‌که نور اندیشهٔ خویش را با آروزی دور و دراز تاریک سازد. دویم آن‌که حکمت‌های تازه خویش را به سخن‌های لغو بی‌مصرف محو کند. سیم آن‌که نور پندگیری خود را به خواهش‌هایی که نفس او را دارد، فرو نشاند. پس گو یا که خواهش خویش را بر خرابی عقلش یاری نموده، و هر که عقلش را ویران کند، دین و دنیای او بر وی تباه شود.

ای هشام، چگونه عمل تو در نزد خدا بیفزاید و تو دل خویش را مشغول ساخته از فرموده پروردگار خود، و خواهش خود را در غالب شدن بر عقلت فرمان‌برداری کرده‌ای؟!

يَا هِشَامُ، الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةُ قُوَّةِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللهِ، اعْتَزَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَالرَّاغِبِينَ فِيهَا، وَرَغِبَ فِيمَا عِنْدَ اللهِ، وَكَانَ اللهُ أُنْسَهُ فِي الْوَحْشَةِ، وَصَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَغِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ، وَمُعِزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ.

يَا هِشَامُ، نُصِبَ الْحَقُّ لِطَاعَةِ اللهِ، وَلَا نَجَاةَ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، وَالطَّاعَةُ بِالْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَالتَّعَلُّمُ بِالْعَقْلِ يُعْتَقَدُ، وَلَا عِلْمَ إِلَّا مِنْ عَالِمٍ رَبَّانِيٍّ، وَمَعْرِفَةُ الْعِلْمِ بِالْعَقْلِ.

يَا هِشَامُ، قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَالِمِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ، وَكَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوىٰ وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَ بِالدُّونِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ، وَلَمْ يَرْضَ بِالدُّونِ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا؛ فَلِذٰلِكَ رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكُوا فُضُولَ الدُّنْيَا، فَكَيْفَ الذُّنُوبَ، وَتَرْكُ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ، وَتَرْكُ الذُّنُوبِ مِنَ الْفَرْضِ.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَ إِلىٰ أَهْلِهَا، فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ، وَنَظَرَ إِلَى الْآخِرَةِ، فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ، فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهِدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ؛ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ، وَالْآخِرَةَ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ، فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ، طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتّىٰ يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ، وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا، طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ، فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتَهُ.

ای هشام، صبر بر تنهایی، نشانهٔ قوت عقل است. پس هر که چیزها را از جانب خدا بفهمد، از اهل دنیا و آنان که در آن رغبت دارند، دوری گزیند و راغب شود در آنچه در نزد خدا است، و خدا انیس و مونس او باشد در وحشت و اندوه، و یار او باشد در تنهایی، و بی نیازی او باشد در وقت درویشی، و او را عزیز گرداند بی‌آن‌که او را خویشاوندی باشد.

ای هشام، حق بر پا شده است از برای فرمان‌برداری خدا، و نجاتی نیست مگر به فرمان‌برداری، و فرمان‌برداری، به علم و دانش است. و دانش، با آموختن و آموختن، به عقل در دل قرار می‌گیرد و محکم می‌شود، و بدون آن، صورت نمی‌پذیرد. و هیچ علمی موجود نیست مگر آن علمی که از عالم خداشناس باشد و شناختن علم، به عقل است.

ای هشام، عمل اندکْ از عالم، مقبول می‌شود و دو چندان می‌گردد و عمل بسیار، از صاحب خواهش و جهل رد می‌شود.

ای هشام، به درستی که عاقل، خشنود می‌باشد به چیز پستی از دنیا با حکمت، و خشنود نمی‌باشد به چیز کمی از حکمت با دنیای فراوان، و به این جهت تجارت و بازرگانی ایشان سودمند شده.

ای هشام، به درستی که عاقلان، آنچه را که زیادتی باشد از دنیا واگذاشتند. پس چگونه مرتکب گناهان می‌گردند و حال آن‌که ترک دنیا از مستحبات و ترک گناهان از جمله واجبات است.

ای هشام، به درستی که عاقل، به سوی دنیا و اهل آن نگریست، پس دانست که به آن نمی‌توان رسید مگر به مشقت و دشواری، و به سوی آخرت نظر کرد، پس دانست که به آن نمی‌توان رسید، مگر به دشواری. پس باقی‌تر از این دو را به دشواری جستجو نمود.

ای هشام، به درستی که عاقلان، در دنیا رغبت ننمودند و در آخرت، رغبت نمودند؛ زیرا که ایشان دانستند که دنیا جوینده‌ای است که جستجوی آن می‌شود و آخرت، جوینده و جستجو شده است که باید جستجوی آن بشود.

(خلاصهٔ معنی آن‌که، طالبیت و مطلوبیت دنیا، عین یکدیگر است. پس در تحصیل آن نباید کوشش نماید؛ زیرا طالبیت آن، از مطلوبیت کفایت می‌کند، به خلاف طالبیت و مطلوبیت آخرت که غیر یکدیگرند. پس در تحصیل آن باید کوشید؛ زیرا که طالبیت آن از مطلوبیت کفایت نمی‌کند). پس هر که آخرت را طلب کند، دنیا او را طلب می‌نماید تا آن‌که

يَا هِشَامُ، مَنْ أَرَادَ الْغِنىٰ بِلَا مَالٍ، وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ، وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ، فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكَمِّلَ عَقْلَهُ؛ فَمَنْ عَقَلَ، قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ، وَمَنْ قَنِعَ بِمَا يَكْفِيهِ، اسْتَغْنىٰ، وَمَنْ لَمْ يَقْنَعْ بِمَا يَكْفِيهِ، لَمْ يُدْرِكِ الْغِنىٰ أَبَداً.

يَا هِشَامُ، إِنَّ اللهَ حَكىٰ عَنْ قَوْمٍ صَالِحِينَ أَنَّهُمْ قَالُوا: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ حِينَ عَلِمُوا أَنَّ الْقُلُوبَ تَزِيغُ وَتَعُودُ إِلىٰ عَمَاهَا وَرَدَاهَا؛ إِنَّهُ لَمْ يَخَفِ اللهَ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللهِ، وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللهِ، لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلىٰ مَعْرِفَةٍ ثَابِتَةٍ يُبْصِرُهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ، وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذٰلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقاً، وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقاً؛ لِأَنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ اسْمُهُ ـ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَنَاطِقٍ عَنْهُ.

يَا هِشَامُ، كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: مَا عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ، وَمَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتّىٰ يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ شَتّىٰ: الْكُفْرُ وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونَانِ، وَالرُّشْدُ وَالْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولَانِ، وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ، وَفَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ، وَنَصِيبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوتُ، لَا يَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَهُ، الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ، وَالتَّوَاضُعُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الشَّرَفِ، يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ، وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ، وَيَرَى النَّاسَ كُلَّهُمْ خَيْراً مِنْهُ، وَأَنَّهُ شَرُّهُمْ فِي نَفْسِهِ، وَهُوَ تَمَامُ الْأَمْرِ.

روزی خود را از آن تمام فراگیرد، و هر که دنیا را طلب کند، آخرت او را طلب نماید بعد از آن، او را مرگ در رسد و دنیا و آخرت او را بر وی تباه گرداند.

ای هشام، هر که بی‌نیازی را خواسته باشد بیٓ آن‌که مالی داشته باشد، و آسایش دل را از حسد و سلامتی در دین را طالب باشد، به سوی خدای عزّوجلّ تضرع و زاری کند در سؤال خویش، به این‌که عقل او را کامل گرداند؛ زیرا که هر که عاقل باشد، قانع شود به آنچه او را کفایت کند، و هر که قانع گردد به آنچه او را کفایت کند، بی‌نیاز گردد. و آن‌که قناعت نکند به آنچه او را کفایت کند، هرگز به بی‌نیازی نرسد.

ای هشام، به درستی که خدا حکایت فرموده از گروهی نیکوکار که ایشان گفته‌اند که: ﴿رَبَّنَا لَاتُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ﴾[1]، یعنی: «ای پروردگار ما، دل‌های ما را مپیچان از حق به سوی غیر آن، از پس آن‌که ما را راه راست نمودی، و ببخش ما را از نزد خویش، بخششی. به درستی که تویی بسیار بخشاینده». این را گفتند در هنگامی که دانستند که دل‌ها می‌پیچد و بر می‌گردد به سوی کوری جهالت و هلاکتی که دارد. به درستی که از خدا نترسد آن‌که از جانب خدا نیابد و هر که از خدا نفهمد، دل خویش را نبندد بر شناختی که پا بر جا باشد و آن را ببیند و حقیقت آن را در دل خویش بیابد و کسی چنین نخواهد بود، مگر آن کس که گفتار او، مصدق کردار و نهان او، موافق آشکار او باشد؛ زیرا که خدای تعالی کسی را رهنمایی نفرموده بر عقلی که پنهان و پوشیده است، مگر به آنچه ظاهر باشد از آن و به آن‌که از جانب آن سخن کند.

ای هشام، امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمود که: خدا پرستیده نشده به چیزی که از عقل بهتر باشد، و عقل هیچ مردی کامل نگردید تا آن‌که چندین خصلت در او باشد: یکی آن‌که کفر و بدی، از او ایمن باشد (که از او سر نزند)، و دیگر آن‌که، مردم خوبی و راستی را از او امید داشته باشند، و زیادتی مال خویش را به مردم دهد، و خود را از گفتار بیهوده نگاه دارد، و بهرهٔ او از دنیا، قوتی باشد که به آن زنده بماند، و در مدت زندگی خویش، از علم سیر نشود، و خواری به سوی او که با خدا باشد، دوست‌تر باشد از عزت با غیر خدا، و فروتنی دوست‌تر باشد به سوی او از بزرگواری، اندکی از نیکی که از غیر به او رسد آن را پر شمارد، و بسیاری

---

۱. آل عمران، ۸.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَإِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ.

يَا هِشَامُ، لَا دِينَ لِمَنْ لَا مُرُوءَةَ لَهُ، وَلَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَإِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْراً الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَراً. أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا.

يَا هِشَامُ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَانَ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ عَلَامَةِ الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ، وَيَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ، وَيُشِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي يَكُونُ فِيهِ صَلَاحُ أَهْلِهِ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنْ هٰذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ شَيْءٌ؛ فَهُوَ أَحْمَقُ؛ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: لَا يَجْلِسُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلَّا رَجُلٌ فِيهِ هٰذِهِ الْخِصَالُ الثَّلَاثُ، أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلَسَ، فَهُوَ أَحْمَقُ.

وَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام: إِذَا طَلَبْتُمُ الْحَوَائِجَ، فَاطْلُبُوهَا مِنْ أَهْلِهَا، قِيلَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، وَمَنْ أَهْلُهَا؟ قَالَ: الَّذِينَ قَصَّ اللهُ فِي كِتَابِهِ وَذَكَرَهُمْ، فَقَالَ: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ قَالَ: هُمْ أُولُو الْعُقُولِ.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَآدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ، وَطَاعَةُ وُلَاةِ الْعَدْلِ تَمَامُ الْعِزِّ، وَاسْتِثْمَارُ الْمَالِ تَمَامُ الْمُرُوءَةِ، وَإِرْشَادُ الْمُسْتَشِيرِ قَضَاءٌ لِحَقِّ النِّعْمَةِ، وَكَفُّ الْأَذىٰ مِنْ كَمَالِ الْعَقْلِ، وَفِيهِ رَاحَةُ الْبَدَنِ عَاجِلاً وَآجِلاً.

يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ، وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنْعَهُ، وَلَا يَعِدُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَلَا يَرْجُو مَا يُعَنَّفُ بِرَجَائِهِ، وَلَا يُقْدِمُ عَلىٰ مَا يَخَافُ فَوْتَهُ

از نیکی که از او به غیر رسد آن راکم شمارد، و همهٔ مردمان را از خود بهتر داند، و در پیش خود چنین داند که او از همه ایشان بدتر است و این، کمال عقل است.

ای هشام، به درستی که عاقل، دروغ نمی‌گوید و هر چند که خواهش او در آن باشد.

ای هشام، هر که را مروت و جوان‌مردی نیست، دین ندارد و هر که را عقل نیست، مروت ندارد. و به درستی که بزرگ‌ترین مردم، از روی قدر و مرتبه و منزلت، آن است که در دنیا از برای خویش مرتبه و جاه و منزلتی نبیند. بدانید و آگاه باشید که تنهای شما را بهایی نیست، مگر بهشت، پس آنها را به جز بهشت مفروشید.

ای هشام، به درستی که امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمود که: از نشانهٔ عاقل این است که سه خصلت در او باشد: جواب دهد هر گاه از او سؤال شود، و حرف زند هرگاه گروه مردم از سخنی که به گفتن آن احتیاج افتاده باشد، درمانده باشند، و اشاره کند به آن رأی که صلاح اهل او در آن باشد. پس هر که چیزی از این خصلت‌های سه گانه در او نباشد، احمق است. و امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمود که: در صدر مجلس نشیند، مگر مردی که این سه خصلت یا یکی از اینها در او باشد. پس هر که چیزی از اینها در او نباشد و در صدر نشیند، احمق است.

و حضرت حسن بن علی ﷺ فرمود: چون حاجت‌های خویش را طلب نمایید، آنها را از اهل آن طلب کنید. به آن حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا، اهل آنها کیانند؟ فرمود: آنانند که خدا قصه فرموده در کتاب خویش و ایشان را یاد نموده و فرموده: ﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾[1]». حضرت فرمود که: «ایشان، صاحبان عقل‌هایند».

«حضرت علی بن الحسین ﷺ فرمود که: هم‌نشینی با نیکوکاران، به سوی صلاح می‌خواند، و ادب علما و دانایان را به جا آوردن، باعث زیادتی عقل است. فرمان برداری والیان که عادل باشند، کمال عزت است. و زیاد کردن مال به تجارت یا زکات دادن، کمال جوان مردی است. و راه حق نمودن به آن‌که مشورت کند، ادای حق نعمت پروردگار است. و بازداشتن آزار خویش از مردم، از کمال و آسایش تن در آن است در دنیا و آخرت.

ای هشام، به درستی که عاقل، حدیث نمی‌کند با آن کس که می‌ترسد که او را به دروغ نسبت دهد، و سؤال نمی‌کند از کسی که می‌ترسد که او را منع کند، و آنچه راکه قدرت بر آن

---

۱. رعد، ۱۹.

بِالْعَجْزِ عَنْهُ».

١٣ / ١٣ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «الْعَقْلُ غِطَاءٌ سَتِيرٌ، وَالْفَضْلُ جَمَالٌ ظَاهِرٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِفَضْلِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ، تَسْلَمْ لَكَ الْمَوَدَّةُ، وَتَظْهَرْ لَكَ الْمَحَبَّةُ».

١٤ / ١٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ، فَجَرى ذِكْرُ الْعَقْلِ وَالْجَهْلِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَجُنْدَهُ، وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ، تَهْتَدُوا».

قَالَ سَمَاعَةُ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَّفْتَنَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - خَلَقَ الْعَقْلَ - وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ - مِنْ نُورِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، فَقَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: خَلَقْتُكَ خَلْقاً عَظِيماً، وَكَرَّمْتُكَ عَلىٰ جَمِيعِ خَلْقِي».

قَالَ: «ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأُجَاجِ ظُلْمَانِيّاً، فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَلَمْ يُقْبِلْ، فَقَالَ لَهُ: اسْتَكْبَرْتَ، فَلَعَنَهُ.

ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْداً، فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللهُ بِهِ الْعَقْلَ وَمَا أَعْطَاهُ، أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ، فَقَالَ الْجَهْلُ: يَا رَبِّ، هٰذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَقَوَّيْتَهُ، وَأَنَا ضِدُّهُ وَلَا قُوَّةَ لِي بِهِ، فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذٰلِكَ، أَخْرَجْتُكَ وَجُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي، قَالَ: قَدْ رَضِيتُ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْداً.

نداشته باشد وعده ندهد، و آنچه او را به امیدواری آن ملامت و سرزنش کنند امیدوار نباشد، و پیشی نگیرد بر آنچه از فوت آن ترسد به واسطهٔ درماندن از آن».

۱۳ / ۱۳ . علی بن محمد روایت کرده است از سهل بن زیاد که آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «عقل، پوششی است پوشنده و فضل و نیکویی جمال، و زیبی است هویدا. پس خوی‌های بد خویش را به فضل خود بپوشان و با خواهش نفس خود به عقلی که داری، کارزار نما، تا دوستی تو با خلائق سالم بماند و دوستی خلائق با تو ظاهر گردد».

۱۴ / ۱۴ . چند نفر از اصحاب ما از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از سَماعه بن مهران روایت کرده‌اند که گفت: در خدمت امام جعفر صادق ﷺ بودم و در نزد آن حضرت گروهی از دوستان او بودند که ذکر عقل و جهل در میان آمد. امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «عقل و لشکر او، و جهل و سپاه او را بشناسید تا راه راست یابید».

سماعه گفت که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ما چیزی را نشناسیم، مگر آنچه تو ما را بشناسانی. آن حضرت فرمود که: «خدا عقل را آفرید، و آن اول آفریده‌ای است از روحانیان (و آنها جسم‌های لطیف‌اند که به چشم در نیایند). از طرف راست عرش از نور خویش. پس فرمود که: پشت کن، عقل پشت کرد، و بعد از آن فرمود که: رو کن، رو کرد. خدای تبارک و تعالی فرمود که: تو را آفریدم آفریدهٔ بزرگ و تو را بر همهٔ آفریدگان خود تکریم دادم و نواختم».

حضرت فرمود که: «بعد از آن، جهل را آفرید از دریای تلخ که تاریک بود. پس فرمود که: پشت کن (یعنی از عالم ملکوت و نور)، جهل قبول کرد و پشت نمود. بعد از آن فرمود که: رو کن، قبول ننموده و رو نیاورد. خدای تعالی فرمود که: سربلندی کردی و او را لعنت فرمود.

بعد از آن، از برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد. چون جهل آنچه را که خدا عقل را به آن گرامی داشت، دید با آنچه او را عطا فرمود دشمنی او را، در دل گرفت، و گفت که: ای پروردگار من، اینک آفریده‌ای است مانند من که او را آفریدی و نوازش فرمودی و تقویت کردی، و من ضدّ اویم که کمال دشمنی و مخالفت با او دارم، و مرا هیچ قوت و توانایی نیست که با او برابری نمایم. پس عطا کن به من از سپاه، مانند آنچه به او عطا فرمودی. خدای تعالی فرمود که: چنین می‌کنم. پس اگر بعد از این نافرمانی از تو صادر شود، تو را و سپاه تو را از

فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدَ:

الْخَيْرُ، وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ، وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ، وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ.

وَالْإِيمَانُ وَضِدَّهُ الْكُفْرَ؛ وَالتَّصْدِيقُ وَضِدَّهُ الْجُحُودَ؛ وَالرَّجَاءُ وَضِدَّهُ الْقُنُوطَ؛ وَالْعَدْلُ وَضِدَّهُ الْجَوْرَ؛ وَالرِّضَا وَضِدَّهُ السُّخْطَ؛ وَالشُّكْرُ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانَ؛ وَالطَّمَعُ وَضِدَّهُ الْيَأْسَ؛ وَالتَّوَكُّلُ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ؛ وَالرَّأْفَةُ وَضِدَّهَا الْقَسْوَةَ؛ وَالرَّحْمَةُ وَضِدَّهَا الْغَضَبَ؛ وَالْعِلْمُ وَضِدَّهُ الْجَهْلَ؛ وَالْفَهْمُ وَضِدَّهُ الْحُمْقَ؛ وَالْعِفَّةُ وَضِدَّهَا التَّهَتُّكَ؛ وَالزُّهْدُ وَضِدَّهُ الرَّغْبَةَ؛ وَالرِّفْقُ وَضِدَّهُ الْخُرْقَ؛ وَالرَّهْبَةُ وَضِدَّهَا الْجُرْأَةَ؛ وَالتَّوَاضُعُ وَضِدَّهُ الْكِبْرَ؛ وَالتُّؤَدَةُ وَضِدَّهَا التَّسَرُّعَ؛ وَالْحِلْمُ وَضِدَّهُ السَّفَهَ؛ وَالصَّمْتُ وَضِدَّهُ الْهَذَرَ؛



رحمت خویش بیرون می‌کنم. جهل گفت که: خشنود شدم و به این راضیم. خدای تعالی، هفتاد و پنج سپاه به او نیز عطا فرمود و از جمله هفتاد و پنج لشگر که خدا به عقل عطا فرمود، خیر و خوبی بود و آن، وزیر عقل است و ضد آن را شرّ و بدی قرار داد و آن، وزیر جهل است؛ و لشکر دیگر ایمان است و ضد آن کفر؛ و تصدیق و باور داشتن، و ضد آن انکار؛ و امیدواری، و ضد آن نا امیدی؛ و عدل و داد، و ضد آن ستم کردن؛ و خشنودی، و ضد آن ناخشنودی و خشم گرفتن؛ و شکرگزاری، و ضد آن کفران و ناسپاسی؛ و امید، و ضد آن نا امیدی است.

(ظاهر این است که این دو لشکر، تکرار دو لشکر سوم باشد که در بعضی از نسخ کافی بدل آن بوده و بعد از آن به واسطهٔ اشتباه کاتب در اصل داخل شده است و مؤید این، آن است که جمیع آنچه در کتاب مسطور است، هفتاد و هشت لشکر است، از برای هر یک از عقل و جهل، با آن‌که هر یک را بیش از هفتاد و پنج لشکر نیست؛ چنانچه در سه موضع این حدیث شریف مذکور است و شاید که دو فقرهٔ دیگر که زیاد است، یکی بدلی باشد که تعلق به فهم و دیگری تعلق به بلاء داشته که در یک جا فرموده: **و الفهم و ضدّه الحمق** و در جای دیگر فرموده: **و الفهم و ضدّه الغباوة** و در یک جا فرموده: **والسلامة و ضدّها البلاء** و در جای دیگر فرموده: **والعافية و ضدها البلاء**. بنابر این، حمق، بدل غباوة بوده یا به عکس، و عافیت، بدل سلامت بوده باشد یا به عکس و هر دو نوشته شده است، و می‌تواند که یکی از این دو، بدلی باشد که تعلق به دوستی و دشمنی داشته باشد؛ چه در یک موضع فرموده: **و المودّة و ضدّها العداوة** و در موضع دیگر فرموده: **والحبّ و ضدّه البغض**. اگر چه در میان عداوت و حب، چون عداوت و بغض فی الجمله فرقی هست).

و دیگر توکل و اعتماد بر خدا است و اعتراف به عجز خویش، و ضد آن حریص شدن؛ و رأفت و مهربانی، و ضد آن سخت دل شدن؛ و رحمت و دل نرمی، و ضد آن غضب و خشم گرفتن؛ و علم و دانش، و ضد آن جهل و نادانی (و این جهل غیر از جهل صاحب لشکر است؛ چه این‌که مقابل علم است و آن مقابل عقل و چنانچه علم و عقل غیر یکدیگراند. این جهل و آن جهل نیز غیر یکدیگراند) و دریافتن، و ضد آن حماقت؛ و عفت و پرهیزکاری، و ضد آن رسوایی و پرده‌دری؛ و زهد و بی‌رغبتی در دنیا، و ضد آن رغبت در آن؛ و رفق و نرمی، و ضد آن درشتی نمودن؛ و سخت ترسیدن، و ضد آن جرأت و دلیری کردن؛ و فروتنی، و ضد آن، بزرگی و تکبر؛ و درنگ و آهستگی، و ضد آن، شتابیدن؛ و حلم و بردباری، و ضد آن سبکی؛ و

وَالِاسْتِسْلَامُ وَضِدَّهُ الِاسْتِكْبَارَ ؛ وَالتَّسْلِيمُ وَضِدَّهُ الشَّكَّ ؛ وَالصَّبْرُ وَضِدَّهُ الْجَزَعَ ؛ وَالصَّفْحُ وَضِدَّهُ الِانْتِقَامَ ؛ وَالْغِنَى وَضِدَّهُ الْفَقْرَ ؛ وَالتَّذَكُّرُ وَضِدَّهُ السَّهْوَ ؛ وَالْحِفْظُ وَضِدَّهُ النِّسْيَانَ ؛ وَالتَّعَطُّفُ وَضِدَّهُ الْقَطِيعَةَ ؛ وَالْقُنُوعُ وَضِدَّهُ الْحِرْصَ ؛ وَالْمُوَاسَاةُ وَضِدَّهَا الْمَنْعَ ؛ وَالْمَوَدَّةُ وَضِدَّهَا الْعَدَاوَةَ ؛ وَالْوَفَاءُ وَضِدَّهُ الْغَدْرَ ؛ وَالطَّاعَةُ وَضِدَّهَا الْمَعْصِيَةَ ؛ وَالْخُضُوعُ وَضِدَّهُ التَّطَاوُلَ ؛ وَالسَّلَامَةُ وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ ؛ وَالْحُبُّ وَضِدَّهُ الْبُغْضَ ؛ وَالصِّدْقُ وَضِدَّهُ الْكَذِبَ ؛ وَالْحَقُّ وَضِدَّهُ الْبَاطِلَ ؛ وَالْأَمَانَةُ وَضِدَّهَا الْخِيَانَةَ ؛ وَالْإِخْلَاصُ وَضِدَّهُ الشَّوْبَ ؛ وَالشَّهَامَةُ وَضِدَّهَا الْبَلَادَةَ ؛ وَالْفَهْمُ وَضِدَّهُ الْغَبَاوَةَ ؛ وَالْمَعْرِفَةُ وَضِدَّهَا الْإِنْكَارَ ؛ وَالْمُدَارَاةُ وَضِدَّهَا الْمُكَاشَفَةَ .وَسَلَامَةُ الْغَيْبِ وَضِدَّهَا الْمُمَاكَرَةَ ؛وَالْكِتْمَانُ وَضِدَّهُ الْإِفْشَاءَ ؛وَالصَّلَاةُ وَضِدَّهَا الْإِضَاعَةَ ؛وَالصَّوْمُ وَضِدَّهُ الْإِفْطَارَ ؛وَالْجِهَادُ وَضِدَّهُ النُّكُولَ ؛وَالْحَجُّ وَضِدَّهُ نَبْذَ الْمِيثَاقِ ؛وَصَوْنُ الْحَدِيثِ وَضِدَّهُ النَّمِيمَةَ ؛وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَضِدَّهُ الْعُقُوقَ ؛وَالْحَقِيقَةُ وَضِدَّهَا الرِّيَاءَ ؛وَالْمَعْرُوفُ وَضِدَّهُ الْمُنْكَرَ ؛وَالسَّتْرُ وَضِدَّهُ التَّبَرُّجَ ؛وَالتَّقِيَّةُ وَضِدَّهَا الْإِذَاعَةَ ؛وَالْإِنْصَافُ وَضِدَّهُ الْحَمِيَّةَ ؛وَالتَّهْيِئَةُ وَضِدَّهَا

خاموشی، و ضد آن بیهوده گفتن؛ و گردن نهادن، و ضد آن سربلندی؛ و تسلیم شدن، و ضد آن شک و به گمان افتادن؛ و صبر و شکیبایی، و ضد آن ناشکیبایی کردن؛ و فرو گذاشتن و گذرانیدن، و ضد آن کینه کشیدن؛ و بی‌نیازی و ضد آن، فقر و درویشی؛ و یاد کردن و یاد آوردن و ضد آن، غفلت و فراموشی؛ و حفظ و نگاه داشتن، و ضد آن فراموشی و واگذاشتن؛ و عطوفت و مهربانی کردن با میل، و ضد آن، جدایی کردن و بریدن؛ و قناعت و رضا شدن به هر چیز باشد و ضد آن، حرص و شدت احتیاج؛ و یاری نمودن و کسی را با خود برابر کردن، و ضد آن بازداشتن و بخل ورزیدن؛ و مودت و دوستی کردن و ضد آن عداوت و دشمنی نمودن؛ و وفا و پیمان نگاه‌داری، و ضد آن بی وفایی و پیمان شکستن؛ و فرمان‌برداری، و ضد آن نافرمانی کردن؛ و خضوع و شکستگی، و ضد آن گردن‌کشی؛ و سلامت و رستگاری، و ضد آن زحمت و بلا؛ و محبت و دوستی، و ضد آن بغض و دشمنی؛ و راستگویی، و ضد آن دروغ گفتن؛ و حق، و ضد آن باطل؛ و امانت‌داری، و ضد آن خیانت؛ و اخلاص و بی‌ریایی است و قطع‌نظر از غیر خدا، و ضد آن آمیختن با غیر؛ و زیرکی، و ضد آن کند ذهنی؛ و فهم، و ضد آن کند فهم شدن؛ و معرفت و شناختن، و ضد آن انکار و باور نداشتن؛ و مدارایی کردن، و ضد آن با یکدیگر جنگ و دشمنی آشکار کردن؛ و سلامتی در نهانی، و ضد آن با یکدیگر مکر و حیله کردن؛ و پوشیدن آنچه پوشیدنی باشد، و ضد آن آشکار کردن؛ و نماز کردن، و ضد آن ضایع کردن آن؛ و روزه داشتن، و ضد آن روزه نگرفتن؛ و جهاد و کارزار با کفار کردن، و ضد آن باز رمیدن و ترسیدن از ایشان؛ و حج به جا آوردن، و ضد آن انداختن پیمان؛ و نگاه داشتن حدیث و سخن مردمان، و ضد آن سخن چینی کردن؛ و نیکی با پدر و مادر، و ضد آن، نافرمانی کردن ایشان؛ و حقیقت، و ضد آن ریا (یعنی کاری که برای روی مردم کنند)؛ و معروف و عمل شایسته، و ضد آن منکر و ناشایسته؛ و پوشیدن آنچه اظهارش حرام باشد، و ضد آن اظهار کردن آن؛ و تقیه و پرهیز کردن، و ضد آن آشکار نمودن؛ و انصاف و مسلّم داشتن چیزی راکه حق باشد، و ضد آن ننگ و عار داشتن از آن؛ و ساختن و فرمان‌برداری حق نمودن، و ضد آن ستم کردن و از حد درگذشتن؛ و پاکی و پاکیزگی، و ضد آن پلیدی؛ و حیا و شرم داشتن، و ضد آن بی‌شرمی و فحش گفتن؛ و میانه‌روی، و ضد آن از حدود گذشتن؛ و راحت و آسایش، و ضد آن رنج و مشقت کشیدن؛ و آسانی، و ضد آن دشواری؛ و برکت و افزونی، و ضد آن کاهیدن و بردن آن؛ و عافیت و دوری از بدی، و ضد آن بلا و زحمت؛ و اعتدال و برابری، و

الْبَغْيَ؛ وَالنَّظَافَةُ وَضِدَّهَا الْقَذَرَ؛ وَالْحَيَاءُ وَضِدَّهُ الْجَلَعَ؛ وَالْقَصْدُ وَضِدَّهُ الْعُدْوَانَ؛ وَالرَّاحَةُ وَضِدَّهَا التَّعَبَ؛ وَالسُّهُولَةُ وَضِدَّهَا الصُّعُوبَةَ؛ وَالْبَرَكَةُ وَضِدَّهَا الْمَحْقَ؛ وَالْعَافِيَةُ وَضِدَّهَا الْبَلَاءَ؛ وَالْقَوَامُ وَضِدَّهُ الْمُكَاثَرَةَ؛ وَالْحِكْمَةُ وَضِدَّهَا الْهَوىٰ؛ وَالْوَقَارُ وَضِدَّهُ الْخِفَّةَ؛ وَالسَّعَادَةُ وَضِدَّهَا الشَّقَاوَةَ؛ وَالتَّوْبَةُ وَضِدَّهَا الْإِصْرَارَ؛ وَالِاسْتِغْفَارُ وَضِدَّهُ الِاغْتِرَارَ؛ وَالْمُحَافَظَةُ وَضِدَّهَا التَّهَاوُنَ؛ وَالدُّعَاءُ وَضِدَّهُ الِاسْتِنْكَافَ؛ وَالنَّشَاطُ وَضِدَّهُ الْكَسَلَ؛ وَالْفَرَحُ وَضِدَّهُ الْحَزَنَ؛ وَالْأُلْفَةُ وَضِدَّهَا الْفُرْقَةَ؛ وَالسَّخَاءُ وَضِدَّهُ الْبُخْلَ.

فَلَا تَجْتَمِعُ هٰذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدِ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، وَأَمَّا سَائِرُ ذٰلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هٰذِهِ الْجُنُودِ حَتّىٰ يَسْتَكْمِلَ وَيَنْقىٰ مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ يَكُونُ فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ، وَإِنَّمَا يُدْرَكُ ذٰلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ، وَبِمُجَانَبَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ؛ وَفَّقَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ لِطَاعَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ».

١٥ / ١٥. جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ قَطُّ».

وَقَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّا ـ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ ـ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ».

١٦ / ١٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عليهما السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِنَّ قُلُوبَ الْجُهَّالِ تَسْتَفِزُّهَا الْأَطْمَاعُ، وَتَرْتَهِنُهَا الْمُنىٰ، وَتَسْتَعْلِقُهَا الْخَدَائِعُ».

١٧ / ١٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام:

ضد آن معارضه کردن با کسی و غلبه کردن بر او به بسیاری؛ و حکمت و راست گفتاری و درست‌کرداری، و ضد آن آنچه نفس خواهش داشته باشد؛ و وقار و آرامی و ضد آن سبکی؛ و سعادت و نیک‌بختی، و ضد آن شقاوت و بدبختی؛ و توبه و بازگشت از گناهان؛ و ضد آن بر معصیت ایستادن و پیوسته بر گناه بودن؛ و طلب آمرزش نمودن، و ضد آن فریفته شدن؛ و محافظت و نگهبانی، و ضد آن خوار داشتن و سستی ورزیدن؛ و دعاکردن و خدا را خواندن، و ضد آن ننگ و عار داشتن؛ و نشاط و خرمی و شادمانی، و ضد آن کاهلی و کسالت؛ و شادی، و ضد آن اندوه؛ و الفت و آمیزش، و ضد آن جدایی؛ و سخاوت، و ضد آن بخل است.

و همهٔ این خصلت‌ها، از لشکران عقل به هم جمع نمی‌شوند، مگر در پیغمبر یا وصی پیغمبر، یا مؤمنی که خدا دل او را امتحان کرده و نیک آزموده، یا آن را شناخته باشد از برای ایمان، و اما باقی مردمان از دوستان ما که یکی از ایشان خالی نمی‌باشد از این‌که بعضی از این لشکران در او باشد، تا آن‌که کامل گردد و از لشکران جهل پاک و پاکیزه شود، پس در این هنگام در درجه بلندتر، با پیغمبران و اوصیای ایشان خواهد بود. و به این نمی‌توان رسید، مگر به شناختن عقل و لشکران او و دوری کردن از جهل و لشکران او. خدا ما و شما را از برای فرمان‌برداری و خشنودی خویش توفیق دهد».

۱۵ / ۱۵ . گروهی از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از بعضی از اصحاب ما، از حضرت امام جعفر صادقؑ که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا، هرگز با بندگان خدا به کُنه و پایان عقل خویش سخن نگفت». و فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود: به درستی که ما گروه پیغمبران، مأمور شده‌ایم که با مردمان سخن کنیم بر اندازهٔ عقل ایشان».

۱۶ / ۱۶ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادق از پدرشؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «امیر المؤمنینؑ فرمود که: امیدها، دل‌های جاهلان را از جا به در می‌آورد و آرزوها آن را به گرو می‌ستاند و فریب‌ها آن را به ریسمان‌ها می‌بندد» (بنابر بعضی از نسخه‌های کافی، معنی این است که آن را مضطرب می‌سازد).

۱۷ / ۱۷ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از جعفر بن محمد اشعری، از عبیدالله دهقان، از دُرست، از ابراهیم بن عبدالحمید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود که:

«أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً».

١٨ / ١٨ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ الرِّضَا عليه السلام، فَتَذَاكَرْنَا الْعَقْلَ وَالْأَدَبَ، فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللهِ، وَالْأَدَبُ كُلْفَةٌ؛ فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ، قَدَرَ عَلَيْهِ؛ وَمَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ، لَمْ يَزْدَدْ بِذٰلِكَ إِلَّا جَهْلاً».

١٩ / ١٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ لِي جَاراً كَثِيرَ الصَّلَاةِ، كَثِيرَ الصَّدَقَةِ، كَثِيرَ الْحَجِّ، لَا بَأْسَ بِهِ، قَالَ: فَقَالَ عليه السلام: «يَا إِسْحَاقُ، كَيْفَ عَقْلُهُ؟» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَ لَهُ عَقْلٌ، قَالَ: فَقَالَ: «لَا يَرْتَفِعُ بِذٰلِكَ مِنْهُ».

٢٠ / ٢٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: قَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: لِمَاذَا بَعَثَ اللهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام بِالْعَصَا وَيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَآلَةِ السِّحْرِ، وَبَعَثَ عِيسَى عليه السلام بِآلَةِ الطِّبِّ، وَبَعَثَ مُحَمَّداً ـ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ ـ بِالْكَلَامِ وَالْخُطَبِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنَّ اللهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَىٰ عليه السلام كَانَ الْغَالِبُ عَلَىٰ أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِثْلُهُ، وَمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَإِنَّ اللهَ بَعَثَ عِيسَىٰ عليه السلام فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ، وَاحْتَاجَ النَّاسُ إِلَى الطِّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَعَالَىٰ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ، وَبِمَا

«کامل‌ترین مردمان از روی عقل خویش، خوش خلق‌تر ایشان است».

۱۸ / ۱۸ . علی، از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که گفت: در خدمت حضرت امام رضا ﷺ بودیم و عقل و ادب را ذکر نمودیم، حضرت فرمود که: «ای ابوهاشم، عقل، عطیه‌ای است از جانب خدا و ادب (که خوش رفتاری و خوش گفتاری است در گفتن و نوشتن و زیستن)، کسبی است که به رنج و زحمت، حاصل می‌توان کرد. پس هر که ادب را به خود بندد، بر آن قادر گردد، و هر که عقل را به خود بندد، چیزی را زیاد نمی‌کند به سبب این، مگر جهل».

۱۹ / ۱۹ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جَبَله، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که مرا همسایه‌ای است که بسیار نماز می‌کند و صدقه بسیار می‌دهد و حج بسیار به جا می‌آورد و هیچ ناخوشی در او نیست. حضرت فرمود که: «ای اسحاق، عقلش چگونه است؟» اسحاق گفت که: گفتم: فدای تو گردم او را عقل درستی نیست. حضرت فرمود که: «عملش بالا نمی‌رود و مقبول نمی‌شود، به واسطهٔ بی عقلی که دارد».

۲۰ / ۲۰ . حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیّاری، از ابو یعقوب بغدادی روایت کرده است که گفت: ابن سکیت به خدمت حضرت امام رضا ﷺ عرض کرد که: چرا خدا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا (که سفیدی آن به طوری بود که شعاع آن بر شعاع آفتاب غلبه می‌نمود) و با آلت سحر و جادو (چیزی چند که به جادوگری می‌مانست)، فرستاد و حضرت عیسی را با آلت طبابت مبعوث گردانید و جناب محمد را ـ صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء ـ به معجزهٔ سخن و خطبه‌های فصیحهٔ بلیغه فرستاد؟ حضرت امام رضا ﷺ فرمود که: «خدا چون موسی ﷺ را مبعوث گردانید، سحر بر اهل عصرش غالب بود (چه ساحران در آن زمان بسیار بودند). پس از نزد خدا به سوی ایشان چیزی را آورد که مثل آن در قوهٔ ایشان نبود، و آورد آنچه را که سحر ایشان به آن را باطل گردانید، و به واسطهٔ آن حجت را بر ایشان تمام کرد. و خدا عیسی ﷺ را فرستاد در هنگامی که ناخوشی‌های مزمن که بهٔ شدن آن دشوار بود در آن زمان ظاهر شده بود، و مردم به طبابت محتاج بودند، پس از نزد خدا ایشان را چیزی چند آورد که مثل آن در قوهٔ ایشان نبود؛ چون مردگان را از برای ایشان زنده گردانیدن و کور مادرزاد و پیس را چاق نمودن به فرمان خدا، و به این علت، حجت خدا را بر ایشان تمام

أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتىٰ وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللهِ تَعَالىٰ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ؛ وَإِنَّ اللهَ تَعَالىٰ بَعَثَ مُحَمَّداًﷺ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلىٰ أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطَبَ وَالْكَلَامَ - وَأَظُنُّهُ قَالَ: الشِّعْرَ - فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللهِ تَعَالىٰ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَحِكَمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ، وَأَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ».

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ: تَاللهِ، مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ، فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ؟

قَالَ: فَقَالَﷺ: «الْعَقْلُ؛ يَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَى اللهِ فَيُصَدِّقُهُ، وَالْكَاذِبَ عَلَى اللهِ فَيُكَذِّبُهُ».

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ: هٰذَا وَاللهِ هُوَ الْجَوَابُ.

٢١ / ٢١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَّاطِ، عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْشىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ مَوْلىً لِبَنِي شَيْبَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍﷺ، قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَعَ اللهُ يَدَهُ عَلىٰ رُؤُوسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامُهُمْ».

٢٢ / ٢٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِﷺ، قَالَ: «حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ، وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَبَيْنَ اللهِ الْعَقْلُ».

٢٣ / ٢٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مُرْسَلاً، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِﷺ: «دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ، وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ، وَبِالْعَقْلِ يَكْمُلُ، وَهُوَ دَلِيلُهُ وَمُبْصِرُهُ وَمِفْتَاحُ أَمْرِهِ، فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ النُّورِ، كَانَ عَالِماً، حَافِظاً، ذَاكِراً، فَطِناً، فَهِماً، فَعَلِمَ بِذٰلِكَ كَيْفَ، وَلِمَ، وَحَيْثُ، وَعَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَمَنْ

ساخت. خدا محمدﷺ را فرستاد در وقتی که غالب بر مردم آن روزگار، خطبه‌ها و سخنان بلیغ و فصیح بود ـ ابو یعقوب راوی گفت که: گمان می‌کنم که آن جناب، به جای «سخن» لفظ «شعر» را فرمود (یعنی: غالبِ بر ایشان شعر گفتن بود) ـ پس آن جناب از نزد خدا آن قدر از مواعظ و احکام را از برای ایشان آورد که گفتار ایشان را به آن باطل ساخت و به سبب آن حجت خدا را بر ایشان تمام گردانید».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که هرگز مثل تو را ندیدم، پس بفرما که امروز حجت خدا بر خلق چه چیز است؟ آن حضرت فرمود که: «امروز حجت خدا بر خلق، عقل است که به واسطهٔ آن می‌شناسد آن‌که را بر خدا راست می‌گوید و او را تصدیق می‌کند و آن‌که را بر خدا دروغ می‌گوید، می‌شناسد و او را تکذیب می‌کند».

ابن سکیت گفت: به خدا سوگند که جواب حق و درست همین است.

۲۱ / ۲۱ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از مُثنّیٰ حنّاط، از قُتَیبه اعشی، از ابن ابی یعفور، از مولای بنی شیبان، از امام محمد باقرﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون قائم ما بر پا شود و ظاهر گردد، خدا دست قدرت و رحمت خویش را بر سرهای بندگان گذارد و عقل‌های ایشان را در آن جمع گرداند (یا به واسطهٔ آن اختلاف از میانهٔ ایشان برخیزد). و عقل هر یک به سر حد کمال رسد».

۲۲ / ۲۲ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت خدا بر بندگان، پیغمبر است، و عقلْ حجت است در آنچه میانهٔ بندگان و خدا است».

۲۳ / ۲۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد به طور مرسل که گفت: امام جعفر صادقﷺ فرمود که: «ستون انسان و آنچه به آن برپا می‌شود، عقل است، و از عقل، فطانت و زیرکی و فهم و محافظت و علم به هم می‌رسد. و هر یک از اینها به واسطهٔ عقل کامل می‌شود، و عقل، رهبر و محل دیدن و کلید امر اوست (که تمام امر او به وی روشن شود). پس هرگاه تقویت عقل او از نور باشد، عالم و حافظ و ذاکر و صاحب فطانت و فهم گردد، و به این، سبب چگونگی و جهت و حیثیت هر چیزی را بداند، و هر که او را خیرخواهی کند و هر که به او خیانت کند، همه را بشناسد. و چون این را شناخت، مجرای کار خویش و آنچه باعث پیوند و جدایی آنْ باشد، بشناسد (به این‌که هر چه از او سر زند و به آنچه موجب امداد و اخلال

غَشَّهُ، فَإِذَا عَرَفَ ذٰلِكَ، عَرَفَ مَجْرَاهُ وَمَوْصُولَهُ وَمَفْصُولَهُ، وَأَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلّٰهِ وَالْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ، فَإِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ، كَانَ مُسْتَدْرِكاً لِمَا فَاتَ، وَوَارِداً عَلىٰ مَا هُوَ آتٍ، يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ، وَلِأَيِّ شَيْءٍ هُوَ هَاهُنَا، وَمِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ، وَإِلىٰ مَا هُوَ صَائِرٌ؛ وَذٰلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ».

٢٤ / ٢٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ».

٢٥ / ٢٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ السَّرِيِّ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ».

٢٦ / ٢٦ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلَ، قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقاً أَحْسَنَ مِنْكَ، إِيَّاكَ آمُرُ، وَإِيَّاكَ أَنْهىٰ، وَإِيَّاكَ أُثِيبُ، وَإِيَّاكَ أُعَاقِبُ».

٢٧ / ٢٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: الرَّجُلُ آتِيهِ وَأُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِي، فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ؛ وَمِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ، فَيَسْتَوْفِي كَلَامِي كُلَّهُ، ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَيَّ كَمَا كَلَّمْتُهُ؛ وَمِنْهُمْ مَنْ آتِيهِ فَأُكَلِّمُهُ، فَيَقُولُ: أَعِدْ عَلَيَّ؟

آن باشد، دانا گرداند). و یگانگی را از برای خدا و اقرار به فرمان‌برداری را خالص گرداند. و چون این را به عمل آورد، آنچه راکه از او فوت شده، دریابد و بر آنچه آمدنی است فرود آید (که بر آن مسلط گردد). و آنچه را که در آن است بشناسد و بداند که آن، از برای چه چیز در اینجاست و از کجا به او می‌رسد، و به سوی چه بازخواهد گشت، و همهٔ اینها از تأیید و تقویت عقل است».

۲۴ / ۲۴ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «عقل رهنمای مؤمن است».

۲۵ / ۲۵ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از سَری بن خالد، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که آن جناب فرمود که: «رسول خداﷺ به علی بن ابی طالبﷺ فرمود که: یا علی، هیچ درویشیی، سخت‌تر از جهل و هیچ مالی، پر نفع‌تر از عقل نیست».

۲۶ / ۲۶ . محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقرﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون خدا عقل را آفرید، فرمود که: رو کن، عقل رو کرد، و بعد از آن فرمود که: پشت کن، پشت کرد. فرمود: به عزت و جلال خویش سوگند یاد می‌کنم که: هیچ خلقی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد. تو را امر می‌کنم و تو را نهی می‌نمایم و تو را ثواب می‌دهم و تو را عقاب می‌کنم».

۲۷ / ۲۷ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از هیثم بن ابی مسروق نَهدی، از حسین بن خالد، از اسحاق بن عمار که گفت: به امام جعفر صادقﷺ عرض کردم که: مردی هست که به نزد او می‌آیم و با او سخن می‌گویم به پاره‌ای از سخنان خویش، و او همهٔ آن را می‌فهمد. و از جملهٔ مردمان کسی هست که به نزد او می‌آیم و سخنی که دارم با او می‌گویم و او همهٔ سخنان مرا فرا می‌گیرد، بعد از آن، آن را بر من رد می‌کند؛ چنانچه با او سخن کرده‌ام. و از جمله مردمان کسی هست که به نزد او می‌آیم و با او سخن می‌گویم، بعد از آن، می‌گوید که آن را دو مرتبه بگو. حضرت فرمود که: «ای اسحاق، آیا نمی‌دانی که این از چه راه است؟» عرض کردم که: نه. حضرت فرمود که: «آن‌که با او سخن می‌کنی به بعضی از سخنان خویش، و او همهٔ آن را می‌شناسد، اینک کسی است که نطفه‌ای

فَقَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، وَمَا تَدْرِي لِمَ هٰذَا؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ، فَيَعْرِفُهُ كُلَّهُ، فَذَاكَ مَنْ عُجِنَتْ نُطْفَتُهُ بِعَقْلِهِ؛ وَأَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ، فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ، ثُمَّ يُجِيبُكَ عَلىٰ كَلَامِكَ، فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؛ وَأَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ، فَيَقُولُ: أَعِدْ عَلَيَّ، فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبِرَ، فَهُوَ يَقُولُ لَكَ: أَعِدْ عَلَيَّ».

٢٨ / ٢٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ مَنْ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ، كَثِيرَ الصِّيَامِ، فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتّىٰ تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ».

٢٩ / ٢٩. بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «يَا مُفَضَّلُ، لَا يُفْلِحُ مَنْ لَا يَعْقِلُ، وَلَا يَعْقِلُ مَنْ لَا يَعْلَمُ، وَسَوْفَ يَنْجُبُ مَنْ يَفْهَمُ، وَيَظْفَرُ مَنْ يَحْلُمُ، وَالْعِلْمُ جُنَّةٌ، وَالصِّدْقُ عِزٌّ، وَالْجَهْلُ ذُلٌّ، وَالْفَهْمُ مَجْدٌ، وَالْجُودُ نُجْحٌ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ مَجْلَبَةٌ لِلْمَوَدَّةِ، وَالْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ، وَالْحَزْمُ مَسَاءَةُ الظَّنِّ، وَبَيْنَ الْمَرْءِ وَالْحِكْمَةِ نِعْمَةُ الْعَالِمِ، وَالْجَاهِلُ شَقِيٌّ بَيْنَهُمَا، وَاللّٰهُ وَلِيُّ مَنْ عَرَفَهُ، وَعَدُوُّ مَنْ تَكَلَّفَهُ، وَالْعَاقِلُ غَفُورٌ، وَالْجَاهِلُ خَتُورٌ؛ وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرَمَ، فَلِنْ؛

که او از آن به وجود آمده، با عقلش سرشته شده، و اما آنکه با او سخن می‌گویی و او همهٔ سخنان تو را فرا می‌گیرد، و بعد از آن، تو را بر آنچه گفته‌ای جواب می‌گوید، اینک آن است که عقلش در شکم مادرش در او ترکیب شده. اما آنکه سخنی که داری با او می‌گویی و می‌گوید که دو مرتبه بگو، اینک آن است که عقلش در او ترکیب شده بعد از آنکه بزرگ شده است، و به این جهت به تو می‌گوید که دو مرتبه بگو».

۲۸ / ۲۸ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از بعضی از آنان که آن را مرفوع ساخته‌اند، از امام جعفر صادق﷣ که فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود که: چون مردی را دیدید که بسیار نماز می‌کند و روزه بسیار می‌گیرد، به او تفاخر و مباهات مکنید، تا نظر نمایید و ببینید که عقلش چگونه است».

۲۹ / ۲۹ . بعضی از اصحاب ما روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخته‌اند، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق﷣ که آن حضرت فرمود که: «ای مفضل، رستگاری نمی‌یابد آنکه عقل ندارد و آنکه علم ندارد، عاقل نمی‌شود و فکر نمی‌کند. و زود باشد آنکه می‌فهمد برگزیده و بزرگوار گردد، و آنکه حلم ورزد و بردباری نماید فیروزی یابد. و علم و دانش، سپر است از برای آنچه ناشایسته باشد، و راستگویی عزت است، و جهل خواری است، و فهم بزرگواری است، و بخشش موجب فیروزی یافتن و آسان شدن کار و روا شدن حاجت است، و خوش خلقی باعث جلب دوستی مردمان است، و آنکه بر روزگار خویش عالم و داناست، آشفتگی‌ها ناگهان بر او وارد نشود.

هوشیاری و دوراندیشی، موجب بدگمانی می‌شود و واسطهٔ در میان مرد و حکمت، نعمت عالم است (و آن، لذتی است که در حل مشکلات می‌یابد). و جاهل، در میان این دو، محروم است (حاصل معنی، آنکه عالم، به نعمت خود لذت می‌برد و جاهل، بهرهٔ از آن ندارد). خدا، دوست آن است که او را بشناسد، و دشمن آن است که معرفت او را بر خود ببندد، و عاقل، آمرزگار است (که از بدی‌ها می‌گذرد). و جاهل، غدار و مکار و خیانت کار. و اگر خواهی که مردم تو را گرامی دارند، نرمی پیشهٔ خویش گردان و اگر خواسته باشی که تو را خواری رسانند، درشتی کن. و آنکه اصلش گران مایه باشد، دلش نرم خواهد بود، و آنکه سرشت و بنیادش درشت باشد، جگرش سخت می‌باشد، و آنکه پیش دستی کند، در ورطهٔ هلاکت گرفتار شود (که بیرون آمدنش از آن دشوار باشد). و آنکه از عاقبت و آخر چیزی

وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ، فَاخْشُنْ؛ وَمَنْ كَرُمَ أَصْلُهُ، لَانَ قَلْبُهُ؛ وَمَنْ خَشُنَ عُنْصُرُهُ، غَلُظَ كَبِدُهُ؛ وَمَنْ فَرَّطَ، تَوَرَّطَ؛ وَمَنْ خَافَ الْعَاقِبَةَ، تَثَبَّتَ عَنِ التَّوَغُّلِ فِيمَا لَا يَعْلَمُ؛ وَمَنْ هَجَمَ عَلىٰ أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ، جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ؛ وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ، لَمْ يَفْهَمْ؛ وَمَنْ لَمْ يَفْهَمْ، لَمْ يَسْلَمْ؛ وَمَنْ لَمْ يَسْلَمْ، لَمْ يُكْرَمْ؛ وَمَنْ لَمْ يُكْرَمْ، يُهْضَمْ؛ وَمَنْ يُهْضَمْ، كَانَ أَلْوَمَ؛ وَمَنْ كَانَ كَذٰلِكَ، كَانَ أَحْرىٰ أَنْ يَنْدَمَ».

٣٠ / ٣٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «مَنِ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ، احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا، وَاغْتَفَرْتُ فَقْدَ مَا سِوَاهَا، وَلَا أَغْتَفِرُ فَقْدَ عَقْلٍ وَلَا دِينٍ؛ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةُ الْأَمْنِ، فَلَا يَتَهَنَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ، وَفَقْدُ الْعَقْلِ فَقْدُ الْحَيَاةِ، وَلَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ».

٣١ / ٣١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمُحَارِبِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مَيْمُونِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ دَلِيلٌ عَلىٰ ضَعْفِ عَقْلِهِ».

٣٢ / ٣٢. أَبُو عَبْدِ اللهِ الْعَاصِمِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ أَصْحَابُنَا وَذُكِرَ الْعَقْلُ، قَالَ: فَقَالَ: «لَا يُعْبَأُ بِأَهْلِ الدِّينِ مِمَّنْ لَا عَقْلَ لَهُ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ مِمَّنْ يَصِفُ هٰذَا الْأَمْرَ قَوْماً لَا بَأْسَ بِهِمْ عِنْدَنَا، وَلَيْسَتْ لَهُمْ تِلْكَ الْعُقُولُ؟

فَقَالَ: «لَيْسَ هٰؤُلَاءِ مِمَّنْ خَاطَبَ اللهُ، إِنَّ اللهَ تَعَالىٰ خَلَقَ الْعَقْلَ، فَقَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، وَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، فَقَالَ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، مَا خَلَقْتُ شَيْئاً أَحْسَنَ مِنْكَ ـ أَوْ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ ـ بِكَ آخُذُ، وَبِكَ أُعْطِي».

٣٣ / ٣٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ

ترسد، از فرورفتن در آنچه نمی‌داند درنگ کند و از جا به در نرود، و آن‌که ناگاه بر امری وارد شود، بی‌آن‌که علم و دانشی داشته باشد، بینی خویش را ببرّد (که بسیار خوار و بی مقدار شود)، و آن‌که دانا نباشد، در نیابد، و آن‌که در نیابد، سالم نماند، و آن‌که سالم نماند، او را گرامی ندارند، و آن‌که او را گرامی ندارند، بر او ستم کنند، و شکست بر او وارد آید و آن‌که او را شکست دهند، ملامتش بیش از آن است که مذکور شد، و آن‌که چنین باشد، سزاوارتر است از همه کس به آن‌که پشیمان شود».

۳۰ / ۳۰ . محمد بن یحیی روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، گفت که: امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «هر که خصلتی از خصلت‌های خوب در او از برای من استوار گردد، او را بر آن بار می‌کنم و از نبودن آنچه غیر آن باشد، می‌گذرم و نمی‌گذرم از نبودن عقل و نه از نبودن دین؛ زیرا که جدا شدن از دین، جدایی از ایمنی است و گوارایی نمی‌باشد و بازندگی که با ترس باشد و نیستی عقل، نیستی زندگی است و چنین کسی را قیاس نمی‌توان کرد مگر به مردگان».

۳۱ / ۳۱ . علی بن ابراهیم بن هاشم، از موسی بن ابراهیم مُحاربی، از حسن بن موسی، از موسی بن عبدالله، از میمون بن علی، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: خوش آمدن مرد از خودش، دلیل است بر آن‌که عقلش ضعیف است».

۳۲ / ۳۲ . ابو عبدالله عاصمی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از حسن بن جَهم، از ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که گفت: اصحاب ما گروه امامیه، در نزد آن حضرت مذکور شدند و ذکر عقل در میان آمد، آن حضرت فرمود که: «اعتنایی نمی‌شود به شأن صاحبان این دین، از آنان که ایشان را عقلی نیست». گفتم که: فدای تو گردم، به درستی که از جملهٔ آنان که امر امامت را وصف می‌کنند و به آن قائل‌اند، گروهی هستند که با ایشان ناخوشی در گفتار و کردار نیست، و ایشان را این عقل‌ها نمی‌باشد. آن حضرت فرمود که: «این گروه، نیستند از آنها که خدا با ایشان خطاب فرموده است: به درستی که خدا، چون عقل را آفرید به او فرمود: رو کن، رو کرد. و فرمود: پشت کن، پشت کرد. و پس فرمود که: به عزت خویش سوگند یاد می‌کنم که چیزی را نیافریدم که از تو نیکوتر باشد، - یا دوست‌تر باشد - به سوی من از تو، پس به تو می‌گیرم و به واسطهٔ تو عطا می‌کنم».

۳۳ / ۳۳ . علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از بعضی از اصحاب ما،

أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ؈، قَالَ: «لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكُفْرِ إِلَّا قِلَّةُ الْعَقْلِ».

قِيلَ: وَكَيْفَ ذَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ؟

قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ يَرْفَعُ رَغْبَتَهُ إِلىٰ مَخْلُوقٍ، فَلَوْ أَخْلَصَ نِيَّتَهُ لِلّٰهِ، لَأَتَاهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعَ مِنْ ذٰلِكَ».

٣٤ / ٣٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ؈، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؈ يَقُولُ: بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْحِكْمَةِ، وَبِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَوْرُ الْعَقْلِ، وَبِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ».

قَالَ: «وَكَانَ يَقُولُ: التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخَلُّصِ وَقِلَّةِ التَّرَبُّصِ».

٣٥ / ٣٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَبْدِ اللهِ الْبَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ؈ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: «إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأَهَا وَقُوَّتَهَا وَعِمَارَتَهَا ـ الَّتِي لَا يُنْتَفَعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِ ـ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ زِينَةً لِخَلْقِهِ وَنُوراً لَهُمْ، فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادُ خَالِقَهُمْ، وَأَنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ، وَأَنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ، وَأَنَّهُمُ الْمُدَبَّرُونَ، وَأَنَّهُ الْبَاقِي وَهُمُ الْفَانُونَ، وَاسْتَدَلُّوا بِعُقُولِهِمْ عَلىٰ مَا رَأَوْا مِنْ خَلْقِهِ: مِنْ سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ وَشَمْسِهِ وَقَمَرِهِ وَلَيْلِهِ وَنَهَارِهِ، وَبِأَنَّ لَهُ وَلَهُمْ خَالِقاً وَمُدَبِّراً لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزُولُ؛ وَعَرَفُوا بِهِ الْحَسَنَ مِنَ الْقَبِيحِ، وَأَنَّ الظُّلْمَةَ فِي الْجَهْلِ، وَأَنَّ النُّورَ فِي الْعِلْمِ، فَهٰذَا مَا دَلَّهُمْ عَلَيْهِ الْعَقْلُ».

قِيلَ لَهُ: فَهَلْ يَكْتَفِي الْعِبَادُ بِالْعَقْلِ دُونَ غَيْرِهِ؟

قَالَ: «إِنَّ الْعَاقِلَ لِدَلَالَةِ عَقْلِهِ ـ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ قِوَامَهُ وَزِينَتَهُ وَهِدَايَتَهُ ـ عَلِمَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ، وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّهُ، وَعَلِمَ أَنَّ لِخَالِقِهِ مَحَبَّةً، وَأَنَّ لَهُ كَرَاهِيَةً، وَأَنَّ لَهُ طَاعَةً، وَأَنَّ لَهُ مَعْصِيَةً، فَلَمْ يَجِدْ عَقْلَهُ يَدُلُّهُ عَلىٰ ذٰلِكَ، وَعَلِمَ أَنَّهُ لَا يُوصَلُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالْعِلْمِ وَطَلَبِهِ،

از امام جعفر صادق﷫ روایت کرده است که آن جناب فرمود که: «در میانهٔ ایمان و کفر، واسطه‌ای نیست مگر کمیِ عقل».

به آن حضرت عرض شد که: ای پسر رسول خدا، معنی این، چه چیز است؟

فرمود که: «بندهٔ خدا، حاجت خویش را به سوی مخلوق می‌برد. پس اگر نیت خویش را از برای خدا خالص گرداند، هر آینه می‌آید او را آنچه خواسته باشد در زمانی که از این شتابان‌تر باشند».

۳۴ / ۳۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از عبیدالله دهقان، از احمد بن عمر حلبی، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق﷫ که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین﷣ می‌فرمود که: به عقل، قعر حکمت بیرون آورده شد و به حکمت، قعر عقل بیرون آورده شد، و به نیکی سیاست و قهر کردن بر بدکار، ادب شایسته به هم می‌رسد».

و فرمود که: «می‌فرمود که: اندیشه کردن، باعث زندگی دل بینا است؛ چنانچه دونده می‌رود در تاریکی‌ها به روشنی، به واسطهٔ نیکی رهایی و رستن و کمی چشم داشت».

۳۵ / ۳۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از عبدالله بزّاز، از محمد بن عبدالرحمان بن حمّاد، از حسن بن عمّار، از امام جعفر صادق﷫ که در ضمن حدیث طولانی فرمود که: «اولِ امور و آغازش، و قوت و آبادانی‌اش که هیچ چیزی جز به آن سودمند نیست، عقلی است که خداوند زینت آفریده‌هایش و نور آنها قرار داده است. پس با عقل، بندگان، آفریدگارشان را می‌شناسند و می‌فهمند که آنها آفریده شده‌اند. و این‌که خدا، مدبر آنهاست و آنها تدبیر می‌شوند. و نیز می‌فهمند که خدا، ماندگار و آنها رفتنی‌اند. مردم با عقلشان استدلال می‌کنند بر آنچه از آفریدهٔ خدا دیده‌اند، از آسمان و زمین و خورشید و ماه و شب و روز خدا و مردم و این‌که خدا، آفریدگارمردم و اینهاست، و تدبیر کننده‌شان همیشه بوده و خواهد بود. و با او، خوب و بد را می‌شناسند، و ظلمت را در نادانی می‌دانند، و نور را در علم این آن چیزی است که عقل به آن راهنمایی می‌کند».

به ایشان گفته شد که: آیا برای بندگان عقل کافی است و نه غیر عقل؟

فرمود که: «عاقل، به خاطر دلالت عقلش که خدا آن را مایهٔ قوام و زینت و هدایت او قرار داده، می‌فهمد که خدا حق است. و خدا، پروردگار اوست و می‌داند که پروردگارش خوشی و ناخوشی دارد، و طاعت و معصیت دارد. و در می‌یابد که عقلش به خوشی و ناخوشی خدا، راه

وَأَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يُصِبْ ذٰلِكَ بِعِلْمِهِ، فَوَجَبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ الَّذِي لَا قِوَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ».

٣٦ / ٣٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ حُمْرَانَ وَصَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ، قَالَا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَا غِنىً أَخْصَبُ مِنَ الْعَقْلِ، وَلَا فَقْرَ أَحَطُّ مِنَ الْحُمْقِ، وَلَا اسْتِظْهَارَ فِي أَمْرٍ بِأَكْثَرَ مِنَ الْمَشُورَةِ فِيهِ».

وَ هٰذَا آخِرُ كِتَابِ الْعَقْلِ [وَالْجَهْلِ]

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَحْدَهُ، وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَسَلَّمَ تَسْلِيماً.



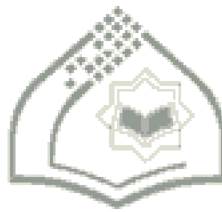
نمی‌برد، و می‌فهمد که به او دست نمی‌یابد جز با طلب علم و ادب که قوامی جز به او ندارد».

۳۶ / ۳۶ . علی بن محمد، از برخی از اصحاب، از ابن ابی عمیر، از نَضر بن سُوید، از حمران و صفوان بن مهران جَمال که گفتند: از امام جعفر صادق‌ؑ شنیدیم که می‌فرمود: «ثروتی برتر از عقل، و درویشی بدتر از حماقت نیست و پشتیبانی در چیزی، بالاتر از مشورت نمی‌باشد».[1]

و این، آخر کتاب عقل [و جهل] است. و سپاس و ستایش از برای خدا است که پرورندهٔ همهٔ جانیان است به تنهایی. و خدا رحمت فرستد بر محمد و خاندان او و سلام گوید بر ایشان.



۱. ترجمهٔ دو حدیث ۳۵ و ۳۶ در نوشتهٔ مترجم - رحمه الله - نبود.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲)

کتاب فضیلت علم



[٢]

كِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١ ـ بَابُ فَرْضِ الْعِلْمِ وَوُجُوبِ طَلَبِهِ وَالْحَثِّ عَلَيْهِ

٣٧ / ١ . أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارِسِيِّ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ».

٣٨ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللهِ الْعُمَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ».

٣٩ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: هَلْ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ: «لَا».

(۲)
کتاب فضیلت علم

بسم الله الرحمن الرحیم

۱. باب در بیان فرض علم و وجوب طلب نمودن آن و ترغیب کردن بر آن[۱]

۳۷ / ۱ . خبر داد ما را محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابی الحسین فارسی، از عبدالله[۲] بن زید، از پدرش، از امام جعفر صادق﷣ که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا، طلب کنندگان علم را دوست می‌دارد».

۳۸ / ۲ . محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن حسین، از محمد بن عبدالله، از عیسی بن عبدالله عُمری، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «طلب کردن علم، واجب است».

۳۹ / ۳ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است که گفت: از امام موسی کاظم﷣ سؤال شد که: آیا مردم را می‌رسد که ترک کنند سؤال از آنچه به آن محتاج‌اند؟ فرمود که: «نه».

---

۱. در بیشتر نسخه‌ها پیش از این، مذکور است: کتاب «فضل علم» و مؤید اول است به آنچه از شیخ طوسی منقول است که کتاب «عقل و فضل علم» را یک باب از کتاب‌های کافی شمرده [است] و آنچه از نجاشی ـ رحمة الله علیه ـ مروی است که کتاب «فضل علم» را از کتاب‌های کافی شمرده، بعد از آنکه کتاب عقل را یاد نموده، مؤید دوم است و کلام کلینی ـ رضوان الله علیه ـ در این باب اضطراب تمام دارد؛ زیرا که پیش از این باب، تصریح به اینکه آخر کتاب عقل است فرموده، و در آخر این باب نیز، فرموده که: تمام شد کتاب عقل؛ و اگر چه در بعضی از نسخه‌ها به جای عقل، فضل علم واقع بوده، و در آخر کتاب توحید می‌فرماید: تمام شد کتاب «عقل و توحید» از کتاب کافی. و از دیباچه نیز چنین ظاهر می‌شود که علم را کتاب علیحده نباشد، بلکه آن، جزو کتاب عقل است و این، اظهر و اصح است. (مترجم)

۲. در نسخهٔ مترجم ـ رحمه الله ـ عبدالرحمان است.

٤٠ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ، أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ؛ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ، قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ، وَضَمِنَهُ، وَسَيَفِي لَكُمْ، وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ، وَقَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ؛ فَاطْلُبُوهُ».

٤١ / ٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ـ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ـ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ».

٤٢ / ٦ . وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا وَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ».

٤٣ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ؛ إِنَّ اللهَ تَعَالىٰ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِى الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾».

٤٤ / ٨ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللهِ،

۴۰ / ۴ . علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه روایت کرده‌اند از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق سبیعی، از آن‌که او را حدیث کرده که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ای مردمان، بدانید که کمال دین، طلب کردن علم و عمل کردن به آن است. آگاه باشید که طلب کردن علم، واجب‌تر است بر شما از طلب کردن مال؛ زیرا که مال قسمت شده و مضمون است از برای شما، که خداوند عادل آن را در میان شما قسمت نموده و آن را ضامن شده، و زود باشد که وفاکند از برای شما و علم در نزد اهلش، مخزون است و شما مأمورید به طلب کردن آن از اهلش. پس آن را طلب کنید».

۴۱ / ۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از یعقوب بن یزید، از ابو عبدالله -که مردی است از اصحاب ما- و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است».

۴۲ / ۶ . و در حدیث دیگر گفت که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: طلب کردن علم، واجب است بر هر مسلمانی. بدان و آگاه باش که خدا طلب کنندگان علم را دوست می‌دارد».

۴۳ / ۷ . علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از علی بن ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «طلب دانش کنید در دین اسلام و فقه بیاموزید؛ زیرا هر که از شما طلب دانش نکند در دین خویش و فقه نیاموزد، اعرابی و بیابانی است. به درستی که خدا در کتاب خود می‌فرماید: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[1]، یعنی: طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند و تا بترسانند آنان که تفقّه نموده‌اند و علم فقه آموخته‌اند گروه خویش را چون بازگردند به سوی ایشان، تا باشد که قوم ایشان بترسند از آنچه ترسانیده می‌شوند».

۴۴ / ۸ . حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن ربیع، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «بر شما است که در دین خدا طلب دانش نمایید و فقه بیاموزید و چون بادیه نشینان نباشید؛ زیرا هر که در دین خدا

۱. توبه، ۱۲۲.

وَلَا تَكُونُوا أَعْرَاباً؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يُزَكِّ لَهُ عَمَلاً».

٤٥ / ٩ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؏، قَالَ: «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسِّيَاطِ حَتّىٰ يَتَفَقَّهُوا».

٤٦ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؏، قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رَجُلٌ عَرَفَ هٰذَا الْأَمْرَ لَزِمَ بَيْتَهُ وَلَمْ يَتَعَرَّفْ إِلىٰ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «كَيْفَ يَتَفَقَّهُ هٰذَا فِي دِينِهِ؟!».

٢ ـ بَابُ صِفَةِ الْعِلْمِ وَفَضْلِهِ وَفَضْلِ الْعُلَمَاءِ

٤٧ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ ؏، قَالَ: «دَخَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ، فَقَالَ: مَا هٰذَا؟ فَقِيلَ: عَلَّامَةٌ، فَقَالَ: وَمَا الْعَلَّامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ وَالْعَرَبِيَّةِ».

قَالَ: «فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ، وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ».

٤٨ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،

تفقه نکند، خدا در روز قیامت نظر رحمت به سوی او نکند و هیچ عملی را از برای او پاک نگرداند» (یعنی قبول نفرماید).

۴۵ / ۹ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، از ابان بن تَغلِب، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر آینه دوست می‌دارم که اصحاب و یاران من، تازیانه‌ها بر سرهای ایشان زنند، تا طلب دانش کنند و فقه بیاموزند».

۴۶ / ۱۰ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از آن‌که آن را از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مردی که امر امامت را شناخته و اعتقاد درست دارد، ملازم خانهٔ خویش شده، از آن بیرون نمی‌آید و به واسطهٔ بیرون نرفتن، در نزد هیچ یک از برادرانش معروف نشده. آن حضرت فرمود که: «این مرد، چگونه در دین خویش طلب دانش می‌کند و فقه می‌آموزد؟».

۲. باب در بیان صفت علم و فضیلت آن و فضیلت علما

۴۷ / ۱ . محمد بن حسن و علی بن محمد روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از دُرُست واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام موسی کاظمﷺ که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ داخل مسجد شد، دید که گروهی بر گرد مردی برآمده‌اند. فرمود که: این مرد، چه کاره است؟ به آن حضرت عرض شد که: مردی است بسیار دانا. فرمود که: بسیار دانا چیست؟ (یعنی: چه علمی را خوب می‌داند؟) به آن حضرت عرض کردند که: داناترین مردمان است به نسب‌های عرب و جنگ‌هایی که در میان ایشان وقوع یافته و روزهایی که در جاهلیت معروف بوده و شعرهای ایشان و عربیت را خوب می‌داند». حضرت گفت که: «جناب پیغمبرﷺ فرمود که: این علمی است که ضرر نمی‌رساند به آن‌که آن را نداند، و نفع نمی‌بخشد به آن‌که آن را بداند. بعد از آن پیغمبرﷺ فرمود که: جز این نیست که علم، سه علم است: آیهٔ محکمه که مبیّن و مفصّل است (و در لفظ و معنی، هیچ اشکالی نیست) یا واجبی راست و درست (که کجی و عیبی در آن نباشد). یا سنتی که بر پا است و آنچه غیر از اینها است، زیاده است» (که به کار کسی نمی‌آید).

۴۸ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از ابوالبَختری،

عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَاكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورِثُوا دِرْهَماً وَلَا دِينَاراً، وَإِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا، فَقَدْ أَخَذَ حَظّاً وَافِراً، فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هٰذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؟ فَإِنَّ فِينَا ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ فِي كُلِّ خَلَفٍ عُدُولاً يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ».

٤٩ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «إِذَا أَرَادَ اللهُ بِعَبْدٍ خَيْراً، فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ».

٥٠ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ: «الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ: التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ، وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ».

٥١ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «الْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ، وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ».

٥٢ / ٦. وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ، وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ».

٥٣ / ٧. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْكِنْدِيِّ، عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، يَا بَشِيرُ، إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَسْتَغْنِ بِفِقْهِهِ، احْتَاجَ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا احْتَاجَ إِلَيْهِمْ، أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ».

٥٤ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، عَنْ آبَائِهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ:

از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «به درستی که علما وارث‌های پیغمبرانند و وجه این، آن است که پیغمبران درم و دیناری را وانگذاشته‌اند که از ایشان ارث برند، و جز این نیست که میراث داده‌اند احادیثی چند از احادیث خویش را. پس هر که چیزی از آنها را فراگیرد و به آن چنگ در زند، به حقیقت که بهرهٔ تمامی را فراگرفته است. پس نظر کنید به این علم خویش که آن را از که فرامی گیرید؛ زیرا که در میانهٔ ما اهل بیت، در هر عصری عدولی چند هستند که تحریف گردانیدن غالیان و به خود بستن تباهکاران و کج‌روان و تأویل کردن جاهلان را از آن دور می‌کنند».

۴۹ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون خدا خواسته باشد که خیری به بنده برساند، او را در دین خویش فقیه و دانشمند گرداند».

۵۰ / ۴. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از مردی، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «کمالی که به سر حد کمال رسیده باشد، طلب دانش کردن است در دین، و صبر کردن بر مصیبت (و سختی که به کسی رسد) و اندازه کردن آنچه به آن زندگانی کنند بی‌زیاده و نقصان».

۵۱ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «علما، امین‌هایند که بر ایشان اعتماد باشد و پرهیزگاران، حصارهایند و اوصیای پیغمبران، سرداران و آقایان».

۵۲ / ۶. و در روایت دیگر، چنین واقع شده که: «علما، نشانه‌های راه هدایتند و پرهیزگاران، حصارها و اوصیا، سردارانند».

۵۳ / ۷. احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از ادریس بن حسن، از ابواسحاق کِندی، از بشیر دهّان روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادقؑ فرمود که: «هیچ خیر و خوبی نیست در آن‌که طلب دانش نمی‌کند از اصحاب ما ای بشیر. به درستی که مردی از ایشان، چون به فقه و دانش خویش بی‌نیاز نگردد، به مخالفان محتاج شود. و چون به ایشان محتاج شود، او را در دَرِ گمراهی خویش داخل گردانند و او نمی‌داند».

۵۴ / ۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادقؑ از پدرانش روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود که: هیچ خوبی

عَالِمٍ مُطَاعٍ، أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ».

٥٥ / ٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ».

٥٦ / ١٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: رَجُلٌ رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبُثُّ ذٰلِكَ فِي النَّاسِ، وَيُشَدِّدُهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ شِيعَتِكُمْ، وَلَعَلَّ عَابِداً مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هٰذِهِ الرِّوَايَةُ، أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟

قَالَ: «الرَّاوِيَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ».

٣ ـ بَابُ أَصْنَافِ النَّاسِ

٥٧ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ النَّاسَ آلُوا بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله إِلىٰ ثَلَاثَةٍ: آلُوا إِلىٰ عَالِمٍ عَلىٰ هُدًى مِنَ اللهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَيْرِهِ، وَجَاهِلٍ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ، مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْيَا وَفَتَنَ غَيْرَهُ، وَمُتَعَلِّمٍ مِنْ عَالِمٍ عَلىٰ سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللهِ وَنَجَاةٍ، ثُمَّ هَلَكَ مَنِ ادَّعىٰ، وَخَابَ مَنِ افْتَرىٰ».

٥٨ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام،

در زندگی و زیستن دنیا نیست مگر از برای دو مرد: یکی عالمی که فرمان او برند و دیگری، گوش دهنده که آنچه می‌شنود نگاه دارد و به آن نفع یابد».

۵۵ / ۹. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر؛ و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عَمیره، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «عالمی که مردم به علم او منتفع شوند، یا خود به علم خویش منتفع شود، بهتر است از هفتاد هزار عابد».

۵۶ / ۱۰. حسین بن محمد، از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: مردی هست که بسیار حدیث شما را روایت می‌کند و آن را در میان مردمان منتشر می‌سازد، و در دل‌های ایشان و دل‌های شیعیان شما سخت و محکم می‌گرداند، و شاید عابدی از شیعیان شما او را این روایت نیست. کدام یک از این دو بهتراند؟ فرمود که: «آن‌که بسیار روایت کنندهٔ حدیث ما است که به سبب آن، در دل‌های شیعیان ما سختی و استحکام به هم می‌رسد، از هزار عابد بهتر است».

۳. باب در بیان اقسام مردمان

۵۷ / ۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابن محبوب، از ابی اُسامه، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق سبیعی، از آن‌که او را حدیث کرده، از کسانی که اعتماد بر ایشان می‌باشد، روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند به سوی سه کس: یکی عالمی که بر هدایت است از جانب خدا، که خدا او را غنی و بی‌نیاز گردانیده به آنچه دانسته از علم غیر خویش، و دیگر، جاهلی که ادعای علم می‌کند و او را هیچ علمی نیست و به آنچه در نزد اوست او را خوش می‌آید. به حقیقت که دنیا او را فریفته و او غیر خویش را فریفته است، و دیگری، متعلمی که تعلیم گرفته از عالمی که بر راه راست است، از جانب خدا و بر نجات از عذاب آخرت بعد از آن‌که ادعای باطل نمود به هلاکت رسید و آن‌که دروغ به هم بافت، ناامید گردید».

۵۸ / ۲. حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن

قَالَ: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ، وَمُتَعَلِّمٌ، وَغُثَاءٌ».

٥٩ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «اغْدُ عَالِماً، أَوْ مُتَعَلِّماً، أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ، وَلَا تَكُنْ رَابِعاً؛ فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ».

٦٠ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «يَغْدُو النَّاسُ عَلىٰ ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: عَالِمٍ، وَمُتَعَلِّمٍ، وَغُثَاءٍ، فَنَحْنُ الْعُلَمَاءُ، وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ، وَسَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ».

٤ ـ بَابُ ثَوَابِ الْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ

٦١ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ، وَإِنَّهُ لَيَسْتَغْفِرُ لِطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلىٰ سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَماً، وَلٰكِنْ وَرَّثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ».

٦٢ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الَّذِي يُعَلِّمُ الْعِلْمَ

عائذ، از ابی خدیجهٔ سالم بن مکرَم، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مردمان سه قسم‌اند: عالم و متعلم که طالب علم است و فرومایگان» (که قدر و منزلتی ندارند).

۵۹ / ۳ . محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم، از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقﷺ به من فرمود که: «عالم باش یا متعلم (که علم را طلب کنی) یا اهل علم را دوست دار و قسم چهارم مباش که به دشمنی ایشان هلاک می‌شوی».

۶۰ / ۴ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «مردم، صبح می‌کنند بر سه قسم: عالم و متعلم و فرومایه. پس ماییم علما و شیعیان مایند که متعلمانند و باقی مردمان فرومایگان و اراذل‌اند».

۴. باب در بیان ثواب عالم و متعلّم

۶۱ / ۱ . محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از قدّاح، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود که: هر که در راهی رود که در رفتن آن، علمی را طلب کند، خدا او را در راهی به سوی بهشت در آورد. و به درستی که فرشتگان بال‌های خویش را بر زمین می‌گذارند از برای طالب علم از روی رضا و خشنودی به آن. و هر که در آسمان و هر که و هر چه در زمین است، طلب آمرزش می‌نمایند از برای طالب علم؛ حتی ماهی در دریا. و فضیلت عالم بر عابد، چون فضیلت ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده.

و به درستی که علما، وارث‌های پیغمبرانند و پیغمبران، دینار و درمی را به میراث نداده‌اند، ولیکن علم را به میراث داده‌اند. پس هر که از آن فراگیرد، بهرهٔ تمامی را فراگرفته است».

۶۲ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقرﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که

مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ، وَلَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ. فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلَةِ الْعِلْمِ، وَعَلِّمُوهُ إِخْوَانَكُمْ كَمَا عَلَّمَكُمُوهُ الْعُلَمَاءُ».

٦٣ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ عَلَّمَ خَيْراً، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ».

قُلْتُ: فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ، يَجْرِي ذٰلِكَ لَهُ؟ قَالَ: «إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ كُلَّهُمْ، جَرىٰ لَهُ».
قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ؟ قَالَ: «وَإِنْ مَاتَ».

٦٤ / ٤ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يُنْقَصُ أُولٰئِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئاً، وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يُنْقَصُ أُولٰئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً».

٦٥ / ٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ، لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهَجِ، وَخَوْضِ اللُّجَجِ، إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَوْحىٰ إِلىٰ دَانِيَالَ: أَنَّ أَمْقَتَ عَبِيدِي إِلَيَّ الْجَاهِلُ الْمُسْتَخِفُّ بِحَقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ، التَّارِكُ لِلِاقْتِدَاءِ بِهِمْ؛ وَأَنَّ أَحَبَّ عَبِيدِي إِلَيَّ التَّقِيُّ الطَّالِبُ لِلثَّوَابِ الْجَزِيلِ، اللَّازِمُ لِلْعُلَمَاءِ، التَّابِعُ لِلْحُلَمَاءِ، الْقَابِلُ عَنِ الْحُكَمَاءِ».

٦٦ / ٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ

آن‌که علم را تعلیم مردم کند از شما، او را مزدی است، چون مزد آن‌که از او تعلیم گرفته و او را فضل و زیادتی است بر متعلم. پس علم را از حاملان علم که ائمهٔ هدایند، بیاموزید و آن را به برادران خویش تعلیم دهید؛ چنانچه علما آن را به شما تعلیم داده‌اند».

۶۳ / ۳ . علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از علی بن ابوحمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «هر که خیری را به کسی تعلیم کند، او را چون مزد کسی است که به آن عمل نماید». به خدمت آن حضرت عرض کردم که: پس اگر متعلم آن علم را به غیر خویش تعلیم دهد، این مزد از برای معلم اول جاری خواهد بود. حضرت فرمود که: «اگر آن را به همهٔ مردمان تعلیم دهد، این مزد از برای او جاری گردد». عرض کردم که: پس اگر بمیرد نیز چنین خواهد بود؟ حضرت فرمود که: «و هر چند بمیرد».

۶۴ / ۴ . به همین اسناد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رزین، از ابو عُبیدهٔ حذّاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر که باب هدایتی را تعلیم کسی دهد، او را چون مزد کسی است که به آن عمل کند و این گروه عاملان، چیزی از مزدهای ایشان کم نمی‌شود. و هر که باب ضلالتی را تعلیم کسی دهد، بر او چون گناهان آنان است که به آن عمل کرده‌اند و این گروه عاملان، چیزی از گناهان ایشان کم نمی‌شود».

۶۵ / ۵ . حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از ابوحمزه، از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود آن حضرت: «اگر مردم بدانند که چه منفعت‌ها در طلب کردن علم است، هر آینه آن را طلب کنند؛ هر چند که به ریختن خون‌ها و فرورفتن در دریاها باشد.

به درستی که خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی دانیال، که دشمن‌ترین بندگان من به سوی من، آن جاهلی است که حق اهل علم را سبک شمارد و اقتدای به ایشان را ترک نماید. و به درستی که دوست‌ترین بندگان من به سوی من، آن پرهیزگاری است که طالب ثواب بزرگ باشد و همیشه با علما باشد و حلیمان را پیرو و از حکیمان قبول کند» (مراد از علما - چنان‌چه بعضی گفته‌اند - علمای شیعه است و از حکیمان، اوصیا و از حکیمان، پیغمبران).

۶۶ / ۶ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داوود مِنقری، از حَفص بن غیاث روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود که: «هر که

وَعَلَّمَ لِلّٰهِ، دُعِيَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً، فَقِيلَ: تَعَلَّمَ لِلّٰهِ، وَعَمِلَ لِلّٰهِ، وَعَلَّمَ لِلّٰهِ».

٥ـ بَابُ صِفَةِ الْعُلَمَاءِ

٦٧ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ؈ يَقُولُ: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ، وَتَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ، وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ، وَلَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ؛ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ».

٦٨ / ٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ؈ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ قَالَ: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، فَلَيْسَ بِعَالِمٍ».

٦٩ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ، عَنِ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ؈، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؈: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقِّ الْفَقِيهِ؟ مَنْ لَمْ يُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللهِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللهِ، وَلَمْ يَتْرُكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلىٰ غَيْرِهِ؛ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ».

علم را بیاموزد و به آن عمل نماید و به جهت رضای خدا به مردم تعلیم دهد، او را در ملکوت آسمان‌ها که موضع ربوبیت و پادشاهی و عجایب و بدائع خدا است، بزرگ نامند، و گویند که: از برای خدا آموخت و از برای خدا عمل نمود و از برای خدا تعلیم داد».

۵. باب در بیان صفت علما

۶۷ / ۱ . محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویة بن وهب روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «علم را طلب کنید و با آن، به حلم و بردباری و آرام آراسته شوید و فروتنی نمایید از برای آن‌که آن را به وی تعلیم می‌دهید، و فروتنی کنید از برای آن‌که علم را از وی طلب نموده‌اید. و علمای ستم‌کار مباشید که باطل شما حق شما را می‌برد و آن را ضایع می‌کند».

۶۸ / ۲ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد بن عثمان، از حارث بن مغیرهٔ نصری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾[1]، یعنی: «جز این نیست که می‌ترسند خدا را بعضی از بندگان او که علما و دانایانند». آن حضرت فرمود: «مقصود خدا از علما، کسی است که کردار او، مصدّق گفتارش باشد. و هر که کردارش گفتارش را تصدیق نکند (که قول و فعلش مخالف یکدیگر باشد) عالم نیست».

۶۹ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قمّاط، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که: آیا شما را خبر ندهم با آن کس که فقاهت و دانشمندی او به مرتبهٔ کمال رسیده، و چنین کسی آن است که مردم را از رحمت خدا نا امید نسازد و ایشان را از عذاب خدا ایمن نگرداند در نافرمانی‌های خدا و ایشان را رخصت ندهد، و قرآن را از روی بی رغبتی ترک نکند که به سوی غیر آن رغبت کند.

بدانید و آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تأمل و عاقبت اندیشی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که تفکری در آن نباشد».

---

۱. فاطر، ۲۸.

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُّمٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا، أَلَا لَا خَيْرَ فِي نُسُكٍ لَا وَرَعَ فِيهِ».

٧٠ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ مِنْ عَلَامَاتِ الْفَقِيهِ الْحِلْمَ وَالصَّمْتَ».

٧١ / ٥ . أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «لَا يَكُونُ السَّفَهُ وَالْغِرَّةُ فِي قَلْبِ الْعَالِمِ».

٧٢ / ٦ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ رَفَعَهُ، قَالَ: «قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام: يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ، لِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ اقْضُوهَا لِي، قَالُوا: قُضِيَتْ حَاجَتُكَ يَا رُوحَ اللهِ، فَقَامَ، فَغَسَلَ أَقْدَامَهُمْ، فَقَالُوا: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهٰذَا يَا رُوحَ اللهِ، فَقَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ، إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هٰكَذَا لِكَيْمَا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضُعِي لَكُمْ.

ثُمَّ قَالَ عِيسىٰ عليه السلام: بِالتَّوَاضُعِ تُعْمَرُ الْحِكْمَةُ، لَا بِالتَّكَبُّرِ؛ وَكَذٰلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ، لَا فِي الْجَبَلِ».

٧٣ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ لِلْعَالِمِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ: الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ، وَالصَّمْتَ، و لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ: يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَيَظْلِمُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلَبَةِ، وَيُظَاهِرُ الظَّلَمَةَ».

● در روایت دیگر چنین است که: «آگاه باشید که خیری نیست در علمی که دریافتی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در خواندنی که تدبری در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در عبادتی که دانشی در آن نباشد. آگاه باشید که خیری نیست در قربانی کردن، یا خدا را پرستیدنی، که پرهیزکاری در آن نباشد».

۷۰ / ۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان نیشابوری، همه از صفوان بن یحیی، از حضرت ابوالحسن امام رضا ﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «از نشانه‌های فقه و دانش، بردباری و خاموشی است».

۷۱ / ۵ . احمد بن عبدالله، از احمد بن محمد برقی، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «سبکی و غفلت، در دل عالم نمی‌باشد».

۷۲ / ۶ . به همین اسناد از محمد بن خالد، از محمد بن سنان مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت: «عیسی بن مریم ﷺ به حواریان فرمود که: ای گروه حواریان، مرا به سوی شما، حاجتی است، آن را از برای من رواکنید. گفتند که: یا روح الله، حاجت تو برآورده است. پس عیسی برخاست و پای‌های ایشان را شست (در بعضی از نسخه‌ها مذکور است که آن را بوسید). گفتند که: یا روح الله، ما به این، از تو سزاوارتر بودیم. حضرت عیسی فرمود که: سزاوارترین مردمان به خدمت، که کاری کردن است برای رضای خدا با فروتنی، آن است که عالم باشد. جز این نیست که من، این چنین فروتنی نمودم از برای آن‌که شما بعد از من در میان مردمان فروتنی کنید؛ چون فروتنی کردن من از برای شما بعد از آن بود.

سپس حضرت عیسی ﷺ فرمود که: به فروتنی، حکمت، درست کرداری و راست گفتاری، آبادان می‌شود، نه به تکبر و سربلندی. همچنین در زمین نرم و دشت، کشت می‌روید، نه در کوه».

۷۳ / ۷ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از آن‌که او را ذکر کرده، از معاویة بن وهب، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمود که: ای طلب کننده علم، به درستی که عالم را سه نشانه است: علم و حلم و خاموشی. و از برای آن‌که علم را به خود می‌بندد، سه نشانه است: با آن‌که از او بالاتر است، منازعه می‌کند، به نافرمانی و بی ادبی ستم می‌کند بر آن‌که از او پست‌تر است، به غالب شدن بر او،

٦ ـ بَابُ حَقِّ الْعَالِمِ

٧٤ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ، وَلَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ، وَإِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِ ـ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ ـ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً، وَخُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ، وَاجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ، وَلَا تَغْمِزْ بِعَيْنِكَ، وَلَا تُشِرْ بِيَدِكَ، وَلَا تُكْثِرْ مِنْ قَوْلِ: قَالَ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ، وَلَا تَضْجَرْ بِطُولِ صُحْبَتِهِ؛ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّخْلَةِ تَنْتَظِرُهَا مَتىٰ يَسْقُطُ عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ، وَالْعَالِمُ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللهِ».

٧ ـ بَابُ فَقْدِ الْعُلَمَاءِ

٧٥ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلىٰ إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهٍ».

٧٦ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ، ثُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ».

٧٧ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ، بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَبِقَاعُ الْأَرْضِ، الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللهَ عَلَيْهَا، وَأَبْوَابُ السَّمَاءِ، الَّتِي

و ظالمان و ستم‌کاران را یاری می‌نماید و پشت به پشت ایشان می‌گذارد».

۶. باب در بیان حق عالم

۷۴ / ۱ . علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از سلیمان بن جعفر جعفری، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: از جملهٔ حق عالم آن است که پر اصرار نکنی بر او در سؤال کردن و جامهٔ آن را نگیری، چون بر او داخل شوی و در نزد او گروهی باشند، بر همهٔ ایشان سلام کن و او را به تحیت و سلام تخصیص ده (بر ایشان عموماً سلام کن و بر او خصوصاً) و در پیش روی او بنشین و در پشت سر او منشین، و به چشم و دست خویش اشاره مکن، و بسیار مگو که فلان کس چنین گفته، و فلان کس چنین گفته، به جهت مخالفت گفتار او. به طول صحبت او، دل تنگ مشو؛ زیرا که داستان علم، چون داستان درخت خرما است که آن را انتظار می‌بری تا چیزی از آن بر تو فرود آید. اجر عالم بزرگ‌تر است از اجر آن‌که روزها روزه بدارد و شب‌ها به عبادت ایستاده باشد و در راه خدا با کافران جهاد کند».

۷. باب در بیان ضرر مردن علما

۷۵ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایّوب خزّاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «هیچ‌کس از مؤمنان نمی‌میرد که مردنش دوست‌تر باشد به سوی شیطان از مردن فقیه دانشمند».

۷۶ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «چون مؤمن فقیه بمیرد، در دین اسلام چنان شکافی به هم رسد که هیچ چیز آن را مسدود نکند».

۷۷ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که می‌فرمود: «چون مؤمن بمیرد، فرشتگان خدا، بقعه‌های زمینی که خدا را بر روی آن عبادت می‌کرده و درهای آسمان که عمل‌های او در آن بالا می‌رفته، همه بر او بگریند، و در دین اسلام چنان شکافی به هم رسد

كَانَ يُصْعَدُ فِيهَا بِأَعْمَالِهِ، وَثُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ؛ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا».

٧٨ / ٤ . وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبَّ إِلَى إِبْلِيسَ مِنْ مَوْتِ فَقِيهٍ».

٧٩ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «إِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ: إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ بَعْدَ مَا يُهْبِطُهُ، وَلٰكِنْ يَمُوتُ الْعَالِمُ، فَيَذْهَبُ بِمَا يَعْلَمُ، فَتَلِيهِمُ الْجُفَاةُ، فَيَضِلُّونَ وَيُضِلُّونَ، وَلَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ لَيْسَ لَهُ أَصْلٌ».

٨٠ / ٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّهُ يُسَخِّي نَفْسِي فِي سُرْعَةِ الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ فِينَا قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾ وَهُوَ ذَهَابُ الْعُلَمَاءِ».

٨ - بَابُ مُجَالَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَصُحْبَتِهِمْ

٨١ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ، قَالَ: «قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ، اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْماً يَذْكُرُونَ اللهَ جَلَّ وَعَزَّ، فَاجْلِسْ مَعَهُمْ؛ فَإِنْ تَكُنْ عَالِماً، نَفَعَكَ عِلْمُكَ، وَإِنْ تَكُنْ جَاهِلاً، عَلَّمُوكَ، وَلَعَلَّ اللهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ؛ فَيَعُمَّكَ مَعَهُمْ. وَإِذَا رَأَيْتَ قَوْماً لَا يَذْكُرُونَ اللهَ، فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ؛ فَإِنْ تَكُنْ عَالِماً، لَمْ يَنْفَعْكَ عِلْمُكَ، وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلاً، يَزِيدُوكَ جَهْلاً، وَلَعَلَّ اللهَ أَنْ

که چیزی آن را نبندد؛ زیرا که مؤمنان فقیه، حصارهای اسلام‌اند (که آن را محافظت می‌نمایند)؛ چنانچه حصار شهر آن را از دشمن محافظت می‌کند».

۷۸ / ۴ . از او، از احمد، از ابن محبوب، از ابو ایّوب خزّاز، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «کسی از مؤمنان نمی‌میرد، که مردن او دوست‌تر باشد به سوی شیطان، از مردن فقیه دانشمند».

۷۹ / ۵ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «پدرم فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ علم را نمی‌گیرد، بعد از آن‌که آن را فرو فرستاده است، و لکن عالم می‌میرد و آنچه را که می‌داند، با خود می‌برد. پس جفاکاران جاهل که از حق دوراند، متوجه امور مردم می‌شوند و گمراه می‌گردند، و مردم را گمراه می‌گردانند، و هیچ خیری نیست در چیزی که آن را اصلی نباشد» (و مراد از آن، علم است؛ چه آن اصل همهٔ خوبی‌ها است).

۸۰ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از آن‌که او را ذکر کرده از جابر، از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «حضرت علی بن الحسین ﷺ [فرموده] که: «فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾[1]، مرا سخی می‌گرداند در باب شتاب مرگ و کشتن در میانه ما». «آیا ندیدند و ندانستند آن‌که ما می‌آییم (یعنی فرمان ما می‌آید) زمین را در حالتی که کم می‌کنیم آن را از کنارهای آن». حضرت فرمود که: «آن رفتن علما است».

۸ باب در بیان هم‌نشینی با علما و صحبت ایشان

۸۱ / ۱ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی روایت کرده، از یونس و آن را مرفوع ساخته که گفت: «لقمان به پسر خود فرمود که: ای فرزند من، مجلس‌ها را برگزین با بینایی و معرفت به حال آنها. پس اگر دیدی گروهی را که خدای عزّوجلّ را یاد می‌کنند، با ایشان بنشین؛ زیرا که اگر تو عالم باشی، علم تو، تو را نفع می‌بخشد و اگر جاهل باشی، تو را تعلیم می‌نمایند. و شاید که خدا سایهٔ رحمت خویش را بر ایشان افکند، پس تو را با ایشان فراگیرد. و هر گاه گروهی را دیدی که خدا را یاد نمی‌کنند، با ایشان منشین؛ زیرا که اگر عالم باشی، علم تو، تو

۱ . رعد، ۴۱.

يُظِلَّهُمْ بِعُقُوبَةٍ، فَتَعُمَّكَ مَعَهُمْ».

٨٢ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزَّرَابِيِّ».

٨٣ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسىٰ: يَا رُوحَ اللهِ، مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ تُذَكِّرُكُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ، وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ، وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ».

٨٤ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

٨٥ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَمَجْلِسٌ أَجْلِسُهُ إِلىٰ مَنْ أَثِقُ بِهِ أَوْثَقُ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ».

٩ ـ بَابُ سُؤَالِ الْعَالِمِ وَتَذَاكُرِهِ

٨٦ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَجْدُورٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ، فَغَسَّلُوهُ، فَمَاتَ، قَالَ: «قَتَلُوهُ، أَلَّا سَأَلُوا؛ فَإِنَّ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ».

٨٧ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ،

را نفع نمی‌بخشد و اگر جاهل باشی، جهل تو را زیاد می‌کنند، و شاید که خدا عقوبتی را برایشان فرود آورد، پس تو را با ایشان فراگیرد».

۸۲ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی همه روایت کرده‌اند، از ابن محبوب، از دُرست بن ابی منصور، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ که آن حضرت فرمود: «حدیث کردن و صحبت داشتن با عالم که بر سر مزبل‌ها نشسته باشی، بهتر است از صحبت داشتن با جاهل که بر روی فرش‌های فاخر پر پهنا نشسته باشی».

۸۳ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرّه، از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ فرمود که: حواریان به عیسی ﷺ عرض کردند که: یا روح الله، با که هم‌نشینی کنیم؟ فرمود: با آن‌که دیدن او، خدا را به یاد شما آورد و سخن او، باعث زیادتی در علم شما باشد و عمل او، شما را در آخرت راغب گرداند».

۸۴ / ۴ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ فرمود که: هم‌نشینی با اهل دین، باعث شرف و بزرگواری دنیا و آخرت است».

۸۵ / ۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود مِنقری، از سفیان بن عُیینه، از مِسعر بن کِدام، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «هر آینه مجلسی که در آن بنشینم با آن‌که بر او اعتماد داشته باشم، در نزد من وثوقش از عمل یک سال بیشتر است».

۹. باب در بیان سؤال کردن از عالم و مذاکره نمودن با او

۸۶ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از بعضی اصحاب ما، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: از آن حضرت پرسیدم از آبله‌داری که جُنب شده بود و او را غسل دادند، بعد از آن مرد. حضرت فرمود که: «او را کشتند، و چرا نپرسیدند که چه باید کرد؟ زیرا که چارهٔ دشواری و درماندگی پرسیدن است».

۸۷ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از

عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَبُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالُوا: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ فِي شَيْءٍ سَأَلَهُ: «إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ».

٨٨ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ هٰذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُفْلٌ، وَمِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ».

● عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام مِثْلَهُ.

٨٩ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «لَا يَسَعُ النَّاسَ حَتّٰى يَسْأَلُوا، وَيَتَفَقَّهُوا وَيَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَيَسَعُهُمْ أَنْ يَأْخُذُوا بِمَا يَقُولُ وَإِنْ كَانَ تَقِيَّةً».

٩٠ / ٥. عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: أُفٍّ لِرَجُلٍ لَا يُفَرِّغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ؛ فَيَتَعَاهَدَهُ وَيَسْأَلَ عَنْ دِينِهِ».

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «لِكُلِّ مُسْلِمٍ».

٩١ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: تَذَاكُرُ الْعِلْمِ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَا عَلَيْهِ الْقُلُوبُ الْمَيْتَةُ إِذَا هُمُ انْتَهَوْا فِيهِ إِلىٰ أَمْرِي».

٩٢ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «رَحِمَ اللهُ عَبْداً أَحْيَا الْعِلْمَ». قَالَ: قُلْتُ: وَمَا إِحْيَاؤُهُ؟ قَالَ: «أَنْ يُذَاكِرَ بِهِ أَهْلَ الدِّينِ وَأَهْلَ الْوَرَعِ».

زراره و محمد بن مسلم و بُرید عِجلی، روایت کرده است که گفتند: امام جعفر صادقؑ به حمران بن اعیَن فرمود در بابِ چیزی که از آن حضرت سؤال کرده بود که: «جز این نیست که مردم هلاک می‌شوند به جهت آن‌که سؤال نمی‌کنند، و آنچه را نمی‌دانند نمی‌پرسند».

۸۸ / ۳. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «به درستی که این علم، بر آن قفلی هست و کلید آن، پرسیدن است».

● علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادقؑ مثل این را روایت کرده است.

۸۹ / ۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمان، از ابو جعفر أحول از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مردم را نمی‌رسد (و رخصت ندارند) تا سؤال کنند (و طلب دانش نمایند) و امام خویش را بشناسند، و ایشان را می‌رسد که عمل کنند به آنچه امام می‌فرماید و هر چند که آن فرموده تقیه باشد».

۹۰ / ۵. علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود: تف بر آن مردی که در هر روز جمعه خویش را فارغ نسازد از برای کار دین خود، تا آن را وارسی و بازجویی کند و از دین و آنچه در آن در کار است، سؤال نماید».

● در روایت دیگری به جای «تف بر آن مردی»، «تف بر هر مسلمانی» واقع شده.

۹۱ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خداﷺ فرمود: به درستی که خدای عزّوجلّ می‌فرماید که: با یکدیگر علم را یاد کردن در میان بندگان من، از آنهاست که دل‌های مرده بر آن زنده می‌شود، هر گاه ایشان در آن، به سوی فرمان من منتهی شوند، که از آن‌که من امر کرده‌ام گرفته باشند».

۹۲ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از ابوالجارود، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقرؑ که می‌فرمود: «خدا رحمت کند بنده را که علم را زنده دارد». ابوالجارود گفت که: عرض کردم که: زنده داشتن آن چیست؟ فرمود: «آن است که با اهل دین و صاحبان پرهیزگاری، آن را یاد نماید».

٩٣ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «تَذَاكَرُوا وَتَلَاقَوْا وَتَحَدَّثُوا؛ فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ؛ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينُ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ، وَجِلَاؤُهَا الْحَدِيثُ».

٩٤ / ٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، عَنْ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؈ يَقُولُ: «تَذَاكُرُ الْعِلْمِ دِرَاسَةٌ، وَالدِّرَاسَةُ صَلَاةٌ حَسَنَةٌ».

١٠ ـ بَابُ بَذْلِ الْعِلْمِ

٩٥ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؈، قَالَ: «قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ؈: إِنَّ اللهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْداً بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتّىٰ أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْداً بِبَذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ؛ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ».

٩٦ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؈ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾ قَالَ: «لِيَكُنِ النَّاسُ عِنْدَكَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً».

٩٧ / ٣. وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؈، قَالَ: «زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللهِ».

۹۳ / ۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبدالله بن محمد حجّال، از بعضی از اصحاب خویش روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «با یکدیگر ذکر و ملاقات کنید، و در میانهٔ خویش تکلم کنید به حدیث؛ زیراکه حدیث، باعث جلای دل‌ها است. به درستی که دل‌ها، زنگ می‌گیرد؛ چنان که شمشیر زنگ می‌گیرد و جلای آن، به حدیث است».

۹۴ / ۹. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فَضاله بن ایّوب، از عمر بن ابان، از منصور صیقل که گفت: شنیدم از حضرت امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «تذاکر علم (و آن را با یکدیگر یادکردن)، به منزلهٔ خواندن و بازجویی (و حفظ و تازگی عهد با) آن است و چنین خواندنی چون نمازی است که مقبول باشد».

۱۰. باب در بیان بذل و بخشش علم

۹۵ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از منصور بن حازم[1]، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «در کتاب علی ﷺ خواندم که: خدا بر جاهلان عهد و پیمان در طلب کردن علم نگرفت تا [این‌که] بر علما، عهد و پیمان گرفت به بذل و بخشش علم از برای جاهلان؛ زیراکه علم، پیش از جهل بوده است».

۹۶ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره و محمد بن سِنان، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق ﷺ دربارهٔ آیهٔ **﴿وَلَاتُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ﴾**[2]، که ترجمهٔ آن این است که: «و مگردان رخ خویش را به جهت مردمان» (یعنی روی خویش را به یک سو مبر و میل مده). که آن حضرت فرمود: «باید که مردمان در نزد تو در علم برابر باشند» (چنان نباشی که به بعضی عطاکنی و به بعضی نه. یکی را بر دیگری بدون مرجحی ترجیح دهی کماً و کیفاً).

۹۷ / ۳. به همین اسناد از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر ﷺ روایت است که آن حضرت فرمود: «زکات علم، به این است که آن را به بندگان خدا تعلیم دهید».

---

۱. در نسخهٔ مترجم ـ رحمه الله ـ منصور بن حازم است. ۲. لقمان، ۱۸.

٩٨ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَامَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكْمَةِ؛ فَتَظْلِمُوهَا، وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا؛ فَتَظْلِمُوهُمْ».

١١ ـ بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

٩٩ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ وَعَبْدِاللهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «أَنْهَاكَ عَنْ خَصْلَتَيْنِ، فِيهِمَا هَلْكُ الرِّجَالِ: أَنْهَاكَ أَنْ تَدِينَ اللهَ بِالْبَاطِلِ، وَتُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ».

١٠٠ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «إِيَّاكَ وَخَصْلَتَيْنِ؛ فَفِيهِمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ: إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ، أَوْ تَدِينَ بِمَا لَا تَعْلَمُ».

١٠١ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى، لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، وَلَحِقَهُ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ».

١٠٢ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ، عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي رَجَاءٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا، وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا: اللهُ أَعْلَمُ؛ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ يَخِرُّ فِيهَا أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».

۹۸ / ۴ . محمد بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس بن عبدالرحمان، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق؈ که آن حضرت فرمود: «عیسی بن مریم، بر پا ایستاد، خطبه خواند در میانهٔ بنی‌اسرائیل، پس فرمود که: ای بنی‌اسرائیل، حکمت را بر جاهلان مگویید، که بر آن ستم کرده باشید، و آن را از اهلش که طالب آن باشند و قابلیت آن را داشته باشند، منع مکنید که بر ایشان ستم نموده باشید».

۱۱. باب در بیان نهی از گفتار بی علم

۹۹ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد و عبدالله - پسران محمد بن عیسی - از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از مُفضّل بن یزید روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق؈ فرمود که: «تو را نهی می‌کنم از دو خصلت که در این دو خصلت، مردان هلاک شده‌اند: یکی آن‌که تو را نهی می‌کنم از آن‌که خدا را عبادت کنی به باطل که خدا آن را نفرموده باشد، و دیگر، آن‌که مردم را فتوا دهی به آنچه نمی‌دانی».

۱۰۰ / ۲ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از عبدالرحمان بن حجاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق؈ به من فرمود که: «پرهیز کنید از دو خصلت که در این دو خصلت، هلاک شده هر که هلاک شده: بپرهیز از آن‌که مردم را فتوا دهی برای خویش یا عبادت کنی به آنچه نمی‌دانی».

۱۰۱ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده حذّاء، از امام محمد باقر؈ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که مردم را فتوا دهد، بی آن‌که علمی داشته باشد، و هدایتی یافته باشد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب، او را لعنت کنند و به او ملحق شود گناه هر که به فتوای او عمل کند».

۱۰۲ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی وشّاء، از ابان احمر از زیاد بن ابی رجاء، از امام محمد باقر؈ که آن حضرت فرمود: «آنچه را دانستید بگویید، و آنچه را ندانستید، بگویید که: خدا، بهتر می‌داند. به درستی که مردی هست که آیه را از قرآن بیرون می‌آورد (به این‌که آن را بر معنیی حمل می‌کند برای خویش) و در باب آن آیه، از بلندی به پستی می‌افتد به آنچه دورتر است از مسافتی که در میانهٔ آسمان و زمین است».

١٠٣ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ، قَالَ: «لِلْعَالِمِ ـ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ ـ أَنْ يَقُولَ: اللهُ أَعْلَمُ، وَلَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذٰلِكَ».

١٠٤ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ، قَالَ: «إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ، فَلْيَقُلْ: لَا أَدْرِي، وَلَا يَقُلْ: اللهُ أَعْلَمُ؛ فَيُوقِعَ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكّاً، وَإِذَا قَالَ الْمَسْؤُولُ: لَا أَدْرِي، فَلَا يَتَّهِمُهُ السَّائِلُ».

١٠٥ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ : مَا حَقُّ اللهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَيَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ».

١٠٦ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ، قَالَ: «إِنَّ اللهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ: أَنْ لَا يَقُولُوا حَتّىٰ يَعْلَمُوا، وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ وَقَالَ: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾».

(بنا بر آنچه در بعضی نسخه‌ها واقع شده، معنی آن می‌شود که در آن آیه، در غیر راهی که دارد می‌رود و آن را می‌دزدد. بنا بر بعضی نسخه‌ها، معنی آن است که آن آیه را تحریف می‌کند. ظاهر این است که هر دو، تحریف باشد و اول صحیح است. و خطاب حضرت در این حدیث، با علما اصحاب خویش بوده).

۱۰۳ / ۵ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «عالم را می‌رسد آن‌که بگوید که: خدا بهتر می‌داند، چون او را سؤال کنند از چیزی و حال آن‌که او را نمی‌داند، و غیر عالم را روا نیست که این را بگوید».

۱۰۴ / ۶ . علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «چون یکی از شما را سؤال کنند از آنچه نمی‌داند، بگوید که: نمی‌دانم و نگوید که: خدا بهتر می‌داند؛ زیرا آن شکی در دل صاحبش می‌اندازد که او نیز می‌داند. و چون آن‌که از وی سؤال شده بگوید که: نمی‌دانم، سائل او را متهم نمی‌سازد».

۱۰۵ / ۷ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از جعفر بن سَماعه، از چند نفر، از ابان، از زرارة بن اعیَن روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر﷣ سؤال کردم که حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود: «آن‌که بگویند آنچه را که می‌دانند، و بایستند در نزد آنچه نمی‌دانند» (که چیزی نگویند).

۱۰۶ / ۸ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از یونس، از ابو یعقوب ـ که اسحاق بن عبدالله است ـ از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا بندگان خویش را ترغیب کرده به دو آیه از کتاب خود: یکی آن‌که نگویند تا بدانند، و دیگر آن‌که رد نکنند آنچه را که نمی‌دانند. خدای عز و جلّ فرموده است: ﴿أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَٰقُ ٱلْكِتَٰبِ أَن لَّا يَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ﴾[1]، یعنی: «آیا گرفته نشد برایشان پیمانی که در کتاب است (یعنی تورات) تا آن‌که نگویند بر خدا مگر سخن راست و آنچه را که حق باشد».

و فرموده است: ﴿بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِۦ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُۥ﴾[2]، یعنی: بلکه تکذیب

---

۱. اعراف، ۱۶۹.
۲. یونس، ۳۹.

١٠٧ / ٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ، قَالَ: مَا ذَكَرْتُ حَدِيثاً سَمِعْتُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِلَّا كَادَ أَنْ يَتَصَدَّعَ قَلْبِي، قَالَ: «حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله».

قَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ: وَأُقْسِمُ بِاللهِ مَا كَذَبَ أَبُوهُ عَلىٰ جَدِّهِ، وَلَا جَدُّهُ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله. قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَايِيسِ، فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ، وَمَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ - وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ - فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ».

١٢ - بَابُ مَنْ عَمِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ

١٠٨ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «الْعَامِلُ عَلىٰ غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلىٰ غَيْرِ الطَّرِيقِ، لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْداً».

١٠٩ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْحَسَنِ الصَّيْقَلِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَا يَقْبَلُ اللهُ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ، وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ؛ فَمَنْ عَرَفَ، دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ، فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ، أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ».

١١٠ / ٣ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَمَّنْ رَوَاهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ عَمِلَ عَلىٰ غَيْرِ عِلْمٍ، كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ».

کردند به آنچه احاطت نکرده‌اند به دانش آن‌که گرداگرد آن را فرو گرفته باشند و هنوز نیامده ایشان را تأویل حقیقت معنی آن».

۱۰۷ / ۹ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود بن فَرقد، از آن‌که او را حدیث کرده، از ابن شُبرُمه روایت کرده است که گفت: به خاطر نیاوردم آن حدیثی را که از جعفر بن محمد؈ شنیدم، مگر آن‌که نزدیک بود که دلم شکافته شود. حضرت فرمود که: «حدیث کرد مرا پدرم، از جدّم، از رسول خدا؇». ابن شبرمه گفت: و به خدا سوگند یاد می‌کنم که نه پدرش بر جدش دروغ گفت و نه جدش بر رسول خدا؇. فرمود: «رسول خدا؇ فرمود: هر که به قیاس‌ها عمل کند، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک گردانیده، و هر که مردم را فتوا دهد بدون علم و حال آن‌که ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه نداند، و اینها را از یکدیگر تمیز ندهد، به حقیقت که خود هلاک شده و دیگران را هلاک گردانیده».

۱۲. باب در بیان آن‌که عمل می‌کند بی علم

۱۰۸ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سِنان، از طلحة بن زید که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق؈ که می‌فرمود: «آن‌که عمل می‌کند بی آن‌که بصیرت و بینایی داشته باشد، چون رونده‌ای است که در بی‌راهه می‌رود که شتاب در رفتن، او را به جز دوری از راه چیزی نمی‌افزاید».

۱۰۹ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از ابن مُسکان، از حسین بن صیقل[1] روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق؈ که می‌فرمود: «خدا عملی را قبول نمی‌کند، مگر با معرفت، و نه معرفتی را مگر با عمل. پس هر که عارف شد، معرفت او را دلالت می‌کند بر عمل، و هر که عمل نکند، او را معرفتی نباشد. به درستی که ایمان، بعضی از آن، از بعضی دیگر حاصل می‌شود» (چه اجزای آن به یکدیگر پیوسته است).

۱۱۰ / ۳ . از او، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از آن‌که او را روایت کرده از امام جعفر صادق؈ روایت کرده که آن حضرت فرمود: «رسول خدا؇ فرمود که: هر که عمل کند بدون علم، آنچه را که فاسد و تباه می‌سازد، بیشتر است از آنچه را که اصلاح می‌کند».

---

۱. در نسخهٔ مترجم ـ رحمه الله ـ حسین بن صیقل است.

١٣ ـ بَابُ اسْتِعْمَالِ الْعِلْمِ

١١١ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ، فَهٰذَا نَاجٍ، وَعَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ، فَهٰذَا هَالِكٌ، وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذَّوْنَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ، وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْداً إِلَى اللهِ، فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ، فَأَطَاعَ اللهَ، فَأَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ، وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ، وَاتِّبَاعِهِ الْهَوىٰ، وَطُولِ الْأَمَلِ، أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَطُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْآخِرَةَ».

١١٢ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَمَنْ عَمِلَ عَلِمَ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ، وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ».

١١٣ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ، زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا».

١١٤ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِيدِ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ، ثُمَّ عَادَ لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «مَكْتُوبٌ

۱۳. باب در بیان عمل کردن به علم

۱۱۱ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حمّاد بن عیسی، از عمر بن اُذینه، از ابان بن ابی عیّاش، از سُلیم بن قیس هِلالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیث می‌کرد که آن جناب در بعضی از سخنان خویش فرمود که: «علما دو قسمند: یکی عالمی است که به علم خود عمل می‌کند. چنین عالمی نجات خواهد یافت، و دیگر، عالمی است که به علم خود عمل نمی‌کند و چنین کسی هلاک خواهد شد.

به درستی که اهل جهنم، متأذّی می‌شوند از بوی عالمی که به علم خود عمل نکرده باشد. به درستی که سخت‌ترین اهل جهنم از روی پشیمانی و اندوه بردن بر چیزی که فوت شده، مردی است که بنده را به سوی خدا خوانده، و آن بنده او را استجابت نموده و از وی قبول فرموده و خدا را اطاعت کرده، بعد از آن‌که خدا او را داخل بهشت گردانیده و دعوت کننده را داخل جهنم کرده باشد به واسطهٔ آن‌که به علم خود عمل نکرده و پیروی خواهش نفس و آروزی دراز نموده، اما پیروی خواهش نفس این کس را از حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد این کس می‌برد».

۱۱۲ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «علم، به عمل پیوسته است. پس هر که عالم باشد، عمل کند و هر که عمل کند، عالم باشد. و علم، عمل را آواز می‌دهد، پس اگر او را جواب داد، می‌ماند و اگر نه، از او مفارقت می‌کند».

۱۱۳ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن محمد قاشانی، از آن‌که او را ذکر کرده، از عبدالله بن قاسم جعفری، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که عالم، هر گاه به علم خود عمل نکند، موعظه او از دل‌ها می‌لغزد؛ چنانچه باران از سنگی که در نهایت نرمی و همواری باشد، می‌لغزد».

۱۱۴ / ۴ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از علی بن هاشم بن بَرید، از پدرش روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت علی بن الحسین علیه السلام آمد و از آن حضرت مسایلی چند سؤال نمود و آن جناب جواب او را فرمود. بعد از آن برگشت تا از مثل آن مسایل سؤال کند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: «در انجیل نوشته شده است که:

فِي الْإِنْجِيلِ: لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ؛ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ، لَمْ يَزْدَدْ صَاحِبُهُ إِلَّا كُفْراً، وَلَمْ يَزْدَدْ مِنَ اللهِ إِلَّا بُعْداً».

١١٥ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بِمَ يُعْرَفُ النَّاجِي؟ قَالَ: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً، فَأَثْبِتْ لَهُ الشَّهَادَةَ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقاً، فَإِنَّمَا ذٰلِكَ مُسْتَوْدَعٌ».

١١٦ / ٦. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي كَلَامٍ لَهُ خَطَبَ بِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ جَهْلِهِ، بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةَ أَدْوَمُ عَلَىٰ هٰذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَىٰ هٰذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَيِّرِ فِي جَهْلِهِ، وَكِلَاهُمَا حَائِرٌ بَائِرٌ، لَا تَرْتَابُوا فَتَشُكُّوا، وَلَا تَشُكُّوا فَتَكْفُرُوا، وَلَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدْهِنُوا، وَلَا تُدْهِنُوا فِي الْحَقِّ فَتَخْسَرُوا، وَإِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفَقَّهُوا، وَمِنَ الْفِقْهِ أَنْ لَا تَغْتَرُّوا، وَإِنَّ أَنْصَحَكُمْ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ، وَأَغَشَّكُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاكُمْ لِرَبِّهِ، وَمَنْ يُطِعِ اللهَ يَأْمَنْ وَيَسْتَبْشِرْ، وَمَنْ يَعْصِ اللهَ يَخِبْ وَيَنْدَمْ».

آنچه را که نمی‌دانید طلب دانستن آن مکنید، با وجودی که به آنچه دانا شده‌اید، عمل نکرده باشید؛ زیرا که علم، هر گاه به آن عمل نشود، ثمره ندارد، مگر آن‌که صاحبش بر کفر خویش می‌افزاید و از خدا دورتر می‌شود».

۱۱۵ / ۵ . محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق﵇ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: ناجی، به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود که: «هر که کردارش موافق گفتارش باشد، شهادت خدا به نجات از برای او ثابت است. و هر که کردار او موافق گفتارش نباشد، موضع ودیعه و امانت است» (یا امانت را به او سپرده‌اند. یعنی: ایمان و اعتقادش به طور عاریه است که از او خواهند گرفت).

۱۱۶ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین﵇ فرمود در بعضی از سخنان خود که به آن خطبه خواند، بر سر منبر که: «ای گروه مردمان، چون بدانید، عمل کنید به آنچه دانستید تا باشد که شما راه راست یابید. به درستی که عالمی که به غیر علم خود عمل نماید، چون جاهل سرگردانی است که از بی‌خودی جهل خود به هوش باز نیاید. بلکه به حقیقت چنین دانستم که حجت بر او بزرگ‌تر است و حسرت و اندوه بر این عالم که از علم خویش بیرون آمده (چنانچه مار از پوست بیرون آید). یعنی: از آن اعراض نموده، بیشتر است از حسرت بر این جاهل که در جهل خویش سرگردان است؛ هر چند که هر دو سرگردانند و هلاک خواهند گردید.

و خویش را در اضطراب میفکنید که شک می‌کنید و شک می‌کنید که کافر می‌شوید و خویش را رخصت و دستوری مدهید که سهل انگاری می‌کنید و در حق، سهل انگاری مکنید که نقصان می‌کنید. به درستی که از جمله حق خدا بر شما آن است که در دین دانا شوید و از جملهٔ دانش آن است که فریفته نشوید. به درستی که خیرخواه‌ترین شما از برای خویش، آن است که اطاعت پروردگار خویش را بیشتر نماید و از همهٔ شما فرمان برنده‌تر باشد. خیانت‌کارترین شما با خویش، معصیت‌کارترین شما است که پروردگار خویش را بیش از همه نافرمانی کند. هر که خدا را اطاعت کند، ایمن و شاد گردد و هر که خدا را معصیت نماید، نومید و پشیمان شود».

١١٧ / ٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي لَيْلىٰ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْعِلْمَ فَاسْتَعْمِلُوهُ، وَلْتَتَّسِعْ قُلُوبُكُمْ؛ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا كَثُرَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ، قَدَرَ الشَّيْطَانُ عَلَيْهِ، فَإِذَا خَاصَمَكُمُ الشَّيْطَانُ، فَأَقْبِلُوا عَلَيْهِ بِمَا تَعْرِفُونَ؛ فَـ ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً﴾».

فَقُلْتُ: وَمَا الَّذِي نَعْرِفُهُ؟ قَالَ: «خَاصِمُوهُ بِمَا ظَهَرَ لَكُمْ مِنْ قُدْرَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ».

١٤ ـ بَابُ الْمُسْتَأْكِلِ بِعِلْمِهِ وَالْمُبَاهِي بِهِ

١١٨ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: مَنْهُومَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ دُنْيَا، وَطَالِبُ عِلْمٍ؛ فَمَنِ اقْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلىٰ مَا أَحَلَّ اللهُ لَهُ، سَلِمَ؛ وَمَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا، هَلَكَ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ أَوْ يُرَاجِعَ؛ وَمَنْ أَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ أَهْلِهِ وَعَمِلَ بِعِلْمِهِ، نَجَا؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا، فَهِيَ حَظُّهُ».

١١٩ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ؛ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ، أَعْطَاهُ اللهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

١٢٠ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ».

۱۱۷ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن‌که او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «چون علم را شنیدید و دانستید، به آن عمل نمایید. و باید که دل‌های شما، گشاده باشد؛ زیراکه علم، چون بسیار شود در دل آن کسی که تاب تحمل آن نداشته باشد، شیطان بر او دست یابد. پس چون شیطان با شما خصومت و جدال کند، رو به او آورید به آنچه می‌شناسید؛ زیراکه مکر و حیلهٔ شیطان، سست و ضعیف است». عرض کردم که: آنچه راکه می‌شناسیم چیست (تا با آن با وی مخاصمه نماییم)؟ فرمود که: «با او مخاصمه کنید به آنچه از برای شما ظاهر شده از قدرت خدای عزّوجلّ».

۱۴. باب در بیان آن‌که علم خویش را آلت خوردن مال مردم ساخته و آن‌که به آن فخر و مباهات می‌نماید

۱۱۸ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه روایت کرده‌اند از حمّاد بن عیسی، از عمر بن اُذینه، از ابان بن ابی عیّاش، از سُلیم بن قیس که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: دو پر اشتهای پر خورند که سیر نمی‌شوند: یکی طلب کنندهٔ دنیا، و دیگری طلب کنندهٔ علم. پس هر که اقتصار کند از دنیا بر آنچه خدا از برای او حلال گردانیده، سالم می‌ماند. و هر که آن را بگیرد از جایی که حلال نباشد، هلاک می‌شود؛ مگر آن‌که توبه کند و آن حرام را به صاحبش برگرداند. و هر که علم را از اهل آن فراگیرد، و به علم خود عمل نماید، نجات یابد و هر که دنیا را به علم اراده کند، همان دنیا بهرهٔ او ست».

۱۱۹ / ۲. حسین بن محمد بن عامر، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که حدیث را خواهد به جهت منفعت دنیا، او را در آخرت نصیبی نخواهد بود. و هر که خیر آخرت را به آن اراده کند، خدا خیر دنیا و آخرت را به او عطا فرماید».

۱۲۰ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد اصبهانی، از مِنقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که حدیث را به جهت منفعت دنیا اراده کند، او را در آخرت نصیبی نباشد».

١٢١ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبّاً لِدُنْيَاهُ، فَاتَّهِمُوهُ عَلىٰ دِينِكُمْ؛ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ لِشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ».

وَقَالَ ﷺ: «أَوْحَى اللهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلىٰ دَاوُدَ ﷺ: لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِماً مَفْتُوناً بِالدُّنْيَا؛ فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي؛ فَإِنَّ أُولٰئِكَ قُطَّاعُ طَرِيقِ عِبَادِيَ الْمُرِيدِينَ، إِنَّ أَدْنىٰ مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ».

١٢٢ / ٥ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: الْفُقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ، فَاحْذَرُوهُمْ عَلىٰ دِينِكُمْ».

١٢٣ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ، أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا».

١٥ - بَابُ لُزُومِ الْحُجَّةِ عَلَى الْعَالِمِ وَتَشْدِيدِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ

١٢٤ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ: «يَا حَفْصُ، يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ».

١٢٥ / ٢ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ - عَلىٰ نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -: وَيْلٌ لِعُلَمَاءِ السَّوْءِ كَيْفَ تَلَظّىٰ عَلَيْهِمُ النَّارُ؟!».

١٢٦ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ:

۱۲۱ / ۴ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم، از منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که فرمود که: «چون عالم را ببینید که با دنیای خویش محبّت داشته باشد، او را بر دین خود متهم کنید؛ زیرا که هر که دوست چیزی باشد، آنچه را که دوست می‌دارد، رعایت می‌نماید». و فرمود که: «خدا به سوی داودؑ وحی فرمود که: در میانهٔ من و خود، عالمی قرار مده که فریفتهٔ دنیا باشد، که تو را از راه دوستی من باز می‌دارد؛ زیرا که این گروه، راهزنان بندگان منند که مرا می‌خواهند. به درستی که پست‌تر چیزی که که من با ایشان می‌کنم، آن است که شیرینی لذّت مناجات با خود را از دل‌های ایشان بر می‌کنم».

۱۲۲ / ۵ . علی، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خداﷺ فرمود که: فقها، امین‌های پیغمبرانند؛ مادام که در دنیا داخل نشوند. به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، مراد از دخول ایشان در دنیا چیست؟ فرمود که: پیروی کردن از سلطان و چون چنین کنند، از ایشان حذر کنید بر دین خویش».

۱۲۳ / ۶ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از آن‌که او را حدیث کرده، از امام محمد باقرؑ روایت کرده که آن حضرت فرمود که: «هر که طلب علم کند از برای آن‌که فخر و مباهات کند با علما، یا با سفیهان کم عقل به آن جدال و ستیزه نماید، یا به آن روی مردم را به سوی خویش گرداند، جای خویش را در جهنم آماده داند؛ زیرا که ریاست و مهتری صلاحیت ندارد، مگر از برای اهل آن».

۱۵. باب در بیان لزوم حجّت بر عالم و سخت گرفتن امر بر او

۱۲۴ / ۱ . علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «ای حفص، از برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده می‌شود، پیش از آن‌که یک گناه از برای عالم آمرزیده شود».

۱۲۵ / ۲ . به همین اسناد از او روایت شده که گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود که: «عیسی بن مریم فرمود: وای بر علمای بد! کسی نمی‌داند که آتش بر ایشان چگونه زبانه می‌کشد».

۱۲۶ / ۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همه روایت کرده‌اند از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «چون روح به این جا رسید ـ و با دست خود اشاره به حلقوم خویش فرمود ـ عالم

«إذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَاهُنَا ـ وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَىٰ حَلْقِهِ ـ لَمْ يَكُنْ لِلْعَالِمِ تَوْبَةٌ»، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ﴾».

١٢٧ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْمُكَارِي، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾، قَالَ: «هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلاً بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ».

١٦ ـ بَابُ النَّوَادِرِ

١٢٨ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: «رَوِّحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبَدِيعِ الْحِكْمَةِ؛ فَإِنَّهَا تَكِلُّ كَمَا تَكِلُّ الْأَبْدَانُ».

١٢٩ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ النَّيْسَابُورِيِّ، عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَخِي شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ، عَنْ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ؛ فَرَأْسُهُ

را توبه نمی‌باشد». پس این آیه را خواند: ﴿إِنَّمَا ٱلتَّوْبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٍ﴾[۱]، یعنی: «جز این نیست که قبول توبه بر خدا واجب است به مقتضای وعده و لطف از برای آنان که بدی را به جا می‌آورند به نادانی و سفاهت نه از روی علم و دانش».

۱۲۷ / ۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابو سعید مُکاری، از ابوبصیر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿فَكُبْكِبُواْ فِيهَا هُمْ وَٱلْغَاوُۥنَ﴾[۲]، که ترجمهٔ ظاهر آن این است: «پس در افکنده شوند به روی در جهنم ایشان و گمراهان» (یعنی: بتان و پرستندگان ایشان). آن حضرت فرمود: «ایشان گروهی هستند که عدالت یا هر امر حقی را وصف نمودند به زبان‌های خویش، بعد از آن، آن را مخالفت کردند. و به سوی غیر آن رفتند و آن را به عمل آوردند».

۱۶. باب نوادر[۳]

۱۲۸ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر روایت کرده از حفص بن بَختری و آن را مرفوع ساخته که گفت: امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمود که: «راحت دهید روح‌های خویش را به حکمت‌های تازه و علم‌های نافع؛ زیرا که ارواح مانده می‌شوند، چنانچه بدن‌ها مانده می‌شوند».

۱۲۹ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از نوح بن شُعیب نیشابوری، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از دُرست بن ابی منصور، از عروه پسر برادر شعیب عَقَرقوفی، از شعیب، از ابوبصیر که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «امیر المؤمنین ﷺ می‌فرمود: ای طلب کنندهٔ علم، به درستی که علم، صاحب فضیلت‌های

۱. نساء، ۱۷.
۲. شعراء، ۹۴.
۳. بابی است که آنچه در آن است با ابواب سابق مناسب داشته باشد، بلکه در اصل مطلب، با آنها یکی باشد، ولیکن به واسطهٔ کمی و قلّت آنچه در باب نوادر ذکر می‌شود، یا به جهت اشتمال آن بر مطالب بسیار، محدثین را ممکن نبود که عنوانی از برای آن قرار دهند؛ چنانچه از برای آنچه در غیر باب نوادر مذکور است، عنوانات متعدده علی حده قرار داده و می‌دهند؛ زیرا که عنوان قرار دادن از برای همهٔ احادیث یا همهٔ مطالب آن، باعث طول و از برای بعضی دون بعضی، موجب اخلال یا ترجیح بلا مرجح است و آن معقول نیست. لهذا آن را به باب نوادر معنون گردانیدند. ذکر باب نوادر، در هر کتاب، که باب نوادر دارد، معنی و علتش این است. (مترجم)

التَّوَاضُعُ، وَعَيْنُهُ الْبَرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ، وَأُذُنُهُ الْفَهْمُ، وَلِسَانُهُ الصِّدْقُ، وَحِفْظُهُ الْفَحْصُ، وَقَلْبُهُ حُسْنُ النِّيَّةِ، وَعَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَالْأُمُورِ، وَيَدُهُ الرَّحْمَةُ، وَرِجْلُهُ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ، وَهِمَّتُهُ السَّلَامَةُ، وَحِكْمَتُهُ الْوَرَعُ، وَمُسْتَقَرُّهُ النَّجَاةُ، وَقَائِدُهُ الْعَافِيَةُ، وَمَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ، وَسِلَاحُهُ لِينُ الْكَلِمَةِ، وَسَيْفُهُ الرِّضَا، وَقَوْسُهُ الْمُدَارَاةُ، وَجَيْشُهُ مُحَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ، وَمَالُهُ الْأَدَبُ، وَذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ، وَزَادُهُ الْمَعْرُوفُ، وَمَأْوَاهُ الْمُوَادَعَةُ، وَدَلِيلُهُ الْهُدىٰ، وَرَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ».

١٣٠ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: نِعْمَ وَزِيرُ الْإِيمَانِ الْعِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْعِلْمِ الْحِلْمُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الْحِلْمِ الرِّفْقُ، وَنِعْمَ وَزِيرُ الرِّفْقِ الْعِبْرَةُ».

١٣١ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، مَا الْعِلْمُ؟ قَالَ: الْإِنْصَاتُ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الِاسْتِمَاعُ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْحِفْظُ؟ قَالَ: ثُمَّ مَهْ؟ قَالَ: الْعَمَلُ بِهِ، قَالَ: ثُمَّ مَهْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: نَشْرُهُ».

١٣٢ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، رَفَعَهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ، فَاعْرِفْهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ: صِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ، وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلِاسْتِطَالَةِ وَالْخَتْلِ، وَصِنْفٌ يَطْلُبُهُ لِلْفِقْهِ وَالْعَقْلِ، فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَالْمِرَاءِ مُوذٍ، مُمَارٍ، مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أَنْدِيَةِ الرِّجَالِ بِتَذَاكُرِ الْعِلْمِ وَصِفَةِ الْحِلْمِ، قَدْ تَسَرْبَلَ بِالْخُشُوعِ، وَتَخَلّىٰ مِنَ الْوَرَعِ، فَدَقَّ اللهُ مِنْ هٰذَا خَيْشُومَهُ، وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْزُومَهُ؛ وَصَاحِبُ الِاسْتِطَالَةِ وَالْخَتْلِ ذُو خِبٍّ وَمَلَقٍ، يَسْتَطِيلُ عَلىٰ مِثْلِهِ مِنْ أَشْبَاهِهِ، وَيَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِ، فَهُوَ

بسیار است. پس سرِ آن فروتنی است، و چشمش بیزاری از حسد، و گوشش فهمیدن، و زبانش راست‌گویی، و حافظه‌اش تفحص و جستجو، و دلش نیکی نیت، و عقلش شناختن چیزها و کارها، و دستش رحمت و دل‌نرمی، و پایش دیدن علما، و همتش سلامتی مردم از صاحبش، و حکمتش پرهیزگاری، و قرارگاهش نجات، و لشکرکشش دوری از بدی‌ها، و حیوان سواریش نگاه‌داشتن عهد، و حربه‌اش نرمی سخن، و شمشیرش رضا و خشنودی، و کمانش مدارا با دشمنان، و لشکرش گفت‌وگوی با علما (که با ایشان بگوید و بشنود)، و مالش ادب، و ذخیره‌اش دوری و پرهیز کردن از گناهان، و توشه‌اش نیکی، و آرامگاهش مصالحه و ترک دشمنی، و رهبرش هدایت، و یارش دوستی نیکان است».

۱۳۰ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، ازامام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خداﷺ فرمود که: علم، خوب وزیری است از برای ایمان، و حلم، خوب وزیری است از برای علم، و مدارا، خوب وزیری است از برای حلم، و صبر، خوب وزیری است از برای مدارا» (در بعضی از نسخه‌ها، به جای صبر، عبرت است. و معنی آن، پند گرفتن است).

۱۳۱ / ۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادقؑ، از پدرانشؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مردی به خدمت رسول خداﷺ آمد و عرض کرد که: یا رسول الله، چیست که باعث حصول علم می‌شود؟ فرمود: خاموشی. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: گوش دادن و شنیدن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: حفظ و ضبط کردن. عرض کرد که: بعد از آن چیست؟ فرمود که: عمل کردن به آن. عرض کرد که: بعد از آن چیست یا رسول الله؟ فرمود که: آشکار کردن و پراکنده نمودن آن میان مردمان».

۱۳۲ / ۵. علی بن ابراهیم، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی امام جعفر صادقؑ که آن حضرت فرمود: «طلب کنندگان علم، سه قسم‌اند. پس ایشان را به ذات و صفات ایشان بشناسیم: یک قسم آن را طلب می‌کند از برای استخفاف و استهزا که لازم جهل است، تا آن‌که با غیر خود جدال کند. و قسم دیگر، آن‌که آن را می‌طلبد از برای گردن‌کشی کردن و زیادتی جستن و فریب دادن. و قسم دیگر، آن را می‌طلبد از برای دانش و عمل کردن (در بعضی نسخه‌ها به جای عمل، عقل، واقع شده و بنا بر این نسخه، مراد آن است که طلب کردن از

لِحَلْوَائِهِمْ هَاضِمٌ، وَلِدِينِهِ حَاطِمٌ، فَأَعْمَى اللهُ عَلىٰ هٰذَا خَبَرَهُ، وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثَرَهُ؛ وَصَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَقْلِ ذُو كَآبَةٍ وَحَزَنٍ وَسَهَرٍ، قَدْ تَحَنَّكَ فِي بُرْنُسِهِ، وَقَامَ اللَّيْلَ فِي حِنْدِسِهِ، يَعْمَلُ وَيَخْشىٰ وَجِلاً دَاعِياً مُشْفِقاً، مُقْبِلاً عَلىٰ شَأْنِهِ، عَارِفاً بِأَهْلِ زَمَانِهِ، مُسْتَوْحِشاً مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ، فَشَدَّ اللهُ مِنْ هٰذَا أَرْكَانَهُ، وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَهُ».

● وَحَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْقَزْوِينِيُّ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْقَلِ بِقَزْوِينَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْعَلَوِيِّ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ صُهَيْبٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام.

١٣٣ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ رُوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ، وَإِنَّ رُعَاتَهُ قَلِيلٌ، وَكَمْ مِنْ مُسْتَنْصِحٍ لِلْحَدِيثِ مُسْتَغِشٌّ لِلْكِتَابِ، فَالْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُ الرِّعَايَةِ، وَالْجُهَّالُ

برای تحصیل بصیرت کامل است در دین، و اطلاع بر احوال آخرت و حقارت دنیا و بی‌اعتباری آن).

پس صاحب جهل و جدال، مردم را اذیت می‌رساند و مجادله می‌کند و در مجالس مردمان به گفت‌وگو می‌پردازد و علم و صفت حلم را بسیار یاد می‌کند و در ظاهر، فروتنی را شعار خود ساخته و در باطن، از پرهیزگاری عاری است. پس خدا، به جهت این عمل، از صاحب آن، استخوان بینی او را بکوبد (یعنی روی او را قبیح گرداند. چه، صورت، به بینی است؛ چنانچه می‌بینی). و گرداگرد سینهٔ او را ببرد. و صاحب گردن‌کشی و فریب، و صاحب فریب و گریز و خیانت و چاپلوسی است که به زبان دوستی اظهار می‌کند و در دل، خلاف آن را دارد، و بر مثل خود از علما تفوق می‌جوید و طریق گردن کشی می‌پوید، و از برای مالداران که از او پست‌ترند، فروتنی می‌نماید و به جهت شیرینی یا بخشش ایشان، شکسته نفسی می‌کند و دین خویش را در هم می‌شکند. خدا بر چنین طالبی، خیرش را کور گرداند که از خود هم خبر نداشته باشد، و اثرش را از میان آثار علما بر طرف کند. و صاحب دانش و عمل و یا عقل، صاحب بدحالی و اندوهی است که او را درهم شکسته و پیوسته محزون است و شب‌ها بیدارخوابی می‌کشد از برای عبادت و تحت الحنک می‌بندد بر کلاهی که بر سر اوست و در تاریکی شب، به عبادت می‌ایستد و عمل می‌کند و پیوسته می‌ترسد که مبادا عملش قبول درگاه خدا نشود و مشغول دعا و زاری می‌باشد و رو به کار خویش کرده، متوجه اصلاح حال خود است و مردم زمانهٔ خویش را می‌شناسد و از معتمدین برادران خویش وحشت دارد، و به کسی انس نمی‌گیرد. پس خدا ارکان این چنین کسی را سخت و محکم گرداند و ایمنی خویش را در روز قیامت به [او] عطا فرماید».

● حدیث کرد مرا به این حدیث، محمد بن محمود ـ که ابو عبدالله قزوینی است ـ از چند نفر از اصحاب ما، که از ایشان است جعفر بن محمد صیقل در قزوین، از احمد بن عیسی علوی، از عباد بن صهیب بصری، از امام جعفر صادق علیه السلام.

۱۳۳ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «راویان کتاب خدا (که قرآن است یا کتابی که مشتمل باشد بر علومی که در دین به کار آید، و حافظان آن از غلط و تحریف و لحن و تصحیف) بسیارند. به درستی که رعایت کنندگان آن (که عالم باشند به مراد آن و عامل

يَحْزُنُهُمْ حِفْظُ الرِّوَايَةِ، فَرَاعٍ يَرْعىٰ حَيَاتَهُ، وَرَاعٍ يَرْعىٰ هَلَكَتَهُ، فَعِنْدَ ذٰلِكَ اخْتَلَفَ الرَّاعِيَانِ، وَتَغَايَرَ الْفَرِيقَانِ».

١٣٤ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؈، قَالَ: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثاً، بَعَثَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِماً فَقِيهاً».

١٣٥ / ٨. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؈ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلىٰ طَعَامِهِ﴾ قَالَ: قُلْتُ: مَا طَعَامُهُ؟ قَالَ: «عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ، عَمَّنْ يَأْخُذُهُ؟».

١٣٦ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؈، قَالَ: «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ، وَتَرْكُكَ حَدِيثاً لَمْ تُرْوِهِ خَيْرٌ مِنْ رِوَايَتِكَ حَدِيثاً لَمْ تُحْصِهِ».

باشند به مقصود آن) کم‌اند و چه بسیار است آن‌که حدیث را تصدیق می‌کند و عمل می‌کند به آنچه در آن است و کتاب خدا را تصدیق نمی‌کند و عمل نمی‌کند به آنچه در آن است. پس رعایت نکردن، علما را اندوهناک می‌گرداند. حفظ کردن روایت جاهلان را رسوا و خوار می‌سازد (در بعضی از نسخه‌ها، رعایت، به جای روایت واقع شده. در این نسخه‌ها یحزنهم به حای حطی و نون کلمن است؛ چون فقرهٔ اولی. و ترجمهٔ آن این می‌شود: جاهلان حفظ رعایت ایشان، اندوهناک می‌گردند و نسخهٔ اوّلی، أصح است. و تتمهٔ حدیث:) پس رعایت کننده‌ای است که حیات خود را رعایت می‌کند و رعایت کننده‌ای است که هلاکت خویش را رعایت می‌کند و در این هنگام، این دو رعایت کننده، با هم اختلاف کردند و این دو گروه، غیر یکدیگر شدند».

۱۳۴ / ۷ . حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «هر که چهل حدیث از احادیث ما را حفظ نماید، خدا او را در روز قیامت، عالم محشور گرداند و فقیه».

۱۳۵ / ۸ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن‌که او را ذکر کرده، از زید شحّام، از امام محمد باقر﷣ در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ﴾[1]. ترجمهٔ ظاهر آن این است: «پس باید آدمی نظر کند به دیدهٔ بصیرت و عبرت به سوی خوردنی خویش». گفت: عرض کردم که: طعام او چیست؟ حضرت فرمود: «علم او که آن را فرا می‌گیرد، بنگرد که آن را از که فرا می‌گیرد».

۱۳۶ / ۹ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نُعمان، از عبدالله بن مُسکان، از داود بن فَرقد، از ابی سعید زُهری، از امام محمد باقر روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «توقف کردن در نزد چیزی که مشتبه و پوشیده باشد، بهتر است از آن‌که بی باکانه خویش را در هلاکت افکند. و ترک کردن تو حدیثی را که کسی تو را به آن خبر نداده باشد، یا آن را درست روایت نتوانی کرد، بهتر است از آن‌که حدیثی را روایت کنی که آن را درست ندانسته باشی».

---

۱. عبس، ۲۴.

١٣٧ / ١٠ . مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، أَنَّهُ عَرَضَ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ بَعْضَ خُطَبِ أَبِيهِ، حَتّىٰ إِذَا بَلَغَ مَوْضِعاً مِنْهَا، قَالَ لَهُ: «كُفَّ وَاسْكُتْ». ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «لا يَسَعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكَفُّ عَنْهُ وَالتَّثَبُّتُ وَالرَّدُّ إِلىٰ أَئِمَّةِ الْهُدىٰ حَتّىٰ يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقَصْدِ، وَيَجْلُوا عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمىٰ، وَيُعَرِّفُوكُمْ فِيهِ الْحَقَّ، قَالَ اللهُ تَعَالىٰ: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾».

١٣٨ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِي: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّالِثُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ».

١٣٩ / ١٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: مَا حَقُّ اللهِ عَلىٰ خَلْقِهِ؟ فَقَالَ: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَيَكُفُّوا عَمَّا لَا يَعْلَمُونَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ فَقَدْ أَدَّوْا إِلَى اللهِ حَقَّهُ».

١٤٠ / ١٣ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ الْعِجْلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلىٰ قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا».

١٤١ / ١٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيِّ، عَنِ ابْنِ عَائِشَةَ الْبَصْرِيِّ رَفَعَهُ، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ فِي بَعْضِ خُطَبِهِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ بِعَاقِلٍ مَنِ انْزَعَجَ مِنْ قَوْلِ الزُّورِ فِيهِ، وَلَا بِحَكِيمٍ مَنْ رَضِيَ بِثَنَاءِ الْجَاهِلِ عَلَيْهِ؛

۱۳۷ / ۱۰ . محمد، از احمد، از ابن فضّال، از ابن ابی بُکیر، از حمزة بن طیّار روایت کرده است که بر امام جعفر صادق علیه السلام بعضی از خطبه‌های پدرش را عرض کرد تا چون به جایی از آن رسید، حضرت فرمود که: «باز ایست و ساکت شو»، بعد از آن حضرت فرمود که: «شما را نمی‌رسد در باب آنچه به شما فرود آید، از آنچه نمی‌دانید، مگر باز ایستادن از آن و درنگ نمودن و رد کردن آن به سوی ائمهٔ هدی، تا شما را در آن به راه راست بدارند و زنگ کوری و جهالت را در آن از شما بزدایند، و جلا دهند، و در آن حق را به شما بشناسانند. خدای تعالی فرموده است: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[1]، یعنی: پس بپرسید اهل ذکر را ـ که خاندان پیغمبراند، چنانچه بعد از این خواهد آمد ـ اگر هستید که نمی‌دانید».

۱۳۸ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از سفیان عُیَیْنه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همهٔ علم مردم را که نفعی داشته باشد در آخرت، در چهار چیز یافتم: اول آنها آن است که پروردگار خویش را بشناسی، و دوم آن‌که بدانی که با تو چه کرده است، و سوم آن‌که بدانی که از تو چه خواسته است، و چهارم آن‌که آنچه تو را از دینی که داری بیرون می‌برد، بشناسی».

۱۳۹ / ۱۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حق خدا بر خلقش چه چیز است؟ فرمود که: «آن است که آنچه را که می‌دانند، بگویند و آنچه را نمی‌دانند، باز ایستند، و چون این را به جا آورند، حق خدا را ادا نموده‌اند».

۱۴۰ / ۱۳ . محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن سنان، از محمد بن مروان عِجلی، از علی بن حنظله روایت کرده است که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «منزلت‌ها و مرتبه‌های مردم را بشناسید بر اندازهٔ روایت کردن ایشان از ما» (که هر که روایتش از ما بیشتر، جاه و منزلتش عظیم‌تر است).

۱۴۱ / ۱۴ . حسین بن حسن، از محمد بن زکریا غَلابی، روایت کرده است از ابن عائشه بصری و آن را مرفوع ساخته که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌های خویش فرموده که: «ای گروه مردمان، بدانید که عاقل نیست آن‌که گفتار دروغ و بهتان در باب او، مضطرب

---

۱. نحل، ۴۳.

النَّاسُ أَبْنَاءُ مَا يُحْسِنُونَ، وَقَدْرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ، فَتَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ؛ تَبَيَّنْ أَقْدَارُكُمْ».

١٤٢ / ١٥ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يُقَالُ لَهُ: عُثْمَانُ الأَعْمىٰ، وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ يُؤْذِي رِيحُ بُطُونِهِمْ أَهْلَ النَّارِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «فَهَلَكَ إِذَنْ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ، مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُوماً مُنْذُ بَعَثَ اللهُ نُوحاً، فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَميناً وَشِمَالاً، فَوَ اللهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا».



١٧ ـ بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَالْحَدِيثِ وَفَضْلِ الْكِتَابَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْكُتُبِ

١٤٣ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: قَوْلُ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾؟ قَالَ: «هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ، فَيُحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ، لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ».

می‌شود و از جا به در می‌رود. و حکیم نیست آن‌که به مدح و ثنای جاهل بر او، خشنود می‌گردد. مردمان، پسرانند از برای آنچه آن را (بدانند یا) نیکوکار شمارند (یعنی منسوب‌اند به سوی آن) پس اگر علم و عمل را نیکو بدانند، یا نیکو شمارند ابنای آخرت را، اهل آنند. و اگر در دنیا و زینت آن را بدانند یا نیکو شمارند ابنای دنیا را، اهل آنند). و اندازه بزرگی هر مردی به اندازهٔ آن است که آن را می‌داند (پس اگر هیچ عمل ندارد، هیچ قدر و اندازه ندارد. و اگر علم دارد، قدرش به قدر آن است. هر که علمش بیشتر، جاه و مرتبه‌اش بیشتر است). پس در علم سخن گویید تا قدر و اندازه‌های شما ظاهر شود».

۱۴۲ / ۱۵ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن سلیمان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که تکلم می‌فرمود و در خدمت آن حضرت مردی از اهل بصره بود که او را عثمان أعمی می‌گفتند و آن مرد می‌گفت: حسن بصری گمان می‌کند که کسانی که علم را می‌پوشند، بوی بد شکم‌های ایشان اهل جهنم را آزار می‌رساند. امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «پس، از این لازم می‌آید که مؤمن آل فرعون، هلاک شده باشد و علم خویش را به خدایی خدا و پیغمبری موسی می‌پوشید و کتمان می‌کرد». بعد از آن فرمود که: «همیشه علم پوشیده بوده است از آن روزی که خدای تعالی نوح را به پیغمبری فرستاد تا امروز. پس حسن به هر طرف که می‌خواهد از راست و چپ برود و آنچه می‌خواهد بگوید. به خدا سوگند که علم یافت نمی‌شود، مگر در اینجا» (یعنی خانهٔ نبوت و معدن خلافت، یا مکان شریف آن حضرت. و ممکن است که آن جناب اشاره به سینهٔ خود فرموده باشد).

۱۷. باب در بیان روایت کردن کتاب‌ها و حدیث و فضیلت نوشتن به توشیحات

۱۴۳ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از منصور بن یونس، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: چیست معنی فرمودهٔ خدای جلّ ثناؤه: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾[1]؟ (که ترجمهٔ آن گذشت). حضرت فرمود که: «مقصود، آن مردی است که حدیث را می‌شنود، بعد از آن، کسی را به آن، حدیث می‌کند؛ چنانچه آن را شنیده. چیزی را در آن نمی‌افزاید و از آن چیزی را کم نمی‌کند».

---

۱. زمر، ۱۸.

١٤٤ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ، فَأَزِيدُ وَأَنْقُصُ؟ قَالَ: «إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ، فَلَا بَأْسَ».

١٤٥ / ٣. وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ، فَأُرِيدُ أَنْ أَرْوِيَهُ كَمَا سَمِعْتُهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ؟ قَالَ: «فَتَتَعَمَّدُ ذٰلِكَ؟». قُلْتُ: لَا، فَقَالَ: «تُرِيدُ الْمَعَانِيَ؟». قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَلَا بَأْسَ».

١٤٦ / ٤. وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: الْحَدِيثُ أَسْمَعُهُ مِنْكَ أَرْوِيهِ عَنْ أَبِيكَ، أَوْ أَسْمَعُهُ مِنْ أَبِيكَ أَرْوِيهِ عَنْكَ؟ قَالَ: «سَوَاءٌ، إِلَّا أَنَّكَ تَرْوِيهِ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ».

● وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام لِجَمِيلٍ: «مَا سَمِعْتَ مِنِّي فَارْوِهِ عَنْ أَبِي».

١٤٧ / ٥. وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: يَجِيئُنِي الْقَوْمُ، فَيَسْتَمِعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ، فَأَضْجَرُ وَلَا أَقْوىٰ؟ قَالَ: «فَاقْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوَّلِهِ حَدِيثاً، وَمِنْ وَسَطِهِ حَدِيثاً، وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثاً».

١٤٨ / ٦. عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِي الْكِتَابَ، وَلَا يَقُولُ: ارْوِهِ عَنِّي، يَجُوزُ لِي أَنْ أَرْوِيَهُ عَنْهُ؟

قَالَ: فَقَالَ: «إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْكِتَابَ لَهُ، فَارْوِهِ عَنْهُ».

۱۴۴ / ۲. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می‌شنوم، پس آن را زیاد و کم می‌کنم. فرمود که: «اگر اراده داری که معانی و آنچه را که مقصود از آن است، بگویی، باکی بر تو نیست».

۱۴۵ / ۳. و از او روایت است، از محمد بن حسین، از ابن سنان، از داود بن فَرقد که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که: سخن را از تو می‌شنوم، پس اراده می‌کنم که آن را چنانچه از تو شنیده‌ام روایت کنم، میسر نمی‌شود. حضرت فرمود که: «آیا آن را چنانچه خود می‌خواهی می‌گویی؛ خواه زیاد باشد و خواه کم و خواه آن مضمون باشد و خواه غیر آن؟». عرض کردم که: نه، چنین نمی‌کنم. فرمود که: «می‌خواهی معانی آن را روایت کنی با الفاظی که شنیده باشی، بی‌زیاده و نقصان؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «باکی بر تو نیست».

۱۴۶ / ۴. و از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: حدیث را از تو می‌شنوم و آن را از پدرت روایت می‌کنم، یا آن را از پدرت می‌شنوم و از تو روایت می‌کنم. حضرت فرمود که: «هر دو برابرند و تفاوتی ندارند، مگر آن‌که تو آن را از پدرم روایت کنی دوست‌تر است به سوی من».

● امام جعفر صادق علیه السلام به جمیل فرمود که: «آنچه را که از من شنیده‌ای، از پدرم روایت کن».

۱۴۷ / ۵. از او، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از عبدالله بن سِنان روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: گروهی در نزد من حدیث می‌خوانند و به نزد من می‌آیند و حدیث شما را از من می‌شنوند و من دل تنگ می‌شوم و نمی‌توانم که همهٔ آن حدیث را بر ایشان بخوانم. حضرت فرمود که: «پس، از اول کتاب یک حدیث و از میان آن یک حدیث و از آخر آن یک حدیث را برایشان بخوان».

۱۴۸ / ۶. از او روایت شده که به اسناد خویش، از احمد بن عمر حلاّل روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرض کردم که: مردی از اصحاب ما کتاب حدیث را به من می‌دهد و نمی‌گوید که این را از من روایت کن. آیا مرا جایز است که آن را از وی روایت کنم؟ احمد گفت که: حضرت فرمود: «هرگاه بدانی که آن کتاب، تألیف اوست، آن را

١٤٩ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ، فَأَسْنِدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ، فَإِنْ كَانَ حَقّاً فَلَكُمْ، وَإِنْ كَانَ كَذِباً فَعَلَيْهِ».

١٥٠ / ٨ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حُسَيْنٍ الْأَحْمَسِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ».

١٥١ / ٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «اكْتُبُوا، فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّىٰ تَكْتُبُوا».

١٥٢ / ١٠ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «احْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا».

١٥٣ / ١١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَيْبَرِيِّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «اكْتُبْ، وَبُثَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ، فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ؛ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانُ هَرْجٍ لَا يَأْنَسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ».

١٥٤ / ١٢ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ الْمُفْتَرِعَ». قِيلَ لَهُ: وَمَا الْكَذِبُ الْمُفْتَرِعُ؟ قَالَ: «أَنْ يُحَدِّثَكَ الرَّجُلُ بِالْحَدِيثِ، فَتَتْرُكَهُ وَتَرْوِيَهُ عَنِ الَّذِي حَدَّثَكَ عَنْهُ».

روایت کن».

۱۴۹ / ۷ . علی بن ابراهیم، از پدرش و از احمد بن محمد بن خالد، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین ﷺ فرمود: هر گاه حدیثی را به کسی نقل کنید، آن را نسبت دهید به سوی کسی که شما را حدیث کرده. پس اگر آن حدیث راست و درست باشد، نفع آن به شما عائد شود و اگر دروغ باشد، وبالش بر آن است که دروغ گفته».

۱۵۰ / ۸ . علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از ابو أیّوب مدنی، از ابن ابی عُمیر، از حسین احمسی، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «دل، اعتماد می‌کند بر نوشتن، یا نوشته».

۱۵۱ / ۹ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از عاصم بن حُمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «بنویسید (یعنی حدیث ما را) به درستی که شما حفظ نمی‌کنید تا بنویسید».

۱۵۲ / ۱۰ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بُکیر، از عُبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «کتاب‌های خویش را نیکو محافظت نمایید. پس به درستی که زود باشد که شما به سوی آنها محتاج شوید».

۱۵۳ / ۱۱ . چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد برقی، از بعضی از اصحابش، از ابو سعید خیبری، از مفضّل بن عمر که گفت: امام جعفر صادق ﷺ به من فرمود که: «بنویس و علم خود را در میان برادرانت منتشر ساز. پس اگر بمیری، کتاب‌های خویش را به میراث بده به پسرانت؛ زیرا که بر مردم زمانی خواهد آمد که فتنه و قتل و گفت‌وگو در آن بسیار باشد و اهل حق و باطل، با هم ممزوج باشند و در آن زمان انس نگیرند، مگر به کتاب‌های خویش».

۱۵۴ / ۱۲ . به همین اسناد، از محمد بن علی مروی است و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «بپرهیزید از دروغی که مانع باشد میان راوی و قبول روایتش» (یا دروغی که در آن، دست به بالا زده شده باشد). به آن حضرت عرض شد که: مراد از این دروغ چیست؟ فرمود: «آن است که مردی تو را حدیث کند به حدیثی که از کسی روایت کرده

١٥٥ / ١٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «أَعْرِبُوا حَدِيثَنَا؛ فَإِنَّا قَوْمٌ فُصَحَاءُ».

١٥٦ / ١٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَغَيْرِهِ، قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي، وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللهِ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ».

١٥٧ / ١٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ شَيْنُولَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ مَشَايِخَنَا رَوَوْا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِمَا السَّلَام وَكَانَتِ التَّقِيَّةُ شَدِيدَةً، فَكَتَمُوا كُتُبَهُمْ وَلَمْ تُرْوَ عَنْهُمْ، فَلَمَّا مَاتُوا، صَارَتِ الْكُتُبُ إِلَيْنَا، فَقَالَ: «حَدِّثُوا بِهَا؛ فَإِنَّهَا حَقٌّ».

١٨ ـ بَابُ التَّقْلِيدِ

١٥٨ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ

است، پس تو او را واگذاری و آن را روایت کنی از آن‌که محدث تو را حدیث کرده» (مثلا زید تو را حدیث می‌کند به حدیثی که از عمرو شنیده و تو در وقت روایت، زید را ترک می‌کنی و از عمرو روایت می‌نمایی).

۱۵۵ / ۱۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «حدیث ما را اعراب دهید (یعنی حرکات و سکنات و حروف و کلمات آن را چنانچه مقتضای لغت عرب است، به جا آورید و در آن غلط مکنید)؛ زیرا که ما گروه فصحاییم».[۱]

۱۵۶ / ۱۴ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و غیر او، روایت کرده است که گفت: شنیدیم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «حدیث من، حدیث پدر من است و حدیث پدر من، حدیث پدر پدر من، و حدیث پدر پدر من، حدیث حضرت امام حسین ﷺ، و حدیث حضرت امام حسین ﷺ، حدیث حضرت امام حسن ﷺ، و حدیث حضرت امام حسن ﷺ، حدیث حضرت امیر المؤمنین ﷺ، و حدیث حضرت امیر المؤمنین ﷺ، حدیث رسول خدا ﷺ و حدیث رسول خدا ﷺ، فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ است».

۱۵۷ / ۱۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از محمد بن حسن بن ابی خالد شَینولَه که گفت: به خدمت امام محمد تقی ﷺ عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که مشایخ و استادان ما از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند و تقیه سخت و شدید بوده و ایشان به این علت کتاب‌های خود را پنهان کرده‌اند و لهذا آنها از ایشان روایت نشده، و چون مردند، آن کتاب‌ها به ما رسید. حضرت فرمود که: «مردم را به آنها حدیث کنید که آنها را راست و درست است».

۱۸. باب در بیان تقلید

۱۵۸ / ۱ . چند نفر، از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ﷺ که گفت: به آن حضرت عرض

---

۱. و فصیح، آن است که در کلامش چیزی نباشد که بر آن عیب شود. (مترجم)

وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ﴾؟ فَقَالَ: «أَمَا وَاللهِ، مَا دَعَوْهُمْ إِلىٰ عِبَادَةِ أَنْفُسِهِمْ، وَلَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ، وَلٰكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً، وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً، فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ».

١٥٩ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «يَا مُحَمَّدُ، أَنْتُمْ أَشَدُّ تَقْلِيداً أَمِ الْمُرْجِئَةُ؟» قَالَ: قُلْتُ: قَلَّدْنَا وَقَلَّدُوا، فَقَالَ: «لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هٰذَا». فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرَ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنَّ الْمُرْجِئَةَ نَصَبَتْ رَجُلاً لَمْ تَفْرِضْ طَاعَتَهُ وَقَلَّدُوهُ، وَأَنْتُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلاً وَفَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ ثُمَّ لَمْ تُقَلِّدُوهُ، فَهُمْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيداً».

١٦٠ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِ﴾ فَقَالَ: «وَاللهِ، مَا صَامُوا لَهُمْ وَلَا صَلَّوْا لَهُمْ، وَلٰكِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً، وَحَرَّمُوا عَلَيْهِمْ حَلَالاً، فَاتَّبَعُوهُمْ».

١٩ ـ بَابُ الْبِدَعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَايِيسِ

١٦١ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ؛ وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً، عَنْ

کردم که: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾[1]، یعنی: «فرا گرفتند جهودان و ترسایان (اما جهودان، علما و دانشمندان خویش را، و اما ترسایان، زاهدان خود را که دیرانیان و صومعه داران ایشانند)، پروردگار و خدایان به جز خداوند عالمیان».

حضرت فرمود که: «بدان و آگاه باش، به خدا سوگند که ایشان را به سوی بندگی و پرستیدن خود، نخواندند و اگر ایشان را می‌خواندند، ایشان را اجابت نمی‌نمودند، ولکن حرامی را از برای ایشان حلال گردانیدند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند. پس ایشان را پرستیدند از آنجا که نمی‌دانند».

۱۵۹ / ۲ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن محمد همدانی، از محمد بن عُبیده روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود که: «ای محمد، آیا شما سخت‌ترید از روی تقلید و پیروی کردن یا مرجئه؟» (و مراد از ایشان، یا مطلق سنیان است، یا فرقه‌ای از ایشان که مقابل توعیدیه‌اند. و ایشانند که می‌گویند که هیچ معصیتی، با ایمان ضرر نمی‌رساند؛ چنانچه بیاید). محمد گفت که: گفتم: ما تقلید کردیم و ایشان تقلید کردند. حضرت فرمود که: «تو را از این سؤال نکردم». پس در نزد من جوابی بیشتر از جواب اول نبود. حضرت امام موسی علیه السلام فرمود: «به درستی که مرجئه، مردی را نصب کردند که طاعتش واجب نبود و او را تقلید کردند، و شما مردی را نصب کردید و طاعتش را واجب دانستید. بعد از آن، او را تقلید نکردید. پس ایشان سخت‌ترند از شما از روی تقلید کردن».

۱۶۰ / ۳ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که روزه نگرفتند و نماز نکردند از برای ایشان، ولکن حرامی را از برای ایشان حلال کردند و حلالی را از برای ایشان حرام کردند، پس ایشان را پیروی نمودند».

۱۹. باب در بیان حرمت بدعت‌ها و رأی و قیاس‌ها

۱۶۱ / ۱ . حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء؛ و چند نفر از اصحاب ما، روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن فضّال، همگی از

---

۱. توبه، ۳۱.

عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ النَّاسَ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللهِ، يَتَوَلَّىٰ فِيهَا رِجَالٌ رِجَالاً، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ، لَمْ يَخْفَ عَلَىٰ ذِي حِجًى، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ، لَمْ يَكُنِ اخْتِلَافٌ، وَلٰكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هٰذَا ضِغْثٌ، وَمِنْ هٰذَا ضِغْثٌ، فَيُمْزَجَانِ فَيَجِيئَانِ مَعاً، فَهُنَالِكَ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَىٰ أَوْلِيَائِهِ، وَنَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللهِ الْحُسْنىٰ».

١٦٢ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيِّ يَرْفَعُهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ».

١٦٣ / ٣ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ رَفَعَهُ، قَالَ: «مَنْ أَتَىٰ ذَا بِدْعَةٍ فَعَظَّمَهُ، فَإِنَّمَا يَسْعىٰ فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ».

١٦٤ / ٤ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أَبَى اللهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَكَيْفَ ذٰلِكَ؟ قَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُشْرِبَ قَلْبُهُ حُبَّهَا».

عاصم بن حُمید، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقرؑ که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنینؑ از برای مردم خطبه خواند و پس فرمود که: ای گروه مردمان، جز این نیست که منشأ وقوع فتنه‌ها و ضلالت‌ها (که موجب امتحان خلائق است)، خواهش‌های نفس است که پیروی آنها می‌شود، و احکامی چند که از سر نو پیدا می‌گردد که در آنها با کتاب خدا مخالفت می‌شود، و در آن مردانی چند، مردانی را دوست خود می‌گردانند و یکدیگر را اعانت و یاری می‌نمایند.

پس اگر باطل، خالص و ساده می‌بود (که چیزی از حق در آن نبود)، بر هیچ صاحب عقل و فطانت پوشیده نبود، و اگر حق خالص می‌بود (که چیزی از باطل با آن نبود)، اختلافی به هم نمی‌رسید. ولیکن از آن، مشتی و از آن، مشتی فراگرفته می‌شود، پس با هم آمیخته می‌شوند و با هم می‌آیند و در این هنگام، شیطان بر دوستان خویش مستولی می‌شود و بر ایشان دست می‌یابد و نجات می‌یابند آنان که پیشی گرفته از برای ایشان از جانب خدا سابقهٔ نیکوتر که سعادت دنیا و آخرت است».

۱۶۲ / ۲ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد روایت کرده است، از محمد بن جمهور عَمّی، و آن را مرفوع می‌سازد که گفت: رسول خداﷺ فرمود که: «هرگاه بدعت‌ها در میان امت من ظاهر گردد، باید که عالم علم خود را ظاهر کند (و بیان کند که آن بدعت است). پس هر که آن را اظهار نکند، لعنت خدا بر او باد».

۱۶۳ / ۳ . و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که آن جنابﷺ فرمود: «هر که بیاید به نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید و بزرگ دارد، جز این نیست که در خرابی دین اسلام کوشش می‌نماید».

۱۶۴ / ۴ . و به همین اسناد، از محمد بن جمهور روایت است و آن را مرفوع ساخته که گفت: رسول خداﷺ فرمود که: «خدا ابا فرموده از برای صاحب بدعت که توبه کند، یا توبهٔ او را قبول فرماید». به آن حضرت عرض شد که: یا رسول الله، چرا صاحب بدعت توبه نمی‌کند، یا چگونه می‌شود که توبهٔ او مقبول نباشد؟ فرمود: «زیرا که دلش، دوستی آن بدعت، نوشانیده شده» (و آن بر وجهی در دل او در آمده که در آن رسوخ به هم رسانیده و جاگرفته که از آن بیرون نمی‌رود. از کلام آن جناب چنین ظاهر می‌شود که معنی اول، که صاحب بدعت توفیق توبه نمی‌یابد، مراد باشد، اگر چه، در معنی دوم نیز احتمال دارد).

١٦٥ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بِدْعَةٍ - تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يُكَادُ بِهَا الْإِيمَانُ - وَلِيّاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، مُوَكَّلاً بِهِ، يَذُبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِإِلْهَامٍ مِنَ اللهِ، وَيُعْلِنُ الْحَقَّ، وَيُنَوِّرُهُ، وَيَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ، يُعَبِّرُ عَنِ الضُّعَفَاءِ، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللهِ».

١٦٦ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ رَفَعَهُ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الْخَلْقِ إِلَى اللهِ - عَزَّ وَجَلَّ - لَرَجُلَيْنِ:



رَجُلٌ وَكَلَهُ اللهُ إِلىٰ نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ، قَدْ لَهِجَ بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدىٰ بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَّالُ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.

۱۶۵ / ۵ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویة بن وهْب، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «رسول خداﷺ فرمود: به درستی که در نزد هر بدعتی که بعد از من می‌باشد و اراده می‌شود که به آن، با ایمان مکر و حیله شود، یاوری است از اهل بیت من، که گماشته است بر ایمان و از این دفع می‌نماید آنچه را که بد باشد و به الهام و افهام خدا، سخن می‌گوید و حق را آشکار می‌کند و آن را روشن می‌سازد و مکر و حیلهٔ مکاران را رد می‌کند و از جانب ضعیفان بیان می‌کند. پس پند گیرید ای صاحبان دیده‌ها، و بر خدا توکل کنید».

۱۶۶ / ۶ . محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش و علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مَسعدة بن صَدقه، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده‌اند و علی بن ابراهیم، از پدرش روایت کرده از ابن محبوب که آن را مرفوع ساخته از امیر المؤمنینؑ که آن حضرت فرمود: «از جمله دشمن‌ترین خلق به سوی خدای عزّوجلّ دو مردند: یکی مردی که خدا او را به خود واگذاشته (و امور او را به اصلاح نمی‌آورد)، و آن مرد، از راه راست میل کرده (و سرگردان است) و سخنی که بدعت باشد، پردهٔ دلش را شکافته و به درون آن، جا گرفته (یا به واسطهٔ دوستی آن، دل سوخته و شیفته و بیمار شده است. و این، کنایه است از شدت محبت است). و حریص شده به روزه داشتن و نماز کردن و چنین کسی، فتنه و آزمایشی است از برای آن‌که به واسطهٔ او در فتنه افتاده و گمراه است از طریقهٔ هدایت آن‌که پیش از او بوده، و گمراه کنندهٔ کسی است که به او اقتدا کند، و در این بدعت، او را پیروی نماید؛ خواه در وقت زندگی او باشد و خواه بعد از مرگ او. و گناهان غیر خود که او را در این بدعت تبعیت کرده‌اند، بر خواهد داشت. و خود، به گناه خود در گرو است که نمی‌تواند خود را باز رهاند.

و دیگر مردی است که جهل را از مواضع مختلف فراهم آورده است در میان مردمان جاهل و اهتمام دارد به تاریکی‌های فتنه و آنها که در صورت به آدمیان شباهت دارند، و در حقیقت انسان نیستند، او را عالم می‌نامند و در این شغل، روزی درنگ نکرده که سالم باشد، و در هر روز، هر کسی را پیشی می‌گیرد به سوی جهالات و بسیار تحصیل می‌کند آنچه را که هر چه کم باشد، از آن، بهتر است از آنچه بسیار باشد تا چون سیراب شود از آب گندیدهٔ بد بو (یعنی جهالات را جمع کند آن قدر که به اعتقاد خودْ آن را کافی داند و شکمش چنان پر شود

وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلاً فِي جُهَّالِ النَّاسِ، عَانٍ بِأَغْبَاشِ الْفِتْنَةِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِماً، وَلَمْ يَغْنَ فِيهِ يَوْماً سَالِماً، بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ، مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتّىٰ إِذَا ارْتَوىٰ مِنْ آجِنٍ وَاكْتَنَزَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ، جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِياً ضَامِناً لِتَخْلِيصِ مَا الْتَبَسَ عَلىٰ غَيْرِهِ، وَإِنْ خَالَفَ قَاضِياً سَبَقَهُ، لَمْ يَأْمَنْ أَنْ يَنْقُضَ حُكْمَهُ مَنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، كَفِعْلِهِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ، وَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ الْمُعْضِلَاتِ، هَيَّأَ لَهَا حَشْواً مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ غَزْلِ الْعَنْكَبُوتِ، لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَ، وَلَا يَرىٰ أَنَّ وَرَاءَ مَا بَلَغَ فِيهِ مَذْهَباً، إِنْ قَاسَ شَيْئاً بِشَيْءٍ، لَمْ يُكَذِّبْ نَظَرَهُ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ، اكْتَتَمَ بِهِ؛ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ؛ لِكَيْ لَا يُقَالَ لَهُ: لَا يَعْلَمُ، ثُمَّ جَسَرَ فَقَضىٰ، فَهُوَ مِفْتَاحُ عَشَوَاتٍ، رَكَّابُ شُبُهَاتٍ، خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ، لَا يَعْتَذِرُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ؛ فَيَسْلَمَ، وَلَا يَعَضُّ فِي الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ؛ فَيَغْنَمَ، يَذْرِي الرِّوَايَاتِ ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ، تَبْكِي مِنْهُ الْمَوَارِيثُ، وَتَصْرُخُ مِنْهُ الدِّمَاءُ، يُسْتَحَلُّ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَيُحَرَّمُ بِقَضَائِهِ الْفَرْجُ الْحَلَالُ، لَا مَلِيءٌ بِإِصْدَارِ

که بر آید از آنچه نفع و فایده نداشته باشد). در میان مردمان بنشیند و قاضی باشد (که در میان ایشان حکم کند) و در موضع اشتباه آنچه بر غیر او مشتبه است، خلاصهٔ آن را بگیرد (و چیزی بگوید که مورد بحث نگردد) و اگر با قاضیی که بر او پیشی گرفته، مخالفت ورزد، ایمن نباشد از آن‌که کسی که بعد از آن می‌آید حکم او را زند، چنان که او با کسی پیش از او بوده، چنین نموده، و اگر یکی از مسایل مشکله (که فهمیدن آن دشوار باشد) بر او فرود آید، رأی در میان افتاده بی مصرف خویش را از برای آن آماده باشد، و درهم بافد، بعد از آن، به آن قطع کند و جزم به هم رساند.

پس چنین کسی، از شک و آشفتگی و آمیزش شبهه‌ها، در مثل تار عنکبوت است (که به اندک چیزی نیست و نابود می‌شود)، نمی‌داند درست گفته یا خطا کرده است. و علم را در غیرآنچه می‌داند نمی‌پندارد (و یا آن را علم نمی‌شمارد و اعتقاد نمی‌کند که از پس آنچه در آن رسیده راهی باشد)، و چنان می‌داند که به اعلا درجهٔ علم رسیده، و اگر چیزی را بـه چـیزی قیاس کند، نظر و فکر خویش را تکذیب نکند و آن را باور دارد. و اگر امر بر او مشکل باشد، آن را بپوشاند و پنهان کند به جهت جهل خود که خود می‌داند و می‌داند که نمی‌داند تا آن‌که در بارهٔ او نگویند که نمی‌داند. بعد از آن جرأت می‌نماید و حکم می‌کند در میان مردمان. پس او کلید پوشیده‌ها و تاریکی‌ها و مشکلات است (که بسیار مشکلات به واسطهٔ او به ظهور رسد) و بر شبهه‌ها بسیار سوار شود (به آن‌که آنها را مرتکب گردد)، و خود را در جهالت‌ها افکند و هیچ پروا نکند و دست و پا بیازالاند،[1] و عذر نخواهد از آنچه نمی‌داند تا سالم باشد، و دندان نزند به دندان برنده تا غنیمت یابد (و این، مثل است از برای آن‌که علم را درست ندانسته و آن را محکم نساخته است). روایت‌ها را پراکنده می‌کند؛ چون پراکندن کردن باد گیاه خشک را (که آن از زمین بر می‌کند و به هر سو می‌برد. یا روایت‌ها را به هم می‌بافد؛ چنان که باد گیاه را به هم می‌پیچد. و اول اظهر است). و میراث‌ها از تقسیم او می‌گریند، و خون‌ها از دست او فریاد و فغان می‌کنند، و فرج حرام را به حکم خویش حلال می‌گرداند، و فرج حـلال را بـه حکـم خویش حرام می‌کند. نه مردی است استوار که تواند آنچه که بر او وارد می‌شود، باز گرداند (به این‌که آنچه از او می‌پرسند جواب گوید). نه سزاوار چیزی که به سبب آن، پیش دستی نموده،

۱. باز کند و بگشاید.

مَا عَلَيْهِ وَرَدَ، وَلَا هُوَ أَهْلٌ لِمَا مِنْهُ فَرَطَ مِنِ ادِّعَائِهِ عِلْمَ الْحَقِّ».

١٦٧ / ٧ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي شَيْبَةَ الْخُرَاسَانِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَايِيسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِيسِ، فَلَمْ تَزِدْهُمُ الْمَقَايِيسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْداً، وَإِنَّ دِينَ اللهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَايِيسِ».

١٦٨ / ٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللهِ عليهما السلام، قَالَا: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ سَبِيلُهَا إِلَى النَّارِ».

١٦٩ / ٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فُقِّهْنَا فِي الدِّينِ، وَأَغْنَانَا اللهُ بِكُمْ عَنِ النَّاسِ، حَتّى أَنَّ الْجَمَاعَةَ مِنَّا لَتَكُونُ فِي الْمَجْلِسِ مَا يَسْأَلُ رَجُلٌ صَاحِبَهُ تَحْضُرُهُ الْمَسْأَلَةُ وَيَحْضُرُهُ جَوَابُهَا فِيمَا مَنَّ اللهُ عَلَيْنَا بِكُمْ، فَرُبَّمَا وَرَدَ عَلَيْنَا الشَّيْءُ لَمْ يَأْتِنَا فِيهِ عَنْكَ وَلَا عَنْ آبَائِكَ شَيْءٌ، فَنَظَرْنَا إِلى أَحْسَنِ مَا يَحْضُرُنَا، وَأَوْفَقِ الْأَشْيَاءِ لِمَا جَاءَنَا عَنْكُمْ، فَنَأْخُذُ بِهِ؟

فَقَالَ: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، فِي ذٰلِكَ وَاللهِ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ يَا ابْنَ حَكِيمٍ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «لَعَنَ اللهُ أَبَا حَنِيفَةَ؛ كَانَ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ». قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَكِيمٍ لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: وَاللهِ، مَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ يُرَخِّصَ لِي فِي الْقِيَاسِ.

١٧٠ / ١٠ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ رَفَعَهُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام: بِمَا أُوَحِّدُ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: «يَا يُونُسُ، لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعاً، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله ضَلَّ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ».

١٧١ / ١١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ،

یا به واسطهٔ آن مردم او را مدح کرده‌اند از آنچه ادعا نموده که علم حق را نمی‌داند».

۱۶۷ / ۷ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابو شیبهٔ خراسانی، روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که صاحبان قیاس‌ها، علم را به قیاس‌ها طلب کردند. پس آن قیاس‌ها ایشان را نیفزود، مگر دوری از حق. به درستی که به قیاس‌ها، به دین خدا نمی‌توان رسید».

۱۶۸ / ۸ . علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که فرمودند: «هر بدعتی ضلالت و گمراهی، و هر ضلالتی راهش به سوی آتش جهنم است».

۱۶۹ / ۹ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، در دین فقیه و دانا شدیم و خدا ما را به واسطهٔ شما از مردمان بی نیاز گردانید، تا آنکه گروهی از ما در مجلسی می‌باشند و آنچه مردم از صاحب خویش می‌پرسند از مسأله و جواب آن، در نزد او حاضر است، ولیکن در هر چیزی وارد می‌شود که در باب آن از تو و پدران تو چیزی به ما نرسیده، پس نظر می‌کنیم به سوی نیکوتر از آنچه در نزد ما حاضر باشد، و موافقش به آنچه از جانب شما به ما رسیده، بیشتر باشد، آن را می‌گیریم و به آن عمل می‌نماییم. حضرت فرمود که: «دور است، دور، آنچه می‌کنید از قیاس کردن. ای پسر حکیم، به خدا سوگند، در این باب هلاک شد هر که هلاک شد». حضرت بعد از آن فرمود که: «خدا ابو حنیفه [را] لعنت کند که می‌گفت که: علی گفت و من گفتم».

محمد بن حکیم راوی به هشام گفت: به خدا سوگند، اراده نداشتم مگر آنکه آن حضرت مرا رخصت دهد در قیاس کردن.

۱۷۰ / ۱۰ . محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از یونس بن عبدالرحمان که گفت: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم که: [به چه] خدا را به یگانگی بپرستم؟ فرمود که: «ای یونس، البته صاحب بدعت مباش، که هر که برای خود در دین نظر کند، هلاک گردد، و هر که اهل بیت پیغمبر خود را واگذارد، گمراه می‌شود. و هر که کتاب خدا و فرمودهٔ پیغمبر او را ترک کند، کافر شود».

۱۷۱ / ۱۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از وشّاء، از مثنّی حنّاط، از ابوبصیر روایت

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: تَرِدُ عَلَيْنَا أَشْيَاءُ لَيْسَ نَعْرِفُهَا فِي كِتَابِ اللهِ، وَلَا سُنَّةٍ فَنَنْظُرُ فِيهَا؟

فَقَالَ: «لَا، أَمَا إِنَّكَ إِنْ أَصَبْتَ، لَمْ تُؤْجَرْ؛ وَإِنْ أَخْطَأْتَ، كَذَبْتَ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ».

١٧٢ / ١٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ».

١٧٣ / ١٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ، إِنَّا نَجْتَمِعُ فَنَتَذَاكَرُ مَا عِنْدَنَا، فَلَا يَرِدُ عَلَيْنَا شَيْءٌ إِلَّا وَعِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ مُسَطَّرٌ، وَذٰلِكَ مِمَّا أَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيْنَا بِكُمْ، ثُمَّ يَرِدُ عَلَيْنَا الشَّيْءُ الصَّغِيرُ لَيْسَ عِنْدَنَا فِيهِ شَيْءٌ، فَيَنْظُرُ بَعْضُنَا إِلىٰ بَعْضٍ وَعِنْدَنَا مَا يُشْبِهُهُ، فَنَقِيسُ عَلىٰ أَحْسَنِهِ؟

فَقَالَ: «وَمَا لَكُمْ وَلِلْقِيَاسِ؟ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِالْقِيَاسِ».

ثُمَّ قَالَ: «إِذَا جَاءَكُمْ مَا تَعْلَمُونَ، فَقُولُوا بِهِ، وَإِنْ جَاءَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ، فَهَا» وَأَهْوىٰ بِيَدِهِ إِلىٰ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «لَعَنَ اللهُ أَبَا حَنِيفَةَ؛ كَانَ يَقُولُ: قَالَ عَلِيٌّ وَقُلْتُ أَنَا، وَقَالَتِ الصَّحَابَةُ وَقُلْتُ» ثُمَّ قَالَ: «أَكُنْتَ تَجْلِسُ إِلَيْهِ؟» فَقُلْتُ: لَا، وَلٰكِنْ هٰذَا كَلَامُهُ.

فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ، أَتىٰ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله النَّاسَ بِمَا يَكْتَفُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، وَمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق‌ؑ عرض کردم که: چیزی بر ما وارد می‌شود که حکم آنها را در قرآن و حدیث نمی‌بینیم و نمی‌شناسیم. پس در آنها نظر می‌کنیم (یعنی به قیاس). حضرت فرمود که: «چنین مکن؛ زیرا که اگر به صواب برسی، و درست بگویی، مزدی نیابی و اگر خطا کنی، بر خدای عزّوجلّ دروغ گفته باشی» (احتمال دارد که مراد ابوبصیر از نظر، نظر در کتاب و خبر و استنباط باشد، و بی مزدی، به جهت تقصیر یا کوتاهی در تتبع باشد. و اول اظهر است).

۱۷۲ / ۱۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عمر بن ابان کلبی، از عبدالرحیم قصیر، از امام جعفر صادق‌ؑ. آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود که: هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی در آتش است».

۱۷۳ / ۱۳ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس بن عبدالرحمان، از سَماعه بن مهران، از ابوالحسن حضرت امام موسی‌ؑ روایت کرده است که گفت: گفتم که: خدا تو را به اصلاح آورد. به درستی که ما جمع می‌شویم و آنچه را که در نزد ما است، با یکدیگر یاد می‌نماییم. پس چیزی بر ما وارد نمی‌شود، مگر آن‌که در نزد ما در باب آن چیزی هست که نوشته شده است، و این از جملهٔ آنها است که خدا بر ما به آن، انعام فرموده به واسطهٔ شما. بعد از آن مسأله جزیی بر ما وارد می‌شود که در باب آن، چیزی در نزد ما نیست. پس بعضی از ما در بعضی می‌نگرد و در نزد ما چیزی هست که به آن، شباهت دارد. آیا جایز است که بر نیکوتر آن قیاس کنیم؟ حضرت فرمود که: «شما را به قیاس چه کار؟ جز این نیست که هلاک شد هر که پیش از شما هلاک شد به واسطهٔ قیاس».

بعد از آن فرمود که: «هر گاه بیاید شما را آنچه می‌دانید، آن را بگویید و اگر وارد شود بر شما آنچه را که نمی‌دانید، پس بگیرید». و دست خویش را برداشت به سوی دهان مبارکش (یعنی آن را از دهان ما بگیرید و از ما بشنوید، یا ساکت باشید). بعد از آن فرمود که: به اندازه یک سطر افتادگی دارد. اگر در نسخه نیست با اورد کروشه اضافه شود. «خدا لعنت کند ابو حنیفه را که می‌گفت: علی چنین گفته و من چنین می‌گویم. صاحبه چنین گفته‌اند و من هم چنین می‌گویم». آن گاه می‌فرمود: «آیا با او می‌نشینی؟» عرض کردم که: نه، ولیکن این سخن اوست. بعد از آن عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا رسول خداﷺ از برای مردم آورد آنچه را که به آن اکتفا کنند در زمان؟ آن حضرت فرمود: «بلی، نیز آورد آنچه را که

فَقُلْتُ: فَضَاعَ مِنْ ذٰلِكَ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: «لَا، هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ».

١٧٤ / ١٤ . عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ عِنْدَ الْجَامِعَةِ - إِمْلَاءِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَخَطِّ عَلِيٍّ ﷺ بِيَدِهِ - إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَاماً، فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ، فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْداً؛ إِنَّ دِينَ اللهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ».

١٧٥ / ١٥ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ، أَلَا تَرىٰ أَنَّ الْمَرْأَةَ تَقْضِي صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِي صَلَاتَهَا؟ يَا أَبَانُ، إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَ الدِّينُ».

١٧٦ / ١٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسىٰ ﷺ عَنِ الْقِيَاسِ، فَقَالَ: «مَا لَكُمْ وَالْقِيَاسَ؟ إِنَّ اللهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَكَيْفَ حَرَّمَ».

١٧٧ / ١٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرٌ، عَنْ أَبِيهِ ﷺ، «أَنَّ عَلِيّاً ﷺ قَالَ: مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِيَاسِ، لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي الْتِبَاسٍ، وَمَنْ دَانَ اللهَ بِالرَّأْيِ، لَمْ يَزَلْ دَهْرَهُ فِي ارْتِمَاسٍ» قَالَ:

وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِرَأْيِهِ، فَقَدْ دَانَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، وَمَنْ دَانَ اللهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ، فَقَدْ ضَادَّ اللهَ؛ حَيْثُ أَحَلَّ وَحَرَّمَ فِيمَا لَا يَعْلَمُ».

١٧٨ / ١٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ إِبْلِيسَ قَاسَ نَفْسَهُ

مردم به سوی آن محتاجند تا روز قیامت». عرض کردم که: پس چیزی از آن تلف شد؟ فرمود: «چیزی از آن تلف نشد، ولیکن در نزد اهل آن است» (که حضرات معصومین‌اند ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ).

۱۷۴ / ۱۴ . از او، از محمد، از یونس، از ابان، از ابو شیبه روایت است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «قیاس ابن شُبرُمه، در نزد جامعه ضایع و نابود است. و آن، کتابی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بر فرموده و علی علیه السلام، به دست خویش نوشته است. به درستی که جامعه، سخنی را از برای کسی نگذاشته است و علم حلال و حرام خدا همه در آن است. صاحبان قیاس به واسطهٔ قیاس، علم را طلب کردند، پس از حق، بیشتر دور شدند و به واسطهٔ قیاس، به دین خدا نمی‌توان رسید».

۱۷۵ / ۱۵ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجّاج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که سنت را قیاس نمی‌توان کرد. آیا نمی‌بینی که زن هر گاه روزهٔ خود را خورد، قضا می‌کند و نمازی را که به جا نیاورده (یعنی در ایام حیض) قضا نمی‌کند. ای ابان، به درستی که سنت، هر گاه قیاس شود، محو و باطل گردد».

۱۷۶ / ۱۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی که گفت: از ابوالحسن امام موسی علیه السلام از قیاس سؤال نمودم. فرمود: «شما را با قیاس چه کار؟ به درستی که خدا را نمی‌توان پرسید که چگونه حلال کرده و چگونه حرام کرده است؟».

۱۷۷ / ۱۷ . علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مَسعدة بن صَدقة روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام که علی علیه السلام فرمود: «هر که خود را از برای قیاس و عمل به آن نصب نماید، همیشه در دنیا در اشتباه و آشفتگی خواهد بود. و هر که خدا را عبادت کند از برای خود، همیشه در مدت عمر، خود در باطل غوطه خواهد خورد». و فرمود که: «حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که مردم را فتوا دهد برای خود، خدا را پرستش نموده به چیزی که نمی‌داند، با خدا دشمنی و مخالفت ورزیده، از آنجا که حلال و حرام قرار داده، در چیزی که نمی‌داند».

۱۷۸ / ۱۸ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن میّاح، از پدرش، ازامام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی

بِآدَمَ، فَقَالَ: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾، فَلَوْ قَاسَ الْجَوْهَرَ الَّذِي خَلَقَ اللهُ مِنْهُ آدَمَ بِالنَّارِ، كَانَ ذٰلِكَ أَكْثَرَ نُوراً وَضِيَاءً مِنَ النَّارِ».

١٧٩ / ١٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، فَقَالَ: «حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ».

وَقَالَ: «قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً».

١٨٠ / ٢٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْعَقِيلِيِّ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللهِ الْقُرَشِيِّ، قَالَ: دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: «يَا أَبَا حَنِيفَةَ، بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقِيسُ؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «لَا تَقِسْ؛ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ حِينَ قَالَ: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ فَقَاسَ مَا بَيْنَ النَّارِ وَالطِّينِ، وَلَوْ قَاسَ نُورِيَّةَ آدَمَ بِنُورِيَّةِ النَّارِ، عَرَفَ فَضْلَ مَا بَيْنَ النُّورَيْنِ، وَصَفَاءَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ».

١٨١ / ٢١ . عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ قُتَيْبَةَ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَأَجَابَهُ فِيهَا، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَ رَأَيْتَ إِنْ كَانَ كَذَا وَكَذَا، مَا كَانَ يَكُونُ الْقَوْلُ فِيهَا؟

فَقَالَ لَهُ: «مَهْ، مَا أَجَبْتُكَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، لَسْنَا مِنْ «أَ رَأَيْتَ» فِي شَيْءٍ».

که شیطان، خود را به آدم قیاس کرد. پس گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُو مِن طِينٍ﴾[1]، یعنی: «آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل». پس اگر جوهری که خدا آدم را از آن آفرید (و آن نور عقلانی است که در آدم بود)، به آتش قیاس می‌نمود، نور و روشنی آن، از آتش بیشتر بود» (چه، به آن ظاهر می‌شود آنچه به آتش ظاهر نمی‌شود، چون معقولات. و در محسوسات، هر دو شریکند که آنچه به آن ظاهر شده از این نیز هویدا می‌گردد).

۱۷۹ / ۱۹ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس، از حریز، از زراره روایت است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام از حلال و حرام سؤال کردم، فرمود که: «حلال محمد، همیشه حلال است تا روز قیامت و حرام او، حرام است تا روز قیامت که غیر آن نمی‌باشد. و شریعتی غیر آن نمی‌آورد».

و فرمود که: «علی علیه السلام فرمود که: هیچ‌کس بدعتی را اختراع نکرد، مگر آن‌که سنتی را ترک کرد».

۱۸۰ / ۲۰ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبدالله عقیلی، از عیسی بن عبدالله قُرشی، روایت کرده است که گفت: ابوحنیفه بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شد، پس آن حضرت فرمود که: «خبر به من رسیده که تو قیاس می‌کنی». عرض کرد که: بلی. فرمود که: «قیاس مکن؛ زیرا که اول کسی که قیاس نمود، شیطان بود. در هنگامی که گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُو مِن طِينٍ﴾، پس قیاس نمود آنچه را که در میانهٔ آتش و گل بود. و اگر نورانی بودن آدم را به نور آتش قیاس می‌کرد، زیادتی آنچه در میانهٔ این دو نور است، صفا و پاکی و بی غشّی یکی از این دو را برابر دیگری می‌شناخت».

۱۸۱ / ۲۱ . علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از قُتیبه روایت کرده است که گفت: مردی از امام جعفر صادق علیه السلام از مسأله‌ای سؤال نمود، پس آن حضرت او را در آن مسأله جواب فرمود. آن مرد عرض کرد که: مرا خبر ده که اگر چنین و چنین باشد، رأی تو در این مسأله چه خواهد بود؟ حضرت فرمود که: «بس کن، آنچه تو را به آن جواب دهم در باب آنچه می‌پرسی و هر چه بگویم همان جواب از رسول خدا است صلی الله علیه و آله. و دأب ما این نیست که به رأی عمل کنیم، تا کسی از ما بپرسد که رأی شما در این مسأله چیست».

---

۱. اعراف، ۱۲.

١٨٢ / ٢٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلاً، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيجَةً، فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِيجَةٍ وَبِدْعَةٍ وَشُبْهَةٍ مُنْقَطِعٌ، إِلَّا مَا أَثْبَتَهُ الْقُرْآنُ».

٢٠ ـ بَابُ الرَّدِّ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَأَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ فِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ

١٨٣ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتّىٰ وَاللهِ، مَا تَرَكَ اللهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتّىٰ لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ: لَوْ كَانَ هٰذَا أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ فِيهِ».

١٨٤ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ لَمْ يَدَعْ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، وَبَيَّنَهُ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه وآله، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدّاً، وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلاً يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَجَعَلَ عَلىٰ مَنْ تَعَدّىٰ ذٰلِكَ الْحَدَّ حَدّاً».

١٨٥ / ٣ . عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا خَلَقَ اللهُ حَلَالاً وَلَا حَرَاماً إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ كَحَدِّ الدَّارِ، فَمَا كَانَ مِنَ الطَّرِيقِ، فَهُوَ مِنَ الطَّرِيقِ، وَمَا كَانَ مِنَ الدَّارِ، فَهُوَ مِنَ الدَّارِ حَتّىٰ أَرْشِ الْخَدْشِ فَمَا سِوَاهُ، وَالْجَلْدَةِ وَنِصْفِ الْجَلْدَةِ».

۱۸۲ / ۲۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، به طور مرسل که گفت: امام محمد باقر ﷺ فرمود: «فرا مگیرید به غیر از خدا دوست نهانی را که با وی افشای رازها کنید، تا با این سبب مؤمن باشید؛ زیرا که پیوند و نسب (یعنی نژاد و باز خواندن کسی به کسی چون فلان پسر فلان) و هر خویشی و دوستی و بدعت و شبهه بریده شده است، مگر آنچه قرآن آن را ثابت گرداند».

۲۰. باب در بیان وجوب رد به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ و بیان این‌که چیزی نیست از حلال و حرام و همهٔ آنچه مردم به سوی آن محتاجند، مگر آن‌که کتاب و یا سنتی در باب آن وارد شده است

۱۸۳ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا تبارک و تعالی در قرآن، بیان هر چیزی را فرو فرستاد، تا آن‌که به خدا سوگند که خدا وانگذاشت چیزی را که بندگان به سوی آن احتیاج دارند، مگر آن‌که آن را در قرآن فرو فرستاد تا آن‌که بنده نتواند که بگوید که: اگر این بود، در قرآن فرو فرستاده می‌شد».

۱۸۴ / ۲ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن مُنذر، از عمر بن قیس، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی، وانگذاشت چیزی را که امت پیغمبر به سوی آن محتاج باشند، مگر این‌که آن را در کتاب خویش فرو فرستاد و آن را از برای رسولش بیان فرمود. و از برای هر چیزی حد و اندازه قرار داد و بر آن دلیلی قرار داد که بر آن دلالت کند. و بر هر کس که از آن اندازه، به در رود، عقوبتی قرار داد».

۱۸۵ / ۳ . علی، از محمد، از یونس، از ابان، از سلیمان بن هارون روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «خدا، حلال و حرامی را نیافرید، مگر این‌که آن را حدی است چون حد خانه. پس آنچه از راه باشد، از راه است که به خانه مدخلیتی ندارد و آنچه از خانه است، که به راه مدخلیتی ندارد.[1] و هر چیزی را حدی است، حتی دیهٔ خراش. و آنچه غیر آن باشد؛ یک تازیانه زدن و نصف تازیانه زدن».

---

۱. حد، چیزی است که فاصل باشد میان دو چیز و مانع آنها باشد از رسیدن به یکدیگر. (مترجم)

١٨٦ / ٤ . عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ أَوْ سُنَّةٌ».

١٨٧ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ، فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللهِ». ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ نَهىٰ عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ، وَفَسَادِ الْمَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ» فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، أَيْنَ هٰذَا مِنْ كِتَابِ اللهِ؟ قَالَ: «إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: ﴿لَا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾ وَقَالَ: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِى جَعَلَ اللهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ وَقَالَ: ﴿لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾».

۱۸۶ / ۴ . علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «هیچ چیز نیست مگر این‌که در باب آن، حکمی است در کتاب خدا، یا سنت پیغمبر».

۱۸۷ / ۵ . علی بن ابراهیم، از یونس، از حمّاد، از عبدالله بن سِنان، از ابی الجارود روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «هر گاه شما را به چیزی خبر دهم، مرا سؤال کنید از کتاب خدا» (یعنی بپرسید که کدام آیه به این دلالت دارد). بعد از آن، در بعضی از حدیث خویش فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از قیل و قال و گفتار بسیار با کثرت جواب و سؤال (یا سخنان بیهوده که به کار نیاید)، و از فاسد نمودن مال به ترک اصلاح آن (یا صرف کردن آن در غیر مصرف)، و از بسیاری سؤال». به آن حضرت عرض شد که: یا ابن رسول الله، این در چه موضع از کتاب خدا مذکور است؟ فرمود: «به درستی که که خدای عزّوجلّ می‌فرماید: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَٰحٍ بَيْنَ ٱلنَّاسِ﴾[1]، یعنی: «هیچ خوبی نیست در بسیاری از راز ایشان، مگر راز آن‌که امر کند به صدقه دادن و یا هر چه در شرع حسن و مستحسن باشد، یا به اصلاح کردن در میان مردم به رفع کدورت از دل‌های ایشان و الفت دادن ایشان به یکدیگر» (بنا بر بعضی احتمالات که در آیه می‌رود).

و فرموده است: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَٰمًا﴾[2]، یعنی: «مدهید به سفیهان و کم‌خردان مال‌های خویش را و مال‌های ایشان را که در تحت تصرف شما است و بر آن تسلط دارید. ای اولیای ایشان، آن مال‌ها که خدا آنها را از برای شما سبب قیام معیشت و رابطهٔ مقام امور دین قرار داده» (یا مال‌ها که از جنس چیزی است که خدا آن را چنین قرار داده؛ چه ایشان به جهت سفاهت، ضبط آن نکنند و آن را تلف گردانند و شما، یا خود را بی چیز گردانند. بنا بر هر دو تفسیر که در آیه ذکر شده است).

و فرموده است: ﴿لَا تَسْـَٔلُوا۟ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾[3]، یعنی: مپرسید از چیزی چند که اگر آشکار شود از برای شما (یعنی جواب آنها) شما را ناخوش دارد و اندوهناک سازد» (چه کثرت سؤال، لازم دارد جوابی را که موجب اندوه این کس باشد، یا به حسب دنیا یا

۱. نساء، ۱۱۴.
۲. نساء، ۵.
۳. مائده، ۱۰۱.

١٨٨ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَلَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلٰكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ».

١٨٩ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَرْسَلَ إِلَيْكُمُ الرَّسُولَ صلى الله عليه وآله، وَأَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ أُمِّيُّونَ عَنِ الْكِتَابِ وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَعَنِ الرَّسُولِ وَمَنْ أَرْسَلَهُ عَلىٰ حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَانْبِسَاطٍ مِنَ الْجَهْلِ، وَاعْتِرَاضٍ مِنَ الْفِتْنَةِ، وَانْتِقَاضٍ مِنَ الْمُبْرَمِ، وَعَمًى عَنِ الْحَقِّ، وَاعْتِسَافٍ مِنَ الْجَوْرِ، وَامْتِحَاقٍ مِنَ الدِّينِ، وَتَلَظٍّ مِنَ الْحُرُوبِ عَلىٰ حِينِ اصْفِرَارٍ مِنْ رِيَاضِ جَنَّاتِ الدُّنْيَا، وَيُبْسٍ مِنْ أَغْصَانِهَا، وَانْتِثَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَيَأْسٍ مِنْ ثَمَرِهَا، وَاغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ أَعْلَامُ الْهُدىٰ، وَظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدىٰ، فَالدُّنْيَا مُتَجَهِّمَةٌ فِي وُجُوهِ أَهْلِهَا مُكْفَهِرَّةٌ، مُدْبِرَةٌ غَيْرُ مُقْبِلَةٍ، ثَمَرَتُهَا الْفِتْنَةُ، وَطَعَامُهَا الْجِيفَةُ، وَشِعَارُهَا الْخَوْفُ، وَدِثَارُهَا السَّيْفُ، مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ، وَقَدْ أَعْمَتْ عُيُونُ أَهْلِهَا،

به حسب آخرت).

۱۸۸ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فَضّال، از ثعلبة بن میمون، از آن‌که او را حدیث کرده، از مُعلّی بن خُنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هیچ امری نیست که دو نفر در آن با هم مخالفت کنند، مگر آن‌که آن را اصلی است در کتاب خدای عزّوجلّ، ولیکن عقل‌های مردان به آن نمی‌رسد».

۱۸۹ / ۷ . محمد بن یحیی، از بعضی از اصحاب خویش، از هارون بن مسلم، از مَسعدة بن صَدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ای گروه مردمان، به درستی که خدای تبارک و تعالی رسول خویش را به سوی شما فرستاد و کتاب خود را به سوی فرود آورده و از آن رسول و کسی که او را فرستاده در هنگامی رسولان و پیغمبران فتور و انقطاعی به هم رسانیده و امت‌ها در طول خفتن و غفلت بودند و جهل انبساطی داشت و فتنه پیش آمده بود، و آنچه محکم در هم بافته بود، از هم باز شده و همه از دیدن حق کور و نابینا بودند، و ستمکاران از راه به در رفته بودند، و دین باطل شده و اثر آن بر طرف گردیده بود، و آتش جنگ‌ها زبانه می‌کشید، و در هنگامی که مرغزار و بوستان و باغ‌های دنیا زرد گردیده و شاخ‌های درختان آن خشکیده و برگ‌های آن پراکنده شده بود، از میوه‌های آنها نومید بودند، و آب آنها به زمین فرو رفته و نشان‌های هدایت مندرس و کهنه گردیده، و نشان‌های هلاکت ظاهر گشته بود، در دنیا در آمده بود با ناخوشی تمام و در روی اهل خویش ترش و ابرو درهم کشیده و پشت نموده بود و به کسی رو نمی‌آورد.

ثمرهٔ آن، فتنه و طعام آن، مردار بود و جامه‌ای که در زیر می‌پوشید، ترس بود و جامه‌ای که در بالا پوشیده بود، شمشیر بود. شما پراکنده شده بودید به پراکندگی و دنیا چشم‌های اهل خویش را کور گردانیده و روزهای آن پریشان و تیره و تار کرده بود. رحم‌های خویش را قطع کرده بودند و خون‌های یکدیگر را ریخته بودند و در خاک پنهان کرده بودند. از فرزندان خود دختران را که ایشان را زنده در گور کردند (این فعل در میان ایشان متعارف بود) و خوشی زندگانی و رفاهیت که راحت و فراغت‌های دنیاست، در نزد ایشان برگزیده و مختار بود (به این جهت، این فعل قبیح را به عمل می‌آوردند، چون چنین دانستند که مطلوب ایشان از این، به عمل می‌آید)، و از خدا امید ثوابی نداشتند. به خدا سوگند، که از او، ترس عقابی نه.

زندهٔ ایشان کوری بود نا تمام و پژمرده و مردهٔ ایشان در آتش جهنم غمناک و در هم

وَأَظْلَمَتْ عَلَيْهَا أَيَّامُهَا، قَدْ قَطَعُوا أَرْحَامَهُمْ، وَسَفَكُوا دِمَاءَهُمْ، وَدَفَنُوا فِي التُّرَابِ الْمَوْؤُودَةَ بَيْنَهُمْ مِنْ أَوْلَادِهِمْ، يَجْتَازُ دُونَهُمْ طِيبُ الْعَيْشِ وَرَفَاهِيَةُ خُفُوضِ الدُّنْيَا، لَا يَرْجُونَ مِنَ اللهِ ثَوَاباً، وَلَا يَخَافُونَ ـ وَاللهِ ـ مِنْهُ عِقَاباً، حَيُّهُمْ أَعْمىٰ نَجِسٌ، وَمَيِّتُهُمْ فِي النَّارِ مُبْلِسٌ، فَجَاءَهُمْ بِنُسْخَةِ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولىٰ، وَتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَتَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ، ذٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ؛ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضىٰ وَعِلْمَ مَا يَأْتِي إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ، وَبَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ، لَعَلَّمْتُكُمْ».

١٩٠ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَأَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللهِ، وَفِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَفِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَخَبَرُ الْأَرْضِ، وَخَبَرُ الْجَنَّةِ وَخَبَرُ النَّارِ، وَخَبَرُ مَا كَانَ وَخَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، أَعْلَمُ ذٰلِكَ كَمَا أَنْظُرُ إِلىٰ كَفِّي، إِنَّ اللهَ يَقُولُ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ».

١٩١ / ٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «كِتَابُ اللهِ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ، وَخَبَرُ مَا بَعْدَكُمْ، وَفَصْلُ مَا بَيْنَكُمْ، وَنَحْنُ نَعْلَمُهُ».

١٩٢ / ١٠. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام،

شکسته، که پیغمبر، ایشان راکتابی آورد که آنچه در نامه‌ها و کتاب‌های پیشین بود، همه در آن است. مصدِق آن چیزی است که پیش از این بوده؛ از کتاب‌های خدا و موافق آنهاست در راستی و درستی، و بیان کنندهٔ حلال است از گمان حرام. و آن کتاب، همین قرآن است. پس از آن، در خواهید که سخن گوید و هرگز برای شما سخن نخواهد گفت. من شما را از جانب آن خبر می‌دهم. در آن است علم آنچه گذشته و علم به آنچه می‌آید، تا روز قیامت و حکم آنچه در میان شما است و بیان آنچه شما صبح کردید و در آن اختلاف دارید. پس اگر مرا از آن سؤال کنید، هر آینه شما را تعلیم می‌دهم».

۱۹۰ / ۸ . محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبّار، از ابن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبدالأعلیٰ بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «من از رسول خدا متولد شده‌ام. من کتاب خدا را می‌دانم. در آن است ابتدای خلق و آفرینش موجودات، و کیفیت آن و آنچه خواهد بود، تا روز قیامت. در آن است خبر آسمان و زمین، و خبر بهشت و دوزخ و خبر آنچه خواهد بود. من همهٔ این را می‌دانم؛ چنانچه به سوی کف دست خود نظر می‌کنم. به درستی که خدا می‌فرماید: وَ فیهِ تِبْیانُ كُلِّ شَیْءٍ، یعنی: در قرآن، بیان هر چیزی هست» (مخفی نماند که در قرآن چنین کلامی نیست، لیکن در سورهٔ نحل است که ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾[1]. پس مراد، حاصل است. و احتمال دارد که در قرآنی که در نزد اهل بیتؑ است، چنین لفظی بوده باشد).[2]

۱۹۱ / ۹ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نُعمان، از اسماعیل بن جابر، از امام جعفر صادقؑ که آن حضرت فرمود: «در کتاب خدا خبر آنچه پیش از شما بوده، موجود است و همچنین آنچه بعد از شما است و سخنی که جدا کنندهٔ میان حق و باطل باشد در آنچه در میانهٔ شما است و ما همهٔ آنها می‌دانیم».

۱۹۲ / ۱۰ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عَمیره، از ابوالمَغْراء، از سَماعه، از ابوالحسن حضرت امام

---

۱. نحل، ۸۹.

۲. این احتمال بعید و دور از حقیقت و واقعیت است. خداوند متعال دو کتاب نفرستاده، که یکی در نزد گروهی از مردم، و دیگری به صورت پنهانی در دست گروهی دیگر باشد. و فرض پنهان ماندن قرآن واقعی، خلاف منظور و هدف ارسال آخرین کتاب آسمانی است و با ختم نبوت سازگار نیست.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَكُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ، أَوْ تَقُولُونَ فِيهِ؟

قَالَ: «بَلْ كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ ﷺ».

٢١ ـ بَابُ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ

١٩٣ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَالْمِقْدَادِ وَأَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، وَأَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللهِ ﷺ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ، وَرَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَمِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللهِ ﷺ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا، وَتَزْعُمُونَ أَنَّ ذٰلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ، أَفَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ مُتَعَمِّدِينَ، وَيُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ؟

قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ: «قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ، إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَبَاطِلاً، وَصِدْقاً وَكَذِباً، وَنَاسِخاً وَمَنْسُوخاً، وَعَامّاً وَخَاصّاً، وَمُحْكَماً وَمُتَشَابِهاً، وَحِفْظاً وَوَهَماً، وَقَدْ كُذِبَ عَلَىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ عَلَىٰ عَهْدِهِ، حَتّىٰ قَامَ خَطِيباً، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ، فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَإِنَّمَا أَتَاكُمُ الْحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٍ مُنَافِقٍ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ، مُتَصَنِّعٍ بِالْإِسْلَامِ، لَا يَتَأَثَّمُ وَلَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ مُتَعَمِّداً، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَّابٌ، لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَلَمْ يُصَدِّقُوهُ، وَلٰكِنَّهُمْ قَالُوا: هٰذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَرَآهُ وَسَمِعَ مِنْهُ، وَأَخَذُوا عَنْهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ؛ وَقَدْ أَخْبَرَهُ اللهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ، وَوَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ، فَقَالَ

موسی ﷺ که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیغمبرش ﷺ موجود است، یا شما در آن برای خود سخن می‌گویید؟ فرمود که: «هر چیزی در کتاب خدا و پیغمبرش ﷺ موجود است».

۲۱. باب در بیان وجه اختلاف که در حدیث است

۱۹۳ / ۱. علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیّاش، از سلیمان بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: به امیر المؤمنین ﷺ عرض کردم که: من شنیدم از سلمان و مقداد و ابوذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند راکه از پیغمبر روایت کردند غیر از آنچه در دست مردم است، بعد از آن، از تو شنیدم که تصدیق فرمودی آنچه راکه من از ایشان شنیده بودم و از تفسیر قرآن و احادیثی که از پیغمبر مروی است بسیار چیزها در دست مردم دیدم که شما با ایشان در آنها مخالفت دارید. و چنان می‌دانید که همهٔ آنها باطل است. آیا مردم را چنین می‌دانی که از روی عمد بر رسول خدا ﷺ دروغ می‌گویند و قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کنند؟

سلیم می‌گوید که: آن حضرت رو به من کرد و فرمود: «سؤال کردی، پس جواب آن را بفهم. به درستی که حق و باطل و راست و دروغ، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و محکم ومتشابه، و آنچه درست حفظ شده و آنچه غلط واقع شده، همه در دست مردم هست. و در زمان رسول خدا، آن قدر بر آن حضرت دروغ گفتند که خود بر خاست و خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردم، دروغ‌گویان که بر من دروغ می‌گویند، بسیار شده‌اند، پس هر که بر من دروغ گوید از روی عمد، جای خویش را در جهنم آماده داند.

بعد از وفات آن حضرت نیز بر او دروغ بستند، و جز این نیست که از چهار کس حدیث به شما رسیده که پنجم ندارند: یکی منافقی که اظهار ایمان می‌کند و اسلام را به خود می‌بندد و پروا نمی‌کند از این‌که عمداً دروغ بر رسول خدا ﷺ بگوید و بر خویش تنگ نمی‌گیرد. پس اگر مردم، می‌دانستند که او منافق و دروغ‌گوست از او قبول نمی‌کردند، و او را تصدیق نمی‌نمودند، ولیکن مردم، گفتند که این مرد با رسول خدا ﷺ مصاحبت نموده و آن حضرت را دیده و از او شنیده و ایشان از حال او خبر نداشتند. و خدا پیغمبران را از حال منافقان خبر داده به آنچه او را خبر داده و ایشان را وصف فرموده به آنچه وصف فرموده (که: زبان از بیان

عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ﴾ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ، فَتَقَرَّبُوا إِلَىٰ أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَالدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ وَالْبُهْتَانِ، فَوَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ، وَحَمَلُوهُمْ عَلَىٰ رِقَابِ النَّاسِ، وَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللهُ، فَهٰذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

وَرَجُلٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ شَيْئاً لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ وَوَهِمَ فِيهِ وَلَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً، فَهُوَ فِي يَدِهِ، يَقُولُ بِهِ، وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيَرْوِيهِ، فَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ لَمْ يَقْبَلُوهُ، وَلَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهِمَ لَرَفَضَهُ.

وَرَجُلٍ ثَالِثٍ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهىٰ عَنْهُ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهىٰ عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَلَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ، فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ، وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ ـ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ ـ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

وَآخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ، مُبْغِضٍ لِلْكَذِبِ؛ خَوْفاً مِنَ اللهِ تَعَالىٰ وَتَعْظِيماً لِرَسُولِ اللهِ ﷺ، لَمْ يَنْسَهُ، بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَىٰ وَجْهِهِ، فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ، لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ، وَعَلِمَ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ، فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمَنْسُوخَ،

آن عاجز است و گوش تاب شنیدن آن را ندارد). و بعد از آن خدای عزّوجلّ فرموده: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ﴾[1]، یعنی: «هر گاه ببینی منافقان را بشگفت می‌آورد تو را تن‌های ایشان (و تو را از جسم‌های ایشان به جهت جسامت و صباحت خوش آید). و اگر سخن گویند، گوش فرا می‌دهی از برای گفتار ایشان (به جهت طلاقت زبان و حلاوت و فصاحت سخنان ایشان). و به این سبب، آنچه می‌گویند (از سوگندهای دروغ و ادعای ایمان بی فروغ)، قبول می‌کنی و قبول می‌فرمایی» (مراد این است که هر گاه پیغمبر با آن حال او در باب منافقان چنین باشد، حال مردمان با آن حالی که دارند در باب ایشان، چه عجب که چنین باشد؟) و آنها بعد از آن حضرت باقی ماندند و به واسطهٔ باطل و ناحق و دروغ و بهتان به سوی پیشوایان ضلالت و خوانندگان مردم به سوی آتش دوزخ تقرب جستند. پس پیشوایان گمراه ایشان را عاملان خویش گردانیدند و ایشان را بر گردن مردمان سوار کردند و به واسطهٔ ایشان دنیا را خوردند.

جز این نیست که مردم با پادشاهان و دنیایند و میل به ایشان دارند، مگر کسی که خدا او را نگه دارد (این‌که مذکور شد، از چهار راوی است).

دویم، مردی است که از رسول خداﷺ چیزی را شنیده، ولیکن آن را به وضعی که داشته، بر نداشته و در آن غلط و اشتباه کرده، و عمداً دروغ نگفته، پس آن حدیث در دست اوست که به آن اعتقاد دارد و عملش به آن است و آن را روایت می‌کند و می‌گوید: من این را از رسول خداﷺ شنیده‌ام. پس اگر مسلمانان می‌دانستند که غلط و اشتباه کرده است، آن را قبول نمی‌کردند و اگر خود نیز می‌دانست که اشتباه کرده، آن را ترک می‌نمود.

سیم، مردی است که از رسول خداﷺ چیزی را که آن حضرت به آن امر فرمود، بعد از آن نهی فرمود و او نمی‌دانست، یا از آن حضرت شنید که از چیز نهی فرمود، بعد از آن، به آن امر فرمود، در حالی که او نمی‌دانست و منسوخ را حفظ کرد و ناسخ را حفظ نکرد، و اگر می‌دانست که آن منسوخ است، آن را ترک می‌کرد و اگر مسلمانان در آن هنگام که آن حدیث را از وی شنیدند، می‌دانستند که آن حدیث منسوخ است، آن را ترک می‌کردند.

چهارم، کسی است که بر رسول خداﷺ دروغ نگفته و دروغ را دشمن می‌دارد، به جهت

---

۱. منافقون، ۴.

فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلُ الْقُرْآنِ، نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ، وَخَاصٌّ وَعَامٌّ، وَمُحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ، قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ الْكَلامُ لَهُ وَجْهَانِ: كَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ، وَقَالَ اللهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فِي كِتَابِهِ: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فَيَشْتَبِهُ عَلَىٰ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِ مَا عَنَى اللهُ بِهِ وَرَسُولُهُ ﷺ، وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ، وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَلَا يَسْتَفْهِمُهُ، حَتَّىٰ أَنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَالطَّارِئُ فَيَسْأَلَ رَسُولَ اللهِ ﷺ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا.

وَقَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَكُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً، فَيُخْلِينِي فِيهَا، أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، وَقَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذٰلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي، فَرُبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي رَسُولُ اللهِ ﷺ أَكْثَرَ ذٰلِكَ فِي بَيْتِي، وَكُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ، أَخْلَانِي وَأَقَامَ عَنِّي نِسَاءَهُ، فَلَا يَبْقَىٰ عِنْدَهُ غَيْرِي،

ترس خدا و تعظیم رسول خداﷺ و سهو و فراموشی او را دست نداده، بلکه آنچه را که شنیده، به وضعی که بوده، حفظ نموده و آن را چنانچه آورده، شنیده که در آن چیزی نیفزوده و از آن چیزی کم ننموده و ناسخ را از منسوخ دانسته و در میانهٔ این دو تمیز داده، پس به ناسخ عمل کرده و منسوخ را واگذاشته؛ زیرا که حدیث پیغمبر، چون قرآن ناسخ است و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه.

و گاه بود که از رسول خداﷺ سخنی سر می‌زد که آن را دو وجه بود و سخنی بود که عام بود و همه را فرا می‌گرفت و سخنی بود که خاص بود و اختصاص به بعضی داشت و از آن بعض، به سوی غیر آن در نمی‌گذشت؛ چون قرآن که عام و خاص دارد و خدای عزّ وجلّ در کتاب خود فرموده است: ﴿وَمَآ ءَاتَـٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَـٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟﴾[1]، یعنی: «آنچه بیاورد رسول شما را فرستادهٔ ما که محمد است، پس آن را فرا گیرید و آنچه شما را از آن نهی فرماید، پس باز ایستید». و آنچه خدا و رسولشﷺ به آن قصد فرموده بودند، مشتبه می‌شد بر کسی که نمی‌شناخت و نمی‌دانست که مقصود چیست و هر یک از اصحاب رسول خداﷺ که از آن حضرت در باب چیزی سؤال می‌کردند، جواب را نمی‌فهمیدند و از جملهٔ ایشان کسی بود که آن حضرت را از چیزی سؤال می‌نمود، و در بند فهمیدن آن نبود، حتی آن‌که دوست می‌داشتند که یکی از بادیه‌نشینان، یا کسی که تازه به خدمت پیغمبر رسیده باشد، بیاید و از آن حضرت سؤال نماید تا ایشان بشنوند که چه می‌فرماید.

من هر روز یک مرتبه و هر شب یک مرتبه بر رسول خداﷺ داخل می‌شدم و در وقتی به خدمت آن حضرت می‌رسیدم، با من خلوت می‌فرمود. با آن حضرت هر جا که می‌گشت می‌گشتم. همهٔ اصحاب رسول خدا دانستند که آن حضرت، با هیچ یک از مردمان غیر از من، چنین نکرد. بسا بود که رسول خداﷺ به خانهٔ من تشریف ارزانی می‌فرمود، بیش از آن‌که من به خانهٔ خود می‌رفتم. و چون بر آن حضرت داخل می‌شدم، در بعضی از منزل‌ها که داشت، با من خلوت می‌کرد و زنان خویش را به جهت من امر می‌فرمود که بر خیزند و در نزد ما نباشند و در نزد آن حضرت کسی غیر از من نمی‌ماند.

---

۱. حشر، ۷.

وَإِذَا أَتَانِي لِلْخَلْوَةِ مَعِي فِي مَنْزِلِي، لَمْ يُقِمْ عَنِّي فَاطِمَةَ وَلَا أَحَداً مِنْ بَنِيَّ، وَكُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي، وَإِذَا سَكَتُّ عَنْهُ وَفَنِيَتْ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي. فَمَا نَزَلَتْ عَلىٰ رَسُولِ اللهِ ﷺ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِيهَا، وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ، فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي، وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا، وَنَاسِخَهَا وَمَنْسُوخَهَا، وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا، وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا، وَدَعَا اللهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهْمَهَا وَحِفْظَهَا، فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللهِ وَلَا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَيَّ وَكَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللهَ لِي بِمَا دَعَا، وَمَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللهُ مِنْ حَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ، وَلَا أَمْرٍ وَلَا نَهْيٍ، كَانَ أَوْ يَكُونُ، وَلَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلىٰ أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَحَفِظْتُهُ، فَلَمْ أَنْسَ حَرْفاً وَاحِداً، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ صَدْرِي، وَدَعَا اللهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْماً وَفَهْماً وَحُكْماً وَنُوراً.



فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، مُنْذُ دَعَوْتَ اللهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئاً، وَلَمْ يَفُتْنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ، أَفَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النِّسْيَانَ فِيمَا بَعْدُ؟ فَقَالَ: لَا، لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النِّسْيَانَ وَالْجَهْلَ».

١٩٤ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؈، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْوُونَ عَنْ فُلَانٍ وَفُلَانٍ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ لَا يُتَّهَمُونَ بِالْكَذِبِ، فَيَجِيءُ مِنْكُمْ خِلَافُهُ؟ قَالَ: «إِنَّ الْحَدِيثَ يُنْسَخُ كَمَا يُنْسَخُ الْقُرْآنُ».

١٩٥ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ؈: مَا بَالِي أَسْأَلُكَ عَنِ الْمَسْأَلَةِ،

و چون به جهت خلوت با من به منزل من تشریف می‌آورد، فاطمه و هیچ یک از پسران من بر نمی‌خواستند و از من دور نمی‌شدند. و چون از آن حضرت سؤال می‌کردم، مرا جواب می‌فرمود و چون ساکت می‌شدم و از سؤال نمی‌کردم و مسائلی راکه داشتم تمام می‌شد، ابتدا می‌نمود.

و آیه‌ای از قرآن بر رسول خداﷺ نازل نشد، مگر این‌که آن را بر من خواند و آن را از بر فرمود و من به خط خویش نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من تعلیم نمود. و خدا را خواند که فهم و حفظ آن را به من عطا فرماید و آن زمان که از برای من دعا کرد و به آنچه دعا کرد، تا امروز آیه‌ای از کتاب خدا و علمی که فرموده بود و من آن را نوشته بودم، فراموش نکردم.

روا نگذاشت چیزی راکه خدا به او تعلیم داده بود؛ از حلال و حرام و امر و نهی که بوده، یا خواهد بود و نه کتابی که نازل شده است بر یکی از پیغمبران که پیش از آن حضرت بوده‌اند، از اطاعت یا معصیتی، مگر آن را به من تعلیم نمود و من آن را حفظ کردم. و یک حرف آن را فراموش نکردم بعد از آن‌که دست خویش را بر سینهٔ من گذاشت و دعا کرد که خدا دل مرا پر از علم و فهم و نور گرداند.

من عرض کردم که: ای پیغمبر خدا، پدر و مادرم فدای تو باد، از آن زمان که دعا کردی برای من به آنچه دعا کردی، تا امروز چیزی را فراموش نکردم و آنچه راکه ننوشته بودم، از من فوت نشد. آیا ترس آن داری که من بعد از آن فراموش کنم؟ فرمود که: چنین نیست. بر تو از فراموشی و جهل نمی‌ترسم».

۱۹۴ / ۲ ـ چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خرّاز، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادقؑ که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: چیست حال گروهی چند که از فلان و فلان از رسول خداﷺ روایت می‌کنند و متهم به دروغ نمی‌شوند، و خلاف آن از شما وارد می‌شود؟ آن حضرت فرمود که: «حدیث منسوخ می‌شود؛ چنانچه قرآن منسوخ می‌شود».

۱۹۵ / ۳ ـ علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمید، از منصور بن

فَتُجِيبُنِي فِيهَا بِالْجَوَابِ، ثُمَّ يَجِيئُكَ غَيْرِي، فَتُجِيبُهُ فِيهَا بِجَوَابٍ آخَرَ؟

فَقَالَ: «إِنَّا نُجِيبُ النَّاسَ عَلَى الزِّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ صَدَقُوا عَلَىٰ مُحَمَّدٍ أَمْ كَذَبُوا؟

قَالَ: «بَلْ صَدَقُوا».

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا بَالُهُمُ اخْتَلَفُوا؟

فَقَالَ: «أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَأْتِي رَسُولَ اللهِ ﷺ فَيَسْأَلُهُ عَنِ الْمَسْأَلَةِ، فَيُجِيبُهُ فِيهَا بِالْجَوَابِ، ثُمَّ يُجِيبُهُ بَعْدَ ذٰلِكَ بِمَا يَنْسَخُ ذٰلِكَ الْجَوَابَ، فَنَسَخَتِ الْأَحَادِيثُ بَعْضُهَا بَعْضاً».

١٩٦ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: قَالَ لِي: «يَا زِيَادُ، مَا تَقُولُ لَوْ أَفْتَيْنَا رَجُلاً مِمَّنْ يَتَوَلَّانَا بِشَيْءٍ مِنَ التَّقِيَّةِ؟» قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنْتَ أَعْلَمُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَالَ: «إِنْ أَخَذَ بِهِ، فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَعْظَمُ أَجْراً».

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «إِنْ أَخَذَ بِهِ أُوجِرَ؛ وَإِنْ تَرَكَهُ وَاللهِ أَثِمَ».

١٩٧ / ٥ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي، ثُمَّ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ آخَرُ، فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَأَجَابَ صَاحِبِي.

حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادقؑ عرض کردم که: مرا چه می‌شود که تو را از مسأله‌ای سؤال می‌کنم و تو در آن مسأله مرا جوابی می‌فرمایی آن‌گاه کس دیگری نزد تو می‌آید و همان سؤال را می‌پرسد و تو جواب دیگری می‌دهی؟ آن حضرت فرمود که: «ما مردم را جواب می‌دهیم به زیاده و نقصان در جواب» (یا به حسب فهم ایشان و یا به حسب حکم به واسطهٔ تقیه).

عرض کردم که: مرا خبر ده از اصحاب رسول خداﷺ که آیا بر محمدﷺ راست گفتند، یا دروغ گفتند، یا دروغ بستند؟ فرمود که: «بلکه راست گفتند». عرض کردم که: پس چرا اختلاف به هم رسانیدند؟ فرمود که: «آیا نمی‌دانی که مردی به خدمت پیغمبر می‌آید و او را از مسأله‌ای سؤال می‌کرد، و آن حضرت او را در آن جواب می‌فرمود و بعد از این، او را جواب می‌فرمود به چیزی که جواب اول را نسخ می‌نمود؛ زیرا که احادیث آن حضرت بعضی از آنها بعضی دیگر را نسخ می‌کند».[1]

۱۹۶ / ۴ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عُبیده، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «ای زیاد، چه می‌گویی اگر ما یکی از کسانی که ما را دوست می‌دارند، فتوا دهیم به چیزی که موافق تقیه باشد؟» أبو عبیده می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، تو بهتر می‌دانی. آن حضرت فرمود که: «اگر به آن عمل کند، از برایش بهتر و مزدش بزرگ‌تر است».

● در روایت دیگر چنین است که: «اگر به آن عمل کند، مزدش به او می‌رسد و اگر آن را ترک کند، به خدا سوگند که گناه کرده است».

۱۹۷ / ۵ . احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از حسن بن علی، از ثعلبة بن میمون، از زرارة بن اعیَن، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از مسأله‌ای سؤال کردم و مرا جواب فرمود و بعد از آن، مردی به خدمت آن حضرت آمد و او را از همان مسأله سؤال نمود. حضرت او را جواب فرمود به غیر آنچه مرا جواب فرموده بود. بعد از آن

---

۱ . مراد از نسخ قرآن و حدیث، آن است که حکم آن زایل شود و تکلیف الهی به عمل کردن به مضمون آن ساقط گردد. (مترجم)

فَلَمَّا خَرَجَ الرَّجُلَانِ، قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَدِمَا يَسْأَلَانِ، فَأَجَبْتَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِغَيْرِ مَا أَجَبْتَ بِهِ صَاحِبَهُ؟

فَقَالَ: «يَا زُرَارَةُ، إِنَّ هٰذَا خَيْرٌ لَنَا، وَأَبْقىٰ لَنَا وَلَكُمْ، وَلَوِ اجْتَمَعْتُمْ عَلىٰ أَمْرٍ وَاحِدٍ، لَصَدَّقَكُمُ النَّاسُ عَلَيْنَا، وَلَكَانَ أَقَلَّ لِبَقَائِنَا وَبَقَائِكُمْ».

قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: شِيعَتُكُمْ لَوْ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى الْأَسِنَّةِ أَوْ عَلَى النَّارِ لَمَضَوْا، وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِكُمْ مُخْتَلِفِينَ؟ قَالَ: فَأَجَابَنِي بِمِثْلِ جَوَابِ أَبِيهِ.

١٩٨ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ نَصْرٍ الْخَثْعَمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ عَرَفَ أَنَّا لَا نَقُولُ إِلَّا حَقّاً، فَلْيَكْتَفِ بِمَا يَعْلَمُ مِنَّا، فَإِنْ سَمِعَ مِنَّا خِلَافَ مَا يَعْلَمُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ ذٰلِكَ دِفَاعٌ مِنَّا عَنْهُ».

١٩٩ / ٧. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ وَالْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ جَمِيعاً، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ كِلَاهُمَا يَرْوِيهِ، أَحَدُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ، وَالْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟

فَقَالَ: «يُرْجِئُهُ حَتّىٰ يَلْقىٰ مَنْ يُخْبِرُهُ، فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتّىٰ يَلْقَاهُ».

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ».

دیگری آمد و او را همان مسأله سؤال کرد و او را جواب داد، به غیر آنچه به من و صاحب من فرموده بود. چون این دو مرد بیرون رفتند، عرض کردم که: یا ابن رسول الله، دو نفر از مردم عراق که از شیعیان شما بودند، آمدند و سؤال کردند و تو هر یک از ایشان را جواب دادی به خلاف آنچه دیگری را به آن جواب فرمودی.

فرمود که: «ای زراره، به درستی که آنچه من کردم، از برای ما بهتر است، و ما و شما را بیشتر باقی می‌دارد. اگر شما بر یک امر اجتماع کنید و اختلافی در میانهٔ شما نباشد، عامه شما را تصدیق می‌کنند و می‌دانند که آن را از ما روایت کرده‌اید و راست می‌گویید و از دوستان مایید. و این باعث قلت بقای ما و بقای شما است و ما و شما را به کشتن می‌دهد». زراره می‌گوید که: بعد از آن به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: اگر شما شیعیان خویش را رو به سنان و نیزه و آتش بفرستید، هر آینه می‌روند و سر باز نمی‌زنند، سهل است که ایشان از نزد شما بیرون می‌روند و در میانهٔ ایشان اختلافی باشد. آن حضرت، مرا جواب داد به مثل جوابی که پدرش فرموده بود.

۱۹۸ / ۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از نصر خثعمی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که می‌داند که ما نمی‌گوییم مگر آنچه حق باشد، باید که به آنچه می‌داند که از ما است، اکتفا نماید. پس اگر خلاف آنچه می‌داند که از ما است، بشنود، بداند که آن، باز داشتنی از جانب ما است. مقصود ما آن است که دفع ضرر مخالفان از او کرده باشیم».

۱۹۹ / ۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، و حسن بن محبوب، همه، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از مردی که دو نفر از اهل دین او، در امری بر او مختلف شدند و هر دو او را روایت می‌کنند از ایشان، امر به اخذ آن می‌کند و دیگری او را نهی می‌کند. آیا آن مرد چه کند؟ فرمود که: «آن را به تأخیر می‌افکند تا ملاقات کند کسی را که او را خبر دهد و او در وسعت و فراخی است تا آن کس را ملاقات کند».

● در روایت دیگر، چنین است: «به هر یک از این دو روایت که عمل کنی، از باب تسلیم

٢٠٠ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «أَرَأَيْتَكَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ الْعَامَ، ثُمَّ جِئْتَنِي مِنْ قَابِلٍ فَحَدَّثْتُكَ بِخِلَافِهِ، بِأَيِّهِمَا كُنْتَ تَأْخُذُ؟» قَالَ: قُلْتُ: كُنْتُ آخُذُ بِالْأَخِيرِ، فَقَالَ لِي: «رَحِمَكَ اللهُ».

٢٠١ / ٩. وَعَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: إِذَا جَاءَ حَدِيثٌ عَنْ أَوَّلِكُمْ وَحَدِيثٌ عَنْ آخِرِكُمْ، بِأَيِّهِمَا نَأْخُذُ؟

فَقَالَ: «خُذُوا بِهِ حَتّىٰ يَبْلُغَكُمْ عَنِ الْحَيِّ، فَإِنْ بَلَغَكُمْ عَنِ الْحَيِّ، فَخُذُوا بِقَوْلِهِ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «إِنَّا وَاللهِ لَا نُدْخِلُكُمْ إِلَّا فِيمَا يَسَعُكُمْ».

● وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: «خُذُوا بِالْأَحْدَثِ».

٢٠٢ / ١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ، فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاةِ، أَيَحِلُّ ذٰلِكَ؟

قَالَ: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ، فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتاً وَإِنْ كَانَ حَقّاً ثَابِتاً لَهُ؛ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ، وَقَدْ أَمَرَ اللهُ أَنْ

و انقیاد امام و رضای به آن، تو را می‌رسد و جائز است».

۲۰۰ / ۸. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «مرا خبر ده که اگر تو را به حدیثی حدیث کنم در این سال، بعد از آن در سال آینده به نزد من آیی و تو را به خلاف آن حدیث کنم، به کدام یک از اینها عمل می‌نمایی؟» روای می‌گوید که: عرض کردم که: آخری را می‌گیرم و به آن عمل می‌کنم. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

۲۰۱ / ۹. از او از پدرش، روایت است، از اسماعیل بن مرّار، از یونس، از داود بن فَرقد، از مُعلّی بن خُنیس که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: هر گاه حدیثی از اول شما و حدیثی از آخر شما وارد شود، به کدام یک از آنها عمل کنیم؟ فرمود که: «به آن عمل کنید تا از امام که زنده است، حدیثی به شما برسد. پس اگر از زنده حدیثی به شما رسید، فرمودهٔ او را بگیرید و به آن عمل کنید».

مُعلّی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «به خدا سوگند، ما شما را داخل نمی‌کنیم، مگر در آن چیزی که در وسع و طاقت شما باشد».

● در روایت دیگر است که: «تازه‌تر را بگیرید و به آن عمل نمایید».

۲۰۲ / ۱۰. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از داود بن حُصین، از عمر بن حَنظله روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از دو نفر از اصحاب ما که در میان ایشان نزاع واقع شده بود در باب قرض یا میراثی. پس مرافعه را بردند به سوی پادشاه یا قاضیان اهل سنت، آیا حلال است آنچه کردند؟ آن حضرت فرمود که: «هر که مرافعه را به سوی ایشان ببرد، در حق باشد، یا باطل، جز این نیست که مرافعه را به سوی طاغوت برده [۱] و آنچه طاغوت از برای او حکم کند، و به حکم وی آن را بگیرد، حرامی گرفته که خیر و برکت ندارد؛ هر چند که آن حقی باشد که از برایش ثابت باشد؛ زیرا که آن را به حکم طاغوت گرفته و خدا امر فرموده که به آن کافر باشند، و نگروند.

۱. طاغوت سردار و مقتدای گمراهان است و بت و هر که را جز خدای پرستند، طاغوت گویند. و آن از طغیان است به معنی از حد گذشتن. (مترجم)

يُكْفَرَ بِهِ، قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾».

قُلْتُ: فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ؟

قَالَ: «يَنْظُرَانِ إِلىٰ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوىٰ حَدِيثَنَا، وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا، وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً؛ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً، فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللهِ وَعَلَيْنَا رَدَّ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللهِ وَهُوَ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللهِ».

قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِنَا، فَرَضِيَا أَنْ يَكُونَا النَّاظِرَيْنِ فِي حَقِّهِمَا، وَاخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا، وَكِلَاهُمَا اخْتَلَفَ فِي حَدِيثِكُمْ؟

قَالَ : «الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَأَفْقَهُهُمَا وَأَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْرَعُهُمَا، وَلَا يَلْتَفِتْ إِلىٰ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ».

قَالَ: قُلْتُ: فَإِنَّهُمَا عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا، لَا يُفَضَّلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلىٰ صَاحِبِهِ؟

خدای تعالی فرموده است: ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓاْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِۦ﴾[1]، یعنی: می‌خواهند که مرافعه کنند به سوی کسی که طاغی و باغی است. به تحقیق که مأمور شده‌اند به این‌که نگروند به طاغوت و حکم او».

عرض کردم که: پس چه کنند؟ فرمود که: «نظر می‌کنند به سوی کسی که از شما گروه شیعیان باشد، از آن‌که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده و احکام ما را شناخته و دانسته باشد. پس به او راضی باشند که حَکَم باشد و او را حاکم سازند؛ زیرا که من او را بر شما حاکم گردانیده‌ام. پس هرگاه به حکم ما، حکم کند، و او قبول نشود، آن‌که آن را قبول نکرده، به حکم خدا استخفاف و خواری رسانیده (و آن را سبک شمرده) و بر ما اهل بیت رده کرده. و آن‌که ما رد کرده، بر خدا رد کرده، و آن، در مرتبهٔ شرک به خدا است».

عرض کردم که: پس اگر هر یک از ایشان مردی از اصحاب ما را اختیار کند، و هر دو راضی شوند که این برگزیدگان در حق ایشان نظر کنند و در میانهٔ ایشان حکم نمایند و این دو، حاکم در آنچه حکم می‌کنند با هم مختلف شوند و هر دو در حدیث شما مختلف باشند؟ فرمود که: «حکم، همان است که آن‌که در عدالت و فقاهت و راست‌گویی او در حدیث و پرهیزگاریش بیشتر است، به آن حکم نموده و التفات نمی‌شود به سوی آنچه دیگری به آن حکم کرده».

عرض کردم که: هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده‌اند و هیچ‌یک بر دیگری تفضیل و زیادتی ندارند.

عمر می‌گوید که: آن حضرت فرمود که: «نظر می‌شود به سوی آن چیزی که از ما روایت کرده‌اند در باب آنچه این دو حاکم به آن حکم کرده‌اند، و اجماع بر آن شده باشد از اصحاب تو. پس گرفته می‌شود از حکمی که ما او را حَکَم ساخته‌ایم، به آن عمل می‌شود و آن از حکم ما است که از جانب خدا و رسول گفته‌ایم. و شاذّی که در نزد اصحاب تو شهرتی ندارد، ترک می‌شود.[2] به درستی که آنچه اجماع بر آن باشد، شکی و شبهه‌ای در آن نیست.

---

۱. نساء، ۶۰.

۲. و شاذّ، تنها مانده و نادر و مخالف قیاس را گویند. (مترجم)

قَالَ: فَقَالَ: «يُنْظَرُ إِلىٰ مَا كَانَ مِنْ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذٰلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْـمُجْمَعَ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا، وَيُتْرَكُ الشَّاذُّ الَّذِي لَيْسَ بِـمَشْهُورٍ عِـنْدَ أَصْحَابِكَ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ. وَإِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيِّـنٌ رُشْدُهُ فَيُتَّبَعُ، وَأَمْرٌ بَيِّـنٌ غَيُّهُ فَيُجْتَنَبُ، وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللهِ وَإِلىٰ رَسُولِهِ؛ قَـالَ رَسُـولُ اللهِ ﷺ: حَلَالٌ بَيِّنٌ، وَحَرَامٌ بَيِّنٌ، وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذٰلِكَ، فَمَنْ تَـرَكَ الشُّـبُهَاتِ نَـجَا مِـنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ».

قُلْتُ: فَإِنْ كَانَ الْخَبَرَانِ عَنْكُمْ مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثِّقَاتُ عَنْكُمْ؟

قَالَ: «يُنْظَرُ، فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَخَالَفَ الْعَامَّةَ، فَيُؤْخَذُ بِـهِ، وَيُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَوَافَقَ الْعَامَّةَ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ، إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِـتَابِ وَالسُّـنَّةِ، وَوَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبَرَيْنِ مُوَافِقاً لِلْعَامَّةِ، وَالْآخَرَ مُخَالِفاً لَهُمْ، بِأَيِّ الْخَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ؟

قَالَ: «مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ، فَفِيهِ الرَّشَادُ».

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبَرَانِ جَمِيعاً؟

قَالَ: «يُنْظَرُ إِلىٰ مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمْيَلُ حُكَّامُهُمْ وَقُضَاتُهُمْ، فَيُتْرَكُ، وَيُؤْخَذُ بِالْآخَرِ».

قُلْتُ: فَإِنْ وَافَقَ حُكَّامُهُمُ الْخَبَرَيْنِ جَمِيعاً؟

قَالَ: «إِذَا كَانَ ذٰلِكَ، فَأَرْجِهْ حَتّىٰ تَلْقىٰ إِمَامَكَ؛ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ».

و جز این نیست که همهٔ امرها سه قسم است: امری است که راستی از آن ظاهر و هویداست، پس تبعیت آن می‌شود. و امری است که ضلالت و گمراهی آن پیداست و باید که از آن اجتناب شود. و امری است مشکل که بطلان و صحت و موافقت و مخالفت آن با کتب و سنت معلوم نیست و علم آن، به سوی خدا و رسول خداﷺ رد می‌شود. رسول خداﷺ فرمود که: حلالی است آشکارا و حرامی است آشکارا و شبهه‌ها و پوشیده‌هایی چند در میان حلال و حرام است. پس هر که شبهه‌ها را ترک کند، از محرمات نجات یابد، و هر که شبهه‌ها را عمل نماید، مرتکب محرمات شود و هلاک گردد، از آنجا که نمی‌داند».

عرض کردم که: اگر هر دو خبر که از شما روایت شده، مشهور باشد که ثِقات و معتمدان آنها را از شما روایت کرده باشند، چه کنند؟ فرمود که: «در آن نظر می‌شود، پس آنچه حکم آن با حکم کتاب و سنت موافقت داشته باشد، و با سنیان مخالف باشد، آن را می‌گیرند و به آن عمل می‌نمایند، و آنچه را که حکمش با حکم کتاب و سنت مخالفت دارد و با سنیان موافق است، وامی گذارند».

عرض کردم که: فدایت گردم، مرا خبر ده که اگر آن دو فقیه حکم آن را از کتاب و سنت دانسته باشند و ما یکی از آن دو خبر را با سنیان و دیگری را مخالف ایشان یابیم، به کدام‌یک از این دو خبر باید که عمل شود؟ آن حضرت فرمود که: «آنچه با سنیان مخالفت دارد، راه راست در آن است».

عرض کردم که: فدای تو گردم، پس اگر هر دو خبر با سنیان موافقت داشته باشد، چه باید کرد؟ فرمود که: «نظر می‌شود به سوی آن چیزی که حکام و قاضیان ایشان به آن بیشتر میل دارند، پس آن را وا می‌گذارند و دیگری را می‌گیرند و به آن عمل می‌نمایند».

عرض کردم که: اگر حاکمان ایشان با هر دو خبر موافقت داشته باشند و به یکی از آنها مایل‌تر نباشند، چه کنم؟ فرمود که: «آن را به تأخیر انداز تا امام خویش را ملاقات کنی؛ زیرا که توقف و ایستادن در نزد شبهه‌ها بهتر است از آن‌که خود را در آوری در چیزی چند که باعث هلاکت تو باشد».

٢٢ ـ بَابُ الْأَخْذِ بِالسُّنَّةِ وَشَوَاهِدِ الْكِتَابِ

٢٠٣ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ عَلىٰ كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً، وَعَلىٰ كُلِّ صَوَابٍ نُوراً، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللهِ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللهِ فَدَعُوهُ».

٢٠٤ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ. قَالَ: وَحَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ أَنَّهُ حَضَرَ ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ فِي هٰذَا الْمَجْلِسِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ اخْتِلَافِ الْحَدِيثِ يَرْوِيهِ مَنْ نَثِقُ بِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَا نَثِقُ بِهِ؟ قَالَ: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ، فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِداً مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلىٰ بِهِ».

٢٠٥ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُلُّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللهِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ».

٢٠٦ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ

۲۲. باب در بیان فراگفتن سنت پیغمبرﷺ و گواهان کتاب خدا

۱ / ۲۰۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رسول خداﷺ فرمود: به درستی که بر هر حقی حقیقتی مؤکل است (و آن رعایت کردن چیزی است که در تمیز آن از باطل واجب باشد)، و بر هر صوابی نور برهان گماشته که آن را از خطا جدا می‌سازد. پس آنچه با کتاب خدا موافقت دارد، آن را بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالفت دارد، آن را واگذاید».

۲ / ۲۰۴ . محمد بن یحیی روایت کرده است، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن ابی یعفور . و ابان گفت: حدیث کرد مرا حسین بن ابی العلاء که حاضر بود در نزد ابن ابی یعفور در آن مجلس، که ابن ابی یعفور، از حضرت امام جعفر صادقؑ سؤال کرد. ابن ابی یعفور گفت که: از امام جعفر صادقؑ سؤال نمودم از اختلاف حدیثی که به ما رسیده و می‌رسد و آن را کسی روایت می‌کند که بر او اعتماد داریم و از جملهٔ ایشان کسی است که بر او اعتماد نداریم.

فرمود که: «چون حدیثی بر شما وارد شود، و از برای آن شاهد و گواهی از کتاب خدای عزّوجلّ یا از فرمودهٔ رسول خداﷺ بیابید که در حقیقت آن دلالت کند، آن را قبول کنید. و گر نه، آن‌که آن را به نزد شما آورده به آن سزاوارتر است» (یعنی از وی قبول نکنید).

۳ / ۲۰۵ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ایوب بن حرّ که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «هر چیزی که برگردانیده می‌شود به سوی کتاب خدا و سنت پیغمبر و هر حدیثی که که با کتاب خدا موافقت نداشته باشد، زُخرُف است[1]».

۴ / ۲۰۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از علی بن عُقبه، از ایوب بن راشد، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «حدیثی که

---

۱. زُخرف است، یعنی: دروغی است آب‌دار و آراسته و در ظاهر نیک و درست که در آن تدلیس شده باشد؛ چون زر ناسره که آن را روکشی داده‌اند و ته آن معیوب است. (مترجم)

الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ، فَهُوَ زُخْرُفٌ».

٢٠٧ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «خَطَبَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِمِنىً، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللهِ، فَأَنَا قُلْتُهُ، وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللهِ، فَلَمْ أَقُلْهُ».

٢٠٨ / ٦ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ خَالَفَ كِتَابَ اللهِ وَسُنَّةَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله ، فَقَدْ كَفَرَ».

٢٠٩ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «إِنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَإِنْ قَلَّ».

٢١٠ / ٨ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ وَصَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَ فِيهَا، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ الْفُقَهَاءَ لَا يَقُولُونَ هٰذَا.

فَقَالَ: «يَا وَيْحَكَ، وَهَلْ رَأَيْتَ فَقِيهاً قَطُّ؟! إِنَّ الْفَقِيهَ ـ حَقَّ الْفَقِيهِ ـ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله».

٢١١ / ٩ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ الْعَبْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ».

با قرآن موافقت ندارد، زُخرف است».[۱]

۲۰۷ / ۵ . محمد بن اسماعیل روایت کرده است، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن حَکَم و غیر او، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «پیغمبر در منا خطبه خواند و فرمود که: ای گروه مردمان، آنچه از من به شما رسیده و با کتاب خدا موافقت دارد، من آن را گفته‌ام و آنچه به شما رسیده و با کتاب خدا مخالفت دارد، من آن را نگفته‌ام».

۲۰۸ / ۶ . به همین اسناد روایت کرده است، از ابن ابی عُمیر، از بعضی از اصحاب خویش که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «هر که با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کند، به حقیقت که کافر شده است».

۲۰۹ / ۷ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از یونس، و آن را مرفوع ساخته که گفت: حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «بهترین اعمال ما در نزد خدای عزّوجلّ، عمل کردن است به سنت پیغمبر؛ هر چند که کم باشد».

۲۱۰ / ۸ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از ابوسعید قمّاط، و صالح بن سعید، از ابان بن تغلب، از امام محمد باقر علیه السلام که مردی مسأله از آن حضرت پرسید و آن حضرت او را جواب فرمود. آن مرد عرض کرد که: فقها چنین نمی‌گویند. حضرت فرمود که: «وای بر تو، هرگز فقیهی را ندیده‌ای. به درستی که فقیه کامل که او را فقیه می‌توان گفت، آن است که در دنیا بی رغبت باشد و در آخرت رغبت داشته باشد و چنگ در زند به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله».

۲۱۱ / ۹ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابی اسماعیل، ـ که ابراهیم بن اسحاق ازدی است ـ از ابوعثمان عبدی، از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: قول بی عمل، به کار نیاید و قول بی نیت، اعتبار ندارد، و قول و عمل و نیت، در وقتی نفع می‌بخشد که موافق سنت و طریقهٔ پیغمبر باشد و بدعتی در آن نباشد».

---

۱. یعنی: دروغی است راست نما. (مترجم)

٢١٢ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ شِرَّةٌ وَفَتْرَةٌ، فَمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلَىٰ سُنَّةٍ، فَقَدِ اهْتَدىٰ، وَمَنْ كَانَتْ فَتْرَتُهُ إِلىٰ بِدْعَةٍ، فَقَدْ غَوىٰ».

٢١٣ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «كُلُّ مَنْ تَعَدَّى السُّنَّةَ، رُدَّ إِلَى السُّنَّةِ».

٢١٤ / ١٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: السُّنَّةُ سُنَّتَانِ: سُنَّةٌ فِي فَرِيضَةٍ، الْأَخْذُ بِهَا هُدًى، وَتَرْكُهَا ضَلَالَةٌ؛ وَسُنَّةٌ فِي غَيْرِ فَرِيضَةٍ، الْأَخْذُ بِهَا فَضِيلَةٌ، وَتَرْكُهَا إِلىٰ غَيْرِ خَطِيئَةٍ».

[تَمَّ كِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.]

۲۱۲ / ۱۰ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «کسی نیست مگر این‌که او را تیزی و نشاط و حرص و کندی و شکستگی و مستی می‌باشد. پس هر که سستی او به سوی سنت منتهی شود (به این‌که در تحصیل آن سعی و کوشش کند و زحمت و مشقت بکشد، تا به آن برسد، هدایت یافته است. و هر که سستی و آرامش [او] به سوی بدعت منتهی گردد، گمراه شده است».

۲۱۳ / ۱۱ . علی بن محمد، از احمد بن محمد بَرقی، از علی بن حسّان، و محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از علی بن حَسّان، از موسی بن بَکر، از زرارة بن اعین، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «هر که از سنت در گذرد، او را به سوی سنت رد می‌کنند» (و غیر از طریقهٔ پیغمبر، از کسی مقبول نیست).

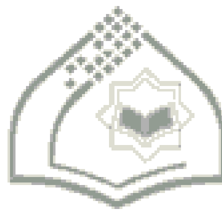
۲۱۴ / ۱۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام جعفر صادق ﷺ، از پدرانش ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین ﷺ فرمود: «سنت پیغمبر دو قسم است: سنتی است که در بیان واجب است و عمل کردن به آن هدایت و ترک آن، گمراهی و ضلالت است. و سنتی است که در بیان واجب نیست و عمل کردن به آن، فضیلت و ترک آن، و عمل کردن به غیر آن، گناه است».[1]

تمام شد کتاب عقل.[2] حمد و ستایش از برای خدا است که پرودگار عالمیان است و خدای رحمت فرستد بر آقای ما محمد و آل او که پاکان و پاکیزگانند از هر چه بد باشد.

---

۱ . ظاهراً این عبارت، معنایی جز این دارد. مترجم ـ رحمه الله ـ گویی خطیئة را خبر گرفته است که در این صورت، همان معنا می‌شود. در حالی که خطیئه، مضاف الیه غیر است و بنا بر این، ترجمهٔ صحیح آن، چنین است: عمل کردن به غیر آن، به خطا منجر نمی‌شود.

۲ . در ترجمه، چنین آمده است. ولی بر اساس این نسخه، باید چنین باشد: تمام شد کتاب علم.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳)

کتاب توحید



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

[٣]

كِتَابُ التَّوْحِيدِ

١ ـ بَابُ حُدُوثِ الْعَالَمِ وَإِثْبَاتِ الْمُحْدِثِ

٢١٥ / ١. أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَنْصُورٍ، قَالَ: قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: كَانَ بِمِصْرَ زِنْدِيقٌ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام أَشْيَاءُ، فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَاظِرَهُ، فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا، وَقِيلَ لَهُ: إِنَّهُ خَارِجٌ بِمَكَّةَ، فَخَرَجَ إِلىٰ مَكَّةَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، فَصَادَفَنَا وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي الطَّوَافِ، وَكَانَ اسْمُهُ عَبْدُ الْمَلِكِ، وَكُنْيَتُهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ، فَضَرَبَ كَتِفَهُ كَتِفَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «مَا اسْمُكَ»؟ فَقَالَ: اسْمِي عَبْدُ الْمَلِكِ، قَالَ: «فَمَا كُنْيَتُكَ؟» قَالَ: كُنْيَتِي أَبُو عَبْدِ اللهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «فَمَنْ هٰذَا الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُهُ؟ أَمِنْ مُلُوكِ

بسم الله الرحمن الرحیم

(۳)
کتاب توحید[1]

۱. باب در بیان حدوث
(و از سرنو پیدا شدن عالم و اثبات آن‌که آن را احداث فرموده)

۲۱۵ / ۱ . خبر داد ما را ابو جعفر محمد بن یعقوب ـ رضی الله عنه ـ گفت که: حدیث کرد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن عبدالرحمان، از علی بن منصور، که گفت: هشام بن حکم، به من گفت: در مصر زندیقی بود که اسمش عبد الملک و کنیتش ابوعبدالله بود، و از امام جعفر صادق علیه السلام به او چیزی چند به او می‌رسید (یا در باب توحید و یا در باب فضل و کمال آن حضرت یا مذمتی که زندیقان را می‌فرمود). آن زندیق[2]، از مصر بیرون آمد به قصد این‌که به مدینه آید، تا با آن حضرت مباحثه نماید. چون به مدینه رسید، آن حضرت را در آنجا ندید. احوال پرسید، او را گفتند که به مکه تشریف برده است.

پس از آنجا بیرون آمده، روانه مکه گردید. و ما در آن سفر، در خدمت آن حضرت بودیم. آن زندیق به ما رسید و ما با آن حضرت در طواف بودیم. پس شانهٔ خویش را به شانهٔ آن حضرت زد. حضرت فرمود که: «اسم تو چیست؟» گفت: اسم من عبدالملک. فرمود که: «کنیت تو چیست؟» گفت: کنیت من ابوعبدالله. حضرت فرمود که: «آیا این پادشاهی که

---

۱. توحید در اصل لغت، یکی گفتن و یکی کردن است. مراد از آن در امثال این مقام، خدا را به یگانگی پرستیدن و در اینجا شامل است هر چه راکه بر خدا روا باشد و یا نباشد. مترجم.

۲. زندیق، معرب زن دین است. و مراد از آن، کسی است که به خدا قائل نیست، یا آنها که به دو خدا قائلند و نور و ظلمت را هر دو خدا می‌دانند. (مترجم)

الْأَرْضِ، أَمْ مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ؟ وَأَخْبِرْنِي عَنِ ابْنِكَ: عَبْدُ إِلٰهِ السَّمَاءِ، أَمْ عَبْدُ إِلٰهِ الْأَرْضِ؟ قُلْ مَا شِئْتَ تُخْصَمْ».

قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: فَقُلْتُ لِلزِّنْدِيقِ: أَمَا تَرُدُّ عَلَيْهِ؟ قَالَ: فَقَبَّحَ قَوْلِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «إِذَا فَرَغْتُ مِنَ الطَّوَافِ، فَأْتِنَا».

فَلَمَّا فَرَغَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، أَتَاهُ الزِّنْدِيقُ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام لِلزِّنْدِيقِ: «أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتاً وَفَوْقاً؟» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَمَا يُدْرِيكَ مَا تَحْتَهَا؟» قَالَ: لَا أَدْرِي، إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنْ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «فَالظَّنُّ عَجْزٌ لِمَا لَا تَسْتَيْقِنُ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «أَفَصَعِدْتَ السَّمَاءَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «أَفَتَدْرِي مَا فِيهَا؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «عَجَباً لَكَ! لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ، وَلَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ، وَلَمْ تَنْزِلِ الْأَرْضَ، وَلَمْ تَصْعَدِ السَّمَاءَ، وَلَمْ تَجُزْ هُنَاكَ؛ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ وَأَنْتَ جَاحِدٌ بِمَا فِيهِنَّ؟! وَهَلْ يَجْحَدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟».

قَالَ الزِّنْدِيقُ: مَا كَلَّمَنِي بِهٰذَا أَحَدٌ غَيْرُكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : «فَأَنْتَ مِنْ ذٰلِكَ فِي شَكٍّ، فَلَعَلَّهُ هُوَ، وَلَعَلَّهُ لَيْسَ هُوَ». فَقَالَ الزِّنْدِيقُ: وَلَعَلَّ ذٰلِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «أَيُّهَا الرَّجُلُ، لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةٌ عَلىٰ مَنْ يَعْلَمُ، وَلَا حُجَّةَ لِلْجَاهِلِ، يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، تَفَهَّمْ عَنِّي؛ فَإِنَّا لَا نَشُكُّ فِي اللّٰهِ أَبَداً، أَمَا تَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَلِجَانِ فَلَا يَشْتَبِهَانِ، وَيَرْجِعَانِ قَدِ اضْطُرَّا لَيْسَ لَهُمَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَانُهُمَا، فَإِنْ كَانَا يَقْدِرَانِ عَلىٰ أَنْ يَذْهَبَا، فَلِمَ يَرْجِعَانِ؟ وَإِنْ كَانَا غَيْرَ مُضْطَرَّيْنِ، فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَاراً، وَالنَّهَارُ لَيْلاً؟ اضْطُرَّا ـ وَاللّٰهِ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ ـ إِلىٰ دَوَامِهِمَا، وَالَّذِي اضْطَرَّهُمَا

تو بندهٔ اویی، کیست؟ آیا از پادشاهان زمین است، یا از پادشاهان آسمان؟ مرا خبر ده از پسر خویش که بندهٔ خدای آسمان، یا بندهٔ خدای زمین است؟ هر چه می‌خواهی بگو تا با تو خصومت کنم».

هشام بن حَکَم می‌گوید که: من به آن زندیق گفتم که: آیا جواب او را نمی‌گویی؟ گفتار مرا قبیح شمرد، بعد از آن، حضرت فرمود که: «چون از طواف فارغ شوم، بیا به نزد ما». چون آن حضرت از طواف فارغ شد، آمد و در پیش روی آن حضرت نشست، و ما در نزد آن حضرت جمع بودیم. حضرت به آن زندیق فرمود که: «آیا می‌دانی که زمین را زیر و بالایی هست؟» عرض کرد: بلی. فرمود که: «در زیر آن داخل شده‌ای؟» عرض کرد: نه. فرمود: «پس چه می‌دانی که در زیر آن چه چیز است؟» عرض کرد که: نمی‌دانم مگر این‌که مظنّه دارم که در زیر آن چیزی نیست. حضرت فرمود که: «مظنّه، عجز و درماندگی است از برای آن‌که یقین نمی‌داند».

بعد از آن حضرت فرمود که: «آیا به آسمان رفته‌ای؟» عرض کرد که: نه. فرمود که: «می‌دانی که در آن، چه چیز است؟» عرض کرد: نه. فرمود: «از تو تعجب می‌کنم که به مشرق نرسیدی و مغرب را ندیدی، و در زمین فرو نرفتی و به آسمان بالا نرفتی، و از آنجا نگذشتی که آنچه در پس آنهاست بدانی و حال آن‌که تو آنچه را که در اینهاست انکار می‌کنی. آیا عاقل انکار می‌کند آنچه را که نمی‌داند؟» زندیق گفت که: هیچ‌کس غیر از تو با من به این طریق سخن نگفت. حضرت فرمود: «پس تو از آنچه شنیدی در شک و شبهه‌ای، و می‌گویی که شاید چنین باشد و شاید که نباشد». زندیق عرض کرد که: شاید این باشد. حضرت فرمود که: «ای مرد، آن‌که نمی‌داند، حجتی ندارد بر آن‌که می‌داند و از برای جاهل، حجتی نیست. ای مرد مصری، از من بفهم و یادگیر؛ زیرا که ما در خدا هرگز شک نمی‌کنیم. آیا آفتاب و ماه را نمی‌بینی؟ و شب و روز را نمی‌نگری که در یکدیگر داخل می‌شوند و به یکدیگر مشتبه نمی‌شوند با این‌که بر یک نسق‌اند و بر می‌گردند تا به مرتبه‌ای که داشته‌اند، می‌رسند و از این چاره‌ای ندارند و ایشان را مکانی نیست، مگر همان مکانی که دارند در وقت رفتن و برگشتن. پس اگر قدرت بر رفتن دارند، چرا بر می‌گردند و اگر ناچار نباشند، چرا شب، روز نمی‌گردد و روز، شب نمی‌شود؟ ای مرد مصری، به خدا سوگند که اینها چاره‌ای ندارند و اینها را می‌کشند به سوی دوامی که دارند. پس آن‌که اینها را مضطر و ناچار گردانیده، محکم‌کارتر است از اینها

أَحْكَمُ مِنْهُمَا وَأَكْبَرُ». فَقَالَ الزِّنْدِيقُ: صَدَقْتَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، إِنَّ الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ، وَتَظُنُّونَ أَنَّهُ الدَّهْرُ، إِنْ كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ، لِمَ لَا يَرُدُّهُمْ؟ وَإِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ، لِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ؟ الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، لِمَ السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ، وَالْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ؟ لِمَ لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ؟ لِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طِبَاقِهَا، وَلَا يَتَمَاسَكَانِ، وَلَا يَتَمَاسَكُ مَنْ عَلَيْهَا؟». قَالَ الزِّنْدِيقُ: أَمْسَكَهُمَا اللهُ رَبُّهُمَا وَسَيِّدُهُمَا.

قَالَ: فَآمَنَ الزِّنْدِيقُ عَلىٰ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ. فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ آمَنَتِ الزَّنَادِقَةُ عَلىٰ يَدَيْكَ فَقَدْ آمَنَ الْكُفَّارُ عَلىٰ يَدَيْ أَبِيكَ.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلىٰ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: اجْعَلْنِي مِنْ تَلَامِذَتِكَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «يَا هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، خُذْهُ إِلَيْكَ وَعَلِّمْهُ» فَعَلَّمَهُ هِشَامٌ؛ فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ الشَّامِ وَأَهْلِ مِصْرَ الْإِيمَانَ، وَحَسُنَتْ طَهَارَتُهُ حَتّىٰ رَضِيَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ.

٢١٦ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَسِّنٍ الْمِيثَمِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مَنْصُورٍ الْمُتَطَبِّبِ، فَقَالَ: أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ الْمُقَفَّعِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: تَرَوْنَ هٰذَا الْخَلْقَ؟ ـ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ مَوْضِعِ الطَّوَافِ ـ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أُوجِبُ لَهُ اسْمَ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا ذٰلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ ـ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ﷺ ـ فَأَمَّا الْبَاقُونَ، فَرَعَاعٌ وَبَهَائِمُ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: وَكَيْفَ أَوْجَبْتَ هٰذَا الِاسْمَ لِهٰذَا الشَّيْخِ دُونَ هٰؤُلَاءِ؟ قَالَ: لِأَنِّي رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَهُ عِنْدَهُمْ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: لَابُدَّ مِنِ اخْتِبَارِ

و بزرگ‌تر است از آن‌که به صفت ناچار متصف شود». زندیق عرض کرد که: راست گفتی.

پس آن حضرت فرمود که: «ای مرد مصری، به درستی که آنچه شما گروه دهریان، به سوی آن رفته‌اید و آن را مذهب ساخته‌اید و گمان می‌کنید که آن‌که این افعال از او سر می‌زند، دهر و روزگار است، باطل است؛ زیراکه اگر دهر ایشان را می‌برد، چرا ایشان را بر نمی‌گرداند؟ و اگر ایشان را بر می‌گرداند، چرا ایشان را نمی‌برد؟ این گروه ناچارند واختیار ندارند. ای مرد مصری، چرا آسمان بلند شده و چرا زمین پست شده؟ چرا آسمان بر زمین نمی افتد؟ چرا زمین سرازیر نمی‌شود و در بالای طبقات خود قرار و اقرار دارد؟ چون چنین شود، هیچ‌یک نتوانند که خود را نگاه دارند و آن‌که بر روی زمین است، قادر نباشد بر نگاه‌داری خود».

زندیق گفت که: خدا پروردگار و آقای اینهاست. اینها را نگاه داشته است.

هشام می‌گوید که: آن زندیق، بر دست آن حضرت ایمان آورد. حمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، اگر زندیقان بر دست تو ایمان آورند، عجب نیست؛ زیراکه کافران بر دست پدرت ایمان آورده‌اند.

پس آن مؤمنی که بر دست آن حضرت ایمان آورده بود، عرض کرد که: مرا از شاگردان خویش گردان. حضرت فرمود که: «ای هشام بن حکم، او را با خود بگیر که در نزد باشد و او را تعلیم ده». هشام او را تعلیم داد و آن شخص معلم اهل شام و اهل مصر شد که ایمان را به ایشان تعلیم می‌داد، و طهارت و پاکی و پاکیزگی او به مرتبه‌ای رسد که آن حضرت به آن راضی و خشنود بود.

۲۱۶ / ۲ ـ چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمان بن محمد بن ابی هاشم، از احمد بن محسّن میثمی که گفت: در نزد ابو منصور متطبّب بودم که گفت: مردی از اصحاب من خبر داد و گفت که: من و ابن ابی العوجاء و عبدالله بن مقفّع در مسجد الحرام بودیم. پس ابن مقفّع گفت که: این خلق را می‌بینید؟ ـ و به دست خویش به سوی موضع طواف اشاره نمود ـ از ایشان یک نفر نیست که من اسم انسانیت را از برای او ثابت گردانم، مگر آن شیخ که نشسته است. یعنی ابو عبدالله جعفر بن محمد عليه‌السلام اما باقی ماندگان، فرومایگان اراذل و چهارپایانند.

ابن ابی العوجاء گفت که: چگونه این اسم را از برای این شیخ ثابت می‌گردانی و از برای این گروه ثابت نمی‌دانی؟ گفت: زیراکه من در نزد او چیزی چند دیده‌ام که آن را در نزد ایشان

مَا قُلْتَ فِيهِ مِنْهُ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: لَا تَفْعَلْ؛ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكَ مَا فِي يَدِكَ، فَقَالَ: لَيْسَ ذَا رَأْيَكَ، وَلٰكِنْ تَخَافُ أَنْ يَضْعُفَ رَأْيُكَ عِنْدِي فِي إِحْلَالِكَ إِيَّاهُ الْمَحَلَّ الَّذِي وَصَفْتَ، فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: أَمَا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَيَّ هٰذَا، فَقُمْ إِلَيْهِ، وَتَحَفَّظْ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الزَّلَلِ، وَلَا تَثْنِي عِنَانَكَ إِلَى اسْتِرْسَالٍ؛ فَيُسَلِّمَكَ إِلىٰ عِقَالٍ، وَسِمْهُ مَا لَكَ أَوْ عَلَيْكَ.

قَالَ: فَقَامَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ، وَبَقِيتُ أَنَا وَابْنُ الْمُقَفَّعِ جَالِسَيْنِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْنَا ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ، قَالَ: وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْمُقَفَّعِ، مَا هٰذَا بِبَشَرٍ، وَإِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِيٌّ يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِراً، وَيَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِناً، فَهُوَ هٰذَا، فَقَالَ لَهُ: وَكَيْفَ ذٰلِكَ؟ قَالَ: جَلَسْتُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُ غَيْرِي، ابْتَدَأَنِي، فَقَالَ: «إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلىٰ مَا يَقُولُ هٰؤُلَاءِ ـ وَهُوَ عَلىٰ مَا يَقُولُونَ، يَعْنِي أَهْلَ الطَّوَافِ ـ فَقَدْ سَلِمُوا وَعَطِبْتُمْ، وَإِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلىٰ مَا تَقُولُونَ ـ وَلَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ ـ فَقَدِ اسْتَوَيْتُمْ، وَهُمْ».

ندیده‌ام. ابن ابی العوجاء گفت که: ناچار باید که آنچه در شأن او گفتی، از او امتحان کنیم تا معلوم شود.

راوی می‌گوید که: ابن مقفّع گفت که: این را به فعل میاور؛ زیرا که من می‌ترسم که آنچه را که در دست داری، بر تو فاسد کرده‌اند و طریقه‌ای که داری به دلیل و برهان باطل سازند. ابن ابی العوجاء گفت که: اعتقاد تو این نیست، ولیکن می‌ترسی که اعتقاد تو در خصوص مدح آن حضرت و فرود آوردن تو او را در محلی که وصف کردی در نزد من، سست و ضعیف گردد.

ابن مقفّع گفت که: چون در مادّهٔ من این توهم نمودی، و در باب من این دروغ را گمان کردی، برخیز و به خدمتش برو و آنچه می‌توانی خود را از لغزش محافظت کن و دقیقه‌ای غافل مشو و عنان خویش را به سوی مدارایی و سهل‌انگاری میل مده، بلکه آن را محکم نگاه دار که به محض اندک سهل‌انگاری، تو را به بندی مبتلا می‌کند که از آن خلاصی نداشته باشی، و با او آنچه به تو نفع می‌بخشد و تو را ضرر می‌رساند، از بحث و جواب، نهایت جد و جهد را به عمل آور و هر چه می‌توانی بحث و گفت‌وگو بکن؛ چنانچه در بیع و شرا مماکست[1] و مبصّری[2] می‌نمایند و قیمت مبیع را کم و زیاد می‌کنند.

راوی می‌گوید که: ابن ابی العوجاء برخواست و من و ابن مقفّع ماندیم و در آنجا با هم نشستیم. چون ابن ابی العوجاء به سوی ما بازگشت، گفت: وای بر تو ای پسر مقفّع، این شیخ انسان و آدمی زاده نیست؛ چه آنچه در اوست، معهود آدمی نمی‌باشد، و این کمال، نه در خور بشر است. اگر در دنیا روحانی باشد، که چون او خواهد ظاهر گردد، صاحب جسم و جسد شود، و چون خواهد که از نظرها پنهان گردد، روح صرف شود، که از علایق بدنیه فارغ باشد، منحصر است در همین شخص.

ابن مقفّع به او گفت که: چه وضع اتفاق افتاد که چنین می‌گویی؟ گفت: با وی نشستم، چون در نزد او کسی غیر از من باقی نماند، مرا ابتدا فرمود. و فرمود که: «اگر امر به وضعی باشد که این گروه ـ یعنی اهل طواف که مسلمانند ـ می‌گویند ـ و حال آن‌که چنان است که ایشان می‌گویند ـ ایشان سالم‌اند و شما هلاک شده‌اید. و اگر امر به وضعی باشد که شما می‌گویید ـ و حال آن‌که چنان نیست که شما می‌گویید ـ پس شما و ایشان با هم برابرید».

---

۱. چانه زدن.		۲. تلاش برای کشف حقیقت قیمت جنس.

فَقُلْتُ لَهُ: يَرْحَمُكَ اللهُ، وَأَيَّ شَيْءٍ تَقُولُ؟ وَأَيَّ شَيْءٍ يَقُولُونَ؟ مَا قَوْلِي وَقَوْلُهُمْ إِلَّا وَاحِداً، فَقَالَ: «وَكَيْفَ يَكُونُ قَوْلُكَ وَقَوْلُهُمْ وَاحِداً وَهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ لَهُمْ مَعَاداً وَثَوَاباً وَعِقَاباً، وَيَدِينُونَ بِأَنَّ فِي السَّمَاءِ إِلٰهاً، وَأَنَّهَا عُمْرَانٌ، وَأَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ؟!».

قَالَ: فَاغْتَنَمْتُهَا مِنْهُ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا مَنَعَهُ ـ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ ـ أَنْ يَظْهَرَ لِخَلْقِهِ، وَيَدْعُوَهُمْ إِلىٰ عِبَادَتِهِ حَتّىٰ لَا يَخْتَلِفَ مِنْهُمُ اثْنَانِ؟ وَلِمَ احْتَجَبَ عَنْهُمْ وَأَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ؟ وَلَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ، كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ.

فَقَالَ لِي: «وَيْلَكَ، وَكَيْفَ احْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ؟! نُشُوءَكَ وَلَمْ تَكُنْ، وَكِبَرَكَ بَعْدَ صِغَرِكَ، وَقُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ، وَضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ، وَسُقْمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ، وَصِحَّتَكَ بَعْدَ سُقْمِكَ، وَرِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ، وَغَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ، وَحَزَنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ، وَفَرَحَكَ بَعْدَ حَزَنِكَ، وَحُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ، وَبُغْضَكَ بَعْدَ حُبِّكَ، وَعَزْمَكَ بَعْدَ أَنَاتِكَ، وَأَنَاتَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ، وَشَهْوَتَكَ بَعْدَ كَرَاهَتِكَ، وَكَرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ، وَرَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ، وَرَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ، وَرَجَاءَكَ بَعْدَ يَأْسِكَ، وَيَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ، وَخَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ، وَعُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذِهْنِكَ». وَمَا زَالَ يُعَدِّدُ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ ـ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي، الَّتِي لَا أَدْفَعُهَا ـ حَتّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَظْهَرُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ.

به آن حضرت عرض کردم که: خدا تو را رحمت کند، ما چه می‌گوییم و ایشان چه می‌گویند؟ گفتار ما و ایشان یکی است و فرقی ندارد. حضرت فرمود که: «چگونه گفتار تو و ایشان یکی باشد، با آن‌که ایشان می‌گویند که ایشان را معادی هست و ثواب و عقابی دارند و اعتقاد دارند به این‌که آسمان را خدایی است که او را در آن عبادت می‌کنند و آن‌که آسمان آبادان است. و شما گمان می‌کنید که آسمان خراب و ویران است که هیچ‌کس در آن نیست».

ابن ابی العوجاء گفت که: من این را از آن حضرت غنیمت شمردم و عرض کردم که: اگر امر به وضعی باشد که مسلمانان می‌گویند، چه چیز خدا را باز داشته است از آن‌که از برای خلق خویش ظاهر شود و ایشان را به سوی عبادت خود بخواند تا دو نفر از ایشان با هم اختلاف نکنند، و چرا از ایشان محتجب شده و در پرده رفته است که کسی او را نمی‌بیند؟ و چرا رسولان خویش را به سوی ایشان فرستاده؟ اگر خود متوجه ایشان می‌شد، نزدیک‌تر بود به سوی آن‌که به او ایمان آورند.

حضرت فرمود که: «ای وای بر تو، چگونه از تو محتجب شده است آن‌که قدرت خویش را در نفس تو به تو نموده است. تو را موجود ساخته و هیچ نبودی و وجود نداشتی، و بزرگ کرده بعد از آن‌که خرد بودی، و قوت داده بعد از آن‌که ضعف داشتی، و ضعف داده بعد از آن‌که قوت داشتی، و بیمار کرده، بعد از آن‌که تندرست بودی، و تندرستی داده بعد از آن‌که بیمار بودی، و خشنودی داده، بعد از آن‌که خشم داشتی، و خشم داده، بعد از آن‌که خشنود بودی، و اندوه داده بعد از آن‌که شادی داشتی، و شادی داده بعد از آن‌که اندوه داشتی، و دوستی داده بعد از آن‌که دشمنی داشتی، و دشمنی داده بعد از آن‌که دوستی داشتی، و عزم و آهنگ داده که دل بر کاری گذاری، بعد از آن‌که سستی داشتی، و سستی داده بعد از آن‌که عزم و آهنگ داشتی، و خواهش داده بعد از آن‌که ناخوش داشتی، و کراهت داده بعد از آن‌که خواهش داشتی، و رغبت داده بعد از آن‌که ترس داشتی، و ترس داده بعد از آن‌که رغبت داشتی، و امیدواری داده بعد از آن‌که نومید بودی، و نومیدی داده بعد از آن‌که امید داشتی، و آنچه در خیال تو نبود، به خاطر تو آورده که در دلت خطور کند، و آنچه در دلت قرار و استقرار گرفته، و محکم گردیده از ذهن تو بیرون برده است». و متصل، قدرت‌های خدا را که در نفس من بود، می‌شمرد و هر آن چیزی که بود که من آنها را دفع نمی‌توانستم نمود، تا آن‌که گمان کردم که نزدیک است که بر من غالب شود در آنچه میان من و او بود.

٢١٧ / ٣. عَنْهُ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ، وَزَادَ فِي حَدِيثِ ابْنِ أَبِي الْعَوْجَاءِ حِينَ سَأَلَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: عَادَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي إِلىٰ مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، فَجَلَسَ وَهُوَ سَاكِتٌ لَا يَنْطِقُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «كَأَنَّكَ جِئْتَ تُعِيدُ بَعْضَ مَا كُنَّا فِيهِ». فَقَالَ: أَرَدْتُ ذٰلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «مَا أَعْجَبَ هٰذَا! تُنْكِرُ اللهَ وَتَشْهَدُ أَنِّي ابْنُ رَسُولِ اللهِ!». فَقَالَ: الْعَادَةُ تَحْمِلُنِي عَلىٰ ذٰلِكَ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْكَلَامِ؟» قَالَ: إِجْلَالاً لَكَ وَمَهَابَةً مَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ؛ فَإِنِّي شَاهَدْتُ الْعُلَمَاءَ، وَنَاظَرْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ، فَمَا تَدَاخَلَنِي هَيْبَةٌ قَطُّ مِثْلُ مَا تَدَاخَلَنِي مِنْ هَيْبَتِكَ، قَالَ: «يَكُونُ ذٰلِكَ، وَلٰكِنْ أَفْتَحُ عَلَيْكَ بِسُؤَالٍ» وَأَقْبَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَمَصْنُوعٌ أَنْتَ، أَوْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ؟» فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: بَلْ أَنَا غَيْرُ مَصْنُوعٍ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «فَصِفْ لِي: لَوْ كُنْتَ مَصْنُوعاً، كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ؟» فَبَقِيَ عَبْدُ الْكَرِيمِ مَلِيّاً لَا يُحِيرُ جَوَاباً، وَوَلَعَ بِخَشَبَةٍ كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: طَوِيلٌ عَرِيضٌ، عَمِيقٌ قَصِيرٌ، مُتَحَرِّكٌ سَاكِنٌ، كُلُّ ذٰلِكَ صِفَةُ خَلْقِهِ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَةَ الصَّنْعَةِ غَيْرَهَا، فَاجْعَلْ نَفْسَكَ مَصْنُوعاً؛ لِمَا تَجِدُ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَحْدُثُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمُورِ».

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْكَرِيمِ: سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَسْأَلْنِي عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَكَ، وَلَا يَسْأَلُنِي أَحَدٌ بَعْدَكَ عَنْ مِثْلِهَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «هَبْكَ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُسْأَلْ فِيمَا مَضىٰ، فَمَا عَلَّمَكَ أَنَّكَ لَا تُسْأَلُ فِيمَا بَعْدُ؟ عَلىٰ أَنَّكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ، نَقَضْتَ قَوْلَكَ؛ لِأَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْأَوَّلِ سَوَاءٌ، فَكَيْفَ قَدَّمْتَ وَأَخَّرْتَ؟!».

۲۱۷ / ۳. از او از بعضی از اصحاب ماکه مرفوع ساخته آن را و در حدیث ابن ابی العوجاء افزوده، آن گاه که از او پرسید امام صادق ﷺ. گفت که: ابن ابی العوجاء، در روز دویم، به مجلس امام صادق ﷺ بازگشت در هر حالی ساکت بود و حرفی نمی‌زد. امام صادق ﷺ به او فرمود که: «گویی تو آمده‌ای تا آنچه را که بر آن بودیم، اعاده کنی؟»

ابن ابی العوجاء گفت که: یا ابن رسول الله، من چنین می‌خواهم. امام صادق ﷺ به او فرمود که: «این، خیلی عجیب است! تو خدا را انکار می‌کنی و آن وقت گواهی می‌دهی که من پسر رسول خدایم!».

ابن ابی العوجاء گفت که: عادت مرا به چنین چیزی وامی دارد. امام صادق ﷺ به او فرمود که: «چه چیز باعث خودداری تو از سخن گفتن می‌شود؟» او جواب داد که: بزرگی و هیبت تو، باعث می‌شود که زبان من در پیش تو سخن نگوید. من عالمان زیادی را دیده‌ام، و با متکلمان زیادی مناظره کرده‌ام، هرگز ترس و هیبتی که از سوی تو بر من وارد شد، از کسی وارد نشد. امام صادق ﷺ فرمود که: «این هست، ولیکن من سؤال را از تو آغاز می‌کنم». و آن حضرت ﷺ رو کرد به ابن ابی العوجاء و به او فرمود که: «آیا تو ساخته شده هستی، یا ساخته نشده‌ای؟»

عبدالکریم بن ابی العوجاء عرض کرد که: بلکه من ساخته شده نیستم. امام صادق ﷺ فرمود که: «برای من تعریف کن که اگر ساخته بودی، چه وضعی داشتی؟» ابن ابی العوجاء مقداری تأمل کرد و در جواب حیران ماند. و شروع کرد با چوبی که در برابرش بود، با شدت تمام ور رفتن و می‌گفت که: بلند پهن، گود کوتاه، با حرکت ساکن، و همهٔ اینها صفت خلق اویند. آن حضرت فرمود که: «اگر صفت ساخته شده‌ای غیر از آنها را ندانستی، پس خودت را مصنوع و ساخته شده فرض کن، در خودت از چیزهایی که از این دست از امور حادث می‌شوند، نمی‌یابی».

عبدالکریم، به امام صادق ﷺ عرض کرد که: از مسأله‌ای سؤال کردی که پیش از تو هیچ‌کس از آن سؤال نکرده بود. و هیچ‌کس از من بعد از تو هم آن مسأله را سؤال نمی‌کند. امام صادق ﷺ فرمود که: «این گونه فرض کن که فهمیدی که در گذشته کسی از تو سؤال نکرده، پس چه چیزی به تو فهماند که در آینده هم از تو سؤال نخواهد شد؟ ای عبدالکریم، حرف خود را نقض کردی؛ زیرا گمان بردی که همه چیز از روز نخست، یکسان بوده، پس چگونه پیش انداختی و چگونه به تأخیر انداختی؟».

ثُمَّ قَالَ: «يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ، أَزِيدُكَ وُضُوحاً، أَ رَأَيْتَ، لَوْ كَانَ مَعَكَ كِيسٌ فِيهِ جَوَاهِرُ، فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ: هَلْ فِي الْكِيسِ دِينَارٌ؟ فَنَفَيْتَ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكِيسِ، فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ: صِفْ لِيَ الدِّينَارَ، وَكُنْتَ غَيْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ، هَلْ كَانَ لَكَ أَنْ تَنْفِيَ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكِيسِ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ؟» قَالَ: لَا، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «فَالْعَالَمُ أَكْبَرُ وَأَطْوَلُ وَأَعْرَضُ مِنَ الْكِيسِ، فَلَعَلَّ فِي الْعَالَمِ صَنْعَةً؛ مِنْ حَيْثُ لَا تَعْلَمُ صِفَةَ الصَّنْعَةِ مِنْ غَيْرِ الصَّنْعَةِ».

فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْكَرِيمِ، وَأَجَابَ إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ، وَبَقِيَ مَعَهُ بَعْضٌ.

فَعَادَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ، فَقَالَ: أَقْلِبُ السُّؤَالَ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ»، فَقَالَ: مَا الدَّلِيلُ عَلىٰ حُدُوثِ الْأَجْسَامِ؟ فَقَالَ: «إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئاً ـ صَغِيراً وَلَا كَبِيراً ـ إِلَّا وَإِذَا ضُمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ، صَارَ أَكْبَرَ، وَفِي ذٰلِكَ زَوَالٌ وَانْتِقَالٌ مِنَ الْحَالَةِ الْأُولىٰ، وَلَوْ كَانَ قَدِيماً، مَا زَالَ وَلَا حَالَ؛ لِأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَيَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يُوجَدَ وَيُبْطَلَ، فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدَثِ، وَفِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِي الْقِدَمِ، وَلَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزَلِ وَالْعَدَمِ، وَالْحُدُوثِ وَالْقِدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ».

فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ: هَبْكَ عَلِمْتَ فِي جَرْيِ الْحَالَتَيْنِ وَالزَّمَانَيْنِ ـ عَلىٰ مَا ذَكَرْتَ ـ فَاسْتَدْلَلْتَ بِذٰلِكَ عَلىٰ حُدُوثِهَا، فَلَوْ بَقِيَتِ الْأَشْيَاءُ عَلىٰ صِغَرِهَا، مِنْ أَيْنَ كَانَ لَكَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلىٰ حُدُوثِهَا؟ فَقَالَ الْعَالِمُ ﷺ: «إِنَّمَا نَتَكَلَّمُ عَلىٰ هٰذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ، فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَوَضَعْنَا عَالَماً آخَرَ، كَانَ لَا شَيْءَ أَدَلَّ عَلَى الْحَدَثِ مِنْ رَفْعِنَا إِيَّاهُ وَوَضْعِنَا غَيْرَهُ، وَلٰكِنْ أُجِيبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنْ تُلْزِمَنَا وَنَقُولُ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلىٰ صِغَرِهَا، لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتىٰ ضُمَّ شَيْءٌ إِلىٰ مِثْلِهِ، كَانَ أَكْبَرَ، وَفِي جَوَازِ التَّغَيُّرِ

آن گاه فرمود که: «ای عبدالکریم، بیشتر روشنت کنم، آیا اگر با تو تعدادی کیسهٔ جواهر باشد، و کسی به تو بگوید که: آیا در کیسه دینار هست؟ و تو بودن دینار را در کیسه انکار کنی، و آن شخص به تو بگوید که دینار را برای من توصیف کن، و تو آن را نشناسی، آیا می‌توانی بودن دینار را در کیسه انکار کنی و حال آن که نمی‌دانی؟». ابن ابی العوجاء گفت که: نه. امام صادق ﷺ فرمود که: «پس عالم، بزرگ‌تر و طولانی‌تر و پهن‌تر از کیسه است، پس چه بسا که در عالم، ساخته شده‌ای باشد؛ از آنجایی که تو صفت ساخته شده را از غیر ساخته شده، نمی‌شناسی».

عبدالکریم، ماند و بعضی از دوستانش به دعوت به اسلام جواب دادند و بعضی دیگر با او باقی ماندند.

ابن ابی العوجاء در روز سیم آمد، و عرض کرد که: من سؤال را بر می‌گردانم. پس امام صادق ﷺ به او گفت که: «هر چه می‌خواهی بپرس». ابن ابی العوجاء گفت: دلیل حدوث اجسام چیست؟ امام صادق ﷺ فرمود که: «من چیزی را از کوچک و بزرگ، نیافتم، مگر این‌که وقتی مانند آن را به آن ضمیمه می‌کنند، بزرگ‌تر می‌شود، و در آن از میان رفتنی و انتقالی از حالت اول آن هست. و اگر آن چیز قدیم بود، نه از بین می‌رفت و نه متحول می‌شد؛ زیرا آن چیزی که از میان می‌رود و متحول می‌شود، جایز است که به وجود آید و باطل شود و از میان برود. پس با به وجود آمدن آن بعد از عدم، داخل در حدث می‌شود و از این که در ازل بوده، داخل در قدیم می‌شود و صفت ازل و عدم، و حدوث و قِدم هرگز در یک چیز با هم جمع نمی‌شوند».

عبدالکریم گفت که: این گونه فرض کن که ـ همان گونه گفتی ـ دانستی که در دو حالت و دو زمان، بنا بر آنچه استدلال کردی به حدوثش، پس اگر اشیا به همان حالت کوچکی بمانند، از کجا حدوث آنها را به دست می‌آوری؟ امام صادق ﷺ فرمود که: «هر آینه ما در بارهٔ عالم وضع شده حرف می‌زنیم، اگر آن را برداریم و عالم دیگری را به جای آن قرار دهیم، هیچ چیزی دلالتش بر حدوث آن از برداشتن ما آن را و قرار دادن چیز دیگری را به جای آن، بیشتر نیست. ولیکن من جواب می‌دهم تو را از همام جهتی که تو فرض کردی و ملزم کردی ما را، و می‌گوییم که: اگر اشیا به همان حالت کوچکی باقی بمانند، در وهم چنین است که هر گاه به آن همانند آن را ضمیمه کنیم، بزرگ‌تر خواهد شد، و در جواز تغیر آن، خارج شدن آن است از

عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقِدَمِ، كَمَا أَنَّ فِي تَغَيُّرِهِ دُخُولَهُ فِي الْحَدَثِ، لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ». فَانْقَطَعَ وَخُزِيَ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ، الْتَقىٰ مَعَهُ فِي الْحَرَمِ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شِيعَتِهِ: إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ، فَقَالَ الْعَالِمُ عليه السلام: «هُوَ أَعْمىٰ مِنْ ذٰلِكَ، لَا يُسْلِمُ» فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ عليه السلام، قَالَ: سَيِّدِي وَمَوْلَايَ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «مَا جَاءَ بِكَ إِلىٰ هٰذَا الْمَوْضِعِ؟» فَقَالَ: عَادَةُ الْجَسَدِ وَسُنَّةُ الْبَلَدِ، وَلِنَنْظُرَ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ، وَالْحَلْقِ، وَرَمْيِ الْحِجَارَةِ، فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ عليه السلام: «أَنْتَ بَعْدُ عَلىٰ عُتُوِّكَ وَضَلَالِكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ». فَذَهَبَ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ عليه السلام: «لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» وَنَفَضَ رِدَاءَهُ مِنْ يَدِهِ، وَقَالَ: «إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ ـ وَلَيْسَ كَمَا تَقُولُ ـ نَجَوْنَا وَنَجَوْتَ، وَإِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ ـ وَهُوَ كَمَا نَقُولُ ـ نَجَوْنَا وَهَلَكْتَ».

فَأَقْبَلَ عَبْدُ الْكَرِيمِ عَلىٰ مَنْ مَعَهُ، فَقَالَ: وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَزَازَةً فَرُدُّونِي، فَرَدُّوهُ، فَمَاتَ لَا رَحِمَهُ اللهُ.

٢١٨ / ٤. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْأَسَدِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ الرَّازِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بُرْدٍ الدِّينَوَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْخُرَاسَانِيِّ خَادِمِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّنَادِقَةِ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «أَيُّهَا الرَّجُلُ، أَ رَأَيْتَ، إِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَكُمْ ـ وَلَيْسَ هُوَ كَمَا تَقُولُونَ ـ أَ لَسْنَا وَإِيَّاكُمْ شَرَعاً سَوَاءً، لَا يَضُرُّنَا مَا صَلَّيْنَا وَصُمْنَا، وَزَكَّيْنَا وَأَقْرَرْنَا؟» فَسَكَتَ الرَّجُلُ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «وَإِنْ كَانَ الْقَوْلُ قَوْلَنَا ـ وَهُوَ قَوْلُنَا ـ أَ لَسْتُمْ قَدْ هَلَكْتُمْ وَنَجَوْنَا؟». فَقَالَ: رَحِمَكَ اللهُ، أَوْجِدْنِي كَيْفَ هُوَ؟ وَأَيْنَ هُوَ؟

قِدم، همان گونه که در تغیر آن، داخل شدن آن است در حدوث، و ورای این چیزی نیست، ای عبدالکریم». پس عبدالکریم سخنش تمام شد و ناتوان گردید.

پس در سال آینده، بعضی از یاران ابن ابی العوجاء امام صادق ﷺ را در حرم دیدند و به ایشان عرض کردند که: ابن ابی العوجاء اسلام آورد، امام صادق ﷺ فرمود که: «او کوردل‌تر از آن است که اسلام بیاورد، او اسلام نمی‌آورد».

پس وقتی ابن ابی العوجاء، امام صادق ﷺ را دید، به ایشان عرض کرد: ای آقا و مولای من. آن حضرت ﷺ به ایشان فرمود که: «تو را چه چیزی واداشت که به این مکان بیایی؟» او عرض کرد که: عادت تن و سنت شهر و تا این که ببینیم آنچه را که مردم در آنند؛ از دیوانگی و سرتراشی و سنگ پرانی. امام صادق ﷺ به او فرمود که: «ای عبدالکریم، تو هنوز در همان یک‌دندگی و گمراهی هستی؟» و او تا رفت که حرف بزند، آن حضرت فرمود که: «جدال در حجّ نیست». و ردای خود را گذاشت و به ابن ابی العوجاء فرمود که: «اگر کار چنان است که تو می‌گویی – و چنان نیست که تو می‌گویی – ما و تو نجات یافته‌ایم، اما اگر کار چنان است که ما می‌گوییم – و چنان است که ما می‌گوییم – ما نجات یافته‌ایم و تو بیچاره شده‌ای».

پس عبدالکریم رو کرد به کسانی که همراهش بودن و به آنها گفت: در دلم دردی احساس می‌کنم، پس مرا برگردانید، و او را برگرداندند و مرد. خدا نیامرزدش.[۱]

۲۱۸ / ۴ . حدیث کرد مرا محمد بن جعفر اسدی ـ رحمة الله علیه ـ از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن بن بُرد دینوری، از محمد بن علی، از محمد بن عبدالله خراسانی ـ خادم حضرت امام رضا ﷺ ـ که گفت: یکی از زندیقان بر حضرت امام رضا ﷺ داخل شد و در نزد آن حضرت، جماعتی بودند. امام رضا ﷺ فرمود: «ای مرد، مرا خبر ده که اگر گفتار درست، گفتار شما باشد ـ و آن چنان نیست که شما می‌گویید ـ آیا ما و شما چون یکدیگر و با هم برابر نیستیم که آنچه نماز کرده‌ایم و روزه داشته‌ایم و زکات داده‌ایم و اقرار نموده‌ایم، به ما ضرر نرساند؟» آن مرد ساکت شد. بعد از آن، حضرت فرمود: «اگر قول درست، قول ما باشد ـ و حال آن‌که قول ما است ـ آیا چنان نیست که شما هلاک شده باشید و ما نجات یافته باشیم؟».

---

۱ . از عبارت عنه عن بعض اصحابنا... تا اینجا، در ترجمهٔ مترجم – رحمه الله – نبود و ترجمه شد.

فَقَالَ: «وَيْلَكَ، إِنَّ الَّذِي ذَهَبْتَ إِلَيْهِ غَلَطٌ؛ هُوَ أَيَّنَ الْأَيْنَ بِلَا أَيْنٍ، وَكَيَّفَ الْكَيْفَ بِلَا كَيْفٍ، فَلَا يُعْرَفُ بِالْكَيْفُوفِيَّةِ، وَلَا بِأَيْنُونِيَّةٍ، وَلَا يُدْرَكُ بِحَاسَّةٍ، وَلَا يُقَاسُ بِشَيْءٍ».

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَإِذاً إِنَّهُ لَا شَيْءَ إِذَا لَمْ يُدْرَكْ بِحَاسَّةٍ مِنَ الْحَوَاسِّ، فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «وَيْلَكَ، لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاسُّكَ عَنْ إِدْرَاكِهِ، أَنْكَرْتَ رُبُوبِيَّتَهُ، وَنَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاسُّنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ، أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا بِخِلَافِ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ».

قَالَ الرَّجُلُ: فَأَخْبِرْنِي مَتىٰ كَانَ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «أَخْبِرْنِي مَتىٰ لَمْ يَكُنْ؛ فَأُخْبِرَكَ مَتىٰ كَانَ؟» قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلىٰ جَسَدِي، وَلَمْ يُمْكِنِّي فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ فِي الْعَرْضِ وَالطُّولِ، وَدَفْعِ الْمَكَارِهِ عَنْهُ، وَجَرِّ الْمَنْفَعَةِ إِلَيْهِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهٰذَا الْبُنْيَانِ بَانِياً، فَأَقْرَرْتُ بِهِ؛ مَعَ مَا أَرىٰ - مِنْ دَوَرَانِ الْفَلَكِ بِقُدْرَتِهِ، وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ، وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ، وَمَجْرَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ الْمُبَيِّنَاتِ - عَلِمْتُ أَنَّ لِهٰذَا مُقَدِّراً وَمُنْشِئاً».

آن مرد گفت که: خدا تو را رحمت کند، مرا به جواب خویش بی‌نیاز ساز که دیگر احتیاج به سؤال نداشته باشم. بفرما که خدا چگونه و چون است و در کجا می‌باشد؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، به درستی که آنچه تو به سوی آن رفتی و مذهب خود ساختی، غلط و اشتباهی است که کردی. خدا، حقیقت کو و کجا را موجود فرموده بی آن‌که کو و کجایی باشد؛ چه آن سؤال است که مکان و مکانی نبوده که از آن سؤال شود و او حقیقت و چگونه را بـه عـرصهٔ وجود آورده، بی آن‌که چون و چگونگی وجود داشته باشد (چه آن سؤال از حال است و حال، فرع صاحب حال است. و صاحب حالی نبوده که حالی داشته باشد که از او سؤال شود و آن‌که چیزی را خلق می‌کند، خود متصف به آن نمی‌شود؛ زیرا کـه اتـصاف بـیرون رفـتن است از قابلیت به سوی فعلیت و قابلی که خالی باشد از وصف پیش از اتصاف، آن را ندارد. و آن‌که چیزی ندارد آن را عطا نمی‌تواند کرد و خدایی که آفریننده است، به خود چیزی نمی‌دهد که به آن کامل گردد و چون معلوم شد که کجا و چون مخلوق اوست، و آن جناب بر آنها مقدم است، پس نمی‌توان که او را به چگونه بودن و در کجا بودن بشناسد). و به هیچ حاسّه که چیزها را دریابد، او را نمی‌توان دریافت نمود. و او را به چیزی نمی‌توان قیاس کرد».

آن مرد عرض کرد که: در [این] هنگام خدا چیزی نخواهد بود، هر گاه به هیچ حاسّه از حواس ادراک او ممکن نباشد. حضرت رضاؑ فرمود که: «وای بر تو، چون حـواس تـو از دریافتن او عاجز شدند، پروردگاری او را انکار کردی، ما حواسی که داریم، چون از ادراک او عاجز شدند، و از دریافتش درماندند، یقین کردیم که آن جناب پروردگار ما است. به خلاف چیزی از چیزهاست که محسوس می‌شود که او چنین نیست».

آن مرد عرض کردکه: پس مرا خبر ده که در چه زمان بوده و کی موجود شده؟ حـضرت رضاؑ فرمود: به من بگو کی نبوده تا بگویم در چه زمانی بوده؟ آن مرد عرض کرد: دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که: «من چون نظر کردم به سوی بدن خود و مرا ممکن نشد که در پهنا و درازای آن زیادتی و نقصانی به عمل آورم، و ناخوشی‌ها را از او دفع نمایم، و منفعت را به سوی او بکشانم، دانستم که این بنا را بنا گـذارنـده‌ای هست، پس بـه سـوی او اقـرار و اعتراف نمودم، با آن‌که می‌بینم از گردش چرخ به قدرت او و به دید آوردن ابرها و گردانیدن بادها و روان شدن آفتاب و ماه و ستارگان و غیر این، از آیت‌های عجیبه که هـویدا و ظـاهر کننده‌اند، دانستم که هر یک از اینها را تقدیر کننده‌ای است (که این تقدیرات نموده) و پدیدار

٢١٩ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْخَفَّافِ، أَوْ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللهِ الدَّيَصَانِيَّ سَأَلَ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، فَقَالَ لَهُ: أَلَكَ رَبٌّ؟ فَقَالَ: بَلىٰ، قَالَ: أَقَادِرٌ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَادِرٌ قَاهِرٌ، قَالَ: يَقْدِرُ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ، لَا تَكْبُرُ الْبَيْضَةُ وَلَا تَصْغُرُ الدُّنْيَا؟ قَالَ هِشَامٌ: النَّظِرَةَ، فَقَالَ لَهُ: قَدْ أَنْظَرْتُكَ حَوْلاً، ثُمَّ خَرَجَ عَنْهُ.

فَرَكِبَ هِشَامٌ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ ، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، أَتَانِي عَبْدُ اللهِ الدَّيَصَانِيُّ بِمَسْأَلَةٍ لَيْسَ الْمُعَوَّلُ فِيهَا إِلَّا عَلَى اللهِ وَعَلَيْكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ : «عَمَّا ذَا سَأَلَكَ؟» فَقَالَ: قَالَ لِي: كَيْتَ وَكَيْتَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ : «يَا هِشَامُ، كَمْ حَوَاسُّكَ؟» قَالَ: خَمْسٌ، قَالَ: «أَيُّهَا أَصْغَرُ؟» قَالَ: النَّاظِرُ، قَالَ: «وَكَمْ قَدْرُ النَّاظِرِ؟» قَالَ: مِثْلُ الْعَدَسَةِ أَوْ أَقَلُّ مِنْهَا، فَقَالَ لَهُ: «يَا هِشَامُ، فَانْظُرْ أَمَامَكَ وَفَوْقَكَ وَأَخْبِرْنِي بِمَا تَرىٰ» فَقَالَ: أَرىٰ سَمَاءً وَأَرْضاً وَدُوراً وَقُصُوراً وَبَرَارِيَ وَجِبَالاً وَأَنْهَاراً،

آورنده‌ای است که اینها را پدید آورده».

(ظاهر این است که از نسخه‌های کافی، در میانهٔ سؤال و جواب آخر، جواب و سؤالی افتاده باشد؛ زیرا که رابطه‌ای در میان اینها نیست و با هم مناسبتی ندارند. امین الاسلام محمد بن علی بن حسین بن بابویه ـ رحمة الله علیه ـ این حدیث شریف را در کتاب توحید و عیون ایراد نموده و بعد از سؤال آن زندیق، چنین است که: ابوالحسن، یعنی حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده که در چه زمانی نبوده تا تو را خبر کنم که بوده؟» آن مرد عرض کرد که: پس دلیل بر او چیست؟ آن حضرت فرمود که: «چون نظر کردم...» تا آخر آنچه که گذشت. و به جای آیات مبینات که ترجمهٔ آن گذشت، متقنات که به معنی محکمات است، ذکر کرده و بعد از آنچه مذکور گردید، چند سؤال و جواب دیگر را نیز ایراد فرموده که تتمهٔ حدیث است).

۲۱۹ / ۵. علی بن ابراهیم، از محمد بن اسحاق خفّاف، یا از پدرش ابراهیم، از محمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت: عبدالله دیصانی، از هشام بن حکم سؤال کرد و گفت که: آیا تو را پروردگاری هست که تو را پرورش دهد؟ گفت: بلی. دیصانی گفت که: آیا پروردگار قدرت دارد؟ گفت: بلی، قدرت دارد و بر همه کس و بر همه چیز قهر و غلبه دارد. دیصانی گفت: می‌تواند که همهٔ دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند که تخم بزرگ نشود و دنیا کوچک نگردد.

هشام گفت که: مرا مهلت ده تا تو را در این باب جواب گویم. گفت که: یک سال تو را مهلت دادم و بعد از آن از نزد هشام بیرون آمد و هشام سوار شد و به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام روانه گردید. چون بر درِ خانهٔ آن حضرت رسید، و اذن دخول طلبید، او را اذن دادند و داخل خانه گردید. به حضرت عرض کرد: یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله، عبدالله دیصانی مسأله‌ای از من پرسیده که بسیار مشکل است و در جواب آن اعتماد بر کسی ندارم، مگر بر خدا و تو.

آن حضرت فرمود: «تو را از چه چیز سؤال نمود؟» عرض کرد که: چنین و چنان به من گفت و قصه را در نزد آن حضرت شرح کرد. حضرت فرمود که: «ای هشام، چند حواس داری؟» عرض کرد: پنج حواس. فرمود: «کدام یک از اینها کوچک‌تر است؟» عرض کرد که: ناظر و آن مردمک دیده است. فرمود که: «قدر ناظر چقدر است؟» عرض کرد که: مانند یک دانهٔ عدس، یا از آن کوچک‌تر. فرمود که: «ای هشام، در پیش روی خود و در بالای سر نظر کن

فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «إِنَّ الَّذِي قَدَرَ أَنْ يُدْخِلَ الَّذِي تَرَاهُ الْعَدَسَةَ أَوْ أَقَلَّ مِنْهَا قَادِرٌ أَنْ يُدْخِلَ الدُّنْيَا كُلَّهَا الْبَيْضَةَ لَا تَصْغُرُ الدُّنْيَا وَلَا تَكْبُرُ الْبَيْضَةُ».

فَأَكَبَّ هِشَامٌ عَلَيْهِ، وَقَبَّلَ يَدَيْهِ وَرَأْسَهُ وَرِجْلَيْهِ، وَقَالَ: حَسْبِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، وَانْصَرَفَ إِلَىٰ مَنْزِلِهِ، وَغَدَا عَلَيْهِ الدَّيَصَانِيُّ، فَقَالَ لَهُ: يَا هِشَامُ، إِنِّي جِئْتُكَ مُسَلِّماً، وَلَمْ أَجِئْكَ مُتَقَاضِياً لِلْجَوَابِ، فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: إِنْ كُنْتَ جِئْتَ مُتَقَاضِياً، فَهَاكَ الْجَوَابَ.

فَخَرَجَ الدَّيَصَانِيُّ عَنْهُ حَتَّىٰ أَتَىٰ بَابَ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَلَمَّا قَعَدَ، قَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، دُلَّنِي عَلَىٰ مَعْبُودِي، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «مَا اسْمُكَ؟» فَخَرَجَ عَنْهُ، وَلَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ، فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ؟ قَالَ: لَوْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ: عَبْدُ اللهِ، كَانَ يَقُولُ: مَنْ هٰذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ؟ فَقَالُوا لَهُ: عُدْ إِلَيْهِ، وَقُلْ لَهُ: يَدُلُّكَ عَلَىٰ مَعْبُودِكَ، وَلَا يَسْأَلُكَ عَنِ اسْمِكَ.

فَرَجَعَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ، دُلَّنِي عَلَىٰ مَعْبُودِي، وَلَا تَسْأَلْنِي عَنِ اسْمِي، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «اجْلِسْ» وَإِذَا غُلَامٌ لَهُ صَغِيرٌ، فِي كَفِّهِ بَيْضَةٌ يَلْعَبُ بِهَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «نَاوِلْنِي يَا غُلَامُ الْبَيْضَةَ»، فَنَاوَلَهُ إِيَّاهَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «يَا دَيَصَانِيُّ، هٰذَا حِصْنٌ مَكْنُونٌ، لَهُ جِلْدٌ غَلِيظٌ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ الْغَلِيظِ جِلْدٌ رَقِيقٌ، وَتَحْتَ الْجِلْدِ الرَّقِيقِ ذَهَبَةٌ مَائِعَةٌ، وَفِضَّةٌ ذَائِبَةٌ، فَلَا الذَّهَبَةُ الْمَائِعَةُ تَخْتَلِطُ بِالْفِضَّةِ الذَّائِبَةِ، وَلَا الْفِضَّةُ الذَّائِبَةُ تَخْتَلِطُ بِالذَّهَبَةِ الْمَائِعَةِ، فَهِيَ عَلَىٰ حَالِهَا، لَمْ يَخْرُجْ مِنْهَا خَارِجٌ مُصْلِحٌ؛ فَيُخْبِرَ عَنْ صَلَاحِهَا، وَلَا دَخَلَ فِيهَا مُفْسِدٌ؛ فَيُخْبِرَ عَنْ فَسَادِهَا، لَا

و مرا به آنچه می‌بینی خبر ده». عرض کرد که: آسمان و زمین و خان‌ها و قصرها و بیابان‌ها و کوه‌ها و نهرها را می‌بینم. حضرت فرمود که: «آن کسی که قدرت دارد که آنچه تو آن را می‌بینی در چیزی که به قدر دانهٔ عدس، یا کوچک‌تر از آن باشد، داخل گرداند، قادر است که همهٔ دنیا را در تخم مرغی داخل کند، و دنیا کوچک نشود و آن تخم بزرگ نگردد».

هشام نگون گردید و دست و پای‌های آن جناب را بوسید و عرض کرد که: یا ابن رسول الله ﷺ، آنچه فرمودی مرا بس است. و به منزل خود بازگشت. بامداد که شد، دیصانی به نزد وی آمد و گفت که: ای هشام، به نزد تو آمده‌ام که بر تو سلام کنم و نیامده‌ام که جواب خواسته باشم. هشام گفت که: اگر آمده‌ای که جواب را بستانی، این جواب را بگیر. دیصانی از پیش هشام بیرون رفت و آمد تا به در خانهٔ امام جعفر صادق ﷺ رسید و اذن خواست که بر آن حضرت داخل گردد، او را اذن دادند. چون داخل شد، و نشست، به خدمت آن حضرت عرض کرد: یا جعفر بن محمد، مرا بر معبودی که دارم، رهنمایی کن. حضرت فرمود که: «اسم تو چیست؟» برخواست و از نزد آن حضرت بیرون آمد و او را به اسم خود خبر نداد.

یاران دیصانی با وی گفتند که: چرا اسم خویش را به آن حضرت نگفتی؟ گفت که: اگر می‌گفتم که اسم من عبدالله است، می‌فرمود: کیست آن کسی که تو بندهٔ اویی؟ گفتند که: به سوی او برگرد و بگو که: تو را بر معبودت دلالت کند و تو را از نامی که داری سؤال نکند. برگشت و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا جعفر بن محمد، مرا به آن‌که باید او را عبادت کنم، دلالت کن و مرا از اسمم سؤال مکن. حضرت فرمود: «بنشین».

ناگاه پسر کوچکی از آن جناب پیدا شد که تخمی در دست داشت و با آن بازی می‌کرد. حضرت فرمود که: «ای پسر، این تخم را به من ده» آن را به خدمت آن حضرت داد. حضرت فرمود که: «ای دیصانی، این حصاری است محکم و سرپوشیده که آن را پوستی است ستبر و در زیر آن پوست ستبر، پوست نازکی است و در زیر آن پوست نازک، زرده‌ای است چون پارچه‌ای از طلا گداخته و سفیده‌ای است مانند پارچه‌ای از نقرهٔ گداخته، نه آن زرده‌ای که چون طلای روان است، با سفیده‌ای که مانند نقرهٔ گداخته است، بیامیزد و نه سفیده‌ای که مانند نقرهٔ گداخته است با زرده‌ای که چون طلای روان است، مخلوط می‌گردد. و این تخم بر حال خود گذاشته، هیچ صاحب اصلاحی از آن بیرون نیامده که از صلاح و نیکی آن خبر دهد و هیچ مفسدی در آن داخل نشده که از فساد و تباهی آن خبر آورد. و معلوم نیست که از برای نر

يُدْرىٰ لِلذَّكَرِ خُلِقَتْ أَمْ لِلْأُنْثىٰ، تَنْفَلِقُ عَنْ مِثْلِ أَلْوَانِ الطَّوَاوِيسِ، أَتَرىٰ لَهَا مُدَبِّراً؟».

قَالَ: فَأَطْرَقَ مَلِيّاً، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّكَ إِمَامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَأَنَا تَائِبٌ مِمَّا كُنْتُ فِيهِ.

٢٢٠ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ؛ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ الَّذِي أَتىٰ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام وَكَانَ مِنْ قَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «لَا يَخْلُو قَوْلُكَ: «إِنَّهُمَا اثْنَانِ» مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ قَوِيَّيْنِ، أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ، أَوْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا قَوِيّاً وَالْآخَرُ ضَعِيفاً، فَإِنْ كَانَا قَوِيَّيْنِ، فَلِمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ، وَيَتَفَرَّدَ بِالتَّدْبِيرِ؟ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ، وَالْآخَرَ ضَعِيفٌ، ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ؛ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي.

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمَا اثْنَانِ، لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ، أَوْ مُفْتَرِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ، فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِماً، وَالْفَلَكَ جَارِياً، وَالتَّدْبِيرَ وَاحِداً، وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، دَلَّ صِحَّةُ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ، وَائْتِلَافُ الْأَمْرِ عَلىٰ أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ.

خلق شده یا از برای ماده، کـه مـی‌شکافد و از آن رنگ‌هـا بـیرون مـی‌آید؛ چـون رنگ‌هـای طاووسان. آیا از برای این تخم مدبری را می‌بینی که تدبیر و صلاح اندیشی آن نموده باشد؟».

راوی می‌گوید که: دیصانی مدتی طولانی سر خویش را به زیر انداخت، بعد از آن گفت که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا که جامع جمیع صفات کمال است، در حالتی که یگانه است و او را شریکی نه. و آن‌که محمد ﷺ بنده و رسول او ست و تو امام و پیشوا و حجتی از جانب خدا بر خلقش و من توبه کارم از آنچه بودم.

۲۲۰ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فُقَیمی، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که به خدمت حضرت امام جعفر صادق ﷺ آمد و از جمله آنچه آن حضرت با او فرمود که: «آنچه تو می‌گویی که خدا دو تاست، خالی از این نیست که یا هر دو قدیم‌اند و قوّت دارند و بر هر فعلی که ارادهٔ آن دارند و خواسته باشند که در آن منفرد باشند که هر یک دیگری را مدخلیت ندهد، یا هر دو ضعیف‌اند که هیچ یک از ایشان به تنهایی قدرت بر آن ندارد و یا دارد و ارادهٔ آن ندارد و هر یک قوه و قدرت بر پاره‌ای از کارها دارد و یا یکی از این دو قوی است و دیگری ضعیف است. پس اگر هر دو قوی باشند، چرا هر یک از دو خدا دیگری را دفع نمی‌کند که منفرد و تنها باشد در تدبیر عالم؟ چه خواهش غلبه و استعلا در هر صاحب قوتی مرکوز است. و به قدر قوت و قدرت خویش به عمل می‌آورد. و این مستلزم نفی هر دو است؛ چه ممکن است که ارادهٔ هر یک به نفی دیگری تعلق گیرد. و اگر گمان کنی که یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می‌شود که خدا یکی است؛ چـنانچه مـا می‌گوییم؛ به جهت عجزی که ظاهر و هویداست در دویم (چه آن محتاج است به سوی قوی؛ زیرا که قوی وجودش اقوی است و از او ضعف وجود تصور نمی‌شود، مگر به جواز خالی بودن ماهیت از وجود).

پس اگر بگویی که ایشان دواند، خالی از این نیست که یا هر دو از هر جهت با هم اتفاق دارند (و در حقیقت که ما به الامتیازی در میانهٔ ایشان نیست و این، مستلزم نفی تعدد است، ـ چنانچه بیاید ـ) و یا هر دو از هر وجهی با هم اختلاف دارند و چون دیدیم که خلائق انتظام دارند و چرخ را دیدیم که می‌گردد و تدبیر را یکی دیدیم که اختلافی در آن نیست و شب و روز و آفتاب و ماه را دیدیم که در ایشان نیز کمال انتظام است، صحت این امر و تدبیر عالم و تناسب امر دلالت نمود بر این‌که مدبر عالم، یکی است.

ثُمَّ يَلْزَمُكَ ـ إِنِ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ ـ فُرْجَةٌ مَّا بَيْنَهُمَا حَتّىٰ يَكُونَا اثْنَيْنِ، فَصَارَتِ الْفُرْجَةُ ثَالِثاً بَيْنَهُمَا، قَدِيماً مَعَهُمَا، فَيَلْزَمُكَ ثَلَاثَةٌ، فَإِنِ ادَّعَيْتَ ثَلَاثَةً، لَزِمَكَ مَا قُلْتُ فِي الِاثْنَيْنِ حَتّىٰ يَكُونَ بَيْنَهُمْ فُرْجَةٌ، فَيَكُونُوا خَمْسَةً، ثُمَّ يَتَنَاهىٰ فِي الْعَدَدِ إِلىٰ مَا لَا نِهَايَةَ لَهُ فِي الْكَثْرَةِ».

قَالَ هِشَامٌ: فَكَانَ مِنْ سُؤَالِ الزِّنْدِيقِ أَنْ قَالَ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام : «وُجُودُ الْأَفَاعِيلِ دَلَّتْ عَلىٰ أَنَّ صَانِعاً صَنَعَهَا، أَلَا تَرىٰ أَنَّكَ إِذَا نَظَرْتَ إِلىٰ بِنَاءٍ مُشَيَّدٍ مَبْنِيٍّ، عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ بَانِياً وَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَرَ الْبَانِيَ وَلَمْ تُشَاهِدْهُ؟» قَالَ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: «شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ؛ ارْجِعْ بِقَوْلِي إِلىٰ إِثْبَاتِ مَعْنىً، وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ، وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ، وَلَا تُغَيِّرُهُ الْأَزْمَانُ».

٢٢١ / ٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ

بعد از آن بر تو لازم می‌آید دو خدا را ادعا کنی که در میانهٔ ایشان فُرجه[1] نباشد تا به واسطهٔ آن دو تا شوند (در این، إشعاری است به این‌که مخاطب فهم درستی نداشته باشد و تا چیزی محسوس او نمی‌شد، آن را نمی‌فهمید و حضرت فرمود که:) این فرجه در میان ایشان سیم می‌شود که قدم دارد با اینها و او نیز باید که خدا باشد. پس بر تو لازم می‌آید که به سه خدا قائل شوی با آن‌که دو خدا را ادعا می‌کنی و اگر سه خدا را ادعا کنی، آنچه در دو خدا گفتم، بر تو لازم می‌آید و آن، صورت نبندد تا در میانهٔ هر یک از ایشان با دیگری فرجه باشد، و به واسطهٔ دو فرجه، سه خدا را که ادعا می‌کنی، پنج خدا می‌شوند. پس کلام متناهی می‌شود در عدد به سوی آنچه آن را در بسیاری، نهایتی نباشد».

هشام گفت که: از جمله سؤال آن زندیق این بود که عرض کرد: دلیل بر خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «وجود کارهای غریبه که در غایت استحکام و متانت است، دلالت می‌کند بر این‌که صانعی اینها را ساخته است. آیا نمی‌بینی که هر گاه نظر کنی به سوی عمارت بلند افراشته یا گچ‌کاری کرده‌ای که آن را ساخته‌اند، می‌دانی که آن را بناکننده‌ای هست، هر چند که آن بانی را ندیده باشی و او را مشاهده نکرده باشی که آن را می‌سازد».

زندیق عرض کرد که: پس آن جناب چه چیز است؟ فرمود که: «به خلاف چیزها که به هیچ یک از آنها نمی‌ماند. برگشت قول من به سوی ثابت کردن مقصود از لفظ است و آن‌که چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن و به این اعتبار چیزی بر او اطلاق می‌شود و او را چیز می‌گویند، غیر از آن‌که نه جسم است و نه صورت، و محسوس نمی‌شود و به حس در نمی‌آید (در بعضی نسخ این زیادتی نیز هست که و ملموس نمی‌گردد که به دست یا غیر آن، او را لمس کنند و دست بر او مالند). و به حواس پنجگانه (که سمع و بصر و ذوق و شمّ و لمس است)، او را نتوان یافت. و وهم‌ها و خیال‌ها او را در نیابد، و مرور ایام او را ناقص نکرده‌اند، و زمان‌ها او را تغییر ندهند (که پیر و شل و کور و کر و بیمار نشود، و همچنین سایر ناخوشی‌ها که بر مُعمّرین وارد می‌شود، در او راه نیابد).[2]

۲۲۱ / ۷. چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از علی بن نُعمان، از

---

۱. فرجه، به معنی رخنه و شکاف است و مراد از آن در اینجا، چیزی است که موجب امتیاز یکی از این، از دیگری گردد که این دو را از هم جدا کند؛ چه از فاصلهٔ میان دو جسم به فرجه و شکاف و رخنه تعبیر می‌کنند. (مترجم)

۲. این سؤال و جواب اخیر را در باب، بعد از این ذکر نموده با تتمهٔ حدیث که بعد از این، مذکور خواهد شد.(مترجم)

الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: «كَفىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ بِخَلْقِ الرَّبِّ الْمُسَخِّرِ، وَمُلْكِ الرَّبِّ الْقَاهِرِ، وَجَلَالِ الرَّبِّ الظَّاهِرِ، وَنُورِ الرَّبِّ الْبَاهِرِ، وَبُرْهَانِ الرَّبِّ الصَّادِقِ، وَمَا أَنْطَقَ بِهِ أَلْسُنَ الْعِبَادِ، وَمَا أَرْسَلَ بِهِ الرُّسُلَ، وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْعِبَادِ، دَلِيلاً عَلَى الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ».

٢ ـ بَابُ إِطْلَاقِ الْقَوْلِ بِأَنَّهُ شَيْءٌ

٢٢٢ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقُلْتُ: أَتَوَهَّمُ شَيْئاً؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، غَيْرَ مَعْقُولٍ، وَلَا مَحْدُودٍ، فَمَا وَقَعَ وَهْمُكَ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ، فَهُوَ خِلَافُهُ، لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، كَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَهُوَ خِلَافُ مَا يُعْقَلُ، وَخِلَافُ مَا يُتَصَوَّرُ فِي الْأَوْهَامِ؟! إِنَّمَا يُتَوَهَّمُ شَيْءٌ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا مَحْدُودٍ».

٢٢٣ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ الثَّانِي: يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلّٰهِ: إِنَّهُ شَيْءٌ؟

قَالَ: «نَعَمْ، يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ:

حَدِّ التَّعْطِيلِ، وَحَدِّ التَّشْبِيهِ».

ابن مُسکان، از داود بن فَرقد، از ابو سعید زُهری، از امام محمد باقر ﷺ که فرمود: «کافی است از برای صاحبان عقل‌ها دلیلی که دلالت کند بر پروردگار عالمیان، آفریدن آن حضرت که همه کس و همه چیز را مسخر گردانیده، یا آفریدگان او که مسخرند، و پادشاهی آن حضرت که بر همه قهر و غلبه دارد، و جلال و بزرگواری وی که ظاهر و هویداست، و نور او که غالب است بر هر نوری و درخشان است، و حجت و برهانش که راست و نیکوست و راستگوست، و آنچه زبان بندگان را به آن گویا نموده و آنچه رسولان را به آن ارسال فرموده، و آنچه فرو فرستاده».

۲. باب در بیان اطلاق و بی قیدی گفتار به آن‌که خدا چیزی است

۲۲۲ / ۱ . محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از عبدالرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: از حضرت امام محمد باقر ﷺ سؤال کردم از توحید و عرض کردم که: چیزی را توهم می‌کنم و تصور می‌کنم. حضرت فرمود: «بلی، او را چیزی توهم و تصور می‌کنی، در حالتی که درک کنه دانش به ادراک کلی، به عقل نیست و به حدود عقلی، یا حسی محدود و معین نمی‌شود؛ زیراکه هر چیزی که وهم تو بر آن واقع شود، و آن را به قوهٔ وهمیه ادراک نمایی، با ادراک کلی خدای تعالی، خلاف آن است و چیزی با او شباهت ندارد. و وهم‌ها او را در نیابد. و چگونه او را دریابد و حال آن‌که آن جناب خلاف آن چیزی است که آن را تعقل می‌نماید و غیر آن چیزی است که آن در وهم‌ها تصور می‌کنند. جز این نیست که او را توهم می‌نمایند، در حالی که چیزی است معقول و محدود نیست».

۲۲۳ / ۲ . محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید روایت کرده است که گفت: از امام جواد ﷺ سؤال شد که آیا جایز است که در شأن خدا بگویند که چیزی است؟ فرمود: «بلی، او را بیرون می‌بری از دو حد: یکی حد تعطیل[۱] (و مراد از آن در این مکان، آن است که آن حضرت را بیرون برند از وجود و هستی و از صفات کمالیهٔ ذاتیه و فعلیه و اضافیه) و دیگری، حد تشبیه» (و مراد از آن، اتصاف آن جناب است به صفات ممکنات و اشتراک با ایشان در حقیقت صفات).

---

۱ . تعطیل در لغت، به معنی بیکار کردن و فروگذاشتن و بی زیور کردن و چیزی را تعهد نکردن و خرابه ساختن زمین است. (مترجم)

٢٢٤ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ «شَيْءٍ» فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللهَ».

٢٢٥ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللهَ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ «شَيْءٍ» مَا خَلَا اللهَ، فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَاللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».

٢٢٦ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ، عَنْ خَيْثَمَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَخَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ «شَيْءٍ» مَا خَلَا اللهَ تَعَالىٰ، فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَاللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ».

٢٢٧ / ٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِيقِ حِينَ سَأَلَهُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: «هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ، ارْجِعْ بِقَوْلِي إِلَىٰ إِثْبَاتِ مَعْنًى، وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْئِيَّةِ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ، وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ، وَلَا تُغَيِّرُهُ الْأَزْمَانُ».

فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَتَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؟

۲۲۴ / ۳ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس روایت کرده است از ابوالمَغراء و آن را مرفوع ساخته، از امام محمد باقر ﷺ که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا خالی است از خلق خود و خلق خدا از او خالی‌اند (یعنی آن جناب، متصف نمی‌شود بـه چیزی کـه بـا او مغایرت داشته باشد و به آن متقوم نمی‌گردد و جزء یا صفت چیزی نمی‌باشد؛ زیراکه هر چه با مغایرت دارد، آفریدهٔ اوست و محال است که به آفریدهٔ خویش متصف شود. چنان که پیش از این معلوم شد. و حکم عکس از اینجا معلوم می‌شود). و هر چیز که نام چیز بر آن واقع شود، مخلوق و آفریده است غیر از خدا».

۲۲۵ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد بـرقی، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از زرارة بن اعـین، از امـام جـعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «خدا از خلق خود خالی است و خلق خدا از خدا خالی‌اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، واو را چیز توان گفت، غیر از خدا، مخلوق است و خدا، خـالق و آفرینندهٔ هر چیزی است در ابتدا و بزرگوار و کثیر الخیر و برتر است؛ آن خدایی که همچو او چیزی نیست، و مانند صفت او صفتی، نه. و اوست شنوا و بینا که آنچه شنیدنی باشد، بشنود و آنچه دیدنی باشد، ببیند».

۲۲۶ / ۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از علی بن عطیه، از خیثمه، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا از خلق خویش خالی است و خلق خدا از خدا خالی‌اند. و هر چه اسم چیز بر آن واقع شود، مخلوق است و خدا، آفرینندهٔ هر چیزی است».

۲۲۷ / ۶ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فُقَیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر ﷺ روایت کرده است که در وقتی که زندیق، از آن حضرت سؤال نمود که خدا چیست؟ فرمود که: «آن جناب چیزی است به خلاف چیزها. بازگشت گفتار من به سوی ثابت نمودن مقصود از لفظ است[۱] و آن‌که او چیزی است که موصوف است به حقیقت چیزی بودن (چنان که مذکور شد)، مگر آن‌که آن جناب، نه جسم است و نه صورت و محسوس نمی‌شود، و به حواس پنج‌گانه او را نتوان یافت، و خیال‌ها او را در نیابد، و مرور دهور و گردش روزگـار،

---

۱ . کلمهٔ ارجع، بنا بر نسخهٔ فعلی، امر است و بنا براین، باید این گونه معنا شود: با این گفتهٔ من، به سراغ اثبات معنایی برو و این‌که او... .

قَالَ: «هُوَ سَمِيعٌ، بَصِيرٌ؛ سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَةٍ، وَبَصِيرٌ بِغَيْرِ آلَةٍ، بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ، وَيُبْصِرُ بِنَفْسِهِ، لَيْسَ قَوْلِي: إِنَّهُ سَمِيعٌ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ، وَبَصِيرٌ يُبْصِرُ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَيْءٌ، وَالنَّفْسُ شَيْءٌ آخَرُ، وَلٰكِنْ أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي؛ إِذْ كُنْتُ مَسْؤُولاً، وَإِفْهَاماً لَكَ؛ إِذْ كُنْتَ سَائِلاً، فَأَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بِكُلِّهِ، لَا أَنَّ الْكُلَّ مِنْهُ لَهُ بَعْضٌ، وَلٰكِنِّي أَرَدْتُ إِفْهَامَكَ، وَالتَّعْبِيرُ عَنْ نَفْسِي، وَلَيْسَ مَرْجِعِي فِي ذٰلِكَ إِلَّا إِلَىٰ أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، الْعَالِمُ الْخَبِيرُ، بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ، وَلَا اخْتِلَافِ الْمَعْنَىٰ».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَمَا هُوَ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «هُوَ الرَّبُّ، وَهُوَ الْمَعْبُودُ، وَهُوَ اللهُ، وَلَيْسَ قَوْلِي: «اللهُ» إِثْبَاتَ هٰذِهِ الْحُرُوفِ: أَلِفٍ وَلَامٍ وَهَاءٍ، وَلَا رَاءٍ وَلَا بَاءٍ، وَلٰكِنِ ارْجِعْ إِلَىٰ مَعْنًى وَشَيْءٍ خَالِقِ الْأَشْيَاءِ وَصَانِعِهَا، وَنَعْتِ هٰذِهِ الْحُرُوفِ وَهُوَ الْمَعْنَىٰ سُمِّيَ بِهِ اللهُ، وَالرَّحْمٰنُ، وَالرَّحِيمُ وَالْعَزِيزُ، وَأَشْبَاهُ ذٰلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ، وَهُوَ الْمَعْبُودُ جَلَّ وَعَزَّ».

او را ناقص نمی‌گرداند، و زمان‌ها او را تغییر نمی‌دهد» (چنان که معلوم شد).

سائل عرض کرد که: پس می‌گویی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب شنوا و بیناست، ولیکن شنواست بی آن‌که گوشی داشته باشد، و بیناست بی آن‌که چشمی داشته باشد، بلکه به نفس خویش می‌شنود و به نفس خویش می‌بیند. این‌که می‌گویم که به نفس خویش می‌شنود و به نفس خویش می‌بیند، مقصود من، این نیست که خدا، چیزی است و نفس چیز دیگر، ولیکن خواستم که از پیش خود تعبیر کنم؛ زیرا که از من سؤال شده بود و بایست که از آن جواب گویم. و خواستم که تو را بفهمانم؛ زیرا که سؤال کرده‌ای و جواب می‌خواهی. پس می‌گویم که: همهٔ خدا شنواست، نه به این معنی که همهٔ از او، آن را بعضی است، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و به جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم. و بازگشت من، در این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن‌که خدا شنوا و بینا و دانا و آگاه است، بی آن‌که ذات مقدس اختلافی به هم رساند، یا معنی مختلف شود».

(حاصل معنی آن‌که غیر خدا شنواست به گوش و بیناست به چشم و آلت دیدن و شنیدنش، غیر یکدیگر است. و با آنچه می‌شنود، نمی‌بیند و با آنچه می‌بیند، نمی‌شنود. و بدون اینها، نمی‌شنود و نمی‌بیند. و خدا را آلت دیدن و شنیدن نیست، بلکه ذات مقدس، هم شنوا و هم بیناست).

آن سائل عرض کرد که: هر گاه امر بر این منوال باشد، پس خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب، رب و پروردگاری است که پرورش می‌دهد و معبود است که خلائق او را بندگی می‌کنند و الله است که جمیع صفات کمال را جمع فرموده، و این‌که می‌گویم که آن جناب الله است، مراد من ثابت کردن این حروف -که الف و لام و ها است- نیست. و نه آن‌که مرادم از ربّ، را و با باشد، لیکن بازگشت من به سوی مقصود از این لفظ است[1] و این‌که آن جناب چیزی است که چیزها را آفریده و می‌آفریند. و صانع آنهاست و بیان صفت این الفاظ، بیش از آن نیست که اینها حروفند، و آنچه مقصود اثبات آن است، معنی است که به لفظ الله و رحمن و رحیم و عزیز و امثال این، از نام‌های آن جناب مسمی شده است. و همان، معنی است که بندگان آن را عبادت می‌کنند. جلّ و عزّ».

---

۱. برگرد و دقت کن در منظور و معنای لفظ.

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ مَوْهُوماً إِلَّا مَخْلُوقاً.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «لَوْ كَانَ ذٰلِكَ كَمَا تَقُولُ، لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعاً؛ لِأَنَّا لَمْ نُكَلَّفْ غَيْرَ مَوْهُومٍ، وَلٰكِنَّا نَقُولُ: كُلُّ مَوْهُومٍ بِالْحَوَاسِّ مُدْرَكٍ بِهَا تَحُدُّهُ الْحَوَاسُّ وَتُمَثِّلُهُ؛ فَهُوَ مَخْلُوقٌ [وَلَابُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ صَانِعِ الْأَشْيَاءِ خَارِجاً مِنَ الْجِهَتَيْنِ الْمَذْمُومَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا: النَّفْيُ]؛ إِذْ كَانَ النَّفْيُ هُوَ الْإِبْطَالَ وَالْعَدَمَ، وَالْجِهَةُ الثَّانِيَةُ: التَّشْبِيهُ؛ إِذْ كَانَ التَّشْبِيهُ هُوَ صِفَةَ الْمَخْلُوقِ الظَّاهِرِ التَّرْكِيبِ وَالتَّأْلِيفِ، فَلَمْ يَكُنْ بُدٌّ مِنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ؛ لِوُجُودِ الْمَصْنُوعِينَ وَالِاضْطِرَارِ إِلَيْهِمْ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ، وَأَنَّ صَانِعَهُمْ غَيْرُهُمْ، وَلَيْسَ مِثْلَهُمْ؛ إِذْ كَانَ مِثْلُهُمْ شَبِيهاً بِهِمْ فِي ظَاهِرِ التَّرْكِيبِ وَالتَّأْلِيفِ، وَفِيمَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ مِنْ حُدُوثِهِمْ بَعْدَ إِذْ لَمْ يَكُونُوا، وَتَنَقُّلِهِمْ مِنْ صِغَرٍ إِلىٰ كِبَرٍ، وَسَوَادٍ إِلىٰ بَيَاضٍ، وَقُوَّةٍ إِلىٰ ضَعْفٍ، وَأَحْوَالٍ مَوْجُودَةٍ لَا حَاجَةَ بِنَا إِلىٰ تَفْسِيرِهَا؛ لِبَيَانِهَا وَوُجُودِهَا».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَقَدْ حَدَدْتَهُ إِذْ أَثْبَتَّ وُجُودَهُ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «لَمْ أَحُدَّهُ، وَلٰكِنِّي أَثْبَتُّهُ؛ إِذْ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَالْإِثْبَاتِ مَنْزِلَةٌ».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَلَهُ إِنِّيَّةٌ وَمَائِيَّةٌ؟

سائل عرض کرد: ما موهومی را نیافتیم، مگر آن‌که آن را مخلوق یافتیم. حضرت فرمود که: «اگر این امر، چنان باشد که تو می‌گویی، توحید خدا از ما برداشته خواهد بود؛ زیرا که ما به غیر موهوم، مکلّف نیستیم، ولیکن می‌گوییم: هر موهومی که در وهم و خیال در آید، به واسطهٔ حواس درک آن شود، به یکی از دو راه: یکی آن‌که حواس آن را تحدید و تعیین کند و به حقیقت آن احاطه نماید و دیگر، آن‌که ممثل و مصور گرداند به صورت و کالبدی که دارد، و آن مخلوق است؛ زیرا که نفی آن در وهم یا رفتن آن از آن، موجب باطل ساختن و نیستی حقیقت است؛ چه، هر چه معدوم باشد، یا عدم و نیستی او را عارض گردد، ممکن است، نه واجب.

جهت دویم، که حصول صورت است، متضمّن تشبیه است و آن بر خدا روا نیست؛ زیرا که تشبیه مماثلت است و در هیئت و صفت مخلوق است که ترکیب و تألیف او ظاهر و هویدا است، یا از اجزا و یا از ذات و صفت، و لازم نیست که آنچه به وهم درک شود، حقیقت آن در وهم در آید. پس چاره‌ای نیست از اثبات صانع، به جهت وجود آنها که مصنوع‌اند و ثبوت اضطرار و احتیاجی که دارند؛ زیرا ایشان، مصنوع‌اند و مصنوع بدون صانع ممتنع است و آن‌که صانع ایشان غیر ایشان است و مانند ایشان نیست؛ زیرا که مثل ایشان در ترکیب و تألیف ظاهری، به ایشان شباهت دارد و چنانچه در آنچه مذکور گردید، دلالت است بر وجود صانع، نیز دلالت است در آنچه بر ایشان جاری می‌شود از آن‌که حادث می‌شوند و از سر نو پیدا می‌گردند، بعد از آن‌که وجود نداشتند و از کوچکی به سوی بزرگی منتقل می‌شوند و از سیاهی به سوی سفیدی و از قوّت و توانایی به سوی ضعف و ناتوانی می‌روند و احوالی چند که موجودند و ما را احتیاجی به تفسیر و بیان آنها نیست، به جهت بیان وجود آنها».

سائل عرض کرد که: هر گاه چنین باشد، تو او را تحدید کردی؛ زیرا که وجود هستی او را ثابت نمودی.

حضرت فرمود که: «او را تحدید نکردم و حدّی از برایش نگفتم، ولیکن او را ثابت کردم؛ زیرا که در میانهٔ نفی و اثبات، منزله و واسطه نیست که کسی به آن قائل شود، و چون نفی و نیستی بر طرف و منتفی شد، ثبوت، ثابت گردید، و وجود، از صفاتی نیست که تحدیدی با آن باشد».

سائل عرض کرد که: پس او را وجود انتزاعی و حقیقی است، که وجود از آن انتزاع

قَالَ: «نَعَمْ، لَا يُثْبَتُ الشَّيْءُ إِلَّا بِإِنِّيَّةٍ وَمَائِيَّةٍ».

قَالَ لَهُ السَّائِلُ: فَلَهُ كَيْفِيَّةٌ؟

قَالَ: «لَا؛ لِأَنَّ الْكَيْفِيَّةَ جِهَةُ الصِّفَةِ وَالْإِحَاطَةِ، وَلٰكِنْ لَابُدَّ مِنَ الْخُرُوجِ مِنْ جِهَةِ التَّعْطِيلِ وَالتَّشْبِيهِ؛ لِأَنَّ مَنْ نَفَاهُ، فَقَدْ أَنْكَرَهُ وَدَفَعَ رُبُوبِيَّتَهُ وَأَبْطَلَهُ، وَمَنْ شَبَّهَهُ بِغَيْرِهِ، فَقَدْ أَثْبَتَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ الْمَصْنُوعِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِقُّونَ الرُّبُوبِيَّةَ، وَلٰكِنْ لَا بُدَّ مِنْ إِثْبَاتِ أَنَّ لَهُ كَيْفِيَّةً لَا يَسْتَحِقُّهَا غَيْرُهُ، وَلَا يُشَارَكُ فِيهَا، وَلَا يُحَاطُ بِهَا، وَلَا يَعْلَمُهَا غَيْرُهُ».

قَالَ السَّائِلُ: فَيُعَانِي الْأَشْيَاءَ بِنَفْسِهِ؟

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يُعَانِيَ الْأَشْيَاءَ بِمُبَاشَرَةٍ وَمُعَالَجَةٍ؛ لِأَنَّ ذٰلِكَ صِفَةُ الْمَخْلُوقِ الَّذِي لَا تَجِيءُ الْأَشْيَاءُ لَهُ إِلَّا بِالْمُبَاشَرَةِ وَالْمُعَالَجَةِ وَهُوَ مُتَعَالٍ، نَافِذُ الْإِرَادَةِ وَالْمَشِيئَةِ، فَعَّالٌ لِمَا يَشَاءُ».

٢٢٨ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: أَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللهَ شَيْءٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدَّيْنِ: حَدِّ التَّعْطِيلِ، وَحَدِّ التَّشْبِيهِ».

می‌شود.

حضرت فرمود که: «بلی، چیزی موجود نمی‌باشد، مگر با حقیقت و وجود که وجود از آن انتزاع می‌شود».

سائل عرض کرد که: پس او را کیفیت و چگونگی خواهد بود؟

حضرت فرمود که: «نه، زیرا که کیفیت و چگونگی، جهت صفت را احاطه است، ولیکن چاره‌ای نیست از بیرون رفتن از جهت تعطیل و تشبیه به آن معنی که مذکور شد؛ زیرا که هر که او را نفی کند، به آن طریقی که مذکور شد، او را انکار کرده و ربوبیت و پروردگاری او را دفع نموده، و آن جناب را بیکار قرار داده، و هر که او را به غیر او تشبیه کرده، او را ثابت گردانیده به صفت آفریدگان که مصنوع‌اند و سزاوار ربوبیت نیستند، ولیکن چاره‌ای نیست از اثبات این‌که او را کیفیت و چگونگی است که غیر او، مستحق و سزاوار آن نیست، و ممکن نیست که آن کیفیت، از برای غیر آن جناب متحقق شود و در آن، با او مشارکت نمی‌شود و احاطهٔ به آن واقع نمی‌گردد و غیر از او، کسی آن را نمی‌داند؛ چه آن کیفیتی است خلاف آنچه ما می‌دانیم».

سائل عرض کرد که: هرگاه چنین باشد، پس رنج و زحمت خلق چیزها را خود می‌کشد؟

آن حضرت فرمود که: «جلالت و بزرگواری آن جناب بیشتر از این است که رنج و زحمت آفریدن چیزها را بکشد، به واسطهٔ متوجه شدن و چاره و درمان آن نمودن؛ زیرا که این تعب و مشقت، صفت مخلوق است که حصول چیزها از برایش میسر نمی‌شود، مگر به متوجه شدن و چارهٔ آن کردن و آن جناب برتر از همه، و یا بلند مرتبه است از وضع خلق و متعالی است از آن، و اراده و مشیت آن حضرت در آن است که آنچه را که اراده کند، موجود می‌شود و هر چه خواهد، می‌کند».

۲۲۸ / ۷ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عیسی، از آن‌که او را ذکر کرده است که گفت: از امام محمد باقر ﷺ سؤال شد که: آیا جائز است که گفته شود: خدا چیزی است؟ فرمود: «بلی، بیرون می‌بری او را از دو حد: حد تعطیل و حد تشبیه».

(و همین حدیث بسند دیگر در اول همین باب گذشت).

٣ ـ بَابُ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ

٢٢٩ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: اعْرِفُوا اللهَ بِاللهِ، وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ، وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ».

وَ مَعْنىٰ قَوْلِهِ عليه السلام: «اعْرِفُوا اللهَ بِاللهِ» يَعْنِي أَنَّ اللهَ خَلَقَ الْأَشْخَاصَ وَالْأَنْوَارَ وَالْجَوَاهِرَ وَالْأَعْيَانَ، فَالْأَعْيَانُ: الْأَبْدَانُ، وَالْجَوَاهِرُ: الْأَرْوَاحُ، وَهُوَ ـ جَلَّ وَعَزَّ ـ لَا يُشْبِهُ جِسْماً وَلَا رُوحاً، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِي خَلْقِ الرُّوحِ الْحَسَّاسِ الدَّرَّاكِ أَمْرٌ وَلَا سَبَبٌ، هُوَ الْمُتَفَرِّدُ بِخَلْقِ الْأَرْوَاحِ وَالْأَجْسَامِ، فَإِذَا نَفىٰ عَنْهُ الشَّبَهَيْنِ: شَبَهَ الْأَبْدَانِ، وَشَبَهَ الْأَرْوَاحِ، فَقَدْ عَرَفَ اللهَ بِاللهِ، وَإِذَا شَبَّهَهُ بِالرُّوحِ أَوِ الْبَدَنِ أَوِ النُّورِ، فَلَمْ يَعْرِفِ اللهَ بِاللهِ.

٢٣٠ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ قَيْسِ بْنِ سِمْعَانَ بْنِ أَبِي رُبَيْحَةَ مَوْلىٰ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، قَالَ: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: «بِمَا عَرَّفَنِي نَفْسَهُ». قِيلَ: وَكَيْفَ عَرَّفَكَ نَفْسَهُ؟ قَالَ: «لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ، وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يُقَالُ: شَيْءٌ فَوْقَهُ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يُقَالُ: لَهُ أَمَامٌ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ، وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ

۳. باب در بیان آن‌که خدا شناخته نمی‌شود، مگر به خود آن جناب بر خویش

۱/۲۲۹. علی بن محمد روایت کرده است از آن‌که او را ذکر کرده، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حمران، از فضل بن سَکَن، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: خدا را به خدا بشناسید (یعنی خود آن جناب بر خویش دلالت دارد و در معرفتش احتیاج به سوی غیر نیست). و رسول او را به رسالت و پیغمبری بشناسید و بشناسید صاحبان امر را و فرمان را (یعنی کسانی راکه خدا اطاعت‌شان را مقرون به اطاعت خود و رسول خود فرموده) به معروف و نیکی، که موافق شرع باشد و راستی در همه چیز؛ خواه در اعتقاد و خواه در اعمال که مرادف عصمت است و نیکویی کردن در طاعات کماً و کیفاً یا در آنچه اعم از آن باشد».

کلینی فرموده است: معنی قول آن حضرت که «خدا را به خدا بشناسید» آن است که خدا شخص‌ها و نورها و جوهرها و ذات‌ها و بدن‌ها و جوهر روح‌ها را آفریده و آن جناب ـ جلّ و عزّ ـ شباهت به جسم و روحی ندارد، و کسی در آفریدن روح که نهایت حسّ و دریافت را دارد، امری و سببی نیست و در آفریدن ارواح و اجسام یگانه است، که شریکی ندارد. پس هر گاه کسی در شباهت به ابدان است، و دیگری شباهت به ارواح، خدا را به خدا شناخته و هر گاه او را به روح یا بدن یا نور تشبیه کند، خدا را به خدا نشناخته است.

۲/۲۳۰. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از علی بن عُقبة بن قیس بن سِمعان از ابی رُبیحه ـ غلام آزاد شدهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله ـ گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد که پروردگار خویش را به چه شناختی؟ فرمود که: «به آنچه خویش را به من شناسانیده». به آن حضرت عرض شد که: چگونه خویش را به تو شناسانیده؟ فرمود که: «هیچ صورت به او شباهت ندارد و به حواس، او را در نتوان یافت و او را با مردمان قیاس نمی‌توان نمود، و با وجود دوری که از همه دارد، نزدیک است و با وجود نزدیکی که به همه دارد، دور است. در بالای هر چیز است به واسطهٔ قدرت و غلبهٔ بر آن. نمی‌توان گفت که: چیزی در بالای اوست، در پیش روی هر چیزی است، بر همه پیشی دارد و نمی‌توان گفت که: چیزی بر او پیشی گرفته. در همه داخل است، اما نه چون چیزی است که در چیزی دیگر داخل باشد. از همه چیز خارج است نه مانند چیز که از چیزی دیگر خارج

خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هٰكَذَا وَلَا هٰكَذَا غَيْرُهُ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ».

٢٣١ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: إِنِّي نَاظَرْتُ قَوْماً، فَقُلْتُ لَهُمْ: إِنَّ اللهَ ـ جَلَّ جَلَالُهُ ـ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْعِبَادُ يُعْرَفُونَ بِاللهِ. فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللهُ».

٤ ـ بَابُ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ

٢٣٢ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْهَمْدَانِيِّ جَمِيعاً، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ، فَقَالَ: «الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلٰهَ غَيْرُهُ، وَلَا شِبْهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ، وَأَنَّهُ قَدِيمٌ مُثْبَتٌ، مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ، وَأَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

٢٣٣ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ طَاهِرِ بْنِ حَاتِمٍ فِي حَالِ اسْتِقَامَتِهِ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى الرَّجُلِ: مَا الَّذِي لَا يُجْتَزَأُ فِي مَعْرِفَةِ الْخَالِقِ بِدُونِهِ؟ فَكَتَبَ إِلَيْهِ: «لَمْ يَزَلْ عَالِماً وَسَامِعاً وَبَصِيراً، وَهُوَ الْفَعَّالُ لِمَا يُرِيدُ».

وَسُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الَّذِي لَا يُجْتَزَأُ بِدُونِ ذٰلِكَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْخَالِقِ، فَقَالَ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَلَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ، لَمْ يَزَلْ عَالِماً، سَمِيعاً، بَصِيراً».

٢٣٤ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ

باشد. پاک و منزه است، آن‌که همین اوست که چنین است و غیر او، چنین نیست. هر چیزی را ابتدا و آغازی است».

۲۳۱ / ۳ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: من با گروهی گفت‌وگو نمودم و به ایشان گفتم که: خدای جلّ جلاله، از آن بزرگوارتر و گرامی‌تر است که به خلق خود شناخته می‌شود، بلکه بندگان به خدا شناخته می‌شوند. حضرت فرمود که: «خداوند تو را رحمت کند».

۴. باب در بیان کم‌تر چیزی از شناختن خدا که کافی باشد

۲۳۲ / ۱ . محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی و علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار همدانی، همه روایت کرده‌اند، از فتح بن یزید، از امام موسی کاظم علیه السلام که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از پست‌ترین و کم‌ترین معرفت الله، که کم‌تر از آن، شناختن آن جناب به عمل نمی‌آید. فرمود که: «اقرار کردن به وجود آفریدگاری است که سزاوار پرستش باشد و غیر از او، خدایی نیست. او را مانند و نظیری نه، و آن‌که محتاج نیست به علت که او را از عدم به سوی وجود آورده باشد، بلکه همیشه ثبوت داشته و به خودی خود، موجود بوده و مفقود نخواهد شد. و آن‌که چیزی مانند او نیست» (نه در ذات و نه در صفات و نه در غیر اینها) .

۲۳۳ / ۲ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از طاهر بن حاتم، در حال استقامت و راستی وی (که هنوز غالی نشده بود) روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشت که: چیست آنچه در معرفت آفریدگار به غیر آن اکتفا نمی‌شود؟ حضرت به سوی او نوشت که: «اعتقاد به این‌که خدا همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و می‌باشد. اوست که هر چیزی را اراده کند، به فعل می‌آورد».

و از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد از آنچه در خداشناسی بدون آن اکتفا نمی‌شود. حضرت فرمود که: «هیچ چیز، در چیزی مانند او نیست و چیزی به او شباهت ندارد. همیشه دانا و شنوا و بینا بوده و خواهد بود».

۲۳۴ / ۳ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از حسن بن علی بن یوسف بن بقّاح، از

يُوسُفَ بْنِ بَقَّاحٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ أَمْرَ اللهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدِ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَّفَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ».

٥ ـ بَابُ الْمَعْبُودِ

٢٣٥ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، وَعَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَنْ عَبَدَ اللهَ بِالتَّوَهُّمِ، فَقَدْ كَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنىٰ، فَقَدْ كَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَالْمَعْنىٰ، فَقَدْ أَشْرَكَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنىٰ بِإِيقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصِفَاتِهِ الَّتِي وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ، فَعَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ، وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُهُ فِي سَرَائِرِهِ وَعَلَانِيَتِهِ، فَأُولٰئِكَ أَصْحَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَقّاً».

● وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: «أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً».

٢٣٦ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللهِ وَاشْتِقَاقِهَا: اللهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ؟

قَالَ: فَقَالَ لِي: «يَا هِشَامُ، اللهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلٰهٍ، وَالْإِلٰهُ يَقْتَضِي مَأْلُوهاً، وَالِاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمّىٰ، فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنىٰ، فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَالْمَعْنىٰ، فَقَدْ كَفَرَ وَعَبَدَ اثْنَيْنِ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنىٰ دُونَ الِاسْمِ، فَذَاكَ التَّوْحِيدُ، أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ؟».

سیف بن عَمیره، از ابراهیم بن عمر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همهٔ کارهای خدا عجیب و غریب است. به درستی که بر شما حجت آورده به آنچه معرفت آن را از خود به شما عطا فرموده است» (یعنی شما او را بـه آنـچه خـود عـطا فرموده، بشناسید و آنچه به شما عطا نفرموده، شما را به آن تکلیف ننموده).

۵. باب در بیان معبود و آن‌که او را پرستش می‌نمایند

۲۳۵ / ۱ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از حسن بن محبوب، از ابن رئاب و از چند نفر دیگر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که خدا را عبادت کند به توهّم و گمان، بی آن‌که یقین به وجود آن جناب داشته باشد، کافر است. و آن‌که اسم خدا را عبادت کند، به واسطهٔ حروف یا مفهوم وضعی، نه آن‌که معنی آن را که از آن به این اسم تعبیر می‌شود، عبادت کند، کافر است. و آن‌که اسم و معنی هر دو را عبادت کـند، مشرک است و آن‌که معنی را عبادت کند، و اسم‌های آن جناب را بر او واقع سازد، با آن صفاتی که خدا خویش را به آنها وصف فرموده، و دل خود را بر آن محکم گرداند، که به آن اعتقاد به هم رساند، و زبانش به آن گـویا گـردد، و در نـهان و آشکـار خـویش، ایـن گـروهْ اصـحابِ امیر المؤمنین‌اند علیه السلام از روی حق و راستی».

● در حدیث دیگر چنین است: «این گروه، ایشـانند گـرویدگان بـه گـرویدنی درست و راست و خالص از شک و ریب و کاملان در ایمانند».

۲۳۶ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سُوید، از هشام بن حکم، روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام را از اسم‌های خدا و اشتقاق آن سؤال نمود.[۱] عرض کرد که: الله، از چه چیز مشتق شده است؟ حضرت فرمود که: «ای هشام، الله، مشتق است از إله، و إله، مألوه و معبودی می‌خواهد (چه آن فِعال است از الاهت و اُلوهیّت که به معنی عبادت و عـبودیت است و آن به معنی پرستیدن و پرستش است). و اسم، غیر مسمی است (چه اسم همان مرکب از حروف است، چون زید که مـرکب است از زا و یـا و دال و مسـمي، آن شـخص معین و مشخصی است که این اسم بر او دلالت می‌کند). پس هر که اسم خدا را عبادت کند، نه معنی [را]، کافر است، و چیزی را عبادت نکرده، و هر که اسم و معنی را هر دو عبادت کند، کـافر

۱. و اشتقاق، شکافتن سخن است از سخن، که سخنی را از سخنی دیگر بیرون آورند. (مترجم)

قَالَ: فَقُلْتُ: زِدْنِي، قَالَ: «إِنَّ لِلّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْماً، فَلَوْ كَانَ الِاسْمُ هُوَ الْمُسَمّىٰ، لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلٰهاً، وَلٰكِنَّ اللّٰهَ مَعْنىً يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهٰذِهِ الْأَسْمَاءِ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ؛ يَا هِشَامُ، الْخُبْزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ، وَالْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ، وَالثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ، وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ، أَ فَهِمْتَ يَا هِشَامُ، فَهْماً تَدْفَعُ بِهِ وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَالْمُتَّخِذِينَ مَعَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ غَيْرَهُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَالَ: «نَفَعَكَ اللّٰهُ بِهِ، وَثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ».

قَالَ هِشَامٌ: فَوَ اللّٰهِ، مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتّىٰ قُمْتُ مَقَامِي هٰذَا.

٢٣٧ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، أَوْ قُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللّٰهُ فِدَاكَ، نَعْبُدُ الرَّحْمٰنَ الرَّحِيمَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ مَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمُسَمّىٰ بِالْأَسْمَاءِ، فَقَدْ أَشْرَكَ وَكَفَرَ وَجَحَدَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً، بَلِ اعْبُدِ اللّٰهَ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ ـ الْمُسَمّىٰ بِهٰذِهِ الْأَسْمَاءِ ـ دُونَ الْأَسْمَاءِ؛ إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ».

٦ ـ بَابُ الْكَوْنِ وَالْمَكَانِ

٢٣٨ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللّٰهِ مَتىٰ كَانَ؟ فَقَالَ: «مَتىٰ لَمْ يَكُنْ حَتّىٰ أُخْبِرَكَ مَتىٰ كَانَ؟ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ فَرْداً صَمَداً، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً».

است و دو چیز را عبادت کرده و این مستلزم شرک است و هر که معنی را عبادت کند و نه اسم، این عبادت، توحید است و خدا را به یگانگی پرستیدن. ای هشام، آیا آنچه گفتم، فهمیدی؟».

هشام گفت: عرض کردم که: به من بیشتر بفرما. فرمود: «به درستی که خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر آینه هر اسمی از آنها خدایی خواهد بود، ولیکن خدا معنی است که دلالت می‌شود بر او، به واسطهٔ این اسم‌ها و همهٔ این اسم‌ها غیر اویند. ای هشام، نان، اسم است از برای آنچه آن را می‌خورند و آب، اسم است از برای آنچه آن را می‌نوشند و جامه، اسم است از برای آنچه آن را می‌پوشند و آتش، اسم است از برای آنچه می‌سوزاند. ای هشام، آیا فهمیدی چنان فهمیدنی که به آن دفع کنی و مخاصمه نمایی با دشمنان ما و آنان که غیر خدای جلّ وعزّ را با او قرار می‌دهند؟»

عرض کردم: بلی. حضرت فرمود که: «ای هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جای دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آنکه از این مجلس برخاستم، کسی در باب توحید خدا، بر من غالب نشد.

۲۳۷ / ۳. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از عبد الرحمان بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: به خدمات امام محمد باقر ﷺ نوشتم، یا به آن حضرت عرض کردم که: خدا مرا فدای تو گرداند، ما رحمان و رحیم را که احد و صمد است، عبادت می‌کنیم؟ حضرت فرمود که: «هر که اسم را عبادت کند، نه آن را که مسمی است به این اسم‌ها، مشرک و کافر است و جاحد و منکر، و چیزی را عبادت نکرده. بلکه عبادت کن خدای یکتای یگانه را که پناه محتاجان است و به این اسم‌ها مسمی شده است، نه آنکه اسم‌های او را عبادت کنی؛ زیرا اسم‌ها صفاتی چنداند که خدا خویش را به آنها وصف فرموده است».

۶. باب در بیان کون و مکان (که بودن و جای بودن است)

۲۳۸ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه، روایت کرده است که نافع بن ازرق از امام محمد باقر ﷺ سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از خدا که در چه زمان بود؟ آن حضرت فرمود که: «کی نبود تا تو را خبر دهم که کی بود؟ پاک و منزّه است آنکه همیشه بوده و خواهد بود. تنها و پناه نیازمندان که زن و فرزندی را فرا نگرفته».

٢٣٩ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ مِنْ وَرَاءِ نَهَرِ بَلْخَ، فَقَالَ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَإِنْ أَجَبْتَنِي فِيهَا بِمَا عِنْدِي، قُلْتُ بِإِمَامَتِكَ. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ».

فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ مَتىٰ كَانَ؟ وَكَيْفَ كَانَ؟ وَعَلىٰ أَيِّ شَيْءٍ كَانَ اعْتِمَادُهُ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ﷺ: «إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَيَّنَ الْأَيْنَ بِلَا أَيْنٍ، وَكَيَّفَ الْكَيْفَ بِلَا كَيْفٍ، وَكَانَ اعْتِمَادُهُ عَلىٰ قُدْرَتِهِ».

فَقَامَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ، فَقَبَّلَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، وَأَنَّ عَلِيّاً وَصِيُّ رَسُولِ اللهِ ﷺ، وَالْقَيِّمُ بَعْدَهُ بِمَا قَامَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ، وَأَنَّكُمُ الْأَئِمَّةُ الصَّادِقُونَ، وَأَنَّكَ الْخَلَفُ مِنْ بَعْدِهِمْ.

٢٤٠ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلىٰ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ مَتىٰ كَانَ؟

فَقَالَ: «وَيْلَكَ، إِنَّمَا يُقَالُ لِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ: مَتىٰ كَانَ؛ إِنَّ رَبِّي ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ كَانَ وَلَمْ يَزَلْ حَيّاً بِلَا كَيْفٍ ـ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ «كَانَ»، وَلَا كَانَ لِكَوْنِهِ كَوْنُ كَيْفٍ، وَلَا كَانَ لَهُ

۲۳۹ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت: مردی از پس نهر بلخ ـ که آن را جیحون می‌گویند ـ به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا؈ آمد و عرض کرد که: من تو را از مسأله‌ای سؤال می‌کنم، اگر آن مسأله را جواب دادی، به آنچه در نزد من است، یعنی از حق، که آن را به دلیل و برهان یافته‌ام، یا از معصومین به من رسیده، به امامت تو قائل می‌شوم.

حضرت امام رضا؈ فرمود که: «از هر چه می‌خواهی سؤال کن». عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار خویش که در چه زمان بوده و چگونه بوده و اعتمادش (یعنی در آفریدن آنچه آفریده)، بر چه چیز بوده؟ (و چون سؤال از زمان صحت ندارد، مگر در باب آنچه در زمان باشد و زمان نیست، مگر از برای صاحب مادهٔ جسمانیه که مکان لازم اوست، لهذا) حضرت در رد سائل فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، حقیقت مکان که کو و کجا را سؤال از وقت موجود فرموده، بی آن‌که کو و کجایی باشد. (چه از نفی آن، نفی زمان لازم می‌آید؛ زیراکه این دو، لازم و ملزومند و نبود یکی، نبود دیگری را لازم دارد.

ابن بابویه؇، در عیون اخبار الرضا؈ سؤال سائل را به این روش وارد آورده است: در کجا بود؟ و این، أظهر است. حضرت فرمود که:) حقیقت حال را که چگونه و چون، سؤال از آن است، به عرصهٔ وجود آورده، بی آن‌که چگونگی و چونی باشد و اعتماد آن جناب بر قدرت خویش بوده» (که مراد از آن، ذات مقدس است). آن مرد برخاست و به خدمت آن حضرت آمد و سر مبارکش را بوسید و گفت که: شهادت می‌دهم به آن‌که خدایی نیست، مگر خدا و آن‌که محمد رسول خدا و علی وصی رسول خدا است و بعد از آن حضرت قیم بود به آنچه رسول خدا ﷺ بر پا کرده بود که حافظ و نگه‌دار آن بود، و حق آن را به جا می‌آورد؛ چنان که آن حضرت به جا می‌آورد و آن‌که شما امامان راستگویید و آن‌که جانشین ایشانی بعد از ایشان.

۲۴۰ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امام جعفر صادق؈ آمد و به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار خویش که در چه زمان بود؟

حضرت فرمود که: «وای بر تو، در باب چیزی که نبوده، می‌گویند که در چه زمان بوده. به درستی که پروردگار من تبارک و تعالی بود و همیشه زنده بود، بدون چون و چگونگی و

أَيْنٌ، وَلَا كَانَ فِي شَيْءٍ، وَلَا كَانَ عَلَىٰ شَيْءٍ، وَلَا ابْتَدَعَ لِمَكَانِهِ مَكَاناً، وَلَا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوَّنَ الْأَشْيَاءَ، وَلَا كَانَ ضَعِيفاً قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَ شَيْئاً، وَلَا كَانَ مُسْتَوْحِشاً قَبْلَ أَنْ يَبْتَدِعَ شَيْئاً، وَلَا يُشْبِهُ شَيْئاً مَذْكُوراً، وَلَا كَانَ خِلْواً مِنَ الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ، وَلَا يَكُونُ مِنْهُ خِلْواً بَعْدَ ذَهَابِهِ، لَمْ يَزَلْ حَيّاً بِلَا حَيَاةٍ، وَمَلِكاً قَادِراً قَبْلَ أَنْ يُنْشِئَ شَيْئاً، وَمَلِكاً جَبَّاراً بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكَوْنِ؛ فَلَيْسَ لِكَوْنِهِ كَيْفٌ، وَلَا لَهُ أَيْنٌ، وَلَا لَهُ حَدٌّ، وَلَا يُعْرَفُ بِشَيْءٍ يُشْبِهُهُ، وَلَا يَهْرَمُ لِطُولِ الْبَقَاءِ، وَلَا يَصْعَقُ لِشَيْءٍ، بَلْ لِخَوْفِهِ تَصْعَقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا، كَانَ حَيّاً بِلَا حَيَاةٍ حَادِثَةٍ، وَلَا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ، وَلَا كَيْفٍ مَحْدُودٍ، وَلَا أَيْنٍ مَوْقُوفٍ عَلَيْهِ، وَلَا مَكَانٍ جَاوَرَ شَيْئاً، بَلْ حَيٌّ يُعْرَفُ، وَمَلِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْمُلْكُ، أَنْشَأَ مَا شَاءَ حِينَ شَاءَ بِمَشِيئَتِهِ، لَا يُحَدُّ، وَلَا يُبَعَّضُ، وَلَا يَفْنَىٰ، كَانَ أَوَّلاً بِلَا كَيْفٍ، وَيَكُونُ آخِراً بِلَا أَيْنٍ، وَ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾، ﴿لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ، تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.

وَيْلَكَ أَيُّهَا السَّائِلُ، إِنَّ رَبِّي لَا تَغْشَاهُ الْأَوْهَامُ، وَلَا تَنْزِلُ بِهِ الشُّبُهَاتُ، وَلَا يَحَارُ،

او را بودی که دلالت بر تجدد و حدوث کند، نبود (یا آنکه ثابت بود و بودنش را بودنی که متصف به کیفیتی باشد، نبود). و او راکو وکجایی نبود و در چیزی و بر چیزی نبود، و از برای بودن (یا جای بودن) خویش مکانی را اختراع نفرمود و بعد از آنکه چیزها را به عرصهٔ وجود آورد، قوی نشد و پیش از آنکه چیزی را به وجود آورد، ضعف نداشت و پیش از آنکه چیزی را از نو پدید آورد، وحشت و اندوه نداشت. و شباهت ندارد به چیزی که ذکر آن شده باشد و از پادشاهی خالی نبود، پیش از آنکه ممکنات را به وجود آورد و بعد از رفتن آنها نیز از آن خالی نیست و همیشه زنده بوده است، بی زندگی که زائد بر ذات مقدس باشد، و پادشاه صاحب قدرت بوده پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند، و پادشاه بزرگوار و عظیم الشأن بوده، بعد از آنکه بودن را ایجاد فرموده.

پس بودن او را چون و چگونگی و آن راکو وکجا و او را حد و تعریفی نیست، و به چیزی که شباهت داشته باشد، او را نمی‌توان شناخت؛ چه او را شبیهی نیست و به جهت طول بقا و ماندن، پیر نمی‌شود و از برای چیزی بی‌هوش نمی‌گردد، بلکه به جهت ترس او، همه چیزها از هوش می‌روند.

زنده بود بی زندگی که حادث باشد و بی بودنی که به وصف در آید، و چگونگی که محدود و معلوم باشد و مکانی که بر او احاطه داشته باشد، یا آن جناب بر آن قرار و استقرار داشته باشد و جایی که از چیزی در گذشته باشد، بلکه زنده‌ای است که همه چیز را می‌شناسد، یا صاحبان عقل‌ها او را می‌شناسند، و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی داشته و خواسته آنچه راکه خواسته، به خواست خویش در آن هنگام که خواسته و او را اندازه نمی‌توان کرد و پاره پاره نمی‌شود و فانی نمی‌گردد. اولی بود، بی چگونگی و آخری خواهد بود، بی آنکه مکانی داشته باشد، که از آن سؤال شود که در کجاست. هر چیزی فانی است و نیست شونده، مگر ذات او. و از برای اوست آفریدن همهٔ مخلوقات و مکوّنات و امر نافذ که مقرون به مصلحت است ﴿أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ﴾[1]؛ «بزرگ است خدا که پروردگار همهٔ عالمیان است».

وای بر تو ای سائل، به درستی که پروردگار من، خیال‌ها او را احاطه نمی‌کند، و شبهه‌ها بر

---

۱. اعراف، ۵۴.

وَلَا يُجَاوِزُهُ شَيْءٌ، وَلَا يَنْزِلُ بِهِ الْأَحْدَاثُ، وَلَا يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ، وَلَا يَنْدَمُ عَلىٰ شَيْءٍ، وَ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾، ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرىٰ﴾».

٢٤١ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ، قَالَ: اجْتَمَعَتِ الْيَهُودُ إِلىٰ رَأْسِ الْجَالُوتِ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ عَالِمٌ - يَعْنُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام - فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَيْهِ؛ نَسْأَلْهُ، فَأَتَوْهُ، فَقِيلَ لَهُمْ: هُوَ فِي الْقَصْرِ، فَانْتَظَرُوهُ حَتّىٰ خَرَجَ، فَقَالَ لَهُ رَأْسُ الْجَالُوتِ: جِئْنَاكَ نَسْأَلُكَ، فَقَالَ: «سَلْ يَا يَهُودِيُّ، عَمَّا بَدَا لَكَ» فَقَالَ: أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ: مَتىٰ كَانَ؟

فَقَالَ: «كَانَ بِلَا كَيْنُونِيَّةٍ، كَانَ بِلَا كَيْفٍ، كَانَ لَمْ يَزَلْ بِلَا كَمٍّ وَبِلَا كَيْفٍ، كَانَ لَيْسَ لَهُ قَبْلٌ، هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ وَلَا غَايَةٍ وَلَا مُنْتَهىً، انْقَطَعَتْ عَنْهُ الْغَايَةُ وَهُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ».

فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: امْضُوا بِنَا؛ فَهُوَ أَعْلَمُ مِمَّا يُقَالُ فِيهِ.

٢٤٢ / ٥ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «جَاءَ حِبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتىٰ كَانَ رَبُّكَ؟

فَقَالَ لَهُ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ، وَمَتىٰ لَمْ يَكُنْ حَتّىٰ يُقَالَ: مَتىٰ كَانَ؟ كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ، وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ، وَلَا غَايَةَ وَلَا مُنْتَهىٰ لِغَايَتِهِ، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ، فَهُوَ مُنْتَهىٰ كُلِّ غَايَةٍ.

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَفَنَبِيٌّ أَنْتَ؟

فَقَالَ: وَيْلَكَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

او فرود نمی‌آید، و از چیزی حیران نمی‌شود، و چیزی با او مجاورت نمی‌کند، و تازه‌ها بر او فرود نمی‌آید، و از چیزی سؤال نمی‌کند، و بر چیزی پشیمان نمی‌باشد ﴿لَاتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾[1]؛ «و فرا نمی‌گیرد او را پینکی و نه خواب». ﴿لَهُ مَا فِی ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِی ٱلْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ ٱلثَّرَىٰ﴾[2]؛ او راست آنچه در آسمان‌ها و در زمین و آنچه در میان هر دو و آنچه در زیر طبقات خاک است».

۲۴۱ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و آن را مرفوع ساخته که گفت: جهودان به نزد رأس الجالوت جمع شدند و گفتند که: این مرد، عالم و داناست - و مقصود ایشان از آن، امیر المؤمنین ﷺ بود - با ما بیا تا به نزد او برویم و او را سؤال کنیم. پس خدمت آن حضرت آمدند، و به ایشان گفتند که آن حضرت به شستن جامه مشغول است. انتظار او را کشیدند تا بیرون آمد. رأس الجالوت به خدمت آن حضرت عرض کرد که: به نزد تو آمده‌ایم که از تو سؤال کنیم.

حضرت فرمود که: «ای یهودی، سؤال کن از آنچه برای تو ظاهر شده است». عرض کرد که: تو را سؤال می‌کنم از پروردگارت که در چه زمان بوده؟ فرمود که: «آن جناب بود، بی‌بودنی که حادث باشد و بی چگونگی که از نو پیدا شده باشد، و همیشه بی چند و چون بوده، و او را پیشی نیست، و او پیش از پیش است بی‌پیشی و بی‌آخر و پایان، و آخر از او بریده شده و او آخر هر آخر است». رأس الجالوت، با یهودان گفت که: بیایید تا برویم که او داناتر است از آنچه در شأن او می‌گویند.

۲۴۲ / ۵ . به همین اسناد روایت است از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق ﷺ که گفت که: «عالمی از علمای یهود، به خدمت امیر المؤمنین ﷺ آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو، در چه در زمان بوده؟

حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، و در چه زمان نبوده تا آن‌که گفته شود که در چه زمان بوده؟ پروردگار من، پیش از پیش بوده بی‌آن‌که پیشی باشد و بعد از بعد خواهد بود بی‌آن‌که بعدی باشد و آخر و پایانی از برای آخر او نیست. آخرها در نزد او بریده شده است. پس آن جناب پایان هر آخری است. آن عالم یهودی عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا تو

---

۱. بقره، ۲۵۴.	۲. طه، ۶.

● وَرُوِيَ أَنَّهُ سُئِلَ ﷺ: أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَأَرْضاً؟ فَقَالَ ﷺ: «أَيْنَ سُؤَالٌ عَنْ مَكَانٍ، وَكَانَ اللهُ وَلَا مَكَانَ».

٢٤٣ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِلْيَهُودِ: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِيّاً ﷺ مِنْ أَجْدَلِ النَّاسِ وَأَعْلَمِهِمْ، اذْهَبُوا بِنَا إِلَيْهِ لَعَلِّي أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ، وَأُخَطِّئُهُ فِيهَا، فَأَتَاهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، قَالَ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتىٰ كَانَ رَبُّنَا؟ قَالَ لَهُ: يَا يَهُودِيُّ، إِنَّمَا يُقَالُ: «مَتىٰ كَانَ» لِمَنْ لَمْ يَكُنْ؛ فَكَانَ «مَتىٰ كَانَ»، هُوَ كَائِنٌ بِلَا كَيْنُونِيَّةٍ كَائِنٍ، كَانَ بِلَا كَيْفٍ يَكُونُ، بَلىٰ يَا يَهُودِيُّ، ثُمَّ بَلىٰ يَا يَهُودِيُّ، كَيْفَ يَكُونُ لَهُ قَبْلٌ؟! هُوَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا غَايَةٍ، وَلَا مُنْتَهىٰ غَايَةٍ، وَلَا غَايَةَ إِلَيْهَا، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ، هُوَ غَايَةُ كُلِّ غَايَةٍ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ دِينَكَ الْحَقُّ، وَأَنَّ مَا خَالَفَهُ بَاطِلٌ».

٢٤٤ / ٧. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: أَكَانَ اللهُ وَلَا شَيْءَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، كَانَ وَلَا شَيْءَ». قُلْتُ: فَأَيْنَ كَانَ يَكُونُ؟ قَالَ: وَكَانَ مُتَّكِئاً فَاسْتَوىٰ جَالِساً، وَقَالَ: «أَحَلْتَ يَا زُرَارَةُ، وَسَأَلْتَ عَنِ الْمَكَانِ؛ إِذْ لَا مَكَانَ».

٢٤٥ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «أَتىٰ حِبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتىٰ كَانَ رَبُّكَ؟

پیغمبری؟ حضرت فرمود که: «وای بر تو، جز این نیست که من بنده‌ای از بندگان محمدمﷺ».

● و روایت شده است که از آن حضرتﷺ سؤال شد که پروردگار ما در کجا بود پیش از آن‌که آسمان و زمین را بیافریند؟ آن حضرت فرمود که: «کجا، سؤال است از مکان، و خدا بود و هیچ مکانی نبود».

۲۴۳ / ۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن یحیی، از محمد بن سَماعه، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «رأس الجالوت به جهودان گفت که: مسلمانان گمان می‌کنند که علیؑ جدال و علمش از همهٔ مردمان بیشتر است. بیایید تا با هم به نزد او رویم تا باشد که من او را از مسأله‌ای سؤال کنم و در آن، او را به خطا منسوب سازم. بعد از آن رأس الجالوت به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، می‌خواهم که تو را از مسأله‌ای سؤال کنم.

فرمود که: از هر چه می‌خواهی بپرس. عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار ما، در چه زمان بود؟ حضرت فرمود که: ای یهودی، جز این نیست که این سخن، گفته می‌شود در باب آن‌که نبود و بعد از آن، بود. آن جناب، بوده و می‌باشد؛ بی‌بودنی که حادث باشد و بی‌چگونگی که تحقق یابد. بلی ای یهودی، بعد از آن چگونه او را پیشی باشد با آن‌که آن جناب پیش از پیش است، بی‌آن‌که آخری داشته باشد از طرف ازل و بی‌پایان آخر و بی‌آخری که به آخر رسد از طرف ابد. همهٔ آخرها در نزد او بریده شده و آن جناب آخر هر آخری است.

یهودی گفت که: شهادت می‌دهم به این‌که خدایی نیست مگر خدا و این‌که دین تو حق است آنچه به آن مخالفت داشته باشد، باطل است».

۲۴۴ / ۷. علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از زُراره که گفت: به خدمت امام محمد باقرؑ عرض کردم که: آیا چنین بود که خدا باشد و چیزی نباشد؟ فرمود که: «بلی، خدا بود و هیچ چیز نبود». عرض کردم که: پس خدا در کجا می‌بود؟ زراره می‌گوید که: آن حضرت تکیه فرموده بود، پس راست نشست و فرمود که: «ای زراره، چیزی را گفتی که محال است، از آنجا که از مکان سؤال نمودی؛ زیرا که مکانی نبود».

۲۴۵ / ۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از ابن ابی نصر، از ابی ابراهیم موصلی (و در بعضی از نسخه‌ها از ابوالحسن موصلی، از ابو ابراهیم، از پدرش) از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «عالمی از علمای یهود به

قَالَ: وَيْلَكَ، إِنَّمَا يُقَالُ: «مَتىٰ كَانَ» لِمَا لَمْ يَكُنْ، فَأَمَّا مَا كَانَ، فَلَا يُقَالُ: «مَتىٰ كَانَ»، كَانَ قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلٍ، وَبَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ، وَلَا مُنْتَهىٰ غَايَةٍ لِتَنْتَهِيَ غَايَتُهُ.

فَقَالَ لَهُ: أَنَبِيٌّ أَنْتَ؟

فَقَالَ: لِأُمِّكَ الْهَبَلُ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ».

٧ ـ بَابُ النِّسْبَةِ

٢٤٦ / ١ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؑ، قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللهِ ﷺ، فَقَالُوا: انْسِبْ لَنَا رَبَّكَ، فَلَبِثَ ثَلَاثاً لَا يُجِيبُهُمْ، ثُمَّ نَزَلَتْ: ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ إِلىٰ آخِرِهَا».

● وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ.

٢٤٧ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو النَّصِيبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؑ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ؑ عَنْ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ فَقَالَ: «نِسْبَةُ اللهِ إِلىٰ خَلْقِهِ أَحَداً، صَمَداً، أَزَلِيّاً، صَمَدِيّاً، لَا ظِلَّ لَهُ يُمْسِكُهُ، وَهُوَ يُمْسِكُ الْأَشْيَاءَ بِأَظِلَّتِهَا، عَارِفٌ بِالْمَجْهُولِ، مَعْرُوفٌ عِنْدَ كُلِّ

خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، پروردگار تو در چه زمان بود؟

حضرت فرمود که: وای بر تو، جز این نیست که این سخن را در باب کسی می‌گویند که نبوده باشد، اما آنچه بوده است، نمی‌گویند که در چه زمان بود. آن جناب پیش از پیش بوده است، بی‌آن‌که پیشی وجود داشته باشد و بعد از بعد خواهد بود، بی‌آن‌که بعدی موجود باشد و به پایان رسیدن، آخری نیست تا آن‌که آخر او را به پایان رسد. آن یهودی به خدمت حضرت عرض کرد که: آیا تو پیغمبری؟ حضرت فرمود که: مادرت به مرگت نشیند، جز این نیست که من بنده‌ای از بندگان رسول خدایم».

۷. باب در بیان نسبت و وصف پروردگار

۲۴۶ / ۱. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «جهودان از رسول خداﷺ سؤال نمودند و عرض کردند که: پروردگار خویش را از برای ما وصف کن و نسبت او را بیان فرما. آن حضرت سه روز درنگ فرمود که ایشان را هیچ جواب نمی‌فرمود، بعد از آن، سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾[1] تا آخر آن فرود آمد». و ترجمهٔ ظاهر آن این است که: «بگو: اوست خدای جامع جمیع صفات کمال معبودی که پناه محتاجان است. نزاد (یعنی چیزی از آن بیرون نیامد؛ خواه آن چیز کثیف باشد، چون فرزند و خواه لطیف باشد، چون نفس) و زاده نشد (که از چیزی بیرون نیامد، چنانچه جزء کثیف از عنصر خود بیرون می‌آید، چون حصول حیوان از حیوان دیگر؛ چنانچه چیز لطیف از مرکز خود بیرون می‌آید، چون دیدن از چشم). نبود و نیست او را هیچ‌کس مماثل و همتا» (یعنی او را مانندی در ذات و صفات نیست).

● و روایت کرده است این را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایّوب

۲۴۷ / ۲. و از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین، از ابن محبوب، از حمّاد بن عمرو نصیبی، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت است که گفت: آن حضرت را از ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ سؤال کردم، فرمود که: «آن نسبت و وصف خدا است که به سوی

---

۱. توحید، ۱.

جَاهِلٍ، فَرْدَانِيّاً، لَا خَلْقُهُ فِيهِ، وَلَا هُوَ فِي خَلْقِهِ، غَيْرُ مَحْسُوسٍ وَلَا مَجْسُوسٍ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، عَلَا فَقَرُبَ، وَدَنَا فَبَعُدَ، وَعُصِيَ فَغَفَرَ، وَأُطِيعَ فَشَكَرَ، لَا تَحْوِيهِ أَرْضُهُ، وَلَا تُقِلُّهُ سَمَاوَاتُهُ، حَامِلُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ، دَيْمُومِيٌّ، أَزَلِيٌّ، لَا يَنْسىٰ وَلَا يَلْهُو، وَلَا يَغْلَطُ وَلَا يَلْعَبُ، وَلَا لِإِرَادَتِهِ فَصْلٌ، وَفَصْلُهُ جَزَاءٌ، وَأَمْرُهُ وَاقِعٌ ﴿لَمْ يَلِدْ﴾ فَيُورَثَ ﴿وَلَمْ يُولَدْ﴾ فَيُشَارَكَ، ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ﴾».

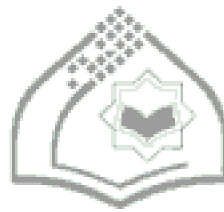
٢٤٨ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، قَالَ: قَالَ: سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ؛ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالىٰ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذٰلِكَ، فَقَدْ هَلَكَ».

خلق فرو فرستاده، در حالتی که یگانه است و او را دویمی نیست و پناه نیازمندان است (که همه کس در همهٔ امور رو به او می‌آورند) و همیشه بودنش را ابتدایی نبوده، بی‌آن‌که او را به طعام و شراب احتیاجی باشد، و او را مثال و حافظی از روح و غیر آن نبود که او را از عروض زوال و حدوث تغیّر نگاه دارد، و آن جناب همه چیز را با حافظ آنها از روح و غیر آن نگاه می‌دارد، و عارف است به هر چه خلائق به آن جهل دارند، و در نزد هر جاهلی معروف است (که همه او را می‌شناسند)، و تنهاست، نه خلقِ او در او قرار دارند و نه او در خلق خود استقراری دارد، و به حسّ در نیاید و ملموس نگردد (که دست یا غیر آن، بـر او بمالند)، و دیده‌ها او را درنیابد.

برتری جست بر همه چیز و به این سبب نزدیک گردید همه چیز و به این جهت از آنها دور شد، و او را نافرمانی کردند و آمرزید، و فرمان او را بردند و جزای آن را عطا فرمود، و زمین گرداگرد او را فرو نمی‌تواند گرفت و آسمان‌ها او را بر نمی‌تواند داشت، و همه چیز را به قدرت خویش بر می‌دارد، و همیشه بوده که هیچ‌کس با وی نبوده، و او را اوّلی نیست که ابتدا وجود باشد، و فراموشی ندارد، و از خوبی بر نمی‌گردد، یا زن و فرزندی نـدارد کـه او را از خوبی باز دارند، و غلط از او سر نمی‌زند و بازی نمی‌کند، و ارادهٔ او را قطع کننده نیست (که مانع تعلق آن باشد، به مراد) و فصل و جدایی او در میان افعال بندگان، جزای ایشان است بر آنچه کرده‌اند (که مطیع را ثواب می‌دهد و عاصی را عقاب می‌کند). و آنچه بفرماید البته واقع خواهد شد. نزاد که کسی از او ارث بَرَد و زاده نشد که کسی شریک او باشد. و هیچ‌کس او را مماثل و همتا نیست».

۲۴۸ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام سؤال شد از توحید و خداشناسی، فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ دانست که در آخرالزمان گروهی به هم خواهند رسید که متعمق باشند و در باب توحید خدا پر دقت نمایند، به این سبب سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ و آیـاتی چـند از اول سـورهٔ حـدید را تـا فـرمودهٔ آن جـناب: ﴿عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾[1]، فرو فرستاد که خدا را به این نحو بشناسند. پس هر که بالاتر از آن را قصد کـند،

۱. حدید، ۵.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

هلاک می‌گردد» (و در اول سورۀ حدید مذکور است که: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ * لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْءَاخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ * يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ﴾[۱]، یعنی: «تسبیح و تنزیه کرد خدا را آنچه در آسمان‌ها است از: فرشتگان و آفتاب و ماه و ستارگان و غیر آن، و آنچه در زمین است، از: حیوانات و نباتات و غیر آن. اوست غالب در هر چه خواهد، و دانا به هر چه فرماید.

از برای اوست پادشاهی در آسمان‌ها و زمین. زنده می‌گرداند مردگان را و می‌میراند زندگان را و بر همه چیز نهایت قدرت و توانایی دارد. اوست اول و پیش از همۀ موجودات که پیش از او چیزی نبوده و آخر بعد از فنای ممکنات، که بعد از او چیزی نخواهد بود؛ چه او را نهایتی نیست و ظاهر و هویدا که وجودش در هر چه بنگری پیدا است، و باطن و پنهان که حقیقت ذات مقدس او را تعقل نتوان کرد. و او را به همه چیز همیشه عالم و دانا است و ظاهر و باطن در پیش او یکسان است.

اوست آن‌که آفرید آسمان‌ها و زمین را در مدت شش روز (یا آن‌که یوم، عبارت است از یک دورۀ فلک اطلس و آن، آسمان نیست بلکه آسمان منحصر است در افلاک کواکب سبعۀ سیاره و روز که مقابل شب است، و تازی آن، نهار است و آن از حرکت آسمانِ آفتاب ـ که آسمان چهارم است ـ به هم می‌رسد. پس مراد آن است که آسمان‌های هفت گانه و زمین را در شش دورۀ فلک اطلس آفرید و زمان دورۀ آن یک شبانه روز است) پس مستولی شد بر عرش (یا قصد تدبر آن فرمود). می‌داند آنچه را که در آید در زمین، چون تخم‌ها و مردگان و غیر آن و آنچه را که بیرون آید از آن، چون نباتات و معادن و مانند آن و آنچه را که فرود آید از آسمان، چون احکام و فرشتگان و تگرگ و برف و باران و آنچه را که بالا رود و در آید در آن چون ارواح و اعمال بندگان و دعوت ایشان و فرشتگان، نویسندگان کردار ایشان و امثال آن و او با

---

۱. حدید، ۱ تا ۶.

٢٤٩ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ رَفَعَهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: «كُلُّ مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ وَآمَنَ بِهَا، فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ». قُلْتُ: كَيْفَ يَقْرَؤُهَا؟ قَالَ: «كَمَا يَقْرَؤُهَا النَّاسُ، وَزَادَ فِيهِ: كَذٰلِكَ اللهُ رَبِّي، كَذٰلِكَ اللهُ رَبِّي».

٨ ـ بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْكَلَامِ فِي الْكَيْفِيَّةِ

٢٥٠ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللهِ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللهِ؛ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللهِ لَا يَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحَيُّراً».

٢٥١ / ٢ . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ، عَنْ حَرِيزٍ: «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللهِ».

٢٥٢ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «إِنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ يَقُولُ: ﴿وَأَنَّ إِلىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهىٰ﴾ فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللهِ، فَأَمْسِكُوا».

شما است به علم و قدرت عموماً، و به فضل و رحمت خصوصاً؛ در هر جاکه باشید و خدا به آنچه می‌کنید ـ از خیر و شر ـ بینایی تمام دارد و اوست پادشاهی آسمان‌ها و زمین که حکم‌گذاری و فرمان‌روایی او در آنها است، و به سوی خدا بازگردانیده می‌شود عاقبت همهٔ کارها.

در می‌آورد شب را در روز (یعنی در آنْ افزاید چون ایام بهار و زمستان) و در می‌آورد روز را در شب؛ چون فصل پاییز و تابستان و او دانا است به آنچه در دل‌ها است» (از امور مکنونه از عزائم و اعتقادات و ارادات، و چیزی از آنها پوشیده و پنهان نیست).

۲۴۹ / ۴ . محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مهتدی که گفت: از حضرت امام رضا ﷺ سؤال کردم از توحید، آن حضرت فرمود که: «هر که سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند و به آن ایمان آورد، توحید را شناخته». عرض کردم که: آن را چگونه بخواند، یا تو آن را به چه وضع می‌خوانی؟ فرمود که: «چنانچه مردم آن را می‌خوانند» و دو مرتبه كذلك الله ربّي را در آخر آن زیاد فرمود. یعنی: «چنین است خدا که پروردگار من است».

۸ باب در بیان نهی از سخن گفتن در کیفیت و چگونگی خدا

۲۵۰ / ۱ . محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رِئاب، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر ﷺ فرمود: «در خلق خدا و عجایب صنع او، سخن گویید و در خدا سخن مگویید؛ زیرا که سخن گفتن در خدا، ثمره‌ای ندارد، مگر آن‌که سرگردانی صاحب خویش را بیش می‌کند».

۲۵۱ / ۲ . در روایت دیگر از حریز چنین است که: «در هر چیز سخن گویید و در ذات خدا سخن مگویید».

۲۵۲ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عُمیر، از عبدالرحمان بن حجّاج، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «خدا می‌فرماید که: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ ٱلْمُنتَهَىٰ﴾[1]، یعنی: «و نیز در صحف موسی و ابراهیم مذکور است، این‌که: به سوی پروردگار تو است پایان کار» (و رجوع همهٔ خلائق بعد از انقطاع

---

۱. نجم، ۴۲.

٢٥٣ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمُ الْمَنْطِقُ حَتّىٰ يَتَكَلَّمُوا فِي اللهِ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذٰلِكَ، فَقُولُوا: لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْوَاحِدُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ».

٢٥٤ / ٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا زِيَادُ، إِيَّاكَ وَالْخُصُومَاتِ؛ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشَّكَّ، وَتُحْبِطُ الْعَمَلَ، وَتُرْدِي صَاحِبَهَا، وَعَسىٰ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالشَّيْءِ، فَلَا يُغْفَرَ لَهُ؛ إِنَّهُ كَانَ فِيمَا مَضىٰ قَوْمٌ تَرَكُوا عِلْمَ مَا وُكِّلُوا بِهِ، وَطَلَبُوا عِلْمَ مَا كُفُوهُ، حَتّىٰ انْتَهىٰ كَلَامُهُمْ إِلَى اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فَتَحَيَّرُوا، حَتّىٰ أَنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُدْعىٰ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ، فَيُجِيبُ مِنْ خَلْفِهِ، وَيُدْعىٰ مِنْ خَلْفِهِ، فَيُجِيبُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ».

● وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «حَتّىٰ تَاهُوا فِي الْأَرْضِ».

٢٥٥ / ٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَيَّاحٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَنْ نَظَرَ فِي اللهِ: كَيْفَ هُوَ، هَلَكَ».

٢٥٦ / ٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ مَلِكاً عَظِيمَ الشَّأْنِ كَانَ فِي مَجْلِسٍ لَهُ، فَتَنَاوَلَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ، فَفُقِدَ، فَمَا يُدْرىٰ أَيْنَ هُوَ».

عمل، تا هر یک را بر وفق آنچه کرده از خیر و شر جزا دهد. و بعضی گفته‌اند که معنی آیه، آن است که: نهایت فکرت به سوی اوست؛ یعنی: قوهٔ فکریه قدرت دارد بر تفکر در جمیع مکوّنات، اما چون به او سبحانه رسد، متحیّر شود و بایستد. و این حدیث، مؤیّد این معنی است. و لهذا حضرت بعد از ذکر آیه فرمود که:) پس هرگاه سخن به خدا منتهی شود، و از آن باز ایستید و خویشتن را نگاه دارید».

۲۵۳ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: «ای محمد، مردم هر سخن که بگویند، ایشان را جایز است تا آن‌که در خدا سخن گویند. پس چون این را بشنوید بگویید که: نیست خدایی مگر خدای یکتا و یگانه که چیزی مانند او نیست».

۲۵۴ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن حمران، از ابو عبیدهٔ حذّاء، که گفت حضرت امام محمد باقر عليه السلام که: «بپرهیز از مجادلات و گفت‌وگوها که به جهت اظهار حق نباشد؛ زیرا که آنها موجب شک می‌شوند و عمل را فرو می‌ریزند، و صاحب خویش را هلاک می‌گردانند. و شاید که به چیزی تکلّم می‌کند که آمرزیده نمی‌شود. به درستی که در زمان گذشته، گروهی بودند که ترک نمودند دانستن چیزی را که به آن موکل و مکلف بودند و طلب کردند دانستن چیزی را که از ایشان کفایت شده بود (یا از آن ممنوع بودند) تا آن‌که سخن ایشان به خدا منتهی شد، پس حیران و سرگشته شدند، به مرتبه‌ای که چنین شده بود که مردی بود، که او را از پیش رویش می‌خواندند، و او از پشت سر جواب می‌داد، و او را از پشت سر می‌خواندند، او از پیش رو جواب می‌داد» (که پیش رو و پس سر را از یکدیگر تمیز نمی‌داد).

● و در روایت دیگر، چنین است که: «تا آن‌که در زمین سرگشته شدند».

۲۵۵ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب خویش، از حسین بن میّاح، از پدرش که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام که می‌فرمود: «هر که در خدا نظر کند که آن جناب چگونه است، هلاک می‌گردد».

۲۵۶ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زُرارة بن اعیَن، از امام جعفر صادق عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پادشاه عظیم الشّأنی در مجلس خویش نشسته بود و در کیفیت ذات پروردگار و کبریایی او - تبارک

٢٥٧ / ٨ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللهِ، وَلٰكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَىٰ عَظَمَتِهِ، فَانْظُرُوا إِلَىٰ عَظِيمِ خَلْقِهِ».

٢٥٨ / ٩ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ: «يَا ابْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ، لَمْ يُشْبِعْهُ، وَبَصَرُكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقُ إِبْرَةٍ، لَغَطَّاهُ، تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً، فَهٰذِهِ الشَّمْسُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ، فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَمْلَأَ عَيْنَيْكَ مِنْهَا، فَهُوَ كَمَا تَقُولُ».

٢٥٩ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْيَعْقُوبِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَىٰ مَوْلَىٰ آلِ سَامٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: «إِنَّ يَهُودِيّاً يُقَالُ لَهُ: «سُبِخْتُ» جَاءَ إِلَىٰ رَسُولِ اللهِ ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، جِئْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ رَبِّكَ، فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ، وَإِلَّا رَجَعْتُ.

قَالَ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: أَيْنَ رَبُّكَ؟ قَالَ: هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَلَيْسَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْمَكَانِ الْمَحْدُودِ، قَالَ: وَكَيْفَ هُوَ؟ قَالَ: وَكَيْفَ أَصِفُ رَبِّي بِالْكَيْفِ وَالْكَيْفُ مَخْلُوقٌ، وَاللهُ لَا يُوصَفُ بِخَلْقِهِ؟ قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ يُعْلَمُ أَنَّكَ نَبِيُّ اللهِ؟»، قَالَ: «فَمَا بَقِيَ حَوْلَهُ حَجَرٌ وَلَا غَيْرُ ذٰلِكَ إِلَّا تَكَلَّمَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ: يَا سُبِخْتُ، إِنَّهُ رَسُولُ اللهِ.

فَقَالَ سُبِخْتُ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ أَمْراً أَبْيَنَ مِنْ هٰذَا، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللهِ».

٢٦٠ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى

و تعالی - تکلّم نمود، پس مفقود شد که کسی نمی‌داند که در کجا رفت».

۲۵۷ / ۸ . و چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن عبدالحمید، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود: «بپرهیزید از فکر کردن در خدا، ولیکن چون خواسته باشید که به سوی عظمت و بزرگی او نظر کنید، به سوی بزرگی آفریدگان او [نظر کنید]».

۲۵۸ / ۹ . محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای فرزند آدم، اگر مرغی دل تو را بخورد، او را سیر نکند، و اگر سوراخ سوزنی بر دیدهٔ تو گذارند، هر آینه آن را بپوشاند. می‌خواهی که با اینها ملکوت آسمان‌ها و زمین را بشناسی و کیفیت آنها را بدانی؟ اگر راست گویی، اینک آفتاب، آفریده‌ای از آفریدگان خدا است، اگر می‌توانی که چشم‌های خویش را از نور آن پر کنی (که جرم آن را چنانچه هست ببینی)، امر چنان است که تو می‌گویی».

۲۵۹ / ۱۰ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی، از یعقوبی، از بعضی از اصحاب ما، از عبدالأعلی - مولای آل سام - از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «یهودیی بود که او را سُبخت می‌گفتند، به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد که: یا رسول الله، آمده‌ام تو را از پروردگارت سؤال کنم که، اگر مرا جواب دادی از آنچه تو را سؤال می‌کنم، ایمان می‌آوردم و به پیغمبری تو قائل می‌شوم، و اگر نه، بر می‌گردم.

حضرت فرمود که: از هر چه خواهی سؤال کن. عرض کرد که: پروردگار تو در کجاست؟ فرمود که: در هر مکانی هست و در مکان معینی نیست. عرض کرد که: آن جناب چگونه است؟ فرمود که: چگونه وصف کنم پروردگار خود را به چون و چگونگی و حال آن‌که چون و چگونه مخلوق است که خدا آن را آفرید و خدا به آفریدهٔ خود موصوف نمی‌شود. و یهودی عرض کرد: پس تو از کجا می‌دانی، یا از کجا دانسته می‌شود که تو پیغمبر خدایی؟».

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «گرداگرد آن حضرت سنگ و غیر سنگی نماند، مگر آن‌که به زبان عربی روشن و فصیح سخن گفت - و گفت: ای سُبخت - به درستی که او رسول خدا است. سُبخت گفت که: من در هیچ زمان چون امروز امری را از این روشن‌تر ندیدم. بعد از آن، گفت: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن‌که تو رسول خدایی».

۲۶۰ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن یحیی خثعمی، از

الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ عَتِيكٍ الْقَصِيرِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ، فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَى الْجَبَّارُ، تَعَالَى الْجَبَّارُ، مَنْ تَعَاطىٰ مَا ثَمَّ هَلَكَ».

٩ ـ بَابٌ فِي إِبْطَالِ الرُّؤْيَةِ

٢٦١ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام أَسْأَلُهُ: كَيْفَ يَعْبُدُ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَهُوَ لَا يَرَاهُ؟ فَوَقَّعَ عليه السلام: «يَا أَبَا يُوسُفَ، جَلَّ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَالْمُنْعِمُ عَلَيَّ وَعَلىٰ آبَائِي أَنْ يُرىٰ».

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ: هَلْ رَأىٰ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله رَبَّهُ؟ فَوَقَّعَ عليه السلام: «إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَرىٰ رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ».

٢٦٢ / ٢ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، فَاسْتَأْذَنْتُهُ فِي ذٰلِكَ، فَأَذِنَ لِي فَدَخَلَ عَلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ حَتّىٰ بَلَغَ سُؤَالُهُ إِلَى التَّوْحِيدِ، فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: إِنَّا رُوِّينَا أَنَّ اللهَ قَسَمَ الرُّؤْيَةَ وَالْكَلَامَ بَيْنَ نَبِيَّيْنِ، فَقَسَمَ الْكَلَامَ لِمُوسىٰ، وَلِمُحَمَّدٍ الرُّؤْيَةَ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «فَمَنِ الْمُبَلِّغُ عَنِ اللهِ إِلَى الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ وَ﴿لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً﴾ وَ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾؟ أَ لَيْسَ مُحَمَّدٌ؟» قَالَ: بَلىٰ، قَالَ: «كَيْفَ يَجِيءُ رَجُلٌ إِلَى الْخَلْقِ جَمِيعاً، فَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللهِ، وَأَنَّهُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللهِ بِأَمْرِ اللهِ، فَيَقُولُ: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾، وَ﴿لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً﴾

عبدالرحمان بن عَتیک القصیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام محمد باقر ﷺ را از چیزی از صفت خدا سؤال نمودم، آن حضرت دست خویش را به سوی آسمان بلند کرد، بعد از آن دو مرتبه فرمود که: «خداوند بزرگوار عظیم الشّأن برتر است». و فرمود: «کسی که بگیرد آنچه را که در اینجا است و متعرض تحقیق آن شود، هلاک می‌شود».

۹. باب در بیان باطل کردن دیدن خدا به چشم سر (در دنیا و در آخرت)

۲۶۱ / ۱ ـ محمد بن ابی عبدالله، از علی بن ابی القاسم، از یعقوب بن اسحاق روایت کرده است که گفت: به سوی حضرت امام حسن عسکری ﷺ نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که بندهٔ خدا چگونه پروردگار خویش را عبادت می‌کند و حال آنکه او را نمی‌بیند؟ فرمان همایون رسید که: «ای ابو یوسف، سید و آقای من و آنکه بر من و پدران من انعام فرموده است، از این بزرگوارتر است که دیده شود» و گفت که: از آن حضرت سؤال کردم که: آیا رسول خدا ﷺ پروردگار خویش را دید؟ در جواب نوشت که: «خدای تبارک و تعالی به رسول خود، نمود از نور عظمت خویش آنچه دوست می‌داشت و می‌خواست که به او بنماید و آن را در دل او افکند که به دل خویش آن را دید».

۲۶۲ / ۲ ـ احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قُرّهٔ محدث از من خواهش نمود که او را به خدمت امام رضا ﷺ برسانم. در این باب، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد و بعد از آن ابو قُرّه به خدمت آن حضرت رسید و او را از حلال و حرام و احکام خدا سؤال نمود، تا آنکه سؤال او به توحید و خداشناسی رسید. ابو قُرّه عرض کرد که: روایت به ما رسیده که خدا دیدن و سخن گفتن را در میانهٔ دو پیغمبر قسمت فرموده. پس قسمت موسی را سخن گفتن و قسمت محمد را دیدن قرار داده.

حضرت فرمود که: «پس کیست آنکه تبلیغ رسالت نموده از جانب خدا به سوی ثقلین؛ از جنّ و انس که: ﴿لَاتُدْرِكُهُ الْأَبْصَـٰرُ﴾ و ﴿وَلَايُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ و ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ﴾. آیا این رساننده محمد نیست؟» أبو قُرّه عرض کرد که: بلی. حضرت فرمود که: «چگونه مردی می‌آید به سوی همهٔ خلائق و ایشان را خبر می‌دهد که از جانب خدا آمده است، و اینکه ایشان را به سوی خدا دعوت می‌کند به فرمودهٔ خدا و می‌گوید که: ﴿لَاتُدْرِكُهُ الْأَبْصَـٰرُ﴾ و ﴿وَلَايُحِيطُونَ بِهِ

وَ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا رَأَيْتُهُ بِعَيْنِي، وَأَحَطْتُ بِهِ عِلْماً، وَهُوَ عَلىٰ صُورَةِ الْبَشَرِ؟! أَمَا تَسْتَحُونَ؟ مَا قَدَرَتِ الزَّنَادِقَةُ أَنْ تَرْمِيَهُ بِهٰذَا أَنْ يَكُونَ يَأْتِي مِنْ عِنْدِ اللهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ يَأْتِي بِخِلَافِهِ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ».

قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّهُ يَقُولُ: ﴿وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ﴾؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِنَّ بَعْدَ هٰذِهِ الْآيَةِ مَا يَدُلُّ عَلىٰ مَا رَأىٰ؛ حَيْثُ قَالَ: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأىٰ﴾ يَقُولُ: مَا كَذَبَ فُؤَادُ مُحَمَّدٍ مَا رَأَتْ عَيْنَاهُ، ثُمَّ أَخْبَرَ بِمَا رَأىٰ، فَقَالَ: ﴿لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ﴾ فَآيَاتُ اللهِ غَيْرُ اللهِ، وَقَدْ قَالَ اللهُ: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً﴾ فَإِذَا رَأَتْهُ الْأَبْصَارُ، فَقَدْ أَحَاطَتْ بِهِ الْعِلْمَ، وَوَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ».

عِلْمًا﴾ و ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾. بعد از آن می‌گوید که: من او را به چشم خود دیدم و احاطه کردم به ذات او از روی دانش و او بر صورت آدمی است؟ آیا شرم نمی‌کنید که این نوع نسبت‌ها به پیغمبر و خدا می‌دهید؟ آیا زندیقان نتوانستند که آن حضرت را متهم کنند به این‌که چنین باشد که از نزد خدا چیزی را بیاورد و بعد از آن خلاف آن را بیاورد از راه دیگر» (یعنی: وجوه اتهام بسیار است، چرا این وجه را که بطلان این ظاهر و هویدا است برگزیدند. و می‌تواند که کلام استفهام نباشد، بلکه خبر باشد و معنی آن این باشد که: زنادقه بر چنین چیزی قدرت ندارند، چه از احوال آن حضرت بر هر که او را شناخته، معلوم است که ساحت معرفتش به غبار این نوع اتهام آلوده نمی‌گردد. و بنا بر بعضی از نسخه‌ها، احتمال دیگر می‌رود و لیکن اول ظاهرتر است).

ابو قُرّه عرض کرد که: آن جناب می‌فرماید که: ﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ﴾[1]، یعنی: «و هر آینه که به حقیقت که دید پیغمبر بر او یکبار دیگر». حضرت فرمود که: «بعد از این آیه، چیزی هست که دلالت کند بر آن‌که، چه دیده در آنجا که فرموده: ﴿مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ﴾، یعنی: دروغ نگفت دل آنچه را که دید». حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که دروغ نگفت دل محمد، آن چیزی را که چشم‌های آن حضرت دید.»[2] و حضرت فرمود که: «خدا بعد از آن، به آنچه پیغمبر دیده، خبر داده و فرموده که: ﴿لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰٓ﴾[3]، یعنی: هر آینه به حقیقت که دید محمد ﷺ از نشانه‌های پروردگار خویش، نشانهٔ بزرگ‌تر» (یا از نشانه‌های بزرگ‌ترین او را از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل به صورت اصلی و غیر آن‌که در تفاسیر مذکور است).

و حضرت فرمود که: «پس آیات و نشانه‌های خدا، غیر خدا است (چه مضاف و مضاف الیه غیر یکدیگراند)، و حال آن‌که خدا فرموده که: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾[4]، یعنی: «و احاطه نمی‌توانند نمود به ذات خدا از روی علم و دانش». پس هر گاه چشم‌ها او را ببینند، و به او احاطه نموده از روی علم و معرفت خدا واقع شود».

---

۱. نجم، ۱۳.

۲. و این آیه در قرآن مجید، پیش از آیهٔ اول است نه به عکس؛ چنانچه در این حدیث است و وجه آن، این است که یا راوی اشتباه کرده یا کاتب غلط کرده یا در قرآن اهل بیت ﷺ چنین است. (مترجم)

۳. نجم، ۱۸.

۴. طه، ۱۱۰.

فَقَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَتُكَذِّبُ بِالرِّوَايَاتِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «إِذَا كَانَتِ الرِّوَايَاتُ مُخَالِفَةً لِلْقُرْآنِ، كَذَّبْتُهَا، وَمَا أَجْمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُحَاطُ بِهِ عِلْماً، وَ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ وَ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾».

٢٦٣ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَمَا تَرْوِيهِ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ، وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَشْرَحَ لِي ذٰلِكَ.

فَكَتَبَ بِخَطِّهِ: «اتَّفَقَ الْجَمِيعُ ـ لَا تَمَانُعَ بَيْنَهُمْ ـ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ ضَرُورَةٌ، فَإِذَا جَازَ أَنْ يُرَى اللهُ بِالْعَيْنِ، وَقَعَتِ الْمَعْرِفَةُ ضَرُورَةً، ثُمَّ لَمْ تَخْلُ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ أَنْ تَكُونَ إِيمَاناً، أَوْ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ، فَإِنْ كَانَتْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً، فَالْمَعْرِفَةُ الَّتِي فِي دَارِ الدُّنْيَا مِنْ جِهَةِ الِاكْتِسَابِ لَيْسَتْ بِإِيمَانٍ؛ لِأَنَّهَا ضِدُّهُ، فَلَا يَكُونُ فِي الدُّنْيَا مُؤْمِنٌ؛ لِأَنَّهُمْ لَمْ يَرَوُا اللهَ عَزَّ ذِكْرُهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تِلْكَ الْمَعْرِفَةُ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الرُّؤْيَةِ إِيمَاناً، لَمْ تَخْلُ هٰذِهِ الْمَعْرِفَةُ ـ الَّتِي مِنْ جِهَةِ الِاكْتِسَابِ ـ أَنْ تَزُولَ، وَلَا تَزُولُ فِي الْمَعَادِ، فَهٰذَا دَلِيلٌ عَلىٰ أَنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ لَا يُرىٰ بِالْعَيْنِ؛ إِذِ الْعَيْنُ تُؤَدِّي إِلىٰ مَا وَصَفْنَاهُ».

٢٦٤ / ٤. وَعَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الرُّؤْيَةِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ النَّاسُ.

فَكَتَبَ عليه السلام: «لَا تَجُوزُ الرُّؤْيَةُ مَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الرَّائِي وَالْمَرْئِيِّ هَوَاءٌ يَنْفُذُهُ الْبَصَرُ، فَإِذَا انْقَطَعَ الْهَوَاءُ عَنِ الرَّائِي وَالْمَرْئِيِّ، لَمْ تَصِحَّ الرُّؤْيَةُ، وَكَانَ فِي ذٰلِكَ الِاشْتِبَاهُ؛ لِأَنَّ

ابو قُرّه عرض کرد که: پس روایت‌ها را تکذیب می‌کنی و آنها را به دروغ نسبت می‌دهی؟ حضرت فرمود که: «هر گاه روایات، با قرآن مخالفت داشته باشد، آنها را تکذیب می‌کنم به آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند که: احاطه نمی‌شود به او از روی علم و چشم‌ها او را در نیابد و هیچ چیز مانند او نیست».

۲۶۳ / ۳. احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن سیف، از محمد بن عُبید روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ نوشتم و آن حضرت را سؤال کردم از دیدن خدا (یعنی در آخرت) و آنچه سنّی و شیعه آن را روایت می‌کنند از جواز و عدم آن و از آن حضرت سؤال نمودم که این مطلب را برای من شرح و بیان فرماید.

به خط شریف خویش در جواب نوشت که: «همهٔ امّت اتفاق کرده‌اند ـ به وضعی که در میان ایشان تمانعی نیست، که یکی از ایشان دیگری را منع کند ـ که معرفتی که از راه دیدن باشد، بدیهی است. پس هرگاه جائز باشد که خدا به چشم دیده شود، بالبدیهه معرفت واقع می‌شود بعد از آن. این معرفت خالی نیست از آن‌که یا ایمان خواهد بود و یا ایمان نیست.

پس اگر این معرفت که از روی دیدن است، ایمان باشد، آن معرفتی که در دار دنیا از روی اکتساب و استدلال به هم رسیده، ایمان نخواهد بود؛ زیرا که این معرفت، ضدّ آن است. پس در دنیا مؤمنی نمی‌باشد؛ زیرا که ایشان خدای عزّ ذکرُه را ندیده‌اند. و اگر این معرفت که از راه دیدن به هم رسیده، ایمان نباشد، معرفتی که از راه استدلال به هم رسیده، ناچار باید که برطرف شود؛ چه محال است که معرفت بدیهی و معرفتی که حصولش به فکر و استدلال باشد، با هم جمع شوند و حال آن‌که معرفتی که با استدلال حاصل شد، در معاد زائل نمی‌گردد؛ چه حشر مؤمن بدون ایمان به اتفاق کسانی که به معاد قائل‌اند، باطل است. پس آنچه مذکور شد، دلیل است بر آن‌که خدای عزّ ذکره به چشم دیده نمی‌شود؛ زیرا که چشم و دیدن، به آن می‌کشاند به سوی آنچه ما آن را وصف کردیم».

۲۶۴ / ۴. و از او، از احمد بن اسحاق روایت است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی ﷺ نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم از دیدن خدا و آنچه مردم در آن اختلاف کردند، حضرت در جواب نوشت که: «دیدن ممکن نیست مادامی که میانهٔ بیننده و آنچه می‌بیند، هوایی نباشد که بینایی در آن نفوذ تواند کرد (به این‌که شفاف باشد).

الرَّائِيَ مَتىٰ سَاوَى الْمَرْئِيَّ فِي السَّبَبِ الْمُوجِبِ بَيْنَهُمَا فِي الرُّؤْيَةِ، وَجَبَ الِاشْتِبَاهُ، وَكَانَ ذٰلِكَ التَّشْبِيهَ؛ لِأَنَّ الْأَسْبَابَ لَا بُدَّ مِنِ اتِّصَالِهَا بِالْمُسَبَّبَاتِ».

٢٦٥ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا جَعْفَرٍ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، أَيَّ شَيْءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: «اللهَ تَعَالىٰ» قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: «بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْإِبْصَارِ، وَلٰكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ، وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ، مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ، لَا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ، ذٰلِكَ اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ».

قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

٢٦٦ / ٦ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: «جَاءَ حِبْرٌ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟»

قَالَ: «فَقَالَ: وَيْلَكَ، مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ، قَالَ: وَكَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ، لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلٰكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ».

پس هرگاه هوا از بیننده و آنچه دیده، می‌تواند شد، بریده شود دیدن و میسر نشود و در توسط روشنی و هوا، میانهٔ این دو تشابه هر یک از اینها است به دیگری که باید مانند یکدیگر باشند در احتیاج به متوسّط بودن در سمت و جهت؛ زیرا که بیننده در هر زمان که با دیده شده، مساوی و برابر باشد در سببی که موجب دیدن می‌شود در میانه ایشان و لازم می‌آید که مانند یکدیگر باشند. و اعتبار مشابهت و مماثلت، مستلزم تشبیه است؛ زیرا که چاره‌ای نیست از این‌که اسبابْ به مسببّات خویش متصل باشند و تخلف آنها از یکدیگر ممکن نیست».

۲۶۵ / ۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از عبدالله بن سِنان، از پدرش روایت کرده است که در نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام حضور داشتم که مردی از خوارج بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: یا ابا جعفر، چه چیز را عبادت می‌کنی؟ فرمود که: «خدا را عبادت می‌کنم». عرض کرد که: او را دیده‌ای؟ فرمود که: «بلکه چشم‌ها او را ندیده به وضعی که دیده‌ها او را مشاهده نماید، یا مشاهده‌ای که دیدن باشد، ولیکن دل‌ها او را به حقایق و ارکان ایمان دیده، و خدا، به قیاس، شناخته نمی‌شود و به حواس، درک او نمی‌توان نمود، و به مردم شباهت ندارد، بلکه وصف او را با آیات می‌کنند، و او را به علامات می‌شناسند، و در حکم خویش ستم نمی‌کنند. این است خدا، که خدایی نیست مگر او».

سِنان گفت که: آن مرد خارجی بیرون رفت و می‌گفت که: ﴿اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾[1]، یعنی: «خدا داناتر است به موضعی که پیغام‌ها یا پیغام خویش را در آن قرار می‌دهد» (یعنی آن جناب از همه کس بهتر می‌داند که کی قابلیت و صلاحیت دارد که محل رسالت و شاهد نبوت باشد. پس او را بر می‌گزیند، و مخصوص به آن می‌سازد).

۲۶۶ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابوالحسن موصلی، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «یکی از علمای یهود به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگار خویش را دیدی، در هنگامی که او را عبادت کردی؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، عادت من این نیست که عبادت پروردگاری کنم که او را ندیده باشم. سائل عرض کرد که: او را چون دیدی؟ و به چه کیفیت بود؟ حضرت فرمود که: وای بر تو، چشم‌ها او را نمی‌توانند دید

---

۱. انعام، ۱۲۴.

٢٦٧ / ٧. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؑ، قَالَ: ذَاكَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ؑ فِيمَا يَرْوُونَ مِنَ الرُّؤْيَةِ، فَقَالَ: «الشَّمْسُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْكُرْسِيِّ، وَالْكُرْسِيُّ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْعَرْشِ، وَالْعَرْشُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ الْحِجَابِ، وَالْحِجَابُ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءاً مِنْ نُورِ السِّتْرِ، فَإِنْ كَانُوا صَادِقِينَ، فَلْيَمْلَؤُوا أَعْيُنَهُمْ مِنَ الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ».

٢٦٨ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ؑ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ، بَلَغَ بِي جَبْرَئِيلُ مَكَاناً لَمْ يَطَأْهُ قَطُّ جَبْرَئِيلُ، فَكُشِفَ لَهُ، فَأَرَاهُ اللهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ مَا أَحَبَّ».

فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾.

٢٦٩ / ٩. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؑ فِي قَوْلِهِ: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ قَالَ: «إِحَاطَةُ الْوَهْمِ؛ أَ لَا تَرىٰ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ﴾؟ لَيْسَ يَعْنِي بَصَرَ الْعُيُونِ

در مشاهدهٔ دیدن یا دیدها، ولیکن دل‌ها او را به حقایق ایمان دیده است».

۲۶۷ / ۷. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حُمید، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که گفت: با آن حضرت در باب آنچه سنّیان از دیدن خدا روایت می‌کنند، مذاکره نمودیم و آن را یاد کردیم. حضرت فرمود که: «نور آفتاب یک جزو است از هفتاد جزو از نور کرسی، که روشنی کرسی هفتاد برابر آفتاب است، و نور کرسی، یک جزو از هفتاد جزو نور عرش است، و نور عرش یک جزو از هفتاد جزو نور حجاب است، و نور حجاب، جزوی است از هفتاد جزو از نور ستر» (و حجاب و ستر، هر دو به معنی پرده است و مراد به آنها، معنی حقیقی که آنها معروف است نیست، بلکه مقصود دو مقام، از مقامات تجلیات نور عظمت پروردگار است).

بعد از آن حضرت فرمود: «پس اگر از این گروه، راست‌گویانند در باب دیدن آن جناب، چشم‌های خویش را از نور آفتاب پر کنند، در حالی که ابری در نزد آن نباشد که حایل باشد».

۲۶۸ / ۸. محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نصر، از ابوالحسن حضرت امام رضاؑ که آن حضرت فرمود: «رسول خداﷺ فرمود که: چون مرا به آسمان بردند، جبرئیلؑ مرا به جایی رسانید که هرگز پا در آنجا نگذاشته بود و به آنجا نرسیده بود، بعد از آن، پرده از پیش روی او برداشته شد و خدا از نور عظمت خویش آن قدر که دوست داشت و خواست به او نمود».

در بیان فرمودهٔ خدا: ﴿لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَـٰرَ﴾[1]. که ترجمهٔ آن این است که: «درک نمی‌کنند خدا را دیده‌ها و خدا، دیده‌ها را درک می‌کند و در می‌یابد».[2]

۲۶۹ / ۹. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است در فرمودهٔ خدای تعالی ﴿لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَـٰرُ﴾ که آن حضرت فرمود که: «وهم و خیال او را احاطه نمی‌کند». و فرمود: «آیا نظر نمی‌کنی به سوی فرمودهٔ آن جناب ﴿قَدْ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ﴾[3]، یعنی: «به حقیقت که آمد

---

۱. انعام، ۱۰۳.

۲. و بعضی این را عنوان مستقل دانسته‌اند که ربطی به سابق ندارد. و نیز احتمال داده‌اند که عطف بر سابق باشد و عاطف، محذوف باشد. یعنی این بابی است در بیان آیهٔ مذکوره. (مترجم)

۳. انعام، ۱۰۴.

﴿فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ﴾: لَيْسَ يَعْنِي مِنَ الْبَصَرِ بِعَيْنِهِ ﴿وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾: لَيْسَ يَعْنِي عَمَى الْعُيُونِ، إِنَّمَا عَنىٰ إِحَاطَةَ الْوَهْمِ، كَمَا يُقَالُ: فُلَانٌ بَصِيرٌ بِالشِّعْرِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِـالْفِقْهِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالدَّرَاهِمِ، وَفُلَانٌ بَصِيرٌ بِالثِّيَابِ، اللهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُرىٰ بِالْعَيْنِ».

٢٧٠ / ١٠ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ اللهِ: هَلْ يُوصَفُ؟ فَقَالَ: «أَ مَا تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟»، قُلْتُ: بَلىٰ، قَالَ: «أَ مَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالىٰ: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾؟»، قُلْتُ: بَلىٰ، قَالَ: «فَتَعْرِفُونَ الْأَبْصَارَ؟»، قُلْتُ: بَلىٰ، قَالَ: «مَا هِيَ؟»، قُلْتُ: أَبْصَارُ الْعُيُونِ، فَـقَالَ: «إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَكْبَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ، فَـهُوَ لَا تُـدْرِكُهُ الْأَوْهَـامُ، وَهُـوَ يُـدْرِكُ الْأَوْهَامَ».

و شما را بینایی‌ها و آنچه موجب بینایی و دانش شما است از نشانه‌های روشن و دلایل ظاهره از جانب پروردگار شما» که مقصود خدا، دیدن به چشم‌ها نیست (چه در بصیرت و بینایی از برای نفس ناطقه، چون بصر و چشم است از برای بدن. پس آن‌که گفته که وضوح دلایل بر وجهی است که گویا قوه باصره آن را می‌تواند دید، درست ندیده) ﴿فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ﴾، یعنی: پس هر که بینا شود پس از برای نفس اوست» (یعنی: منفعت بینایی به خودش عائد گردد).

و حضرت فرمود که: «مقصود خدا، دیدن به چشم خویش نیست ﴿وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا﴾، یعنی: و هر که نابینا شود، پس بر آن است یعنی ضرر و وبال نابینایی است که از برای نفس اوست». و نیز حضرت فرمود که: «مقصود خدا، کوری چشم‌ها نیست، بلکه نابینایی در مقابل بینایی است که از برای نفس است». و فرمود: «جز این نیست که مقصود خدا از آیه، این است که وهم و خیال به او احاطه نمی‌کند، چنان‌که می‌گویند که فلانی بیناست به شعر، و فلانی بیناست به فقه، و فلانی بیناست به درم‌ها، و فلانی بیناست به جاها؛ چه معلوم است که مراد این نیست که ایشان، شعر و فقه و درم و جامه را می‌بینند (بلکه مقصود این است که در اینها مهارت دارند، و احوال اینها را خوب می‌دانند، و در آن، صاحبان سررشته‌اند) و خدا، از این بزرگ‌تر است که به چشم سر دیده شود» (و مقصود حضرت، این است که مرئی نشدن خدا، امری است بدیهی که احتیاج به بیان و ردّ آن کس که خلاف آن را گمان کرده، نیست. و اما ادراک آن جناب به وهم و خیال، گاه هست که از برای عوام محلّ شبهه شود و احتمال دارد که مراد، این باشد که هر گاه ادراک آن جناب، به عقل میسر نشود، و به چشم سر به طریق اولی میسر نخواهد شد).

۲۷۰ / ۱۰. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از خدا که آیا جائز است که او را وصف کنند و نشان دهند؟ حضرت فرمود: «آیا قرآن را نمی‌توانی بخوانی، یا نمی‌خوانی؟» عرض کردم که: می‌توانم، یا می‌خوانم. فرمود که: «آیا فرمودهٔ خدا را که ﴿لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾[1] نمی‌خوانی؟» عرض کردم که: می‌خوانم. فرمود که:

---

۱. انعام، ۱۰۳.

٢٧١ / ١١ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾؟ فَقَالَ: «يَا أَبَا هَاشِمٍ، أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ؛ أَنْتَ قَدْ تُدْرِكُ بِوَهْمِكَ السِّنْدَ وَالْهِنْدَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا وَلَا تُدْرِكُهَا بِبَصَرِكَ، وَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ، فَكَيْفَ أَبْصَارُ الْعُيُونِ؟!»

٢٧٢ / ١٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: الْأَشْيَاءُ ـ كُلُّهَا ـ لَا تُدْرَكُ إِلَّا بِأَمْرَيْنِ: بِالْحَوَاسِّ، وَالْقَلْبِ؛ وَالْحَوَاسُّ إِدْرَاكُهَا عَلَىٰ ثَلَاثَةِ مَعَانٍ: إِدْرَاكاً بِالْمُدَاخَلَةِ، وَإِدْرَاكاً بِالْمُمَاسَّةِ، وَإِدْرَاكاً بِلَا مُدَاخَلَةٍ وَلَا مُمَاسَّةٍ.

فَأَمَّا الْإِدْرَاكُ الَّذِي بِالْمُدَاخَلَةِ، فَالْأَصْوَاتُ وَالْمَشَامُّ وَالطُّعُومُ.

وَأَمَّا الْإِدْرَاكُ بِالْمُمَاسَّةِ، فَمَعْرِفَةُ الْأَشْكَالِ مِنَ التَّرْبِيعِ وَالتَّثْلِيثِ، وَمَعْرِفَةُ اللَّيِّنِ وَالْخَشِنِ، وَالْحَرِّ وَالْبَرْدِ.

«ابصار را می‌شناسید و می‌دانید که معنی آن چیست؟» عرض کردم که: می‌دانم. فرمود که: «ابصار چه چیز است؟» عرض کردم که: ابصار، عبارت از چشم‌ها است. فرمود: «به درستی که وهم‌ها و خیال‌ها که در دل‌ها سر می‌زند، از دیدن چشم‌ها بزرگ‌تر و بیشتر است و خیال‌ها او را در نمی‌یابد و او خیال‌ها را در می‌یابد و همه را می‌داند».

۲۷۱ / ۱۱ . محمد بن ابی عبدالله از آن‌که او را ذکر کرده، از محمد بن عیسی، از داود بن قاسم ـ که ابوهاشم جعفری است ـ روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر عليه السلام عرض کردم که: ﴿لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَـٰرَ﴾. حضرت فرمود که: «ای ابوهاشم، خیال‌ها که در دل سر می‌زند، از دیدن چشم‌ها باریک‌تر و وسیع‌تر است. و تو گاه هست که به خیال خود، سِند و هند و شهرهایی را که در آن داخل نشدی، درک می‌نمایی و به چشم خویش نمی‌توانی که آنها را دریابی، و خیالات که در دل سر می‌زند، نمی‌تواند که خدا را دریابد. پس حال چشم‌ها چه خواهد بود؟».

۲۷۲ / ۱۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از بعضی از اصحاب خویش، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: چیزها را در نمی‌توان یافت، مگر به دو چیز: یکی حواس و دیگری دل. اما حواس، ادراک و دریافت آنها بر سه وجه است: یکی ادراکی است که به دخول چیزی در چیزی حاصل می‌شود، و دیگری ادراکی است که به مالیدن چیزی به چیزی دیگر به هم می‌رسد، و سوم ادراکی است که بدون این دو، دست به هم می‌دهد.

اما آن ادراک که به واسطهٔ دخول حاصل می‌شود، آوازها و بوها و مزه‌ها است (چه هوای متکیّف به صوت تا در گوش داخل نشود و به قوهٔ سامعه نخورد، صاحب آن چیزی را نمی‌شنود. تا هوای متکیّف به بوی در دماغ نیاید و به قوهٔ شامّه نرسد، بوی چیزی را نمی‌توان فهمید. و تا تری که در دهان می‌باشد، بعد از تکیّف به مزه به قوهٔ ذائقه نرسد، مزهٔ چیزی معلوم نمی‌شود).

و آن ادراک که به جهت مالش به هم می‌رسد، شناختن چیزی است که سه گوش و چهار گوش و غیر آن از شکل‌ها باشد، و شناختن نرمی و درشتی و گرمی و سردی. و آن ادراک که به جهت غیر اینها به هم می‌رسد، دیدن دیده است که چیزها را بدون مس و دخول در یکدیگر

وَأَمَّا الْإِدْرَاكُ بِلَا مُمَاسَّةٍ وَلَا مُدَاخَلَةٍ، فَالْبَصَرُ؛ فَإِنَّهُ يُدْرِكُ الْأَشْيَاءَ بِلَا مُمَاسَّةٍ وَلَا مُدَاخَلَةٍ فِي حَيِّزِ غَيْرِهِ وَلَا فِي حَيِّزِهِ، وَإِدْرَاكُ الْبَصَرِ لَهُ سَبِيلٌ وَسَبَبٌ، فَسَبِيلُهُ الْهَوَاءُ، وَسَبَبُهُ الضِّيَاءُ، فَإِذَا كَانَ السَّبِيلُ مُتَّصِلاً بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَرْئِيِّ وَالسَّبَبُ قَائِمٌ، أَدْرَكَ مَا يُلَاقِي مِنَ الْأَلْوَانِ وَالْأَشْخَاصِ، فَإِذَا حُمِلَ الْبَصَرُ عَلىٰ مَا لَا سَبِيلَ لَهُ فِيهِ، رَجَعَ رَاجِعاً، فَحَكىٰ مَا وَرَاءَهُ، كَالنَّاظِرِ فِي الْمِرْآةِ لَا يَنْفُذُ بَصَرُهُ فِي الْمِرْآةِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ سَبِيلٌ، رَجَعَ رَاجِعاً يَحْكِي مَا وَرَاءَهُ، وَكَذٰلِكَ النَّاظِرُ فِي الْمَاءِ الصَّافِي، يَرْجِعُ رَاجِعاً فَيَحْكِي مَا وَرَاءَهُ؛ إِذْ لَا سَبِيلَ لَهُ فِي إِنْفَاذِ بَصَرِهِ.

فَأَمَّا الْقَلْبُ فَإِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الْهَوَاءِ، فَهُوَ يُدْرِكُ جَمِيعَ مَا فِي الْهَوَاءِ وَيَتَوَهَّمُهُ، فَإِذَا حُمِلَ الْقَلْبُ عَلىٰ مَا لَيْسَ فِي الْهَوَاءِ مَوْجُوداً، رَجَعَ رَاجِعاً فَحَكىٰ مَا فِي الْهَوَاءِ.

فَلَا يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْمِلَ قَلْبَهُ عَلىٰ مَا لَيْسَ مَوْجُوداً فِي الْهَوَاءِ مِنْ أَمْرِ التَّوْحِيدِ جَلَّ اللهُ وَعَزَّ؛ فَإِنَّهُ إِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ، لَمْ يَتَوَهَّمْ إِلَّا مَا فِي الْهَوَاءِ مَوْجُودٌ، كَمَا قُلْنَا فِي أَمْرِ الْبَصَرِ، تَعَالَى اللهُ أَنْ يُشْبِهَهُ خَلْقُهُ.

در مکان غیر خویش که موضع چیزی است که دیده می‌شود، درک می‌کند و در مکان خویش درک نمی‌کند (چنانچه اهل انطباع می‌گویند و این کلام از هشام صریح است در این‌که دیدن، به خروج شعاع است، نه انطباع که به معنی انتقاش است. به این معنی که آنچه دیده می‌شود، در حیّز بصر داخل شود که صورت آن در آن منتقش گردد و دیده، دیدنی را در مکان خود درک نماید). و از برای دریافتن چشم، راهی و سببی هست، پس راه آن، هواست و ظاهر از آن، همان است که در میانهٔ آسمان و زمین است و سببش روشنی است.

پس هرگاه آن راه در میانهٔ آن و آنچه دیده می‌شود، متصل و به هم پیوند باشد و سبب آن بر پا و موجود باشد، آنچه را که ملاقی آن، یعنی شعاع آن، می‌شود از رنگ‌ها و شخص‌ها، درک می‌کند. پس هرگاه کسی دیده را حمل می‌کند بر آنچه او را در آن راهی نیست، بر می‌گردد در حالتی که برگردنده است (یعنی به نوعی از برگشت، چه برگشتنی‌های آن تفاوت دارد به حسب تفاوت آنچه دیده می‌شود در صفا و جلا) و آنچه را که در پس آن، یعنی شعاع آن است (که عبارت است از آنچه در حال رجوع خویش با آن ملاقات می‌نماید، حکایت می‌کند، و می‌نماید)، مانند کسی که در آیینه نظر می‌کند و دیدهٔ آن، یعنی شعاعی که از آن بیرون می‌آید، در آن نفوذ نمی‌تواند نمود.

پس هرگاه آن را راهی نباشد، بر می‌گردد به نوعی از برگشت ـ چنانچه گذشت ـ و آنچه را که در پس آن است، می‌نماید، و همچنین کسی که در آب صافی نظر می‌کند، نظرش بر می‌گردد و ماورای آن را می‌نماید؛ زیرا که او را راهی در گذرانیدن نظر خویش نیست.

اما قدرت دل، که مراد از آن، نفس ناطقه است و تسلط آن، یعنی در ادراک بر وجه جزئی، یا آنچه جاری مجرای آن باشد، بر هواست (همهٔ آنچه را که در آن است، درک می‌تواند نمود)، و آن را توهم می‌نماید و در خیال در می‌آورد (و بر غیر آن قدرت و تسلطی ندارد). پس هرگاه دل را حمل کند بر آنچه در هوای عالم امکان موجود نیست، بر می‌گردد به سوی هوا و آنچه را که در هواست، می‌نماید.

و چون چنین است، عاقل را سزاوار نیست که دل خویش را متوجه سازد و بار کند بر آنچه در هوا موجود نیست و آن، امر توحید است ـ جل الله و عزّ ـ؛ زیرا که اگر چنین کند، توهم نمی‌کند، مگر آنچه را که در هوا موجود باشد؛ چنانکه در امر چشم گفتیم و خدا است برتر از این‌که آفریدگانش به او شباهت داشته باشند، یا او را به چیزی تشبیه کنند.

١٠ ـ بَابُ النَّهْيِ عَنِ الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالىٰ

٢٧٣ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَتِيكٍ الْقَصِيرِ، قَالَ: كَتَبْتُ عَلىٰ يَدَيْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: أَنَّ قَوْماً بِالْعِرَاقِ يَصِفُونَ اللهَ بِالصُّورَةِ وَبِالتَّخْطِيطِ، فَإِنْ رَأَيْتَ ـ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ ـ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ مِنَ التَّوْحِيدِ.

فَكَتَبَ إِلَيَّ: «سَأَلْتَ ـ رَحِمَكَ اللهُ ـ عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مَنْ قِبَلَكَ، فَتَعَالَى اللهُ الَّذِي ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾، تَعَالىٰ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، الْمُشَبِّهُونَ اللهَ بِخَلْقِهِ، الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللهِ، فَاعْلَمْ ـ رَحِمَكَ اللهُ ـ أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ، فَانْفِ عَنِ اللهِ تَعَالَى الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ، فَلَا نَفْيَ وَلَا تَشْبِيهَ، هُوَ اللهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ، تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، وَلَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ؛ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ».

٢٧٤ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: «يَا أَبَا حَمْزَةَ، إِنَّ اللهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ، عَظُمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ، فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؟!».

۱۰. باب در بیان نهی از وصف کردن خدا به غیر آنچه خویش را به آن وصف فرموده -جلّ و تعالی-

۲۷۳ / ۱. علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از ابن ابی نجران، از حمّاد بن عثمان، از عبدالرحیم بن عَتیک قصیر روایت کرده است که گفت: عریضه به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام نوشتم و به دست عبدالملک بن اعیَن دادم که به آن حضرت برساند، به این مضمون که: گروهی در عراق، خدای تعالی را به صورت و شکل وصف می‌کنند و می‌گویند که در صورت انسان است، و بعضی می‌گویند که جوانی است نو خط که خطش تازه دمیده. پس اگر صلاح دانی -خدا مرا فدای تو گرداند- که مذهب درست از توحید را به سوی من بنویسی، بنویس که بسیار به جا است.

پس حضرت به سوی من نوشت که: «سؤال نمودی -خدا تو را رحمت کند- از توحید و آنچه به سوی آن رفته‌اند کسانی که در نزد تواند، برتر است آن کسی که مانند او چیزی نیست، و او شنوا است و بینا، و برتر است از آنچه وصف کنندگانی که خدا را به خلق تشبیه می‌کنند، آن را وصف می‌نمایند، و بر خدا افترا می‌بندند.

پس بدان -خدا تو را رحمت کند- که مذهب صحیح در توحید، آن چیزی است که قرآن با آن فرود آمده از صفات خدا. پس از خدا بطلان و تشبیه را دور کن که نفی و تشبیه، روا نیست. اوست خدا که ثابت و موجود است و برتر است از آنچه وصف کنندگان آن را وصف می‌کنند. و از قرآن در مگذرید که بعد از بیان، گمراه می‌شوید».

۲۷۴ / ۲. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود که: «ای ابو حمزه، خدا را به محدودیت وصف نمی‌توان نمود که او را تعریف نمایند و اندازه‌ای از برای او قرار دهند. پروردگار ما از آن‌که خلائق او را وصف کنند بزرگ‌تر است و چگونه به محدودیت وصف شود، آن‌که حد و اندازه‌ای ندارد: ﴿لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَـٰرَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ﴾[1]، یعنی: خیال‌ها او را در نیابد و او خیال‌ها را دریابد، و اوست رسنده به دقایق اشیا، که به اسرار همهٔ خلائق آگاه است، و داناست به تدابیر و مصالح ایشان، و همهٔ افعال

---

۱. انعام، ۱۰۳.

٣/٢٧٥ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَا: دَخَلْنَا عَلَىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا، فَحَكَيْنَا لَهُ أَنَّ مُحَمَّداً رَأَىٰ رَبَّهُ فِي صُورَةِ الشَّابِّ الْمُوَفَّقِ فِي سِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَقُلْنَا: إِنَّ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَصَاحِبَ الطَّاقِ وَالْمِيثَمِيَّ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَجْوَفُ إِلَى السُّرَّةِ، وَالْبَقِيَّةُ صَمَدٌ.

فَخَرَّ سَاجِداً لِلّٰهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَكَ مَا عَرَفُوكَ، وَلَا وَحَّدُوكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ وَصَفُوكَ، سُبْحَانَكَ لَوْ عَرَفُوكَ، لَوَصَفُوكَ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، سُبْحَانَكَ كَيْفَ طَاوَعَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يُشَبِّهُوكَ بِغَيْرِكَ؟! اللّٰهُمَّ، لَا أَصِفُكَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، وَلَا أُشَبِّهُكَ بِخَلْقِكَ، أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ، فَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا، فَقَالَ: «مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللهَ غَيْرَهُ». ثُمَّ قَالَ: «نَحْنُ ـ آلَ مُحَمَّدٍ ـ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِي، وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِي؛ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَسُولَ اللهِ حِينَ نَظَرَ إِلَىٰ عَظَمَةِ رَبِّهِ كَانَ فِي هَيْئَةِ الشَّابِّ الْمُوَفَّقِ، وَسِنِّ أَبْنَاءِ ثَلَاثِينَ

ایشان را می‌داند».

۲۷۵ / ۳. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از ابراهیم بن محمد خزّاز و محمد بن حسین روایت کرده است که گفتند: به خدمت ابوالحسن حضرت علی بن موسی الرضا‌ رفتیم و از برای آن حضرت حکایت نمودیم آنچه را که مشبّهه می‌گویند که محمد، پروردگار خویش را دید در هیئت و صورت جوان مستوی الخلقهٔ خوش اندام (یا کم سال که به حد کمال رسیده باشد)، یا لایق به هر چیز در سن پسران سی ساله و عرض کردیم که: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می‌گویند که آن جناب، از پایین تا ناف، میان خالی است، و بقیهٔ بدنش تو پر است که میان ندارد.

حضرت بر رو در افتاد و از برای خدا سجده نمود و گفت که: «تسبیح می‌کنم تو را و تو را پاک و منزه می‌شمارم از نقص و عیب تشبیه. تو را نشناختند و تو را به یگانگی پرستش نکردند. پس از این جهت، تو را وصف کردند و تو را پاک و منزه می‌شمارم، اگر تو را می‌شناختند، هر آینه تو را وصف می‌نمودند به آنچه تو خویش را با آن وصف فرموده‌ای و تو را تسبیح می‌کنم. آیا چگونه نفس‌های ایشان، ایشان را فرمان‌برداری نمود که تو را به غیر تو تشبیه کنند؟ بار خدایا، تو را وصف نمی‌کنم، مگر به آنچه تو خود را با آن وصف فرموده‌ای، و تو را با آفریدگان تو تشبیه نمی‌کنم، و تویی سزاوار هر خوبی. پس مرا از گروه ستم‌کاران مگردان».

بعد از آن، به جانب ما التفات نمود و فرمود که: «آنچه را که توهم کنید و به خیال شما در آید، خدا را غیر از آن توهم کنید». بعد از آن فرمود که: «ما آل محمد، گروهی هستیم به یک روش و میانه‌رو، که آن کس که از حق در گذشته (یا دست بالا گرفته)، ما را در نیابد، و آن‌که در پهلو در آمده، ما را سبقت نگیرد، یا به سوی ما نشتابد» (حاصل معنی، آن‌که آنها که از حد در گذشته‌اند، به سوی ایشان باز نمی‌گردند و آنان که تقصیر کرده‌اند، به ایشان ملحق نمی‌شوند).

بعد از آن حضرت فرمود که: «ای محمد، به درستی که رسول خدا در آن هنگام که به سوی عظمت و بزرگی پروردگار خویش نظر نمود در هیئت جوان مذکور و در سن پسران سی ساله بود. ای محمد، پروردگار من، از آن عظیم‌تر است و جلالتش از این بیشتر که در صفت آفریدگان باشد».

سَنَةٌ؛ يَا مُحَمَّدُ، عَظُمَ رَبِّي وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ فِي صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَنْ كَانَتْ رِجْلَاهُ فِي خُضْرَةٍ؟

قَالَ: «ذَاكَ مُحَمَّدٌ، كَانَ إِذَا نَظَرَ إِلىٰ رَبِّهِ بِقَلْبِهِ، جَعَلَهُ فِي نُورٍ مِثْلِ نُورِ الْحُجُبِ حَتّىٰ يَسْتَبِينَ لَهُ مَا فِي الْحُجُبِ؛ إِنَّ نُورَ اللهِ: مِنْهُ أَخْضَرُ، وَمِنْهُ أَحْمَرُ، وَمِنْهُ أَبْيَضُ، وَمِنْهُ غَيْرُ ذٰلِكَ؛ يَا مُحَمَّدُ، مَا شَهِدَ لَهُ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ، فَنَحْنُ الْقَائِلُونَ بِهِ».

٢٧٦ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَشِيرٍ الْبَرْقِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ الْقَصَبَانِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي هَارُونُ بْنُ الْجَهْمِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «لَوِ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللهَ بِعَظَمَتِهِ، لَمْ يَقْدِرُوا».

٢٧٧ / ٥ . سَهْلٌ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمَذَانِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عليه السلام: أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا مِنْ مَوَالِيكَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ: فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: جِسْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ.

فَكَتَبَ عليه السلام بِخَطِّهِ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ، وَلَا يُوصَفُ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ـ أَوْ قَالَ ـ: الْبَصِيرُ».

٢٧٨ / ٦ . سَهْلٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام إِلىٰ أَبِي: «أَنَّ اللهَ أَعْلىٰ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ؛ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَكُفُّوا عَمَّا سِوىٰ ذٰلِكَ».

٢٧٩ / ٧ . سَهْلٌ، عَنِ السِّنْدِيِّ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَفْصٍ أَخِي مُرَازِمٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ، فَقَالَ: «لَا تَجَاوَزْ مَا فِي الْقُرْآنِ».

٢٨٠ / ٨ . سَهْلٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْقَاسَانِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ عليه السلام: أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا

محمد گفت که: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، که بود آن‌که پایهای او در سبزی بود؟ (چه تتمه حدیث این است که: پای‌های او در سبزی بود). حضرت فرمود که: «آن، محمد است که عادتش این بود که چون به دل خویش به سوی پروردگارش می‌نگریست، او را در نوری چون نور حجاب‌ها قرار می‌داد، تا آن‌که ظاهر کرد از برای او آنچه در آن حجاب‌ها است. به درستی که نور خدا، پاره‌ای از آن، سبز و پاره‌ای از آن، سرخ و پاره‌ای از آن، سفید و پاره‌ای از آن، غیر از اینها است. ای محمد، آنچه کتاب خدا و سنت رسول ﷺ از برای آن شهادت دهد، ما به آن قائلیم» (و تفسیر این حدیث را فی الجمله در تعبیر مرات الرائی ذکر کرده‌ام؛ هر که خواهد به آن کتاب رجوع کند).

۲۷۶ / ۴. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند از سهل بن زیاد، از احمد بن بشیر برقی که گفت: عباس بن عامر قَصَبانی مرا حدیث کرد و گفت که: خبر داد مرا هارون بن جَهم از ابوحمزه، از حضرت علی بن الحسین ﷺ که آن حضرت فرمود که: «اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند که خدا را به عظمت و بزرگی که دارد وصف کنند، نتوانند».

۲۷۷ / ۵. سهل، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام علی نقی ﷺ نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند از موالیان شما، در باب توحید اختلاف به هم رسانیده‌اند. بعضی از ایشان می‌گوید که: خدا جسم است و بعضی از ایشان می‌گوید که: صورت است. حضرت به خط مبارک خویش در جواب نوشت که: «پاک و منزه است آن‌که به اندازه در نیاید، و او را وصف نتوان نمود، و چیزی مانند او نیست، و او ست شنوای دانا». یا به جای دانا، بینا فرمود.

۲۷۸ / ۶. سهل از محمد بن عیسی، از ابراهیم، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر ﷺ به پدرم نوشت که: «خدا از آن بلندتر و بزرگوارتر و بزرگ‌تر است که کسی به کُنه و پایان صفت او تواند رسید. پس، او را وصف کنید به آنچه خویش را با آن وصف فرموده و از آنچه غیر آن باشد، باز ایستید».

۲۷۹ / ۷. سهل، از سِندی بن ربیع، از ابن ابی عُمیر، از حفص ـ برادر مُرازِم ـ از مفضّل روایت کرده است که حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ را سؤال کردم از چیزی از صفت حق تعالی. آن حضرت فرمود که: «در مگذر از آنچه در قرآن است».

۲۸۰ / ۸. سهل، از محمد بن علی قاسانی روایت کرده است که گفت: به سوی آن حضرت

قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ.

قَالَ: فَكَتَبَ ﷺ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ، وَلَا يُوصَفُ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾».

٢٨١ / ٩ . سَهْلٌ، عَنْ بِشْرِ بْنِ بَشَّارٍ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ ﷺ: أَنَّ مَنْ قِبَلَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ: فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ.

فَكَتَبَ إِلَيَّ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ، وَلَا يُوصَفُ، وَلَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ، وَ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾».

٢٨٢ / ١٠ . سَهْلٌ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَىٰ أَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ سَنَةَ خَمْسٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ: قَدِ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِي، أَصْحَابُنَا فِي التَّوْحِيدِ: مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ، فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي، أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ ذٰلِكَ مَا أَقِفُ عَلَيْهِ وَلَا أَجُوزُهُ، فَعَلْتَ مُتَطَوِّلاً عَلَىٰ عَبْدِكَ.

فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ ﷺ: «سَأَلْتَ عَنِ التَّوْحِيدِ، وَهٰذَا عَنْكُمْ مَعْزُولٌ، اللهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ● وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ﴾، خَالِقٌ وَلَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، يَخْلُقُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ - مَا يَشَاءُ مِنَ الْأَجْسَامِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَلَيْسَ بِجِسْمٍ، وَيُصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَلَيْسَ بِصُورَةٍ، جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ شِبْهٌ، هُوَ لَا غَيْرُهُ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾».

٢٨٣ / ١١ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللهَ لَا يُوصَفُ، وَكَيْفَ يُوصَفُ وَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾؟! فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذٰلِكَ».

نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید خدا مختلف شده‌اند. حضرت در جواب نوشت که: «پاک و منزه است آن‌که او را اندازه نمی‌توان کرد و وصف نتوان نمود ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾[1]» (و ترجمهٔ آن گذشت).

۲۸۱ / ۹ . سهل، از بِشر بن بشّار نیشابوری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم عليه السلام نوشتم که: کسانی که در نزد ما هستند، در باب توحید اختلاف نموده‌اند. پس بعضی از ایشان، کسی است که می‌گوید: خدا جسم است و بعضی از ایشان، کسی است که می‌گوید: صورت است. حضرت به من نوشت که: «پاک و منزه است آن‌که محدود و موصوف نمی‌شود، و چیزی به او شباهت ندارد، و چیزی مانند او نیست، و اوست شنوای بینا».

۲۸۲ / ۱۰ . سهل گفت که: در سال دویست و پنجاه و پنج از هجرت، به خدمت حضرت امام حسن عسکری عليه السلام نوشتم که: ای آقای من، اصحاب ما در باب توحید اختلاف کرده‌اند. بعضی از ایشان کسی است که می‌گوید: آن جناب جسم است و بعضی از ایشان کسی است که می‌گوید: صورت است. پس ای آقای من، اگر صلاح دانی که به من تعلیم کنی از این باب، آنچه راکه بر آن واقف شوم و از آن در نگذرم، به فعل خواهی آورد که بر بندهٔ خود تفضل و انعام کرده‌ای. فرمان همایونی که به خط مبارک آن حضرت عليه السلام بود رسید که: «از توحید سؤال کردی و این را از شما باز داشته‌اند. خدا یکتاست و یگانه ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾[2] (به آن معنی که گذشت)، آفریننده‌ای است که آفریده نشد و آن جناب - تبارک و تعالی - می‌آفریند آنچه راکه خواسته باشد؛ از اجسام و غیر آن، و خود جسم نیست و تصویر می‌کند و می‌نگارد، هر چه راکه می‌خواهد و خود صورت نیست. ثنای او از آن بزرگوارتر و نام‌های او از این پاک‌تر است که او را همتایی باشد. اوست نه غیر او ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾».

۲۸۳ / ۱۱ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می‌فرمود: «خدا را وصف نمی‌توان نمود. و چگونه او را وصف توان نمود و حال آن‌که در کتاب خویش فرموده که: ﴿وَمَا قَدَرُواْ اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾[3]، یعنی: «و اندازه نکردند خدا را حق اندازه» (که او را

---

۱. شوری، ۱۱. ۲. اخلاص، ۳ و ۴.
۳. انعام، ۹۱.

۲۸۴ / ۱۲ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ عَنْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ، لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ عَلىٰ صِفَتِهِ، وَلَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ، ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ وَلَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ، وَلَا أَيْنٍ وَحَيْثٍ، وَكَيْفَ أَصِفُهُ بِالْكَيْفِ وَهُوَ الَّذِي كَيَّفَ الْكَيْفَ حَتّىٰ صَارَ كَيْفاً، فَعُرِفَتِ الْكَيْفُ بِمَا كَيَّفَ لَنَا مِنَ الْكَيْفِ؟! أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِأَيْنٍ وَهُوَ الَّذِي أَيَّنَ الْأَيْنَ حَتّىٰ صَارَ أَيْناً، فَعُرِفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيَّنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ؟! أَمْ كَيْفَ أَصِفُهُ بِحَيْثٍ وَهُوَ الَّذِي حَيَّثَ الْحَيْثَ حَتّىٰ صَارَ حَيْثاً، فَعُرِفَتِ الْحَيْثُ بِمَا حَيَّثَ لَنَا مِنَ الْحَيْثِ؟! فَاللهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ دَاخِلٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَخَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾».

۱۱ ـ بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ

۲۸۵ / ۱ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَرْوِي عَنْكُمْ: أَنَّ اللهَ جِسْمٌ صَمَدِيٌّ نُورِيٌّ، مَعْرِفَتُهُ ضَرُورَةٌ، يَمُنُّ بِهَا عَلىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ.

تعظیم نکردند؛ چنانچه سزای تعظیم اوست و او را نشناختند؛ چنانچه حق شناخت او باشد). پس وصف نمی‌شود به قدر و اندازه، مگر آن‌که از آن بزرگ‌تر است».

۲۸۴ / ۱۲. علی بن محمد، از سهل بن زیاد ـ یا از غیر او ـ از محمد بن سلیمان، از علی بن ابراهیم، از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدا بزرگ و بلند مرتبه است و بندگان نمی‌توانند که او را وصف نمایند و به کُنه عظمت و بزرگی او نمی‌رسند ﴿لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَـٰرَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ﴾[1]. و به چون و کجا و اینجا، یا آنجا، پاکی او را وصف نمی‌توان کرد؛ که کسی بگوید که آن جناب چون است؟ یا در کجا می‌باشد؟ یا در مکان مخصوصی است؟ یا در چه زمان بوده؟ و چگونه او را به چون، وصف کنم و حال آن‌که او همان است که حقیقت چون را موجود فرموده، تا آن‌که چون، چون شده. پس چون را، با آن چون که از برای ما چون نموده، شناختم. یا چگونه او را به کجا وصف نمایم و حال آن‌که او همان است که حقیقت کجا را وجود داده، تا آن‌که کجا، کجا شده. پس کجا را با آن کجا که از برای ما کجا نموده، شناختم. یا چگونه او را به حیثیت وصف کنم، حال آن‌که او همان است که حقیقت حیثیت را به وجود آورده تا آن‌که حیثیت، حیثیت شده. پس حیثیت را با آن‌که از حیثیت برای ما حیثیت نموده، شناختم. پس خدای تبارک و تعالی، در هر مکانی داخل و از هر چیزی بیرون است؛ ﴿لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَـٰرَ﴾.

و نیست خدایی مگر او که برتر است از حد وهم، یا متعالی از امثال و اشباه. و اوست رسنده به دقایق اشیا که به اسرار همهٔ خلائق آگاه است. و داناست به تدبیر و مصلحت ایشان و همهٔ کردار و گفتار ایشان را می‌داند».

۱۱. باب در بیان نهی از جسم و صورت

۲۸۵ / ۱. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که: خدا جسمی است توپر (که میان ندارد)، و نورانی است، و معرفتش بدیهی است (که احتیاج به نظر و استدلال ندارد). و خدا به آن منت می‌گذارد بر هر که می‌خواهد از خلق خویش. حضرت فرمود که: «پاک و منزه است آن‌که

۱. انعام، ۱۰۳.

فَقَالَ ﷺ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ لَا يُحَدُّ، وَلَا يُحَسُّ، وَلَا يُجَسُّ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَلَا الْحَوَاسُّ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ، وَلَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ، وَلَا تَخْطِيطٌ وَلَا تَحْدِيدٌ».

٢٨٦ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَىٰ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ أَسْأَلُهُ عَنِ الْجِسْمِ وَالصُّورَةِ، فَكَتَبَ: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ».

● وَ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُسَمِّ الرَّجُلَ.

٢٨٧ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: جِئْتُ إِلَى الرِّضَا ﷺ أَسْأَلُهُ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَأَمْلىٰ عَلَيَّ: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ الْأَشْيَاءِ إِنْشَاءً، وَمُبْتَدِعِهَا ابْتِدَاعاً بِقُدْرَتِهِ وَحِكْمَتِهِ، لَا مِنْ شَيْءٍ؛ فَيَبْطُلَ الِاخْتِرَاعُ، وَلَا لِعِلَّةٍ؛ فَلَا يَصِحَّ الِابْتِدَاعُ، خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ، مُتَوَحِّداً بِذٰلِكَ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ، وَحَقِيقَةِ رُبُوبِيَّتِهِ، لَا تَضْبِطُهُ الْعُقُولُ، وَلَا تَبْلُغُهُ الْأَوْهَامُ، لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ مِقْدَارٌ، عَجَزَتْ دُونَهُ الْعِبَارَةُ، وَكَلَّتْ دُونَهُ الْأَبْصَارُ، وَضَلَّ فِيهِ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ، احْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَحْجُوبٍ، وَاسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ، عُرِفَ بِغَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَوُصِفَ بِغَيْرِ صُورَةٍ، وَنُعِتَ بِغَيْرِ جِسْمٍ، لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ».

هیچ‌کس نمی‌داند که او چگونه است، مگر خودش و چیزی مانند او نیست. و اوست شنوا و بینا. و به اندازه در نمی‌آید، و محسوس نمی‌شود، و حواس او را در نمی‌یابد. و چیزی به او احاطه نمی‌کند، و جسم و صورت نیست و خط (یا سطحی که خط‌ها بر آن فرض شود) نیست (یا جوان نو خط نمی‌باشد)، و او را محدود نمی‌توان ساخت» (با این‌که جسم توپر یا غیر آن است).

۲۸۶ / ۲ . محمد حسن، از سهل بن زیاد، از حمزة بن محمد روایت کرده است که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام موسی کاظم﷣ نوشتم و او را از جسم و صورت که مشبهه می‌گویند، سؤال نمودم. حضرت در جواب نوشت که: «پاک و منزه است آن‌که چیزی مانند او نیست. و آن جناب، نه جسم است و نه صورت».

● و محمد بن ابی عبدالله همین را روایت کرده است، مگر آن‌که گفته: به سوی آن مرد نوشتم (و آن مرد را نام نبرده، ولیکن مراد آن حضرت است).

۲۸۷ / ۳ . محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از محمد بن زید روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا﷣ رسیدم که او را از توحید خدا سؤال کنم. آن حضرت از بر فرمود و من نوشتم که: «هر ستایش و سپاسی که بود و هست و خواهد بود، ثابت است از برای خدا که چیزها را شکافته و به دید آورده، از کتم عدم به صحرای وجود؛ به دید آوردنی بدون ماده و مثال و نمونه، و آنها را اختراع فرموده و از سر نو پیدا نموده؛ اختراعی بدون علت و صورت، به قدرت و حکمت خویش، نه آنها را از چیزی آفریده که اختراع باطل شود و نه به جهت علتی خلق فرموده که ابتداع صحیح نباشد (چه اختراع از نو چیزی پیدا کردن، و ابتداع چیز نو آوردن است). آفریده آنچه را که خواسته، به آن کیفیتی که خواسته، در حالتی که متوحد و تنها است در این آفرینش، به جهت اظهار درست‌کرداری و حقیقت پروردگاری خویش.

عقل‌ها او را ضبط نمی‌توانند نمود، و خیال‌ها به او نمی‌رسد، و دیدها او را درنیابند، و اندازه به او احاطه نمی‌کند. عبارت و سخن، در نزد بیان وصف او عاجز و درمانده، و دیدها در نزد او کند و وامانده، و گردش صفات در او گمراه شده و راهی نجسته است. در پرده رفته بی پرده‌ای که از نظرها دور باشد، و پنهان شده بی پوششی که مستور باشد؛ چه در عین خفا، کمال ظهور دارد، و معروف است بدون دیدن، و موصوف است به غیر صورت، و منعوت است به

٢٨٨ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ؈ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ الْجَوَالِيقِيِّ، وَحَكَيْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ جِسْمٌ.

فَقَالَ: «إِنَّ اللهَ تَعَالىٰ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ، أَيُّ فُحْشٍ أَوْ خَناً أَعْظَمُ مِنْ قَوْلِ مَنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ أَوْ صُورَةٍ، أَوْ بِخِلْقَةٍ، أَوْ بِتَحْدِيدٍ وَأَعْضَاءٍ؟ تَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً».

٢٨٩ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَجِ الرُّخَّجِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ؈ أَسْأَلُهُ عَمَّا قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ فِي الْجِسْمِ، وَهِشَامُ بْنُ سَالِمٍ فِي الصُّورَةِ.

فَكَتَبَ؈ : «دَعْ عَنْكَ حَيْرَةَ الْحَيْرَانِ، وَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، لَيْسَ الْقَوْلُ مَا قَالَ الْهِشَامَانِ».

٢٩٠ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: سَمِعْتُ يُونُسَ بْنَ ظَبْيَانَ يَقُولُ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ؈، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ يَقُولُ قَوْلاً عَظِيماً إِلَّا أَنِّي أَخْتَصِرُ لَكَ مِنْهُ أَحْرُفاً، فَزَعَمَ أَنَّ اللهَ جِسْمٌ؛ لِأَنَّ الْأَشْيَاءَ شَيْئَانِ: جِسْمٌ، وَفِعْلُ الْجِسْمِ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الصَّانِعُ بِمَعْنَى الْفِعْلِ، وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ بِمَعْنَى الْفَاعِلِ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ؈: «وَيْحَهُ، أَمَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ مُتَنَاهٍ، وَالصُّورَةَ مَحْدُودَةٌ

غیر جسم، که نه جسم است و نه صورت. نیست خدایی مگر خدای بزرگوار عظیم الشأن که برتر از همه یا بلند مرتبه است».

۲۸۸ / ۴ . محمد بن ابی عبدالله، از آن‌که او را ذکر کرده، از علی بن عباس، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: قول هشام بن سالم جوالیقی را از برای امام موسی کاظم﴿ع﴾ شرح کردم و گفتار هشام بن حکم را که خدا جسم است از برایش حکایت نمودم. آن حضرت فرمود که: «چیزی که به خدای تبارک و تعالی نمی‌ماند. کدام سخن زشت و ناسزا یا بیهوده‌ای بزرگ‌تر است از گفتار کسی که وصف می‌کند آفریننده همه چیز را به جسم، یا صورت، یا به یکی از آفریدگانش، یا به تحدید و اندازه نمودن، یا به اعضا که از برای او عضوها قرار دهد. برتر است خدا از این عیب که ایشان می‌گویند؛ برتری بزرگ».

۲۸۹ / ۵ . علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از محمد بن فرج رُخَجی که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام موسی کاظم﴿ع﴾ نوشتم و آن حضرت سؤال کردم از آنچه هشام بن حکم در باب جسم و هشام بن سالم در باب صورت گفتند. در جواب نوشت که: «سرگشتگی سرگردان را واگذار و آن را از خود دور کن. از شرّ شیطان به خدا پناه بر، که آنچه دو هشام گفته‌اند، گفتار حق و درست نیست» (و می‌تواند که معنی این باشد که، هشام‌ها این قول را نگفته‌اند و این بهتانی است که بر ایشان بسته‌اند؛ چه هشام‌ها از عدول و رؤسای اصحاب آن حضرت‌اند).

۲۹۰ / ۶ . محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از عبدالله بن مغیره، از محمد بن زیاد روایت کرده است که گفت: شنیدم از یونس بن ظَبیان که می‌گفت: بر حضرت امام جعفر صادق﴿ع﴾ داخل شدم و عرض کردم که: هشام بن حکم، گفتار بزرگی می‌گوید، مگر آن‌که من چند کلمه‌ای از آن را از برای تو مختصر می‌کنم. گمان کرده است که خدا جسم است؛ زیرا که همهٔ چیزها بر دو قسم‌اند: یکی جسم و دیگری، فعل جسم. و جائز نیست که صانع عالم، به معنی فعل باشد و جائز است که به معنی فاعل باشد، و فاعل فعل، جسم است؛ نظر به انحصاری که مذکور شد. حضرت صادق﴿ع﴾ فرمود که: «وای بر او، آیا ندانسته است که جسم و صورت، محدود و متناهی‌اند که به اندازه در می‌آیند و به پایان می‌رسند، و هرگاه اندازه احتمال داشته باشد، زیاده و نقصان

مُتَنَاهِيَةٌ؟ فَإِذَا احْتَمَلَ الْحَدَّ، احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَالنُّقْصَانَ، وَإِذَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ وَالنُّقْصَانَ، كَانَ مَخْلُوقاً».

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا أَقُولُ؟

قَالَ: «لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ، وَهُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ، وَمُصَوِّرُ الصُّوَرِ، لَمْ يَتَجَزَّأْ، وَلَمْ يَتَنَاهَ،وَلَمْ يَتَزَايَدْ، وَلَمْ يَتَنَاقَصْ، لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُونَ، لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ فَرْقٌ، وَلَا بَيْنَ الْمُنْشِئِ وَالْمُنْشَأِ، لٰكِنْ هُوَ الْمُنْشِئُ، فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصَوَّرَهُ وَأَنْشَأَهُ؛ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ، وَلَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً».

٢٩١ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْحِمَّانِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ زَعَمَ أَنَّ اللهَ جِسْمٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، عَالِمٌ، سَمِيعٌ، بَصِيرٌ، قَادِرٌ، مُتَكَلِّمٌ، نَاطِقٌ، وَالْكَلَامُ وَالْقُدْرَةُ وَالْعِلْمُ يَجْرِي مَجْرىً وَاحِدٍ، لَيْسَ شَيْءٌ مِنْهَا مَخْلُوقاً.

فَقَالَ: «قَاتَلَهُ اللهُ، أَ مَا عَلِمَ أَنَّ الْجِسْمَ مَحْدُودٌ، وَالْكَلَامَ غَيْرُ الْمُتَكَلِّمِ؟ مَعَاذَ اللهِ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللهِ مِنْ هٰذَا الْقَوْلِ، لَا جِسْمٌ، وَلَا صُورَةٌ، وَلَا تَحْدِيدٌ، وَكُلُّ شَيْءٍ سِوَاهُ مَخْلُوقٌ، إِنَّمَا تُكَوَّنُ الْأَشْيَاءُ بِإِرَادَتِهِ وَمَشِيئَتِهِ، مِنْ غَيْرِ كَلَامٍ، وَلَا تَرَدُّدٍ فِي نَفَسٍ، وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ».

٢٩٢ / ٨. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَوْلَ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِيِّ وَمَا يَقُولُ فِي الشَّابِّ الْمُوَفَّقِ، وَوَصَفْتُ لَهُ قَوْلَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللهَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ».

احتمال می‌دارد، و هرگاه احتمال زیاده و نقصان متحقق شود، آفریده خواهد بود، نه آفریدگار».

یونس گفت که: عرض کردم که: پس من، چه بگویم و چه اعتقاد داشته باشم؟ حضرت فرمود که: «بگو: نه جسم است و نه صورت. و اوست که جسم‌ها را جسم گردانیده، و صورت‌ها را تصویر کرده و نگاشته است. پاره پاره نمی‌شود، و به پایان نمی‌رسد، و زیاد نمی‌شود، و نقصان به هم نمی‌رساند، و اگر امر چنان باشد که می‌گویند، در میانهٔ خالق و مخلوق فرقی نخواهد بود، و در میانهٔ سازندهٔ چیزها و آن‌که صانع او را ساخته، چیزی که موجب جدایی باشد، به هم نرسد، ولیکن اوست پدیدآورنده‌ای که در میان آنها که ایشان را مجسم و مصور گردانیده، تمیز داده (یعنی: در میانهٔ چیزها و آنچه باعث امتیاز آنها باشد، در ایجاد، فرق قرار داده، به این‌که بعضی را جسم، و بعضی را صورت گردانیده، و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده)؛ زیرا که بود یا در آن هنگام که بود و چیزی با او نبود که با او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد در ذات یا صفات».

۲۹۱ / ۷. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از حسن بن عبدالرحمان حِمّانی روایت کرده است که گفت: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم که: هشام بن حکم گمان کرده است که خدا، جسمی است که چیزی مانند او نیست و دانا و شنوا و بینا و توانا و سخن‌گو و ناطق است و سخن‌گویی و توانایی و دانش او، به یک روش جاری می‌گردد، و چیزی از اینها آفریده نیست.

حضرت فرمود که: «خدا او را بکشد. آیا ندانسته است که جسم به اندازه در می‌آید و سخن غیر از سخن‌گو است. پناه می‌برم به خدا و بیزاری می‌جویم به سوی آن جناب، از این گفتار ناصواب. خدا، نه جسم است و نه صورت و نه او را اندازه می‌توان نمود، و هر چه غیر از اوست آفریده شده. جز این نیست که همه چیز به اراده و خواست او موجود می‌شود، بی‌آن‌که سخن گوید و بدون تردد و تفکر در نفس یا تکرار نفس و حرف زدن به زبان».

۲۹۲ / ۸. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن حکیم روایت کرده است که گفت: وصف کردم از برای حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام گفتار هشام جوالیقی را و آنچه در جوان مستوی الخلقه می‌گوید (چنانچه مذکور شد). و گفتهٔ هشام بن حکم را نیز از برای آن حضرت وصف نمودم، فرمود که: «چیزی به آن جناب شباهت ندارد».

١٢ ـ بَابُ صِفَاتِ الذَّاتِ

٢٩٣ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ؈ يَقُولُ: «لَمْ يَزَلِ اللهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ رَبَّنَا، وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومَ، وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا مَسْمُوعَ، وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَلَا مُبْصَرَ، وَالْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَلَا مَقْدُورَ، فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ، وَالسَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ، وَالْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ، وَالْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللهُ مُتَحَرِّكاً؟

قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ؛ إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ بِالْفِعْلِ».

قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللهُ مُتَكَلِّماً؟

قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ، كَانَ اللهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ وَلَا مُتَكَلِّمَ».

٢٩٤ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؈، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «كَانَ اللهُ وَلَا شَيْءَ غَيْرُهُ، وَلَمْ يَزَلْ عَالِماً بِمَا يَكُونُ؛ فَعِلْمُهُ بِهِ قَبْلَ كَوْنِهِ كَعِلْمِهِ بِهِ بَعْدَ كَوْنِهِ».

٢٩٥ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْكَاهِلِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ؈: فِي دُعَاءٍ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ مُنْتَهىٰ عِلْمِهِ؟

فَكَتَبَ إِلَيَّ: «لَا تَقُولَنَّ مُنْتَهىٰ عِلْمِهِ؛ فَلَيْسَ لِعِلْمِهِ مُنْتَهىً، وَلٰكِنْ قُلْ: مُنْتَهىٰ رِضَاهُ».

٢٩٦ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ؈ يَسْأَلُهُ عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَ كَانَ يَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ

۱۲. باب در بیان صفات ذات مقدس خدا

۲۹۳ / ۱ . علی بن ابراهیم، از محمد بن خالد طَیالسی، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «خدای عزّوجلّ که پروردگار ما است، همیشه بود و علم، ذات او بود. و هیچ معلومی نبود که در حیطهٔ علم و دانش در آید، و همچنین شنوایی و بینایی و قدرت و توانایی، ذات مقدس او بود، و چیزی که در حیطهٔ شنیدن یا دیدن یا توانایی در آید، نبود. بعد از آن، چون چیزها را احداث فرمود و آنها را از سر نو به دید آورد و معلوم و مسموع و مبصر و مقدور و موجود شد، و علم از آن جناب بر آنچه در حیطهٔ علم در آید، واقع گردید، و همچنین شنوایی و آنچه شنیده شود و دیدن بر آنچه دیده شود و قدرت بر آنچه مقدور باشد».

ابو بصیر گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه متحرک بوده؟ حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این‌که حرکت کند؛ زیرا که حرکت، صفتی است که به فعل حادث می‌شود».

گفت که: عرض کردم: پس خدا همیشه سخن‌گو بوده است؟ فرمود که: «سخن گفتن، صفتی است که حادث می‌گردد و ازلی و همیشه نیست، و خدای عزّوجلّ بود و هیچ سخن‌گویی نبود».

۲۹۴ / ۲ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «خدای عزّوجلّ بود و چیزی غیر او نبود، و همیشه عالم و دانا بود و به آنچه خواهد بود. پس علم آن جناب، به آن چیز پیش از بودنش، چون علم او به آن است بعد از بودنش» (که علمش به چیزی پیش از وجود و بعد از وجود تفاوتی ندارد).

۲۹۵ / ۳ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از کاهلی روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظمؑ نوشتم در دعایی که حمد از برای خدا است به اندازهٔ منتهی و پایان علم آن حضرت. به من نوشت که: «البته مگو که منتهای علم خدا، که علم او را منتهی و پایانی نیست، ولیکن بگو که: منتهای خشنودی خدا» (چه منتهای رضای آن جناب از بندگان خویش، این است که آنچه را که به آن امر فرموده، به جا آورند و آنچه را که از آن نهی کرده، ترک نمایند و این، چیزی است که نهایت دارد) .

۲۹۶ / ۴ . محمد بن یحیی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از ایّوب بن نوح

قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَكَوَّنَهَا، أَوْ لَمْ يَعْلَمْ ذٰلِكَ حَتّىٰ خَلَقَهَا وَأَرَادَ خَلْقَهَا وَتَكْوِينَهَا، فَعَلِمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ، وَمَا كَوَّنَ عِنْدَ مَا كَوَّنَ؟

فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ عليه السلام: «لَمْ يَزَلِ اللّٰهُ عَالِماً بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ».

٢٩٧ / ٥. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْزَةَ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عليه السلام أَسْأَلُهُ أَنَّ مَوَالِيَكَ اخْتَلَفُوا فِي الْعِلْمِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَمْ يَزَلِ اللّٰهُ عَالِماً قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْيَاءِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَا نَقُولُ: لَمْ يَزَلِ اللّٰهُ عَالِماً؛ لِأَنَّ مَعْنىٰ «يَعْلَمُ» «يَفْعَلُ»، فَإِنْ أَثْبَتْنَا الْعِلْمَ، فَقَدْ أَثْبَتْنَا فِي الْأَزَلِ مَعَهُ شَيْئاً. فَإِنْ رَأَيْتَ ـ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ ـ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ ذٰلِكَ مَا أَقِفُ عَلَيْهِ وَلَا أَجُوزُهُ.

فَكَتَبَ بِخَطِّهِ عليه السلام: «لَمْ يَزَلِ اللّٰهُ عَالِماً تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ذِكْرُهُ».

٢٩٨ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ سُكَّرَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِي هَلْ كَانَ اللّٰهُ ـ جَلَّ وَجْهُهُ ـ يَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ أَنَّهُ وَحْدَهُ؟ فَقَدِ اخْتَلَفَ مَوَالِيكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ كَانَ يَعْلَمُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ شَيْئاً مِنْ خَلْقِهِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا مَعْنىٰ «يَعْلَمُ» «يَفْعَلُ»، فَهُوَ الْيَوْمَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا غَيْرُهُ

روایت کرده است که به خدمت امام موسی کاظم‌ عليه السلام نوشت و از آن حضرت سؤال نمود از خدای عزّوجلّ که آیا آن جناب چیزها را می‌دانست پیش از آن‌که آنها را بیافریند و در وجود آورد، یا آن‌که آن را ندانست تا آن‌که آنها را آفرید، ارادهٔ آفریدن و در وجود آوردن آنها نمود، و بعد از آن، دانست آنچه راکه آفرید و در نزد آفریدن آن و آنچه راکه در وجود آوردن آن؟

فرمان همایون به خط آن حضرت رسید که: «خدا، همیشه عالم بود به چیزها پیش از آن‌که آنها را بیافریند، چون علم او به آنها بعد از آن‌که آنها را آفرید».

۲۹۷ / ۵ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم‌ عليه السلام نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم که موالیان تو در علم خدا اختلاف کردند. بعضی از ایشان گفت که: خدا همیشه عالم بود، پیش از آن‌که چیزها را به فعل آورد. و بعضی از ایشان گفت: مگو که خدا همیشه عالم بود؛ زیرا که معنیِ می‌داند آن است که می‌کند و دانش را به وجود می‌آورد (بنابر این‌که علم ادراک است و آنْ فعل خدا است. و گویا که این قائل، توهم کرده است که علم، از صفات فعلیة است، چون خالق و رازق و امثال آن، و تحقق صفات فعلیه، اقتضا می‌کند که غیر او، با او باشد و لهذا گفت آنچه را که راوی از او نقل کرده که:) پس اگر علم را ثابت دانیم و بگوییم که خدا همیشه عالم بوده، لازم می‌آید که در ازل چیزی را با او ثابت کرده باشیم (و آن علمی است که مصنوع آن جناب و زائد بر اصل ذات است، و ازل همیشگی و زمانی است که آن را ابتدا نباشد). پس اگر صلاح دانی، ـ خدا مرا فدای تو گرداند ـ که به من تعلیم کنی از این باب آنچه راکه بر آن مطلع شوم و از آن در نگذرم، بسیار انعام فرموده‌ای بر من.

آن حضرت‌ عليه السلام به خط خویش نوشت که: «خدای ـ تبارک و تعالی ذکره ـ همیشه عالم بوده و خواهد بود» (و حضرت متعرض رد توهم قائل که راوی روایت نموده، نگردید؛ چه بطلان آن کمال ظهور دارد).

۲۹۸ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصمد بن بشیر، از فُضیل بن سُکَّره روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر عليه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، اگر صلاح دانی که مرا تعلیم کنی، تعلیم کن که: آیا خدای ـ جلّ وجهه ـ پیش از آن‌که خلائق را بیافریند، می‌دانست که تنهاست و شریکی در وجود ذاتی ندارد؟ یا آن‌که موجود است تنها، بی آن‌که دیگری وجود داشته باشد؟ زیرا که

قَبْلَ فِعْلِ الْأَشْيَاءِ، فَقَالُوا: إِنْ أَثْبَتْنَا أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ عَالِماً بِأَنَّهُ لَا غَيْرُهُ، فَقَدْ أَثْبَتْنَا مَعَهُ غَيْرَهُ فِي أَزَلِيَّتِهِ، فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي، أَنْ تُعَلِّمَنِي مَا لَا أَعْدُوهُ إِلىٰ غَيْرِهِ.

فَكَتَبَ عليه السلام: «مَا زَالَ اللهُ عَالِماً تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ذِكْرُهُ».

١٣ ـ بَابٌ آخَرُ وَهُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ

٢٩٩ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ: «إِنَّهُ وَاحِدٌ، صَمَدٌ، أَحَدِيُّ الْمَعْنىٰ، لَيْسَ بِمَعَانٍ كَثِيرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَنَّهُ يَسْمَعُ بِغَيْرِ الَّذِي يُبْصِرُ، وَيُبْصِرُ بِغَيْرِ الَّذِي يَسْمَعُ؟

قَالَ: فَقَالَ: «كَذَبُوا، وَأَلْحَدُوا، وَشَبَّهُوا، تَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ؛ إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، يَسْمَعُ بِمَا يُبْصِرُ، وَيُبْصِرُ بِمَا يَسْمَعُ».

قَالَ: قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ بَصِيرٌ عَلىٰ مَا يَعْقِلُونَهُ؟

قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللهُ، إِنَّمَا يُعْقَلُ مَا كَانَ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ وَلَيْسَ اللهُ كَذٰلِكَ».

٣٠٠ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: فِي حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ ـ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام ـ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: أَ تَقُولُ: إِنَّهُ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؟

موالیان تو اختلاف به هم رسانیدند، پس بعضی از ایشان گفت که: می‌دانست پیش از آن‌که چیزی از آفریدگان خویش را بیافرینند. و بعضی از ایشان گفت که: معنی می‌داند، آن است که می‌کند (چنانچه در حدیث سابق مذکور شد).

پس آن جناب امروز که چیزها را آفرید، می‌داند که او بوده نه غیر او، پیش از آن‌که چیزها را به فعل آورد. و گفت: اگر ثابت کنیم که خدا همیشه عالم بوده به این‌که اوست که وجود دارد نه غیر او، غیر او را با او در أزلیت و دوامی که دارد، ثابت نموده‌ایم. پس اگر صلاح دانی ای آقای من، که به من تعلیم نمایی آنچه را که از آن به سوی غیر در نگذرم، تعلیم فرما.

حضرت در جواب نوشت که: «همیشه خدای ـ تبارک و تعالی ذکره ـ، عالم بوده».

۱۳. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است (که در آن است آنچه در آن است با زیادتی نفی تشبیه و ترکیب و امثال آن چنانچه مذکور خواهد شد)

۲۹۹ / ۱ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عُبید، از حمّاد، از حریز، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر؈ روایت کرده است که آن حضرت در وصف خداوند قدیم فرمود که: «آن جناب، یگانه و پناه محتاجان است. أحدي المعنی است. که معانی کثیره مختلفه نیست» (که سر به هم آورده باشد از جهت تعدد در ذات و صفات؛ نه در خارج و نه در ذهن).

محمد گفت: عرض کردم: فدای تو گردم، گروهی از اهل عراق گمان می‌کنند که خدا، می‌شنود به غیر آنچه می‌بیند، و می‌بیند به غیر آنچه می‌شنود. حضرت فرمود که: «دروغ گفتند و ملحد شدند (که از راه حق میل نموده‌اند)، و خدا را به خلق تشبیه کردند. خدا از این برتر است. به درستی که آن جناب شنوا و بیناست، که می‌شنود به آنچه می‌بیند، و می‌بیند به آنچه می‌شنود».

عرض کردم که: گمان می‌کنند که بیناست، به طوری که آن را تعقل می‌نمایند و می‌فهمند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معنی آن است که به وضعی که ایشان می‌کنند).

حضرت فرمود که: «خدا برتر است از این. جز این نیست که آنچه به صفت مخلوق باشد، معقول می‌شود (و عقل آن را تعقل می‌کند) و خدا چنین نیست».

۳۰۰ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: در حدیث زندیقی که از حضرت امام جعفر صادق؈ سؤال نمود که: زندیق

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «هُوَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ، سَمِيعٌ بِغَيْرِ جَارِحَةٍ، وَبَصِيرٌ بِغَيْرِ آلَةٍ، بَلْ يَسْمَعُ بِنَفْسِهِ، وَيُبْصِرُ بِنَفْسِهِ، وَلَيْسَ قَوْلِي: إِنَّهُ سَمِيعٌ بِنَفْسِهِ أَنَّهُ شَيْءٌ وَالنَّفْسُ شَيْءٌ آخَرُ، وَلٰكِنِّي أَرَدْتُ عِبَارَةً عَنْ نَفْسِي؛ إِذْ كُنْتُ مَسْؤُولاً، وَإِفْهَاماً لَكَ؛ إِذْ كُنْتَ سَائِلاً، فَأَقُولُ: يَسْمَعُ بِكُلِّهِ لَا أَنَّ كُلَّهُ لَهُ بَعْضٌ؛ لِأَنَّ الْكُلَّ لَنَا لَهُ بَعْضٌ، ولٰكِنْ أَرَدْتُ إِفْهَامَكَ، وَالتَّعْبِيرَ عَنْ نَفْسِي، وَلَيْسَ مَرْجِعِي فِي ذٰلِكَ كُلِّهِ إِلَّا إِلَىٰ أَنَّهُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، الْعَالِمُ الْخَبِيرُ، بِلَا اخْتِلَافِ الذَّاتِ، وَلَا اخْتِلَافِ مَعْنىً».

١٤ ـ بَابُ الْإِرَادَةِ أَنَّهَا مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ، وَ سَائِرِ صِفَاتِ الْفِعْلِ

١ / ٣٠١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْأَشْعَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ الْأَهْوَازِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ ، قَالَ: قُلْتُ: لَمْ يَزَلِ اللهُ مُرِيداً؟ قَالَ: «إِنَّ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ، لَمْ يَزَلِ اللهُ عَالِماً قَادِراً، ثُمَّ أَرَادَ».

٢ / ٣٠٢ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: عِلْمُ اللهِ وَمَشِيئَتُهُ هُمَا مُخْتَلِفَانِ أَوْ مُتَّفِقَانِ؟

فَقَالَ: «الْعِلْمُ لَيْسَ هُوَ الْمَشِيئَةَ؛ أَ لَا تَرىٰ أَنَّكَ تَقُولُ: سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ شَاءَ اللهُ، وَلَا تَقُولُ: سَأَفْعَلُ كَذَا إِنْ عَلِمَ اللهُ، فَقَوْلُكَ: «إِنْ شَاءَ اللهُ» دَلِيلٌ عَلىٰ أَنَّهُ لَمْ يَشَأْ؛ فَإِذَا شَاءَ، كَانَ الَّذِي شَاءَ كَمَا شَاءَ، وَعِلْمُ اللهِ السَّابِقُ لِلْمَشِيئَةِ».

به آن حضرت عرض کرد که: آیا گمان می‌کنی که خدا شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود که: «آن جناب، شنوا و بیناست؛ شنواست، بی عضو و جارحه، و بیناست بی‌آلت، بلکه به نفس خود می‌شنود و به نفس خود می‌بیند و این‌که می‌گویم که شنواست به نفس خود، مراد من این نیست که خدا چیزی است و نفس چیزی دیگر، ولیکن خواستم که از پیش خود عبارتی بگویم؛ زیراکه از من سؤال شده بود و خواستم که تو را بفهمانم؛ زیراکه سؤال کرده و جواب می‌خواهی، پس می‌گویم که: همهٔ خدا می‌شنود، نه به این معنی که همهٔ او، آن را بعضی هست، ولیکن خواستم که تو را بفهمانم و از جانب خویش از این مطلب تعبیر کنم، و بازگشت من در همهٔ این تعبیر و جواب نیست، مگر به سوی آن‌که خدا شنوا و بینا و دانا و آگاه است، بی آن‌که ذات مقدس اختلافی به هم رساند، یا آن‌که معنی مختلف شود».

(حاصل معنی آن‌که همهٔ اینها به ذات است و عضو و جارحه و آلتی ندارد، چنانچه پیش از این نیز مذکور شد).

۱۴. باب در بیان ارادهٔ خدا و این‌که آن از صفات فعل اوست[۱]

۳۰۱ / ۱ . محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی اشعری، از حسین بن سعید اهوازی، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که خدای تعالی، همیشه مرید و صاحب اراده بود؟ و حضرت فرمود که: «مرید نمی‌باشد، مگر آن‌که مراد با او می‌باشد، و همیشه خدا عالم و قادر بوده و بعد از آن اراده فرموده».

۳۰۲ / ۲ . محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکیر بن صالح، از علی بن اسباط، از حسن بن جَهم، از بکر بن أعیَن روایت کرده است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: علم و مشیت (که خواست خدا است) مختلف‌اند، یا با هم اتفاق دارند؟ فرمود که: «علم، مشیت نیست. آیا نمی‌بینی که تو می‌گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا خواسته باشد و نمی‌گویی که زود باشد که چنین کنم، اگر خدا داند. پس گفتار تو که می‌گویی: اگر خدا خواهد، دلیل بر آن‌که آن جناب نخواسته است؛ چه احتمال دارد که نخواسته باشد. پس هر گاه خواهد آنچه را که خواهد چنانچه خواسته،

۱. بیان باقی صفات فعل و ضابطهٔ فرقی که کلینی رحمه الله در میان صفات فعل و صفات ذات قرار داده. (مترجم)

٣ / ٣٠٣ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِرَادَةِ مِنَ اللهِ وَمِنَ الْخَلْقِ؟

قَالَ: فَقَالَ: «الْإِرَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ: الضَّمِيرُ وَمَا يَبْدُو لَهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنَ الْفِعْلِ، وَأَمَّا مِنَ اللهِ تَعَالىٰ، فَإِرَادَتُهُ إِحْدَاثُهُ لَا غَيْرُ ذٰلِكَ؛ لِأَنَّهُ لَا يُرَوِّي، وَلَا يَهُمُّ، وَلَا يَتَفَكَّرُ، وَهٰذِهِ الصِّفَاتُ مَنْفِيَّةٌ عَنْهُ، وَهِيَ صِفَاتُ الْخَلْقِ؛ فَإِرَادَةُ اللهِ الْفِعْلُ لَا غَيْرُ ذٰلِكَ؛ يَقُولُ لَهُ: «كُنْ» فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ، وَلَا نُطْقٍ بِلِسَانٍ، وَلَا هِمَّةٍ، وَلَا تَفَكُّرٍ؛ وَلَا كَيْفَ لِذٰلِكَ، كَمَا أَنَّهُ لَا كَيْفَ لَهُ».

٤ / ٣٠٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «خَلَقَ اللهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ».

٥ / ٣٠٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْمَشْرِقِيِّ حَمْزَةَ بْنِ الْمُرْتَفِعِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ﴾ مَا ذٰلِكَ الْغَضَبُ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هُوَ الْعِقَابُ يَا عَمْرُو؛ إِنَّهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ قَدْ زَالَ مِنْ شَيْءٍ إِلىٰ شَيْءٍ، فَقَدْ وَصَفَهُ صِفَةَ مَخْلُوقٍ، وَ إِنَّ اللهَ تَعَالىٰ لَا يَسْتَفِزُّهُ شَيْءٌ؛ فَيُغَيِّرَهُ».

متحقق می‌شود و علم خدا بر مشیت پیشی گرفته است».

۳۰۳ / ۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام موسی کاظم ﷺ عرض کردم که: مرا خبر ده از اراده نسبت به خدا و نسبت به خلق. حضرت فرمود که: «اراده نسبت به خلق، اندیشهٔ خاطر است که در دل می‌گیرند و کاری را تصور می‌کنند و ذهن به سوی آن متوجه می‌شود و آنچه ظاهر می‌شود از برای ایشان از فعل، و اما نسبت به خدا، ارادهٔ او، احداث و ایجاد است و غیر آن، چیزی نیست؛ زیراکه آن جناب، اندیشه نمی‌کند و قصد و تفکر نمی‌نماید که خوبی و بدی چیزی را بداند و این صفات از او دور است و اینها صفات خلق است (چه اینها از لوازم جهل و نقصان است). پس ارادهٔ خدا، فعل است نه غیر آن. می‌فرماید به آنچه اراده آن دارد که باش، پس می‌باشد، بدون صورت و سخنی که به زبان گفته شود و بی‌قصد و اندیشه‌ای که در او به هم رسد، و چون و چگونگی از برای آن نمی‌باشد؛ چنانچه او را چون و چگونگی نیست».

۳۰۴ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذینه، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا مشیت خویش را آفرید به خود آن، بی‌آن‌که چیزی در خلقت آن، واسطه باشد، بعد از آن چیزها را به وساطت مشیت آفرید».

(نسبت داده‌اند به امیر محمد باقر حسینی داماد ﷺ که گمان کرده است که مراد از مشیت، مشیت بندگان و از چیزها، کردار ایشان است. و این معنی دور است، چنانچه بر ناقد خبیر مستور نیست، اگر چه خالی از حسنی نیست).

۳۰۵ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی، از محمد بن عیسی، از مَشرفی -به فاء سعفص نه قاف قرشت- [1] از حمزة بن مرتفع (و در توحید صدوق، به جای مرتفع، ربیع است و بعضی آن را صحیح شمرده‌اند و آنچه راکه در کافی است تحریف ناسخین گفته‌اند)، از بعضی از اصحاب ما که گفت: در مجلس حضرت امام محمد باقر ﷺ بودم در هنگامی که عمرو بن عُبید بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: فدای تو گردم، قول خدای تبارک و تعالی ﴿وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ﴾ [2]، که ترجمهٔ آن این است که: «و هر که فرود آید بر او خشم من، پس به حقیقت که هلاک شده و از اوج سعادت (به

---

۱. بر خلاف نوشتهٔ مترجم -رحمه الله- بر اساس نسخهٔ موجود، مشرقی است و نه مشرفی.
۲. طه، ۸۱.

٣٠٦ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، فِي حَدِيثِ الزِّنْدِيقِ ـ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام ـ فَكَانَ مِنْ سُؤَالِهِ: أَنْ قَالَ لَهُ: فَلَهُ رِضاً وَسَخَطٌ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «نَعَمْ، وَلٰكِنْ لَيْسَ ذٰلِكَ عَلىٰ مَا يُوجَدُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ؛ وَذٰلِكَ أَنَّ الرِّضَا حَالٌ تَدْخُلُ عَلَيْهِ، فَتَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلىٰ حَالٍ؛ لِأَنَّ الْمَخْلُوقَ أَجْوَفُ، مُعْتَمِلٌ، مُرَكَّبٌ، لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ مَدْخَلٌ، وَخَالِقُنَا لَا مَدْخَلَ لِلْأَشْيَاءِ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ وَاحِدٌ: وَاحِدِيُّ الذَّاتِ، وَاحِدِيُّ الْمَعْنىٰ؛ فَرِضَاهُ ثَوَابُهُ، وَسَخَطُهُ عِقَابُهُ، مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ يَتَدَاخَلُهُ؛ فَيُهَيِّجُهُ وَيَنْقُلُهُ مِنْ حَالٍ إِلىٰ حَالٍ؛ لِأَنَّ ذٰلِكَ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ الْعَاجِزِينَ الْمُحْتَاجِينَ».



حضیض شقاوت، یا) در هاویه افتاده». مراد از خشم خدا که در آن ذکر شده، چه چیز است؟

حضرت باقر ﷺ فرمود که: «خشم خدا، عقاب است. ای عمرو! به درستی که هر که گمان کرده که خدا از چیزی زایل می‌شود و به سوی چیزی دیگر می‌رود (که از صفتی به صفتی می‌گردد، و متغیر و متبدل می‌شود) او را به صفت مخلوق وصف کرده، و خدای عزّوجلّ چیزی او را از جا به در نمی‌آورد که او را تغییر دهد از حالی به حالی و از وصفی به وصفی».

۳۰۶ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو، از هشام بن حکم روایت کرده است در حدیث زندیقی که از امام جعفر صادق ﷺ سؤال نمود و از جملهٔ سؤال او این بود که به حضرت عرض نمود که: خدا را خشنودی و خشمی هست؟

حضرت ﷺ فرمود: «بلی، ولیکن آن به روشی که از آفریدگان یافت می‌شود، نیست. و بیان این، آن است که خشنودی، حالتی است که بر مخلوق داخل می‌شود، و او را از حالتی به حالت دیگر می‌برد؛ زیرا که مخلوق میان خالی است و مضطرب می‌شود و مرکب است از اجزای متنافیه (یا از ذات و صفت)، و چیزها را در او مدخلیتی هست (چه آنها که در صورت و کیفیت، مغایرت دارند و هر یک از آنها را خواهش تغیّر دیگر و شکستن صورت آن است، مدخلیتی در تحقق حقیقت او دارند که با حقیقت تغیر منافات ندارد. و می‌تواند که معنی این باشد که ادراکات و کیفیات نفسی، چون خشنودی و خشم، در او داخل می‌شود و او را از حالی به حالی می‌گرداند). و آفریدگار ما چیزها را در او مدخلیتی نیست؛ زیرا که آن جناب، یکتا و یگانه است که ترکیبی در او نیست؛ نه در خارج و نه در ذهن و أحدي الذات است (که وجودش زائد نیست بر ذات مقدسش) و أحدي المعنى (که او را صفات متکثره متغایره نمی‌باشد). پس خشنودی آن جناب، ثوابی است که عطا می‌کند، و خشم او، عقابی است که می‌فرماید؛ بی‌آن‌که چیزی در او داخل شود که او را به هیجان آورد و از حالتی او را به حالت دیگر نقل کند؛ زیرا که این، صفت آفریدگان است که عاجز و محتاج‌اند».

(و چه خوش گفته آن‌که گفته: خذ الغايات و اترك المبادي، یعنی: «آخرها و آنچه را که مقصود باشد، بگیر و ابتداها و آنچه را که مقدمات مقصود است واگذار». آیا نمی‌بینی که مخلوق در حین ارادهٔ انتقام از خصم اول مقدمات آن در او متحقق می‌شود و بعد از آن بازخواست می‌کند؟ و خدای تعالی آنچه مقصود از خشم است، اول آن را به عمل می‌آورد، بی‌حصول مقدمات و همچنین است سایر صفات).

٣٠٧ / ٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «الْمَشِيئَةُ مُحْدَثَةٌ».

جُمْلَةُ الْقَوْلِ فِي صِفَاتِ الذَّاتِ وَصِفَاتِ الْفِعْلِ

إِنَّ كُلَّ شَيْئَيْنِ وَصَفْتَ اللهَ بِهِمَا، وَكَانَا جَمِيعاً فِي الْوُجُودِ، فَذٰلِكَ صِفَةُ فِعْلٍ؛ وَتَفْسِيرُ هٰذِهِ الْجُمْلَةِ: أَنَّكَ تُثْبِتُ فِي الْوُجُودِ مَا يُرِيدُ وَمَا لَا يُرِيدُ، وَمَا يَرْضَاهُ وَمَا يَسْخَطُهُ، وَمَا يُحِبُّ وَمَا يُبْغِضُ، فَلَوْ كَانَتِ الْإِرَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ مِثْلِ الْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ، كَانَ مَا لَا يُرِيدُ نَاقِضاً لِتِلْكَ الصِّفَةِ، وَلَوْ كَانَ مَا يُحِبُّ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ، كَانَ مَا يُبْغِضُ نَاقِضاً لِتِلْكَ الصِّفَةِ؛ أَ لَا تَرىٰ أَنَّا لَا نَجِدُ فِي الْوُجُودِ مَا لَا يَعْلَمُ وَمَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَكَذٰلِكَ صِفَاتُ ذَاتِهِ الْأَزَلِيِّ لَسْنَا نَصِفُهُ بِقُدْرَةٍ وَعَجْزٍ، وَعِلْمٍ وَجَهْلٍ، وَسَفَهٍ وَحِكْمَةٍ وَخَطَأٍ، وَعِزٍّ وَذِلَّةٍ، وَيَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: يُحِبُّ مَنْ أَطَاعَهُ، وَيُبْغِضُ مَنْ عَصَاهُ، وَيُوَالِي مَنْ أَطَاعَهُ، وَيُعَادِي مَنْ عَصَاهُ، وَإِنَّهُ يَرْضىٰ وَيَسْخَطُ؛ وَيُقَالُ فِي الدُّعَاءِ: اللّٰهُمَّ ارْضَ عَنِّي، وَلَا تَسْخَطْ عَلَيَّ، وَتَوَلَّنِي وَلَا تُعَادِنِي.

وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: يَقْدِرُ أَنْ يَعْلَمَ وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَعْلَمَ، وَيَقْدِرُ أَنْ يَمْلِكَ ولَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَمْلِكَ، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً حَكِيماً وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ عَزِيزاً حَكِيماً، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ جَوَاداً وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ جَوَاداً، وَيَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ غَفُوراً وَلَا يَقْدِرُ أَنْ لَا يَكُونَ غَفُوراً.

۷/۳۰۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «مشیت خدا تازه به هم رسیده است».

مجمع قول در صفات ذات و صفات فعل

کلینی - رحمه الله - فرموده است که: مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل این است که: هر دو چیز، که خدا را به آن وصف نمایی، که هر یک از نفی و اثبات را استعمال کنی، و هر دو در وجود، تحقق داشته باشند، آن صفت صفت فعل است.

و بیان این مجمل، آن است که تو ثابت می‌کنی در وجود، آنچه راکه خدا اراده دارد و آنچه راکه اراده ندارد، و آنچه راکه از او راضی و خشنود است و آنچه راکه خشم می‌گیرد، و آنچه راکه دوست می‌دارد، و آنچه راکه دشمن می‌دارد.

پس اگر اراده، از صفات ذات می‌بود، چون علم و قدرت، اراده نداشتن آنچه را که ارادهٔ آن ندارد، ناقض این صفت بود و جمع آن ممکن نبود؛ چه اجتماع نقیضین محال و ممتنع است. و اگر دوستی آنچه دوست می‌دارد، از صفات ذات می‌بود و دشمنی آنچه دشمن می‌دارد، نقیض این صفت می‌بود. آیا نمی‌بینی که ما در وجود نمی‌یابیم چیزی راکه خدا نداند، و چیزی راکه بر آن قدرت نداشته باشد. و همچنین است سایر صفات ذات ازلی آن جناب، و ما او را به قدرت و عجز و ذلت وصف نمی‌کنیم.

و جایز است که کسی بگوید که: خدا دوست می‌دارد هر که او را اطاعت کند و دشمن می‌دارد هر که او را معصیت کند، و با آن‌که او را فرمان‌برداری نمود، موالات می‌ورزد و با هر که او را نافرمانی نمود، معادات می‌نماید. و نیز جایز است که بگوید: آن جناب خشنود می‌شود و خشم می‌گیرد. و در دعا می‌گویند که بار خدایا، از من راضی باش و بر من غضب مکن و مرا دوست دار و دشمن مدار.

و جایز نیست که کسی بگوید که: خدا می‌تواند که بداند و می‌تواند که نداند و می‌تواند که مالک، یا پادشاه باشد، و می‌تواند مالک یا پادشاه نباشد، و می‌تواند

ولَا يَجُوزُ أَيْضاً أَنْ يُقَالَ: أَرَادَ أَنْ يَكُونَ رَبّاً وَقَدِيماً وَعَزِيزاً وَحَكِيماً وَمَالِكاً وَعَالِماً وَقَادِراً؛ لِأَنَّ هٰذِهِ مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ، وَالْإِرَادَةُ مِنْ صِفَاتِ الْفِعْلِ؛ أَ لَا تَرىٰ أَنَّهُ يُقَالُ: أَرَادَ هٰذَا وَلَمْ يُرِدْ هٰذَا، وَصِفَاتُ الذَّاتِ تَنْفِي عَنْهُ بِكُلِّ صِفَةٍ مِنْهَا ضِدَّهَا؛ يُقَالُ: حَيٌّ وَعَالِمٌ وَسَمِيعٌ وَبَصِيرٌ وَعَزِيزٌ وَحَكِيمٌ، غَنِيٌّ، مَلِكٌ، حَلِيمٌ، عَدْلٌ، كَرِيمٌ؛ فَالْعِلْمُ ضِدُّهُ الْجَهْلُ، وَالْقُدْرَةُ ضِدُّهَا الْعَجْزُ، وَالْحَيَاةُ ضِدُّهَا الْمَوْتُ، وَالْعِزَّةُ ضِدُّهَا الذِّلَّةُ، وَالْحِكْمَةُ ضِدُّهَا الْخَطَأُ، وَضِدُّ الْحِلْمِ الْعَجَلَةُ وَالْجَهْلُ، وَضِدُّ الْعَدْلِ الْجَوْرُ وَالظُّلْمُ.

١٥ ـ بَابُ حُدُوثِ الْأَسْمَاءِ

٣٠٨ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ خَلَقَ اسْماً بِالْحُرُوفِ غَيْرَ مُتَصَوَّتٍ، وَبِاللَّفْظِ غَيْرَ مُنْطَقٍ، وَبِالشَّخْصِ غَيْرَ مُجَسَّدٍ، وَبِالتَّشْبِيهِ غَيْرَ مَوْصُوفٍ، وَبِاللَّوْنِ غَيْرَ مَصْبُوغٍ، مَنْفِيٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ، مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ، مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسُّ كُلِّ مُتَوَهِّمٍ، مُسْتَتِرٌ غَيْرُ مَسْتُورٍ.

که صاحب عزت و حکمت باشد، و می‌تواند عزیز و حکیم نباشد، و می‌تواند که وجود داشته باشد، و می‌تواند که وجود نداشته باشد، و می‌تواند که آمرزگار باشد، و می‌تواند که آمرزگار نباشد (و بودن نحو مغفرت، چون علم و قدرت ـ چنانچه کلینی گمان فرموده ـ علی الظاهر مورد بحث است). و نیز جایز نیست که کسی بگوید که: خدا اراده فرموده که پروردگار و قدیم و عزیز و حکیم و مالک و عالم و قادر باشد؛ زیرا که این صفات، از صفات ذات است و اراده، از صفات فعل است.

آیا نمی‌بینی که می‌گویند که: خدا این را اراده نمود و این را اراده نفرمود، و صفات ذات، آن است که به هر صفتی از آن، ضد آن را از خدا دور گردانی.

گفته می‌شود که: خدا زنده و دانا و شنوا و بینا و عزیز و حکیم و بی‌نیاز و بردبار و عادل و کریم است. پس ضد دانش نادانی، و ضد قدرت عجز، و ضد زندگی مرگ، و ضد عزت خواری، و ضد حکمت خطا، و ضد بردباری سبکی و تندی و نادانی، و ضد عدالت جور و ستم است (و در بیان ضد ضد، بعضی از صفات را که ذکر فرموده، ذکر نفرموده و ضد بعضی از صفات را که ذکر نفرموده، ذکر فرموده و این ظاهر و هویدا است).

۱۵. باب در بیان حادث شدن نام‌های خدای تعالی

۳۰۸ / ۱ ـ علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم بن عمر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، نامی را آفرید بی آن‌که صوتی از او سرزند و به حروف آن آواز دهد، و بدون آن، به لفظی تلفظ کند، یا جسدی داشته باشد کامل در مرتبه جسمیت، که سیاهی آن از دور نمایان باشد، و موصوف نبود به تشبیه (که کسی او را به چیزی تشبیه کند)، و به رنگی رنگ نشده بود، گوشه و کنارها از او برده شده، و اندازه‌ها از او دور شده بود.

حس و شعور هر صاحب توهمی، از او پوشیدهٔ پنهانی بود که پوشیده نبود (چه کُنه ذات و حقیقتش، از خلق پنهان و آثارش هویدا و ظاهر است. یا آن‌که در کمال پنهانی، نهایت ظهور دارد و می‌تواند همهٔ اینها، بیان احوال آن نام مخلوق باشد. و در بعضی از نسخه‌ها در صدر حدیث، نام‌ها به جای نام است و مؤید اول است آنچه بعد از این می‌فرماید). که بعد از آن،

فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَامَّةً عَلىٰ أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعاً، لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخَرِ، فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ؛ لِفَاقَةِ الْخَلْقِ إِلَيْهَا، وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِداً، وَهُوَ الِاسْمُ الْمَكْنُونُ الْمَخْزُونُ.

فَهٰذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ، فَالظَّاهِرُ هُوَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ، وَسَخَّرَ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ اسْمٍ مِنْ هٰذِهِ الْأَسْمَاءِ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ، فَذٰلِكَ اثْنَا عَشَرَ رُكْناً، ثُمَّ خَلَقَ لِكُلِّ رُكْنٍ مِنْهَا ثَلَاثِينَ اسْماً فِعْلاً مَنْسُوباً إِلَيْهَا، فَهُوَ الرَّحْمٰنُ، الرَّحِيمُ، الْـمَلِكُ، الْـقُدُّوسُ، الْـخَالِقُ،



آن نام را کلمهٔ تمام و کاملی گردانید که مشتمل بود بر چهار جزء، که هر یک از آن اجزا، نامی هستند با هم که یکی از آنها پیش از دیگری نبود. پس سه نام از آن نام‌ها را ظاهر گردانید، به جهت احتیاج خلائق به سوی آنها، و یک نام از آن نام‌ها را محجوب و مستور ساخت، و آن نامی است پوشیده از نظر جمیع خلائق که در خزانهٔ علم خدا است، که غیر از او کسی آن را نمی‌داند و این نام‌های سه گانه، که ظاهر شدند، آنچه در میانهٔ آنها کمال ظهور دارد، لفظ الله است تبارک و تعالی.

و حق سبحانه از برای هر نامی از این نام‌ها چهار رکن را رام و مسخر گردانید، پس آنچه مذکور شد دوازده رکن می‌شود (که از ضرب سه در چهار، یا چهار در سه به هم می‌رسد). بعد از آن، از برای هر رکنی از این رکن‌های دوازده گانه، سی نام را آفرید (که هر یک از آنها دلالت می‌کند بر فعلی از افعال او) که به آن رکن‌ها منسوب‌اند (و مجموع سیصد و شصت نام می‌شود چه حاصل از ضرب دوازده در سی، سیصد و شصت است). و آن: رحمان و رحیم و مالک و قدّوس و خالق و باریء و مصوّر و حیّ و قیّوم و لا تأخذه سنة و لا نوم و علیم و خبیر و سمیع و بصیر و حکیم و عزیز و جبّار و متکبّر و علیّ و عظیم و مقتدر و قادر و سلام و مؤمن و مهیمن و باري و منشیء و بدیع و رفیع و جلیل و کریم و رزاق و محیی و ممیت و باعث و وارث است».

(و ترجمهٔ این نام‌ها به طریق اجمال، این است که:) الله، خدا است که بر وجوب وجود و جامعیت صفات کمال، مستحق پرستش است. و رحمن، بسیار بخشاینده است بر خلق دنیا از مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار. و رحیم، نیک بخشاینده است بر مؤمنان که در عاقبت، ایشان را بر رحمت خویش تخصیص می‌دهد. و ملک، پادشاه است و خداوند ملک و جمیع ممالک ملکوت اوست، و همه چیز در تحت تصرف و فرمان اویند.

و قدّوس، پاک است از هر عیبی و وصفی که لایق نباشد به او و منزه است از همهٔ قبایح. و بعضی گفته‌اند که: قدّوس، به معنی مبارک است و بعضی گفته‌اند که: به معنی مُمَجد است و اشتقاق آن، از قدس است و آن، طهارت و پاکی و پاکیزگی است. و خالق، آفریدگار است و در وجود آورندهٔ معدومات، مقدر به تقدیر و حکمت. و باریء - با همزه - آفریننده است و بی‌مثال. سابق و مصوّر، نگارندهٔ صورت‌هاست به هر وجه که خواسته باشد. و بعضی گفته‌اند که معنی آن، ممیز میان صورت‌ها است به اختلاف تألیف و ترکیب.

الْبَارِئُ، الْمُصَوِّرُ ﴿الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ الْعَلِيمُ، الْخَبِيرُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ، الْحَكِيمُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، الْعَلِيُّ، الْعَظِيمُ، الْمُقْتَدِرُ، الْقَادِرُ، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيْمِنُ، الْبَارِئُ، الْمُنْشِئُ، الْبَدِيعُ، الرَّفِيعُ، الْجَلِيلُ، الْكَرِيمُ، الرَّازِقُ، الْمُحْيِي، الْمُمِيتُ، الْبَاعِثُ، الْوَارِثُ.



و حیّ، زنده است به حیات ابدی که هرگز نمی‌میرد و فنا و نیستی بر او روا نیست. و قیّوم، پاینده است بر وجه دوام و یا قائم به حفظ و اصلاح امر مخلوقات. و ﴿لَاتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾، یعنی: «فرا نمی‌گیرد او را پینکی و نه خواب». و شمردن این جملهٔ فعلیه از اسماء الهی، سببش آن است که مراد به اسم در اینجا، هر چیزی است که دلالت بر ذات، یا صفات آن جناب کند؛ خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه مفرد باشد و خواه جمله. و علیم، دانای نهان و آشکار است. و چیزی نیست که نداند؛ خواه جزیی باشد و خواه کلی. و خبیر، آگاه است به اسرار بندگان و دانا به تدابیر و مصالح و افعال ایشان، و سمیع، شنواست به ذات خویش که همه چیز را می‌شنود.

و بصیر، بیناست به ذات خویش که هر چیزی را می‌بیند؛ حتی نشانهٔ پای مورچه بر سنگ خارا در شب تاریک و آنچه از آن پنهان‌تر باشد. و حکیم، راست گفتار و درست کردار است که شائبهٔ عیب و نقص نیست در آنچه می‌گوید و می‌کند. و عزیز، ارجمند است یا غالب در حکم و هیچ‌کس به وجهی چارهٔ او نتواند کرد. و جبار، شکنندهٔ گام‌هاست و آن‌که شکسته را درست کند. و بعضی گفته‌اند که جبر کند بندگان خود را اگر خواهد، و کسی او را عاجز نمی‌تواند کرد. و بعضی گفته‌اند که معنی آن است که دست‌ها به او نرسد. و عرب می‌گوید: که نخلة جبّارة، یعنی درخت خرمای بلندی که دست‌ها به آن نرسد.

و متکبر، بزرگوار است و متعالی از همهٔ قبایح، و اصل کبریا، امتناع از انقیاد است. و علیّ، بلند مرتبه و عظیم، بزرگ است. و در حدیث بعد از این نیز هر دو مذکورند. و مقتدر، قادر و تواناست و در اقتدار، شدتی است که در قدرت نیست و چیزی از نفوذ قدرت آن جناب در آن سر باز نمی‌زند و طاقت و امتناع ندارد. و سلام، مسلم و مبرّاست از همهٔ ناشایست و نابایست. و مؤمن، تصدیق کنندهٔ انبیا و رسولان خویش است یا آن‌که بندگان خود را ایمن داشته از ظلم خود که بر کسی ستم نمی‌کند، یا تصدیق مؤمنان می‌کند در توحید، یا همهٔ راست‌گویان در آنچه راست گویند. و مهیمن، امین است یا شاهد و گواه بر خلاف، یا مصدق، یا مأمون الجنایه که خلق از ظلم او ایمن باشند، یا رقیب و نگهبان، یا قاضی و حاکم، یا مهربان، یا رهنما. و از ابن کیسان منقول است که تأویل این نام را غیر از خدا کسی نمی‌داند.

و باري با یاء، آفریننده است از خاک چه غیر از آدم خلق بسیاری را نیز از خاک آفریده و می‌آفریند. و بعضی، این نام را مکرر دانسته‌اند و به اشتباه کاتب. و منشیء، پدیدآورندهٔ

فَهٰذِهِ الْأَسْمَاءُ وَمَا كَانَ مِنَ الْأَسْمَاءِ الْحُسْنىٰ ـ حَتّىٰ تَتِمَّ ثَلَاثَمِائَةٍ وَسِتِّينَ اسْماً ـ فَهِيَ نِسْبَةٌ لِهٰذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ، وَهٰذِهِ الْأَسْمَاءُ الثَّلَاثَةُ أَرْكَانٌ، وَحَجَبَ الِاسْمَ الْوَاحِدَ الْمَكْنُونَ الْمَخْزُونَ بِهٰذِهِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثَةِ، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾».

٣٠٩ / ٢ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ وَمُوسَى بْنِ عُمَرَ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: هَلْ كَانَ اللهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ عَارِفاً بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «نَعَمْ».



چیزها است که آنها را از کتم عدم به عرصهٔ وجود آورده. و بدیع، به معنی مبدع است و مُبدع آن است که از سر نو چیزی را پدید می‌آورد. و رفیع، بلند مرتبه و بزرگوار است. و جلیل، بزرگ و بزرگوار و صاحب جلال است، و جلال ضد جمال است و صفات حق تعالی بر دو نوع است: یکی جمال و دیگری جلال. پس آنچه در آن رفق و لطف باشد، آن را جمال گویند و آنچه در آن، قهر و غلبه باشد، آن را جلال گویند. و نیز صفات باطن را جلال نامند و صفات ظاهر را جمال. و کریم، بخشندهٔ بزرگوار و گرانمایه است. و رازق، روزی دهنده است که جمیع خلائق را روزی می‌دهد؛ اگر چه آن روزی خورنده در شکم سنگ خارا باشد. و آنجا که عیان است چه حاجت است به بیان. و محیی، زنده کننده است که تمام مردگان را زنده می‌سازد.

و ممیت، میراننده است که همهٔ زندگان را می‌میراند. و باعث، برانگیزنده است که جمیع آنها را که در قبرهایند بیرون می‌آورد و در قیامت ایشان را محشور می‌نماید. و وارث، میراث برنده است و به هر که داده بعد از مردن، به خود آن جناب بر می‌گردد. و اصل وارث، به معنی باقی است و در اینجاست که وارث را وارث می‌گویند؛ چون که بعد از میت مانده).

«پس این نام‌ها و آنچه از نام‌ها نیکوتر آن جناب باشد غیر از اینها تا آن‌که سیصد و شصت نام تمام شود، همه به این نام‌های سه گانه منسوب‌اند و این نام‌های سه گانه، ارکانند و آن یک نام، مکنون و مخزون به واسطهٔ این نام‌های سه گانه و ظهور و کفایت اینها، محجوب و مستور شده و این است معنی فرمودهٔ خدای تعالی﴿ قُلِ ٱدْعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدْعُواْ ٱلرَّحْمَـٰنَ أَيًّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ﴾[1]، یعنی: بگو: بخوانید خدا را الله بخوانید او را یا رحمن (یعنی ذات مقدس را می‌خواهید الله بنامید و می‌خواهید رحمن نام کنید)، به هر یک از این دو نام که او را بخوانید و او را به آن مسمی گردانید، روا است؛ زیرا که او را نام‌های نیکوتر است» (و معنی همه، یک چیز است و آن، ذات مقدس است).

۲ / ۳۰۹. احمد بن ادریس، از حسین بن عبدالله، از محمد بن عبدالله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن عثمان، از ابن سِنان روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا خدای عزّوجلّ عارف بود به خود پیش از آن‌که خلائق را

---

۱. اسراء، ۱۱۰.

قُلْتُ: يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا؟ قَالَ: «مَا كَانَ مُحْتَاجاً إِلىٰ ذٰلِكَ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا، وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا، هُوَ نَفْسُهُ، وَنَفْسُهُ هُوَ، قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ، فَلَيْسَ يَحْتَاجُ إِلىٰ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ، وَ لٰكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا؛ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعَ بِاسْمِهِ، لَمْ يُعْرَفْ، فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ: الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ؛ لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، فَمَعْنَاهُ: اللهُ، وَاسْمُهُ: الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ عَلَا عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ».

٣١٠ / ٣. وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الِاسْمِ: مَا هُوَ؟ قَالَ: «صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ».

٣١١ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «اسْمُ اللهِ غَيْرُهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ «شَيْءٍ» فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللهَ، فَأَمَّا مَا عَبَّرَتْهُ الْأَلْسُنُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَيْدِي، فَهُوَ مَخْلُوقٌ، وَاللهُ غَايَةُ مَنْ غَايَاهُ، وَالْمُغَيَّا غَيْرُ الْغَايَةِ، وَالْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ، وَكُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ، وَصَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَيْرُ مَوْصُوفٍ بِحَدٍّ مُسَمّىً، لَمْ يَتَكَوَّنْ؛ فَيُعْرَفَ كَيْنُونِيَّتُهُ بِصُنْعِ غَيْرِهِ، وَلَمْ يَتَنَاهَ إِلىٰ غَايَةٍ إِلَّا كَانَتْ غَيْرَهُ، لَا يَزِلُّ مَنْ فَهِمَ هٰذَا الْحُكْمَ أَبَداً، وَهُوَ التَّوْحِيدُ الْخَالِصُ، فَارْعَوْهُ، وَصَدِّقُوهُ، وَتَفَهَّمُوهُ بِإِذْنِ اللهِ.

مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللهَ بِحِجَابٍ أَوْ بِصُورَةٍ أَوْ بِمِثَالٍ، فَهُوَ مُشْرِكٌ؛ لِأَنَّ حِجَابَهُ

بیافریند؟ فرمود: «بلی». عرض کردم که خویش را می‌دید و به آن سخنی را می‌شنوانید (یعنی چنانچه یکی از ما نفس خویش را می‌بیند و گاهی با آن صحبت می‌دارد و او را وعده می‌دهد که فردا چنین می‌کنم، و آن را فرمان می‌دهد که چنین کن، آن جناب نیز چنین بود؟).

حضرت فرمود که: «به این محتاج نبود؛ زیرا که از نفس خود سؤال نمی‌کرد و از آن طلب نمی‌فرمود. آن جناب، نفس خویش و نفس او، آن جناب بود. قدرتش نافذ بود و محتاج به سوی این نبود که خود را به نامی مسمی گرداند، ولیکن از برای خود به جهت غیر خویش نامی چند را برگزید که آن غیر او را به آن نام‌ها بخواند؛ زیرا که هرگاه آن جناب را به نامش بخوانند، کسی او را نشناسد.

پس اول نامی که از برای خود برگزید، علیّ عظیم بود (یعنی برتر از حد وهم و بزرگ‌تر از اندیشهٔ فهم)؛ زیرا که آن جناب از همه چیز برتر و بر همه برتری دارد. پس معنی آن الله و ذات مقدس است، و نامش علیّ عظیم و آن، اول نام‌های اوست که بر هر چیز برتری گرفته است».

۳۱۰ / ۳. به همین اسناد، از محمد بن سِنان روایت است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از نام خدا که آن چیست؟ فرمود که: «صفتی است از برای موصوف» (یعنی نشانه‌ای است از برای مسمیٰ).

۳۱۱ / ۴. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از بعضی از اصحاب خویش، از بکر صالح، از علی بن صالح، از حسن بن محمد بن خالد بن یزید، از عبدالاعلی، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «اسم خدا غیر اوست، و هر چیزی که نام چیزی بر آن واقع شود، مخلوق است، مگر خدای تعالی.

اما آنچه زبان‌ها آن را تعبیر کند، یا دست‌ها آن را بسازد چون نوشته، مخلوق است. و لفظ الله (که فارسی آن خدا است) غایتی از غایات و نامی از نام‌های اوست که نظر خلائق به آن می‌رسد و غایت نظر ایشان واقع می‌شود، و معنی که ذات مقدس است، غایت نیست (و در بعضی از نسخه‌ها مغییٰ با غین مفتوحهٔ نقطه‌دار و ضمّ میم و یای مشدده واقع شده و مراد از آن، نیز ذات مقدس است که غایت از برای آن قرار داده‌اند، و در شرح این عبارت، غیر از این نیز گفته‌اند). و غایت که نظر خلق به آن منتهی شود و موصوف است به وصف معلوم و هر چه به وصف در آید، مصنوع است، و صانع چیزها، موصوف نمی‌شود به اندازهٔ معین و کسی او را در وجود نیاورده که هستی او را به صنعت غیر او بشناسد، و متناهی نشده تا غایتی، مگر آنکه

وَمِثَالَهُ وَصُورَتَهُ غَيْرُهُ، وَإِنَّمَا هُوَ وَاحِدٌ، مُتَوَحِّدٌ. فَكَيْفَ يُوَحِّدُهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَرَفَهُ بِغَيْرِهِ؟! وَإِنَّمَا عَرَفَ اللهَ مَنْ عَرَفَهُ بِاللهِ، فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ بِهِ، فَلَيْسَ يَعْرِفُهُ، إِنَّمَا يَعْرِفُ غَيْرَهُ، لَيْسَ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْمَخْلُوقِ شَيْءٌ، وَاللهُ خَالِقُ الْأَشْيَاءِ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ، وَاللهُ يُسَمّىٰ بِأَسْمَائِهِ وَهُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ، وَالْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ».

١٦ ـ بَابُ مَعَانِي الْأَسْمَاءِ وَاشْتِقَاقِهَا

٣١٢ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ تَفْسِيرِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ﴾ فَقَالَ: «الْبَاءُ بَهَاءُ اللهِ، وَالسِّينُ سَنَاءُ اللهِ، وَالْمِيمُ مَجْدُ اللهِ ـ وَرَوىٰ بَعْضُهُمْ: الْمِيمُ مُلْكُ اللهِ ـ وَاللهُ إِلٰهُ كُلِّ شَيْءٍ، الرَّحْمٰنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ، وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً».

٣١٣ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ أَسْمَاءِ اللهِ وَاشْتِقَاقِهَا: اللهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ؟ فَقَالَ: «يَا هِشَامُ، اللهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلٰهٍ، وَالْإِلٰهُ يَقْتَضِي مَأْلُوهاً، وَالِاسْمُ غَيْرُ الْمُسَمّىٰ، فَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ دُونَ الْمَعْنىٰ، فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئاً؛ وَمَنْ عَبَدَ الِاسْمَ وَالْمَعْنىٰ، فَقَدْ أَشْرَكَ وَعَبَدَ اثْنَيْنِ؛

آن غایت، غیر اوست و هر که این حکم را که بیان کردیم، بفهمد هرگز خوار نگردد و این توحیدی است خالص. پس آن را رعایت کنید و به آن تصدیق نمایید و بفهمید به اذن خدا.

و هر که گمان کند که خدا را می‌شناسد به حجاب و واسطهٔ میان او و خلائق یا به صورت عقلی، یا به مثال خیالی، مشرک است؛ زیرا که حجاب و صورت مثالی که قرار داده، غیر خدا است و جز این نیست که آن جناب، یگانه‌ای است که او را به یگانگی پرستیده‌اند، و چگونه او را به یگانگی یاد نموده آن‌که گمان می‌کند که او را به غیر او شناخته، و هر که خدا را شناخته، خدا را به خدا شناخته، پس هر که آن جناب را به خودش نشناخته، او را نمی‌شناسد، بلکه غیر او را می‌شناسد و در میانهٔ خالق و مخلوق چیزی واسطه نیست، و خدا آفرینندهٔ همه چیز است؛ نه از ماده و مثالی که تحقق داشته باشد. و خدا را به نام‌هایی که دارد باید نامید و آن جناب، غیر از نام‌های خود و نام‌ها غیر اویند».

۱۶. در باب بیان معانی نام‌های خدا و اشتقاق آنها

۳۱۲ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از عبدالله بن سنان که گفت: از امام جعفر صادق﷣ سؤال کردم از تفسیر و شرح ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾[1] آن حضرت فرمود که: «بای آن، بها و روشنی و حسن خدا است. و سین، سنا و رفعت و شرف خدا است. و میم، مجد و کرم و کثرت عطای خدا است».

● و بعضی از ایشان، روایت کرده است که: «میم، مالک و مالکیت (یا پادشاهی) خدا است و الله، إله و معبود هر چیزی است و رحمن و بخشاینده است به همه آفریدگان خویش (یعنی در دنیا) و رحیم و مهربان است به مؤمنان بخصوص» (یعنی در آخرت).

۳۱۳ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن شوید، از هشام بن حکم روایت کرده است که امام جعفر صادق﷣ را سؤال کردم از نام‌های خدا و اشتقاق آنها و این‌که الله از چه چیزی مشتق شده است؟

فرمود: «ای هشام، الله، مشتق است از إله و إله، مألوه و معبودی می‌خواهد (چه آن فِعال است از الاهت و اُلوهیّت که به معنی عبادت و عبودیت است و آن به معنی پرستیدن و

۱. فاتحه، ۱.

وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنىٰ دُونَ الِاسْمِ، فَذَاكَ التَّوْحِيدُ، أَفَهِمْتَ يَا هِشَامُ؟».

قَالَ: قُلْتُ: زِدْنِي، قَالَ: «لِلّٰهِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ اسْماً، فَلَوْ كَانَ الِاسْمُ هُوَ الْـمُسَمّىٰ، لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلٰهاً، وَلٰكِنَّ اللهَ مَعْنىً يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهٰذِهِ الْأَسْمَاءِ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ.

يَا هِشَامُ، الْخُبْزُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ، وَالْمَاءُ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ، وَالثَّوْبُ اسْمٌ لِـلْمَلْبُوسِ، وَالنَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرِقِ؛ أَفَهِمْتَ يَا هِشَامُ فَهْماً تَدْفَعُ بِهِ، وَتُنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا الْمُتَّخِذِينَ مَعَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ غَيْرَهُ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «نَفَعَكَ اللهُ بِهِ وَثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ».

قَالَ هِشَامٌ: فَوَ اللهِ، مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتّىٰ قُمْتُ مَقَامِي هٰذَا.

٣١٤ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ، قَالَ: سُئِلَ عَنْ مَعْنَى اللهِ، فَقَالَ: «اسْتَوْلىٰ عَلىٰ مَا دَقَّ وَجَلَّ».

٣١٥ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: «هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَهَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ».

پرستش است). و اسم، غير مسمى است (چه اسم همان مركب از حروف است، چون زيد كه مركب است از زا و يا و دال و مسمى، آن شخص معين و مشخصى است كه اين اسم بر او دلالت مى‌كند). پس هر كه اسم خدا را عبادت كند، نه معنى [را]، كافر است، و چيزى را عبادت نكرده، و هر كه اسم و معنى را هر دو عبادت كند، كافر است و دو چيز را عبادت كرده و اين مستلزم شرك است و هر كه معنى را عبادت كند و نه اسم، اين عبادت، توحيد است و خدا را به يگانگى پرستيدن. اى هشام، آيا آنچه گفتم، فهميدى؟»

هشام گفت: عرض كردم كه: به من بيشتر بفرما. فرمود: «به درستى كه خدا را نود و نه اسم است. پس اگر اسم همان مسمى باشد، هر آينه هر اسمى از آنها خدايى خواهد بود، وليكن خدا معنى است كه دلالت مى‌شود بر او، به واسطهٔ اين اسم‌ها و همهٔ اين اسم‌ها غير اويند. اى هشام، نان، اسم است از براى آنچه آن را مى‌خورند و آب، اسم است از براى آنچه آن را مى‌نوشند و جامه، اسم است از براى آنچه آن را مى‌پوشند و آتش، اسم است از براى آنچه مى‌سوزاند.

اى هشام، آيا فهميدى چنان فهميدنى كه به آن دفع كنى و مخاصمه نمايى با دشمنان ما و آنان كه غير خداى جلّ وعزّ را با او قرار مى‌دهند؟». عرض كردم: بلى. حضرت فرمود كه: «اى هشام، خدا تو را نفع بخشد، و تو را ثابت و پا بر جاى دارد». هشام گفت: به خدا سوگند، بعد از آن‌كه از اين مجلس برخاستم، كسى در باب توحيد خدا، بر من غالب نشد.[۱]

۳۱۴ / ۳. چند نفر از اصحاب ما روايت كرده‌اند از احمد بن محمد برقى، از قاسم بن يحيى، از جدش حسن بن راشد، از ابوالحسن حضرت موسى بن جعفر عليه السلام كه گفت: از آن حضرت از معنى الله سؤال شد، فرمود كه: «يعنى مستولى شده بر آنچه دقيق و جليل باشد» (حاصل معنى آن‌كه بر همه چيز غلبه دارد).

۳۱۵ / ۴. على بن محمد، از سهل بن زياد، از يعقوب بن يزيد، از عباس بن هلال روايت كرده است كه امام رضا عليه السلام را پرسيدم از معنى فرمودهٔ خداى عزّوجلّ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ﴾[۲] كه ترجمهٔ ظاهر آن اين است كه: «خدا روشنى آسمان‌ها و زمين است». حضرت

۱. مترجم با عبارت «تا آخر آنچه در باب معبود گذشت، و چون محض تكرار بود لهذا ذكر نشده. اين حديث را ترجمه نكرده»، كه عين ترجمهٔ وى در اينجا آورده شد.
۲. نور، ۳۵.

● وَفِي رِوَايَةِ الْبَرْقِيِّ: «هُدىً مَنْ فِي السَّمَاءِ، وَهُدىً مَنْ فِي الْأَرْضِ».

٣١٦ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ وَقُلْتُ: أَمَّا «الْأَوَّلُ» فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، وَأَمَّا «الْآخِرُ» فَبَيِّنْ لَنَا تَفْسِيرَهُ.

فَقَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا أَنْ يَبِيدَ أَوْ يَتَغَيَّرَ، أَوْ يَدْخُلَهُ التَّغَيُّرُ وَالزَّوَالُ، أَوْ يَنْتَقِلَ مِنْ لَوْنٍ إِلىٰ لَوْنٍ، وَمِنْ هَيْئَةٍ إِلىٰ هَيْئَةٍ، وَمِنْ صِفَةٍ إِلىٰ صِفَةٍ، وَمِنْ زِيَادَةٍ إِلىٰ نُقْصَانٍ، وَمِنْ نُقْصَانٍ إِلىٰ زِيَادَةٍ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ بِحَالَةٍ وَاحِدَةٍ، هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، وَهُوَ الْآخِرُ عَلىٰ مَا لَمْ يَزَلْ، وَلَا تَخْتَلِفُ عَلَيْهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ كَمَا تَخْتَلِفُ عَلىٰ غَيْرِهِ، مِثْلُ الْإِنْسَانِ الَّذِي يَكُونُ تُرَاباً مَرَّةً، وَمَرَّةً لَحْماً وَدَماً، وَمَرَّةً رُفَاتاً وَرَمِيماً، وَكَالْبُسْرِ الَّذِي يَكُونُ مَرَّةً بَلَحاً، وَمَرَّةً بُسْراً، وَمَرَّةً رُطَباً، وَمَرَّةً تَمْراً، فَتَتَبَدَّلُ عَلَيْهِ الْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ، وَاللهُ ـ جَلَّ وَعَزَّ ـ بِخِلَافِ ذٰلِكَ».

٣١٧ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مَيْمُونٍ الْبَانِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ، فَقَالَ: «الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ، وَلَا عَنْ بَدْءٍ سَبَقَهُ؛ وَالْآخِرُ لَا عَنْ نِهَايَةٍ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ، وَلٰكِنْ قَدِيمٌ، أَوَّلٌ، آخِرٌ، لَمْ يَزَلْ، وَلَا يَزُولُ، بِلَا بَدْءٍ وَلَا نِهَايَةٍ، لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ، وَلَا يَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلىٰ حَالٍ، خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ».

فرمود که: «رهنمای اهل آسمان‌ها و رهنمای اهل زمین است».

● و در روایت برقی چنین است که: «خدا، هدایت کسانی است که در آسمان‌هایند و هدایت کسانی است که در زمین‌اند» (چه، آن جناب به طریقی اهل اینها را به راه راست رهبری نموده که گویا نفس هدایت و حقیقت، راه راست نمودن است و از اینجا است که نور را به منور و ذوالنور و روشنی را به روشن سازنده و خداوند روشنی تفسیر و تقدیر می‌کند).

۳۱۶ / ۵. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از فُضیل بن عثمان، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق ﷺ پرسیدم از فرمودهٔ خدای عزّوجلّ ﴿هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْآخِرُ﴾[1] و عرض کردم که اول را شناختیم و معنی آن را دانستیم، تفسیر آخر و معنی آن را برای ما بیان فرما.

حضرت فرمود که: «هیچ چیز نیست، مگر این‌که هلاک می‌شود یا متغیر می‌گردد، و یا یک نحو تغیّر و زوال در آن راه می‌یابد، یا از رنگی به رنگی، یا از هیأتی به هیأتی، یا از صفتی به صفتی می‌گردد. و از زیادتی به سوی نقصان، و از نقصان به سوی زیادتی، انتقال می‌یابد، مگر پروردگار عالمیان که آن جناب، همیشه به یک حال بوده و خواهد بود. اوست اول پیش از هر چیزی، و اوست آخر بر آن نحوی که در اول بوده، بدون تغیر، و صفات و نام‌ها بر او مختلف نمی‌شود؛ چنانچه بر غیر او مختلف می‌شود، مثل انسانی که یک مرتبه خاک می‌باشد و یک مرتبه گوشت و خون و یک مرتبه خُرد و مُرد شده و در هم شکسته و پوسیده و از هم پاشیده است و مانند خرمای نیم‌رس که یک مرتبه غوره می‌باشد و یک مرتبه خرمای نیم‌رس و یک مرتبه خرمای‌تر و یک مرتبه خرمای خشک. پس نام‌ها و صفات بر هر یک از اینها متبدل می‌شود و خدای عزّوجلّ بر خلاف این است».

۳۱۷ / ۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از محمد بن حکیم، از میمون البان روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق ﷺ شنیدم در حالی که از او سؤال شد از معنی اول و آخر که حضرت فرمود: «اول است بی آن‌که اولی پیش از او باشد، یا پدیدآورنده‌ای که بر او پیشی گرفته باشد. و آخر است بی آن‌که انتهایی داشته باشد؛ چنانچه از صفت آفریدگان تعقل می‌شود، ولیکن قدیم است و اول و آخر که همیشه بوده و همیشه

---

۱. حدید، ۳.

٣١٨ / ٧ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ رَفَعَهُ إِلىٰ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ﷺ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ، لَهُ أَسْمَاءٌ وَصِفَاتٌ فِي كِتَابِهِ، وَأَسْمَاؤُهُ وَصِفَاتُهُ هِيَ هُوَ؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ : «إِنَّ لِهٰذَا الْكَلَامِ وَجْهَيْنِ: إِنْ كُنْتَ تَقُولُ: «هِيَ هُوَ»، أَيْ إِنَّهُ ذُو عَدَدٍ وَكَثْرَةٍ، فَتَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ؛ وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ: هٰذِهِ الصِّفَاتُ وَالْأَسْمَاءُ لَمْ تَزَلْ، فَإِنَّ «لَمْ تَزَلْ» مُحْتَمِلٌ مَعْنَيَيْنِ: فَإِنْ قُلْتَ: لَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ فِي عِلْمِهِ وَهُوَ مُسْتَحِقُّهَا، فَنَعَمْ؛ وَإِنْ كُنْتَ تَقُولُ: لَمْ يَزَلْ تَصْوِيرُهَا وَهِجَاؤُهَا وَتَقْطِيعُ حُرُوفِهَا، فَمَعَاذَ اللهِ أَنْ يَكُونَ مَعَهُ شَيْءٌ غَيْرُهُ، بَلْ كَانَ اللهُ وَلَا خَلْقَ، ثُمَّ خَلَقَهَا وَسِيلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، يَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَيْهِ، وَيَعْبُدُونَهُ وَهِيَ ذِكْرُهُ، وَكَانَ اللهُ وَلَا ذِكْرَ، وَالْمَذْكُورُ بِالذِّكْرِ هُوَ اللهُ الْقَدِيمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ، وَالْأَسْمَاءُ وَالصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتٌ، وَالْمَعَانِي، وَالْمَعْنِيُّ بِهَا هُوَ اللهُ الَّذِي لَا يَلِيقُ بِهِ الِاخْتِلَافُ وَلَا الِائْتِلَافُ، وَإِنَّمَا يَخْتَلِفُ وَيَأْتَلِفُ الْمُتَجَزِّئُ، فَلَا يُقَالُ: اللهُ مُؤْتَلِفٌ، وَلَا اللهُ قَلِيلٌ ولَا كَثِيرٌ، وَلٰكِنَّهُ الْقَدِيمُ فِي ذَاتِهِ؛ لِأَنَّ مَا سِوَى الْوَاحِدِ مُتَجَزِّئٌ، وَاللهُ وَاحِدٌ، لَا مُتَجَزِّئٌ وَلَا مُتَوَهَّمٌ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثْرَةِ، وَكُلُّ مُتَجَزِّئٍ أَوْ مُتَوَهَّمٍ بِالْقِلَّةِ وَالْكَثْرَةِ، فَهُوَ مَخْلُوقٌ دَالٌّ عَلىٰ خَالِقٍ لَهُ؛ فَقَوْلُكَ: «إِنَّ اللهَ قَدِيرٌ» خَبَّرْتَ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ، فَنَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْعَجْزَ، وَجَعَلْتَ الْعَجْزَ سِوَاهُ، وَكَذٰلِكَ قَوْلُكَ: «عَالِمٌ» إِنَّمَا نَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ، وَجَعَلْتَ الْجَهْلَ سِوَاهُ، وَإِذَا أَفْنَى اللهُ الْأَشْيَاءَ، أَفْنَى الصُّورَةَ وَالْهِجَاءَ وَالتَّقْطِيعَ، وَلَا يَزَالُ مَنْ لَمْ يَزَلْ عَالِماً».

خواهد بود، بی‌ابتدا و نهایت و حدوث بر او واقع نمی‌شود، و از حالی به حالی نمی‌گردد و آفرینندهٔ هر چیزی است».

۳۱۸ / ۷. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته به سوی ابو هاشم جعفری که گفت: در نزد حضرت امام محمد تقی علیه السلام بودم مردی از آن حضرت سؤال نمود و عرض کرد که: مرا خبر ده از پروردگار عالم ـ تبارک و تعالی ـ که او را نام‌ها و صفاتی چند است در کتابش که قرآن است، آیا نام‌ها و صفات آن جناب، خود آن جناب است؟

حضرت فرمود که: «این سخن، دو وجه دارد: اگر می‌گویی که اینها آن جناب‌اند، به این معنی که خدا صاحب عدد و کثرت است، خدا از این برتر است. و اگر می‌گویی که این صفات و نام‌ها همیشه بوده‌اند، این لفظ همیشه دو معنی را احتمال دارد. پس اگر می‌گویی که همیشه اینها در نزد خدا در علم او بوده‌اند و آن جناب سزاوار اینها بوده، بلی؛ و اگر می‌گویی که همیشه تصویر و تعداد حروف و تقطیع حروف اینها بوده، معاذ الله، پناه می‌بریم به خدا از آن‌که با او چیزی غیر از او باشد. بلکه خدای تعالی بود و هیچ آفریده‌ای نبود، بعد از آن، نام‌ها و صفات را آفرید تا دست‌آویزی باشد در میانهٔ او و خلائقش که با اینها به سوی آن جناب تضرع و زاری نمایند، و او را عبادت کنند، و اینها یاد و یادگار آن جناب‌اند که مردم او را فراموش نکنند.

و خدا بود و یادی نبود و آن‌که به ذکر مذکور می‌شود، خدایی است قدیم که همیشه بوده و نام‌ها و صفات با معانی لغوی و مفهومات عرفی آنها که به نفوس و عقول برپایند، آفریدگانند (و بنا بر بعضی از نسخ کافی، معانی نام‌ها و صفات مخلوق است) و مقصود از اینها، خدا است که اختلاف و ائتلاف، لائق به شأن او نیست. و جز این نیست که آنچه پاره پاره باشد، جمع و پراکنده می‌شود. پس نمی‌توان گفت که: خدا چیزی است به هم آمیخته و نه آن‌که آن جناب اندک است و نه بسیار، ولیکن فی حد ذاته قدیم است؛ زیرا که آنچه غیر از او یکی باشد، صاحب اجزاست و خدا، یکی است و یگانه، که جزئی ندارد و او را به کمی و بسیاری توهم نمی‌توان کرد، و هر چه جزء داشته باشد، یا به کمی و بسیاری توهم شود، مخلوق است که دلالت می‌کند بر آن‌که او را خالقی هست.

پس گفتار تو که خدا تواناست، خبر داده‌ای که چیزی او را عاجز نمی‌کند، و به همین کلمه، عجز را از او دور نموده‌ای و عجز را غیر از او قرار داده‌ای، و همچنین گفتار تو که می‌گویی

فَقَالَ الرَّجُلُ: فَكَيْفَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا سَمِيعاً؟ فَقَالَ: «لِأَنَّهُ لَا يَخْفىٰ عَلَيْهِ مَا يُدْرَكُ بِالْأَسْمَاعِ، وَلَمْ نَصِفْهُ بِالسَّمْعِ الْمَعْقُولِ فِي الرَّأْسِ.

وَكَذٰلِكَ سَمَّيْنَاهُ بَصِيراً؛ لِأَنَّهُ لَا يَخْفىٰ عَلَيْهِ مَا يُدْرَكُ بِالْأَبْصَارِ مِنْ لَوْنٍ أَوْ شَخْصٍ أَوْ غَيْرِ ذٰلِكَ، وَلَمْ نَصِفْهُ بِبَصَرِ لَحْظَةِ الْعَيْنِ.

وَكَذٰلِكَ سَمَّيْنَاهُ لَطِيفاً؛ لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ مِثْلِ الْبَعُوضَةِ وَأَخْفىٰ مِنْ ذٰلِكَ، وَمَوْضِعِ النُّشُوءِ مِنْهَا، وَالْعَقْلِ وَالشَّهْوَةِ؛ لِلسَّفَادِ وَالْحَدَبِ عَلىٰ نَسْلِهَا، وَإِقَامِ بَعْضِهَا عَلىٰ بَعْضٍ، وَنَقْلِهَا الطَّعَامَ وَالشَّرَابَ إِلىٰ أَوْلَادِهَا فِي الْجِبَالِ وَالْمَفَاوِزِ وَالْأَوْدِيَةِ وَالْقِفَارِ، فَعَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَهَا لَطِيفٌ بِلَا كَيْفٍ، وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ لِلْمَخْلُوقِ الْمُكَيَّفِ.

وَكَذٰلِكَ سَمَّيْنَا رَبَّنَا قَوِيّاً لَا بِقُوَّةِ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ، وَلَوْ كَانَتْ قُوَّتُهُ قُوَّةَ الْبَطْشِ الْمَعْرُوفِ مِنَ الْمَخْلُوقِ، لَوَقَعَ التَّشْبِيهُ، وَلَاحْتَمَلَ الزِّيَادَةَ، وَمَا احْتَمَلَ الزِّيَادَةَ احْتَمَلَ النُّقْصَانَ، وَمَا كَانَ نَاقِصاً كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ، وَمَا كَانَ غَيْرَ قَدِيمٍ كَانَ عَاجِزاً، فَرَبُّنَا ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ لَا شِبْهَ لَهُ وَلَا ضِدَّ، وَلَا نِدَّ وَلَا كَيْفَ، وَلَا نِهَايَةَ، وَلَا تَبْصَارَ بَصَرٍ، وَمُحَرَّمٌ عَلَى الْقُلُوبِ أَنْ تُمَثِّلَهُ، وَعَلَى الْأَوْهَامِ أَنْ تَحُدَّهُ، وَعَلَى الضَّمَائِرِ أَنْ تُكَوِّنَهُ، جَلَّ وَعَزَّ عَنْ إِدَاتِ خَلْقِهِ، سِمَاتِ بَرِيَّتِهِ، وَتَعَالىٰ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً».

٣١٩ / ٨. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ

که: خدا دانا است، به همین کلمه، جهل را از او نفی کرده‌ای و آن را غیر او قرار داده‌ای، و چون خدای تعالی چیزها را نیست و نابود گرداند، صورت لفظی و معنوی و حروف هجا و تقطیع آن را نیست و نابود کند، و آنکه همیشه عالم و دانا بوده، برطرف نمی‌شود».

آن مرد عرض کرد که: پس ما چگونه پروردگار خویش را شنوا نامیدیم؟ حضرت فرمود: «زیرا که آنچه به گوش‌ها درک می‌شود، بر او پوشیده و پنهان نیست و او را وصف نکردیم به گوشی که در سرْ تعقل می‌شود و همچنین او را بینا نامیدیم؛ زیرا که آنچه به چشم‌ها درک می‌شود، از رنگ یا شخص یا غیر اینها، بر او پوشیده نمی‌باشد، و او را به چشمی که آن را بر هم می‌زنند، وصف نکردیم و همچنین او را لطیف نامیدیم، به جهت علم آن جناب به چیز کوچک و ریزه، چون پشهٔ بسیار خُرد و آنچه از آن خُردتر است، و موضع نشو و نما و عقل و خواهش مجامعت نر با ماده و محبت آنها با فرزندان خویش، و حفظ و نگاه‌داری بعضی از آنها که بر بعضی گماشته‌اند، و آب و دانه که به جانب فرزندان خویش می‌برند در کوه‌ها و بیابان‌ها و رودخانه‌ها و صحراهای خشک بی آب و علف، همه را می‌داند. پس دانستیم که خالق اینها، لطیف است که علم به این امور لطیفه دارد. خالق این امور لطیفه است بدون چون و چگونگی. و جز این نیست که کیفیت و چگونگی از برای مخلوق است که به چون و چگونه متصف می‌گردد.

و همچنین پروردگار خویش را توانا نامیدیم، نه به آن توانایی که سخت گرفتن و حمله بردن باشد که از مخلوق معروف است و اگر چنانچه توانایی او، این نوع توانایی بود که از خلق معلوم است، هر آینه تشبیه او به خلائق لازم می‌آمد و احتمال زیادتی داشت و آنچه احتمال زیادتی داشته باشد، احتمال نقصان نیز دارد و آنچه ناقص و ناتمام باشد، قدیم نخواهد بود و آنچه قدیم نباشد، عاجز و درمانده است. پس پروردگار ما ـ تبارک و تعالی ـ شبیه و ضد و همتا ندارد. و او را چون و نهایتی نیست و به چشم سر نه می‌بیند. و حرام است بر دل‌ها که او را ممثل و مصور سازند و بر وهم‌ها که او را اندازه نمایند، و بر اندیشه‌های خاطر که هویت و مائیت او را تصور کنند. بزرگوارتر از این است که هویات و صفات آفریدگان با آلت دیدن و شنیدن که در ایشان است، در او باشد. و عزیزتر از این است که علامات و نشانه‌ها که در خاکیانی که ایشان را از خاک آفریده، داشته باشد. برتر است از این برتری به غایت بزرگ».

۳۱۹ / ۸. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از آنکه او را ذکر کرده، از

أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ: اللهُ أَكْبَرُ. فَقَالَ: «اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ؟» فَقَالَ: مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «حَدَّدْتَهُ» فَقَالَ الرَّجُلُ: كَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: «قُلْ: اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».

٣٢٠ / ٩ . وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ ﷺ: «أَيُّ شَيْءٍ اللهُ أَكْبَرُ؟» فَقُلْتُ: اللهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، فَقَالَ: «وَكَانَ ثَمَّ شَيْءٌ؛ فَيَكُونَ أَكْبَرَ مِنْهُ؟» فَقُلْتُ: فَمَا هُوَ؟ قَالَ: «اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».

٣٢١ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ عَنْ «سُبْحَانَ اللهِ» فَقَالَ: «أَنَفَةٌ لِلّٰهِ».

٣٢٢ / ١١ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ مَوْلىٰ طِرْبَالٍ، عَنْ هِشَامٍ الْجَوَالِيقِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿سُبْحَانَ ٱللَّهِ﴾: مَا يُعْنىٰ بِهِ؟ قَالَ: «تَنْزِيهُهُ».

٣٢٣ / ١٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَ ﷺ: مَا مَعْنَى «الْوَاحِدِ»؟ فَقَالَ: «إِجْمَاعُ الْأَلْسُنِ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، كَقَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ ».

امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که گفت: مردی در خدمت آن حضرتﷺ الله اکبر گفت (یعنی خدا بزرگ‌تر است). حضرت فرمود که: «خدا از چه چیز بزرگ‌تر است؟» عرض کرد که: از هر چیز؟ حضرت فرمود که: «خدا را به اندازه در آوردی». آن مرد عرض کرد که: به چه وضع بگویم؟ فرمود که: «بگو: خدا بزرگ‌تر است از آن‌که به وصف در آید».

۳۲۰ / ۹ . و همین مضمون را محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از مَروک بن عُبید، از جُمیع بن عُمیر روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادقﷺ فرمود که: «خدا بزرگ‌تر است یعنی چه؟ و تقدیر آن چون می‌شود؟» عرض کردم که: خدا از هر چیزی بزرگ‌تر است. حضرت فرمود که: «آیا در ازل چیزی بود که خدا از آن بزرگ‌تر باشد؟» عرض کردم که: پس بفرما که معنی آن چیست و تقدیر آن چون است؟ فرمود: «خدا بزرگ‌تر است از آن‌که به وصف در آید».

۳۲۱ / ۱۰ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادقﷺ سؤال کردم از «سبحان الله» که معنی آن این است که: «پاک می‌دانم خدا را از همهٔ عیوب و نقائص؛ پاک دانستنی». حضرت فرمود که: «کلمه‌ای است که می‌فهماند ننگ و عار خدا را از آنچه لایق او نباشد».

۳۲۲ / ۱۱ . احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان ـ مولای طِربال ـ، از هشام جوالیقی روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادقﷺ سؤال کردم از فرمودهٔ خدا ﴿سبحان الله﴾[1] از آن، چه قصد می‌شود؟ حضرت فرمود که: «دور کردن آن جناب را از صفات زشت، یا دور بودن از آن».

۳۲۳ / ۱۲ . علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه از ابو هاشم جعفری روایت کرده‌اند که گفت: از امام محمد تقیﷺ سؤال کردم که معنی واحد در نام‌های خدا چیست؟ حضرت فرمود که: «اجماع و اتفاق زبان‌ها بر او به یگانگی؛ چنانچه می‌فرماید: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾[2]، یعنی: هر آینه اگر از کافران سؤال کنی که کی ایشان را آفریده؟ البته خواهند گفت که: خدا».

---

۱. یوسف، ۱۰۸؛ مؤمنون، ۹۱.

۲. زخرف، ۸۷.

١٧ ـ بَابٌ آخَرُ وَ هُوَ مِنَ الْبَابِ الْأَوَّلِ إِلَّا أَنَّ فِيهِ زِيَادَةً وَ هُوَ الْفَرْقُ مَا بَيْنَ الْمَعَانِي الَّتِي تَحْتَ أَسْمَاءِ اللهِ وَأَسْمَاءِ الْمَخْلُوقِينَ

٣٢٤ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْـنِ مُـحَمَّدِ بْـنِ الْـمُخْتَارِ الْـهَمْدَانِـيِّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً، عَـنِ الْـفَتْحِ بْـنِ يَـزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْـخَبِيرُ، السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ● وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ﴾، لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُشَبِّهَةُ، لَمْ يُعْرَفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ، وَلَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ، لٰكِنَّهُ الْمُنْشِئُ، فَرَّقَ بَيْنَ مَنْ جَسَّمَهُ وَصَوَّرَهُ وَأَنْشَأَهُ؛ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ، وَلَا يُشْبِهُ هُوَ شَيْئاً».

قُلْتُ: أَجَلْ ـ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ ـ لٰكِنَّكَ قُلْتَ: الْأَحَدُ الصَّـمَدُ، وَقُـلْتَ: لَا يُشْـبِهُهُ شَيْءٌ، وَاللهُ وَاحِدٌ، وَالْإِنْسَانُ وَاحِدٌ، أَلَيْسَ قَدْ تَشَابَهَتِ الْوَحْدَانِيَّةُ؟

قَالَ: «يَا فَتْحُ، أَحَلْتَ ـ ثَبَّتَكَ اللهُ ـ إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي، فَأَمَّا فِي الْأَسْمَاءِ، فَهِيَ وَاحِدَةٌ، وَهِيَ دَلَالَةٌ عَلَى الْمُسَمّىٰ، وَذٰلِكَ أَنَّ الْإِنْسَانَ وَإِنْ قِيلَ: وَاحِدٌ، فَإِنَّهُ يُخْبِرُ أَنَّهُ جُثَّةٌ وَاحِدَةٌ وَلَيْسَ بِاثْنَيْنِ، وَالْإِنْسَانُ نَفْسُهُ لَيْسَ بِوَاحِدٍ؛ لِأَنَّ أَعْضَاءَهُ مُخْتَلِفَةٌ، وَأَلْوَانَهُ مُخْتَلِفَةٌ، وَمَنْ أَلْوَانُهُ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ وَاحِدٍ، وَهُوَ أَجْزَاءٌ مُجَزَّأَةٌ لَيْسَتْ بِسَوَاءٍ: دَمُهُ غَـيْرُ

۱۷. باب دیگر و آن، از قبیل باب اول است که در اوست آنچه در آن است؛ مگر آن‌که در این باب زیادتی است که در باب سابق نیست و آن فرق میانهٔ معانی است که در تحت نام‌های خدا و نام‌های آفریدگان است

۳۲۴ / ۱ . علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد همدانی و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی همه روایت کرده‌اند، از فتح بن یزید جُرجانی، از حضرت ابوالحسن (که مراد از آن، امام رضا﵇ است. چنانچه از توحید صدوق ظاهر می‌شود و بعضی گفته‌اند که از کشف الغمهٔ اربلی بر می‌آید، که مراد از آن، حضرت امام علی نقی﵇ باشد با آن‌که مقتضای قاعدهٔ اطلاق، بایست که مراد، حضرت امام موسی کاظم﵇ باشد. و علی ای تقدیر) فتح راوی گفت که:از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «خدا، لطیف و آگاه و شنوا و بینا و یکتا و یگانه است و پناه محتاجان است. کسی را نزاد و کسی او را نزاد، و هیچ‌کس او را همتا نبوده و نخواهد بود. خالق از مخلوق، و سازنده از ساخته شده، شناخته نشده و نمی‌شود، ولیکن اوست پدید آورنده‌ای که معروف است، و در میانهٔ آنها که مجسم و مصور گردانیده، فرق قرار داده (به این‌که در میانهٔ چیزها و آنچه باعث امتیاز از آنها باشد، در ایجاد، ما به الامتیازی قرار داد نموده)، که بعضی را جسم و بعضی را صورت گردانیده و آن را بر وفق حکمت ایجاد فرموده؛ زیرا که بود یا در هنگامی که بود و چیزی با او نبود که به او شباهت داشته باشد، یا آن جناب به چیزی شباهت داشته باشد» (در ذات، یا صفات؟)

عرض کردم: بلی، چنین است ولیکن تو فرمودی که: خدا یکی است و پناه نیازمندان و فرمودی که: چیزی با آن جناب شباهت ندارد و خدا یکی است، و انسان نیز یکی است. آیا یگانگی به هم شباهت ندارد؟

و حضرت فرمود که: «ای فتح، قول محالی گفتی (یا معنی آن است که آیا از اعتقاد خود دست برداشتی؟) خدا تو را ثبات داد که از اعتقاد حق دست بر نداری. جز این نیست که آن تشبیه که جایز نیست، در معانی است. اما در نام‌ها، پس آنها یکی است و خاصیت آنها دلالت بر مسمی است. و بیان آنچه مذکور شد، به این وجه است که آدمی و هر چند کسی بگوید که یکی است، خبر می‌دهد که جثّه و تن او یکی است و دوتا نیست، ولیکن خود آدمی یکی نیست؛ زیرا که اعضا و رنگ‌های او با هم اختلاف دارند، و آن‌که رنگ‌های او مختلف

لَحْمِهِ، وَلَحْمُهُ غَيْرُ دَمِهِ، وَعَصَبُهُ غَيْرُ عُرُوقِهِ، وَشَعْرُهُ غَيْرُ بَشَرِهِ، وَسَوَادُهُ غَيْرُ بَيَاضِهِ، وَكَذٰلِكَ سَائِرُ جَمِيعِ الْخَلْقِ؛ فَالْإِنْسَانُ وَاحِدٌ فِي الِاسْمِ، وَلَا وَاحِدٌ فِي الْمَعْنىٰ، وَاللهُ ـ جَلَّ جَلَالُهُ ـ هُوَ وَاحِدٌ لَا وَاحِدَ غَيْرُهُ، لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَلَا تَفَاوُتَ، وَلَا زِيَادَةَ وَلَا نُقْصَانَ، فَأَمَّا الْإِنْسَانُ الْمَخْلُوقُ الْمَصْنُوعُ الْمُؤَلَّفُ مِنْ أَجْزَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ وَجَوَاهِرَ شَتّىٰ غَيْرَ أَنَّهُ بِالِاجْتِمَاعِ شَيْءٌ وَاحِدٌ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَرَّجْتَ عَنِّي فَرَّجَ اللهُ عَنْكَ، فَقَوْلَكَ: اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ فَسِّرْهُ لِي كَمَا فَسَّرْتَ الْوَاحِدَ؛ فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّ لُطْفَهُ عَلىٰ خِلَافِ لُطْفِ خَلْقِهِ لِلْفَصْلِ، غَيْرَ أَنِّي أُحِبُّ أَنْ تَشْرَحَ ذٰلِكَ لِي، فَقَالَ: «يَا فَتْحُ، إِنَّمَا قُلْنَا: اللَّطِيفُ؛ لِلْخَلْقِ اللَّطِيفِ، وَ لِعِلْمِهِ بِالشَّيْءِ اللَّطِيفِ، أَ وَلَا تَرىٰ ـ وَفَّقَكَ اللهُ وَثَبَّتَكَ ـ إِلىٰ أَثَرِ صُنْعِهِ فِي النَّبَاتِ اللَّطِيفِ وَغَيْرِ اللَّطِيفِ؛ وَمِنَ الْخَلْقِ اللَّطِيفِ، وَمِنَ الْحَيَوَانِ الصِّغَارِ، وَمِنَ الْبَعُوضِ وَالْجِرْجِسِ، وَمَا هُوَ أَصْغَرُ مِنْهَا مَا لَا يَكَادُ تَسْتَبِينُهُ الْعُيُونُ، بَلْ لَا يَكَادُ يُسْتَبَانُ ـ لِصِغَرِهِ ـ الذَّكَرُ مِنَ الْأُنْثىٰ، وَالْحَدَثُ الْمَوْلُودُ مِنَ الْقَدِيمِ.

فَلَمَّا رَأَيْنَا صِغَرَ ذٰلِكَ فِي لُطْفِهِ، وَاهْتِدَاءَهُ لِلسِّفَادِ، وَالْهَرَبَ مِنَ الْمَوْتِ، وَالْجَمْعَ لِمَا يُصْلِحُهُ، وَمَا فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، وَمَا فِي لِحَاءِ الْأَشْجَارِ وَالْمَفَاوِزِ وَالْقِفَارِ، وَإِفْهَامَ بَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ مَنْطِقَهَا، وَمَا يَفْهَمُ بِهِ أَوْلَادُهَا عَنْهَا، وَنَقْلَهَا الْغِذَاءَ إِلَيْهَا، ثُمَّ تَأْلِيفَ أَلْوَانِهَا:

باشند، یکی نمی‌باشد، بلکه آن اجزایی است پاره پاره، که به هم وصل شده‌اند و با هم برابر نیستند؛ خون او، غیر گوشت و گوشت او، غیر خون او و پی او، غیر رگ‌های او و موی او، غیر پوست او و سیاهی او، غیر سفیدی اوست. و همچنین باقی ماندهٔ اعضا و رنگ‌های او و سایر خلائق. پس آدمی در اسم یکی است، ولیکن در معنی یکی نیست. و خدای ـ جلّ جلاله ـ یکی و یگانه‌ای است که غیر او یکی و یگانه نیست. و در آن جناب اختلاف و خِلل و اعوجاج و عدم تناسبی نیست، و زیاد نمی‌شود و کم نمی‌گردد. و اما آدمی که مخلوق و مصنوع اوست، مرکب است از اجزای مختلفه و جوهرهای پراکنده که سر به هم آورده و به واسطهٔ اجتماع با هم، یک چیز شده».

عرض کردم که: فدای تو گردم، اندوه مرا بردی، خدا اندوه تو را زائل گرداند! پس تفسیر لطیف و خبیر را برای من بیان فرما، چنانچه تفسیر یکی را بیان فرمودی؛ به درستی که من اجمالاً می‌دانم که لطف خدا، بر خلاف لطف خلق اوست، به جهت فرق ظاهری که در میانهٔ او و ایشان است، مگر آن‌که دوست می‌دارم که تو آن را برای من شرح و بیان فرمایی.

حضرت فرمود که: «ای فتح، ما خدا را لطیف نامیدیم به جهت خلق امور لطیفه و علمی که به چیز لطیف دارد.[1] ای فتح، خدای تعالی توفیق دهد تو را و تو را ثابت بدارد. آیا نظر نمی‌کنی به سوی نشانهٔ صنعت آن جناب در گیاه لطیف و غیر لطیف و غیر آن، از خلق لطیف و از حیوان‌های ریزه و از بَعوض و جِرجِس (که دو نوع از پشه‌های ریزه‌اند) و آنچه از اینها خُردتر است که از غایت ریزکی، نزدیک است که چشم‌ها آن را درنیابد، بلکه نزدیک است که به جهت خُردی که دارد، نر آن از ماده و آنچه تازه متولد شده از آنچه پیش بوده، معلوم نگردد، و ما چون کوچکی و ریزکی آن را دیدیم، با آن لطافتی که دارد و دیدیم که را به سوی مجامعت برده و کیفیت آن را دانسته، و دیدیم که از مرگ و آنچه موجب تلف و اذیت اوست، می‌گریزد و آنچه را که صلاح او در آن است جمع می‌کند، و دیدیم آنچه را که در قعر دریاها و آنچه در پوست درختان و بیابان‌ها و صحراهای خشک و بی آب و علف آفریده، و دیدیم که سخن یکدیگر را می‌فهمند، یا به رموز و اشارات آنچه در نظر دارند حالی یکدیگر می‌نمایند، و آنچه فرزندان آنها به واسطهٔ آن از ایشان می‌فهمند و آنها مطالب خویش را چگونه به ایشان

---

۱. و لطیف به معنی نازک و ریزه و کوچک است. (مترجم)

حُمْرَةٍ مَعَ صُفْرَةٍ، وَبَيَاضٍ مَعَ حُمْرَةٍ، وَأَنَّهُ مَا لَا تَكَادُ عُيُونُنَا تَسْتَبِينُهُ، لِدَمَامَةِ خَلْقِهَا لَا تَرَاهُ عُيُونُنَا، وَلَا تَلْمِسُهُ أَيْدِينَا، عَلِمْنَا أَنَّ خَالِقَ هٰذَا الْخَلْقِ لَطِيفٌ، لَطُفَ بِخَلْقِ مَا سَمَّيْنَاهُ بِلَا عِلَاجٍ وَلَا أَدَاةٍ وَلَا آلَةٍ، وَأَنَّ كُلَّ صَانِعِ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ، وَاللهُ ـ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ ـ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ».

٣٢٥ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ مُرْسَلاً، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ، قَالَ: قَالَ: «اعْلَمْ ـ عَلَّمَكَ اللهُ الْخَيْرَ ـ أَنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ قَدِيمٌ، وَالْقِدَمُ صِفَتُهُ الَّتِي دَلَّتِ الْعَاقِلَ عَلىٰ أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَلَا شَيْءَ مَعَهُ فِي دَيْمُومِيَّتِهِ، فَقَدْ بَانَ لَنَا بِإِقْرَارِ الْعَامَّةِ مُعْجِزَةَ الصِّفَةِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ قَبْلَ اللهِ، وَلَا شَيْءَ مَعَ اللهِ فِي بَقَائِهِ، بَطَلَ قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ؛ وَذٰلِكَ أَنَّهُ لَوْ كَانَ مَعَهُ شَيْءٌ فِي بَقَائِهِ، لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ خَالِقاً لَهُ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ، فَكَيْفَ يَكُونُ خَالِقاً لِمَنْ لَمْ يَزَلْ مَعَهُ؟! وَلَوْ كَانَ قَبْلَهُ شَيْءٌ، كَانَ الْأَوَّلَ ذٰلِكَ الشَّيْءُ، لَا هٰذَا، وَكَانَ الْأَوَّلُ أَوْلىٰ بِأَنْ يَكُونَ خَالِقاً لِلثَّانِي.

ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ ـ إِذْ خَلَقَهُمْ وَتَعَبَّدَهُمْ وَابْتَلَاهُمْ ـ إِلىٰ أَنْ يَدْعُوهُ بِهَا، فَسَمّىٰ نَفْسَهُ سَمِيعاً، بَصِيراً، قَادِراً، قَائِماً، نَاطِقاً، ظَاهِراً، بَاطِناً، لَطِيفاً، خَبِيراً، قَوِيّاً، عَزِيزاً، حَكِيماً، عَلِيماً، وَمَا أَشْبَهَ هٰذِهِ الْأَسْمَاءَ.

فَلَمَّا رَأىٰ ذٰلِكَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْغَالُونَ الْمُكَذِّبُونَ ـ وَقَدْ سَمِعُونَا نُحَدِّثُ عَنِ اللهِ أَنَّهُ لَا شَيْءَ مِثْلُهُ، وَلَا شَيْءَ مِنَ الْخَلْقِ فِي حَالِهِ ـ قَالُوا: أَخْبِرُونَا ـ إِذَا زَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَا مِثْلَ

می‌فهمانند، و دیدیم که روزی را به سوی ایشان می‌برند، بعد از آن دیدیم که رنگ‌های ایشان را با مناسبت تمام با هم ترکیب کرده، که سرخی را با زردی و سفیدی را با سرخی به هم ضمّ فرمود، و دیدیم آنچه را که نزدیک است که به چشم‌های ما در نیاید، به جهت ریزکی خلقتی که دارد، بلکه چشم‌های ما آن را در نیابد، و دست‌های ما نتواند که آن را لمس نماید، دانستیم که خالق این خلق و صانعی که دارد، لطیف است و در آفریدن آنچه نام آن بردیم، بسیار لطف به کار برده بی‌مباشرت عضو و جارحه و بی‌ارادت و اسباب و بدون ماده و مدّه، با آن‌که می‌دانیم که صانع هر چیزی آن را از چیزی ساخته و خدای آفریدگار و صاحب لطف و بزرگوار چیزی را از چیزی نیافریده و نساخته» (بلکه به قلم و صنع پرگار قدرت بر لوح عدم چنین نسخه‌ها نوشته و این نقوش و صورت‌ها را نگاشته و به آب زندگی گلستان وجود را با این گل‌های صنعت آراسته).

۳۲۵ / ۲. علی بن محمد به طریق مرسل، از ابوالحسن حضرت امام رضا﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا خیر و خوبی را به تو تعلیم فرماید. بدان‌که خدای تبارک و تعالی، قدیم است و قدیم بودن، صفت اوست که عاقل را دلالت می‌کند بر این‌که چیزی پیش از او نبوده، و نیز هیچ چیز در وجود ازلی همیشه با او نبوده، پس ظاهر شد از برای ما به اقرار و اعتراف عامهٔ مردمان (یا همهٔ آفریدگان به زبان حال یا مقال)، به واسطهٔ صفتی که ایشان را عاجز نموده که به آن متصف شوند، که چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی در ماندن دائمی با او نخواهد بود. و باطل شد گفتهٔ کسی که گمان نمود که پیش از او، یا با او همیشه چیزی بوده است. و بیانش این است که اگر همیشه چیزی در ماندن با او می‌بود، جائز نبود که خدا خالق آن چیز باشد؛ زیرا که همیشه با او بوده.

پس چگونه می‌شود که خالق کسی باشد که همیشه با او بوده و اگر چیزی پیش از او می‌بود، آن چیز اول می‌بود، نه این‌که تو او را خدا می‌دانی و آن اول، أولیٰ و أحقّ بود به این‌که خالق باشد از برای دوم که تو او را اول فرض کردی، بعد از آن که خدای تبارک و تعالی خویش را وصف نمود به نامی چند به جهت دعا و خواندن آن جناب خلائق را به سوی این‌که او را با این نام‌ها بخوانند؛ زیرا که ایشان را آفرید و ایشان را فرمود که: در بندگی او مشغول باشند و ایشان را امتحان فرمود و مبتلی گردانید؛ چه اگر نامی نداشت، خواندن و بندگی ممکن نبود. و خود را نامید به سمیع و بصیر و قادر و قائم و ناطق و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و

لِلّٰهِ وَلَا شِبْهَ لَهُ ـ كَيْفَ شَارَكْتُمُوهُ فِي أَسْمَائِهِ الْحُسْنىٰ، فَتَسَمَّيْتُمْ بِجَمِيعِهَا؟! فَإِنَّ فِي ذٰلِكَ دَلِيلاً عَلىٰ أَنَّكُمْ مِثْلُهُ فِي حَالَاتِهِ كُلِّهَا، أَوْ فِي بَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ؛ إِذْ جَمَعْتُمُ الْأَسْمَاءَ الطَّيِّبَةَ.

قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي؛ وَذٰلِكَ كَمَا يَجْمَعُ الِاسْمُ الْوَاحِدُ مَعْنَيَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ، وَالدَّلِيلُ عَلىٰ ذٰلِكَ قَوْلُ النَّاسِ الْجَائِزُ عِنْدَهُمُ الشَّائِعُ، وَهُوَ الَّذِي خَاطَبَ اللّٰهُ بِهِ الْخَلْقَ، فَكَلَّمَهُمْ بِمَا يَعْقِلُونَ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً فِي تَضْيِيعِ مَا ضَيَّعُوا؛ فَقَدْ يُقَالُ لِلرَّجُلِ: كَلْبٌ، وَحِمَارٌ، وَثَوْرٌ، وَسُكَّرَةٌ، وَعَلْقَمَةٌ، وَأَسَدٌ، كُلُّ ذٰلِكَ عَلىٰ خِلَافِهِ وَحَالَاتِهِ، لَمْ تَقَعِ الْأَسَامِي عَلىٰ مَعَانِيهَا الَّتِي كَانَتْ بُنِيَتْ عَلَيْهَا؛ لِأَنَّ الْإِنْسَانَ لَيْسَ بِأَسَدٍ وَلَا كَلْبٍ، فَافْهَمْ ذٰلِكَ رَحِمَكَ اللّٰهُ.

وَإِنَّمَا سُمِّيَ اللّٰهُ تَعَالىٰ بِالْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ حَادِثٍ عَلِمَ بِهِ الْأَشْيَاءَ، اسْتَعَانَ بِهِ عَلىٰ حِفْظِ مَا يُسْتَقْبَلُ مِنْ أَمْرِهِ، وَالرَّوِيَّةِ فِيمَا يَخْلُقُ مِنْ خَلْقِهِ، وَيُفْسِدُ مَا مَضىٰ مِمَّا أَفْنىٰ مِنْ خَلْقِهِ، مِمَّا لَوْ لَمْ يَحْضُرْهُ ذٰلِكَ الْعِلْمُ وَيَغِيبُهُ كَانَ جَاهِلاً ضَعِيفاً، كَمَا أَنَّا لَوْ رَأَيْنَا عُلَمَاءَ الْخَلْقِ إِنَّمَا سُمُّوا بِالْعِلْمِ لِعِلْمٍ حَادِثٍ؛ إِذْ كَانُوا فِيهِ جَهَلَةً، وَرُبَّمَا فَارَقَهُمُ الْعِلْمُ بِالْأَشْيَاءِ، فَعَادُوا إِلَى الْجَهْلِ.

وَإِنَّمَا سُمِّيَ اللّٰهُ عَالِماً؛ لِأَنَّهُ لَا يَجْهَلُ شَيْئاً، فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَالْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعَالِمِ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنىٰ عَلىٰ مَا رَأَيْتَ.

قوی و عزیز و حکیم و علیم و آنچه به این نام‌ها شباهت داشته باشد.

پس چون غالیان ـ که از حد در گذشته‌اند ـ یا دشمنان و تکذیب کنندگان ما، از نام‌های خدا این را دیدند و حال آن‌که از ما شنیده بودند که از جانب خدا حدیث می‌کردیم که چیزی مانند او نیست، و هیچ خلقی در حال و صفت، با او موافقت ندارد، بر ما اعتراض کردند و گفتند که: چون شما گمان می‌کنید که خدا را مثل و شبیهی نیست، ما را خبر دهید که چگونه با او مشارکت نموده‌اید در نام‌های نیک آن جناب، و به همهٔ این نام‌ها خود را نامیده‌اید؟ پس همین دلیل است بر این‌که شما مثل اویید در همهٔ حالاتی که دارد، یا در بعضی از آنها و هر چند که در بعضی دیگر مانند او نباشید؛ زیرا که شما نام‌های پاکیزهٔ او را جمع کرده‌اید و به این صفات متصف و در آن با خدا شریکید؟

به ایشان گفتیم که: خدای تبارک و تعالی، نامی از نام‌های خود را بر سبیل الزام به بندگان خویش شناسانیده و تعلیم فرموده، با اختلاف معانی این نام‌ها که بر او و بر ایشان اطلاق می‌شود، و این اختلاف، چنان است که یک نام دو معنی مختلف را جمع می‌کند، و دلیل بر این، گفتهٔ مردمان است که در نزد ایشان جائز و شایع است و این طریقه، همان است که خدا خلق خود را با آن خطاب فرموده، و با ایشان به آنچه می‌فهمند، تکلّم نموده تا آن‌که حجتی باشد بر ایشان در باب ضایع کردن آنچه را که ضایع کردند، و گاه است که مردی را کلب و حمار و ثور و سُکَّره و علقمه و اسد می‌گویند. چه، این اعلام، در میانهٔ عرب شایع بوده و هست و هر یک از اینها بر خلاف معنی آن و خلاف حالات و اوصاف آن است و این نام‌ها واقع نشده‌اند بر معانی که بر آنها بنا شده‌اند و واضع لغت عرب، این الفاظ را از برای آنها وضع نموده و استعمال فرموده (زیرا که کلب در اصل لغت، به معنی سگ است و حمار، به معنی خر و ثور، به معنی گاو و یا گاو نر و سُکره، به معنی پارچهٔ شکر، و علقمه به معنی پارچهٔ چیز تلخ، یا درخت حنظل، یا درخت تلخ، و اسد، به معنی شیر است). و آدمی، شیر و سگ نیست و همچنین سایر آنچه مذکور گردیده. پس این را به فهم، خدا تو را رحمت کند.

و جز این نیست که خدای تعالی، به علم و عالم نامیده شده، به جهت غیر علمی که حادث باشد و عارض او گردیده که به واسطهٔ آن چیزها را دانسته باشد و به سبب آن بر حفظ و نگاه‌داری آنچه از امرش که به او رو آورده و بر نظر و تفکر در خلق کردن خلائقی که آفریده، و در فاسد کردن آنچه فانی گردانیده از خلائق که در گذشته‌اند، یاری جسته باشد، که اگر آن

وَسُمِّيَ رَبُّنَا سَمِيعاً لَا بِخَرْتٍ فِيهِ يَسْمَعُ بِهِ الصَّوْتَ وَلَا يُبْصِرُ بِهِ، كَمَا أَنَّ خَرْتَنَا ـ الَّذِي بِهِ نَسْمَعُ ـ لَا نَقْوىٰ بِهِ عَلَى الْبَصَرِ، وَلٰكِنَّهُ أَخْبَرَ أَنَّهُ لَا يَخْفىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْأَصْوَاتِ، لَيْسَ عَلىٰ حَدِّ مَا سُمِّينَا نَحْنُ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ بِالسَّمْعِ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنىٰ.

وَهٰكَذَا الْبَصَرُ لَا بِخَرْتٍ مِنْهُ أَبْصَرَ، كَمَا أَنَّا نُبْصِرُ بِخَرْتٍ مِنَّا لَا نَنْتَفِعُ بِهِ فِي غَيْرِهِ، وَلٰكِنَّ اللهَ بَصِيرٌ لَا يَحْتَمِلُ شَخْصاً مَنْظُوراً إِلَيْهِ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنىٰ.

وَهُوَ قَائِمٌ لَيْسَ عَلىٰ مَعْنَى انْتِصَابٍ وَقِيَامٍ عَلىٰ سَاقٍ فِي كَبَدٍ كَمَا قَامَتِ الْأَشْيَاءُ، وَلٰكِنْ «قَائِمٌ» يُخْبِرُ أَنَّهُ حَافِظٌ، كَقَوْلِ الرَّجُلِ: الْقَائِمُ بِأَمْرِنَا فُلَانٌ، وَاللهُ هُوَ الْقَائِمُ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، وَالْقَائِمُ أَيْضاً فِي كَلَامِ النَّاسِ: الْبَاقِي؛ وَالْقَائِمُ أَيْضاً يُخْبِرُ عَنِ الْكِفَايَةِ، كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: قُمْ بِأَمْرِ بَنِي فُلَانٍ، أَيِ اكْفِهِمْ، وَالْقَائِمُ مِنَّا قَائِمٌ عَلىٰ سَاقٍ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ وَلَمْ نَجْمَعِ الْمَعْنىٰ.

وَأَمَّا اللَّطِيفُ، فَلَيْسَ عَلىٰ قِلَّةٍ وَقَضَافَةٍ وَصِغَرٍ، وَلٰكِنْ ذٰلِكَ عَلَى النَّفَاذِ فِي الْأَشْيَاءِ

علم در نزد او حاضر نباشد و از او غایب و نهان باشد، جاهل و ضعیف باشد، چنانچه ما اگر علمای خلق را ببینیم که به عالم نامیده شده‌اند، می‌دانیم که به جهت علمی است که حادث شده؛ زیرا که در باب آن جاهل بودند و به علم حادثی عالم شده‌اند و بسا است که علم به چیزها از ایشان مفارقت می‌نماید و باز جاهل می‌شوند و خدا را عالم نامیدند؛ زیرا که همه چیز را می‌داند و به چیزی جاهل نیست. پس خالق و مخلوق، نام عالم را جمع نموده در آن اشتراک دارند و معنی مختلف است به وضعی که دیدی.

و پروردگار ما را سمیع نامیدند، نه به اعتبار سوراخ گوشی که در او باشد که به واسطهٔ آن آواز را بشنود و به آن نتواند دید، چنانچه سوراخ گوشی که ما با آن می‌شنویم نمی‌توانیم با آن ببینیم، ولیکن خدا، با این نام خبر داده است به این‌که هیچ آوازی بر او پوشیده و پنهان نیست، نه به طوری که ما را سمیع می‌نامند؛ چه ما در شنیدن محتاج به این عضویم و ما را شنیدن بدون آن میسر نمی‌شود. و پس ما و خدا، اسم شنوایی را جمع نموده، شرکت لفظی داریم و معنی مختلف است.

و همچنین چشم و دیدن به آن، که خدا را بصیر و بینا می‌نامند، نه به اعتبار سوراخ چشمی است که داشته باشد و از آن دیده باشد، چنانچه ما به سوراخ چشمی که داریم می‌بینیم و به آن، در غیر دیدن، منتفع نمی‌شویم، ولیکن خدا بیناست که شخصی را که به او نگریسته می‌شود بر نمی‌دارد. یعنی: صورتش در آن جناب نقش نمی‌بندد (و این کلام ظاهر است در آن‌که دیدن به انطباع است نه به خروج شعاع) پس ما و خدا اسم را جمع نموده‌ایم و معنی مختلف است.

و آن جناب، قائم است، نه به این معنی که راست ایستاده باشد و بر ساق پا بر پا باشد با سختی و رنج و انواع مشقت، چنانچه چیزها چنین بر پا شده‌اند، ولیکن این لفظ قائم، خبر می‌دهد که خدا حفظ کننده و مطلع است بر احوال خلق، چنانچه مردی می‌گوید که: قائم به امر ما و آن‌که متوجه اصلاح امور ما است، فلانی است. و خدا است که نگهبان است بر هر نفسی به آنچه می‌کند؛ از نیکی و بدی. و قائم در کلام عرب، به معنی باقی نیز آمده؛ چه آن جناب را زوالی نیست، و قائم نیز خبر می‌دهد از کفایت، چنانچه به مردی می‌گویی که: به امر پسران فلانی قائم باش. یعنی: مهمات ایشان را کفایت کن. و قائم از ما گروه خلائق بر ساق پا ایستاده باشد. پس اسم را جمع نمودیم و معنی آن را جمع نکردیم و در آن با خدا اشتراکی نداریم.

و اما لطیف در باب خدا، به معنی کمی و لاغری و کوچکی نیست؛ چنانچه در خلائق

وَالِامْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُدْرَكَ، كَقَوْلِكَ لِلرَّجُلِ: لَطُفَ عَنِّي هٰذَا الْأَمْرُ، وَلَطُفَ فُلَانٌ فِي مَذْهَبِهِ وَقَوْلِهِ، يُخْبِرُكَ أَنَّهُ غَمَضَ فِيهِ الْعَقْلُ وَفَاتَ الطَّلَبُ، وَعَادَ مُتَعَمِّقاً مُتَلَطِّفاً لَا يُدْرِكُهُ الْوَهْمُ، فَكَذٰلِكَ لَطُفَ اللهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ عَنْ أَنْ يُدْرَكَ بِحَدٍّ، أَوْ يُحَدَّ بِوَصْفٍ؛ وَاللَّطَافَةُ مِنَّا: الصِّغَرُ وَالْقِلَّةُ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنىٰ.

وَأَمَّا الْخَبِيرُ، فَالَّذِي لَا يَعْزُبُ عَنْهُ شَيْءٌ، وَلَا يَفُوتُهُ، لَيْسَ لِلتَّجْرِبَةِ وَلَا لِلِاعْتِبَارِ بِالْأَشْيَاءِ، فَعِنْدَ التَّجْرِبَةِ وَالِاعْتِبَارِ عِلْمَانِ وَلَوْ لَا هُمَا مَا عُلِمَ؛ لِأَنَّ مَنْ كَانَ كَذٰلِكَ، كَانَ جَاهِلاً وَاللهُ لَمْ يَزَلْ خَبِيراً بِمَا يَخْلُقُ، وَالْخَبِيرُ مِنَ النَّاسِ: الْمُسْتَخْبِرُ عَنْ جَهْلٍ، الْمُتَعَلِّمُ، فَقَدْ جَمَعْنَا الِاسْمَ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنىٰ.

وَأَمَّا الظَّاهِرُ، فَلَيْسَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ عَلَا الْأَشْيَاءَ بِرُكُوبٍ فَوْقَهَا، وَقُعُودٍ عَلَيْهَا، وَتَسَنُّمٍ لِذُرَاهَا، وَلٰكِنْ ذٰلِكَ لِقَهْرِهِ وَلِغَلَبَتِهِ الْأَشْيَاءَ وَقُدْرَتِهِ عَلَيْهَا، كَقَوْلِ الرَّجُلِ: ظَهَرْتُ عَلىٰ أَعْدَائِي، وَأَظْهَرَنِي اللهُ عَلىٰ خَصْمِي، يُخْبِرُ عَنِ الْفَلْجِ وَالْغَلَبَةِ، فَهٰكَذَا ظُهُورُ اللهِ عَلَى الْأَشْيَاءِ.

وَوَجْهٌ آخَرُ أَنَّهُ الظَّاهِرُ لِمَنْ أَرَادَهُ وَلَا يَخْفىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ، وَأَنَّهُ مُدَبِّرٌ لِكُلِّ مَا بَرَأَ، فَأَيُّ ظَاهِرٍ أَظْهَرُ وَأَوْضَحُ مِنَ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ؟ لِأَنَّكَ لَا تَعْدَمُ صَنْعَتَهُ حَيْثُمَا تَوَجَّهْتَ،

است، ولیکن معنی لطف آن جناب، آن است که علم و قدرت و حکم او در همه چیز نفوذ کرده؛ در کوچک و بزرگ آن جاری است، و ممتنع است که او را ادراک نمایند، چنانچه به مردی می‌گویی: «لَطُفَ عنّی هذا الامر»، یعنی: «به فلان امر پی نبردم». و «لَطُفَ فلان فی مذهبه و قوله»، یعنی: «کسی به مذهب و اعتقاد و طریقهٔ فلانی پی نمی‌تواند برد». و همین قول تو را خبر می‌دهد که عقل، در آن، به جهت دوری از فهم، چشم فرو خوابانیده و آن را نمی‌بیند و به آنچه مطلوب است نمی‌رسد، و نهایت عمق و لطافت به هم رسانیده که وهم و خیال، درک آن نمی‌تواند نمود. پس همچنین خدای تبارک و تعالی لطافت دارد از آن‌که او را به حد و اندازهٔ درک نمایند، یا او را به وصفی تعریف کنند، و لطافتی که ما داریم، کوچکی و کمی است. پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

اما خبیر در باب خدا، به معنی آن است که چیزی از او پوشیده نباشد، و از او فوت نشود، نه به جهت تجربه و اعتبار که به اندیشه و فکر در پی آن رفته باشد؛ زیراکه در نزد تجربه و اعتبار دو علم است (یکی تجربه که ضروری و بدیهی است و دیگری، اعتباری که به فکر احتیاج دارد). و اگر چنانچه تجربه و اعتبار نمی‌بودند، چیزی را نمی‌دانست؛ زیراکه هر که چنین باشد، جاهل خواهد بود و خدای تبارک و تعالی همیشه به آنچه آفریده، خبیر و آگاه بوده و می‌باشد. و خبیر از مردمان، آن است که بعد از جهل خبیر و آگاه شده و متعلم است که از تعلیم و تجربه و امتحان، چیزی می‌آموزد. و اسم را جمع نمودیم و معنی، مختلف است.

و اما ظاهر در باب خدا، نه از این راه است که بر بالای چیزها بر آمده باشد، به آن‌که در بالای آن سوار شده باشد، یا بر آن نشسته باشد، یا به اعلا مرتبهٔ آن بالا رفته باشد، ولیکن ظهورش به جهت قهر و غلبهٔ اوست بر همه چیز و قدرتی که بر آنها دارد؛ چه همگی مقهور قدرت اویند، چنانچه مردی می‌گوید که: «ظهرت علی اعدائی»، «یعنی: بر دشمنان خویش غالب شدم». و «أظهرنی الله علی خصمی»، یعنی: «خدا مرا بر دشمنم غالب گردانید» (و لهذا حضرت در بیان معنی این دو عبارت فرمود که: این قائل خبر می‌دهد از پیروزی و غلبهٔ خویش). پس همچنین است ظهور خدا بر جمیع اشیا. و ظهور خدا را وجهی دیگر است، و آن این است که خدا، ظاهر و آشکار است برای آن‌که او را اراده نماید و چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و تدبیر می‌فرماید هر چه راکه آفریده. پس کدام ظاهری از خدای تبارک و تعالی ظاهرتر و روشن‌تر است؛ زیراکه تو در هر جاکه رو آوری، غیر از صنعت او چیزی را

وَفِيكَ مِنْ آثَارِهِ مَا يُغْنِيكَ، وَالظَّاهِرُ مِنَّا: الْبَارِزُ بِنَفْسِهِ، وَالْمَعْلُومُ بِحَدِّهِ، فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ وَلَمْ يَجْمَعْنَا الْمَعْنىٰ.

وَأَمَّا الْبَاطِنُ، فَلَيْسَ عَلىٰ مَعْنَى الِاسْتِبْطَانِ لِلْأَشْيَاءِ بِأَنْ يَغُورَ فِيهَا، وَلٰكِنْ ذٰلِكَ مِنْهُ عَلَى اسْتِبْطَانِهِ لِلْأَشْيَاءِ عِلْماً وَحِفْظاً وَتَدْبِيراً، كَقَوْلِ الْقَائِلِ: أَبْطَنْتُهُ: يَعْنِي خَبَرْتُهُ وَعَلِمْتُ مَكْتُومَ سِرِّهِ، وَالْبَاطِنُ مِنَّا: الْغَائِبُ فِي الشَّيْءِ، الْمُسْتَتِرُ، وَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنىٰ.

وَأَمَّا الْقَاهِرُ، فَلَيْسَ عَلىٰ مَعْنىٰ عِلَاجٍ وَنَصَبٍ وَاحْتِيَالٍ وَمُدَارَاةٍ وَمَكْرٍ، كَمَا يَقْهَرُ الْعِبَادُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً، وَالْمَقْهُورُ مِنْهُمْ يَعُودُ قَاهِراً، وَالْقَاهِرُ يَعُودُ مَقْهُوراً، وَلٰكِنْ ذٰلِكَ مِنَ اللهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ عَلىٰ أَنَّ جَمِيعَ مَا خَلَقَ مُلَبَّسٌ بِهِ الذُّلُّ لِفَاعِلِهِ، وَقِلَّةُ الِامْتِنَاعِ لِمَا أَرَادَ بِهِ، لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنْ يَقُولَ لَهُ: «كُنْ» فَيَكُونُ، وَالْقَاهِرُ مِنَّا عَلىٰ مَا ذَكَرْتُ وَوَصَفْتُ، فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ، وَاخْتَلَفَ الْمَعْنىٰ.

وَهٰكَذَا جَمِيعُ الْأَسْمَاءِ وَإِنْ كُنَّا لَمْ نَسْتَجْمِعْهَا كُلَّهَا، فَقَدْ يَكْتَفِي الِاعْتِبَارُ بِمَا أَلْقَيْنَا إِلَيْكَ، وَاللهُ عَوْنُكَ وَعَوْنُنَا فِي إِرْشَادِنَا وَتَوْفِيقِنَا».

١٨ ـ بَابُ تَأْوِيلِ الصَّمَدِ

٣٢٦ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ ـ وَلَقَبُهُ شَبَابٌ الصَّيْرَفِيُّ ـ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا الصَّمَدُ؟ قَالَ: «السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَيْهِ فِي الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ».

مشاهده ننمایی و از آثار قدرتش آن‌قدر در تو هست که تو را بس باشد و احتیاج به غیر آن نداشته باشی. و ظاهر از ما، آن است که به خود آشکارا باشد و آن‌که او را به حدش بشناسد. پس اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما باطن در باب خدا، نه به معنی زیر چیزی پنهان شدن است؛ به طوری که در آن فرورفته باشد، ولیکن این وصف نسبت به آن جناب، به این معنی است که علم و حفظ و تدبیرش در باطن همه چیز سرایت می‌کرده، چنانچه قائل می‌گوید که «ابطنته»، یعنی: به آن آگاهی به هم رسانیدم و راز پوشیدهٔ او را دانستم. و باطن نسبت به ما، آن است که در چیزی نا پیدا شده و در پرده رفته باشد. و ما و خدا اسم را جمع کردیم و معنی مختلف است.

و اما قاهر در باب خدا، نه به این معنی است که به چاره و زحمت و حیله و آمیزش و خلطت و مکر، بر کسی غالب شود؛ چنانچه بعضی از بندگان بر بعضی به این اسباب و آلت غالب می‌شوند، و مغلوب از ایشان، غالب می‌شود و غالب، مغلوب می‌گردد، ولیکن این وصف نسبت به خدای تبارک و تعالی، به این معنی است که فاعل و خالق همه چیز است و تمام آنچه آفریده جامهٔ خواری و فروتنی از برای او بر خود پوشیده، همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و نمی‌توانند که امتناع کنند و قبول ننمایند آنچه را که نسبت به ایشان اراده فرمود و یک چشم بر هم زدن از آن بیرون نمی‌رود، آن سلطنتی که دارد به وضعی که به هر چیز می‌گوید که باش، می‌باشد. و قاهر نسبت به ما، به آن معنی است که ذکر کردم و وصف نمودم. پس اسم را جمع نمودیم و معنی مختلف است.

همهٔ نام‌های خدا چنین است و هر چند که ما تمام آنها را جمع ننموده و نام نبرده باشیم؛ زیراکه گاهی اعتبار اکتفا می‌کند به چیزی که به سوی تو افکندیم و تو را تعلیم نمودیم و خدا یاور تو و یاور ما است در ارشاد و توفیق ما».

۱۸. باب در بیان تفسیر صمد

۱/۳۲۶. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید ـ و لقب او شباب صَیرفی است ـ از داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد تقی ﷺ عرض کردم که: فدای تو گردم، معنی صمد چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «سید و بزرگی که تمام خلق به سوی او قصد کنند در اندک و بسیار».

٣٢٧ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَتْ أَسْمَاؤُهُ الَّتِي يُدْعىٰ بِهَا، وَتَعَالىٰ فِي عُلُوِّ كُنْهِهِ ـ وَاحِدٌ تَوَحَّدَ بِالتَّوْحِيدِ فِي تَوَحُّدِهِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ عَلىٰ خَلْقِهِ؛ فَهُوَ وَاحِدٌ، صَمَدٌ، قُدُّوسٌ، يَعْبُدُهُ كُلُّ شَيْءٍ، وَيَصْمُدُ إِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ، وَوَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً».

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْكُلَيْنِيُّ:

فَهٰذَا هُوَ الْمَعْنَى الصَّحِيحُ فِي تَأْوِيلِ الصَّمَدِ، لَا مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمُشَبِّهَةُ أَنَّ تَأْوِيلَ الصَّمَدِ: الْمُصْمَتُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ؛ لِأَنَّ ذٰلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ صِفَةِ الْجِسْمِ، وَاللهُ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ مُتَعَالٍ عَنْ ذٰلِكَ، هُوَ أَعْظَمُ وَأَجَلُّ مِنْ أَنْ تَقَعَ الْأَوْهَامُ عَلىٰ صِفَتِهِ، أَوْ تُدْرِكَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ، وَلَوْ كَانَ تَأْوِيلُ الصَّمَدِ فِي صِفَةِ اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ الْمُصْمَتَ، لَكَانَ مُخَالِفاً لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾؛ لِأَنَّ ذٰلِكَ مِنْ صِفَةِ الْأَجْسَامِ الْمُصْمَتَةِ الَّتِي لَا أَجْوَافَ لَهَا، مِثْلِ الْحَجَرِ وَالْحَدِيدِ وَسَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْمُصْمَتَةِ الَّتِي لَا أَجْوَافَ لَهَا، تَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً، فَأَمَّا مَا جَاءَ فِي الْأَخْبَارِ مِنْ ذٰلِكَ، فَالْعَالِمُ عليه السلام أَعْلَمُ بِمَا قَالَ.

۳۲۷ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن ابو عبدالله، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حسن بن سَری، از جابر بن یزید جُعفی که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از چیزی از توحید خدا. حضرت فرمود: «به درستی که خدا مبارک و مطهر است، نام‌های او، که مردم او را به آنها می‌خوانند و برتر است از آن‌که کسی غیر از آن جناب به بلندیِ کُنه و حقیقت او برسد و آن را دریابد. یکی است که در وجود ذاتی، دوم ندارد و ذات و صفات او را کثرتی نیست. و به توحید خود در حال توحد و تفرد، متفرد و تنها بود (چه در ازل پیش از ایجاد و خلق، خویش را به یگانگی یاد می‌فرمود، بی آن‌که شریکی داشته باشد در وجود). بعد از آن، توحید را بر خلائق جاری نمود که او را به وحدانیت بشناسند.

پس اوست که یگانه است و پناه نیازمندان و در نهایت نزاهت از شوب نقص و عیب. و هر چیزی او را می‌پرستد، و همه چیز به سوی او قصد می‌کنند، و علمش به همه چیز رسیده و به آن احاطه فرموده».

و کلینی رحمه الله فرموده: و این‌که همان معنی درست است در تفسیر و بیان صمد، نه آنچه فرقهٔ مشبهه به سوی آن رفته و گفته‌اند که تفسیر صمد، توپر است که اندرون ندارد؛ زیرا که این تفسیر که ایشان می‌گویند نمی‌باشد، مگر از صفت و حالت جسم. و خدای ـ جلّ ذکره ـ برتر است از این عیب و نقص، و آن جناب بزرگ‌تر و بزرگوارتر است از این‌که خیال‌ها بر صفتش واقع شوند که آن را بفهمند، یا این‌که کسی به کُنه عظمت و بزرگی او تواند رسید. و اگر تفسیر صمد در صفت خدای عزّ و جلّ، توپر باشد یا فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾[1]، که ترجمهٔ آن این است که: «هیچ چیز در ذات و صفات مانند او نیست». مخالفت دارد؛ زیرا که این، از صفت اجسام توپر است که جوف ندارند، چون سنگ و آهن و سایر چیزهای توپر که آنها را جوفی نیست.

و خدا برتر است از این نقص؛ برتری بزرگ (و اما آنچه در اخبار وارد شده از آن‌که معنی صمد، توپر است، عالم که مراد از آن، یکی از حضرات ائمه معصومین ـ علیه و علیهم السلام ـ است به آنچه فرموده داناتر است و آن حضرت معنی آن را بهتر

---

۱. شورا، ۱۱.

وَهٰذَا الَّذِي قَالَ ـ أَنَّ الصَّمَدَ هُوَ السَّيِّدُ الْمَصْمُودُ إِلَيْهِ ـ هُوَ مَعْنًى صَحِيحٌ مُوَافِقٌ لِقَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ﴾.

وَالْمَصْمُودُ إِلَيْهِ: الْمَقْصُودُ فِي اللُّغَةِ.

قَالَ أَبُو طَالِبٍ فِي بَعْضِ مَا كَانَ يَمْدَحُ بِهِ النَّبِيَّ مِنْ شِعْرِهِ:

وَ بِالْجَمْرَةِ الْقُصْوىٰ إِذَا صَمَدُوا لَهَا ... يَـؤُمُّونَ قَـذْفاً رَأْسَـهَا بِـالْجَنَادِلِ

يَعْنِي قَصَدُوا نَحْوَهَا يَرْمُونَهَا بِالْجَنَادِلِ، يَعْنِي الْحَصَى الصِّغَارَ الَّتِي تُسَمّىٰ بِالْجِمَارِ.



وَقَالَ بَعْضُ شُعَرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ شِعْراً:

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَيْتاً ظَاهِراً ... لِلّٰهِ فِي أَكْنَافِ مَكَّـةَ يُـصْمَدُ

يَعْنِي: يُقْصَدُ.

وَقَالَ الزِّبْرِقَانُ:

[.................................] ... وَ لَا رَهِـيبَةَ إِلَّا سَـيِّدٌ صَـمَدُ

وَ قَالَ شَدَّادُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي حُذَيْفَةَ بْنِ بَدْرٍ:

عَـلَوْتُهُ بِـحُسَامٍ ثُـمَّ قُـلْتُ لَـهُ ... خُذْهَا حُذَيْفُ فَأَنْتَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ

می‌داند) و این‌که حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود که: صمد، سید مصمود الیه است (و ترجمهٔ آن در اول باب مذکور گردید)، معنی درستی است که به فرمودهٔ خدای عزّوجلّ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ﴾موافقت دارد. و مصمود الیه، در لغت عرب، به معنی مقصود است و ابوطالب پدر امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از اشعار خویش که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن مدح فرموده، می‌فرماید:

و بالجمرة القصوی اذا صمدوا لها — یؤمّون قذفا رأسها بالجنادل

یعنی «و به جمرهٔ دورتر از همهٔ جمرات ثلاث که در منی است - یعنی جمرهٔ عقبه - چون قصد آن نمایند، سر آن را می‌شکنند، یا قصد سر آن می‌کنند و به سنگ‌ها که به سوی آن می‌افکنند» (و در بعضی از نسخ کافی، به جای قذفا، و رَضْخا واقع شده و رَضْخ به فتح اول و سکون دوم، سنگ بر چیزی انداختن و کوفتن و شکستن است).

و کلینی در بیان شرح این بیت، فرموده که: یعنی جانب آن را قصد کردند و آن را به سنگ‌ها می‌زدند، یعنی: سنگ ریزه‌های کوچک که آنها را جِمار می‌نامند.[1] و بعضی از شعرای جاهلیت، گفته است که:

ما کنت أحسب ان بیتاً ظاهراً — لله فی أکناف مکّة یصمد

یعنی «نبودم که بپندارم که خدا را خانه‌ای است هویدا در نواحی مکّه، که مصمود - یعنی مقصود - باشد که مردم، قصد آن کنند و به زیارت آن روند. و مراد از آن، خانهٔ کعبه است - رزقنا الله و إیّاکم زیارتها -).

و زبرقان گفته که:

ولا رهیبة الا سیّد صمد.

یعنی: «و نیست رهیبه که اسم ممدوح اوست، مگر بزرگی که مردم قصد او می‌کنند، در حوائجی که دارند».

و شدّاد بن معاویه در باب حذیفة بن بدر گفته که:

عَلَوْتُهُ بِحُسامٍ ثُمَّ قلت له — خذها حذیف فأنت السیّد الصمد.

---

۱. و جمار به کسر میم، جمع جَمره به فتح جیم و سکون میم است و آن در اصل لغت، به معنی سنگ‌ریزه است. (مترجم)

وَ مِثْلُ هٰذَا كَثِيرٌ، وَاللهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ هُوَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ الَّذِي جَمِيعُ الْخَلْقِ ـ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ـ إِلَيْهِ يَصْمُدُونَ فِي الْحَوَائِجِ، وَإِلَيْهِ يَلْجَؤُونَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ، وَمِنْهُ يَرْجُونَ الرَّخَاءَ وَدَوَامَ النَّعْمَاءِ لِيَدْفَعَ عَنْهُمُ الشَّدَائِدَ.

١٩ ـ بَابُ الْحَرَكَةِ وَ الِانْتِقَالِ

٣٢٨ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبَّاسٍ الْجَرَاذِينِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ يَنْزِلُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَقَالَ: «إِنَّ اللهَ لَا يَنْزِلُ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلىٰ أَنْ يَنْزِلَ، إِنَّمَا مَنْظَرُهُ فِي الْقُرْبِ وَالْبُعْدِ سَوَاءٌ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ قَرِيبٌ، وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ بَعِيدٌ، وَلَمْ يَحْتَجْ إِلىٰ شَيْءٍ، بَلْ يُحْتَاجُ إِلَيْهِ، وَهُوَ ذُو الطَّوْلِ، لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

أَمَّا قَوْلُ الْوَاصِفِينَ: إِنَّهُ يَنْزِلُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ، فَإِنَّمَا يَقُولُ ذٰلِكَ مَنْ يَنْسُبُهُ إِلىٰ نَقْصٍ أَوْ زِيَادَةٍ، وَكُلُّ مُتَحَرِّكٍ مُحْتَاجٌ إِلىٰ مَنْ يُحَرِّكُهُ أَوْ يَتَحَرَّكُ بِهِ، فَمَنْ ظَنَّ بِاللهِ الظُّنُونَ،

یعنی: «بلند نمودم او را شمشیری جان‌ستان، پس به او گفتم که: این ضربت را بگیر ای‌حذیفه که تویی بزرگی که مردم در حاجات خویش قصد تو می‌کنند» (و شدّاد این را از روی استهزا و ریشخند به حذیفه گفت؛ چنانچه فرشتگان به فرمودهٔ خدا به گناه‌کار بعد از آن‌که به قهر و عنف، او را گرفته و در میان جهنم کشیده و آب جوش بر سر او ریخته‌اند که بدنش به آن گداخته شود، از روی ریشخند می‌فرمایند که ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾[1]، یعنی: «بچش و این عذاب را بکش. به درستی که تویی عزیز و بزرگوار»).

بعد از آن کلینی فرموده که: و مثل این ـ یعنی اشعاری که در باب صمد مذکور شد ـ بسیار است و خدای عزّ و جلّ، سید صمد است که تمام خلق از جن و انس به سوی او قصد می‌کنند، در جمیع حوائج و به او در سختی‌ها و پناه می‌برند (که آنها را از ایشان دفع و رفع نماید)، و فراخی خوشحالی و دوام نعمت‌ها را از او امید دارند.

۱۹. باب در بیان امتناع حرکت و انتقال خدا

۳۲۸ / ۱. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس جراذینی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر جعفری، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: در نزد آن حضرت مذکور شد که گروهی گمان می‌کنند که خدای تبارک و تعالی فرود می‌آید به سوی آسمان دنیا. آن حضرت فرمود که: «خدا، فرود نمی‌آید و احتیاجی به سوی فرود آمدن ندارد؛ زیرا که اطلاع آن جناب بر هر چیز در نزدیک و دور، برابر است؛ به وضعی که هیچ نزدیکی، از او دور و هیچ دوری، از او نزدیک نیست. و به چیزی احتیاج نداشته و ندارد، بلکه همه چیز به سوی او محتاج است و اوست صاحب نعمت واسعهٔ ممتده (بر بندگان از روی فضل و احسان). و نیست خدایی که مستحق عبادت باشد، مگر او که بر همه غالب است و استوار (در گفتار و کردار).

اما گفتهٔ آنها که خدای تبارک و تعالی را وصف می‌کنند به این‌که فرود می‌آید، صورت ندارد و کفر است؛ زیرا که این سخن را کسی می‌گوید که او را نسبت می‌دهد به سوی نقصان و زیادتی، و هر متحرکی محتاج است به سوی آن‌که آن را به حرکت در آورد (اگر حرکت،

---

۱. دخان، ۴۹.

هَلَكَ؛ فَاحْذَرُوا فِي صِفَاتِهِ مِنْ أَنْ تَقِفُوا لَهُ عَلىٰ حَدٍّ تَحُدُّونَهُ بِـنَقْصٍ، أَوْ زِيَـادَةٍ، أَوْ تَحْرِيكٍ، أَوْ تَحَرُّكٍ، أَوْ زَوَالٍ، أَوِ اسْتِنْزَالٍ، أَوْ نُهُوضٍ، أَوْ قُعُودٍ؛ فَإِنَّ اللهَ جَلَّ وَعَزَّ عَنْ صِفَةِ الْوَاصِفِينَ، وَنَعْتِ النَّاعِتِينَ، وَتَوَهُّمِ الْمُتَوَهِّمِينَ ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ● الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ● وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾».

٣٢٩ / ٢ . وَعَنْهُ رَفَعَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَـعْفَرٍ، عَـنْ أَبِـي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَا أَقُولُ: إِنَّهُ قَائِمٌ؛ فَأُزِيلَهُ عَنْ مَكَانِهِ، وَلَا أَحُدُّهُ بِمَكَانٍ يَكُونُ فِيهِ، وَلَا أَحُدُّهُ أَنْ يَتَحَرَّكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَرْكَانِ وَالْجَوَارِحِ، وَلَا أَحُدُّهُ بِلَفْظِ شَقِّ فَمٍ، وَلٰكِنْ كَمَا قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿كُن فَيَكُونُ﴾ بِمَشِيئَتِهِ مِنْ غَيْرِ تَرَدُّدٍ فِي نَفْسٍ، صَمَداً فَرْداً، لَمْ يَحْتَجْ إِلىٰ شَرِيكٍ يَذْكُرُ لَهُ مُلْكَهُ، وَلَا يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَابَ عِلْمِهِ».

٣٣٠ / ٣ . وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عِيسَى بْنِ يُونُسَ، قَالَ: قَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي بَعْضِ مَا كَانَ يُحَاوِرُهُ: ذَكَرْتَ اللهَ، فَأَحَلْتَ عَلىٰ غَائِبٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام : «وَيْلَكَ، كَيْفَ يَكُونُ غَائِباً مَنْ هُوَ مَعَ خَلْقِهِ شَاهِدٌ، وَإِلَيْهِمْ أَقْرَبُ مِـنْ حَـبْلِ

حرکت قسری و جبری باشد)، یا چیزی که به واسطهٔ آن متحرک شود (اگر حرکت، حرکت ارادی و طبعی باشد). پس هر که این گمان‌ها به خدای تعالی می‌برد، هلاک می‌شود.

پس بپرهیزید در باب صفات خدا از این‌که بایستید بر حد و اندازه‌ای که از برای او قرار می‌دهید. آیا او را به اندازه در می‌آورید به نقصان، یا زیادتی، یا تحریک غیر که او را حرکت دهد، یا خود حرکت کند، یا به زوال و نیستی، یا فرود آمدن، یا برپا شدن، یا نشستن؟ و خدای تعالی جلیل و عزیزتر است از وصف آنها که او را وصف می‌کنند، و از نعت آنها که نعت او می‌گویند، و از توهم آنها که در باب او توهم می‌نمایند ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ۞ ٱلَّذِى يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ۞ وَتَقَلُّبَكَ فِى ٱلسَّٰجِدِينَ﴾[1]، یعنی: و توکل نما بر خداوند غالب مهربانی که تو را می‌بیند در هنگامی که بر می‌خیزی، و می‌بیند که گردیدن تو را در میان نماز گزارندگان» (یا در صلب خدا پرستان).

۳۲۹ / ۲. از او روایت است و آن را مرفوع ساخته، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام که آن حضرت فرمود: «نمی‌گویم که خدا قائم است (به معنی متعارف که ایستادن بر ساق پا باشد، تا لازم آید) که او را از مکانی که دارد، زائل کرده باشم (یا آن جناب را از مرتبه و درجهٔ الوهیت انداخته باشم)، و او را وصف و اندازه نمی‌کنم به مکانی که در آن قرار و استقرار داشته باشد، و نه به این‌که متحرک می‌شود در چیزی از ارکان و جوارح (چون ذات و چشم و دست و امثال آن، یا اعضای باطن و ظاهر)، و نه به لفظی که از شکاف دهان بیرون آمده باشد، ولیکن می‌گویم چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: ﴿كُن فَيَكُونُ﴾[2]، یعنی: «باش! پس می‌باشد»، به مشیت و خواست او، بی آن‌که در نفس ترددی به هم رسد، در حالتی که پناه نیازمندان و تنها است، و احتیاج ندارد به شریکی که ملک و مملکت او را به خاطرش آورد، و نه آن‌که درهای علم خود را از برایش بگشاید».

۳۳۰ / ۳. و از او (یعنی کلینی، رضی الله. اگر این سخن از شاگردهای او باشد و اگر نه، باید مابعد آن، بدل یا بیان باشد، یعنی:) از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از داود بن عبدالله، از عمرو بن محمد، از عیسی بن یونس که روایت است گفت: ابن ابی العوجاء به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد در بعضی از آنچه به آن حضرت در آن گفت شنود

---

۱. شعرا، ۲۱۷ـ۲۱۹.
۲. بقره، ۱۱۷.

الْوَرِيدِ، يَسْمَعُ كَلَامَهُمْ، وَيَرىٰ أَشْخَاصَهُمْ، وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ؟!» فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: أَ هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ؟ أَ لَيْسَ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ، كَيْفَ يَكُونُ فِي الْأَرْضِ؟! وَإِذَا كَانَ فِي الْأَرْضِ، كَيْفَ يَكُونُ فِي السَّمَاءِ؟! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «إِنَّمَا وَصَفْتَ الْمَخْلُوقَ الَّذِي إِذَا انْتَقَلَ عَنْ مَكَانٍ، اشْتَغَلَ بِهِ مَكَانٌ، وَخَلَا مِنْهُ مَكَانٌ، فَلَا يَدْرِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي صَارَ إِلَيْهِ مَا يَحْدُثُ فِي الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ، فَأَمَّا اللهُ ـ الْعَظِيمُ الشَّأْنِ، الْمَلِكُ، الدَّيَّانُ ـ فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَشْتَغِلُ بِهِ مَكَانٌ، وَلَا يَكُونُ إِلىٰ مَكَانٍ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلىٰ مَكَانٍ».

٣٣١ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ يَا سَيِّدِي، قَدْ رُوِيَ لَنَا أَنَّ اللهَ فِي مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعٍ، عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ، وَأَنَّهُ يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِي النِّصْفِ الْأَخِيرِ مِنَ اللَّيْلِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا.

وَرُوِيَ أَنَّهُ يَنْزِلُ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلىٰ مَوْضِعِهِ، فَقَالَ بَعْضُ مَوَالِيكَ فِي ذٰلِكَ: إِذَا كَانَ فِي مَوْضِعٍ دُونَ مَوْضِعٍ ،فَقَدْ يُلَاقِيهِ الْهَوَاءُ، وَيَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ، وَالْهَوَاءُ جِسْمٌ رَقِيقٌ يَتَكَنَّفُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ بِقَدْرِهِ، فَكَيْفَ يَتَكَنَّفُ عَلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلىٰ هٰذَا الْمِثَالِ؟!

فَوَقَّعَ عليه السلام: «عِلْمُ ذٰلِكَ عِنْدَهُ، وَهُوَ الْمُقَدِّرُ لَهُ بِمَا هُوَ أَحْسَنُ تَقْدِيراً. وَاعْلَمْ أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ، وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَهُ سَوَاءٌ عِلْماً وَقُدْرَةً وَمُلْكاً وَإِحَاطَةً».

می‌نمود، که: خدا را مذکور ساختی و حواله نمودی بر غایب و آنچه پیدا نیست.

حضرت فرمود: «وای بر تو! چگونه غایب می‌باشد کسی که با خلق خویش در همه جا حاضر است و از رگ گردن به ایشان نزدیک‌تر است، و سخن ایشان را می‌شنود، و شخص‌های ایشان را می‌بیند، و رازهای ایشان را می‌داند؟»

ابن ابی العوجاء عرض کرد که: آیا می‌گویی که آن جناب در هر مکانی هست؟ آیا چنین نیست که هرگاه در آسمان باشد، چگونه می‌تواند که در زمین باشد، و هرگاه در زمین باشد چگونه در آسمان می‌تواند بود؟ حضرت فرمود: «جز این نیست که تو وصف کردی مخلوق را که چون از مکانی منتقل شود، مکانی دیگر به آن اشتغال به هم رساند و مکانی دیگر از آن خالی گردد و در مکانی که به سوی آن منتقل شده، نمی‌داند که در مکانی که پیش از این در آن بوده، چه روی داده و چه حادث شده، اما خدای عظیم الشأن که پادشاه جزا دهنده است، هیچ مکان از او خالی نمی‌باشد و هیچ مکان به واسطهٔ او مشتغل نمی‌شود و به مکانی از خویش نزدیک‌تر نمی‌باشد به مکانی دیگر».

۴/۳۳۱. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام علی نقی علیه السلام نوشتم که: خدا مرا فدای تو گرداند ای آقای من، از برای ما روایت شده که خدا در بعضی از مواضع عرش قرار گرفته، و نیز روایت شده که در هر شب در نصف آخر آن، به سوی آسمان دنیا فرود می‌آید.

و نیز روایت شده که در شبانگاه عرفه فرود می‌آید، بعد از آن، به جای خویش بر می‌گردد. و بعضی از موالیان تو در این باب گفته‌اند که: هرگاه خدا در بعضی از مواضع باشد و در بعضی نباشد، هوا به او بر می‌خورد و بر او می‌تند و احاطه می‌کند و هوا، جسمی است رقیق و نرم که بر هر چیزی احاطه می‌کند، به اندازهٔ آن در کوچکی و بزرگی. پس هوا چگونه بر او ـ جلّ ثناؤه ـ احاطه می‌کند؟

بر این مثال حضرت علیه السلام فرمان همایون نوشت که: «علم این در نزد خدا است (چه این، از جمله متشابهات است که تفسیر آن را خدا و راسخون در علم می‌دانند). و اوست که این را مقدر فرموده و اندازه نموده، به آنچه نیکوتر است از روی اندازه نمودن» (ولیکن در ضمن آنچه فرموده، اشاره است به این‌که مراد به نزول خدا، نزول رحمت و تقدیر آن است). بعد از آن، حضرت فرمود که: «بدان که چون خدا در آسمان دنیا باشد، چنان است که بر بالای عرش

● وَ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ مِثْلَهُ.

وَفِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوىٰ ثَلٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾:

٥/٣٣٢ . عَنْهُ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوىٰ ثَلٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾ فَقَالَ: «هُوَ وَاحِدٌ وَاحِدِيُّ الذَّاتِ، بَائِنٌ مِنْ خَلْقِهِ، وَبِذَاكَ وَصَفَ نَفْسَهُ، وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ بِالْإِشْرَافِ وَالْإِحَاطَةِ وَالْقُدْرَةِ ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِى السَّمٰوٰاتِ وَلَا فِى الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا أَكْبَرُ﴾ بِالْإِحَاطَةِ وَالْعِلْمِ، لَا بِالذَّاتِ؛ لِأَنَّ الْأَمَاكِنَ مَحْدُودَةٌ تَحْوِيهَا حُدُودٌ أَرْبَعَةٌ، فَإِذَا كَانَ بِالذَّاتِ لَزِمَهَا الْحَوَايَةُ».

باشد و همه چیزها از برای او برابر است از روی علم و قدرت و پادشاهی و احاطت» (و در این، تنبیه است که خدا را مکانی نیست؛ چه اگر مکانی می‌بود، همهٔ مکان‌ها در بر او برابر نبود).

● و از او - یعنی از علی بن محمد - از محمد بن جعفر کوفی، از محمد بن عیسی مثل این روایت است.

در بیان فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾[1].

۳۳۲ / ۵. از او - یعنی از کلینی رحمه الله - [از] چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است در فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ﴾[2]، یعنی: «نمی‌باشد و واقع نمی‌شود از راز گفتن سه کس، مگر این‌که خدا چهارم ایشان است، و نه راز گفتن پنج کس، مگر آن‌که او ششم ایشان است»، (و نه پست‌تر و کم‌تر از این‌که دو باشد، یا چهار، و نه بیشتر از این‌که شش است تا آنچه نهایت ندارد، مگر آن‌که او با ایشان است، در هر جا که باشند؛ از اقطار آسمان‌ها و نواحی زمین).

که حضرت فرمود: «خدا یکی است و یگانه (که شریک و نظیر ندارد) واحدي الذات است (که جزء مادی و صوری ندارد؛ نه در ذهن و نه در خارج) و از خلق خود جدا است (که در میانهٔ او و ایشان مباینت است) و به همین، خویش را وصف نموده (چه در بسیاری از مواضع قرآن فرموده که: چیزی مانند او نیست)، و خدا به هر چیز احاطه دارد، و به طور اطلاع بر وجه استعلا و احاطه و قدرت: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرُ﴾[3]، یعنی: «دور شود و پوشیده نگردد از او هم سنگ مورچهٔ خُرد، یا به وزن ذره‌ای از ذرات هوا در آسمان‌ها، و نه در زمین، و نه خُردتر از آن، و نه بزرگ‌تر از این»، ولیکن به طور احاطه و علم (یعنی: علم آن جناب رفیق آنها است و محیط و مطلع بر ایشان)، نه به اعتبار و ذات مقدس؛ زیرا که مکان‌ها به اندازه در می‌آیند، و حدود چهارگانه گرداگرد آن را فرا می‌گیرد».

(و مراد از حدود چهارگانه، جهات شش‌گانه است که عبارت است از بالا و زیر و راست

---

۱. مجادله، ۷.
۲. مجادله، ۷.
۳. سبأ، ۳.

فِي قَوْلِهِ: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾

٣٣٣ / ٦ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؈، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾ فَقَالَ: «اسْتَوىٰ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

٣٣٤ / ٧ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ سَهْلٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللهِ ؈ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾ فَقَالَ: «اسْتَوىٰ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ».

٣٣٥ / ٨ . وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ؈ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾ فَقَالَ: «اسْتَوىٰ فِي كُلِّ شَيْءٍ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ، لَمْ يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ، وَلَمْ يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ، اسْتَوىٰ فِي كُلِّ شَيْءٍ».

٣٣٦ / ٩ . وَعَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؈، قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ مِنْ شَيْءٍ، أَوْ فِي شَيْءٍ، أَوْ عَلىٰ شَيْءٍ، فَقَدْ كَفَرَ». قُلْتُ: فَسِّرْ لِي، قَالَ: «أَعْنِي بِالْحَوَايَةِ مِنَ الشَّيْءِ لَهُ، أَوْ بِإِمْسَاكٍ لَهُ، أَوْ مِنْ شَيْءٍ سَبَقَهُ».

و چپ و پیش و پس، ولیکن چون غیر از بالا و زیر، فی حد ذاته متمیز نبود، بلکه تمیز و تحقق آن به امر اعتباری بود، لهذا حضرت راست و چپ را یک حد قرار داد، چنانچه پیش و پس را یک حد حساب نمود). بعد از آن فرمود که: «پس اگر احاطهٔ خدا بر چیزها به اعتبار ذات باشد، و بر ذات لازم می‌آید که این حدود، گرداگرد آن را فرو گرفته باشند».

در بیان فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾[1].

۳۳۳ / ۶. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خشّاب، از بعضی از مردان خویش که راوی حدیث‌اند، از امام جعفر صادق علیه السلام که از آن حضرت سؤال شد از فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾، یعنی: «خداوند رحمن بر عرش استوا دارد». حضرت فرمود که: «هر چیزی نسبت به او برابر است و بر همه استیلا دارد. پس چیزی نسبت به او از چیز دیگر نزدیک‌تر نیست».

۳۳۴ / ۷. و به همین اسناد، از سهل، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال شد از قول خدای عزّوجلّ: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾. حضرت فرمود که: «نسبت به هر چیز برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست».

۳۳۵ / ۸. و از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجّاج روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿ٱلرَّحْمَـٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ﴾. حضرت فرمود که: «در هر چیزی برابر است، پس چیزی به سوی او نزدیک‌تر از چیز دیگر نیست؛ به این معنی که هیچ دوری از او دور نباشد، و هیچ نزدیکی به او نزدیک نباشد. و در هر چیزی برابر است».

۳۳۶ / ۹. و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر که گمان کند که خدا از چیزی، یا در چیزی، یا بر چیزی است، کافر است». عرض کردم که: آنچه فرمودی، از برای من تفسیر فرما. فرمود که: «مقصود من، آن است که گمان آن کس چنین باشد که چیزی گرداگرد او را فرا گرفته، یا او را نگاه داشته، یا از

---

۱. طه، ۵.

٣٣٧ / ١٠ . وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرىٰ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ مِنْ شَيْءٍ، فَقَدْ جَعَلَهُ مُحْدَثاً؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ فِي شَيْءٍ، فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْصُوراً؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ عَلىٰ شَيْءٍ، فَقَدْ جَعَلَهُ مَحْمُولاً».

فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى فِى ٱلسَّمَآءِ إِلَـٰهٌ وَفِى ٱلْأَرْضِ إِلَـٰهٌ﴾

٣٣٨ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: قَالَ أَبُو شَاكِرٍ الدَّيَصَانِيُّ: إِنَّ فِي الْقُرْآنِ آيَةً هِيَ قَوْلُنَا. قُلْتُ: مَا هِيَ؟ فَقَالَ: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى فِى ٱلسَّمَآءِ إِلَـٰهٌ وَفِى ٱلْأَرْضِ إِلَـٰهٌ﴾ فَلَمْ أَدْرِ بِمَا أُجِيبُهُ، فَحَجَجْتُ، فَخَبَّرْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام، فَقَالَ: «هٰذَا كَلَامُ زِنْدِيقٍ خَبِيثٍ، إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُكَ بِالْكُوفَةِ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ: فُلَانٌ، فَقُلْ لَهُ: مَا اسْمُكَ بِالْبَصْرَةِ؟ فَإِنَّهُ يَقُولُ: فُلَانٌ، فَقُلْ: كَذٰلِكَ اللهُ رَبُّنَا فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ، وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ، وَفِي الْبِحَارِ إِلٰهٌ، وَفِي الْقِفَارِ إِلٰهٌ، وَفِي كُلِّ مَكَانٍ إِلٰهٌ».

قَالَ: فَقَدِمْتُ، فَأَتَيْتُ أَبَا شَاكِرٍ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: هٰذِهِ نُقِلَتْ مِنَ الْحِجَازِ.

چیزی به هم رسیده که بر او پیشی گرفته باشد» (و تفسیر آن حضرت، به طریق لفّ و نشر مشوّش است؛ چه اول به دوم، و دوم به سوم، و سوم به اول، تعلق دارد).

۳۳۷ / ۱۰ . و در روایت دیگر چنین است که: «هر که گمان کند که خدای عزّ و جلّ از چیزی به هم رسیده، او را حادث قرار داده و اعتقاد نموده که کسی او را از سر نو پدید آورده، و هر که گمان کند که خدا در چیزی می‌باشد، او را محصور گردانیده به آن مکانی که حاصر اوست و گرداگرد او را فرا گرفته، و هر که گمان کند که خدا بر بالای چیزی قرار دارد، او را محمول ساخته» (که چیزی او را برداشته است).

در بیان فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَـٰهٌ وَفِي ٱلْأَرْضِ إِلَـٰهٌ﴾[1]

۳۳۸ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: ابو شاکر دیصانی گفت: در قرآن آیه‌ای هست که موافق اعتقادات ما است، که خدا را دو تا می‌دانیم. گفتم: آن آیه کدام است؟ گفت: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَـٰهٌ وَفِي ٱلْأَرْضِ إِلَـٰهٌ﴾، یعنی: «او آن خدایی است که در آسمان خدا و معبود فرشتگان، و در زمین خدا و معبود جن و انس است» (و مراد، آن است که آن جناب، مستحق آن است که جمیع خلائق او را عبادت کنند و روی ارادت به سوی او آورند).

هشام می‌گوید: پس ندانستم که او را چه جوابی گویم، بعد از آن به حجّ رفتم و حضرت امام جعفر صادقﷺ را به این خبر دادم، فرمود که: «این سخن، سخن زندیق خبیث پلید است، چون به سوی او برگردی، به او بگو که: نام تو در کوفه چیست؟ که او خواهد گفت: فلانی. بعد از آن، به او بگو که: نام تو در بصره چیست؟ خواهد گفت که: فلانی. و چون همان نام را بگوید، بگو که: همچنین است خدا که پروردگار ما است. در آسمان، خدا است و در زمین، خدا است و در دریاها، خدا است و در بیابان‌ها و صحراهای خشک و بی‌آب و علف، خدا است و در هر جا و هر مکانی، خدا است».

هشام می‌گوید که: از سفر باز آمدم و به نزد ابو شاکر رفتم و او را خبر دادم به آنچه حضرت به من تعلیم داده بود، گفت که: این جواب از حجاز به این جا نقل شده (و از مدینه، یا مکّه آمده است).

---

۱. زخرف، ۸۴.

٢٠ ـ بَابُ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ

٣٣٩ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ، قَالَ: سَأَلَ الْجَاثَلِيقُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ يَحْمِلُ الْعَرْشَ أَمِ الْعَرْشُ يَحْمِلُهُ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «اللهُ ـ عَزَّ وجَلَّ ـ حَامِلُ الْعَرْشِ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا، وَذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمْسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَآ إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِهِۦٓ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾».

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِهِ: ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ﴾ فَكَيْفَ قَالَ ذٰلِكَ، وَقُلْتَ: إِنَّهُ يَحْمِلُ الْعَرْشَ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟! فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «إِنَّ الْعَرْشَ خَلَقَهُ اللهُ تَعَالَىٰ مِنْ أَنْوَارٍ أَرْبَعَةٍ: نُورٍ أَحْمَرَ، مِنْهُ احْمَرَّتِ الْحُمْرَةُ، وَنُورٍ أَخْضَرَ، مِنْهُ اخْضَرَّتِ الْخُضْرَةُ، وَنُورٍ أَصْفَرَ، مِنْهُ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ، وَنُورٍ أَبْيَضَ، مِنْهُ الْبَيَاضُ، وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي حَمَّلَهُ اللهُ الْحَمَلَةَ، وَذٰلِكَ نُورٌ مِنْ عَظَمَتِهِ، فَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ، وَبِعَظَمَتِهِ وَنُورِهِ ابْتَغَىٰ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ

۲۰. باب در بیان عرش و کرسی

۳۳۹ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد برقی و آن را مرفوع ساخته که گفت: جاثلیق (که سردار نصاری است) از امیر المؤمنین ﷺ سؤال کرد و به آن حضرت عرض نمود که: مرا خبر ده از خدای عزّوجلّ که آیا آن جناب، عرش را بر می‌دارد یا عرش، او را بر می‌دارد؟ امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «خدای عزّوجلّ، حامل عرش و آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست. و همین معنی، فرمودهٔ خدا است که می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُمْسِكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَآ إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِۦٓ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾[1]، یعنی: به درستی که خدا نگاه می‌دارد آسمان‌ها و زمین را از آن‌که زایل شوند، یا به جهت کراهت و نخواستن آن‌که از مکان خود بروند، و هر آینه اگر زایل شوند، هیچ‌کس آنها را نگاه ندارد و به جای خود نیاورد، بعد از خدا (یا پس از خرابی و زوال آن). به درستی که خدا، بردبار و آمرزگار بوده و خواهد بود».

جاثلیق عرض کرد: پس مرا خبر ده از فرمودهٔ آن جناب: ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَـٰنِيَةٌ﴾[2]، یعنی: «و بر می‌دارند عرش پروردگار تو را در بالای فرشتگان، که بر کنارهای آسمان می‌باشند، و در آن روز که روز قیامت است، هشت فرشته» (یا هشت کس). که خدا چگونه این را فرموده و تو می‌گویی که خدا عرش و آسمان‌ها و زمین را بر می‌دارد؟

امیر المؤمنین ﷺ فرمود: «به درستی که خدا عرش را آفرید از چهار نور: نور سرخی که سرخی، از آن سرخ شد و نور سبزی که سبزی، از آن سبز شد و نور زردی که زردی، از آن زرد شد و نور سفیدی که سفیدی، از آن به هم رسیده است، و آن، علمی است که خدا آن را بر حاملان آن حمل نموده و آن، نوری است از عظمت و بزرگی خدا. پس به عظمت و نور او، دل‌های مؤمنان بینا شد، و به عظمت و نوری که دارد، جاهلان با او دشمنی ورزیدند، و به عظمت و نور وی هر که در آسمان و زمین است، از همهٔ خلائق به سوی آن جناب وسیله و دست‌آویز طلبیدند، با اعمال مختلف و دین‌های مشتبه.

پس هر که محمولی از موجودات که خدا آن را به نور و عظمت و قدرت خویش بر می‌دارد، توانایی ندارد، از برای نفس خویش بازداشتن ضرری و نه جذب منفعتی و نه

---

۱. فاطر، ۴۱.
۲. حاقه، ۱۷.

وَالْأَرْضِ مِنْ جَمِيعِ خَلَائِقِهِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْأَدْيَانِ الْمُشْتَبِهَةِ، فَكُلُّ مَحْمُولٍ ـ يَحْمِلُهُ اللهُ بِنُورِهِ وَعَظَمَتِهِ وَقُدْرَتِهِ ـ لَا يَسْتَطِيعُ لِنَفْسِهِ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً، فَكُلُّ شَيْءٍ مَحْمُولٌ، وَاللهُ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ الْمُمْسِكُ لَهُمَا أَنْ تَزُولَا، وَالْمُحِيطُ بِهِمَا مِنْ شَيْءٍ، وَهُوَ حَيَاةُ كُلِّ شَيْءٍ، وَنُورُ كُلِّ شَيْءٍ ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً﴾».

قَالَ لَهُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ أَيْنَ هُوَ؟ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «هُوَ هَاهُنَا، وَهَاهُنَا، وَفَوْقُ، وَتَحْتُ، مُحِيطٌ بِنَا، وَمَعَنَا، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا۟﴾ فَالْكُرْسِيُّ مُحِيطٌ بِالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرىٰ ﴿وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُۥ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ﴾ فَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ هُمُ الْعُلَمَاءُ الَّذِينَ حَمَّلَهُمُ اللهُ عِلْمَهُ، وَلَيْسَ يَخْرُجُ عَنْ هٰذِهِ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ خَلَقَ اللهُ فِي مَلَكُوتِهِ، وَهُوَ الْمَلَكُوتُ الَّذِي أَرَاهُ اللهُ أَصْفِيَاءَهُ وَأَرَاهُ خَلِيلَهُ عليه السلام، فَقَالَ: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِىٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ﴾ وَكَيْفَ يَحْمِلُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ اللهَ،

مردن و نه زنده کردن، یا بقای زندگی، و نه بعث و زنده شدن در روز قیامت. پس هر چیزی محمول است و خدای تبارک و تعالی آسمان و زمین را از زوال نگاه می‌دارد و به آنها و آنچه احاطه نموده‌اند، از هر چه باشد، احاطه فرموده و آن جناب، باعث حیات هر چیزی و نور همه چیز است. همه چیز به واسطهٔ او از ممکن عدم به عرصهٔ ظهور رسیده‌اند. و خدا پاک و منزه و برتر است از آنچه می‌گویند؛ برتری و بزرگ».

جاثلیق به آن حضرت عرض کرد که: پس مرا خبر ده از خدای عزّوجلّ که آن جناب در کجا است؟ امیر المؤمنین﴿ع﴾ فرمود که: «خدا در اینجا و در آنجا و در بالا و زیر است، و به ما احاطه فرموده و با ما است. و این است معنی فرمودهٔ آن جناب که می‌فرماید: ﴿مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَـٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا۟﴾[1] (که ترجمهٔ آن در باب سابق گذشت). پس کرسی، احاطه دارد به آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آسمان‌ها و زمین و آنچه در زیر خاک است ﴿وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخْفَى﴾[2]، یعنی: «و اگر آشکار نمایی گفتار خویش را و آواز را بلند سازی، پس به درستی که او می‌داند آن پوشیده و پوشیده‌تر از پوشیده را» (مانند آنچه در دل پنهان می‌دارند). و همین معنی فرمودهٔ خدای تعالی است که فرموده: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْعَظِيمُ﴾[3]، یعنی: «وسیع است کرسی خدا (که مراد از آن، علم است، یعنی: فراگرفته است علم او) همهٔ آسمان‌ها و زمین را. در رنج نیفکند او را و بر او گران نیاید نگاه داشتن آسمان‌ها و زمین و اوست برتر (از حدّ وَهْم، و یا متعالی از امثال و اشباه) و بزرگ‌تر از اندیشهٔ فهم و در نهایت بزرگواری».

پس کسانی که عرش را بر می‌دارند، علمایی هستند که خدا علم خویش را بر ایشان بار فرموده و ایشان را حاملان آن نموده، و بیرون نیست از این چهار چیز: (که عرش و کرسی و آسمان‌ها و زمین است، یا چهار نور) چیزی که خدا آن را در ملکوت خویش آفریده، و همین ملکوتی است که خدا آن را به برگزیدگان خویش نموده، و به خلیل خود ابراهیم همین را نمود، پس فرمود که: ﴿وَكَذَٰلِكَ نُرِىٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ﴾[4]، یعنی: «و همچنان که ابراهیم﴿ع﴾ را بینا کردیم بر گمراهی قوم او، همچنین نمودیم ابراهیم را

---

۱. مجادله، ۷.
۲. طه، ۷.
۳. بقره، ۲۵۵.
۴. انعام، ۷۵.

وَبِحَيَاتِهِ حَيِيَتْ قُلُوبُهُمْ، وَبِنُورِهِ اهْتَدَوْا إِلىٰ مَعْرِفَتِهِ؟!».

۳۴۰ / ۲ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدِّثُ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلىٰ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا، فَاسْتَأْذَنْتُهُ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَ فَتُقِرُّ أَنَّ اللهَ مَحْمُولٌ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ: «كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِهِ، مُضَافٌ إِلىٰ غَيْرِهِ، مُحْتَاجٌ، وَالْمَحْمُولُ اسْمُ نَقْصٍ فِي اللَّفْظِ، وَالْحَامِلُ فَاعِلٌ وَهُوَ فِي اللَّفْظِ مِدْحَةٌ، وَكَذٰلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ: فَوْقَ، وَتَحْتَ، وَأَعْلىٰ، وَأَسْفَلَ، وَقَدْ قَالَ اللهُ تَعَالىٰ: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ وَلَمْ يَقُلْ فِي كُتُبِهِ: إِنَّهُ الْمَحْمُولُ، بَلْ قَالَ: إِنَّهُ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَالْمُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، وَالْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللهِ، وَلَمْ يُسْمَعْ أَحَدٌ آمَنَ بِاللهِ وَعَظَمَتِهِ قَطُّ قَالَ فِي دُعَائِهِ: يَا مَحْمُولُ».

ربوبیت و پادشاهی و عجائب و بدائع آسمان‌ها و زمین از ذروهٔ[1] عرش تا تحت الثری.[2] (یعنی همه را بر او منکشف ساختیم، تا به واسطهٔ آنها استدلال کند بر قدرت کاملهٔ ما) و تا از صاحبات یقین باشد» (در وحدانیت ما. و یا تقدیر آن است که: تا آن‌که از صاحبان یقین باشد، چنین کردیم). و چگونه حاملان عرش، خدا را بر می‌دارند و حال آن‌که به حیاتی که به ایشان عطا فرموده، دل‌های ایشان زنده شده و به واسطهٔ نور او به سوی معرفت آن جناب راه راست یافته‌اند».

۳۴۰ / ۲ ـ احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: ابو قُرّهٔ محدث از من خواهش کرد که او را به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضاؑ برم. پس، از آن حضرت اذن خواستم و مرا اذن داد، بعد از آن، ابو قُرّه به خدمت آن حضرت رسید و از آن حضرت از حلال و حرام خدا پرسید. بعد از آن، به آن حضرت عرض کرد که: آیا اقرار و اعتراف داری به این‌که خدا محمول است؟ (که او را برداشته‌اند).

امام رضاؑ فرمود که: «هر محمولی، مفعول به است (که با او کاری شده) و منسوب است به سوی غیر خود (که عبارت است از حامل که فاعل این فعل است) و به این غیر محتاج است (چه فعل، بدون فاعل محال و ممتنع است) و محمول ـ چون اسم مفعول است ـ اسمی است که دلالت می‌کند بر نقصان، به حسب ظاهر مفهوم لفظ و صریح منطوق آن و حامل، فاعل است و آن، در لفظ مدح و ثنا است، و همچنین است گفتار قائل که می‌گوید: بالا و زیر و بالاتر و پایین‌تر (چه اول و سوم، دلالت می‌کند بر مدح و دوم و چهارم بر مذمت) و خدای تعالی فرموده است که: خدا را نام‌های نیکوتر است، پس او را با آن نام‌ها بخوانید[3] و در کتاب‌های خود نفرموده که خدا محمول است، بلکه فرموده که: آن جناب حامل و بردارنده است در بیابان و دریا (چنانچه در سورهٔ بنی اسرائیل تصریح به آن فرموده). و آسمان‌ها و زمین را از زوال و نیستی نگاه می‌دارد[4] و آنچه غیر خدا باشد، محمول است، و هرگز نشنیده از کسی که به خدا و عظمت او ایمان آورده باشد، که در دعای خویش در ندای خدا، گفته باشد

---

۱. بلندا و قله.　　۲. نقطهٔ زیرین خاک و زمین.

۳. در متن حدیث به آیهٔ ۱۸۰ سورهٔ اعراف استشهاد شده که می‌فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا...﴾.

۴. مقصود مترجم، آیهٔ ۴۱ سورهٔ فاطر است ﴿إِنَّ اللّٰهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ و در سورهٔ بنی‌اسرائیل (اسرا) چنین آیه‌ای نیست.

قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَإِنَّهُ قَالَ: ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ﴾ وقَالَ: ﴿ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ﴾؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «الْعَرْشُ لَيْسَ هُوَ اللهَ، وَالْعَرْشُ اسْمُ عِلْمٍ وَقُدْرَةٍ وَعَرْشٍ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ، ثُمَّ أَضَافَ الْحَمْلَ إِلىٰ غَيْرِهِ خَلْقٍ مِنْ خَلْقِهِ؛ لِأَنَّهُ اسْتَعْبَدَ خَلْقَهُ بِحَمْلِ عَرْشِهِ وَهُمْ حَمَلَةُ عِلْمِهِ، وَخَلْقاً يُسَبِّحُونَ حَوْلَ عَرْشِهِ وَهُمْ يَعْمَلُونَ بِعِلْمِهِ، وَمَلَائِكَةً يَكْتُبُونَ أَعْمَالَ عِبَادِهِ، وَاسْتَعْبَدَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالطَّوَافِ حَوْلَ بَيْتِهِ، وَاللهُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ كَمَا قَالَ. وَالْعَرْشُ وَمَنْ يَحْمِلُهُ وَمَنْ حَوْلَ الْعَرْشِ، وَاللهُ الْحَامِلُ لَهُمْ، الْحَافِظُ لَهُمْ، الْمُمْسِكُ، الْقَائِمُ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ، وَفَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ، وَعَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا يُقَالُ: مَحْمُولٌ، وَلَا أَسْفَلُ - قَوْلاً مُفْرَداً لَا يُوصَلُ بِشَيْءٍ - فَيَفْسُدُ اللَّفْظُ وَالْمَعْنىٰ».

قَالَ أَبُو قُرَّةَ: فَتُكَذِّبُ بِالرِّوَايَةِ الَّتِي جَاءَتْ: أَنَّ اللهَ إِذَا غَضِبَ إِنَّمَا يُعْرَفُ غَضَبُهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ يَجِدُونَ ثِقَلَهُ عَلىٰ كَوَاهِلِهِمْ، فَيَخِرُّونَ سُجَّداً، فَإِذَا

که: ای محمول».

ابوقرّه عرض کرد که: خدا فرموده است که: ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ﴾[1] و فرموده که: ﴿ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ﴾[2]، یعنی: «آنان که عرش را بر می‌دارند». حضرت فرمود که: «عرش، خدا نیست که برداشتن آن، برداشتن خدا باشد؛ بلکه عرش، علم و اسم و قدرت است، و هر چیزی در عرش است. بعد از آن حمل را به غیر خویش نسبت داده و آن خلقی است از خلائق که آنها را خلق فرموده؛ زیرا که آن جناب از خلق خویش طلب بندگی فرموده به برداشتن عرش خود، و ایشان، حاملان علم خدایند و عبادت خلقی دیگر را از این قرار داده که تنزیه خدا کنند، و او را به پاکیزگی یاد نمایند در گرداگرد عرش آن جناب. و ایشان، به مقتضای علم او عمل می‌کنند و از آن در نمی‌گذرند. و عبادت بعضی از فرشتگان را نوشتن کردار بندگان خویش قرار داده (که آنها را می‌نویسند) و از اهل زمین طلب بندگی فرموده، به این‌که در گرداگرد خانهٔ او (که خانهٔ کعبه است)، طواف کنند و خدا بر عرش استوا دارد (که همه چیز نسبت به او برابر است) چنانچه فرموده (و آیه و شرح آن گذشت) و عرش و هر که آن را بر می‌دارد، و هر که گرداگرد عرش است، همه نسبت به خدا برابرند و تفاوتی ندارند، و خدا حامل ایشان است و ایشان را محافظت می‌نماید و نگاه می‌دارد، و بر هر نفسی نگهبان است و در بالای هر چیزی و بر هر چیزی بلندی دارد، و کسی نمی‌گوید که خدا، محمول و پایین‌تر است؛ گفتنی تنها که به چیزی وصل و پیوند نشود، و به آن سبب لفظ و معنی فاسد گردد».

(و بنا براین معنی، باید که با پیوند به قرینهٔ صارفه از ظاهر لفظ یا غیر آن، آنچه به آن وصل شود، اطلاق محمول و اسفل بر خدا روا باشد، و تأملی در جواز آن است و می‌تواند که معنی این باشد که: اطلاق این دو لفظ بر او نمی‌شود، و همه کس به این قائل‌اند، و در این مسأله یک قول بیش نیست و نباید که این قول را وصل کنند به چیزی که إشعار به خلاف داشته باشد؛ مثل آن‌که کسی بگوید که خدا در نزد مجسمه، محمول است).

ابوقُرّه عرض کرد که: پس تکذیب می‌کنی و دروغ می‌دانی آن روایتی را که وارد شده است که چون خدا به غضب آید، غضبش معلوم می‌شود، و نشانه‌اش آن است که فرشتگانی که

---

۱. حاقه، ۱۷.   ۲. غافر، ۷.

ذَهَبَ الْغَضَبُ، خَفَّ وَرَجَعُوا إِلىٰ مَوَاقِفِهِمْ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: «أَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِيسَ، إِلىٰ يَوْمِكَ هٰذَا هُوَ غَضْبَانُ عَلَيْهِ، فَمَتىٰ رَضِيَ؟ وَهُوَ فِي صِفَتِكَ لَمْ يَزَلْ غَضْبَانَ عَلَيْهِ وَعَلىٰ أَوْلِيَائِهِ وَعَلىٰ أَتْبَاعِهِ، كَيْفَ تَجْتَرِئُ أَنْ تَصِفَ رَبَّكَ بِالتَّغَيُّرِ مِنْ حَالٍ إِلىٰ حَالٍ، وَأَنَّهُ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا يَجْرِي عَلَى الْمَخْلُوقِينَ؟! سُبْحَانَهُ وَتَعَالىٰ، لَمْ يَزُلْ مَعَ الزَّائِلِينَ، وَلَمْ يَتَغَيَّرْ مَعَ الْمُتَغَيِّرِينَ، وَلَمْ يَتَبَدَّلْ مَعَ الْمُتَبَدِّلِينَ، وَمَنْ دُونَهُ فِي يَدِهِ وَتَدْبِيرِهِ، وَكُلُّهُمْ إِلَيْهِ مُحْتَاجٌ، وَهُوَ غَنِيٌّ عَمَّنْ سِوَاهُ».

۳۴۱ / ۳ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ﴾ فَقَالَ: «يَا فُضَيْلُ، كُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ، السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَكُلُّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ».

۳۴۲ / ۴ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ﴾: السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِيَّ، أَمِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ فَقَالَ: «بَلِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْعَرْشَ، وَكُلَّ شَيْءٍ وَسِعَ الْكُرْسِيُّ».

۳۴۳ / ۵ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ

عرش را بر می‌دارند، سنگینی آن را بر دوش‌های خویش می‌یابند، پس بر رو در می‌افتند، در حالتی که سجده کنندگان، و چون غضب خدا بر طرف شود، عرش سبک گردد، و فرشتگان برگردند به جای خود که در آن می‌ایستند.

حضرت علی‌ؑ فرمود که: «مرا خبر ده از خدای تعالی که از آن زمان که شیطان را لعنت فرمود تا امروز که تو در آنی، بر او غضبناک است. پس در چه زمان از او راضی و خشنود گردید و حال آن‌که آن جناب، بنا بر آنچه تو را وصف می‌کنی، همیشه غضبناک بوده بر آن ملعون و بر دوستان و پیروان او، چگونه جرأت می‌نمایی که وصف کنی پروردگار خویش را به تغیّر از حالتی به حالتی دیگر، و آن‌که بر او جاری شود آنچه بر آفریدگان جاری می‌شود؟ آن جناب پاک و منزه است و برتر از آنچه تو می‌گویی.

خدا با زایل شوندگان، زایل نمی‌شود و نیست و نابود نمی‌گردد، و به آنها که متغیر می‌شوند، متغیر نخواهد شد، و با آنان که تبدل در ایشان به هم می‌رسد، متبدل نمی‌شود، و هر که غیر از اوست و در دست او و در تدبیر اوست که آنچه خواهد و باید، با ایشان می‌کند و همهٔ ایشان به سوی او محتاج‌اند و آن جناب از هر که غیر او باشد، بی‌نیاز است».

۳۴۱ / ۳ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق‌ؑ سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ﴾[1]. فرمود که: «ای فُضیل، هر چیزی که در کرسی است: آسمان‌ها و زمین. و هر چیزی، در کرسی است» (و فقرهٔ اوّلی در توحید صدوق موجود نیست و این، اظهر است).

۳۴۲ / ۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ثَعلبة، از زرارة بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق‌ؑ سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ﴾، که آیا آسمان‌ها و زمین کرسی را فرو گرفته‌اند یا کرسی آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته؟ حضرت فرمود: «بلی، کرسی آسمان‌ها و زمین و عرش را فرا گرفته و کرسی، هر چیزی را فرا گرفته است».

۳۴۳ / ۵ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضالة بن ایّوب، از

---

۱. بقره، ۲۵۵.

فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ﴾: السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَسِعْنَ الْكُرْسِيَّ، أَوِ الْكُرْسِيُّ وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؟ فَقَالَ: «إِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْكُرْسِيِّ».

٦/٣٤٤ . مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «حَمَلَةُ الْعَرْشِ ـ وَالْعَرْشُ: الْعِلْمُ ـ ثَمَانِيَةٌ: أَرْبَعَةٌ مِنَّا، وَأَرْبَعَةٌ مِمَّنْ شَاءَ اللهُ».

٧/٣٤٥ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُۥ عَلَى ٱلْمَآءِ﴾ فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ؟» قُلْتُ: يَقُولُونَ: إِنَّ الْعَرْشَ كَانَ عَلَى الْمَاءِ، وَالرَّبُّ فَوْقَهُ، فَقَالَ: «كَذَبُوا، مَنْ زَعَمَ هٰذَا، فَقَدْ صَيَّرَ اللهَ مَحْمُولاً، وَوَصَفَهُ بِصِفَةِ الْمَخْلُوقِ، وَلَزِمَهُ أَنَّ الشَّيْءَ الَّذِي يَحْمِلُهُ أَقْوىٰ مِنْهُ».

قُلْتُ: بَيِّنْ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ: «إِنَّ اللهَ حَمَّلَ دِينَهُ وَعِلْمَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَرْضٌ أَوْ سَمَاءٌ، أَوْ جِنٌّ أَوْ إِنْسٌ، أَوْ شَمْسٌ أَوْ قَمَرٌ، فَلَمَّا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ فَأَوَّلُ مَنْ نَطَقَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْأَئِمَّةُ عليهم السلام، فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا، فَحَمَّلَهُمُ الْعِلْمَ وَالدِّينَ، ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هٰؤُلَاءِ حَمَلَةُ

عبدالله بن بکیر، از زرارة بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق؈ پرسیدم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ﴾، که آیا آسمان‌ها و زمین، کرسی را فراگرفته‌اند، یا کرسی آسمان‌ها و زمین را فراگرفته؟ حضرت فرمود که: «هر چیزی در کرسی است، و کرسی همه را فراگرفته».

۳۴۴ / ۶ . محمد، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه، از امام جعفر صادق؈ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «حاملان عرش (و عرش، علم خدا است) هشت نفراند: چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته» (و از احادیث ظاهر می‌شود که چهار نفر اول، محمد و علی و حسن و حسین ـ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ـ باشند. و بعضی به جای محمد، فاطمه ـ صلوات الله و سلامه علیها ـ را ذکر کرده‌اند. و اما چهار نفر دیگر، بعضی گفته‌اند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی‌اند ـ که پیغمبران اولوالعزم‌اند ـ و بعضی گمان کرده‌اند که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار بن یاسراند).

۳۴۵ / ۷ . محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عبدالرحمان بن کثیر، از داود بن کثیر رقّی روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق؈ سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُۥ عَلَى ٱلْمَآءِ﴾[1]، یعنی: «و بود عرش خدای ـ سبحانه و تعالی ـ بر روی آب». حضرت فرمود که: «سنیان در تفسیر این آیه، چه می‌گویند؟» عرض کردم که: می‌گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار عالمیان در بالای آن.

فرمود: «دروغ می‌گویند. هر که این را گمان کند، که خدا را محمول گردانیده و او را به صفت مخلوقات وصف کرده، و بر او لازم می‌آید که آن چیز که او را برداشته، از او قوی‌تر باشد».

عرض کردم: فدای تو گردم، تفسیر آیه را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود: «به درستی که خدا دین و علم خویش را بر آب بار کرد و آن را حامل این دو گردانید، پیش از آن‌که زمین، یا آسمان، یا جنّ، یا انسان، یا آفتاب، یا ماه وجود داشته باشد. بعد از آن، چون اراده نمود که خلائق را بیافریند، ایشان را پراکنده و پریشان نمود در میان دو دست خویش (که از آن به

---

۱. هود، ۷.

دِينِي وَعِلْمِي، وَأُمَنَائِي فِي خَلْقِي، وَهُمُ الْمَسْؤُولُونَ. ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقِرُّوا لِلّٰهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَلِهٰؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ، فَقَالُوا: نَعَمْ، رَبَّنَا أَقْرَرْنَا. فَقَالَ اللهُ لِلْمَلَائِكَةِ: اشْهَدُوا، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: شَهِدْنَا عَلىٰ أَنْ لَا يَقُولُوا غَداً: ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَـٰذَا غَـٰفِلِينَ﴾ أَوْ يَقُولُوا: ﴿إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنۢ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ﴾ يَا دَاوُدُ، وَلَايَتُنَا مُؤَكَّدَةٌ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ».

٢١ ـ بَابُ الرُّوحِ

٣٤٦ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنِ الْأَحْوَلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ؑ عَنِ الرُّوحِ الَّتِي فِي آدَمَ، قَوْلِهِ: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى﴾ قَالَ: «هٰذِهِ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ، وَالرُّوحُ الَّتِي فِي عِيسىٰ مَخْلُوقَةٌ».

٣٤٧ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾

پیش رو تعبیر می‌شود. و مراد این است که آنها را در نزد علم خویش پهن نمود). پس به ایشان فرمود که: پروردگار شما کیست؟ اول کسی که سخن نمود، رسول خدا ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ و ائمه هدی ـ صلوات الله علیهم ـ بودند و عرض نمودند که: تویی پروردگار ما. پس خدا ایشان را حامل دین و علم خویش نمود، بعد از آن، به فرشتگان فرمود که: این گروه حاملان دین و علم من و امینان من هستند در باب خلق من، و ایشانند که در روز قیامت از ایشان سؤال خواهد شد در باب ادای امانت و حفظ آن و طاعت خلائق و معصیت ایشان و آنچه می‌دانند، به خدا عرض خواهند کرد.

بعد از آن به فرزندان آدم فرمود که: اقرار کنید برای خدا به پروردگاری و ربوبیت و برای این چند نفر به فرمان‌برداری و ولایت. فرزندان آدم عرض کردند که: آری ای پروردگار ما، ما اقرار کردیم. پس خدا به فرشتگان خویش فرمود که: گواه باشید. فرشتگان عرض کردند که: ما گواه شدیم بر اقرار ایشان، تا در فردای قیامت نگویند: به درستی که ما از این اقرار بی‌خبران بودیم، یا نگویند که: جز این نیست که پدران ما شرک آوردند، پیش از زمان ما و ما فرزندانی چند بودیم بعد از ایشان. آیا پس تو ما را هلاک می‌گردانی و معذب می‌سازی به آنچه آن کج‌روان گمراه کردند؟[1] ای داود، ولایت و صاحب اختیاری ما بر ایشان در وقت پیمان گرفتن خدا استوار شده».

۲۱. باب در بیان روح خدا و معنی آن

۳۴۶ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه از احول که گفت: از امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم از آن روحی که در حضرت آدم بود و فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[2]، یعنی: «پس راست کنم او را (یعنی صورت آدم) بر وجهی که مستعد دمیدن روح باشد، و بدمم در او روح خویش را، پس بیفتید برای او سجده کنندگان». حضرت فرمود که: «آن، روحی است آفریده شده، که خدا آن را آفریده، و روحی که در عیسی بود، آفریده شده بود» (و خدا که روح آدم و عیسی را به خویش نسبت داده، معنی آن می‌آید).

۳۴۷ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال،

---

۱. اعراف، ۱۷۲ و ۱۷۳.
۲. حجر، ۲۹.

قَالَ: «هِيَ رُوحُ اللهِ مَخْلُوقَةٌ، خَلَقَهَا اللهُ فِي آدَمَ وَعِيسىٰ».

٣٤٨ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى﴾: كَيْفَ هٰذَا النَّفْخُ؟ فَقَالَ: «إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرِّيحِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوحاً لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمَهُ مِنَ الرِّيحِ، وَإِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَنْ لَفْظَةِ الرِّيحِ؛ لِأَنَّ الْأَرْوَاحَ مُجَانِسَةٌ لِلرِّيحِ، وَإِنَّمَا أَضَافَهُ إِلىٰ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلىٰ سَائِرِ الْأَرْوَاحِ، كَمَا قَالَ لِبَيْتٍ مِنَ الْبُيُوتِ: بَيْتِي، وَلِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ: خَلِيلِي، وَأَشْبَاهِ ذٰلِكَ، وَكُلُّ ذٰلِكَ مَخْلُوقٌ، مَصْنُوعٌ، مُحْدَثٌ، مَرْبُوبٌ، مُدَبَّرٌ».

٣٤٩ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بَحْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَمَّا يَرْوُونَ أَنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلىٰ صُورَتِهِ، فَقَالَ: «هِيَ صُورَةٌ مُحْدَثَةٌ مَخْلُوقَةٌ، اصْطَفَاهَا اللهُ وَاخْتَارَهَا عَلىٰ سَائِرِ الصُّوَرِ الْمُخْتَلِفَةِ، فَأَضَافَهَا إِلىٰ نَفْسِهِ، كَمَا أَضَافَ الْكَعْبَةَ إِلىٰ نَفْسِهِ، وَالرُّوحَ إِلىٰ نَفْسِهِ؛ فَقَالَ: وَ﴿بَيْتِىَ﴾ وَ ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى﴾».

از ثَعلبه، از حُمران که گفت: از امام جعفر صادق‌ؑ سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی: ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾[1]، یعنی: «جز این نیست که عیسی، پسر مریم فرستادهٔ خدا و کلمهٔ اوست که خداوند آن را به سوی مریم افکند» (یعنی که او را به کلمهٔ کُن موجود فرمود بی پدر و دیگر، عیسی روحی است از حق تعالی) حضرت فرمود که: «آن روحی است مخلوق که خدا آن را آفرید و در آدم و عیسی‌ؑ قرار داد».

۳۴۸ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عُروه، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق‌ؑ سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[2] که این دمیدن به چه وضع بود؟ حضرت فرمود که: «روح متحرک است؛ چون باد و آن را روح نامیده‌اند؛ زیرا که نام آن از ریح که به معنی باد است، مشتق شده و از این ماده بیرون آمده (چه وسط ریح نیز واو بوده و به جهت اعلال صرفی به یا مبدل شده) و این روح را موافق لفظ ریح، یا از آن بیرون آورده؛ زیرا که روح‌ها با ریح مجانست دارند و هر دو، از یک جنس‌اند (چه روح آدم در سرعت حرکت در جمیع بدن و جریان آثار آن در اندرون همهٔ اعضا و اضلاع آن، چون جریان باد است در اجزای عالم). و خدا روح آدم را به خویش نسبت داده؛ زیرا که آن را بر سائر روح‌ها برگزیده، چنانچه در باب خانه‌ای از خانه‌ها که خانهٔ کعبه است، فرموده که: خانهٔ من[3] و در باب رسولی از رسولان خود که ابراهیم‌ؑ است فرموده که: خلیل من[4] (و خلیل کسی است که او را به دوستی مخصوص ساخته باشی). و امثال اینها از آنچه خدا به خویش نسبت داده از مخلوقات، و همهٔ اینها مخلوق‌اند که خدا ایشان را آفریده و ساخته، و از سر نو پدید آورده، و ایشان را تربیت فرموده و می‌فرماید: و تدبیر ایشان و امور ایشان را چنانچه باید و شاید، به عمل آورده و می‌آورد».

۳۴۹ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن بحر، از ابو ایّوب خزّاز، از محمد بن مسلم که گفت: از امام محمد باقر‌ؑ سؤال کردم از آنچه سنیان روایت می‌کنند که خدا، آدم را بر صورت خویش آفرید. حضرت فرمود

---

۱. نساء، ۱۷۱.
۲. حجر، ۲۹.
۳. بقره، ۱۲۵؛ حج، ۲۶.
۴. اشاره به آیهٔ ۱۲۵ سورهٔ نساء است ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَٰهِيمَ خَلِيلًا﴾.

٢٢ ـ بَابُ جَوَامِعِ التَّوْحِيدِ

٣٥٠ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ جَمِيعاً، رَفَعَاهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اسْتَنْهَضَ النَّاسَ فِي حَرْبِ مُعَاوِيَةَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ، فَلَمَّا حَشَدَ النَّاسُ، قَامَ خَطِيباً، فَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ، الْأَحَدِ، الصَّمَدِ، الْمُتَفَرِّدِ، الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ، وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ، قُدْرَةٌ بَانَ بِهَا مِنَ الْأَشْيَاءِ، وَبَانَتِ الْأَشْيَاءُ مِنْهُ، فَلَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تُنَالُ، وَلَا حَدٌّ يُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ، كَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللُّغَاتِ، وَضَلَّ هُنَاكَ تَصَارِيفُ الصِّفَاتِ، وَحَارَ فِي مَلَكُوتِهِ عَمِيقَاتُ مَذَاهِبِ التَّفْكِيرِ، وَانْقَطَعَ دُونَ الرُّسُوخِ فِي عِلْمِهِ جَوَامِعُ التَّفْسِيرِ، وَحَالَ دُونَ غَيْبِهِ الْمَكْنُونِ حُجُبٌ مِنَ الْغُيُوبِ، تَاهَتْ فِي أَدْنىٰ أَدَانِيهَا طَامِحَاتُ الْعُقُولِ فِي لَطِيفَاتِ الْأُمُورِ.

فَتَبَارَكَ اللهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، وَتَعَالَى الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَحْدُودٌ، سُبْحَانَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَوَّلٌ مُبْتَدَأٌ، وَلَا غَايَةٌ مُنْتَهىً، وَلَا آخِرٌ يَفْنىٰ.

که: «آن صورت، صورتی بود که خدا آن را احداث و خلق فرمود، و آن را برگزید و بر سایر صورت‌های مختلفه که خلق نموده بود، اختیار کرد. بعد از آن، آن صورت را به خویش نسبت داد؛ چنانچه خانهٔ کعبه و روح را به خویش نسبت داد و فرمود که: خانهٔ من [1] و: بدمم در آن، از روح خویش».

۲۲. باب در بیان جوامع توحید و کلماتی که جامع انواع صفات سلبی و ثبوتی خدا است

۳۵۰ / ۱ . محمد بن ابی عبدالله و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند و آن را مرفوع ساخته‌اند به سوی امام جعفر صادق‌ؑ که: «امیر المؤمنین‌ؑ مردم را امر فرمود که مهیای جنگ معاویه شوند در نوبت دوم، و ایشان را در این باب ترغیب و تحریص نمود. پس چون فراهم آمدند، برخاست و خطبه‌ای ادا فرمود و فرمود که:

سپاس و ستایش خدایی را سزد که یکی است و یگانه و پناه نیازمندان و متفرّد و تنها است. نه از چیزی بوده و نه از چیزی آفریده و به عرصهٔ وجود آورده. و آنچه را موجود و ثابت فرموده، به قدرت کامله‌ای که به واسطهٔ آن از همه چیز جدا شده و همه چیز از او جدا شده‌اند (که در میانهٔ آن جناب و ایشان به هیچ وجه مناسبتی نیست)، پس او را صفتی نیست که به آن توان رسید و اندازه‌ای ندارد که داستان‌ها از برایش در باب آن بیان توان نمود. سخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفات او گفته می‌شود، به آن نرسیده، کلال [2] به هم رسانیده‌اند، و گردانیدن صفات به تبدل و تغیر، یا به انواعی که تصور می‌شوند، در اینجا گمراه و سرگردانند، و در ملکوت مصنوعات او، راه‌های افکار و اندیشه‌های عمیقه و خیال‌های دقیقه، سرگشته‌اند، و جوامع تفسیر و بیان که مجمع و جامع آنند، بدون آن‌که در علم او (که عین ذات است)، رسوخ به هم رسانند، و در آن فرو روند، منقطع گردیده‌اند، و پرده‌های غیب نورانی در نزد غیبی که اسرار ربوبیت است، و از همه پوشیده و حایل و مانع شده‌اند، و عقل‌های بلند (که بلندی‌ها را می‌نگرند) و در امور لطیفه و چیزهای دقیقه تسلط دارند، در کم‌تر از کم‌ترین و پست‌تر از پست‌ترین آن حجاب‌ها حیرانند.

پس بزرگوار است آن‌که همت‌های دور که به هر چیز دوری رسیده، به او نمی‌رسند و

---

۱. بقره، ۱۲۵.

۲. مانده و رنجور و ناتوان.

سُبْحَانَهُ هُوَ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ، وَالْوَاصِفُونَ لَا يَبْلُغُونَ نَعْتَهُ. وَحَدَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عِنْدَ خَلْقِهِ؛ إِبَانَةً لَهَا مِنْ شِبْهِهِ، وَإِبَانَةً لَهُ مِنْ شِبْهِهَا. فَلَمْ يَحْلُلْ فِيهَا؛ فَيُقَالَ: هُوَ فِيهَا كَائِنٌ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا؛ فَيُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ، وَلَمْ يَخْلُ مِنْهَا؛ فَيُقَالَ لَهُ: أَيْنَ، لٰكِنَّهُ سُبْحَانَهُ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ، وَأَتْقَنَهَا صُنْعُهُ، وَأَحْصَاهَا حِفْظُهُ. لَمْ يَعْزُبْ عَنْهُ خَفِيَّاتُ غُيُوبِ الْهَوَاءِ، وَلَا غَوَامِضُ مَكْنُونِ ظُلَمِ الدُّجىٰ، وَلَا مَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلىٰ إِلَى الْأَرَضِينَ السُّفْلىٰ. لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا حَافِظٌ وَرَقِيبٌ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنْهَا بِشَيْءٍ مُحِيطٌ. وَالْمُحِيطُ بِمَا أَحَاطَ مِنْهَا الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الَّذِي لَا يُغَيِّرُهُ صُرُوفُ الْأَزْمَانِ، وَلَا يَتَكَأَّدُهُ صُنْعُ شَيْءٍ كَانَ، إِنَّمَا قَالَ لِمَا شَاءَ: «كُنْ» فَكَانَ.

ابْتَدَعَ مَا خَلَقَ بِلَا مِثَالٍ سَبَقَ، وَلَا تَعَبٍ وَلَا نَصَبٍ، وَكُلُّ صَانِعِ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ، وَاللهُ لَا مِنْ شَيْءٍ صَنَعَ مَا خَلَقَ، وَكُلُّ عَالِمٍ فَمِنْ بَعْدِ جَهْلٍ تَعَلَّمَ، وَاللهُ لَمْ يَجْهَلْ وَلَمْ يَتَعَلَّمْ. أَحَاطَ بِالْأَشْيَاءِ عِلْماً قَبْلَ كَوْنِهَا، فَلَمْ يَزْدَدْ بِكَوْنِهَا عِلْماً، عِلْمُهُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُكَوِّنَهَا كَعِلْمِهِ بَعْدَ تَكْوِينِهَا. لَمْ يُكَوِّنْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَلَا خَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَلَا نُقْصَانٍ، وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلىٰ ضِدٍّ مُنَاوٍ، وَلَا نِدٍّ مُكَاثِرٍ، وَلَا شَرِيكٍ مُكَابِرٍ، لٰكِنْ خَلَائِقُ مَرْبُوبُونَ، وَعِبَادٌ دَاخِرُونَ.

فطانت‌های فرو رونده در دریای مشکلات، او را نمی‌یابند. و برتر است آن‌که او را هنگامی نیست که به شماره در آید، و مدتی ندارد که به سر آید، و او را نعت و صفتی نباشد که به اندازه معین شود. پاک و منزه است آن‌که اولی ندارد که به آن ابتدا شود، و پایانی ندارد که به پایان رسد، و اخری ندارد که فانی گردد.

او را پاک و منزه می‌شمارم از آنچه لایق به او نباشد. و آن جناب چنان است که خویش را وصف نموده و وصف کنندگان به صفت او نمی‌رسند. همه چیز را در آن هنگام که آفرید، جدا جدا آفرید، تا برایشان ظاهر سازد که به او شباهتی ندارند، و آن جناب به ایشان شباهتی ندارد. پس در آنها حلول نکرده تا توان گفت که: آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده تا توان گفت که: از آنها جداست، و از آنها خالی نیست تا توان گفت که: در کجاست. لیکن خدای سبحانه، علمش به همهٔ اینها احاطه فرموده، و ساختنش آنها را استوار کرده، و منتظم ساخته بر وجهی که سزد و شاید، بر وفق مصلحت و حکمت، و محافظتش آنها را شمرده و ضبط نموده، و غیب‌ها که در هوا پوشیده و پنهان است و آنچه غایت پوشیدگی دارد، و در تاریکی‌های بسیار تاریک می‌باشد، از او دور و پوشیده نیست. و همچنین بر او پوشیده نیست آنچه در آسمان‌های برتر است تا زمین‌های پست‌تر. و از برای هر چیزی از اینها نگاه‌دارنده و نگهبانی قرار داده، و هر چیزی از اینها به چیزی دیگر احاطه دارد، و آن کس که احاطه دارد به آنچه احاطه نموده از اینها، خدایی است که یکی و یگانه و پناه محتاجان است، که گردش روزگار او را متغیر نسازد، و ساختن چیزی که از کتم عدم به عرصهٔ وجود آمده و می‌آید، او را به دشواری و زحمت نیفکند.

جز این نیست که به آنچه خواسته، فرموده که: باش، پس بوده و موجود شده و آنچه را آفریده، اختراع فرموده، بدون مثال و صورتی که پیشی گرفته باشد، و بی‌رنج و مشقتی که به او رسیده باشد. و هر سازندهٔ چیزی آن را از چیزی ساخته و خدا آنچه را آفریده از چیزی نساخته. و هر عالمی بعد از جهل، عالم شده و تعلیم گرفته و خدا هرگز جاهل نبوده و از کسی تعلیم نگرفته، و به همه چیز احاطه فرموده از روی علم و دانش پیش از وجود آنها، پس به واسطهٔ آنها بر علمش نیفزوده.

(حاصل مراد، آن‌که علم آن جناب، به همه چیز پیش از آن‌که آنها را در وجود آورد، چون علم اوست بعد از آن‌که آنها را موجود ساخته بدون زیاده و نقصان).

فَسُبْحَانَ الَّذِي لَا يَؤُودُهُ خَلْقُ مَا ابْتَدَأَ، وَلَا تَدْبِيرُ مَا بَرَأَ، وَلَا مِنْ عَجْزٍ وَلَا مِنْ فَتْرَةٍ بِمَا خَلَقَ اكْتَفَىٰ، عَلِمَ مَا خَلَقَ، وَخَلَقَ مَا عَلِمَ، لَا بِالتَّفْكِيرِ فِي عِلْمٍ حَادِثٍ أَصَابَ مَا خَلَقَ، وَلَا شُبْهَةٍ دَخَلَتْ عَلَيْهِ فِيمَا لَمْ يَخْلُقْ، لٰكِنْ قَضَاءٌ مُبْرَمٌ، وَعِلْمٌ مُحْكَمٌ، وَأَمْرٌ مُتْقَنٌ.

تَوَحَّدَ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَخَصَّ نَفْسَهُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَاسْتَخْلَصَ بِالْمَجْدِ وَالثَّنَاءِ، وَتَفَرَّدَ بِالتَّوْحِيدِ وَالْمَجْدِ وَالسَّنَاءِ، وَتَوَحَّدَ بِالتَّحْمِيدِ، وَتَمَجَّدَ بِالتَّمْجِيدِ، وَعَلَا عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَتَطَهَّرَ وَتَقَدَّسَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ، وَعَزَّ و جَلَّ عَنْ مُجَاوَرَةِ الشُّرَكَاءِ، فَلَيْسَ لَهُ فِيمَا خَلَقَ ضِدٌّ، وَلَا لَهُ فِيمَا مَلَكَ نِدٌّ، وَلَمْ يَشْرَكْهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الْمُبِيدُ لِلْأَبَدِ، وَالْوَارِثُ لِلْأَمَدِ، الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ وَحْدَانِيّاً أَزَلِيّاً قَبْلَ بَدْءِ الدُّهُورِ، وَبَعْدَ صُرُوفِ الْأُمُورِ، الَّذِي لَا يَبِيدُ وَلَا يَنْفَدُ.

و این خلائق را که موجود کرده، نه به جهت آن است که پادشاهی و سلطنت خویش را سخت و محکم سازد، یا ترسیده باشد که سلطنتش تمام شود، یا نقصان پذیرد، یا خواسته که به سبب ایشان بر دشمنی که جنگجو باشد، یا همتایی که در باب غلبه معارضه کند، یا شریکی که در بزرگی نزاع داشته باشد، یاری جوید. ولیکن اینها آفریدگانند، پرورش داده‌شدگان و بندگانی‌اند ذلیل و خوار شدگان.

پس پاک و منزه است آن‌که بر آن گران نیاید آفریدن آنچه آغاز کرده و نه تدبیر آنچه آفریده. و به آنچه آفریده، اکتفا فرموده (نه از روی عجز و رهگذر سستی؛ چه قادر است که در هر دقیقه، بلکه کم‌تر از صد هزار برابر آنچه آفریده، بلکه بیشتر، بیافریند، ولیکن مصلحت اقتضا نمود که به همین قدر از خلائق اکتفا نماید، چنانچه می‌تواند که از برای هر کسی سه چشم یا بیشتر خلق کند. ولیکن مصلحت مقتضی آن است که عادتاً دو چشم بیشتر نباشد. و آن حضرت به سوی این اشاره فرمود که فرموده). دانست آنچه را آفرید، و آفرید آنچه را دانست، نه به اندیشه در علم حادث. درست دانست آنچه را آفرید، نه به واسطهٔ آن به اینها رسید و نه شبهه‌ای بر او داخل شد در آنچه نیافرید. ولیکن حکمی است درهم بافته و علمی است محکم و استوار، و کاری است در نهایت متانت.

متوحد است به پروردگاری که در آن شریک ندارد، و خویش را به یگانگی مخصوص ساخته، و بزرگی و ستایش را از برای خود خالص گردانیده، و متفرد است به یگانگی و بزرگواری و ثنا و مدح. و متوحد است به حمد خلائق، و اظهار بزرگی نموده به آنچه خلائق او را به بزرگواری یادکنند. و برتر است از فراگرفتن پسران و پاک و پاکیزه است از ملامست و مجامعت با زنان و عزیزتر و بزرگوارتر است از همسایگی شریکان.

پس او را در آنچه آفریده، ضد و دشمنی نیست که با او مخالفت کند و نه در آنچه مالک آن گردیده، همتایی هست که با او برابری کند. و هیچ‌کس در پادشاهی که دارد، شریک آن جناب نیست. یکی است و یگانه و پناه نیازمندان. که همیشه را نیست و نابود می‌گرداند و هلاک می‌کند و آخر را میراث می‌برد. آن‌که همیشه بوده و خواهد بود، در حالتی که یگانه است (که شایبهٔ کثرت و ترکیب در او نیست)، و ازلی است (که آغاز و انجام ندارد). پیش از اول همهٔ روزگار، و بعد از گردش‌های هر کار، چنین بوده و می‌باشد. آن‌که هلاک نمی‌شود و به نهایت نمی‌رسد.

بِذٰلِكَ أَصِفُ رَبِّي، فَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مِنْ عَظِيمٍ مَا أَعْظَمَهُ! وَمِنْ جَلِيلٍ مَا أَجَلَّهُ! وَمِنْ عَزِيزٍ مَا أَعَزَّهُ! وَتَعَالىٰ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوّاً كَبِيراً».

وَ هٰذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ مَشْهُورَاتِ خُطَبِهِ؈ حَتّىٰ لَقَدِ ابْتَذَلَهَا الْعَامَّةُ، وَهِيَ كَافِيَةٌ لِمَنْ طَلَبَ عِلْمَ التَّوْحِيدِ إِذَا تَدَبَّرَهَا وَفَهِمَ مَا فِيهَا، فَلَوِ اجْتَمَعَ أَلْسِنَةُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ـ لَيْسَ فِيهَا لِسَانُ نَبِيٍّ ـ عَلىٰ أَنْ يُبَيِّنُوا التَّوْحِيدَ بِمِثْلِ مَا أَتىٰ بِهِ ـ بِأَبِي وَأُمِّي ـ مَا قَدَرُوا عَلَيْهِ، وَلَوْ لَا إِبَانَتُهُ؈، مَا عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ يَسْلُكُونَ سَبِيلَ التَّوْحِيدِ.

أَ لَا تَرَوْنَ إِلىٰ قَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ، وَلَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» فَنَفىٰ بِقَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ» مَعْنَى الْحُدُوثِ، وَكَيْفَ أَوْقَعَ عَلىٰ مَا أَحْدَثَهُ صِفَةَ الْخَلْقِ وَالِاخْتِرَاعِ بِلَا أَصْلٍ وَلَا مِثَالٍ؛ نَفْياً لِقَوْلِ مَنْ قَالَ: إِنَّ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا مُحْدَثَةٌ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛ وَإِبْطَالاً لِقَوْلِ الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُ لَا يُحْدِثُ شَيْئاً إِلَّا مِنْ أَصْلٍ، وَلَا يُدَبِّرُ إِلَّا بِاحْتِذَاءِ مِثَالٍ، فَدَفَعَ؈ بِقَوْلِهِ: «لَا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» جَمِيعَ حُجَجِ الثَّنَوِيَّةِ وَشُبَهِهِمْ؛ لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا يَعْتَمِدُ الثَّنَوِيَّةُ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ أَنْ يَقُولُوا: لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ الْخَالِقُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنْ

به این طریق پروردگار خویش را وصف می‌کنم. پس خدایی نیست مگر خدا، که بزرگی است در غایت بزرگی! و بزرگواری است در نهایت بزرگواری! و عزیزی است در منتهای عزت! و برتر است از آنچه ستمکاران می‌گویند؛ برتری بزرگ».

و کلینی خود فرموده که: این خطبه از خطبه‌های مشهورهٔ آن حضرت است. حتی آن‌که سنیان آن را مبتذل و کم‌قدر ساخته‌اند از بس آن را در کتب خویش ذکر نموده‌اند. همین خطبه کفایت می‌کند از برای هر که علم توحید و خداشناسی را طلب کند، هر گاه در آن تدبر و تأمل نماید و آنچه را که در آن است بفهمد. پس اگر زبان‌های جن و انس که زبان پیغمبری در میان آنها نباشد، بر این جمع شوند که توحید خدا را بیان کنند، به طوری که آن حضرت آورده، و در کلام خویش بیان کرده، بر آن قدرت ندارند و نمی‌توانند.

پدر و مادرم فدای او باد. و اگر، نه این بود که آن حضرت توحید را چنین ظاهر ساخته بود، مردم نمی‌دانستند که چگونه راه توحید را سلوک کنند و در آن در آیند. و آیا نظر نمی‌کنید به فرمودهٔ آن حضرت که می‌فرماید: «نه از چیزی موجود شده و نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده». پس به فرمودهٔ خویش که نه از چیزی موجود شده، معنی حدوث و تازگی را نفی فرموده. و نمی‌بینید که چگونه واقع ساخته صفت آفرینش و اختراع بدون ماده و صورت را بر آنچه خدا آن را احداث فرموده و از سر نو پدید آورده به جهت رد گفتهٔ آن‌که گفته که: همهٔ چیزهای جزئیه غیر متناهیه، حادث شده‌اند، و بعضی از آنها از بعضی به هم رسیده‌اند. و می‌گویند که نوع آن، قدیم است و به جهت باطل کردن گفتهٔ ثنویّه که به دو خدا قائل‌اند و آنها از آنند که گمان کرده‌اند که خدا چیزی را احداث نمی‌فرماید، مگر از اصل و ماده، و تدبیر نمی‌کند مگر به اندازهٔ صورت، و برابر کردن با آن.

(و بعضی گفته‌اند که: ظاهر این است که مراد از ثنویه، حکمای فلاسفه است، نه ثنویه مشهور؛ زیرا که آنچه را که ذکر نموده، مذهب حکما است از آن‌که هر حادثی مسبوق است به ماده و مدت، و وجه نامیدن ایشان به ثنویّه، برای آن است که ایشان به مؤثریت عقول قائل‌اند، و آنها را صاحب اثر می‌دانند).

شَيْءٍ، أَوْ مِنْ لَا شَيْءٍ، فَقَوْلُهُمْ: «مِنْ شَيْءٍ» خَطَأٌ، وَقَوْلُهُمْ: «مِنْ لَا شَيْءٍ» مُنَاقَضَةٌ وَإِحَالَةٌ؛ لِأَنَّ «مِنْ» تُوجِبُ شَيْئاً، وَ«لَا شَيْءٍ» تَنْفِيهِ، فَأَخْرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هٰذِهِ اللَّفْظَةَ عَلىٰ أَبْلَغِ الْأَلْفَاظِ وَأَصَحِّهَا، فَقَالَ عليه السلام: «لا مِنْ شَيْءٍ خَلَقَ مَا كَانَ» فَنَفىٰ «مِنْ»؛ إِذْ كَانَتْ تُوجِبُ شَيْئاً، وَنَفَى الشَّيْءَ؛ إِذْ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ مَخْلُوقاً مُحْدَثاً، لَا مِنْ أَصْلٍ أَحْدَثَهُ الْخَالِقُ كَمَا قَالَتِ الثَّنَوِيَّةُ: إِنَّهُ خَلَقَ مِنْ أَصْلٍ قَدِيمٍ، فَلَا يَكُونُ تَدْبِيرٌ إِلَّا بِاحْتِذَاءِ مِثَالٍ.

ثُمَّ قَوْلِهِ عليه السلام: «لَيْسَتْ لَهُ صِفَةٌ تُنَالُ، وَلَا حَدٌّ يُضْرَبُ لَهُ فِيهِ الْأَمْثَالُ، كَلَّ دُونَ صِفَاتِهِ تَحْبِيرُ اللُّغَاتِ» فَنَفىٰ عليه السلام أَقَاوِيلَ الْمُشَبِّهَةِ حِينَ شَبَّهُوهُ بِالسَّبِيكَةِ وَالْبِلَّوْرَةِ، وَغَيْرَ ذٰلِكَ مِنْ أَقَاوِيلِهِمْ مِنَ الطُّولِ وَالِاسْتِوَاءِ، وَقَوْلَهُمْ: «مَتىٰ مَا لَمْ تَعْقِدِ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلىٰ كَيْفِيَّةٍ، وَلَمْ تَرْجِعْ إِلىٰ إِثْبَاتِ هَيْئَةٍ، لَمْ تَعْقِلْ شَيْئاً، فَلَمْ تُثْبِتْ صَانِعاً» فَفَسَّرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ وَاحِدٌ بِلَا كَيْفِيَّةٍ، وَأَنَّ الْقُلُوبَ تَعْرِفُهُ بِلَا تَصْوِيرٍ وَلَا إِحَاطَةٍ.

پس آن حضرت ﷺ به فرمودهٔ خویش که: «نه از چیزی آفرید آنچه را که موجود شده»، همهٔ حجت‌ها و شبهه‌های جماعت ثنویّه را دفع نموده؛ زیرا که بیشتر آنچه ثنویّه در باب رد حدوث عالم، اعتماد بر آن دارند، آن است که می‌گویند: خالی از این نیست که آفریدگار، یا چیزها را از چیزی آفریده، یا از لا شئی (که به معنی هیچ است) آفریده. پس گفتهٔ ایشان که خدا چیزها را از چیزی آفریده، خطا است؛ چه آن، تسلسل را لازم دارد، و گفتهٔ ایشان که از لا شئی و هیچ آفریده، مناقضه است، که بعضی از این، سخن بعضی را باطل می‌کند، و منع می‌نماید، و قولی است محال و ممتنع؛ زیرا که لفظ چیزی را اثبات می‌کند و لفظ هیچ آن را نفی می‌کند.

پس امیر المؤمنین ﷺ این سخن را به وضعی ادا فرموده که از همهٔ لفظها بلیغ‌تر و صحیح‌تر است؛ زیرا که آن حضرت ﷺ فرمود که: «نه از چیزی آفریده آنچه را که موجود شده»، پس او را نفی نموده به جهت آن‌که چیزی را اثبات می‌کرد، و همان چیز را نفی می‌نمود؛ زیرا که هر چیزی آفریده شده و حادث گردیده، نه از اصل و ماده که آفریدگار آن را احداث فرموده باشد، چنانچه ثنویه گفته‌اند که خدا از ماده قدیم که پیش بوده، خلق فرموده. پس تدبیری متحقق نمی‌شود، مگر به اندازهٔ مثال و برابری با آن.

بعد از آن نظر کنید به فرمودهٔ آن حضرت که «او را صفتی نیست که بـه آن تـوان رسید، و اندازه‌ای ندارد که داستان‌ها از برایش در آن بـیان تـوان نـمود، سـخنان ساخته پرداخته از هر لغت که در باب صفات او گفته می‌شود، به آن نرسیده، کلال به هم رسانیده‌اند» که آن حضرت ﷺ نفی فرموده سخنان ناصواب فرقهٔ مشبّهه را که تشبیه می‌کنند خدا را به شمش طلا و نقره و بلور و غیر آن، از سخنان نادرست ایشان از درازی قامت و راستی و اعتدال، یا نشستن بر عرش، و گفتهٔ ایشان را که در هر زمان که دل‌ها نسبت به او بر کیفیتی بسته نشود، و به سوی اثبات هـیئتی برنگردد، که نفس او را به کیفیت خاصه تصور کند، چیزی را نمی‌فهمد و صانعی را اثبات نمی‌کند.

پس امیر المؤمنین ﷺ بیان فرمود که: «آن جناب یکی است، بی آن‌که کیفیتی داشته باشد؛ زیرا که دل‌ها او را می‌شناسند، بدون تصویر و احاطه».

ثُمَّ قَوْلِهِ عليه السلام: «الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهِمَمِ، وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ، وَتَعَالَى الَّذِي لَيْسَ لَهُ وَقْتٌ مَعْدُودٌ، وَلَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ، وَلَا نَعْتٌ مَحْدُودٌ».

ثُمَّ قَوْلِهِ عليه السلام: «لَمْ يَحْلُلْ فِي الْأَشْيَاءِ؛ فَيُقَالَ: هُوَ فِيهَا كَائِنٌ، وَلَمْ يَنْأَ عَنْهَا؛ فَيُقَالَ: هُوَ مِنْهَا بَائِنٌ» فَنَفىٰ عليه السلام بِهَاتَيْنِ الْكَلِمَتَيْنِ صِفَةَ الْأَعْرَاضِ وَالْأَجْسَامِ؛ لِأَنَّ مِنْ صِفَةِ الْأَجْسَامِ التَّبَاعُدَ وَالْمُبَايَنَةَ، وَمِنْ صِفَةِ الْأَعْرَاضِ الْكَوْنَ فِي الْأَجْسَامِ بِالْحُلُولِ عَلىٰ غَيْرِ مُمَاسَّةٍ وَمُبَايَنَةِ الْأَجْسَامِ عَلىٰ تَرَاخِي الْمَسَافَةِ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: «لٰكِنْ أَحَاطَ بِهَا عِلْمُهُ، وَأَتْقَنَهَا صُنْعُهُ» أَيْ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ بِالْإِحَاطَةِ وَالتَّدْبِيرِ، وَعَلىٰ غَيْرِ مُلَامَسَةٍ.

٣٥١ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ، وَتَعَالىٰ ذِكْرُهُ، وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ سُبْحَانَهُ وَتَقَدَّسَ وَتَفَرَّدَ وَتَوَحَّدَ، وَلَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ، وَ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾، فَلَا أَوَّلَ لِأَوَّلِيَّتِهِ، رَفِيعاً فِي أَعْلىٰ عُلُوِّهِ، شَامِخُ الْأَرْكَانِ، رَفِيعُ الْبُنْيَانِ، عَظِيمُ السُّلْطَانِ، مُنِيفُ الْآلَاءِ، سَنِيُّ الْعَلْيَاءِ، الَّذِي يَعْجِزُ الْوَاصِفُونَ عَنْ كُنْهِ صِفَتِهِ، وَلَا يُطِيقُونَ حَمْلَ مَعْرِفَةِ إِلٰهِيَّتِهِ، وَلَا يَحُدُّونَ حُدُودَهُ؛ لِأَنَّهُ بِالْكَيْفِيَّةِ لَا يُتَنَاهىٰ إِلَيْهِ».

بعد از آن فرموده: بنگرید بفرمودهٔ آن حضرت ﷺ که «او کسی است که همت‌های دور که به هر چیز دوری رسیده، به او نمی‌رسند و فطانت‌های فرو رونده او را نمی‌یابند، و برتر است آن‌که او را هنگامی نیست که به شماره در آید و مدتی ندارد که به سر آید و نعت و صفتی نه، که به اندازه‌ای معین شود».

بعد از آن، به فرمودهٔ آن حضرت ﷺ که «در چیزها حلول نکرده، تا توان گفت که آن جناب در آنهاست، و از آنها دور نشده، تا توان گفت که از آنها جداست»، که به این دو سخن و دو فقره، صفت اعراض و اجسام را از آن جناب نفی فرموده؛ زیرا که از جملهٔ صفات اجسام، دوری و جدایی از یکدیگر است، و از جملهٔ صفات اعراض، بودن در اجسام است به واسطهٔ حلول به طریقه‌ای که هیچ‌یک از آنها به هم نمی‌رسند، و با اجسام از یکدیگر جدا نمی‌باشند، با تراخی و دوری مسافت که در میانهٔ فاصله باشد.

بعد از آن فرموده است که: «لیکن علم آن جناب به چیزها احاطه فرموده و صنعتش آنها را استوار کرده»، یعنی: آن جناب در هر چیز است به طریقهٔ احاطه و تدبیر، بدون آن‌که یکدیگر را لمس نموده باشند.

۳۵۱ / ۲ . علی بن محمد، از صالح بن ابی حمّاد، از حسین بن یزید، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابراهیم، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدای تعالی نامش بزرگوار و کثیر البرکات و از عیوب و نقایص مبرّاست، و آوازه‌اش برتر از بیان مدح، و ثنایش بزرگ است و پاک و منزه و پاکیزه است، و متفرّد است در الوهیت و متوحّد است به ربوبیت. و همیشه بوده و خواهد بود ﴿هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْأٓخِرُ وَٱلظَّـٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ﴾[1]؛ «و اوست اول (که پیش از او چیزی نبوده)، و آخر (که بعد از او چیزی نمی‌باشد)، و ظاهر و هویداست (به حسب آثار و آیات)، و باطن و نهان است» (به حسب ذات). پس اوّلیت او را اوّلی نیست، در حالی که در اعلا علوّ خود، بلندی و بزرگواری دارد، و ارکان آن جناب (که مراد از آن، علم و قدرت و امثال آن است)، در غایت علو و ارتفاع است (چون کوه‌های بلند که انظار عقول عالیه به آن نمی‌رسند، و بنیاد دیوار ربوبیتش در نهایت رفعت است، که دیده‌های اوهام آن را

---

۱. حدید، ۳.

٣/٣٥٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُخْتَارِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ، قَالَ: ضَمَّنِي وَأَبَا الْحَسَنِ عليه السلام الطَّرِيقُ فِي مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ إِلىٰ خُرَاسَانَ، وَهُوَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنِ اتَّقَى اللهَ يُتَّقىٰ؛ وَمَنْ أَطَاعَ اللهَ، يُطَاعُ» فَتَلَطَّفْتُ فِي الْوُصُولِ إِلَيْهِ، فَوَصَلْتُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ:

«يَا فَتْحُ، مَنْ أَرْضَى الْخَالِقَ، لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ؛ وَمَنْ أَسْخَطَ الْخَالِقَ، فَقَمِنٌ أَنْ يُسَلِّطَ اللهُ عَلَيْهِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِ، وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَأَنّىٰ يُوصَفُ الَّذِي تَعْجِزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ، وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ، وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ؟ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ، وَتَعَالىٰ عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ، نَأىٰ فِي قُرْبِهِ، وَقَرُبَ فِي نَأْيِهِ، فَهُوَ فِي نَأْيِهِ قَرِيبٌ، وَفِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ، كَيَّفَ الْكَيْفَ، فَلَا يُقَالُ: كَيْفَ؟ وَأَيَّنَ الْأَيْنَ، فَلَا يُقَالُ: أَيْنَ؟ إِذْ هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفُوفِيَّةِ وَالْأَيْنُونِيَّةِ».

٤/٣٥٣ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «بَيْنَا

نمی‌بینند) و تسلط و قهرش عظیم (یا حجت و برهانش بزرگ)، و نعمت‌هایش افزون (و از حد حصر بیرون) است. و مکان بلند و مرتبهٔ ارجمندش در نهایت بلندی است (که بر همه چیز مشرف است). آن‌که همهٔ وصف کنندگان از وصف کُنه صفتش عاجز و درمانده‌اند و نمی‌توانند که بار معرفت خدایی او را بردارند، و حدودش را بیان نمی‌توانند کرد؛ زیرا که به سبب کیفیت و چگونگی به او نمی‌توان رسید» (که کُنهش ادراک شود).

۳/۳۵۲. علی بن ابراهیم، از مختار بن محمد بن مختار و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی هر دو روایت کرده‌اند از فتح بن یزید جُرجانی که گفت: در راه با حضرت امام رضاؑ به هم رسیدیم، در آن هنگام که از مکه معظمه بر می‌گشتیم و به جانب خراسان می‌رفتیم و آن حضرت به سوی عراق تشریف می‌برد، پس شنیدیم از او که می‌فرمود: «هر که از خدا بترسد، همه چیز از او می‌ترسند. و هر کس خدا را اطاعت کند، همهٔ مخلوقات او را اطاعت کنند». پس دقت نمودم و راه ادب و آداب پیمودم که به خدمت آن حضرت مشرف شوم، چون رسیدم و بر آن حضرت سلام کردم، جواب سلام مرا باز داد و فرمود:

«ای فتح، هر که خدا را راضی و خشنود گرداند، از ناخشنودی خلق پروا نمی‌کند، و هر که خدا را به خشم آورد، سزاوار آن است که خدا غضب مخلوق را بر او مسلط گرداند. و به درستی که خدا را وصف نمی‌توان نمود، مگر به آنچه خودْ خویش را به آن وصف فرموده، و کجا میسر می‌شود که به وصف در آید آن‌که حواس از دریافتش عاجز و درمانده‌اند و خیال‌ها نمی‌توانند که به او رسند و اندیشه‌ها که از دل سر می‌زنند، قدرت ندارند که حدّی از برایش قرار دهند، و چشم‌ها کندند که به جنابش احاطه نمایند؟ بزرگوارتر است از آنچه وصف کنندگان او را به آن وصف نمودند. و برتر است از آنچه نعت کنندگان در نعت او گفتند. با نزدیکی که دارد، دور شده، و با دوری که دارد نزدیک شده.

پس آن جناب با دوری خویش نزدیک است، و با نزدیکی خویش دور است. حقیقت کیفیت و چگونگی را به وجود آورده و کیفیت کرده، پس نمی‌توان گفت که چگونه است و أینیت و کجا بودن را ثبوت داده و أینیت نموده، پس نمی‌توان گفت که در کجا است؛ زیرا که کیفوفیت و أینونیت ـ که از کیف و أین است ـ از او بریده و منقطع گردیده».

۴/۳۵۳. محمد بن ابی عبدالله روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از امام جعفر صادقؑ که آن حضرت فرمود: «در بین خطبه خواندن امیر المؤمنینؑ بر منبر مسجد کوفه، مردی به

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَخْطُبُ عَلىٰ مِنْبَرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ ـ يُقَالُ لَـهُ: ذِعْـلِبٌ ـ ذُو لِسَانٍ بَلِيغٍ فِي الْخُطَبِ، شُجَاعُ الْقَلْبِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلٰكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، وَيْلَكَ يَا ذِعْلِبُ، إِنَّ رَبِّي لَطِيفُ اللَّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ، عَظِيمُ الْـعَظَمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعِظَمِ، كَبِيرُ الْكِبْرِيَاءِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ، جَلِيلُ الْجَلَالَةِ لَا يُوصَفُ بِالْغِلَظِ، قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يُقَالُ: شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَبَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يُقَالُ: لَهُ بَعْدٌ، شَـاءَ الْأَشْـيَاءَ لَا بِهِمَّةٍ، دَرَّاكٌ لَا بِخَدِيعَةٍ، فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا، غَيْرُ مُتَمَازِجٍ بِهَا، وَلَا بَائِنٍ مِنْهَا، ظَاهِرٌ لَا بِتَأْوِيلِ الْمُبَاشَرَةِ، مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيَةٍ، نَاءٍ لَا بِمَسَافَةٍ، قَرِيبٌ لَا بِمُدَانَاةٍ، لَطِيفٌ لَا بِتَجَسُّمٍ، مَوْجُودٌ لَا بَعْدَ عَدَمٍ، فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ، مُقَدِّرٌ لَا بِحَرَكَةٍ، مُرِيدٌ لَا بِهَمَامَةٍ، سَمِيعٌ لَا بِآلَةٍ، بَصِيرٌ لَا بِأَدَاةٍ، لَا تَحْوِيهِ الْأَمَاكِنُ، وَلَا تَضَمَّنُهُ الْأَوْقَـاتُ، وَلَا تَـحُدُّهُ الصِّفَاتُ، وَلَا تَأْخُذُهُ السِّنَاتُ، سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وُجُودُهُ، وَالِابْتِدَاءَ أَزَلُـهُ.

سوی او برخاست که او را ذِعْلِب می‌گفتند (و ذعلب مردی بود زبان‌آور و صاحب بلاغت در خطبه‌ها و دلیر و قوی دل) عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذِعلب، من هرگز چنان نبوده‌ام که پروردگاری را عبادت کنم که او را ندیده باشم.

عرض کرد: یا امیر المؤمنین، او را وصف کن که چگونه دیدی؟ فرمود: وای بر تو ای ذِعلب، چشم‌ها او را ندیده و نمی‌تواند دید به مشاهدهٔ دیدن با دیدْها، ولیکن دل‌ها او را به حقایق ایمان، که ارکان آن است، دیده. وای بر تو ای ذعلب، به درستی که پروردگار من، در غایت لطافت است، ولیکن او را به لطافت معروفه وصف نمی‌توان کرد. و در نهایت عظمت و بزرگی است، ولیکن او را به عظمت معهوده شرح نمی‌توان کرد. و کبریایی و بزرگواری و فرمان‌روایی او به منتهی رسیده، ولیکن به بزرگی و پیری متصف نمی‌شود. و جلالتش به اعلا مرتبه رسیده، ولیکن به غلظت و گندکی وصف نمی‌شود. پیش از هر چیزی بوده است، به وضعی که نمی‌توان گفت که چیزی پیش از اوست، و بعد از هر چیزی خواهد بود، به طوری که نمی‌توان گفت که او را بعدی می‌باشد. چیزها را (که موجودات‌اند) خواسته، نه به قصد تازه و آهنگی که دیگران دارند، و همه را درک می‌کند و می‌یابد، نه به تدبیر و کار کردن در آن، چنانچه غیر او چنین می‌کند. در همه چیز است، اما با آنها ممازجت و آمیزش ندارد، و از آنها جدایی نیز ندارد. و ظاهر و هویدا است، نه به تأویل مباشرت که با کسی روبه‌رو شود. و آشکار است، نه به آشکارایی رؤیت که کسی او را ببیند. و دور است، نه به مسافت مکانی و نزدیک است، نه به مدانات (که به واسطهٔ قلّت مسافت به چیزی نزدیک شده باشد، بلکه قرب و بُعد آن جناب از مکوّنات، به اعتبار صفات و ذات است)، و لطیف است، نه به اعتبار تجسم (که جسمی داشته باشد، کوچک و لاغر و نازک، بلکه لطافتش به اعتبار آفریدن اینها است).

و موجود است، نه بعد از عدم (که در زمانی نبوده و به هم رسیده باشد، بلکه همیشه بوده)، و کارها می‌کند، نه به اضطرار و ناچاری (بلکه آنچه می‌کند از روی اختیار است، که اگر نخواهد، نمی‌کند) و تقدیر می‌کند، و هر چیزی را اندازه می‌دهد، نه به وساطت حرکت (چنانچه صانعان به حرکت ذهن و بدن محتاج‌اند)، شنوا است، نه به توسط آلت (که گوش داشته باشد)، و بیناست، نه به اعتبار ادات (که چشم داشته باشد) مکان‌ها او را فرا نمی‌توانند گرفت، و زمان‌ها او را در بر نمی‌توانند کشید، و صفات او را محدود نمی‌توانند ساخت، و

بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَـهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ، ضَادَّ النُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْيُبْسَ بِالْبَلَلِ، وَالْخَشِنَ بِاللَّيِّنِ، وَالصَّرْدَ بِالْحَرُورِ، مُؤَلِّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، وَمُفَرِّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا، دَالَّةٌ بِتَفْرِيقِهَا عَلىٰ مُفَرِّقِهَا، وَبِتَأْلِيفِهَا عَلىٰ مُؤَلِّفِهَا، وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿وَمِن كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ فَفَرَّقَ بَيْنَ قَبْلٍ وَبَعْدٍ؛ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَلَا بَعْدَ لَهُ، شَاهِدَةً بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُغْرِزِهَا، مُخْبِرَةً بِتَوْقِيتِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمُوَقِّتِهَا، حَجَبَ بَعْضَهَا عَنْ بَعْضٍ؛ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، كَانَ رَبّاً إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَإِلٰهاً إِذْ لَا مَأْلُوهَ، وَعَالِماً إِذْ لَا مَعْلُومَ، وَسَمِيعاً إِذْ لَا مَسْمُوعَ».



پینکی‌ها او را فرا نمی‌گیرند.

هستی آن جناب بر زمان‌ها پیشی گرفته و در وجودش بر نیستی سبقت یافته، و همیشگی او، از ابتدا و اول، گوی سبقت ربوده. به واسطهٔ قرار داد مشاعر و حواس از برای خلائق، معلوم شد که او را مشعر و حاسّه‌ای نیست، و با ایجاد ماهیات جواهر، شناخته شد که او را جوهری نیست. و به واسطهٔ آن‌که در میان چیزها ضدیت و مخالفت افکنده، مردم دانستند که ضدی ندارد، و به اعتبار مقارنت و مصاحبت و وابستگی که در میانهٔ چیزها قرار داده، فهمیدند که قرین و یاوری ندارد.

روشنی را با تاریکی دشمنی داده، و همچنین خشکی را باتری، و درشتی را با نرمی، و سردی را با گرمی، در حالتی که در میانهٔ چیزی چند که با هم دشمنی دارند (چون عناصر اربعه) تألیف داده که به هم ضمّ شده‌اند، و در میانهٔ چیزی چند که به هم نزدیکند، تفریق و جدایی افکنده، (چون تفریق اجزای عناصر و کلیات آنها به جهت ترکیب)، و هر یک از اینها به سبب تفریق و جدایی که دارند، بر آن‌که اینها را از هم جدا ساخته، و به علت تألیف و انضمامی که دارند، بر آن‌که اینها را به هم ضمّ نموده، دلالت دارند، و این است معنی فرمودهٔ خدای تعالی: ﴿وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾[1]، یعنی: و از هر چیزی از اصناف و موجودات آفریدیم دو فرد، که هر یکی جفت دیگری است» (از حیثیت شکل؛ مانند مرد و زن و نر و مادهٔ هر چیز، یا به جهت تعارف، چون شب و روز و ماه و آفتاب و پاییز و بهار و زمستان و تابستان، و یا به جهت مخالفت ذاتی، چون روشنی و تاریکی و تر و خشک و زمین نرم و دشت و کوه. و بر این قیاس، آسمان و زمین و بیابان و دریا و جن و انسان و غیر آن، و یا به طریق مخالفت صفاتی، چون پرخاش و بردباری و تندرستی و بیماری و بی‌نیازی و درویشی و خنده و گریه و شادی و غم، و زندگی و مردگی. حاصل معنی، آن‌که آنچه را آفریدیم، جفت آفریدیم، تا باشد که شما پندپذیر شوید و بدانید که تعدد، از خواص ممکنات است و واجب بالذات، قابل تعدد و کثرت و انقسام نیست و به جهت آن، به خالق راه برید و او را پرستش کنید).

و حضرت فرمود که: «پس در میانهٔ پیش و بعد، جدایی انداخته، تا معلوم شود که او را

---

۱. ذاریات، ۴۹

۳۵۴ / ۵. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ شَبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ ـ وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ ـ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ قُتَيْبَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَعِيسىٰ شَلَقَانُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فَابْتَدَأَنَا، فَقَالَ: «عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَدَّعُونَ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا لَمْ يَتَكَلَّمْ بِهِ قَطُّ، خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام النَّاسَ بِالْكُوفَةِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ، وَفَاطِرِهِمْ عَلىٰ مَعْرِفَةِ رُبُوبِيَّتِهِ، الدَّالِّ عَلىٰ وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلىٰ أَزَلِهِ، وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلىٰ أَنْ لَا شِبْهَ لَهُ، الْمُسْتَشْهِدِ بِآيَاتِهِ عَلىٰ قُدْرَتِهِ، الْمُمْتَنِعَةِ مِنَ الصِّفَاتِ ذَاتُهُ، وَمِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ، وَمِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحَاطَةُ بِهِ، لَا أَمَدَ لِكَوْنِهِ، وَلَا غَايَةَ لِبَقَائِهِ، لَا تَشْمُلُهُ الْمَشَاعِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ الْحُجُبُ،



پیش و بعدی نیست، و همهٔ اینها به طبائع خویش و سرشت‌ها و مزاجی که دارند، گواهی می‌دهند که آن‌که این طبیعت‌ها را به ایشان عطا فرموده، خودْ طبیعت و مزاجی ندارد، و به واسطهٔ وقتی که دارند، خبر می‌دهد که آن که وقت را از برای اینها پیدا کرده، خود وقتی ندارد، و پاره‌ای از اینها را بر پاره‌ای پوشانیده و مستور ساخته، تا معلوم شود که در میانهٔ او و آفریدگانش، حجاب و پرده‌ای نیست (چه ندیدنش، به واسطهٔ نقص امکان است که عین ایشان است). و آن جناب، پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی نبود که قابل تربیت باشد، و معبودیّت داشت، در زمانی که هیچ عبادت‌کننده‌ای نبود که عبادت کند، و عالم بود در حینی که هیچ معلومی نبود که علم به آن تعلق گیرد، و شنوایی داشت در وقتی که هیچ مسموعی نبود که قابلیت شنیدن داشته باشد».

۳۵۴ / ۵ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از شَباب صیرفی - و نامش محمد بن ولید است - از علی بن سیف بن عمیره روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسماعیل بن قُتیبه و گفت که: من و عیسی شَلَقان بر امام جعفر صادق‌ؑ داخل شدیم، پس آن حضرت در ابتدا به ما فرمود که: «تعجب دارم از گروهی چند که بر امیر المؤمنین‌ؑ چیزی را ادّعا می‌کنند که آن حضرت هرگز به آن تکلم نفرموده. آن حضرت‌ؑ در مسجد کوفه از برای مردم خطبه خواند و فرمود که: سپاس و ستایش از برای خدا است که ستایش خود را به بندگان خویش الهام فرموده، و در دل ایشان انداخته تا بفهمند، و ایشان را بر فطرت معرفت ربوبیت و شناخت پروردگاری خویش آفریده، که اگر ایشان را گمراه نکنند، و بر آنچه مخلوق شده‌اند واگذارند، هر آینه او را بشناسند، و التزام معرفتش نمایند؛ خدایی که به آفریدن خلائق (یا با آفریدگان خویش)، بر وجود خود رهنمایی نموده، و به حدوث ایشان بر همیشگی و ازلیت خویش دلالت فرموده، و به واسطهٔ شباهت ایشان به یکدیگر، بر آن‌که او را مانند و نظیری نیست، رهبری کرده، و به آیات و علاماتی که قرار داده، ایشان را بر قدرت و توانایی خود گواه گرفته، آن‌که ذات مقدسش از صفات زائدهٔ بر آن، امتناع دارد، و دیدنش از چشم‌ها ابا دارد، و احاطهٔ به او، از خیال‌ها سر باز می‌زند؛ چه چشم‌ها او را نمی‌توانند دید، و خیال‌ها به او نمی‌توانند رسید.

هستی او را مدتی نیست که تمام شود، و بقای او را غایتی نه که به انجام رسد. مشاعر و حواس او را فرا نگیرد، و پرده‌های جسمانی او را نپوشانند، و پردهٔ میان او و آفریدگانش که

وَالْحِجَابُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ خَلْقُهُ إِيَّاهُمْ؛ لِامْتِنَاعِهِ مِمَّا يُمْكِنُ فِي ذَوَاتِهِمْ، وَلِإِمْكَانٍ مِمَّا يَمْتَنِعُ مِنْهُ، وَلِافْتِرَاقِ الصَّانِعِ مِنَ الْمَصْنُوعِ، وَالْحَادِّ مِنَ الْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ مِنَ الْمَرْبُوبِ، الْوَاحِدُ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخَالِقُ لَا بِمَعْنىٰ حَرَكَةٍ، وَالْبَصِيرُ لَا بِأَدَاةٍ، وَالسَّمِيعُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَالشَّاهِدُ لَا بِمُمَاسَّةٍ، وَالْبَاطِنُ لَا بِاجْتِنَانٍ، وَالظَّاهِرُ الْبَائِنُ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ، أَزَلُهُ نُهْيَةٌ لِمَجَاوِلِ الْأَفْكَارِ، وَدَوَامُهُ رَدْعٌ لِطَامِحَاتِ الْعُقُولِ، قَدْ حَسَرَ كُنْهُهُ نَوَافِذَ الْأَبْصَارِ، وَقَمَعَ وُجُودُهُ جَوَائِلَ الْأَوْهَامِ، فَمَنْ وَصَفَ اللهَ، فَقَدْ حَدَّهُ؛ وَمَنْ حَدَّهُ، فَقَدْ عَدَّهُ؛ وَمَنْ عَدَّهُ، فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: أَيْنَ؟ فَقَدْ غَيَّاهُ؛ وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلىٰ مِنْهُ؛ وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ».



مانع دیدن است، آن است که ایشان را آفریده؛ زیرا که آن جناب از آنچه در ذات ایشان ممکن است، امتناع فرموده، و ایشان از آنچه ذات واجب از اتصاف به آن ابا دارد، سرباز نمی‌زنند؛ زیرا که ممکن است در ذات ایشان، صفاتی چند از رنگ و روشنی و چند و چون که در واجب نیست، و نیز به جهت آن‌که صانع و مصنوع و حاد و محدود و رب و مربوب از یکدیگر جدا شوند، آن‌که یکی است بی تأویل عدد و شماره (به این‌که بگویی که خدا واحد است، یعنی یکمین است؛ چه این، دلالت بر این دارد که دومی هست که او یکمین آن است، یا بگویی که: یکی از جنسی است؛ چنانچه می‌گویند که زید، یکی از افراد انسان است، بلکه معنی وحدت آن جناب، این است که: یگانه است در کمالات که عدیل و نظیر ندارد، چنانچه می‌گویند که فلانی، یگانهٔ دوران است، یا واحد المعنی است که انقسام‌پذیر نیست؛ نه در ذهن و نه در خارج و نه در عقل و نه در وهم).

و آفریننده است، نه به معنی حرکت (چنانچه خلائق در صنعت اشیا می‌کنند). و بیناست، ولیکن نه به واسطهٔ ادات (که چشم باشد) و شنوا است اما نه به تفریق آلت (که گوش باشد. و مراد از تفریق آن، تفریق هوای متکیف است در سوراخ گوش و دخول آن در مسامات خُلَل و فُرجی که دارد. یا مراد، تقسیم قوهٔ سامعه است بر مسموعات که یک مرتبه آن را متوجه شنیدن این و یک بار مهیای شنیدن آن گرداند).

و در همه جا حاضر است، نه به طوری که با خلائق یکدیگر را مس کنند، که عضوی را به عضوی رسانند. و از هر چیزی پنهان است، نه به طریق پنهان شدن و دفن کردن چیزها، و ظاهر و هویداست، که از هر چیزی جدا است، اما نه به وضع دوری مسافتی که در میان، فاصله‌ای باشد. ازل و همیشگی‌اش، افکار جولان کار را که در هر جا می‌گردند و سیر می‌کنند، نهی نموده و دوام و همیشه بودنش، عقولی را که به اعلا مدارج کمال می‌نگرند، منع فرموده.

کُنه حقیقتش بینایی‌هایی را که در هر چیزی فرو می‌روند و در آن روان و جاری می‌شوند، خسته کرده، و وجودش خیالاتی را که جولان می‌زنند، از ریشه برآورده. پس هر که خدا را وصف کند به کنه، حقیقت او را به اندازه در آورده، و حدی از برایش قرار داده، و هر که او را به اندازه در آورده، او را به شماره در آورده (چه حد و اندازه، کثرت را لازم دارد؛ زیرا که آن مرکب است از جنس و فصل)، و هر که او را به شماره در آورد و جزء از برایش قرار دهد،

۳۵۵ / ۶. وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ فَتْحِ بْنِ عَبْدِ اللهِ مَوْلىٰ بَنِي هَاشِمٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلىٰ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ، فَكَتَبَ إِلَيَّ بِخَطِّهِ: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُلْهِمِ عِبَادَهُ حَمْدَهُ». وَ ذَكَرَ مِثْلَ مَا رَوَاهُ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ إِلىٰ قَوْلِهِ: «وَقَمَعَ وُجُودُهُ جَوَائِلَ الْأَوْهَامِ». ثُمَّ زَادَ فِيهِ:

«أَوَّلُ الدِّيَانَةِ بِهِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ تَوْحِيدُهُ، وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ بِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهَادَةِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، وَشَهَادَتِهِمَا جَمِيعاً بِالتَّثْنِيَةِ الْمُمْتَنِعِ مِنْهُ الْأَزَلُ، فَمَنْ وَصَفَ اللهَ، فَقَدْ حَدَّهُ؛ وَمَنْ حَدَّهُ، فَقَدْ عَدَّهُ؛ وَمَنْ عَدَّهُ، فَقَدْ أَبْطَلَ أَزَلَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: كَيْفَ؟ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ جَهِلَهُ؛ وَمَنْ قَالَ: أَيْنَ؟ فَقَدْ أَخْلىٰ مِنْهُ؛ وَمَنْ قَالَ: مَا هُوَ؟ فَقَدْ نَعَتَهُ؛ وَمَنْ قَالَ إِلَامَ؟ فَقَدْ غَايَاهُ، عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومَ، وَخَالِقٌ إِذْ لَا مَخْلُوقَ، وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبَ، وَكَذٰلِكَ يُوصَفُ رَبُّنَا، وَ فَوْقَ مَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ».

ازلیت او را باطل گردانیده (چه جزء داشتن با آن منافات دارد). و هر که بگوید که: خدا، در کجا است؟ از برایش غایتی قرار داده (چه هر چه در مکانی باشد، آن را اطراف و غایات و نهایات لازم است) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ بعضی از مکان‌ها را از او خالی ساخته، و او را اختصاص به مکانی داده. و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و محیط را محاط ساخته».

۳۵۵ / ۶. و محمد بن حسین، از صالح بن حمزه، از فتح بن عبدالله ـ مولای بنی هاشم ـ همین را روایت کرده و گفته است که: به خدمت امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم و آن حضرت را از چیزی از توحید خدا سؤال کردم. پس به خط مبارک خود به من نوشت که: «حمد از برای خدا است، که حمد خود را به بندگان خویش الهام فرموده». و محمد، یا فتح، مثل آنچه را که سهل بن زیاد روایت کرده است، ذکر نموده، تا فرمودهٔ آن حضرت که «وجودش، خیالات جولان زننده را از ریشه برآورده». بعد از آن، در آن زیاد نموده که: «اول دین‌داری و انقیاد و فرمان‌برداری خدا، معرفت و شناخت اوست، و کمال معرفتش، توحید و اقرار بـه یگـانگی اوست، و کمال توحیدش، نفی و دوری صفات زائده بر اصل ذات، از اوست، به سبب آن‌که هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر موصوفش است، و موصوف کـه آن را بـه صـفتی وصـف نمودی، شهادت می‌دهد که غیر صفت است، و هر دو شهادت می‌دهند به دوئیت و دو تا بودن که ازلیت به علت آن محال و ممتنع است (چه، هرگاه کثرت و تعدد در او باشد، اجزا بـر او پیشی دارند و این، مستلزم حدوث است).

پس هر که خدا را (به ما به الاشتراک و ما به الامتیاز) وصف کند، حدی از برایش قرار داده، و هر که حدی از برای او قرار دهد، او را به عدد و شماره در آورده، و هر که او را به شماره در آورد، ازلیت او را باطل گردانیده، و هر که بگوید که: چگونه است و چه کیفیت دارد؟ او را در معرض صفات زائده و صفات ممکنات در آورده، و هر که بگوید که: در چه چیز است؟ او را در ضمن چیزی قرار داده (که او را در بر گرفته، مانند ظرف و مظروف) و هر که بگوید که: بر روی چیست؟ او را محمول قرار داده (که چیزی حامل اوست و او را بـرداشـته)، و هـر کـه بگوید: در کجا است؟ بعضی از مکان‌ها را از او خالی فرض نموده، و هر که بگـوید کـه: آن جناب چیست و حقیقتش چون است؟ او را به حد و اندازه وصف کرده، و هر که بگوید که: تا چه زمان می‌باشد؟ غایت و نهایتی از برایش توهم کرده.

٣٥٦ / ٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَغَيْرِهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ، قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْماً خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَمَا ذَكَرَهُ مِنْ تَعْظِيمِ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ؛ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ: أَ وَمَا حَفِظْتَهَا؟ قَالَ: قَدْ كَتَبْتُهَا، فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ:

«الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ، وَلَا تَنْقَضِي عَجَائِبُهُ؛ لِأَنَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنِ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ؛ فَيَكُونَ فِي الْعِزِّ مُشَارَكاً، وَلَمْ يُولَدْ؛ فَيَكُونَ مَوْرُوثاً هَالِكاً، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ؛ فَتُقَدِّرَهُ شَبَحاً مَاثِلاً، وَلَمْ تُدْرِكْهُ الْأَبْصَارُ؛ فَيَكُونَ بَعْدَ انْتِقَالِهَا حَائِلاً، الَّذِي لَيْسَتْ فِي أَوَّلِيَّتِهِ نِهَايَةٌ، وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ حَدٌّ وَلَا غَايَةٌ، الَّذِي لَمْ يَسْبِقْهُ وَقْتٌ، وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ زَمَانٌ، وَلَا يَتَعَاوَرُهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ، وَلَا يُوصَفُ بِأَيْنٍ وَلَا بِمَ وَلَا مَكَانٍ، الَّذِي بَطَنَ مِنْ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ، وَظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرىٰ فِي خَلْقِهِ مِنْ عَلَامَاتِ التَّدْبِيرِ، الَّذِي سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍّ وَلَا بِبَعْضٍ، بَلْ وَصَفَتْهُ

عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی نبود، و خالق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود، و پروردگار بود در زمانی که هیچ پرورده‌ای نبود که توانایی آن را داشت. و پروردگار ما را چنین وصف می‌باید کرد و آن جناب بالاتر از آن است که وصف کنندگان او را به آن وصف می‌نمایند».

۷/۳۵۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از احمد بن نَضْر، و غیر او از آن‌که او را ذکر کرده، از عمرو بن ثابت، از مردی که او را نام برده، از ابو اسحاق سبیعی، از حارث اعور که گفت: روزی امیر المؤمنین ﷺ بعد از نماز عصر خطبه‌ای ادا فرمود و مردم از حُسن وصف کردن آن حضرت و آنچه را که ذکر فرمود از تعظیم خدای ـ جلّ جلاله ـ تعجب کردند. ابو اسحاق می‌گوید که: به حارث گفتم: آیا تو آن خطبه را حفظ نکردی؟ گفت: حفظ نکردم، ولیکن آن را نوشته‌ام.

پس آن را از روی کتاب و نوشتهٔ خویش بر ما خواند و ما نوشتیم که: «حمد از برای خدایی است که نمی‌میرد، و عجایب و غرائبش تمام نمی‌شود و به آخر نمی‌رسد؛ زیرا که آن جناب هر روز و هر زمان، در کاری است؛ از پدید آوردن تازه‌ای که پیش از آن نبوده. آن‌که نزاد کسی را تا آن‌که در عزت شریکی به هم رساند (چه فرزند عزیز عادتاً عزیز است). و کسی او را نزاد تا آن‌که از او میراث برند بعد از مردن او (چه در عادت، آن‌که متولد می‌شود، عاقبت می‌میرد. تا آن‌که شعرا در اشعار خویش این مضمون را بسته‌اند که: بزایید برای مردن. در دیوان منسوب به امیر المؤمنین ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ شعری مذکور است که ترجمهٔ آن این است که:

خدا را فرشته‌ای است که در هر روز آواز می‌دهد که: بزایید از برای مردن و بسازید از برای ویران شدن. و در نهج البلاغه عکس آنچه در اینجا است، مسطور است. به این روش که کسی خدای سبحانه را نزاد تا آن‌که در عزت شریکی داشته باشد، و کسی را نزاد تا آن‌که از او، ارث برده شود و هلاک گردد و این انسب است). و خیال‌ها بر او واقع نمی‌توانند شد، تا آن‌که او را شبحی ایستاده فرض کنند.[1] و دیده‌ها خدا را درنیابد، تا آن‌که بعد از انتقال آنها از وی، متغیر گردد و منقلب شود از حالتی که در نزد دیدن داشت (و آن محاذات و مقابله است). آن‌که در اولیتش نهایتی نیست (چه عدم، وجود ازلی را پیشی نگرفته) و آخریتش را اندازه و غایتی

---

۱. و شبح، کالبد و تن را گویند. و نیز سیاهی که از دور زند. (مترجم)

بِفِعَالِهِ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ؛ لِأَنَّ مَنْ كَانَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فِطْرَتَهُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَهُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ، فَلَا مَدْفَعَ لِقُدْرَتِهِ، الَّذِي نَأىٰ مِنَ الْخَلْقِ، فَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ، الَّذِي خَلَقَ خَلْقَهُ لِعِبَادَتِهِ، وَأَقْدَرَهُمْ عَلىٰ طَاعَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ، وَقَطَعَ عُذْرَهُمْ بِالْحُجَجِ، فَعَنْ بَيِّنَةٍ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ، وَبِمَنِّهِ نَجَا مَنْ نَجَا، وَلِلّٰهِ الْفَضْلُ مُبْدِئاً وَمُعِيداً.

ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ ـ وَلَهُ الْحَمْدُ ـ افْتَتَحَ الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ، وَخَتَمَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَمَحَلَّ الْآخِرَةِ بِالْحَمْدِ لِنَفْسِهِ، فَقَالَ: ﴿وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَٰلَمِينَ﴾.

الْحَمْدُ لِلّٰهِ اللَّابِسِ الْكِبْرِيَاءِ بِلَا تَجْسِيدٍ، وَالْمُرْتَدِي بِالْجَلَالِ بِلَا تَمْثِيلٍ، وَالْمُسْتَوِي

نیست (چه نیستی به هستی ازلی راهی ندارد). و آن‌که وقتی بر او سبقت نگرفته، و زمانی بر او تقدم نجسته است. و زیاده و نقصان او را بر سبیل تناوب و تبادل فرا نگرفته‌اند (که گاهی این بر او وارد شود و گاهی آن). و او را وصف نمی‌توان کرد که در کجا است؟ و نه به آن‌که چه چیز است؟ و نه به مکانی که جای معینی از برایش قرار دهند.

آن‌که باطن امور پوشیده را ادراک نموده، و علمش در آن نفوذ فرموده، تا به امور ظاهره چه رسد (و بعضی گفته‌اند که: احتمال دارد که مراد از آنها، مجردات باشد. به این معنی کـه آن جناب از مجردات پوشیده و پنهان است تا به مادیات چه رسد). و در عقول، کمال ظهور دارد، به واسطهٔ آنچه در خلقتش دیده می‌شود از علامات تدبیر. آن‌که پیغمبران را از او سؤال کردند، پس او را به حد و بعض وصف نکردند، بلکه او را به کردار نیکی که دارد، وصف فرمودند و به آیات و علامات آن جناب بر او دلالت نمودند. عقل‌های صاحبان اندیشه نمی‌توانند که او را انکار نمایند؛ زیرا که هر که در آسمان‌ها و زمین و آنچه در اینها و آنچه در میانهٔ اینهاست، همه آفرینش اوست، و اوست صانع اینها که همهٔ اینها را آفریده. پس چیزی نیست که دفع نماید قدرت او را. آن‌که از خلق، به وساطت عدم مشابهت دور شده، پس هیچ چیز مانند او نیست، و آن‌که خلق را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و ایشان را بر طاعت خود توانایی داده، به سبب آنچه در ایشان قرار داده از شرایط تکلیف، مانند عقل و علم و غیر آن و به جهت‌ها عذر و بهانهٔ ایشان را قطع فرموده، پس از روی حجتی ظاهر هلاک شد، هر که هلاک شـد، و بـه عطای او نجات یافت، آن‌که نجات یافت. و از برای خدا است فضل و احسان در حال ایجاد و اعادهٔ ایشان (بعد از فنا در دنیا و آخرت و بعد از اینها).

به درستی که خدا و او راست سپاس و ستایش، کتاب خویش را به حمد خود گشوده (یا به آن مطلقا آغاز نموده)، و امر دنیا و آبلهٔ آخرت را (که مراد از آن شدت و مصیبت است) به حمد ذات مقدس خود ختم فرموده و فرموده: ﴿وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَـٰلَمِينَ﴾[1]، یعنی: و حکم کرده شود که خدای تعالی حکم کند میان بندگان خود. به راستی که هر کس را به مقام و منزلی که در خور حال او باشد، از بهشت و دوزخ، فرود آورد و گفته شـود (یـعنی: مؤمنان می‌گویند که): سپاس از برای خدا است که پروردگار عالمیان است» (بر حکم کردن

۱. زمر، ۷۵.

عَلَى الْعَرْشِ بِغَيْرِ زَوَالٍ، وَالْمُتَعَالِي عَلَى الْخَلْقِ بِلَا تَبَاعُدٍ مِنْهُمْ وَلَا مُلَامَسَةٍ مِنْهُ لَهُمْ، لَيْسَ لَهُ حَدٌّ يُنْتَهىٰ إِلىٰ حَدِّهِ، وَ لَا لَهُ مِثْلٌ؛ فَيُعْرَفَ بِمِثْلِهِ، ذَلَّ مَنْ تَجَبَّرَ غَيْرَهُ، وَصَغُرَ مَنْ تَكَبَّرَ دُونَهُ، وَتَوَاضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لِعَظَمَتِهِ، وَانْقَادَتْ لِسُلْطَانِهِ وَعِزَّتِهِ، وَكَلَّتْ عَنْ إِدْرَاكِهِ طُرُوفُ الْعُيُونِ، وَقَصُرَتْ دُونَ بُلُوغِ صِفَتِهِ أَوْهَامُ الْخَلَائِقِ، الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا قَبْلَ لَهُ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا بَعْدَ لَهُ، الظَّاهِرِ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ بِالْقَهْرِ لَهُ، وَالْمُشَاهِدِ لِجَمِيعِ الْأَمَاكِنِ بِلَا انْتِقَالٍ إِلَيْهَا، لَا تَلْمِسُهُ لَامِسَةٌ، وَلَا تَحُسُّهُ حَاسَّةٌ ﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾ أَتْقَنَ مَا أَرَادَ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ



او میان ما به حق و فرود آوردن هر یک از ما به منزلی که فراخور حال و درخور اعمال اوست بنا بر بعضی از تفاسیر).

بعد از آن حضرت فرمود که: «حمد از برای خدا است که بزرگواری و پادشاهی را در پوشیده، بی آن‌که صاحب تن باشد، و جلال و بزرگی را ردای خویش ساخته، بدون آن‌که مانند چیزی از جسمانیات باشد، و بر عرش مملکت خویش مستولی است، بدون زوالی که به او رو آورد و بر خلائق برتری دارد، اما بی آن‌که ایشان از آن جناب دور باشند، یا آن جناب ایشان را سوده و لمس نموده باشد. و آن جناب را حدی نیست که به آن حدّ و اندازه منتهی شود و به پایان رسد، و او را مانند و نظیری نه، تا به مانند خویش شناخته شود.

هر که غیر از خدا جبروت را به خود بست، خوار و بی مقدار گردید، و هر که غیر از آن جناب اظهار بزرگی نمود، کوچک شد. همه چیز به جهت عظمت آن جناب فروتنی نمودند، و از برای سلطنتش و عزتش، طریقهٔ انقیاد پیمودند. چشم‌هایی که به کرانه می‌نگرند، از دریافتش کلال[1] به هم رسانیده، و خیالات خلائق به صفتش نرسیده، ایستاده‌اند. آن‌که اول و پیش از هر چیزی است و او را پیشی نیست، و آخر است بعد از هر چیزی، و او را بعدی نیست (که قبل و بعد عارض ذات مقدسش نمی‌شود). و بر همه چیز غالب است، به واسطهٔ غلبه و قهری که بر وجود و فنای آنها دارد. و همهٔ مکان‌ها را مشاهده می‌کند، و در آنها حضور دارد، بی آن‌که به سوی آنها منتقل شود. هیچ صاحب لمسی او را لمس نکند، و هیچ حاسه‌ای او را در نیابد ﴿وَهُوَ ٱلَّذِى فِى ٱلسَّمَآءِ إِلَـٰهٌ وَفِى ٱلْأَرْضِ إِلَـٰهٌ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ﴾[2]؛ «اوست آن‌که در آسمان خدا است و در زمین خدا است، و اوست راست‌کار و درست‌کردار در تدبیر امر خلائق، و دانا به مصالح ایشان» محکم ساخته آنچه را که خواسته نسبت به خلق خویش از همهٔ اشخاص و صور که غیر یکدیگرند، ولیکن نه به واسطهٔ مثالی که پیشی گرفته شده باشد به سوی آن (و بعضی گفته‌اند که مراد از مثال، صورت علمیه است، یعنی: خلق فرمود آنچه را که اراده نموده)، نه به صورت علمیه زائده که به سوی مراد، پیشی گرفته باشد (چه علم آن جناب انفعالی نیست و ماندگی و ملالی بر او داخل نشد. و در آفریدن آنچه آفریده در نزد خویش، و مراد، مانند عرش و کرسی است، تا به غیر اینها چه رسد. و احتمال دارد که مراد،

---

۱. ناتوانی و رنجوری. ۲. زخرف، ۸۴.

الْأَشْبَاحِ كُلَّهَا، لَا بِمِثَالٍ سَبَقَ إِلَيْهِ، وَلَا لُغُوبٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِ مَا خَلَقَ لَدَيْهِ. ابْتَدَأَ مَا أَرَادَ ابْتِدَاءَهُ، وَأَنْشَأَ مَا أَرَادَ إِنْشَاءَهُ عَلَىٰ مَا أَرَادَ مِنَ الثَّقَلَيْنِ: الْجِنِّ وَالْإِنْسِ؛ لِيَعْرِفُوا بِذٰلِكَ رُبُوبِيَّتَهُ، وَتَمَكَّنَ فِيهِمْ طَاعَتُهُ. نَحْمَدُهُ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَىٰ جَمِيعِ نَعْمَائِهِ كُلِّهَا، وَنَسْتَهْدِيهِ لِمَرَاشِدِ أُمُورِنَا، وَنَعُوذُ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، وَنَسْتَغْفِرُهُ لِلذُّنُوبِ الَّتِي سَبَقَتْ مِنَّا. وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيّاً دَالّاً عَلَيْهِ، وَهَادِياً إِلَيْهِ، فَهَدىٰ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَاسْتَنْقَذَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ؛ ﴿مَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِيماً﴾ وَنَالَ ثَوَاباً جَزِيلاً؛ وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ، فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِيناً، وَاسْتَحَقَّ عَذَاباً أَلِيماً. فَأَنْجِعُوا بِمَا يَحِقُّ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِخْلَاصِ النَّصِيحَةِ وَحُسْنِ الْمُؤَازَرَةِ، وَأَعِينُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بِلُزُومِ الطَّرِيقَةِ الْمُسْتَقِيمَةِ، وَهَجْرِ الْأُمُورِ الْمَكْرُوهَةِ، وَتَعَاطَوُا الْحَقَّ بَيْنَكُمْ، وَتَعَاوَنُوا بِهِ دُونِي، وَخُذُوا عَلَىٰ يَدِ الظَّالِمِ السَّفِيهِ، وَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاعْرِفُوا لِذَوِي الْفَضْلِ فَضْلَهُمْ. عَصَمَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ بِالْهُدىٰ، وَثَبَّتَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى التَّقْوىٰ، وَأَسْتَغْفِرُ اللهَ لِي وَلَكُمْ».

جمیع آفریدگان باشد و آخر کلام به جهت سجع زیاد شده باشد).

ابتدا فرمود به آنچه ابتدای بـه آن را اراده نـمود، و مـوجود سـاخت آنـچه ایـجاد آن را خواست. آنچه خواست بر وفق ارادهٔ کامله و حکمت بالغه از دو گروه سنگین عظیم القدر که جن و انس‌اند، تا آن‌که به سبب این آفرینش پروردگاری او را بشناسند، و فرمان‌برداری او در ایشان جای گیرد. ستایش می‌کنیم آن جناب را به همهٔ ستایش‌ها که یکی از آن بیرون نباشد بر تمام نعمت‌های او (به وضعی که فردی از آن یاد نرود)، و از او طلب و خواهش می‌نماییم که ما را به راه‌های راست که به امور مطلوبهٔ ما (که مراد از آن، مصادف با احکام و اخلاق است)، می‌رساند، هدایت فرماید، و از بدی‌های اعمال خود به او پناه می‌بریم، و به جهت گناهانی که از ما پیش از این سر زده، آرزوی طلب آمرزش می‌نماییم، و توبه می‌کنیم.

و گواهی می‌دهیم که خدایی نیست، مگر خدای تعالی که تنهاست، و آن‌که محمد، بنده و رسول اوست، که او را به حق و راستی پیغمبری فرستاده تا بر او دلالت نماید، و هـمه را بـه سوی او هدایت فرماید. پس به وساطت آن حضرت مـا را از ضـلالت هـدایت فـرموده، از گمراهی به راه رسانید، و به سبب او ما را از جهالت و نادانی خلاصی داد و رهانید. و هر که خدا و رسول او را فرمان‌برداری کند، رستگاری یافته؛ رستگاری بزرگ و به ثواب عـظیمی رسیده. و هر که خدا و رسول او را نافرمانی نماید، زیان کرده؛ زیانی هویدا و سزاوار عذابی دردناک، یا درد آورنده شده.

پس مبالغه نمایید در جا آوردن آنچه بر شما واجب و لازم است، از شنیدن و قبول کردن و فرمان بردن، و خیرخواهی را پاک و پاکیزه نمودن، به وضعی که شائبهٔ غش و خیانت در آن نباشد، و بار سنگین از دوش یکدیگر برداشتن و به دوش خود گرفتن، به طور خوشی که هیچ دلتنگی و منت در آن نباشد، و در اینها بر نفس خویش غالب شوید و آن را بکشید، و خویش را بر نفس‌های خود یاری دهید، به ملازمت راه راست (که از آن دست بر ندارید)، و به دوری کردن از امور ناخوش (که پیرامون آن نگردید)، و حق را در میان خویش جاری سازید، و در آن یکدیگر را یاری کنید، پیش از آن‌که به من رسد (یا آن‌که در باب حق، یاری شما به من نرسد که من به آن احتیاج ندارم)، و دست‌های ظالم بی عقل را بگیرید و آن را از سر مظلوم کـوتاه کنید. و امر به معروف و نهی از منکر را به عمل آورید، و فضل صاحبان را بشناسید. خدا ما و شما را به سبب هدایت، از بدی‌ها نگاه دارد، و ما و شما را پرهیزگاری ثابت بدارد، و از برای

٢٣ ـ بَابُ النَّوَادِرِ

٣٥٧ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ فَقَالَ: «مَا يَقُولُونَ فِيهِ؟» قُلْتُ: يَقُولُونَ: يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللهِ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللهِ! لَقَدْ قَالُوا قَوْلاً عَظِيماً، إِنَّمَا عَنىٰ بِذٰلِكَ وَجْهَ اللهِ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ».

٣٥٨ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿كُلُّ

خود و شما طلب آمرزش می‌کنم از خدا».

۲۳. باب نوادر

۱ / ۳۵۷ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از سیف بن عَمیره، از آن‌که او را ذکر کرده، از حارث بن مُغیرهٔ نصری روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق﷣ سؤال شد از تفسیر قول خدای عزّوجلّ ﴿كُـلُّ شَـىْءٍ هَـالِكٌ إِلَّا وَجْـهَهُ﴾[1] (کـه مفسرین آن را ترجمه نموده‌اند به چند وجه: اولی آن‌که هر چیز فانی است و نیست شونده، مگر ذات او سبحانه. دوم آن‌که هر چیز به اعتبار امکان ذاتی فی حد ذاته هالک و معدوم است. سوم آن‌که هر عمل باطل است، مگر آن عمل که به جهت رضای خدا قربة الی الله باشد. چهارم آن‌که هر صاحب عملی باطل و ضائع است، مگر آن کس که غرضش در عمل وجه الله باشد. و گفته‌اند که تعبیر کردن از ذات، به وجه (که عبارت است از رو) در کلام عرب بسیار است. و نیز تفسیر شده است به این‌که هر چیزی نابود می‌شود، مگر اصل و حقیقت آن چیز که عبارت از هویت آن است. بنابر آن‌که ضمیر در وجهه به شیء که به معنی چیزی است برگردد، و نه آن‌که به سوی خدا راجع باشد، چنانچه اکثر علما چنین فهمیده‌اند، و ظاهر آیه نیز آن است).

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «سنیان در آن، چه مـی‌گویند؟» عـرض کـردم کـه می‌گویند: هر چیزی هلاک می‌شود، مگر روی خدا. حضرت فرمود: «سبحان الله! پاک و منزه است خدا از امثال این نقایص. هر آینه گفتهٔ بزرگی را گفته‌اند جز این نیست که مقصود از این وجه، وجه خدا است که مردم از آن رو به خدا می‌روند».[2] (و مراد حضرت از وجه مـذکور، حضرات معصومین‌اند که ابواب ایمانند، و مردم را به خـدا مـی‌رسانند. و از جـمله لطـایف آن‌که، عدد وجه به حساب جمل، چهارده است چون عدد معصومین ـ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ـ).

۲ / ۳۵۸ . چند نفر از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن مـحمد بـن ابی نصر، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق﷣ در تفسیر قول خدای عزّوجلّ ﴿كُلُّ شَىْءٍ

---

۱. قصص، ۸۸.

۲. و وجه در لغت، به معنی رو است، و طور و طریقه و برابر و اول روز و آنچه مدد معاش از سلاطین و ملوک متعین می‌شود. (مترجم)

شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ: «مَنْ أَتَى اللهَ بِمَا أُمِرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ، فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ، وَكَذٰلِكَ قَالَ: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾».

٣٥٩ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي سَلَّامٍ النَّخَّاسِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «نَحْنُ الْمَثَانِي الَّتِي أَعْطَاهَا اللهُ نَبِيَّنَا مُحَمَّداً ﷺ، وَ نَحْنُ وَجْهُ اللهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، وَنَحْنُ عَيْنُ اللهِ فِي خَلْقِهِ، وَيَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلىٰ عِبَادِهِ، عَرَفَنَا مَنْ عَرَفَنَا، وَجَهِلَنَا مَنْ جَهِلَنَا وَإِمَامَةَ الْمُتَّقِينَ».



هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ که آن حضرت فرمود: «هر که بیاید خدا را بـه آنـچه بـه آن امـر فـرموده از فرمان‌برداری محمدﷺ، آن وجهی است که هلاک نمی‌شود. و همچنین فرمود که: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّـهَ﴾[1]، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را ـ که محمد استﷺ ـ پس بـه حقیقت که خدا را فرمان برده».

(و ابن بابویه‌ رحمه الله در کتاب توحید همین حدیث را ذکر کرده و بعد از ذکر محمد، ائمه بعد از آن حضرتﷺ را نیز ذکر کرده و آخر حدیث در آن به این طریق است که پس حضرت خواند: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾. و این ظاهر تر است).

۳۵۹ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سِنان، از ابو سلّام نَخّاس، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «ماییم دو تا دو تاهایی که خدا به پیغمبر ما محمدﷺ عطا فرموده».

(و مراد آن حضرت، تفسیر قول خدای تعالی است که: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ سَبْعًا مِّنَ ٱلْمَثَانِى وَٱلْقُرْءَانَ ٱلْعَظِيمَ﴾[2]، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که دادیم تو را هفت از دو تا دو تاها که مکرر شده‌اند، و قرآن بزرگ و بزرگوار را». و اکثر مفسرین این هفت را به هفت آیه تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند که: مـراد از آن، سـورهٔ حـمد است؛ چـه آن، هـفت آیـه است و لهـذا آن سـوره را سبع المثانی نیز می‌گویند. و در وجه دوئیت آن گفته‌اند که، از آن راه است که در نماز لا اقل دو بار خوانده می‌شود، و خروج نماز وتر بر فرضی که از شفع جدا باشد، ضرری ندارد، یا بـه جهت آن است که اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده، یا به جهت تکرار نزول آن است که یک‌بار در مکه نازل شده و یک‌بار در مدینه. و بنا بر آنچه آن حضرت فرموده می‌تواند که وجه هـفت بودن ایشان، این باشد که نام‌های ایشان هفت است: علی و فاطمه و حسن و حسین و محمد و جعفر و موسی ـ سلام الله علیهم ـ و تتمه، مکرر است و وجه تکرار و دوئیت از اینجا معلوم می‌شود، یا دوئیت ایشان به اعتبار انضمام ایشان با قرآن باشد و احتمال دارد که مثانی از ثناء باشد؛ زیرا که ایشان ثنای خدا را به جا آوردند؛ چنانچه حق ثـنای اوست بـه حسب طـاقت بشری. تتمهٔ حدیث آن‌که: حضرت فرمود:) «و مـاییم روی خـدا و راه او (چـه، خـلائق بـه وساطت ما به خدا می‌رسند، و متوجه معارف الهی می‌شوند). و با ایـن حـال در مـیان شـما

---

۱. نساء، ۸۰.	۲. حجر، ۸۷.

٣٦٠ / ٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: «نَحْنُ ـ وَاللهِ ـ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلاً إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا».



می‌گردیم. و ماییم چشم خدا در میان آفریدگانش (که به واسطهٔ ما به سوی ایشان می‌نگرند، نه چنانچه کند چشمان به وساطت عینک به خطوط نظر می‌کنند). و ماییم دست خدا که بر بندگان خویش به رحمت گشوده. می‌شناسیم هر که ما را شناسد، و نمی‌شناسیم هر که ما را نمی‌شناسد (و احتمال دارد که معنی این باشد که: هر که پیش از این در عالم ذرّ، ما را شناخت امروز نیز ما را می‌شناسد و هر که در آنجا ما را نشناخت، در اینجا نیز ما را نمی‌شناسد. و می‌تواند که مراد این باشد که: این اوصاف از برای ما ثابت است؛ خواه مردم ما را به این اوصاف بشناسند و خواه نشناسند).

و پیشوایی پرهیزگاران از برای ما است» (که اهل تقوی به ما اقتدا می‌کنند در امور دین. و ظاهر این است که این فقره، تصحیف باشد که امامة الیقین به امامة المتقین بدل شده باشد.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، همین حدیث را به سندی دیگر از آن حضرت روایت کرده از اول حدیث تا آن‌که ذکر فرموده که: «هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم. پس هر که ما را شناخت، یقین در پیش روی اوست و هر که ما را نشناسد، ما او را نشناسیم. پس هر که ما را نشناخت، آتش افروخته در پیش روی اوست». و مراد از یقین، مرگ است؛ چه آن، تحفهٔ مؤمن است که از رنج دنیا خلاص می‌شود و به این شناخت منتفع می‌گردد و در بهشت جاودانی قرار می‌گیرد. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد، این باشد که این معرفت که به دلیل حاصل شده به مشاهده و عین الیقین، از برای او حاصل خواهد شد. و به قرینهٔ مقابله، اول ظاهرتر است.

و در توحید صدوق همین حدیث به سندی دیگر مذکور است، و در آخر آن چنین است که: «هر که ما را شناسد، ما او را شناسیم و هر که ما را نشناسد، یقین در پیش روی اوست». و معنی احتمالی بنا بر آنچه در توحید است، مناسبت تمام دارد).

۳۶۰ / ۴ . حسین بن محمد اشعری و محمد بن یحیی هر دو روایت کرده‌اند از احمد بن اسحاق، از سَعدان بن مسلم، از معاویة بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام در قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾[1]، یعنی: «خدا راست نام‌های نیکوتر، پس بخوانید او را به آنها»، که حضرت فرمود: «به خدا سوگند، ماییم نام‌های نیکوتر خدا که خدا

---

۱. اعراف، ۱۸۰.

٣٦١ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ صَبَّاحٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «إِنَّ اللهَ خَلَقَنَا، فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا؛ وَصَوَّرَنَا، فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا؛ وَجَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ، وَلِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ، وَيَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلىٰ عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَوَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ، وَبَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَخُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ؛ بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ، وَأَيْنَعَتِ الثِّمَارُ، وَجَرَتِ الْأَنْهَارُ؛ وَبِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ، وَيَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ؛ وَبِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللهُ، وَلَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللهُ».

٣٦٢ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ فَقَالَ: «إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - لَا يَأْسَفُ كَأَسَفِنَا، وَلٰكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ، فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ، وَسَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ؛ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ، وَالْأَدِلَّاءَ عَلَيْهِ، فَلِذٰلِكَ صَارُوا كَذٰلِكَ، وَلَيْسَ أَنَّ ذٰلِكَ يَصِلُ إِلَى اللهِ كَمَا يَصِلُ إِلىٰ خَلْقِهِ، لٰكِنْ هٰذَا مَعْنىٰ مَا قَالَ مِنْ ذٰلِكَ، وَقَدْ

از بندگان عملی را قبول نمی‌فرماید، مگر به معرفت ما» (چه هر نامی، نشانهٔ صاحب نام است و ذوات قدسیهٔ ایشان نشانه‌های هویداست برای وجود ذات و صفات آن جناب).

۳۶۱ / ۵. محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسن بن سعید، از هَیثم بن عبدالله، از مروان بن صبّاح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «خدای تعالی ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت. پس صورت‌های ما را نیکو ساخت و ما را در میان بندگان خود چشم خویش گردانید، و زبان گویای خویش در میانهٔ خلائق (چه، ایشان چون زبان اوامر و نواهی او را به مردمان می‌رسانند) و دست خود که بر بندگانش به رأفت و رحمت گشوده، و وجه خود که مردم از آن رو به او می‌روند، و به جنابش می‌رسند، و درهای معرفت خویش که بر او دلالت می‌کنند، و خزینه‌داران خویش درآسمان و زمین، و به واسطهٔ ما درختان میوه آوردند و میوه‌ها رسیدند، و جوی‌ها روان شدند، و به ما باران از آسمان (یا از جانب آن)، فرود می‌آید، و گیاه از زمین می‌روید، و به عبادت ما خدا معبود شد. و اگر ما نمی‌بودیم، کسی خدا را عبادت نمی‌نمود» (چه، اساس بندگی را ایشان به مردم تعلیم دادند).

۳۶۲ / ۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از عمویش حمزة بن بزیع، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾[1]، یعنی: «پس آن هنگام که ما را سخت خشمناک و اندوهگین ساختند، از ایشان کینه کشیدیم»، که آن حضرت فرمود: «خدای عزّوجلّ اندوه نمی‌خورد و خشم نمی‌گیرد چون اندوه و خشم ما، ولیکن آن جناب دوستانی چند را از برای خود آفریده که اندوه می‌خورند و خشم می‌گیرند و خشنود می‌گردند، و ایشان آفریدگانی چنداند که خدا ایشان را پرورش داده و می‌دهد. پس خدا خشنودی ایشان را خشنودی خویش و خشم ایشان را خشم خویش گردانیده؛ زیرا که آن جناب ایشان را خوانندگان مردمان به سوی خویش و رهنمایان بر خویش قرار داده، و از برای همین، چنین بلند مرتبه شده‌اند که به مرتبهٔ اتحاد و یگانگی رسیده‌اند.

و مقصود خدا این نیست که این اندوه و خشم، به خدا می‌رسد چنانچه به آفریدگانش

۱. زخرف، ۵۵.

قَالَ: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيّاً، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَدَعَانِي إِلَيْهَا» وَقَالَ: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ وَقَالَ: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ فَكُلُّ هٰذَا وَشِبْهُهُ عَلىٰ مَا ذَكَرْتُ لَكَ، وَهٰكَذَا الرِّضَا وَالْغَضَبُ وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذٰلِكَ، وَلَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى اللهِ الْأَسَفُ وَالضَّجَرُ ـ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَهُمَا وَأَنْشَأَهُمَا ـ لَجَازَ لِقَائِلِ هٰذَا أَنْ يَقُولَ: إِنَّ الْخَالِقَ يَبِيدُ يَوْماً مَا؛ لِأَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الْغَضَبُ وَالضَّجَرُ، دَخَلَهُ التَّغَيُّرُ، وَإِذَا دَخَلَهُ التَّغَيُّرُ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ الْإِبَادَةُ، ثُمَّ لَمْ يُعْرَفِ الْمُكَوِّنُ مِنَ الْمُكَوَّنِ، وَلَا الْقَادِرُ مِنَ الْمَقْدُورِ عَلَيْهِ، وَلَا الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ، تَعَالَى اللهُ عَنْ هٰذَا الْقَوْلِ عُلُوّاً كَبِيراً؛ بَلْ هُوَ الْخَالِقُ لِلْأَشْيَاءِ لَا لِحَاجَةٍ، فَإِذَا كَانَ لَا لِحَاجَةٍ، اسْتَحَالَ الْحَدُّ وَالْكَيْفُ فِيهِ، فَافْهَمْ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالىٰ».

٣٦٣ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ؛ فَأَنْشَأَ يَقُولُ ـ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ ـ: «نَحْنُ حُجَّةُ اللهِ، وَنَحْنُ بَابُ اللهِ، وَنَحْنُ لِسَانُ اللهِ، وَ نَحْنُ وَجْهُ اللهِ، وَنَحْنُ عَيْنُ اللهِ فِي خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللهِ فِي عِبَادِهِ».

می‌رسد، ولیکن همین که مذکور شد، معنی آن چیزی است که فرموده. و در حدیث قدسی فرموده که: هر که دوستی از دوستان مرا اهانت رساند و خوار گرداند، پس به حقیقت که با من مبارزه نموده است،[۱] به جنگ با من، و مرا به سوی آن خوانده (حاصل آن‌که مُهین (مَهین)، به میدان من آمده و مرا مبارز می‌طلبد) و فرموده است که: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّـهَ﴾[۲]. و فرموده که: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾[۳]، یعنی: «به درستی که آنان که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا در بالای دست‌های ایشان است» (و مراد، دست پیغمبر است که در حکم دست خدا است. چه، آن جناب منزه است از اعضا و جوارح که از صفات اجسام است).

پس این و هر چه مانند این باشد، بر وجهی است که برای تو ذکر کردم. و همچنین است خشنودی و خشم خدا و غیر اینها، از هر چه باشد که به این شباهت داشته باشد در این‌که اتصاف خدا به آن روا نباشد، و اگر چنین باشد که خشم و اندوه و دلتنگی به خدا رسد، با آن‌که آن جناب همان است که اینها را آفریده و ایجاد فرموده، هر آینه جایز است از برای آن‌که این سخن را می‌گوید که بگوید که: حضرت آفریدگار در روزگاری هلاک می‌گردد، و نیست و نابود می‌شود؛ زیرا که چون خشم و دلتنگی بر او داخل گردد، تغییر مزاجی در او راه یابد، و چون تغییر در او راه یابد، بر او ایمن نمی‌توان بود از هلاکت. بعد از اینها ناخوشی دیگر لازم می‌آید که هستی دهنده از آن‌که او را هستی داده، و قادر و توانا از آن‌که بر او توانایی می‌توان داشت، و آفریدگار از آفریده شده شناخته نشود، و کسی نتواند که او و ایشان را از یکدیگر تمیز دهد. خدا برتر است از این گفتار و اعتقاد؛ برتری بزرگ. بلکه اوست که چیزها را آفریده، بی آن‌که حاجتی به آنها داشته باشد. پس هرگاه آفرینش برای احتیاج نباشد، باید که اندازه و چون و چگونگی را در باب آن جناب ممتنع و محال شمرد. پس بفهم اگر خدای تعالی خواسته باشد».

۳۶۳ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید که گفت در خدمت امام محمد باقر؈ بودم پس آن حضرت شروع فرمود که - می‌فرمود از روی ابتدا که خود آغاز نمود بی آن‌که من از او را سؤال

---

۱. و مبارزه از میان صف بیرون شدن است از برای جنگ. (مترجم)

۲. نساء، ۸۰.

۳. فتح، ۱۰.

٣٦٤ / ٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ حَسَّانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: حَدَّثَنِي هَاشِمُ بْنُ أَبِي عَمَّارٍ الْجَنْبِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا عَيْنُ اللهِ، وَأَنَا يَدُ اللهِ، وَأَنَا جَنْبُ اللهِ، وَأَنَا بَابُ اللهِ».

٣٦٥ / ٩ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَـٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِى جَنۢبِ ٱللَّهِ﴾ قَالَ: «جَنْبُ اللهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، وَكَذٰلِكَ مَا كَانَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ إِلَىٰ أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَىٰ آخِرِهِمْ».



٣٦٦ / ١٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّلْتِ، عَنِ الْحَكَمِ وَإِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ حَبِيبٍ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «بِنَا عُبِدَ اللهُ، وَبِنَا عُرِفَ اللهُ، وَبِنَا وُحِّدَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ، وَمُحَمَّدٌ حِجَابُ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ».

٣٦٧ / ١١ . بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ بِشْرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ قَادِمٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ قَالَ: «إِنَّ اللهَ تَعَالىٰ أَعْظَمُ وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَمْنَعُ مِنْ أَنْ يُظْلَمَ، وَلٰكِنَّهُ خَلَطَنَا بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ ظُلْمَنَا ظُلْمَهُ، وَوَلَايَتَنَا وَلَايَتَهُ؛

کنم که -: «ماییم حجت خدا، و ماییم درِ علم و توحید خدا، و ماییم زبان خدا، و ماییم روی خدا، و ماییم چشم خدا در میانهٔ آفریدگانش، و ماییم والیان امر خدا در میان بندگانش».

۸/۳۶۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسّان جمّال روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا هاشم بن ابی عمّار جَنبی و گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «منم چشم خدا، و منم دست خدا، و منم جنب و پهلوی خدا، و منم درِ علم و توحید خدا».

۳۶۵ / ۹. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزة بن بزیع، از علی بن سُوید، از ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿يَٰحَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطتُ فِى جَنۢبِ ٱللَّهِ﴾[1]، یعنی: «به جهت کراهت و نخواستن آن‌که در نزد دیدن عذاب نفسی، بگوید که: ای افسوس و پشیمانی بر تقصیر و کوتاهی کردن من در باب جنب خدا» (یعنی: در جانب و حق او، یا در امر یا در طلب قرب جوار او، یا طریقه‌ای که موصل به رضای او باشد)، که آن حضرت فرمود: «جنب خدا، امیر المؤمنین علیه السلام است و همچنین آنچه بعد از او بوده، از اوصیای پیغمبر در این مکان بلند و مرتبهٔ ارجمندند تا آن‌که امر به آخر ایشان منتهی شود» (و چه مرتبه از این بلندتر که کسی جنب الله باشد که تفریط در شأن او موجب حسرت باشد در روز قیامت. و جنب، در لغت، به معنی امیر نیز آمده؛ چه ایشان از جانب ملک الملوک امراءند بر مملوکین او).

۳۶۶ / ۱۰. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جُمهور، از علی بن صَلت، از حَکم و اسماعیل - پسران حبیب - از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «خدا به وساطت ما پرستیده شد، و به سبب ما شناخته شد، و به جهت ما به یگانگی او - تبارک و تعالی - اقرار شد، و محمد، حجاب و پردهٔ خدای تبارک و تعالی است که واسطهٔ میان او و خلائق است».

۳۶۷ / ۱۱. بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عبدالله، از عبدالوهّاب بن بِشر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که گفت: آن حضرت را از قول خدای عزّ و جلّ سؤال کردم که: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾[2]، یعنی: «و بر ما

۱. زمر، ۵۶.
۲. بقره، ۵۷.

حَيْثُ يَقُولُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ يَعْنِي الْأَئِمَّةَ مِنَّا». ثُمَّ قَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ.

٢٤ ـ بَابُ الْبَدَاءِ

٣٦٨ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام، قَالَ: «مَا عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ مِثْلِ الْبَدَاءِ».

٣٦٩ / ٢ . وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «مَا عُظِّمَ اللهُ بِمِثْلِ الْبَدَاءِ».

٣٧٠ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ وَغَيْرِهِمَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ﴾ قَالَ: فَقَالَ: «وَهَلْ يُمْحىٰ إِلَّا مَا كَانَ ثَابِتاً؟ وَهَلْ يُثْبَتُ إِلَّا مَا لَمْ يَكُنْ؟».

ستم نکردند در ستمی که کردند، ولیکن عادت ایشان این بود که بر نفس‌های خویش ستم کنند». حضرت فرمود: «خدا از آن بزرگ‌تر و بزرگوارتر و استوارتر است که مظلوم شود؛ که کسی بر او ظلم و ستم تواند نمود، ولیکن آن جناب ما را به نفس خود آمیخته و مخلوط گردانیده. پس ستمی را که بر ما واقع شود، ستم بر خود و ولایت و دوستی با ما را دوستی با خود قرار داده، از آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟﴾[1]، یعنی: جز این نیست که صاحب اختیار و اولی به تصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما، خدا است و رسول او ـ که محمد است ـ و آن کسانی که ایمان آوردند»، حضرت فرمود: «یعنی ائمه از ما بعد از آن». در موضع دیگر فرمود: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ پس مثل آن را ذکر فرمود.

۲۴. باب در بیان جواز بداء بر خدا[2]

۳۶۸ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ابو اسحاق (یعنی ثَعلبه) از زراره، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا پرستیده نشد به چیزی مانند بداء و تصدیق به جواز و وقوع آن».

۳۶۹ / ۲ . و در روایت ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق ﷺ چنین است که آن حضرت فرمود: «تعظیم خدا نشد به چیزی که مانند بداء باشد».

۳۷۰ / ۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم و حَفص بن بَختری و غیر ایشان، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت در این آیه ﴿يَمْحُوا۟ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ﴾[3]، یعنی: «پاک می‌کند خدا نقش آنچه را خواسته باشد و صلاح بداند، از لوح محو و اثبات می‌نماید در آن، صورتِ آنچه را که خواسته و مصلحت بیند».

---

۱. مائده، ۵۵.

۲. و بداء بر وزن سلام، به معنی ظاهر شدن چیزی است که پیش از آن، پوشیده و پنهان باشد و آن، بر خدا روا نیست، ولیکن چون در لوح محو و اثبات، تغییر و تبدیل در امور به هم می‌رسد، این تغییر را بداء می‌گویند و بر خدا روا است، چون این تغییر، در حقیقت بداء نیست، بلکه بداء نما است و آنچه در احادیث در باب جواز بداء بر خدا وارد شده، مراد از آن، قسم دوم است. و اما قسم اول در امتناع آن در باب خدا، اشکالی نیست؛ زیرا که مستلزم جهل است و جهل بر خدا محال است. (مترجم)

۳. رعد، ۳۹.

٣٧١ / ٤ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؑ، قَالَ: «مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً حَتّىٰ يَأْخُذَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْإِقْرَارَ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَخَلْعَ الْأَنْدَادِ، وَأَنَّ اللهَ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ، وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ».

٣٧٢ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قَضَىٰٓ أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ﴾ قَالَ: «هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَحْتُومٌ، وَأَجَلٌ مَوْقُوفٌ».

٣٧٣ / ٦ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ؑ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا» قَالَ: فَقَالَ: «لَا مُقَدَّراً وَلَا مُكَوَّناً».

فرمود که: «آیا محو می‌شود مگر آنچه ثابت باشد، و آیا اثبات می‌توان نمود، مگر آنچه نباشد».

۳۷۱ / ۴ . علی، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا هیچ پیغمبری را به پیغمبری مبعوث نمی‌گردانید، مگر آن‌که در باب سه خصلت از او عهد و پیمان می‌گرفت: یکی آن‌که اقرار داشته باشد از برای او به بندگی و پرستش، و دیگر آن‌که (به یگانگی آن جناب قائل باشد و) شریک‌ها از برای او قرار ندهد (و از آنها دست بردارد، به وضعی که هرگز رو به ایشان نرود)، و آن‌که اعتراف کند که خدا هر چه را که خواهد پیش اندازد، می‌اندازد، و هر چه را که خدا به تأخیر افکند، می‌افکند».

۳۷۲ / ۵ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زراره، از حمران، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿قَضَىٰٓ أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ﴾[1]، یعنی: «خدا حکم فرموده مدتی را و مدتی نام برده شده در نزد اوست». حضرت فرمود که: «اجل، بر دو قسم است: یکی اجل محتوم (که خدا آن را واجب ساخته و محکم گردانیده و حکم فرموده)، و دیگری، اجل موقوف است» (که توقف دارد بر هستی و نیستی چیزی).

۳۷۳ / ۶ . احمد بن مِهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از خَلف بن حمّاد، از ابن مُسکان، از مالک جُهَنی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: «أَوَ لَمْ يَرَ ٱلْإِنسَـٰنُ أَنَّا خَلَقْنَـٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا»[2] (و در قرآن به جای «أوَلم یر الانسان»: «أو لا یذکر» واقع است و این اشتباه باید که از غیر راوی اصل، که مالک است، ناشی شده باشد؛ چه تقریر قولی معصوم در حکم قول معصوم است و حمل آن بر اشاره‌ای به سوی مضمون آیه به بعید است). و ترجمهٔ آن بنا بر آنچه در قرآن است، این است که: «آیا نمی‌اندیشد و یاد نمی‌کند آدمی آن‌که ما آفریدیم او را پیش از این و حال آن‌که چیزی نبود».

راوی می‌گوید که: حضرت فرمود که: «نه مقدّر بود، و نه مکوّن» (یعنی خدا او را تقدیر

---

۱ . انعام، ۲.

۲ . نص قرآن سورهٔ مریم، آیهٔ ۶۷ چنین است: ﴿أَوَلَا يَذْكُرُ ٱلْإِنسَـٰنُ أَنَّا خَلَقْنَـٰهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْـًٔا﴾ و در سورهٔ یس، آیهٔ ۷۷ چنین است: ﴿أَوَلَمْ يَرَ ٱلْإِنسَـٰنُ أَنَّا خَلَقْنَـٰهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ﴾.

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ: ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا﴾ فَقَالَ: «كَانَ مُقَدَّراً غَيْرَ مَذْكُورٍ».

٣٧٤ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: فَعِلْمٌ عِنْدَ اللهِ مَخْزُونٌ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ؛ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ، فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ؛ لَا يُكَذِّبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَائِكَتَهُ وَلَا رُسُلَهُ؛ وَعِلْمٌ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ، يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ، وَيُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ، وَيُثْبِتُ مَا يَشَاءُ».

٣٧٥ / ٨. وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ اللهِ، يُقَدِّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ، وَيُؤَخِّرُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ».

٣٧٦ / ٩. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ؛ وَوُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ لِلّٰهِ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذٰلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ؛ وَعِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ، فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ».

٣٧٧ / ١٠. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ

و اندازه نفرموده بود و هستی و وجود نداده بود).

و مالک گفت که: از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر قول خدای تعالی: ﴿هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾[1]، یعنی: «آیا آمد (و مراد، این است که به تحقیق آمد) بر آدمی هنگامی از روزگار که نبود چیزی یاد شده؟» (که کسی او را یاد نمی‌نمود)، پس حضرت فرمود که: «مقدّر الوجود بود (که در لوح محفوظ تقدیر وجود او شده بود)، ولیکن مذکور نبوده» (و کسی او را یاد نمی‌نمود).

۳۷۴ / ۷ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «علم، بر دو قسم است: یکی علمی است که در نزد خدا مخزون است، که هیچ‌کس را بر آن مطلع نساخته و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه به فرشتگان و رسل خویش آموخته، البته در خارج موجود می‌شود و خدا خود و فرشته‌ها و رسول‌های خود را به دروغ نمی‌اندازد (و چنان نمی‌کند که در نزد غیر، دروغ‌گو در آیند). و علمی که در نزد خودش مخزون است، آنچه خواهد از آن مقدّم می‌دارد، و آنچه خواهد از آن به تأخیر می‌اندازد، و آنچه خواهد ثابت می‌گرداند».

۳۷۵ / ۸ . و به همین اسناد، از حمّاد، از رِبعی، از فُضیل روایت است که گفت: از امام محمد باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «از جمله امور، اموری چند است که موقوف است در نزد خدا که مقدم می‌دارد از آنها و مؤخر می‌اندازد از آنها، آنچه را که خواسته باشد».

۳۷۶ / ۹ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عُمیر، از جعفر بن عثمان، از سَماعه، از ابو بصیر و وُهیب بن حَفص، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «خدا را دو علم است: یکی علم مکنون و مخزون (که از غیر خویش پوشیده)، و کسی آن را نمی‌داند، مگر آن جناب و بداء از این علم تحقق می‌یابد. و دیگر، علمی است که به فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش تعلیم داده، و ما آن را می‌دانیم».

۳۷۷ / ۱۰ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسن بن محبوب،

---

۱. انسان، ۱.

الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا بَدَا لِلّٰهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُوَ لَهُ».

۳۷۸ / ۱۱ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ الْجُهَنِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ لَمْ يَبْدُ لَهُ مِنْ جَهْلٍ».

۳۷۹ / ۱۲ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام: هَلْ يَكُونُ الْيَوْمَ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللهِ بِالْأَمْسِ؟ قَالَ: «لَا ،مَنْ قَالَ هٰذَا، فَأَخْزَاهُ اللهُ». قُلْتُ: أَ رَأَيْتَ، مَا كَانَ وَمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَ لَيْسَ فِي عِلْمِ اللهِ؟ قَالَ: «بَلىٰ، قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ».

۳۸۰ / ۱۳ . عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ، مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ».

۳۸۱ / ۱۴ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو الْكُوفِيِّ أَخِي يَحْيىٰ، عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ: «مَا تَنَبَّأَ نَبِيٌّ قَطُّ حَتّىٰ يُقِرَّ لِلّٰهِ بِخَمْسِ خِصَالٍ: بِالْبَدَاءِ، وَالْمَشِيئَةِ، وَالسُّجُودِ، وَالْعُبُودِيَّةِ، وَالطَّاعَةِ».

۳۸۲ / ۱۵ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَهْمِ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ أَخْبَرَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله بِمَا كَانَ مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا، وَبِمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ الدُّنْيَا، وَأَخْبَرَهُ بِالْمَحْتُومِ مِنْ ذٰلِكَ، وَاسْتَثْنىٰ عَلَيْهِ فِيمَا سِوَاهُ».

از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا را در چیزی بداء به هم نرسید، مگر آن‌که در علم آن جناب بود که بداء به هم می‌رسد و آن را تغییر می‌دهد، پیش از آن‌که بداء از برای او به هم رسد».

۱۱ / ۳۷۸ . از او، از حسن بن علی بن فضّال، از داود بن فَرقد، از عمرو بن عثمان جُهَنی، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت است که آن حضرت فرمود: «به درستی که از برای خدا، بداء نمی‌شود از جهل» (یعنی: در آنچه تغییر می‌دهد، جهالتی نداشته که بعد از آن دانسته باشد، بلکه تغییر از روی مصلحت است).

۱۲ / ۳۷۹ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق‌ﷺ سؤال کردم که: آیا می‌شود که امروز چیزی موجود شود که دیروز در علم خدا نبوده باشد؟ حضرت فرمود: «نه، هر که این سخن را بگوید، خدا او را خوار و رسوا گرداند».

عرض کردم که: مرا خبر ده که آیا چنین نیست که آنچه بوده و آنچه خواهد بود تا روز قیامت، همه در علم خدا باشد؟ فرمود: «بلی، چنین است و چنین بود پیش از آن‌که خلائق را بیافرینند».

۱۳ / ۳۸۰ . علی، از محمد، از یونس، از مالک جُهنی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ﷺ که می‌فرمود: «اگر مردم می‌دانستند که در قول به بداء و اعتقاد داشتن به جواز آن، چه قدر ثواب است، از سخن گفتن در آن سستی نمی‌ورزیدند».

۱۴ / ۳۸۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، از محمد بن عمرو کوفی ـ برادر یحیی ـ از مُرازِم بن حکیم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ﷺ که می‌فرمود: «هرگز هیچ پیغمبری به منصب پیغمبری نمی‌رسید (یا آن‌که خدا او را به پیغمبری نمی‌فرستاد)، تا آن‌که از برای خدا پنج خصلت اقرار می‌کرد و آن: اقرار به بداء است و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت».

۱۵ / ۳۸۲ . و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد، از یونس، از جَهم بن ابی جَهمه، از آن‌که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزّ و جلّ محمدﷺ را خبر داد به آنچه بوده، از آن زمان که دنیا بر پا شده، و به آنچه خواهد بود تا آن‌که دنیا تمام شود. و خبر داد او را به محتوم از آنها

٣٨٣ / ١٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: «مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا بِتَحْرِيمِ الْخَمْرِ، وَأَنْ يُقِرَّ لِلّٰهِ بِالْبَدَاءِ».

٣٨٤ / ١٧ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: سُئِلَ الْعَالِمُ عليه السلام : كَيْفَ عِلْمُ اللهِ؟ قَالَ: «عَلِمَ وَشَاءَ، وَأَرَادَ وَقَدَّرَ، وَقَضىٰ وَأَمْضىٰ؛ فَأَمْضىٰ مَا قَضىٰ، وَقَضىٰ مَا قَدَّرَ، وَقَدَّرَ مَا أَرَادَ؛ فَبِعِلْمِهِ كَانَتِ الْمَشِيئَةُ، وَبِمَشِيئَتِهِ كَانَتِ الْإِرَادَةُ، وَبِإِرَادَتِهِ كَانَ التَّقْدِيرُ، وَبِتَقْدِيرِهِ كَانَ الْقَضَاءُ، وَبِقَضَائِهِ كَانَ الْإِمْضَاءُ، وَالْعِلْمُ مُتَقَدِّمٌ عَلَى الْمَشِيئَةِ، وَالْمَشِيئَةُ ثَانِيَةٌ، وَالْإِرَادَةُ ثَالِثَةٌ، وَالتَّقْدِيرُ وَاقِعٌ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْإِمْضَاءِ؛ فَلِلّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ مَتىٰ شَاءَ، وَفِيمَا أَرَادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْيَاءِ، فَإِذَا وَقَعَ الْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ، فَلَا بَدَاءَ، فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ قَبْلَ كَوْنِهِ، وَالْمَشِيئَةُ فِي الْمُنْشَأِ قَبْلَ عَيْنِهِ، وَالْإِرَادَةُ فِي الْمُرَادِ قَبْلَ قِيَامِهِ، وَالتَّقْدِيرُ لِهٰذِهِ الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَتَوْصِيلِهَا عِيَاناً وَوَقْتاً، وَالْقَضَاءُ بِالْإِمْضَاءِ هُوَ الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولَاتِ ذَوَاتِ الْأَجْسَامِ الْمُدْرَكَاتِ بِالْحَوَاسِّ مِنْ ذَوِي لَوْنٍ وَرِيحٍ وَوَزْنٍ وَكَيْلٍ، وَمَا دَبَّ وَدَرَجَ مِنْ إِنْسٍ وَجِنٍّ وَطَيْرٍ وَسِبَاعٍ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا

که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، و در آنچه غیر آن بوده بر آن، استثنا فرموده» (یعنی: فرمود که: اگر خواسته باشم چنین خواهد بود، و اگر نخواهم تغییر می‌دهم).

۱۶/۳۸۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از رَیّان بن صَلت روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام رضا ﷺ که می‌فرمود: «خدا هرگز پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر با تحریم شراب (که آن را حرام داند) و با اقرار به بداء از برای خدا».

۱۷/۳۸۴. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد روایت کرده است که از امام علی نقی ﷺ سؤال شد که علم خدا چگونه است؟ حضرت فرمود که: «دانست و خواست و اراده نمود، و تقدیر کرد و اندازه فرمود (که طول و عرض و عمق و باقی مشخصات آن مقدّر را معیّن گردانید)، و حکم فرمود به وجود، و امضای حکم خویش نمود (که آن را نافذ و جاری ساخت)، پس امضا فرمود آنچه را حکم فرموده بود، و حکم کرد به آنچه تقدیر کرده بود، و تقدیر نمود آنچه را که اراده نموده بود، و همچنین اراده نمود آنچه را که خواسته بود. پس به سبب علم آن جناب، مشیت و خواست تحقق یافت، و به مشیت او، اراده به هم رسید و به اراده‌اش تقدیر موجود شد، و به تقدیر وی، قضا حادث گردید، و به قضایی که فرمود، امضا به عمل آمد، و علم بر مشیت پیشی دارد، و مشیت در مرتبهٔ دوم و اراده در مرتبهٔ سوم است، و تقدیر واقع می‌شود بر آن قضا که با امضا باشد.

پس از برای خدا ـ تبارک و تعالی ـ بداء جایز است و آنچه دانسته در هر زمان که خواسته باشد، و در آنچه اراده فرموده به جهت تقدیر فرمودن چیزها. پس چون قضایی که با امضاست واقع شود، بدائی بعد از آن نباشد. پس علم تعلق به معلوم می‌گیرد، پیش از بودن آن، و مشیت تعلق دارد به آنچه ایجاد آن را خواسته، پیش از وجود آن در خارج، و اراده متعلق است به مراد، پیش از قیام و بر پا شدنش در آن و تقدیر این معلومات پیش از آن است که بعضی از آنها از بعضی جدا شود، یا پاره‌ای از آنها به پاره‌ای پیوند شود و بچسبد در خارج و در وقتی از اوقات».

(مثال آنچه حضرت فرموده، چون بلندی آسمان، و پستی زمین، و قرار دادن بعضی چیزها در زمانی و بعضی از آن در زمان دیگر، و اتصال بعضی از اجسام به بعضی، و ایجاد چیزهای بسیار در یک زمان) و حضرت فرمود: «قضایی که با امضا باشد، محکم و در هم بافته است (که تغییر و تبدیل در آن نمی‌شود، از هر چه باشد) از مفعولات و معمولات محکمه که

يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ، فَلِلّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ فِيهِ الْبَدَاءُ مِمَّا لَا عَيْنَ لَهُ، فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ، فَلَا بَدَاءَ. وَاللهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ؛ فَبِالْعِلْمِ عَلِمَ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ كَوْنِهَا؛ وَبِالْمَشِيئَةِ عَرَّفَ صِفَاتِهَا وَحُدُودَهَا، وَأَنْشَأَهَا قَبْلَ إِظْهَارِهَا؛ وَبِالْإِرَادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِي أَلْوَانِهَا وَصِفَاتِهَا؛ وَبِالتَّقْدِيرِ قَدَّرَ أَقْوَاتَهَا وَعَرَّفَ أَوَّلَهَا وَآخِرَهَا؛ وَبِالْقَضَاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَاكِنَهَا، وَدَلَّهُمْ عَلَيْهَا؛ وَبِالْإِمْضَاءِ شَرَحَ عِلَلَهَا، وَأَبَانَ أَمْرَهَا، وَذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».

٢٥ ـ بَابٌ فِي أَنَّهُ لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعَةٍ

٣٨٥ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللهِ وَعَبْدِ اللهِ بْنِ مُسْكَانَ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهٰذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِيئَةٍ، وَإِرَادَةٍ، وَقَدَرٍ، وَقَضَاءٍ، وَإِذْنٍ، وَكِتَابٍ، وَأَجَلٍ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَقْدِرُ عَلىٰ نَقْضِ وَاحِدَةٍ، فَقَدْ كَفَرَ».

● وَ رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللهِ وَابْنِ مُسْكَانَ مِثْلَهُ.

به عمل آمده، و صاحبان اجسام‌اند که به حواس درک می‌شوند از صاحبان رنگ و بو و وزن و کیل و پیمانه و آنچه بجنبد بر روی زمین و آنچه آن را در نوردد؛ از آدمیان و جنیان و مرغان و درندگان و غیر آن، از آنچه به حواس، درک آن ممکن باشد که از برای خدای تبارک و تعالی در هر یک از آن بداء جائز است، مادام که در خارج موجود نباشد.

پس هرگاه آن مفهوم که ادراک می‌شود، در خارج واقع شود، بدائی نمی‌باشد و خدا می‌کند آنچه را که خواسته باشد؛ از بداء و امضا. پس خدا به علم، همه چیز را دانسته، پیش از بودن آنها و به مشیت، صفات و حدود و کیفیت ایجاد آنها را پیش از بروز دادن آنها شناخته که به آن وضعی که خواسته، قرار داد فرموده و به اراده آنها را در رنگ‌ها و صفاتی که دارند، تمیز داده، و به حسب این، بعضی را از بعضی ممتاز و جدا ساخته و به تقدیر، روزی‌های آنها را معیّن و مقدّر ساخته، و اول و آخر آنها را به حسب زمان شناخته، و به قضا، مکان‌های ایشان را برای مردمان ظاهر گردانیده، و ایشان را بر آن دلالت فرموده، و به امضا علت‌های آن را (از علت مادی و فاعلی و صوری) شرح و بیان نموده، و امر آنها را ظاهر و هویدا کرده و این ایجاد (به ترتیب امور شش‌گانه) تقدیر و اندازه‌ای است که خداوند غالب بر همه چیز و دانا به همهٔ آنها مقرر فرموده».

۲۵. باب در بیان آن‌که در آسمان و زمین چیزی نمی‌باشد، مگر به هفت چیز

۳۸۵ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، همه، از فَضالة بن ایّوب، از محمد بن عُماره، از حریز بن عبدالله و عبدالله بن مُسکان، هر دو از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود که: «چیزی موجود نمی‌شود در زمین و نه در آسمان، خواه از افعال خدا باشد و خواه از افعال بندگان، مگر به این خصلت‌های هفت گانه که عبارت است از: مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن (یعنی منع و زجر نفرمودن) و نوشته (که ثبوت در لوح محفوظ است) و اجل (که مراد از آن وقت معین است). پس هر که گمان کند که قدرت دارد بر آن‌که یکی از اینها را به هم زند، یا کم کند، کافر است».

● و علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حَفص، از محمد بن عُماره، از حریز بن عبدالله و ابن مُسکان مثل این را روایت کرده است.

٢/٣٨٦ . وَرَوَاهُ أَيْضاً عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ عِمْرَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا بِسَبْعٍ: بِقَضَاءٍ، وَقَدَرٍ، وَإِرَادَةٍ، وَمَشِيئَةٍ، وَكِتَابٍ، وَأَجَلٍ، وَإِذْنٍ، فَمَنْ زَعَمَ غَيْرَ هٰذَا، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ، أَوْ رَدَّ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ».

٢٦ ـ بَابُ الْمَشِيئَةِ وَ الْإِرَادَةِ

١/٣٨٧ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضىٰ».

قُلْتُ: مَا مَعْنىٰ «شَاءَ»؟ قَالَ: «ابْتِدَاءُ الْفِعْلِ».

قُلْتُ: مَا مَعْنىٰ «قَدَّرَ»؟ قَالَ: «تَقْدِيرُ الشَّيْءِ مِنْ طُولِهِ وَعَرْضِهِ».

قُلْتُ: مَا مَعْنىٰ «قَضىٰ»؟ قَالَ: «إِذَا قَضىٰ أَمْضَاهُ، فَذٰلِكَ الَّذِي لَا مَرَدَّ لَهُ».

٢/٣٨٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام : شَاءَ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضىٰ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَأَحَبَّ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: وَكَيْفَ شَاءَ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضىٰ وَلَمْ يُحِبَّ؟! قَالَ:

«هٰكَذَا خَرَجَ إِلَيْنَا».

٣/٣٨٩ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ وَاصِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَمَرَ اللهُ وَلَمْ يَشَأْ،

۳۸۶ / ۲ . و نیز روایت کرده از پدرش، از محمد بن خالد، از زکریّا بن عِمران، از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ که فرمود: «چیزی موجود نمی‌شود در آسمان‌ها و نه در زمین، مگر به هفت چیز: به قضا و قدر و اراده و مشیت و کتاب و اجل و اذن (به آن معانی که مذکور شد). پس هر که غیر از این را گمان کند، بر خدا دروغ گفته»، یا فرموده که: «بر خدای عزّوجلّ رد کرده است».

۲۶. باب در بیان مشیت و ارادهٔ خدا[1]

۳۸۷ / ۱ . علی بن محمد بن عبدالله، از احمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن سلیمان دیلمی، از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده است که گفت: از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «چیزی نمی‌باشد، مگر آنچه خدا خواست و اراده نمود و اندازه فرمود و حکم کرد». عرض کردم که: معنی خواست چیست؟ فرمود: «ابتدا فرمودن به فعل». عرض کردم که معنی اندازه و قدر چه چیز است؟ فرمود: «اندازه نمودن چیزی از درازی و پهنای آن». عرض کردم که معنی حکم کرد چیست؟ فرمود که: «چون حکم کند، امضا و اجرای آن می‌فرماید. پس این قضا و حکم، چیزی است که آن را رد نمی‌توان نمود» (چه قضا عبارت است از عزمی که فعل از آن جدا نمی‌باشد).

۳۸۸ / ۲ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که آنچه واقع می‌شود، خدا آن را خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده؟ فرمود: «بلی». عرض کردم که با همهٔ اینها آن را دوست داشته؟ فرمود: «نه». عرض کردم: و چگونه خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده و دوست نداشته؟ فرمود که: «همچنین به سوی ما بیرون آورده و به ما رسیده است».

۳۸۹ / ۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از واصل بن سلیمان، از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود:

---

۱. هر دو به معنی خواستن است، ولیکن در میانهٔ این دو فرقی هست؛ چه ممکن است که مشیت باشد و اراده نباشد، چنانچه در باب روزه‌دار پرهیزگاری که گرسنه و تشنه باشد در روز ماه مبارک رمضان ظاهر است؛ زیرا که طعام و شراب می‌خواهد و اراده ندارد. (مترجم)

وَشَاءَ وَلَمْ يَأْمُرْ؛ أَمَرَ إِبْلِيسَ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ، وَشَاءَ أَنْ لَا يَسْجُدَ، وَلَوْ شَاءَ لَسَجَدَ، وَنَهىٰ آدَمَ عَنْ أَكْلِ الشَّجَرَةِ، وَشَاءَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، وَلَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَأْكُلْ».

٣٩٠ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ جَمِيعاً، عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ‌ؑ، قَالَ: «إِنَّ لِلّٰهِ إِرَادَتَيْنِ وَمَشِيئَتَيْنِ: إِرَادَةَ حَتْمٍ، وَإِرَادَةَ عَزْمٍ، يَنْهىٰ وَهُوَ يَشَاءُ، وَيَأْمُرُ وَهُوَ لَا يَشَاءُ؛ أَ وَمَا رَأَيْتَ أَنَّهُ نَهىٰ آدَمَ وَزَوْجَتَهُ أَنْ يَأْكُلَا مِنَ الشَّجَرَةِ وَشَاءَ ذٰلِكَ؟ وَلَوْ لَمْ يَشَأْ أَنْ يَأْكُلَا، لَمَا غَلَبَتْ مَشِيئَتُهُمَا مَشِيئَةَ اللهِ تَعَالىٰ، وَأَمَرَ إِبْرَاهِيمَ أَنْ يَذْبَحَ إِسْحَاقَ وَلَمْ يَشَأْ أَنْ يَذْبَحَهُ، وَلَوْ شَاءَ، لَمَا غَلَبَتْ مَشِيئَةُ إِبْرَاهِيمَ مَشِيئَةَ اللهِ تَعَالىٰ».

٣٩١ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ‌ؑ يَقُولُ: «شَاءَ وَأَرَادَ، وَلَمْ يُحِبَّ وَلَمْ يَرْضَ؛ شَاءَ أَنْ لَا يَكُونَ شَيْءٌ إِلَّا بِعِلْمِهِ، وَأَرَادَ مِثْلَ ذٰلِكَ، وَلَمْ يُحِبَّ أَنْ يُقَالَ: ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ، وَلَمْ يَرْضَ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ».

«خدا، به چیزی امر فرموده و آن را نخواسته، و چیزی را خواسته و به آن امر نفرموده (یعنی: نهی فرموده). شیطان را امر فرمود که به جهت آدم سجده به جا آورد، و خواست که سجده نکند، و اگر می‌خواست که سجده کند (یعنی به خواست حتمی و جبری)، هر آینه شیطان سجده می‌کرد. و آدم را نهی نمود از خوردن آن درخت معهود، و خواست که از آن بخورد (یعنی: به خواست تخییری)، و اگر می‌خواست به خواست حتمی آدم آن را نمی‌خورد».

۳۹۰ / ۴ . علی بن ابراهیم روایت کرده است، از مختار بن محمد همْدانی و محمد بن حسن، از عبدالله بن حسن علوی، هر دو، از فتح بن یزید جُرجانی، از امام رضا؈ که آن حضرت فرمود: «خدا را دو اراده و دو مشیت است: یکی ارادهٔ حتمی (و حتم به معنی محتوم است، یعنی: محکم ساخته و واجب گردانیده و به آن حکم فرموده)، و دیگری ارادهٔ عزمی (و مراد از آن، این است که اراده فرموده که مکلف افعال خویش را به اختیار خود به جا آورد، نه به جبر). و به این اراده، گاهی نهی از چیزی می‌فرماید و حال آن‌که می‌خواهد که به عمل آید، و به چیزی امر می‌کند و نمی‌خواهد که به عمل آید. آیا ندیدی و ندانستی که آن جناب آدم و زن او را نهی فرمود که از آن درخت معهود بخورند، و آن را می‌خواست، و اگر نمی‌خواست که بخورند، مشیت و خواست ایشان بر خواست خدای تعالی غالب نمی‌شد. و ابراهیم را امر فرمود که اسحاق را سر بُرد و نمی‌خواست که او را سر بُرد و اگر می‌خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدای تعالی غالب نمی‌گردید».

(آنچه در این حدیث مذکور است از امر به سر بریدن اسحاق، خلاف مشهور است و شاید که وجه آن، تقیه باشد و احتمال غیر از این در آن می‌رود. و حق آن است که امر به سر بریدن اسماعیل بود).

۳۹۱ / ۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از دُرست بن ابی منصور، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق؈ که می‌فرمود: «گاه است که خدا خواسته و اراده فرموده، ولیکن دوست نداشته و نپسندیده. و بیان این آن است که: خواسته که چیزی نباشد مگر به علم او (به این‌که آنچه نمی‌داند نباشد، و آنچه نمی‌داند آن است که نباشد، چون شریک و فرزند و زن از برای آن جناب)، و مثل این را اراده فرموده و دوست نداشته که گفته شود که خدا یکی از سه خدا است (چنانچه طائفه نسطوریه از نصاری می‌گویند و عیسی و مریم مادرش را نیز خدا می‌دانند). و کفر را از برای بندگان خویش

٣٩٢ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عن أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاﷺ: «قَالَ اللهُ: ابْنَ آدَمَ، بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِي أَدَّيْتَ فَرَائِضِي، وَبِنِعْمَتِي قَوِيتَ عَلىٰ مَعْصِيَتِي، جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ وَذَاكَ أَنِّي أَوْلىٰ بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلىٰ بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي، وَذَاكَ أَنَّنِي لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ».

٢٧ ـ بَابُ الِابْتِلَاءِ وَ الِاخْتِبَارِ

٣٩٣ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِﷺ، قَالَ: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلِلّٰهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَابْتِلَاءٌ».

٣٩٤ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِﷺ، قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ ـ مِمَّا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَوْ نَهىٰ عَنْهُ ـ إِلَّا وَفِيهِ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ ابْتِلَاءٌ وَقَضَاءٌ».

نپسندیده است».

۳۹۲ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ فرمود: «خدا (در حدیث قدسی) فرموده که: ای فرزند آدم، به خواست من، تو چنان شدی که می‌خواهی از برای خویش آنچه می‌خواهی (یعنی: خواست تو، از خواست من است) و به قوت و توانایی که به تو دادم، فریضه‌ها و واجبات مرا به جا آوردی و به نعمت من بر نافرمانی من توانایی به هم رسانیدی؛ چراکه من تو را شنوا و بینوا و توانا گردانیدم ﴿مَّآ أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ﴾[1]، یعنی: «آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی پس از نفس تو است». و این‌که مذکور شد، از برای آن است که من سزاوارترم به حسنات و نیکی‌های تو از تو، و تو سزاوارتری به بدی‌ها و گناهان خویش از من، و آن، به این سبب است که من سؤال کرده نمی‌شوم، از آنچه می‌کنم (یعنی: بندگان نمی‌توانند که از من بپرسند که چرا چنین کردی؟ چه، هر چه کنم عین حکمت و مصلحت است). و ایشان پرسیده شوند از آنچه می‌کنند».

۲۷. باب در بیان ابتلا و اختیار (که به معنی آزمودن است)

۳۹۳ / ۱ . علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حمزة بن محمد طیّار، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ همّ و غمّ و تنگ‌گیری و تنگی و هیچ شادی و خرّمی و گشایشی نیست، مگر آن‌که خدا را در آن مشیت و قضا و آزمایشی است که با بندگان به طریق اهل امتحان رفتار می‌کند».

۳۹۴ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فَضالة بن ایّوب، از حمزة بن محمد بن طیّار، از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود که: «چیزی نیست از آنچه خدا به آن امر فرموده، یا از آن نهی نموده، که در آن گرفتگی یا گشایشی باشد، مگر آن‌که خدای عزّوجلّ را در آن آزمایش و قضایی هست».

---

۱. نساء، ۷۹.

٢٨ ـ بَابُ السَّعَادَةِ وَ الشَّقَاءِ

٣٩٥ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَالشَّقَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ، فَمَنْ خَلَقَهُ اللهُ سَعِيداً، لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً، وَإِنْ عَمِلَ شَرّاً، أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَلَمْ يُبْغِضْهُ، وَإِنْ كَانَ شَقِيّاً، لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً، وَإِنْ عَمِلَ صَالِحاً، أَحَبَّ عَمَلَهُ وَأَبْغَضَهُ؛ لِمَا يَصِيرُ إِلَيْهِ، فَإِذَا أَحَبَّ اللهُ شَيْئاً، لَمْ يُبْغِضْهُ أَبَداً، وَإِذَا أَبْغَضَ شَيْئاً، لَمْ يُحِبَّهُ أَبَداً».

٣٩٦ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام جَالِساً وَقَدْ سَأَلَهُ سَائِلٌ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، مِنْ أَيْنَ لَحِقَ الشَّقَاءُ أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ حَتّىٰ حَكَمَ اللهُ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ بِالْعَذَابِ عَلىٰ عَمَلِهِمْ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «أَيُّهَا السَّائِلُ، حُكْمُ اللهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ لَا يَقُومُ لَهُ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِحَقِّهِ، فَلَمَّا حَكَمَ بِذٰلِكَ، وَهَبَ لِأَهْلِ مَحَبَّتِهِ الْقُوَّةَ عَلىٰ مَعْرِفَتِهِ، وَوَضَعَ عَنْهُمْ ثِقَلَ الْعَمَلِ بِحَقِيقَةِ مَا هُمْ أَهْلُهُ، وَوَهَبَ لِأَهْلِ الْمَعْصِيَةِ الْقُوَّةَ عَلىٰ مَعْصِيَتِهِمْ؛ لِسَبْقِ عِلْمِهِ فِيهِمْ، وَمَنَعَهُمْ إِطَاقَةَ الْقَبُولِ مِنْهُ، فَوَاقَعُوا مَا سَبَقَ لَهُمْ فِي عِلْمِهِ، وَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْتُوا حَالاً تُنْجِيهِمْ مِنْ عَذَابِهِ؛ لِأَنَّ عِلْمَهُ أَوْلىٰ بِحَقِيقَةِ التَّصْدِيقِ وَهُوَ مَعْنىٰ «شَاءَ مَا شَاءَ» وَهُوَ سِرُّهُ».

٣٩٧ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ

۲۸. باب در بیان سعادت و شقاوت (که به معنی نیک‌بختی و بدبختی است)

۳۹۵ / ۱ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا نیک بختی و بد بختی را آفرید، پیش از آن‌که خلق خود را بیافریند. پس هر که خدا او را نیک بخت آفرید، هرگز او را دشمن ندارد، و اگر بدی را به عمل آورد، عمل او را دشمن دارد و او را دشمن ندارد، و اگر آن آفریده بدبخت باشد، هرگز او را دوست ندارد، و اگر کردار شایسته از او سر زند، آن کردار را دوست دارد، و او را دشمن دارد، به جهت آنچه به سوی آن باز می‌گردد. پس هرگاه خدا چیزی را دوست دارد، هرگز آن را دشمن ندارد و هرگاه چیزی را دشمن دارد، هرگز آن را دوست ندارد».

۳۹۶ / ۲ . و علی بن محمد روایت کرده و آن را مرفوع ساخته، از شعیب عَقَرقوفی، از ابوبصیر که گفت: در پیش روی امام جعفر صادقؑ نشسته بودم که کسی آن حضرت را سؤال نمود و عرض کرد که: یا ابن رسول الله، فدای تو گردم، از کجا شقاوت و بدبختی اهل معصیت را دریافته، یا خدا آن را با ایشان ملحق ساخته، تا آن‌که حکم فرموده از برای ایشان در علم خویش، به آن‌که ایشان را بر کارشان عذاب فرماید؟ حضرتؑ فرمود که: «ای سائل، حکم خدای عزّوجلّ چنان است که کسی از خلائق برای آن، به حقی که دارد قیام نمی‌تواند نمود. پس چون به این حکم فرمود (یعنی در تکلیف اول در روز میثاق)، توانایی بر معرفت خویش را به اهل محبت و دوستان خود بخشید، و سنگینی عمل را از ایشان برداشت، به حقیقت آنچه ایشان اهل و سزاوار آن بودند، و بخشید به اهل معصیت توانایی معصیتی که از ایشان سر می‌زند، به جهت سبقت علم آن جناب در باب ایشان و منع فرمود از ایشان توانستن و سهولت قبول را که از او بپذیرند. پس موافقت نمودند با آنچه از برای ایشان در علم خدا پیشی گرفته بود و نتوانستند که حالتی را بیاورند که ایشان را از عذاب خدا برهاند (به این‌که حقیقت و ماهیت خویش را بگردانند و ارواح خود را از جنس ارواح نیک بختان قرار دهند) زیرا که علم آن جناب به حقیقت تصدیق (که تغییر در آن به هم نرسد)، سزاوارتر است و همین بخشش مذکور به هر دو گروه، معنی آن است که «خدا خواست آنچه خواست». و این سرّ خدا است» (که هر کسی آن را نمی‌فهمد).

۳۹۷ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش،

سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُعَلَّى أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَنْظَلَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: «يُسْلَكُ بِالسَّعِيدِ فِي طَرِيقِ الْأَشْقِيَاءِ حَتّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ، بَلْ هُوَ مِنْهُمْ! ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ السَّعَادَةُ. وَقَدْ يُسْلَكُ بِالشَّقِيِّ طَرِيقَ السُّعَدَاءِ حَتّى يَقُولَ النَّاسُ: مَا أَشْبَهَهُ بِهِمْ، بَلْ هُوَ مِنْهُمْ! ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ الشَّقَاءُ؛ إِنَّ مَنْ كَتَبَهُ اللهُ سَعِيداً ـ وَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فُوَاقُ نَاقَةٍ ـ خَتَمَ لَهُ بِالسَّعَادَةِ».

٢٩ ـ بَابُ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ

٣٩٨ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللهُ إِلىٰ مُوسىٰ ﷺ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَاةِ: أَنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَلْقَ، وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ، وَأَجْرَيْتُهُ عَلىٰ يَدَيْ مَنْ أُحِبُّ، فَطُوبىٰ لِمَنْ أَجْرَيْتُهُ عَلىٰ يَدَيْهِ، وَأَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَلْقَ، وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، وَأَجْرَيْتُهُ عَلىٰ يَدَيْ مَنْ أُرِيدُهُ، فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرَيْتُهُ عَلىٰ يَدَيْهِ».

٣٩٩ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ فِي بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كُتُبِهِ: أَنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَيْرَ، وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، فَطُوبىٰ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلىٰ يَدَيْهِ الْخَيْرَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلىٰ يَدَيْهِ الشَّرَّ، وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ: كَيْفَ ذَا؟ وَكَيْفَ ذَا؟».

از نضر بن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی، از مُعلّی بن ابی عثمان، از علی بن حَنظله، از امام جعفر صادق﷣ که آن حضرت فرمود: «گاه است کـه نـیک بـخت در آورده مـی‌شود در راه بدبختان؛ به مرتبه‌ای که مردمان می‌گویند که: چه بسیار شباهت به بدبختان دارد، بلکه او از جملهٔ ایشان است. بعد از آن، نیک بختی او را در می‌یابد. و گـاه است کـه بـدبخت در آورده می‌شود در راه نیک‌بختان، به مرتبه‌ای که مردمان می‌گویند که: چـه بسیار شـباهت دارد بـه نیک‌بختان، بلکه او از جملهٔ ایشان است. بعد از آن، بدبختی او را دریابد. به درستی که هر که خدا او را نیک بخت نوشته باشد، ختم می‌شود از برای او به نـیک بـختی و آخـر کـارش بـه سعادت منتهی می‌گردد؛ و هر چند که از دنیا باقی نماند از برای او، مگر زمانی اندک که عبارت است از زمان مابین دو بار دوشیدن شتر در یک ساعت. (و در طرف بدبختی نیز چنین است و به جهت وضوح، به قرینهٔ مقابله، حضرت آن را بیان نفرموده است).

۲۹. باب در بیان خیر و شر (که به معنی خوبی و بدی است)

۳۹۸ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب و علی بن حَکَم، از معاویة بن وَهْب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق﷣ که می‌فرمود: «به درستی که از جملهٔ آنچه خدا به سوی موسی﷣ وحی فرمود و بر او در تورات فرو فرستاد، این بود که: منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلائق را آفریدم، و خیر را خلق کردم، و آن را جاری ساختم بر دست‌های آن‌که او را دوست داشتم، و اجرای آن بر دست او خواستم. پس خوشا حال کسی که من آن را بر دست‌های او جاری ساختم. و منم خدا که هیچ خدایی نیست، مگر من. خلائق را آفریدم، و شرّ را خلق کردم و آن را جاری سـاختم بـر دست‌هـای آن‌که او را اراده کردم. پس وای بر کسی که من آن را بر دست‌های او جاری ساختم».

۳۹۹ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از پدرش، از ابـن ابی عُمیر، از محمد بن حکیم، از محمد بن مسلم که گفت: شـنیدم از امـام مـحمد بـاقر﷣ که می‌فرمود: «به درستی که در بعضی از آنـچه خـدا فـرو فـرستاده از کـتاب‌های خـویش، مذکور است که: منم خدا، که خدایی نیست غیر از من. خیر و شر را آفریدم. پس خوشا حال کسی که خیر را بر دست او جاری کنم، و وای بر آن کس که شر را بر دست او روان گردانم. و وای بر آن‌که بگوید که: این چگونه می‌شود و این چگونه مـی‌شود؟» (یـعنی از روی انـکـار

٤٠٠ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَكَّارِ بْنِ كَرْدَمٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؛ قَالَ: «قَالَ اللهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ: أَنَا اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا، خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، فَطُوبىٰ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلىٰ يَدَيْهِ الْخَيْرَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلىٰ يَدَيْهِ الشَّرَّ، وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ: كَيْفَ ذَا؟ وَكَيْفَ هٰذَا؟».

قَالَ يُونُسُ: يَعْنِي مَنْ يُنْكِرُ هٰذَا الْأَمْرَ بِتَفَقُّهٍ فِيهِ.

٣٠ ـ بَابُ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ وَالْأَمْرِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ

٤٠١ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَإِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِمَا رَفَعُوهُ، قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ جَالِساً بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِفِّينَ إِذْ أَقْبَلَ شَيْخٌ فَجَثَا بَيْنَ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا إِلىٰ أَهْلِ الشَّامِ، أَ بِقَضَاءٍ مِنَ اللهِ وَقَدَرٍ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ : أَجَلْ يَا شَيْخُ، مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَلَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادٍ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللهِ وَقَدَرٍ.

فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ يَا شَيْخُ، فَوَ اللهِ، لَقَدْ عَظَّمَ اللهُ لَكُمُ الْأَجْرَ فِي مَسِيرِكُمْ وَأَنْتُمْ سَائِرُونَ، وَفِي مُقَامِكُمْ وَأَنْتُمْ مُقِيمُونَ، وَفِي مُنْصَرَفِكُمْ وَأَنْتُمْ مُنْصَرِفُونَ، وَلَمْ تَكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ حَالَاتِكُمْ مُكْرَهِينَ، وَلَا إِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ.

چنانچه بیاید).

۴۰۰ / ۳ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از بکّار بن کَرْدَم، از مفضّل بن عمر و عبدالمؤمن انصاری، از امام جعفر صادق﵇ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدای عزّ و جلّ فرموده که: منم خدا، که نیست خدایی مگر من، که خالق خیر و شرم. پس خوشا حال کسی که خیر بر دست‌های او جاری سازم، و وای بر کسی که شر بر دست‌های او جاری کنم. و وای بر کسی که می‌گوید: این چگونه می‌شود؟».

یونس که از جملهٔ راویان این حدیث است گفته که: یعنی آن‌که این را انکار می‌کند؛ نه آن‌که در آن تفقه و طلب دانش می‌نماید.

۳۰. باب در بیان ابطال جبر و قدر و اثبات امر بین‌الامرین[1]

۴۰۱ / ۱ . علی بن محمد روایت کرده است، از سهل بن زیاد و اسحاق بن محمد و غیر ایشان و آن را مرفوع ساخته‌اند، که گفت: امیر المؤمنین﵇ بعد از مراجعت از جنگ صفین، در مسجد کوفه نشسته بود که ناگاه مرد پیری رو آورد و به خدمت آن حضرت آمد و در پیش رویش به زانو در آمده، بر هیئت نشستن خصوم[2] در نزد قاضیان، بر سر پا نشست. پس به آن حضرت عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ما را خبر ده از رفتن ما به سوی مردم شام و جنگ با ایشان که آیا به قضا و قدر خدا بود یا نه؟ امیر المؤمنین﵇ فرمود: «بلی ای شیخ، بر تلّی بالا نرفتید و در درون رودخانه‌ای فرود نیامدید، مگر به قضا و قدر خدای عزّ و جلّ».

آن شیخ عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، رنج و مشقت من در این باب در نزد خدا محسوب نخواهد شد و مزدی ندارم؛ چه این فعل به اختیار من نبوده، بلکه به قضا و قدر خدا بوده. حضرت فرمود که: «بس کن ای شیخ، پس به خدا سوگند که خدا، مزد شما را بزرگ گردانید در باب رفتن شما و شما خود می‌رفتید، و در باب ایستادن شما در جنگ، گاه خود

۱ . جبر، معروف است و قدْر به فتح دال، گاهی به معنی تقدیر کردن حق تعالی چیزی را و آفریدن و نوشتن و واجب گردانیدن است، و این مرادف جبر است. و گاهی به معنی توانایی است، و این مرادف اختیار و تفویض است. و مراد از عنوان، معنی دوم است و هر چند که در تضاعیف باب به هر دو معنی مذکور است. و امر میانهٔ این دو امر، آن است که نه صرف جبر باشد و نه محض قدر و تفویض؛ بلکه امر ثالثی است که به شکستن سورت هر یک مزاجی یافته، غیر از مزاج هر یک، نظیر سکنجبین نسبت به سرکه و انگبین، نه آن‌که قدری از آن است و قدری از این. (مترجم)

۲ . مدعی و منازع.

فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ: وَكَيْفَ لَمْ نَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ حَالَاتِنَا مُكْرَهِينَ، وَلَا إِلَيْهِ مُضْطَرِّينَ، وَكَانَ بِالْقَضَاءِ وَالْقَدَرِ مَسِيرُنَا وَمُنْقَلَبُنَا وَمُنْصَرَفُنَا؟!

فَقَالَ لَهُ: وَتَظُنُّ أَنَّهُ كَانَ قَضَاءً حَتْماً، وَقَدَراً لَازِماً؛ إِنَّهُ لَوْ كَانَ كَذٰلِكَ، لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ مِنَ اللهِ، وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ، فَلَمْ تَكُنْ لَائِمَةٌ لِلْمُذْنِبِ، وَلَا مَحْمَدَةٌ لِلْمُحْسِنِ، وَلَكَانَ الْمُذْنِبُ أَوْلىٰ بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ، وَلَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلىٰ بِالْعُقُوبَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ، تِلْكَ مَقَالَةُ إِخْوَانِ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ، وَخُصَمَاءِ الرَّحْمٰنِ، وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ، وَقَدَرِيَّةِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجُوسِهَا، إِنَّ اللهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ كَلَّفَ تَخْيِيراً، وَنَهىٰ تَحْذِيراً، وَأَعْطىٰ عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً، وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً، وَلَمْ يُمَلِّكْ مُفَوِّضاً، وَلَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً، وَلَمْ يَبْعَثِ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ عَبَثاً ﴿ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾،

در آن ایستادگی داشتید، و در باب بازگشتن شما از جنگ، و خود باز می‌گشتید. چه، کسی شما را بر این افعال جبر نکرد و در هیچ حالت از حالات خویش چنان نبودید که خدا به جبر شما را بر آن داشته باشد، یا شما را به سوی آن ناچار نموده باشد».

آن شیخ عرض کرد که: چگونه ما در حالتی از حالات مجبور و به سوی آن مضطر و ناچار نبودیم، با آن‌که رفتن و گشتن و بازگشتن ما، همه به قضا و قدر خدا بود؟ حضرت فرمود که: «آیا چنان گمان می‌کنی که آن قضا و قدر که گفتم، قضای حتمی و قدر لازمی است که خواهی نخواهی باید به عمل آید؟ اگر امر چنین باشد، هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر، که از جانب خدا به ما رسیده، باطل خواهد بود، و معنی وعدهٔ نیک و بدی که فرموده، ساقط می‌شود و گناه‌کار را سرزنشی و نیکوکار را ستایشی نباشد. و هر آینه گناه‌کار به احسان، از نیکوکار سزاوارتر و نیکوکار به عقوبت، از گناه‌کار سزاوارتر بود. آنچه گفتی سخن بت پرستان و دشمنان خداوند رحمان و لشکران شیطان و جماعت قَدَریهٔ این امت و کُبرایشان است. به درستی که خدای تبارک و تعالی، تکلیف نموده از روی تخییر (که مکلفان را مختار گردانیده) و نهی فرموده از روی تحذیر (که ایشان را ترسانیده) و بر عمل اندک ثواب بسیار عطا فرموده، و کسی که او را نافرمانی کرده، او را مغلوب و منکوب نساخته و کسی که او را فرمان‌برداری نموده، خدا او را بر آن جبر و اکراه نفرموده؛ چه، مطیع بر نکردن طاعت، توانا، چنانچه آن جناب بر منع عاصی از معصیت، قادر است. و کسی را که مالک چیزی ساخته، امر را به او وانگذاشته که آنچه خواهد کند، و آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آنها است، نیافریده آفریدنی باطل و بیهوده (که غرضی بر آن مترتب نباشد و حکمت و مصلحتی در آن نباشد، بلکه برای آن است که استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و قدرت کامله و حکمت شاملهٔ آن جناب و هر یک از اینها را خاصیتی، بلکه خاصیت‌ها است). و نفرستاده پیغمبران را مژده دهندگان و بیم‌کنندگان، به عبث و بی‌فایده (یعنی آن آفریدن چیزها بر وجه باطل که حکمت و مصلحتی در آن نباشد و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی‌فایده باشد) ﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ﴾[1]، یعنی: آن آفریدن چیزها بر وجه باطل (که حکمت و مصلحتی درآن نباشد، و همچنین فرستادن پیغمبران که عبث و بی فایده باشد)، گمان آنان

---

۱. ص، ۲۷.

فَأَنْشَأَ الشَّيْخُ يَقُولُ:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمٰنِ غُفْرَاناً

أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبِساً جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً».

٤٠٢ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ، قَالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ إِلَيْهِ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ».

٤٠٣ / ٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ، قَالَ: سَأَلْتُهُ، فَقُلْتُ: اللهُ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «اللهُ أَعَزُّ مِنْ ذٰلِكَ».

قُلْتُ: فَجَبَرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: «اللهُ أَعْدَلُ وَأَحْكَمُ مِنْ ذٰلِكَ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «قَالَ اللهُ: يَا ابْنَ آدَمَ، أَنَا أَوْلىٰ بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلىٰ بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي؛ عَمِلْتَ الْمَعَاصِيَ بِقُوَّتِيَ الَّتِي جَعَلْتُهَا فِيكَ».

٤٠٤ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا : «يَا يُونُسُ، لَا تَقُلْ بِقَوْلِ الْقَدَرِيَّةِ؛ فَإِنَّ الْقَدَرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَلَا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ، وَلَا بِقَوْلِ إِبْلِيسَ؛ فَإِنَّ

است که کافر شدند و به حکمت آن نگرویدند. پس وای بر آنها که نگرویدند و گمان باطل بردند از آتش دوزخ».

پس آن شیخ شروع کرد که می‌گفت.

أنت الامام الّذي نرجوا به طاعته يوم   النجاة من الرحمن غفراناً

أوضحت من أمرنا ما كان ملتبسا   جزاك ربّك بالإحسان احساناً

یعنی: تویی پیشوایی که ما امید داریم به واسطهٔ فرمانبرداری او در روز رهایی یافتن از سختی‌ها که روز قیامت است، آمرزش را از خداوند بخشاینده. روشن ساختی از امر ما آنچه را که مشتبه و پوشیده بود. پروردگارت تو را جزای نیکو عطا فرماید به این نیکی که با ما کردی.

۴۰۲ / ۲ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هر که گمان کند که خدا امر می‌فرماید به زشتی و نا پسندی در گفتار، یا کردار، بر خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خوبی و بدی به سوی خدا منسوب است، بر خدا دروغ گفته است».

۴۰۳ / ۳ . حسین، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا﷣ روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم و عرض کردم که: آیا خدا امر را به سوی بندگان تفویض فرموده و آن را به ایشان واگذاشته که آنچه خواهند می‌کنند؟ و فرمود که: «خدا از آن عزیزتر و غلبه‌اش بر بندگان بیشتر است که امر را به ایشان مفوّض فرماید».

عرض کردم که: پس ایشان را بر معصیت‌ها جبر فرموده؟ فرمود که: «خدا از این عادل‌تر و محکم‌کارتر است که ایشان را بر گناهان جبر نماید، وانگهی ایشان را بر آن عقاب فرماید».

حسن می‌گوید که: پس آن حضرت فرمود که: «خدای عزّوجلّ فرموده است که: ای فرزند آدم، من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو از من به بدی‌ها و گناهان خویش سزاوارتری. معصیت‌ها را به عمل آوردی به توانایی من، که آن را در تو قرار دادم».

۴۰۴ / ۴ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مَرّار، از یونس بن عبدالرحمان روایت کرده است که گفت: ابوالحسن حضرت امام رضا﷣ به من فرمود که: «ای یونس، قائل مشو به گفتار طائفه قَدَریه (که همه چیز را به قضا و قدر می‌دانند و بندگان را در فعل و ترک آن مجبور)؛ زیرا که قدریه، نه به گفتار اهل بهشت قائل‌اند، نه به گفتار اهل جهنّم و نه به گفتار

أَهْلَ الْجَنَّةِ قَالُوا: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ وَقَالَ أَهْلُ النَّارِ: ﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ﴾ وَقَالَ إِبْلِيسُ: (رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي)».

فَقُلْتُ: وَاللهِ، مَا أَقُولُ بِقَوْلِهِمْ، وَلٰكِنِّي أَقُولُ: لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا شَاءَ اللهُ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضىٰ، فَقَالَ: «يَا يُونُسُ، لَيْسَ هٰكَذَا، لَا يَكُونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ وَأَرَادَ، وَقَدَّرَ وَقَضىٰ؛ يَا يُونُسُ، تَعْلَمُ مَا الْمَشِيئَةُ؟»، قُلْتُ: لَا، قَالَ: «هِيَ الذِّكْرُ الْأَوَّلُ، فَتَعْلَمُ مَا الْإِرَادَةُ؟»، قُلْتُ: لَا، قَالَ: «هِيَ الْعَزِيمَةُ عَلىٰ مَا يَشَاءُ، فَتَعْلَمُ مَا الْقَدَرُ؟»، قُلْتُ: لَا، قَالَ: «هِيَ الْهَنْدَسَةُ، وَوَضْعُ الْحُدُودِ مِنَ الْبَقَاءِ وَالْفَنَاءِ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «وَالْقَضَاءُ هُوَ الْإِبْرَامُ وَإِقَامَةُ الْعَيْنِ». قَالَ: فَاسْتَأْذَنْتُهُ أَنْ أُقَبِّلَ رَأْسَهُ، وَقُلْتُ: فَتَحْتَ لِي شَيْئاً كُنْتُ عَنْهُ فِي غَفْلَةٍ.

شیطان؛ زیراکه اهل بهشت (چون منازل خویش را بینند) می‌گویند که: ﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَـٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللّٰهُ﴾[1]، یعنی: «حمد و ثنا خدای راست که راه راست نمود ما را به این مقام و نبودیم ما که راه راست یابیم (به قوت خود، بی توفیق و لطف او به این منازل) اگر نه این بود که خدا ما را هدایت فرموده بود». و اهل جهنّم در جهنّم می‌گویند که: ﴿رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَآلِّينَ﴾[2]، یعنی: «ای پروردگار ما، غالب شد بر ما بدبختی ما و بودیم گروهی گمراهان از راه حق». و شیطان (در هنگامی که ملعون شد به نافرمانی)، به خدا عرض کرد که: ﴿رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي...﴾[3]، یعنی: پروردگارا، به سبب آن‌که مرا اغوا کردی و گمراه ساختی» (هر آینه بیارایم گناهان را از برای فرزندان آدم و همهٔ ایشان را گمراه گردانم).

راوی می‌گوید: پس به آن حضرت عرض کردم: به خدا سوگند که من به گفتهٔ قدریه قائل نیستم، ولیکن می‌گویم که: چیزی موجود نمی‌شود، مگر به سبب مشیت و اراده و قدر و قضای خدا. فرمود که: «ای یونس، امر چنان نیست که تو می‌گویی که چیزی نمی‌باشد، مگر آنچه خدا خواسته و اراده نموده و تقدیر فرموده و حکم کرده (یا معنی آن است که البته هیچ چیز موجود نمی‌شود، مگر آنچه متعلق خواست و اراده و تقدیر و حکم او باشد). ولیکن ای یونس، می‌دانی که مشیت و خواست خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «مشیت، همان یادکردن أول است. پس می‌دانی که اراده چه چیز است؟» عرض کردم: نه. فرمود: «اراده، همان عزیمت است بر آنچه خواسته باشد. پس می‌دانی که قدر چه چیز است؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «قدر، همان اندازه کردن و قرار داد حدود و اندازه‌ها است از باقی ماندن و فانی شدن و مقدار آنها».

(و صاحب شرح عده لغت در شرح و بیان الفاظی که دلالت بر ظن و تخمین دارند، می‌گوید که: تقدیر بر معروف است، یعنی: همه کس آن را می‌شناسند و آن تقدیر کردن چیزی و اندازه نمودن آن بعد از آن عمل کردن آن است).

راوی می‌گوید که: حضرت بعد از آن فرمود که: «قضا، همان استوار کردن و بر پا کردن هستی آن است که در خارج، آن را ثابت گرداند». یونس گفت که: از آن حضرت سؤال کردم و دستوری خواستم که مرا مرخص فرماید و در این‌که سر او را ببوسم و عرض کردم که:

---

۱. اعراف، ۴۳.
۲. مؤمنون، ۱۰۶.
۳. حجر، ۳۹.

٤٠٥ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ، قَالَ: «إِنَّ اللهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ، وَأَمَرَهُمْ وَنَهَاهُمْ، فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيْءٍ، فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلىٰ تَرْكِهِ، وَلَا يَكُونُونَ آخِذِينَ وَلَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ».

٤٠٦ / ٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ حَفْصِ بْنِ قُرْطٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللهِ : مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ بِغَيْرِ مَشِيئَةِ اللهِ، فَقَدْ أَخْرَجَ اللهَ مِنْ سُلْطَانِهِ؛ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ بِغَيْرِ قُوَّةِ اللهِ، فَقَدْ كَذَبَ عَلَى اللهِ؛ وَمَنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ، أَدْخَلَهُ اللهُ النَّارَ».

٤٠٧ / ٧ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ: كَانَ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَتَكَلَّمُ فِي الْقَدَرِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ، قَالَ: فَقُلْتُ: يَا هٰذَا، أَسْأَلُكَ؟ قَالَ: سَلْ، قُلْتُ: يَكُونُ فِي مُلْكِ اللهِ - تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ - مَا لَا يُرِيدُ؟ قَالَ: فَأَطْرَقَ طَوِيلاً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ، فَقَالَ: يَا هٰذَا، لَئِنْ قُلْتُ: إِنَّهُ يَكُونُ فِي مُلْكِهِ مَا لَا يُرِيدُ، إِنَّهُ لَمَقْهُورٌ، وَلَئِنْ قُلْتُ: لَا يَكُونُ فِي مُلْكِهِ إِلَّا مَا يُرِيدُ، أَقْرَرْتُ لَكَ بِالْمَعَاصِي، قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ : سَأَلْتُ هٰذَا الْقَدَرِيَّ، فَكَانَ مِنْ جَوَابِهِ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ: «لِنَفْسِهِ نَظَرَ، أَمَا لَوْ قَالَ غَيْرَ مَا قَالَ، لَهَلَكَ».

گشادی از برای من، چیزی راکه من در بی‌خبری از آن بودم. و مشیت و اراده و قضا و قدر را اسباب فعل می‌دانستم.

۴۰۵ / ۵. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا، خلائق را آفرید، پس دانست آنچه را به سوی آن باز خواهند گشت از خوبی و بدی، و ایشان را امر و نهی فرمود. پس هر چیزی که خدا ایشان را به آن امر فرموده، از برای ایشان راهی به سوی ترک آن قرار داده که توانند آن را ترک نمایند و چیزی را عمل نمی‌کنند و وانمی‌گذارند، مگر به اذن خدا و توفیق و خذلان او».

۴۰۶ / ۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حَفْص بن قُرط، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ فرمود که: هر که گمان کند که خدا امر می‌فرماید به چیز بد و زشت و ناپسند، بر خدا دروغ گفته، و هر که گمان کند که خیر و شر بی خواست خدا است، خدا را از سلطنت و پادشاهی که دارد بیرون کرده، و هر که گمان کند که معصیت‌ها به غیر توانایی است که خدا داده، بر خدا دروغ گفته، و هر که بر خدا دروغ گوید، خدا او را داخل جهنم گرداند».

۴۰۷ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی، از اسماعیل بن جابر که گفت: در مسجد مدینه مردی بود که در باب مسألهٔ قدر تکلم می‌نمود و مردم در نزد او جمع شده بودند. من گفتم که: ای مرد، می‌خواهم از تو چیزی بپرسم. گفت: بپرس. گفتم: در مملکت خدای تبارک و تعالی چیزی به هم می‌رسد که خدا آن را اراده نداشته باشد؟ اسماعیل می‌گوید که: آن قدَری مذهب، زمانی طولانی سر به زیر افکند، بعد از آن سر خود را به سوی من بالا کرد و گفت: ای مرد، اگر بگویم که در ملک خدا می‌باشد آنچه خدا نمی‌خواهد، لازم می‌آید که خدا مقهور و مغلوب باشد، و اگر بگویم که در ملک او نمی‌باشد، مگر آنچه می‌خواهد، از برای تو به گناهان بندگان اقرار کرده‌ام. اسماعیل می‌گوید که: بعد از این، به خدمت حضرت امام جعفر صادق‌ؑ عرض کردم که: از این قدَری مذهب سؤال کردم و چنین و چنین جواب داد.

حضرت فرمود که: «از برای خویش فکر کرده و خود را از هلاکت محافظت نموده. بدان و آگاه باش که اگر غیر آنچه گفت، می‌گفت، هلاک می‌شد».

٤٠٨ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ زَعْلَانَ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ الْقُمِّيِّ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ: أَجْبَرَ اللهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: «لَا». قال: قُلْتُ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمُ الْأَمْرَ؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: قُلْتُ: فَمَا ذَا؟ قَالَ: «لُطْفٌ مِنْ رَبِّكَ بَيْنَ ذٰلِكَ».

٤٠٩ / ٩. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللهِ عليهما السلام، قَالَا: «إِنَّ اللهَ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ، ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا، وَاللهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْراً؛ فَلَا يَكُونَ».

قَالَ: فَسُئِلَا عليهما السلام: هَلْ بَيْنَ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ؟ قَالَا: «نَعَمْ، أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».

٤١٠ / ١٠. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ، فَقَالَ: «لَا جَبْرَ وَلَا قَدَرَ، وَلٰكِنْ مَنْزِلَةٌ بَيْنَهُمَا فِيهَا الْحَقُّ؛ الَّتِي بَيْنَهُمَا لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُ، أَوْ مَنْ عَلَّمَهَا إِيَّاهُ الْعَالِمُ».

٤١١ / ١١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عِدَّةٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَجْبَرَ اللهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ فَقَالَ: «اللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْمَعَاصِي، ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا».

فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَفَوَّضَ اللهُ إِلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لَوْ فَوَّضَ إِلَيْهِمْ، لَمْ يَحْصُرْهُمْ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ».

فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَبَيْنَهُمَا مَنْزِلَةٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: «نَعَمْ، أَوْسَعُ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ».

٤١٢ / ١٢. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ

۴۰۸ / ۸ . محمد بن يحيى، از احمد بن محمد بن حسن زَعلان، از ابوطالب قمّي، از مردی، از امام جعفر صادق؈ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا خدا بندگان خویش را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس امر را به ایشان تفویض کرده؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس چه وضع است و کیفیت امر چیست؟ فرمود: «امر دقیق و باریکی است از جانب پروردگار تو در میان این و آن».

۴۰۹ / ۹ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از چندین نفر از امام محمد باقر و امام جعفر صادق؈ روایت کرده است که فرمودند: «خدا به خلق خود از آن مهربان‌تر است که ایشان را جبر کند بر گناهان، بعد از آن ایشان را بر آنها عذاب کند. و خدا از این عزیزتر و غالب‌تر است که چیزی را اراده فرماید و آن چیز موجود نشود». بعد از آن، از ایشان سؤال شد که آیا میان جبر و قَدَر منزله‌ای هست که سوم باشد؟ فرمودند: «بلی، مرتبه‌ای است وسیع‌تر از مسافتی که در میان آسمان و زمین است».

۴۱۰ / ۱۰ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از صالح بن سهل، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق؈ روایت کرده است که گفت: سؤال شد از آن حضرت از جبر و قَدَر، فرمود: «نه جبر است، و نه قدر، ولیکن در میان این دو، منزله‌ای است که حق در آن است و آن منزله را نمی‌داند مگر عالم، یا آن‌که عالم آن منزله را به او تعلیم فرموده باشد» (و مراد از عالم در اینجا، معصوم است؛ چه هر عالمی آن را نمی‌داند مگر آن‌کس که آن را از اخبار ایشان استفاده نموده باشد).

۴۱۱ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از محمد، از یونس، از چند نفر، از امام جعفر صادق؈ روایت کرده است و گفته است که: مردی به خدمت آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، آیا خدا بندگان خود را بر گناهان جبر فرموده؟ فرمود که: «خدا از آن عادل‌تر است که ایشان را بر گناهان جبر فرماید، بعد از آن، ایشان را بر آنها عذاب کند». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس خدا امر را به ایشان واگذاشته؟ فرمود که: «اگر امر را به ایشان واگذاشته بود، ایشان را به امر و نهی محصور و ممنوع نمی‌نمود و تکلیف نمی‌فرمود». عرض کرد که: فدای تو گردم، پس در میانهٔ این دو منزله‌ای هست که سوم باشد؟ حضرت فرمود: «بلی، وسیع‌تر از آنچه در میان آسمان تا زمین است».

۴۱۲ / ۱۲ . محمد بن ابی عبدالله و غیر او، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر

بْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: إِنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا يَقُولُ بِالْجَبْرِ، وَبَعْضَهُمْ يَقُولُ بِالِاسْتِطَاعَةِ. قَالَ: فَقَالَ عليه السلام لِي: «اكْتُبْ: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا ابْنَ آدَمَ، بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِي أَدَّيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي، وَبِنِعْمَتِي قَوِيتَ عَلىٰ مَعْصِيَتِي؛ جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾، وَذٰلِكَ أَنِّي أَوْلىٰ بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلىٰ بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي، وَذٰلِكَ أَنِّي لَا أُسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ. قَدْ نَظَمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تُرِيدُ».

٤١٣ / ١٣ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ، وَلٰكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ قَالَ: «مَثَلُ ذٰلِكَ: رَجُلٌ رَأَيْتَهُ عَلىٰ مَعْصِيَةٍ، فَنَهَيْتَهُ، فَلَمْ يَنْتَهِ، فَتَرَكْتَهُ، فَفَعَلَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةَ؛ فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَتَرَكْتَهُ كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالْمَعْصِيَةِ».

٤١٤ / ١٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «اللهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُكَلِّفَ النَّاسَ مَا لَا يُطِيقُونَ، وَاللهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ فِي سُلْطَانِهِ مَا لَا يُرِيدُ».

روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضاﷺ عرض کردم که: بعضی از اصحاب ما به جبر قائل‌اند و بعضی قائل‌اند به استطاعت (و توانایی بر فعل و ترک به طور استقلال که مرادف تفویض است). محمد می‌گوید که: حضرت به من فرمود که: «بنویس: ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾، حضرت علی بن الحسینﷺ فرمود که: خدای عزّوجلّ فرموده است که: ای فرزند آدم، به خواست من چنان شدی که می‌خواهی، و به قوت من فرایض و واجبات مرا به سوی من رسانیدی، و آنها را به جا آوردی، و به نعمت من بر نافرمانی من قوت به هم رسانیدی. من تو را شنوا و بینا گردانیدم. آنچه به تو رسد از نیکی، پس از جانب خدا است و آنچه به تو رسد از بدی، پس از نفس تو است. و این، به جهت آن است که من به حسنات تو از تو سزاوارترم و تو به گناهان و بدی‌های خود از من سزاوارتری. و آن، برای این است که من پرسیده نمی‌شوم از آنچه می‌کنم و بندگان پرسیده می‌شوند. به حقیقت که هر خوبی را که خواسته باشی برای تو در رشته کشیدم و به هم پیوند نمودم».

(و این فقره از کلام امام رضاﷺ است که به محمد بن ابی نصر فرمود و از تتمهٔ حدیث قدسی نیست، چنانچه همین حدیث در باب مشیت و ارادت گذشت و در آخر آن، این فقره نبود).

۱۳/۴۱۳ . محمد بن ابی عبدالله، از حسین بن محمد، از محمد بن عیسی یا یحیی، از آن‌که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «نه جبر است و نه تفویض؛ که امر به بندگان واگذاشته باشد، یا هیچ اختیار نداشته باشند، ولیکن امری است میان دو امر». عرض کردم که: امر میانهٔ دو امر چیست؟ فرمود که: «مَثَل این، آن است که مردی را دیدی که مشغول گناهی است، یا ارادهٔ آن را داشته و بر کردن آن گناه مصمم شده بود، پس او را نهی نمودی و کیفیتی که این را به عمل می‌آورد و آن گناه‌کار از گفتهٔ تو از آن باز نایستاد. و پس او را واگذاشتی و آن گناه را کرد. پس چنان نیست که تو چنان باشی که او را امر کرده باشی به آن گناه، از آنجا که از تو قبول نکرده باشد و تو او را واگذاشته باشی».

۴۱۴ / ۱۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از علی بن حَکَم، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادقﷺ که آن حضرت فرمود: «خدا از آن کریم‌تر است که مردم را تکلیف کند به آنچه طاقت آن را ندارند و نتوانند که آن را به‌جا آورند. و خدا از این عزیزتر است که در سلطنت او آنچه نمی‌خواهد، تحقق یابد و موجود شود».

٣١ ـ بَابُ الِاسْتِطَاعَةِ

٤١٥ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ، فَقَالَ: «يَسْتَطِيعُ الْعَبْدُ بَعْدَ أَرْبَعِ خِصَالٍ: أَنْ يَكُونَ مُخَلَّى السَّرْبِ، صَحِيحَ الْجِسْمِ، سَلِيمَ الْجَوَارِحِ، لَهُ سَبَبٌ وَارِدٌ مِنَ اللهِ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَسِّرْ لِي هٰذَا، قَالَ: «أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ مُخَلَّى السَّرْبِ، صَحِيحَ الْجِسْمِ، سَلِيمَ الْجَوَارِحِ يُرِيدُ أَنْ يَزْنِيَ، فَلَا يَجِدُ امْرَأَةً ثُمَّ يَجِدُهَا، فَإِمَّا أَنْ يَعْصِمَ نَفْسَهُ، فَيَمْتَنِعَ كَمَا امْتَنَعَ يُوسُفُ عليه السلام، أَوْ يُخَلِّيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ إِرَادَتِهِ، فَيَزْنِيَ، فَيُسَمّىٰ زَانِياً، وَلَمْ يُطِعِ اللهَ بِإِكْرَاهٍ، وَلَمْ يَعْصِهِ بِغَلَبَةٍ».

٤١٦ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ وَعَبْدِ اللهِ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ، فَقَالَ: «أَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَعْمَلَ مَا لَمْ يُكَوَّنْ؟»، قَالَ: لَا، قَالَ: «فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تَنْتَهِيَ عَمَّا قَدْ كُوِّنَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «فَمَتىٰ أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ؟»، قَالَ: لَا أَدْرِي.

۳۱. باب در بیان استطاعت[1]

۴۱۵ / ۱ . علي بن ابراهيم، از حسن بن محمد، از علي بن محمد قاساني، از علي بن اسباط روايت كرده است كه گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ سؤال كردم از استطاعت و توانايي بندگان. فرمود كه: «بندهٔ خدا، استطاعت به هم می‌رساند، بعد از چهار خصلت: يكی آن‌كه گشاده راه باشد كه از آنچه او را منع كند، خالی باشد. دوم آن‌كه تندرست باشد كه بيمار نباشد. سوم آن‌كه اعضا و جوارح او سالم باشد كه موقوف نباشد. چهارم آن‌كه او را سببی باشد كه بر او وارد شود و استطاعت موقوف بر آن باشد».

علي می‌گويد كه: عرض كردم: فدای تو گردم، اين سبب را برای من تفسير و بيان فرما، حضرت فرمود كه: «بندهٔ خدا، گشاده راه و تندرست و سليم الاعضا می‌باشد و می‌خواهد كه زنا كند، ليكن زنی را نمی‌يابد كه با او زنا كند، بعد از آن، آن را می‌يابد. پس يا اين است كه خدا او را نگاه می‌دارد و از زنا امتناع می‌كند؛ چنانچه يوسف ﷺ از آن امتناع فرمود، يا او را وا می‌گذارد، ميان او و اراده‌اش، پس زنا می‌كند و نامیده می‌شود به زانی (كه او را زناكار می‌گويند)، و خدا را با اكراه و جبر اطاعت نكرده؛ چه او نفس خود را با همهٔ اسباب نگاه داشته و آن جناب را به غلبهٔ بر او نافرمانی نكرده» (چه غلبه در صورت اراده نداشتن، گناه است به ارادهٔ حتمی).

۴۱۶ / ۲ . محمد بن يحيی و علي بن ابراهيم هر دو روايت كرده‌اند، از احمد بن محمد، از علي بن حَكم و عبدالله بن يزيد و هر دو، از مردی از اهل بصره كه گفت: امام جعفر صادق ﷺ را سؤال كردم از استطاعت و توانايی. حضرت ﷺ فرمود كه: «آيا می‌توانی كه به عمل آوری آنچه را كه خدا آن را هستی نداده» (و در لوح محفوظ نوشته نشده و مقدّر نفرموده، يا مراد آن است كه می‌توانی بكنی آنچه را كه اسباب وجودش تمام نشده باشد؟) عرض كرد: نه. حضرت فرمود: «پس می‌توانی كه باز ايستی از آنچه خدا آن را هستی داده؟» (و در لوح محفوظ ثبت فرموده و مقدّر نموده، يا اسباب وجودش به حصول پيوسته) عرض كرد: نه.

حضرت ﷺ فرمود كه: «پس تو در چه زمان توانايی داری؟» عرض كرد: نمی‌دانم.

---

۱. كه به معنی توانايی است و بيان بطلان آن در حق بندگان و اثبات آن در بارهٔ ايشان به اعتبار اختلاف معنی و مراد از آن. (مترجم)

قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام : «إِنَّ اللهَ خَلَقَ خَلْقاً، فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الِاسْتِطَاعَةِ، ثُمَّ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِمْ، فَهُمْ مُسْتَطِيعُونَ لِلْفِعْلِ وَقْتَ الْفِعْلِ مَعَ الْفِعْلِ إِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ الْفِعْلَ، فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوهُ فِي مُلْكِهِ، لَمْ يَكُونُوا مُسْتَطِيعِينَ أَنْ يَفْعَلُوا فِعْلاً لَمْ يَفْعَلُوهُ؛ لِأَنَّ اللهَ ـ عَزَّ وجَلَّ ـ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُضَادَّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ».

قَالَ الْبَصْرِيُّ: فَالنَّاسُ مَجْبُورُونَ؟ قَالَ: «لَوْ كَانُوا مَجْبُورِينَ، كَانُوا مَعْذُورِينَ». قَالَ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: فَمَا هُمْ؟ قَالَ: «عَلِمَ مِنْهُمْ فِعْلاً، فَجَعَلَ فِيهِمْ آلَةَ الْفِعْلِ، فَإِذَا فَعَلُوا كَانُوا مَعَ الْفِعْلِ مُسْتَطِيعِينَ».

قَالَ الْبَصْرِيُّ: أَشْهَدُ أَنَّهُ الْحَقُّ، وَأَنَّكُمْ أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ.

٤١٧ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ صَالِحٍ النِّيلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام: هَلْ لِلْعِبَادِ مِنَ الِاسْتِطَاعَةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: «إِذَا فَعَلُوا الْفِعْلَ، كَانُوا مُسْتَطِيعِينَ بِالِاسْتِطَاعَةِ الَّتِي جَعَلَهَا اللهُ فِيهِمْ».

قَالَ: قُلْتُ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: «الْآلَةُ مِثْلُ الزَّانِي إِذَا زَنىٰ، كَانَ مُسْتَطِيعاً لِلزِّنىٰ حِينَ زَنىٰ: وَلَوْ أَنَّهُ تَرَكَ الزِّنىٰ وَلَمْ يَزْنِ، كَانَ مُسْتَطِيعاً لِتَرْكِهِ إِذَا تَرَكَ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «لَيْسَ لَهُ مِنَ الِاسْتِطَاعَةِ قَبْلَ الْفِعْلِ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ، وَلٰكِنْ مَعَ الْفِعْلِ وَالتَّرْكِ كَانَ مُسْتَطِيعاً».

حضرت ﷺ فرمود: «به درستی که خدا آفریدگانی چند را آفرید، پس آلت استطاعت را در ایشان قرار داد و کار را به ایشان وانگذاشت، پس ایشان صاحب استطاعت‌اند و می‌توانند که فعل را به جا آورند، و در وقت فعل با فعل. (یعنی: هرگاه آن فعل را به جا آورند). پس هرگاه آن را به جا نیاورند، در پادشاهی و ولایت خدا چنان نیستند که توانایی داشته باشند که کاری را که نکرده‌اند بکنند؛ زیرا که خدای عزّوجلّ از این عزیزتر است که کسی در مملکت و پادشاهی او، با او دشمنی و برابری تواند نمود».

بصری عرض کرد که: پس مردم مجبورند؟ حضرت فرمود که: «اگر مجبور بودند، معذور می‌بودند، که خدا بهانهٔ ایشان را می‌پذیرفت و بدی ایشان را محو می‌نمود و عقوبت و عذاب از ایشان بر می‌داشت؛ چه عذاب کردن بر فعلی که اختیاری نباشد زشت است و خدا از آن منزه است». عرض کرد که: پس امر را به ایشان واگذاشته؟ حضرت فرمود: «نه». بصری عرض کرد که: هرگاه مردم مجبور نباشند و امر به ایشان مفوّض نباشد، پس حال ایشان چه خواهد بود و بر چه صفت هستند؟ حضرت فرمود که: «خدا دانست کاری را که از ایشان سر می‌زند، پس آلت و اسباب آن کار را در ایشان قرار داد. پس هرگاه آن را بکنند، استطاعت دارند با آن فعل که به جا می‌آورند».

بصری گفت که: گواهی می‌دهم که این‌که فرمودی، حق و درست است و آن‌که شما خاندان پیغمبری و رسالت خدایید.

۴۱۷ / ۳ . محمد بن ابی عبدالله روایت کرده است، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه، از علی بن حَکَم، از صالح نیلی که گفت: از امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم که: آیا بندگان را چیزی از استطاعت هست که توانایی بر کاری داشته باشند؟ حضرت فرمود که: «هرگاه فعل را به جا آورند، صاحبان استطاعت‌اند؛ به آن استطاعتی که خدا آن را در ایشان قرار داده». صالح می‌گوید که: عرض کردم که: آن استطاعت چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «آلت و اسبابی که فعل از آن حاصل می‌شود؛ مانند زناکار هرگاه زنا کند، می‌تواند که زنا را به عمل آورد، در هنگامی که زنا می‌کند و اگر آن زانی زنا را ترک می‌کرد و زنا نمی‌کرد، می‌توانست که آن را ترک کند، هرگاه ترک می‌کرد».

بعد از آن حضرت فرمود که: «او را پیش از فعل، هیچ استطاعتی و توانایی نیست؛ نه کم

قُلْتُ: فَعَلىٰ مَا ذَا يُعَذِّبُهُ؟ قَالَ: «بِالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ وَالْآلَةِ الَّتِي رَكَّبَ فِيهِمْ؛ إِنَّ اللهَ لَمْ يُجْبِرْ أَحَداً عَلىٰ مَعْصِيَتِهِ، وَلَا أَرَادَ - إِرَادَةَ حَتْمٍ - الْكُفْرَ مِنْ أَحَدٍ، وَلٰكِنْ حِينَ كَفَرَ كَانَ فِي إِرَادَةِ اللهِ أَنْ يَكْفُرَ، وَهُمْ فِي إِرَادَةِ اللهِ وَفِي عِلْمِهِ أَنْ لَا يَصِيرُوا إِلىٰ شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ».

قُلْتُ: أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا؟ قَالَ: «لَيْسَ هٰكَذَا أَقُولُ، وَلٰكِنِّي أَقُولُ: عَلِمَ أَنَّهُمْ سَيَكْفُرُونَ، فَأَرَادَ الْكُفْرَ؛ لِعِلْمِهِ فِيهِمْ، وَلَيْسَتْ هِيَ إِرَادَةَ حَتْمٍ، إِنَّمَا هِيَ إِرَادَةُ اخْتِيَارٍ».

٤١٨ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي حَمْزَةُ بْنُ حُمْرَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الِاسْتِطَاعَةِ فَلَمْ يُجِبْنِي، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ دَخْلَةً أُخْرىٰ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ، إِنَّهُ قَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي مِنْهَا شَيْءٌ لَا يُخْرِجُهُ إِلَّا شَيْءٌ أَسْمَعُهُ مِنْكَ، قَالَ: «فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا كَانَ فِي قَلْبِكَ».

قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ، إِنِّي أَقُولُ: إِنَّ اللهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ - لَمْ يُكَلِّفِ الْعِبَادَ مَا لَا يَسْتَطِيعُونَ، وَلَمْ يُكَلِّفْهُمْ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ، وَأَنَّهُمْ لَا يَصْنَعُونَ شَيْئاً مِنْ ذٰلِكَ إِلَّا بِإِرَادَةِ اللهِ وَمَشِيئَتِهِ وَقَضَائِهِ وَقَدَرِهِ، قَالَ: فَقَالَ: «هٰذَا دِينُ اللهِ الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ وَآبَائِي». أَوْ كَمَا قَالَ.

و نه بسیار، ولیکن با فعل و ترک تواناست». عرض کرد که: هرگاه چنین باشد، پس خدا او را بر چه چیز عذاب می‌فرماید؟ فرمود: «به حجّت رسا (که به نهایت صحت و متانت و قوت بر اثبات حقّ و ابطال رسیده؛ از ارسال رسل و انزال کتب و اوامر و نواهی جناب اقدس الهی و حضرت رسالت پناهی که به ماه تا به ماهی رسیده همهٔ مکلفین به آن آگهی به هم رسانیده‌اند)، و به آلت و اسبابی که خدا در ایشان ترکیب کرده (و در ایشان موجود است؛ چون قوا و جوارح و استعدادی که به ایشان داده).

به درستی که خدا هیچ‌کس را بر گناه جبر نفرموده و از کسی کفر را اراده ننموده بـه ارادهٔ حتمی، ولیکن در هنگامی که کافر شده، در ارادهٔ خدا بود که کافر شود، و حال آن‌که ایشان در ارادهٔ خدا و در علم او چنانند که به سوی هیچ خـیر و خـوبی بـاز نـمی‌گردند و بـه آن مـیل نمی‌کنند». عرض کردم که: از ایشان خواسته و اراده فرموده که: کافر شوند؟

حضرت فرمود که: «من چنین نمی‌گویم، ولیکن می‌گویم که: خدا دانست که زود باشد که ایشان کافر شوند، پس کفر را اراده فرمود، به جهت علم خویش در باب ایشان؛ چه عـلم آن جناب تابع معلومات است، نه علت آنها. و این اراده ارادهٔ حتمی نیست که خدا البته کفر را از ایشان خواسته باشد، بلکه ارادهٔ اختیاری است که بعد از علم به کفر ایشان، ایشان را به خود واگذاشته و بر ترک آن ایشان را جبر نفرموده».

۴۱۸ / ۴ . محمد بن یحیی روایت کرده است از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از بعضی از اصحاب ما، از عبید بن زراره که گفت: حدیث کرد مرا حمزة بن حمران و گفت که: از امام جعفر صادق؛ سؤال کردم از استطاعت و توانایی بندگان و آن حضرت مرا جواب نفرمود، بعد از آن در نوبت دیگر که بر آن حضرت داخل شدم، عرض کردم که: خدا امور تو را به اصلاح آورد، در دل من از استطاعت چیزی واقع شده که آن را از دل من بیرون نمی‌کند، مگر چیزی که آن را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: «آنچه در دل تـو است، تـو را ضرر نمی‌رساند».

عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، من می‌گویم که: خدای تبارک و تعالی بندگان را تکلیف نفرموده به چیزی که نتوانند آن را به جا آورند، و ایشان را تکلیف نفرموده مگر آنچه را که طاقت و توانایی دارند. و می‌گویم که ایشان چـیزی از آن را نـمی‌کنند، مگـر بـه اراده و مشیت و قضا و قدر خدا. حمزه می‌گوید که: بعد از آن‌که من اعتقاد خویش را عرض کردم،

٣٢ ـ بَابُ الْبَيَانِ وَ التَّعْرِيفِ وَ لُزُومِ الْحُجَّةِ

٤١٩ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ‌ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ اللهَ احْتَجَّ عَلَى النَّاسِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ».

● مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، مِثْلَهُ.

٤٢٠ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ‌ عليه السلام: الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: «مِنْ صُنْعِ اللهِ، لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ».

٤٢١ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ‌ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾، قَالَ: «حَتّىٰ يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَمَا يُسْخِطُهُ».

حضرت فرمود که: «این، دین خدا است که من و پدران من بر آنیم» یا مثل این را فرمود.

۳۲. باب در بیان لزوم و تعریف حجت بر خدا (تا حجت بر بندگان تمام شود)

۴۱۹ / ۱ . محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج، از ابن طیّار، از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا حجت را بر مردم تمام فرموده، به آنچه ایشان را عطا نموده و آن را به ایشان شناسانیده».

● محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عُمیر، از جمیل بن درّاج مثل این را روایت کرده است.

۴۲۰ / ۲ . محمد بن یحیی و غیر او روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عُمیر، از محمد بن حکیم که گفت: به امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: شناخت، از صنع و کاریگری کیست؟ حضرت فرمود که: «از کاریگری خدا است که بندگان را در آن هیچ کاریگری نیست» (چه خدا مسائل را به بندهٔ خویش می‌شناساند به سخن خویش، یا زبان پیغمبر، یا به حمل کردن او را بر فکر، با آن‌که اعطای قدرت و تمکین و قوا و آلات همه از خدا است؛ خصوصاً بنا بر مذهب حق که نتیجه از جانب خدا بر بندگان فائض می‌شود، و ترتیب دادن مقدمات، فیضان نتیجه را آماده و مهیا می‌سازد و حمل حدیث بر این‌که عقول مفید کمال معرفت نیستند، بلکه آن به تعریف خدا است نه اصل معرفت، دور است).

۴۲۱ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از حمزة بن محمد طیّار، از امام جعفر صادق ﷺ در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾[1]، یعنی: «و نیست خدا که اضلال فرماید (مراد آن است که در حکمت آن جناب روا نیست که گروهی را باطل و هلاک و ضایع گرداند که نام ضلالت و گمراهی را بر ایشان گذارد) و بعد از آنکه ایشان را راه راست نموده باشد (و به اسلام هدایت فرموده باشد)، تا روشن سازد از برای ایشان آنچه را که واجب است که از آن پرهیز کنند»، که آن حضرت فرمود: «معنی آن است که تا بشناساند به ایشان آنچه او را خشنود می‌گرداند، و آنچه او را به خشم می‌آورد» (یعنی آنچه پرهیز از آن باید نمود؛ خواه

۱. توبه، ۱۱۵.

وَقَالَ: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا﴾، قَالَ: «بَيَّنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَتْرُكُ».

وَقَالَ: ﴿إِنَّا هَدَيْنَـٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾، قَالَ: «عَرَّفْنَاهُ، إِمَّا آخِذٌ وَإِمَّا تَارِكٌ».

وَعَنْ قَوْلِهِ: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَـٰهُمْ فَاسْتَحَبُّوا ٱلْعَمَىٰ عَلَى ٱلْهُدَىٰ﴾، قَالَ: «عَرَّفْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ وَهُمْ يَعْرِفُونَ».

● وَفِي رِوَايَةٍ: «بَيَّنَّا لَهُمْ».

٤٢٢ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَهَدَيْنَـٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ﴾ قَالَ: «نَجْدَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ».

پرهیز از فعل آن باشد؛ چون شرب خمر و لواط و زنا و غیر آن، از محرمات و خواه پرهیز از ترک آن باشد؛ چون نماز و روزه و خمس و زکات و حج و غیر آن، از واجبات). و فرموده است که: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾[1]؛ «پس الهام داد خدا نفس را نابکاری و بی باکی آن و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان‌برداری آن را».

حضرت فرمود: «یعنی بیان فرمود از برای نفس، آنچه را که می‌آورد و آنچه را که وا می‌گذارد» (یعنی آنچه باید که بیاورد و واگذارد، او را اعلام فرموده، و راه خیر و شر و طریق طاعت و معصیت را به او شناسانیده و او را در میان این دو راه مخیر ساخته تا اگر خواهد اختیار خیر کند، مستحق ثواب شود، یا اختیار شر کند، مستوجب عذاب و عقاب گردد). و فرموده که: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾[2]، یعنی: «به درستی که ما راه راست به آدمی نمودیم (به بیان و ارشاد و انواع الطاف تا راه حق را از راه باطل بداند و صواب را از خطا و خیر را از شر تمیز دهد، به اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنها است. و اشاره است به هر دو قسم دلیل از نقلی و عقلی)، در حالتی که این آدمی یا شکر کننده یا کافر است».

و حضرت فرمود که: «آدمی را تعریف کردیم و خیر و شر را به او شناسانیدم و آدمی، یا فراگیرنده و یا واگذارنده است». و حمزه می‌گوید که: آن حضرت را سؤال کردم از قول آن جناب ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾[3]، یعنی: «و اما قبیلهٔ ثمود ـ که قوم صالح‌اند ـ پس راه راست را به ایشان نمودیم و ایشان را هدایت فرمودیم، پس ایشان نابینایی ضلالت کفر را بر هدایت و راه راست ایمان برگزیدند».

و حضرت فرمود که: «یعنی ایشان را شناسا گردانیدیم، پس کوری را بر هدایت برگزیدند و حال آن‌که می‌شناختند و می‌دانستند».

● در روایتی، به جای عَرَّفناهم (که ترجمهٔ آن گذشت)، بَيَّنّا لَهم، که ترجمهٔ آن این است که: «بیان و روشن کردیم از برای ایشان»، واقع شده (و به حسب اصل معنی، تفاوتی ندارند).

۴۲۲ / ۴ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از ابن بُکیر، از حمزة بن محمد، از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾[4]، یعنی: «و هدایت نمودیم آدمی را به دو

---

۱. شمس، ۸.
۲. دهر، ۲.
۳. فصّلت، ۱۷.
۴. بلد، ۱۰.

٤٢٣ / ٥ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ : أَصْلَحَكَ اللهُ، هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لَا».

قُلْتُ: فَهَلْ كُلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: «لَا، عَلَى اللهِ الْبَيَانُ ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ وَ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَـٰهَا﴾».

قَالَ: وَسَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾ قَالَ: «حَتّىٰ يُعَرِّفَهُمْ مَا يُرْضِيهِ وَمَا يُسْخِطُهُ».

٤٢٤ / ٦ . وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ سَعْدَانَ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ اللهَ لَمْ يُنْعِمْ عَلىٰ عَبْدٍ نِعْمَةً إِلَّا وَقَدْ أَلْزَمَهُ فِيهَا الْحُجَّةَ مِنَ اللهِ، فَمَنْ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ قَوِيّاً، فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ الْقِيَامُ بِمَا كَلَّفَهُ، وَاحْتِمَالُ مَنْ هُوَ دُونَهُ مِمَّنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُ؛ وَمَنْ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ مُوَسَّعاً عَلَيْهِ، فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ مَالُهُ، ثُمَّ تَعَاهُدُهُ الْفُقَرَاءَ بَعْدُ

راه». حضرت فرمود که: «یعنی نجد خیر و شر» (و نجد در لغت به معنی راهِ بلند و زمین بلند است و اکثر مفسرین نیز نجدین را به دو طریق ـ که طریق خیر و راه شر است ـ تفسیر کرده‌اند و اگر چه در شر، بلندی و علوّی نیست، لیکن به جهت تغلیب، آن را بلند نامیده، چنانچه عرب بامداد و شبانگاه را جدیدین و عصرین و بَردین می‌گوید. و نظیر این کلام ایشان بسیار است و در تفسیر حضرت نیز اشعاری است به این؛ چه، در شر، ذکر نجد ننموده و به آوردن آن در خیر اکتفا فرموده و در آن غیر وجهی که ذکر شد نیز گفته‌اند).

۴۲۳ / ۵ . و به همین اسناد، از یونس، از حمّاد، از عبدالاعلی روایت است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: خدا کارهای تو را به اصلاح آورد، آیا خدا در مردم ادات و آلت حصولی قرار داده که به سبب آن، معرفت و شناخت را بیابند؟ حضرت فرمود: «نه». عرض کردم که: پس مکلف‌اند که تمام اسباب معرفت را تحصیل کنند؟ (تا معرفت به هم رسانند بدون تعریف خدا؟) فرمود: «نه، بر خدا لازم است که بیان فرماید. ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾[1]، یعنی: «تکلیف نمی‌فرماید خدای تعالی و در رنج نمی‌افکند هیچ تنی را، مگر آن مقدار که طاقت و توانایی و قدرت و گنجایش آن باشد» (بلکه آن را کم‌تر از قدر طاقت تکلیف فرموده، چه طاقت فوق وسع است). ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَآ ءَاتَـٰهَا﴾[2]، یعنی: و تکلیف نکند خدای تعالی هیچ نفسی را، مگر آنچه او را عطا فرموده و شناختن آن را به نفس داده».

و حمزه گفت که: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ﴾[3]. حضرت فرمود: «تا بشناساند و آگاه گرداند ایشان را آنچه او را خشنود می‌سازد، و آنچه او را به خشم می‌آورد». (و همین حدیث بسند دیگر در این باب گذشت).

۴۲۴ / ۶ . و به همین اسناد، از یونس، از سعدان روایت است و آن را مرفوع ساخته، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «خدا هیچ نعمتی را بر بنده‌ای از بندگان انعام نفرموده، مگر آن‌که در باب آن، حجتی از جانب خود بر او لازم آورده، و از آن سؤال خواهد فرمود. پس هر که خدا بر او منّت گذاشت، و او را توانا ساخت، حجتش بر او قیام به آنچه

---

۱. بقره، ۲۸۶.		۲. طلاق، ۷.
۳. توبه، ۱۱۵.

بِنَوَافِلِهِ؛ وَمَنْ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَهُ شَرِيفاً فِي بَيْتِهِ، جَمِيلاً فِي صُورَتِهِ، فَحُجَّتُهُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْمَدَ اللهَ تَعَالىٰ عَلىٰ ذٰلِكَ، وَأَنْ لَا يَتَطَاوَلَ عَلىٰ غَيْرِهِ؛ فَيَمْنَعَ حُقُوقَ الضُّعَفَاءِ لِحَالِ شَرَفِهِ وَجَمَالِهِ».

٣٣ ـ بَابُ اخْتِلَافِ الْحُجَّةِ عَلىٰ عِبَادِهِ

٤٢٥ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللهِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؑ، قَالَ: «سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ: الْمَعْرِفَةُ، وَالْجَهْلُ، وَالرِّضَا، وَالْغَضَبُ، وَالنَّوْمُ، وَالْيَقَظَةُ».

٣٤ ـ بَابُ حُجَجِ اللهِ عَلىٰ خَلْقِهِ

٤٢٦ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ الْمَحَامِلِيِّ، عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ؑ، قَالَ: «لَيْسَ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا، وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللهِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ، وَلِلّٰهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا».

او را تکلیف فرموده و محافظت آن است، و قیام به تحمل مشقت آن‌که از او پست‌تر است به حسب مرتبه؛ از آنان که از او ضعیف‌تراند. و هر که خدا بر او منت گذاشت و او را توانگر ساخت، حجتش بر او (آنچه از برای خدا است از حقوق واجبه، چون زکات و خمس، یا حجت خدا بر این بنده) اموال اوست (و این معنی ظاهر تر است).

بعد از آن تعهد و بازجویی فقرا و احوال ایشان، بعد از ادای واجبات به مستحبات و نوافلی که دارد. و هر که خدا بر او منت گذاشت، و او را بزرگوار گردانید در خانهٔ خویش (که مراد از آن، قبیله و عشیره است) و او را صاحب جمال گردانید (در صورتی که دارد، یعنی در نزد مردم معروف و روشناس شد) حجت خدا بر او، آن است که خدا را حمد و ثناکند بر این نعمت و بر غیر خویش ترفّع نورزد، و گردن نکشد، و حقوق ضعفا و ناتوانان را منع نکند، به جهت شرف و بزرگواری و جمال و شهرتی که دارد».

۳۳. باب در بیان حجت‌های خدا در خلق خود

۴۲۵ / ۱ . محمد بن ابی عبدالله، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از حسین بن زید، از دُرست بن ابی منصور، از آن‌که او را حدیث کرده، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «شش چیز است که بندگان را در آنها هیچ صنعت و کاریگری نیست (یعنی از صنعت خدا است، نه آن‌که صانعی ندارد): یکی معرفت و شناخت (چنانچه مذکور شد) دوم جهل و نادانی (که مقابل عقل یا علم است و اولی اصل است، و صاحب جند و دوم از جملهٔ جنود اوست و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از آن، فراموشی است به گمان آن‌که آن، امری است عدمی و احتیاج به صانع ندارد). سوم و چهارم رضا و غضب (یعنی عروض صفت خشنودی و خشم، و اما مقتضای آنها، به اختیار بندگان). و پنجم و ششم خواب و بیداری».

۳۴. باب در بیان حجت‌های خدا بر خلق خود

۴۲۶ / ۱ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابو شعیب مَحاملی، از دُرست بن ابی منصور، از بُرید بن معاویه، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «خدا را بر آفریدگان خویش، حق شناختن نیست که خودْ معرفت به هم رسانند و

٤٢٧ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ شَيْئاً هَلْ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «لَا».

٤٢٨ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ زَكَرِيَّا بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا حَجَبَ اللهُ عَنِ الْعِبَادِ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ».

٤٢٩ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لِي: «اكْتُبْ»، فَأَمْلىٰ عَلَيَّ: «إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا: إِنَّ اللهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَّفَهُمْ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولاً، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ، فَأَمَرَ فِيهِ وَنَهىٰ: أَمَرَ فِيهِ بِالصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ، فَنَامَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عَنِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: أَنَا أُنِيمُكَ، وَأَنَا أُوقِظُكَ، فَإِذَا قُمْتَ فَصَلِّ؛ لِيَعْلَمُوا إِذَا أَصَابَهُمْ ذٰلِكَ كَيْفَ يَصْنَعُونَ، لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ: إِذَا نَامَ عَنْهَا هَلَكَ؛ وَكَذٰلِكَ الصِّيَامُ، أَنَا أُمْرِضُكَ، وَأَنَا أُصِحُّكَ، فَإِذَا شَفَيْتُكَ فَاقْضِهِ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «وَكَذٰلِكَ إِذَا نَظَرْتَ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، لَمْ تَجِدْ أَحَداً فِي ضِيقٍ، وَلَمْ تَجِدْ أَحَداً إِلَّا وَلِلّٰهِ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ، وَلِلّٰهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، وَلَا أَقُولُ: إِنَّهُمْ مَا شَاؤُوا صَنَعُوا».

خلق را بر خدا حق تعریف است که آن جناب ایشان را شناسا گرداند، ولیکن خدا را بر خلق، آن حق است که چون به ایشان شناساند، و ایشان را آگاه گرداند، قبول کنند و مطیع و منقاد شوند».

۴۲۷ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ثَعلبة بن میمون، از عبدالاعلی بن اعیَن که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم که: هر که خودْ چیزی را نشناسد، یا خدا او را نشناساند و تعریف نفرماید، به هر وضع که باشد، به واسطه یا بی واسطه، آیا بر او چیزی هست از وجوب و مؤاخذه بر آن، یا سؤال از آن و عقاب به سبب ترک آن؟ حضرت فرمود: «نه».

۴۲۸ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از داود بن فرقد، از ابوالحسن زکریّا بن یحیی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «آن چیزی که خدا از بندگان پوشیده، از ایشان بر داشته شده و در آن تکلیفی ندارند».

۴۲۹ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از ابان احمر، از حمزة بن طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «بنویس». پس به قلم من داد (یعنی فرمود و من نوشتم) که: «از قول و اعتقاد ما، آن است که خدا بر بندگان حجت می‌آورد به آنچه ایشان را آورده و عطا فرموده و به ایشان شناسانیده. پس رسولی را به سوی ایشان فرستاد و کتاب خویش را بر ایشان فرود آورد و در آن، امر و نهی فرمود، امر فرمود در آن به نماز و روزه.

بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بر نخاست و نمازش قضا شد، پس خدا فرمود که: من تو را به خواب می‌کنم و من تو را بیدار می‌کنم. پس چون از خواب برنخاستی، نماز کن تا مردم بدانند که هرگاه چنین امری به ایشان برسد، ایشان را چه باید کرد و امر چنان نیست که می‌گویند: هرگاه بخوابد و نمازش قضا شود، هلاک شده. و همچنین است امر در باب روزه که من تو را بیمار می‌کنم و من تو را تندرست می‌گردانم. پس چون تو را از بیماری شفا دادم، آن را بعد از آن قضا کن».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «و همچنین هرگاه نظر کنی در همهٔ چیزها، هیچ‌کس را در تنگی نیابی و نیابی هیچ‌کس را مگر آن‌که خدا را بر او حجتی است تمام و خدا را در باب او مشیت و خواستی است. و نمی‌گویم که ایشان آنچه می‌خواهند، می‌کنند». بعد از آن فرمود:

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللهَ يَهْدِي وَيُضِلُّ». وَقَالَ: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا بِدُونِ سَعَتِهِمْ، وَكُلُّ شَيْءٍ أُمِرَ النَّاسُ بِهِ، فَهُمْ يَسَعُونَ لَهُ، وَكُلُّ شَيْءٍ لَا يَسَعُونَ لَهُ، فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ، وَلٰكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ».

ثُمَّ تَلَا عليه السلام: ﴿لَّيْسَ عَلَى ٱلضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى ٱلْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ﴾ فَوُضِعَ عَنْهُمْ ﴿عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ● وَلَا عَلَى ٱلَّذِينَ إِذَا مَآ أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ﴾ قَالَ: «فَوُضِعَ عَنْهُمْ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ».

٣٥ ـ بَابُ الْهِدَايَةِ أَنَّهَا مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

٤٣٠ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ ثَابِتٍ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام: «يَا ثَابِتُ، مَا لَكُمْ وَلِلنَّاسِ، كُفُّوا عَنِ النَّاسِ، وَلَا تَدْعُوا أَحَداً إِلىٰ أَمْرِكُمْ؛ فَوَ اللهِ، لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلىٰ أَنْ يَهْدُوا عَبْداً يُرِيدُ اللهُ ضَلَالَتَهُ، مَا اسْتَطَاعُوا عَلىٰ أَنْ يَهْدُوهُ؛ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الْأَرَضِينَ اجْتَمَعُوا عَلىٰ أَنْ يُضِلُّوا عَبْداً يُرِيدُ اللهُ هِدَايَتَهُ، مَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُضِلُّوهُ، كُفُّوا عَنِ النَّاسِ، وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ: عَمِّي وَأَخِي وَابْنُ عَمِّي وَجَارِي؛ فَإِنَّ اللهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً،

«به درستی که خدا راه راست می‌نماید و گمراه می‌گرداند» (یعنی بـه خـود وا مـی‌گذارد) و فرمود که: «مردم مأمور نشده‌اند، مگر به چیزی که پست‌تر و کم‌تر از طاقت ایشان است. و هر چیزی که مردم به آن مأمور شده‌اند، می‌توانند که آن را به جا آورند، و هر چیزی که طاقت آن را ندارند، از ایشان برداشته شده، ولیکن مردم هیچ خوبی در ایشان نیست».

پس آن حضرت ﷺ این آیه را خواند: ﴿لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ﴾، یعنی: «نیست بر ناتوانان و عاجزان، و نه بیماران، و نه بر آنان که نیابد چیزی را که خرج کنند، حرجی و گناهی». حضرت فـرمود: «پس خـدا تکـلیف را از ایشـان برداشته . ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ﴾[1]، یعنی: نیست بر نیکوکاران هیچ راه ملامتی و عتابی و خـدا آمـرزنده و مـهربان است. و نـیز حرجی و گناهی نیست بر آنها که از درماندگی چون آمدند به سوی تو تا ایشان را سوار کنی». حضرت فرمود: «پس تکلیف را از ایشان برداشته ؛ زیرا که ایشان حیوانی را نمی‌یافتند» (که بر آن سوار شوند و وسعت نداشتند که آن را بخرند، یا پیاده به جهاد روند. و حضرت ﷺ قدری از میان آیهٔ اول و قدری از آخر آیهٔ دوم را ذکر نفرموده، بلکه آنچه محل استشهاد بوده بر همان اقتصار نموده).

۳۵. باب در بیان آن‌که هدایت از جانب خدای عزّوجلّ است[2]

۴۳۰ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌انـد از احـمد بـن مـحمد بـن عـیسی، از محمد بن اسماعیل، از اسماعیل سرّاج، از ابن مُسکان، از ثابت بن ابی سعید که گفت: امـام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «ای ثابت، شما را با مردمان چه کار است؟ دست از دلالت ایشان بردارید و کسی را به سوی امر خویش مخوانید. پس به خدا سوگند که اگر همهٔ اهل آسمان‌ها و اهل زمین‌ها اجتماع کنند بر آن‌که هدایت کنند بنده‌ای را که خدا ضلالت او را خواسته باشد، نتوانند که او را هدایت کنند.

و اگر اهل آسمان‌ها و اهل زمین‌ها اجتماع کنند بر آن‌که گمراه گردانند بنده‌ای را که خدا

---

۱. توبه، ۹۱ و ۹۲.

۲. هدایت در لغت، به معنی ارشاد و دلالت است بر جاده راست که کجی و اعوجاجی در آن نباشد و تواند که این کس را به مقصد برساند. (مترجم)

طَيِّبَ رُوحَهُ، فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفاً إِلَّا عَرَفَهُ، وَلَا مُنْكَراً إِلَّا أَنْكَرَهُ، ثُمَّ يَقْذِفُ اللهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ».

٤٣١ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ، وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، وَوَكَّلَ بِهِ مَلَكاً يُسَدِّدُهُ، وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءاً، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ، وَسَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ، وَوَكَّلَ بِهِ شَيْطَاناً يُضِلُّهُ».

ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهْدِيَهُۥ يَشْرَحْ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُۥ يَجْعَلْ صَدْرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى ٱلسَّمَآءِ﴾.

٤٣٢ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ لِلّٰهِ، وَلَا تَجْعَلُوهُ لِلنَّاسِ؛ فَإِنَّهُ مَا كَانَ لِلّٰهِ، فَهُوَ لِلّٰهِ؛ وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ، فَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللهِ، وَلَا تُخَاصِمُوا النَّاسَ لِدِينِكُمْ؛ فَإِنَّ الْمُخَاصَمَةَ مَمْرَضَةٌ لِلْقَلْبِ؛ إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ﴾

هدایت او را خواسته باشد، نتوانند که او را گمراه کنند. دست از مردم بردارید و هیچ‌کس نگوید که این عموی من است، یا برادر من، یا پسر عموی من، یا همسایهٔ من، پس باید که در باب هدایت او سعی خویش را به عمل آورم؛ زیرا که خدا هرگاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند، روح او را پاکیزه گرداند. پس هیچ نیکی و معروفی را نشنود، مگر آن‌که آن را بشناسد و فراگیرد، و هیچ منکری و ناشایسته‌ای را نشنود مگر آن‌که آن را انکار کند و واگذارد. پس خدا سخنی را در دل او اندازد که به سبب آن، امر او را جمع گرداند و همان باعث توفیق او گردد».

۴۳۱ / ۲ . علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن حمران، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «به درستی که خدا، هرگاه خوبی را به بنده‌ای اراده کند، در دلش نشانه‌ای را از نور پدید آورد، و گوش‌های دل او را بگشاید و فرشته‌ای را بر او بگمارد که او را به راستی و صواب بدارد. و هرگاه بدی را به بنده‌ای اراده فرماید، در دلش نشانهٔ سیاهی را پدید آورد، و گوش‌های دل او را ببندد، و شیطانی را بر او بگمارد که او را گمراه گرداند». پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهْدِيَهُۥ يَشْرَحْ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُۥ يَجْعَلْ صَدْرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِى ٱلسَّمَآءِ﴾[1]، یعنی: «پس هر که خدا خواهد او را راه راست نماید، می‌گشاید برای او سینهٔ او را از برای قبول اسلام. و هر که خدا خواهد که او [را] گمراه کند (یعنی او را فروگذارد)، می‌گرداند سینهٔ او را تنگ، بسیار تنگ که گویا بالا می‌رود در آسمان».

۴۳۲ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن عُقبه، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «کار خویش را از برای خدا و رضای او قرار دهید، و آن را از برای مردم و نمودن به ایشان قرار مدهید؛ زیرا که آنچه از برای خدا باشد، از برای خدا است (یعنی خدا آن را قبول می‌فرماید و به او نفع می‌رساند). و آنچه از برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی‌رود. و با مردم به جهت دین خویش مخاصمه و گفت‌وگو مکنید؛ زیرا که مخاصمه، دل را بیمار می‌گرداند.

به درستی که خدای تبارک و تعالی به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِى مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يَشَآءُ﴾[2]، یعنی: «به درستی که تو هدایت نمی‌کنی هر که را که دوست داری،

---

۱. انعام، ۱۲۵. ۲. قصص، ۵۶.

وَقَالَ: ﴿أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ﴾ ذَرُوا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ أَخَذُوا عَنِ النَّاسِ، وَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ، إِنِّي سَمِعْتُ أَبِي ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللهَ - عَزَّ وَجَلَّ - إِذَا كَتَبَ عَلىٰ عَبْدٍ أَنْ يَدْخُلَ فِي هٰذَا الْأَمْرِ، كَانَ أَسْرَعَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّيْرِ إِلىٰ وَكْرِهِ».

٤٣٣ / ٤ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ: نَدْعُو النَّاسَ إِلىٰ هٰذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: «لَا، يَا فُضَيْلُ، إِنَّ اللهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً، أَمَرَ مَلَكاً فَأَخَذَ بِعُنُقِهِ، فَأَدْخَلَهُ فِي هٰذَا الْأَمْرِ طَائِعاً أَوْ كَارِهاً».

تَمَّ كِتَابُ الْعَقْلِ وَالْعِلْمِ وَالتَّوْحِيدِ مِنْ كِتَابِ الْكَافِي، وَيَتْلُوهُ كِتَابُ الْحُجَّةِ فِي الْجُزْءِ الثَّانِي مِنْ كِتَابِ الْكَافِي تَأْلِيفِ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ.



ولیکن خدا هدایت می‌کند هر که را می‌خواهد». و فرموده که: ﴿أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ﴾[1]، یعنی: آیا پس تو اکراه می‌کنی مردمان را تا مؤمن شوند و ایمان آورند». و حضرت فرمود که: «مردم را واگذارید؛ زیرا که مردم، دین خویش را از مردم گرفتند و شما آن را از رسول خدا ﷺ گرفتید.

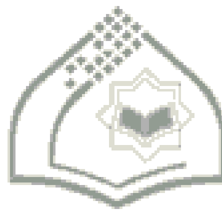
و به درستی که از پدرم ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هرگاه خدای عزّوجلّ بنویسد و واجب کند بر بنده‌ای که در این امر (که تشیع است) داخل شود، به سوی آن شتابان‌تر باشد از مرغ به سوی آشیانهٔ خویش».

۴۳۳ / ۴ . ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مروان، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: مردم را به سوی تشیع بخوانیم؟ حضرت فرمود: «نه ای فضیل. به درستی که هرگاه خدای عزّوجلّ خیری را خواست به بنده اراده داشته باشد، فرشته‌ای را امر فرماید که گردن او را بگیرد و او را در این امر داخل گرداند؛ خواه رغبت داشته باشد و خواه کراهت».

تمام شد کتاب عقل و توحید از کتاب کافی، و در پهلوی آن در می‌آید کتاب حجت در جزء دوم از کتاب کافی که تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی است. رحمت خدا بر او باد.

---

۱. یونس، ۹۹.


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۴)

کتاب حجت



[۴]

كِتَابُ الْحُجَّةِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

١ ـ بَابُ الِاضْطِرَارِ إِلَى الْحُجَّةِ

۴۳۴ / ١ . قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ، مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللّٰهُ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، أَنَّهُ قَالَ لِلزِّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ: مِنْ أَيْنَ أَثْبَتَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الرُّسُلَ؟ قَالَ: «إِنَّا لَمَّا أَثْبَتْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقاً، صَانِعاً، مُتَعَالِياً عَنَّا وَ عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَ كَانَ ذٰلِكَ الصَّانِعُ حَكِيماً مُتَعَالِياً، لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا يُلَامِسُوهُ؛ فَيُبَاشِرَهُمْ وَ يُبَاشِرُوهُ، وَ يُحَاجَّهُمْ وَ يُحَاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سُفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعَبِّرُونَ عَنْهُ إِلَىٰ خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ، وَ يَدُلُّونَهُمْ عَلَىٰ مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَاؤُهُمْ، فَثَبَتَ الْآمِرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ، وَ الْمُعَبِّرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، حُكَمَاءَ مُؤَدَّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ بِهَا، غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ ـ عَلَىٰ مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ ـ فِي شَيْءٍ مِنْ

(۴)
کتاب حجت[1]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱. باب در بیان اضطرار (و ناچار بودن خلائق به سوی حجت)

۴۳۴ / ۱ . ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله مصنف این کتاب (یعنی کتاب کافی که این کتاب ترجمهٔ آن است) فرمود که: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم، از پدرش، از عباس بن عمرو فُقَیمی، از هشام بن حکم، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت علیه السلام به زندیقی که او را سؤال نمود که از کجا و به چه دلیل پیغمبران و رسولان خدا را اثبات کردی؟

فرمود که: «ما چون ثابت کردیم که ما را آفرینندهای هست که ما را ساخته و برتری دارد از ما و صفات ما و از همهٔ آنچه آفریده، و این صانع، حکیمی است برتر از حکیمان، که بنای تمام امورش بر وفق حکمت و مصلحت است، و جایز نبود که خلائق او را مشاهده نمایند و او را لمس کنند (که دست یا غیر آن از اعضای خویش را به او بمالند)، تا توانند که با یکدیگر روبه‌رو شوند و با هم مکالمه و محاجّه و گفت‌وگو کنند، ثابت شد که آن جناب را ایلچیانی[2] هستند در میان خلائق، که امور ایشان را به اصلاح می‌آورند، و از جانب آن جناب، تعبیر می‌کنند و فرمان او را به سوی خلائق و بندگانش می‌رسانند، و ایشان را راهنمایی می‌نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آن و آنچه باعث نفع ایشان است، و دلالت می‌فرمایند بر چیزی که بقای ایشان به واسطهٔ آن و در ترک آن، فنای ایشان است.

پس ثابت شد که باید جماعتی باشند که از جانب خداوند حکیم علیم در میانهٔ خلائق، مردم را امر و نهی فرمایند. پس آنان که از جانب خدای جلّ و عزّ تعبیر می‌کنند و آنچه

---

۱. و حجت، گواه بر دعوی است و سخن درست و طریقه‌ای که به واسطهٔ آن در خصومت بر خصم ظفر یابند. و مراد از آن در اینجا، چیزی است که خدا حجت را بر خلق خود تمام فرموده؛ خواه پیغمبر باشد و خواه امام و خواه سخن ایشان باشد و خواه غیر آن. (مترجم)

۲. سفیر و فرستادگان.

أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ. ثُمَّ ثَبَتَ ذٰلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ؛ لِكَيْلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللّٰهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلىٰ صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ».

۴۳۵ / ۲ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ: إِنَّ اللّٰهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللّٰهِ. قَالَ: «صَدَقْتَ».

قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً، فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذٰلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً، وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ، فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ، فَإِذَا لَقِيَهُمْ، عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ، وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ؛ وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ: تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلىٰ.

قُلْتُ: فَحِينَ مَضىٰ رَسُولُ اللّٰهِ، مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلىٰ خَلْقِهِ؟ فَقَالُوا: الْقُرْآنُ، فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ، فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِئُ وَ الْقَدَرِيُّ وَ الزِّنْدِيقُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتّىٰ يَغْلِبَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ، فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقَيِّمٍ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، كَانَ حَقّاً، فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ؟ فَقَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ،

می‌فرماید به مردم می‌فرمایند، پیغمبران و برگزیدگان خدایند، از خلائق که حکیمان و تأدیب دهندگان مردمانند به حکمت، و با آن مبعوث شده‌اند و با وجودی که در آفرینش و صورت و ترکیب، با عامهٔ مردمان شرکت دارند در چیزی از احوال، از اخلاق و صفات با ایشان مشارکت ندارند، و از نزد خداوند حکیم علیم مؤیدند به حکمت، که ایشان را (به معجزات و دلایل و براهین و شواهد، که بر حقیقت ایشان شهادت می‌دهند) یاری نموده و تقویت فرموده.

بعد از آن (همین که مذکور شد) در هر روزگار و زمانی از زمان‌ها، ثابت گردید به آنچه رسولان و پیغمبران آورده‌اند از دلایل و براهین (که حجت‌های خدا و ایشان را بر خلائق روشن ساخته و می‌سازد)، تا آن‌که زمین خدا خالی نباشد از حجتی که با او علمی باشد، که بر راستی گفتارش در دعوت و روایی عدالتش دلالت داشته باشد».

۴۳۵ / ۲ . محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق‌ﷺ عرض کردم که: خدا از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطهٔ خلق خود و مشابهت به ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می‌شوند. و حضرت فرمود که: «راست گفتی».

عرض کردم که: هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می‌باشد، و بداند که او نمی‌تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می‌فهمد که ایشان حجت خدا بر خلائق‌اند و از برای ایشان است فرمان‌برداری خلائق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می‌دانید که رسول خداﷺ حجت بود از جانب خدا بر تمام خلائق؟ گفتند: بلی.

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خداﷺ رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرجئه و قَدَری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت‌وگو می‌کنند و آن را دلیل می‌آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه‌ای که چنین زندیق بی ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می‌شود، پس دانستم که قرآن حجت نمی‌تواند بود

وَ عُمَرُ يَعْلَمُ، وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ. قُلْتُ: كُلَّهُ؟ قَالُوا: لَا . فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ: إِنَّهُ يَعْرِفُ ذٰلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً عليه السلام، وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ هٰذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هٰذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هٰذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هٰذَا: أَنَا أَدْرِي، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ، فَهُوَ حَقٌّ، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّٰهُ».

٤٣٦ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، مِنْهُمْ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّيَّارُ، وَجَمَاعَةٌ فِيهِمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «يَا هِشَامُ، أَ لَا تُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ؟» فَقَالَ هِشَامٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، إِنِّي أُجِلُّكَ وَ أَسْتَحْيِيكَ، وَ لَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ، فَافْعَلُوا».

قَالَ هِشَامٌ: بَلَغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ وَ جُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبَصْرَةِ، فَعَظُمَ ذٰلِكَ عَلَيَّ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ الْبَصْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبَصْرَةِ، فَإِذَا أَنَا بِحَلْقَةٍ كَبِيرَةٍ فِيهَا عَمْرُو بْنُ عُبَيْدٍ، وَ عَلَيْهِ شَمْلَةٌ سَوْدَاءُ مُتَّزِراً بِهَا مِنْ صُوفٍ، وَ شَمْلَةٌ

مگر با قیّم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد).

به ایشان گفتم که: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می‌دانست، و عمر می‌دانست، و حذیفه می‌دانست. گفتم: همهٔ آن را می‌دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همهٔ آن را می‌داند، مگر علی بن ابی طالب ـ صلوات الله علیه ـ و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی‌دانم و آن بگوید که: من نمی‌دانم، و یکی بگوید که: من می‌دانم، معلوم می‌شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف‌اند، مگر یک نفر که می‌گوید من آن را می‌دانم. و لهذا راوی قیمومیت علی‌ع را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد ـ در آنچه عرض می‌نمود ـ که:) هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می‌دهم که علی‌ع قیّم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خداﷺ، و هر چه در [مورد] قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

۴۳۶ / ۳. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: گروهی از اصحاب امام جعفر صادق‌ع در خدمت آن حضرت بودند ـ که از جملهٔ ایشان حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیّار و جماعتی بودند ـ و هشام بن حکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود. حضرت‌ع فرمود که: «ای هشام، آیا مرا خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عُبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟» هشام عرض کرد که: یا ابن رسول الله، من تو را اجلال و تعظیم می‌نمایم، و از تو شرم می‌کنم و زبانم یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بگوید و به سخن در آید. حضرت‌ع فرمود که: «چون شما را به چیزی امر کنم، به عمل آورید» (چه اطاعت من بر شما واجب است).

هشام عرض کرد که: آوازهٔ عمرو بن عُبید و آنچه در آن اشتغال داشت از ترویج مذهب معتزله، به من رسید و شنیدم که در مسجد بصره می‌نشیند و کتب معتزله را درس می‌گوید. این امر بر من بزرگ و گران آمد، بیرون رفتم که به نزد او روم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد بصره رفتم، ناگاه دیدم که مردم بسیاری حلقه دور نشسته‌اند و عمرو بن عُبید در میان آن حلقه نشسته و بر او دو جامهٔ سیاه بود از پشم: یکی را لنگ کرده و دیگری را ردا، و مردم از او سؤال می‌کردند. خواستم که مردم را از یکدیگر دور کنم تا شکافی به هم رسد که

مُرْتَدِياً بِهَا وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ، فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ، فَأَفْرَجُوا لِي ثُمَّ قَعَدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلىٰ رُكْبَتَيَّ.

ثُمَّ قُلْتُ: أَيُّهَا الْعَالِمُ، إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ تَأْذَنُ لِي فِي مَسْأَلَةٍ؟ فَقَالَ لِي: نَعَمْ، فَقُلْتُ لَهُ: أَ لَكَ عَيْنٌ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَيُّ شَيْءٍ هٰذَا مِنَ السُّؤَالِ؟ وَ شَيْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟! فَقُلْتُ: هٰكَذَا مَسْأَلَتِي، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، سَلْ وَ إِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمْقَاءَ، قُلْتُ: أَجِبْنِي فِيهَا، قَالَ لِي: سَلْ.

قُلْتُ: أَ لَكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَرىٰ بِهَا الْأَلْوَانَ وَ الْأَشْخَاصَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أَنْفٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَشَمُّ بِهِ الرَّائِحَةَ.

قُلْتُ: أَ لَكَ فَمٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ: فَلَكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتَ.

قُلْتُ: أَ لَكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّ مَا وَرَدَ عَلىٰ هٰذِهِ الْجَوَارِحِ وَ الْحَوَاسِّ.

قُلْتُ: أَ وَ لَيْسَ فِي هٰذِهِ الْجَوَارِحِ غِنًى عَنِ الْقَلْبِ؟ فَقَالَ: لَا.

قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذٰلِكَ وَ هِيَ صَحِيحَةٌ سَلِيمَةٌ؟! قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتْهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ، رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقِينَ، وَ يُبْطِلُ الشَّكَّ.

قَالَ هِشَامٌ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللّٰهُ الْقَلْبَ لِشَكِّ الْجَوَارِحِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قُلْتُ: لَا بُدَّ مِنَ الْقَلْبِ، وَ إِلَّا لَمْ تَسْتَيْقِنِ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ، فَاللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ لَمْ يَتْرُكْ جَوَارِحَكَ حَتّىٰ جَعَلَ

به نزد او روم. به ایشان گفتم که: راه دهید مرا. راه دادند و داخل آن مجلس شدم، و در آخر آن گروه بر سر زانوی خویش نشستم و به عمرو گفتم:

ای عالم، من مرد غریبم، مرا رخصت می‌دهی در باب مسأله‌ای که می‌خواهم از تو سؤال کنم؟ گفت: بلی. با وی گفتم که: چشم داری؟ گفت: ای فرزند من، این چه دخلی به سؤال دارد و این چه سؤال است که می‌کنی و چیزی را که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟ گفتم که: سؤال من همچنین است. گفت: ای فرزند من، بپرس و هر چند که سؤال تو سؤال احمقانه باشد. گفتم: مرا جواب کو در آن مسأله‌ای که از تو پرسیدم؟ گفت: بار دیگر بپرس. گفتم: چشم داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: رنگ‌ها و شخص‌ها را با آن می‌بینم. گفتم: بینی داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: بوی چیزها را با آن می‌بویم. گفتم: دهان داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: مزهٔ چیزها را با آن می‌چشم. گفتم: گوش داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: با آن آواز می‌شنوم. گفتم: آیا دل داری؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنی؟ گفت: با آن تمیز می‌کنم میان هر چه وارد شود بر این اعضا و جوارح و حواس و مشاعر. گفتم: آیا این جوارح از دل بی نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم: چگونه می‌شود که این اعضا و جوارح به دل احتیاج داشته باشد با آن‌که اینها صحیح و سالم‌اند و در کار خود تمام‌اند و نقصی ندارند؟ گفت: ای فرزند من، به درستی که این جوارح، چون شک کنند در چیزی که آن را بوییده باشند، یا دیده باشند، یا چشیده باشند، یا شنیده باشند، آن را به سوی دل بر می‌گردانند، و از استفساره می‌نمایند. پس دل یقین را متیقن و بی شک می‌سازد و شک را باطل می‌گرداند.

هشام می‌گوید که: گفتم: هرگاه امر بر این منوال باشد، پس خدا دل را در بدن به پا داشته و آن را مقرر ساخته برای رفع شک اعضا و جوارح؟ گفت: بلی. گفتم: پس ناچار باید که دل در کالبد باشد و اگر نباشد، جوارح را چیزی محقق و معلوم نمی‌شود و امور آنها منسّق و منتظم نمی‌گردد؟ گفت: بلی. گفتم: ای ابو مروان، پس بنا بر این، خدای تبارک و تعالی اعضا و جوارح تو را وانگذاشته تا آن‌که از برای آنها امامی قرار داده که آنچه را که درست یافته‌اند، تصدیق آنها می‌کند و حکم می‌نماید به صحت آن و آنچه را که در آن شک داشته باشند به واسطهٔ آن، متیقن می‌شود و شکی که دارند، بر طرف می‌گردد، و همهٔ این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلافی که دارند، وامی‌گذارد و امامی از برای ایشان اقامه نمی‌کند که شک

لَهَا إِمَاماً يُصَحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ، وَ تَتَيَقَّنُ بِهِ مَا شَكَّتْ فِيهِ، وَ يَتْرُكُ هٰذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي حَيْرَتِهِمْ وَ شَكِّهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ، لَا يُقِيمُ لَهُمْ إِمَاماً يَرُدُّونَ إِلَيْهِ شَكَّهُمْ وَ حَيْرَتَهُمْ، وَ يُقِيمُ لَكَ إِمَاماً لِجَوَارِحِكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ حَيْرَتَكَ وَ شَكَّكَ؟

قَالَ: فَسَكَتَ، وَ لَمْ يَقُلْ لِي شَيْئاً، ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: أَ مِنْ جُلَسَائِهِ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟ قَالَ: قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: فَأَنْتَ إِذاً هُوَ، ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ، وَ أَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ، وَ زَالَ عَنْ مَجْلِسِهِ، وَ مَا نَطَقَ حَتّىٰ قُمْتُ.

قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈ وَ قَالَ: «يَا هِشَامُ، مَنْ عَلَّمَكَ هٰذَا؟» قُلْتُ: شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَ أَلَّفْتُهُ، فَقَالَ: «هٰذَا وَاللّٰهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسىٰ».

٤٣٧ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَ فِقْهٍ وَ فَرَائِضَ، وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَاظَرَةِ أَصْحَابِكَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈: «كَلَامُكَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟» فَقَالَ: مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ مِنْ عِنْدِي، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈ : «فَأَنْتَ إِذاً شَرِيكُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يُخْبِرُكَ؟» قَالَ: لَا، قَالَ: «فَتَجِبُ طَاعَتُكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟» قَالَ: لَا.

فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈ إِلَيَّ، فَقَالَ: «يَا يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ، هٰذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ». ثُمَّ قَالَ: «يَا يُونُسُ، لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ». قَالَ يُونُسُ: فَيَا لَهَا مِنْ حَسْرَةٍ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهىٰ عَنِ الْكَلَامِ، وَ تَقُولُ: وَيْلٌ

و حیرت خود را به سوی او بازگردانند که آنها را از ایشان رفع کند و از برای تو جوارحی که داری، امامی بر پا می‌کند که حیرت و شک خویش را به سوی آن برگردانی؟

هشام می‌گوید: پس عمرو بن عُبید ساکت شد و هیچ نگفت. بعد از آن، به جانب من ملتفت شد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه. گفت: آیا تو از هم‌نشینان اویی؟ گفتم: نه. گفت: پس تو از اهل کجایی و مردم کدام شهری؟ گفتم: از اهل کوفه‌ام. گفت: هر گاه چنین باشد، البته تو هشامی، پس مرا در بر گرفت و به جای خویش نشانید، و از جای خود بیرون رفت و سخن نگفت تا من برخاستم.

حضرت صادق﷣ خندید و فرمود که: «ای هشام، که این را به تو تعلیم کرد؟» عرض کردم که: این چیزی است که از تو فراگرفتم و خود آن را تألیف کردم و به هم ضمّ نمودم. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که همین استدلال در صحف ابراهیم و موسی﷣ نوشته است».

۴۳۷ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از آن‌که او را ذکر کرده، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که گفت: در خدمت امام جعفر صادق﷣ بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد که: من مردی هستم، صاحب کلام و فقه و فرائض (که علم کلام و فقه و واجبات یا مواریث را می‌دانم)، و آمده‌ام که با اصحاب تو مباحثه و گفت‌وگو نمایم.

حضرت صادق﷣ فرمود که: «سخن تو از سخن رسول خداﷺ است، یا از پیش خود می‌گویی؟» عرض کرد که: از سخن رسول خداﷺ و از پیش خود؛ هر دو می‌گویم. حضرت﷣ فرمود: «پس تو در این هنگام شریک رسول خداییﷺ؟» عرض کرد: نه. حضرت فرمود: «پس وحی را از جانب خدا شنیده‌ای که تو را خبر دهد؟» عرض کرد: نه. فرمود: «پس فرمان‌برداری تو واجب است؛ چنانچه فرمان‌برداری رسول خداﷺ واجب است؟» عرض کرد: نه. حضرت﷣ به جانب من التفات فرمود و فرمود که: «ای یونس بن یعقوب، این مرد با خود خصومت نمود و سخن خویش را باطل ساخت، پیش از آن‌که سخن گوید». بعد از آن فرمود که: «ای یونس، اگر علم کلام را نیکو می‌دانستی، با او تکلم می‌کردی».

یونس عرض کرد: زهی حسرت و ندامت بر جهالت من به آن. یونس می‌گوید که: بعد از آن به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، من از تو شنیدم که از علم کلام نهی می‌فرمودی و می‌فرمودی که: «وای بر اصحاب کلام! می‌گویند که: این منقاد و رام می‌شود و این منقاد نمی‌شود و این منساق و روان می‌گردد و این منساق نمی‌گردد، و این را تعقل

لِأَصْحَابِ الْكَـلَامِ؛ يَقُولُونَ: هٰذَا يَنْقَادُ وَ هٰذَا لَا يَنْقَادُ، وَ هٰذَا يَنْسَاقُ وَ هٰذَا لَا يَنْسَاقُ، وَ هٰذَا نَعْقِلُهُ وَ هٰذَا لَا نَعْقِلُهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «إِنَّمَا قُلْتُ: فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ، وَ ذَهَبُوا إِلىٰ مَا يُرِيدُونَ».

ثُمَّ قَالَ لِي: «اخْرُجْ إِلَى الْبَابِ، فَانْظُرْ مَنْ تَرىٰ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ فَـأَدْخِلْهُ». قَـالَ: فَأَدْخَلْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَـلَامَ، وَأَدْخَلْتُ الْأَحْوَلَ وَ كَانَ يُـحْسِنُ الْكَـلَامَ، وَأَدْخَلْتُ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَكَانَ يُحْسِنُ الْكَـلَامَ، وَأَدْخَلْتُ قَـيْساً الْـمَاصِرَ وَكَانَ عِنْدِي أَحْسَنَهُمْ كَـلَاماً، وَ كَانَ قَدْ تَعَلَّمَ الْكَـلَامَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ ـ وَكَانَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قَبْلَ الْحَجِّ يَسْتَقِرُّ أَيَّاماً فِي جَبَلٍ فِي طَرَفِ الْحَرَمِ فِي فَازَةٍ لَهُ مَضْرُوبَةٍ ـ قَالَ: فَأَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام رَأْسَهُ مِنْ فَازَتِهِ، فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يَخُبُّ، فَقَالَ: «هِشَامٌ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ». قَالَ: فَظَنَنَّا أَنَّ هِشَاماً رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لَهُ. قَالَ: فَوَرَدَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ، وَهُوَ أَوَّلَ مَا اخْتَطَّتْ لِحْيَتُهُ، وَ لَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنّاً مِنْهُ، قَالَ: فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَ قَالَ: «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ».

ثُمَّ قَالَ: «يَا حُمْرَانُ، كَلِّمِ الرَّجُلَ». فَكَلَّمَهُ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ حُمْرَانُ.

ثُمَّ قَالَ: «يَا طَاقِيُّ، كَلِّمْهُ». فَكَلَّمَهُ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْأَحْوَلُ.

ثُمَّ قَالَ: «يَا هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ، كَلِّمْهُ». فَتَعَارَفَا.

می‌کنیم و می‌فهمم و این را تعقل نمی‌کنیم» (یعنی: پس بسیار بحث و جدال می‌کنند و از پیش خود سخنان می‌گویند و اثبات و نفی می‌کنند. و بعضی گفته‌اند که: معنی آن، این است که اصحاب کلام می‌گویند که چاره‌ای نیست از قبول و اذعان به این‌که همهٔ افعال از خدای تعالی است، و واجب نیست اذعان به این‌که بنده را فعل اختیاری می‌باشد. و می‌گویند که: قیاس در این موضع جاری می‌شود، و در این موضع جاری نمی‌شود. و این در نزد عقل مستحسن است (که عقل آن را نیکو می‌شمارد)، و این، در نزد عقل مستحسن نیست. مجملا آن‌که، ایشان به جبر و قیاس و استحسان قائل‌اند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «جز این نیست که من گفتم. وای بر ایشان، اگر ترک کنند آنچه را که من می‌گویم و بروند به سوی آنچه خود می‌خواهند». بعد از آن به من فرمود که: «بیرون رو تا درِ خانه و نظر کن هر که را از متکلمان که دیدی، بیاور». یونس گفت که: حمران بن اعین و ابو جعفر احول و هشام بن سالم و قیس ماصر را داخل کردم و همه علم کلام را خوب می‌دانستند و در آن صاحب تسلط بودند، و قیس ماصر به اعتقاد من، از همهٔ ایشان متکلم‌تر بود و علم کلام را بهتر می‌دانست و آن را از حضرت علی بن الحسین علیه السلام تعلیم گرفته بود. و ما چون در مجلس نشستیم، در آن مکانی بود در منا و عادت آن حضرت چنین بود که پیش از وقت حج چند روزی در کوهی که در طرف حرم است، در خیمهٔ کوچکی که از برای آن حضرت برپا می‌کردند، می‌نشست. حضرت علیه السلام سر خود را از خیمه بیرون کرد، دید که شتری به شتاب می‌آید، فرمود که: «به پروردگار خانهٔ کعبه سوگند می‌خورم که هشام است که می‌آید». ما گمان کردیم که هشام، یکی از فرزندان عقیل است که بسیار او را دوست می‌دارد.

راوی می‌گوید که: بعد از آن، هشام بن حکم وارد شد و او جوانی بود که خطش تازه دمیده بود، و در میانهٔ ما کسی نبود که سنش از او بیشتر نباشد. حضرت جای او را نمود، و فرمود که: «هشام، یاور ما است به دل و زبان و دست خویش». بعد از آن فرمود که: «ای حمران، با این مرد شامی گفت‌وگو کن». حمران با شامی گفت‌وگو کرد و بر او غالب آمد. و بعد از آن، فرمود که: «ای طاقی (که مراد از آن ابوجعفر احول است)، با او گفت‌وگو کن». أحول با وی گفت‌وگو نمود و بر او نیز بر او غالب شد. بعد از آن، فرمود که: «ای هشام بن سالم، با این مرد تکلم نما». پس هشام بن سالم و شامی در بحث قرین یکدیگر بودند، و هیچ‌یک بر دیگری غالب نشدند (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که یکدیگر را شناختند و قدر علم هر یک بر

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام لِقَيْسٍ الْمَاصِرِ: «كَلِّمْهُ». فَكَلَّمَهُ، فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَضْحَكُ مِنْ كَلَامِهِمَا مِمَّا قَدْ أَصَابَ الشَّامِيَّ، فَقَالَ لِلشَّامِيِّ: «كَلِّمْ هٰذَا الْغُلَامَ» يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لِهِشَامٍ: يَا غُلَامُ، سَلْنِي فِي إِمَامَةِ هٰذَا، فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتّٰى ارْتَعَدَ، ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ: يَا هٰذَا، أَرَبُّكَ أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ أَمْ خَلْقُهُ لِأَنْفُسِهِمْ؟ فَقَالَ الشَّامِيُّ: بَلْ رَبِّي أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ، قَالَ: فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَا ذَا؟ قَالَ: أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَ دَلِيلًا كَيْلَا يَتَشَتَّتُوا، أَوْ يَخْتَلِفُوا، يَتَأَلَّفُهُمْ، وَ يُقِيمُ أَوَدَهُمْ، وَ يُخْبِرُهُمْ بِفَرْضِ رَبِّهِمْ، قَالَ: فَمَنْ هُوَ؟ قَالَ: رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، قَالَ هِشَامٌ: فَبَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله مَنْ؟ قَالَ: الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ، قَالَ هِشَامٌ: فَهَلْ نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ فِي رَفْعِ الِاخْتِلَافِ عَنَّا؟ قَالَ الشَّامِيُّ: نَعَمْ، قَالَ: فَلِمَ اخْتَلَفْنَا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ صِرْتَ إِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُخَالَفَتِنَا إِيَّاكَ؟

قَالَ: فَسَكَتَ الشَّامِيُّ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام لِلشَّامِيِّ: «مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ؟» قَالَ الشَّامِيُّ: إِنْ قُلْتُ: لَمْ نَخْتَلِفْ، كَذَبْتُ؛ وَإِنْ قُلْتُ: إِنَّ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا الِاخْتِلَافَ، أَبْطَلْتُ؛ لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ؛ وَ إِنْ قُلْتُ: قَدِ اخْتَلَفْنَا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا يَدَّعِي الْحَقَّ، فَلَمْ يَنْفَعْنَا إِذَنِ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ إِلَّا أَنَّ لِي عَلَيْهِ هٰذِهِ الْحُجَّةَ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «سَلْهُ تَجِدْهُ مَلِيّاً».

فَقَالَ الشَّامِيُّ: يَا هٰذَا، مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ؟ أَ رَبُّهُمْ أَوْ أَنْفُسُهُمْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ الشَّامِيُّ: فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ، وَ يُقِيمُ أَوَدَهُمْ، وَ يُخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ؟ قَالَ هِشَامٌ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَوِ السَّاعَةِ؟ قَالَ

دیگری معلوم شد). بعد از آن به قیس ماصر فرمود که: «با این شامی مباحثه کن». قیس با وی تکلم نمود و حضرت شروع فرمود به خندیدن (که از سخنان ایشان می خندید) چه، در آن غلط و اشتباه بسیاری بود و از خجالتی که به شامی رسید، یا بر قیس غالب گردید.

بعد از آن به شامی فرمود که: «با این غلام ـ یعنی هشام بن حکم ـ سخن بگو». عرض کرد. آری، با او سخن می‌گویم. پس شامی به هشام گفت که: ای پسر، در باب امامت این، از من سؤال کن. هشام به خشم آمد، به مرتبه‌ای که بر خود لرزید، بعد از آن، به شامی گفت: ای مرد، آیا پروردگار تو مصلحت خلق خود را بهتر می‌داند یا خلق آن را بهتر می‌دانند؟ شامی گفت: بلکه پروردگار من آن را بهتر می‌داند از ایشان. هشام گفت: پس با اعلمیت به صلاح حال ایشان، با ایشان چه کرده؟ گفت: حجت و دلیلی از برای ایشان بر پا کرده، تا آن‌که آن را پراکنده نشوند، و اختلاف در میانه ایشان به هم نرسد، و ایشان را با یکدیگر الفت و آمیزش دهد، و کجی ایشان را راست کند، و ایشان را خبر دهد به واجبات خدای تعالی.

هشام گفت که: کیست آن‌که می‌گویی؟ گفت: رسول خدا است. هشام گفت که: بعد از رسول خدا کیست؟ گفت: کتاب و سنت پیغمبر. هشام گفت: پس آیا کتاب و سنت امروز به ما نفع می‌رسانند در رفع اختلاف از ما؟ شامی گفت: بلی. گفت: پس چرا من و تو با هم اختلاف داریم؟ و تو از شام به نزد ما آمده‌ای در باب مخالفت ما با تو. شامی ساکت شد و هیچ نگفت.

حضرت صادق به شامی فرمود که: «تو را چه شد که سخن نمی‌گویی؟» عرض کرد که: اگر بگویم که اختلاف نداریم، دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میانهٔ ما بر می‌دارند، سخن باطلی گفته‌ام؛ زیرا که کتاب و سنت، احتمال وجوه و معانی بسیار دارند. و اگر بگویم که با هم اختلاف داریم و هر یک از ما حق را ادعا می‌کند، و در این هنگام کتاب و سنت به ما نفع نمی‌بخشد، مگر آن‌که مرا بر او همان حجتی است که به آن اشاره شد، بی‌زیاده و نقصان.

حضرت فرمود که: «از او سؤال کن که او را استوار و عالم می‌یابی، و هر چه می‌خواهی در نزد او هست و می‌تواند که از عهدهٔ برآید». شامی به هشام گفت که: ای پسر، که مصلحت خلق را بهتر می‌داند، پروردگار ایشان یا خود ایشان؟ هشام گفت: پروردگار ایشان مصلحت ایشان را از خود ایشان بهتر می‌داند. شامی گفت که: آیا کسی را برای ایشان بر پا کرده که ایشان را بر یک قول بدارد که با هم اختلاف نکنند و کجی ایشان را راست و درست نماید و ایشان

الشَّامِيُّ: فِي وَقْتِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ السَّاعَةِ مَنْ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: هٰذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ، وَ يُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وِرَاثَةً عَنْ أَبٍ عَنْ جَدٍّ.

قَالَ الشَّامِيُّ: فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذٰلِكَ؟ قَالَ هِشَامٌ: سَلْهُ عَمَّا بَدَا لَكَ. قَالَ الشَّامِيُّ: قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَيَّ السُّؤَالُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «يَا شَامِيُّ، أُخْبِرُكَ كَيْفَ كَانَ سَفَرُكَ، وَ كَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ، كَانَ كَذَا وَ كَانَ كَذَا».

فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ يَقُولُ: صَدَقْتَ، أَسْلَمْتُ لِلّٰهِ السَّاعَةَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ : «بَلْ آمَنْتَ بِاللّٰهِ السَّاعَةَ؛ إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ، وَ عَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَ يَتَنَاكَحُونَ، وَ الْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ». فَقَالَ الشَّامِيُّ: صَدَقْتَ، فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ، وَ أَنَّكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ.

ثُمَّ الْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ إِلىٰ حُمْرَانَ، فَقَالَ: «تُجْرِي الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَتُصِيبُ».

وَ الْتَفَتَ إِلىٰ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، فَقَالَ: «تُرِيدُ الْأَثَرَ وَ لَا تَعْرِفُهُ».

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْأَحْوَلِ، فَقَالَ: «قَيَّاسٌ رَوَّاغٌ، تَكْسِرُ بَاطِلاً بِبَاطِلٍ، إِلَّا أَنَّ بَاطِلَكَ أَظْهَرُ».

را به حق و باطل که در دست دارند، خبر دهد؟

هشام گفت: در زمان رسول خداﷺ یا در این زمان؟ شامی گفت: در زمان رسول خداﷺ که رسول خداﷺ بود و در این زمان کیست؟ هشام گفت که: همین که نشسته است و همه کس، از همه جا، بارها می‌بندند و به خدمتش می‌آیند، و ما را به خبرهای آسمان خبر می‌دهد، و این را اباً عن جدٍّ میراث دارد. شامی گفت: مرا چگونه میسر می‌شود که این را بدانم؟

هشام گفت: او را سؤال کن از آنچه خواسته باشی و در ذهن تو در آید. شامی گفت: عذر مرا قطع کردی (که دیگر بهانه‌ای ندارم). پس بر من واجب است که از او سؤال کنم. حضرت صادقؑ فرمود که: «ای شامی، تو را خبر دهم که سفرت چگونه بود و راهی که آمدی به چه کیفیت بود، یا در آنچه اتفاقی افتاد؟» و حضرت فرمود که: «چنین و چنبن بود» و تفصیل این اجمال را بیان فرمود. شامی شروع کرد به تصدیق کردن آن حضرت و می‌گفت: راست گفتی. و من مسلمان شدم و گردن نهادم از برای خدا در این زمان.

حضرتؑ فرمود: «بلکه در آن زمان به خدا ایمان آوردی؛ چه پیش از این مسلمان بودی؛ زیرا که اسلام، پیش از ایمان است و مردم بر آن از یکدیگر میراث می‌برند، و دختر و زن را از یکدیگر می‌گیرند، و مناکحه در میان ایشان واقع می‌شود، ولیکن بر ایمان ثواب داده می‌شوند، که خدا بدون آن ثواب عطا نمی‌فرماید».

شامی گفت: راست گفتی و من در این ساعت شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا و آن‌که محمد رسول خداست و آن‌که تو وصی و جانشین اوصیای پیغمبری. پس حضرتؑ به جانب حمران التفات نمود و فرمود که: «سخن را مطابق حدیث رسول جاری می‌سازی و درست می‌گویی و خطا نمی‌کنی». و به جانب هشام بن سالم ملتفت شد و فرمود که: «تو می‌خواهی که موافق حدیث رسولﷺ سخن کنی، ولیکن آن را نمی‌شناسی و نمی‌دانی». بعد از آن به سوی احول متوجه شد و فرمود که: «تو بسیار قیاس می‌کنی و به آن عمل می‌نمایی و روباه بازی در می‌آوری (و به مکر و حیله سخن می‌گویی)، و سخن باطل را به باطلی دیگر می‌شکنی و باطل می‌سازی، مگر این‌که باطل تو را از باطل خصم ظاهرتر و قوی‌تر است». پس به سوی قیس ماصر التفات فرمود و فرمود که: «تو تکلم می‌کنی و خبری که به اعتقاد تو از همهٔ خبرها که از رسول خداﷺ روایت شده، نزدیک‌تر باشد، از هر چیزی به آن دورتر است (یعنی: آنچه در بحث و جدل ذکر می‌نمایی، به اعتقاد خود به قول رسول خداﷺ نزدیک

ثُمَّ الْتَفَتَ إِلىٰ قَيْسٍ الْمَاصِرِ، فَقَالَ: «تَتَكَلَّمُ، وَ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ أَبْعَدُ مَا يَكُونُ مِنْهُ، تَمْزُجُ الْحَقَّ مَعَ الْبَاطِلِ، وَ قَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي عَنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ، أَنْتَ وَ الْأَحْوَلُ قَفَّازَانِ حَاذِقَانِ».

قَالَ يُونُسُ: فَظَنَنْتُ ـ وَ اللّٰهِ ـ أَنَّهُ يَقُولُ لِهِشَامٍ قَرِيباً مِمَّا قَالَ لَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: «يَا هِشَامُ، لَا تَكَادُ تَقَعُ، تَلْوِي رِجْلَيْكَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طِرْتَ، مِثْلُكَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ، فَاتَّقِ الزَّلَّةَ، وَ الشَّفَاعَةُ مِنْ وَرَائِهَا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

۴۳۸ / ۵. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ بَعَثَ إِلَيْهِ وَ هُوَ مُسْتَخْفٍ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، مَا تَقُولُ إِنْ طَرَقَكَ طَارِقٌ مِنَّا؟ أَ تَخْرُجُ مَعَهُ؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ، خَرَجْتُ مَعَهُ، قَالَ: فَقَالَ لِي: فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أُجَاهِدُ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمَ، فَاخْرُجْ مَعِي، قَالَ: قُلْتُ: لَا، مَا أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ: فَقَالَ لِي: أَ تَرْغَبُ بِنَفْسِكَ عَنِّي؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّمَا هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ، فَإِنْ كَانَ لِلّٰهِ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ، فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ نَاجٍ، وَ الْخَارِجُ مَعَكَ هَالِكٌ، وَ إِنْ لَا يَكُنْ لِلّٰهِ حُجَّةٌ فِي الْأَرْضِ، فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ وَ الْخَارِجُ مَعَكَ سَوَاءٌ.

می‌دانی، ولیکن در واقع از همه چیز نسبت به آن دوریش بیشتر است). و حق را با باطل ممزوج می‌سازی، و کمی از حق، از بسیاری از باطل کفایت می‌کند (که به آن حاجتی نباشد)، و تو و احول بسیار بر می‌جهید (و از جای خود به در می‌روید و از شاخ به شاخی می‌دوید و بر چیزی قرار نمی‌گیرید)، ولیکن در جدل استاد و صاحب وقوفید».

یونس می‌گوید: به خدا سوگند که گمان کردم که آن حضرت به هشام بن حکم می‌فرماید نزدیک است به آنچه به هشام بن سالم و ابوجعفر احول فرموده بود. پس فرمود: «ای هشام، نزدیک نمی‌شوی به فرود آمدن بر زمین و پای‌های خویش را می‌پیچی و به هم ضمّ می‌کنی و چون قصد می‌نمایی که به مکانی روی، پرواز می‌کنی (و این کنایه است از کمال ثبات او در مقام جدال و سرعت در بحث و جواب که خصم را مغلوب و منکوب می‌سازد). و باید که مردم، چون تو گفت‌وگو کنند، یا چون تو باید که با مردم گفت‌وگو نماید. پس، از لغزش بپرهیز و شفاعت ما بعد از وقوع آن خواهد بود اگر خدای تعالی خواسته باشد».

۴۳۸ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از ابان که گفت: ابوجعفر احول مرا خبر داد که: زید بن علی الحسین علیه السلام به سوی او فرستاد، و زید خویش را از دشمنان پنهان ساخته بود. احول گفت: به نزد او آمدم، به من گفت: ای ابو جعفر، چه می‌گویی اگر دژکوبنده‌ای از ما، درِ خانهٔ تو را بکوبد، یا شب در آینده‌ای از ما، در شب به نزد تو آید؟ (حاصل معنی، آنکه اگر یکی از ما، یا فرستادگان ما به نزد تو آید و خواسته باشد که با او بیرون آیی، آیا با او بیرون می‌آیی و بر دشمن ما خروج می‌کنی یا نه؟).

احول می‌گوید: به زید گفتم که: اگر آن کس پدر، یا برادر تو باشد، با او بیرون می‌آیم و خروج می‌کنم. زید گفت: من می‌خواهم که خروج نمایم و با این گروه، مجاهده و کارزار کنم. پس تو با من بیرون آی. گفتم: نه، این را نخواهم کرد، فدای تو گردم. زید گفت: آیا خودداری و تن‌پروری می‌کنی و جان خویش را از من مضایقه می‌نمایی؟ گفتم: جز این نیست که این نفس، یک نفس است (یعنی من یک نفرم و از این تن تنها، چه آید در این امر عظیمی که تو در نظر داری؟ یا مراد این است که نفس، یکی است و او را چاره‌ای نیست از فرمان‌برداری خدا و متعدد نیست که اگر به یکی از نافرمانی به عمل آید، به دیگری تدارک آن شود. و این معنی أنسب است به آنچه بعد از این می‌گوید که:) پس اگر برای خدا در زمین، حجتی باشد، آنکه از تو تخلّف ورزیده و بازمانده، رستگار، و آنکه با تو خروج نموده، هلاک گردیده است. و اگر

قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِي عَلَى الْخِوَانِ، فَيُلْقِمُنِي الْبَضْعَةَ السَّمِينَةَ، وَ يُبَرِّدُ لِيَ اللُّقْمَةَ الْحَارَّةَ حَتّىٰ تَبْرُدَ؛ شَفَقَةً عَلَيَّ وَ لَمْ يُشْفِقْ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ النَّارِ إِذْ أَخْبَرَكَ بِالدِّينِ وَ لَمْ يُخْبِرْنِي بِهِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مِنْ شَفَقَتِهِ عَلَيْكَ مِنْ حَرِّ النَّارِ لَمْ يُخْبِرْكَ، خَافَ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَقْبَلَهُ، فَتَدْخُلَ النَّارَ، وَ أَخْبَرَنِي أَنَا، فَإِنْ قَبِلْتُ نَجَوْتُ، وَ إِنْ لَمْ أَقْبَلْ لَمْ يُبَالِ أَنْ أَدْخُلَ النَّارَ.

ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَنْتُمْ أَفْضَلُ أَمِ الْأَنْبِيَاءُ؟ قَالَ: بَلِ الْأَنْبِيَاءُ، قُلْتُ: يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً﴾، لِمَ لَمْ يُخْبِرْهُمْ حَتّىٰ كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ؟ وَ لٰكِنْ كَتَمَهُمْ ذٰلِكَ، فَكَذَا أَبُوكَ كَتَمَكَ؛ لِأَنَّهُ خَافَ عَلَيْكَ.

قَالَ: فَقَالَ: أَمَا وَاللّٰهِ، لَئِنْ قُلْتَ ذٰلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أُقْتَلُ

خدا را در زمین حجتی نباشد، آن‌که از تو تخلف ورزیده و آن‌که همراه تو آمده، با هم برابرند.

زید گفت که: ای ابو جعفر، من با پدرم بر سر سفره می‌نشستم و پدرم پارچهٔ گوشت فربه و پاکیزه را به من لقمه می‌داد و لقمه‌ای که گرم بود، برای من سرد می‌نمود، و بعد از آن‌که سرد می‌شد، به من عطا می‌فرمود از روی شفقت (و مهربانی که نسبت به من داشت و می‌ترسید که طعام گرم مرا اذیت رساند). آیا با این مهربانی که با من داشت، شفقت نداشت و بر من نترسید از آتش جهنّم که مرا اذیت کند در هنگامی که تو را به امر دین خبر داد، و مرا به آن خبر نداد؟ گفتم که: فدای تو گردم، از شفقت آن جناب با تو و از ترس گرمی آتش جهنم، تو را خبر نداده؛ زیرا که بر تو ترسیده که آن را قبول نکنی، و به این سبب داخل جهنّم شوی و مرا خبر داد؛ زیرا که با من چنان نبود که با تو بود. پس اگر قبول کنم، نجات یابم و اگر قبول نکنم، پروایی ندارد که من داخل جهنّم شوم.

بعد از آن، به زید گفتم که: فدای تو گردم، آیا شما بهترید یا پیغمبران؟ گفت: بلکه پیغمبران بهترند. گفتم که: یعقوب به یوسف می‌فرماید که: ﴿يَٰبُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰٓ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا۟ لَكَ كَيْدًا﴾[1]، یعنی: «ای فرزند من، قصّه مکن خواب خویش را بر برادران خود (و آن را به ایشان نقل مکن)، پس حیله کنند از برای تو؛ حیله کردنی به غایت». آیا می‌دانی که چرا ایشان را خبر نداد به پیغمبری و مرتبهٔ یوسف، تا آن‌که برادران او با حیله و مکری ننمایند (یا معنی، آن است که چرا ایشان را خبر نداد تا باشد که با وی مکر نکنند)، ولیکن این امر را از ایشان پوشید (نه از راه عداوت با یوسف و رضا به آنچه با او کردند، و محبت با پسران دیگر و رضا به فعل ایشان، بلکه چون می‌دانست که اگر ایشان را خبر دهد، هر آینه با یوسف می‌کنند با علم پیغمبری او، آنچه با او کردند با جهل به آن، که اگر می‌دانستند موجب کفر ایشان بود). پس همچنین پدرت از تو کتمان کرده و پوشید؛ زیرا که آن حضرت بر تو ترسیده که اگر بگوید، قبول نکنی.

احول می‌گوید که: زید گفت: به خدا سوگند که هر آینه اگر این سخن را می‌گویی و در مادّهٔ من این گمان می‌نمایی، بدان‌که صاحب تو (حضرت باقر، یا صادق ﷺ) در مدینه مرا خبر داد که: من کشته می‌شوم و در کُناسهٔ کوفه، مرا به دار می‌کشند. و مرا خبر داد که صحیفه‌ای در نزد اوست که خبر کشته شدن و بر دار زدن من، در آن است (یعنی: اگر تو آنچه را گفتی برای این

---

۱. یوسف، ۵.

وَ أُصْلَبُ بِالْكُنَاسَةِ، وَ إِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَ صَلْبِي، فَحَجَجْتُ، فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ بِمَقَالَةِ زَيْدٍ وَ مَا قُلْتُ لَهُ، فَقَالَ لِي: «أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ، وَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ، وَ لَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسْلَكاً يَسْلُكُهُ».

٢ ـ بَابُ طَبَقَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الْأَئِمَّةِ ﷺ

٤٣٩ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «الْأَنْبِيَاءُ وَ الْمُرْسَلُونَ عَلىٰ أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ: فَنَبِيٌّ مُنَبَّأٌ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهَا؛ وَ نَبِيٌّ يَرىٰ فِي النَّوْمِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَلَا يُعَايِنُهُ فِي الْيَقَظَةِ، وَ لَمْ يُبْعَثْ إِلىٰ أَحَدٍ، وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مِثْلُ مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ عَلىٰ لُوطٍ ﷺ؛ وَ نَبِيٌّ يَرىٰ فِي مَنَامِهِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ

می‌گویی که من طالب ریاست نباشم، یا از خروج ممنوع شوم و قتال نکنم، فایده ندارد؛ زیرا که من بالاتر از این را دانسته و شنیده‌ام و ممنوع نشدم، و آن همان است که از باقر، یا صادق‌علیهما‌السلام شنیدم که کشته می‌شوم و بر دار می‌روم، و با آن‌که صدق گفتار ایشان را می‌دانم و به امامت ایشان اقرار و اعتراف دارم؛ چه مجاهدهٔ من به جهت طلب ریاست نیست، بلکه به جهت رفع و دفع دشمنان دین است و لهذا از کشته شدن و بر دار رفتن پروا ندارم).

احول می‌گوید که: بعد از آن، به حجّ رفتم و امام جعفر صادق‌علیه‌السلام خبر دادم و به گفتار زید و آنچه من با او گفته بودم، و حضرت فرمود که: «او را گرفته‌ای از همهٔ اطرافش از پیش رو و از پشت سر و از جانب راست و جانب چپ و از بالای سر و از زیر پای‌ها و از برای او، راهی را وانگذاشته‌ای که در آن تواند رفت» (و آنچه حضرت صادق‌علیه‌السلام به احول فرمود، از قبیل آن است که در حدیث سابق فرمود، نه تصویب و اظهار رضامندی به آنچه با زیدعلیه‌السلام کرده است؛ چنانچه مطلع بر حال زید، پوشیده نیست).

۲. باب در بیان طبقات و مراتب انبیا و رسل و ائمه‌علیهم‌السلام (که به معنی پیغمبران و فرستادگان و پیشوایانند و بیان تفاوت مراتب ایشان در پستی و بلندی نسبت به یکدیگر)

۴۳۹ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و دُرست بن ابی منصور، از او روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادق‌علیه‌السلام فرمود که: «انبیا و رسولان، بر چهار طبقه‌اند: اول، پیغمبری است که خبر داده می‌شود در باب احکام و بر نفس خویش، بر سبیل الهام و پیغمبر خود است (که در او انحصار دارد)، و از خود به غیر تجاوز نمی‌کند. دوم، پیغمبری است که اوامر و نواهی، در عالم خواب به او می‌رسد (یا فرشته را در خواب می‌بیند)، و او از او در بیداری می‌شنود، ولیکن او را معاینه نمی‌بیند (که با یکدیگر روبه‌رو شوند و هر یک به چشم خود دیگری را ببینند)، و به سوی کسی مبعوث نشده و بر او امامی گماشته که پیشوای اوست که در تمام امور، به او اقتدا می‌کند،[1] چون امامت ابراهیم‌علیه‌السلام بر لوط. و سوم، پیغمبری است که در خواب می‌بیند آنچه را که مذکور شد، و در بیداری آواز

---

۱. چه امام، در اصل، رشته، یا چوبکی است که بنّایان با آن بنا را راست دارند. (مترجم)

وَ قَدْ أُرْسِلَ إِلىٰ طَائِفَةٍ قَلُّوا أَوْ كَثُرُوا كَيُونُسَ ـ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ـ لِيُونُسَ : ﴿وَأَرْسَلْنَٰهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾ قَالَ: يَزِيدُونَ ثَلَاثِينَ أَلْفاً، وَ عَلَيْهِ إِمَامٌ؛ وَ الَّذِي يَرىٰ فِي نَوْمِهِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ يُعَايِنُ فِي الْيَقَظَةِ، وَ هُوَ إِمَامٌ مِثْلُ أُولِي الْعَزْمِ، وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام نَبِيّاً، وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ حَتّىٰ قَالَ اللّٰهُ : ﴿إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى﴾ فَقَالَ اللّٰهُ : ﴿لَايَنَالُ عَهْدِى الظَّٰلِمِينَ﴾ مَنْ عَبَدَ صَنَماً أَوْ وَثَناً، لَا يَكُونُ إِمَاماً».



را می‌شنود، و فرشته را معاینه می‌بیند، و خدا او را به سوی گروهی فرستاده؛ خواه آن گروه کم باشند و خواه بسیار، چون یونس و خدا در باب یونس فرموده: ﴿وَأَرْسَلْنَـٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾[1]، یعنی: فرستادیم او را ـ یعنی یونس را ـ دیگر باره، بعد از بیرون آمدن از شکم ماهی به سوی صد هزار کس، یا زیاده از آن بودند».

و حضرتﷺ فرمود که: «سی هزار از صد هزار زیاده بودند (و آن‌که گفته که، یعنی گفتیم به یونس که: مخیّری در رفتن به سوی گروهی که صد هزار نفرند، یا به سوی جمعی که از آن بیشترند، خلاف ظاهری را مرتکب شده، و در باب تردیدی که مفاد لفظ اوست، که در آیه وقوع یافته، وجوه بسیار گفته‌اند، و اقوی و اظهر آنها، این است که از برای ابهام باشد. و این کلام، اشاره است به کثرت عدد ایشان در رأی العین)، و بر آن حضرت امامی گماشته بود که به او اقتدا می‌نمود. و چهارم، آن است که در خواب می‌بیند، و در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را معاینه می‌بیند، و حال آن‌که او امام است، چون پیغمبران اولوالعزم (که به معنی صاحبان صبر و ثبات و جدّ و جهد است و ایشان، اصحاب شریعت‌های تازه‌اند که در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده‌اند، و بر تحمل مشقت‌ها و جهاد و مقاتله و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده‌اند. و آنها پنج‌اند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ـ صلوات الله علیه و علیهم ـ چنانچه بیاید). و حضرت ابراهیمﷺ پیغمبر بود و امام نبود، تا آن‌که خدا به او فرمود که: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾، یعنی: «به درستی که من گردانندهام تو را از برای مردمان پیشوایی در دین» (که همه به تو اقتدا نمایند). ﴿قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي﴾، یعنی: «ابراهیم به خدا عرض کرد که: و بعضی از فرزندان و نبیرگان مرا نیز امام گردان». ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّـٰلِمِينَ﴾[2]، یعنی: حق تعالی در جواب ابراهیم فرمود که: نمی‌رسد عهد من (که امامت است) به ستمکاران». و حضرت صادقﷺ فرمود: «یعنی هر که صنم و وثنی را پرستش نمود، امام نمی‌باشد».[3]

---

۱. صافات، ۱۴۷.	۲. بقره، ۱۲۴.

۳. و صنم و وَثَن ـ به تحریک ـ هر دو، بت است و فرق میان آن دو، آن است که صنم، آن است که صورتی داشته باشد و وثن، آن است که او را جثّه‌ای باشد؛ خواه آن جثّه از چوب باشد و خواه از سنگ و خواه از مس باشد و خواه از طلا و نقره یا جوهر. (مترجم)

٤٤٠ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؈ يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ؈ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً، وَ إِنَّ اللّٰهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولاً، وَ إِنَّ اللّٰهَ اتَّخَذَهُ رَسُولاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلاً، وَ إِنَّ اللّٰهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلاً قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَاماً، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ، قَالَ: ﴿إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ قَالَ: «فَمِنْ عِظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِى قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِى ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾»، قَالَ: «لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ».

٤٤١ / ٣ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ هِشَامٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ؈ يَقُولُ: «سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ، وَ هُمْ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ عَلَيْهِمْ دَارَتِ الرَّحىٰ: نُوحٌ، وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ مُوسىٰ، وَ عِيسىٰ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ».

٤٤٢ / ٤ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ أَبِي السَّفَاتِجِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؈، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ؈ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً، وَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولاً، وَ اتَّخَذَهُ رَسُولاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلاً، وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَاماً. فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هٰذِهِ

۴۴۰ / ۲ . محمد بن حسن، از آن‌که او را ذکر کرده، از محمد بن خالد، از محمد بن سِنان، از زید شحّام روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود که: «خدای تبارک و تعالی ابراهیم را بندهٔ خود گردانید، پیش از آن‌که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن‌که او را رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن‌که او را خلیل گرداند،[1] و او را خلیل خود گردانید، پیش از آن‌که او را امام گرداند. پس چون خدا همه چیز را از برای او جمع فرمود، فرمود که: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ به درستی من تو را از برای مردمان پیشوا می‌گردانم، که همه به تو اقتدا کنند».

حضرت فرمود که: «پس به جهت بزرگی امامت و بلندی مرتبهٔ آن در چشم حضرت ابراهیم گفت: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ و بعضی از ذریهٔ مرا نیز امام و پیشوای مردم گردان. خدا فرمود که: عهد من (که امامت است) به ستمکاران نمی‌رسد». حضرت فرمود که: «سفیه نادان و ضعیف زبون، امام و پیشوای پرهیزگاران نمی‌باشد».

۴۴۱ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی خَثعمی، از هشام، از ابن ابی یعفور که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «سادات و رؤسای پیغمبران و رسولان، پنج‌اند (و ایشان، صاحبان صبر و ثبات و جد و جهد از رسولان خدایند، که شریعت‌های تازه داشته‌اند، و در تأسیس و تقریر آنها سعی تمام نموده‌اند، و بر تحمل سختی‌ها و جهاد و آزار کشیدن از سفیهان امت، مراسم صبر و شکیبایی به تقدیم رسانیده‌اند)، و آسیای شریعت خدا بر سر ایشان گردیده، و ایشان: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمداند ـ صلی الله علیه و آله و علی جمیع الأنبیاء ـ».

۴۴۲ / ۴ . علی بن محمد، از سهل بْن زیاد، از محمد بن حسین، از اسحاق بن عبدالعزیز ـ که ابوالسفاتج است ـ، از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «به درستی که خدا، ابراهیم را بندهٔ خود گردانید، پیش از آن‌که او را پیغمبر گرداند، و او را پیغمبر گردانید، پیش از آن‌که او را رسول گرداند، و او را رسول گردانید، پیش از آن‌که او را خلیل گرداند، و او را خلیل گردانید، پیش از آن‌که او را امام

---

۱ . و خُلّت، خالی ساختن دل باشد از غیر خدا، یا مخصوص کردن کسی را به دوستی، و این مرتبه، از رسالت بلندتر است. (مترجم)

الْأَشْيَاءَ وَ قَبَضَ يَدَهُ، قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ فَمِنْ عِظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: يَا رَبِّ ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾».

٣ـ بَابُ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ

۴۴۳ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾: مَا الرَّسُولُ؟ وَ مَا النَّبِيُّ؟ قَالَ: «النَّبِيُّ: الَّذِي يَرىٰ فِي مَنَامِهِ، وَ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ. وَ الرَّسُولُ: الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ يَرىٰ فِي الْمَنَامِ، وَ يُعَايِنُ الْمَلَكَ».

قُلْتُ: الْإِمَامُ مَا مَنْزِلَتُهُ؟ قَالَ: «يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ لَا يَرىٰ، وَ لَا يُعَايِنُ الْمَلَكَ». ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ (وَلَا مُحَدَّثٍ)﴾.

گرداند. پس چون این مراتب را از برای او جمع نمود، دست او را گرفت (که او را بلند مرتبه ساخت، یا خدا دست خود را نگاه داشت؛ به این‌که صنعت خویش را در باب او کامل گردانید)، به ابراهیم فرمود که: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾؛ «ای ابراهیم، به درستی که من تو را پیشوای مردمان می‌گردانم». پس به جهت بزرگی امامت در چشم ابراهیم، عرض کرد که: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِي﴾؛ «ای پروردگار من، و بعضی از ذریهٔ مرا نیز امام گردان». خدا فرمود که: ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ عهد من به ستم کاران نمی‌رسد».

۳. باب در بیان فرق میان رسول و نبی و محدث[1]

۴۴۳ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبة بن میمون، از زراره که گفت: از امام محمد باقر ﷺ سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾[2]، یعنی: «و بود موسی فرستاده‌ای از نزد حضرت عزت» (که خبر دهندهٔ خلق بود از جانب جناب احدیت با بلندی قدر و علو منزلت). که رسول چیست و نبی چه معنی دارد؟ و حضرت فرمود که: «نبی، آن است که فرشته را در خواب می‌بیند، و در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را معاینه نمی‌بیند، و رسول، آن است که آواز را می‌شنود، و فرشته را در خواب می‌بیند، و در بیداری معاینه او را می‌بیند».

عرض کردم که: منزلت امام چیست که در بیداری آواز را می‌شنود، و فرشته را در خواب نمی‌بیند، و در بیداری او را معاینه نمی‌نماید؟ پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾[3] ولا محدّث، یعنی: «و نفرستادیم پیش از فرستادن تو، هیچ رسولی و

---

۱. محدَّث، بر وزن محمّد، در لغت آن است که ظنّ صائبی داشته باشد که هر چه گمان کند، درست باشد؛ که گویا کسی او را به آن خبر داده، ولیکن مراد از محدَّث، در اینجا آن است که مَلَک او را حدیث کند از جانب خدا، چون فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ معصومین - سلام الله علیهم اجمعین -. (مترجم)

۲. مریم، ۵۱.

۳. حج، ۵۲. در این روایت و برخی روایات دیگر باب، لفظ «مُحَدَّث» در ادامهٔ آیه آمده، در حالی که جزء آیه نیست، و توضیح و تفسیر است. به این معنا که در ادامه در یافت وحی و الهامات الاهی، کسانی هستند نیز که از نوعی الهام و علم ویژه برخوردار می‌شوند که از خطا مصون است.
و چنین ذکر شدن آن، برای توضیح تفاوت سه مقام نبوت و رسالت و محدث بودن، از سوی امام ﷺ است.

٤٤٤ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ، قَالَ: كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْمَعْرُوفِيُّ إِلَى الرِّضَا عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي: مَا الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ؟ قَالَ: فَكَتَبَ أَوْ قَالَ: «الْفَرْقُ بَيْنَ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْإِمَامِ أَنَّ الرَّسُولَ: الَّذِي يَنْزِلُ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ، فَيَرَاهُ، وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُ، وَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، وَ رُبَّمَا رَأىٰ فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عليه السلام. وَ النَّبِيُّ رُبَّمَا سَمِعَ الْكَلَامَ، وَ رُبَّمَا رَأَى الشَّخْصَ وَ لَمْ يَسْمَعْ. وَ الْإِمَامُ هُوَ الَّذِي يَسْمَعُ الْكَلَامَ، وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ».

٤٤٥ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْأَحْوَلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الرَّسُولِ وَ النَّبِيِّ وَ الْمُحَدَّثِ، قَالَ: «الرَّسُولُ: الَّذِي يَأْتِيهِ جَبْرَئِيلُ قُبُلاً، فَيَرَاهُ، وَ يُكَلِّمُهُ، فَهٰذَا الرَّسُولُ.

وَ أَمَّا النَّبِيُّ، فَهُوَ الَّذِي يَرىٰ فِي مَنَامِهِ نَحْوَ رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ، وَ نَحْوَ مَا كَانَ رَأىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله مِنْ أَسْبَابِ النُّبُوَّةِ قَبْلَ الْوَحْيِ حَتّىٰ أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ بِالرِّسَالَةِ، وَ كَانَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله - حِينَ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ، وَ جَاءَتْهُ الرِّسَالَةُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ - يَجِيئُهُ بِهَا جَبْرَئِيلُ، وَ يُكَلِّمُهُ بِهَا قُبُلًا، وَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَنْ جُمِعَ لَهُ النُّبُوَّةُ، وَ يَرىٰ فِي مَنَامِهِ، وَ يَأْتِيهِ الرُّوحُ، وَ يُكَلِّمُهُ، وَ يُحَدِّثُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ يَرىٰ فِي الْيَقَظَةِ.

وَ أَمَّا الْمُحَدَّثُ، فَهُوَ الَّذِي يُحَدَّثُ، فَيَسْمَعُ، وَ لَا يُعَايِنُ، وَ لَا يَرىٰ فِي مَنَامِهِ».

٤٤٦ / ٤ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ

هیچ پیغمبری و هیچ محدثی را، مگر آن‌که چون تلاوت می‌کرد، یا آرزو می‌نمود، می‌افکند شیطان در تلاوت، یا آرزوی او، آنچه راکه می‌خواست».

۴۴۴ / ۲ ـ علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرّار روایت کرده است که گفت: حسن بن عباس معروفی، به خدمت حضرت امام رضاعليه‌السلام نوشت که: فدای تو گردم، مرا خبر ده که فرق میان رسول و نبی و امام چه چیز است؟ گفت که: پس آن حضرت نوشت که ـ یا زبانی فرمود که ـ : «فرق میان رسول و نبی و امام، آن است که رسول، آن است که جبرئیل بر او فرود آید، و او جبرئیل را ببیند، و سخن او را بشنود، و وحی بر او نازل شود، و بساست که در خواب دیده، مانند خواب دیدن ابراهیمعليه‌السلام که فرزند خود را سر بُرد. و نبی، بسا است که سخن فرشته را می‌شنود، و بساست که شخص و جثّهٔ او را دیده و چیزی نشنیده. و امام، آن است که سخن را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند».

۴۴۵ / ۳ ـ محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از احول روایت کرده است که گفت: امام محمد باقرعليه‌السلام را سؤال کردم از رسول و نبی و محدَّث. حضرت فرمود که: «رسول، آن است که جبرئیل به نزد او می‌آید رو به رو، پس او را می‌بیند، و با او تکلم می‌کند. پس چنین کسی رسول است. و اما نبی، آن است که در خواب بیند، چون خواب دیدن ابراهیم و مثل آنچه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله در خواب می‌دید از اسباب پیغمبری پیش از وحی تا جبرئیل از جانب خدا به نزد او آمد و رسالت را از برایش آورد، و محمد در هنگامی که اسباب نبوت از برایش جمع شد و رسالت از جانب خدا به او رسید، جبرئیل به وساطت آن، به خدمت آن حضرت می‌آمد و به سبب آن، با او روبه‌رو سخن می‌گفت و از جمله پیغمبران، پیغمبری بود که اسباب پیغمبری از برایش جمع شده بود و در خواب می‌دید و روح (که فرشتهٔ بزرگی است) به نزد او می‌آمد و با او سخن می‌گفت و او را حدیث می‌کرد، و خبر می‌داد در بیداری، بی آن‌که او را ببیند. و اما محدث، کسی است که فرشته او را خبر می‌دهد و به او حدیث می‌کند و صحبت می‌دارد. پس آواز را می‌شنود، ولیکن او را معاینه نمی‌بیند و در خواب نمی‌بیند».

۴۴۶ / ۴ ـ احمد بن محمد (یا علی بن محمد) و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسّان، از ابن فضّال، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از بُرید، از امام محمد باقر و امام جعفر صادقعليهما‌السلام روایت کرده‌اند که در قول خدای عزّوجلّ، همچنین

بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِﷺ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ (وَلَا مُحَدَّثٍ)﴾ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، لَيْسَتْ هٰذِهِ قِرَاءَتَنَا، فَمَا الرَّسُولُ وَ النَّبِيُّ وَ الْمُحَدَّثُ؟

قَالَ: «الرَّسُولُ: الَّذِي يَظْهَرُ لَهُ الْمَلَكُ، فَيُكَلِّمُهُ. وَ النَّبِيُّ هُوَ الَّذِي يَرىٰ فِي مَنَامِهِ، وَ رُبَّمَا اجْتَمَعَتِ النُّبُوَّةُ وَ الرِّسَالَةُ لِوَاحِدٍ. وَ الْمُحَدَّثُ: الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ لَا يَرَى الصُّورَةَ».

قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي رَأىٰ فِي النَّوْمِ حَقٌّ، وَ أَنَّهُ مِنَ الْمَلَكِ؟

قَالَ: «يُوَفَّقُ لِذٰلِكَ حَتّىٰ يَعْرِفَهُ، لَقَدْ خَتَمَ اللّٰهُ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ، وَ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ الْأَنْبِيَاءَ».

٤ ـ بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ

٤٤٧ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِﷺ، قَالَ: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتّىٰ يُعْرَفَ».

٤٤٨ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ،

فرمودند که: ﴿وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾[1] ولا محدَّث. برید می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، این قرائت، قرائت ما نیست (و ما با این وضع نمی‌خوانیم؛ چه در قرآن لفظ ولا محدّث وجود ندارد، و شاید که در قرآن اهل بیت چنین بوده). بُرید، عرض کرد که: پس رسول و نبی و محدّث کیانند و صفت ایشان چیست؟ حضرت فرمود که: «رسول، آن است که فرشته از برایش ظاهر می‌شود، و با او سخن می‌گوید. و نبی، آن است که در خواب می‌بیند و بسا است که نبوت و رسالت از برای یکی جمع می‌شود. و محدّث آن است که آواز فرشته را می‌شنود و صورت او را نمی‌بیند».

برید می‌گوید که: عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می‌داند که آنچه در خواب دیده، حق و درست است و این‌که آن سخن از فرشته است؟ حضرت فرمود که: «خدا او را توفیق می‌دهد از برای آن تا آن را بشناسد و بداند که از جانب خداست. و هر آینه خدا، کتاب‌های آسمانی را به کتاب شما ـ که قرآن است ـ ختم نمود (که قرآن، آخر کتاب‌ها است که بعد از آن، کتابی از آسمان فرود نیاید)، و پیغمبر شما ـ که محمد است ـ پیغمبران را ختم فرموده» (که آخرین ایشان است که بعد از او پیغمبری مبعوث نشود).

۴. باب در بیان این‌که حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلائق، مگر به واسطهٔ امام

۴۴۷ / ۱. محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عُمیر، از حسن بن محبوب، از داود رقّی، از امام موسی کاظم ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجت برپا نمی‌شود از برای خدا بر آفریدگانش (که در روز قیامت ایشان را بازخواست کند، که چرا چنین کردید و چرا چنان نکردید؟) مگر به واسطهٔ امام، تا خدا با امام شناخته شود، یا شناسانیده شود» (که امام ﷺ او را به مردم بشناساند، یا او امام را به مردم بشناساند تا بشناساند به ایشان آنچه را که در دین ضرور است. و کلام احتمال غیر این را نیز دارد و اظهر احتمالات، احتمال دوم است؛ زیرا که در بعضی از نسخه‌های کافی، به جای حتی یعرف، حیّ یعرف است و ترجمهٔ آن، این است که مگر با امام زنده‌ای که معروف باشد و مردم او را بشناسند).

۴۴۸ / ۲. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء روایت کرده

---

۱. حج، ۵۲.

قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَاﷺ يَقُولُ: «إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِﷺ قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عَلىٰ خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتّىٰ يُعْرَفَ».

٤٤٩ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاﷺ، قَالَ: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتّىٰ يُعْرَفَ».

٤٥٠ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِﷺ : «الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ، وَ مَعَ الْخَلْقِ، وَ بَعْدَ الْخَلْقِ».

٥ ـ بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ

٤٥١ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِﷺ: تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: يَكُونُ إِمَامَانِ؟ قَالَ: «لَا، إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ».

٤٥٢ / ٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ، كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً، رَدَّهُمْ، وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً، أَتَمَّهُ لَهُمْ».

٤٥٣ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِﷺ، قَالَ: «مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلّٰهِ فِيهَا الْحُجَّةُ، يُعَرِّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلىٰ سَبِيلِ اللّٰهِ».

است که گفت: شنیدم از امام رضاﷺ که می‌فرمود: «امام جعفر صادقﷺ فرمود که: حجت برپا نمی‌شود از برای خدای عزّوجلّ بر خلقش، مگر با امام، تا شناخته شود» (یا با امام زنده‌ای که معروف باشد؛ چنانچه گذشت).

۴۴۹ / ۳. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن عُمارة، از ابوالحسن حضرت امام رضاﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «حجّت برپا نمی‌شود از برای خدا بر خلقش، مگر با امامی تا بشناساند» (یا امام زنده‌ای که معروف باشد؛ چنانچه که معلوم شد).

۴۵۰ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از خلف بن حمّاد، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقﷺ فرمود که: «حجت پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق بوده و هست و خواهد بود».

۵. باب در بیان این‌که زمین از حجت خدا خالی نمی‌باشد

۴۵۱ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عُمیر، از حسین بن ابی العلاء که گفت: به خدمت امام جعفر صادقﷺ عرض کردم که: آیا می‌شود که زمین باشد و امامی در آن نباشد؟ حضرت فرمود: «نه». عرض کردم که دو امام، در آن می‌باشند؟ فرمود: «نه، مگر آن‌که یکی از این دو امام، ساکت باشد» (یعنی از دعوت و تعریف از پیش خود).

۴۵۲ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از منصور بن یونس و سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمار، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که زمین از خلائق خالی نمی‌گردد، مگر آن‌که در آن امامی هست، تا آن‌که اگر مؤمنان چیزی را در دین زیاد کنند، ایشان را برگرداند، و اگر چیزی را کم کنند، آن را از برای ایشان تمام گرداند».

۴۵۳ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از ربیع بن محمد مُسْلی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «زمین از حالی به حالی نمی‌گردد، مگر آن‌که خدا را در آن حجتی است که حلال و حرام را به مردم می‌شناساند، و ایشان را به سوی راه خدا می‌خواند».

٤٥٤ / ٤ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا».

٤٥٥ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَحَدِهِمَا ؑ، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ لَمْ يَدَعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ، وَ لَوْ لَا ذٰلِكَ لَمْ يُعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ».

٤٥٦ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتْرُكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ عَادِلٍ».

٤٥٧ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ؛ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ وَ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَمَّنْ يَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؑ قَالَ: «اللّٰهُمَّ، إِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلىٰ خَلْقِكَ».

٤٥٨ / ٨ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: قَالَ: «وَ اللّٰهِ، مَا تَرَكَ اللّٰهُ أَرْضاً مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ آدَمَ ؑ إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدىٰ بِهِ إِلَى اللّٰهِ، وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، وَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلىٰ عِبَادِهِ».

٤٥٩ / ٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ؑ: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ، وَ أَنَا وَ اللّٰهِ ذٰلِكَ الْحُجَّةُ».

٤٦٠ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ، لَسَاخَتْ».

۴۵۴ / ۴ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: زمین بی امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمود: «نه».

۴۵۵ / ۵ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام محمد باقر﷣ یا امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «خدای عزّ و جلّ، زمین را بی عالم ـ که مراد از آن، امام و حجت خداست ـ وانگذاشته و اگر این عالم نمی‌بود، حق از باطل شناخته نمی‌شد».

۴۵۶ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «خدا از آن جلیل‌تر و عظیم‌تر است که زمین را بی عالم واگذارد».

۴۵۷ / ۷ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو اسامه و هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق، از آن‌که بر او وثوق و اعتمادی داشته، از اصحاب امیر المؤمنین﷣ روایت کرده‌اند که امیر المؤمنین﷣ فرمود که: «بار خدایا، به درستی که تو زمین خویش را خالی نمی‌گذاری از حجتی که از برای تو باشد بر آفریدگانت».

۴۵۸ / ۸ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر﷣ روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند که خدا زمین را وانگذاشته از وقتی که قبض روح آدم فرموده تا امروز، مگر آن‌که در آن، امام و پیشوا بوده که به سبب او راه یافتن به سوی خدا به عمل آید. و امام، و حجت خداست بر بندگان او و زمین باقی نمی‌ماند بدون امامی که حجت است از برای خدا بر بندگانش».

۴۵۹ / ۹ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از ابو علی بن راشد روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم﷣ فرمود: «به درستی که زمین از حجتی خالی نمی‌باشد. و من، به خدا سوگند که همان حجتم».

۴۶۰ / ۱۰ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق﷣ عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می‌ماند؟ فرمود که: «اگر زمین بی امام باقی می‌ماند، فرو می‌رفت و پنهان می‌شد» (و شاید که

٤٦١ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: فَإِنَّا نُرَوّىٰ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام أَنَّهَا لَا تَبْقىٰ بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللّٰهُ تَعَالىٰ عَلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ، أَوْ عَلَى الْعِبَادِ؟ فَقَالَ: «لَا، لَا تَبْقىٰ، إِذاً لَسَاخَتْ».

٤٦٢ / ١٢ . عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ أَبِي هَرَاسَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً، لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ».

٤٦٣ / ١٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: «لَا». قُلْتُ: إِنَّا نُرَوّىٰ أَنَّهَا لَا تَبْقىٰ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: «لَا تَبْقىٰ، إِذاً لَسَاخَتْ».

٦ ـ بَابُ أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ

٤٦٤ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ ابْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ».

٤٦٥ / ٢ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «لَوْ بَقِيَ اثْنَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلىٰ صَاحِبِهِ».

این کنایه باشد از هلاکت اهل زمین).

۴۶۱ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از محمد عیسی، از محمد بن فُضیل، از ابوالحسن حضرت امام رضا‌ﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: آیا زمین بی امام باقی می‌ماند؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: روایت به ما رسیده از امام جعفر صادق‌ﷺ که آن حضرت فرموده است که: «زمین، بی امام باقی نمی‌ماند، مگر این‌که خدا غضب کند بر اهل زمین یا بر بندگان». حضرت فرمود: «نه، چنان باقی نخواهد ماند، و در آن هنگام که امام‌ﷺ در آن نباشد، هر آینه فرو می‌رود».

۴۶۲ / ۱۲ . علی از محمد بن عیسی، از ابو عبدالله مؤمن، از ابو هَراسه، از امام محمد باقر‌ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «اگر امام یک ساعت از زمین برداشته شود (که در آن نباشد)، هر آینه زمین به موج در آید و اهلش در آن فرو روند؛ چنانچه دریا به موج می‌آید و اهل خویش را غرق می‌کند».

۴۶۳ / ۱۳ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا‌ﷺ سؤال کردم که: آیا زمین بی امام می‌ماند؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: روایت به ما می‌رسد که زمین، باقی نمی‌ماند (یعنی بی امام)، مگر آن‌که خدای عزّوجلّ بر بندگان خشم گیرد. حضرت فرمود که: «باقی نمی‌ماند و در هنگامی که امام در آن نباشد، هر آینه فرو خواهد رفت».

۶. باب در بیان این‌که اگر در زمین باقی نمانند مگر دو مرد، البته یکی از این دو حجت خواهد بود

۴۶۴ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابن طیّار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ﷺ که می‌فرمود: «اگر در زمین باقی نماند مگر دو نفر، هر آینه یکی از این دو حجت است».

۴۶۵ / ۲ . احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، هر دو روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی بن عُبید، از محمد بن سِنان، از حمزة بن طیّار، از امام جعفر صادق‌ﷺ که آن حضرت فرمود: «اگر دو نفر در دنیا باقی بمانند، هر آینه یکی از این دو، حجت است بر صاحب و رفیق خود».

● مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ؛ مِثْلَهُ.

٤٦٦ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ كَرَّامٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ». وَ قَالَ: «إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ؛ لِئَلَّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلَيْهِ».

٤٦٧ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ، لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ، أَوِ الثَّانِي الْحُجَّةَ».

الشَّكُّ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ.

٤٦٨ / ٥ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ النَّهْدِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ، لَكَانَ الْإِمَامُ أَحَدَهُمَا».

٧ ـ بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَ الرَّدِّ إِلَيْهِ

٤٦٩ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللّٰهَ مَنْ يَعْرِفُ اللّٰهَ، فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللّٰهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هٰكَذَا ضَلَالاً».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا مَعْرِفَةُ اللّٰهِ؟ قَالَ: «تَصْدِيقُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله، وَ مُوَالَاةُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ الِائْتِمَامُ بِهِ وَ بِأَئِمَّةِ الْهُدىٰ عليهم السلام، وَ الْبَرَاءَةُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ، هٰكَذَا يُعْرَفُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

٤٧٠ / ٢ . الْحُسَيْنُ، عَنْ مُعَلًّى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ

● محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، مثل این را روایت کرده است.

۴۶۶ / ۳. محمد بن یحیی، از آن‌که او را ذکر کرده، از حسن بن موسی خشّاب، از جعفر بن محمد، از کرّام روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اگر مردم همه دو نفر باشند، که یکی از این دو نفر البته امام خواهد بود». و فرمود که: «به تحقیق که آخر کسی که می‌میرد، امام است تا آن‌که کسی بر خدای عزّوجلّ حجت نتواند آورد، که او را واگذاشته بی آن‌که حجت خدا بر او تمام باشد».

۴۶۷ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد برقی، از علی بن اسماعیل، از ابن سِنان، از حمزة بن طیّار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «اگر در زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از این دو، حجت خواهد بود». یا فرمود که: «دوم، حجت است». و شک از احمد بن محمد ناشی شده است.

۴۶۸ / ۵. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از نَهدی، از پدرش، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اگر در زمین هیچ‌کس نباشد مگر دو نفر، البته امام یکی از این دو خواهد بود».

۷. باب در بیان معرفت و شناخت امام و وجوب رد کردن امر به سوی او

۴۶۹ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن فُضیل، از ابوحمزه که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «خدا را عبادت و بندگی نمی‌کند، مگر آن کس که خدا را بشناسد. اما آن کس که خدا را نمی‌شناسد، جز این نیست که عبادت می‌کند همچنین که می‌بیند از مردم از روی ضلالت و گمراهی، یا در حالی که گمراه است». عرض کردم که: فدای تو گردم، پس شناخت خدا چه چیز است؟ حضرت فرمود که: «تصدیق کردن خدای عزّوجلّ و تصدیق رسول او در آنچه آن جناب فرموده. و آن حضرت آورده، و موالات و دوستی با علی، و اقتدای به آن حضرت در اعتقاد و گفتار و کردار، و به ائمه هدی علیهم السلام، و برائت و بیزاری به سوی خدای عزّوجلّ از دشمنان ایشان. و خدای عزّوجلّ همچنین شناخته می‌شود».

۴۷۰ / ۲. حسین، از مُعلّی، از حسن بن علی، از احمد بن عائذ، از پدرش، از ابن اُذینه روایت کرده است که گفت: حدیث کردند ما را چندین نفر، از امام محمد باقر یا امام جعفر

أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، قَالَ: حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِناً حَتَّىٰ يَعْرِفَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْأَئِمَّةَ كُلَّهُمْ وَ إِمَامَ زَمَانِهِ، وَ يَرُدَّ إِلَيْهِ، وَ يُسَلِّمَ لَهُ». ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ يَعْرِفُ الْآخِرَ وَ هُوَ يَجْهَلُ الْأَوَّلَ؟!».

٤٧١ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: قُلْتُ: لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَةٌ عَلىٰ جَمِيعِ الْخَلْقِ؟ فَقَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولاً وَ حُجَّةً لِلّٰهِ عَلىٰ جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ، فَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ، وَ اتَّبَعَهُ، وَ صَدَّقَهُ، فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ؛ وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقْهُ وَ يَعْرِفْ حَقَّهُمَا، فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَ هُوَ لَا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ يَعْرِفُ حَقَّهُمَا؟!»

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا تَقُولُ فِيمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ، وَ يُصَدِّقُ رَسُولَهُ فِي جَمِيعِ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ؟ أَيَجِبُ عَلىٰ أُولٰئِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِكُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ، أَ لَيْسَ هٰؤُلَاءِ يَعْرِفُونَ فُلَاناً

صادق ﷺ که آن حضرت فرمود که: «بندهٔ خدا مؤمن نمی‌باشد تا آن‌که خدا و رسول خدا و همهٔ ائمهٔ هدی را بشناسد، و امام زمان خویش را بشناسد، و مشکلاتی که دارد به سوی او برگرداند، و در معضلات به او رجوع نماید، و او را تصدیق نماید در آنچه می‌فرماید». بعد از آن فرمود که: «چگونه آخر را می‌شناسد و حال آن‌که او اول را نمی‌داند، و معرفتی به حالش ندارد؟» (و شاید که مراد از اول، خدا و رسول باشد. پس مراد از آخر، ائمه باشد. و می‌تواند که مراد از آخر، امام زمان باشد، و بنابر این، مراد از اول، امامان پیش از او باشد. و معنی دوم در نزد حقیر ظاهرتر است).

۴۷۱ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از زراره روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر ﷺ عرض کردم که: مرا خبر ده که آیا شناختن امامی که از شما اهل بیت باشد، بر همهٔ خلائق واجب است؟ حضرت فرمود که: «خدای عزّوجلّ محمد ﷺ را به سوی همهٔ مردمان مبعوث فرمود، تا آن‌که رسول و حجتی باشد از برای خدا بر تمام خلق در زمین، که سکنی دارند. پس هر که به خدا ایمان آورد و به محمد (که رسول خداست ﷺ) ایمان آورد، و او را پیروی کند و تصدیق نماید، معرفت امامی که از ما باشد، بر او واجب است. و هر که به خدا ایمان نیاورده، و بر رسول خدا نگرویده، و او را پیروی ننموده و تصدیق نکرده، و حق خدا و رسول را نشناخته، چگونه معرفت امام بر او واجب است؟ با آن‌که به خدا و رسول خدا ایمان ندارد، و حق ایشان را نمی‌شناسد» (چه معرفت امام، فرع معرفت ایشان است و آنچه اوّلاً و بالذات واجب است، معرفت خدا و رسول و ایمان به ایشان است، و بعد از آن، معرفت امام ﷺ واجب می‌شود).

زراره می‌گوید که عرض کردم: پس چه می‌فرمایی در باب کسی که به خدا و رسول خدا ایمان می‌آورد، و رسول خدا را تصدیق می‌کند در تمام آنچه خدا بر او فرو فرستاده، آیا بر این گروه واجب است که شما را چنانچه باید بشناسد؟ (یعنی با این حال به سوی امام چه حاجت است؟ و گویا زراره قول امام ﷺ را که پیغمبر را تصدیق کند، حمل نموده بر تصدیق اجمالی به آنچه آن حضرت آورده، و لهذا تصدیق تفصیلی را مورد سؤال کرده از احتیاج به امام، با این حال سؤال کرد). و حضرت اشاره به جهت احتیاج فرمود و فرمود که: «آری. آیا چنین نیست که این گروه مخالفان فلان و فلان را بشناسد و اعتقاد به خلافت و امامت اینها داشته باشند؟» عرض کردم: بلی. فرمود که: «آیا گمان داری که خدا کسی است که معرفت این خلفای جور

وَ فُلَاناً؟» قُلْتُ: بَلىٰ، قَالَ: «أَ تَرىٰ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الَّذِي أَوْقَعَ فِي قُلُوبِهِمْ مَعْرِفَةَ هٰؤُلَاءِ؟ وَ اللّٰهِ، مَا أَوْقَعَ ذٰلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا الشَّيْطَانُ، لَا وَاللّٰهِ، مَا أَلْهَمَ الْمُؤْمِنِينَ حَقَّنَا إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

۴۷۲ / ۴ . عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّمَا يَعْرِفُ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ يَعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ وَ مَنْ لَا يَعْرِفِ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لَا يَعْرِفِ الْإِمَامَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّمَا يَعْرِفُ وَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللّٰهِ هٰكَذَا - وَ اللّٰهِ - ضَلَالاً».

۴۷۳ / ۵ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ ذَرِيحٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله، فَقَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِمَاماً، ثُمَّ كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام إِمَاماً، ثُمَّ كَانَ الْحُسَيْنُ عليه السلام إِمَاماً، ثُمَّ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِمَاماً، ثُمَّ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام إِمَاماً، مَنْ أَنْكَرَ ذٰلِكَ، كَانَ كَمَنْ أَنْكَرَ مَعْرِفَةَ اللّٰهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - وَ مَعْرِفَةَ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله».

ثُمَّ قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَنْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَعَدْتُهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ لِي: «إِنِّي إِنَّمَا حَدَّثْتُكَ لِتَكُونَ مِنْ شُهَدَاءِ اللّٰهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - فِي أَرْضِهِ».

۴۷۴ / ۶ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي لَيْلىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّكُمْ

را در دل‌های ایشان افکنده باشد؟ به خدا سوگند، که این را در دل‌های ایشان نینداخته، مگر شیطان؛ چه این عارفان تصدیق را داشتند و شیطان ایشان را گمراه گردانید تا آن‌که کردند آنچه کردند (پس صاحب تصدیق از اضلال شیطان، ایمن نیست و باید که امامی باشد که در مقابل ضلالت آن ملعون، مردم را هدایت فرماید. و می‌تواند که سؤال زراره در مرتبهٔ دوم از وجود امام و وجوب معرفت او باشد، بر هر که ایمان به خدا و رسول آورد تا روز قیامت. و سؤال اول از حال گذشتگان باشد و جواب حضرت محمول باشد بر این‌که همهٔ امت اتفاق دارند بر وجوب وجود امام، مگر آن‌که مخالفان در تعیین آن خطا و غلط کرده‌اند به علت اغوای شیطان. و مؤید این وجه است آنچه حضرت در آخر حدیث فرمود که:) به خدا سوگند که به مؤمنین حق ما را کسی الهام نکرده، مگر خدای عزّوجلّ».

۴۷۲ / ۴ . از او، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی المِقدام، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر﷣ که می‌فرمود: «جز این نیست که خدا را می‌شناسد و او را عبادت می‌کند، هر که خدا و امام او را از ما اهل بیت شناخته باشد. و هر که خدای عزّوجلّ را نشناسد و امامی را که از ما اهل بیت باشد، نداند، همچنین به خدا سوگند، غیر خدا را می‌شناسد و می‌پرستد از روی گمراهی».

۴۷۳ / ۵ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فَضالة بن ایّوب، از معاویة بن وهْب، از ذَریح روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق﷣ را از امامان بعد از پیغمبر ﷺ سؤال کردم. حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین﷣ امام بود، پس امام حسن، بعد از آن امام حسین، بعد از آن حضرت علی الحسین، بعد از آن حضرت محمد بن علی امام بودند. و هر که این را انکار کند، چون کسی است که معرفت خدای تبارک و تعالی و معرفت رسول ﷺ را انکار کرده باشد».

ذَریح می‌گوید که: من عرض کردم که: بعد از آن، امام تویی ـ پس سه مرتبه این مقاله را مکرر کردم ـ حضرت فرمود که: «تو را حدیث نکردم مگر به جهت آن‌که تو از جملهٔ گواهان خدای تبارک و تعالی، یا شهیدان راه او باشی در زمین» (چه مؤمنان در نزد خدا شهیدان و به منزلهٔ ایشانند).

۴۷۴ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از آن‌که او را ذکر کرده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از پدرش، از امام جعفر

لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتّىٰ تَعْرِفُوا، وَ لَا تَعْرِفُوا حَتّىٰ تُصَدِّقُوا، وَ لَا تُـصَدِّقُوا حَـتّىٰ تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَةً لَا يَصْلُحُ أَوَّلُهَا إِلَّا بِآخِرِهَا، ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّـلَاثَةِ، وَ تَاهُوا تَيْهاً بَعِيداً؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْعَمَلَ الصَّالِحَ، وَ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ إِلَّا الْوَفَاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ، فَمَنْ وَفىٰ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ بِشَرْطِهِ، وَ اسْتَعْمَلَ مَا وَصَفَ فِي عَهْدِهِ، نَالَ مَا عِنْدَهُ، وَ اسْتَكْمَلَ وَعْدَهُ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ أَخْبَرَ الْعِبَادَ بِطُرُقِ الْهُدىٰ، وَ شَرَعَ لَهُمْ فِيهَا الْمَنَارَ، وَ أَخْبَرَهُمْ كَيْفَ يَسْلُكُونَ، فَقَالَ: ﴿وَإِنِّى لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ﴾ وَ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ﴾ فَمَنِ اتَّقَى اللّٰهَ فِيمَا أَمَرَهُ، لَقِيَ اللّٰهَ مُؤْمِناً بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ ﷺ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، فَاتَ قَـوْمٌ، وَ مَـاتُوا قَـبْلَ أَنْ يَهْتَدُوا، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ آمَنُوا، وَ أَشْرَكُوا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ؛ إِنَّهُ مَنْ أَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا، اهْتَدىٰ؛ وَ مَنْ أَخَذَ فِي غَيْرِهَا، سَلَكَ طَرِيقَ الرَّدىٰ؛ وَصَلَ اللّٰهُ طَاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ

صادقؑ که آن حضرت فرمود که: «صالح و نیکو نمی‌باشید تا عارف شوید و خدا را بشناسید، و عارف نمی‌باشید تا تصدیق کنید، و تصدیق نمی‌کنید تا تسلیم کنید و گردن گذارید درهای چهارگانه را (که عبارت است از: توبه کردن از شرک، و ایمان به وحدانیت، و عمل صالح، و هدایت یافتن به حجت‌های خدا که در آیهٔ بعد مذکور است. و بعضی گمان کرده‌اند که درهای چهارگانه: محمد و علی و حسن و حسین‌اند ـ صلوات الله علیهم ـ) و اول این درها، صلاحیت ندارد مگر به آخر آن، و تسلیم آن، بدون تسلیم باقی نفع نمی‌بخشد، و اصحاب سه در از این چهار در ـ که مخالفانند که درِ حجت را ندارند ـ گمراه شده‌اند و حیران گردیده‌اند؛ حیرانی دوری (تا به آنان که صاحب هیچ درْ یا یک درْ و یا دو درند چه رسد). و به درستی که خدای تبارک و تعالی قبول نمی‌فرماید، مگر عملی را که شایسته باشد، و نمی‌پذیرد از بندگان، مگر وفای به شرط‌ها و عهدهای آن جناب (که کنایه است از امور چهارگانه که شروط آمرزش‌اند).

پس هر که با خدای عزّوجلّ به آن شروطی که مقرر فرموده، وفا کند، و کار کند آنچه را که در عهد و کتاب خویش وصف نموده، می‌رسد به آنچه در نزد خداست از درجات بلند و آنچه را که به او وعده داده، تمام آن را می‌گیرد. به درستی که خدای تبارک و تعالی بندگان خویش را به راه‌های هدایت خبر کرده، و در آن راه‌ها نشانه را از برای ایشان قرار داده، که راستی آنها را با آن نشانه‌ها بفهمد، و ایشان را خبر داده که چگونه سلوک کنند، و به چه وضع در آن راه روند.

پس فرمود: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَـٰلِحًا ثُمَّ ٱهْتَدَىٰ﴾[1]، یعنی: «به درستی که من هر آینه به غایت آمرزنده‌ام کسی را که توبه نمود از شرک، و از آن بازگشت و ایمان آورد به وحدانیت من و به آنچه پیغمبران من از نزد من آورده‌اند، و عمل شایسته‌ای را به جا آورد. پس راه راست یافت». و فرموده که: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْمُتَّقِينَ﴾[2]، یعنی: «جز این نیست که خدای تعالی عمل را قبول می‌فرماید از پرهیزگاران». پس هر که از خدا پرهیز کند و بترسد از مخالفت او، در باب آنچه او را به آن امر فرموده، خدا را ملاقات کند و حال آن‌که مؤمن باشد به آنچه محمدﷺ آورده، ولیکن این پرهیزگاری و ملاقات بسیار دور است. و گروهی مردند و مردند پیش از آن‌که راه راست یابند، و گمان کردند که ایمان آورده‌اند و شرک آورده بودند،

---

۱. طه، ۸۲. ۲. مائده، ۲۷.

بِطَاعَةِ رَسُولِهِ، وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ. فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وُلَاةِ الْأَمْرِ، لَمْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ لَا رَسُولَهُ، وَ هُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا أُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾، وَ الْتَمِسُوا الْبُيُوتَ الَّتِي أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ؛ فَإِنَّهُ أَخْبَرَكُمْ أَنَّهُمْ ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ إِقَامِ الصَّلٰوةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾ إِنَّ اللّٰهَ قَدِ اسْتَخْلَصَ الرُّسُلَ لِأَمْرِهِ، ثُمَّ اسْتَخْلَصَهُمْ مُصَدِّقِينَ بِذٰلِكَ فِي نُذُرِهِ، فَقَالَ: ﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ تَاهَ مَنْ جَهِلَ، وَ اهْتَدىٰ مَنْ أَبْصَرَ



از آنجا که نمی‌دانستند که آن شرک است. به درستی که هر که در آید به خانه‌ها از درهای آن، راه راست یافته و هر که در غیر آن رفته، در راه هلاکت سلوک نموده. خدا طاعت و فرمان‌برداری ولی و صاحب امر خود را به طاعت رسول خویش پیوند نموده، و طاعت رسول خویش را به طاعت خود وصل فرموده. پس هر که طاعت والیان امر خدا را ترک کند، خدا و رسول او را اطاعت نکرده، و آن طاعت اقرار و اعتراف است به آنچه از نزد خدای عزّ و جلّ فرود آمده: ﴿خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾[1]، یعنی: «فرا گیرید آرایش خویش را در نزد هر مسجدی» (و مراد امام علیه السلام، این است که در نزد هر عبادتی، معرفت امام را داشته باشید، و خود را به آن زینت دهید). و بجویید خانه‌هایی را که خدا اذن داده و امر فرموده به آن‌که برداشته شود و بلند گردد که به تعظیم، آن را بلند قدر و بزرگ دانند و در آنها نام خدا یاد شود و احکام و آیات او را در آن خانه‌ها مذکور سازند.

پس به درستی که خدا شما را خبر داده: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَـٰرُ﴾[2]، یعنی: «در سورهٔ نور که ایشان ـ یعنی صاحبان آن خانه‌ها ـ مردانی چنداند که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد امر او سبحانه، مشغول نمی‌سازد و باز نمی‌دارد ایشان را تجارت و بازرگانی، از یاد کردن خدا و به پا داشتن نماز و از دادن زکات، و با وجود مبادرت به طاعت و استغراق در بندگی و عبادت، می‌ترسند از روزی که دل‌ها بگردند در آن از دریافتن، و دیده‌ها از دیدن» (یا از هر طرف گردند تا بلکه بدانند که چاره چیست، و ببینند که نامهٔ ایشان از کجا به دید می‌آید، و این ترجمهٔ آیه‌ای است که حضرت به طریق اقتباس در کلام خویش تضمین فرموده و نظم آیه چنین است).

به درستی که خدا رسولان را برای امر خویش خالص گردانیده (که از غیر او فارغند). بعد از آن، ایشان را خالص گردانیده؛ در حالتی که تصدیق شدگان بودند به سبب خلوص و اخلاص در باب انذارات خدا و ترسی که به مردم می‌دادند (از عقوبت‌های دنیوی و اخروی به معجزات یا این‌که هر یک از این رسولان، تصدیق همه را می‌نمودند در میانهٔ پیغمبران منذر که خدا ایشان را برای ترسانیدن خلائق فرستاد). پس فرمود: ﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا

---

۱. اعراف، ۳۱.
۲. نور، ۳۷.

وَ عَقَلَ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَقُولُ: ﴿فَإِنَّهَا لَاتَعْمَى ٱلْأَبْصَـٰرُ وَلَـٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِى فِى ٱلصُّدُورِ﴾ وَ كَيْفَ يَهْتَدِي مَنْ لَمْ يُبْصِرْ؟! وَ كَيْفَ يُبْصِرُ مَنْ لَمْ يَتَدَبَّرْ؟! اتَّبِعُوا رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عليهم السلام، وَ أَقِرُّوا بِمَا نَزَلَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ، وَ اتَّبِعُوا آثَارَ الْهُدىٰ؛ فَإِنَّهُمْ عَلَامَاتُ الْأَمَانَةِ وَ التُّقىٰ.

وَ اعْلَمُوا: أَنَّهُ لَوْ أَنْكَرَ رَجُلٌ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عليه السلام، وَ أَقَرَّ بِمَنْ سِوَاهُ مِنَ الرُّسُلِ، لَمْ يُؤْمِنْ؛ اقْتَصُّوا الطَّرِيقَ بِالْتِمَاسِ الْمَنَارِ، وَ الْتَمِسُوا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ الْآثَارَ؛ تَسْتَكْمِلُوا أَمْرَ دِينِكُمْ، وَ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ».

۴۷۵ / ۷. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ صَغِيرٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، أَنَّهُ قَالَ: «أَبَى اللّٰهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ؛ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَباً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً، وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، ذَاكَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَنَحْنُ».

۴۷۶ / ۸. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «كُلُّ مَنْ دَانَ

نَذِيرٌ﴾[1]، یعنی: «و نیست هیچ امتی از امم سابقه، مگر آن‌که گذشت در میان ایشان به پیغمبری بیم کننده که مردم را می‌ترساند». و هر که جاهل باشد و امام خود را نشناسد، سرگردان و متحیر است، و هر که بینا و عاقل باشد، و امام خویش را بشناسد، راه راست یافته است.

به درستی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهَا لَاتَعْمَى ٱلْأَبْصَـٰرُ وَلَـٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِى فِى ٱلصُّدُورِ﴾[2]، یعنی: «پس به درستی که قصه این است که: کور و نابینا نیست ظاهر ایشان؛ چه همه چیز را می‌بینند، ولیکن نابینا است از مشاهدهٔ اعتبار دل‌هایی که در سینه‌های ایشان است». چگونه راه راست یابد آن‌که بینایی ندارد؟ و چگونه بینایی به هم رساند آن‌که تدبر و عاقبت اندیشی نمی‌کند؟ پیروی کنید رسول خدا ﷺ و اهل بیت او را و اقرار کنید به آنچه از نزد خدا فرود آمده و آثار هدایت را (که آثار ائمهٔ هدی است) پیروی نمایید؛ زیرا که ایشان نشانه‌های امانت و پرهیزگاری‌اند.

و بدانید که اگر مردی عیسی، پسر مریم را انکار کند و به هر که غیر او باشد از پیغمبران، اقرار داشته باشد، ایمان ندارد. و راه الهی را پیروی کنید، به جستن نشانهٔ آن (که ائمه‌اند) و آثار ایشان را بجویید از پس پرده‌های ظلمانی (که عنکبوت، زبان مخالفان آن را تنیده)، تا امر دین خود را کامل گردانید و به خدا که ـ پروردگار شما است ـ ایمان آورید».

۴۷۵ / ۷. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن حسین بن صغیر، از آن‌که او را حدیث کرده، از رِبعی بن عبدالله، از امام جعفر صادق ؑ که آن حضرت فرمود: «خدا ابا و امتناع فرموده از آن‌که چیزها جاری و موجود شوند، مگر به اسباب. پس از برای هر چیزی از ممکنات، سببی قرار داده و برای هر سببی شرحی قرار داده (که عبارت است از حد و رسم، و مسمّی است به قول شارح)، و هر شرحی را علم و دانشی قرار داده، و هر علمی را دری و حجتی ناطق قرار داده (که سخن گوید)، و هر که آن در را شناخته، شرح و علم را شناخته، و هر که آن را نشناخته، این را نیز نشناخته و این علم و در، رسول خدا ﷺ و ماییم» (که منم شهر علم و علی در آن شهر است).

۴۷۶ / ۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ؑ که می‌فرمود: «هر

---

۱. فاطر، ۲۴.
۲. حج، ۴۶.

اللّٰه ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ، فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ، وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ، وَ اللّٰهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ، وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا وَ قَطِيعِهَا، فَهَجَمَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً يَوْمَهَا، فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ، بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي مَرْبِضِهَا، فَلَمَّا أَنْ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ، أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا، فَبَصُرَتْ بِغَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا، فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا، فَصَاحَ بِهَا الرَّاعِي: الْحَقِي بِرَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ؛ فَأَنْتِ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ عَنْ رَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً تَائِهَةً لَا رَاعِيَ لَهَا يُرْشِدُهَا إِلىٰ مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا، فَبَيْنَا هِيَ كَذٰلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا، فَأَكَلَهَا.

وَ كَذٰلِكَ وَ اللّٰهِ يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ ظَاهِرٌ عَادِلٌ، أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِهاً، وَ إِنْ مَاتَ عَلىٰ هٰذِهِ الْحَالَةِ، مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ.

که خدای عزّوجلّ را اطاعت و عبادت کند، به عبادتی که نفس خود را در آن بـه زحـمت و مشقت اندازد، و او را امامی از جانب خدا نباشد، سعی و کوشش که کرده، مقبول نمی‌گردد، و حال آن‌که او گمراه و سرگردان و حیران است و خدا اعمال او را دشمن می‌دارد و داستان این کس، چون داستان گوسفندی است که راه غلط کرد، و از شبان و گلهٔ خود دور افتاد، پس ناگاه می‌رفت و می‌آمد و آرام نمی‌گرفت، و در همهٔ آن روز در حرکت بود. پس چون پردهٔ شب او را پوشید و جهان تیره و تار گردید، گلهٔ گوسفندی را دید که با شبان خود مـی‌روند، پس بـه سوی آن گله میل نمود و بی جستجو با آن همراه شد، به‌گمان آن‌که این گله و شبان اوست، و به واسطهٔ آن فریفته شد و گول خورد. پس با آنها شب به روز آورد در آرامگاه و آغلی که داشتند. پس چون هوا روشن شد و آن شبان گلّهٔ خویش را بیرون کرد و راند که آنها را به چراگاه برد، این گوسفند دید که این شبان و گله را نمی‌شناسد، رم برداشت و ناگاه به این طرف و آن طرف می‌دوید حیران و سرگردان و شبان و گلهٔ خود را می‌طلبید. پس گلهٔ دیگری را دید که با شبان خود می‌رفتند، به سوی آن میل کرد و به آن نیز فریفته شد، آن شبان بر او بانگ زد و گفت: به شبان و گلهٔ خود ملحق شو که تو عبث در زمین می‌گردی و حیران و سرگردانی؛ زیراکـه از شبان و گلهٔ خود دور افتاده‌ای، باز رم برداشت و ترسان و حیران بود و در زمین می‌گشت و او را شبانی نبود که او را راهنمایی کند به سوی چراگاهی که در آن چراکند، یا او را به سوی گلهٔ خود برگرداند. پس در بین این‌که آن گوسفند همچنین سرگشته و حیران بود، ناگاه گرگ تلف و هلاکت آن را غنیمت شمرد و آن را خورد.

و همچنین به خدا سوگند ای محمد، هر که از این امت چنان شود که او را امامی نباشد از جانب خدای عزّوجلّ که پاک باشد از گناهان، یا ظاهر باشد (یعنی وجودش هویدا باشد، و هر چند که به حسب شخص پیدا نباشد، یا شخصش ظاهر باشد و اگر چه در بعضی از اوقات از برای پاره‌ای از اشخاص باشد، یا غالب باشد بر تمام خلق در علم و عمل و غیر آن) و عـادل باشد، صبح می‌کند با گمراهی و سرگردانی. و اگر بر این حال بمیرد، بر کفر و نفاق مرده.

و بدان ای محمد، که ائمهٔ جور و پیشوایان ستم و پیروان ایشان، هر آینه دور شدگانند از دین خدا و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. پس کردارهای ایشان که آنها را به جا می‌آورند، چون خاکستری است که باد آن را سخت بگیرد، و به او برخورد در روزِ صاحب باد تند و آن را به نوعی پراکنده سازد که اثری از آن باقی نماند، در حالی که توانایی ندارد از آنچه

وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ أَئِمَّةَ الْجَوْرِ وَ أَتْبَاعَهُمْ لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللّٰهِ، قَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا؛ فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا ﴿كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِى يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾».

۴۷۷ / ۹ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ مُقَرِّنٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾؟ فَقَالَ: نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ؛ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يُعْرَفُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا؛ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعَرِّفُنَا اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ؛ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ؛ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرْنَاهُ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ لَوْ شَاءَ، لَعَرَّفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ، وَ لٰكِنْ جَعَلَنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتىٰ مِنْهُ، فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَايَتِنَا، أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا، فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ، فَلَا سَوَاءٌ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ، وَ لَا سَوَاءٌ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلىٰ عُيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي

کار کرده‌اند بر چیزی (یعنی مطلقا و اصلا بر آن ثوابی نیابد). این‌که مذکور شد، همان گمراهی دور است» (و این، ترجمهٔ آیه‌ای است که حضرت به طور اقتباس در کلام خود تضمین فرموده، و نظم آیه در سورهٔ ابراهیم، چنین است که: ﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْۖ أَعْمَٰلُهُمْ كَرَمَادٍ ٱشْتَدَّتْ بِهِ ٱلرِّيحُ فِى يَوْمٍ عَاصِفٍۖ لَّا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَىٰ شَىْءٍۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ﴾[1]).

۴۷۷ / ۹. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرحمان، از هیثم بن واقد، از مُقرّن روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ابن کَوّاء به خدمت امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که: یا امیر المؤمنین، ﴿وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَٰهُمْ﴾[2]، یعنی: «و بر اعراف و اعالی، مردانی چند باشد که بشناسند هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به نشانی که در روی ایشان باشد» (چه، بهشتیان سفید رو باشند و دوزخیان سیاه رو، و چون مقصود ابن کواء سؤال از هر یک از رجال و اعراف بود، که در آیهٔ مذکور است حضرت او را جواب فرمود به بیان کردن مقصود از رجال و اشاره نمودن به معانی اعراف[3]).

پس فرمود که: ما بر اعراف و باروی میان بهشت و دوزخیم، و یاوران خویش را به نشانه‌ای که در روی ایشان است می‌شناسیم. و ماییم اعراف و کارگزاران مردم که خدای عزّوجلّ را نشناسد، مگر به راه معرفت و شناخت ما (بنا بر آن‌که اعراف، جمع عریف بر وزن شریف باشد و آن به معنی کارگزار قوم و نقیب مردم است و به معنی دوم رئیس و دانا و شناسنده نیز می‌باشد، و ایشان حامل معرفت خدا و در آن اصیل‌اند و غیر به وساطت ایشان خدا را می‌شناسند). و ماییم اعراف و معرفتی که آنچه مقصود است به معرفت آن به عمل می‌آید، و خدای عزّوجلّ در روز قیامت بر روی جسر[4] جهنّم ما را شناسا می‌گرداند. پس داخل بهشت نمی‌شود مگر آن‌که ما را شناسد، و ما او را شناسیم، و داخل جهنم نشود مگر آن کس که ما را نشناسد، و ما او را نشناسیم. به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر می‌خواست خویش را به بندگان می‌شناسانید، ولیکن ما را درها و راه‌های خویش قرار داده، و وجهی که آمدن به سوی او از آن است. پس آنان که از ولایت و دوستی ما میل کنند، یا غیر ما را بر ما

---

۱. ابراهیم، ۱۸.
۲. اعراف، ۴۶.
۳. و اعراف، بارویی است در میان بهشت و دوزخ، و در غیر آن نیز، استعمال می‌شود؛ چنانچه بیاید. (مترجم)
۴. پل.

بَعْضٍ، وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلىٰ عُيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا، لَا نَفَادَ لَـهَا وَ لَا انْقِطَاعَ».

٤٧٨ / ١٠ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَبِيبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا أَبَا حَمْزَةَ، يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَاسِخَ، فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلاً، وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلاً».

٤٧٩ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خيراً كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: «طَاعَةُ اللّٰهِ، وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ».

٤٨٠ / ١٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «هَلْ عَرَفْتَ إِمَامَكَ؟» قَالَ: قُلْتُ: إِي وَ اللّٰهِ، قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ مِنَ الْكُوفَةِ، فَقَالَ: «حَسْبُكَ إِذاً».

٤٨١ / ١٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ بُرَيْدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ﴾ فَـقَالَ: «مَـيْتٌ

تفضیل و زیادتی دهند، از راه برگشتگانند.

و پس برابر نیستند آنان که مردم به ایشان چنگ در زدند و مساوات ندارند؛ زیرا که اکثر مردم رفته‌اند به سوی چشمه‌های تیره و ناصاف، که به جهت کثرت امتلا، پاره‌ای از آنها از پاره‌ای می‌ریزد، و هر که به سوی ما آمده، به سوی چشمه‌های صاف آمده که به فرمان پروردگار خود روان می‌شوند، و آنها را نیستی و بریدگی نمی‌باشد».

۴۷۸ / ۱۰ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح از ریّان بن شبیب، از یونس، از أبو ایّوب خزّاز، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر؈ فرمود که: «ای ابوحمزه، یکی از شما بیرون می‌رود و چند فرسنگی در نظر دارد، پس برای خود بلدی طلب می‌کند. و تو به راه‌های آسمان از خود نادان‌تری بر راه‌های زمین، پس برای خود بلدی طلب کن».

۴۷۹ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از أیّوب بن حرّ، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق؈ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ ﴿وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾[1]، که آن حضرت فرمود که: «حکمت، فرمان بردن خدا و شناختن امام است» (و آیه در باب عقل گذشت).

۴۸۰ / ۱۲ . محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر؈ به من فرمود که: «آیا امام خود را شناخته‌ای؟» عرض کردم: بلی، به خدا سوگند پیش از آن‌که از کوفه بیرون روم. حضرت فرمود: «در این هنگام تو را بس است».

۴۸۱ / ۱۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از بُرید روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر؈ که تکلم می‌فرمود در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی ﴿أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُۥ نُورًا يَمْشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ﴾[2]، یعنی: «آیا آن کس که مرده بود، پس زنده کردیم او را و قرار دادیم او را نور و روشنی که می‌رود به آن نور در میان مردمان» [چون کسی است که داستانش یا خودش در تاریکی‌ها مانده چنان نباشد که بیرون آید از آن].

---

۱. بقره، ۲۶۹. ۲. انعام، ۱۲۲.

لَا يَعْرِفُ شَيْئاً»، وَ﴿نُورًا يَمْشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ﴾: «إِمَاماً يُؤْتَمُّ بِهِ»، ﴿كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ قَالَ: «الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ».

٤٨٢ / ١٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: دَخَلَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الْجَدَلِيُّ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ عليه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ، أَ لَا أُخْبِرُكَ بِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ۝ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؟ قَالَ: بَلىٰ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَقَالَ: الْحَسَنَةُ: مَعْرِفَةُ الْوَلَايَةِ وَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، وَالسَّيِّئَةُ: إِنْكَارُ الْوَلَايَةِ وَ بُغْضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ هٰذِهِ الْآيَةَ».

٨ ـ بَابُ فَرْضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

٤٨٣ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمٰنِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ

پس حضرت فرمود که: «مرده در این آیه، کسی است که چیزی را نمی‌شناسد». و نوری که به آن در میان مردمان می‌رود، «امامی است که به او اقتدا می‌شود» ﴿كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾[1] (که ترجمه شد با صدر آیه). حضرت فرمود که: «کسی است که امام را نمی‌شناسد».

۴۸۲ / ۱۴ . حسین بن محمد روایت کرده است، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن أُورَمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر ﷺ فرمود که: ابو عبدالله جدلی بر امیر المؤمنین ﷺ داخل شد، حضرت فرمود که: ای ابو عبدالله، می‌خواهی تو را خبر دهم به تفسیر قول خدای عزّوجلّ ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ۝ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾[2]. ابوعبدالله عرض کرد: [بله] یا امیر المؤمنین، فدای تو گردم. امیر المؤمنین فرمود که: حسنه در آیه، شناختن ولایت و دوستی ما اهل بیت و سیئه، انکار ولایت و دشمنی ما اهل بیت است. بعد از آن، حضرت این آیه را بر او خواند». و ترجمهٔ آیه، این است که: «هر که بیاورد حسنه و خصلت نیکی را، پس او را جزایی است بهتر از آن و از فضل آن، و ایشان که حسنه از ایشان صادر شده از ترس و هول عظیم، در روز قیامت ایمنند، و هر که بیاورد سیئه و خصلت بدی را، پس نگون‌سار شود روی‌های ایشان در آتش (که ایشان را سرنگون به آتش دوزخ اندازند)، پس خازنان دوزخ به ایشان گویند که: آیا جزا داده می‌شوید؟ (یعنی: خدا جزا نداد شما را) مگر جزای آنچه بودید در دنیا که می‌کردید» (و آن را به جا می‌آوردید).

۸ باب در بیان وجوب فرمان‌برداری ائمه ﷺ

۴۸۳ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «بالاترین موضع امر و کوهان و میان و کلید آن، و در و باب چیزها، و خشنودی خداوند رحمن ـ تبارک و تعالی ـ طاعت امام است، بعد از معرفت خدا». بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ

---

۱. انعام، ۱۲۲.
۲. نمل، ۸۹ و ۹۰.

وَ تَعَالىٰ ـ يَقُولُ: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾».

٤٨٤ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‏ؑ يَقُولُ: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً إِمَامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ الْحَسَنَ إِمَامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ إِمَامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِمَامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ إِمَامٌ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ».

٤٨٥ / ٣ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ عُثْمَانَ، عَنْ بَشِيرٍ الْعَطَّارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‏ؑ يَقُولُ: «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَنَا، وَ أَنْتُمْ تَأْتَمُّونَ بِمَنْ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِهِ».

٤٨٦ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍؑ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾ قَالَ: «الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ».

٤٨٧ / ٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَّاطِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَطَّارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‏ؑ يَقُولُ: «أُشْرِكَ بَيْنَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الرُّسُلِ فِي الطَّاعَةِ».

فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾[1]، یعنی: هر که فرمان برد رسول خدا را، پس به حقیقت که فرمان برده خدا را، و هر که اعراض کند از فرمان، پس نفرستادیم تو را بر ایشان نگاهبانی که به جبر و اکراه ایشان را از گناهان باز داری».

۴۸۴ / ۲. حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از آبان بن عثمان، از ابوالصبّاح روایت کرده است که گفت: گواهی می‌دهم که شنیدم از امام جعفر صادق﷣ که می‌فرمود: «شهادت می‌دهم که علی، امامی است که خدا طاعت و فرمان‌برداری او را واجب گردانیده، و آن‌که امام حسن، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن‌که امام حسین، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن‌که حضرت علی بن الحسین، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده، و آن‌که حضرت محمد بن علی، امامی است که خدا طاعت او را واجب گردانیده است».

۴۸۵ / ۳. و به همین اسناد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را حمّاد بن عثمان، از بشیر عطّار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق﷣ که می‌فرمود: «ما گروهی هستیم که خدا، طاعت ما را واجب گردانیده، و شما اقتدا می‌کنید به کسی که مردم به جهالت و نادانی در باب او، معذور نیستند، و خدا بهانهٔ ایشان را از ایشان نمی‌پذیرد».

۴۸۶ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از بعضی از اصحاب ما، از امام محمد باقر﷣ روایت کرده است در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: ﴿وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾[2]، یعنی: «و دادیم اولاد ابراهیم را پادشاهی بزرگی». که آن حضرت فرمود که: «آن، طاعت مفروضه است» (که خدا فرمان‌برداری ما را بر مردم واجب گردانیده).

۴۸۷ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو خالد قمّاط، از ابوالحسن عطّار که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق﷣ که می‌فرمود: «شرکت قرار ده در میانهٔ اوصیا و پیغمبران در وجوب فرمان‌برداری» (و احتمال دارد که معنی این باشد که: «خدا شرکت قرار داده، یا من قرار می‌دهم». و بنا بر جمیع احتمالات، قرار داد

---

۱. نساء، ۸۰.	۲. نساء، ۵۴.

٤٨٨ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ طَاعَتَنَا، لَنَا الْأَنْفَالُ، وَ لَنَا صَفْوُ الْمَالِ، وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ: ﴿يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾».

٤٨٩ / ٧. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ: إِنَّ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ، قَالَ: فَقَالَ: «نَعَمْ، هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾».

٤٩٠ / ٨. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ فَارِسِيٌّ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ، فَقَالَ: طَاعَتُكَ مُفْتَرَضَةٌ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: مِثْلُ طَاعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ».

٤٩١ / ٩. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَئِمَّةِ: هَلْ يَجْرُونَ فِي الْأَمْرِ

شرکت بر تمام رعیت آن حضرت، واجب است).

۴۸۸ / ۶ . از احمد بن محمد (و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که از ایشان، از احمد بن محمد) از محمد بن ابی عُمیر، از سیف بن عَمیره، از ابوالصبّاح کِنانی روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ما گروهی هستیم که خدای عزّوجلّ فرمان‌برداری ما را واجب گردانیده و از برای ما است انفال (و انفال غنیمت‌هاست که از کافران حربی دچار می‌شود و غیر آن از آنچه فقها ـ رضوان الله علیهم ـ در کتاب خمس ذکر کرده‌اند). و از برای ما است، مال‌های پاکیزه و نفیس (که قطعه باشد و پادشاه کافران حربی آنها را برگزیده باشد). و ماییم راسخون در علم (که خدا در قرآن ذکر فرموده و در دانستن تأویل متشابهات با خود قرین نموده و آیهٔ آن مذکور گردید). و ماییم حسد برده شدگان (که مردم به ما حسد ورزیدند). و آنان که خدا در باب ایشان فرموده: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾[1]، یعنی: بلکه آیا حسد می‌برند مردم را بر آنچه خدا داده ایشان را از فضل خود».

۴۸۹ / ۷ . احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: اعتقاد خویش را در باب اوصیا برای امام جعفر صادق علیه السلام ذکر کردم و عرض کردم که: اعتقاد ما این است که: طاعت ایشان، واجب است. حضرت فرمود: «آری، ایشان آنانند که خدای عزّوجلّ فرموده است که: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾[2]، یعنی: «فرمان برید خدا را و فرمان برید رسول او را (که محمد است) و خداوندان امر امامت را از خودتان» (که ائمهٔ هدایند ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ. بنابر مذهب شیعیان، و سنیان اولی الامر را پادشاهان می‌دانند). و حضرت علیه السلام فرمود: «و ایشان، آنانند که خدای عزّوجلّ فرموده است که: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾[3]» (که ترجمهٔ آن گذشت).

۴۹۰ / ۸ . و به همین اسناد از احمد بن محمد، از مُعمَّر بن خلّاد روایت است که گفت: مرد فارسی زبانی از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و عرض کرد که: فرمان‌برداری تو واجب است؟ فرمود: «آری». عرض کرد که: مثل طاعت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «آری».

۴۹۱ / ۹ . احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از امامان که: آیا در

---

۱. نساء، ۵۴. ۲. نساء، ۵۹.
۳. مائده، ۵۵.

وَ الطَّاعَةِ مَجْرىً وَاحِداً؟ قَالَ عليه السلام: «نَعَمْ».

٤٩٢ / ١٠ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ الطَّبَرِيِّ، قَالَ: كُنْتُ قَائِماً عَلىٰ رَأْسِ الرِّضَا عليه السلام بِخُرَاسَانَ ـ وَ عِنْدَهُ عِدَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ فِيهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى بْنِ عِيسَى الْعَبَّاسِيُّ ـ فَقَالَ: «يَا إِسْحَاقُ، بَلَغَنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّا نَزْعُمُ أَنَّ النَّاسَ عَبِيدٌ لَنَا، لَا وَ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله مَا قُلْتُهُ قَطُّ، وَ لَا سَمِعْتُهُ مِنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي قَالَهُ، وَ لَا بَلَغَنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي قَالَهُ، وَ لٰكِنِّي أَقُولُ: النَّاسُ عَبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ، مَوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

٤٩٣ / ١١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «نَحْنُ الَّذِينَ فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَنَا، لَا يَسَعُ النَّاسَ إِلَّا مَعْرِفَتُنَا، وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِنَا؛ مَنْ عَرَفَنَا، كَانَ مُؤْمِناً؛ وَ مَنْ أَنْكَرَنَا، كَانَ كَافِراً؛ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكِرْنَا، كَانَ ضَالّاً حَتّىٰ يَرْجِعَ إِلَى الْهُدَى الَّذِي افْتَرَضَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مِنْ طَاعَتِنَا الْوَاجِبَةِ، فَإِنْ يَمُتْ عَلىٰ ضَلَالَتِهِ، يَفْعَلِ اللّٰهُ بِهِ مَا يَشَاءُ».

٤٩٤ / ١٢ . عَلِيٌّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ: «أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ طَاعَةُ اللّٰهِ وَ طَاعَةُ رَسُولِهِ وَ طَاعَةُ أُولِي الْأَمْرِ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: حُبُّنَا إِيمَانٌ، وَ بُغْضُنَا كُفْرٌ».

٤٩٥ / ١٣ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبَانٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: أَعْرِضُ عَلَيْكَ دِينِيَ الَّذِي أَدِينُ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «هَاتِ».

فرمان و طاعت، به یک روش جاری می‌شوند؟ فرمود: «آری».

۴۹۲ / ۱۰ . و به همین اسناد، از مَروَک بن عُبید، از محمد بن زید طبری روایت است که گفت: در خراسان بر بالای سر امام رضا ایستاده بودم و نزد آن حضرت چند نفر از بنی هاشم بودند و اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی در میان ایشان بود. پس حضرت فرمود که: «ای اسحاق، به من خبر رسیده که مردم می‌گویند که: ما گمان داریم که همهٔ مردمان بندگان مایند. نه، به حق خویشی که من با رسول خدا دارم، سوگند می‌خورم که من، هرگز این را نگفته‌ام، و این را از یکی از پدران خود نشنیده‌ام که بگوید، و به من نیز نرسیده از یکی از پدران خود که این را گفته باشد، ولیکن می‌گوییم که: مردمان، بندگان مایند در فرمان‌برداری و موالیان مایند در باب دین. پس باید که آن‌که حاضر است به غائب برساند».

۴۹۳ / ۱۱ . علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از ابو سلمه، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق که می‌فرمود: «ماییم آنان که خدا اطاعت ما را واجب گردانیده، و مردم را نمی‌رسد و جائز نیست مگر معرفت ما، و مردم به جهالتی که در باب ما داشته باشند، معذور نباشند. هر که ما را شناسد، مؤمن است و هر که ما را نشناسد و انکار کند، کافر است. و هر که ما را نشناسد و انکار نکند، گمراه است تا برگردد به سوی راه راستی که خدا بر او واجب گردانیده، از فرمان‌برداری ما که واجب است. پس اگر بمیرد با این گمراهی که دارد، خدا به او آنچه خواهد، می‌کند».

۴۹۴ / ۱۲ . علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن فُضیل روایت کرده است که گفت: سؤال کردم او را از بهتر چیزی که بندگان به وساطت آن به سوی خدای عزّوجلّ تقرب می‌جویند فرمود که: «بهتر چیزی که بندگان به آن تقرب می‌جویند به سوی خدای عزّوجلّ، اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا و اطاعت صاحبان امر از شما است. ـ امام محمد باقر فرمود که: دوستی ما، ایمان و دشمنی ما، کفر است».

۴۹۵ / ۱۳ . محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از فَضالة بن ایّوب، از ابان، از عبدالله بن سِنان، از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که به امام محمد باقر عرض کردم که: می‌خواهم بر تو عرض کنم دین خود را که خدای عزّوجلّ را به آن دین اطاعت و دین‌داری می‌نمایم. حضرت فرمود: «بیار آنچه داری». اسماعیل می‌گوید که: پس عرض کردم که: شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدا، در حالی که تنهاست و او را

قَالَ: فَقُلْتُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ، وَ أَنَّ عَلِيّاً كَانَ إِمَاماً فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ إِمَاماً فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ الْحُسَيْنُ إِمَاماً فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ، ثُمَّ كَانَ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَاماً فَرَضَ اللّٰهُ طَاعَتَهُ حَتَّى انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْهِ، ثُمَّ قُلْتُ: أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللّٰهُ، قَالَ: فَقَالَ: «هٰذَا دِينُ اللّٰهِ وَ دِينُ مَلَائِكَتِهِ».

٤٩٦ / ١٤ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: «اعْلَمُوا أَنَّ صُحْبَةَ الْعَالِمِ وَ اتِّبَاعَهُ دِينٌ يُدَانُ اللّٰهُ بِهِ، وَ طَاعَتَهُ مَكْسَبَةٌ لِلْحَسَنَاتِ، مَمْحَاةٌ لِلسَّيِّئَاتِ، وَ ذَخِيرَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ رِفْعَةٌ فِيهِمْ فِي حَيَاتِهِمْ، وَ جَمِيلٌ بَعْدَ مَمَاتِهِمْ».

٤٩٧ / ١٥ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: إِنَّ اللّٰهَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ، بَلِ الْخَلْقُ يُعْرَفُونَ بِاللّٰهِ، قَالَ: «صَدَقْتَ».

قُلْتُ: إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبّاً فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِذٰلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطاً، وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ، فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرُّسُلَ، فَإِذَا لَقِيَهُمْ، عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ، وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ.

فَقُلْتُ لِلنَّاسِ: أَ لَيْسَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللّٰهِ عَلىٰ

شریکی نیست، و آن‌که محمد، بنده و رسول اوست، با آن‌که اقرار دارم به آنچه آن را از نزد خدا آورده است، و آن‌که علی ﷺ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن حضرت امام حسن ﷺ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از آن امام حسن ﷺ، امام حسین ﷺ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، و بعد از امام حسین ﷺ، حضرت علی بن الحسین ﷺ، امامی بوده که خدا اطاعت او را واجب فرموده، تا آن‌که امر امامت و خلافت به سوی آن حضرت منتهی شد. بعد از آن، عرض کردم که: تو امامی به طریق مزبور ـ خدا تو را رحمت کند ـ حضرت فرمود که: «این دین خدا و دین فرشتگان اوست».

۱۴/۴۹۶. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از ابو اسحاق، از بعضی از اصحاب امیر المؤمنین ﷺ روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «بدانید که صحبت با عالم - یعنی امام - و پیروی کردن او، دینی است که خدا به آن اطاعت می‌شود و اطاعت امام، محل و آلت است از برای کسب حسنات و نیکی‌ها و مکان و آلت محو سیئات است (که گناهان را از نامهٔ عمل پاک می‌کند)، و ذخیره‌ای است از برای مؤمنان (که در روز قیامت ایشان را نفع می‌بخشد)، و رفعت است در مقام ایشان (که با آن، به مقامات بلند می‌رسند در زمان حیات ایشان)، و زینت تمامی است بعد از مردن ایشان».

۱۵/۴۹۷. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: خدا، از آن بزرگوارتر و کرامتش از این بیشتر است که به واسطهٔ خلق خود و مشابهت به ایشان، شناخته شود، بلکه خلق به آن جناب شناخته می‌شوند. و حضرت فرمود که: «راست گفتی».

عرض کردم که هر که بشناسد و بداند که او را پروردگاری هست، سزاوار است از برای او که بداند که این پروردگار را خشنودی و غضبی می‌باشد، و بداند که او نمی‌تواند که خشنودی و غضب آن جناب را بشناسد، مگر به وحی یا به وساطت رسول. هر که وحی بر او نازل نشود و پیغمبر نباشد، او را سزاوار است که رسولان را طلب کند و جستجو و تفحص نماید، پس چون ایشان را ملاقات نمود، می‌فهمد که ایشان حجت خدا بر خلائق‌اند و از برای ایشان است فرمان‌برداری خلائق که خدا آن را واجب گردانیده. و به مردم گفتم که: آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ حجت بود از جانب خدا بر تمام خلائق؟ گفتند: بلی.

خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلىٰ، قُلْتُ: فَحِينَ مَضىٰ ﷺ مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ؟ قَالُوا: الْقُرْآنُ، فَنَظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِئُ وَ الْقَدَرِيُّ وَ الزِّنْدِيقُ ـ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتّىٰ يَغْلِبَ الرِّجَالَ بِخُصُومَتِهِ ـ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقَيِّمٍ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، كَانَ حَقّاً.

فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قَيِّمُ الْقُرْآنِ؟ فَقَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ، وَ عُمَرُ يَعْلَمُ، وَ حُذَيْفَةُ يَعْلَمُ، قُلْتُ: كُلَّهُ؟ قَالُوا: لَا، فَلَمْ أَجِدْ أَحَداً يُقَالُ: إِنَّهُ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، وَ إِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ هٰذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هٰذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هٰذَا: لَا أَدْرِي، وَ قَالَ هٰذَا: أَنَا أَدْرِي، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ قَيِّمَ الْقُرْآنِ، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، وَ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَى النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّٰهُ».

فَقُلْتُ: إِنَّ عَلِيّاً ﷺ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ، كَمَا تَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ، وَ أَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ، كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ وَ جَدُّهُ، وَ أَنَّ الْحُجَّةَ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنُ ﷺ، وَ كَانَتْ

گفتم: پس در آن هنگام که رسول خدا ﷺ رحلت فرمود، حجت بر خلق از جانب خدا که بود؟ گفتند: قرآن. پس من در قرآن نظر کردم دیدم که مرجئه و قَدَری و زندیقی که به آن ایمان نیاورده و اعتقاد ندارد، به آن، مخاصمه و گفت‌وگو می‌کنند و آن را دلیل می‌آورند بر صحت مذهب خویش، به مرتبه‌ای که چنین زندیق بی ایمان به خصومت خویش یا به وساطت خصومت کردن به قرآن، بر مردان غالب می‌شود، پس دانستم که قرآن حجت نمی‌تواند بود مگر با قیّم و نگهبانی که بر اسرار آن مطلع باشد (که آنچه در آن بفرماید حق و درست باشد).

به ایشان گفتم که: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود آن را می‌دانست، و عمر می‌دانست، و حذیفه می‌دانست. گفتم: همهٔ آن را می‌دانستند؟ گفتند: نه. پس کسی را نیافتم که در باب او گفته شود که همهٔ آن را می‌داند، مگر علی بن ابی طالب ـ صلوات الله علیه ـ و هرگاه چیزی باشد که در میانه گروهی دعوی و نزاع باشد و این بگوید که: من نمی‌دانم و آن بگوید که: من نمی‌دانم، و یکی بگوید که: من می‌دانم، معلوم می‌شود که حق با اوست (چه، مفروض این است که باید یک نفر در میان ایشان باشد که آن را بداند و همه به جهل خویش معترف‌اند، مگر یک نفر که می‌گوید من آن را می‌دانم. و لهذا راوی قیمومیت علی ؑ را جزای شرط اختلاف قرار داد و به حضرت عرض کرد ـ در آنچه عرض می‌نمود ـ که:) هرگاه چنین باشد، پس من گواهی می‌دهم که علی ؑ قیّم قرآن بوده، و اطاعتش بر همه کس واجب و حجت خدا بوده بر مردم بعد از رسول خدا ﷺ، و هر چه در قرآن فرموده راست و درست است. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».[1]

(و کلینی ؒ در اینجا ذکر کرده آنچه را که در باب اضطرار خلق به سوی حجت ذکر کرده، و ترجمهٔ آن مذکور شد؛ بدون زیاده و نقصان و لهذا حقیر در آنجا آن را ترجمه ننموده به آنجا حواله نمود، اما حدیث را تتمه هست که در آنجا ذکر نفرموده و در اینجا مذکور است و آن، این است که منصور می‌گوید).

پس به خدمت حضرت صادق ؑ عرض کردم که: علی ؑ از دنیا نرفت تا آن‌که حجتی را بعد از خویش واگذاشت، چنانچه رسول خدا ﷺ واگذاشت و گواهی می‌دهم که: حجت خدا بر خلائق بعد از علی ؑ، حسن بن علی است و شهادت می‌دهم بر امام حسن که آن

---

۱. همان گونه که مترجم – رحمه الله – یادآوری کرده، از آغاز حدیث تا این بخش را به دلیل تکراری بودن، ترجمه نکرده، که از ترجمهٔ همان حدیث به اینجا منتقل شد.

طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّٰهُ». فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَ قُلْتُ: وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحُسَيْنِ‌ عليه السلام أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ‌ عليه السلام، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّٰهُ». فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، وَقُلْتُ: وَ أَشْهَدُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ‌ عليه السلام أَنَّهُ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام، وَ كَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّٰهُ».

قُلْتُ: أَعْطِنِي رَأْسَكَ حَتّىٰ أُقَبِّلَهُ، فَضَحِكَ.

قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ يَذْهَبْ حَتّىٰ تَرَكَ حُجَّةً مِنْ بَعْدِهِ، كَمَا تَرَكَ أَبُوهُ، وَ أَشْهَدُ بِاللّٰهِ أَنَّكَ أَنْتَ الْحُجَّةُ، وَ أَنَّ طَاعَتَكَ مُفْتَرَضَةٌ، فَقَالَ: «كُفَّ رَحِمَكَ اللّٰهُ».

قُلْتُ: أَعْطِنِي رَأْسَكَ أُقَبِّلْهُ، فَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ، فَضَحِكَ، وَ قَالَ: «سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ، فَلَا أُنْكِرُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَداً».

۴۹۸ / ۱۶ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: الْأَوْصِيَاءُ طَاعَتُهُمْ مُفْتَرَضَةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَأُو۟لِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾ وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾».

حضرت از دنیا نرفت تا آن‌که حجتی را بعد از خود واگذاشت، چنانچه پدر و جدش واگذاشتند، و گواهی می‌دهم که حجت خدا بعد از امام حسن ﷺ، امام حسین ﷺ است و اطاعت آن حضرت واجب بود. حضرت فرمود که: «تو را خدا رحمت کند». پس سر آن حضرت را بوسیدم و عرض کردم که: نیز گواهی می‌دهم بر حضرت امام حسین ﷺ، که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن‌که بعد از خود حجتی را واگذاشت، و آن حجت حضرت علی بن حسین ﷺ است و اطاعت آن حضرت واجب بود. حضرت فرمود که: «خدا تو را رحمت کند».

پس سر آن حضرت را بوسیدم و گفتم که: نیز شهادت می‌دهم بر حضرت علی بن الحسین ﷺ، که آن حضرت از دنیا نرفت تا آن‌که بعد از خود، حجتی را واگذاشت و آن حجت، حضرت ابو جعفر محمد بن علی ﷺ است و اطاعت آن حضرت، واجب بود. فرمود: «خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خویش را به من عطا فرما تا آن را ببوسم. حضرت خندید. عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، به حقیقت دانستم که پدر تو از دنیا نرفت، تا واگذاشت حجتی را بعد از خود، چنانچه پدرش واگذاشت. و گواهی می‌دهم به خدا، که تویی حجت خدا و این‌که اطاعت تو واجب است. حضرت فرمود که: «باز ایست و ساکت شو، خدا تو را رحمت کند». عرض کردم که: سر خود را به من ده تا آن را ببوسم. پس سر آن حضرت را بوسیدم. حضرت خندید و فرمود که: «مرا از هر چه خواهی بپرس که بعد از امروز، هرگز تو را انکار نخواهم کرد» (که حق تو را نشناسم و استحقاق تو را ندانم که قابلیت جواب حق و صریح بدون تقیه داری و چیزی را از تو پنهان نمی‌دارم).

۴۹۸ / ۱۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاسم بن محمد جوهری، از حسین بن ابی العلاء روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: اوصیا، اطاعت ایشان بر مردم از جانب خدا واجب است؟ فرمود: «آری، ایشان، آنانند که خدای عزّ و جلّ فرموده است که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾[1] و ایشان، آنانند که خدای عزّ و جلّ فرموده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾[2] (و ترجمهٔ صدر آیه

---

۱. نساء، ۵۹.　　۲. مائده، ۵۵.

٤٩٩ / ١٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ أَبْوَابُ الْخَيْرِ، السَّامِعُ الْمُطِيعُ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ، وَ السَّامِعُ الْعَاصِي لَا حُجَّةَ لَهُ، وَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ تَمَّتْ حُجَّتُهُ وَ احْتِجَاجُهُ يَوْمَ يَلْقَى اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ» ثُمَّ قَالَ: «يَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَـٰمِهِمْ﴾».

٩ ـ بَابٌ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ ﷺ شُهَدَاءُ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عَلىٰ خَلْقِهِ

٥٠٠ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰؤُلَآءِ شَهِيدًا﴾ قَالَ: «نَزَلَتْ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ خَاصَّةً،

در باب نوادر باب جوامع توحید گذشت و ترجمهٔ تتمهٔ آن این است که:) همانا ولی شما، خدا و رسول اوست و کسانی [که] ایمان آورده‌اند؛ آنان که متصف‌اند به این‌که به پا می‌دارند نماز را (با شرایط و ارکان)، و می‌دهند زکات را و حال آن‌که ایشان رکوع کنندگانند».

(و عطا فرمودن امیر المؤمنین انگشتر خویش را به سائل در حال رکوع، و نزول این آیه در شأن او در میان عامه و خاصه، مشهور و در کتب حدیث و تفاسیر فریقین مدون و مسطور است، و نسبت آن به سائر ائمه، یا بر سبیل مجاز است؛ چه، هر گاه فعلی از بعضی از قومی سر زند، جایز است که آن را نسبت به همهٔ آن قوم دهند، و مدار کلام خدا، بلکه لغت عرب، اکثر اوقات بر این است. یا این نسبت به طریق حقیقت است، به اعتبار وقوع این فعل از هر یک از ایشان. و در روایتی دیدم که هر یک از حضرات، در رکوع انگشتر خویش را به سائل دادند و آن سائل، فرشته بود که خدا او را فرستاده بود. و حدیث حله، می‌آید).

۴۹۹ / ۱۷ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حمّاد، از عبدالأعلی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ علیه السلام که می‌فرمود: «شنیدن و فرمان بردن، درهای خیر و خوبی است. آن‌که بشنود و فرمان برد، بر او حجتی نیست، و آن‌که بشنود و فرمان نبرد، او را حجتی نیست. و امام و پیشوای مسلمانان، حجت و حجت آوردن او تمام است در روزی که خدای عزّوجلّ را ملاقات نماید».

بعد از آن فرمود که: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَـٰمِهِمْ﴾[1]، یعنی: یاد کن روزی را که می‌خوانیم هر گروهی از مردمان را به پیشوای ایشان که در مذهب پیروی او نموده باشند» (چنانکه می‌گویند: ای شیعیان علی‌ علیه السلام، بیایید. ای سنیان، ای حنفیان، ای شافعیان، بیایید و امثال اینها. یا ظاهر گروهی را با امام ایشان می‌خوانیم و همه را در موقف حساب در می‌آوریم).

۹. باب در بیان آن‌که ائمه علیهم السلام گواهان خدای عزّوجلّ‌اند بر خلق

۵۰۰ / ۱ . از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی (یعنی قندهاری)، از سَماعه روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق‌ علیه السلام در شرح قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا﴾[2]، فرمود که: «این

---

۱. اسراء، ۷۱.

۲. نساء، ۴۱.

فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِنَّا شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ، وَ مُحَمَّدٌ ﷺ شَاهِدٌ عَلَيْنَا».

٥٠١ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّهِ ؈ عَنْ قَوْلِ اللّهِ ﷻ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَـٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ فَقَالَ: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوُسْطىٰ، وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللّهِ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ حُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ».

قُلْتُ: قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَٰهِيمَ﴾؟ قَالَ: «إِيَّانَا عَنىٰ خَاصَّةً،



آیه در شأن امت محمد ﷺ نازل شده، در حالتی که اختصاص به ایشان دارد (و عام نیست در ایشان و سایر امم سابقه که همه را فراگیرد، و هر امت که در آیه مذکور است، محمول است بر هر جماعت موجوده از امت آن حضرت، در هر قرن و زمان معینی از برای ریاست امامی از ائمه. و به سوی این اشاره فرموده می‌فرماید که:) در هر قرنی از ایشان (یعنی امت محمد ﷺ) امامی از ما هست که گواه است بر ایشان، و محمد ﷺ گواه است بر ما».

پس ترجمهٔ آیه این می‌شود: «پس چگونه باشد و چه نوع بود حال کافران و ظالمان، وقتی که بیاوریم از هر گروهی از امت‌های تو یا محمد، گواهی را (و آن امام ایشان خواهد بود که بر افعال و اعمال قبیحه و حسنه و عقاید فاسده و حقهٔ ایشان گواهی می‌دهد) و بیاوریم تو را بر این گواهان (که امامان امت تواند) گواه، تا گواهی دهی بر ایشان» (در باب رسانیدن آنچه باید به مردم برسانند).

۵۰۱ / ۲. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از عمر بن اُذینه، از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ را سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَـٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾[1]، پس حضرت فرمود که: «ماییم امّت و گروهی که افضل امّت‌ها و اشرف ایشانیم. و ماییم گواهان خدا بر خلقش و حجت‌های او در زمینش». و ترجمهٔ آیه بنابر این، آن است که: «و همچنان که شما را از راه‌یافتگان گردانیدیم، گردانیدیم شما را گروهی برگزیده و بزرگوار و میانه و راست (که اعوجاجی در اعتقاد و فعل و قول شما نیست. و این، مرادف عصمت است). تا باشید گواهان بر مردمان» (که امت محمداند).

برید می‌گوید که: عرض کردم که قول خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَٰهِيمَ﴾[2]، که ترجمهٔ آن این است که: «مانند واسع گردانیدن کیش پدر شما که ابراهیم است» و تنگ‌گیری نکردن در آن (یعنی در دین اسلام، تنگ‌گیری نیست، چنانکه در ملت ابراهیم نیست. و یا در تقدیر، آن است که پیروی کنید و لازم خود گردانید ملت پدر خویش، ابراهیم را. مقصود خدا از مخاطبین که به ایشان فرموده که: پدر شما کیانند). حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده بخصوص» (یعنی: نه جمیع امت، به اعتبار آن‌که آن حضرت پدر حضرت پیغمبر است و

---

۱. بقره، ۱۴۳.   ۲. حج، ۷۸.

﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ﴾ فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ ﴿وَفِي هَـٰذَا﴾ الْقُرْآنِ ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ﴾؛ فَرَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغَنَا عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ، صَدَّقْنَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَ مَنْ كَذَّبَ، كَذَّبْنَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۵۰۲ / ۳ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِۦ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾ فَقَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ الشَّاهِدُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ».

۵۰۳ / ۴ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: قَوْلُ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَـٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾؟

پیغمبر، پدر امت و پدر پدر، در حکم پدر است. یا به اعتبار تخصیص خطاب به عرب که اکثر ایشان از ذریهٔ اویند، و در آن تغلیب باشد، چنانچه اکثر مفسرین گفته‌اند).

﴿هُوَ سَمَّـٰكُمُ ٱلْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ﴾[1]، یعنی: «خدا، نامیده شما را مسلمانان پیش از این».

حضرت فرمود: «در کتاب‌هایی که گذشته است». ﴿وَفِي هَـٰذَا﴾. و در این قرآن (و این آیه، در سورهٔ حج است، و لفظ ﴿عَلَيْكُمْ﴾ در آن، بعد از ﴿شَهِيدًا﴾ واقع شده، ولیکن در آنچه از نُسخ کافی که به نظر رسید، لفظ پیش است و این اشتباه، از راوی یا ناسخ است. و بعضی گفته‌اند که این آیه نیست، بلکه اشاره به مضمون آیه است، و از این جهت همهٔ آیه را ذکر نفرموده، و به فهم مخاطب حواله نموده، و نظیر این در این کتاب بسیار است). و ترجمهٔ آن، بنابر نظم قرآن، این است که: «تا باشد رسول (که محمدﷺ است) گواه بر شما».

حضرت فرمود: «پس رسول خداﷺ گواه است بر ما (به آنچه به ما رسیده از جانب خدای عزّوجلّ، یا) به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت. و ماییم گواهان خدا بر مردمان به طاعت، و هر که تکذیب کند (و ما را به دروغ نسبت دهد)، او را در روز قیامت تکذیب می‌کنیم. پس هر که ما را تصدیق کند، او را در روز قیامت تصدیق می‌کنیم».

۵۰۲ / ۳. به همین اسناد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی، از احمد بن عمر حلّال روایت است که گفت: امام موسی کاظمؑ را سؤال کردم از معنی قول خدای عزّوجل: ﴿أَ فَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾[2]. حضرت فرمود که: «امیر المؤمنینؑ، شاهد و گواه بر رسول خداست، و رسول خداﷺ بر برهانی روشن از جانب پروردگار خویش قرار و استقرار دارد». و ترجمهٔ آیه این است که: «آیا پس آن کسی که بر برهانی روشن باشد از جانب پروردگار خویش (که معجزه است) و در پهلو در آید او را گواهی از خدا (که به صحتش گواهی دهد)، برابر است با آن کس که چنین نیست».

۵۰۳ / ۴. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقرؑ عرض کردم که قول خدای تبارک و تعالی: ﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾[3]،

---

۱. حج، ۷۸.　　۲. هود، ۱۷.
۳. بقره، ۱۴۳.

قَالَ: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسَطُ، وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ حُجَجُهُ فِي أَرْضِهِ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرْكَعُواْ وَٱسْجُدُواْ وَٱعْبُدُواْ رَبَّكُمْ وَٱفْعَلُواْ ٱلْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ وَجَٰهِدُواْ فِى ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦ هُوَ ٱجْتَبَىٰكُمْ﴾.

قَالَ: «إِيَّانَا عَنىٰ، وَ نَحْنُ الْمُجْتَبَوْنَ، وَ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، فَالْحَرَجُ أَشَدُّ مِنَ الضِّيقِ ﴿مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَٰهِيمَ﴾: إِيَّانَا عَنىٰ خَاصَّةً وَ ﴿هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾: اللّٰهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ سَمَّانَا الْمُسْلِمِينَ ﴿مِن قَبْلُ﴾ فِي الْكُتُبِ الَّتِي مَضَتْ ﴿وَفِى هَٰذَا﴾ الْقُرْآنِ ﴿لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾

(که ترجمهٔ آن گذشت). مراد از امّت و گواهان که در آن مذکور است، کیانند؟ حضرت فرمود که: «ماییم امّت و گروهی که افضل امّت‌ها و اشرف ایشانیم. و ماییم گواهان خدا بر خلق او و حجّت‌های او در زمین او» (و همین جزو حدیث به سندی دیگر گذشت).

بُرید می‌گوید که: عرض کردم که: کیست مقصود از قول خدای تعالی: ﴿یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ﴾[1]، یعنی: «ای کسانی که گرویده‌اید و ایمان آورده‌اید، رکوع کنید و سجود کنید و بپرستید پروردگار خویش را در تمام آنچه به آن متعبدید؛ از نماز و روزه و حج و غیر آن. بکنید نیکویی را (یعنی کاری راکه در شرع پسندیده باشد؛ چون نوافل و طاعات و صلهٔ ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن)، شاید که شما رستگار شوید. و جهاد و کارزار کنید با کافران، در راه خدا (و محض فرمان‌برداری)؛ چنانچه سزاوار جهاد او باشد (و قابلیت ساحت میدان عزّت و جلالت او را داشته باشد که کمال جدّ و جهد در آن باشد، و خالص باشد از برای رضای خدا، و غبار غیر بر آن دیده نشود). او سبحانه، برگزید شما را برای دین خود و نصرت آن».

آن حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده. و ماییم برگزیدگان خدا» و حضرت اشاره به شرح مضمون ﴿وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ﴾ که بعد از آنچه گذشت واقع شده، فرموده، می‌فرماید که: «و قرار نداده خدای تبارک و تعالی در دین هیچ ضیق و تنگی را (پس حرج از ضیق سخت‌تر و شدّتش بیشتر است). ﴿مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرٰهِیمَ﴾». حضرت فرمود که: «ما را بخصوص قصد فرموده». و همچنین و ﴿هُوَ سَمَّٰکُمُ ٱلْمُسْلِمِینَ﴾، (اشاره به مضمون آیه است، والا آیه، واو ندارد، بلکه هو به جای واو است) و فرمود که: «خدای عزّوجل ما را مسلمانان نامیده». ﴿مِن قَبْلُ﴾، یعنی: «پیش از قرآن». حضرت فرمود: «در کتاب‌هایی که گذشته». ﴿وَفِی هَٰذَا﴾. «یعنی در این قرآن» و همچنین ﴿لِیَکُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ وَتَکُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾[2] (که ترجمهٔ آن گذشت. و وجه تقدیم و تأخیر که در آن است، مذکور شد. و حضرت

---

۱. حج، ۷۷ و ۷۸.

۲. حج، ۷۸.

فَرَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغَنَا عَنِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ، وَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ، فَمَنْ صَدَّقَ، يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَدَّقْنَاهُ، وَ مَنْ كَذَّبَ كَذَّبْنَاهُ».

٥٠٤ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؏ ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ، وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ، وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا، لَا نُفَارِقُهُ، وَ لَا يُفَارِقُنَا».

١٠ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ؊ هُمُ الْهُدَاةُ

٥٠٥ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ وَ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؏ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فَقَالَ: «كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ».

٥٠٦ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؏ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فَقَالَ: «رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَ لِكُلِّ زَمَانٍ مِنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلىٰ مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللّٰهِ ﷺ، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيٌّ، ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ».

در این حدیث، فرموده آنچه در حدیث سابق گذشت که) «پس رسول خداﷺ گواه است بر ما، به آنچه به ما رسیده از جانب خدای تبارک و تعالی (یا به آنچه ما به امت رسانیدیم از جانب آن جناب، به وساطت آن حضرت). و ماییم گواهان بر مردمان در روز قیامت. پس هر که تصدیق نموده او را تصدیق نماییم، و هر که تکذیب کرده او را تکذیب فرماییم».

۵۰۴ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی، از امیر المؤمنینؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی ما را پاک و پاکیزه گردانیده از آنچه نباید کرد، و نگاه داشته از آن که نشاید به جا آورد، و ما را گواهان خود بر خلق خود و حجّت خود در زمین خود ساخته، و ما را با قرآن قرار داده و قرآن را با ما قرار داده» (که ما از آن جدا نمی‌شویم و آن از ما جدا نمی‌شود).

۱۰. باب در بیان این‌که ائمهؑ راهنمایان همهٔ خلق‌اند به راه راست

۵۰۵ / ۱. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید از نضر بن سُوید و فَضالة بن ایّوب، از موسی بن بکر، از فُضیل که گفت: از امام جعفر صادقؑ سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّ و جل ﴿وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[1] (که ترجمهٔ آن در حدیث بعدی می‌آید)، پس حضرت فرمود که: «هر امامی، راه‌نماینده است قرنی را که آن امام، در میان ایشان است».[2]

۵۰۶ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از برید عجلی، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است در شرح قول خدای عزّ و جل ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[3] که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ منذر و ترساننده‌ای است که خدا فرموده، و مردم هر زمانی را هادی و راه‌نماینده‌ای از ما هست که ایشان را راهنمایی می‌کند به سوی آنچه پیغمبرﷺ آن را آورده. پس رهنمایان بعد از آن حضرت، علیؑ است و اوصیای بعد از او یک به یک».

---

۱. رعد، ۷.

۲. و قرن، اهل و مردم هر روزگاری است، و نیز مقدار عمر اهل آن است به طور متوسط، و غیر از این در معنی قرن گفته‌اند. (مترجم)

۳. رعد، ۷.

٥٠٧ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؟ فَقَالَ: «رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَ عَلِيٌّ الْهَادِي، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟» قُلْتُ: بَلىٰ جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ مِنْ بَعْدِ هَادٍ حَتّىٰ دُفِعَتْ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «رَحِمَكَ اللّٰهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلىٰ رَجُلٍ، ثُمَّ مَاتَ ذٰلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ، مَاتَ الْكِتَابُ، وَ لٰكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِيمَنْ بَقِيَ كَمَا جَرىٰ فِيمَنْ مَضىٰ».

٥٠٨ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فَقَالَ: «رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمُنْذِرُ، وَ عَلِيٌّ الْهَادِي، أَمَا وَ اللّٰهِ، مَا ذَهَبَتْ مِنَّا، وَ مَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ».

و ترجمهٔ آیه این است که: «جز این نیست که تو بیم کننده و ترساننده‌ای (که مـردم را از عذاب خدا می‌ترسانی. یعنی فرستاده شده برای ترسانیدن و بر تو همین بلاغ و رسانیدن است و بس؛ به اظهار معجزات دالّه بر صدق تو، و تو را به آیات مقترحه که کفّار خواهش دارند، و به اظهار آن بدون ارادهٔ ما چه کار؟) و هر گروهی را ره نماینده‌ای است که ایشـان را راهـنمایی می‌کند».

۵۰۷ / ۳. حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بـن مـحمد، از مـحمد بـن جُـمهور، از محمد بن اسماعیل، از سَعدان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق عرض کردم که: ﴿إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ﴾ یعنی چه؟ فرمود که: «رسول خدا ترساننده‌ای است که خدا فرموده، و علی - صلوات الله علیه - همان رهنما است که در آیـه مذکور است. ای ابو محمد! آیا امروز هیچ رهنمایی هست؟» عرض کردم: بلی! فدای تو گردم، همیشه از شما رهنمایی بعد از رهنمایی بوده، تا آن‌که هدایت به تو داده شد، و خلافت به تو رسید.

حضرت فرمود: «خدا تو را رحمت کند ای ابو محمد! اگر قصّه چنان باشد که هرگاه آیه‌ای بر مردی فرود آید، پس آن مرد بمیرد، آن آیه بمیرد (و مصداق خارجی نداشته باشد)، کتاب خدا می‌میرد و معطّل و بیکار می‌ماند و بیانش فوت می‌شود (چه بنابر این فرض، رهنمایی نیست که مردم را به سوی احکام و اسرار آن راهنمایی کند). ولیکن این کتاب خدا زنده است که جاری می‌شود در کسانی که باقی مانده‌اند؛ چنانچه در آنان که در گذشته‌اند جاری شده و امر و نهی آن به همه رسیده و می‌رسد».

۵۰۸ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صَفوان، از منصور، از عبدالرّحیم قصیر، از امام محمد باقر روایت کرده است در تفسیر قول خدای تبارک و تعالی: ﴿إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ﴾، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا، ترساننده است و علی، رهنماینده که در این آیه مذکوراند. بدان و آگاه باش! که این هدایت و رهنمایی، با آیهٔ مذکوره از ما نرفته، و حکم آن، نسبت به ما برطرف نشده و همیشه در شأن ما جاری بوده تا این ساعت که در آنیم» (یا جاری است تا قیامت).

۱۱ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام وُلَاةُ أَمْرِ اللّٰهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ

۱/۵۰۹ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «نَحْنُ وُلَاةُ أَمْرِ اللّٰهِ، وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللّٰهِ، وَ عَيْبَةُ وَحْيِ اللّٰهِ».

۲/۵۱۰ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَبِيهِ أَسْبَاطٍ، عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «وَ اللّٰهِ، إِنَّا لَخُزَّانُ اللّٰهِ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ، لَا عَلىٰ ذَهَبٍ، وَ لَا عَلىٰ فِضَّةٍ، إِلَّا عَلىٰ عِلْمِهِ».

۳/۵۱۱ . عَلِيُّ بْنُ مُوسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ رَفَعَهُ، عَنْ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: «نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللّٰهِ، وَ نَحْنُ تَرَاجِمَةُ وَحْيِ اللّٰهِ، وَ نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلىٰ مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ».

۴/۵۱۲ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: قَالَ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ: اسْتِكْمَالُ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ تَرَكَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِكَ؛ فَإِنَّ فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَ سُنَّةَ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِكَ، وَ هُمْ خُزَّانِي عَلىٰ عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: لَقَدْ أَنْبَأَنِي جَبْرَئِيلُ عليه السلام بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ».

۵/۵۱۳ . أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ،

۱۱. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام والیان امر خدا و خزانه‌داران علم اویند

۵۰۹ / ۱ . محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن ابی زاهر، از حسن بن موسی، از علی بن حسّان، از عبد الرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «ماییم والیان امر خدا و خزانه‌داران علم خدا و صندوق وحی خدا».

۵۱۰ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از پدرش اسباط، از سَورة بن کُلیب که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود که: «به خدا سوگند، هر آینه ما خزانه‌داران خداییم در آسمان و زمین او، اما نه بر طلا و نه بر نقره، لیکن بر علم آن جناب».

۵۱۱ / ۳ . علی بن موسی روایت کرده است از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نضر بن سُوید که آن را مرفوع ساخته از سَدیر، از امام محمد باقر علیه السلام که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، شما چه صفت دارید؟ فرمود: «ماییم خزانه‌داران علم خدا و ماییم ترجمه‌های وحی خدا و ترجمان‌های آن.[1] و ماییم حجّت بالغهٔ خدا و رسا بر هر که در زیر آسمان و هر که در بالای زمین است».

۵۱۲ / ۴ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نَضر بن شُعیب، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: تمام کردن حجت من به غایت بر بدبختان از امّت تو است. و ایشان، آنانند که ولایت علی و اوصیای بعد از تو را ترک کنند؛ زیرا که در ایشان است سنّت و طریقهٔ تو و راه و روش پیغمبران پیش از تو، و ایشان خازنان علم منند بعد از تو. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد به نام‌های ایشان و نام‌های پدران ایشان علیهم السلام».

۵۱۳ / ۵ . احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن خالد، از فَضالة بن ایّوب، از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

---

۱. و ترجمه به فتح تا و جیم، بیان کردن لغتی است به لغتی دیگر و لغتی که بیان لغتی دیگر باشد. و تُرجمان به ضم تا و جیم، و به فتح هر دو و به ضم یکی و فتح دیگری، معنی است که معنی لغت دیگر باشد؛ چون ترجمه و بیان کنندهٔ زبانی به زبانی دیگر چون مترجم. و ابن اثیر در نهایه می‌گوید که: ترجمان، به ضمّ و فتح، کسی است که سخن را ترجمه می‌کند و آن را نقل می‌کند از لغتی به لغتی دیگر و جمع آن تراجم است. (مترجم)

عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: «يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، إِنَّ اللّٰهَ وَاحِدٌ، مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، مُتَفَرِّدٌ بِأَمْرِهِ، فَخَلَقَ خَلْقاً فَقَدَّرَهُمْ لِذٰلِكَ الْأَمْرِ، فَنَحْنُ هُمْ يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ، فَنَحْنُ حُجَجُ اللّٰهِ فِي عِبَادِهِ، وَ خُزَّانُهُ عَلىٰ عِلْمِهِ، وَ الْقَائِمُونَ بِذٰلِكَ».

٥١٤ / ٦. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُعَاوِيَةَ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ ؑ، قَالَ:

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا، وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا، وَ جَعَلَنَا خُزَّانَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ، وَ لَنَا نَطَقَتِ الشَّجَرَةُ، وَ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللّٰهُ».

١٢ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ؑ خُلَفَاءُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ أَبْوَابُهُ الَّتِي مِنْهَا يُؤْتىٰ

٥١٥ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ، عَنِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ؑ يَقُولُ: «الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِي أَرْضِهِ».

٥١٦ / ٢. عَنْهُ، عَنْ مُعَلًّى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ: «الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الَّتِي يُؤْتىٰ مِنْهَا، وَلَوْلَاهُمْ مَا عُرِفَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ بِهِمُ احْتَجَّ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ عَلىٰ خَلْقِهِ».

فرمود که: «ای پسر ابی یعفور، به درستی که خدا یکی است و یگانه و متفرّد بـه یگـانگی، و تنهاست به امر خویش (که امر شریعت است، یا امر خلافت) که در تعیین و تقدیر و نصب آن شریکی ندارد. پس خلقی را آفرید و ایشان را برای این امر و توضیح و بیان آن، معیّن فرمود. پس ما همان خلق معیّن و مقدّریم که خدا تقدیر و تعیین نموده. ای پسر ابی یعفور، پس مـا حجت‌های خداییم در میان بندگانش و خزانه‌داران بر علمش و نگهبانیم به این حجّت».

۵۱۴ / ۶. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه و محمد بـن یحیی، از عَمْرَکَی بن علی هر دو، روایت کرده‌اند، از علی بن جعفر، از حضرت ابوالحسـن موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود که: «امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: خدای عزّوجلّ ما را آفرید، پس آفرینش ما را نیکو گردانید، و ما را تصویر نمود و نگاشت، پس صورت‌های ما را نیکو ساخت، و ما را در آسمان و زمین، خزانه‌داران خود گردانید و درخت از برای ما سخن گفت و به عبادت و بندگی کردن ما، خدا معبود و پرستیده شد. و اگر ما نمی‌بودیم، خدای عـزّوجلّ معبود نمی‌شد» (چه مردم نمی‌دانستند که چه باید کرد).

۱۲. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام، خلیفه‌های خدای عزّوجلّ‌اند در زمین و درهای اویند که از آنها آمده می‌شود[1]

۵۱۵ / ۱. حسین بـن مـحمد اشـعری، از مُـعلّی بـن مـحمد، از احـمد بـن مـحمد، از ابی مسعود، از جعفری روایت کـرده است کـه گـفت: شـنیدم از امـام مـوسی کـاظم علیه السلام کـه می‌فرمود: «ائمهٔ هدی، جانشینان خدایند در زمین».

۵۱۶ / ۲. از او، از مُعلّی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن سَماعه، از عبدالله بن قاسم، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «اوصیای پیغمبر، درهـای خدای عزّوجلّ‌اند که از آنها آمده می‌شود (که باید مردم از آن در به سوی خدا روند و از آن راه به معرفتش رسند و احکام آن را بدانند و راه بهشت پیمایند). و اگر ایشان نمی‌بودند، خدای عزّوجلّ شناخته نمی‌شد، و به ایشان خدای تبارک و تعالی حجّت را بر خلق خود تمام کرده است».

---

۱. خلیفه، به معنی پادشاه و قائم مقام است؛ چه خِلافت به کسر خا، به جای کسی بودن است در کاری، و مراد از در، راه به سوی شناختن خداست و دانستن احکام او و به سوی بهشت. (مترجم)

٥١٧ / ٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنكُمْ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام».

١٣ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام نُورُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ

٥١٨ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيىٰ وَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلْنَا﴾ فَقَالَ: «يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَ اللّٰهِ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَهُمْ وَاللّٰهِ نُورُ اللّٰهِ الَّذِي أَنْزَلَ، وَ هُمْ وَ اللّٰهِ نُورُ اللّٰهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، وَاللّٰهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهُمْ وَاللّٰهِ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحْجُبُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ، وَ اللّٰهِ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتّىٰ يُطَهِّرَ اللّٰهُ قَلْبَهُ، وَ لَا يُطَهِّرُ اللّٰهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتّىٰ يُسَلِّمَ لَنَا، وَ يَكُونَ سِلْماً لَنَا، فَإِذَا كَانَ سِلْماً لَنَا سَلَّمَهُ اللّٰهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ، وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ».

٥١٩ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ:

۵۱۷ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّا، از عبدالله بن سِنان روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از معنی قول خدای جلّ جلاله: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾[1]، که حضرت فرمود که: «ایشان ائمّه‌اند». و ترجمهٔ آیه این است که: «وعده داد خدا آنان را که ایمان آورده‌اند از شما و کردند کارهای شایسته را، که هر آینه خلیفه گرداند البته ایشان را در زمین، چنانکه خلیفه گردانید آنان را که پیش از ایشان بوده‌اند» (یا چنانچه خلیفه گردانیده شدند).

۱۳. باب در بیان این‌که ائمّه علیهم السلام نور خدای عزّوجلّ‌اند

۵۱۸ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن مِرداس روایت کرده است که گفت: حدیث کردند ما را صفوان بن یحیی و حسن بن محبوب، از ابو ایّوب، از ابو خالد کابلی که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾[2]، یعنی: «پس ایمان آورید و بگروید به خدا و فرستادهٔ او (که محمد است) و آن، نور و روشنی که فرو فرستادیم».

حضرت فرمود که: «ای ابو خالد، به خدا سوگند که این، نور امامان از اولاد محمداند صلی الله علیه و آله تا روز قیامت. و به خدا سوگند، که ایشان، نور خدایند که آن را فرو فرستاده. و به خدا سوگند، که ایشان نور خدایند در آسمان‌ها و زمین. ای ابو خالد، به خدا سوگند، هر آینه نور امام در دل‌های مؤمنان روشن‌تر است از آفتاب روشنی‌بخش درخشان در روز. و به خدا سوگند، که ایشان دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خدای عزّوجلّ نور ایشان را می‌پوشد از هر که می‌خواهد، پس دل‌های ایشان تاریک می‌شود.

ای ابو خالد، به خدا سوگند که هیچ بنده‌ای ما را دوست ندارد و با ما موالات نورزد، تا خدا دل او را پاک و پاکیزه گرداند از عقاید فاسده و خدا دل بندهٔ را پاک نمی‌گرداند تا تسلیم کند از برای ما و منقاد ما باشد در همه حال و در همه چیز و با ما در مقام آشتی باشد. پس چون با ما در مقام آشتی باشد و در مقام جنگ و نزاع نباشد، خدا او را از حساب سخت سالم بدارد و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ‌تر روز قیامت تا به بزرگ و کوچک آنچه رسد».

۵۱۹ / ۲. علی بن ابراهیم، به اسناد خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است در

---

۱. نور، ۵۵.   ۲. تغابن، ۸.

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِى يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ - إِلىٰ قَوْلِهِ - وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلنُّورَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾ قَالَ: «النُّورُ فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام».

٥٢٠ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: لَقَدْ آتَى اللّٰهُ أَهْلَ الْكِتَابِ خَيْراً كَثِيراً، قَالَ: «وَ مَا ذَاكَ؟» قُلْتُ: قَوْلُ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤْمِنُونَ - إِلىٰ قَوْلِهِ - أُو۟لَٰٓئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ قَالَ: فَقَالَ: «قَدْ

قول خدای عزّ و جلّ: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ تا قول آن جناب ﴿وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، که آن حضرت فرمود که: «نور در این موضع، امیر المؤمنین علی و امامانند». (و آنچه از آیه ذکر نشده، این است که: ﴿وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ﴾[1]). و ترجمهٔ آن به ترتیب آیه این است که: «پرهیزکاران و مؤمنان که رحمت برای ایشان می‌فرستیم، آنانند که پیروی می‌کنند فرستادهٔ خدا راکه محمد است. و صفتش این است که پیغمبری است نانویسنده و ناخواننده (یا منسوب است به مکّه که امّ القری است که در مکّه متولّد گردیده).
آن‌که می‌یابند او را (یعنی نام و وصف او را) نوشتهٔ نزد ایشان در تورات موسی و در انجیل عیسی. امر می‌فرماید ایشان را به نیکی (که توحید است و توابع آن) و باز می‌دارد ایشان را از کار ناشایست (که شرک است و لوازم آن)، و حلال می‌کند از برای ایشان چیزهای پاکیزه را، و حرام می‌گرداند بر ایشان چیزهای پلید را، و وضع می‌کند از ایشان، بار گران ایشان را (که تکالیف شاقّه را از ایشان برمی‌دارد و نیز برمی‌دارد از ایشان غل‌ها و بندهایی که بود بر ایشان، چون تعیین قصاص در قتل، بدون جواز عفو و دیه و غیر آن از آنچه در زمان موسی بود که آنها را مانند غل‌ها در گردن داشتند). پس آنان که ایمان آوردند به این پیغمبر، و تعظیم کردند او را، و یاری دادند او را بر دشمنان، و پیروی نمودند آن نوری راکه فرو فرستاده شد با او، این گروه مذکورین، ایشانند رستگاران از عذاب و رسندگان به رحمت و ثواب».

۵۲۰ / ۳. احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از ابو الجارود روایت کرده است که گفت: به خدمت امام محمد باقر عرض کردم که هر آینه به حقیقت که خدا اهل کتاب را خیر و نیکی بسیاری عطا فرموده است. حضرت فرمود که: «آن چه چیز است؟» عرض کردم که: قول خدای عزّ و جلّ: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ تا قول آن جناب ﴿أُولٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾[2] (و آنچه در میانه دو آیه است که ذکر نشده، این است که: ﴿وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾[3])، یعنی: «آنان که دادیم ایشان را تورات، یا انجیل پیش از قرآن، ایشان به قرآن

---

۱. اعراف، ۱۵۷.
۲. قصص، ۵۲ ـ ۵۴.
۳. قصص، ۵۳.

آتَاكُمُ اللّٰهُ كَمَا آتَاهُمْ» ثُمَّ تَـلَا: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ﴾ «يَعْنِي إِمَاماً تَأْتَمُّونَ بِهِ».

٥٢١ / ٤ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْـنِ أَسْبَاطٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابُلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿فَـَٔامِنُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلْنَا﴾.

فَقَالَ: «يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَاللّٰهِ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام؛ يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِـي قُـلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَ هُمُ الَّذِينَ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحْجُبُ اللّٰهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ، وَ يَغْشَاهُمْ بِهَا».

٥٢٢ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْأَصَمِّ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَـعَالىٰ: ﴿ٱللَّهُ نُورُ

می‌گروند و چون خوانده شود قرآن بر ایشان، گویند که ایمان آوردیم به آن و دانستیم که آن، کلام خداست. به درستی که آن راست و درست است که فرود آمده از جانب پروردگار ما. به درستی که ما بودیم پیش از نزول آن، یا پیش از تلاوت آن بر ما، گردن نهادگان. این گروه از اهل تورات، یا انجیل داده می‌شوند (یعنی خدا می‌دهد به ایشان، مزد ایشان را دو بار، به سبب صبر و شکیبایی ایشان بر ایمان» (به تورات یا انجیل و قرآن، یا بر ایمان به قرآن، پیش از نزول، یا تلاوت آن یا بر دین خود یا اذیّت کافران).

ابوالجارود می‌گوید که پس حضرت فرمود که: «خدا شما را عطا فرموده، چنانچه ایشان را عطا نموده». پس این آیه را خواند: ﴿یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ﴾[1]، یعنی: «ای آنان که گرویده‌اید به رسولان گذشته، بترسید از خدا و ایمان آورید به رسول او (که محمّدﷺ است) تا بدهد شما را دو نصیب بزرگ از بخشایش خویش (یکی برای ایمان به پیغمبران گذشته، و یکی برای ایمان به محمّدﷺ)، و تا قرار دهد از برای شما نور و روشنی را که بروید به آن».

و حضرت فرمود که: «یعنی امامی که به او اقتدا کنید».

۵۲۱ / ۴. احمد بن مهران روایت کرده است که از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط و حسن بن محبوب، از ابو ایّوب، از ابو خالد کابلی که گفت: از امام محمد باقرؑ سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا﴾[2]. حضرت فرمود که: «ای ابو خالد، به خدا سوگند که این نور، ائمهؑ‌اند. ای ابو خالد، هر آینه نور امام در دل‌های مؤمنان روشن‌تر است از آفتاب و روشنی‌بخش درخشان در روز. ایشان کسانی هستند که دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خدا نور ایشان را می‌پوشد از هر که می‌خواهد. پس دل‌های ایشان تیره و تار می‌گردد و ایشان را به آن تاریکی فرو گرفته، ایشان را می‌پوشد و آن ظلمت به ایشان احاطه می‌کند».

۵۲۲ / ۵. علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان أصمّ، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی روایت کرده‌اند که گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود: «در قول خدای عزّوجلّ ﴿اللّهُ نُورُ السَّماواتِ

---

۱. حدید، ۲۸.　　۲. تغابن، ۸.

ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ﴾: «فَاطِمَةُ عليها السلام» ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾: «الْحَسَنُ» ﴿ٱلْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ﴾: «الْحُسَيْنُ» ﴿ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ﴾: «فَاطِمَةُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَ نِسَاءِ أَهْلِ الدُّنْيَا» ﴿يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ﴾: «إِبْرَاهِيمُ عليه السلام» ﴿زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾: «لَا يَهُودِيَّةٍ وَلَا نَصْرَانِيَّةٍ» ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىٓءُ﴾: «يَكَادُ الْعِلْمُ يَنْفَجِرُ بِهَا»



وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰاةٍ﴾، که مراد از مشکات، فاطمه ؑ است».[1] و ترجمهٔ ﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ این است که: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. داستان نور خدا (و قصّهٔ غریبه و صفت عجیبهٔ آن)، مانند روزنه یا قندیلی است که ﴿فيهٰا مِصْبٰاحٌ﴾، یعنی: در آن مشکات چراغی است افروخته و به غایت روشن».

و حضرت فرمود که: «مراد از مصباح، حضرت امام حسن است». ﴿الْمِصْبٰاحُ فى زُجٰاجَةٍ﴾، یعنی که: «آن چراغ در قندیلی است از آبگینه که چراغ در آن نورانی‌تر و صاف‌تر است» (و باد مانع آن نمی‌شود). و حضرت فرمود که: «مراد از المصباح، حضرت امام حسین است».

(پس باید که الف و لام در آن، از برای عهد نباشد، تا با مصباح اوّل یکی نشود. و ممکن است که از برای عهد باشد، و وجه اتّحاد، این باشد که هر دو فی الحقیقه، یک نورند، و مؤیّد این آن است که در زیارتی از زیارات علی بن الحسین ؑ مذکور است که: سلام بر تو ای پسر حضرت امام حسن و امام حسین ؑ). ﴿الزُّجٰاجَةُ كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾، یعنی: «آن آبگینه از غایت لطافت و صفا گویا ستاره‌ای است درخشنده» (که دفع تاریکی از خود می‌کند، یا منسوب است به سوی دو دُرّ صفا و تلألؤ و آبداری).

و حضرت فرمود که: «فاطمه، ستاره‌ای است درخشان در میان زنان و مردمان جهان». ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ﴾، یعنی: «افروخته می‌شود آن زجاجه و قندیل و چراغی که در آن است، از درخت پر نفع و با برکت» (که ابتدای افروختگی و روشنی آن از آن درخت است. و فتیلهٔ آن در روغن آن درخت سرشته است).

و حضرت فرمود که: «مراد از این درخت، ابراهیم ؑ است» (یعنی که فاطمه ؑ، از نسل آن حضرت است). ﴿زَيْتُونَةٍ لاٰ شَرْقِيَّةٍ وَ لاٰ غَرْبِيَّةٍ﴾،[2] یعنی: «آن درخت، درخت زیتونی است که نه در جانب شرقی معموره است (چون دریای چین و خطا[3]) و نه در طرف غربی معموره

---

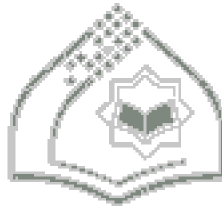
۱. و مشکات، لفظی است عربی. و بعضی گفته‌اند که هندی است، و در معنی آن نیز خلاف است. بعضی گفته‌اند که روزنه‌ای است در دیوار، که نهایت آن به بیرون راه نداشته باشد، مانند طاقچهٔ بُن بسته. و بعضی گفته‌اند که چراغ‌دان است، چون فانوس و قندیل. و بعضی گفته‌اند که انبونه و بندی از آهن است که در وسط قندیل باشد. و بنابر دو معنی اوّل، مراد از مصباح که بعد از این مذکور است، چراغ است و بنا بر معنی اخیر، فتیلهٔ آن است که روشن باشد. (مترجم)

۲. نور، ۳۵.

۳. نام شهری است در ترکستان و مشک‌خیز. همهٔ مرز چین با خطا و ختن/ گرفتش به بازوی شمشیر زن.

﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾: «إِمَامٌ مِنْهَا بَعْدَ إِمَامٍ» ﴿يَهْدِى ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾: «يَهْدِي اللّٰهُ لِلْأَئِمَّةِ عليهم السلام مَنْ يَشَاءُ ﴿وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَـٰلَ لِلنَّاسِ﴾».

قُلْتُ: ﴿أَوْ كَظُلُمَـٰتٍ﴾؟



است» (چون طرطوس[1] و قیروان[2]، بلکه در وسط معموره است، که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون آن، اجود زیتون است. و یا آن‌که معنی آن است که: نه در شرق است و نه در غرب، که آفتاب در آن در بعضی از اوقات روز باشد که آن وقت شروق و غروب است، بلکه در همهٔ طول نهار آفتاب بر آن می‌تابد، مانند زیتونی که در سر کوه یا در صحرای واسع و هامون[3] است و به جهت آن، میوهٔ آن پخته‌تر است و روغن آن صافی‌تر. و یا نه دائم در آفتاب است تا بسوزد و نه همیشه در سایه است تا میوهٔ آن، خام بماند، بلکه هم از شعاع آفتاب بهره‌مند و هم از حمایت سایه محفوظ است).

و حضرت فرمود که: «آن درخت (یعنی ابراهیم‌ؑ)، نه یهودی است و نه نصرانی» (و این اشاره است به آنچه خدای تعالی در شأن آن حضرت فرموده که: ﴿مٰا كٰانَ إِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيّاً وَ لاٰ نَصْرٰانِيّاً وَ لٰكِنْ كٰانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مٰا كٰانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾[4]. پس مراد، آن است که آن حضرت‌ؑ، چکیدهٔ اهل توحید است). ﴿يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ﴾، یعنی: «نزدیک است که زیت و روغن آن درخت، خود روشن شود و روشنی دهد». و حضرت فرمود که: «نزدیک است که علم جاری و روان شود از آن حضرت و به سبب او». ﴿وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ﴾، یعنی: «و اگر چه نرسیده باشد به آن زیت، آتشی (یعنی از غایت صفا و درخشندگی به مرتبه‌ای است که نزدیک است که بی‌آتش، روشن شود و روشنایی بخشد) و این نور و روشنی است افزوده بر روشنی و بر بالای آن».

و حضرت فرمود که: «مراد، امامی است که از آن حضرت‌ؑ به هم می‌رسد بعد از امامی دیگر». ﴿يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ﴾، یعنی: «راه می‌نماید خدا به نور خویش هر که را که می‌خواهد». و حضرت فرمود که: «خدا راه می‌نماید به ائمه‌ؑ، هر که را می‌خواهد». ﴿وَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ﴾[5]، یعنی: «و بیان می‌کند خدا این مثل‌ها را از برای مردمان» (و معقولات را در صورت محسوسات در می‌آورد، تا همهٔ مردمان بفهمند).

صالح راوی می‌گوید که: به آن حضرت عرض کردم که: ﴿أَوْ كَظُلُمٰاتٍ﴾ (یعنی چه اراده

---

۱. شهری است در شام و مشرف بر دریا، نزدیک مرقب و عکا.

۲. اطراف مجموعهٔ عالم. و یا شهری که در زمان معاویه به صورت شهر در آمده و در اقلیم سوم عالم قرار دارد و طول آن ۳۱ درجه و عرض آن ۳۰ درجه و ۴۰ دقیقه است.

۳. دشت و صحرا و بیابان هموار و خالی از بلندی و پستی.

۴. آل عمران، ۶۷.

۵. نور، ۳۵.

قَالَ: «الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ، ﴿يَغْشَـٰهُ مَوْجٌ﴾: الثَّالِثُ ﴿مِّن فَوْقِهِۦ مَوْجٌ [مِّن فَوْقِهِۦ سَحَابٌ] ظُلُمَٰتٌ﴾ الثَّانِي ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾: مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللهُ وَ فِتَنُ بَنِي أُمَيَّةَ ﴿إِذَآ أَخْرَجَ يَدَهُۥ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةِ فِتْنَتِهِمْ ﴿لَمْ يَكَدْ يَرَىٰهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورًا﴾: إِمَاماً مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ ﷺ ﴿فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ﴾: إِمَامٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ: ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَـٰنِهِم﴾: «أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعىٰ بَيْنَ يَدَيِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتّىٰ يُنْزِلُوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

● عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ، عَنْ أَخِيهِ مُوسىٰ ﷺ، مِثْلَهُ.

۵۲۳ / ۶. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ

شده از قول خدای تعالی: ﴿أَوْ كَظُلُمٰاتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّيٍّ﴾؟ که ترجمهٔ آن این است که: یاکردارهای کافران مانند تاریکی‌های متراکم است و در دریای عمیق بسیار آب). حضرت فرمود که: «مراد از ظلمات، اوّلی، و رفیق اوست» ﴿يَغْشٰاهُ مَوْجٌ﴾، یعنی: «آن دریایی که دَمْبِدَمْ می‌پوشد آن را موجی».

حضرت فرمود که: «موج، سیُم است». ﴿مِنْ فَوْقِهِ سَحٰابٌ ظُلُمٰاتٌ بَعْضُهٰا فَوْقَ بَعْضٍ﴾، یعنی: «از زیر موج دویم، ابری است که روشنی ستاره‌ها را می‌پوشد تاریکی‌ها که پاره‌ای از آن، در بالای پاره‌ای است». حضرت فرمود که: «ظلمات، دویم که در مرتبهٔ دویم ذکر شده، و بعضی از آن، در بالای بعضی است، معاویه و فتنه‌های بنی امیّه است».

﴿إِذٰا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾. حضرت فرمود که: «چون مؤمن دست خویش را در تاریکی فتنهٔ ایشان بیرون آورد». ﴿لَمْ يَكَدْ يَرٰاهٰا﴾، یعنی: «نزدیک نباشد که آن را ببیند» (و هرگاه دست خود را که اقرب اعضایی است که دیده می‌شوند، نبیند، به طریق اولی غیر آن را نبیند. و حضرت در این حدیث، تفسیر سحاب را نفرمودند و می‌تواند که ظلمات دویم، بدل آن باشد. و می‌تواند ... که جنگ جمل را بر پا کردند).

﴿وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً﴾، یعنی: «و هر که قرار نداد خدا از برای او روشنی را». حضرت فرمود: «یعنی امامی را از فرزندان فاطمه ﷺ». ﴿فَمٰا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾[1]؛ «پس نیست از برای او هیچ نوری». فرمود: «یعنی امامی در روز قیامت».

و در تفسیر قول آن جناب که: ﴿يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمٰانِهِمْ﴾[2]، یعنی: «نور آنان که ایمان آورده‌اند، با پیغمبر می‌شتابد و می‌رود در پیش روی و به جانب راست ایشان». فرمود که: «نور امامان فرقهٔ مؤمنانند، که در روز قیامت می‌شتابند در پیش روی مؤمنان و به جانب راست ایشان، تا آن‌که ایشان را در منازل و درجاتی که اهل بهشت دارند، فرود آورند».

● علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بَجَلی؛ و محمد بن یحیی، از عَمْرَکی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش حضرت امام موسی کاظم ﷺ مثل این را روایت کرده‌اند.

۵۲۳ / ۶ . احمد بن ادریس روایت کرده است، از حسین بن عبیدالله، از محمد بن حسین

---

۱. نور، ۴۰.	۲. حدید، ۱۲.

وَ مُوسَى بْنِ عُمَرَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ﴾ قَالَ: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِأَفْوَاهِهِمْ».

قُلْتُ: قَوْلُهُ تَعَالىٰ: ﴿وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ﴾؟ قَالَ: «يَقُولُ: وَ اللّٰهُ مُتِمُّ الْإِمَامَةِ، وَ الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ، وَ ذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلْنَا﴾»، قَالَ: «النُّورُ هُوَ الْإِمَامُ».

۱۴ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ﷺ هُمْ أَرْكَانُ الْأَرْضِ

۵۲۴ / ۱. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ:

«مَا جَاءَ بِهِ عَلِيٌّ ﷺ آخُذُ بِهِ، وَ مَا نَهىٰ عَنْهُ أَنْتَهِي عَنْهُ، جَرىٰ لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مِثْلُ مَا جَرىٰ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ الْفَضْلُ عَلىٰ جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، الْمُتَعَقِّبُ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْكَامِهِ كَالْمُتَعَقِّبِ عَلَى اللّٰهِ وَ عَلىٰ رَسُولِهِ، وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ؛ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ بَابَ اللّٰهِ الَّذِي لَا يُؤْتىٰ إِلَّا مِنْهُ، وَ سَبِيلَهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَ بِغَيْرِهِ هَلَكَ، وَ كَذٰلِكَ يَجْرِي لِأَئِمَّةِ الْهُدىٰ وَاحِداً بَعْدَ

و موسی بن عُمر، از حسن بن محبوب، از محمد بن فُضیل، از امام موسی کاظم ﷺ که گفت: سؤال کردم آن حضرت را از قول خدای تبارک و تعالی: ﴿یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوٰاهِهِمْ﴾، یعنی: «البته می‌خواهند آن‌که فرو نشانند نور خدا را به دهان‌های خویش». حضرت فرمود که: «می‌خواهند آن‌که فرو نشانند ولایت امیر المؤمنین ﷺ را به دهان‌های خویش».

عرض کردم که: قول آن جناب ﴿وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾[1] یعنی چه؟ فرمود که: «می‌فرماید: و خدا تمام گردانندهٔ امامت است، که آن را پرورش می‌دهد و آن را به نهایت می‌رساند تا روز قیامت. و امامت است که نور خداست» و دلیل بر این، فرمودهٔ اوست که: ﴿فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنٰا﴾[2]. و آن حضرت فرمود که: «نور، امام است» (و همین آیه در صدر باب گذشت با ذکر فاء در فَآمِنُوا و در قرآن نیز چنین است).

۱۴. باب در بیان این‌که ائمه ﷺ رکن‌های زمین‌اند[3]

۱/۵۲۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن سِنان، از مُفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق ﷺ که فرمود: «آنچه علی ﷺ آن را آورده، به آن عمل می‌کنم و آن را فرا می‌گیرم، و از آنچه نهی فرموده، باز می‌ایستم از آن. و جاری است از برای او فضل و افزونی، مانند آنچه از برای محمد ﷺ جاری بوده، و محمد را زیادتی است بر تمام آنها که خدای عزّوجلّ ایشان را آفریده. آن‌که پاپی آن حضرت شود، در حکمی از احکام که می‌فرماید به این‌که طالب وجه آن باشد، بی‌آن‌که در حقیقت آن، یقین داشته باشد، چون کسی است که پاپی خدا و رسول شود در آنچه فرموده‌اند. و آن‌که بر او ردکند در چیزی، خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حدّ شرک به خداست (چه اسلام واسطهٔ میان ایمان و شرک است و متاخم[4] است با هر یک از اینها. و آن‌که ردّ امام ﷺ می‌کند، از درجهٔ ایمان تنزّل کرده به درجهٔ اسلام می‌رسد و به واسطهٔ متأخمهٔ آن با شرک، به اغوای شیاطین، بساست که در شرک می‌افتد).

و امیر المؤمنین علی ﷺ، دری از درهای خدا بود که نمی‌توان به نزد خدا رفت، مگر از

---

۱. صف، ۸.
۲. تغابن، ۸.
۳. رکن به ضمّ را و سکون کاف، جزء و جانب قوی‌تر از هر چیز است که بقای آن، چیز بدون آن ممکن نباشد. و زمین، به ایشان بر پاست و اگر ایشان نمی‌بودند زمین و اهل آن هلاک و ویران می‌شدند. (مترجم)
۴. آنچه که حدش به حدّ دیگر متصل است.

وَاحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَ حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ عَلىٰ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرىٰ.

وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ كَثِيراً مَا يَقُولُ: أَنَا قَسِيمُ اللّٰهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَ أَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ، وَ لَقَدْ أَقَرَّتْ لِي جَمِيعُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ وَ الرُّسُلُ بِمِثْلِ مَا أَقَرُّوا بِهِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَ لَقَدْ حُمِلْتُ عَلىٰ مِثْلِ حَمُولَتِهِ وَ هِيَ حَمُولَةُ الرَّبِّ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يُدْعىٰ فَيُكْسىٰ وَأُدْعىٰ فَأُكْسىٰ، وَ يُسْتَنْطَقُ وَ أُسْتَنْطَقُ، فَأَنْطِقُ عَلىٰ حَدِّ مَنْطِقِهِ، وَ لَقَدْ أُعْطِيتُ خِصَالاً مَا سَبَقَنِي إِلَيْهَا أَحَدٌ قَبْلِي: عُلِّمْتُ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْأَنْسَابَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ، فَلَمْ يَفُتْنِي مَا سَبَقَنِي،

آن در، و راهی که هر که در غیر آن در آید، هلاک می‌گردد. و همچنین این حکم از برای ائمهٔ هدی، یک به یک، به ترتیب جاری و روان است. و خدا ایشان را رکن‌های زمین گردانیده، تا اهل خویش را نجنباند، و یا به جهت کراهت آن‌که حرکت کند و ساکنان خود را متحرّک سازد. و حجّت رسای خداست بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است.

و امیر المؤمنین ﷺ در بسیاری از اوقات می‌فرمود که: منم قسمت کنندهٔ از جانب خدا در میانهٔ بهشت و دوزخ. و منم فاروق بزرگ‌تر که در میانهٔ حق و باطل، به غایت فرق می‌کنم و جدایی می‌افکنم. و منم صاحب عصای موسی و داعی و آلت نشان (یا انگشتر سلیمان که در زمان رجعت، آن را میان دو چشم کافر یا بینی او، می‌زند که نقش می‌بندد که: این کافر است. یا رویش سیاه می‌شود؛ چنانکه در احادیث مذکور است). و هر آینه اقرار کردند از برای من، همهٔ فرشتگان و روح القدس (یا روح الأمین، یا روح مؤمنان) و تمام رسولان خدا، به مثل آنچه از برای محمد ﷺ به آن اقرار نمودند (یعنی چنانچه از برای محمد ﷺ به رسالت و تقدّم و شرافت آن حضرت بر همهٔ ایشان اقرار نمودند، از برای من نیز اقرار به ولایت و امامت و تقدّم و شرافت من بر همهٔ ایشان کردند).

و هر آینه بار شدم بر حموله‌ای که مثل حمولهٔ آن حضرت است.[1] (و بنابراین، معنی عبارت آن است که بار شده است بر من، بارها که مانند بارهایی است که بر آن حضرت بار شده بود). در این حموله، حموله‌ای است که به سوی پروردگار منسوب است (و مراد از آن، معارف الهیّه، یا خلافت و تکالیف و علوم است و اینها از راه که صاحب خویش را به مقام انس و منزل قرب می‌رسانند، حامل و بار کشند و از آن راه که حالتی هستند در مکلّف و صفتی از صفات او، محمول‌اند که مکلّف آنها را بر می‌دارد).

و به درستی که خدا، رسول ﷺ خود را می‌طلبد و او را خلعت کرامت می‌پوشاند، و مرا نیز می‌طلبد و خلعت می‌پوشاند و او را امر می‌فرماید که سخن گوید و مرا نیز می‌فرماید که سخن گویم. پس من سخن می‌گویم به وضع سخن گفتن آن حضرت. و هر آینه خدا خصلت‌های چند را به من عطا فرموده که کسی که پیش از من، مرا به سوی آنها پیشی نگرفته، و آنها این است که: علم مرگ‌ها و بلاها و نسب‌های مردمان و فصل خطاب را به من تعلیم داده (که

---

۱. و حَموله، به فتح حا و ضمّ میم، شتر است و غیر آن، از هر چه بر آن بار کنند. و به ضمّ حا، بارها را گویند. (مترجم)

وَ لَمْ يَعْزُبْ عَنِّي مَا غَابَ عَنِّي، أُبَشِّرُ بِإِذْنِ اللّٰهِ، وَ أُؤَدِّي عَنْهُ، كُلُّ ذٰلِكَ مِنَ اللّٰهِ، مَكَّنَنِي فِيهِ بِعِلْمِهِ».

● الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ، ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ الْأَوَّلَ.

٥٢٥ / ٢. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْأَعْرَجُ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ سُلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَابْتَدَأَنَا، فَقَالَ: «يَا سُلَيْمَانُ، مَا جَاءَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُؤْخَذُ بِهِ، وَ مَا نَهىٰ عَنْهُ يُنْتَهىٰ عَنْهُ، جَرىٰ لَهُ مِنَ الْفَضْلِ مَا جَرىٰ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ لِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْفَضْلُ عَلىٰ جَمِيعِ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ، الْمُعَيِّبُ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْكَامِهِ كَالْمُعَيِّبِ عَلَى اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ عَلىٰ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله، وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ؛ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَابَ اللّٰهِ الَّذِي لَا يُؤْتىٰ إِلَّا

می‌دانم که: هر کسی در چه وقت می‌میرد و هر کسی را چه بلا و ناخوشی می‌رسد، و حلال‌زاده و حرام‌زاده را می‌شناسم. و می‌دانم که هر کسی پسر کیست و به که منسوب است و فصل الخطاب را می‌دانم.[۱] و حاصل مراد، آن‌که علم احکام قضایا و حکومت و تدبیرات ملکی و سیاست را می‌دانم و حکم می‌کنم در میان خلائق و حق را از باطل جدا می‌کنم).

پس آنچه از من پیشی گرفته، از من فوت نشده و آنچه از من غائب و پنهان است، از من پوشیده و دور نیست. مژده می‌دهم به اذن خدا، آن را که اهل مژده باشد، و از جانب او به هر که باید می‌رسانم، و به جا می‌آورم. و همهٔ اینها از خداست که مرا از آن تمکین و دسترس داده به علم خویش».

● حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور عمّی، از محمد بن سِنان روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را مُفضّل و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود، و حدیث اول را ذکر کرده است.

۲/۵۲۵ . علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید ـ که شباب صیرفی است ـ روایت کرده‌اند که گفت: سعید اعرج ما را حدیث کرد و گفت که: من و سلیمان بن خالد بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم، پس ما را ابتدا فرمود به سخن کردن بی آن‌که ما از آن حضرت سؤال کنیم، و فرمود که: «ای سلیمان، آنچه از امیر المؤمنین آمده و روایت شده، باید که مردم آن را بگیرند و به آن عمل کنند. و آنچه از آن نهی و منع فرموده، باید که از آن باز ایستند. جاری است از برای آن حضرت از فضل و افزونی، مانند آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری است، و رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیادتی است بر تمام آنها که خدا ایشان را آفریده.

آن‌که بر امیر المؤمنین علیه السلام عیب کند در حکمی از احکام آن حضرت، و چیزی از آن را

---

۱. و فصل الخطاب، کلامی است که فصیح و روشن و خالص و پاکیزه باشد از التباس و شبهه، که مخاطب بر وجه سهولت، مقصود را از آن بفهمد، و یا سخنی که جداکنندهٔ خصمان باشد؛ به سبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد؛ چه فصل، به معنی بریدن و جدا کردن و جدا شدن است، و لهذا یک بخش از سخن و غیر آن و سخن راست و ظاهر و حکم درست و فاصل میان حقّ و باطل و موسمی از چهار موسم سال را فصل گویند. و خطاب به معنی گفتن و گفت‌وگو است. و این‌که امّا بعد را فصل الخطاب می‌گویند، به جهت آن است که آن، کلمه‌ای است که فاصله است میان حمد جناب الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و میان غرضی که مقصود است از کتاب. (مترجم)

مِنْهُ، وَ سَبِيلَهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَ بِغَيْرِهِ هَلَكَ، وَ بِذٰلِكَ جَرَتِ الْأَئِمَّةُ ﷺ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، وَ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ عَلىٰ مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ الثَّرىٰ».

وَ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: أَنَا قَسِيمُ اللّٰهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَ أَنَا صَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ، وَ لَقَدْ أَقَرَّتْ لِي جَمِيعُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ بِمِثْلِ مَا أَقَرَّتْ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَ لَقَدْ حُمِلْتُ عَلىٰ مِثْلِ حَمُولَةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ هِيَ حَمُولَةُ الرَّبِّ، وَ إِنَّ مُحَمَّداً ﷺ يُدْعىٰ فَيُكْسىٰ وَ يُسْتَنْطَقُ، وَ أُدْعىٰ فَأُكْسىٰ وَأُسْتَنْطَقُ، فَأَنْطِقُ عَلىٰ حَدِّ مَنْطِقِهِ، وَ لَقَدْ أُعْطِيتُ خِصَالًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: عُلِّمْتُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْأَنْسَابَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ، فَلَمْ يَفُتْنِي مَا سَبَقَنِي، وَ لَمْ يَعْزُبْ عَنِّي مَا غَابَ عَنِّي، أُبَشِّرُ بِإِذْنِ اللّٰهِ، وَ أُؤَدِّي عَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، كُلُّ ذٰلِكَ مَكَّنَنِيَ اللّٰهُ فِيهِ بِإِذْنِهِ».

۵۲۶ / ۳. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الرِّيَاحِيُّ، عَنْ أَبِي الصَّامِتِ الْحُلْوَانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «فَضْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: مَا جَاءَ بِهِ آخُذُ بِهِ، وَ مَا نَهىٰ عَنْهُ أَنْتَهِي

زشت شمارد، مانند کسی است که بر خدای عزّ و جلّ و بر رسول اوﷺ عیب کرده (و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی آن، چنان است که در حدیث سابق گذشت). و آن‌که بر او رد کند در چیزی؛ خواه آن چیز کوچک باشد و خواه بزرگ، بر حدّ شرک به خداست. و امیر المؤمنین‌ﷺ، دری از درهای خدا بود که نمی‌توان به نزد او رفت، مگر از آن در. و نیز راه خدا بود که هر که در غیر آن در آمد، هلاک گردید. و به این روش احوال ائمه‌ﷺ جاری شده یک به یک، به ترتیب. و خدا ایشان را رکن‌های زمین گردانیده تا اهل خویش را به حرکت نیاورد. و نیز آن حضرت حجّت رسای خداست (یا خدا حضرات ائمه را حجّت رسای خود گردانیده)، بر هر که در بالای زمین و هر که در زیر خاک است».

و حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین‌ﷺ فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا در میان بهشت و دوزخ، و منم فاروق اکبر، و منم صاحب عصا و میسم. و هر آینه همهٔ فرشتگان و روح اقرار کردند برای من، مثل آنچه برای محمدﷺ اقرار کردند. هر آینه بار شدم بر مرکوب بار بردارنده که مانند مرکوب محمد است (یا بار شده است بر من بارها که مثل بارهاست که بر آن حضرت بار شده بود)، و این بارها است (یا باربرداری است) که منسوب است به سوی پروردگار.

و به درستی که خدا محمد راﷺ می‌خواند و خلعت می‌پوشاند و می‌فرماید که سخن گوید و مرا نیز می‌خواند و خلعت می‌پوشاند و می‌فرماید که سخن گویم. پس من سخن می‌گویم بر اندازهٔ گفتار آن حضرت و هر آینه خدا خصلت‌های چند را به من عطا فرموده که آنها را به کسی که پیش از من بوده، عطا نفرموده و آنها این است که، علم مرگ‌ها و بلاها و نسب‌های مردم و فصل خطاب را به من تعلیم داده. پس آنچه مرا پیشی گرفته، از من در نگذشته، و آنچه از من پنهان است در ظاهر، در حقیقت از من دور نیست. مژده می‌دهم به اذن خدا و از جانب خدای عزّ و جلّ می‌رسانم و خدا، مرا در همهٔ اینها به اذن خویش تمکین و دست‌رس داده است».

۵۲۶ / ۳. محمد بن یحیی و احمد بن محمد هر دو روایت کرده‌اند، از محمد بن حسن، از علی بن حسّان که گفت: ابوعبدالله ریاحی مرا حدیث کرد، از ابوصامت حُلوانی، از امام محمد باقرﷺ که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین‌ﷺ بر سایر خلق زیادتی دارد (یا او را بر ایشان زیادتی ده) در همه چیز آنچه را که آورده، آن را فرا می‌گیرم، و به آن عمل می‌نمایم،

عَنْهُ، جَرىٰ لَهُ مِنَ الطّاعَةِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مَا لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ الْفَضْلُ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، الْمُتَقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْمُتَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ، وَ الْمُتَفَضِّلُ عَلَيْهِ كَالْمُتَفَضِّلِ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ الرّادُّ عَلَيْهِ فِي صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللّٰهِ؛ فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ بَابُ اللّٰهِ الَّذِي لَا يُؤْتىٰ إِلَّا مِنْهُ، وَ سَبِيلُهُ الَّذِي مَنْ سَلَكَهُ وَصَلَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَذٰلِكَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِنْ بَعْدِهِ، وَ جَرىٰ لِلْأَئِمَّةِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ.

جَعَلَهُمُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَ عُمُدَ الْإِسْلَامِ، وَ رَابِطَةً عَلىٰ سَبِيلِ هُدَاهُ، لَا يَهْتَدِي هَادٍ إِلَّا بِهُدَاهُمْ، وَ لَا يَضِلُّ خَارِجٌ مِنَ الْهُدىٰ إِلَّا بِتَقْصِيرٍ عَنْ حَقِّهِمْ، أُمَنَاءُ اللّٰهِ عَلىٰ مَا أَهْبَطَ مِنْ عِلْمٍ أَوْ عُذْرٍ أَوْ نُذْرٍ، وَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلىٰ مَنْ فِي الْأَرْضِ، يَجْرِي لِآخِرِهِمْ مِنَ اللّٰهِ مِثْلُ الَّذِي جَرىٰ لِأَوَّلِهِمْ، وَ لَا يَصِلُ أَحَدٌ إِلىٰ ذٰلِكَ إِلَّا بِعَوْنِ اللّٰهِ.

و از آنچه نهی فرموده، از آن باز می‌ایستم، و جاری است از برای او، از وجوب فرمان‌برداری بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت و جاری بود، و محمد را صلی الله علیه و آله بر او زیادتی است و غیر از محمد کسی بر او زیادتی ندارد (و یا همان فضیلت که از برای آن حضرت ثابت است، فضیلتی است که از برای محمد است؛ چه ایشان به منزلهٔ یک نفس‌اند). و آن‌که در پیش روی او تقدّم جوید در رفتار و گفتار و کردار و مرتبه، چون کسی است که در پیش روی خدا و رسول او تقدّم جسته. و هر که خود را بر او زیادتی دهد و آن را بر خود ببندد، مانند کسی است که اظهار زیادتی خویش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، و آن‌که بر او ردّ می‌کند در چیزی؛ که کوچک یا بزرگ باشد، بر حدّ شرک به خداست؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله دَرِ معرفت خداست، که نمی‌توان به نزد خدا رفت و او را شناخت، مگر از آن دَر و راه آن جناب است که هر که در آن، دَر آید، به خدای عزّ و جلّ می‌رسد.

و امیر المؤمنین علیه السلام نیز همچنین بود بعد از آن حضرت. و همین حکم جاری است از برای ائمّه، هر یک بعد از دیگری. و خدای عزّ و جلّ ایشان را رکن‌های زمین گردانیده، تا اهل خویش را به حرکت در نیاورد، و نیز ایشان را ستون‌های دین اسلام و رابطه (یا رابط خویش) بر راه هدایت قرار داده.[1] (حاصل آن‌که خدا، ایشان را گروهی قرار داده که لازمِ راه هدایت‌اند و از آن، دست بر نمی‌دارند. یا جماعتی که بر سر راه هدایت نشسته، نمی‌گذارند که شیطان و اتباع او در آن در آیند و فساد و خرابی در آن به هم رسانند؛ چنانچه مستحفظین سرِ حدّ دم دهنه را گرفته، مملکت را از داخل شدن غیر، محافظت می‌نمایند با نهایت دلیری و آرمیدگی).

هیچ راه راست گیرنده، به راه راست نمی‌رسد، مگر به رهنمای ایشان و هیچ بیرون روندهٔ از راه راست، گمراه نمی‌شود، مگر به سبب کوتاهی کردن در حق ایشان. و امینان خدایند بر آنچه فرو فرستاده (که زیاد و کم نمی‌کنند)، خواه علم باشد (چون معارف الهی و اسرار پروردگاری و غیر آن، از آنچه تعلّق به مصالح دنیا و آخرت داشته باشد) و خواه محو بدی محقّان درست‌کردار، یا بیم کردن مبطلان تبه‌روزگار باشد. و حجت بالغهٔ اویند بر هر که در

۱. و رابطه و رابط، هر دو به معنی، چیزی است که به واسطهٔ آن چیزی را به چیزی باز بستند. و رابط، به معنی سخت دل و آرمیده دل نیز می‌باشد و رابطه جماعتی‌اند که چنین باشند. و ممکن است که از رباط و مرابطه باشد، و آن مقیم بودن است در سر حد و جای ترس و گذرگاه دشمن که تعبیر می‌شود از آن، به دهنه و دندانه. (مترجم)

وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: أَنَا قَسِيمُ اللّٰهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، لَا يَدْخُلُهَا دَاخِلٌ إِلَّا عَلىٰ حَدِّ قَسْمِي، وَ أَنَا الْفَارُوقُ الْأَكْبَرُ، وَ أَنَا الْإِمَامُ لِمَنْ بَعْدِي، وَ الْمُؤَدِّي عَمَّنْ كَانَ قَبْلِي، لَا يَتَقَدَّمُنِي أَحَدٌ إِلَّا أَحْمَدُ ﷺ، وَ إِنِّي وَ إِيَّاهُ لَعَلىٰ سَبِيلٍ وَاحِدٍ، إِلَّا أَنَّهُ هُوَ الْمَدْعُوُّ بِاسْمِهِ، وَ لَقَدْ أُعْطِيتُ السِّتَّ: عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْوَصَايَا وَ فَصْلَ الْخِطَابِ، وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْكَرَّاتِ وَ دَوْلَةِ الدُّوَلِ، وَ إِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ، وَ الدَّابَّةُ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ».



زمین ساکن‌اند. و از جانب خدا جاری می‌شود از برای آخر ایشان، مثل آنچه از برای اوّل ایشان جاری شده (که هر حکمی از برای اوّل ایشان است، از برای آخر نیز می‌باشد. و در آن، همه با هم برابرند). و هیچ‌کس به این مرتبه نمی‌رسد، مگر به یاری خدای تعالی.

و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: منم قسمت کننده از جانب خدا میان بهشت و دوزخ (که کسی داخل آنها نمی‌شود، مگر بر اندازهٔ قسمت من). و منم فاروق اکبر. و منم امام هر که بعد از من است (که امامت من منسوخ نمی‌شود و تا قیامت باقی است). و به امّت می‌رسانم از جانب آن‌که پیش از من بوده است (و ظاهر این است که مراد، رسول صلی الله علیه و آله باشد). و هیچ‌کس بر من پیشی ندارد، مگر احمد صلی الله علیه و آله. و به درستی که من و آن حضرت بر یک راهیم (مگر این‌که احمد را به نام مختص آن حضرت می‌خوانند، چون رسول و نبی و مراد این است که فرق میان من و محمد صلی الله علیه و آله، دو صفت پیغمبری است که آن حضرت به این وصف متّصف می‌شود و من آن را ندارم، و امّا در سایر صفات کمالیّه فرقی نداریم).

و هر آینه شش چیز به من عطا شده است: یکی دانستن مرگ‌ها و بلاها و وصیّت‌ها (که تمام وصیّت‌ها که پیغمبران به اوصیای خویش کردند، می‌دانم. و این، می‌تواند که وصایای دویم، شش چیز باشد که تمام وصیّت‌های ایشان به آن حضرت عطا شده باشد. یا مراد، وصیّت‌های رسول صلی الله علیه و آله باشد و جمع آن، به اعتبار و تعدّد و کثرت متعلّقات آن باشد) و فصل خطاب. و دیگر آن‌که، منم صاحب برگشتن‌ها (که چند نوبت به دنیا برخواهم گشت. یا صاحب حمله‌ها در جنگ، یا فیروزی‌ها و غلبه‌ها که بر دشمنان مکرر غالب شده‌ام، و نیز غالب خواهم شد. و در شرح این کلام، غیر از این نیز گفته‌اند ولیکن اظهر معنی اوّل است). و دولت دول[1]. یعنی و منم صاحب دولت دولت‌ها (و آن دولتی است که از همهٔ دولت‌ها بالاتر است[2]).

و به درستی که منم صاحب عصا و میسم، و منم آن دابّه و جنبنده که با مردم سخن

---

۱. بر وزن زُحل عطف است بر کرات. (مترجم)

۲. و دولت به فتح دال و به ضمّ آن، در نزد بعضی به یک معنی است. و دیگران گفته‌اند که به فتح دال، گردش زمانه است به یکی و اقبال و ظفر و غالب شدن یکی از دو گروه بر دیگری در جنگ و اقبال. و به ضمّ آن، به بی‌نیازی و مالداری است، و آنچه در میان مردمان گردش دارد، چون عاریه که هر روز نوبت کسی است. و بعضی گفته‌اند که اوّل، در ملک و پادشاهی استعمال می‌شود و دویم، در مال. (مترجم)

١٥ ـ بَابٌ نَادِرٌ جَامِعٌ فِي فَضْلِ الْإِمَامِ ﷺ وَ صِفَاتِهِ

٥٢٧ / ١. أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ ـ رَحِمَهُ اللّٰهُ ـ رَفَعَهُ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: كُنَّا مَعَ الرِّضَا ﷺ بِمَرْوَ، فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا، فَأَدَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ، وَ ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا، فَدَخَلْتُ عَلىٰ سَيِّدِي ﷺ، فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ، فَتَبَسَّمَ ﷺ، ثُمَّ قَالَ:

«يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ، جَهِلَ الْقَوْمُ، وَ خُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ ﷺ حَتّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ، فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيَّنَ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ، وَ جَمِيعَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلاً، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ:

می‌گوید» (و این، اشاره است به قول خدای تعالی که: ﴿وَإذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أخْرَجْنا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْأرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أنَّ النّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ﴾[1]، یعنی: «و چون واقع شود گفتار، که آن وعدهٔ عذاب است، بر ایشان بیرون آوریم از برای ایشان جنبنده را از زمین که سخن گوید با ایشان، آن‌که مردمان چنان بودند که به آیات و دلایل ما متیقّن نمی‌شدند، و از روی یقین تصدیق آنها نمی‌کردند».

و در حدیثی مذکور است که حضرت ﷺ فرمود: أنا دابّة الارض[2]، یعنی: «منم جنبندهٔ در زمین». و نامیدن آن حضرت ﷺ به این نام، به جهت آن است که چون حکم خدا به خروج او صادر شود، فی الفور از مَکمن غیب خود بیرون آید، و در رفتن شتاب فرماید، و در اندک زمانی، روی زمین را احاطه نماید، و احادیث در باب این‌که دابـة آن حضرت است، بسیار است. پس آن‌که گمان کرده که دابّة در حدیث، عطف بر عصاست، معنی این می‌شود که «منم صاحب آن دابة که با مردم سخن می‌گوید»، اشتباه کرده است).

۱۵. باب نادر جامعی که در بیان فضل امام ﷺ و صفات اوست

۵۲۷ / ۱. ابو محمد که قاسم بن علاء - رحمه الله - است، روایت کرده و آن را مرفوع ساخته از عبدالعزیز بن مسلم که گفت: با حضرت امام رضا ﷺ در مرو بودیم و در روز جمعه در مسجد جامع مرو در ابتدای ورود خویش، جمع شدیم، پس مردم امر امامت را در میان آوردند، و آن را دست به دست گردانیدند، که هر یک در آن سخنی گفتند، و کثرت اختلاف مردمان را در آن ذکر کردند، بعد از آن، من بر آقای خود حضرت امام رضا ﷺ داخل شدم و آن حضرت را فرو رفتن مردم و گفت‌وگوی ایشان را در امر امامت اعلام نمودم. پس تبسّم فرمود و فرمود که: «ای عبدالعزیز، این گروه ندانستند و گول خوردند که به رأی‌های خویش عمل کردند.

به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبر خویش ﷺ را از دنیا نبرد، تا آن‌که دین خود را از برای آن حضرت کامل و تمام گردانید، و قرآن را بر او فرو فرستاد که بیان هر چیزی در آن است. و در آن حلال و حرام و حدود و احکام و هر چه مردم به سوی آن احتیاج دارند، تمام و کمال

---

۱. نمل، ۸۲.

۲. بحارالانوار، ج۳۹، ص۲۴۳، ج۵۳، ص۴۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۷؛ المناقب، ابن شهرآشوب، ج۲، ص۲۹۷.

﴿مَّا فَرَّطْنَا فِى ٱلْكِتَٰبِ مِن شَىْءٍ﴾ وَ أَنْزَلَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ ـ وَ هِيَ آخِرُ عُمُرِهِ ﷺ ـ: ﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا﴾ وَ أَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ، وَ لَمْ يَمْضِ ﷺ حَتّىٰ بَيَّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَ تَرَكَهُمْ عَلىٰ قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيّاً ﷺ عَلَماً وَ إِمَاماً، وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ، فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللّٰهِ، وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللّٰهِ، فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ.

هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأُمَّةِ؛ فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ؟ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً، وَ أَعْظَمُ شَأْناً، وَ أَعْلىٰ مَكَاناً، وَ أَمْنَعُ جَانِباً، وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ، أَوْ يُقِيمُوا إِمَاماً بِاخْتِيَارِهِمْ.

إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ ﷺ بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَ الْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً، وَ فَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِهَا، وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ، فَقَالَ: ﴿إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ فَقَالَ

بیان فرمود، پس فرمود: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ﴾[۱]، یعنی: «فرو نگذاشتیم در این کتاب (که قرآن است) هیچ چیز را». و در حجة الوداع - و آن، آخر عمر آن حضرتﷺ بود که بعد از آن، از دنیا رحلت فرمود - این آیه فرو فرستاده شد که: ﴿الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دِیناً﴾[۲]، یعنی: «امروز کامل گردانیدم از برای شما، دین شما را و تمام کردم بر شما، نعمت خویش را و پسندیدم از برای شما، اسلام و مسلمانی را» (دینی پاکیزه از همهٔ دین‌ها که نزد من، همین دین باشد تا قیام قیامت، نه دین دیگر)، و امر امامت، از تمامی دین است.

و آن حضرتﷺ از دنیا نرفت تا بیان فرمود از برای امّت خویش معالم و نشان‌های دین ایشان را و راه ایشان را برای ایشان روشن ساخت، و ایشان را بر راه میانه (که به سبیل حقّ و راه درست است)، واگذاشت و علیؑ را از برای ایشان نصب فرمود که نشانهٔ هدایت و امام و پیشوای ایشان باشد. و چیزی را وانگذاشت که امّت آن حضرت به آن احتیاج داشته باشند، مگر آن‌که آن را بیان فرمود و آشکار نمود.

پس هر که گمان کند که خدای عزّ و جلّ دین خود، یا او را کامل نگردانیده، کتاب خدا را ردّ کرده است. و هر که کتاب خدا را ردّ نمود، کافر است. آیا مردم قدر امامت را می‌شناسند و جای قابلیّت آن را از امّت می‌دانند تا اختیار ایشان در آن مجوّز باشد و آن کس را که از برای امامت اختیار می‌کنند، خدا قبول فرماید؟ (یعنی: البته چنین نیست که ایشان توانند که آن را بشناسند؛ زیرا که) امامت، قدرش جلیل‌تر و شأنش عظیم‌تر و مکانش عالی‌تر و جانبش منیع‌تر و کُنهش دورتر از این است که مردم به عقل‌های خویش به آن توانند رسید، و با رأی‌های خود آن را توانند یافت، یا به اختیار خویش امامی را نصب توانند کرد.

به درستی که امامت، مرتبه‌ای است که خدای عزّ و جلّ ابراهیم خلیلؑ را به آن مخصوص گردانید، بعد از مرتبهٔ پیغمبری و خُلّت (که دوستی و آشنایی است) و آن مرتبهٔ سیم است که از پیغمبری و دوستی بالاتر است، و فضیلتی است که خدا او را به سبب آن مشرّف گردانید، و آوازهٔ او را به آن بلند ساخت، پس فرمود: ﴿إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾؛ «من تو را امام مردم می‌کنم». ابراهیم خلیلؑ از روی سرور و شادی به این مرتبهٔ امامت عرض

۱. انعام، ۳۸.	۲. مائده، ۳.

الْخَلِيلُ عليه السلام سُرُوراً بِهَا: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِي﴾ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّـٰلِمِينَ﴾ فَأَبْطَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ صَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ.

ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللّٰهُ تَعَالىٰ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلِ الصَّفْوَةِ وَ الطَّهَارَةِ، فَقَالَ: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَـٰلِحِينَ ۝ وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ وَكَانُوا۟ لَنَا عَـٰبِدِينَ﴾.

فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ، يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْناً فَقَرْناً حَتّىٰ وَرَّثَهَا اللّٰهُ تَعَالَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ جَلَّ وَ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَـٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةً، فَقَلَّدَهَا صلى الله عليه وآله عَلِيّاً عليه السلام بِأَمْرِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ عَلىٰ رَسْمِ مَا فَرَضَ اللّٰهُ، فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءِ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللّٰهُ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ وَٱلْإِيمَـٰنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِى كِتَـٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْبَعْثِ﴾ فَهِيَ فِي وُلْدِ عَلِيٍّ عليه السلام خَاصَّةً إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ إِذْ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، فَمِنْ أَيْنَ يَخْتَارُ هٰؤُلَاءِ الْجُهَّالُ؟

کرد: ﴿و مِنْ ذُرِّیَّتی﴾؛ «و بعضی از فرزندان مرا نیز امام گردان». خدای تبارک و تعالی فرمود: ﴿لاٰ یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ﴾[1]؛ «امامت به ستمکاران نمی‌رسد». پس این آیه، امامت هر ستمکاری را تا روز قیامت باطل گردانید (چه در صدق مشتق مطلقاً، یا در امثال این مقامات بقای مبدأ شرط نیست). و امامت در برگزیدگان، که از گناهان پاک و پاکیزه‌اند، قرار گرفت.

بعد از آن خدای تعالی ابراهیمعلیه‌السلام را گرامی داشت به این‌که امامت را در نسل او، که اهل صفوت و طهارت بودند، قرار داد و فرمود: ﴿وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلاًّ جَعَلْنا صالِحینَ * وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاٰةِ وَ إیتاءَ الزَّکاٰةِ وَ کانُوا لَنا عابِدینَ﴾[2]، یعنی: «و بخشیدیم ابراهیم را پسری اسحاق نام و نبیره‌ای که یعقوب، نام داشت؛ در حالتی که هر دو محض عطیّه بودند از جانب ما (یا در حالتی که یعقوب نبیرهٔ آن حضرت بود). و همهٔ ایشان را گردانیدیم نیکان و شایستگان، و گردانیدیم ایشان را امامان و پیشوایانی چند، که مردمان در گفتار و کردار به ایشان اقتدا کنند. و کار ایشان، این بود که مردم را راه راست می‌نمودند به فرمان ما و وحی کردیم به سوی ایشان، کردن نیکویی‌ها و به پا داشتن نماز و دادن زکات را و بودند ما را پرستندگان» (نه غیر ما را).

پس همیشه امامت در ذریّهٔ آن حضرت بود که بعضی از ایشان از بعضی میراث می‌برد در قرن و زمانی تا آن‌که خدای عزّ و جلّ آن را به پیغمبر میراث داد و فرمود جلّ و تعالی: ﴿إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ اللّٰهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنینَ﴾[3]، یعنی: «به درستی که سزاوارترین مردمان به ابراهیم و دین او، هر آینه آنانند که پیروی نمودند او را و دیگر، این پیغمبر است و آنان که ایمان آورده‌اند به او و خدا دوست مؤمنان و سازندهٔ کار ایشان و یاری‌دهنده و صاحب اختیار ایشان است». و این امامت، از برای آن حضرت بخصوص ثابت بود. پس آن را به گردن علیعلیه‌السلام انداخت به امر خدای عزّ و جلّ، بنابر نشانه‌ای که عبارت است از آنچه خدا واجب گردانیده در امام و امامت، در آن حضرت.

پس امامت در ذریّهٔ آن حضرت ـ که پاکیزگانند ـ قرار گرفت و ایشان کسانی‌اند که خدا علم و ایمان را به ایشان عطا فرموده به فرمودهٔ خویش جلّ و علا: ﴿وَ قالَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فی کِتابِ اللّٰهِ إِلیٰ یَوْمِ الْبَعْثِ﴾[4]، یعنی: «و گویند آنان که داده شدند علم و ایمان را که:

---

۱. بقره، ۱۲۴.
۲. انبیا، ۷۲ و ۷۳.
۳. آل عمران، ۶۸.
۴. روم، ۵۶.

إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللّٰهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ ﷺ، وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام.

إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ، وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ، وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا، وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ؛ إِنَّ الْإِمَامَةَ أُسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي، وَ فَرْعُهُ السَّامِي؛ بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ، وَ تَوْفِيرُ الْفَيْءِ وَ الصَّدَقَاتِ، وَ إِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ، وَ مَنْعُ الثُّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ.

الْإِمَامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللّٰهِ، وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللّٰهِ، وَ يُقِيمُ حُدُودَ اللّٰهِ، وَ يَذُبُّ عَنْ دِينِ اللّٰهِ، وَ يَدْعُو إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ.

الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ، الْمُجَلِّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ، وَ هِيَ فِي الْأُفُقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا

هر آینه به حقیقت درنگ نمودید در کتاب خدا (که قبر است)، روز بر انگیختن» (که روز قیامت است، یا درنگ کردید در دنیا در لوح محفوظ، یا در قرآن، یا در علم خدا، یا قضای او که در اینها مکث شما در دنیا ثبت شده است. و علی بن ابراهیم در تفسیر خود در این آیه به تقدیم و تأخیری قایل شده است. و بنابر آن، ترجمه این می‌شود که: می‌گویند کسانی که داده شدند علم و ایمان را در کتاب خدا که درنگ نمودید تا روز بعث).

پس امامت در میان فرزندان علیعليه‌السلام و مخصوص ایشان است تا روز قیامت؛ زیرا که بعد از محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله، هیچ پیغمبری نمی‌باشد. پس این گروه جاهلان از کجا اختیار امامت می‌کنند؟ (یا به چه دلیل از برای امامت برگزیده می‌شوند؟ یعنی البته ایشان را میسّر نشود؛ زیرا که) امامت مرتبهٔ پیغمبران و میراث اوصیای ایشان است.

به درستی که امامت، خلافت و جانشینی خدا و جانشینی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله و مقام امیر المؤمنین و میراث امام حسن و امام حسینعليهما‌السلام است.

و به درستی که امامت، مهار و افسار دین است؛ چه ضبط و حفظ آن به امامت می‌شود و نظام مسلمانان است.[1] و امامت صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است (چه اگر امام نباشد، هرج و مرج و قتل و غارت دنیا را تباه می‌کند. و خدا بی‌خبران مؤمنان را که از خدا می‌ترسند، ذلیل می‌گرداند). و به درستی که امامت، اصل و بنیان اسلامی است که می‌بالد و شاخهٔ آن است که بلند می‌شود. و به امام، نماز و زکات روزه و حجّ و جهاد تمام می‌شود، و غنیمت و صدقات، بر وفق قانون شرع تقسیم می‌شود (که حیف و میلی در آن نباشد)، و اجرای حدود خدا و احکام او به عمل می‌آید، و سدّ ثغور و اطراف می‌شود که رخنه‌ها بسته گردد (تا دشمنان دین در ولایت اسلام دست‌بُردی نکنند).

و امام حلال خدا را حلال، و حرام خدا را حرام می‌گرداند، و حدود خدا را بر پای می‌دارد، و از دین خدا دفع می‌کند آنچه را که موجب تضییع آن باشد (یا لایق آن نباشد). و مردم را می‌خواند به راه پروردگار خویش (که دین حق، اسلام است) به دلیلی که حقّ را ثابت کند، و شبهه‌ها را زایل گرداند، و به پند نیکو و سخنان نافع و حجّت کامل (که در آن کوتاهی نباشد).

و امام، چون آفتابی است براینده که جهان را به نور خود پوشانیده (یا روشن ساخته)، و

---

۱. و نِظام به کسر نون، رشته‌ای است که مُهره در آن کشند و صلاح کار و راستی آن و آن که کار به او منتظم و راست شود. (مترجم)

الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ.

الْإِمَامُ: الْبَدْرُ الْمُنِيرُ، وَ السِّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ، وَ النَّجْمُ الْهَادِي فِي غَيَاهِبِ الدُّجىٰ، وَ أَجْوَازِ الْبُلْدَانِ وَ الْقِفَارِ، وَ لُجَجِ الْبِحَارِ.

الْإِمَامُ: الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَأ، وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدىٰ، وَ الْمُنْجِي مِنَ الرَّدىٰ.

الْإِمَامُ: النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ، الْحَارُّ لِمَنِ اصْطَلىٰ بِهِ، وَ الدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ.

الْإِمَامُ: السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ، وَ الشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ، وَ الْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ، وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ، وَ الْغَدِيرُ وَ الرَّوْضَةُ.

الْإِمَامُ: الْأَنِيسُ الرَّفِيقُ، وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ، وَ الْأَخُ الشَّقِيقُ، وَ الْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ، وَ مَفْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّآدِ.

الْإِمَامُ: أَمِينُ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ، وَ حُجَّتُهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، وَ خَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ، وَ الدَّاعِي إِلَى اللّٰهِ، وَ الذَّابُّ عَنْ حُرَمِ اللّٰهِ.

الْإِمَامُ: الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ الْمُبَرَّأُ عَنِ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ، وَ عِزُّ الْمُسْلِمِينَ، وَ غَيْظُ الْمُنَافِقِينَ، وَ بَوَارُ الْكَافِرِينَ.

الْإِمَامُ: وَاحِدُ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَ لَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ، وَ لَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ،

حال آن‌که آن آفتاب در کران آسمان است و به وضعی است که دست‌های بندگان به آن نتواند رسید، و چشم‌های ایشان آن را نتواند دید (چه امام در کران آسمان عقلی، چون آفتاب بر آمده، جهان عقل را به نور خویش روشن ساخته، دست‌های وهم و خیال به او نمی‌رسد و چشم‌های عقول او را نمی‌تواند دید).

و امام، مانند ماه شب چهاردهی است تابنده، و چراغی است درخشنده، و نوری است بالا رونده، و ستاره‌ای است راه نماینده در تاریکی‌های شب و میان‌های شهرهای خراب و گرداب‌های دریاها.

و امام، چون آب شیرین خوش‌گوارا است بعد از تشنگی که لب‌ها به آن خشکیده باشد، و امام دلالت می‌کند به راه راست و از هلاکت نجات می‌بخشد.

و امام چون آتشی است که بر بالای بلندی باشد، که همه کس آن را ببینند، و گرم کند هر کس را که اراده داشته باشد که به او گرم شود (چه امام خنکی عقلی را که از باد سرد نفس دشمنان دین به هم رسیده، دفع می‌فرماید). و امام رهنما است در مواضع هلاکت. هر که از امام جدا شود، البتّه هلاک می‌شود.

و امام چون ابری است صاحب باران، و بارانی است ریزان، و آفتابی است درخشان، و آسمانی است همیشه سایه کننده، و زمینی است گسترده، و چشمه‌ای است پر آب، و سنگ آبی است که همیشه آب خوشگوار در آن ایستاده، و در حصول فرح و شادی به دیدنش چون بوستان و مرغزار است.

و امام، انیسی است چون یار موافق و پدر مشفق و مادر بسیار مهربان به فرزند خود، و پناه بندگان در سختی زمانه، و امر عظیمی که بسیار سخت باشد.

و امام، امین خداست در میانهٔ خلائق، و حجّت اوست در میان بندگان، و خلیفهٔ اوست در تمام شهرها، و مردم را به سوی خدا می‌خواند، و دفع می‌کند از حرم خدا (که خانهٔ کعبه است. یا هر چه صاحب حرمت باشد از جانب خدا آنچه را که به آن لایق نباشد).

و امام، از همه گناهان پاک و پاکیزه است (خواه آن گناه کوچک باشد و خواه بزرگ، و خواه علمی باشد و خواه عملی) و مبرّا است از جمیع عیب‌ها، و مخصوص است به علم، و موسوم است به حلم، و نظام دین و عزّت مسلمین، و موجب خشم منافقین و هلاک کافرین است.

و امام، یگانهٔ عصر خود است، که هیچ‌کس به او نزدیک نشود، و هیچ عالمی با او برابری

وَ لَا لَهُ مِثْلٌ وَ لَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَ لَا اكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ.

فَمَنْ ذَا الَّذِي يَبْلُغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ، أَوْ يُمْكِنُهُ اخْتِيَارُهُ؟ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، ضَلَّتِ الْعُقُولُ، وَ تَاهَتِ الْحُلُومُ، وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ، وَ خَسَأَتِ الْعُيُونُ، وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ، وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ، وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ، وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ، وَ جَهِلَتِ الْأَلِبَّاءُ، وَ كَلَّتِ الشُّعَرَاءُ، وَ عَجَزَتِ الْأُدَبَاءُ، وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ، أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ، وَ أَقَرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ، أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ، وَ يُغْنِي غِنَاهُ؟ لَا، كَيْفَ؟ وَ أَنَّى؟ وَ هُوَ بِحَيْثُ النَّجْمِ مِنْ يَدِ الْمُتَنَاوِلِينَ، وَ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ، فَأَيْنَ الِاخْتِيَارُ مِنْ هٰذَا؟ وَ أَيْنَ الْعُقُولُ عَنْ هٰذَا؟ وَ أَيْنَ يُوجَدُ مِثْلُ هٰذَا؟

أَ تَظُنُّونَ أَنَّ ذٰلِكَ يُوجَدُ فِي غَيْرِ آلِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟ كَذَبَتْهُمْ وَاللّٰهِ أَنْفُسُهُمْ، وَ مَنَّتْهُمُ الْأَبَاطِيلَ، فَارْتَقَوْا مُرْتَقاً صَعْباً دَحْضاً تَزِلُّ عَنْهُ إِلَى الْحَضِيضِ أَقْدَامُهُمْ، رَامُوا إِقَامَةَ الْإِمَامِ بِعُقُولٍ حَائِرَةٍ بَائِرَةٍ نَاقِصَةٍ، وَ آرَاءٍ مُضِلَّةٍ، فَلَمْ يَزْدَادُوا مِنْهُ إِلَّا بُعْداً، قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ أَنّٰى يُؤْفَكُونَ.

نکند (چه از همه کس اعلم باشد و در زمان حیاتش، بدلی از او یافت نشود که استحقاق امامت و خلافت داشته باشد). با وجود او، او را مانندی در شرف ذاتی و نسبی و نظیری در فضل و کمال نباشد، و مخصوص باشد به همهٔ فضیلت‌ها، بی آن‌که آن را طلب نموده باشد (به این‌که به درس خواندن و شنیدن از علما و امثال آن حاصل نموده باشد). و بدون آن‌که به اجتهاد و استنباط آن را کسب نموده باشد، بلکه آن اختصاصی است از جانب خداوند صاحب تفضّل بسیار بخشاینده که او را به آن مخصوص ساخته و برگزیده.

پس، که می‌تواند به معرفت امام برسد؟ یا اختیار امام او را ممکن و میّسر باشد؟ این معرفت و اختیار بسیار دور است، و عقل‌های بسیار متین و خالص، همه گمراه و سرگردان و حیران شده‌اند از وصف کردن حالی از احوال امام، یا فضیلتی از فضایل او، و همچنین همهٔ چشم‌ها از آن خیرگی کرده‌اند، و بزرگان کوچک شده‌اند، و حکیمان متحیّر گردیده‌اند، و حلیمان باز مانده‌اند و سخنوران اظهار عجز نموده‌اند، و عاقلان جاهل گشته‌اند، و شاعران کلال به هم رسانیده‌اند، و هنرمندان که به قوانین عقل و نقل عارف‌اند درمانده‌اند، و صاحبان بلاغت به تنگ آمده‌اند، و همگی اقرار به عجز و تقصیر خویش از وصف کردن حالی از احوال، یا فضیلتی از فضایل امام نموده‌اند. و چگونه به همهٔ فضائل خویش به وصف در آید، یا به کُنه و پایانش منعوت گردد، یا چیزی از امر وی مفهوم شود، یا کسی یافت شود که به جای او بایستد، و فائده‌ای که چون فائدهٔ او باشد به مردم برساند، که ایشان را کفایت کند و در امری از امور معطّل نباشند؟ چنین نیست. و چگونه و از کجا به این طریق موصوف و منعوت و مفهوم و مبدّل می‌تواند شد؟ و حال آن‌که امام، در علوّ قدر و منزلت در مکان ستارهٔ آسمان است نسبت به دست آنها که می‌خواهند او را فراگیرند، و نسبت به وصف کسانی که اراده دارند که او را وصف نمایند و چنانچه دست کسی به آن نمی‌رسد، به امام نیز نخواهد رسید. پس اختیار مردم به امامت، چه نسبت دارد؟ و عقول را در باب آن، چه دخل و تصرّف باشد؟ و در کجا مثل امام یافت می‌تواند شد؟

آیا گمان می‌کنند که امام و امامت در غیر اولاد رسول خدا (محمدﷺ) یافت می‌شود؟ به خدا سوگند که نفس‌های ایشان، ایشان را تکذیب می‌کند؛ چه خود می‌دانند که آن‌که را که امام کرده‌اند از غیر اولاد رسولﷺ، امام نیست و سخنانی که هیچ اصل نداشت ایشان را از برگشتِ به حق، سُست گردانید، یا ایشان را در آرزوهای فاسد افکند. پس به جای بلند

وَ لَقَدْ رَامُوا صَعْباً، وَ قَالُوا إِفْكاً، وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً، وَ وَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ إِذْ تَرَكُوا الْإِمَامَ عَنْ بَصِيرَةٍ، وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ، فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ.

رَغِبُوا عَنِ اخْتِيَارِ اللّٰهِ وَ اخْتِيَارِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى اخْتِيَارِهِمْ، وَ الْقُرْآنُ يُنَادِيهِمْ: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴿سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ الْآيَةَ، وَ قَالَ: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ۝



دشواری بالا رفتند که پای‌های ایشان در آن به جایی بند نمی‌شود، و از آن به جانب نشیب می‌لغزد. و قصد کردند که امام را نصب کنند به واسطهٔ عقل‌های حیرانِ نابودِ تباه که هیچ منفعت در آنها نبود و در مرتبهٔ خود نیز ناتمام بودند، و بر رأی‌هایی که ایشان را گمراه نمود. پس نیفزودند چیزی را مگر دوری از امام. ﴿قاتَلَهُمُ اللهُ أنّى يُؤْفَكُونَ﴾[1]، یعنی: «خدا ایشان را بکشد (و هلاک گرداند ایشان را و ایشان را لعنت کند و رسوای دنیا و آخرت گرداند) چگونه برگردانیده می‌شوند از راه حق» (با وجود کثرت دلائل هادیه).

و هر آینه به تحقیق که کار دشواری را قصد کردند و دروغ بزرگی گفتند، و گمراه شدند؛ گمراهی دوری که به راه رسیدن ایشان مشکل باشد. و در سرگردانی افتادند؛ زیراکه امام را از روی بینایی واگذاشتند. ﴿وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبيلِ وَ كانُوا مُسْتَبْصِرينَ﴾[2]، یعنی: «و شیطان بیاراست از برای ایشان کردارهای ایشان را، پس باز داشت ایشان را از راه حق و حال آن‌که بینایان بودند». و از اختیار و مختار خدا و اختیار رسول ﷺ گردانیدند، و به سوی اختیار خویش رو آوردند، و قرآن ایشان را آواز می‌کند که: ﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللهِ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ﴾[3]، یعنی: «و پروردگار تو می‌آفریند هر چه را که می‌خواهد و بر می‌گزیند (یعنی از برای امامت)، هر که را که می‌خواهد. نیست و نباشد ایشان را اختیار آن». ﴿سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ﴾؛ «منزه و پاک می‌شمارم خدا را از آن‌که او را شریک و منازعی در خلق به هم رسد» (و از آن‌که در بالای اختیاری او اختیاری باشد. یا کسی بر او جرأت نماید اختیار کردن آنچه آن جناب اختیار آن نفرموده، و بلندمرتبه و برتر است از مشارکت آنچه با او شریک می‌سازند، یا از اشراک مشرکان).

و خدای عزّ و جلّ فرموده است که: ﴿وَ ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أمْرًا أنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أمْرِهِمْ﴾[4] (تا آخر آیه). «که نیست و نباشد (یعنی: نسزد و نرسد) هیچ مرد مؤمن و نه هیچ زن مؤمنه را چون حکم کنند خدا و رسول او (که محمد است ﷺ) کاری را آن‌که اختیار از برای ایشان بوده باشد از کار خویش (بلکه باید که خود را تابع خدا و رسول ﷺ سازند). و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را، پس به حقیقت که گمراه شده؛ گمراهی هویدا».

---

۱. توبه، ۳۰.
۲. عنکبوت، ۳۸.
۳. قصص، ۶۸.
۴. احزاب، ۳۶.

أَمْ لَكُمْ كِتَٰبٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ○ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ○ أَمْ لَكُمْ أَيْمَٰنٌ عَلَيْنَا بَٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ○ سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ○ أَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ فَلْيَأْتُواْ بِشُرَكَآئِهِمْ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ﴾.

وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ﴾ أَمْ ﴿طُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ أَمْ ﴿قَالُواْ سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ○ إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلْبُكْمُ



و فرموده است که: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾[1]، یعنی: «چیست شما را و شما را چه می‌شود و چگونه حکم می‌کنید؟ آیا شما راست کتاب و نوشته‌ای که از آسمان آمده باشد که در آن این را بخوانید که: به درستی که شما راست در آن، هر آینه آنچه راکه اختیار کنید و برگزینید و تمنّا نمایید (یعنی کتابی که این مضمون در آن نوشته باشد). یا شما را است عمود و مواثیق مؤکّده به سوگندها بر ما، که خداوند شماییم که رسنده باشد به نهایت تأکید تا روز قیامت که: به درستی که شما راست آنچه حکم کنید. بپرس ایشان راکه کدام یک از ایشان به این حکم کفیل و ضامن است (که در آخرت از عهدهٔ آن بیرون آید که قیام نماید بر امضای آن، و احتجاج بر صحّت آن، چون کسی که از جانب جماعتی سخن گوید و متکفّل امور ایشان باشد)، یا ایشان را است شریکانی چند. پس باید که بیاورند شریکان خویش را (تا با ایشان موافقت نمایند، یا تصدیق ایشان کنند)، اگر هستند راست‌گویان» (و مراد حقّ تعالی نفی هر چیزی است که به آن تمسّک توان جست از دلیل عقلی و نقلی، تا بر ایشان ظاهر شود که در دعوی خویش، غیر از تقلید که از توهّم و تخیّل نفسانی و تسویل شیطانی برخواسته، چیزی ندارند).

و حضرت فرمود که: «خدای تعالی فرموده است: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾[2]، یعنی: «آیا پس تفکّر نمی‌کنند در قرآن (و مواعظ و زواجر آن را به سمع قبول اصغا[3] نمی‌نمایند، و به دیدهٔ اعتبار نمی‌نگرند؟ تا به راه راست، شناختی پیدا کرده، از بادیهٔ گمراهی رهایی یابند)، بلکه بر دل‌های پاره‌ای از ایشان، قفل‌های آنهاست» (که با قفل‌های متعارف مناسبتی ندارد؛ چه قفل‌های متعارف، به کلیدی که دارند، گشوده می‌شوند، و قفل دل‌های ایشان به هیچ چیز گشوده نشود و آن عبارت از ختم و طبعی که مانع است از دخول حقّ در آنهاست). ﴿فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾[4]؛ «یا بلکه مهر زده است خدا بر دل‌های ایشان (یعنی نشانی در آنها پدید آورده است تا فرشتگان به آن نشان، علم به کفر و نفاق ایشان پیدا کنند و بر ایشان لعنت کنند. و یا آن‌که چون با وجود ظهور آیات داله بر حقیّت حق، قبول حق نمی‌کنند، به جهت فرط عناد و جحود، پس گویا خدای تعالی بر دل‌های ایشان مهر زده)

---

۱. قلم، ۳۶ تا ۴۲.
۲. محمّد، ۲۴.
۳. گوش فرا دادن.
۴. منافقون، ۳.

ٱلَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ○ وَلَوْ عَلِمَ ٱللَّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ﴾ أَمْ ﴿قَالُواْ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾ بَلْ هُوَ ﴿فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ﴾ فَكَيْفَ لَهُمْ بِاخْتِيَارِ الْإِمَامِ؟!

وَ الْإِمَامُ: عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ، وَ رَاعٍ لَا يَنْكُلُ، مَعْدِنُ الْقُدْسِ وَ الطَّهَارَةِ، وَ النُّسُكِ وَ الزَّهَادَةِ، وَ الْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ، مَخْصُوصٌ بِدَعْوَةِ الرَّسُولِ ﷺ، وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ،



پس ایشان هیچ چیز را نمی‌فهمند».

[أم] ﴿قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ * وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ فيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾؛ «یا بلکه گفتند: شنیدیم، و حال آن‌که ایشان نمی‌شوند؛ شنیدنی که به آن، نفع یابند. پس گویا نمی‌شنوند. به درستی که بدترین جنبندگان روی زمین و حیوانات در نزد خدای تعالی، کر از شنیدن حقّ، که گنگانند در گفتن آن؛ آنان که در نمی‌یابند (یعنی خود را بر این می‌دارند که حقّ را نفهمند). و اگر خدای تعالی دانستی در ایشان خوبی را که آن نفع یافتن است، هر آینه ایشان را شنوا می‌کرد، و لطف و توفیق به ایشان ارزانی می‌فرمود. و اگر ایشان را به واسطهٔ لطف، شنوا می‌گردانید، هر آینه بر می‌گشتند از آن و ایشان، اعراض‌کنندگان بودند» (یا گروهی‌اند که عادت ایشان رو گردانیدن از حقّ و قبول آن است. یعنی چون لطف، فائده به ایشان نمی‌رسانید، ما ایشان را واگذاشتیم)، یا ﴿قالُوا سَمِعْنا وَ عَصَيْنا﴾ «بلکه گفتند که: شنیدیم و نافرمانی نمودیم». بلکه هر یک از امامت و معرفت آن و شنیدن آن به سمع قبول ﴿فَضْلُ اللّهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ﴾ «مزیّت نعمت و افزونی کرم خدای تعالی است که می‌دهد آن را بر سبیل تفضّل، هر که را که می‌خواهد از بندگان (که به آن، از غیر، ممتاز و سرافراز می‌گردد) و خدای تعالی، خداوند فضل بزرگ است» (که نعم دنیا و آخرت در جنب آن، مُحقَّر و مختصر می‌نماید. و تا از اینجا ترجمهٔ آیاتی است که حضرت ﷺ آنها را ذکر فرموده به طریق اقتباس و تضمین در کلام خویش، و چون فی الجمله تصرّفی در آیات شده بود، که با ذکر آن، موهم این بود که آیه چنین باشد و بدون آن درست نبود، لهذا حقیر به ترجمهٔ آن اکتفا نمود).[1]

بعد از آن، حضرت فرمود که: «پس چگونه ایشان را دخلی به اختیار امام و نصب کردن او باشد؟ و حال آن‌که امام، عالمی است که جهل ندارد (و همه چیز را می‌داند از آنچه امّت به آن محتاج باشند، یا نباشند مگر آنچه علمش مخصوص خدا باشد). و امّت را می‌خواند به سوی حقّ، یا حافظ ایشان است، چون شبان (که گلّه را محافظت می‌کند). و جُبن و بیدلی نورزد، و ناتوانی و ضعف ندارد (که از اجرای امور عاجز شود)، و معدن پاکیزگی و پاکی است (که

---

۱. مترجم - رحمه الله - آیات را که در متن فعلی هست، و احتمالاً با نسخه‌ای که در نزدش بوده، متفاوت بوده و منطبق با آیات قرآن نبوده، ذکر نکرده، و به ترجمهٔ آنها بسنده کرده که با توجه به نسخهٔ فعلی، در داخل پرانتز آورده شد.

لَا مَغْمَزَ فِيهِ فِي نَسَبٍ، وَ لَا يُدَانِيهِ ذُو حَسَبٍ، فِي الْبَيْتِ مِنْ قُرَيْشٍ، وَ الذِّرْوَةِ مِنْ هَاشِمٍ، وَ الْعِتْرَةِ مِنَ الرَّسُولِ ﷺ، وَ الرِّضَا مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، شَرَفُ الْأَشْرَافِ، وَ الْفَرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ، نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْحِلْمِ، مُضْطَلِعٌ بِالْإِمَامَةِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مَفْرُوضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللّٰهِ، حَافِظٌ لِدِينِ اللّٰهِ.

إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَئِمَّةَ ـ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ ـ يُوَفِّقُهُمُ اللّٰهُ، وَ يُؤْتِيهِمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَ حِكَمِهِ مَا لَا يُؤْتِيهِ غَيْرَهُمْ؛ فَيَكُونُ عِلْمُهُمْ فَوْقَ عِلْمِ أَهْلِ الزَّمَانِ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى:



تقدّس و طهارت از عیب‌ها و گناهان، از او جدا نمی‌شود)، و محلّ خداپرستی و بی‌رغبتی در دنیا، و معدن علم و عبادت است، و مخصوص است به آن‌که رسول ﷺ، او را به سوی امامت خوانده باشد (نه آن‌که خلق او را به سوی آن خوانده باشند. و می‌تواند که معنی این باشد که: مخصوص باشد به دعای پیغمبر؛ مثل آنچه در غدیر خم در باب علی ﷺ فرمود که: بار خدایا، دوست‌دار هر که او را دوست دارد، و غیر از این، از آنچه فرمود. یا معنی آن است که، به سوی رسول ﷺ منسوب باشد). و باید که از نسل فاطمهٔ طاهرهٔ بتول باشد (که خدا او را از جمیع گناهان پاک نموده، و از زنان منقطع گردیده) از روی فضل و دین و حسب، و از دنیا بریده شده، همیشه روی نیاز به درگاه خدا داشت، و چیزی در نسب او نباشد که محلّ طعن در او باشد (یعنی حرام‌زاده یا از اولاد حرام‌زاده نباشد، و ولد شبهه نیز نباشد). و هیچ صاحب حسبی با او نزدیک نمی‌تواند شد.[1]

و حضرت فرمود که: «امام باید در خانهٔ آباد قریش و بلندترین از همهٔ نسل هاشم باشد (که بر جمیع قریش، و از همهٔ ایشان بلندترند) و از عترت رسول ﷺ باشد.[2] و از نزد خدای عزّوجلّ مرضی و پسندیده باشد، و از هر شریفی شریف‌تر، و از فرزندان عبد مناف باشد، و علمش بیفزاید (به واسطهٔ آن‌که محدَّث است که فرشته او را از جانب خدا حدیث می‌کند، یا آن را به امّت برساند از هر چه باید رسانید). و حلمش کامل باشد، و قوّت داشته باشد (که بار سنگین امامت را بر دارد). و عالم باشد به سیاست (و قهر کردن بر بدکار، که به واسطهٔ آن امور امّت منسّق و منتظم گردد). و فرمان‌برداری او از جانب خدا، واجب و لازم باشد، و قائم باشد به فرمان خدای عزّوجلّ (که در آن، نهایت سعی و اهتمام داشته باشد). و بندگان خدا را خیرخواه باشد، و دین خدا را حفظ کند.

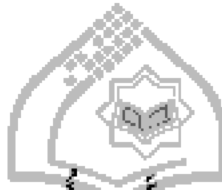
به درستی که خدا، پیغمبران و امامان ﷺ توفیق می‌دهد و به ایشان عطا می‌فرماید از مخزون علم و حکمت‌های خویش، آنچه را که به غیر ایشان نمی‌دهد. پس علم ایشان بالای علم اهل زمان ایشان، و بیشتر از آن می‌باشد در فرمودهٔ آن جناب جلّ و تعالی است که: ﴿أَ فَمَنْ

---

۱. و حسب، شمردن افعال و مآثر جمیله است، و حسب هر مردی مآثر پدران اوست. و خلیل بن احمد گفته است که: شرف و بزرگواری است که در پدران ثابت باشد، و اصل از آن، حساب است، به معنی شمار؛ چه هرگاه مردم تفاخر کنند هر یک مناقب خویش، مفاخر پدران را می‌شمارند. (مترجم)

۲. و عترت در لغت، فرزندان و خویشان نزدیکند؛ چون پسران عمّ. (مترجم)

﴿أَفَمَن يَهْدِيَ إِلَى ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيَ إِلَّآ أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ وَ قَوْلِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ وَ قَوْلِهِ فِي طَالُوتَ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُۥ بَسْطَةً فِى ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِ وَٱللَّهُ يُؤْتِى مُلْكَهُۥ مَن يَشَآءُ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾ وَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ: ﴿وَأَنزَلَ [ٱللَّهُ] عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ وَ قَالَ فِي الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ۝ فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾.



وَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لِأُمُورِ عِبَادِهِ، شَرَحَ صَدْرَهُ لِذٰلِكَ، وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ، وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَاماً؛ فَلَمْ يَعْيَ بَعْدَهُ بِجَوَابٍ، وَ لَا تَحَيَّرَ فِيهِ عَنِ

يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّي إِلاّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1]، يعنى: «آيا پس آنكه رهنمايى مى‌كند به سوى حقّ و راستى، سزاوارتر است به آنكه پيروى شود، يا آنكه راه راست نيابد مگر آنكه رهنموده شود؟ (كه كسى او را راه راست نمايد). پس چيست از براى شما؟ (و شما را چه مى‌شود؟) چگونه حكم و داورى مى‌كنيد در تسويهٔ ميان اين دو؟» در فرمودهٔ آن جناب تبارک و تعالى است كه: ﴿وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثيرًا﴾[2]. و در قول اوست در شأن طالوت كه: ﴿إِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِى الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّهُ يُؤْتى مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَليمٌ﴾[3]، يعنى: «به درستى كه خدا برگزيد طالوت را بر شما و افزونى داد او را به گشادگى و بسيارى در دانش و در تن (چه طالوت، مرد نمايان و با جمال بود، و به يک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر، و در سياست و تدبير مملكت‌دارى و در حفظ عدالت ميان رعيّت، عديل و نظير نداشت). و خدا كه مالک است، ملک و مملكت خويش را مى‌دهد به هر كه مى‌خواهد (و مى‌داند كه او را صلاحيّت ملک‌دارى هست). و خدا بسيار فضل و داناست».

و به پيغمبر خود ﷺ فرموده كه: ﴿أَنْزَلَ [اللّهُ] عَلَيْکَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْکَ عَظيماً﴾[4]. (و در قرآن چنين است كه: «و انزل الله عليک الكتاب»)، يعنى: «و فرو فرستاد خدا بر تو قرآن و حكمت را كه بيان احكام آن است، و آموخت تو را آنچه نبودى كه به خودى خود بدانى، و فضل خدا بر تو بزرگ است» (كه علوم غير متناهيه را به تو تعليم داده). و در شأن ائمّه از اهل بيت پيغمبر خويش و عترت و ذرّيّهٔ او فرموده است كه: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعيرًا﴾[5].

و به درستى كه چون خداى عزّوجلّ بنده را برگزيند براى امور بندگان خويش، سينهٔ او را از براى آن بگشايد، و چشمه‌هاى حكمت را در دل او بسپارد، و علم را به او الهام فرمايد؛ چنان الهامى كه بعد از آن، از جواب چيزى در نماند و در آن جوابى نگويد كه از طريقهٔ صواب مائل باشد. پس او معصوم است كه خدا او را از همهٔ گناهان نگاه داشته، و مؤيّد است (كه او را تقويت داده و يارى نموده) و موفّق است (كه توفيق هر خوبى به او عطا فرموده) و مسدّد

---

۱. يونس، ۳۵.
۲. بقره، ۲۶۹.
۳. بقره، ۲۴۷.
۴. نساء، ۱۱۳.
۵. نساء، ۵۴ و ۵۵.

الصَّوَابِ؛ فَهُوَ مَعْصُومٌ مُؤَيَّدٌ، مُوَفَّقٌ مُسَدَّدٌ، قَدْ أَمِنَ مِنَ الْخَطَإِ وَ الزَّلَلِ وَ الْعِثَارِ، يَخُصُّهُ اللّٰهُ بِذٰلِكَ لِيَكُونَ حُجَّتَهُ عَلىٰ عِبَادِهِ، وَ شَاهِدَهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ ﴿ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾.

فَهَلْ يَقْدِرُونَ عَلىٰ مِثْلِ هٰذَا فَيَخْتَارُونَهُ ؟ أَوْ يَكُونُ مُخْتَارُهُمْ بِهٰذِهِ الصِّفَةِ فَيُقَدِّمُونَهُ؟ تَعَدَّوْا ـ وَ بَيْتِ اللّٰهِ ـ الْحَقَّ، وَ نَبَذُوا كِتَابَ اللّٰهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، وَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ الْهُدىٰ وَ الشِّفَاءُ، فَنَبَذُوهُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ، فَذَمَّهُمُ اللّٰهُ وَ مَقَّتَهُمْ وَ أَتْعَسَهُمْ، فَقَالَ جَلَّ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾ وَ قَالَ: ﴿فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَـٰلَهُمْ﴾ وَ قَالَ: ﴿كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً».

٥٢٨ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ

است (که او را راست و درست نموده، که هیچ کجی در او و در کار او نیست)، و از خطا و لغزش و به سر در آمدن، ایمن است، و خدا او را به این مخصوص می‌سازد تا آن‌که حجّت او باشد بر بندگانش، و گواه او باشد بر آفریدگانش. و ﴿ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾[1].

پس آیا مردم قدرت دارند بر شناختن مثل این امام که مذکور شد، تا او را اختیار نمایند؟ یا برگزیدهٔ ایشان به این صفت باشد، تا او را بر همه کس مقدم دارند؟ به خانهٔ خدا سوگند، که از حقّ در گذشتند، و کتاب خدا را (که قرآن است) در پس پشت‌های خویش افکندند، که گویا نمی‌دانند که آن کتاب خداست.

و در کتاب خداست، راه راست و شفا از هر ناخوشی. پس آن را انداختند و خواهش‌های خود را پیروی کردند. بعد از آن، خدا ایشان را مذمّت فرمود و ایشان را به غایت دشمن داشت و هلاک گردانید، پس فرمود جلّ و تعالی: ﴿وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ﴾[2]، یعنی: «و کیست گمراه‌تر از آن کس که پیروی نمود خواهش خویش را بی‌راهنمونی، و بیان و بصیرتی از جانب خدا؟ (یعنی: هیچ‌کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست). به درستی که خدا راه را نمی‌نماید و به سر منزل نجات نمی‌رساند گروه ستمکاران را».

و فرموده است که: ﴿فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ﴾[3]، یعنی: «پس خدا ایشان را هلاک گردانید؛ هلاکتی سخت، و کردارهای ایشان را نابود ساخت» (یا خدا ایشان را هلاک سازد. و کردارهای ایشان را نابود گرداند). و فرموده است که: ﴿كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّٰارٍ﴾[4]، یعنی: «بسیار بزرگ است از روی دشمنی، مجادلهٔ ایشان در آیات خدا، بی‌حجّت و برهانی که آمده باشد به ایشان در نزد خدا و نزد آنان که ایمان آورده‌اند، همچنان که مهر گذاشت بر دل‌های این گروه، مهر می‌گذارد خدا بر همهٔ دل هر متکبّری که از فرمان‌برداری سر کشیده باشد و گردن‌کشی نماید» (که خود را برتر داند). و خدا رحمت فرستد بر محمد و آل او و درود فرستد بر ایشان؛ درود فرستادنی فراوان».

۵۲۸ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از

---

۱. حدید، ۲۱.
۲. قصص، ۵۰.
۳. محمّد، ۸.
۴. غافر، ۳۵.

مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي خُطْبَةٍ لَهُ يَذْكُرُ فِيهَا حَالَ الْأَئِمَّةِ ﷺ وَ صِفَاتِهِمْ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَوْضَحَ بِأَئِمَّةِ الْهُدىٰ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ، وَ أَبْلَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَاجِهِ، وَ فَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَنَابِيعِ عِلْمِهِ؛ فَمَنْ عَرَفَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَاجِبَ حَقِّ إِمَامِهِ، وَجَدَ طَعْمَ حَلَاوَةِ إِيمَانِهِ، وَ عَلِمَ فَضْلَ طَلَاوَةِ إِسْلَامِهِ؛ لِأَنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ نَصَبَ الْإِمَامَ عَلَماً لِخَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلىٰ أَهْلِ مَوَادِّهِ وَ عَالَمِهِ، وَ أَلْبَسَهُ اللّٰهُ تَاجَ الْوَقَارِ، وَ غَشَّاهُ مِنْ نُورِ الْجَبَّارِ، يَمُدُّ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ، لَا يَنْقَطِعُ عَنْهُ مَوَادُّهُ، وَ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللّٰهِ إِلَّا بِجِهَةِ أَسْبَابِهِ، وَ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ؛ فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَرِدُ عَلَيْهِ مِنْ مُلْتَبِسَاتِ الدُّجىٰ، وَ مُعَمَّيَاتِ السُّنَنِ، وَ مُشَبِّهَاتِ الْفِتَنِ.



اسحاق بن غالب، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که آن حضرت ـ در خطبه‌ای از خطبه‌های خویش که در آن، حال ائمّه‌ؑ و صفات ایشان را یاد می‌فرماید ـ فرموده که: «خدای عزّوجلّ به واسطهٔ ائمّهٔ هدیٰ از اهل بیت پیغمبر ما، دین خویش را روشن ساخت، و پرده را از روی آن برداشت. و به سبب ایشان شارع، راه راست خود را ظاهر و هویدا گردانید. و به ایشان چشم‌های علم نهانی خویش را گشود، و از پوشیدگی بیرون آورد (و بنابر بعضی از نسخ کافی، آن را به ایشان عطا فرمود، یا به مردم به سبب ایشان بخشید).

پس هر که از امّت محمّدﷺ که حقّ واجب امام خویش را شناسد، مزهٔ شیرینی ایمان خود را بیابد، و افزونی صفا و مقبولی اسلام خویش را بداند؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی، امام را نصب فرموده که نشانه‌ای باشد از برای خلق او. یعنی از برای شناختن راه خدا و او را حجّت بر اهل موادّ و جهان خویش گردانیده (بعضی گفته‌اند که: مراد از موادّ خدا، فیض‌های اوست که از او به اهل آن می‌رسد و اهل موادّ، آنانند که ایشان را زیادتی اختصاص به فیض‌های آن جناب باشد، از صاحبان عقول خالصه. و عالَم، مجموع خلائق‌اند؛ خواه آسمانی باشند و خواه زمینی و خواه از علویّات[1] باشند و خواه از سفلیّات،[2] یا آنچه در تحت افلاک‌اند، و مراد از عالِم خدا، کسی است که او را زیادتی ارتباط و اختصاص به خدای سبحانه باشد، و ایشان صاحبان عقول‌اند. یا مراد، عالمی است که صدور و وجود آن، مستند به سوی خدای سبحانه است. و بعضی گفته‌اند که مراد از اهل موادّ، عقول است که ماده‌های معرفت اویند. و مراد از جهان یا اهل آن، غیر عقول است؛ زیرا که امام، بر جمیع مخلوقات حجّت است. و احتمال داده‌اند که مراد از اوّل عالم، زمانیّات و جسمانیّات و از دویم، عالم مجرّدات و روحانیّات باشد. و بعضی موادّ را جمع مودّة گرفته‌اند که به معنی دوستی است و عالم را بر غیر ایشان حمل کرده‌اند. و بعضی دویم را عین اوّل و تفسیر آن دانسته‌اند).

و خدای تعالی امام را تاج تعظیم و توقیر در پوشانیده، و او را از نور و علم خداوند جبّار پوشانیده؛ در حالتی که کشیده می‌شود به ریسمانی به سوی آسمان (یا خدا او را به آن ریسمان یا راهی از راه‌ها به سوی آسمان می‌کشد). و مواد آن نور، از امام ـ یا از نور او ـ بریده نشود (حاصل معنی، آن‌که خدای تعالی راهی به عالم علوی از برای امام‌ؑ قرار می‌دهد که افاضهٔ

---

۱. موجودات عالم بالا.
۲. موجودات مادی که در عالم ماده قرار دارند.

فَلَمْ يَزَلِ اللّٰهُ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ يَخْتَارُهُمْ لِخَلْقِهِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنْ عَقِبِ كُلِّ إِمَامٍ يَصْطَفِيهِمْ لِذٰلِكَ وَ يَجْتَبِيهِمْ، وَ يَرْضىٰ بِهِمْ لِخَلْقِهِ وَ يَرْتَضِيهِمْ، كُلَّمَا مَضىٰ مِنْهُمْ إِمَامٌ، نَصَبَ لِخَلْقِهِ مِنْ عَقِبِهِ إِمَاماً عَلَماً بَيِّناً، وَ هَادِياً نَيِّراً، وَ إِمَاماً قَيِّماً، وَ حُجَّةً عَالِماً، أَئِمَّةً مِنَ اللّٰهِ، يَهْدُونَ بِالْحَقِّ، وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، حُجَجُ اللّٰهِ وَ دُعَاتُهُ وَ رُعَاتُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، يَدِينُ بِهَدْيِهِمُ الْعِبَادُ، وَ تَسْتَهِلُّ بِنُورِهِمُ الْبِلَادُ، وَ يَنْمُو بِبَرَكَتِهِمُ التِّلَادُ، جَعَلَهُمُ اللّٰهُ حَيَاةً لِلْأَنَامِ، وَ مَصَابِيحَ لِلظَّلَامِ، وَ مَفَاتِيحَ لِلْكَلَامِ، وَ دَعَائِمَ لِلْإِسْلَامِ، جَرَتْ بِذٰلِكَ فِيهِمْ مَقَادِيرُ اللّٰهِ عَلىٰ مَحْتُومِهَا.

فَالْإِمَامُ هُوَ الْمُنْتَجَبُ الْمُرْتَضىٰ، وَ الْهَادِي الْمُنْتَجىٰ، وَ الْقَائِمُ الْمُرْتَجىٰ، اصْطَفَاهُ اللّٰهُ بِذٰلِكَ، وَ اصْطَنَعَهُ عَلىٰ عَيْنِهِ فِي الذَّرِّ حِينَ ذَرَأَهُ، وَ فِي الْبَرِيَّةِ حِينَ بَرَأَهُ ظِلّاً قَبْلَ خَلْقِ نَسَمَةٍ، عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ، مَحْبُوّاً بِالْحِكْمَةِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ،

علوم از آنجا به او می‌شود؛ آناً فآناً). و کسی نتواند که برسد به آنچه در نزد خداست، از فضل و کرامت و ثواب، مگر به جهت اسباب و طرق و ابواب مقرّرهٔ آن جناب (که از جملهٔ آنها، امام است) و خدا اعمال بندگان را قبول نمی‌فرماید، مگر به معرفت امام، و امام داناست به آنچه بر او وارد می‌شود، از امور مشتبهه (که در هم آمیخته باشد و تاریکی اشکال آن را فرا گرفته باشد، که فرق میان آنها بسیار دشوار باشد). و داناست به سنّت‌های پیغمبر که بسیار خفا داشته باشد (و اسراری باشد که کسی آن را نداند، مگر به تعلیم پیغمبر یا به الهام خدا) و به فتنه‌هایی که امور باطلهٔ آن، شباهت به حقّ دارد.

پس همیشه خدای تبارک و تعالی ایشان را از برای خلق خود بر می‌گزیند از فرزندان حضرت امام حسین ؈ از نسل هر امامی، و ایشان را از برای این امر بر می‌گزیند، و همهٔ خوبی‌ها را در ایشان جمع می‌کند، و به ایشان از برای بندگان خویش راضی می‌گردد، و ایشان را می‌پسندد، و در هر زمان که امامی از ایشان در گذرد، از برای خلق خود امامی دیگر را از نسل آن حضرت نصب کند تا نشانهٔ باشد آشکارا و رهنمایی روشن‌بخش، چون خورشید عالم آرا و پیشوایی مستقیم در عقاید و کردار و گفتار، یا قائم به امر امامت و امّت، و تا حجّتی باشد دانا. و ایشان امامانی چنداند که خلائق را رهنمایی می‌کنند به حقّ (که دین اسلام است) و حدود آن - و به حق - عدالت می‌کنند در احکام آن، و حجّت‌های خدایند بر خلق او و داعیان اویند بر ایشان، و حافظان اویند که مردم را از مکاره و قبایح محافظت می‌کنند و ایشان را به سوی معرفت و محاسن و مصالح می‌خوانند و خدا، به همین حجّت، خویش را بر خلائق تمام می‌کند، و بندگان خدا به هدایت ایشان، دین‌داری می‌کنند، و جمیع شهرها به نور ایشان روشن می‌شود، و مال‌های قدیمی به برکت ایشان افزون می‌شود، و خدا ایشان را حیات خلائقی که بر روی زمین‌اند و چراغ‌ها از برای رفع تاریکی جهالت و ضلالت و کلیدها از برای سخن گفتن و ستون‌های دین اسلام گردانیده، و تقدیرات خدا به این نصب در ایشان، جاری شده، در حالتی که بر محتوم و واجب آنها - که مستلزم حصول امضاست - قرار و استقرار دارد که تغییر و تبدیل در آن راه نیابد.

پس امام، برگزیدهٔ خداست، و پسندیدهٔ او و رهنمایی است که مخصوص است به هم‌رازی آن جناب، و به امر خلائق قیام دارد، و ایشان، در جلب منفعت و دفع مضرّت، از او امیدواری دارند، و خدا او را به این برگزیده و او را بر چشم خود ساخته و آفریده (یعنی

وَ انْتَجَبَهُ لِطُهْرِهِ؛ بَقِيَّةٌ مِنْ آدَمَ، وَ خِيَرَةٌ مِنْ ذُرِّيَّةِ نُوحٍ، وَ مُصْطَفىً مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَ سُلَالَةٌ مِنْ إِسْمَاعِيلَ، وَ صَفْوَةٌ مِنْ عِتْرَةِ مُحَمَّدٍ. لَمْ يَزَلْ مَرْعِيّاً بِعَيْنِ اللّٰهِ يَحْفَظُهُ وَ يَكْلَؤُهُ بِسِتْرِهِ، مَطْرُوداً عَنْهُ حَبَائِلُ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ، مَدْفُوعاً عَنْهُ وُقُوبُ الْغَوَاسِقِ، وَ نُفُوثُ كُلِّ فَاسِقٍ، مَصْرُوفاً عَنْهُ قَوَارِفُ السُّوءِ، مُبَرَّأً مِنَ الْعَاهَاتِ، مَحْجُوباً عَنِ الْآفَاتِ، مَعْصُوماً مِنَ الزَّلَّاتِ، مَصُوناً عَنِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا، مَعْرُوفاً بِالْحِلْمِ وَ الْبِرِّ فِي يَفَاعِهِ، مَنْسُوباً إِلَى الْعَفَافِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ عِنْدَ انْتِهَائِهِ، مُسْنَداً إِلَيْهِ أَمْرُ وَالِدِهِ، صَامِتاً عَنِ الْمَنْطِقِ فِي حَيَاتِهِ.



منظور نظر، تربیت آن جناب بوده و بر نگهداشتی و محافظت او، پروریده شده، در عالم ذر ـ که خدا خلائق را تفریق نمود و ایشان را از صلب آدم چون مورچگان کوچک بیرون آورد ـ در هنگامی که او را آفرید، و در میان مخلوقات، در وقتی که او را ساخت، و حال آن‌که روحی بود پیش از آن‌که جسم او را خلق کند، از طرف راست عرش خویش و حکمت به او عطا شده بود در علم غیب در نزد خدا، و خدا، او را اختیار فرمود به سبب علمی که داشت، و او را برگزید به جهت اتّصاف او به پاکی و پاکیزگی از جمیع رذائل و صفات ناپسندیده.

و امام، باقی مانده‌ای است از آدم علیه‌السلام و برگزیده، یا ذخیره‌ای است از نسل نوح، و مختاری است از اولاد ابراهیم، و سلاله‌ای است از اسماعیل [1]، و صفوه‌ای است از عترت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله [2] و همیشه به عین عنایت خدا مراعات او، منظور است (که او را حفظ و حراست می‌فرماید) به پردهٔ خویش (که عبارت است از قوّهٔ نفسانیّه که میانهٔ آن حضرت و معصیت مانع است و تعبیر می‌شود از آن، به عصمت).

و دام‌های شیطان و لشکران او، از امام دور شده، و در آمدن موذیات که ناگاه ضرر می‌رسانند، از او دفع شده، و همچنین دمیدن هر فاسقی که بر سبیل سِحر بر چیزی می‌دمد (و محتمل است که مراد از این فقره، محفوظ بودن امام باشد از شرّ شیاطین انس؛ چنانچه فقرهٔ سابقه در باب محفوظیّتش از شیاطین جنّ است، و کسب‌های بد و آنچه او را به سوی آنها کشد از او گردانیده). و از جمیع عاهات و آفات مبّرا و محجوب است.[3] و از لغزش‌ها معصوم و از همه بدی‌ها و زشتی‌ها و آنچه ناشایست باشد، مصون و محفوظ باشد، و معروف باشد به بردباری و نیکوکاری در اوایل بلوغ (که به حدّ مردی رسد یا قریب به آن) و منسوب باشد به سوی عفّت و علم و فضل در نزد انتهای عمرش (یا مراد از فقرهٔ اوّل، این است که با علوّ و شرف و غلبه‌ای که دارد، حلیم و بردبار باشد. و از فقرهٔ دویم، این‌که این صفات جمیله در او بر وجه کمال باشد). و امر پدرش که عبارت از امامت است، مسند به سوی او باشد و در ایّام

---

۱. و سُلالهٔ به ضم سین، در لغت، به معنی نطفه است و آنچه بیرون کشیده شود از چیزی و مراد از آن، فرزند است در اینجا. (مترجم)

۲. و صفوه، به هر سه حرکت، به معنی برگزیده است و آنچه از تیرگی غشّ، صافی باشد. (مترجم)

۳. و عاهت و آفت، به یک معنی است، و آن، عبارت است از بیرون رفتن عضو از مزاج طبیعی خود. و ممکن است که از یکی، تمام امراض نفسانی مقصود باشد و از دیگری، بعضی از امراض بدنی؛ چون خوره و پیسی و لنگی و امثال آن. (مترجم)

فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّةُ وَالِدِهِ، إِلىٰ أَنِ انْتَهَتْ بِهِ مَقَادِيرُ اللّٰهِ إِلىٰ مَشِيئَتِهِ، وَ جَاءَتِ الْإِرَادَةُ مِنَ اللّٰهِ فِيهِ إِلىٰ مَحَبَّتِهِ، وَ بَلَغَ مُنْتَهىٰ مُدَّةِ وَالِدِهِ، فَمَضىٰ وَ صَارَ أَمْرُ اللّٰهِ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ قَلَّدَهُ دِينَهُ، وَ جَعَلَهُ الْحُجَّةَ عَلىٰ عِبَادِهِ، وَ قَيِّمَهُ فِي بِلَادِهِ، وَ أَيَّدَهُ بِرُوحِهِ، وَ آتَاهُ عِلْمَهُ، وَ أَنْبَأَهُ فَصْلَ بَيَانِهِ، وَ اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ، وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ، وَ أَنْبَأَهُ فَضْلَ بَيَانِ عِلْمِهِ، وَ نَصَبَهُ عَلَماً لِخَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُ حُجَّةً عَلىٰ أَهْلِ عَالَمِهِ، وَ ضِيَاءً لِأَهْلِ دِينِهِ، وَ الْقَيِّمَ عَلىٰ عِبَادِهِ، رَضِيَ اللّٰهُ بِهِ إِمَاماً لَهُمْ، اسْتَوْدَعَهُ سِرَّهُ، وَ اسْتَحْفَظَهُ عِلْمَهُ، وَ اسْتَخْبَأَهُ حِكْمَتَهُ، وَ اسْتَرْعَاهُ لِدِينِهِ،وَ انْتَدَبَهُ لِعَظِيمِ أَمْرِهِ، وَ أَحْيَا بِهِ مَنَاهِجَ سَبِيلِهِ، وَ فَرَائِضَهُ وَ حُدُودَهُ، فَقَامَ بِالْعَدْلِ عِنْدَ تَحْيِيرِ أَهْلِ الْجَهْلِ، وَ تَحْبِيرِ أَهْلِ الْجَدَلِ، بِالنُّورِ السَّاطِعِ، وَ الشِّفَاءِ النَّافِعِ، بِالْحَقِّ الْأَبْلَجِ، وَ الْبَيَانِ اللَّائِحِ مِنْ كُلِّ مَخْرَجٍ، عَلىٰ طَرِيقِ الْمَنْهَجِ، الَّذِي مَضىٰ عَلَيْهِ الصَّادِقُونَ مِنْ آبَائِهِ، فَلَيْسَ يَجْهَلُ حَقَّ هٰذَا الْعَالِمِ إِلَّا شَقِيٌّ، وَ لَا يَجْحَدُهُ إِلَّا غَوِيٌّ، وَ لَا يَصُدُّ عَنْهُ إِلَّا جَرِيٌّ عَلَى اللّٰهِ جَلَّ وَ عَلَا».

١٦ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وُلَاةُ الْأَمْرِ وَ هُمُ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ

١/٥٢٩ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَشَّاءُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ

حیات پدر خویش، از سخن گفتن بر وجه استقلال از جانب خود، ساکت باشد.

پس هرگاه مدّت امامت پدر بزرگوارش به سر آید، تا آن‌که تقدیرات خدا، او را منتهی سازد به سوی مشیّت و خواست او و ارادهٔ خدا به حجیّت فرزند تعلّق گیرد، و منتهای مدّت پدرش ﷺ برسد، پس در گذرد و از دنیا رحلت نماید، و امر خدا بعد از وفات پدرش به سوی او منتقل شود، و خدا دین خود را به‌گردن او اندازد، و او را حجّت بر بندگان خود و قیّم خویش در جمیع شهرها گرداند، و او را به روح خود تأیید فرماید -چنانچه شرح آن بیاید- و علم خویش را به او عطا نماید، و او را خبر دهد به فصل بیان خویش که در میانهٔ حقّ و باطل چگونه تفریق باید نمود، و اسرار و رازهای نهان خویش را به او بسپارد، و او را چنان قرار دهد که به سوی امر عظیم خدا که ریاست عامّه خلق و تحمّل تَعب و مشقّت آن است، شتابد، و آن جناب را اجابت کند و به زیادتی بیان علم خویش، او را خبر دهد، و او را نصب کند که نشانهٔ باشد از برای آفریدگانش، و او را حجّت گرداند بر مردم جهان و روشنی از برای اهل دین، و قیّم بر بندگان خویش، و به او راضی شود که امامی باشد از برای ایشان که راز خویش را به او سپرده، و او را حافظ علم خود ساخته، و حکمت خود را به او عطا فرموده، و او را نگاه به آن دین خود گردانیده، و او را شتابان به سوی کار بزرگ خود کرده، و راه‌های راست و واجبات و حدود خویش را به او زنده گردانیده و روشن ساخته.

پس آن امام بر پا شود با عدل در نزد سرگردانی اهل جهل، و تحیّر اهل جدل، به سبب و دستیاری نور ساطع (علم لامع که به آسمان بالا می‌رود)، و شفای نافع (برهان قاطع که سود می‌دهد)، با حقّ روشنی که بر کسی مشتبه نشود، و با بیان هر موضع که حقّ از آن بیرون می‌رود از برای قاصرین، و قیامش بر راه حقّی باشد که راست‌گویان از پدرانش ﷺ بر آن رفته‌اند. پس هیچ‌کس حقّ این عالم را جاهل نباشد، مگر بدبخت و او را انکار نکند، مگر گمراه و از او باز ندارد، مگر آن‌که بر خدای جلّ و علا جرأت کند و از او نترسد».

۱۶. باب در بیان این‌که ائمه ﷺ والیان امر خدایند و ایشان مردمانی هستند که مردم بر ایشان حسد برده‌اند که خدای عزّوجلّ ایشان را ذکر فرموده است

۵۲۹ / ۱ . حسین بن محمد بن عامر اشعری، از مُعلّی بن محمد روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذَینه، از بُرید عِجلی

الْعِجْلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾ فَكَانَ جَوَابُهُ:

«﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُؤْمِنُونَ بِٱلْجِبْتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهْدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا﴾ يَقُولُونَ لِأَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ: هٰؤُلَاءِ أَهْدىٰ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ سَبِيلًا ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ۝ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ ٱلْمُلْكِ﴾ يَعْنِي الْإِمَامَةَ وَ الْخِلَافَةَ ﴿فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ ٱلنَّاسَ نَقِيرًا﴾ نَحْنُ النَّاسُ الَّذِينَ عَنَى اللّٰهُ. وَ النَّقِيرُ: النُّقْطَةُ الَّتِي فِي وَسَطِ النَّوَاةِ ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾ نَحْنُ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ عَلىٰ مَا آتَانَا اللّٰهُ مِنَ الْإِمَامَةِ دُونَ خَلْقِ اللّٰهِ أَجْمَعِينَ ﴿فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾ يَقُولُ: جَعَلْنَا مِنْهُمُ الرُّسُلَ وَ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَئِمَّةَ، فَكَيْفَ يُقِرُّونَ بِهِ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ، وَ يُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ؟! ﴿فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ۝ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَٰهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا

که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[1]. پس جواب آن حضرت از سؤال من، این آیه بود که: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلَاءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً﴾، یعنی: «آیا نمی‌نگری به سوی کسانی که داده شده‌اند بهره‌ای از کتاب (یعنی قرآن، چنانچه بیاید) ایمان می‌آورند به دو بت قریش، که جبت و طاغوت‌اند، و می‌گویند برای آنان که کافر شدند (یعنی در باب ایشان می‌گویند در حال غیبت، چنانچه گویا در نزد ایشان حاضرند) که این گروه کفّار، راه ایشان راست‌تر است از راه آنان که ایمان آورده‌اند».

و حضرت فرمود که: «می‌گویند برای پیشوایان گمراهی و خوانندگان مردم به سوی آتش جهنّم، که این گروه، راه یافته‌تراند از آل محمد و راه ایشان راست‌تر است از راه ایشان. ﴿أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ﴾، یعنی: این گروه معاندین، آنانند که خدا ایشان را لعنت فرموده و از رحمت خود دور ساخته، و هر که را خدا لعنت کند و براند، پس نمی‌یابی او را یاری دهنده‌ای که او را یاری دهد، بلکه آیا ایشان راست بهره‌ای از پادشاهی». و حضرت فرمود: «یعنی امامت و خلافت».

﴿فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾، یعنی: «پس آن هنگام که بهره‌ای از آن داشته باشد، نمی‌دهند مردمان را آن مقدار کوی»[2] (که بر پشت دانهٔ خرما است، به شکل ناوه)[3]. و حضرت فرمود که: «ماییم مردمان، که خدا قصد فرموده». ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ حضرت فرمود: «ماییم ناس و مردمان، که مردم بر ما حسد برده‌اند بر آنچه خدا به ما عطا فرموده از امامت؛ نه همهٔ خلق خدا». ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾ حضرت فرمود که: «می‌فرماید از ایشان رسولان و پیغمبران و امامان قرار دادیم. پس چگونه به آن اقرار می‌کنند در اولاد ابراهیم و آن را در آل محمد انکار می‌کنند؟ ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ

---

۱. نساء، ۵۹.		۲. غلاف نازک روی هستهٔ خرما.

۳. و نقیر، نقطه‌ای است در میان استخوان خرما. و بعضی احتمال داده‌اند که مراد از نقطه، همان کو باشد. (مترجم)

لِيَذُوقُواْ ٱلْعَذَابَ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾».

٥٣٠ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَـٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾ قَالَ: «نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ».

٥٣١ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدٍ الْأَحْوَلِ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام : قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَـٰبَ﴾؟ فَقَالَ: «النُّبُوَّةَ». قُلْتُ: ﴿وَٱلْحِكْمَةَ﴾؟ قَالَ: «الْفَهْمَ وَ الْقَضَاءَ». قُلْتُ: ﴿وَءَاتَيْنَـٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾؟ فَقَالَ: «الطَّاعَةَ».

٥٣٢ / ٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَـٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ﴾ فَقَالَ: «يَا أَبَا الصَّبَّاحِ، نَحْنُ وَاللّٰهِ النَّاسُ الْمَحْسُودُونَ».

جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيماً﴾[1]، یعنی: پس از جملهٔ ایشان کسی هست که به آن ایمان آورده و از ایشان کسی هست که از آن اعراض کرده و ایمان نیاورده و کافی است جهنّم، آتشی افروخته، برای اعراض‌کنندگان. به درستی که آنان که کافر شدند به آیات ما، زود باشد که در آوریم ایشان را در آتشی بزرگ (که آتش دوزخ است) در هر زمان که پخته شود پوست‌های ایشان، یا بسوزد، بدل کنیم ایشان را پوست‌هایی غیر از آنها (یعنی پوستی چند را غیر از پوست‌هایی که پخته و سوخته‌اند به ایشان دهیم بر صورت دیگر) تا بچشند عذاب را پی در پی. به درستی که خدا غالب و داناست به عقوبت اهل جهنّم، بر وجه حکمت» (و کسی او را بر تعذیب ایشان منع نمی‌تواند نمود).

۵۳۰ / ۲. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فُضیل از امام موسی کاظم علیه السلام در قول خدای تبارک و تعالی: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ که آن حضرت فرمود: «ماییم که بر ما حسد برده‌اند».

۵۳۱ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از محمد احول، از حمران بن اعیَن روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: چیست معنی قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ﴾؟ حضرت فرمود که: «کتاب، پیغمبری است». عرض کردم که: حکمت چیست؟ فرمود: «فهم و حکم کردن». عرض کردم که: ﴿وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾؟ حضرت فرمود که: «ملک عظیم، فرمان‌برداری مردم است از برای ایشان» (و بعضی از مفسرین، این آیه را به این روش ترجمه نموده که: پس به درستی که ما عطا کردیم اولاد ابراهیم را ـ که موسی و داود و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله است ـ تورات و زبور و انجیل و فرقان و علم حلال و حرام، و دادیم ایشان را پادشاهی بزرگ که نبوّت است یا مملکت داری).

۵۳۲ / ۴. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از ابوالصبّاح روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾. فرمود که: «ای ابو الصبّاح، به خدا سوگند که ماییم آن مردمان که مردم بر ایشان حسد برده‌اند».

---

۱. نساء، ۵۱ـ۵۶.

٥٣٣ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾ قَالَ: «جَعَلَ مِنْهُمُ الرُّسُلَ وَ الْأَنْبِيَاءَ وَ الْأَئِمَّةَ، فَكَيْفَ يُقِرُّونَ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام، وَ يُنْكِرُونَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله؟!» قَالَ: قُلْتُ: ﴿وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا﴾؟ قَالَ: «الْمُلْكُ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ فِيهِمْ أَئِمَّةً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللّٰهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللّٰهَ؛ فَهُوَ الْمُلْكُ الْعَظِيمُ».

١٧ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام هُمُ الْعَلَامَاتُ الَّتِي ذَكَرَهَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ

٥٣٤ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ الْجَصَّاصُ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: ﴿وَعَلَٰمَٰتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ فَقَالَ: «النَّجْمُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام».

٥٣٥ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَأَلَ الْهَيْثَمُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ـ وَ أَنَا عِنْدَهُ ـ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَعَلَٰمَٰتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ فَقَالَ: «رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله النَّجْمُ، وَ الْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام».

٥٣٦ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَعَلَٰمَٰتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ قَالَ: «نَحْنُ الْعَلَامَاتُ، وَ النَّجْمُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله».

۵۳۳ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از عمر بن اُذَینه، از بُرید عِجلی از امام محمد باقر در قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً﴾. روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «از ایشان، رسولان و پیغمبران و امامان قرار داد. پس چگونه اقرار می‌کنند در اولاد ابراهیم و در آل محمد آن را انکار می‌کنند؟».

برید می‌گوید که: عرض کردم: ﴿وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً﴾؟ حضرت فرمود که: «ملک عظیم و پادشاهی بزرگ، آن است که در ایشان، امامانی چند قرار داده که هر که ایشان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده، و هر که ایشان را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده. پس این است آن پادشاهی بزرگ که خدا فرموده است».

۱۷. باب در بیان این‌که ائمه علامات و نشانه‌هایی‌اند که خدای عزّوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده است

۵۳۴ / ۱. حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از ابو داود مُسترِق روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را داود جصّاص و گفت که: شنیدم از امام جعفر صادق که می‌فرمود: ﴿وَ عَلاٰماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ﴾[1]، یعنی: «و خدا پیدا نمود نشانه‌های راه برای روندگان (تا در بیابان‌ها هلاک نشوند و به سر منزل مراد برسند) و به ستاره ایشان راه یابند». و حضرت فرمود که: «این ستاره، رسول خداست و این نشانه‌ها، ائمه‌اند».

۵۳۵ / ۲. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از اسباط بن سالم روایت کرده است که گفت: هیثم از امام جعفر صادق سؤال کرد ـ و من در خدمت آن حضرت بودم ـ از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ عَلاٰماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ﴾، فرمود که: «رسول خدا، نجم است و علامات، ائمه‌اند».

۵۳۶ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا سؤال کردم از قول خدای عزّوجل: ﴿وَ عَلاٰماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ﴾، فرمود که: «ماییم علامات، و نجم، رسول خداست».

---

۱. نحل، ۱۶.

١٨ ـ بَابُ أَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام

٥٣٧ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَمَا تُغْنِى ٱلْآيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ﴾ قَالَ: «الْآيَاتُ هُمُ الْأَئِمَّةُ، وَ النُّذُرُ هُمُ الْأَنْبِيَاءُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».

٥٣٨ / ٢ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْعِجْلِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا كُلِّهَا﴾: «يَعْنِي الْأَوْصِيَاءَ كُلَّهُمْ».

٥٣٩ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ الشِّيعَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ ۝ عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِيمِ﴾؟ قَالَ: «ذٰلِكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتُ أَخْبَرْتُهُمْ، وَ إِنْ شِئْتُ لَمْ أُخْبِرْهُمْ» ثُمَّ قَالَ: «لٰكِنِّي أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا».

قُلْتُ: ﴿عَمَّ يَتَسَآءَلُونَ﴾؟ قَالَ: فَقَالَ: «هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ، كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: مَا لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي، وَ لَا لِلّٰهِ مِنْ نَبَإٍ أَعْظَمُ مِنِّي».

۱۸. باب در بیان این‌که آیات و معجزاتی که خدای عزّوجلّ آنها را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمّه علیهم السلام اند

۵۳۷ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از احمد بن هلال، از امیّه بن علی، از داود رِقّی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ مٰا تُغْنِی اَلْآیٰاتُ وَ اَلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ﴾[1]، یعنی: «و دفع نمی‌کنند آیه‌ها و نشانه‌های خدا و ترس‌ها (یا ترسانندگان او که مردم را از عذاب حقّ تعالی می‌ترسانند)، از گروهی که ایمان نمی‌آورند» (و بر کفر خواهند مرد). حضرت فرمود که: «آیات، ائمّه‌اند و نُذُر، پیغمبرانند. - صلوات الله علیهم اجمعین -».

۵۳۸ / ۲. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد عِجلی، از یونس بن یعقوب روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر علیه السلام که در قول خدای عزّوجل: ﴿کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا کُلِّهٰا﴾[2]، یعنی: «تکذیب نمودند به همهٔ آیت‌های ما و آنها را قبول نکردند». فرمود که: «مقصود از آیات، همه اوصیایند».

۵۳۹ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عُمیر، یا از غیر او، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که شیعیان، تو را از تفسیر این آیه سؤال می‌کنند که: ﴿عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ * عَنِ اَلنَّبَإِ اَلْعَظِیمِ﴾[3]، یعنی: «از چه چیز یکدیگر را سؤال می‌کنند؟ از چیزی بزرگ». حضرت فرمود که: «تفسیر کردن این آیه به من واگذاشته است، اگر خواهم ایشان را خبر می‌دهم، و اگر خواهم ایشان را خبر نمی‌دهم». بعد از آن، فرمود: «لیکن تو را به تفسیر آن خبر می‌دهم».

عرض کردم معنی ﴿عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ﴾ چیست؟ ابو حمزه می‌گوید که: حضرت فرمود که: «این آیه، در شأن امیر المؤمنین است. و امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود که: خدای عزّوجلّ را هیچ آیه‌ای نیست که از من بزرگ‌تر باشد و نیز خدا را خبری نیست که از من عظیم‌تر باشد».

---

۱. یونس، ۱۰۱.
۲. نبأ، ۲۸.
۳. نبأ، ۱ و ۲.

١٩ ـ بَابُ مَا فَرَضَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ رَسُولُهُ ﷺ مِنَ الْكَوْنِ مَعَ الْأَئِمَّةِ ﷺ

٥٤٠ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ قَالَ: «إِيَّانَا عَنىٰ».

٥٤١ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ قَالَ ﷺ: «الصَّادِقُونَ هُمُ الْأَئِمَّةُ ﷺ وَ الصِّدِّيقُونَ بِطَاعَتِهِمْ».

٥٤٢ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاةً تُشْبِهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ يَمُوتَ مِيتَةً تُشْبِهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ، وَ يَسْكُنَ الْجِنَانَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمٰنُ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيّاً، وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهُ،

۱۹. باب در بیان آنچه خدای عزّوجلّ و رسول او واجب گردانیده‌اند از بودن با ائمّه

۱/ ۵۴۰. حسین بن محمد، از مُعلّی ابن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از بُرید بن معاویه عِجلی روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿اتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾[1]، حضرت فرمود که: «از صادقین، ما را قصد فرموده».

۲/ ۵۴۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از حضرت ابوالحسن امام رضا روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾، یعنی: «ای گروه مؤمنان، بپرهیزید از عذاب خداوند عالمیان و باشید با راست‌گویان».

حضرت فرمود که: «راست‌گویان، امامانند و صدّیقان، به فرمان‌برداری ایشان» (و صِدّیق، به کسر صاد و دال مشدّد آن‌که بسیار راست‌گو باشد و آن‌که گفتار خویش را به کردار، راست گرداند و آن‌که به غایت کسی را تصدیق کند. پس اگر مراد از آن، ائمّه باشد، معنی حدیث این می‌شود که صادقان ـ که خدا امر به بودن با ایشان فرموده ـ صدّیقانند؛ به هر سه معنی به سبب فرمان‌برداری ایشان خدا و رسول را و در این، اشعاری است به دلیل انحصار صادقین در ایشان؛ چه اگر صدق فی الجمله کفایت کند، باید که مؤمنین، یا همه کس باشند؛ زیرا که کم کسی است که فی الجمله راست نگوید، بلکه وجود ندارد و غیر از ائمّهٔ معصومین، کسی نیست که در همه چیز و در همه حال و در هر زمان، صادق باشد. و اگر مراد از صدیق، غیر امام باشد، از آنها که به غایت تصدیق ائمّه می‌نموده‌اند، چون سلمان و ابوذر و مانند ایشان، پس امر به بودن با ایشان، به اعتبار آن است که ایشان با ائمّه‌اند. و بعضی گفته‌اند که معنی حدیث، این است که صدیقان، به سبب طاعت ائمّه صدیق شده‌اند).

۳/ ۵۴۲. احمد بن محمد و محمد بن یحیی روایت کرده‌اند، از محمد بن حسن، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از سعد بن طَریف، از امام محمد باقر که فرمود: «رسول خدا فرمود که: هر که دوست دارد که زندگانی کند، آن زندگانی که شباهت به زندگانی پیغمبران داشته باشد، و بمیرد آن مردنی که به مردن شهیدان ماند، و ساکن شود

---

۱. توبه، ۱۱۹.

وَ لْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي؛ اللّٰهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِي وَ عِلْمِي، وَ وَيْلٌ لِلْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي؛ اللّٰهُمَّ لَا تُنِلْهُمْ شَفَاعَتِي».

٥٤٣ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ؏ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: إِنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - يَقُولُ: اسْتِكْمَالُ حُجَّتِي عَلَى الْأَشْقِيَاءِ مِنْ أُمَّتِكَ: مَنْ تَرَكَ وَلَايَةَ عَلِيٍّ، وَ وَالىٰ أَعْدَاءَهُ، وَأَنْكَرَ فَضْلَهُ وَ فَضْلَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنَّ فَضْلَكَ فَضْلُهُمْ، وَ طَاعَتَكَ طَاعَتُهُمْ، وَحَقَّكَ حَقُّهُمْ، وَ مَعْصِيَتَكَ مَعْصِيَتُهُمْ، وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِكَ، جَرىٰ فِيهِمْ رُوحُكَ، وَ رُوحُكَ مَا جَرىٰ فِيكَ مِنْ رَبِّكَ، وَ هُمْ عِتْرَتُكَ مِنْ طِينَتِكَ وَ لَحْمِكَ وَ دَمِكَ، وَ قَدْ أَجْرَى اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - فِيهِمْ سُنَّتَكَ وَ سُنَّةَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَكَ، وَ هُمْ خُزَّانِي عَلىٰ عِلْمِي مِنْ بَعْدِكَ، حَقٌّ عَلَيَّ لَقَدِ اصْطَفَيْتُهُمْ وَ انْتَجَبْتُهُمْ وَ أَخْلَصْتُهُمْ وَ ارْتَضَيْتُهُمْ، وَنَجَا مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ وَالَاهُمْ وَ سَلَّمَ لِفَضْلِهِمْ، وَ لَقَدْ أَتَانِي جَبْرَئِيلُ؏ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ أَحِبَّائِهِمْ وَ الْمُسَلِّمِينَ لِفَضْلِهِمْ».

٥٤٤ / ٥. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبَانِ بْنِ

در بهشت‌هایی که خداوند رحمان درخت‌های آن را نشانیده، پس باید که علی ﷺ را دوست دارد و با دوست او دوست باشد، و به امامان بعد از او، اقتدا کند، و در همه چیز پیرو ایشان باشد. پس به درستی که ایشان عترت من‌اند که از طینت و سرشت من خلق شده‌اند. بار خدایا، فهم و علم مرا به ایشان روزی کن. و وای بر آنها که ایشان را مخالفت کنند از امّت من. بار خدایا، شفاعت مرا به ایشان مرسان».

۵۴۳ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شُعیب، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه ثُمالی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: تمام کردن حجّت من به غایت بر بدبختان از امّت تو است. و ایشان کسانی هستند که ولایت علی بن ابی‌طالب را ترک کنند، و دشمنان او را دوست دارند، و فضل او و فضل اوصیای بعد از او را انکار کنند (که ایشان را بهترین خلق خدا ندانند). زیرا که فضل تو، فضل ایشان، و فرمان‌برداری تو، و فرمان‌برداری ایشان، و حقّ تو، حقّ ایشان، و نافرمانی تو، نافرمانی ایشان است. و ایشانند پیشوایانی که راه راست نمایند، که آنانند بعد از تو، و روح تو در ایشان جاری شده و روح تو آن است که در تو روان شده از جانب پروردگار تو، و ایشان عترت تواند که از سرشت و طینت تو خلق شده‌اند و از گوشت و خون تو، به هم رسیده‌اند.

و به حقیقت که خدای عزّوجلّ سنّت و طریقهٔ تو و طریقهٔ پیغمبران پیش از تو را در ایشان جاری ساخته، که جمیع کمالات تو و ایشان غیر از پیغمبری هم در ایشان است و ایشان، خزانه‌داران منند بر علم من بعد از تو. به حقّ خود سوگند یاد می‌کنم که هر آینه به حقیقت که ایشان را برگزیدم به انواع برگزیدگی و ایشان را خالص گردانیدم (از غیر خویش، در باب توحید که آمیزشی در ایشان نیست). و ایشان را پسندیدم، و هر که ایشان را دوست داشت و با ایشان دوستی ورزید، و فضل ایشان را تسلیم نمود، نجات یافت.

و پیغمبر ﷺ خود فرمود که: هر آینه جبرئیل به نزد من آمد و نام‌های ایشان را با نام‌های پدران ایشان و دوستان ایشان و آنان که افزونی ایشان را بر خلائق مسلّم دارند، به نزد من آورد».

۵۴۴ / ۵. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فَضالة بن ایّوب، از ابو المغراء، از محمد بن سالم، از ابان بن تغلب که

تَغْلِبَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي، وَ يَمُوتَ مِيتَتِي، وَ يَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنٍ الَّتِي غَرَسَهَا اللّٰهُ رَبِّي بِيَدِهِ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، وَ لْيَتَوَلَّ وَلِيَّهُ، وَلْيُعَادِ عَدُوَّهُ، وَ لْيُسَلِّمْ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ عِتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي، أَعْطَاهُمُ اللّٰهُ فَهْمِي وَ عِلْمِي، إِلَى اللّٰهِ أَشْكُو أَمْرَ أُمَّتِي الْمُنْكِرِينَ لِفَضْلِهِمْ، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي، وَ ايْمُ اللّٰهِ، لَيَقْتُلُنَّ ابْنِي، لَا أَنَالَهُمُ اللّٰهُ شَفَاعَتِي».

٥٤٥ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَبْدِ الْقَهَّارِ، عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي، وَ يَمُوتَ مِيتَتِي، وَ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الَّتِي وَعَدَنِيهَا رَبِّي، وَ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيبٍ غَرَسَهُ رَبِّي بِيَدِهِ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ وَ أَوْصِيَاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ لَا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالٍ، وَ لَا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بَابِ هُدًى، فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، وَ إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَلَّا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْكِتَابِ حَتّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ هٰكَذَا ـ وَ ضَمَّ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ ـ وَ عَرْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ إِلىٰ أَيْلَةَ، فِيهِ قِدْحَانُ فِضَّةٍ وَ ذَهَبٍ عَدَدَ النُّجُومِ».

گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌علیه‌السلام که می‌فرمود: «رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که: هر که خواسته باشد که به روش زندگانی من زندگانی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در جنّت عدن (که بهشتی است که محلّ اقامهٔ پرهیزکاران است و خدا درختان آن را به دست قدرت خویش نشانیده)، پس باید که علی بن ابی طالب راعلیه‌السلام دوست دارد و با دوست او، دوستی کند، و با دشمن او، دشمنی ورزد، و به امامت اوصیای بعد از او، قائل باشد.

پس به درستی که ایشان عترت منند که از گوشت و خون من به هم رسیده‌اند. خدا فهم و علم مرا به ایشان عطا کند (یا آن را به ایشان عطا فرموده). و به سوی خدا شکایت می‌کنم از امّت خویش که فضل ایشان را انکار می‌کنند، و جائزهٔ مرا (که خلافت است)، در باب ایشان قطع می‌کنند، و نمی‌گذارند که به ایشان برسد (یا صله و پیوند مرا در حقّ ایشان قطع می‌کنند و آن را رعایت نمی‌کنند). و به خدا سوگند، که پسر مرا خواهند کشت، خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند».

۶/۵۴۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عبد القهّار، از جابر جُعفی، از امام محمد باقرعلیه‌السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود که: هر که او را شاد گرداند که به روش زندگی من زندگی کند، و به روش مردن من بمیرد، و داخل شود در آن بهشتی که پروردگار من مرا وعده فرموده، و چنگ زند به شاخ درختی که پروردگار من آن را به دست قدرت خود غَرس فرموده، پس باید که علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام و اوصیای بعد از او را دوست دارد.

پس به درستی که ایشان شما را در راه گمراهی داخل نمی‌کنند، و شما را از درِ راه راست، بیرون نمی‌برند. پس ایشان را تعلیم مدهید؛ زیرا که ایشان، از شما داناترند. و به درستی که من، از پروردگار خویش درخواستم که در میانهٔ ایشان و کتاب خود (که قرآن است) جدایی نیندازد، تا در نزد حوض کوثر بر من وارد شوند همچنین ـ و حضرت دو انگشت سبابهٔ خویش را به هم ضمّ فرمود ـ و فرمود که: پهنای آن حوض به قدر مسافت میان صنعاء و أیله است.[1] (و به هر تقدیر، مراد حضرت‌علیه‌السلام بیان وسعت آن حوض است، نه تقدیر اندازهٔ آن؛ زیرا که اندازهٔ آن بسیار بیش از این است). و در کنار آن حوض، قدح‌های نقره و طلا است، به

---

۱. و صنعاء شهری است در یمن. و أیله به فتح همزه، کوهی است در میانهٔ مکّه و مدینه، و شهری است در میانهٔ یَنْبُع و مصر و به کسر همزه، دهی است در باخرز. (مترجم)

۵۴۶ / ۷ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ الرَّوْحَ وَ الرَّاحَةَ وَ الْفَلْجَ وَ الْعَوْنَ وَ النَّجَاحَ وَ الْبَرَكَةَ وَ الْكَرَامَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ وَ الْمُعَافَاةَ وَ الْيُسْرَ وَ الْبُشْرىٰ وَ الرِّضْوَانَ وَ الْقُرْبَ وَ النَّصْرَ وَ التَّمَكُّنَ وَ الرَّجَاءَ وَ الْمَحَبَّةَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنْ تَوَلّىٰ عَلِيّاً وَ ائْتَمَّ بِهِ، وَ بَرِئَ مِنْ عَدُوِّهِ، وَ سَلَّمَ لِفَضْلِهِ وَ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ، حَقّاً عَلَيَّ أَنْ أُدْخِلَهُمْ فِي شَفَاعَتِي، وَ حَقٌّ عَلىٰ رَبِّي - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ؛ فَإِنَّهُمْ أَتْبَاعِي، وَ مَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي».

۲۰ - بَابُ أَنَّ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللّٰهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام

۵۴۷ / ۱ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَجْلَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: الذِّكْرُ أَنَا، وَ الْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ».

وَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «نَحْنُ قَوْمُهُ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».

۵۴۸ / ۲ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ

شماره ستارگان».

۷/۵۴۶. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فَضالة بن ایّوب، از حسن بن زیاد، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «رَوح و راحت و رستگاری و اعانت، و بر آمدن حاجت، و زیادی و برکت، و کرامت و عزّت و حرمت و مغفرت، و عافیت و آسانی، و بشارت و خشنودی، و قرب و نصرت و تمکّن و اقتدار و امیدواری، و محبّت از جانب خدای عزّوجلّ، از برای کسی است که علی ﷺ را دوست دارد، و به آن حضرت اقتدا کند، و از دشمنان او بیزار باشد، و فضل او را مسلّم دارد، و اوصیای بعد از او را تصدیق کند، و با ایشان در مقام تسلیم باشد.

واجب است بر من که ایشان را در شفاعت خود داخل گردانم، و بر پروردگار من ـ تبارک و تعالی ـ واجب و سزاوار است که مرا در باب شفاعت، اجابت فرماید؛ زیرا که ایشان پیروان منند و هر که مرا پیروی کند، از من است».

۲۰. باب در بیان این‌که اهل ذکر[1] که خدا خلائق را امر فرموده به سؤال کردن از ایشان، ائمّه ﷺ اند (نه غیر ایشان)

۱/۵۴۷. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از عبدالله بن عَجْلان، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در شرح قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾[2]، یعنی: «پس بپرسید از اهل ذکر اگر هستید که نمی‌دانید»، که آن حضرت فرمود که: «رسول خدا ﷺ فرمود که: ذکر، منم و ائمّه ﷺ، اهل ذکرند». و در قول آن جناب عزّوجلّ: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾[3]، یعنی: «و به درستی که آن وحی (یعنی قرآن) هر آینه شرف و عزّتی است تو را و قوم تو را که گروه مخصوصی هستند و زود باشد که پرسیده شوید». از حضرت امام محمد باقر ﷺ سؤال کردم. فرمود که: «ما قوم آن حضرتیم و ماییم سؤال شدگان» (که پرسیده خواهیم شد).

۲/۵۴۸. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمَه، از علی بن حسّان،

---

۱. و ذکر، به کسر ذال و سکون کاف، ثنا است و شرف و آوازه، و یادگرفتن و یاد آوردن. و محمد ﷺ و قرآن را نیز ذکر گویند و ائمّهٔ هدی ﷺ، اهلیت همه را دارند. (مترجم)

۲. نحل، ۴۳.

۳. زخرف، ۴۴.

أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ﴾؟ قَالَ: «الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ ﷺ، وَ نَحْنُ أَهْلُهُ الْمَسْؤُولُونَ».

قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ﴾؟ قَالَ: «إِيَّانَا عَنىٰ، وَ نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».

٥٤٩ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ﴾؟ فَقَالَ: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».

قُلْتُ: فَأَنْتُمُ الْمَسْؤُولُونَ، وَ نَحْنُ السَّائِلُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: حَقّاً عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: حَقّاً عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا؟ قَالَ: «لَا، ذَاكَ إِلَيْنَا، إِنْ شِئْنَا فَعَلْنَا، وَ إِنْ شِئْنَا لَمْ نَفْعَلْ، أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: ﴿هَٰذَا عَطَآؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾؟».

٥٥٠ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ﴾: «فَرَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الذِّكْرُ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ ﷺ الْمَسْؤُولُونَ، وَ هُمْ أَهْلُ الذِّكْرِ».

از عمویش عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾[1]. حضرت فرمود که: «ذکر، محمد است صلی الله علیه و آله، و ما، اهل اوییم که سؤال می‌شویم» (یعنی باید که از ما سؤال شود). راوی می‌گوید که: عرض کردم که: مقصود از قول آن جناب: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾[2]، کیست؟ حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده و ما اهل ذکریم، و ماییم سؤال شدگان».

۵۴۹ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم و عرض کردم که: فدای تو گردم ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾، حضرت فرمود: «ما اهل ذکریم، و ماییم سؤال‌شدگان». عرض کردم: پس شمایید سؤال شدگان و ماییم سؤال کنندگان؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: واجب است بر شما که ما را جواب فرمایید؟ فرمود: «نه، اختیار این، با ما است؛ اگر خواهیم می‌کنیم، و اگر خواهیم نمی‌کنیم. آیا قول خدای عزّوجلّ را نمی‌شنوی که می‌فرماید: ﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾[3]، یعنی: این پادشاهی، به این عظمت و شوکت، بخشش ما است به تو. پس عطا کن از آن به هر که خواهی، یا منع بخشش کن و باز دار آن را از هر که خواهی» (یعنی تصرّف در آن، بسته به خواست تو است. در حالتی که این عطا، از شمار بیرون است، یا منّت و امساک تو در روز حساب، بر آن حسابی نیست. و هر چند که نزول این آیه در شأن سلیمان است، لیکن در باب پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه جاری است).

۵۵۰ / ۴. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عاصم بن حُمید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾، فرمود که: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، ذکر است و اهل بیت او علیهم السلام، سؤال شوندگانند و ایشان، اهل ذکرند» (و در تفریع ذکر بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آیه، اشکالی هست تا آن‌که بعضی گمان کرده‌اند که از حدیث چیزی افتاده یا این آیه به جای آیهٔ ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾، واقع شده؛ به اشتباه راوی، یا کاتب. و بعضی توجیه آن

---

۱. نحل، ۴۳.　　۲. زخرف، ۴۴.
۳. ص، ۳۹.

٥٥١ / ٥ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رِبْعِيٍّ، عَنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ﴾ قَالَ: «الذِّكْرُ: الْقُرْآنُ، وَ نَحْنُ قَوْمُهُ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».

٥٥٢ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَ دَخَلَ عَلَيْهِ الْوَرْدُ أَخُو الْكُمَيْتِ، فَقَالَ: جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ، اخْتَرْتُ لَكَ سَبْعِينَ مَسْأَلَةً مَا تَحْضُرُنِي مِنْهَا مَسْأَلَةٌ وَاحِدَةٌ، قَالَ: «وَ لَا وَاحِدَةٌ يَا وَرْدُ؟» قَالَ: بَلىٰ، قَدْ حَضَرَنِي مِنْهَا وَاحِدَةٌ، قَالَ: «وَ مَا هِيَ؟» قَالَ: قَوْلُ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: «نَحْنُ». قَالَ: قُلْتُ: عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: عَلَيْكُمْ أَنْ تُجِيبُونَا؟ قَالَ: «ذَاكَ إِلَيْنَا».

٥٥٣ / ٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: إِنَّ مَنْ عِنْدَنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ أَنَّهُمُ الْيَهُودُ وَ النَّصَارىٰ؟ قَالَ: «إِذاً يَدْعُونَكُمْ إِلىٰ دِينِهِمْ». قَالَ: ثُمَّ قَالَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ: «نَحْنُ أَهْلُ الذِّكْرِ، وَ نَحْنُ الْمَسْؤُولُونَ».

را به این وضع نموده‌اند که معنی این‌که قرآن ذکر است، آن است که مذکَّر است بر وزن محمد، یعنی به یاد آورده شده. پس معنی ذکر بودن محمد این است که مذکِّر است بر وزن محدِّث، یعنی به یاد آورنده. و نیز گفته‌اند که هرگاه قرآن، ذکر شده باشد، لازم می‌آید که رسول نیز ذکر باشد، به جهت شدّت ارتباط و اختصاصی که به یکدیگر دارند).

۵۵۱ / ۵. احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد، از رِبعی، از فُضیل، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ﴾، که فرمود: «ذکر، قرآن است، و ما قوم پیغمبریم، و ماییم سؤال شوندگان».

۵۵۲ / ۶. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابوبکر حضرمی روایت کرده است که گفت: در نزد امام محمد باقر ﷺ بودکه وَرد ـ برادر کُمیت ـ بر آن حضرت داخل شد و عرض کرد که: خدا مرا فدای تو گرداند، هفتاد مسأله را اختیار کردم برای تو که آنها را از تو بپرسم. یک مسأله از آنها در خاطرم نیست، و همه را فراموش کرده‌ام. حضرت فرمود که: «ای وَرد، یک مسأله را نیز در خاطر نداری؟» عرض کرد: بلی، یکی از آنها به خاطرم آمد. فرمود که: «آن یکی کدام است؟» عرض کرد که: قول خدای تبارک و تعالی ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾ ایشان کیستند؟ حضرت فرمود که: «ماییم». ابوبکر می‌گوید که: من عرض کردم که: بر ما است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: بر شما واجب است که ما را جواب بفرمایید؟ فرمود که: «این با ما است».

۵۵۳ / ۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که: کسانی که نزد ما هستند، گمان می‌کنند که قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾، اهل ذکری که در آن مذکورند، یهود و نصارایند (یعنی علمای ایشان ـ چنانچه جمهور مفسرین به این وضع تفسیر نموده‌اند ـ). حضرت فرمود: «در این هنگام که مراد ایشان باشند، شما را به سوی دین خویش می‌خوانند» (چه، معلوم است که ایشان طالب زوال دین اسلام بوده و می‌باشند، و در هنگامی که مقبول القول و مسئول مسلمانان باشند، اسباب

۵۵۴ / ۸. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام : عَلَى الْأَئِمَّةِ مِنَ الْفَرْضِ مَا لَيْسَ عَلىٰ شِيعَتِهِمْ، وَ عَلىٰ شِيعَتِنَا مَا لَيْسَ عَلَيْنَا، أَمَرَهُمُ اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ يَسْأَلُونَا، قَالَ: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَسْأَلُونَا، وَ لَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ، إِنْ شِئْنَا أَجَبْنَا، وَ إِنْ شِئْنَا أَمْسَكْنَا».

۵۵۵ / ۹. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا عليه السلام كِتَاباً، فَكَانَ فِي بَعْضِ مَا كَتَبْتُ: قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ وَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ فَقَدْ فُرِضَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْأَلَةُ، وَ لَمْ يُفْرَضْ عَلَيْكُمُ الْجَوَابُ؟ قَالَ: «قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَآءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ﴾».

اضلال در اعلا مرتبهٔ مهیّایی خواهد بود). راوی می‌گوید که: پس حضرت به دست خویش اشاره به سینهٔ مبارک خود فرمود، و فرمود که: «ماییم اهل ذکر و ماییم سؤال شدگان».

۵۵۴ / ۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشّاء، از ابوالحسن حضرت امام رضا که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «حضرت علی بن الحسین فرمود که: از جملهٔ واجبات بر ائمّه، چیزی است که بر شیعیان ایشان واجب نیست. و بر شیعیان ما گروه ائمّه، چیزی واجب است که بر ما واجب نیست. خدای عزّوجلّ ایشان را امر فرموده که از ما سؤال کنند، و فرموده که: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾، پس ایشان را امر فرموده که از ما بپرسند و جواب ایشان بر ما واجب نیست. اگر خواهیم جواب می‌دهیم و اگر خواهیم باز می‌ایستیم».

۵۵۵ / ۹. احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که گفت: عریضه‌ای به خدمت امام رضا نوشتم و در بعضی از آنچه نوشتم، این بود که: خدای عزّوجلّ فرموده است که: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾، و باز خدای عزّوجلّ فرموده است که: ﴿وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾[1]، یعنی: «و روا نیست و نشاید مؤمنان را که بیرون روند همهٔ ایشان»[2] (تا آخر آنچه در باب فرض علم گذشت). پس سؤال کردن بر ایشان واجب شده، و حال آن‌که جواب ایشان بر شما واجب نیست؟ حضرت فرمود که: «خدای تبارک و تعالی فرموده است که: ﴿فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّما يَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ﴾[3]، یعنی: پس اگر اجابت نکنند تو را، پس بدان که جز این نیست که ایشان پیروی می‌کنند خواهش‌های خویش را. چه کسی گمراه‌تر است از آن‌که پیروی کند خواهش خویش را» (و مقصود حضرت از ذکر آیه، این است که از این آیه معلوم می‌شود که کسانی هستند که اجابت نمی‌کنند، و پیروی حقّ نمی‌نمایند، و آن را قبول نخواهند کرد، پس جواب عبث

---

۱. توبه، ۱۲۲.

۲. اما چرا تعدادی از آنها بیرون نروند، و کوچ نکنند تا در دین تفقه کنند، و قوم خودشان را پس از آن که به سوی قومشان بازگشتند، انذار نمایند، تا شاید که قومشان حذر کنند.

۳. قصص، ۵۰.

٢١ ـ بَابُ أَنَّ مَنْ وَصَفَهُ اللّٰهُ تَعَالىٰ فِي كِتَابِهِ بِالْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام

٥٥٦ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَايَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّمَا نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ عَدُوُّنَا، وَ شِيعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ».

٥٥٧ / ١١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَايَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ﴾ قال: «نَحْنُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ، وَعَدُوُّنَا الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ، وَ شِيعَتُنَا أُولُو الْأَلْبَابِ».

٢٢ ـ بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام

٥٥٨ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ وَ عِمْرَانَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ».

٥٥٩ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِى ٱلْعِلْمِ﴾: «فَرَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي

است و حکیم، فعل عبث از او سر نمی‌زند. و از مفهوم آیه و منطوق غیر آن، محقّق می‌شود که جواب آنان را که اجابت می‌نموده‌اند، می‌فرموده‌اند، مگر آن‌که در ضمن آن، مفسده بوده).

۲۱. باب در بیان این‌که کسانی که خدا ایشان را به علم وصف فرموده در کتاب خویش، ائمّه‌علیهم‌السلام‌اند

۵۵۶ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالمؤمن بن قاسم انصاری، از سعد، از جابر، از امام محمد باقرعلیه‌السلام روایت کرده است در فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ: **﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾**[1]، که آن حضرت‌علیه‌السلام فرمود که: «جز این نیست که ماییم آنان که می‌دانند، و آنان که نمی‌دانند، دشمنان مایند. و شیعیان ما، صاحبان عقل‌های خالص‌اند».

۵۵۷ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از جابر، از امام محمد باقرعلیه‌السلام در قول خدای عزّ و جلّ: **﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾**، آن حضرت فرمود که: «ماییم آنان که می‌دانند، و دشمنان ما، آنانند که نمی‌دانند. و شیعیان ما، صاحبان عقول خالص‌اند».

۲۲. باب در بیان این‌که راسخین در علم، ائمّه‌علیهم‌السلام‌اند[2]

۵۵۸ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از ایّوب بن حُرّ و عمران بن علی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق‌علیه‌السلام که فرمود: «ماییم راسخون در علم که خدا فرموده، و ما تأویل آن را می‌دانیم» (و تأویل، تفسیر و بیان باشد. و اگر مراد از آن، احتمال مرجوح از لفظ باشد، معنی این می‌شود که: تأویل متشابه را می‌دانیم).

۵۵۹ / ۲ . علی بن محمد، از عبدالله بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حمّاد، از بُرید بن معاویه، از امام محمد باقر، یا امام جعفر صادق‌علیهما‌السلام در قول خدای عزّ و جلّ: **﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾**[3]، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «پس

---

۱. زمر، ۹.
۲. و راسخ، استوار و ثابت و پا بر جای را گویند. (مترجم)
۳. آل عمران، ۷.

الْعِلْمِ، قَدْ عَلَّمَهُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَ التَّأْوِيلِ، وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يُعَلِّمْهُ تَأْوِيلَهُ، وَ أَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُونَهُ كُلَّهُ، وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ تَأْوِيلَهُ إِذَا قَالَ الْعَالِمُ فِيهِمْ بِعِلْمٍ، فَأَجَابَهُمُ اللّٰهُ بِقَوْلِهِ: ﴿يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا﴾ وَ الْقُرْآنُ خَاصٌّ وَ عَامٌّ، وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ، وَ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ، فَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَعْلَمُونَهُ».

٥٦٠ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، قَالَ: «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ؈».



٢٣ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ؈ قَدْ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أُثْبِتَ فِي صُدُورِهِمْ

٥٦١ / ١. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ؈ يَقُولُ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿بَلْ هُوَ ءَايَـٰتٌۢ بَيِّنَـٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ﴾ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ.

٥٦٢ / ٢. عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿بَلْ هُوَ ءَايَـٰتٌۢ بَيِّنَـٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ؈».

رسول خدا ﷺ، افضل راسخین در علم است که خدای عزّوجلّ همهٔ آنچه را که به سوی او فرو فرستاده، از تنزیل و تأویل، به او تعلیم فرمود، و خدا چنین نبود که بر او فرو فرستد چیزی را که تأویل و معنی آن را به او تعلیم نفرماید، و اوصیای پیغمبر ﷺ بعد از آن حضرت (که بهترین راسخین در علم‌اند، یا ایشان بعد از آن حضرت)، همهٔ آن را می‌دانند. و کسانی که تأویل آن را نمی‌دانند، هرگاه عالم راسخ در علم (که مراد از آن، امام ﷺ است)، در باب ایشان (یا تأویل از روی علم) سخنی بفرماید، خدا ایشان را از جانب نادانانِ به تأویل، جواب فرموده (یا این نادان را قبول نموده و مدح فرموده به فرمودهٔ خویش)، که ﴿يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا﴾[1]» (و حاصل مراد آن‌که: شیعیان که تأویل متشابه را نمی‌دانند، در مقام تصدیق و قبول‌اند در باب تأویل که از پیغمبر یا ائمّه ﷺ می‌شنوند).

و حضرت فرمود که: «قرآن خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است (که بر جمیع اینها مشتمل است). و راسخین در علم، همهٔ آنها را می‌دانند».

۵۶۰ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «راسخین در علم، امیر المؤمنین و امامان بعد از اواند ﷺ».

۲۳. باب در بیان این‌که ائمّه ﷺ علم را عطا شده‌اند و خدا آن را در سینه‌های ایشان ثابت فرمود

۵۶۱ / ۴. احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که تکلّم می‌فرمود در این آیهٔ شریفهٔ ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾[2]، یعنی: «بلکه قرآن آیت‌های روشن است در سینه‌های آنان که داده شدند علم را». پس حضرت به دست خود اشاره به سینهٔ خویش فرمود.

۵۶۲ / ۵. از او، از محمد بن علی، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از امام جعفر صادق ﷺ روایت است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمّه ﷺ اند».

---

۱. آل عمران، ۷.　　۲. عنکبوت، ۴۹.

٥٦٣ / ٣ . وَ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي هٰذِهِ الْآيَةِ: ﴿بَلْ هُوَ ءَايَـٰتُۢ بَيِّنَـٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ﴾ ثُمَّ قَالَ: «أَمَا وَ اللّٰهِ، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا قَالَ: بَيْنَ دَفَّتَيِ الْمُصْحَفِ». قُلْتُ: مَنْ هُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «مَنْ عَسىٰ أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا؟!».

٥٦٤ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ شَعَرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: ﴿بَلْ هُوَ ءَايَـٰتُۢ بَيِّنَـٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام خَاصَّةً».

٥٦٥ / ٥ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿بَلْ هُوَ ءَايَـٰتُۢ بَيِّنَـٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام خَاصَّةً».

٢٤ ـ بَابُ فِي أَنَّ مَنِ اصْطَفَاهُ اللّٰهُ مِنْ عِبَادِهِ وَ أَوْرَثَهُمْ كِتَابَهُ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام

٥٦٦ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ سَالِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌۢ بِٱلْخَيْرَٰتِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ﴾ قَالَ: «السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْإِمَامُ، وَ الْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ لِلْإِمَامِ، وَ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ».

۵۶۳ / ۶. و از او، از محمد بن علی، از عثمان بن عیسی، از سَماعه، از ابوبصیر روایت است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «این آیهٔ ﴿بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ﴾، دلیل علم ما است و آن‌که ما، حافظ قرآنیم». یا این آیه را خواند و بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به خدا سوگند که خدا نفرموده که این قرآن، آیت‌های روشن است در میان دو پهلوی مصحف؛ چه، در آیه است که در سینه‌های اهل علم است».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ایشان کیانند؟ حضرت فرمود که: «کیست که احتمال دهد که ایشان غیر ما باشند؟».

۵۶۴ / ۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شَعر، از هارون بن حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: ﴿بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ﴾، و فرمود که: «ایشان، ائمّه علیهم السلام بخصوص‌اند و غیر ایشان را شامل نیست».

۵۶۵ / ۸. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فُضَیل که گفت: از او سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ﴾، فرمود که: «ایشان، ائمّه علیهم السلام‌اند بخصوص و غیر ایشان مراد نیست».

۲۴. باب در بیان این‌که کسانی که خدا ایشان را برگزیده و کتاب خویش را به ایشان میراث داده، ائمّه علیهم السلام‌اند (نه غیر ایشان)

۵۶۶ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبدالمؤمن، از سالم روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللّهِ﴾[1]، یعنی: «بعد از آن‌که ما به سوی تو وحی فرمودیم، میراث دادیم و عطا نمودیم این کتاب کامل را (که قرآن است) به آنان که برگزیدیم ایشان را بندگان از خویش، پس پاره‌ای از ایشان، ستمکار است بر نفس خویش، و برخی از ایشان، متوسط الحال و میانه‌رو است، و بعضی از ایشان، پیشی گیرنده است به جمیع خوبی‌ها» (که پیوسته عمل به احکام این کتاب می‌نماید). حضرت فرمود که: «آن‌که به خوبی‌ها پیشی گرفته، امام است و

۱. فاطر، ۳۲.

۲ / ۵۶۷ . الْحُسَيْنُ، عَنْ مُعَلًّى، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾؟ فَقَالَ: «أَيَّ شَيْءٍ تَقُولُونَ أَنْتُمْ؟» قُلْتُ: نَقُولُ: إِنَّهَا فِي الْفَاطِمِيِّينَ، قَالَ: «لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، لَيْسَ يَدْخُلُ فِي هٰذَا مَنْ أَشَارَ بِسَيْفِهِ، وَ دَعَا النَّاسَ إِلىٰ خِلَافٍ».

فَقُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ؟ قَالَ: «الْجَالِسُ فِي بَيْتِهِ لَا يَعْرِفُ حَقَّ الْإِمَامِ، وَ الْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ بِحَقِّ الْإِمَامِ، وَ السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْإِمَامُ».

۳ / ۵۶۸ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا‌ؑ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ الْآيَةَ، قَالَ: فَقَالَ: «وُلْدُ فَاطِمَةَ‌ؑ، وَ السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ: الْإِمَامُ، وَ الْمُقْتَصِدُ: الْعَارِفُ بِالْإِمَامِ، وَ الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ».

۴ / ۵۶۹ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي وَلَّادٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَـٰهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ يَتْلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَـٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ‌ؑ».

آن‌که میانه‌رو است، کسی است که امام را بشناسد، و ستم‌کار بر نفس خویش، آن است که امام را نمی‌شناسد».

۵۶۷ / ۲ . حسین، از مُعلّی، از وشّاء، از عبدالکریم، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از قول خدای تعالی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾، فرمود: «شما در تفسیر آن، چه چیز می‌گویید؟» عرض کردم که: می‌گوییم که این آیه، در شأن همهٔ فرزندان فاطمه علیها السلام است. حضرت فرمود که: «امر، چنان نیست که تو به سوی آن رفته‌ای (که در همهٔ فرزندان آن حضرت باشد). و آن کس که به شمشیر خود اشاره نموده و به آن خروج کرده و مردم را به سوی مخالفت یا ضلالت خوانده، در برگزیدگان داخل نمی‌باشد».

عرض کردم که: پس معنی ستم‌کار بر نفس خویش، چه چیز است و مراد از آن کیست؟ فرمود که: «آن‌که در خانهٔ خود نشسته، حقّ امام را نمی‌شناسد. و میانه‌رو، آن است که عارف است به حقّ امام، و پیشی گیرندهٔ به خوبی‌ها، امام است».

۵۶۸ / ۳ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ تا آخر آیه. راوی می‌گوید که: پس حضرت فرمود که: «ایشان، فرزندان فاطمه علیها السلام اند و پیشی‌گیرندهٔ به خوبی‌ها، امام است. و میانه‌رو، عارف به امام است. و ستم‌کار بر نفس خود، کسی است که امام را نمی‌شناسد».

۵۶۹ / ۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ولّاد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾[1]، یعنی: «آنان که عطا کردیم به ایشان این کتاب را (که قرآن است) آن را می‌خوانند و پیروی آن می‌نمایند؛ چنان که حقّ خواندن و پیروی کردن آن است (بدون تقصیر و تغییر)، این گروه ایمان می‌آورند به آن» (و پیوسته در این فضل اند). حضرت فرمود که: «ایشان، ائمّه علیهم السلام اند».

---

۱. بقره، ۱۲۱.

٢٥ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ إِمَامَانِ: إِمَامٌ يَدْعُو إِلَى اللّٰهِ، وَإِمَامٌ يَدْعُو إِلَى النَّارِ

٥٧٠ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ غَالِبٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؈، قَالَ: قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا۟ كُلَّ أُنَاسٍۭ بِإِمَـٰمِهِمْ﴾، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَ لَسْتَ إِمَامَ النَّاسِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِينَ؟ قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: أَنَا رَسُولُ اللّٰهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَ لٰكِنْ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَئِمَّةٌ عَلَى النَّاسِ مِنَ اللّٰهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَقُومُونَ فِي النَّاسِ، فَيُكَذَّبُونَ، وَ يَظْلِمُهُمْ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ أَشْيَاعُهُمْ، فَمَنْ وَالَاهُمْ وَ اتَّبَعَهُمْ وَ صَدَّقَهُمْ، فَهُوَ مِنِّي وَ مَعِي وَ سَيَلْقَانِي، أَلَا وَ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ كَذَّبَهُمْ، فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَا مَعِي، وَ أَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ».

٥٧١ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ الْأَئِمَّةَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ إِمَامَانِ، قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ لَا بِأَمْرِ النَّاسِ، يُقَدِّمُونَ أَمْرَ اللّٰهِ قَبْلَ أَمْرِهِمْ، وَ حُكْمَ اللّٰهِ قَبْلَ حُكْمِهِمْ، قَالَ: ﴿وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ﴾ يُقَدِّمُونَ أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَمْرِ اللّٰهِ، وَ حُكْمَهُمْ قَبْلَ حُكْمِ اللّٰهِ، وَ يَأْخُذُونَ بِأَهْوَائِهِمْ خِلَافَ مَا فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

٢٦ ـ بَابُ أَنَّ الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلْإِمَامِ

٥٧٢ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ؈ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَٰلِىَ مِمَّا تَرَكَ

۲۵. باب در بیان این‌که امامان در کتاب خدا بر دو قسم‌اند: امامی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند، و امامی است که ایشان را به سوی آتش جهنم می‌خواند

۵۷۰ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر﵇ روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «چون این آیه نازل شد: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[1]، مسلمانان گفته‌اند که: یا رسول الله، آیا تو امام و پیشوای همهٔ مردمان نیستی؟ رسول خداﷺ فرمود که: منم رسول خدا به سوی همهٔ مردمان، ولیکن زود باشد که بعد از من، امامانی چند از اهل بیت من باشند، که از جانب خدا بر مردم گماشته باشند. پس ایشان را تکذیب کنند و پیشوایان کفر و ضلالت و پیروان ایشان بر ایشان ستم کنند. پس هر که ایشان را دوست دارد، و پیروی و تصدیق نماید، ایشان را از من و با من است، و زود باشد که مرا ملاقات کند. و بدانید که هر که بر ایشان ستم کند، و تکذیب کند ایشان را، از من نیست و با من نخواهد بود و من از او بیزارم».

۵۷۱ / ۲. محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحة بن زید، از امام جعفر صادق﵇ که گفت: آن حضرت فرمود که: «امامان در کتاب خدای عزّوجلّ دو قسم‌اند: خدای تبارک و تعالی فرموده است که: ﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾[2] که هدایت کردن ایشان به امر ما است، نه به امر مردمان، و امر خدا را مقدّم می‌دارند پیش از امر ایشان، و حکم خدا را پیش از حکم ایشان، و فرموده است که: ﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾[3]، یعنی: «و گردانیدیم ایشان را امامانی که می‌خوانند مردم را به سوی آتش دوزخ». و ایشان امر خویش را مقدّم می‌دارند پیش از امر خدا، و حکم خویش را پیش از حکم خدا، و به خواهش‌های خویش، خلاف آنچه را که در کتاب خدای عزّوجلّ است، می‌گیرند و به آن عمل می‌کنند».

۲۶. باب [در بیان این‌که قرآن به امامان هدایت می‌کند]

۵۷۲ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب روایت کرده است که گفت: امام موسی کاظم﵇ را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ لِكُلٍّ جَعَلْنَا

---

۱. اسراء، ۷۱. ۲. انبیاء، ۷۳.
۳. قصص، ۴۱.

ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ﴾ قَالَ: «إِنَّمَا عَنىٰ بِذٰلِكَ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام ، بِهِمْ عَـقَدَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَيْمَانَكُمْ».

٥٧٣ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ إِبْرَاهِـيمَ بْـنِ عَـبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مُوسَى بْنِ أُكَيْلٍ النُّمَيْرِيِّ، عَنِ الْعَـلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ : ﴿إِنَّ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ﴾ قَالَ: «يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ».

٢٧ ـ بَابُ أَنَّ النِّعْمَةَ الَّتِي ذَكَرَهَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام

٥٧٤ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بِسْطَامَ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ، عَنِ الْأَصْبَغِ ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام : «مَا بَالُ أَقْوَامٍ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ عَدَلُوا عَنْ وَصِيِّهِ، لَا يَتَخَوَّفُونَ أَنْ يَنْزِلَ بِهِمُ الْعَذَابُ؟» ثُمَّ تَـلَا هٰذِهِ الْآيَةَ : ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ ٱلْبَوَارِ ۝ جَهَنَّمَ﴾ ثُمَّ قَالَ : «نَحْنُ النِّعْمَةُ الَّتِي أَنْعَمَ اللّٰهُ بِهَا عَلىٰ عِبَادِهِ، وَ بِنَا يَفُوزُ مَنْ فَازَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

مَوالِيَ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ﴾[1]. حضرت فرمود که: «جز این نیست که خدای عزّوجلّ قصد فرموده به این آیه، ائمّه‌ﷺ را که به ایشان، عهدها و قسم‌های شما را بسته». و بنابراین، ظاهر در ترجمه، این است که: و برای هر شخصی معیّن گردانیدیم میراث برندگان و اولی به تصرّفی چند را (که به جهت خویشی و ولایت، تصرّف در نصیب خود کنند از آنچه واگذاشته بعد از مردن خویش) و ایشان، پدر و مادرند و خویشان نزدیک‌تر و کسانی که دست‌های راست شما با ایشان عقد بیعت بر امامت ایشان بسته (و تأخیر ائمّه از وارثان دیگر در ذکر، به جهت تأخیر ایشان است در حکم؛ زیراکه امام وارث کسی است که او را وارثی غیر از امامﷺ نباشد).

۵۷۳ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از موسی بن اُکیل نُمیری، از علاء بن سیابه، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است در قول خدای تعالی: ﴿إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾[2]، یعنی: «به درستی که این قرآن، رهنمایی می‌کند مردم را به سوی فرقه‌ای که از ایشان، راست‌تری نیست و پاینده‌ترند از همه کس». حضرت فرمود که: «رهنمایی می‌کند به سوی امام».

۲۷. باب در بیان این‌که نعمتی که خدای عزّوجلّ آن را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمّه‌ﷺ‌اند

۵۷۴ / ۱ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از بِسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حسّان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اِسکاف، از اصبغ روایت کرده است که گفت: امیر المؤمنینﷺ فرمود که: «چیست حال گروهی چند که طریقهٔ رسول خداﷺ را تغییر داده‌اند، و از وصیّت او تجاوز نموده‌اند، و نمی‌ترسند که عذاب خدا بر ایشان فرود آید؟» بعد از آن، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ﴾[3]، یعنی: «آیا نظر نکردی به سوی کسانی که تبدیل کردند نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی و فرود آوردند قوم خویش را (یعنی پیروان خود را) در خانهٔ هلاکت که دوزخ است؟»، پس حضرت فرمود که: «ماییم آن نعمتی که خدا به آن، بر بندگان خود انعام فرموده،

---

۱. نساء، ۳۳.
۲. اسراء، ۹.
۳. ابراهیم، ۲۸ و ۲۹.

٥٧٥ / ٢ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، رَفَعَهُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ : «أَ بِالنَّبِيِّ، أَمْ بِالْوَصِيِّ تُكَذِّبَانِ؟» نَزَلَتْ فِي «الرَّحْمٰنِ».

٥٧٦ / ٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ، عَنْ أَبِي يُوسُفَ الْبَزَّازِ، قَالَ: تَلَا أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿فَاذْكُرُوٓاْ ءَالَآءَ ٱللَّـهِ﴾ قَالَ: «أَ تَدْرِي مَا آلَاءُ اللّٰهِ؟» قُلْتُ: لَا، قَالَ: «هِيَ أَعْظَمُ نِعَمِ اللّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ وَ هِيَ وَلَايَتُنَا».

٥٧٧ / ٤ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُورَمَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ كُفْرًا﴾ الْآيَةَ، قَالَ: «عَنىٰ بِهَا قُرَيْشاً قَاطِبَةً، الَّذِينَ عَادَوْا رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ نَصَبُوا لَهُ الْحَرْبَ، وَ جَحَدُوا وَصِيَّةَ وَصِيِّهِ».

٢٨ ـ بَابُ أَنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ ـ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللّٰهُ تَعَالىٰ فِي كِتَابِهِ ـ هُمُ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام وَ السَّبِيلُ فِيهِمْ مُقِيمٌ

٥٧٨ / ١ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَسْبَاطُ بَيَّاعُ الزُّطِّيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ

و به ما رستگار می‌شود هر که رستگار شده در روز قیامت».

۵۷۵ / ۲. حسین بن محمد روایت کرده است از مُعلّی بن محمد که آن را مرفوع ساخته در قول خدای عزّوجلّ: ﴿فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ﴾[1]، یعنی: «پس به کدام نعمت از نعمت‌های پروردگار خود تکذیب و انکار می‌کنید؟»، که گفت: «آیا به پیغمبر تکذیب می‌کنید، یا به وصیی پیغمبر؟» و این آیه در سورة الرحمن فرود آمد.

۵۷۶ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبدالرّحمان، از هیثم بن واقد، از ابو یوسف بزّاز روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق﷣ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَاذْكُرُوا آلاءَ اللّهِ﴾[2]، یعنی: «و به یاد آورید نعمت‌های خدا را». حضرت فرمود که: «آیا می‌دانی که نعمت‌های خدا چیست؟» عرض کردم: نه. فرمود که: «آن بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست بر خلق خویش و آن، ولایت و دوستی ما است».

۵۷۷ / ۴. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق﷣ سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّهِ كُفْرًا وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ﴾[3]. حضرت فرمود که: «مقصود از آن، همهٔ قریش‌اند؛ آنان که با رسول خداﷺ دشمنی نمودند، و برای او جنگ بر پا کردند، و وصیّت وصیّ او را انکار کردند».

۲۸. باب در بیان این‌که متوسّمین (و به فراست دریابندگانی) که خدای عزّوجلّ ایشان را در کتاب خویش ذکر فرموده، ائمّه﷈اند و سبیل امامت در ایشان ثابت و لازم است

۵۷۸ / ۱. احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از ابن ابی عُمیر روایت کرده است که گفت: خبر داد مرا اسباط زُطّی فروش[4] و اسباط گفت که: در خدمت امام جعفر صادق﷣ بودم، پس سائلی آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزّوجلّ: ﴿فی ذٰلِكَ لَآياتٍ

---

۱. الرحمن، ۱۳.　　۲. اعراف، ۶۹.

۳. ابراهیم، ۲۸.

۴. و زُطّی، جامه‌ای است منسوب به سوی زُطّ، به ضمّ زای معجمه و تشدید طای مهمله، که طائفه‌ای از اهل هندند. (مترجم)

عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾ قَالَ: فَقَالَ: «نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ، وَ السَّبِيلُ فِينَا مُقِيمٌ».

٥٧٩ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَسْبَاطُ بْنُ سَالِمٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هِيتَ، فَقَالَ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، مَا تَقُولُ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾؟ قَالَ: «نَحْنُ الْمُتَوَسِّمُونَ، وَ السَّبِيلُ فِينَا مُقِيمٌ».

٥٨٠ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؈ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ ؊، قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ؛ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فِي قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾».

٥٨١ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ فَقَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ ؊»، ﴿وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ﴾ قَالَ: «لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَبَداً».

٥٨٢ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؈، قَالَ: «قَالَ

لِلْمُتَوَسِّمِينَ * وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴾[1]، یعنی: «به درستی که در این (یعنی هلاک کردن ما قوم لوط را) هر آینه نشان‌هاست از برای عبرت و پند صاحبان فراست را (که به فطانت در چیزها نگرند و حقیقت و علامت آن را بشناسند). و به درستی که شهرهای مؤتفکه هر آینه در سر راهی است دائم السلوک و ممرّ قافله». اسباط می‌گوید که: حضرت فرمود که: «ماییم متوسمّین (که در چیزها می‌نگریم و هر چه در آنهاست می‌بینیم) و این راه (که امامت یا فراست است) در ما ثابت و دایم است».

۵۷۹ / ۲. محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از یحیی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا اسباط ابن سالم و گفت که: در خدمت امام جعفر صادق﷣ بودم که مردی از اهل هیت[2] بر آن حضرت داخل شد، و به حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، چه می‌فرمایی در قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ فى ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾؟ حضرت فرمود که: «ماییم متوسمّین و این راه در ما مقیم و ثابت است».

۵۸۰ / ۳. محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبْعی بن عبدالله، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر﷣ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ فى ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمه﷈اند. رسول خداﷺ فرمود که: بپرهیزید از فراست مؤمن و نیک نگریستن او برای دریافت چیزی؛ زیرا که مؤمن در چیزها نظر می‌کند به نور خدای عزّوجلّ در فرمودهٔ خدای عزّوجلّ است که: ﴿إِنَّ فى ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾».

۵۸۱ / ۴. محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عُبیس بن هشام، از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ فى ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ﴾، که فرمود: «ایشان، ائمه‌اند». و در ﴿إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ﴾، فرمود که: «این سبیل، هرگز از ما بیرون نمی‌رود».

۵۸۲ / ۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایّوب، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که:

---

۱. حجر، ۷۵ و ۷۶.

۲. هیت، شهری در حوالی بغداد، بالاتر از انبار و در کنار رود فرات.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؈ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَـٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمُتَوَسِّمَ، وَ أَنَا مِنْ بَعْدِهِ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِي الْمُتَوَسِّمُونَ».

● وَ فِي نُسْخَةٍ أُخْرىٰ: عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَيُّوبَ بِإِسْنَادِهِ، مِثْلَهُ.

٢٩ ـ بَابُ عَرْضِ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ الْأَئِمَّةِ ؈

٥٨٣ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈ ، قَالَ: «تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ـ أَعْمَالُ الْعِبَادِ ـ كُلَّ صَبَاحٍ: أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا؛ فَاحْذَرُوهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾» وَ سَكَتَ.

٥٨٤ / ٢ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؈ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ».

٥٨٥ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؈، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا لَكُمْ تَسُوؤُونَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ؟» فَقَالَ رَجُلٌ: كَيْفَ نَسُوؤُهُ؟ فَقَالَ: «أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ، فَإِذَا رَأىٰ فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَهُ

«امیر المؤمنین﷣ در قول خدای عزّ و جلّ: ﴿إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ﴾، فرمود که: رسول خداﷺ متوسّم و دانا به نشانه و علامت هر چیزی بود، و من بعد از آن حضرت و امامان از فرزندان من، همه متوسمیم».

● و کلینی ـ رضی الله عنه ـ فرمود که: و در نسخه دیگر و یکی، یعنی از اصول چهار صد گانه، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از محمد بن اسلم، از ابراهیم بن ایّوب به اسناد خویش مثل این روایت شده است.

۲۹. باب در بیان عرض اعمال بر پیغمبرﷺ و ائمّه﷈ (و نمودن آنها به ایشان)

۵۸۳ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «جمیع اعمال بر رسول خداﷺ عرض می‌شود و در هر بامداد، اعمال بندگان به آن حضرت عرض می‌شود؛ خواه آن اعمال نیکویی‌ها و طاعات باشد، و خواه بدی‌ها و معاصی (و می‌تواند که معنی این باشد که: خواه آن بندگان نیکوکار باشند و خواه نابکار). پس، از اعمال زشت حذر کنید. و همین معنی فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ است که: ﴿اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ﴾[1]، یعنی: عمل کنید ای تائبان، یا هر کار که خواهید بکنید ای بندگان، پس زود باشد که خدا و رسول او، کار شما را ببینند». و حضرت ساکت شد (و مؤمنان راکه مراد از آن، ائمّه﷈ است، ذکر نفرمود؛ به جهت مصلحتی، که ظاهر این است که تقیّه باشد).

۵۸۴ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از عبدالحمید طائی، از یعقوب بن شعیب که گفت: امام جعفر صادق﷣ را از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾، سؤال کردم. حضرت فرمود که: «ایشان (یعنی مؤمنان که در آیه مذکورند)، ائمّه﷈ اند».

۵۸۵ / ۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سَماعه، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «چیست شما را و شما را چه می‌شود که رسول خداﷺ را غمناک می‌کنید؟» کسی به آن حضرت عرض کرد که: چگونه او را غمگین می‌کنیم؟ فرمود که: «آیا نمی‌دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرض

---

۱. توبه، ۱۰۵.

ذٰلِكَ؟ فَلَا تَسُوؤُوا رَسُولَ اللّٰهِﷺ، وَ سُرُّوهُ».

۵۸۶ / ۴ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الزَّيَّاتِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبَانٍ الزَّيَّاتِ ـ وَ كَانَ مَكِيناً عِنْدَ الرِّضَاﷺ ـ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَاﷺ: ادْعُ اللّٰهَ لِي وَ لِأَهْلِ بَيْتِي، فَقَالَ: «أَ وَ لَسْتُ أَفْعَلُ؟ وَ اللّٰهِ، إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ». قَالَ: فَاسْتَعْظَمْتُ ذٰلِكَ، فَقَالَ لِي: «أَ مَا تَقْرَأُ كِتَابَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؟» قَالَ: «هُوَ وَاللّٰهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍﷺ».

۵۸۷ / ۵ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الصَّامِتِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُسَاوِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍﷺ: أَنَّهُ ذَكَرَ هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ قَالَ: «هُوَ وَ اللّٰهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍﷺ».

۵۸۸ / ۶ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَاﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَعْمَالَ تُعْرَضُ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِﷺ: أَبْرَارَهَا وَ فُجَّارَهَا».

۳۰ ـ بَابُ أَنَّ الطَّرِيقَةَ الَّتِي حُثَّ عَلَى الِاسْتِقَامَةِ عَلَيْهَا وَلَايَةُ عَلِيٍّﷺ

۵۸۹ / ۱ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَأَنْ

می‌شود. پس چون گناهی را در میان آنها ببیند، همین او را غمگین کند، و از دیدن آن او را بد آید. پس رسول خدا ﷺ را غمگین مکنید و او را شاد و خوشحال گردانید».

۵۸۶ / ۴ . علی روایت کرده از پدرش، از قاسم بن محمد زیّات، از عبدالله بن ابان زیّات و او در نزد امام رضا ﷺ صاحب قدر و جاه بود که گفت: به خدمت امام رضا ﷺ عرض کردم که دعاکن برای من و برای اهل خانهٔ من. حضرت فرمود که: «آیا من چنانم که این را نکنم؟ به خدا سوگند که اعمال شما در هر روز و هر شب بر من عرض می‌شود». راوی می‌گوید که: من این را بسیار بزرگ شمردم. حضرت به من فرمود که: «آیا کتاب خدای عزّوجل را نمی‌خوانی: ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾؟» فرمود: «به خدا سوگند که مؤمن، علی بن ابی‌طالب ﷺ است» (و باقی امامان نیز مؤمنانند که در آیه مذکورند و چون امیر المؤمنین ﷺ رأس و رئیس ایشان است، و علاوه بر این، آنچه از برای آن حضرت ثابت است، از راه امامت از برای ایشان نیز ثابت است، لهذا حضرت به ذکر آن حضرت اکتفا نمود. و قطع نظر از این کرده، اختصاص با مطلوب و صدر حدیث، منافات دارد).

۵۸۷ / ۵ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوعبدالله صامت، از یحیی بن مُساور، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که آن حضرت این آیه را ذکر فرمود که: ﴿فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ﴾، و فرمود: «به خدا سوگند که مؤمن، علی ابن ابی‌طالب ﷺ است».

۵۸۸ / ۶ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از وشّاء که گفت: شنیدم که امام رضا ﷺ می‌فرمود: «اعمال شما بر رسول خدا عرضه می‌شود؛ خواه آن اعمال نیکویی‌ها و طاعات باشد و خواه بدی‌ها و معاصی».

۳۰. باب در بیان این‌که راهی که تشویق به استقامت در آن شده، ولایت علی ﷺ است

(و در بعضی از نسخ کافی، چنین است که: باب در بیان تفسیر بعضی از آیات که در شأن ائمّه فرود آمده است).

۵۸۹ / ۱ . احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از آن‌که او را ذکر کرده، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است در قول

﴿لَّوِ ٱسْتَقَٰمُوا۟ عَلَى ٱلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَٰهُم مَّآءً غَدَقًا﴾ قَالَ: «يَعْنِي لَوِ اسْتَقَامُوا عَلىٰ وَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ، وَ قَبِلُوا طَاعَتَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ وَ نَهْيِهِمْ ﴿لَأَسْقَيْنَٰهُم مَّآءً غَدَقًا﴾ يَقُولُ: لَأَشْرَبْنَا قُلُوبَهُمُ الْإِيمَانَ. وَ الطَّرِيقَةُ هِيَ الْإِيمَانُ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِيَاءِ».

٥٩٠ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟﴾ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ: «اسْتَقَامُوا عَلَى الْأَئِمَّةِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَبْشِرُوا۟ بِٱلْجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾».

٣١ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ

٥٩١ / ١. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْجَارُودِ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: «مَا يَنْقِمُ

خدای عزّ و جلّ: ﴿وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً﴾[۱]، یعنی: «و دیگر وحی شده است به سوی من، آن‌که، اگر مستقیم می‌بودند و راست می‌ایستادند بر راه حق، هر آینه ایشان را آب می‌دادیم؛ آبی بسیار» (و مراد آن است که بر ایشان در روزی وسعت می‌دادیم). و حضرت فرمود که: «یعنی اگر بر ولایت امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب ﷺ و اوصیای از فرزندان آن حضرت ﷺ، استقامت می‌داشتند، و فرمان‌برداری ایشان را در امر و نهی که می‌فرمودند، قبول می‌کردند، هر آینه ایشان را آب بسیاری می‌دادیم». فرمود که: می‌فرماید که: «هر آینه ایمان را به دل‌های ایشان می‌نوشانیدیم، بر وجهی که از آن بیرون نرود و این طریقه، همان ایمان است به ولایت علی و اوصیای آن حضرت».

۵۹۰ / ۲ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از فَضالة بن ایّوب، از حسین بن عثمان، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا﴾، یعنی: «به درستی که آنان که گفتند که: پروردگار ما، خدای به حقّ است، پس استقامت به هم رسانیدند» (که بر این اعتقاد راست ایستادند. و اصلاً منحرف نگشتند). و حضرت صادق ﷺ فرمود: «یعنی مستقیم شدند بر ائمّه ﷺ و اقرار به ایشان و متابعت ایشان یک به یک به ترتیب ﴿تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾[۲]، یعنی: فرود می‌آیند بر ایشان فرشتگان (در نزد مردن یا برزخ، یا در هنگام بیرون آمدن از قبر، یا در قیامت) و می‌گویند که: مترسید و اندوهناک مباشید، و مژده باد شما را به آن بهشتی که بودید که وعده داده می‌شدید پیش از این».

۳۱. باب در بیان این‌که ائمّه ﷺ معدن علم و درخت پیغمبری و محلّ تردد و آمد و شد فرشتگانند[۳]

۵۹۱ / ۱ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از چندین نفر، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبدالله بن جارود روایت کرده است که گفت: حضرت علی بن الحسین ﷺ فرمود

---

۱. جن، ۱۶.　　۲. فصّلت، ۳۰.

۳. معدِن، به کسر دال، جای عَدن است و عدن، به معنی دوام اقامه و همیشه بر جای بودن است. (مترجم)

النَّاسُ مِنَّا؛ فَنَحْنُ وَ اللّٰهِ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ».

٥٩٢ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِنَّا - أَهْلَ الْبَيْتِ - شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ».

٥٩٣ / ٣ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا، عَنْ خَيْثَمَةَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ: «يَا خَيْثَمَةُ، نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ، وَ مَفَاتِيحُ الْحِكْمَةِ، وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ، وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَوْضِعُ سِرِّ اللّٰهِ؛ وَ نَحْنُ وَدِيعَةُ اللّٰهِ فِي عِبَادِهِ؛ وَ نَحْنُ حَرَمُ اللّٰهِ الْأَكْبَرُ؛ وَ نَحْنُ ذِمَّةُ اللّٰهِ؛ وَ نَحْنُ عَهْدُ اللّٰهِ؛ فَمَنْ وَفىٰ بِعَهْدِنَا، فَقَدْ وَفىٰ بِعَهْدِ اللّٰهِ؛ وَ مَنْ خَفَرَهَا، فَقَدْ خَفَرَ ذِمَّةَ اللّٰهِ وَ عَهْدَهُ».

٣٢ - بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرَثَةُ الْعِلْمِ يَرِثُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً الْعِلْمَ

٥٩٤ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «إِنَّ عَلِيّاً كَانَ عَالِماً، وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ، وَ لَنْ يَهْلِكَ عَالِمٌ إِلَّا بَقِيَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ، أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ».

٥٩٥ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ حَرِيزٍ، عَنْ زُرَارَةَ وَ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ لَمْ يُرْفَعْ، وَ الْعِلْمُ

که: «مردم (یعنی سنیان)، چه چیز از ما را می‌توانند که انکار و بر ما عیب کنند؟ پس به خدا سوگند، که ماییم درخت پیغمبری و خانهٔ رحمت و مهربانی (که عطوفت و احسان خداست. و آنچه ایشان را روزی فرموده، یا مراد، رحمت ایشان نسبت به دیگران است). و ماییم معدن و جای علم تردّد و آمد و شد فرشتگان».

۵۹۲ / ۲ . محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از جعفر بن محمد ﷺ، از پدرش، روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: ما اهل بیت، درخت نبوّت و موضع رسالت و آمد و شد فرشتگان و خانهٔ رحمت و معدن علمیم».

۵۹۳ / ۳ . احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از عبدالله بن محمد، از خشّاب روایت کرده است که گفت: حدیث کرد ما را بعضی از اصحاب ما، از خیثمه که گفت: امام جعفر صادق ﷺ به من فرمود که: «ای خیثمه، ماییم درخت نبوّت و خانهٔ رحمت، و کلیدهای حکمت، و معدن علم، و موضع رسالت، و محلّ تردّد فرشتگان، و موضع سرّ خدا (که رازهای خویش را به ما سپرده). و ماییم امانت خدا در میانهٔ بندگان آن جناب (که ما را به ایشان سپرده). و ماییم حرم بزرگ‌تر خدا (که ما را پیش از همهٔ خلائق تعظیم نموده، و حمایت فرموده و هتک حرمت ما را روا نداشته). و ماییم امان و زنهار خدا، و ماییم عهد خدا (که با مردمان بسته). پس هر که به عهد ما وفا کند، به عهد خدا وفا نموده، و هر که آن را بشکند، امان خدا و عهد او را شکسته است».

۳۲. باب در بیان این‌که ائمّه ﷺ، وارثان علم‌اند که بعضی از ایشان علم را به بعضی میراث می‌دهند

۵۹۴ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود که: «علی ﷺ عالم بود. و علم، از یکدیگر میراث برده می‌شود، و هرگز عالمی نمیرد، مگر آن‌که بعد از او، کسی باقی می‌ماند که آنچه را که او می‌دانسته، می‌داند، یا آنچه خدا خواسته باشد» (که بر علم سابق زیاد باشد).

۵۹۵ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن یحیی، از حریز، از زراره و فُضیل، از

يُتَوَارَثُ، وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام عَالِمَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ، وَ إِنَّهُ لَمْ يَهْلِكْ مِنَّا عَالِمٌ قَطُّ إِلَّا خَلَفَهُ مِنْ أَهْلِهِ مَنْ عَلِمَ مِثْلَ عِلْمِهِ أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ».

۵۹۶ / ۳. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ، عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ فِي عَلِيٍّ عليه السلام سُنَّةَ أَلْفِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ مَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ؛ وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ».

۵۹۷ / ۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ مَا مَاتَ عَالِمٌ فَذَهَبَ عِلْمُهُ».

۵۹۸ / ۵. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَمُصُّونَ الثِّمَادَ، وَ يَدَعُونَ النَّهَرَ الْعَظِيمَ». قِيلَ لَهُ: وَ مَا النَّهَرُ الْعَظِيمُ؟ قَالَ: «رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ الْعِلْمُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللّٰهُ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ ـ وَ هَلُمَّ جَرّاً ـ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله».

قِيلَ لَهُ: وَ مَا تِلْكَ السُّنَنُ؟ قَالَ: «عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله صَيَّرَ ذٰلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام».

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ؟ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «اسْمَعُوا مَا يَقُولُ؟! إِنَّ اللّٰهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ؛ إِنِّي حَدَّثْتُهُ: أَنَّ اللّٰهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله عِلْمَ النَّبِيِّينَ، وَ أَنَّهُ جَمَعَ ذٰلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ يَسْأَلُنِي: أَ هُوَ أَعْلَمُ، أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ؟».

امام محمد باقر‌ﷺ روایت کرده است که فرمود: «آن علم که با آدم‌ﷺ فرود آمد (خدا آن را بر نداشت، یا) به آسمان بالا نرفت. و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود، و علی‌ﷺ، عالم این امّت بود. و به درستی که هرگز عالمی از ما از دنیا نرفت، مگر آن‌که خدا خلیفهٔ او گردانید از اهلش کسی را که مثل علم او را می‌دانست، یا به آنچه خدا می‌خواست» که بر علم او زیاد می‌نمود).

۵۹۶ / ۳. ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از موسی بن بکر، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ﷺ که می‌فرمود: «به درستی که علی‌ﷺ، کمالات هزار پیغمبر از پیغمبران گذشته بود. و آن علم که با آدم‌ﷺ فرود آمد، برداشته نشد، یا به آسمان بالا نرفت، و هیچ عالمی از ما از دنیا نرفت که علمش ضایع شود. و علم از یکدیگر میراث برده می‌شود».

۵۹۷ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فَضالة بن ایّوب، از عُمَر بن ابان روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر‌ﷺ که می‌فرمود: «آن علم که با آدم‌ﷺ فرود آمد، مرفوع نشد و هیچ عالمی نمرد که علمش ضایع شود».

۵۹۸ / ۵. محمد، از احمد، از علی بن نعمان روایت کرده که آن را مرفوع ساخته از امام محمد باقر‌ﷺ که گفت: آن حضرت‌ﷺ فرمود که: «مردم، آب کمی را که هیچ مادّه‌ای ندارد می‌مکند، و جوی بزرگ را وا می‌گذارند». به آن حضرت عرض شد که جوی بزرگ چیست؟ فرمود که: «رسول خداﷺ است، و آن علم که خدا به او عطا فرموده.

به درستی که خدای عزّوجلّ جمع فرمود از برای محمدﷺ، همهٔ سنّت‌های پیغمبران را از آدم، و بکش بیا تا محمدﷺ». به آن حضرت عرض شد که: این سنّت‌ها چیست؟ فرمود که: «جمیع علوم پیغمبران. و به درستی که رسولﷺ، همهٔ آنها را به امیر المؤمنین‌ﷺ منتقل ساخت، و او را تعلیم نمود».

مردی به آن حضرت عرض کرد که: یا ابن رسول الله، پس امیر المؤمنین‌ﷺ، اعلم و افضل بوده، یا بعضی از پیغمبران؟ حضرت باقر‌ﷺ فرمود: «بشنوید آنچه می‌گوید. به درستی که خدا، گوش‌های هر که خواهد می‌گشاید، من او را خبر می‌دهم که خدا، علم همهٔ پیغمبران را از برای محمدﷺ جمع فرموده، و آن حضرت، همهٔ آنها را نزد امیر المؤمنین جمع نموده، و این مرد، از من می‌پرسد که آیا آن حضرت داناتر است یا بعضی از پیغمبران؟».

٥٩٩ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ الْعِلْمَ يُتَوَارَثُ؛ فَلَا يَمُوتُ عَالِمٌ إِلَّا تَرَكَ مَنْ يَعْلَمُ مِثْلَ عِلْمِهِ ، أَوْ مَا شَاءَ اللّٰهُ».

٦٠٠ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي نَزَلَ مَعَ آدَمَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ، وَ مَا مَاتَ عَالِمٌ إِلَّا وَ قَدْ وَرَّثَ عِلْمَهُ؛ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقىٰ بِغَيْرِ عَالِمٍ».

٣٣ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

٦٠١ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جُنْدَبٍ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرِّضَا عليه السلام: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه وآله كَانَ أَمِينَ اللّٰهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَمَّا قُبِضَ صلى الله عليه وآله كُنَّا ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ وَرَثَتَهُ؛ فَنَحْنُ أُمَنَاءُ اللّٰهِ فِي أَرْضِهِ، عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا، وَ أَنْسَابُ الْعَرَبِ، وَ مَوْلِدُ الْإِسْلَامِ، وَ إِنَّا لَنَعْرِفُ الرَّجُلَ إِذَا رَأَيْنَاهُ بِحَقِيقَةِ الْإِيمَانِ وَ حَقِيقَةِ النِّفَاقِ، وَ إِنَّ شِيعَتَنَا لَمَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، أَخَذَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ، يَرِدُونَ مَوْرِدَنَا، وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا، لَيْسَ عَلىٰ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَا وَ غَيْرُهُمْ، نَحْنُ النُّجَبَاءُ النُّجَاةُ، وَ نَحْنُ أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ نَحْنُ أَبْنَاءُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ نَحْنُ الْمَخْصُوصُونَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِكِتَابِ اللّٰهِ ، وَنَحْنُ

۵۹۹ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از عبدالحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «علم، از یکدیگر میراث برده می‌شود. پس عالمی نمی‌میرد، مگر آن‌که کسی را وا می‌گذارد که مثل علم او را می‌داند، یا آنچه خدا خواهد که زیاد باشد».

۶۰۰ / ۷ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حارث بن مُغیره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «به درستی که آن علم که با آدم ﷺ فرود آمد، بالا نرفت، و هیچ عالمی نمرد، مگر آن‌که علمش میراث برده شد. به درستی که زمین باقی نمی‌ماند بی‌عالمی که در آن باشد».

۳۳. باب در بیان این‌که ائمه ﷺ میراث بردند علم پیغمبر ﷺ را و علم همهٔ پیغمبران و اوصیای ایشان ﷺ که پیش از ایشان بوده‌اند

۶۰۱ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالعزیز بن مهتدی، از عبدالله بن جُندب روایت کرده است که حضرت امام رضا ﷺ به سوی او نوشت که: «امّا بعد، به درستی که محمد ﷺ، امین خدا بود در خلق او. پس چون قبض روح آن حضرت ﷺ شد، ما ـ گروه اهل بیت ـ میراث برندگان او بودیم. پس ماییم امینان خدا در زمین او، و در نزد ما است علم بلاها و مرگ‌ها و نسب‌های عرب (که صحیح و فاسد آن را می‌دانیم)، و موضع تولّد اسلام و محلّ ظهور آن را آگاهیم (چه ایشان می‌دانند که اسلام از که ظاهر می‌شود، و همچنین کفر).

و به درستی که ما، هر مردی را می‌شناسیم، چون آن را ببینیم به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق (که بدانیم که او مؤمن است، یا منافق)، زیرا که نام‌های شیعیان ما نوشته شده است (یعنی در نامهٔ مخصوصی) و نام‌های پدران ایشان. و خدا بر ما و بر ایشان پیمان گرفته که ما تبلیغ احکام او نماییم، و ایشان از ما قبول کنند و ایشان وارد می‌شوند در جایی که ما وارد می‌شویم، و داخل می‌شوند در آنچه ما داخل می‌شویم، و غیر از ما و ایشان، کسی بر ملّت و کیش اسلام نیست.

و ماییم برگزیدگان و بزرگواران و پُرمایگان و رستگاران، و ماییم پیشروان پیغمبران به سوی کرامت خدای تعالی، و ماییم پسران اوصیای پیغمبران، و ماییم مخصوص (به مدح، یا امامت) در کتاب خدای عزّوجلّ. و ماییم سزاوارترین مردمان به کتاب خدا، و ما

أَوْلَى النَّاسِ بِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ نَحْنُ الَّذِينَ شَرَعَ اللّٰهُ لَنَا دِينَهُ، فَقَالَ فِي كِتَابِهِ: ﴿شَرَعَ لَكُم﴾ يَا آلَ مُحَمَّدٍ ﴿مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا﴾ قَدْ وَصَّانَا بِمَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحاً ﴿وَٱلَّذِیٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ﴾، فَقَدْ عَلَّمَنَا وَ بَلَّغَنَا عِلْمَ مَا عَلَّمَنَا، وَ اسْتَوْدَعَنَا عِلْمَهُمْ، نَحْنُ وَرَثَةُ أُولِي الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ﴿أَنْ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ﴾ يَا آلَ مُحَمَّدٍ ﴿وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِ﴾ وَ كُونُوا عَلىٰ جَمَاعَةٍ ﴿كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ﴾: مَنْ أَشْرَكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ ﴿مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ مِنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنَّ ﴿ٱللَّهُ﴾ يَا مُحَمَّدُ ﴿يَهْدِیٓ إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ﴾: مَنْ يُجِيبُكَ إِلىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ ؛».

٦٠٢ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ

سزاوارترین مردمانیم به رسول خداﷺ. و ماییم آنان که خدا دین خویش را از برای ما بیان فرموده، و واضح و روشن نموده، پس در کتاب خویش فرموده که: ﴿شَرَعَ لَكُمْ﴾؛ یعنی: «بیان و روشن کرد خدای تعالی از برای شما» (و حضرت، مخاطبین را بیان فرمود و فرمود:) ای فرزندان محمد، ﴿مِنَ الدّينِ ما وَصّى بِهِ نُوحاً﴾؛ از دینی که به آن متمسّک شدید، آنچه امر فرمود به آن نوح را».

و حضرت فرمود: «به تحقیق که ما را امر فرمود، به آنچه نوح را به آن امر فرمود. ﴿وَ الَّذى أَوْحَيْنا إِلَيْكَ﴾؛ و آنچه را که وحی کردیم به سوی تو». و حضرت فرمود: «یا محمد، ﴿وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهيمَ وَ مُوسىٰ وَ عيسىٰ﴾؛ و آنچه را که امر فرمودیم به آن، ابراهیم و موسی و عیسی را».

و حضرت فرمود: «پس به تحقیق که مردم را تعلیم دادیم و به ایشان رسانیدیم علم آنچه به ما تعلیم داد، و علم ایشان را به ودیعت به ما سپرد. و ماییم وارثان پیغمبران اولوالعزم (یعنی آنان که در آیهٔ مذکورند). ﴿أَنْ أَقيمُوا الدّينَ﴾، یعنی: (و مضمون آن وصیّت و امر، این است که:) به پای دارید دین اسلام را». و حضرت فرمود: «ای اولاد محمد، ﴿وَ لا تَتَفَرَّقُوا فيهِ﴾؛ و پراکنده مشوید در آن». حضرت فرمود: «بر یک امر جمع و متّفق باشید. ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكينَ﴾؛ بزرگ و دشوار و گران است بر مشرکین». و حضرت فرمود که: «آنان که شرک آورده‌اند به ولایت علی‌ﷺ ﴿ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾؛ آنچه می‌خوانید ایشان را به سوی آن». فرمود: «از ولایت علی‌ﷺ. یا محمد، به درستی که خدا راه می‌نماید به سوی خویش هر که را که باز کرد، و رو به سوی حقّ آورد که تو را اجابت کند به سوی ولایت علی‌ﷺ» (و حضرت بعضی از آیه را ذکر نفرموده و آن این است که: ﴿اللّهُ يَجْتَبى إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدى إِلَيْهِ مَنْ يُنيبُ﴾[1]. به این سبب، تغییر سیاق داده مضمون آن را ذکر فرموده تا بدانند که آن حضرت به جهت غرضی انداخته، آنچه را که از آیه انداخته؛ زیرا که غرض به شرح آن تعلّق نگرفته. و ترجمهٔ آن این است که: «خدا بر می‌گزیند برای خود به جهت رسالت از رسولان خویش، هر که را که خواسته باشد»، بنا بر احد التّفسیرین).

۶۰۲ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرّحمان بن کثیر،

---

۱. شورا، ۱۳.

عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؈، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: إِنَّ أَوَّلَ وَصِيٍّ كَانَ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ آدَمَ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ مَضىٰ إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ. وَ كَانَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ، مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُو الْعَزْمِ: نُوحٌ، وَ إِبْرَاهِيمُ، وَ مُوسىٰ، وَ عِيسىٰ، وَ مُحَمَّدٌ ﷺ، وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؈ كَانَ هِبَةَ اللّٰهِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ، وَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، أَمَا إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ؛ عَلىٰ قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: حَمْزَةُ أَسَدُ اللّٰهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ؛ وَ فِي ذُؤَابَةِ الْعَرْشِ: عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَهٰذِهِ حُجَّتُنَا عَلىٰ مَنْ أَنْكَرَ حَقَّنَا وَ جَحَدَ مِيرَاثَنَا، وَمَا مَنَعَنَا مِنَ الْكَلَامِ وَ أَمَامَنَا الْيَقِينُ؟ فَأَيُّ حُجَّةٍ تَكُونُ أَبْلَغَ مِنْ هٰذَا؟».

٦٠٣ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈: «إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ، وَ إِنَّ مُحَمَّداً وَرِثَ سُلَيْمَانَ، وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّداً، وَ إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ، وَ تِبْيَانَ مَا فِي الْأَلْوَاحِ».

قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْعِلْمُ.

قَالَ: «لَيْسَ هٰذَا هُوَ الْعِلْمَ؛ إِنَّ الْعِلْمَ: الَّذِي يَحْدُثُ يَوْماً بَعْدَ يَوْمٍ وَ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ».

٦٠٤ / ٤. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ شُعَيْبٍ الْحَدَّادِ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈ وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈: «إِنَّ دَاوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ، وَ إِنَّ مُحَمَّداً ﷺ وَرِثَ سُلَيْمَانَ، وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّداً ﷺ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ أَلْوَاحَ مُوسىٰ».

از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود که: اوّل وصیی که بر روی زمین بود، هبة الله پسر آدم بوده» (که مسمّی است به شیث). و فرمود که: «هیچ پیغمبری از دنیا نرفته، مگر آن‌که او را وصیی بوده، و همهٔ پیغمبران صد و بیست هزار پیغمبر بودند، و پنج تن از ایشان، اولوالعزم‌اند (که معنی آن گذشت): نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ. و به درستی که علی بن ابی‌طالب، بخشش خدا بود برای محمد ﷺ (یا از برای محمد ﷺ به منزلهٔ هبة الله بود از برای آدم)، و علم همهٔ اوصیا را میراث برد، و همچنین علم کسانی راکه پیش از او بوده‌اند. و آگاه باشید که: محمد ﷺ میراث برده علم آنها راکه پیش از او بوده‌اند از پیغمبران و رسولان.

و بر ساق عرش نوشته که: حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا و سیّد شهیدان است، و در پیشانی یا بالای عرش نوشته که: علی، پادشاه مؤمنان است. پس این حجّت ما است بر هر که حقّ ما را انکار کرد، و میراث ما را دانسته اقرار نکرده. چه چیز ما را منع کرده از سخن گفتن و اظهار حقّ خود کردن؟ و حال آن‌که ما، مرگ را در پیش داریم. پس چه حجّت از این رساتر می‌تواند بود؟».

۶۰۳ / ۳. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطّاب، از عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم، از زُرعة بن محمد، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «سلیمان از داود ارث برد، و محمد ﷺ از سلیمان ارث برد، و ما از محمد ارث بردیم. و به درستی که در نزد ما است علم تورات و انجیل و زبور و قرآن و بیان آنچه در الواح موسی است».

مفَضل می‌گوید که: عرض کردم که: علم کامل همین است، و منحصر است در این. حضرت فرمود که: «این علم، آن علم که تو گمان کرده‌ای نیست؛ زیراکه آن علم، علمی است که تازه به هم می‌رسد، روز به روز و ساعت به ساعت».

۶۰۴ / ۴. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از شعیب حدّاد، از ضُریس کُناسیّ روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادق ﷺ بودم و ابوبصیر در خدمت آن حضرت بود. حضرت ﷺ فرمود که: «داود وارث علم پیغمبران بود، و سلیمان وارث علم داود، و محمد وارث سلیمان، و ما از محمد ﷺ میراث بردیم. و به درستی که در نزد ما است صُحف ابراهیم و لوح‌های موسی».

فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْعِلْمُ.

فَقَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَيْسَ هٰذَا هُوَ الْعِلْمَ، إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَوْماً بِيَوْمٍ، وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ».

٥/٦٠٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: قَالَ لِي: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَمْ يُعْطِ الْأَنْبِيَاءَ شَيْئاً إِلَّا وَ قَدْ أَعْطَاهُ مُحَمَّداً».

قَالَ: «وَ قَدْ أَعْطىٰ مُحَمَّداً جَمِيعَ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ، وَ عِنْدَنَا الصُّحُفُ الَّتِي قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ﴾».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هِيَ الْأَلْوَاحُ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

٦/٦٠٦ . مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعْدِ ٱلذِّكْرِ﴾: مَا الزَّبُورُ؟ وَ مَا الذِّكْرُ؟ قَالَ: «الذِّكْرُ عِنْدَ اللّٰهِ، وَ الزَّبُورُ: الَّذِي أُنْزِلَ عَلىٰ دَاوُدَ؛ وَ كُلُّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَ نَحْنُ هُمْ».

٧/٦٠٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ أَوْ غَيْرِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَخِيهِ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَخْبِرْنِي عَنِ النَّبِيِّ وَرِثَ النَّبِيِّينَ كُلَّهُمْ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

قُلْتُ: مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتّٰى انْتَهىٰ إِلىٰ نَفْسِهِ؟ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللّٰهُ نَبِيّاً إِلَّا وَمُحَمَّدٌ أَعْلَمُ مِنْهُ».

قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ، قَالَ: «صَدَقْتَ»، وَ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ كَانَ يَفْهَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ، وَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ يَقْدِرُ عَلىٰ هٰذِهِ الْمَنَازِلِ؟

ابوبصیر عرض کرد به آن حضرت که: علم کامل همین است و منحصر است در این؟ حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، این علم، آن علم که تو گمان نموده‌ای نیست. جز این نیست که آن علم، علمی است که در شب و روز حادث می‌شود؛ روز به روز و ساعت به ساعت».

۶۰۵ / ۵. محمد بن یحیی، از محمد بن عبدالجبّار از محمد بن اسماعیل، از علی بن نُعمان، از ابن مُسکان از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به من فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که خدای عزّ و جل به پیغمبران چیزی را عطا نکرد، مگر آن‌که همان را به محمد عطا فرموده» و فرمود که: «خدا به محمد عطا فرمود تمام آنچه به همهٔ پیغمبران عطا فرمود، و در نزد ما است آن صحیفه‌ها که خدای عزّ و جلّ فرموده که: ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ﴾[1]، یعنی: صحیفه‌های ابراهیم خلیل علیه السلام (که ده است). و صحیفه‌های موسی».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، صحیفه‌های موسی، همان الواح است که در قرآن مذکور است؟ حضرت فرمود: «آری».

۶۰۶ / ۶. محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از عبدالله بن سِنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که عبدالله آن حضرت را سؤال کرد از قول خدای عزّ و جلّ: ﴿وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾[2]، یعنی: «و هر آینه به حقیقت که نوشتیم در زبور بعد از ذکر» (که زبور کدام است و ذکر چیست). فرمود که: «ذکر، نزد خداست و زبور، آن چیزی است که بر داود فرود آمد، و هر کتابی که از آسمان فرود آمده در نزد اهل علم است، و ماییم اهل همان علم».

۶۰۷ / ۷. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا غیر او، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که از همهٔ پیغمبران میراث برد؟ فرمود: «آری». عرض کردم که: از نزد آدم تا آن‌که به خودش منتهی شد؟ فرمود که: «خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانید، مگر آن‌که محمد صلی الله علیه و آله از او داناتر است».

راوی می‌گوید که: عرض کردم که: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خدا زنده می‌گردانید. فرمود: «راست گفتی». و عرض کردم که: سلیمان بن داود گفتار مرغان را می‌فهمید. و آیا

---

۱. أعلی، ۱۹.
۲. انبیا، ۱۰۵.

قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ قَالَ لِلْهُدْهُدِ حِينَ فَقَدَهُ وَ شَكَّ فِي أَمْرِهِ، فَقَالَ: ﴿مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَآئِبِينَ﴾ حِينَ فَقَدَهُ، فَغَضِبَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَاْذْبَحَنَّهُۥٓ أَوْ لَيَأْتِيَنِّى بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ﴾ وَ إِنَّمَا غَضِبَ لِأَنَّهُ كَانَ يَدُلُّهُ عَلَى الْمَاءِ، فَهٰذَا ـ وَ هُوَ طَائِرٌ ـ قَدْ أُعْطِيَ مَا لَمْ يُعْطَ سُلَيْمَانُ، وَ قَدْ كَانَتِ الرِّيحُ وَ النَّمْلُ وَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ وَ الشَّيَاطِينُ الْمَرَدَةُ لَهُ طَائِعِينَ، وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ، وَ كَانَ الطَّيْرُ يَعْرِفُهُ، وَ إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ ٱلْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ ٱلْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ ٱلْمَوْتَىٰ﴾. وَ قَدْ وَرِثْنَا نَحْنُ هٰذَا الْقُرْآنَ الَّذِي فِيهِ مَا تُسَيَّرُ بِهِ الْجِبَالُ، وَ تُقَطَّعُ بِهِ الْبُلْدَانُ، وَ تُحْيَا بِهِ الْمَوْتىٰ، وَ نَحْنُ نَعْرِفُ الْمَاءَ تَحْتَ الْهَوَاءِ، وَ إِنَّ فِي كِتَابِ اللّٰهِ



رسول خداﷺ بر این مراتب قدرت داشت؟ حضرت فرمود که: «سلیمان بن داود در باب هدهد تکلّم نمود در هنگامی که او را نیافت و در کار آن شک داشت. ﴿فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾[1]، یعنی: «پس سلیمان گفت: چیست مرا و مرا چه می‌شود که در میان مرغان هدهد را نمی‌بینم؟ (آیا به جهت ساتری چشم من به وی نمی‌اُفتد؟) یا هست از غایب شدگان؟» (که از نظر پنهان شده)، و در آن هنگام که او را نیافت و غیبت آن بر او متحقّق شد، و بر او خشم گرفت، پس فرمود: ﴿لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾[2]، یعنی: «به خدا سوگند، هر آینه عذاب کنم او را عذابی سخت، یا او را سر برم، یا بیاورد مرا حجّتی روشن (که سبب غیبت او چه بوده)، تا باعث عذر او شود در غیبت».

و جز این نیست که سلیمان، خشم گرفت برای آن‌که هدهد او را بر آب دلالت می‌نمود. پس این هدهد مرغی است که خدا به او عطا فرموده بود آنچه را که به سلیمان عطا نفرموده بود، و حال آن‌که باد و مورچه و آدمیان و جنّیان و شیاطین و همهٔ سرکشان، او را فرمان می‌بردند، و آب را در زیر زمین نمی‌شناخت (و نمی‌دانست که آن در کجاست) و آن مرغ این را می‌شناخت. و به درستی که خدا در کتاب خویش می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى﴾[3]، یعنی: «و اگر در عالم پاره‌ای از قرآن باشد که کوه‌ها به آن و خواندن آن بر آن، روان گردانیده شوند، بعد از کنده شدن از جای خویش، بر روی زمین، یا در هوا، یا شکافته شود زمین به واسطهٔ آن و پاره پاره گردد، یا مردگان به تلاوت آن به سخن در آورده شوند، هر آینه این قرآن، خواهد بود» (به جهت عظمت محلّ و علوّ امر و جلالت قدری که دارد).

و به تحقیق که ما میراث بردیم این قرآن را که در آن است آنچه کوه‌ها به سبب آن روان گردد، و شهرها به وساطت آن ویران شود، و مردگان به آن زنده شوند، و ما آب را در زیر زمین می‌شناسیم. و به درستی که در کتاب خدا آیاتی چند هست که هیچ کار مشکلی به استعانت به آن، اراده نمی‌شود مگر آن‌که خدا به آن دستوری می‌دهد و آن را سهل و آسان می‌گرداند با آنچه که هست، که خدا به واسطهٔ آن در حصول مشکلات اذن می‌دهد و آسان می‌سازد، از آنچه گذشتگان آن را نوشته‌اند. که خدا آن را از برای ما قرار داده در اصل کتاب (که عبارت

---

۱. نمل، ۲۰.
۲. نمل، ۲۱.
۳. رعد، ۳۱.

لآيَاتٍ مَا يُرَادُ بِهَا أَمْرٌ إِلَّا أَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ بِهِ مَعَ مَا قَدْ يَأْذَنُ اللّٰهُ مِمَّا كَتَبَهُ الْمَاضُونَ، جَعَلَهُ اللّٰهُ لَنَا فِي أُمِّ الْكِتَابِ؛ إِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ: ﴿وَمَا مِنْ غَآئِبَةٍ فِى ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ إِلَّا فِى كِتَـٰبٍ مُّبِينٍ﴾ ثُمَّ قَالَ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَـٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ فَنَحْنُ الَّذِينَ اصْطَفَانَا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَأَوْرَثَنَا هٰذَا الَّذِي فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ».

٣٤ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَأَنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا عَلَى اخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهَا

٦٠٨ / ١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، فِي حَدِيثِ بُرَيْهٍ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام، فَحَكىٰ لَهُ هِشَامٌ الْحِكَايَةَ، فَلَمَّا فَرَغَ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام لِبُرَيْهٍ: «يَا بُرَيْهُ، كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ؟»، قَالَ: أَنَا بِهِ عَالِمٌ، ثُمَّ قَالَ: «كَيْفَ ثِقَتُكَ بِتَأْوِيلِهِ؟» قَالَ: مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ! قَالَ: فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ، فَقَالَ بُرَيْهٌ: إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ.

قَالَ: فَآمَنَ بُرَيْهٌ، وَ حَسُنَ إِيمَانُهُ، وَ آمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ، فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بُرَيْهٌ وَ الْمَرْأَةُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْكَلَامَ الَّذِي جَرىٰ بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ عليه السلام وَ بَيْنَ بُرَيْهٍ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «﴿ذُرِّيَّةَۢ بَعْضُهَا مِنۢ بَعْضٍ وَٱللَّهُ

است از: لوح محفوظ، یا قرآن، یا سورهٔ حمد). به درستی که خدا می‌فرماید: ﴿وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلاَّ فی کِتابٍ مُبینٍ﴾[1]، یعنی: «و نیست هیچ پوشیده‌ای که پوشیدگی و خفای آن بسیار و سخت باشد از حوادث و نوازل و غیر آن در آسمان و زمین، مگر آن‌که در کتاب مبین است (که عبارت است از قرآن) و نوشته‌ای است روشن یا روشن‌کننده». بعد از آن فرمود که: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا﴾[2]؛ پس ماییم آنان که خدای عزّوجل ما را برگزیده و به ما میراث داده، این کتابی را که در اوست بیان هر چیزی».

۳۴. باب در بیان این‌که ائمّه علیهم السلام در نزد ایشان است همهٔ آن کتاب‌ها که از نزد خدای عزّوجلّ فرود آمده و بیان این‌که آنها را با اختلاف لغات آنها می‌دانند

۶۰۸ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن ابراهیم، از یونس، از هشام بن حکم در حدیث بریه[3] روایت کرده است که چون بریه با هشام به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، بعد از آن با ابوالحسن حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ملاقات نمود و هشام این حکایت را بـه آن حضرت عرض نمود (و کلینی ذکر نفرموده که آن حکایت چیست. و بعضی گفته‌اند که شاید مراد از آن، حکایتِ علم و نصرانیّت او باشد، و تمام آن در توحید صدوق است[4]). هشام چون فارغ شد، حضرت علیه السلام به بریه فرمود که: «ای بریه، دانش تو به کتاب خویش (که انجیل است) چگونه است؟ آیا آن را می‌دانی؟» گفت که: من دانایم به آن. بعد از آن، حضرت فـرمود کـه: «اعتماد تو بر تأویل و تفسیر آنچه قدر است؟» عرض کرد: بسیار بر خود اعتماد دارم به دانشی که در آن دارم.

هشام می‌گوید که پس حضرت کاظم علیه السلام شروع فرمود که: انجیل را می‌خواند. بریه عرض کرد که: مدّت پنجاه سال است که تو یا مثل تو را طلب می‌کردم، پس بریه ایمان آورد و مؤمن بسیار خوبی شد، و آن زنی که با او بود نیز ایمان آورد. بعد از آن، هشام و بریه و آن زن، بـه خدمت امام جعفر صادق علیه السلام آمدند و هشام آن سخنی را که در میان ابوالحسن حضرت امام موسی علیه السلام و بریه جاری شده بود، از برای آن حضرت حکایت نمود، حضرت فرمود: «﴿ذُرِّیَّةً

---

۱. نمل، ۷۵. ۲. فاطر، ۳۲.

۳. بر وزن قریه، یا بُریه بر وزن حسین که تصغیر ابراهیم است. و در بعضی از نسخ کافی، بُریهه بر وزن غفیله، مردی بود نصرانی که عالم بود به انجیل و مسلمان شد؛ چنانچه مذکور خواهد شد. (مترجم)

۴. التوحید، ص ۲۷۵، باب الرد (۳۷) ح ۱.

سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾».

فَقَالَ بُرَيْهُ: أَنّىٰ لَكُمُ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ كُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: «هِيَ عِنْدَنَا وِرَاثَةٌ مِنْ عِنْدِهِمْ، نَقْرَؤُهَا كَمَا قَرَؤُوهَا، وَ نَقُولُهَا كَمَا قَالُوا؛ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ، فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي».

٦٠٩ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: أَتَيْنَا بَابَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَ نَحْنُ نُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهِ، فَسَمِعْنَاهُ يَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَتَوَهَّمْنَا أَنَّهُ بِالسُّرْيَانِيَّةِ، ثُمَّ بَكىٰ فَبَكَيْنَا لِبُكَائِهِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا الْغُلَامُ، فَأَذِنَ لَنَا ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، أَتَيْنَاكَ نُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْكَ، فَسَمِعْنَاكَ تَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ لَيْسَ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَتَوَهَّمْنَا أَنَّهُ بِالسُّرْيَانِيَّةِ، ثُمَّ بَكَيْتَ فَبَكَيْنَا لِبُكَائِكَ.

فَقَالَ: «نَعَمْ، ذَكَرْتُ إِلْيَاسَ النَّبِيَّ، وَ كَانَ مِنْ عُبَّادِ أَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، فَقُلْتُ كَمَا كَانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ» .

ثُمَّ انْدَفَعَ فِيهِ بِالسُّرْيَانِيَّةِ، فَلَا وَ اللّٰهِ ، مَا رَأَيْنَا قَسّاً وَ لَا جَاثَلِيقاً أَفْصَحَ لَهْجَةً مِنْهُ بِهِ.

بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ﴾[1]، یعنی: ایشان فرزندانی‌اند که بعضی از ایشان از بعضی دیگر زاده شده‌اند (یعنی اولاد پسندیده از پدران برگزیده)، و خدا شنواست به اقوال مردمان، داناست به اعمال ایشان».

بریه عرض کرد که: از کجا شما را تورات و انجیل و کتاب‌های پیغمبران و علم به آنها دست به هم داده؟ حضرت فرمود که: «اینها در نزد ما است به طریقهٔ میراث از نزد ایشان و اینها را می‌خوانیم؛ چنانچه ایشان خوانده‌اند و اینها را می‌گوییم و تفسیر می‌نماییم؛ چنانچه ایشان گفته‌اند. به درستی که خدا در زمین خویش حجّتی را قرار نمی‌دهد که از چیزی سؤال شود، پس بگوید که نمی‌دانم».

۶۰۹ / ۲ ـ علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمد بن سنان، از مُفضّل بن عُمر که گفت: بر در خانهٔ امام جعفر صادق؈ آمدیم و ما می‌خواستیم که اذن بگیریم که به خدمت آن حضرت برسیم، پس آواز آن حضرت را شنیدیم که تکلّم می‌فرمود به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهّم کردیم که آن لغت سُریانی است. پس آن حضرت گریست و ما نیز به جهت گریهٔ او، گریستیم. بعد از آن، غلام آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و ما را اذن داد، پس بر آن حضرت داخل شدیم، من عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، بر در خانهٔ تو آمدیم و می‌خواستیم که اذن حاصل کنیم تا بر تو داخل شویم، پس آواز تو را شنیدیم که تکلّم می‌فرمودی به کلامی که لغت عرب نبود، و ما توهّم کردیم که آن لغت سُریانی است، بعد از آن گریستی و ما نیز به جهت گریهٔ تو گریستیم.

حضرت فرمود: «بلی، الیاس پیغمبر را به خاطر آوردم، و آن حضرت از جملهٔ عبّاد پیغمبران بنی‌اسرائیل بود، و چنانچه در سجدهٔ خویش تکلّم می‌کرد و دعا می‌کرد، من تکلّم نمودم». بعد از آن، حضرت از عربی رفت به سریانی و شروع نمود به زبان سریانی حرف زدن در این باب، پس به خدا سوگند، که هیچ قسّ و جاثلیقی را ندیدم که لهجه و زبانش از آن حضرت فصیح‌تر باشد (و قَسّ به فتح قاف و تشدید سین و جاثلیق، دو رئیس‌اند از رؤسای نصاریٰ در علم، و جاثلیق از همه بالاتر است، و بعد از او مطران است، و بعد از او اُسقف، و بعد از او قَسّ که او را قسیّس نیز گویند، و بعد از او شیماس که از همه پست‌تر است).

---

[1]. آل عمران، ۳۴.

ثُمَّ فَسَّرَهُ لَنَا بِالْعَرَبِيَّةِ، فَقَالَ: «كَانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: أَ تُرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدْ أَظْمَأْتُ لَكَ هَوَاجِرِي؟ أَ تُرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدْ عَفَّرْتُ لَكَ فِي التُّرَابِ وَجْهِي؟ أَ تُرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدِ اجْتَنَبْتُ لَكَ الْمَعَاصِيَ؟ أَ تُرَاكَ مُعَذِّبِي وَ قَدْ أَسْهَرْتُ لَكَ لَيْلِي».

قَالَ: «فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ: أَنِ ارْفَعْ رَأْسَكَ؛ فَإِنِّي غَيْرُ مُعَذِّبِكَ».

قَالَ: «فَقَالَ: إِنْ قُلْتَ: لَا أُعَذِّبُكَ ثُمَّ عَذَّبْتَنِي مَا ذَا؟ أَ لَسْتُ عَبْدَكَ وَ أَنْتَ رَبِّي؟».

قَالَ: «فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِ: أَنِ ارْفَعْ رَأْسَكَ؛ فَإِنِّي غَيْرُ مُعَذِّبِكَ؛ إِنِّي إِذَا وَعَدْتُ وَعْداً وَفَيْتُ بِهِ».



٣٥ ـ بَابُ أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعِ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ عليهم السلام وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ

٦١٠ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «مَا ادَّعىٰ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ

بعد از آن، حضرت کلام اِلیاس را به زبان عربی از برای ما تفسیر فرمود و فرمود که: «در سجده می‌گفت که: ﴿أتُراكَ مُعَذِّبي وَ قَدْ أظْمَأتُ لك هواجري؟ أتراك معذّبي و قد عفّرتُ لك في التراب وجهي؟ أتراك معذّبي و قد اجتنبتُ لك المعاصي؟ أتراك معذّبي و قد أسهرتُ لك ليلي﴾، یعنی: آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و حال آن‌که ساعت‌های بسیار گرم (که ساعت پنجم از روز است) مرا برای رضای تو تشنه گردانیده؟ (و بعضی گفته‌اند که هاجره که جمع آن هواجر است، نصف النّهار است در نزد سخت شدن گرما در نزد زوال آفتاب، یا از آن وقت تا عصر. و می‌تواند که معنی این باشد که به جهت تو تشنگی کشیدم در ساعت‌های گرم که هوا در غایت گرمی بوده. و به هر تقدیر، کنایه است از روزه شدن آن حضرت در تابستان). آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی با آن‌که روی خویش را به جهت تو در خاک مالیدم؟ آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو از جمیع گناهان دوری گزیدم؟ آیا خود را چنان می‌بینی که مرا عذاب کنی و من به جهت تو شب خویش را بیدار کردم؟ یا در آن بیدار خوابی کشیدم».

حضرت فرمود که: «پس خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خویش را بردار که من تو را عذاب نخواهم کرد». حضرت فرمود که: «الیاس عرض کرد که اگر بفرمایی که تو را عذاب نمی‌کنم و بعد از آن مرا عذاب کنی، چه شود و من چه کنم؟ آیا من بندهٔ تو نیستم و تو پروردگار من نیستی؟» (یعنی: که تو پرودگار منی و من بندهٔ توام و بنده را بر آقا چه اعتراض می‌تواند بود اگر آقا به آنچه فرموده عمل نکند؟ و این را در مقام عجز و اظهار عبودیّت می‌گفت، یا احتمال می‌داد که وعدهٔ خدا در حقیقت و نفس الأمر، مشروط به شرطی باشد؛ نه آن‌که به وعدهٔ خدا اعتماد نداشت). حضرت فرمود که: «خدا به سوی او وحی فرمود که: سر خود را بر دار که من تو را عذاب نمی‌کنم؛ زیرا که من چون چیزی را وعده دهم، به آن وفا می‌کنم».

۳۵. باب در بیان این‌که هیچ‌کس همهٔ قرآن و علم آن را جمع نکرده، مگر ائمه ﷺ که ایشان همه علوم آن را می‌دانند

۶۱۰ / ۱ ـ محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عَمرو بن ابی المِقدام، از جابر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود که: «از مردمان

جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أُنْزِلَ إِلَّا كَذَّابٌ، وَ مَا جَمَعَهُ وَ حَفِظَهُ كَمَا نَزَّلَهُ اللّٰهُ تَعَالىٰ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام».

٦١١ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُنَخَّلِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، أَنَّهُ قَالَ: «مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ».

٦١٢ / ٣. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ مُحْرِزٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ عِلْمِ مَا أُوتِينَا تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ، وَ أَحْكَامَهُ، وَ عِلْمَ تَغْيِيرِ الزَّمَانِ وَ حَدَثَانِهِ، إِذَا أَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ خَيْراً، أَسْمَعَهُمْ، وَ لَوْ أَسْمَعَ مَنْ لَمْ يَسْمَعْ، لَوَلّىٰ مُعْرِضاً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْ». ثُمَّ أَمْسَكَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: «وَ لَوْ وَجَدْنَا أَوْعِيَةً أَوْ مُسْتَرَاحاً لَقُلْنَا، وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ».

٦١٣ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْمُؤْمِنِ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ مَوْلىٰ آلِ سَامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «وَ اللّٰهِ، إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللّٰهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلىٰ آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي، فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ، وَ خَبَرُ الْأَرْضِ، وَ خَبَرُ مَا كَانَ، وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ، قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ».

هیچ‌کس ادّعا نکرده که همهٔ قرآن را جمع نموده، چنانچه فرو فرستاده شده، مگر آن‌که به غایت دروغ‌گو باشد و آن را چنانچه خدا فرو فرستاده، جمع و حفظ نکرده، مگر علی بن ابی‌طالب و امامان بعد از آن حضرت عليه السلام».

۲/۶۱۱ . محمد بن حسین، از محمد بن حسین، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخَّل، از جابر، از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ‌کس نمی‌تواند که ادّعا نماید که تمام قرآن و همهٔ ظاهر و باطن آن، نزد اوست، و آنها را می‌داند غیر از اوصیای پیغمبر».

۳/۶۱۲ . علی بن محمد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از قاسم بن ربیع، از عبید بن عبدالله بن ابی‌هاشم صَیرفی، از عمرو بن مُصعب، از سلمة بن مُحْرِز روایت کرده است که گفت: شنیدم: از امام محمد باقر عليه السلام که می‌فرمود: «از جمله علم آنچه به ما عطا شده، تفسیر قرآن و احکام آن، و علم تغییر زمان و انتقال و انقلاب آن از حالی به حالی و از وصفی به وصفی، و واقعهٔ تازه یا نوی و تازگی آن است. و چون خدا به گروهی خوبی را اراده فرماید، ایشان را شنوا گرداند، و اگر شنوا گرداند، به گوش‌های ظاهری آن‌که را که نمی‌شنود، به گوش باطن هر آینه پشت بگرداند و اعراض کند، به مرتبه‌ای که گویا نشنیده است».

پس حضرت اندکی ساکت شد بعد از آن فرمود: «و اگر می‌یافتیم ظرف‌ها و جای استراحت و آسایش را (که مراد از آن، دل‌های گشاده که حافظ معارف حقیقیّه است و دلی که خالی باشد، از مشاغلی که مانع از ادراک حقّ و قبول آن باشد)، هر آینه می‌گفتیم آنچه می‌گفتیم (که زبان تاب گفتن و گوش طاقت شنیدن آن را ندارد)، و خدا یاری خواسته شده است (که در همهٔ امور از او یاری می‌جوییم).

۴/۶۱۳ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن عیسی، از ابوعبدالله مؤمن، از عبدالأعلی ـ مولای آل سام ـ روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می‌فرمود: «به خدا سوگند، که من کتاب خدا را از اوّل تا آخر آن می‌دانم، که گویا همهٔ آن در کف دست من نوشته است، و در آن است خبر آسمان و زمین و خبر آنچه بوده و آنچه خواهد بود. خدای عزّوجلّ فرموده است: ﴿فيه تِبْيَانُ لِكُلِّ شَيْءٍ﴾».

(در باب وجوب ردّ به سوی کتاب خدا و سنّت پیغمبر صلى الله عليه وآله نظیر این حدیث مذکور شد، و مذکور شد که این آیه در قرآن نیست، و با توجیه آن).

٦١٤ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْخَشَّابِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «﴿قَالَ ٱلَّذِى عِندَهُۥ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾» قَالَ: فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: «وَ عِنْدَنَا وَاللّٰهِ، عِلْمُ الْكِتَابِ كُلِّهِ».

٦١٥ / ٦ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ؑ : ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَٰبِ﴾ قَالَ: «إِيَّانَا عَنىٰ، وَ عَلِيٌّ ؑ أَوَّلُنَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ».

٣٦ ـ بَابُ مَا أُعْطِيَ الْأَئِمَّةُ ؑ مِنِ اسْمِ اللّٰهِ الْأَعْظَمِ

٦١٦ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ غَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، قَالَ: أَخْبَرَنِي شُرَيْسٌ الْوَابِشِيُّ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: «إِنَّ اسْمَ اللّٰهِ الْأَعْظَمَ عَلىٰ ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً، وَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفَ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ، فَتَكَلَّمَ بِهِ، فَخُسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بِلْقِيسَ حَتّىٰ تَنَاوَلَ السَّرِيرَ بِيَدِهِ، ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ، وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الِاسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللّٰهِ ـ تبارك و تَعَالى ـ اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

۶۱۴ / ۵ . محمد بن یحیی، از احمد بن ابی‌زاهر، از خَشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرّحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «﴿قالَ الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتیكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْكَ طَرْفُكَ﴾[1]، یعنی: گفت آن کسی که در نزد او دانش کمی از کتاب بود (و آن آصف بن برخیا است و زیر سلیمان و خواهرزاده و ولیّ عهد و خلیفه او که کتب الهی را خوانده بود، و بعضی از اسم اعظم را می‌دانست) که گفت: من می‌آورم تخت بلقیس را در نزد تو، پیش از آن‌که چشم تو به سوی تو باز گردد».

راوی می‌گوید که: حضرت صادق علیه السلام انگشتان خویش را گشود و در میانهٔ آنها فرجه قرار داد، بعد از آن، آنها را بر سینهٔ خود گذاشت و فرمود: «به خدا سوگند، که در نزد ما است علم همهٔ کتاب».

۶۱۵ / ۶ . علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از آن‌که او را ذکر کرده، هر دو، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از بُرید بن معاویه، روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: ﴿قُلْ كَفی بِاللهِ شَهیدًا بَیْنی وَ بَیْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ﴾[2]، یعنی: «بگو که خدای تعالی کافی است در حالتی که گواه میان من و شما باشد (در این‌که من رسول اویم)، و دیگر کسی که در نزد اوست علم کتاب» (که همهٔ آن را می‌داند). حضرت فرمود که: «ما را قصد فرموده، و علی اوّل و افضل و بهتر ما است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله».

۳۶. باب در بیان آنچه ائمّه علیهم السلام عطا شده‌اند از اسم اعظم خدا

۶۱۶ / ۱ . محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل روایت کرده‌اند که گفت: خبر داد مرا شُرَیس وابشی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرمود که: «اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است و جز این نیست که یک اسم از آنها در نزد آصف بود و به آن تکلّم نمود، پس زمینی که در مسافت میان او و تخت بلقیس بود، پیچیده شد و ناقص گردید، تا آن‌که آصف، آن تخت را به دست خویش گرفت. بعد از آن، زمین چنانچه بود، گردید در زمانی که از یک چشم بر هم زدن سریع‌تر بود. و ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم را می‌دانیم، و یک اسم در نزد خدای سبحانه است که خویش را به آن تخصیص داده در علم غیبی که نزد اوست، و هیچ‌کس بر آن مطلع نیست، و حول و قوتی

---

۱. نمل، ۴۰.		۲. رعد، ۴۳.

۶۱۷ / ۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ عِمْرَانَ الْقُمِّيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‏ عليه السلام ـ لَمْ أَحْفَظِ اسْمَهُ ـ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‏ عليه السلام يَقُولُ: «إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ‏ عليه السلام أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا، وَ أُعْطِيَ مُوسىٰ أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ ثَمَانِيَةَ أَحْرُفٍ، وَ أُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفاً، وَ أُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ حَرْفاً، وَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ جَمَعَ ذٰلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، وَ إِنَّ اسْمَ اللّٰهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ حَرْفاً، وَ حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ».

۶۱۸ / ۳. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «اسْمُ اللّٰهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، كَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ، فَتَكَلَّمَ بِهِ، فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَبَأٍ، فَتَنَاوَلَ عَرْشَ بِلْقِيسَ حَتّىٰ صَيَّرَهُ إِلىٰ سُلَيْمَانَ، ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِي أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ؛ وَ عِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفاً، وَ حَرْفٌ عِنْدَ اللّٰهِ مُسْتَأْثِرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ».

۳۷ ـ بَابُ مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام

۶۱۹ / ۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مَنِيعِ بْنِ الْحَجَّاجِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ مُجَاشِعٍ، عَنْ مُعَلًّى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَيْضِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «كَانَتْ عَصَا مُوسىٰ لِآدَمَ عليه السلام، فَصَارَتْ إِلىٰ شُعَيْبٍ، ثُمَّ صَارَتْ إِلىٰ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، وَ إِنَّهَا لَعِنْدَنَا، وَ إِنَّ عَهْدِي بِهَا آنِفاً، وَ هِيَ خَضْرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتُزِعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا، وَ إِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتُنْطِقَتْ، أُعِدَّتْ لِقَائِمِنَا عليه السلام يَصْنَعُ بِهَا مَا كَانَ

نیست، مگر به خدایی که علی و عظیم است».

۶۱۷ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، از زکریّا بن عمران قمیّ، از هارون بن جَهم، از مردی از اصحاب امام جعفر صادق عليه السلام که ـ که نام او در نظرم نیست ـ روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق عليه السلام که می‌فرمود: «به عیسی بن مریم دو اسم اعظم عطا شده بود و به آن دو اسم، عمل می‌نمود و به موسی چهار اسم، و به ابراهیم هشت اسم، و به نوح پانزده اسم، و به آدم بیست و پنج اسم، عطا شده بود. و به درستی که خدای تبارک و تعالی همهٔ آنها را برای محمد جمع فرموده که همهٔ آن پنجاه و چهار اسم را به او عطا فرمود. و اسم اعظم، هفتاد و سه اسم است، و خدا هفتاد و دو اسم را به محمد صلى الله عليه وآله عطا کرد و یک اسم از او پوشیده شد» (که آن را نمی‌دانست).

۶۱۸ / ۳. حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از علی بن محمد نوفلی، از امام علی نقی عليه السلام روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «اسم اعظم خدا، هفتاد و سه اسم است، و در نزد آصف، یک اسم بود و به آن تکلّم نمود، پس زمینی که در ما بین او و شهر سبا بود برای او شکافت و آصف تخت بلقیس را برداشت تا آن را به نزد سلیمان آورد. بعد از آن، زمین گسترده شد در زمانی که از یک چشم بر هم زدن کم‌تر بود، و در نزد ما هفتاد و دو اسم از اسم اعظم است، و یک اسم در نزد خداست که در علم غیب به آن مخصوص شده».

۳۷. باب در بیان آنچه در نزد ائمّه عليهم السلام است از آیات و اسباب معجزات پیغمبران عليهم السلام

۶۱۹ / ۱. محمد بن یحیی، از سَلمة بن خطّاب، از عبدالله بن محمد، از مَنیع بن حجّاج بصری، از مُجاشع، از مُعلّی، از محمد بن فیض، از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «عصای موسی عليه السلام در نزد آدم عليه السلام بود، بعد از آن به شعیب منتقل شد، پس به موسی بن عمران رسید. و به درستی که آن عصا نزد ما است، و من در این نزدیکی آن را دیدم، به مرتبه‌ای سبز و تازه بود که گویا الحال از درخت خود جدا شده بود. و به درستی که این عصا، سخن می‌گوید چون مأمور شود به سخن گفتن، و برای قائم ما مهیّا و آماده شده، و قائم ما به آن عصا می‌کند آنچه موسی به آن می‌کرد. و به درستی که این عصا، به ترس می‌افکند هر که آن را ببیند و فرو می‌برد آنچه دشمنان ما تزویر می‌کنند و به دروغ آن را به خلق می‌نمایند،

يَصْنَعُ مُوسىٰ، وَ إِنَّهَا لَتَرَوَّعُ وَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ، وَ تَصْنَعُ مَا تُؤْمَرُ بِهِ، إِنَّهَا ـ حَيْثُ أَقْبَلَتْ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ـ يُفْتَحُ لَهَا شُعْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا فِي الْأَرْضِ، وَ الْأُخْرىٰ فِي السَّقْفِ، وَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً، تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ بِلِسَانِهَا».

٦٢٠ / ٢. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَلْوَاحُ مُوسىٰ؈ عِنْدَنَا، وَ عَصَا مُوسىٰ عِنْدَنَا، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ النَّبِيِّينَ».

٦٢١ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُرَاسَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ؈، قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ؈: إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ بِمَكَّةَ وَ أَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ، نَادىٰ مُنَادِيهِ: أَلَا لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً، وَ يَحْمِلُ حَجَرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ؈ وَ هُوَ وِقْرُ بَعِيرٍ، فَلَا يَنْزِلُ مَنْزِلاً إِلَّا انْبَعَثَ عَيْنٌ مِنْهُ، فَمَنْ كَانَ جَائِعاً، شَبِعَ؛ وَ مَنْ كَانَ ظَامِئاً، رَوِيَ؛ فَهُوَ زَادُهُمْ حَتّىٰ يَنْزِلُوا النَّجَفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ».

٦٢٢ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَسَدِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ؈، قَالَ: «خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؈ ذَاتَ لَيْلَةٍ بَعْدَ عَتَمَةٍ وَ هُوَ يَقُولُ ـ هَمْهَمَةٌ هَمْهَمَةٌ، وَ لَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ ـ: خَرَجَ عَلَيْكُمُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ قَمِيصُ آدَمَ، وَ فِي يَدِهِ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَ عَصَا مُوسىٰ؈».

و می‌کند آنچه را که به آن مأمور شود. به درستی که این عصا، که در آنجا که شروع کرد که فرو برد آنچه را که به دروغ به مردم می‌نمودند، و همان را باز می‌کرد و آن را دو شعبه (یعنی: دو طرف) بود: بالا و پایین. و یکی از دو شعبه، در زمین و دیگری در سقف بود، و میانهٔ لب بالا و پایین آن چهل ذراع بود.[1] و به زبان خویش، آنچه را که به تزویر و حیله ساخته بودند، فرو می‌برد».

۶۲۰ / ۲. احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزهٔ ثُمالی، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «الواح موسی‌ؑ، در نزد ما است، و عصای موسی در نزد ما است، و ماییم وارث‌های پیغمبران».

۶۲۱ / ۳. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از ابوسعید خراسانی، از امام جعفر صادق‌ؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر‌ؑ فرمود که: قائم ما چون در مکّه قیام کند، و اراده نماید که متوجه کوفه گردد، جارچی آن حضرت جار کند که: هیچ از شما طعام و شراب و آب و نان را بر ندارد، و سنگ موسی بن عمران را بردارد، و آن یک بار شتر است. پس در هیچ منزلی فرود نیاید، مگر آن‌که از آن سنگ چشمه جاری شود. پس هر که از آن بخورد و گرسنه باشد، سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد، و همان توشهٔ ایشان است تا در نجف اشرف فرود آید از پشت کوفه».

۶۲۲ / ۴. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابوالحسن اسدی، از ابوبصیر، از امام محمد باقر‌ؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امیر المؤمنین‌ؑ در ساعتی از شب از خانه بیرون آمد، بعد از عَتمَه[2]، و آن حضرت می‌فرمود که: این‌که می‌گویم: همهمه‌ای است که در عالم، همهمه کمال آهستگی دارد[3]، و امشب شبی است است تاریک، امام شما بیرون آمده به سوی شما با عُلوّی که نسبت به شما

---

۱. و ذِراع به کسر ذال، به معنی گز و ساق دست است، و به فتح ذال، به معنی مسافت دو دست چون باز کنند نیز می‌باشد. (مترجم)

۲. که ساعت سیم از شب است یا بعد از نماز خفتن. (مترجم)

۳. و همهمه، آواز گردانیدن است در حلق. (مترجم)

٦٢٣ / ٥. مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ، عَنْ بِشْرِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَ تَدْرِي مَا كَانَ قَمِيصُ يُوسُفَ ﷺ ؟». قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ لَمَّا أُوقِدَتْ لَهُ النَّارُ، أَتَاهُ جَبْرَئِيلُ ﷺ بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ، فَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ، فَلَمْ يَضُرَّهُ مَعَهُ حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ، فَلَمَّا حَضَرَ إِبْرَاهِيمَ الْمَوْتُ، جَعَلَهُ فِي تَمِيمَةٍ وَ عَلَّقَهُ عَلىٰ إِسْحَاقَ، وَ عَلَّقَهُ إِسْحَاقُ عَلىٰ يَعْقُوبَ، فَلَمَّا وُلِدَ يُوسُفُ ﷺ عَلَّقَهُ عَلَيْهِ، فَكَانَ فِي عَضُدِهِ حَتّىٰ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، فَلَمَّا أَخْرَجَهُ يُوسُفُ بِمِصْرَ مِنَ التَّمِيمَةِ، وَجَدَ يَعْقُوبُ رِيحَهُ، وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾ فَهُوَ ذٰلِكَ الْقَمِيصُ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللّٰهُ مِنَ الْجَنَّةِ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَإِلىٰ مَنْ صَارَ ذٰلِكَ الْقَمِيصُ؟ قَالَ: «إِلىٰ أَهْلِهِ». ثُمَّ قَالَ: «كُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْماً أَوْ غَيْرَهُ، فَقَدِ انْتَهىٰ إِلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ».

٣٨ ـ بَابُ مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ ﷺ مِنْ سِلَاحِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ مَتَاعِهِ

٦٢٤ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنَ الزَّيْدِيَّةِ، فَقَالَا لَهُ: أَ فِيكُمْ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لَا».

دارد، و پیراهن آدمؑ را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی در دست اوست».

۶۲۳ / ۵ . محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سرّاج، از بِشر بن جعفر، از مُفضّل بن عُمر، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «آیا می‌دانی که پیراهن یوسفؑ چه بود؟» عرض کردم: نه. حضرت فرمود که: «چون آتش را از برای ابراهیمؑ افروختند، جبرئیلؑ جامه‌ای از جامه‌های بهشت را به نزد آن حضرت آورد و آن را بر او پوشانید. بعد از آن، تا آن جامه با آن حضرت بود، گرما و سرما او را ضرر نرسانید. و چون ابراهیم را مرگ در رسید، آن را در بازوبندی قرار داد و بر اسحاق آویخت، و اسحاق آن را بر یعقوب آویخت. پس چون یوسف متولّد شد، یعقوب آن را بر یوسف آویخت، و آن پیراهن در بازوی او بسته بود، تا واقع شد از امر او، آنچه واقع شد، و بود آنچه بود از پادشاهی و سلطنت، و آنچه خدا به او عطا فرمود. پس چون یوسف در شهر مصر آن را از بازوبند بیرون آورد، یعقوب در کنعان به وی آن را یافت. و این است معنی قول خدای تعالی که از یعقوب حکایت می‌فرماید که: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَاأَنْ تُفَنِّدُونِ﴾[1]، یعنی: «به درستی که من، هر آینه بوی یوسف را می‌یابم، اگر مرا به نقصان عقل نسبت نکنید» (و نگویید که من پیر شده‌ام و مرا خرافت رسیده). و این پیراهن یوسف، همان پیراهنی است که خدا آن را از بهشت فرو فرستاده».

راوی می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، آن پیراهن به که منتقل شد؟ فرمود: «به سوی آن‌که اهل آن بود». بعد از آن فرمود که: «هر پیغمبری که علم یا غیر آن را میراث گذاشت، همهٔ آنها به سوی آل محمدﷺ منتهی شد و به ایشان رسید».

۳۸. باب در بیان آنچه در نزد ائمهؑ است از سلاح و آلت کارزار رسول خداﷺ و متاع آن حضرت (از رخت و غیر آن)

۶۲۴ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم، از معاویة بن وهب، از سعید سمّان که گفت: نزد امام جعفر صادقؑ بودم که ناگاه دو نفر از طایفه زیدیّه بر آن حضرت داخل شدند، و به آن حضرت گفتند که: آیا در میان شما امامی هست که طاعت او واجب باشد؟ حضرت فرمود: «نه». گفتند که: چند نفر از معتمدین

---

۱. یوسف، ۹۴.

قَالَ: فَقَالَا لَهُ: قَدْ أَخْبَرَنَا عَنْكَ الثِّقَاتُ أَنَّكَ تُفْتِي وَ تُقِرُّ وَ تَقُولُ بِهِ، وَنُسَمِّيهِمْ لَكَ: فُـلَانٌ وَ فُـلَانٌ، وَ هُمْ أَصْحَابُ وَرَعٍ وَ تَشْمِيرٍ، وَ هُمْ مِمَّنْ لَا يَكْذِبُ. فَغَضِبَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، وَقَالَ: «مَا أَمَرْتُهُمْ بِهٰذَا». فَلَمَّا رَأَيَا الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ، خَرَجَا.

فَقَالَ لِي: «أَ تَعْرِفُ هٰذَيْنِ؟»، قُلْتُ: نَعَمْ، هُمَا مِنْ أَهْلِ سُوقِنَا، وَ هُمَا مِنَ الزَّيْدِيَّةِ، وَ هُمَا يَزْعُمَانِ أَنَّ سَيْفَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ عِنْدَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ، فَقَالَ: «كَذَبَا ـ لَعَنَهُمَا اللّٰهُ ـ وَ اللّٰهِ مَا رَآهُ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الْحَسَنِ بِعَيْنَيْهِ، وَ لَا بِوَاحِدَةٍ مِنْ عَيْنَيْهِ، وَ لَا رَآهُ أَبُوهُ، اللّٰهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَآهُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ، فَمَا عَـلَامَةٌ فِي مَقْبِضِهِ؟ وَ مَا أَثَرٌ فِي مَوْضِعِ مَضْرَبِهِ؟

وَ إِنَّ عِنْدِي لَسَيْفَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ إِنَّ عِنْدِي لَرَايَةَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ دِرْعَـهُ وَ لَامَتَهُ وَ مِغْفَرَهُ، فَإِنْ كَانَا صَادِقَيْنِ، فَمَا عَـلَامَةٌ فِي دِرْعِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟ وَ إِنَّ عِنْدِي لَرَايَةَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ الْمِغْلَبَةَ، وَ إِنَّ عِنْدِي أَلْوَاحَ مُوسىٰ وَ عَصَاهُ، وَ إِنَّ عِنْدِي لَخَاتَمَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ ﷺ، وَ إِنَّ عِنْدِي الطَّسْتَ الَّذِي كَانَ مُوسىٰ يُقَرِّبُ بِهِ الْقُرْبَانَ، وَ إِنَّ عِنْدِي الِاسْمَ الَّذِي كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا وَضَعَهُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ، لَمْ يَصِلْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ نُشَّابَةٌ، وَ إِنَّ عِنْدِي لَمِثْلَ الَّذِي جَاءَتْ بِهِ الْمَـلَائِكَةُ.

ما را از جانب تو خبر دادند که تو به آن فتوا می‌دهی، و به آن اقرار و اعتقاد داری، و ما نام‌های ایشان را برای تو ذکر می‌کنیم فلانی و فلانی، و ایشان اصحاب ورع و پارسایی‌اند، و در عبادت، دامن‌های خویش را بر زده، کمال جدّ و جهد دارند، و از کسانی هستند که دروغ نمی‌گویند.

پس حضرت غضبناک شد و فرمود که: «من ایشان را به این امر نکرده‌ام». چون آثار غضب در روی مبارک آن حضرت دیدند، بیرون رفتند. حضرت به من فرمود که: «این دو مرد را می‌شناسی؟» عرض کردم: آری، اینها از اهل بازار و هم چراغ‌های ما می‌باشند. و ایشان از طایفه زیدیّه‌اند و گمان دارند که شمشیر رسول خداﷺ در نزد عبدالله پسر حسن است (یعنی حسن مثنّی).

حضرت فرمود: «دروغ گفتند. خدا ایشان را لعنت کند، به خدا سوگند که عبدالله پسر حسن، آن شمشیر را به دو چشم خود و به یک چشم از دو چشم خود ندیده. و پدرش (یعنی حسن مثنّی) نیز آن را ندیده. بار خدایا، مگر آنکه آن را در نزد علی بن الحسین دیده باشد. پس اگر این دو مرد راست‌گویند، بگویند که نشانهٔ دستهٔ آن چیست و اثری که در موضع دم آن است چیست؟ و به درستی که در نزد من است شمشیر رسول خداﷺ و در نزد من است، رایت و عَلَم رسولﷺ، و زره و چهار آینه و کلاه‌خُود آن حضرت. پس اگر راست‌گویند، بگویند که چیست آن نشانه که در زرهٔ رسول خداﷺ است؟ و به درستی که در نزد من است آن عَلَمْ رسول خدا که خدا آن را منشأ غلبهٔ و بر خصم قرار داده، و در نزد من است الواح موسی و عصای او، و در نزد من است انگشتر سلیمان پسر داود، و در نزد من است آن طشتی که موسی در آن گوسفند قربانی را قربانی می‌کرد، و در نزد من است آن نامی که چون رسول خداﷺ آن را در میان مسلمانان و مشرکان می‌گذاشت، تیر مشرکان به مسلمانان نمی‌رسید و در نزد من است مانند آنچه فرشتگان آن را آوردند و بر می‌داشتند (یعنی تابوت).

و داستان سلاح رسول خدا در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی‌اسرائیل، که در هر خاندانی که آن تابوت بر درِ خانه‌های ایشان یافت می‌شد، پیغمبری به ایشان عطا می‌شد، و هر که از ما که این سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید. و هر آینه پدرم زره رسول خداﷺ را پوشید و چون از اندام آن حضرت زیاد بود، آن را بر زمین می‌کشید و به واسطهٔ زیادتی، آن زره، بر روی زمین خطی را هویدا نمود و من نیز آن را پوشیدم پس به

وَ مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا كَمَثَلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ فِي أَيِّ أَهْلِ بَيْتٍ وُجِدَ التَّابُوتُ عَلىٰ أَبْوَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ، وَ مَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أُوتِيَ الْإِمَامَةَ. وَ لَقَدْ لَبِسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَخَطَّتْ عَلَى الْأَرْضِ خَطِيطاً، وَ لَبِسْتُهَا أَنَا، فَكَانَتْ وَ كَانَتْ، وَ قَائِمُنَا مَنْ إِذَا لَبِسَهَا مَلَأَهَا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ».

٦٢٥ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؑ يَقُولُ: «عِنْدِي سِلَاحُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ لَا أُنَازَعُ فِيهِ».

ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ السِّلَاحَ مَدْفُوعٌ عَنْهُ، لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللّٰهِ، لَكَانَ خَيْرَهُمْ».
ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ هٰذَا الْأَمْرَ يَصِيرُ إِلىٰ مَنْ يُلْوىٰ لَهُ الْحَنَكُ، فَإِذَا كَانَتْ مِنَ اللّٰهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ خَرَجَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: مَا هٰذَا الَّذِي كَانَ؟! وَ يَضَعُ اللّٰهُ لَهُ يَداً عَلىٰ رَأْسِ رَعِيَّتِهِ».

٦٢٦ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: قَالَ: «تَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي الْمَتَاعِ سَيْفاً وَ دِرْعاً وَ عَنَزَةً وَ رَحْلاً وَ بَغْلَتَهُ الشَّهْبَاءَ، فَوَرِثَ ذٰلِكَ كُلَّهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ».

٦٢٧ / ٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ قَالَ: «لَبِسَ أَبِي دِرْعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ذَاتَ الْفُضُولِ، فَخَطَّتْ، وَ لَبِسْتُهَا أَنَا فَفَضَلَتْ».

همان وضعی که نسبت به پدرم بود، با من نیز چنان بود. و قائم ما کسی است که چون آن را بپوشد، پر کند آن را و بر قامتش راست آید. ان‌شاءالله تعالی».

۶۲۵ / ۲ . حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از عبدالأعلی بن اعیَن روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «در نزد من است سلاح رسول خدا، و کسی نمی‌تواند که با من در باب آن منازعه کند». بعد از آن فرمود که: «از این سلاح دفع شده (هر معصیت کاری که مالک آن نمی‌تواند شد)، و اگر در نزد بدترین خلق خداگذاشته بود، بهترین ایشان بود». پس فرمود که: «این امر (یعنی امامت) منتقل می‌شود به سوی کسی که زیر زنخ‌ها به جهت او پیچیده شود (و مراد آن است که مردمان در نزد او گردن‌ها را کج کنند؛ زیرا که در کج کردن گردن، پیچی در حَنَک به هم می‌رسد). پس چون از جانب خدای عزّوجلّ در باب او مشیّت واقع شود، بیرون آید، و مردم از روی تعجّب می‌گویند که: این کس که تازه به هم رسیده، کیست و چه کاره است؟ (یا این، آن‌که بود، نیست، یعنی: پیش از این چنین نبود). و خدا به جهت او دست حمایت بر سر رعیّتش گذارد».

۶۲۶ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان متاع (یا از جمله متاع خویش)، شمشیری واگذاشت، و همچنین زرهی، و نیز عصا و پالان و استر شهبای خود (که سفیدی آن بر سیاهی غالب بود). پس همهٔ آنها را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام میراث داد».

۶۲۷ / ۴ . حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یَسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «پدرم، زره گشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشید (یا معنی آن است که آن زرهی را پوشید که مُسمّیٰ بود به ذات الفضول، پس آن زره به واسطهٔ بلندی که داشت)، خطّی را در زمین احداث نمود، و من آن را پوشیدم پس زیاد آمد» (یا در درازی و یا در پهنی و احتمال دارد که معنی این باشد که خطّی که در هنگام پوشیدن من احداث نمود، زیاد بود از آن خطّی که در وقت پوشیدن پدرم به هم رسید. و اظهر این است که معنی این باشد که: زیادتی به مرتبه‌ای نبود که موجب احداث خطّ باشد، و هر چند که موافق نبود).

٦٢٨ / ٥. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ذِي الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: مِنْ أَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: «هَبَطَ بِهِ جَبْرَئِيلُ ﷺ مِنَ السَّمَاءِ، وَ كَانَتْ حِلْيَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَ هُوَ عِنْدِي».

٦٢٩ / ٦. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ ﷺ، قَالَ: «السِّلَاحُ مَوْضُوعٌ عِنْدَنَا، مَدْفُوعٌ عَنْهُ، لَوْ وُضِعَ عِنْدَ شَرِّ خَلْقِ اللّٰهِ، لَكَانَ خَيْرَهُمْ. لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ حَيْثُ بَنىٰ بِالثَّقَفِيَّةِ ـ وَ كَانَ قَدْ شُقَّ لَهُ فِي الْجِدَارِ ـ فَنُجِّدَ الْبَيْتُ، فَلَمَّا كَانَتْ صَبِيحَةُ عُرْسِهِ، رَمىٰ بِبَصَرِهِ فَرَأىٰ حَذْوَهُ خَمْسَةَ عَشَرَ مِسْمَاراً، فَفَزِعَ لِذٰلِكَ، وَ قَالَ لَهَا: تَحَوَّلِي؛ فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَدْعُوَ مَوَالِيَّ فِي حَاجَةٍ، فَكَشَطَهُ، فَمَا مِنْهَا مِسْمَارٌ إِلَّا وَجَدَهُ مُصْرَفاً طَرَفُهُ عَنِ السَّيْفِ، وَمَا وَصَلَ إِلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ».

٦٣٠ / ٧. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ حُجْرٍ، عَنْ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ دُفِعَتْ إِلىٰ أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ، فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ لَمَّا قُبِضَ، وَرِثَ عَلِيٌّ ﷺ عِلْمَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ، فَلَمَّا خَشِينَا أَنْ نُغْشىٰ، اسْتَوْدَعَهَا أُمَّ سَلَمَةَ، ثُمَّ قَبَضَهَا بَعْدَ ذٰلِكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ».
قَالَ: فَقُلْتُ: نَعَمْ، ثُمَّ صَارَ إِلىٰ أَبِيكَ، ثُمَّ انْتَهىٰ إِلَيْكَ، وَ صَارَ بَعْدَ ذٰلِكَ

۶۲۸ / ۵. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عیسی، از احمد بن ابی عبدالله، از ابوالحسن حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کجا آمد؟ حضرت فرمود که: «جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد، و زیور آن نقره بود، و آن شمشیر در نزد من است».

۶۲۹ / ۶. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از محمد بن حکیم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «سلاح رسول خدا، در نزد ما گذاشته، و هر بدکاری از آن دفع شده، که اگر در نزد بدترین خلق خدا گذاشته شود، بهترین ایشان باشد.

و پدرم حضرت صادق علیه السلام مرا خبر داد که: در زمانی که زنی از قبیلهٔ ثقیف را که تزویج کرده بود به خانه آورد و پیش از آن، دیوار خانه را شکافته بود و آن شمیر را در میان آن شکاف گذارده، روی آن را پوشیده بود، و زنان به جهت عروسی خانه را از آرایش کردند، چون صبح دامادی آن حضرت شد، چشم آن حضرت بر آن موضع افتاد، دید که در مُحاذی آن موضع، پانزده میخ آهنین کوبیده‌اند از برای آن‌که پرده‌ها را بیاویزند. حضرت به جهت آن بسیار مشوّش شد که مبادا آن میخ به شمشیر ضرری رسانیده باشد، به زن خویش فرمود که: از اینجا بیرون رو که من اراده دارم که بعضی از خدمت‌کاران خود را طلب کنم و ایشان را کار دارم. چون آن زن بیرون رفت، حضرت آن موضع را شکافت، هیچ میخی از آن میخ‌ها را ندید، مگر آن‌که دید که سر آن از شمشیر میل کرده و برگردیده و هیچ یک از آنها به شمشیر نرسیده بود».

۶۳۰ / ۷. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از حُجْر، از حُمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از بیان آنچه در میان مردم مشهور است و همه می‌گویند که نامهٔ سر به مهری به امّ سَلمه دفع شده است. حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا رفت، علی علیه السلام، علم آن حضرت و سلاح او و آنچه را که در اینجا بود، به میراث برد. پس آنها به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام رسید، و چون آن حضرت بر ما ترسید که هلاک و مغلوب شویم و آنها را از ما بگیرند، آنها را به امّ سلمه سپرد (یعنی: پیش از بیرون آمدن از مدینه مشرّفه؛ زیرا که آن حضرت علیه السلام از شهادت خویش و اسیر شدن امام زین العابدین علیه السلام و سایر منسوبان که همراه آن حضرت بودند و به غارت رفتن آنچه را که با خود داشت، خبر داشت). و بعد از آن،

إِلَيْكَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ».

٦٣١ / ٨. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَمَّا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ دُفِعَ إِلَىٰ أُمِّ سَلَمَةَ صَحِيفَةٌ مَخْتُومَةٌ، فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله لَمَّا قُبِضَ وَرِثَ عَلِيٌّ عليه السلام عِلْمَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ مَا هُنَاكَ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحَسَنِ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عليهما السلام». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ صَارَ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ صَارَ إِلَى ابْنِهِ، ثُمَّ انْتَهىٰ إِلَيْكَ ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ».

٦٣٢ / ٩ . مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «لَمَّا حَضَرَتْ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْوَفَاةُ، دَعَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ: يَا عَمَّ مُحَمَّدٍ، تَأْخُذُ تُرَاثَ مُحَمَّدٍ، وَ تَقْضِي دَيْنَهُ، وَ تُنْجِزُ عِدَاتِهِ ؟ فَرَدَّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيَالِ، قَلِيلُ الْمَالِ، مَنْ يُطِيقُكَ وَ أَنْتَ تُبَارِي الرِّيحَ؟».

قَالَ: «فَأَطْرَقَ صلى الله عليه وآله هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: يَا عَبَّاسُ، أَ تَأْخُذُ تُرَاثَ مُحَمَّدٍ، وَ تُنْجِزُ عِدَاتِهِ وَ تَقْضِي دَيْنَهُ؟ فَقَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، شَيْخٌ كَثِيرُ الْعِيَالِ، قَلِيلُ الْمَالِ، وَ أَنْتَ تُبَارِي الرِّيحَ.

قَالَ: أَمَا إِنِّي سَأُعْطِيهَا مَنْ يَأْخُذُهَا بِحَقِّهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، يَا أَخَا مُحَمَّدٍ، أَتُنْجِزُ عِدَاتِ مُحَمَّدٍ، وَ تَقْضِي دَيْنَهُ، وَ تَقْبِضُ تُرَاثَهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، ذَاكَ

حضرت علی بن الحسین علیه السلام آنها را قبض فرمود و در حیطهٔ تصرّف خود در آورد». حمران می‌گوید که: عرض کردم: آری، چنین است. بعد از آن، به پدر تو منتقل شد، بعد از آن، امر به تو منتهی شد و آنها به تو رسید؟ فرمود: «آری».

۸ / ۶۳۱. محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله، از عمر بن ابان روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کردم از آنچه در میان مردم مشهور است که نامهٔ سر به مهری به امّ سلمه دفع شده است. حضرت فرمود که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون رحلت نمود، علی علیه السلام، علم و سلاح آن حضرت و آنچه را که در آنجا بود، میراث برد. بعد از آن، به امام حسن علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به امام حسین علیه السلام». عمر می‌گوید که: عرض کردم که: بعد از آن، به حضرت علی بن الحسین علیه السلام منتقل شد، بعد از آن به پسرش امام محمد باقر علیه السلام رسید، بعد از آن به تو منتهی شد؟ فرمود: «آری».

۹ / ۶۳۲. محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید ـ که شباب صیرفی است ـ از ابان بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام وفات رسید، عبّاس بن عبدالمطّلب و امیر المؤمنین علیه السلام را طلبید. پس به عباس فرمود که: ای عموی محمد، میراث محمد را می‌گیری، و قرض او را ادا می‌نمایی، و وعده‌های او به زودی وفا می‌کنی. عبّاس بر آن حضرت رد نمود و وصیّتش را قبول نکرد، و عرض کرد: یا رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، من پیرم و عیال بسیاری دارم، و مالی ندارم یا مال کمی دارم، و که را طاقت آن است که حقوق تو را ادا کند و حال آن‌که تو با باد (که به کثرت سخاوت مشهور است)، معارضه داری؟» (و آنچه او می‌کند نیز تو می‌کنی. و مراد آن است که تو باد دستی و سخاوت بسیار داری، و چیز من وفا به وعده‌ها و بخشش‌ها و قرض تو نمی‌کند).

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله اندک زمانی سر خویش را به زیر افکند، بعد از آن فرمود که: ای عبّاس، آیا میراث محمد را می‌گیری و وعده‌های او را به زودی به عمل می‌آوری و قرض او را ادا می‌کنی؟ عباس عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، پیرم و عیال بسیاری دارم و مالی ندارم و تو سخی و باد دستی. پیغمبر فرمود که: بدان و آگاه باش که من اینها (یا وصیّت) را به کسی دهم که آن را بگیرد و قبول کند؛ چنانچه حقّ قبول و سزاوار آن باشد. بعد از آن فرمود که: یا علی، ای برادر محمد، آیا به وعده‌های محمد به زودی وفا

عَلَيَّ وَ لِي، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ حَتَّىٰ نَزَعَ خَاتَمَهُ مِنْ إِصْبَعِهِ، فَقَالَ: تَخَتَّمْ بِهٰذَا فِي حَيَاتِي، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ حِينَ وَضَعْتُهُ فِي إِصْبَعِي، فَتَمَنَّيْتُ مِنْ جَمِيعِ مَا تَرَكَ الْخَاتَمَ.

ثُمَّ صَاحَ: يَا بِلَالُ، عَلَيَّ بِالْمِغْفَرِ وَ الدِّرْعِ وَ الرَّايَةِ وَ الْقَمِيصِ وَ ذِي الْفَقَارِ وَ السَّحَابِ وَ الْبُرْدِ وَ الْأَبْرَقَةِ وَ الْقَضِيبِ، قَالَ: فَوَ اللّٰهِ، مَا رَأَيْتُهَا غَيْرَ سَاعَتِي تِلْكَ -يَعْنِي الْأَبْرَقَةَ- فَجِيءَ بِشِقَّةٍ كَادَتْ تَخْطَفُ الْأَبْصَارَ، فَإِذَا هِيَ مِنْ أَبْرُقِ الْجَنَّةِ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ جَبْرَئِيلَ أَتَانِي بِهَا، وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، اجْعَلْهَا فِي حَلْقَةِ الدِّرْعِ، وَ اسْتَذْفِرْ بِهَا مَكَانَ الْمِنْطَقَةِ.

ثُمَّ دَعَا بِزَوْجَيْ نِعَالٍ عَرَبِيَّيْنِ جَمِيعاً: أَحَدُهُمَا مَخْصُوفٌ، وَ الْآخَرُ غَيْرُ مَخْصُوفٍ، وَ الْقَمِيصَيْنِ: الْقَمِيصِ الَّذِي أُسْرِيَ بِهِ فِيهِ، وَ الْقَمِيصِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ يَوْمَ أُحُدٍ، وَالْقَلَانِسِ الثَّلَاثِ: قَلَنْسُوَةِ السَّفَرِ، وَ قَلَنْسُوَةِ الْعِيدَيْنِ وَ الْجُمَعِ، وَ قَلَنْسُوَةٍ كَانَ يَلْبَسُهَا وَ يَقْعُدُ مَعَ أَصْحَابِهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بِلَالُ، عَلَيَّ بِالْبَغْلَتَيْنِ: الشَّهْبَاءِ، وَ الدُّلْدُلِ؛ وَ النَّاقَتَيْنِ: الْعَضْبَاءِ، وَ الْقَصْوَاءِ؛ وَ الْفَرَسَيْنِ: الْجَنَاحِ -كَانَتْ تُوقَفُ بِبَابِ الْمَسْجِدِ لِحَوَائِجِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ يَبْعَثُ الرَّجُلَ فِي حَاجَتِهِ، فَيَرْكَبُهُ فَيَرْكُضُهُ فِي حَاجَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ- وَ حَيْزُومٍ -وَ هُوَ الَّذِي كَانَ يَقُولُ: أَقْدِمْ يَا حَيْزُومُ- وَ الْحِمَارِ عُفَيْرٍ، فَقَالَ: اقْبِضْهَا فِي حَيَاتِي.

می‌نمایی و قرض او را ادا می‌کنی و میراث او را می‌گیری؟ عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد. حقوق تو بر من و میراث تو برای من. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید که: پس به سوی آن حضرت نظر کردم تا آنکه انگشتر خویش از انگشت مبارکش بیرون کرد و فرمود: همین انگشتر را در زمان من بپوش. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: نظر کردم به سوی آن انگشتر در هنگامی که آن را در انگشت خویش کردم، پس از همهٔ متروکات آن حضرت آن انگشتر را آرزو داشتم، و در دل خویش می‌گفتم که: اگر متروکات آن حضرت، غیر از این انگشتر نبود، مرا کفایت می‌نمود و همان شرف و عزّت و فخر مرا بس بود.

(حاصل آن‌که با عطای انگشتر، بسیار شاد و خوشحال گردیدم؛ چنانچه آن‌که آرزوی چیزی دارد بعد از حصول آن از برایش شاد و خوشحال می‌گردد). بعد از آن، پیغمبر آواز داد که: ای بلال، خود و زره و علم و پیراهن و ذوالفقار و عمّامه سحاب نام، و ردا و کمربند سیاه و سفید و چوب دست مرا بیاور. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من، آن کمربند را پیش از آن ساعت ندیده بودم. پس بلال پارچه‌ای را آورد که نزدیک بود که چشم‌ها را برباید، چون نیک نظر کردم دیدم که آن کمربند، از پارچه‌های بهشت بود. پیغمبر فرمود که: یا علی، جبرئیل این را به نزد من آورد و گفت: یا محمد، این را در حلقهٔ زره خود قرار ده و به جای کمربند بر کمر بند. بعد از آن، هر دو جفت کفش عربی را طلبید که یکی از آنها پینه خورده بود و دیگری پینه نخورده، و دو پیراهن یکی پیراهنی که در بر داشت و او را به آسمان بردند در شب معراج و دیگر پیراهنی که در روز جنگ احد پوشیده بود، و سه کلاه، یکی کلاهی که در سفر می‌پوشید، و یکی کلاهی که در دو عید (که عید فطر است و عید اضحی) و در روز جمعه‌ها می‌پوشید، و یکی کلاهی که آن را می‌پوشید و با اصحاب خود می‌نشست.

بعد از آن فرمود که: ای بلال، به نزد من آور دو استر مرا یکی شهبا و دیگری دلدل، و دو شتر مرا یکی عضبا و دیگری قصوا، و دو اسب مرا یکی جناح و آن اسبی بود که همیشه بر در مسجد ایستاده بود برای حوائج رسول خدا صلی الله علیه و آله، که چون کسی را در پی کار خویش می‌فرستاد بر آن سوار می‌شد، و آن را می‌دوانید در باب فیصل دادن شغل رسول خدا صلی الله علیه و آله، و دیگری حَیزوم و آن اسبی بود که پیغمبر می‌فرمود دلیر شو و پیش رو ای حیزوم، و دراز گوش مرا عُفیر.

بعد از آن، به امیر المؤمنین فرمود که: بگیر اینها را در زمان حیات من و امیر المؤمنین علیه السلام

فَذَكَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ مِنَ الدَّوَابِّ تُوُفِّيَ عُفَيْرٌ سَاعَةَ قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ‌ﷺ، قَطَعَ خِطَامَهُ، ثُمَّ مَرَّ يَرْكُضُ حَتّىٰ أَتىٰ بِئْرَ بَنِي خَطْمَةَ بِقُبَا، فَرَمىٰ بِنَفْسِهِ فِيهَا، فَكَانَتْ قَبْرَهُ».

● وَ رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ‌ؑ قَالَ: «إِنَّ ذٰلِكَ الْحِمَارَ كَلَّمَ رَسُولَ اللّٰهِ‌ﷺ، فَقَالَ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ كَانَ مَعَ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ، فَقَامَ إِلَيْهِ نُوحٌ، فَمَسَحَ عَلىٰ كَفَلِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِ هٰذَا الْحِمَارِ حِمَارٌ يَرْكَبُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ خَاتَمُهُمْ، فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي ذٰلِكَ الْحِمَارَ».

٣٩ ـ بَابُ أَنَّ مَثَلَ سِلَاحِ رَسُولِ اللّٰهِ‌ﷺ مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ

٦٣٣ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ يَقُولُ: «إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتٍ وُجِدَ التَّابُوتُ عَلىٰ بَابِهِمْ أُوتُوا النُّبُوَّةَ، فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السِّلَاحُ مِنَّا أُوتِيَ الْإِمَامَةَ».

٦٣٤ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ السُّكَيْنِ، عَنْ نُوحِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ يَقُولُ: «إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمُلْكُ، فَأَيْنَمَا دَارَ السِّلَاحُ فِينَا دَارَ الْعِلْمُ».

٦٣٥ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا‌ؑ، قَالَ: «كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ‌ؑ يَقُولُ: إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَيْثُمَا دَارَ التَّابُوتُ أُوتُوا النُّبُوَّةَ، وَ حَيْثُمَا دَارَ السِّلَاحُ فِينَا فَثَمَّ الْأَمْرُ».

ذکر فرمود که: اوّل حیوانی که از حیوانات آن حضرت وفات کرد، عُفیر بود در همان ساعت که قبض روح رسول خدا شد، عُفیر افسار خویش را پاره کرد و بیرون آمد و می‌دوید تا بر سر چاه بنی خَطمَه که در قباست، رسید پس خود را در آن چاه انداخت و همان چاه قبر او گردید».

● و روایت شده است که امیر المؤمنین ﷷ فرمود که: «این درازگوش، با رسول خدا ﷺ سخن گفت و عرض کرد که: پدرم و مادرم فدای تو باد، به درستی که پدرم حدیث کرد مرا از پدرش، از جدّش، از پدرش که با حضرت نوح در کشتی بود، پس نوح برخواست و به نزد او آمد و دست بر کَفَلش مالید و فرمود که: از صلب این درازگوش، درازگوشی بیرون آید که سیّد رسولان و پیغمبران و خاتم ایشان بر آن سوار شود. پس سپاس و ستایش خدای را که مرا آن درازگوش گردانید».

۳۹. باب در بیان آن‌که داستان سلاح رسول خدا ﷺ چون داستان تابوت و صندوق است در میانهٔ بنی‌اسرائیل

۶۳۳ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویة بن وهب، از سعید سمّان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷷ که می‌فرمود: «جز این نیست که داستان سلاح رسول خدا ﷺ در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی‌اسرائیل، و هر خاندانی که از بنی‌اسرائیل که چنان بودند که آن تابوت بر در خانهٔ ایشان یافت شد، پیغمبری به ایشان عطا شد. پس هر که از ما سلاح به او منتقل شد، امامت به او رسید».

۶۳۴ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از محمد بن سُکین، از نوح بن دَرّاج، از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق ﷷ که می‌فرمود که: «جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی‌اسرائیل، در هر جا که آن تابوت می‌گردید، پادشاهی دور می‌زد. پس در هر جا که سلاح در میان ما دور زند، علم و امامت دور زند».

۶۳۵ / ۳ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از ابوالحسن حضرت امام رضا ﷷ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر ﷷ می‌فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما چون داستان تابوت است در میان بنی‌اسرائیل، در هر جا

قُلْتُ: فَيَكُونُ السِّلَاحُ مُزَايِلاً لِلْعِلْمِ؟ قَالَ: «لَا».

٦٣٦ / ٤. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ، قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : إِنَّمَا مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا كَمَثَلِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَيْنَمَا دَارَ التَّابُوتُ دَارَ الْمُلْكُ، وَ أَيْنَمَا دَارَ السِّلَاحُ فِينَا دَارَ الْعِلْمُ».

٤٠ ـ بَابٌ فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَ الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ

٦٣٧ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، هَاهُنَا أَحَدٌ يَسْمَعُ كَلَامِي؟ قَالَ: فَرَفَعَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ سِتْراً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ بَيْتٍ آخَرَ، فَاطَّلَعَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ شِيعَتَكَ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ عَلَّمَ عَلِيّاً بَاباً يُفْتَحُ لَهُ مِنْهُ أَلْفُ بَابٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، عَلَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيّاً أَلْفَ بَابٍ يُفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفُ بَابٍ».

قَالَ: قُلْتُ: هٰذَا وَاللّٰهِ الْعِلْمُ، قَالَ: فَنَكَتَ سَاعَةً فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَعِلْمٌ، وَ مَا هُوَ بِذَاكَ».

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَامِعَةُ؟».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا الْجَامِعَةُ؟ قَالَ: «صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِ رَسُولِ اللّٰهِ وَ إِمْلَائِهِ مِنْ فَلْقِ فِيهِ وَ خَطِّ عَلِيٍّ بِيَمِينِهِ، فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ

که تابوت دور می‌زد، به پیغمبری می‌رسیدند، و در هر جا که سلاح دور زند، امر امامت در آنجاست». عرض کردم که می‌شود که سلاح از علم جدا شود که هر یک از نزد کسی باشند؟ فرمود: «نه».

۶۳۶ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر از ابوالحسن حضرت امام رضا؈ که آن حضرت فرمود که: «امام محمد باقر؈ فرمود که: جز این نیست که داستان سلاح در میان ما، چون داستان تابوت است در میان بنی‌اسرائیل. در هر جا که آن تابوت دور می‌زد، پادشاهی دور می‌زد. و در هر جا که سلاح دور زند، علم دور می‌زند».

۴۰. این باب بابی است که ذکر جفر و جامعه و مصحف فاطمه؈ در آن است

۶۳۷ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عبدالله حجّال، از احمد بن عمر حلبی، از ابوبصیر که گفت: بر امام جعفر صادق؈ داخل شدم و عرض کردم که: فدای تو گردم، می‌خواهم که تو را از مسأله‌ای سؤال کنم. آیا در اینجا کسی هست که سخن مرا بشنود؟ ابوبصیر می‌گوید که: پس حضرت؈ پرده‌ای را که در میان او و اطاقی دیگر بود، بالا گرفت و در آن نگریست، بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، بپرس از هر چه به خاطرت رسیده».

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، به درستی که شیعیان تو حدیث می‌کنند که رسول خدا، دری از علم را به علی؈ تعلیم داد که هزار در از برای او گشوده می‌شد. حضرت فرمود که: «ای ابا محمد، رسول خدا، به علی؈ هزار در را تعلیم داد که از هر دری هزار در از برایش گشوده می‌شد». ابوبصیر می‌گوید: گفتم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. حضرت ساعتی سر انگشت یا طرف عصا را بر زمین زد و متفکّرانه بود، پس فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم، آنچه ما می‌دانیم نیست». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که جامعه در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که جامعه چیست؟»

عرض کردم که: فدای تو گردم، جامعه چه چیز است؟ فرمود که: «صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است، به ذراع رسول خدا،، و رسول آن را بالا داده از شکاف دهان

وَ حَرَامٍ، وَ كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ حَتَّى الْأَرْشُ فِي الْخَدْشِ». وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَيَّ، فَقَالَ: «تَأْذَنُ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ؟».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّمَا أَنَا لَكَ، فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ. قَالَ: فَغَمَزَنِي بِيَدِهِ، وَ قَالَ: «حَتَّىٰ أَرْشُ هٰذَا» كَأَنَّهُ مُغْضَبٌ.

قَالَ: قُلْتُ: هٰذَا وَ اللّٰهِ الْعِلْمُ، قَالَ: «إِنَّهُ لَعِلْمٌ، وَ لَيْسَ بِذَاكَ».

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَفْرَ، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا الْجَفْرُ؟» قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا الْجَفْرُ؟ قَالَ: «وِعَاءٌ مِنْ أَدَمٍ فِيهِ عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ الْوَصِيِّينَ، وَ عِلْمُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ مَضَوْا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ».

قَالَ: قُلْتُ: إِنَّ هٰذَا هُوَ الْعِلْمُ، قَالَ: «إِنَّهُ لَعِلْمٌ، وَ لَيْسَ بِذَاكَ».

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «وَ إِنَّ عِنْدَنَا لَمُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام، وَ مَا يُدْرِيهِمْ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام؟». قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام؟ قَالَ: «مُصْحَفٌ فِيهِ مِثْلُ قُرْآنِكُمْ هٰذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ اللّٰهِ مَا فِيهِ مِنْ قُرْآنِكُمْ حَرْفٌ وَاحِدٌ».

قَالَ: قُلْتُ: هٰذَا وَ اللّٰهِ الْعِلْمُ، قَالَ: «إِنَّهُ لَعِلْمٌ، وَ مَا هُوَ بِذَاكَ».

ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ عِنْدَنَا عِلْمَ مَا كَانَ، وَ عِلْمَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَىٰ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هٰذَا وَ اللّٰهِ هُوَ الْعِلْمُ. قَالَ: «إِنَّهُ لَعِلْمٌ، وَ لَيْسَ بِذَاكَ».

خویش، و علی ﷺ به دست راست خود نوشته (یا به املای رسول و خط علی است)، و در آن است هر حلال و حرامی، و هر چیزی که مردمان به آن احتیاج دارند، حتّی دیه‌ای که در خَراش است». و دست خویش را به سوی من آورد و بر بعضی از اعضای من گذاشت، بعد از آن به من فرمود که: «ای ابا محمد، اذن می‌دهی که به دست خویش تو را فشاری دهم؟» ابوبصیر می‌گوید: که عرض کردم که: فدای تو گردم، جز این نیست که من بندهٔ توام، پس بکن آنچه خواهی. پس به دست خویش مرا فشاری داد و فرمود که: «حتّی دیهٔ این در آن است». در حالتی که گویا کسی آن حضرت را به خشم آورده بود (یعنی: حضرت در وقت گفتن این قول، به کسی می‌مانست که غضب داشته باشد؛ زیرا که در نزد تذکّر اینها و ملاحظهٔ انکار خلق و احوال ایشان اسباب تغیّر و غیظ در سر حدّ کمال است).

ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: به خدا سوگند که علم، همین است و منحصر است در این. فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آنچه ما می‌دانیم نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «جفر، در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که جفر چه چیز است؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که جفر چیست؟ فرمود: «ظرفی است از پوست، که علم همهٔ پیغمبران و اوصیای ایشان و علم علمای از بنی‌اسرائیل که در گذشته‌اند، همه در آن است». عرض کردم که: این علم، همان علمی است که شما دارید؟ حضرت فرمود که: «این، علم تمامی است، ولیکن این علم آن نیست». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود: «مصحف فاطمه ﷺ، در نزد ما است، و ایشان چه می‌دانند که مصحف فاطمه چه چیز است؟» ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم که: مصحف فاطمه چیست؟ حضرت فرمود که: «مصحفی است که در آن است سه برابر همین قرآنی که شما دارید. و به خدا سوگند، که یک حرف از قرآن شما در آن نیست» (یعنی: به طور آیه و طریق قرآنیّت).

ابوبصیر می‌گوید که: گفتم: به خدا سوگند، که علم منحصر است در این. حضرت فرمود که: «این، علم کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می‌دانیم». پس ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود که: «نزد ما است علم آنچه بوده، و علم آنچه خواهد بود تا قیامت برپا شود». ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، به خدا سوگند که این، آن علمی است که شما را باشد. فرمود که: «این، علم بسیار کاملی است، ولیکن این علم آن نیست که ما می‌دانیم». ابوبصیر می‌گوید که: عرض کردم: فدای تو گردم، پس از علم که شما دارید چه چیز است؟

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَيُّ شَيْءٍ الْعِلْمُ؟ قَالَ: «مَا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِ الْأَمْرِ، وَ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

٦٣٨ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؑ يَقُولُ: «تَظْهَرُ الزَّنَادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ، وَ ذٰلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ ؑ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ؑ؟ قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالىٰ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ ﷺ، دَخَلَ عَلىٰ فَاطِمَةَ ؑ مِنْ وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَرْسَلَ اللّٰهُ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلِّي غَمَّهَا، وَ يُحَدِّثُهَا، فَشَكَتْ ذٰلِكَ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؑ، فَقَالَ لَهَا: إِذَا أَحْسَسْتِ بِذٰلِكَ وَ سَمِعْتِ الصَّوْتَ، قُولِي لِي، فَأَعْلَمَتْهُ بِذٰلِكَ، فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؑ يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتّىٰ أَثْبَتَ مِنْ ذٰلِكَ مُصْحَفاً». قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، وَ لٰكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُونُ».

٦٣٩ / ٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؑ يَقُولُ: «إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ».

قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ؟ قَالَ: «زَبُورُ دَاوُدَ، وَ تَوْرَاةُ مُوسىٰ، وَ إِنْجِيلُ عِيسىٰ، وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ، وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ، وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ؑ، مَا أَزْعُمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآناً، وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلىٰ أَحَدٍ، حَتّىٰ فِيهِ الْجَلْدَةُ وَ نِصْفُ الْجَلْدَةِ، وَ رُبُعُ الْجَلْدَةِ، وَ أَرْشُ الْخَدْشِ؛ وَ عِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ».

فرمود: «آنچه در شب و روز به هم می‌رسد، امری بعد از امر دیگر، و چیزی بعد از چیزی دیگر تا روز قیامت».

۶۳۸ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از حمّاد بن عثمان که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ؑ که می‌فرمود: «زنادقه، در سال صد و بیست و هشت از هجرت، ظاهر خواهند شد و این‌که می‌گویم، به سبب آن است که من در مصحف فاطمه‌ؑ نظر کردم، و این را در آن دیدم». حمّاد می‌گوید که: عرض کردم که مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: «چون خدا روح پیغمبر خویش را قبض فرمود، بر حضرت فاطمه‌ؑ از وفات آن حضرت آن قدر از اندوه داخل شد که هیچ‌کس اندازهٔ آن را نمی‌دانست، مگر خدای عزّوجلّ. پس خدا فرشته‌ای را به سوی او فرستاد که او را دلخوشی دهد و اندوه را از دل او بیرون برد و او را خبر دهد (یعنی: به مصائب و مِحَن و آنچه بر اعدای ایشان واقع خواهد شد از عذاب‌ها، و هر که در این امّت دولت و سلطنتی به حق یا باطل خواهد یافت تا روز قیامت). پس فاطمه‌ؑ این مطلب را به امیر المؤمنین‌ؑ شکایت کرد (چه آن حضرت بر محافظت تمام این امور قدرت نداشت؛ چنان‌چه که گفته‌اند، و ظاهر این است که شکایت، به جهت احتیاط از خوف فوات آن بود). آن حضرت به فاطمه فرمود که: چون این را احساس کنی و آمدن فرشته را دریابی و بدانی و آواز را بشنوی، به من بگو. بعد از آن فاطمه آن حضرت را به آمدن فرشته اعلام کرد. پس امیر المؤمنین‌ؑ شروع فرمود که می‌نوشت، هر چه را که از آن فرشته می‌شنید، تا آن‌که مصحفی را از آن نوشت».

حمّاد می‌گوید که: بعد از آن، حضرت صادق‌ؑ فرمود که: «امّا بدانید که چیزی از حلال و حرام خدا در آن نیست، ولیکن در آن است علم آنچه خواهد بود».

۶۳۹ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ؑ که می‌فرمود: «به درستی که در نزد من است جفر سفید». راوی می‌گوید که عرض کردم که: چه چیز در آن است؟ حضرت فرمود که: «زبور داود، و تورات موسی، و انجیل عیسی، و صحیفه‌های ابراهیم، و حلال و حرام خدا، و مصحف فاطمه، و گمان ندارم (یعنی: چنان می‌دانم) که قرآن در جفر سفید نیست، و در آن است آنچه مردم به سوی ما احتیاج دارند، و ما به کسی محتاج نیستیم، حتّی آن‌که حکم یک تازیانه زدن و نصف یک تازیانه و چهار یک تازیانه و دیهٔ خراش در آن

قَالَ: قُلْتُ: وَ أَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ؟ قَالَ: «السِّلَاحُ، وَ ذٰلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ، يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ».

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، أَ يَعْرِفُ هٰذَا بَنُو الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: «إِي وَ اللّٰهِ، كَمَا يَعْرِفُونَ اللَّيْلَ أَنَّهُ لَيْلٌ، وَ النَّهَارَ أَنَّهُ نَهَارٌ، وَ لٰكِنَّهُمْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا عَلَى الْجُحُودِ وَ الْإِنْكَارِ، وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ بِالْحَقِّ، لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ».

٦٤٠ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «إِنَّ فِي الْجَفْرِ الَّذِي يَذْكُرُونَهُ لَمَا يَسُوؤُهُمْ؛ لِأَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ الْحَقَّ وَ الْحَقُّ فِيهِ، فَلْيُخْرِجُوا قَضَايَا عَلِيٍّ وَ فَرَائِضَهُ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ، وَ سَلُوهُمْ عَنِ الْخَالَاتِ وَ الْعَمَّاتِ، وَ لْيُخْرِجُوا مُصْحَفَ فَاطِمَةَ عليها السلام؛ فَإِنَّ فِيهِ وَصِيَّةَ فَاطِمَةَ عليها السلام، وَ مَعَهُ سِلَاحُ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَقُولُ: ﴿(فَأْتُواْ) بِكِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَآ أَوْ أَثَٰرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ﴾».

است، و در نزد من است جفر سرخ».

راوی می‌گوید: عرض کردم که: در جفر سرخ چه چیز است؟ فرمود که: «سلاح رسول خدا. و جز این نیست که این جفر سرخ گشوده می‌شود برای خود و در هنگام ریختن آن و صاحب شمشیر (که صاحب الامر ﷺ است) آن را خواهد گشود برای کشتن». پس عبدالله بن ابی یعفور به آن حضرت عرض کرد که: خدا تو را به اصلاح آورد، آیا پسران امام حسن ﷺ این را می‌شناسند؟ (یعنی: می‌دانند که این در نزد شما است و با وجود این، ادّعای امامت می‌کنند؟) حضرت فرمود: «بلی، به خدا سوگند که می‌دانند؛ چنانچه شب را می‌شناسند که شب است، و روز را می‌شناسند که روز است، ولیکن حسد و طلب دنیا ایشان را بر عدم اقرار و بر انکار حق می‌دارد، و اگر حقّ را به حقّ و راستی طلب می‌کردند، از برای ایشان بهتر بود».

۶۴۰ / ۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از آن‌که او را ذکر کرده، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ فرمود که: «در جفری که پسران امام حسن ﷺ آن را ذکر می‌کنند و ادّعا دارند که در نزد ایشان است، هر آینه چیزی است که ایشان را مکدّر و غمگین می‌سازد؛ زیرا که ایشان حقّ نمی‌گویند و حال آن‌که حق در جفر است. پس ایشان قضایا و احکام علی ﷺ و فریضه‌های او را در باب میراث بیرون آورند، اگر در این ادّعا راست‌گویانند (چه تمام احکام و فرایض آن حضرت در آن موجود است). و ایشان را سؤال کنید از عمّه‌ها و خاله‌ها» (چه حکم ایشان در باب عمّه و خاله با حکم آن حضرت مخالفت دارد؛ زیرا که ایشان عمّه و همچنین خالو و خاله را از خویشان قرار می‌دهند که مرتبهٔ عُصبه است و عمو را از عصبه می‌دانند و می‌گویند که: بودن عمّو از عصبه، باعث این نمی‌شود که خواهرش نیز از عصبه باشد). و حضرت فرمود که: «باید مصحف فاطمه ﷺ را نیز بیرون آورند؛ زیرا که وصیّت فاطمه ﷺ در آن است (و مراد آن وصیّتی است که به علی ﷺ کرد که او را در شب دفن کند). و سلاح رسول خدا ﷺ با مصحف فاطمه است، و از یکدیگر جدا نمی‌شود. به درستی که خدای عزّوجلّ می‌فرماید: ﴿[فَأتُونی] بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذا أَوْ أَثارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ﴾»[1] (و در قرآن چنین نیست، بلکه در آن ﴿ائْتُونی بِكِتَابٍ﴾ است. پس یا از قبیل نقل به معنی است، یا اشتباه از راوی یا کاتب است). و ترجمهٔ آیه

---

۱. احقاف، ۴.

۶۴۱ / ۵. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ. قَالَ: سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَفْرِ، فَقَالَ: «هُوَ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْماً».

قَالَ لَهُ: فَالْجَامِعَةُ؟ قَالَ: «تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ، فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَ لَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَ هِيَ فِيهَا حَتّىٰ أَرْشُ الْخَدْشِ».

قَالَ: فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ طَوِيلاً، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَ عَمَّا لَا تُرِيدُونَ، إِنَّ فَاطِمَةَ ﷺ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ خَمْسَةً وَ سَبْعِينَ يَوْماً، وَ كَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلىٰ أَبِيهَا، وَ كَانَ جَبْرَئِيلُ ﷺ يَأْتِيهَا، فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلىٰ أَبِيهَا، وَ يُطَيِّبُ نَفْسَهَا، وَ يُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَ مَكَانِهِ، وَ يُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا، وَ كَانَ عَلِيٌّ ﷺ يَكْتُبُ ذٰلِكَ، فَهٰذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ﷺ».

۶۴۲ / ۶. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرِبٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى النَّاسِ، وَ إِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا، وَ إِنَّ عِنْدَنَا كِتَاباً إِمْلَاءُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ خَطُّ عَلِيٍّ ﷺ، صَحِيفَةٌ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ، وَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَّا بِالْأَمْرِ، فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْتُمْ بِهِ، وَ نَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُمُوهُ».

چنانچه در قرآن است: «بیارید مرا کتابی که فرود آمده باشد، پیش از آمدن این کتاب (که قرآن است) یا بیارید بقیّه‌ای از اثر علم (یعنی: خطی که باقی مانده باشد) از علوم پیشینیان (یا روایتی از انبیای سابقه) اگر شما راست‌گویان هستید در دعوی خود» (و نزول این آیه برای الزام مشرکین بود که به تعدّد خدا قایل بودند، و خدا بعد از الزام به دلیل عقلی ایشان را به دلیل نقلی نیز الزام نمود، و حضرت علیه السلام در الزام پسران حضرت امام حسن علیه السلام همین طریقه را سلوک نمود).

۶۴۱ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابو عُبیده روایت کرده است که گفت: بعضی از اصحاب ما امام جعفر صادق علیه السلام را سؤال کرد از جفر. حضرت فرمود که: «جفر، پوست گاوی است که پر است از علم». سائل عرض کرد که: جامعه را نیز بیان فرما که چیست؟ فرمود که: «جامعه صحیفه‌ای است که طول آن، هفتاد ذراع است و عرضش به قدر عرض پوست گاو است، و مانند ران شتر تنومند دو کوهانی است (یعنی: چون پیچیده شود ضخامت آن به قدر ضخامت این می‌شود). و در آن است هر چه مردمان به آن احتیاج داشته باشند. و هیچ حکمی نیست مگر آن‌که در آن مذکور است؛ حتّی دیهٔ خراش».

سائل عرض کرد که: مصحف فاطمه را نیز تفسیر فرما. حضرت مدّتی طولانی سکوت نمود، بعد از آن فرمود که: «شما تفحّص و کاوش می‌کنید از آنچه می‌خواهید و از آنچه نمی‌خواهید (یعنی: بحث می‌کنید از آنچه دانستن آن ضرور باشد و به کار شما آید، و از آنچه دانستن آن ضرور نیست و به کار شما نیاید). به درستی که فاطمه علیها السلام، بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، هفتاد و پنج روز در دنیا ماند، و آن حضرت را اندوه سختی بر وفات پدر بزرگوارش رخ نموده بود، و جبرئیل علیه السلام به نزد او می‌آمد و او را بر مصیبت پدرش تسلّی می‌داد، به وضع خوبی و دل او را خوش می‌داشت، و او را خبر می‌داد از پدرش و از قرب و منزلت و جاه و مرتبت آن حضرت در نزد حضرت عزت، و خبر می‌داد او را به آنچه بعد از او و ذریّهٔ آن حضرت خواهد بود، و علی علیه السلام آن را می‌نوشت و مصحف فاطمه علیها السلام این است».

۶۴۲ / ۶. چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از صالح بن سعید، از احمد بن ابی بِشر، از بکر بن کَرِب صیرفی که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در نزد ما است آنچه ما به آن، به سوی مردمان احتیاجی نداریم، و همهٔ مردم به ما احتیاج دارند. و به درستی که در نزد ما است کتابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله املاء فرموده و بالا

٦٤٣ / ٧ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ وَ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ زُرَارَةَ ، أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَعْيَنَ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ : إِنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ الْمُعْتَزِلَةَ قَدْ أَطَافُوا بِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، فَهَلْ لَهُ سُلْطَانٌ؟ فَقَالَ : «وَ اللّٰهِ ، إِنَّ عِنْدِي لَكِتَابَيْنِ فِيهِمَا تَسْمِيَةُ كُلِّ نَبِيٍّ وَ كُلِّ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ ؛ لَا وَ اللّٰهِ ، مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ فِي وَاحِدٍ مِنْهُمَا» .

٦٤٤ / ٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ سُكَّرَةَ ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ : فَقَالَ : «يَا فُضَيْلُ ، أَ تَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ قُبَيْلُ ؟» قَالَ : قُلْتُ : لَا ، قَالَ : «كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ ؑ لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَ هُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ ، وَ مَا وَجَدْتُ لِوُلْدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئاً» .

٤١ ـ بَابٌ فِي شَأْنِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَ تَفْسِيرِهَا

٦٤٥ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ؑ ، قَالَ ؑ :

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ؑ : بَيْنَا أَبِي ؑ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُيِّضَ لَهُ ، فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعَهُ حَتّىٰ أَدْخَلَهُ إِلىٰ دَارٍ جَنْبَ الصَّفَا ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَكُنَّا ثَلَاثَةً ، فَقَالَ : مَرْحَباً يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ رَأْسِي ، وَ قَالَ : بَارَكَ اللّٰهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللّٰهِ بَعْدَ آبَائِهِ .

داده و علی‌ﷺ آن را نوشته، و صحیفه‌ای که هر حلال و حرامی در آن است. و به درستی که شما امری را به جا می‌آورید، پس ما می‌شناسیم هرگاه شما آن را فرا گیرید، و می‌شناسیم هرگاه آن را ترک نمایید» (و مراد این است که جزئیات و کلیّات امور شما در آن صحیفه مکتوب است و ما همه را می‌دانیم).

۶۴۳ / ۷. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذینه، از فُضیل بن یسار و بُرید بن معاویه و زراره روایت کرده است که عبدالملک بن اعین به خدمت امام جعفر صادق‌ﷺ عرض کرد که: طایفه زیدیّه و معتزله، دور محمد بن عبدالله را گرفته‌اند، آیا او را هیچ سلطنت و پادشاهی هست؟ حضرت فرمود: «به خدا سوگند که در نزد من، دو کتاب است که در آنها نام هر پیغمبری و هر پادشاهی که زمین را مالک می‌شود، مذکور است. به خدا سوگند، که محمد بن عبدالله در هیچ یک از آنها مذکور نیست» (و همین محمد، محمد بن عبدالله بن حسن است که ملّقب است به نفس زکیّه، که بر منصور دوانیقی که دویم خلفای بنی‌عبّاس است، خروج نمود).

۶۴۴ / ۸. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از عبدالصّمد بن بشیر، از فضیل بن سُکّره روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق‌ﷺ داخل شدم، فرمود که: «ای فضیل، آیا می‌دانی که در اندک زمانی پیش از این، در چه چیز نظر می‌کردم؟» فضیل می‌گوید که: عرض کردم: نه. حضرت فرمود: «نظر می‌کردم در کتاب فاطمه‌ﷺ و هیچ پادشاهی نیست که پادشاه شود، مگر آن‌که نام او و نام پدرش در آن نوشته، و در آن، از برای فرزندان امام حسن‌ﷺ چیزی را نیافتم».

۴۱. باب در شأن سورهٔ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و تفسیر و بیان آن

۶۴۵ / ۱. محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه روایت کرده‌اند، از حسن بن عبّاس بن حَریش، از امام محمد تقی‌ﷺ که فرمود: «امام جعفر صادق‌ﷺ فرمود که: در بین آن‌که پدرم امام محمد باقر در دور خانهٔ کعبه طواف می‌نمود، ناگاه مردی نقاب بسته پیدا شد، که او را مقدّر شده بود (یعنی: خدا آن نقابْ بسته را به نزد پدرم آورده بود و از برای آن حضرت چنین مقدّر فرموده بود. و مراد این است که آن ملاقات، از اتّفاقات خدایی بود که کسی آن را گمان نداشت). پس هفت شوط طواف

يَا أَبَا جَعْفَرٍ، إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِي، وَ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبَرْتُكَ، وَ إِنْ شِئْتَ سَلْنِي، وَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ، وَ إِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي، وَإِنْ شِئْتَ صَدَقْتُكَ، قَالَ: كُلَّ ذٰلِكَ أَشَاءُ.

قَالَ: فَإِيَّاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسَانُكَ عِنْدَ مَسْأَلَتِي بِأَمْرٍ تُضْمِرُ لِي غَيْرَهُ، قَالَ: إِنَّمَا يَفْعَلُ ذٰلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانِ يُخَالِفُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ، وَ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَبىٰ أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ.

قَالَ: هٰذِهِ مَسْأَلَتِي وَ قَدْ فَسَّرْتَ طَرَفاً مِنْهَا، أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذَا الْعِلْمِ ـ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ ـ مَنْ يَعْلَمُهُ؟

قَالَ: أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ، فَعِنْدَ اللّٰهِ جَلَّ ذِكْرُهُ. وَ أَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ، فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ.

قَالَ: فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجِيرَتَهُ، وَ اسْتَوىٰ جَالِساً، وَ تَهَلَّلَ وَجْهُهُ، وَ قَالَ: هٰذِهِ أَرَدْتُ، وَ لَهَا أَتَيْتُ، زَعَمْتَ أَنَّ عِلْمَ مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ؛ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ؟

قَالَ: كَمَا كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَعْلَمُهُ، إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَرىٰ؛ لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيّاً وَ هُمْ مُحَدَّثُونَ؛ وَ أَنَّهُ كَانَ يَفِدُ إِلَى اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ، فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ، وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ.

را بر پدرم قطع نمود (و نگذاشت که آن را تمام کند)، تا آنکه او را در خانه‌ای که در پهلوی صفا بود، داخل گردانید. بعد از آن به سوی من فرستاد و من که رفتم، همه سه نفر بودیم: من و آن مرد و پدرم. پس گفت: مرحبا خوش آمدی یا ابن رسول الله، بعد از آن دست خویش را بر سر من گذاشت و گفت: خدا در تو برکت دهد و خیر تو را زیاد گرداند ای امین خدا، بعد از پدران خویش. و بعد از آنکه از این فارغ شد، به حضرت پدرم عرض کرد که: ای ابوجعفر، اگر خواهی تو مرا خبر ده، و اگر خواهی من تو را خبر دهم، و اگر خواهی تو از من سؤال کن، و اگر خواهی من از تو سؤال می‌کنم، و اگر خواهی تو به من راست بگو، و اگر خواهی من به تو راست گویم.

پدرم فرمود که: هر یک از این را می‌خواهم. آن مرد گفت که: پس بپرهیز از آنکه زبانت سخن کند در نزد سؤال من، به امری که غیر آن را برای من در دل پنهان می‌داری (یعنی: به جهت تقیّه به خلاف اعتقاد خویش با من سخن مگو). پدرم فرمود که: جز این نیست که این را کسی می‌کند که در دل او دو علم باشد که یکی از آنها با صاحب خود مخالفت داشته باشد؛ زیرا که خدای عزّ و جلّ ابا فرموده است از آنکه او را علمی باشد که در آن اختلاف باشد.

آن مرد گفت که: سؤال من همین است و تو قدری از آن را بیان نمودی (یعنی: سؤال من مرکّب است از دو چیزی که آنکه در علم خدا اختلاف جائز است یا نه و بر تقدیر عدم جواز این، علم در نزد کیست)، و خبر ده مرا از این علم که در او اختلافی نیست، کیست که آن را می‌داند؟

پدرم فرمود که: امّا مجموع علم در نزد خداست ـ جلّ ذکره ـ و امّا آنچه بندگان را از آن چاره‌ای نیست که امر ایشان بی‌آن منسّق و منتظم نمی‌شود، در نزد اوصیاست. حضرت صادق فرمود که: پس آن مرد، نقاب خود را گشود و روی خویش را باز نمود و درست نشست، و آثار بشاشت و سرور در روی او ظاهر گردید، و گفت: همین را می‌خواستم و برای همین آمده‌ام. تو گمان کردی که دانش آنچه در آن اختلافی نیست از علم، در نزد اوصیاست، پس بگو که اوصیا چگونه آن علم را می‌دانند و طریق آموختن و حُصُول آن، چه وضع می‌باشد؟

پدرم فرمود که: چنانچه رسول خدا آن را می‌دانست که از فرشتگان می‌شنید، مگر آنکه ایشان نمی‌بینند آنچه را که رسول خدا می‌دید (چه، آن حضرت جبرئیل و سایر

فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، سَآتِيكَ بِمَسْأَلَةٍ صَعْبَةٍ: أَخْبِرْنِي عَنْ هٰذَا الْعِلْمِ، مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟

قَالَ: فَضَحِكَ أَبِي ﷺ، وَ قَالَ: أَبَى اللّٰهُ أَنْ يُطْلِعَ عَلىٰ عِلْمِهِ إِلَّا مُمْتَحَناً لِلْإِيمَانِ بِهِ، كَمَا قَضىٰ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ أَنْ يَصْبِرَ عَلىٰ أَذىٰ قَوْمِهِ، وَ لَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ، فَكَمْ مِنِ اكْتِتَامٍ قَدِ اكْتَتَمَ بِهِ حَتّىٰ قِيلَ لَهُ: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ وَ ايْمُ اللّٰهِ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذٰلِكَ لَكَانَ آمِناً، وَ لٰكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ، فَلِذٰلِكَ كَفَّ، فَوَدِدْتُ أَنَّ عَيْنَكَ تَكُونُ مَعَ مَهْدِيِّ هٰذِهِ الْأُمَّةِ، وَ الْمَلَائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تُعَذِّبُ أَرْوَاحَ الْكَفَرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ، وَ تُلْحِقُ بِهِمْ أَرْوَاحَ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ.

ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفاً، ثُمَّ قَالَ: هَا، إِنَّ هٰذَا مِنْهَا، قَالَ: فَقَالَ أَبِي: إِي وَ الَّذِي اصْطَفىٰ مُحَمَّداً عَلَى الْبَشَرِ.

قَالَ: فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ، وَ قَالَ: أَنَا إِلْيَاسُ، مَا سَأَلْتُكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جَهَالَةٌ، غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هٰذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ، وَ سَأُخْبِرُكَ بِآيَةٍ أَنْتَ تَعْرِفُهَا، إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا.

فرشتگان را می‌دید و اوصیا ایشان را نمی‌دیدند، بلکه آواز ایشان را می‌شنیدند)؛ زیرا که آن حضرت پیغمبر بود و ایشان محدَّث بودند. و مگر آن‌که پیغمبر به سوی خدای جلّ جلاله می‌خرامید و بر او وارد می‌شد، پس وحی را می‌شنید (یعنی: بلاواسطه) و ایشان نمی‌شنوند. آن مرد گفت: راست گفتی یا ابن رسول الله، لیکن زود باشد که مسألهٔ دشواری را به نزد تو آورم. مرا خبر ده از این علم که با اوصیاست، آن را چه می‌شود که ظاهر نمی‌شود، چنانچه با رسول خداﷺ ظاهر می‌شد؟

حضرت فرمود که: پس پدرمﷺ خندید و فرمود که: خدا ابا فرموده که مطّلع سازد بر علم خویش، مگر آن کس را که برای ایمان به او آزموده باشد، چنانچه بر رسول خداﷺ واجب گردانید و حکم فرمود که: بر اذیّت و آزار قوم خویش صبر کند، و با ایشان جهاد نکند، مگر به امر آن جناب. پس چه بسیار از امور مکتومه بود که پیغمبر آن را پوشید تا آن‌که به آن حضرت گفته شد که: ﴿فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾[1]، یعنی: «پس آشکارا کن آنچه را که به آن امر می‌شوی (و امر را چنان آشکارا کن که محو نشود (چنانچه شکاف آبگینه سر به هم نمی‌آورد. چه، صدع در اصل لغت، به معنی شکستن شیشه است) و رویگردان از شرک‌آورندگان» (و به سخن ایشان التفات مکن). و به خدا سوگند، که اگر پیش از آن، حق را آشکارا می‌نمود، هر آینه ایمن بود، ولیکن آن حضرت در طاعت خدا نظر می‌نمود، و از مخالفت آن جناب می‌ترسید. پس برای همین باز ایستاد و من بسیار دوست می‌دارم که چشم‌های تو با مهدی این امّت باشد، و بر آن حضرت افتد، و ببینی که فرشتگان با شمشیرهای آل داود در میان آسمان و زمین ارواح کافرانی را که مرده باشند، عذاب کنند و ارواح امثال ایشان را از زندگان، به ایشان ملحق سازند.

بعد از آن، مرد شمشیری را بیرون آورد و عرض کرد که بگیر (یا بیا). به درستی که این شمشیر، از آنهاست. حضرت فرمود که: پدرم فرمود، یا فرمود در حالتی که متوجّه به سوی من بود: بلی، چنین است، قسم به آن کسی که محمدﷺ را بر تمام آدمیان برگزید.

حضرت فرمود که: پس آن مرد نقاب‌بسته، نقاب خویش را برگردانید و گفت: منم الیاس و تو را از امر تو سؤال نکردم، و حال آن‌که با من در باب آن، جهالتی باشد، غیر از آن‌که من

---

۱. حجر، ۹۴.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَبِي: إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِهَا. قَالَ: قَدْ شِئْتُ. قَالَ: إِنَّ شِيعَتَنَا إِنْ قَالُوا لِأَهْلِ الْخِلَافِ لَنَا: إِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- يَقُولُ لِرَسُولِهِ ﷺ: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ إِلىٰ آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ، أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فِي غَيْرِهَا؟ فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ: لَا، فَقُلْ لَهُمْ: فَهَلْ كَانَ لِمَا عَلِمَ بُدٌّ مِنْ أَنْ يُظْهِرَ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَقُلْ لَهُمْ: فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مِنْ عِلْمِ اللّٰهِ -عَزَّ ذِكْرُهُ- اخْتِلَافٌ؟



دوست داشتم که این حدیث قوّتی باشد برای اصحاب تو در مناظرهٔ با خصم، و زود باشد که تو را خبر دهم به آیه‌ای که تو آن را می‌شناسی و می‌دانی که اگر اصحاب تو به آن آیه، با خصم گفت‌وگو کنند، بر ایشان ظفر یابند و غالب شوند.

حضرت فرمود که: پدرم به الیاس فرمود که: اگر می‌خواهی تو را بـه آن آیـه‌ای کـه اراده داری خبر دهم و بگویم که چه آیه است؟ الیاس گفت: خواهان آن هستم. پدرم گفت: بـه درستی که شیعیان ما، اگر به مخالفان مـا بگـویند کـه خـدای عـزّوجلّ بـه رسـول خـویش می‌فرماید: ﴿إِنّا أَنْزَلْناهُ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾، تا آخر سوره[1]. «به درستی که ما فرو فرستادیم این قرآن مشهور و معروف را (از لوح محفوظ به آسمان دنیا) در شب قدر (که شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سیّم ماه مبارک رمضان است، و در بیت المعمور، سپرده روح الأمین در مدّت بیست و سه سال، که زمان رسالت پیغمبر بود، که در آن زنده بود آیه آیه و سوره سوره بـه حسب مصالح، بر آن حضرت فرود آورد، یا ابتدای نزول آن از لوح به دنیا در این شب بود، و این قول با بودن مبعث روز بیست و هفتم رجب و نزول قرآن در آن درست نمی‌آید) و چه چیز دانا گردانید تو را تا بدانی که چیست شب قدر؟ شب قدر بـهتر است از هـزار مـاه (کـه عبارت است از هشتاد و سه سال و چهار ماه که ایّام سلطنت بنی‌امیّه لعنهم الله است)، فرود آیند (بر سبیل استمرار در هر سال) فرشتگان و روح (که فـرشته‌ای است بـزرگ‌تر از روح الأمین چنان که گفته‌اند، یا روح الأمین) در آن شب به زمین به فرمان پـروردگار خـویش از برای هر کاری که حق تعالی قضا فرموده، نیست این شب، مگر سلامتی» (یا سلام، به جهت کثرت سلام فرشتگان در آن تا دمیدن سفیدهٔ صبح).

پس آیا رسول خدا ﷺ چیزی می‌دانست که آن را در این شب نداند، یا جبرئیل ﷺ آن را در غیر این شب به نزد او آورد؟ (حاصل مراد، آن‌که علم رسول خدا ﷺ همه از نزد خدای تعالی بود که به او می‌رسید یا در شب قدر یا در غیر آن و غیر از آن حضرت را علمی نبود که از غیر خدا باشد). پس به درستی که مخالفان زود باشد که بگویند: نه (چه، ایشان اعتراف دارند که آن حضرت آنچه می‌دانست، یا در شب قدر به او تعلیم می‌شد، یا در غیر آن از سایر اوقات در سال، به وساطت جبرئیل ﷺ. پس اگر بگویند: نه) به ایشان بگو که: آیا آنچه را دانست چاره‌ای

---

۱. قدر، ۱ - ۵.

فَإِنْ قَالُوا: لَا، فَقُلْ لَهُمْ: فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللّٰهِ فِيهِ اخْتِلَافٌ، فَهَلْ خَالَفَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ -فَإِنْ قَالُوا: لَا، فَقَدْ نَقَضُوا أَوَّلَ كَلَامِهِمْ- فَقُلْ لَهُمْ: ﴿مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللّٰهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾.

فَإِنْ قَالُوا: مَنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؟ فَقُلْ: مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ.

فَإِنْ قَالُوا: فَمَنْ هُوَ ذَاكَ؟ فَقُلْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ صَاحِبَ ذٰلِكَ، فَهَلْ بَلَّغَ أَوْ لَا؟ فَإِنْ قَالُوا: قَدْ بَلَّغَ، فَقُلْ: فَهَلْ مَاتَ ﷺ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْماً لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ؟ فَإِنْ قَالُوا: لَا، فَقُلْ: إِنَّ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مُؤَيَّدٌ، وَ لَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِلَّا مَنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ، وَ إِلَّا مَنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَّا النُّبُوَّةَ، وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لَمْ يَسْتَخْلِفْ فِي عِلْمِهِ أَحَداً، فَقَدْ ضَيَّعَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ.

فَإِنْ قَالُوا لَكَ: فَإِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ كَانَ مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْ: ﴿حٰمٓ ۝ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ﴾.

فَإِنْ قَالُوا لَكَ: لَا يُرْسِلُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَّا إِلىٰ نَبِيٍّ، فَقُلْ: هٰذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ -الَّذِي يُفْرَقُ فِيهِ- هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ الَّتِي تَنْزِلُ مِنْ سَمَاءٍ إِلىٰ سَمَاءٍ، أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلىٰ أَرْضٍ؟

از اظهار آن بود (و می‌توانست که آن را اظهار نکند؟) پس خواهند گفت: نه، و چون این را گفتند، به ایشان بگو که: اختلافی بود در آنچه رسول خدا از علم خدای عزّ ذکره اظهار نمود؟

پس اگر بگویند: نه، پس به ایشان بگو که: هر که به حکم خدا حکم کند که در آن حکمی که کرده، اختلافی باشد، آیا با رسول خداﷺ مخالفت کرده؟ خواهند گفت: آری، پس اگر بگویند: نه، سخن اوّل خویش را باطل کرده‌اند (چه در اوّل گفتند که در کلام رسول خدا اختلافی نبود). پس به ایشان بگو که: ﴿مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾[1]، یعنی: «تأویل و تفسیر متشابه را (که منشأ اختلاف است)، کسی نمی‌داند، مگر خدا و مگر راسخین در علم». پس اگر بگویند که راسخین در علم کیانند؟ بگو که: آن‌که در علمش مختلَف نباشند (به این‌که در امری در زمانی حکمی از او صادر نشود، و بعد از آن، در همان امر و همان زمان، حکمی دیگر که مخالف حکم اوّل باشد از او سر زند).

پس اگر بگویند که: آن‌که در علم او اصلاً اختلافی نیست، کیست؟ بگو که: رسول خداﷺ صاحب چنین علمی بود. پس آیا رسول ﷺ این علم را به مردم رسانید یا نرسانید؟ پس اگر بگویند که: رسانید، بگو که: آیا که پیغمبرﷺ که رحلت نمود، خلیفه بعد از او می‌دانست علمی راکه در آن اختلاف نباشد، پس اگر بگویند: نه، بگو که: خلیفهٔ رسول خداﷺ باید که من عندالله مؤید باشد، و رسول خداﷺ خلیفهٔ خود نمی‌گرداند مگر آن کس راکه به حکم او حکم کند، و مگر آن‌که راکه مثل او باشد در جمیع صفات، مگر پیغمبری. و اگر رسول خداﷺ چنین بوده که در علم خویش کسی را خلیفه نفرموده، کسانی راکه در اصلاب مردان بوده‌اند از آنان که بعد از او موجود شده و می‌شوند، ضایع نموده.

پس اگر به تو بگویند که: علم رسول خداﷺ از قرآن بوده، بگو: ﴿حم * وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا [مُرْسِلِينَ]﴾ (و آنچه از قرآن‌که طیّ ذکر آن در اینجا شده، این است که: ﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا﴾[2])، یعنی: «سوگند به حکمت و حلم و حمایت و ملک و مجد و منّت ما (بنابر بعضی از تفاسیر)، و به این کتاب روشن یا روشنی‌بخش (یعنی: قرآن) که به درستی و حقیقت که ما فرو فرستادیم آن را در شبی با برکت و عظمت (که شب قدر است). به درستی

۱. آل عمران، ۶.
۲. دخان، ۱ـ۵.

فَإِنْ قَالُوا: مِنْ سَمَاءٍ إِلىٰ سَمَاءٍ، فَلَيْسَ فِي السَّمَاءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طَاعَةٍ إِلىٰ مَعْصِيَةٍ. فَإِنْ قَالُوا: مِنْ سَمَاءٍ إِلىٰ أَرْضٍ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلىٰ ذٰلِكَ، فَقُلْ: فَهَلْ لَهُمْ بُدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ؟ فَإِنْ قَالُوا: فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكَمُهُمْ، فَقُلْ: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ ﴿خَالِدُونَ﴾ لَعَمْرِي، مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَلِيٌّ لِلّٰهِ -عَزَّ ذِكْرُهُ- إِلَّا وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ، وَ مَنْ أُيِّدَ لَمْ يُخْطِ؛ وَ مَا فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلّٰهِ -عَزَّ ذِكْرُهُ- إِلَّا وَ هُوَ مَخْذُولٌ، وَ مَنْ خُذِلَ لَمْ يُصِبْ. كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ لَا بُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّمَاءِ يَحْكُمُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ، كَذٰلِكَ لَا بُدَّ مِنْ وَالٍ.



که ما هستیم بیم‌کنندگان. در آن شب جدا کرده شود و فیصل داده شود هر کاری که حکم کرده شده (و محکم گردیده شده در همهٔ سال، در هر سال بر سبیل استمرار و اتّصال؛ زیرا که فعل مضارع (یعنی: یفرق) دلالت بر تجدّد و حدوث دارد، و آن مستلزم استمرار است) در حالتی که این امر، حکیم (یا مقصود از آن) امری است که حاصل است از نزد ما. به درستی که ما هستیم فرستندگان».

پس اگر به تو بگویند که: خدای عزّوجلّ فرشتگان را نمی‌فرستد مگر به سوی آن‌که پیغمبر باشد، بگو که: این امر حکیم، که در آن شب جدا می‌شود از فرشتگان و روح که فرود می‌آیند به حکم آیهٔ کریمهٔ سورهٔ قدر، آیا از آسمان به سوی آسمانی دیگر، یا از آسمان به سوی زمین است؟ پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی آسمانی دیگر فرود می‌آید، فاسد است؛ زیرا که در آسمان، کسی نیست که از طاعت به سوی معصیت رجوع کند؛ چه اهل آن فرشتگانند و مرتکب معصیت نمی‌شوند که محتاج به منع و زجر باشند. پس اگر بگویند که: از آسمان به سوی زمین فرود می‌آید، و حال آن‌که اهل زمین، محتاج‌ترین خلائق‌اند به سوی این، بگو که: آیا ایشان را چاره‌ای می‌باشد از سیّد و بزرگی که به سوی او محاکمه کنند.

پس اگر بگویند که: خلیفه (یعنی: سلطان عصر و خلفای جور حاکم ایشان است)، بگو که: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ تا ﴿خَالِدُونَ﴾[1]، یعنی: «خدا دوست و یار کسانی است که ایمان آورده‌اند و متولیّ امر ایشان است، بیرون می‌آورد ایشان را به توفیق و هدایت، از تاریکی‌های کفر و ضلالت به سوی نور ایمان (که هدایت به آن است)، و آنان که کافر شده‌اند (و حقّ را پوشیده‌اند)، دوستان ایشان شیاطین‌اند، و سایر اهل ضلالت و غوایت (که طاغوت بر ایشان اطلاق می‌شود)، بیرون می‌آورند این طواغیت، کافران را از نور ایمان به سوی تاریکی‌های کفر و ضلالت (این گروه طاغوت، با کافران ملازمان آتش دوزخ‌اند) و ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند» (که از آن بیرون نخواهند آمد).

و حضرت فرمود که: به جان خودم سوگند که در زمین و در آسمان، هیچ ولیّ و دوستی از برای خدای عزّ ذکره نیست، مگر آن‌که مؤیّد است (که خدا او را تأیید و تقویت فرموده)، و هر که مؤیّد شد، خطا نمی‌کند، و هیچ دشمنی از برای خدای عزّ ذکره در زمین نیست، مگر آن‌که

---

۱. بقره، ۲۵۷.

فَإِنْ قَالُوا: لَا نَعْرِفُ هٰذَا، فَقُلْ لَهُمْ: قُولُوا مَا أَحْبَبْتُمْ، أَبَى اللّٰهُ بَعْدَ مُحَمَّدٍﷺ أَنْ يَتْرُكَ الْعِبَادَ وَ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ؈: ثُمَّ وَقَفَ، فَقَالَ: هَاهُنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ بَابٌ غَامِضٌ، أَ رَأَيْتَ إِنْ قَالُوا: حُجَّةُ اللّٰهِ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: إِذَنْ أَقُولَ لَهُمْ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَ يَنْهىٰ، وَ لٰكِنْ لِلْقُرْآنِ أَهْلٌ يَأْمُرُونَ وَ يَنْهَوْنَ.

وَ أَقُولَ: قَدْ عَرَضَتْ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةٌ مَا هِيَ فِي السُّنَّةِ وَ الْحُكْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ، وَ لَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ، أَبَى اللّٰهُ ـ لِعِلْمِهِ بِتِلْكَ الْفِتْنَةِ ـ أَنْ تَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ، وَ لَيْسَ فِي حُكْمِهِ رَادٌّ لَهَا وَ مُفَرِّجٌ عَنْ أَهْلِهَا.

فَقَالَ: هَاهُنَا تَفْلُجُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ ذِكْرُهُ ـ قَدْ عَلِمَ بِمَا يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ، أَوْ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ، فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلاً.

قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: هَلْ تَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، دَلِيلُهُ مَا هُوَ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ؈: نَعَمْ، فِيهِ جُمَلُ الْحُدُودِ، وَ تَفْسِيرُهَا عِنْدَ الْحَكَمِ، فَقَالَ: أَبَى اللّٰهُ أَنْ يُصِيبَ عَبْداً بِمُصِيبَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ فِي نَفْسِهِ أَوْ مَالِهِ لَيْسَ فِي أَرْضِهِ مَنْ حُكْمُهُ قَاضٍ بِالصَّوَابِ فِي تِلْكَ الْمُصِيبَةِ.

قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: أَمَّا فِي هٰذَا الْبَابِ، فَقَدْ فَلَجْتَهُمْ بِحُجَّةٍ إِلَّا أَنْ يَفْتَرِيَ خَصْمُكُمْ عَلَى اللّٰهِ، فَيَقُولَ: لَيْسَ لِلّٰهِ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ حُجَّةٌ.

مخذول است (که خدا او را به خود واگذاشته)، و هر که مخذول شد، درست نمی‌رود و صواب نمی‌گوید. و چنانچه ناچار است که امر از آسمان فرود آید تا اهل زمین به آن حکم کنند، همچنین چاره‌ای نیست از این‌که باید والی و حافظی باشد.

پس اگر بگویند که ما، این والی را نمی‌شناسیم (یا این مطلب را نمی‌فهمیدیم)، به ایشان بگو که: هر چه دوست دارید و خواهید، بگویید که: خدا، ابا فرموده بعد از محمد که بندگان راوا گذارد، و حال آن‌که حجّتی بر ایشان نباشد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پس الیاس ایستاد (به جهت تعظیم و رعایت ادب)، یا توقّفی کرد، بعد از آن گفت: یا ابن رسول الله، در اینجا بابی است که خفایی دارد، مرا خبر ده، که اگر بگویند که: قرآن، حجت خداست، چه جواب می‌گویی؟ پدرم فرمود که: در این هنگام به ایشان می‌گویم که: قرآن، سخن‌گو نیست که امر و نهی کند، ولیکن قرآن را اهلی است که امر و نهی می‌کنند، و نیز می‌گویم که: بعضی از اهل زمین را مصیبتی رسیده (یعنی: قضیّه مشکله و مسأله معظله روی داده) که حکم آن در سنّت پیغمبر و در حکم اتّفاقی که در آن اختلاف نباشد، نیست و در قرآن نیز مذکور نیست، و خدا به جهت علمی که به این فتنه و آزمایش دارد، ابا فرموده که چنین چیزی در زمین ظاهر شود، و در حکم خدا چیزی که آن را ردّ کند و اندوه را از اهل آن برطرف نماید، نباشد.

الیاس گفت: در اینجا بر خصم غالب می‌شوید. یا ابن رسول الله، گواهی می‌دهم که خدای عزّ ذکره به یقین دانسته و علم دارد به آنچه به خلق می‌رسد از هر مصیبتی در زمین که خارج از نفس ایشان است، چون مال یا در نفس‌های ایشان از دین یا غیر آن، پس قرآن را وضع نموده تا دلیل بر آن و حکم آن باشد. بعد از آن، الیاس گفت که: یا ابن رسول الله، آیا می‌دانی که قرآن دلیل چیست؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: آری، مجمل همهٔ حدود خدا در آن است، و تفسیر و بیان آنها نزد حاکم و امام است. بعد از آن فرمود که: خدا ابا فرموده از این‌که بنده‌ای را مبتلا گرداند به مصیبتی در دین، یا در نفس، یا در مال آن بنده و در زمین خدا، حاکمی از جانب او نباشد که در این مصیبت به صواب حکم کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: الیاس به پدرم گفت که: امّا در این باب که اثبات امام است به سورهٔ قدر و غیر آن، از آنچه مذکور شد، بر دشمن غالبید به حجّتی که دارید، مگر آن‌که دشمن شما بر خدا افترا بندد، و بگوید که: خدای جلّ ذکره را حجّتی نیست، ولیکن مرا خبر ده از

وَلٰكِنْ أَخْبِرْنِي عَنْ تَفْسِيرِ ﴿لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ ما فاتَكُمْ﴾: مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيٌّ ﷺ ﴿وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ﴾ قَالَ: فِي أَبِي فُلَانٍ وَ أَصْحَابِهِ، وَاحِدَةٌ مُقَدَّمَةٌ، وَ وَاحِدَةٌ مُؤَخَّرَةٌ ﴿لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ ما فاتَكُمْ﴾ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيٌّ ﷺ ﴿وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ﴾ مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي عَرَضَتْ لَكُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَصْحَابُ الْحُكْمِ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ. ثُمَّ قَامَ الرَّجُلُ وَ ذَهَبَ، فَلَمْ أَرَهُ».

۶۴۶ / ۲. وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «بَيْنَا أَبِي جَالِسٌ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ إِذَا اسْتَضْحَكَ حَتّٰى اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ دُمُوعاً، ثُمَّ قَالَ: هَلْ تَدْرُونَ مَا أَضْحَكَنِي؟ قَالَ: فَقَالُوا: لَا، قَالَ: زَعَمَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّهُ مِنَ ﴿الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا﴾، فَقُلْتُ لَهُ: هَلْ رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، تُخْبِرُكَ بِوَلَايَتِهَا لَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مَعَ الْأَمْنِ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْحُزْنِ؟ قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ يَقُولُ: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ وَ قَدْ دَخَلَ فِي هٰذَا جَمِيعُ الْأُمَّةِ، فَاسْتَضْحَكْتُ.

ثُمَّ قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، أَنْشُدُكَ اللّٰهَ هَلْ فِي حُكْمِ اللّٰهِ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ

تفسیر ﴿لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلىٰ ما فاتَكُمْ﴾[۱]، یعنی: [«نرسیده و نخواهد رسید هیچ بلیّه در زمین و نه در نفس‌های شما، مگر آن‌که در لوح محفوظ ثبت شده، پیش از آن‌که نفسها یا آن مصیبت را بیافرینیم] تا اندوهگین نشوید و غم نخورید بر آنچه از شما فوت شده». حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه، از جملهٔ آن چیزهاست که علی علیه السلام به آن مخصوص گردیده (و مراد، این است که علی علیه السلام مخاطب است به این خطاب که در باب فوت امامت ظاهری و اظهار حق باطنی اندوه نخورد). ﴿وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ﴾[۲]، یعنی: «شادمان مگردید به آنچه داد شما را».

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: این آیه نازل شد در شأن ابی فلان (یعنی... و یاران او...) یکی مقدّم است و یکی مؤخّر (اما مقدّم، خلافت علی است که پیش از فوت رسول تصریح به آن شد، و امّا مؤخّر، فتنه خلافت... است که بعد از وفات رسول برپا کردند و حضرت هر دو را بیان فرموده و می‌فرماید:) غم مخورید بر آنچه شما را فوت شده از آنچه علی علیه السلام به آن مخصوص بود، و شاد مشوید به آنچه به شما داده از آن فتنه‌ای که بعد از رسول خدا شما را عارض شد.

پس الیاس گفت که: شهادت می‌دهم به این‌که شما صاحبان حکمی هستید که اختلافی در آن نیست. بعد از آن، بر خاست و رفت و او را ندیدم» (یعنی: از نظر غایب شد).

۶۴۶ / ۲ . از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در بین این‌که پدرم حضرت باقر علیه السلام نشسته بود و در نزد آن حضرت جماعتی بودند، ناگاه به خنده افتاد و چنان خندید که چشم‌های آن حضرت پر از اشک شد، بعد از آن فرمود که: آیا می‌دانید که چه چیز مرا به خنده آورده؟». امام صادق فرمود که: «آن جماعت عرض کردند: نه، پدرم فرمود که: ابن عبّاس گمان کرده بود که از جمله کسانی است که گفتند: پروردگار ما خداست، بعد از آن استقامت به هم رسانیدند.[۳] به او گفتم که: ای پسر عباس، آیا فرشتگان را دیده‌ای که تو را خبر دهند به دوستی خویش با تو در دنیا و آخرت با ایمنی از ترس و اندوه؟ حضرت فرمود که: ابن عباس گفت: به درستی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾[۴]، یعنی: «جز این نیست که مؤمنان برادرانند». و همهٔ امت در این حکم داخل‌اند. پس من خندیدم. چه، آیه بر مطلب دلالت نمی‌کند. بعد از آن، گفتم: راست گفتی که مؤمنان برادرانند، یا در آنچه

---

۱. حدید، ۲۳.　۲. همان.
۳. الَّذينَ قالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا (فصّلت، ۳۰).　۴. حجرات، ۱۰.

اخْتِلَافٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: لَا. فَقُلْتُ: مَا تَرىٰ فِي رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلاً أَصَابِعَهُ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ سَقَطَتْ، ثُمَّ ذَهَبَ وَ أَتىٰ رَجُلٌ آخَرُ، فَأَطَارَ كَفَّهُ، فَأُتِيَ بِهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ قَاضٍ، كَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ؟

قَالَ: أَقُولُ لِهٰذَا الْقَاطِعِ: أَعْطِهِ دِيَةَ كَفِّهِ، وَ أَقُولُ لِهٰذَا الْمَقْطُوعِ: صَالِحْهُ عَلىٰ مَا شِئْتَ، وَ ابْعَثْ بِهِ إِلىٰ ذَوَيْ عَدْلٍ.

قُلْتُ: جَاءَ الِاخْتِلَافُ فِي حُكْمِ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ، وَ نَقَضْتَ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ، أَبَى اللّٰهُ -عَزَّ ذِكْرُهُ- أَنْ يُحْدِثَ فِي خَلْقِهِ شَيْئاً مِنَ الْحُدُودِ لَيْسَ تَفْسِيرُهُ فِي الْأَرْضِ؛ اقْطَعْ قَاطِعَ الْكَفِّ أَصْلاً، ثُمَّ أَعْطِهِ دِيَةَ الْأَصَابِعِ، هٰكَذَا حُكْمُ اللّٰهِ لَيْلَةَ يَنْزِلُ فِيهَا أَمْرُهُ، إِنْ جَحَدْتَهَا بَعْدَ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، فَأَدْخَلَكَ اللّٰهُ النَّارَ، كَمَا أَعْمىٰ بَصَرَكَ يَوْمَ جَحَدْتَهَا عَلَى ابْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: فَلِذٰلِكَ عَمِيَ بَصَرِي، قَالَ: وَ مَا عِلْمُكَ بِذٰلِكَ؟ فَوَ اللّٰهِ، إِنْ عَمِيَ بَصَرُهُ إِلَّا مِنْ صَفْقَةِ جَنَاحِ الْمَلَكِ، قَالَ: فَاسْتَضْحَكْتُ، ثُمَّ تَرَكْتُهُ يَوْمَهُ ذٰلِكَ لِسَخَافَةِ عَقْلِهِ.

ثُمَّ لَقِيتُهُ، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، مَا تَكَلَّمْتَ بِصِدْقٍ مِثْلِ أَمْسِ، قَالَ لَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَ إِنَّ لِذٰلِكَ

گمان کرده‌ای بر سبیل تسلیم. ای پسر عبّاس، خدا را به خاطر تو می‌آورم و تو را به او سوگند می‌دهم که آیا در حکم خدای جلّ ذکره اختلافی هست؟

ابن عبّاس گفت: نه. گفتم: چه می‌بینی در باب مردی که شمشیر به انگشتان مردی بزند تا آن‌که آنها بیفتد بعد از آن برود و مردی دیگر بیاید و کف دست او را بپراند و جدا کند، و این مرافعه را به نزد تو آورند، و تو قاضی و حاکم باشی، چه خواهی کرد؟ ابن عبّاس گفت که: به این قطع کنندهٔ کف می‌گویم که: دیهٔ کف دست او را بده و به این مقطوع که کف او جدا شده، می‌گویم که: با او مصالحه کن بر آنچه خواهی، و او را می‌فرستم به سوی دو خداوند عدل. من گفتم که: اختلاف در حکم خدای عزّ ذکره لازم آمد، و قول اوّل را بر هم زدی (چه، در اوّل به مطالحه امر کرد و دویم حواله به دو عادل نمود، و در رجوع به سوی دو خداوندان عدل، اختلاف لازم می‌آید، به جهت اختلاف تقویم مقوّمین.

و اگر مراد ابن عبّاس حکومت باشد که آزاده را در این باب تابع بنده قرار دهد، وجه اختلاف، ظاهر است؛ زیرا که حکومت و حکم به اعطای دیهٔ هر یک، مستلزم قدر معین‌اند و مصالحه بر خلاف آن است). و خدا ابا فرموده از این‌که در خلق خود چیزی از حدود را احداث فرماید که تفسیر و بیان آن در زمین نباشد. آن‌که اصل کف را قطع کرده، کف او را قطع کن، بعد از آن دیهٔ انگشتان را به او بده. و این حکم خداست در شبی که امر او در آن فرود می‌آید (که عبارت است از شب قدر) که اگر آن را انکار کنی بعد از آن‌که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ای، خدا تو را داخل جهنم گرداند، چنان که چشم تو را کور گردانید در روزی که آن شب را انکار کردی در نزد علی بن ابی‌طالب ﷺ.

ابن عبّاس از روی انکار و تعجّب یا تصدیق آن حضرت، گفت که: به جهت همین انکار (یعنی: انکار شب قدر) چشم من کور شد؟ و حضرت فرمود که: تو علم به این نداری، پس به خدا سوگند، که کوری چشم ابن عبّاس نبود، مگر از زدن بال فرشته. و حضرت فرمود که: پس خندیدم و او را واگذاشتم آن روز، به جهت آن‌که عقل پا بر جایی نداشت. بعد از آن، او را ملاقات کردم و گفتم: ای پسر عبّاس، هرگز تکلّم به سخن راستی نکردی، چون دیروز که اقرار نمودی که کوری چشمت برای انکار شب قدر است، علی بن ابی‌طالب ﷺ به تو فرمود که: شب قدر در هر سالی هست، و در آن شب، همهٔ امری که در سال اتّفاق می‌افتد، فرود می‌آید و بعد از رسول خدا ﷺ، این امر را والیان چنداند. تو به آن حضرت عرض کردی که:

الْأَمْرِ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ. فَقُلْتَ: مَنْ هُمْ؟ فَقَالَ: أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ. فَقُلْتَ: لَا أَرَاهَا كَانَتْ إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَتَبَدّىٰ لَكَ الْمَلَكُ الَّذِي يُحَدِّثُهُ. فَقَالَ: كَذَبْتَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ، رَأَتْ عَيْنَايَ الَّذِي حَدَّثَكَ بِهِ عَلِيٌّ ـ وَ لَمْ تَرَهُ عَيْنَاهُ، وَ لٰكِنْ وَعىٰ قَلْبُهُ، وَ وُقِرَ فِي سَمْعِهِ ـ ثُمَّ صَفَقَكَ بِجَنَاحِهِ فَعَمِيتَ.

قَالَ: فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا اخْتَلَفْنَا فِي شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّٰهِ. فَقُلْتُ لَهُ: فَهَلْ حَكَمَ اللّٰهُ فِي حُكْمٍ مِنْ حُكْمِهِ بِأَمْرَيْنِ؟ قَالَ: لَا. فَقُلْتُ: هَاهُنَا هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ».

٦٤٧ / ٣. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «قَالَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ يَقُولُ: يَنْزِلُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. وَ الْمُحْكَمُ لَيْسَ بِشَيْئَيْنِ، إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ وَاحِدٌ، فَمَنْ حَكَمَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ، فَحُكْمُهُ مِنْ حُكْمِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ وَ مَنْ حَكَمَ بِأَمْرٍ فِيهِ اخْتِلَافٌ، فَرَأىٰ أَنَّهُ مُصِيبٌ، فَقَدْ حَكَمَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ؛ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلىٰ وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً، يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا، وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا، وَ إِنَّهُ لَيَحْدُثُ لِوَلِيِّ الْأَمْرِ سِوىٰ ذٰلِكَ كُلَّ يَوْمٍ عِلْمُ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الْخَاصُّ وَ الْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلُ مَا يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

ایشان کیانند؟

فرمود که: من و یازده تن از صلب من که امامان محدَّث‌اند. تو عرض کردی که: شب قدر را اعتقاد ندارم که بوده باشد، مگر با رسول خداﷺ (که چون آن حضرت از دنیا رفت، شب قدر تمام شد). پس آن فرشته که علی‌ؑ را حدیث می‌کرد، از برای تو ظاهر شد و گفت: ای عبدالله، دروغ گفتی، چشم‌های من دید آنچه را که علی‌ؑ تو را به آن خبر داد و چشم‌های آن حضرت آن را ندید (یعنی: من آن فرشته که علی را حدیث می‌کرد، دیدم و علی‌ؑ او را ندید ولیکن آنچه آن فرشته گفت در دل آن حضرت جاکرد و در گوش او قرار گرفت). بعد از آن، آن فرشته بال خویش را به تو زد و به این سبب کور شدی.

حضرت فرمود که: پس ابن عبّاس گفت که: آنچه ما در آن اختلاف کردیم، حکم آن مفوّض است به خدا. من به او گفتم که: آیا خدا در حکمی از احکام خود به دو امر حکم فرموده؟ گفت: نه. گفتم: در اینجا خود هلاک شدی و دیگران را هلاک گردانیدی».

۶۴۷ / ۳. و به همین اسناد از امام محمد باقرؑ روایت است که فرمود: «خدای عزّوجلّ در باب شب قدر فرموده است که: ﴿فيها يُفْرَقُ كُلُّ أمْرٍ حَكيمٍ﴾[۱]». حضرت فرمود که: «خدا می‌فرماید که: هر امر محکمی در شب قدر فرود می‌آید. و محکم، دو چیز نیست، بلکه آن یک چیز است. پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی نباشد، به حکم خدای عزّوجلّ حکم کرده است. پس هر که حکم کند به چیزی که در آن اختلافی باشد و چنان بیند که صوابْ کار است، به حکم طاغوت حکم کرده است. به درستی که در شب قدر، تفسیر همهٔ امور، سال به سال، بر ولیّ این امر (که امام است) فرود می‌آید، و در آن مأمور می‌شود در امر خویش به اموری چند که چنین و چنین (کنایه است از آن) و در امر مردم، به اموری چند همچنین.

و به درستی که حادث می‌شود از برای ولیّ این امر، علم خاصّ خدای عزّوجلّ و آنچه مکنون و عجیب و مخزون است در هر روز غیر از این، به قدر آنچه در این شب فرود می‌آید از امر». بعد از آن، این آیه را خواند که: ﴿وَ لَوْ أنَّ ما فی الْأرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أقْلامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللّهِ إنَّ اللّهَ عَزيزٌ حَكيمٌ﴾[۲]، یعنی: «و اگر بودی آنچه در زمین است از درختان، قلم‌ها و دریای محیط (با وسعتی که دارد) مداد دهد آن را از پس آن، و بعد از

---

۱. دخان، ۴. ۲. لقمان، ۲۷.

٦٤٨ / ٤. وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ـ يَقُولُ: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ صَدَقَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، أَنْزَلَ اللّٰهُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: لَا أَدْرِي.

قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ، قَالَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: وَ هَلْ تَدْرِي لِمَ هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: لِأَنَّهَا ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ وَ إِذَا أَذِنَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِشَيْءٍ، فَقَدْ رَضِيَهُ.

﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ يَقُولُ: تُسَلِّمُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ، مَلَائِكَتِي وَ رُوحِي بِسَلَامِي مِنْ أَوَّلِ مَا يَهْبِطُونَ إِلىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ.

ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ كِتَابِهِ: ﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾

فنای آب مداد شدهٔ آن، هفت دریای دیگر مانند آن، و به آن قلم‌ها و این مدادها کتابت کنند، علوم خدا به پایان نرسد و تمام نشود. به درستی که خدا، غالب است بر هر چیز و داناست به همه چیز» (که چیزی از فرمان و علم و حکمت او بیرون نیست).

۶۴۸ / ۴. و به همین اسناد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرمود: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾، راست گفته است خدای عزّوجلّ که قرآن را در شب قدر فرو فرستاده است. ﴿وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾[1]، رسول خدا فرمود: نمی‌دانم که شب قدر چیست و چه حکم دارد؟ خدای عزّوجلّ فرمود که: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾[2]، یعنی: «شب قدر بهتر است از هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد». خدا به رسول خود فرمود که: آیا می‌دانی که چرا این شب از هزار ماه بهتر است؟ رسول عرض کرد: نه، خدا فرمود که: از برای این‌که این شب چنان است که فرشتگان و روح در آن فرود می‌آیند به اذن پروردگار خویش، از هر کاری. و هرگاه خدا در چیزی اذن دهد، البته آن را پسندیده و به آن راضی است. ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ خدا می‌فرماید که: فرشتگان و روح من سلام می‌کنند بر تو یا محمد، به سلام من (یعنی: سلام مرا به تو می‌رسانند)، از اوّل فرود آمدن ایشان تا طلوع صبح بعد از آن.

در بعضی از کتاب خویش (که قرآن است) یا در بعضی از مواضع آن، فرموده است که: ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً﴾[3]، یعنی: «و بپرهیزید فتنه را که البته نمی‌رسد به کسانی که ستم کرده‌اند از شما در حالتی که اختصاص داشته باشد به ایشان» (بلکه عام باشد و به ظالم و غیر ظالم اثر آن برسد، و شآمت آن به همه سرایت کند. و گمان فقیر چنان است که ناسخین این آیه را غلط نوشته‌اند و در روایت لتصیبنّ بوده، چنانچه آخر روایت صریح است در این. و در مجمع البیان این قرائت را نسبت به امیر المؤمنین و امام محمد باقر علیه السلام و ربیع بن انس و زید بن ثابت و ابوالعالیه داده، و این روایت دلالت می‌کند بر این‌که حضرت سیّد السّاجدین زین العابدین علیه السلام نیز چنین قرائت می‌فرموده و ناسخین که لا تصیبن نوشته‌اند، منشأ اشتباه ایشان آن است که در قرآن، لا تصیبنّ مکتوب است و قرائت مشهوره نیز آن است، و در رسم الخط قرآنی، بنابر طریقهٔ عثمانی که در نوشتن قرآن معمول بوده،

---

۱. قدر، ۱ و ۲.
۲. قدر، ۳.
۳. انفال، ۲۵.

فِي ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾، وَ قَالَ فِي بَعْضِ كِتَابِهِ ﴿وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾.

يَقُولُ فِي الْآيَةِ الْأُولَىٰ: إِنَّ مُحَمَّداً حِينَ يَمُوتُ يَقُولُ أَهْلُ الْخِلَافِ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مَضَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ فَهٰذِهِ فِتْنَةٌ أَصَابَتْهُمْ خَاصَّةً، وَ بِهَا ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ؛ لِأَنَّهُمْ إِنْ قَالُوا: لَمْ تَذْهَبْ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِيهَا أَمْرٌ، وَ إِذَا أَقَرُّوا بِالْأَمْرِ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ صَاحِبٍ بُدٌّ».

۶۴۹ / ۵. وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؈، قَالَ: «كَانَ عَلِيٌّ ؈ كَثِيراً مَا يَقُولُ: اجْتَمَعَ التَّيْمِيُّ وَ الْعَدَوِيُّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ يَقْرَأُ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ بِتَخَشُّعٍ وَ بُكَاءٍ، فَيَقُولَانِ: مَا أَشَدَّ رِقَّتَكَ لِهٰذِهِ السُّورَةِ! فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِمَا رَأَتْ عَيْنِي، وَ وَعَىٰ قَلْبِي، وَ لِمَا يَرَىٰ قَلْبُ هٰذَا مِنْ بَعْدِي.

فَيَقُولَانِ: وَ مَا الَّذِي رَأَيْتَ؟ وَ مَا الَّذِي يَرَىٰ؟

امثال این الف نوشته نمی‌شده و لا تصیبنّ و لتصیبنّ در صورت کتابت، با هم فرقی نداشته‌اند، بلکه فرق در تلفّظ و إعراب آن بوده، که در اوّل، بر سر لام، خنجری می‌گذاشتند و در دویم، فتحه. و بنابر این معنی آیه این می‌شود که: آن فتنه عموم ندارد بلکه مخصوص ظالمان است).

و حضرت فرمود که: «این آیه و فتنه‌ای که در آن مذکور است، در باب ﴿إِنّا أَنْزَلْناهُ فی لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ است و خدا در بعضی از مواضع کتاب خویش فرموده: ﴿وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللّهُ الشّاكِرِينَ﴾[1]، یعنی: و نیست محمد (که بنده ستوده خداست)، مگر فرستاده‌ای از نزد خدا که فرستادگان بسیار پیش از او گذشته‌اند. پس مردن بر او محال نیست، و او نیز در گذرد. آیا پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود، باز می‌گردید بر پاشنه‌های خویش؟ (یعنی: مرتد می‌شوید؟) و هر که باز گردد بر پاشنه‌های خویش، پس هرگز خدا را ضرر نرساند به چیزی از ضرر و زود باشد که خدا شکر کنندگان را جزا دهد».

و حضرت فرمود که: «خدا در آیهٔ اوّل می‌فرماید که: در هنگامی که محمد ﷺ می‌میرد، آنها که مخالفت امر خدای عزّوجلّ می‌کنند، می‌گویند که شب قدر با رسول خدا گذشت و به مردن آن حضرت برطرف شد. پس همین فتنه و آزمایشی است که به ایشان رسید؛ در حالتی که اختصاص به ایشان داشت و به همین فتنه بر پاشنه‌های خویش برگشتند و مرتد شدند؛ زیرا که ایشان اگر بگویند که شب قدر نرفته، بلکه در هر سال هست، پس چاره‌ای نیست از این‌که خدای عزّوجلّ را در آن امری می‌باشد و چون به امر اقرار کنند، آن را چاره‌ای نیست از صاحبی و باید که امر به صاحب امر برسد».

۶۴۹ / ۵. و از امام جعفر صادق ﷺ روایت است که آن حضرت فرمود که: «علی ﷺ، در بسیاری از اوقات می‌فرمود که: تیمی و عدوی (که ابوبکر و عمراند)، در نزد رسول خدا جمع می‌شدند، و آن حضرت سورهٔ انّا انزلناه را می‌خواند، با خشوع و نهایت فروتنی و گریه، پس به آن حضرت گفتند که: چه چیز رقّت تو را سخت گردانیده یا چه سخت است رقّت و گریهٔ تو برای این سوره؟ رسول ﷺ فرمود که: گریهٔ من برای آن چیزی است که چشم من دیده، و در دل من جا گرفته، و به جهت آن چیزی است که دل این (یعنی: علی ﷺ)، می‌بیند که بعد از

---

۱. آل عمران، ۱۴۴.

قَالَ: فَيَكْتُبُ لَهُمَا فِي التُّرَابِ: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ: هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ بَعْدَ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿كُلِّ أَمْرٍ﴾؟ فَيَقُولاَنِ: لاَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْلَمَانِ مَنِ الْمُنْزَلُ إِلَيْهِ بِذٰلِكَ؟ فَيَقُولاَنِ: أَنْتَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ. فَيَقُولُ: نَعَمْ.

فَيَقُولُ: هَلْ تَكُونُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ مِنْ بَعْدِي؟ فَيَقُولاَنِ: نَعَمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: فَهَلْ يَنْزِلُ ذٰلِكَ الْأَمْرُ فِيهَا؟ فَيَقُولاَنِ: نَعَمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: إِلىٰ مَنْ؟ فَيَقُولاَنِ: لَا نَدْرِي، فَيَأْخُذُ بِرَأْسِي وَ يَقُولُ: إِنْ لَمْ تَدْرِيَا فَادْرِيَا، هُوَ هٰذَا مِنْ بَعْدِي.

قَالَ: فَإِنْ كَانَا لَيَعْرِفَانِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مِنْ شِدَّةِ مَا يُدَاخِلُهُمَا مِنَ الرُّعْبِ».



٦٥٠ / ٦. وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؈، قَالَ: «يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ، خَاصِمُوا بِسُورَةِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ تَفْلُجُوا، فَوَ اللّٰهِ، إِنَّهَا لَحُجَّةُ اللّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ، وَ إِنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا.

يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ، خَاصِمُوا بِـ ﴿حم ○ وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ○ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾ فَإِنَّهَا لِوُلَاةِ الْأَمْرِ خَاصَّةً بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ.

يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ، يَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾».

قِيلَ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، نَذِيرُهَا مُحَمَّدٌ ﷺ، قَالَ: «صَدَقْتَ، فَهَلْ كَانَ نَذِيرٌ ـ وَ هُوَ حَيٌّ ـ مِنَ الْبَعَثَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ؟» فَقَالَ السَّائِلُ: لَا، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؈: «أَ رَأَيْتَ بَعِيثَهُ،

من، چه خواهد شد.

ایشان گفتند که آنچه تو دیده‌ای و آنچه او می‌بیند چه چیز است؟ حضرت فرمود که: پیغمبر این آیه را که ﴿تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ است، از برای آن ابوبکر و عمر در خاک با انگشت نوشت، بعد از آن فرمود که: آیا چیزی باقی مانده که فرود نیامده باشد بعد از قول خدای عزّوجلّ که می‌فرماید: ﴿كُلِّ أَمْرٍ﴾، یعنی: «هر امری و هر چیزی». آن دو گفتند: نه. پیغمبر فرمود: آیا می‌دانید که کیست آن‌که این امر به سوی او فرود آورده می‌شود؟ گفتند که: تویی ای رسول خدا. پیغمبر فرمود: آری، بعد از آن، فرمود که: آیا شب قدر بعد از من می‌باشد؟ گفتند: آری. پیغمبر فرمود که: آیا این امر، در آن فرود می‌آید؟ گفتند: آری. فرمود که: به سوی کی فرود می‌آید؟ گفتند: نمی‌دانیم. پس پیغمبر سر مرا گرفت و فرمود؟ اگر نمی‌دانید، بدانید که آن‌که این امر بر او فرود می‌آید بعد از من، همین است.

حضرت فرمود که: ابوبکر و عمر به یقین این شب قدر را می‌شناختند و می‌دانستند از سختی آنچه در دل ایشان داخل می‌شد از کمال خوف» (یعنی: در شب قدر).

۶۵۰ / ۶. و از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود که: «ای گروه شیعیان، با مخالفان گفت‌وگو کنید به سورهٔ انّا انزلناه تا بر ایشان غالب شوید. پس به خدا سوگند که این سوره حجّت خدای تبارک و تعالی است بر جمیع خلائق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. و به درستی که این سوره، سیّد و بزرگ دین شما است و این سوره، غایت و منتهای علم ما است (چه در شب قدر، تفصیل امور محتومه که در عرض سال حادث می‌شود به ایشان تعلیم می‌شود).

ای گروه شیعیان، گفت‌وگو کنید با دشمنان ما به ﴿حم * وَ الْكِتابِ الْمُبينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ في لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرينَ﴾[1]؛ زیرا که این شب، از برای والیان امر امامت است؛ بخصوص بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله.

ای گروه شیعیان، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید که: ﴿وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلّا خَلا فيها نَذيرٌ﴾[2]». به حضرت عرض شد که: یا ابا جعفر، نذیر و ترسانندهٔ این امّت، محمد صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود که: «راست گفتی، پس آیا نذیری بود در حال حیات آن حضرت از جهت فرستادن یا از فرستادگان او در اطراف زمین؟» سائل عرض کرد: نه. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «مرا خبر ده

۱. دخان، ۱ـ۳.
۲. فاطر، ۲۴.

أَ لَيْسَ نَذِيرَهُ، كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فِي بِعْثَتِهِ مِنَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ نَذِيرٌ؟» فَـقَالَ: بَلىٰ، قَالَ: «فَكَذٰلِكَ لَمْ يَمُتْ مُحَمَّدٌ ﷺ إِلَّا وَ لَهُ بَعِيثٌ نَذِيرٌ».

قَالَ: «فَإِنْ قُلْتُ: لَا، فَقَدْ ضَيَّعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِنْ أُمَّتِهِ». قَالَ: وَ مَا يَكْفِيهِمُ الْقُرْآنُ؟ قَالَ: «بَلىٰ، إِنْ وَجَدُوا لَهُ مُفَسِّراً». قَالَ: وَ مَا فَسَّرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ؟ قَالَ: «بَلىٰ، قَدْ فَسَّرَهُ لِرَجُلٍ وَاحِدٍ، وَ فَسَّرَ لِلْأُمَّةِ شَأْنَ ذٰلِكَ الرَّجُلِ، وَهُـوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ».

قَالَ السَّائِلُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، كَأَنَّ هٰذَا أَمْرٌ خَاصٌّ لَا يَحْتَمِلُهُ الْعَامَّةُ؟ قَالَ: «أَبَى اللّٰهُ أَنْ يُعْبَدَ إِلَّا سِرّاً حَتّىٰ يَأْتِيَ إِبَّانُ أَجَلِهِ الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ دِينُهُ، كَمَا أَنَّهُ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مَعَ خَدِيجَةَ مُسْتَتِراً حَتّىٰ أُمِرَ بِالْإِعْلَانِ».

قَالَ السَّائِلُ: يَنْبَغِي لِصَاحِبِ هٰذَا الدِّينِ أَنْ يَكْتُمَ؟ قَالَ: «أَ وَ مَا كَتَمَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ يَوْمَ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ حَتّىٰ ظَهَرَ أَمْرُهُ؟» قَالَ: بَلىٰ، قَالَ: «فَكَـذٰلِكَ أَمْرُنَا حَتّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ».

۶۵۱ / ۷. وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «لَقَدْ خَلَقَ اللّٰهُ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَوَّلَ مَا خَلَقَ الدُّنْيَا؛ وَ لَقَدْ خَلَقَ فِيهَا أَوَّلَ نَبِيٍّ يَكُونُ، وَ أَوَّلَ وَصِيٍّ يَكُونُ؛ وَ لَقَدْ قَضىٰ أَنْ يَكُونَ فِي كُلِّ سَنَةٍ لَيْلَةٌ يَهْبِطُ فِيهَا بِتَفْسِيرِ الْأُمُورِ إِلىٰ مِثْلِهَا مِنَ السَّنَةِ الْـمُقْبِلَةِ؛ مَـنْ

که آیا فرستادهٔ آن حضرت نذیر نبود از جانب او، چنانچه رسول‌ﷺ در بعثت خویش از جانب خدای عزّوجلّ نذیر بود؟» سائل عرض کرد: بلی، نذیر بود. حضرت فرمود: «پس همچنین محمدﷺ از دنیا نرفت، مگر آن‌که او را فرستاده‌ای است که نذیر است».

و فرمود که: «اگر بگویی: نه، لازم می‌آید که رسول خداﷺ ضایع گذاشته باشد کسانی را که در صلب‌های مردانند از امّت خود». سائل عرض کرد که: قرآن ایشان را کفایت نمی‌کند؟ حضرت فرمود: «بلی، کفایت می‌کند، ولیکن اگر از برای آن مفسّری را بیابند که آن را تفسیر کند». سائل عرض کرد که: رسول خدا آن را تفسیر نفرمود؟ فرمود: «بلی، تفسیر فرمود، امّا آن را از برای یک کس تفسیر فرمود و برای امّت حال و فضایل آن کس را بیان فرمود و آن، علی بن ابی‌طالب است». سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، گویا این امری است که سنّیان آن را قبول ندارند. حضرت فرمود که: «خدا ابا فرموده از آن‌که پرستیده شود مگر از روی پنهانی، تا آن‌که بیاید زمان حلول مدّتی که خدا قرار داده که دین آن جناب در آن هویدا گردد، چنانچه رسول خداﷺ با خدیجه‌ؑ اسلام را از مشرکان پنهان می‌نمود، تا به آشکار کردن آن مأمور شد».

سائل عرض کرد که: صاحب این دین را سزاوار است که کتمان کند؟ حضرت فرمود که: «آیا علی بن ابی‌طالب‌ؑ کتمان نفرمود در روزی که با رسول خداﷺ اسلام آورد تا امر آن حضرت ظاهر گردید؟» سائل عرض کرد: بلی، حضرت فرمود که: «پس همچنین است کار ما (یا ما چنین مأمور شده‌ایم و امر می‌فرماییم) ﴿حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ﴾[1]، یعنی: تا برسد کتاب (یعنی: آنچه خدا آن را نوشته و واجب گردانیده)، به غایت مدّت خود» (و مدّت آن منقضی گردد).

۶۵۱ / ۷. و از امام محمد باقرؑ روایت است که آن حضرت فرمود که: «هر آینه خدای جلّ ذکره شب قدر را آفرید در اوّل آفریدن دنیا، و آفرید در آن شب، اول پیغمبری را که موجود می‌شد، و اوّل جانشین پیغمبری را که به هم می‌رسید. و به تحقیق که خدا حکم فرموده که در هر سال، شبی باشد که فرشتگان در آن فرود آیند با بیان تمام امور که اتّفاق می‌افتد تا مثل آن شب از سال آینده. و هر که این را انکار کند، علم خدای عزّوجلّ را بر او

۱. بقره، ۲۳۵.

جَحَدَ ذٰلِكَ، فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- عِلْمَهُ؛ لِأَنَّهُ لَا يَقُومُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ وَ الْمُحَدَّثُونَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ بِمَا يَأْتِيهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مَعَ الْحُجَّةِ الَّتِي يَأْتِيهِمْ بِهَا جَبْرَئِيلُ عليه السلام».

قُلْتُ: وَ الْمُحَدَّثُونَ أَيْضاً يَأْتِيهِمْ جَبْرَئِيلُ أَوْ غَيْرُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عليهم السلام؟

قَالَ: «أَمَّا الْأَنْبِيَاءُ وَ الرُّسُلُ -صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِمْ- فَلَا شَكَّ، وَ لَا بُدَّ لِمَنْ سِوَاهُمْ -مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ خُلِقَتْ فِيهِ الْأَرْضُ إِلىٰ آخِرِ فَنَاءِ الدُّنْيَا- أَنْ يَكُونَ عَلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ حُجَّةٌ، يَنْزِلُ ذٰلِكَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ إِلىٰ مَنْ أَحَبَّ مِنْ عِبَادِهِ.

وَ ايْمُ اللّٰهِ، لَقَدْ نَزَلَ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ بِالْأَمْرِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ عَلىٰ آدَمَ؛ وَ ايْمُ اللّٰهِ، مَا مَاتَ آدَمُ إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ، وَ كُلُّ مَنْ بَعْدَ آدَمَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَدْ أَتَاهُ الْأَمْرُ فِيهَا، وَ وَضَعَ لِوَصِيِّهِ مِنْ بَعْدِهِ.

وَ ايْمُ اللّٰهِ، إِنْ كَانَ النَّبِيُّ لَيُؤْمَرُ فِيمَا يَأْتِيهِ مِنَ الْأَمْرِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ آدَمَ إِلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله: أَنْ أَوْصِ إِلىٰ فُلَانٍ، وَ لَقَدْ قَالَ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- فِي كِتَابِهِ لِوُلَاةِ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله خَاصَّةً: ﴿وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ إِلىٰ قَوْلِهِ: ﴿فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ يَقُولُ: أَسْتَخْلِفُكُمْ لِعِلْمِي وَ دِينِي وَ عِبَادَتِي بَعْدَ نَبِيِّكُمْ كَمَا اسْتَخْلَفَ وُصَاةَ آدَمَ مِنْ بَعْدِهِ

ردّ کرده است؛ زیرا که پیغمبران و رسولان و محدّثان برپا نمی‌باشند، مگر این‌که بر ایشان حجّتی باشد به وساطت آنچه به ایشان می‌رسد در این شب، یا حجّتی که جبرئیل علیه السلام در اوقات دیگر به نزد ایشان می‌آورد».

راوی می‌گوید که: گفتم: محدّثان نیز جبرئیل علیه السلام، یا غیر او از فرشتگان به نزد ایشان می‌آیند؟ حضرت فرمود که: «امّا پیغمبران و رسولان، پس شکّی در نزول جبرئیل و فرشتگان بر ایشان نیست، و چاره‌ای نیست کسی را که غیر ایشان باشد از روز اوّل که زمین در آن خلق شده تا آخر تمام شدن دنیا از این‌که بر اهل زمین حجّتی باشد، و این حجّت در آن شب فرود می‌آید به سوی کسی که محبوب‌تر است از بندگان خدا (که خدا او را از جمیع بندگان خویش دوست‌تر می‌دارد). و هر آینه به خدا سوگند، که روح و فرشتگان در شب قدر فرود آمدند با امر بر حضرت آدم. و به خدا سوگند، که آدم از دنیا نرفت مگر آن‌که او را وصیی بود، و هر که بعد از آدم بود از پیغمبران، او را در این شب آن امر آمده، و آن را از برای وصی خویش، وضع فرموده و قرار داد نموده، و به خدا سوگند، که هر پیغمبری از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله، مأمور می‌گردید و در آنچه از امر در این شب بر او وارد می‌شد، که وصیّت کن به سوی فلان و او را جانشین خود گردان.

و هر آینه به حقیقت که خدای عزّوجلّ در کتاب خویش، به والیان امر بعد از محمد صلی الله علیه و آله، بخصوص فرموده که: ﴿وَعَدَ اللّٰهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الْأَرْضِ کَما اسْتَخْلَفَ﴾ تا فرمودهٔ آن جناب: ﴿فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ﴾» (و آنچه از وسط آیهٔ شریفهٔ ذکر نشده این است که: ﴿الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذی ارْتَضیٰ لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ﴾[1])؛ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داده است که هر آینه حتماً آنها را در زمین خلیفه گرداند، همان‌طور که قبل‌تر از آنها را خلیفه قرار داد. هر آینه متمکّن و ثابت و پا بر جای گرداند از برای ایشان دین ایشان را، آن دینی که خدا پسندیده برای ایشان، و هر آینه بدل دهد ایشان را از پس ترس ایشان ایمنی، در حالتی که بترسند مرا (که شریک نسازند به من چیزی را). و هر که کافر شود بعد از این، پس آن گروه که کافر شده‌اند، ایشان کاملان در فسق‌اند». و حضرت

---

۱. نور، ۵۵.

حَتّىٰ يَبْعَثَ النَّبِيَّ الَّذِي يَلِيهِ ﴿يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ يَقُولُ: يَعْبُدُونَنِي بِإِيمَانٍ لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ ، فَمَنْ قَالَ غَيْرَ ذٰلِكَ ﴿فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ﴾.

فَقَدْ مَكَّنَ وُلَاةَ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ﷺ بِالْعِلْمِ، وَ نَحْنُ هُمْ؛ فَاسْأَلُونَا، فَإِنْ صَدَقْنَاكُمْ فَأَقِرُّوا، وَ مَا أَنْتُمْ بِفَاعِلِينَ: أَمَّا عِلْمُنَا فَظَاهِرٌ؛ وَ أَمَّا إِبَّانُ أَجَلِنَا ـ الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ الدِّينُ مِنَّا حَتّىٰ لَا يَكُونَ بَيْنَ النَّاسِ اخْتِلَافٌ ـ فَإِنَّ لَهُ أَجَلاً مِنْ مَمَرِّ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ إِذَا أَتىٰ ظَهَرَ، وَ كَانَ الْأَمْرُ وَاحِداً.

وَ ايْمُ اللّٰهِ، لَقَدْ قُضِيَ الْأَمْرُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ اخْتِلَافٌ، وَ لِذٰلِكَ جَعَلَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ لِيَشْهَدَ مُحَمَّدٌ ﷺ عَلَيْنَا، وَ لِنَشْهَدَ عَلىٰ شِيعَتِنَا، وَ لِتَشْهَدَ شِيعَتُنَا عَلَى النَّاسِ، أَبَى اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَنْ يَكُونَ فِي حُكْمِهِ اخْتِلَافٌ، أَوْ بَيْنَ أَهْلِ عِلْمِهِ تَنَاقُضٌ».

ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ : «فَضْلُ إِيمَانِ الْمُؤْمِنِ بِجُمْلَةِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ وَ بِتَفْسِيرِهَا عَلىٰ مَنْ لَيْسَ مِثْلَهُ فِي الْإِيمَانِ بِهَا كَفَضْلِ الْإِنْسَانِ عَلَى الْبَهَائِمِ، وَ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ لَيَدْفَعُ بِالْمُؤْمِنِينَ بِهَا عَنِ الْجَاحِدِينَ لَهَا فِي الدُّنْيَا ـ لِكَمَالِ عَذَابِ الْآخِرَةِ لِمَنْ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَتُوبُ مِنْهُمْ ـ مَا يَدْفَعُ بِالْمُجَاهِدِينَ عَنِ الْقَاعِدِينَ، وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ فِي هٰذَا الزَّمَانِ جِهَاداً إِلَّا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ وَ الْجِوَارَ».

فرمود که: «خدا می‌فرماید که: شما را خلیفه می‌گردانم برای علم و دین و عبادت خویش، بعد از پیغمبر شما؛ چنانچه خلیفه گردانیده شدند اوصیای آدم بعد از آدم تا برانگیخته می‌شد آن پیغمبری که او را در پهلو در می‌آمد و بعد از او بوده».

حضرت در بیان ﴿يَعْبُدُونَنِى لاَ يُشْرِكُونَ بِى شَيْئاً﴾، فرمود که: «می‌فرماید: مرا عبادت می‌کنند، با ایمان به این‌که هیچ پیغمبری بعد از محمدﷺ نیست. پس هر که غیر این را بگوید، پس آن گروه کاملانِ در فسق‌اند.

پس به حقیقت که خدا والیان امر را بعد از محمدﷺ، تمکن و دسترس داده است به علم. و ماییم آن والیان که به علم آراسته‌ایم. پس از ما سؤال کنید اگر ما را راست‌گو یافتید، به ولایت ما اقرار کنید، و حال آن‌که شما کنندهٔ این کار نیستید، و اقرار نخواهید کرد، امّا علم ما ظاهر و هویداست، و امّا زمان حلول مدّت ما که دین خدا در آن زمان از ما ظاهر می‌گردد، به مرتبه‌ای که در میان مردمان اختلافی نباشد، و آن را وقتی است و نهایتی که از گذشتن شب‌ها و روزها به هم خواهد رسید، و چون آن زمان بیاید، دین خدا ظاهر شود و امر، یکی گردد.

و به خدا سوگند که کاری که حکم خدا به آن تعلّق گرفته، گذارده شده و آن امر، این است که در میان مؤمنان، اختلافی نباشد. و برای همین، خدا ایشان را گواهان بر مردمان گردانیده تا آن‌که محمدﷺ بر ما گواهی دهد، و ما بر شیعیان خویش گواهی دهیم، و شیعیان ما بر سایر مردم گواهی دهند، و خدای عزّوجلّ إبا و امتناع فرموده از این‌که در حکمش اختلافی باشد، یا در میانهٔ اهل علمش، تناقص باشد» (که با یکدیگر ضدّیت داشته باشند).

بعد از آن حضرت باقرؑ فرمود که: «افزونی ایمان مؤمن به تمام سورهٔ انّا انزلناه (یا بر وجه کلّی که بر جزئیّات آن منطبق شود، یا به مجمل آن) و تفسیر آن بر کسی که در ایمان به آن، مثل او نباشد، چون افزونی انسان بر چهارپایان است.

(و در بعضی از نُسَخ کافی به جای بجملهٔ انّا انزلناه. بحمله انّا انزلناه به حای حطیّ و اضافهٔ به ضمیر غایب، که راجع به مؤمن است، واقع شده و معنی آن این است که: این فضیلت، به سبب حمل انّا انزلناه و اعتقاد به آن است).

و به درستی که خدای عزّوجلّ به وساطت آنها که به این سوره ایمان دارند، در دنیا عذاب را دفع می‌کنند از کسانی که این سوره را انکار دارند، تا عذاب آخرت کامل باشد برای آن کسی که خدا می‌داند که توبه نخواهد کرد از این جماعت منکرین، به اندازهٔ آنچه به سبب آنان که

٦٥٢ / ٨. قَالَ: وَ قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ ؑ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، لَا تَغْضَبْ عَلَيَّ، قَالَ: «لِمَا ذَا؟» قَالَ: لِمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، قَالَ: «قُلْ». قَالَ: وَ لَا تَغْضَبُ؟ قَالَ: «وَ لَا أَغْضَبُ». قَالَ: أَ رَأَيْتَ قَوْلَكَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ تَنَزُّلِ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا إِلَى الْأَوْصِيَاءِ: يَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ قَدْ عَلِمَهُ، أَوْ يَأْتُونَهُمْ بِأَمْرٍ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَعْلَمُهُ، وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ مَاتَ وَ لَيْسَ مِنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ إِلَّا وَ عَلِيٌّ ؑ لَهُ وَاعٍ؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ: «مَا لِي وَ لَكَ أَيُّهَا الرَّجُلُ؟ وَ مَنْ أَدْخَلَكَ عَلَيَّ؟» قَالَ: أَدْخَلَنِي عَلَيْكَ الْقَضَاءُ لِطَلَبِ الدِّينِ.



قَالَ: «فَافْهَمْ مَا أَقُولُ لَكَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ، لَمْ يَهْبِطْ حَتّٰى أَعْلَمَهُ اللّٰهُ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ عِلْمَ مَا قَدْ كَانَ وَ مَا سَيَكُونُ، وَ كَانَ كَثِيرٌ مِنْ عِلْمِهِ ذٰلِكَ جُمَلاً يَأْتِي تَفْسِيرُهَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَ كَذٰلِكَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؑ قَدْ عَلِمَ جُمَلَ الْعِلْمِ، وَ يَأْتِي تَفْسِيرُهُ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ كَمَا كَانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ».

قَالَ السَّائِلُ: أَ وَ مَا كَانَ فِي الْجُمَلِ تَفْسِيرٌ؟

قَالَ: «بَلىٰ، وَ لٰكِنَّهُ إِنَّمَا يَأْتِي بِالْأَمْرِ مِنَ اللّٰهِ تَعَالىٰ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ: افْعَلْ كَذَا وَ كَذَا، لِأَمْرٍ قَدْ كَانُوا عَلِمُوهُ، أُمِرُوا كَيْفَ يَعْمَلُونَ فِيهِ».

در راه خدا جهاد می‌کنند، از آنان که تخلّف ورزیده به جهاد نمی‌روند، دفع می‌نماید و عذاب نمی‌فرماید. و چنان نمی‌دانم که در این زمان جهادی بوده باشد، مگر حج کردن و عمره به جا آوردن و کسی را زنهار و امان دادن» (یا در مسجد معتکف شدن، یا درست همسایگی کردن، که به همسایگان ضرر نرساند و اوّل از این سه معنی ظاهرتر است).

۶۵۲ / ۸. راوی گفت که: مردی به خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد که: یا ابن رسول الله، بر من غضب مکن. حضرت فرمود که: «برای چه غضب کنم؟» عرض کرد که: به جهت آنچه می‌خواهم که تو را از آن سؤال کنم. فرمود که: «آنچه می‌خواهی سؤال کنی، بگو». عرض کرد که: غضب نمی‌فرمایی؟ فرمود که: «سؤال کن که غضب نمی‌کنم». آن مرد عرض کرد که: مرا خبر ده از فرمودهٔ خویش در باب شب قدر و فرود آمدن فرشتگان و روح به سوی اوصیای پیغمبر، که آیا آن امری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمی‌دانسته، به نزد ایشان می‌آورند، یا امری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانسته، به نزد ایشان می‌آورند و حال آن‌که من می‌دانم یا تو می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و چیزی از علم آن حضرت نبود که علی علیه السلام آن را حفظ نکرده باشد و در دل خویش جا نداده باشد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «ای مرد، من و تو را چه فایده از این سؤال و جواب آن حاصل می‌شود که باعث شده که تو بر من داخل شوی؟» (یعنی: کی تو را به اینجا فرستاده که از این مقوله سؤال کنی؟).

سائل عرض کرد که: قضای خدا مرا بر تو داخل کرده برای طلب کردن دین. حضرت فرمود: «چون چنین است، پس بفهم آنچه را که به تو می‌گویم. به درستی که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، فرود نیامد تا آن‌که خدای جلّ ذکره، علم آنچه را که بود و آنچه خواهد بود، او را اعلام فرمود، و بسیاری از این علوم که به آن حضرت تعلیم داده، مجملات بود که تفسیر و بیان آنها در شب قدر می‌آمد. و علی بن ابی‌طالب نیز همچنین بود که مجملات علم را دانسته بود و تفسیر آنها در شب‌های قدر می‌آمد؛ چنانچه آن علم با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و به همین طریق که از خدا تعلیم گرفته بود، به علی علیه السلام تعلیم داده.

سائل عرض کرد که: آیا در مجملات تفسیری نبود؟ حضرت فرمود: «بلی، تفسیر بود، ولیکن جز این نیست که این تفسیر با امری بود که از جانب خدای تبارک و تعالی می‌آمد در شب‌های قدر به سوی پیغمبر و اوصیای او که چنین و چنین بکن، ایشان آن امر را دانسته

قُلْتُ فَسِّرْ لِي هٰذَا. قَالَ: «لَمْ يَمُتْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِلَّا حَافِظاً لِجُمْلَةِ الْعِلْمِ وَ تَفْسِيرِهِ».

قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ يَأْتِيهِ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ عِلْمُ مَا هُوَ؟

قَالَ: «الْأَمْرُ وَ الْيُسْرُ فِيمَا كَانَ قَدْ عَلِمَ».

قَالَ السَّائِلُ: فَمَا يَحْدُثُ لَهُمْ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ عِلْمٌ سِوىٰ مَا عَلِمُوا؟

قَالَ: «هٰذَا مِمَّا أُمِرُوا بِكِتْمَانِهِ، وَ لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

قَالَ السَّائِلُ: فَهَلْ يَعْلَمُ الْأَوْصِيَاءُ مَا لَا يَعْلَمُ الْأَنْبِيَاءُ؟

قَالَ: «لَا، وَ كَيْفَ يَعْلَمُ وَصِيٌّ غَيْرَ عِلْمِ مَا أُوصِيَ إِلَيْهِ؟!».

قَالَ السَّائِلُ: فَهَلْ يَسَعُنَا أَنْ نَقُولَ: إِنَّ أَحَداً مِنَ الْوُصَاةِ يَعْلَمُ مَا لَا يَعْلَمُ الْآخَرُ؟

قَالَ: «لَا، لَمْ يَمُتْ نَبِيٌّ إِلَّا وَ عِلْمُهُ فِي جَوْفِ وَصِيِّهِ، وَ إِنَّمَا تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بِالْحُكْمِ الَّذِي يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ الْعِبَادِ».

قَالَ السَّائِلُ: وَ مَا كَانُوا عَلِمُوا ذٰلِكَ الْحُكْمَ؟

قَالَ: «بَلىٰ، قَدْ عَلِمُوهُ، وَ لٰكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ إِمْضَاءَ شَيْءٍ مِنْهُ حَتّىٰ يُؤْمَرُوا فِي لَيَالِي الْقَدْرِ كَيْفَ يَصْنَعُونَ إِلَى السَّنَةِ الْمُقْبِلَةِ».

قَالَ السَّائِلُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، لَا أَسْتَطِيعُ إِنْكَارَ هٰذَا؟

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «مَنْ أَنْكَرَهُ فَلَيْسَ مِنَّا».

قَالَ السَّائِلُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، أَ رَأَيْتَ النَّبِيَّ ﷺ هَلْ كَانَ يَأْتِيهِ فِي لَيَالِي الْقَدْرِ شَيْءٌ لَمْ يَكُنْ عَلِمَهُ؟

قَالَ: «لَا يَحِلُّ لَكَ أَنْ تَسْأَلَ عَنْ هٰذَا. أَمَّا عِلْمُ مَا كَانَ وَ مَا سَيَكُونُ، فَلَيْسَ يَمُوتُ نَبِيٌّ وَ لَا وَصِيٌّ إِلَّا وَ الْوَصِيُّ الَّذِي بَعْدَهُ يَعْلَمُهُ. أَمَّا هٰذَا الْعِلْمُ الَّذِي تَسْأَلُ عَنْهُ، فَإِنَّ

بودند ولیکن مأمور شدند که در آن، به چه کیفیّت عمل کنند».

سائل می‌گوید که: عرض کردم که: این را از برای من بیان فرما. حضرت فرمود که: «رسول خدا از دنیا نرفت، مگر در حالتی که حافظ مجمل علم و تفسیر آن بوده». عرض کردم که: پس آنچه در شب‌های قدر به او می‌رسید، علم چه چیز بود؟ حضرت فرمود که: «امر و آسانی در آنچه دانسته بود» (ملخص بیان تفسیر آن حضرت، آن‌که حضرت رسول، علم کلّی داشت و در شب قدر تشخیص و تعیین آن می‌شد، و وضع می‌گردید که او را میّسر می‌گردید که به مردم بفهماند. و داستان این، چون داستان متعلّم است که علم را تعلیم می‌کند و می‌فهمد، ولیکن او را میّسر نیست که آن را به غیر تعلیم دهد، امّا چون در ذهن او متعیّن شود به طور جزئیّت و به اطراف آن احاطه نماید، او را تعلیم غیر ممکن می‌شود).

سائل عرض کرد که: پس آنچه ایشان را در شب‌های قدر حادث می‌شود، علمی است غیر از آنچه پیش دانسته‌اند؟ حضرت فرمود که: «این از جملهٔ آنهاست که پیغمبر و ائمه مأمورند به کتمان آن، و باید که به کسی نگویند و تفسیر آنچه را که از آن سؤال کردی، غیر از خدای عزّوجلّ کسی نمی‌داند». سائل عرض کرد که: آیا اوصیا می‌دانند آنچه را که پیغمبران ایشان نمی‌دانند؟ حضرت فرمود: «نه، زیرا که چگونه می‌شود که وصیّی غیر علم آنچه را که به سوی او وصیت شده، بداند».

سائل عرض کرد که: آیا ما را می‌رسد که بگوییم که: یکی از اوصیا می‌داند آنچه را که دیگری از ایشان نمی‌داند؟ حضرت فرمود: «نه، هیچ پیغمبری از دنیا نرفت، مگر آن‌که علمی که داشت، در جوف وصی او (که مراد از آن نفس ناطقه است) قرار گرفت. و جز این نیست که فرشتگان و روح، در شب قدر فرود می‌آیند، با آن حکمی که در میان بندگان، به آن حکم می‌شود». سائل عرض کرد که: آیا این حکم را دانسته بودند؟ حضرت فرمود: «بلی، آن را دانسته بودند، ولیکن بر امضا و اجرای چیزی از آن استطاعت آن نداشتند تا آن‌که در شب‌های قدر، مأمور شوند که به چه کیفیت کار کنند تا سال آینده».

سائل عرض کرد که: یا ابا جعفر، نمی‌توانم که این را انکار کنم. حضرت باقر علیه السلام فرمود که: «هر که این را انکار کند، از ما نیست». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، مرا خبر ده که آیا پیغمبر را در شب‌های قدر چیزی می‌آمد که آن را ندانسته باشد؟ حضرت فرمود که: «حلال نیست تو را که از این سؤال کنی، امّا علم آنچه بوده و آنچه خواهد بود. هیچ پیغمبری و وصیّی

اللّٰهَ -عَزَّ وَ عَلَا- أَبىٰ أَنْ يُطْلِعَ الْأَوْصِيَاءَ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ».

قَالَ السَّائِلُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ، كَيْفَ أَعْرِفُ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ تَكُونُ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟

قَالَ: «إِذَا أَتىٰ شَهْرُ رَمَضَانَ، فَاقْرَأْ سُورَةَ الدُّخَانِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، فَإِذَا أَتَتْ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ، فَإِنَّكَ نَاظِرٌ إِلىٰ تَصْدِيقِ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ».

٦٥٣ / ٩. وَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «لَمَا تَرَوْنَ مَنْ بَعَثَهُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- لِلشَّقَاءِ عَلىٰ أَهْلِ الضَّلَالَةِ مِنْ أَجْنَادِ الشَّيَاطِينِ وَ أَزْوَاجِهِمْ أَكْثَرُ مِمَّا تَرَوْنَ خَلِيفَةَ اللّٰهِ الَّذِي بَعَثَهُ لِلْعَدْلِ وَ الصَّوَابِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ».

قِيلَ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَ كَيْفَ يَكُونُ شَيْءٌ أَكْثَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟

قَالَ: «كَمَا شَاءَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ».

قَالَ السَّائِلُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، إِنِّي لَوْ حَدَّثْتُ بَعْضَ الشِّيعَةِ بِهٰذَا الْحَدِيثِ، لَأَنْكَرُوهُ.

قَالَ: «كَيْفَ يُنْكِرُونَهُ؟» قَالَ: يَقُولُونَ: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ أَكْثَرُ مِنَ الشَّيَاطِينِ.

قَالَ: «صَدَقْتَ، افْهَمْ عَنِّي مَا أَقُولُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ وَ لَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَ جَمِيعُ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ تَزُورُ أَئِمَّةَ الضَّلَالَةِ، وَ يَزُورُ إِمَامَ الْهُدىٰ عَدَدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، حَتّىٰ إِذَا أَتَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فَيَهْبِطُ فِيهَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلىٰ وَلِيِّ الْأَمْرِ، خَلَقَ اللّٰهُ -أَوْ قَالَ: قَيَّضَ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الشَّيَاطِينِ بِعَدَدِهِمْ، ثُمَّ زَارُوا وَلِيَّ الضَّلَالَةِ، فَأَتَوْهُ بِالْإِفْكِ وَ الْكَذِبِ حَتّىٰ لَعَلَّهُ يُصْبِحُ فَيَقُولُ: رَأَيْتُ كَذَا وَ كَذَا، فَلَوْ سَأَلَ وَلِيَّ الْأَمْرِ عَنْ ذٰلِكَ، لَقَالَ: رَأَيْتَ شَيْطَاناً أَخْبَرَكَ بِكَذَا وَ كَذَا حَتّىٰ يُفَسِّرَ لَهُ تَفْسِيراً، وَ يُعْلِمَهُ الضَّلَالَةَ الَّتِي هُوَ عَلَيْهَا.

نمی‌میرد، مگر آن‌که وصیّیی که بعد از اوست، آن را می‌داند و امّا این علم که تو از آن سؤال می‌کنی (که عبارت است از علم به خصوصیات شب قدر، از محتومیّت آنچه محتوم نبوده و بدا) به درستی که خدای عزّوجلّ اِبا و امتناع فرموده از آن‌که، غیر از پیغمبران و اوصیا را بر آن مطلّع گرداند».

سائل عرض کرد که: یا ابن رسول الله، چگونه بشناسم که شب قدر در هر سال می‌باشد؟ حضرت فرمود که: «چون ماه رمضان بیاید، سورهٔ دخان را در هر شب، صد مرتبه بخوان. پس چون شب بیست و سیم بیاید، البته تو نظر خواهی کرد به سوی آنچه موجب تصدیق این باشد، که از آن سؤال کردی».

۶۵۳ / ۹. و راوی گفت که: امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «هر آینه می‌بینید کسانی را که خدای عزّوجلّ ایشان را مبعوث گردانیده برای بدبختی بر اهل ضلالت از لشکرهای شیاطین و ارواح ایشان، که بیشترند از آنچه می‌بینید، یا خلیفهٔ خدا که خدا او را مبعوث گردانیده از برای عدل و داد و صواب، که ظلم و خطا از او سر نزند از فرشتگان».

به آن حضرت عرض شد که: یا ابا جعفر، چگونه چیزی بیشتر از فرشتگان می‌باشد؟ فرمود: «چنانچه خدای عزّوجلّ خواسته». سائل عرض کرد که: یا اباجعفر، اگر من، بعضی از شیعیان را به این حدیث، حدیث کنم، هر آینه آن را انکار می‌نمایند. حضرت فرمود که: «چگونه این را انکار می‌کنند؟» عرض کرد که: می‌گویند که: فرشتگان، از شیاطین بیشترند. حضرت فرمود: «راست گفتی. بفهم از من آنچه را که می‌گویم. به درستی که هیچ روز و شبی نیست، مگر آن‌که همهٔ جنّیان و شیاطین، پیشوایان ضلالت را زیارت و دیدن می‌کنند و به شمارهٔ ایشان از فرشتگان پیشوای هدایت را زیارت می‌کنند، تا آن‌که چون شب قدر بیاید، پس فرشتگان یا بعضی از ایشان در آن شب به سوی ولیّ امر (که امام است)، فرود آیند، خدا خلق کند، یا آن‌که آن حضرت فرمود که: خدای عزّوجلّ مقدّر گرداند از شیاطین، به شمارهٔ فرشتگان، بعد از آن ولیّ ضلالت را زیارت کنند و انواع دروغ به نزد او آورند، و او را به آنها رهنمایی کنند تا آن‌که شاید که این صاحب ضلالت، صبح می‌کند و می‌گوید که: چنین و چنین دیدم.

پس اگر از ولیّ امر از آنچه شیاطین به نزد او آورده‌اند، سؤال کند، هر آینه به او می‌گوید که: تو شیطانی را دیده‌ای که تو را به چنین و چنین خبر داده، تا آن‌که بیان کند برای او بیانی که کافی

وَ ايْمُ اللّٰهِ، إِنَّ مَنْ صَدَّقَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيَعْلَمُ أَنَّهَا لَنَا خَاصَّةً؛ لِقَوْلِ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام حِينَ دَنَا مَوْتُهُ: هٰذَا وَلِيُّكُمْ مِنْ بَعْدِي، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُ رَشَدْتُمْ، وَ لٰكِنْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِمَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مُنْكِرٌ، وَ مَنْ آمَنَ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ ـمِمَّنْ عَلىٰ غَيْرِ رَأْيِنَاـ فَإِنَّهُ لَا يَسَعُهُ فِي الصِّدْقِ إِلَّا أَنْ يَقُولَ: إِنَّهَا لَنَا، وَ مَنْ لَمْ يَقُلْ فَإِنَّهُ كَاذِبٌ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـعَزَّ وَ جَلَّـ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُنَزِّلَ الْأَمْرَ مَعَ الرُّوحِ وَ الْمَلَائِكَةِ إِلىٰ كَافِرٍ فَاسِقٍ.

فَإِنْ قَالَ: إِنَّهُ يُنَزِّلُ إِلَى الْخَلِيفَةِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهَا، فَلَيْسَ قَوْلُهُمْ ذٰلِكَ بِشَيْءٍ.

وَ إِنْ قَالُوا: إِنَّهُ لَيْسَ يُنَزِّلُ إِلىٰ أَحَدٍ، فَلَا يَكُونُ أَنْ يُنَزَّلَ شَيْءٌ إِلىٰ غَيْرِ شَيْءٍ.

وَ إِنْ قَالُوا ـوَ سَيَقُولُونَـ: لَيْسَ هٰذَا بِشَيْءٍ، فَقَدْ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً».

٤٢ـ بَابٌ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام يَزْدَادُونَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ

٦٥٤ / ١. حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْقُمِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنْعَانِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لِي: «يَا أَبَا يَحْيىٰ، إِنَّ لَنَا فِي لَيَالِي الْجُمُعَةِ لَشَأْناً مِنَ الشَّأْنِ».

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا ذَاكَ الشَّأْنُ؟

قَالَ: «يُؤْذَنُ لِأَرْوَاحِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَوْتىٰ عليهم السلام، وَ أَرْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَوْتىٰ، وَ رُوحِ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ حَتّىٰ تُوَافِيَ عَرْشَ رَبِّهَا، فَتَطُوفَ بِهِ أُسْبُوعاً، وَ تُصَلِّيَ عِنْدَ كُلِّ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ تُرَدُّ إِلَى الْأَبْدَانِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا، فَتُصْبِحُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ قَدْ مُلِئُوا سُرُوراً، وَ يُصْبِحُ الْوَصِيُّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ وَ قَدْ زِيدَ فِي عِلْمِهِ مِثْلُ جَمِّ الْغَفِيرِ».

باشد و او را اعلام کند به آن گمراهی که ولّی ضلالت به آن قرار و استقرار دارد. و به خدا سوگند، که هر که به شب قدر، تصدیق کند، باید که بداند، یا می‌داند که آن شب، از برای ما و مخصوص ما است ؛ به جهت فرمودهٔ رسول خداﷺ به علیؑ در هنگامی که وفاتش نزدیک شد. که: این ولیّ و صاحب اختیار شما است بعد از من. پس اگر او را اطاعت کنید، راه راست یابید، ولیکن هر که به آنچه در شب قدر است ایمان نیاورد، انکار خواهد کرد، و هر که ایمان آورد به شب قدر، از کسانی که بر غیر اعتقاد ما هستند، جایز نیست که در ایمان تصدیق او کنند، مگر آن‌که اعتقاد کند که آن شب از برای ما است و هر که به آن قائل نباشد، دروغ‌گو است.

به درستی که خدای عزوجل از این بزرگ‌تر است که امر را به ارواح و فرشتگان، به سوی کافر فاسقی فرود آورد. پس اگر بگویید به سوی خلیفه فرود می‌آید، آنچه خلیفه بر آن استقرار دارد از امور ریاست، همین گفتهٔ ایشان چیزی نیست که جواب داشته باشد (و لهذا حضرت نفی شیئیت از آن فرموده، جواب از آن نفرمود). پس اگر بگویند که: چنان نیست که به سوی کسی فرود آید، پس ممکن نیست که چیزی فرود آید به سوی هیچ، که چیزی نباشد. و اگر از رهگذر بی‌فکری این را بگویند، زود باشد که قائل و معترف شوند که: این‌که گفته‌اند هیچ نیست، پس به حقیقت که گمراه شده‌اند؛ گمراهی دوری».

۴۲. باب در بیان این‌که علم ائمهؑ در شب جمعه زیاد می‌شود

۶۵۴ / ۱ . حدیث کردند مرا احمد بن ادریس قمّی و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن ایّوب، از ابو یحیی صنعانی، از امام جعفر صادقؑ که گفت: آن حضرت به من فرمود که: «ای ابو یحیی، به درستی که ما را در شب‌های جمعه حالتی است از حالات، و شأن و عظمتی داریم که در سایر اوقات هفته نداریم». راوی می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، آن شأنی که می‌فرمایی، چیست؟ حضرت فرمود که: «خدا اذن می‌دهد ارواح پیغمبرانِ مردگان و ارواح اوصیای ایشان را که مرده‌اند، و روح وصیی که در میانهٔ شما است ، با ارواح اوصیا و انبیا به سوی آسمان عروج می‌کنند و بالا می‌روند، تا آن‌که به عرش پروردگار خویش می‌رسند، پس هفت مرتبه به دور عرش می‌گردند، و در نزد هر پایه‌ای از پایه‌های عرش، دو رکعت نماز می‌کنند، بعد از آن خدا آن ارواح را به سوی بدن‌های اصلی (یا مثالی که در آنها بوده‌اند)، بر می‌گرداند. پس انبیا و

٦٥٥ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ، عَنْ يُوسُفَ الْأَبْزَارِيِّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ ـ وَ كَانَ لَا يُكَنِّينِي قَبْلَ ذٰلِكَ ـ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ». قَالَ: قُلْتُ: لَبَّيْكَ، قَالَ: «إِنَّ لَنَا فِي كُلِّ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ سُرُوراً». قُلْتُ: زَادَكَ اللّٰهُ، وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: «إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ، وَافىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْعَرْشَ، وَ وَافَى الْأَئِمَّةُ عليهم السلام مَعَهُ، وَ وَافَيْنَا مَعَهُمْ، فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا إِلىٰ أَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ، وَ لَوْ لَا ذٰلِكَ لَأَنْفَدْنَا».

٦٥٦ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِيِّ، عَنْ يُونُسَ أَوِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «مَا مِنْ لَيْلَةِ جُمُعَةٍ إِلَّا وَ لِأَوْلِيَاءِ اللّٰهِ فِيهَا سُرُورٌ».

قُلْتُ: كَيْفَ ذٰلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

قَالَ: «إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ، وَافىٰ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْعَرْشَ، وَ وَافَى الْأَئِمَّةُ، وَ وَافَيْتُ مَعَهُمْ، فَمَا أَرْجِعُ إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ، وَ لَوْ لَا ذٰلِكَ لَنَفِدَ مَا عِنْدِي».

٤٣ ـ بَابُ لَوْ لَا أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام يَزْدَادُونَ لَنَفِدَ مَا عِنْدَهُمْ

٦٥٧ / ١ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: «كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام يَقُولُ: لَوْ لَا أَنَّا نَزْدَادُ لَأَنْفَدْنَا».

● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام مِثْلَهُ.

٦٥٨ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ

اوصیا صبح می‌کنند، و حال آن‌که مملوّند از سرور و شادی، و وصیی که در میان شما است صبح می‌کند و در علم او زیاد شده، مانند این جمع کثیر» (از انبیا و اوصیا).

۶۵۵ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از جعفر بن محمد کوفی، از یوسف ابزاری، از مفضّل روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی به من فرمود که: «ای ابو عبدالله» - و پیش از آن مرا به کنیت نمی‌خواند - مفضّل می‌گوید که: عرض کردم: لبیک، به خدمت تو ایستاده‌ام. فرمود که: «ما را در هر شب جمعه، سرور و شادی است». عرض کردم که: خدا سرور تو را زیاد کند و آن سروری که می‌فرمایی، چیست؟ فرمود که: «چون شب جمعه می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می‌آید، و ائمّه علیهم السلام با آن حضرت می‌آیند، و ما با ایشان می‌آییم، پس ارواح ما ردّ نمی‌شود به سوی بدن‌های ما، مگر با علمی که استفاده شده و اگر این نبود، ما بی‌علم می‌شدیم».

۶۵۶ / ۳. محمد بن یحیی، از سلمة بن خطّاب، از عبدالله بن محمد، از حسین بن احمد منقری، از یونس، یا از مفضّل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ شب جمعه نیست، مگر آن‌که دوستان خدا را در آن سروری است عظیم». عرض کردم که: این سرور، چگونه است؟ فدای تو گردم، فرمود که: «چون شب جمعه می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عرش می‌رود، و ائمّه نیز می‌روند، و من با ایشان می‌روم، پس بر نمی‌گردم، مگر با علمی که استفاده نموده‌ام و اگر این نبود، آنچه نزد من بود تمام می‌شد».

۴۳. باب در بیان این‌که اگر علم ائمّه علیهم السلام زیاد نمی‌شد آنچه در نزد ایشان بود تمام می‌شد

۶۵۷ / ۱. علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان بن یحیی که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام که می‌فرمود: «جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرمود که: اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم».

● محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از صفوان، از امام موسی کاظم علیه السلام مثل این را روایت کرده است.

۶۵۸ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد از ابن، از حسین بن سعید، از نضر بن

النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «يَا ذَرِيحُ، لَوْ لَا أَنَّا نَزْدَادُ لَأَنْفَدْنَا».

٦٥٩ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «لَوْ لَا أَنَّا نَزْدَادُ لَأَنْفَدْنَا». قَالَ: قُلْتُ: تَزْدَادُونَ شَيْئاً لَا يَعْلَمُهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله؟

قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذٰلِكَ، عُرِضَ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ عَلَى الْأَئِمَّةِ، ثُمَّ انْتَهَى الْأَمْرُ إِلَيْنَا».

٦٦٠ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «لَيْسَ يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- حَتّىٰ يَبْدَأَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، ثُمَّ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، ثُمَّ بِوَاحِدٍ بَعْدَ وَاحِدٍ؛ لِكَيْلَا يَكُونَ آخِرُنَا أَعْلَمَ مِنْ أَوَّلِنَا».

٤٤ -بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام يَعْلَمُونَ جَمِيعَ الْعُلُومِ الَّتِي خَرَجَتْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ عليهم السلام

٦٦١ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ لِلّٰهِ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- عِلْمَيْنِ: عِلْماً أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ وَ رُسُلَهُ، فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ فَقَدْ عَلِمْنَاهُ، وَ عِلْماً اسْتَأْثَرَ بِهِ؛ فَإِذَا بَدَا لِلّٰهِ فِي شَيْءٍ مِنْهُ، أَعْلَمَنَا ذٰلِكَ، وَ عَرَضَ عَلَى الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا».

● عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، مِثْلَهُ.

٦٦٢ / ٢. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ

سُوید، از یحیی حلبی، از ذَریح مُحاربی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «ای ذَریح، اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم».

۶۵۹ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد ابی نصر، از ثعلبه، از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «اگر نه این بود که علم ما زیاد می‌شود، هر آینه بی‌علم می‌شدیم». زراره می‌گوید که: عرض کردم که: شما زیاد می‌شوید چیزی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نداند؟ حضرت فرمود که: «آگاه باش که چون این علم به هم رسد، اوّل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می‌شود، بعد از آن بر ائمّه، پس امر به سوی ما منتهی می‌شود».

۶۶۰ / ۴ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرّحمان، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نیست چیزی که از نزد خدای عزّوجلّ بیرون آید، مگر آن‌که ابتدا می‌شود به رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از آن به امیر المؤمنین علیه السلام، پس یک به یک از ائمّه به ترتیب تا آن‌که آخر ما داناتر از اوّل ما نباشد».

۴۴. باب در بیان این‌که ائمّه علیهم السلام می‌دانند همهٔ علومی را که بیرون آید به سوی فرشتگان و پیغمبران و رسولان علیهم السلام

۶۶۱ / ۱ . علی بن محمد و محمد بن حسن روایت کرده‌اند، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبدالله بن عبدالرّحمان، از عبدالله بن قاسم، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: «به درستی که خدای تبارک و تعالی را دو علم است: یکی علمی است که فرشتگان و پیغمبران و رسولان خویش را بر آن مطلّع گردانیده، پس آنچه فرشتگان و رسولان و پیغمبران خویش را بر آن مطلّع ساخته، ما آن را دانستیم (یا خدا آن را به ما تعلیم داد)، و دیگر علمی است که مخصوص خود ساخته، پس چون خدا را در چیزی از آن بدا واقع شود، آن را به ما اعلام می‌فرماید، و اوّل عرض می‌شود بر امامانی که پیش از ما بوده‌اند».

● علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم و محمد بن یحیی، از عَمْرکی بن علی، همه از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام مثل این را روایت کرده‌اند.

۶۶۲ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید،

الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «إِنَّ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عِلْمَيْنِ: عِلْماً عِنْدَهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ، وَ عِلْماً نَبَذَهُ إِلىٰ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ، فَمَا نَبَذَهُ إِلىٰ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ، فَقَدِ انْتَهىٰ إِلَيْنَا».

٦٦٣ / ٣. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ؑ يَقُولُ: «إِنَّ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَبْذُولٌ، وَ عِلْمٌ مَكْفُوفٌ. فَأَمَّا الْمَبْذُولُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ. وَ أَمَّا الْمَكْفُوفُ، فَهُوَ الَّذِي عِنْدَ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فِي أُمِّ الْكِتَابِ إِذَا خَرَجَ نَفَذَ».

٦٦٤ / ٤. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ سُوَيْدٍ الْقَلَّاءِ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ، قَالَ: «إِنَّ لِلّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ، فَمَا عَلَّمَهُ مَلَائِكَتَهُ وَ رُسُلَهُ ؑ فَنَحْنُ نَعْلَمُهُ».

٤٥ ـ بَابٌ نَادِرٌ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ

٦٦٥ / ١. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ، قَالَ: سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ؑ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ، فَقَالَ لَهُ: أَ تَعْلَمُونَ الْغَيْبَ؟ فَقَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ: يُبْسَطُ لَنَا الْعِلْمُ، فَنَعْلَمُ، وَ يُقْبَضُ عَنَّا، فَلَا نَعْلَمُ. وَ قَالَ: سِرُّ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَسَرَّهُ إِلىٰ جَبْرَئِيلَ ؑ، وَ أَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ أَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلىٰ مَنْ شَاءَ اللّٰهُ».

٦٦٦ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ

از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ را دو علم است: علمی است در نزد او که کسی از خلق خود را بر آن مطلّع نساخته، و علمی است که آن را به سوی فرشتگان و رسولان خویش افکنده. پس آنچه را که به سوی فرشتگان و رسولان خویش افکنده، به ما منتهی شده است».

۶۶۳ / ۳ . علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از ضُریس روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ را دو علم است: علمی است که آن را بذل و بخشش فرموده، و علمی است که آن را از خلائق پوشیده. امّا آنچه بذل فرموده، چیزی نیست که فرشتگان و رسولان آن را بدانند، مگر آن‌که ما آن را می‌دانیم. و امّا آنچه از خلائق مستور است، آن علمی است که در نزد خدای عزّوجلّ است در لوح محفوظ که چون بیرون آید نافذ و جاری است».

۶۶۴ / ۴ . ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از سُوید قَلّاء، از ابو ایّوب، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ را دو علم است: علمی که غیر از او کسی آن را نمی‌داند، و علمی که آن را به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده. پس آنچه را که به فرشتگان و رسولان خویش تعلیم فرموده، ما آن را می‌دانیم».

۴۵. باب نادری که ذکر غیب در آن است

۶۶۵ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُعمّر بن خلّاد که گفت: مردی از اهل فارس، از امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود و به آن حضرت عرض کرد که: شما غیب را می‌دانید؟ حضرت فرمود که: «امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: علم از برای ما گشایش به هم می‌رساند، پس می‌دانیم و از ما قبض و گرفته می‌شود، پس نمی‌دانیم. و فرمود که: غیب، راز خدای عزّوجلّ است که خدا آن را پنهان به جبرئیل علیه السلام رسانید، و جبرئیل آن را پنهان به محمد صلی الله علیه و آله رسانید، و محمد آن را پنهان به هر که خدا می‌خواست رسانید».

۶۶۶ / ۲ . محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سَدیر صَیرفی روایت کرده است که گفت: شنیدم از حُمران بن أَعْیَن که از

مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ، عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ يَسْأَلُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - ابْتَدَعَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا بِعِلْمِهِ عَلىٰ غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ قَبْلَهُ، فَابْتَدَعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ، وَ لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُنَّ سَمَاوَاتٌ وَ لَا أَرَضُونَ، أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾؟»

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: أَ رَأَيْتَ قَوْلَهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً﴾؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾ وَ كَانَ وَاللّٰهِ مُحَمَّدٌ مِمَّنِ ارْتَضَاهُ.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾ فَإِنَّ اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - عَالِمٌ بِمَا غَابَ عَنْ خَلْقِهِ - فِيمَا يُقَدِّرُ مِنْ شَيْءٍ، يَقْضِيهِ فِي عِلْمِهِ - قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَهُ وَ قَبْلَ أَنْ يُفْضِيَهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ؛ فَذٰلِكَ يَا حُمْرَانُ، عِلْمٌ مَوْقُوفٌ عِنْدَهُ، إِلَيْهِ فِيهِ الْمَشِيئَةُ، فَيَقْضِيهِ إِذَا أَرَادَ، وَ يَبْدُو لَهُ فِيهِ، فَلَا يُمْضِيهِ؛ فَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يُقَدِّرُهُ اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَيَقْضِيهِ وَ يُمْضِيهِ، فَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي انْتَهىٰ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله ثُمَّ إِلَيْنَا».

٦٦٧ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبَزَّازُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ، قَالَ: «يَا عَجَباً لِأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ، مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فُلَانَةَ، فَهَرَبَتْ مِنِّي، فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بُيُوتِ الدَّارِ هِيَ؟».

امام محمد باقر ﷺ سؤال می‌کرد از قول خدای عزّوجلّ: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾[1]، یعنی: «اوست که از نو پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین است» (یا پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین است).

حضرت باقر ﷺ فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ، همه چیزها را اختراع فرمود به علم خویش، بر غیر مثال و صورتی که پیش از آن بوده باشد. پس آسمان‌ها و زمین‌ها را اختراع فرمود و آسمان‌ها و زمین‌هایی پیش از اینها نبود. آیا گوش نمی‌دهی به قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾[2]؟». حُمران به آن حضرت عرض کرد که: مرا خبر ده از خدای جلّ ذکره: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾[3]، یعنی: «خداست دانای غیب و پوشیده‌ها، پس مطلّع نگرداند بر غیب خویش یکی را». حضرت باقر ﷺ به حمران فرمود که: «﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾[4]، یعنی: مگر آن‌که را که پسندیده و برگزیده باشد از رسول و فرستادهٔ خویش» (که مراد از آن، محمد است یا همهٔ رسولان).

و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که محمد، از کسانی بود که خدا ایشان را برگزیده و پسندیده بود. و امّا فرمودهٔ خدا که خدا، دانای غیب است، پس به درستی که خدای عزّوجلّ داناست به آنچه از خلق او پنهان باشد، در حال تقدیر و قضای چیزی در علم خویش، پیش از آن‌که آن را خلق کند و پیش از آن‌که آن را به فرشتگان برساند. ای حمران، این‌که مذکور شد، علمی است که موقوف است در نزد خدا، که مشیّت در آن به سوی او مفوّض است، پس آن را حکم می‌فرماید و به جا می‌آورد، هرگاه خواسته باشد. و از برای آن جناب در آن، بدا می‌شود، پس آن را مُمْضی نمی‌دارد. و امّا آن علمی که به آن تقدیر می‌فرماید و آن را به جا می‌آورد و مُمضی می‌دارد، آن علمی است که به سوی رسول ﷺ منتهی شده، بعد از آن به سوی ما».

۶۶۷ / ۳. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از سَدیر روایت کرده است که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر، در مجلس امام جعفر صادق ﷺ نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت به سوی ما بیرون آمد و کسی آن حضرت را به خشم آورده بود، چون در جای خود نشست، فرمود: «زهی تعجّب از گروهی چند که گمان می‌کنند که ما غیب را می‌دانیم، و غیب را نمی‌داند مگر خدای عزّوجلّ.

---

۱. بقره، ۱۱۷.
۲. هود، ۷.
۳. جن، ۲۶.
۴. جن، ۲۷.

قَالَ سَدِيرٌ: فَلَمَّا أَنْ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَ صَارَ فِي مَنْزِلِهِ، دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُيَسِّرٌ، وَ قُلْنَا لَهُ: جُعِلْنَا فِدَاكَ، سَمِعْنَاكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ، وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْماً كَثِيراً، وَ لَا نَنْسُبُكَ إِلىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ.

قَالَ: فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، أَ لَمْ تَقْرَأِ الْقُرْآنَ؟» قُلْتُ: بَلىٰ.

قَالَ: «فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿قَالَ الَّذِى عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾؟» قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَدْ قَرَأْتُهُ.

قَالَ: «فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ؟ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟» قَالَ: قُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِهِ.

قَالَ: «قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ، فَمَا يَكُونُ ذٰلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ؟» قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَقَلَّ هٰذَا!

فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، مَا أَكْثَرَ هٰذَا أَنْ يَنْسُبَهُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أُخْبِرُكَ بِهِ. يَا سَدِيرُ، فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَيْضاً: ﴿قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِى وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؟». قَالَ: قُلْتُ: قَدْ قَرَأْتُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ: «فَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ أَفْهَمُ، أَمْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ بَعْضُهُ؟» قُلْتُ: لَا، بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ، قَالَ: فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلىٰ صَدْرِهِ، وَ قَالَ: «عِلْمُ الْكِتَابِ

هر آینه قصد کردم که کنیز خود فلانه را بزنم، از من گریخت، پس من ندانستم که آن کنیز در کدام یک از اطاق‌های خانه پنهان است».

سدیر می‌گوید که: چون حضرت از جای خویش برخاست و در منزل خود تشریف برد، من و ابوبصیر و میّسر بر آن حضرت داخل شدیم و عرض کردیم که: فدای تو گردیم، از تو شنیدیم که در باب کنیز خویش چنین و چنین می‌فرمودی، ما می‌دانیم کـه عـلم بسـیاری را می‌دانی، و تو را به علم غیب نسبت نمی‌دهیم. سدیر می‌گوید که: حـضرت فـرمود کـه: «ای سدیر آیا قرآن را نخوانده‌ای؟» عرض کردم که: خوانده‌ام. فرمود که: «آیا در آنـچه از کـتاب خدای عزّوجلّ خواندی، این را یافتی که: **﴿قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ﴾**[1]». سدیر می‌گوید که: عرض کردم که فدای تو گردم، این را خوانده‌ام. فرمود که: «آیا آن کسی که چیزی از علم کتاب در نزد او بوده، شناختی که کیست و آیا دانستی که چقدر از علم کتاب در نزد او بوده است؟»

سدیر می‌گوید که: عرض کردم که: مرا به آن خبر ده. حضرت فرمود که: «آنچه دانسته بود، به قدر قطره‌ای از آب بود نسبت به بحر اخضر (آن دریای سیاه است و نامیدن آن دریا به این اسم، به جهت سیاهی آب آن و دوری تک آن است و مراد از آن ـ چنان که گفته‌اند ـ دریـای محیط است و اهل هیئات، آن را خلیج و شعبه‌ای از خلیج‌های بحر اعظم می‌دانند و بعضی از اهل لغت گفته که بحر اخضر، نام دریای عظیم است). پس این علم، (یعنی: علم آصف) چقدر می‌باشد، نسبت به علم همهٔ کتاب؟» سدیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ایـن علم چه بسیار کم است؟ حضرت فرمود که: «ای سدیر، این علم چه بسـیار است؛ زیـرا کـه خدای عزّوجلّ آن را نسبت داده به سوی علمی که من تو را به آن خبر می‌دهم (یا آصف را نسبت داده به آن علم که تو را در کتاب خویش به اثر آن خبر داده که به واسطهٔ آن، تخت بلقیس را در زمان کمی با دوری مسافت به نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت). ای سدیر، آیـا در آنچه از کتاب خدای عزّوجلّ خوانده‌ای، این را نیز یافته‌ای که: **﴿قُلْ کَفَیٰ بِـاللَّهِ شَـهِیدًا بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ﴾**[2]؟».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم که: فدای تو گردم، ایـن را خـوانـده‌ام. فـرمود کـه: «پس

---

۱. نمل، ۴۰. ۲. رعد، ۴۳.

وَ اللّٰهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا، عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللّٰهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا».

٦٦٨ / ٤. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ؑ عَنِ الْإِمَامِ: يَعْلَمُ الْغَيْبَ؟ فَقَالَ: «لَا، وَ لٰكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ، أَعْلَمَهُ اللّٰهُ ذٰلِكَ».

٤٦ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ؑ إِذَا شَاؤُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا

٦٦٩ / ١. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ غَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ، عُلِّمَ».

٦٧٠ / ٢. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ بَدْرِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ، أُعْلِمَ».

٦٧١ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ؑ، قَالَ: «إِذَا أَرَادَ الْإِمَامُ أَنْ يَعْلَمَ شَيْئاً، أَعْلَمَهُ اللّٰهُ ذٰلِكَ».

٤٧ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ؑ يَعْلَمُونَ مَتىٰ يَمُوتُونَ، وَ أَنَّهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ

٦٧٢ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ وَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْبَطَلِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ

کسی که علم همهٔ کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است، یا آنکه در نزد او علم بعضی از کتاب باشد؟» عرض کردم: نه، بلکه آن کس که علم همهٔ کتاب در نزد او باشد، فهمش بیشتر است. پس حضرت به دست خود به سینهٔ خویش اشاره فرمود و دو مرتبه فرمود: «به خدا سوگند، که علم همهٔ کتاب در نزد ما است».

۶۶۸ / ۴ . احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از احمد بن حسن بن علی، از عمرو بن سعید، از مصدّق بن صَدقه، از عمّار ساباطی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق﵇ را سؤال کردم از امام که آیا غیب را می‌داند؟ فرمود: «نه، ولیکن هرگاه خواسته باشد که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام فرماید».

۴۶. باب در بیان این‌که ائمه﵇ هرگاه خواسته باشند بدانند (می‌دانند، یا) به ایشان تعلیم (یا اعلام) می‌شود (بنابر اختلاف نسخ کافی و احتمالی که در لفظ عنوان می‌رود)

۶۶۹ / ۱ . علی بن محمد و غیر او، از سهل بن زیاد، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالربیع شامی، از امام جعفر صادق﵇ روایت کرده‌اند که فرمود: «به درستی که امام، چون خواهد که بداند (می‌داند، یا) تعلیم او می‌شود».

۶۷۰ / ۲ . ابوعلی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان، از ابن مُسکان، از بدر بن ولید، از ابوالرّبیع، از امام جعفر صادق﵇ روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امام، چون خواهد که بداند، به او اعلام می‌شود».

۶۷۱ / ۳ . محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از عمرو بن سعید مدائنی، از ابوعبیدهٔ مدائنی، از امام جعفر صادق﵇ روایت است که فرمود: «چون امام اراده کند که چیزی را بداند، خدا آن را به او اعلام کند».

۴۷. باب در بیان این‌که ائمه﵇ می‌دانند که کی می‌میرند، و بیان این‌که ایشان نمی‌میرند مگر به این‌که خود آن را اختیار کنند

۶۷۲ / ۱ . محمد بن یحیی، از سلمة بن خطّاب، از سلیمان بن سَماعه و عبدالله بن محمد، از عبدالله بن قاسم بَطَل، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق﵇ فرمود

أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «أَيُّ إِمَامٍ لَا يَعْلَمُ مَا يُصِيبُهُ وَ إِلىٰ مَا يَصِيرُ، فَلَيْسَ ذٰلِكَ بِحُجَّةٍ لِلّٰهِ عَلىٰ خَلْقِهِ».

٢/٦٧٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِيعَةِ الرَّبِيعِ مِنَ الْعَامَّةِ بِبَغْدَادَ مِمَّنْ كَانَ يُنْقَلُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ لِي: قَدْ رَأَيْتُ بَعْضَ مَنْ يَقُولُونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هٰذَا الْبَيْتِ، فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِي فَضْلِهِ وَ نُسُكِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ؟ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ:

جُمِعْنَا أَيَّامَ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ ثَمَانِينَ رَجُلاً مِنَ الْوُجُوهِ الْمَنْسُوبِينَ إِلَى الْخَيْرِ، فَأُدْخِلْنَا عَلىٰ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ﷺ، فَقَالَ لَنَا السِّنْدِيُّ: يَا هٰؤُلَاءِ، انْظُرُوا إِلىٰ هٰذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ؟ فَإِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فُعِلَ بِهِ، وَ يُكْثِرُونَ فِي ذٰلِكَ، وَ هٰذَا مَنْزِلُهُ وَ فِرَاشُهُ مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ غَيْرُ مُضَيَّقٍ، وَ لَمْ يُرِدْ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سُوءاً، وَ إِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِهِ أَنْ يَقْدَمَ فَيُنَاظِرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ هٰذَا هُوَ صَحِيحٌ، مُوَسَّعٌ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، فَسَلُوهُ.

قَالَ: وَ نَحْنُ لَيْسَ لَنَا هَمٌّ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى الرَّجُلِ وَ إِلىٰ فَضْلِهِ وَ سَمْتِهِ، فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ: «أَمَّا مَا ذَكَرَ مِنَ التَّوْسِعَةِ وَ مَا أَشْبَهَهَا، فَهُوَ عَلىٰ مَا ذَكَرَ، غَيْرَ أَنِّي أُخْبِرُكُمْ أَيُّهَا النَّفَرُ، أَنِّي قَدْ سُقِيتُ السَّمَّ فِي سَبْعِ تَمَرَاتٍ، وَ أَنَا غَداً أُخْضَرُّ، وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ».

که: «هر امامی که نمی‌داند او را چه می‌رسد، و بازگشت و مآل امر او به سوی چه خواهد بود، چنین امامی حجّت نیست از برای خدا بر خلائق».

۶۷۳ / ۲ ـ علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن محمد بن بشّار روایت کرده است که گفت: شیخی از سنّیان، که از اهل قطیعة الرّبیع بود[1] در بغداد، مرا خبر داد و از کسانی بود که از ایشان نقل می‌شد (یعنی: از معتبرین و عدول بود که مردم بر او اعتماد داشتند و از او روایت می‌کردند) و محمد می‌گوید که: آن شیخ، به من گفت که: دیدم بعضی از آنان را که شیعیان به فضل ایشان قائل‌اند از اهل بیت پیغمبر، پس هرگز مثل او را در فضل و عبادتی که داشته ندیدم. به آن شیخ گفتم که: که را دیدی؟ و او را چگونه دیدی؟ گفت که: ایّام سندی بن شاهک ما را جمع نمود (یا در ایّام او ما را جمع کردند) و ما هشتاد مرد بودیم از مشاهیر و اعیان که به سوی خیر و خوبی منسوب بودیم (که همه کس ما را به خوبی یاد می‌کردند)، بعد از آن ما را بر موسی بن جعفر﷣ داخل کردند، پس سندی به ما گفت که: ای جماعت معتبرین، به سوی این مرد نظر کنید و ببینید که آیا آسیبی به او رسیده؟ زیرا که مردم گمان می‌کنند که نسبت به او بدی و ناخوشی شده که موجب هلاک و تلف اوست، و در این باب بسیار سخن می‌گویند، و این منزل و فرش اوست که می‌بینید، و بر او توسعه داده‌ایم و تنگ‌گیری نمی‌کنیم، و امیر المؤمنین (یعنی: هارون الرّشید) نسبت به او بدی و ناخوشی را اراده ندارد، و او را برای همین نگاه داشته که بیاید و با امیر المؤمنین گفت‌وگو کند و صحبت بدارد، و اینک همان است که می‌بینید، صحیح و سالم نشسته و هیچ ناخوشی ندارد، و در تمام امور خویش، توسعه دارد (که در هیچ باب، بر او تنگ‌گیری نشده)، پس از او بپرسید.

آن شیخ گفت که: در تمام مجلس قصد و همّت ما مصروف بود در نظر کردن به سوی آن مرد و به سوی فضل و آثار خیر و خوبی و نجابت که در او ظاهر بود و ما را قصدی و همّتی غیر از این نبود. پس موسی بن جعفر﷣ فرمود که: «امّا آنچه ذکر کرد از توسعه و آنچه مانند آن باشد، بر آن وضعی است که ذکر کرد، مگر این‌که من شما را خبر می‌دهم. ای گروه، که مرا زهر خورانیده‌اند در هفت دانه خرما، و من فردا (محتضر می‌شوم یا) رنگم سبز می‌شود، و پس فردا می‌میرم».

---

۱. محلّی است در بغداد. (مترجم)

قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ يَضْطَرِبُ، وَ يَرْتَعِدُ مِثْلَ السَّعَفَةِ.

٦٧٤ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ: «أَنَّهُ أَتىٰ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ﴿ع﴾ لَيْلَةَ قُبِضَ فِيهَا بِشَرَابٍ، فَقَالَ: يَا أَبَتِ، اشْرَبْ هٰذَا، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ هٰذِهِ اللَّيْلَةَ الَّتِي أُقْبَضُ فِيهَا، وَ هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا رَسُولُ اللّٰهِ﴿ص﴾».

٦٧٥ / ٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا﴿ع﴾: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ﴿ع﴾ قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ، وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، وَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ؛ وَ قَوْلُهُ -لَمَّا سَمِعَ صِيَاحَ الْإِوَزِّ فِي الدَّارِ-: «صَوَائِحُ تَتْبَعُهَا نَوَائِحُ» وَ قَوْلُ أُمِّ كُلْثُومٍ: لَوْ صَلَّيْتَ اللَّيْلَةَ دَاخِلَ الدَّارِ، وَ أَمَرْتَ غَيْرَكَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ؛ فَأَبىٰ عَلَيْهَا، وَ كَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِلَا سِلَاحٍ، وَ قَدْ عَرَفَ﴿ع﴾ أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ -لَعَنَهُ اللّٰهُ- قَاتِلُهُ بِالسَّيْفِ، كَانَ هٰذَا مِمَّا لَمْ يَجُزْ تَعَرُّضُهُ.

فَقَالَ: «ذٰلِكَ كَانَ، وَ لٰكِنَّهُ خُيِّرَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ؛ لِتَمْضِيَ مَقَادِيرُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

آن شیخ گفت: پس نظر کردم به سوی سندی بن شاهک، دیدم که مضطرب است و مانند شاخهٔ درخت خرما می‌لرزد.

۶۷۴ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابی جمیله، از عبدالله بن امام محمد باقر﷣ روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا برادرم، از امام جعفر صادق﷣ از پدرش﷣ که: «در شبی که حضرت علی بن الحسین﷣ از دنیا رحلت نمود، و روح مطهّرش در آن قبض شد، شربتی به نزد آن حضرت آوردند، امام محمد باقر﷣ عرض کرد که: ای پدر بزگوار، این شربت را بنوش. حضرت فرمود که: ای فرزند عزیز من، به درستی که امشب، شبی است که رسول خداﷺ در آن از دنیا رفته است».

۶۷۵ / ۴. علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از حسن بن جَهم روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام رضا﷣ عرض کردم که: امیر المؤمنین﷣ کشندهٔ خویش را می‌شناخت، و شبی را که در آن کشته می‌شد و موضعی را که در آن شهید می‌گردید، می‌دانست؟ با آن‌که چون بانگ و فریاد مرغابیانی را که در خانه بودند، شنید، فرمود که: «اینها فریادکنندگان چنداند که نوحه کنندگان از پی ایشان خواهند بود». و قول امّ کلثوم که به آن حضرت عرض نمود که: کاش امشب نماز را در اندرون خانه به جا می‌آورد و غیر از خود کسی را امر می‌فرمودی که با مردم نماز کند. پس آن حضرت ابا و امتناع فرمود که تمنّای امّ کلثوم را به عمل آورد، و در آن شب، بسیار از خانه بیرون می‌رفت و داخل می‌شد بی‌سلاح و حربه، و حال آن‌که آن حضرت﷣ می‌دانست که ابن ملجم ـ لعنه الله ـ کشندهٔ اوست با شمشیر. گویا آنچه کرد از جملهٔ چیزهاست که تعرّض و توجّه آن جائز نبود (و در بعضی از نُسَخ کافی، چنین است که خوش نبود و در بعضی، این است که حلال نبود، یا وقت آن نیامده بود و همه در اصل مقصود راوی شریکند که آنچه از حضرت سر زد، خلاف تقیّه و حفظ نفس بود).

پس حضرت امام رضا﷣ فرمود که: «اینها اتّفاق افتاد، ولیکن آن حضرت در آن شب مخیّر شده بود (یعنی در ماندن میان دنیا و رفتن به سوی رفیق اعلی)، تا امضای تقدیرات خدای عزّ و جلّ به عمل آید» (چه، آن حضرت از دنیا به تنگ آمده بود و به محض تخییر به اسقاط وجوب حفظ نفس، یقین است که اختیار شهادت می‌فرمود؛ چنانچه در روایت وارد شده که در شبی که در صبح آن ضربت خورد، در صحرای نجف اشرف با خدای تعالی

۶۷۶ / ۵. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسىٰ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- غَضِبَ عَلَى الشِّيعَةِ، فَخَيَّرَنِي



مناجات می‌نمود، و از جملهٔ آنچه می‌گفت این بود که: «مرا نمانده است، مگر یک چیز که انتظار می‌برم که این ملجم مرادی بیاید و آن را به عمل آورد. خداوندا، شقاوت او را نزدیک گردان و مرا به سعادت شهادت برسان. خداوندا، پیغمبر تو مرا وعده داده بود که هرگاه من از تو لقای تو را سؤال کنم، تو مرا به لقای خود برسانی. خداوندا، از دنیا به تنگ آمده‌ام و سعادت لقای تو را می‌خواهم».

و در بعضی از نُسَخ کافی، به جای خَیِّر که ترجمه و شرح آن مذکور شد، حیِّر به حای حطّی واقع شده و معنی آن، این است که در آن شب، متحیّر و سرگشته بود، امّا نه حیرتی که اهل دنیا در امور خویش دارند، بلکه حیران جمال خدا که در نظر انورش جلوه نموده بود که دیدهٔ آن حضرت را از جا به در آورده بود یا دیدن امور آخرت و ارواح مقربین ملأ أعلی که به استقبال روح آن حضرت و غیر او و از اوصیا می‌آیند، که وصی را بالکلیّه متوجّه عالم بالا می‌نمایند، که به هیچ وجه، متلفت دنیا و امور آن نباشد.

و در بعضی از نسخ حیِّن با حاء حطّی و نون کلمن واقع شده، و آن، مشتق است از حین به کسر حا، که به معنی زمان است. و ممکن است که از حَین به فتح حا باشد که به معنی هلاکت و مردن است، و معنی آن این می‌شود که: وفات آن حضرت در آن شب مقدّر شده بود، و تقدیر خدا البتّه جاری می‌گردید.

و در بعضی از نسخ جبُن، و جیم و بای ابجد واقع شده که از جُبن بر وزن قُفل باشد، و آن به معنی ترس و بی دلی است، یعنی: که آن حضرت در آن شب بی‌دل شده بود و می‌ترسید و اگرچه در حدیث وارد شده که چون امّ‌کلثوم دختر آن حضرت ﷺ احوال آن حضرت را مشاهده نمود و بی‌آرامی او را دید، و عرض کرد که: ای پدر، چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی‌فرمایی؟ فرمود که: «ای دختر، با شجاعان بسیار جنگ کرده‌ام و خود را به اهوال عظیم افکنده‌ام و هرگز رعبی و ترسی در دلم به هم نرسیده و امشب بسیار ترسانم». ولیکن با علّت امضای تقدیر و آنچه پیش از آن است، در ظاهر نمی‌سازد، مگر به اعانتی که به آن منضمّ شود.

و در بعضی از نُسَخ غیر این چهار وجه نیز واقع شده، ولیکن علی الظّاهر آنچه در نسخهٔ اوّل است، صحیح‌تر است به قرینهٔ عنوان باب و احادیثی که بعد از این می‌آید).

۶۷۶ / ۵ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی

نَفْسِي أَوْ هُمْ، فَوَقَيْتُهُمْ ـ وَ اللّٰهِ ـ بِنَفْسِي».

۶۷۷ / ۶. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ مُسَافِرٍ، أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ لَهُ: «يَا مُسَافِرُ، هٰذِهِ الْقَنَاةُ فِيهَا حِيتَانٌ؟» قَالَ: نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ. فَقَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْبَارِحَةَ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ، مَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَكَ».

۶۷۸ / ۷. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَأَوْصَانِي بِأَشْيَاءَ فِي غُسْلِهِ وَ فِي كَفْنِهِ وَ فِي دُخُولِهِ قَبْرَهُ، فَقُلْتُ: يَا أَبَاهْ، وَ اللّٰهِ، مَا رَأَيْتُكَ مُنْذُ اشْتَكَيْتَ أَحْسَنَ مِنْكَ الْيَوْمَ، مَا رَأَيْتُ عَلَيْكَ أَثَرَ الْمَوْتِ. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أَ مَا سَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُنَادِي مِنْ وَرَاءِ الْجِدَارِ: يَا مُحَمَّدُ، تَعَالَ، عَجِّلْ؟».

۶۷۹ / ۸. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «أَنْزَلَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ النَّصْرَ عَلَى الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتّىٰ كَانَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، ثُمَّ خُيِّرَ النَّصْرَ أَوْ لِقَاءَ اللّٰهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ».

۴۸ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، وَ أَنَّهُ لَا يَخْفىٰ عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ

۶۸۰ / ۱. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ سَيْفٍ التَّمَّارِ، قَالَ: كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام جَمَاعَةً مِنَ الشِّيعَةِ فِي الْحِجْرِ، فَقَالَ: «عَلَيْنَا عَيْنٌ؟» فَالْتَفَتْنَا يَمْنَةً

کاظم﷣ روایت کرده است که فرمود: «خدای عزّوجلّ بر شیعیان غضب کرد بعد از آن مرا مخیّر گردانید در میان هلاک نفس خودم، یا ایشان. پس - به خدا سوگند که - من ایشان را به جان خویش نگاهداری نمودم» (که اختیار هلاک خویش کردم تا آسیبی به ایشان نرسد).

۶۷۷ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشّاء، از مسافر روایت کرده است که گفت: حضرت ابوالحسن امام رضا﷣ به او گفت که: «ای مسافر، ماهیان در این چشمه بسیارند؟» عرض کرد: آری، فدای تو گردم. حضرت فرمود که: «دیشب رسول خداﷺ را در خواب دیدم، و آن حضرت می‌فرمود که: یا علی، آنچه در نزد ما است، از برای تو بهتر است».

۶۷۸ / ۷ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام جعفر صادق﷣ روایت کرده است که فرمود: «در نزد پدرم امام محمد باقر﷣ بودم در روزی که در آن وفات فرمود و مرا وصیّت نمود به چیزی چند در باب غسل و در خصوص کفن و در امر دخول آن حضرت در قبر. عرض کردم که: ای پدر بزرگوار، به خدا سوگند که از آن زمان که بیمار شدی، هیچ روز تو را از امروز بهتر ندیدم، و اثر مردن را در تو نمی‌بینم. فرمود که: ای فرزند عزیز من، آیا نشنیدی که علی بن الحسین﷣ از پس دیوار آواز می‌داد که: یا محمد بیا و تعجیل کن».

۶۷۹ / ۸ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از عبدالملک بن اعیَن، از امام محمد باقر﷣ که می‌فرمود: «خدای عزّوجلّ اسباب یاری را بر امام حسین﷣ فرو فرستاد، به مرتبه‌ای که ما بین آسمان و زمین از فرشتگان پر شد. بعد از آن حضرت مخیّر شد در میان این‌که هر یک از نصرت، یا لقای خدا را که می‌خواهد، اختیار کند. پس آن حضرت، لقای خدای عزّوجلّ را اختیار کرد».

۴۸. باب در بیان این‌که ائمه﷩ آنچه را که بوده و آنچه خواهد بود می‌دانند، و بیان این‌که چیزی بر ایشان پوشیده و پنهان نمی‌باشد ـ صلوات الله علیهم ـ

۶۸۰ / ۱ . احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبدالله بن حمّاد، از سیف تمّار روایت کرده‌اند که گفت: با حضرت امام جعفر صادق﷣ بودیم در حِجْر اسماعیل و ما گروهی بودیم از شیعیان، حضرت فرمود که: «جاسوسی متوجّه ما است». به طرف راست و چپ نظر کردیم و کسی را ندیدیم. عرض

وَ يَسْرَةً، فَلَمْ نَرَ أَحداً، فَقُلْنَا: لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ، فَقَالَ: «وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ وَ رَبِّ الْبَنِيَّةِ ـ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ـ لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسىٰ وَ الْخَضِرِ، لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا، وَ لَأَنْبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا؛ لِأَنَّ مُوسىٰ وَ الْخَضِرَ﵉ أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ، وَ لَمْ يُعْطَيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ حَتّىٰ تَقُومَ السَّاعَةُ، وَ قَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِﷺ وِرَاثَةً».

۶۸۱ / ۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا ـ مِنْهُمْ: عَبْدُ الْأَعْلىٰ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ بِشْرٍ الْخَثْعَمِيُّ ـ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ﵇ يَقُولُ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ، وَ أَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ، وَ أَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ».

قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً، فَرَأىٰ أَنَّ ذٰلِكَ كَبُرَ عَلىٰ مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ، فَقَالَ: «عَلِمْتُ ذٰلِكَ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ يَقُولُ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ».

۶۸۲ / ۳. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ، عَنْ جَمَاعَةَ بْنِ سَعْدٍ الْخَثْعَمِيِّ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَ الْمُفَضَّلُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ﵇، فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَفْرِضُ اللّٰهُ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ وَ يَحْجُبُ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ؟

قَالَ: «لَا، اللّٰهُ أَكْرَمُ وَ أَرْحَمُ وَ أَرْأَفُ بِعِبَادِهِ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ عَلَى الْعِبَادِ، ثُمَّ يَحْجُبَ عَنْهُ خَبَرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً».

۶۸۳ / ۴. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ﵇ يَقُولُ ـ وَ عِنْدَهُ أُنَاسٌ

کردیم که: جاسوسی را نمی‌بینیم که متوجّه ما باشد. حضرت سه مرتبه فرمود که: «سوگند به پرودگار کعبه و پروردگار بَنیّه (یعنی: کعبه) که اگر در میان خضر و موسی می‌بودم، هر آینه ایشان را خبر می‌دادم به این‌که من از ایشان داناترم، و هر آینه ایشان را خبر می‌دادم به آنچه در دست ایشان نبود و آن را نمی‌دانستند؛ زیرا که به موسی و خضر، عطا شده بود علم آنچه پیش از ایشان بود و به ایشان علم آنچه هست و آنچه خواهد بود تا قیامت بر پا شود، عطا نشده بود و ما آن را از رسول خداﷺ میراث برده‌ایم، و همهٔ آن به طریق وراثت به ما رسیده».

۶۸۱ / ۲ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از حارث بن مغیره و چند نفر از اصحاب ما که از جمله ایشانند: عبدالاعلی و ابو عُبیده و عبدالله بن بِشْر خَثعمی که شنیدند از امام جعفر صادقؑ که می‌فرمود: «من آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است می‌دانم، و آنچه در بهشت است می‌دانم، و آنچه در جهنّم است می‌دانم، و آنچه بوده و آنچه خواهد بود می‌دانم». راوی می‌گوید که: پس حضرت اندک زمانی درنگ فرمود و دید که آن سخن بر کسانی که این را از او شنیدند، گران آمد، پس فرمود که: «این را از کتاب خدای عزّ و جلّ دانستم. به درستی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید که: ﴿تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ﴾[1] در آن بیان هر چیزی هست».

۶۸۲ / ۳ . علی بن محمد، از سهل، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبدالکریم، از جماعة بن سعد خثعمی (چنان که در نُسَخ کافی است، و جعفی، چنانچه در کتب رجال است) روایت کرده است که گفت: مفضّل در نزد امام جعفر صادقؑ بود، پس به آن حضرت عرض نمود که: فدای تو گردم، آیا خدا اطاعت بنده‌ای را بر تمام بندگان خود واجب می‌گرداند با آن‌که خبر آسمان را از او پوشیده و پنهان دارد؟ حضرت فرمود: «نه، خدا از این کریم‌تر و رحیم‌تر و مهربان‌تر است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگان واجب گرداند، بعد از آن خبر آسمان را از او در هر صبح و شام پوشیده دارد».

۶۸۳ / ۴ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ضُریس کُناسی روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقرؑ که می‌فرمود ـ و در نزد آن حضرت گروهی از اصحابش بودند ـ که: «تعجب دارم از گروهی که ما را دوست می‌دارند،

---

۱. نحل، ۸۹.

مِنْ أَصْحَابِهِ ـ: «عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَا، وَ يَجْعَلُونَا أَئِمَّةً، وَ يَصِفُونَ أَنَّ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ، وَ يَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ، فَيَنْقُصُونَا حَقَّنَا، وَ يَعِيبُونَ ذٰلِكَ عَلىٰ مَنْ أَعْطَاهُ اللّٰهُ بُرْهَانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنَا وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا؛ أَ تَرَوْنَ أَنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلىٰ عِبَادِهِ، ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ يَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامُ دِينِهِمْ؟».

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَ رَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ، وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ، وَ مَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتّىٰ قُتِلُوا وَ غُلِبُوا؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «يَا حُمْرَانُ، إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ، وَ قَضَاهُ، وَ أَمْضَاهُ، وَ حَتَمَهُ عَلىٰ سَبِيلِ الِاخْتِيَارِ، ثُمَّ أَجْرَاهُ، فَبِتَقَدُّمِ عِلْمٍ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قَامَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ﷺ، وَ بِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا؛ وَ لَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ إِظْهَارِ الطَّوَاغِيتِ عَلَيْهِمْ، سَأَلُوا اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذٰلِكَ، وَ أَلَحُّوا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِ

و ما را ائمّه قرار می دهند، و اعتقاد به امامت ما دارند، و وصف می‌کنند که اطاعت ما بر ایشان واجب است، مانند وجوب اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از آن، حجّت خویش را می شکنند و باطل می‌کنند و با خویش خصومت می‌کنند، به واسطهٔ ضعف دل‌ها و عقول ایشان. پس حقّ ما راکم می‌کنند و عیب می‌کنند بر آن‌که خدای تعالی او را برهان و دلیل قاطع از برای شناخت ما چنانچه باید و مسلّم داشتن امر ما عطا فرموده، و بر او طعن می‌زنند که اعتقاد کرده به دانش ما به آنچه بوده و خواهد بود. آیا اعتقاد می‌کنید که خدای تبارک و تعالی اطاعت دوستان خود را بر بندگان خود واجب گرداند، بعد از آن، خبرهای آسمان‌ها و زمین را از ایشان پوشیده و پنهان دارد، و مادّهٔ علم را از ایشان قطع کند در آنچه بر ایشان وارد می‌شود از آنچه قوام دین ایشان در آن است که دین بی‌آن بر پا نشود و منسّق و منتظم نگردد؟».

حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از آنچه اتّفاق افتاد از امر قیام علی بن ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام ایشان به دین خدای عزّ ذکره و آنچه به ایشان رسید از این‌که رؤسای اهل کفر و شیاطین انس، ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه‌ای که مقتول و مغلوب شدند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدّر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را بر سبیل امتحان واجب گردانیده بود، بعد از آن، آن را جاری ساخت. پس علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام به سبب پیشی گرفتن علمی از جانب رسول خدا به امر دین و جهاد قیام نمودند، و هر که از ما ساکت شد، به سبب همین علم ساکت شد (حاصل آن‌که قیام و قعود و نطق و سکوت ما ائمّه، به امر خدا و رسول است و در جمیع امور خویش تابع ایشانیم، و از پیش خود امری از ما سر نمی‌زند).

ای حُمران، اگر ایشان در آن زمان که فرود آمد بر ایشان، آنچه فرود آمد از امر خدای عزّوجلّ و غالب گردانیدن جماعت طاغوت که در عصیان خدا کوتاهی نمی‌کردند بر ایشان، از خدای عزّوجلّ سؤال می‌کردند که این بلا را از ایشان دفع کند و در بر طرف کردن این جماعت طاغوت بر آن جناب مبالغه می‌کردند، و در این باب ایستادگی می‌نمودند، و رفتن پادشاهی ایشان را خواهش می‌نمودند، البته ایشان را اجابت می‌فرمود، و آن بلا را از ایشان دفع می‌نمود، و نمی‌گذاشت که به ایشان برسد، و به سر آمدن مدّت این جماعت طاغوت و تمام شدن پادشاهی ایشان، سریع‌تر بود از زمانی که رشتهٔ مروارید و غیر آن از هر چه در

الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابِ مُلْكِهِمْ ، إِذاً لَأَجَابَهُمْ ، وَ دَفَعَ ذٰلِكَ عَنْهُمْ ، ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاغِيتِ وَ ذَهَابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سِلْكٍ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ ، وَ مَا كَانَ ذٰلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ -يَا حُمْرَانُ- لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ ، وَ لَا لِعُقُوبَةِ مَعْصِيَةٍ خَالَفُوا اللّٰهَ فِيهَا ، وَ لٰكِنْ لِمَنَازِلَ وَ كَرَامَةٍ مِنَ اللّٰهِ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوهَا ؛ فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ».

٦٨٤ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبَدٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ ، قَالَ : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام بِمِنىً عَنْ خَمْسِمِائَةِ حَرْفٍ مِنَ الْكَلَامِ ، فَأَقْبَلْتُ أَقُولُ : يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا ، قَالَ : فَيَقُولُ : «قُلْ كَذَا وَ كَذَا» . قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، هٰذَا الْحَلَالُ وَ هٰذَا الْحَرَامُ أَعْلَمُ أَنَّكَ صَاحِبُهُ ، وَ أَنَّكَ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهِ ، وَ هٰذَا هُوَ الْكَلَامُ ، فَقَالَ لِي : «وَيْكَ يَا هِشَامُ ، لَا يَحْتَجُّ اللّٰهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- عَلىٰ خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ» .

٦٨٥ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ : «لَا وَ اللّٰهِ ، لَا يَكُونُ عَالِمٌ جَاهِلاً أَبَداً : عَالِماً بِشَيْءٍ ، جَاهِلاً بِشَيْءٍ» . ثُمَّ قَالَ : «اللّٰهُ أَجَلُّ وَ أَعَزُّ وَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَفْرِضَ طَاعَةَ عَبْدٍ يَحْجُبُ عَنْهُ عِلْمَ سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ» ، ثُمَّ قَالَ : «لَا يَحْجُبُ ذٰلِكَ عَنْهُ» .

٤٩ -بَابُ أَنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- لَمْ يُعَلِّمْ نَبِيَّهُ عِلْماً إِلَّا أَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أَنَّهُ كَانَ شَرِيكَهُ فِي الْعِلْمِ عليه السلام

٦٨٦ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سُلَيْمَانَ ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ : «إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام أَتىٰ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله بِرُمَّانَتَيْنِ ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله إِحْدَاهُمَا ، وَ كَسَرَ الْأُخْرىٰ بِنِصْفَيْنِ ، فَأَكَلَ نِصْفاً ، وَ أَطْعَمَ عَلِيّاً عليه السلام نِصْفاً ، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله :

رشته کشیده باشد پاره شود، و آن رشتهٔ کشیده پراکنده شود.

ای حُمران، آنچه به ایشان رسید، به جهت گناهی نبود که به جا آورده باشند، و نه به جهت معصیتی که در آن با خدا مخالفت کرده باشند، ولیکن اینها به جهت درجات و کرامتی از جانب خدای عزّوجلّ بود که خواست بـه آنـها بـرسند، پس بـاید کـه مـذهب‌های فـاسد و گمان‌های بد در حقّ ایشان تو را به راهی که کج باشد، نبرد».

۶۸۴ / ۵ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از هشام بن حکم روایت کـرده است که گفت: امام جعفر صادقؑ را در منا از پانصد مسأله از علم کلام سؤال کـردم، پس شروع می‌کردم که بگویم که متکلمین چنین و چنین می‌گویند که حضرت مـی‌فرمود: «کـه چنین و چنین بگو». عرض کردم: که فدای تو گردم، این حلال و حرامی که هست، می‌دانم که تو صاحب آنی، و می‌دانم که به آن، از همهٔ مردمان داناتری، و این مسائل که من عرض کردم، علم کلام است. حضرت به من فرمود که: «ای هشام، آیا خدای تبارک و تعالی بر خلق خود حجّت را تمام می‌کند به حجّتی که هر چه خلق به آن محتاج باشند در نزد او نباشد؟».

۶۸۵ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از محمد بن فُضیل، از ابوحمزه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقرؑ که می‌فرمود: «نه، به خدا سوگند عالمی (یعنی: امامی) هرگز جاهل نمی‌باشد که به چیزی عـالم و بـه چـیزی جـاهل باشد». بعد از آن فرمود که: «خدا از این جلیل‌تر و عزیزتر و کریم‌تر است که واجب گرداند اطاعت بنده‌ای را، که خبر آسمان و زمین خویش را از او می‌پوشد». پس فرمود که: «این خبر از او پوشیده نمی‌شود» (یا خدا این را از او نمی‌پوشاند).

۴۹. باب در بیان این‌که خدای عزّوجلّ هیچ علمی را به پیغمبرﷺ خود تعلیم نفرمود، مگر آن‌که او را امر فرمود که آن را به امیرالمؤمنینؑ تعلیم نماید، و بیان این‌که شریک آن حضرت پیغمبرﷺ در علم بود

۶۸۶ / ۱ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از عبدالله بن سلیمان، از حمران بن اعیَن، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که فرمود: «جبرئیلؑ دو انار به نزد رسول خداﷺ آورد، پس رسول خداﷺ یکی از آنها را شکافت و تناول فرمود و دیگری را دو نصف کرد و نصفی را خود تناول فرمود، نصف دیگر را به علیؑ داد تا تناول فرمود.

يَا أَخِي، هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: أَمَّا الْأُولىٰ فَالنُّبُوَّةُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ؛ وَ أَمَّا الْأُخْرىٰ فَالْعِلْمُ، أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ».

فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللّٰهُ، كَيْفَ كَانَ يَكُونُ شَرِيكَهُ فِيهِ؟ قَالَ: «لَمْ يُعَلِّمِ اللّٰهُ مُحَمَّداًﷺ عِلْماً إِلَّا وَ أَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيّاًؑ».

۶۸۷ / ۲ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍؑ، قَالَ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُؑ عَلىٰ رَسُولِ اللّٰهِﷺ بِرُمَّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُمَا، فَأَكَلَ وَاحِدَةً، وَ كَسَرَ الْأُخْرىٰ بِنِصْفَيْنِ، فَأَعْطىٰ عَلِيّاًؑ نِصْفَهَا، فَأَكَلَهَا، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، أَمَّا الرُّمَّانَةُ الْأُولَى الَّتِي أَكَلْتُهَا فَالنُّبُوَّةُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا شَيْءٌ؛ وَ أَمَّا الْأُخْرىٰ فَهُوَ الْعِلْمُ، فَأَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ».

۶۸۸ / ۳ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍؑ يَقُولُ: «نَزَلَ جَبْرَئِيلُؑ عَلىٰ مُحَمَّدٍﷺ بِرُمَّانَتَيْنِ مِنَ الْجَنَّةِ، فَلَقِيَهُ عَلِيٌّؑ، فَقَالَ: مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ اللَّتَانِ فِي يَدِكَ؟ فَقَالَ: أَمَّا هٰذِهِ فَالنُّبُوَّةُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ، وَ أَمَّا هٰذِهِ فَالْعِلْمُ، ثُمَّ فَلَقَهَا رَسُولُ اللّٰهِﷺ بِنِصْفَيْنِ، فَأَعْطَاهُ نِصْفَهَا، وَ أَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ نِصْفَهَا، ثُمَّ قَالَ: أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ، وَ أَنَا شَرِيكُكَ فِيهِ».

قَالَ: «فَلَمْ يَعْلَمْ وَ اللّٰهِ رَسُولُ اللّٰهِﷺ حَرْفاً مِمَّا عَلَّمَهُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمَهُ عَلِيّاًؑ، ثُمَّ انْتَهَى الْعِلْمُ إِلَيْنَا».

ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلىٰ صَدْرِهِ.

۵۰ ـ بَابُ جِهَاتِ عُلُومِ الْأَئِمَّةِ :

۶۸۹ / ۱ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ عَلِيٍّ السَّائِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسىٰؑ، قَالَ:

بعد از آن رسول خدا ﷺ به علی ؑ فرمود که: ای برادر من، آیا می‌دانی که این دو انار چه بود؟ علی ؑ عرض کرد: نه، پیغمبر فرمود: امّا انار اوّل، پیغمبری بود که تو را در آن بهره‌ای نیست و امّا انار دیگر، علم بود که تو در آن شریک منی».

حمران می‌گوید که: به حضرت عرض کردم که: خدا تو را به اصلاح آورد، چگونه می‌شود که علی ؑ شریک آن حضرت باشد در علم؟ حضرت فرمود که: «خدا هیچ علمی را به محمد ﷺ تعلیم نفرمود، مگر آن‌که او را امر فرمود که: آن را به علی ؑ تعلیم کند».

۶۸۷ / ۲ . علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه، از زراره، از امام محمد باقر ؑ روایت کرده است که فرمود: «جبرئیل ؑ بر رسول خدا ﷺ فرود آمد با دو انار بهشت، و هر دو را به پیغمبر داد. پیغمبر یکی از آنها را تناول فرمود، و دیگری را نصف نمود و نصف آن را به علی ؑ عطا فرمود، و آن حضرت آن را تناول نمود. پیغمبر فرمود که: یا علی، امّا انار اوّل که من آن را خوردم، پیغمبری است که تو را در آن بهره‌ای نیست، و امّا انار دیگر، علم است که تو در آن شریک منی».

۶۸۸ / ۳ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عبدالحمید، از منصور بن یونس، از ابن اُذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام محمد باقر ؑ که می‌فرمود: «جبرئیل ؑ بر محمد ﷺ فرود آمد با دو انار بهشت، علی ؑ آن حضرت را ملاقات کرد و عرض کرد که: این دو انار چیست که در دست تو است؟ فرمود که: امّا این انار، پیغمبری است که تو را در آن بهره‌ای نیست و امّا این انار، علم است. بعد از آن رسول خدا ﷺ، آن انار را شکافت و دو نصف کرد و یک نصف آن را به علی ؑ عطا فرمود و نصف دیگر را رسول خدا ﷺ خود برداشت. پس فرمود که: تو شریک منی در علم و من در آن شریک توام. و به خدا سوگند، که رسول خدا ﷺ ندانست یک حرف را از آنچه خدای عزّوجلّ به او تعلیم کرد، مگر آن‌که آن را به علی ؑ تعلیم کرد، بعد، از آن، علم به سوی ما منتهی شد». پس دست خود را بر سینهٔ خویش گذاشت.

۵۰. باب در بیان جهات و وجوه علوم ائمه ؑ

۶۸۹ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از عمویش حمزة بن بَزیع، از علی سائی، از ابوالحسن اوّل حضرت امام موسی کاظم ؑ روایت کرده

قَالَ: «مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلىٰ ثَلَاثَةِ وُجُوهٍ: مَاضٍ، وَ غَابِرٍ، وَ حَادِثٍ؛ فَأَمَّا الْمَاضِي، فَمُفَسَّرٌ؛ وَ أَمَّا الْغَابِرُ، فَمَزْبُورٌ؛ وَ أَمَّا الْحَادِثُ، فَقَذْفٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا، وَ لَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا».

٦٩٠ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ عِلْمِ عَالِمِكُمْ. قَالَ: «وِرَاثَةٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَ مِنْ عَلِيٍّ».

قَالَ: قُلْتُ: إِنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ يُقْذَفُ فِي قُلُوبِكُمْ، وَ يُنْكَتُ فِي آذَانِكُمْ؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ».



٦٩١ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ: رُوِّينَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ عِلْمَنَا غَابِرٌ، وَ مَزْبُورٌ، وَ نَكْتٌ فِي الْقُلُوبِ، وَ نَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ»، فَقَالَ: «أَمَّا الْغَابِرُ، فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا؛ وَ أَمَّا الْمَزْبُورُ، فَمَا يَأْتِينَا؛ وَ أَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ، فَإِلْهَامٌ؛ وَ أَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ، فَأَمْرُ الْمَلَكِ».

است که گفت: آن حضرت فرمود که: «نهایت و غایت رسیدن علم ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و آنچه حادث و متجدّد می‌شود آناً فآناً.

امّا آنچه گذشته، از برای ما تفسیر و بیان شده، و امّا آینده و آنچه آمدنش بر سبیل حتم و وجوب باشد که در مستقبل واقع شود، نوشته شده (یعنی: در جفر و جامعه و غیر آن) و امّا آنچه در حال حادث می‌شود، انداختنی است در دل‌ها و دمیدنی است در گوش‌ها» (یعنی: در هر زمان در دل ما می‌افتد و فرشته در گوش ما می‌گوید که چنین و چنین اتّفاق افتاد که تمام حوادث به طریق الهام و تحدیث می‌دانیم). و حضرت فرمود که: «این علم، از همهٔ علوم ما افضل است و هیچ پیغمبری بعد از پیغمبر ما نیست».

۶۹۰ / ۲ . محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از علی بن موسی، از صفوان بن یحیی، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: مرا خبر ده از علم عالم شما. فرمود که: «از راه وراثت است از رسول خدا ﷺ، و از علیﷺ». حارث می‌گوید که: عرض کردم که: ما یکدیگر را حدیث می‌کنیم که علم در دل‌های شما افکنده می‌شود و در گوش‌های شما دمیده می‌شود (و در بعضی از نُسَخ کافی به جای شما، ایشان است و هر دو، به یک معنی است و اختلاف در خطاب و غیبت به اعتبار خطاب و حکایت است). حضرت فرمود که: «یا این» (یعنی: علم ما بر دو قسم است: یکی به طریق وراثت از رسول و علی؛ و دیگری، به طریق الهام و تحدیث).

۶۹۱ / ۳ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از آن‌که او را حدیث کرده، از مُفضّل بن عمر روایت کرده است که گفت: به امام موسی کاظمﷺ عرض کردم که: از امام جعفر صادقﷺ روایت به ما رسیده که آن حضرت فرمود که: «علم ما گذشته و نوشته و زدنی است در دل‌ها و دمیدنی است در گوش‌ها». حضرت فرمود: «امّا گذشته، آن چیزی است که تقدّم یافته از علم ما، و امّا نوشته، آن چیزی است که ما را می‌آید، و امّا زدن در دل‌ها، الهام است که خدا آن را در دل ما می‌اندازد، و امّا دمیدن در گوش‌ها، کار فرشته است که در گوش ما می‌گوید».

٥١ ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ﷺ لَوْ سُتِرَ عَلَيْهِمْ لَأَخْبَرُوا كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ

۶۹۲ / ۱ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «لَوْ كَانَ لِأَلْسِنَتِكُمْ أَوْكِيَةٌ، لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ».

۶۹۳ / ۲ . وَ بِهٰذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُسْكَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ ﷺ مَا أَصَابَهُمْ مَعَ عِلْمِهِمْ بِمَنَايَاهُمْ وَ بَلَايَاهُمْ؟ قَالَ: فَأَجَابَنِي ـ شِبْهَ الْمُغْضَبِ ـ: «مِمَّنْ ذٰلِكَ إِلَّا مِنْهُمْ؟!».

فَقُلْتُ: مَا يَمْنَعُكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

قَالَ: «ذٰلِكَ بَابٌ أُغْلِقَ إِلَّا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ـ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا ـ فَتَحَ مِنْهُ شَيْئاً يَسِيراً»، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ أُولٰئِكَ كَانَتْ عَلىٰ أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةٌ».

۵۱. باب در بیان این‌که اگر مردم بر ائمّه‌ﷺ می‌پوشیدند و سخن ایشان را فاش نمی‌کردند، هر آینه هر فردی را به آنچه برای او و بر او بود، خبر می‌دادند

۶۹۲ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فَضالة بن ایّوب، از ابان بن عثمان، از عبدالواحد بن مختار که گفت: امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «اگر زبان‌های شما را بندها می‌بود، هر آینه حدیث می‌کردم هر مردی را به آنچه باعث نفع و موجب ضرر او باشد» (و بند زبان داشتن، کنایه است از آن‌که آنچه می‌شنود، به کسی نگوید).

۶۹۳ / ۲ . و به همین اسناد، از احمد بن محمد، از ابن سِنان، از عبدالله بن مُسکان روایت است که گفت: شنیدم از ابوبصیر که می‌گفت: به امام جعفر صادق‌ﷺ عرض کردم که: از کجا به اصحاب علی‌ﷺ رسید آنچه به ایشان رسید یا دانش ایشان به مرگ‌ها و بلاهای خویش (و مراد از آن، امور غریبه‌ای است که حضرت ایشان را به آن خبر داده بود، در حالی که زائد بر آن، علم به مرگ و بلای خویش داشتند. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد، استبعاد سائل است که با وجود علم به مرگ و بلا، چگونه رسید به ایشان آنچه رسید. حضرت فرمود که: «از بدی خود ایشان بود». و عنوان و آخر حدیث، هر دو، دلالت بر ردّ این توهم می‌کنند. و مراد از اصحاب آن حضرت، خواصّ اصحاب‌اند که قابل این علوم بودند).

ابوبصیر می‌گوید که: پس آن حضرت مرا جواب فرمود مانند کسی که به خشم آمده باشد و فرمود که: «این امر از که بود؟» و خود جواب خویش را فرمود و فرمود که: «از خود ایشان بود» (و بنابر بعضی از نُسَخ از که بود این امر، مگر از خودشان، یعنی: چیزی چند در ایشان بود که باعث قابلیّت تعلیم ایشان بود). ابوبصیر می‌گوید که عرض کردم که: چه چیز تو را منع می‌کند از اظهار آنچه علی‌ﷺ بر اصحاب خود اظهار فرمود، فدای تو گردم؟ حضرت فرمود که: «این دری است که بسته شده بود، مگر آن‌که حسین بن علی‌ﷺ چیز کمی را از آن گشوده». بعد از آن فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که آن گروه، بندها بر دهان‌های ایشان بوده».

٥٢ـ بَابُ التَّفْوِيضِ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ عليهم السلام فِي أَمْرِ الدِّينِ

٦٩٤ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّحْوِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلىٰ مَحَبَّتِهِ، فَقَالَ: ﴿وَ إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ﴾».



۵۲. باب در بیان تفویض به سوی رسول خداﷺ و به سوی ائمّه علیهم السلام در امر دین[1]

۶۹۴ / ۱. محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حُمید، از ابواسحاق نحوی روایت کرده است که گفت: بر امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدم، پس شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبر خویش را ادب کرد، و آنچه را که داعی بود به محامد از اعمال صالحه و اخلاق فاضله، به آن حضرت تعلیم فرمود؛ در حالتی که بر دوستی آن حضرتﷺ قائم بود (یا آن حضرت بر دوستی آن جناب ـ تقدّس و تعالی ـ قرار و استقرار داشت). پس فرمود: ﴿وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیمٍ﴾[2]، یعنی: «و به درستی که تو هر آینه بر خو و عادت بزرگی استقرار داری» (که کسی غیر تو بر آن نیست). بعد از آن، به وی تفویض نمود، پس آن جناب ـ عزّوجلّ ـ فرمود: ﴿وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾[3] (و آیه در باب اختلاف حدیث مذکور شد) و نیز خدای عزّوجلّ فرموده: ﴿مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ﴾[4]» بعد از آن، حضرت صادق علیه السلام

---

۱. تفویض در لغت، به معنی کار را به کسی واگذاشتن است، و ظاهر عنوان این است که کلینی به تفویض قائل باشد، که خدا امر دین را به پیغمبر و ائمّه علیهم السلام واگذاشته باشد، که به هر چه خواهند حکم کنند، و جُلّ علما از این ابا دارند. و آنچه گمان فقیر است، این است که اگر مراد آنان که به تفویض قائل نیستند، آن است که نمی‌شود که امر دین به رسول مفوّض باشد از جانب خدا، غلط است؛ زیرا که چه فرق است در میان آن‌که خدا به رسول خویش در هر واقعه‌ای وحی فرماید که حکم این واقعه، این است، یا بر طریقهٔ عموم و اجمال به او وحی کند که آنچه بگویی در هر واقعه، همان حکم من است و در نزد من ممضی است، به واسطهٔ کمال عقل و عصمتی که داشت و مانع آن حضرت بود از جهل و حیف و میل.

و اگر مراد ایشان، این است که در خارج چنین نیست، نفی آن بالمرّه صورت ندارد؛ زیرا که در خارج، خلاف این است، و کسانی که اثبات تفویض می‌کنند، اگر مقصود ایشان این است که پیغمبر، از پیش خود حکم می‌کرد به هر چه می‌خواست، بدون اذن خدا، و اگر چه به اذن عام و اخبار به امضای آن باشد، کفر است. و اگر مراد، تفویض با اذن کلّی باشد ـ چنان که ظاهر این است ـ در اثبات کلیّهٔ آن اشکال است، بلکه دور نیست که نفی چنین تفویضی معلوم و محقّق باشد. و امّا ائمّه علیهم السلام در این باب، با رسول فرقی دارند، از این راه که بعد از استقرار شریعت، تفویض صورت ندارد؛ زیرا که مخالفت رسول، غلط است و موافقت با آن حضرت، تفویض نمی‌باشد. بلی، آنچه به رسول مفوّض بود که در آن، آنچه می‌خواست می‌فرمود به ابقای اختیار از برای ائمّه اطهار علیهم السلام نیز ثابت است.

در این باب، با رسول فرقی دارند، از این راه که بعد از استقرار شریعت، تفویض صورت ندارد؛ زیرا که مخالفت رسول، غلط است و موافقت با آن حضرت، تفویض نمی‌باشد. بلی، آنچه به رسول مفوّض بود که در آن، آنچه می‌خواست می‌فرمود، به ابقای اختیار از برای ائمّه اطهار علیهم السلام نیز ثابت است. (مترجم)

۲. قلم، ۴. ۳. حشر، ۷.

۴. نساء، ۸۰.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ: «وَ إِنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ فَوَّضَ إِلىٰ عَلِيٍّ وَ ائْتَمَنَهُ، فَسَلَّمْتُمْ وَ جَحَدَ النَّاسُ؛ فَوَ اللّٰهِ لَنُحِبُّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا، وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا، وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِأَحَدٍ خَيْراً فِي خِـلَافِ أَمْرِنَا».

● عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ، ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ.

٦٩٥ / ٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ بَكَّارِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَشْيَمَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَأَخْبَرَهُ بِهَا، ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ دَاخِلٌ، فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْآيَةِ، فَأَخْبَرَهُ بِخِـلَافِ مَا أَخْبَرَ بِهِ الْأَوَّلَ، فَدَخَلَنِي مِنْ ذٰلِكَ مَا شَاءَ اللّٰهُ حَتّىٰ كَأَنَّ قَلْبِي يُشْرَحُ بِالسَّكَاكِينِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: تَرَكْتُ أَبَا قَتَادَةَ بِالشَّامِ لَا يُخْطِئُ فِي الْوَاوِ وَ شِبْهِهِ، وَ جِئْتُ إِلىٰ هٰذَا يُخْطِئُ هٰذَا الْخَطَأَ كُلَّهُ، فَبَيْنَا أَنَا كَذٰلِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ آخَرُ، فَسَأَلَهُ عَنْ تِلْكَ الْآيَةِ، فَأَخْبَرَهُ بِخِـلَافِ مَا أَخْبَرَنِي وَ أَخْبَرَ صَاحِبَيَّ، فَسَكَنَتْ نَفْسِي، فَعَلِمْتُ أَنَّ ذٰلِكَ مِنْهُ تَقِيَّةٌ.

قَالَ: ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: «يَا ابْنَ أَشْيَمَ، إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَـلَّ ـ فَـوَّضَ إِلىٰ

فرمود: «و به درستی که پیغمبر خداﷺ، به علیؑ تفویض نمود، و او را امین داشت. پس شما را تسلیم کردید و قبول نمودید و مردم دانسته انکار کردند. پس به خدا سوگند که شما را دوست می‌داریم که بگویید، چون ما بگوییم، و این‌که ساکت شوید، چون ما ساکت شویم (و ممکن است که معنی این باشد که: ما شما را دوست می‌داریم، اگر چنین باشید که در سخن گفتن و نگفتن پیرو ما باشید). و ما واسطه‌ایم در ما بین شما و خدای عزّوجلّ و خدا از برای هیچ‌کس خوبی را در مخالفت امر ما قرار نداده».

● چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمید، از ابو اسحاق که گفت: شنیدم از امام محمد باقرؑ که می‌فرمود. بعد از آن مثل حدیث سابق را ذکر کرده است.

۶۹۵ / ۲. علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از بکّار بن ابی بکر، از موسی بن اَشیم روایت کرده است که گفت: در نزد امام جعفر صادقؑ بودم، پس مردی از آن حضرت سؤال کرد از معنی آیه‌ای از کتاب خدای عزّوجلّ و آن حضرت او را به آن، خبر و جواب داد. و بعد از آن دیگری بر آن حضرت داخل شد و او را از همان آیه سؤال نمود، پس حضرت او را خبر داد به خلاف آنچه اوّل را خبر داده بود. پس در من از دیدن این مخالفت، داخل شد آنچه خدا خواست، یعنی: اندوه بسیار در دلم به هم رسید، به مرتبه‌ای که گویا دل من به کاردها بریده و پاره پاره می‌شد. در دل خود گفتم که ابو قتاده را در شام وا گذاشتم که در واو و مانند آن خطا نمی‌کند، و آمدم به سوی این مرد که این نوع خطا از او سر می‌زند که همهٔ مطلب را خطا می‌کند. پس در بین این‌که من همچنین محزون و متفکّر بودم، ناگاه دیگری بر او داخل شد، و او را از همان آیه سؤال کرد، پس او را خبر داد به خلاف آنچه مرا خبر داده بود (یعنی: اعلام فرموده بود؛ زیرا که حضرت او را جواب و خبری نداده بود و به خلاف آنچه رفیق مرا خبر داده بود). پس دل من آرام گرفت و دانستم که این نوع رفتار و گفتار که از آن حضرت سر می‌زند، تقیّه است.

موسی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت به جانب من التفات نمود و فرمود که: «ای پسر اشیم، به درستی که خدای عزّوجلّ به سلیمان بن داودؑ تفویض نمود، پس فرمود که:

سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَﷺ ، فَقَالَ: ﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾، وَ فَـوَّضَ إِلىٰ نَبِيِّهِﷺ ، فَقَالَ: ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فَمَا فَوَّضَ إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِﷺ ، فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا».

۶۹۶ / ۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ زُرَارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِﷺ يَقُولَانِ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فَوَّضَ إِلىٰ نَبِيِّهِﷺ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ». ثُمَّ تَـلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

۶۹۷ / ۴. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِﷺ يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسٍ الْـمَاصِرِ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَدَّبَ نَبِيَّهُ، فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ، قَالَ: ﴿إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِﷺ كَانَ مُسَدَّداً مُوَفَّقاً، مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ، لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ، فَـتَأَدَّبَ بِآدَابِ اللّٰهِ.

ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فَرَضَ الصَّـلَاةَ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ، فَأَضَافَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ إِلَى الرَّكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، وَ إِلَى الْمَغْرِبِ رَكْعَةً، فَصَارَتْ عَدِيلَ الْفَرِيضَةِ، لَا يَجُوزُ تَرْكُهُنَّ إِلَّا فِي السَّفَرِ، وَ أَفْرَدَ الرَّكْعَةَ فِي الْمَغْرِبِ فَتَرَكَهَا قَائِمَةً فِي السَّفَرِ وَ الْحَضَرِ، فَأَجَازَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِكَ كُلَّهُ، فَصَارَتِ الْفَرِيضَةُ سَبْعَ عَشْرَةَ رَكْعَةً.

ثُمَّ سَنَّ رَسُولُ اللّٰهِﷺ النَّوَافِلَ أَرْبَعاً وَ ثَـلَاثِينَ رَكْعَةً مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ، فَأَجَازَ اللّٰهُ

﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ﴾[1] (که در باب اهل ذکر گذشت) و خدا به پیغمبر خودﷺ تفویض نمود، بعد از آن فرمود: ﴿وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾[2]. پس آنچه به رسول خدا تفویض شد، آن را به ما تفویض فرموده».

۶۹۶ / ۳ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حجّال، از ثعلبه، از زراره که گفت: شنیدم از امام محمد باقر و امام جعفر صادقﷺ که می‌فرمودند: «خدای عزّوجلّ به سوی پیغمبر خویش، امر خلق خود را تفویض فرمود تا نظر کند که فرمان‌برداری ایشان، چگونه است» پس این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

۶۹۷ / ۴ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذینه، از فُضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقﷺ که به بعضی از اصحاب قیس ماصر می‌فرمود که: «خدای عزّوجلّ پیغمبر خویش را ادب آموخت و ادب او را نیکو ساخت. پس چون ادب را از برای او کامل گردانید، فرمود: ﴿إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾[3]، بعد از آن، امر دین و امّت را به او تفویض فرمود تا بندگان او را سیاست کند، و متوجّه امور ایشان باشد، و خدای عزّوجلّ فرمود که: ﴿وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. و به درستی که رسول خداﷺ، بر راه راست بود که خدا او را تسدید فرموده بود، و موفّق و مؤیّد بود به روح القدس، که لغزش نمی‌نمود و خطا نمی‌کرد در چیزی، از آنچه خلائق را به آن سیاست و ادب می‌فرمود، و به آداب خدا ادب‌مند گردید.

پس به درستی که خدای عزّوجلّ نماز را دو رکعت دو رکعت واجب گردانید که همهٔ آن ده رکعت بود. بعد از آن، رسول خداﷺ به سوی آن دو رکعت، دو رکعت دیگر و به سوی نماز شام، یک رکعت دیگر را اضافه فرمود، و اضافهٔ آن حضرت، همتای فریضه شد در وجوب که ترک آنها جائز نیست، مگر در سفر و یک رکعت را در نماز شام زیاد کرد، و آن را ثابت و برپا قرار داد در سفر و حضر که ترک آن، در هیچ یک تجویز نکرد. پس خدا همهٔ اینها را از برای او اجازه فرمود و ممضی داشت و به این سبب، نماز فریضه هفده رکعت شد.

بعد از آن رسول خداﷺ نمازهای نافله و مستحبّه را سی و چهار رکعت قرار داد، و برابر

---

۱. ص، ۳۹. ۲. حشر، ۷.
۳. قلم، ۴.

ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ ذٰلِكَ، وَ الْفَرِيضَةُ وَ النَّافِلَةُ إِحْدىٰ وَ خَمْسُونَ رَكْعَةً، مِنْهَا رَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَتَمَةِ جَالِساً تُعَدَّانِ بِرَكْعَةٍ مَكَانَ الْوَتْرِ.

وَ فَرَضَ اللّٰهُ فِي السَّنَةِ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ. وَ سَنَّ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ صَوْمَ شَعْبَانَ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلَيِ الْفَرِيضَةِ، فَأَجَازَ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ لَهُ ذٰلِكَ.

وَ حَرَّمَ اللّٰهُ ـعَزَّ وَ جَلَّ ـ الْخَمْرَ بِعَيْنِهَا، وَ حَرَّمَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْمُسْكِرَ مِنْ كُلِّ شَرَابٍ، فَأَجَازَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِكَ.

وَ عَافَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَشْيَاءَ وَ كَرِهَهَا، لَمْ يَنْهَ عَنْهَا نَهْيَ حَرَامٍ، إِنَّمَا نَهىٰ عَنْهَا نَهْيَ إِعَافَةٍ وَ كَرَاهَةٍ، ثُمَّ رَخَّصَ فِيهَا، فَصَارَ الْأَخْذُ بِرُخَصِهِ وَاجِباً عَلَى الْعِبَادِ كَوُجُوبِ مَا يَأْخُذُونَ بِنَهْيِهِ وَ عَزَائِمِهِ، وَ لَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِيمَا نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ، وَ لَا فِيمَا أَمَرَ بِهِ أَمْرَ فَرْضٍ لَازِمٍ، فَكَثِيرُ الْمُسْكِرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ نَهَاهُمْ عَنْهُ نَهْيَ حَرَامٍ، لَمْ يُرَخِّصْ فِيهِ لِأَحَدٍ، وَ لَمْ يُرَخِّصْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لِأَحَدٍ تَقْصِيرَ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ ضَمَّهُمَا إِلىٰ مَا فَرَضَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، بَلْ أَلْزَمَهُمْ ذٰلِكَ إِلْزَاماً وَاجِباً، لَمْ يُرَخِّصْ لِأَحَدٍ فِي شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ إِلَّا لِلْمُسَافِرِ، وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُرَخِّصَ مَا لَمْ يُرَخِّصْهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ، فَوَافَقَ أَمْرُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ أَمْرَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ نَهْيُهُ نَهْيَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ وَجَبَ عَلَى الْعِبَادِ التَّسْلِيمُ لَهُ كَالتَّسْلِيمِ لِلّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ».

۶۹۸ / ۵. أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرَارَةَ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولَانِ: «إِنَّ اللّٰهَ ـتَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ فَوَّضَ إِلىٰ نَبِيِّهِ ﷺ أَمْرَ خَلْقِهِ؛ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ»، ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْآيَةَ: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

فریضه، و خدای عزّوجلّ این را از برای او اجازه فرمود و همهٔ فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است که از جملهٔ آنهاست دو رکعت بعد از نماز خفتن که مصلّی آن را نشسته به جا می‌آورد که به یک رکعت حساب می‌شود و به جای وتر است، و خدا در سال، روزهٔ ماه رمضان را واجب گردانید و رسول خداﷺ روزهٔ شعبان را و سه روز در هر ماهی قرار داد به طریق استحباب که دو چند فریضه باشد، و خدای عزّوجلّ این را از برای او اجازه فرمود.

و خدای عزّوجلّ شراب انگور را به خصوص حرام گردانید، و رسول خداﷺ مست کننده‌ای از هر شرابی را حرام گرانید و خدا این را از برای او اجازه فرمود. و رسول خداﷺ چیزی چند را مرتکب نشد و آنها را ناخوش داشت و از آنها نهی نفرمود به نهیی که مستلزم حرمت آن باشد، بلکه نهی کرد از آنها به نهیی که موجب دوری و کراهت است. بعد از آن، در آنها رخصت داد. پس عمل کردن به رخصت، واجب شد بر بندگان، مانند وجوب عمل کردن به نهی و عزیمت‌های او (که مراد محرّمات و واجبات است)، و رسول خداﷺ ایشان را رخصت نداد در آنچه ایشان را از آن نهی فرمود به نهیی که مفید حرمت است و نه در آنچه امر فرمود به امری که دلالت بر وجوب کند، و لزوم داشته باشد. پس بسیار از مست کنندهٔ از همهٔ شراب‌ها که ایشان را از آن نهی فرمود به نهی تحریمی، و هیچ‌کس را در آن رخصت نداد، و همچنین در اندک آن، اگرچه به قدر سر سوزنی باشد (و ظاهر عبارت حدیث، که دلالت می‌کند بر رخصت در خوردن کمی از مست کننده، متروک است بالنص و الأجماع).

و رسول خداﷺ هیچ‌کس را رخصت نداد در تقصیر کردن دو رکعتی که آنها را ضمّ فرمود به سوی آنچه خدای عزّوجلّ واجب گردانیده، بلکه آن را بر ایشان الزام فرمود؛ الزامی واجب که هیچ‌کس را در چیزی از آن، رخصت نداد، مگر از برای مسافر و کسی را نمی‌رسد که رخصت دهد آنچه راکه رسولﷺ آن را رخصت نداده. پس امر و نهی رسول خداﷺ با امر و نهی خدای عزّوجلّ موافق آمد، و بر بندگان واجب است که پیغمبر امر او را تسلیم کنند، مانند تسلیم کردن ایشان خدای تبارک و تعالی و امر او را».

۶۹۸ / ۵. ابوعلی اشعریّ، از محمد بن عبدالجّبار، از ابن فضّال، از ثعلبة بن میمون، از زراره روایت کرده است که شنید از امام محمد باقرؑ و امام جعفر صادقؑ که می‌فرمودند که: «خدای تبارک و تعالی امر خلق خود را به سوی پیغمبر خویشﷺ تفویض فرمود، تا نظر کند که فرمان‌برداری ایشان چگونه است». پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ

● مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ زُرَارَةَ، مِثْلَهُ.

٦٩٩ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ أَدَّبَ نَبِيَّهُ ﷺ، فَلَمَّا انْتَهىٰ بِهِ إِلىٰ مَا أَرَادَ، قَالَ لَهُ: ﴿إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ، فَقَالَ: ﴿وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ وَ إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ فَرَضَ الْفَرَائِضَ، وَ لَمْ يَقْسِمْ لِلْجَدِّ شَيْئاً، وَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَطْعَمَهُ السُّدُسَ، فَأَجَازَ اللّٰهُ ـ جَلَّ ذِكْرُهُ ـ لَهُ ذٰلِكَ؛ وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ﴾».

٧٠٠ / ٧. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ: «وَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ دِيَةَ الْعَيْنِ وَ دِيَةَ النَّفْسِ، وَ حَرَّمَ النَّبِيذَ وَ كُلَّ مُسْكِرٍ». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ، لِيُعْلَمَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَعْصِيهِ».

٧٠١ / ٨. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، قَالَ: وَجَدْتُ فِي نَوَادِرِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «لَا وَ اللّٰهِ، مَا فَوَّضَ اللّٰهُ إِلىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلىٰ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ ﷺ، قَالَ اللّٰهُ عَزَّ

فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

● محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجّال، از ثعلبة بن میمون، از زراره مثل این را روایت کرده است.

۶۹۹ / ۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که فرمود که: «خدای تبارک و تعالی، پیغمبر خودﷺ را تأدیب فرمود و چون او را به منتهای آنچه می‌خواست رسانید، به او فرمود که: ﴿إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾[1]. پس دین خود را به او مفوّض فرمود و فرمود که: ﴿وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. به درستی که خدای عزّوجلّ در باب میراث، فرائض و سهامی چند را واجب گردانید و از برای جد (که پدر پدر، یا پدر مادر میّت است)، چیزی را قسمت نفرمود.

به تحقیق که رسول خداﷺ شش یکِ اصل مال را به او طعمه داد و خدای جلّ ذکره آن را از برای او اجازه فرمود. و این است معنی قول خدای عزّوجلّ: ﴿هٰذٰا عَطٰاؤُنٰا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ﴾[2]».

۷۰۰ / ۷. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، از زراره، از امام محمد باقرؑ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «رسول خداﷺ، دیهٔ چشم و دیهٔ نفس و تن را وضع نمود، و قرار داد فرمود و شراب خرما و هر مست کننده‌ای را حرام گردانید». کسی به آن حضرت عرض نمود که: رسول خداﷺ وضع فرمود بی‌آن‌که چیزی در باب آن آمده باشد (یعنی: از جانب خدا در قرآن یا غیر آن خصوصاً). حضرت فرمود: «آری، تا خدا بداند آن‌که راکه رسول را فرمان می‌برد، از آن‌که او را فرمان نمی‌برد» (یعنی: تا هر یک را جزای عالم به حال ایشان بدهد، یا این دو فرقه را تمیز دهد و از هم جدا کند تا مردم بدانند و ایشان را از هم جدا کنند. و بنابر بعضی از نسخ کافی، معنی این است که: تا بداند که کی رسول را اطاعت می‌کند و کی او را معصیت می‌نماید).

۷۰۱ / ۸. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن روایت کرده است که گفت: در نوادر محمد بن سنان یافتم که روایت کرده بود از عبدالله بن سنان که گفت: امام جعفر صادقؑ فرمود: «نه، به خدا سوگند که خدا به سوی هیچ‌یک از خلق خود تفویض نفرمود، مگر به

---

۱. قلم، ۴.	۲. ص، ۳۹.

وَ جَلَّ : ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾، وَ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ عليهم السلام».

٧٠٢ / ٩ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتّىٰ قَوَّمَهُ عَلىٰ مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ، فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فَمَا فَوَّضَ اللّٰهُ إِلىٰ رَسُولِهِ، فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا».

٧٠٣ / ١٠ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ، عَنْ صَنْدَلٍ الْخَيَّاطِ، عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ قَالَ: «أَعْطىٰ سُلَيْمَانَ مُلْكاً عَظِيماً، ثُمَّ جَرَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ فِي رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله، فَكَانَ لَهُ أَنْ يُعْطِيَ مَا شَاءَ مَنْ شَاءَ، وَ يَمْنَعَ مَنْ شَاءَ، وَ أَعْطَاهُ اللّٰهُ أَفْضَلَ مِمَّا أَعْطىٰ سُلَيْمَانَ؛ لِقَوْلِهِ تَعَالىٰ: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾».

سوی رسول خداﷺ و به سوی ائمه‌ﷺ. خدای عزّوجلّ فرموده است که: ﴿إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ﴾[1]، یعنی: به درستی که ما فرو فرستادیم به سوی تو این کتاب کامل را که (قرآن است) به درستی و راستی تا حکم کنی در میان مردمان به آنچه خدا آن را برای تو رأی گردانیده».

و حضرت فرمود که: «این آیه، در اوصیای پیغمبرﷺ جاری است» (و بعضی از سنّیان، این آیه را دلیل بر این گرفته که پیغمبرﷺ متعبّد بود به اجتهاد کردن به آن وضعی که به آن استدلال کرده‌اند، و با وجود ضعف دلالت آیه بر مطلب ایشان، ظهورش از دلالت آن بر تفویض بیشتر است؛ چه معلّل کردن انزال قرآن به حکم کردن به قرار داد خویش، با هم نمی‌سازند. پس باید که این حدیث فی الحقیقه از معصوم نباشد، یا اگر از معصوم باشد، در آن خلاف ظاهری را مرتکب شده باشد، به طریقهٔ تأویل که خود آن را می‌داند. و معنی آیه بنابر ظاهر لفظ آن، این است که: تا حکم کنی به آنچه خدا آن را به تو نموده و وحی فرموده، یا به نمودن و اعلام خدا تو را که چگونه حکم کنی در میان مردمان).

۷۰۲ / ۹. محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از حسن بن زیاد، از محمد بن حسن میثمی، از امام جعفر صادقﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّوجلّ پیغمبر خود را تأدیب کرد تا آن‌که او را راست گردانید بر آن وضعی که اراده داشت. بعد از آن، به سوی او تفویض کرد و آن جناب ـ عزّ ذکره ـ فرمود که: ﴿وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾. پس آنچه خدا به سوی پیغمبر خود تفویض فرمود، همان را به سوی ما تفویض فرمود».

۷۰۳ / ۱۰. علی بن محمد، از بعضی از اصحاب ما، از حسین بن عبدالرّحمان، از صَنْدل خیّاط، از زید شحّام روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادقﷺ سؤال کردم در باب قول خدای تعالی: ﴿هٰذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ﴾. حضرت فرمود که: «پادشاهی بزرگی به سلیمان عطا شده بود، بعد از آن، این آیه در باب رسول خداﷺ جاری گردید. پس آن حضرت را می‌رسید که عطا کند به هر که خواهد، آنچه را که خواهد، و منع کند هر که را که خواهد، و خدا به او عطا فرمود، بهتر از آنچه سلیمان را عطا فرموده بود، به جهت فرمودهٔ

---

۱. نساء، ۱۰۵.

٥٣ـ بَابُ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ ﷺ بِمَنْ يُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضىٰ وَكَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ

٧٠٤ / ١ . أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: مَا مَوْضِعُ الْعُلَمَاءِ؟ قَالَ: «مِثْلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ، وَ صَاحِبِ مُوسىٰ ﷺ».

٧٠٥ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، فَأَمَّا النُّبُوَّةُ فَلَا».

٧٠٦ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ ذِكْرُهُ ـ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمُ النَّبِيِّينَ؛ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَداً، وَ خَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ؛ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَداً، وَ أَنْزَلَ فِيهِ: تِبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ، وَ خَلْقَكُمْ، وَ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ نَبَأَ مَا قَبْلَكُمْ، وَ فَصْلَ مَا بَيْنَكُمْ، وَ خَبَرَ مَا بَعْدَكُمْ، وَ أَمْرَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ».

٧٠٧ / ٤ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: «إِنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ مُحَدَّثاً». فَقُلْتُ: فَتَقُولُ: نَبِيٌّ؟ قَالَ: فَحَرَّكَ بِيَدِهِ هٰكَذَا، ثُمَّ قَالَ: «أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ، أَوْ كَصَاحِبِ مُوسىٰ، أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ، أَ وَ مَا بَلَغَكُمْ

آن جناب: ﴿وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾».

۵۳. باب در بیان این‌که ائمّه علیهم السلام به کدام یک از اوصیای گذشتگان شباهت دارند، و حرمت قول به پیغمبری در باب ایشان

۷۰۴ / ۱ . ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از حُمران بن اعین، روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که: مرتبهٔ علما (یعنی: ائمّه) چیست؟ فرمود که: «ایشان مانند ذوالقرنین و صاحب سلیمان و صاحب موسی علیهم السلام اند» (یعنی: اسکندر و آصف بن برخیا و یوشع بن نون. و بعضی گمان کرده‌اند که مراد از اخیر، خضر یا هرون است و اوّل اصحّ است؛ زیرا که مقصود اثبات وصایت است و نفی نبوّت و خضر و هرون هر دو پیغمبر بودند).

۷۰۵ / ۲ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن ابی العلاء، روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «جز این نیست که وقوف بر ما (یعنی: مقیم شدن در درگاه ما) و رجوع به سوی ما در باب حلال و حرام است (و این حصر، نسبی است، نسبت به پیغمبری و لهذا بعد از این می‌فرماید که:) امّا پیغمبری را ما نداریم».

۷۰۶ / ۳ . محمد بن یحیی اشعری، از احمد بن محمد، از برقی، از نضربن سُوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایّوب بن حرّ روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: «به درستی که خدای عزّ ذکره پیغمبران را به پیغمبر شما ختم نمود. که هیچ پیغمبری هرگز بعد از آن حضرت نخواهد بود، و به کتاب شما (که قرآن است) همهٔ کتاب‌ها را ختم فرمود، که هرگز کتابی بعد از آن نخواهد بود. و فرو فرستاد در آن بیان هر چیزی و کیفیّت آفریدن شما و آفریدن آسمان‌ها و زمین و خبر آنچه پیش از شما بوده، و جدا ساختن حقّ از باطل، در آنچه در میانهٔ شما است و خبر آنچه بعد از شما خواهد بود، و امر بهشت و دوزخ و آنچه شما به سوی آن باز خواهید گشت».

۷۰۷ / ۴ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «علی علیه السلام، محدَّث بود». پس من عرض کردم که: بگوییم که پیغمبر بود؟ حارث می‌گوید که: حضرت دست خویش را همچنین حرکت داد (یعنی: به آن اشاره فرمود که:

أَنَّهُ قَالَ: وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ؟!».

٧٠٨ / ٥. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا مَنْزِلَتُكُمْ؟ وَ مَنْ تُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضىٰ؟ قَالَ: «صَاحِبَ مُوسىٰ وَ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَا عَالِمَيْنِ، وَلَمْ يَكُونَا نَبِيَّيْنِ».

٧٠٩ / ٦. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ: إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلِهَةٌ، يَتْلُونَ عَلَيْنَا بِذٰلِكَ قُرْآناً ﴿وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ﴾؟

فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ شَعْرِي مِنْ هٰؤُلَاءِ بَرَاءٌ، وَ بَرِئَ اللّٰهُ مِنْهُمْ، مَا هٰؤُلَاءِ عَلىٰ دِينِي، وَ لَا عَلىٰ دِينِ آبَائِي؛ وَ اللّٰهِ، لَا يَجْمَعُنِي اللّٰهُ وَ إِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ».

قَالَ: قُلْتُ: وَ عِنْدَنَا قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ، يَقْرَؤُونَ عَلَيْنَا بِذٰلِكَ قُرْآناً: ﴿يٰا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّي بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾؟

فَقَالَ: «يَا سَدِيرُ، سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي مِنْ هٰؤُلَاءِ بَرَاءٌ، وَ بَرِئَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَ رَسُولُهُ، مَا هٰؤُلَاءِ عَلىٰ دِينِي، وَ لَا عَلىٰ دِينِ آبَائِي؛ وَ اللّٰهِ، لَا يَجْمَعُنِي اللّٰهُ وَ إِيَّاهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ سَاخِطٌ عَلَيْهِمْ».

قَالَ: قُلْتُ: فَمَا أَنْتُمْ؟

نه)، بعد از آن، فرمود که: «یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصّهٔ ذوالقرنین فرمود که: در میان شما مثل او هست».

۷۰۸ / ۵. علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذَینه، از برید بن معاویه، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم که: مرتبهٔ شما چه قدر است و به که شباهت دارید از آنان که در گذشته‌اند؟ فرمود که: «صاحب موسی و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند و پیغمبر نبودند».

۷۰۹ / ۶. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از ابوطالب، از سَدیر روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق عرض کردم که: گروهی گمان می‌کنند که شما خدایانید، و در این باب آیه‌ای از قرآن را بر ما می‌خوانند که: ﴿وَ هُوَ الَّذی فی السَّماءِ إلٰهٌ وَ فی الْأَرْضِ إلٰهٌ﴾[1].

فرمود که: «ای سدیر، گوش و چشم و گوشت و بشره و خون و موی من، از این گروه بیزار است، و خدا از ایشان بیزار باشد (یا بیزار است). این گروه بر دین من و بر دین پدران من نیستند، و خدا مرا با ایشان جمع نمی‌فرماید در روز قیامت، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم؛ و در نزد ما گروهی دیگر هستند که گمان می‌کنند که شما رسولان و فرستادگان خدایید، و در این باب بر ما آیه‌ای را از قرآن می‌خوانند که: ﴿یا أَیُّها الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إنّی بِما تَعْمَلُونَ عَلیمٌ﴾[2]، یعنی: «ای گروه رسولان و فرستادگان خدا، بخورید از طعام‌های پاکیزه و حلال و کار نیکو و شایسته را بکنید. به درستی که من به آنچه شما می‌کنید دانایم».

حضرت فرمود که: «ای سدیر، گوش و چشم و مو و بشره و گوشت و خون من، از این گروه بیزار است، خدا و رسول او از ایشان بیزار باشند. این گروه، بر دین من و بر دین پدران من نیستند. و خدا مرا با ایشان در روز قیامت جمع نخواهد فرمود، مگر در حالی که بر ایشان خشمناک باشد».

سدیر می‌گوید که: عرض کردم پس شما چه چیزید؟ (یعنی: چه صفت دارید و به چه

۱. زخرف، ۸۴. ۲. مؤمنون، ۵۱.

قَالَ: «نَحْنُ خُزَّانُ عِلْمِ اللّٰهِ، نَحْنُ تَرَاجِمَةُ أَمْرِ اللّٰهِ، نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ، أَمَرَ اللّٰهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- بِطَاعَتِنَا، وَ نَهىٰ عَنْ مَعْصِيَتِنَا، نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلىٰ مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ».

٧١٠ / ٧. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بَحْرٍ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «الْأَئِمَّةُ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ إِلَّا أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ، وَ لَا يَحِلُّ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَا يَحِلُّ لِلنَّبِيِّ، فَأَمَّا مَا خَلَا ذٰلِكَ، فَهُمْ فِيهِ بِمَنْزِلَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ».

٥٤ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ ﷺ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ

٧١١ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ: أَرْسَلَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ إِلىٰ زُرَارَةَ: أَنْ يُعْلِمَ الْحَكَمَ بْنَ عُتَيْبَةَ: «أَنَّ أَوْصِيَاءَ مُحَمَّدٍ -عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ- مُحَدَّثُونَ».

٧١٢ / ٢. مُحَمَّدٌ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوقَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ يَوْماً، فَقَالَ: «يَا حَكَمُ، هَلْ تَدْرِي الْآيَةَ الَّتِي كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ يَعْرِفُ قَاتِلَهُ بِهَا، وَ يَعْرِفُ بِهَا الْأُمُورَ الْعِظَامَ الَّتِي كَانَ يُحَدِّثُ بِهَا النَّاسَ؟».

قَالَ الْحَكَمُ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ وَقَعْتُ عَلىٰ عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، أَعْلَمُ بِذٰلِكَ تِلْكَ الْأُمُورَ الْعِظَامَ، قَالَ: فَقُلْتُ: لَا وَ اللّٰهِ، لَا أَعْلَمُ، قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: مَا الْآيَةُ؟ تُخْبِرُنِي بِهَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ؟

منصب آراسته‌اید؟) فرمود: «ما خزانه‌داران علم خداییم، و ماییم ترجمان‌های امر خدا (که آن را برای مردم بیان می‌کنیم). و ماییم گروه معصومین که خدا ما را از گناهان نگاه داشته، و خدای تبارک و تعالی امر فرموده به فرمان‌برداری ما و از نافرمانی ما نهی فرموده. و ماییم حجت بالغه خدا بر هر که در زیر آسمان و در بالای زمین است».

۷۱۰ / ۷ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مُسکان، از عبدالرحمان بن ابی عبدالله، از محمد بن مسلم که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقعليه‌السلام که می‌فرمود: «ائمّه، به منزلهٔ رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌اند، مگر آن‌که ایشان پیغمبر نیستند و ایشان را حلال نیست از زنان آنچه پیغمبر را حلال می‌بود» (یعنی: بیش از چهار زن به نکاح دوام بر سبیل اجتماع، و نیز زنی که خویش را به پیغمبر می‌بخشید، و به محض این، بر آن حضرت حلال می‌شد بدون اجرای صیغهٔ نکاح. و این مخصوص آن حضرت بود؛ چنانچه حق تعالی در قرآن تصریح به آن فرموده). و حضرت فرمود که: «امّا آنچه غیر از این باشد، ایشان در آن به منزلهٔ رسول خدایند».

۵۴. باب در بیان این‌که ائمّهعليهم‌السلام محدَّث و مفهَّم‌اند (که فرشته ایشان را تحدیث می‌نماید و خبر می‌دهد و ایشان را تفهیم می‌نماید و می‌فهماند)

۷۱۱ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجّال، از قاسم بن محمد، از عبید بن زراره روایت کرده است که گفت: امام محمد باقرعليه‌السلام به سوی زراره فرستاد که حَکَم بن عُتیبه را اعلام کند که: «اوصیای محمد - علیه و علیهم السلام - محدَّث‌اند».

۷۱۲ / ۲ . محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقه، از حکم بن عُتیبه روایت کرده است که گفت: روزی بر حضرت علی بن الحسینعليه‌السلام داخل شدم، پس فرمود که: «ای حکم، آیا می‌دانی آن آیه را که علی بن ابی‌طالبعليه‌السلام کشندهٔ خود را به آن می‌شناخت، و می‌شناخت به آن امور عظیمه‌ای را که مردمان را به آن حدیث می‌کرد؟» حکم می‌گوید که: من با خود گفتم که بر علمی از علوم علی بن الحسین مطلّع شدم که به واسطهٔ آن همهٔ این امور عظیمه را خواهم دانست (یعنی: از کلام آن حضرت چنین مستفاد می‌شود که او نیز این آیه را می‌داند، از او استدعا می‌کنم که آن را به من تعلیم کند).

حکم می‌گوید که: پس عرض کردم: نه، به خدا سوگند، که من آن آیه را نمی‌دانم. و گفت

قَالَ: «هُوَ وَ اللّٰهِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ (وَ لَا مُحَدَّثٍ)﴾ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مُحَدَّثاً».

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ -يُقَالُ لَهُ: عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ زَيْدٍ، كَانَ أَخَا عَلِيٍّ لِأُمِّهِ-: سُبْحَانَ اللّٰهِ! مُحَدَّثاً؟ كَأَنَّهُ يُنْكِرُ ذٰلِكَ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ: «أَمَا وَاللّٰهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ بَعْدُ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذٰلِكَ».

قَالَ: فَلَمَّا قَالَ ذٰلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ، فَقَالَ: «هِيَ الَّتِي هَلَكَ فِيهَا أَبُو الْخَطَّابِ، فَلَمْ يَدْرِ مَا تَأْوِيلُ الْمُحَدَّثِ وَ النَّبِيِّ».

٧١٣ / ٣. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: «الْأَئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ، مُفَهَّمُونَ، مُحَدَّثُونَ».

٧١٤ / ٤. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: ذُكِرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَ لَا يَرَى الشَّخْصَ». فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلَكِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَ الْوَقَارَ حَتّىٰ يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلَكٍ».

٧١٥ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ مُحَدَّثاً». فَخَرَجْتُ إِلىٰ أَصْحَابِي، فَقُلْتُ: جِئْتُكُمْ بِعَجِيبَةٍ، فَقَالُوا: وَ مَا هِيَ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام مُحَدَّثاً». فَقَالُوا: مَا صَنَعْتَ شَيْئاً، أَلَّا سَأَلْتَهُ: مَنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ؟

فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: إِنِّي حَدَّثْتُ أَصْحَابِي بِمَا حَدَّثْتَنِي، فَقَالُوا: مَا صَنَعْتَ شَيْئاً،

که: بعد از آن، عرض کردم که: یا ابن رسول الله، آیه‌ای که فرمودی، مرا به آن خبر می‌دهی که چه آیه بود؟ حضرت فرمود: «به خدا سوگند که آن آیه، فرمودهٔ خدای عزّ و جلّ است که: ﴿وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِيٍّ﴾[1] [و لا محدّث]. و علی بن ابی‌طالب ﷺ محدّث بود».

مردی که او را عبدالله بن زید می‌گفتند و برادر مادری علی بن الحسین بود (یعنی: مادرش مادرخواندهٔ آن حضرت بود. و بعضی گفته‌اند که مادر رضاعی آن حضرت بود و به هر تقدیر). عبدالله به حضرت عرض کرد از روی تعجّب که: سبحان الله، علی ﷺ، محدّث بود؟ گویا که این را انکار داشت. حضرت امام محمد باقر ﷺ رو به او آورد و فرمود که: «بدان که به خدا سوگند که پسر مادرت بعد از آن حضرت این را می‌شناسد». حکم می‌گوید که چون حضرت این سخن را فرمود، عبدالله ساکت شد. پس فرمود که: «همین آیه است که ابوالخَطاب (که محمد بن مقلاص است) در آن هلاک گردید؛ زیرا که ندانست که تفسیر محدّث و نبی چیست» (و هر دو را یکی دانست).

۷۱۳ / ۳. احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل روایت کرده‌اند که گفت: شنیدم از امام موسی کاظم ﷺ که می‌فرمود: «ائمّه، علمای راست‌گویان و تفهیم شدگان محدَّث‌اند».

۷۱۴ / ۴. علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: محدَّث در نزد امام جعفر صادق ﷺ مذکور شد، فرمود که: «محدَّث، آواز فرشته را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند». به آن حضرت عرض کردم که: فدای تو گردم، چگونه می‌داند که آن سخن فرشته است؟ فرمود که: «خدا او را آسایش و آرامی عطا می‌فرماید که هیچ تشکیک و تزلزل با او نمی‌باشد تا آن‌که می‌داند که آن سخن فرشته است».

۷۱۵ / ۵. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حُمران بن اعیَن، روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر ﷺ فرمود که: «علی ﷺ، محدَّث بود». پس من بیرون آمدم و به یاران خویش گفتم که قصهٔ عجیبه‌ای را برای شما آورده‌ام. گفتند که: آن قصه چه چیز است؟ گفتم که: شنیدم از امام محمد باقر ﷺ که می‌فرمود: «علی ﷺ، محدَّث بود». گفتند که: کار خوبی نکردی. چرا از

۱. حج، ۵۲.

أَلَا سَأَلْتَهُ: مَنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ؟ فَقَالَ لِي: «يُحَدِّثُهُ مَلَكٌ». قُلْتُ: تَقُولُ: إِنَّهُ نَبِيٌّ؟ قَالَ: فَحَرَّكَ يَدَهُ هٰكَذَا: «أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ، أَوْ كَصَاحِبِ مُوسىٰ، أَوْ كَذِي الْقَرْنَيْنِ؛ أَوَ مَا بَلَغَكُمْ أَنَّهُ قَالَ: وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ؟!».

٥٥ ـ بَابٌ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَئِمَّةِ عليهم السلام

٧١٦ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: «يَا جَابِرُ، إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ كُنْتُمْ أَزْوَاجاً ثَلَاثَةً ○ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ○ وَ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ ○ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ○ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾.

فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللّٰهِ عليهم السلام وَ خَاصَّةُ اللّٰهِ مِنْ خَلْقِهِ، جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ، فَبِهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ؛ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْإِيمَانِ، فَبِهِ خَافُوا اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ؛ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الْقُوَّةِ، فَبِهِ قَدَرُوا عَلىٰ طَاعَةِ اللّٰهِ؛ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ، فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ كَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ.

آن حضرت سؤال نکردی که کی او را حدیث می‌کند؟ پس من به سوی آن حضرت برگشتم و عرض کردم که: من یاران خویش را خبر دادم به آنچه مرا به آن خبر داده بودی، گفتند که کار خوبی نکردی، چرا از او سؤال نکردی که کی آن حضرت را حدیث می‌کند و به او خبر می‌دهد؟ حضرت به من فرمود که: «فرشته‌ای او را حدیث می‌کند». عرض کردم که: می‌فرمایی که آن حضرت، پیغمبر است؟ حضرت دست خویش را همچنین حرکت داد و فرمود که: «یا آن حضرت مانند صاحب سلیمان، یا چون صاحب موسی، یا مثل ذوالقرنین بود. آیا به شما نرسیده که آن حضرت در قصهٔ ذوالقرنین فرموده: در میان شما است مثل او».

۵۵. بابی که در آن ذکر ارواحی است که در ائمه‌ﷺ است

۷۱۶ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از جابر جعفی روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقﷺ فرمود که: «ای جابر، به درستی که خدای تبارک و تعالی خلق را سه قسم آفرید و این است معنی قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً * فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ * وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ * وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾[1]، یعنی: و بودید، یا خواهید بود اصناف سه گانه، هر صنفی بر مرتبه‌ای: پس اصحاب دست راست، چه‌اند اصحاب دست راست؟ و اصحاب دست چپ، چه‌اند اصحاب دست چپ؟ و پیشی‌گیرندگان، پیشی گیرندگانند این گروه پیشی‌گیرندگان. نزدیک گردانیده شده‌اند از روی درجه و مرتبه».

حضرت فرمود که: «پس پیشی‌گیرندگان، رسولان خداﷺاند و خاصه‌های خدا از خلق او که به آن جناب اختصاص دارند، و دیگری را در ایشان هیچ مدخلیّتی نیست، و خدا پنج روح را در ایشان قرار داده است، و ایشان را تقویت فرموده به روح‌القدس که به آن، همه چیز را شناختند، و ایشان را تقویت فرموده و به روح ایمان که به آن، از خدای عزّوجلّ ترسیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح قوّت و قدرت که به آن، بر طاعت خدای عزّوجلّ توانایی به هم رسانیدند، و ایشان را تقویت فرموده به روح و شهوت و خواهش که به آن، خواهش طاعت و فرمان‌برداری خدای عزّوجلّ به هم رسانیدند، و نافرمانی او را ناخوش داشتند،

۱. واقعه، ۷ـ۱۱.

وَ جَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ ـ أَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ ـ رُوحَ الْإِيمَانِ، فَبِهِ خَافُوا اللّٰهَ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ، فَبِهِ قَدَرُوا عَلىٰ طَاعَةِ اللّٰهِ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ، فَبِهِ اشْتَهَوْا طَاعَةَ اللّٰهِ؛ وَ جَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمَدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَ يَجِيئُونَ».

٧١٧ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ، عَنِ الْمُنَخَّلِ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ، فَقَالَ لِي: «يَا جَابِرُ، إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ، وَ رُوحَ الْإِيمَانِ، وَ رُوحَ الْحَيَاةِ، وَ رُوحَ الْقُوَّةِ، وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ، فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ، عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلىٰ مَا تَحْتَ الثَّرىٰ».

ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ، إِنَّ هٰذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحٌ يُصِيبُهَا الْحَدَثَانُ إِلَّا رُوحَ الْقُدُسِ؛ فَإِنَّهَا لَا تَلْهُو وَ لَا تَلْعَبُ».

٧١٨ / ٣ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ، فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ، إِنَّ اللّٰهَ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ جَعَلَ فِي النَّبِيِّ ﷺ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْحَيَاةِ، فَبِهِ دَبَّ وَ دَرَجَ؛ وَ رُوحَ الْقُوَّةِ، فَبِهِ نَهَضَ وَ جَاهَدَ؛ وَ رُوحَ الشَّهْوَةِ، فَبِهِ أَكَلَ وَ شَرِبَ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ؛ وَ رُوحَ الْإِيمَانِ، فَبِهِ آمَنَ وَ عَدَلَ؛ وَ رُوحَ الْقُدُسِ، فَبِهِ حَمَلَ النُّبُوَّةَ؛ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ، فَصَارَ إِلَى الْإِمَامِ، وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَزْهُو، وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحِ تَنَامُ وَ تَغْفُلُ وَ تَزْهُو وَ تَلْهُو، وَ رُوحُ الْقُدُسِ كَانَ يَرىٰ بِهِ».

و روح حرکت کردن و در نوردیدن و رفتن را در ایشان قرار داده و آن، روحی است که مردمان به آن می‌روند و می‌آیند.

و در مؤمنان که اصحاب دست راست‌اند، روح ایمان را قرار داد که به آن، از خدا ترسیدند، و روح قوّت را در ایشان قرار داد که به آن، بر طاعت خدا قوّت و قدرت به هم رسانیدند و روح شهوت را در ایشان قرار داد که به آن، خواهشمند طاعت خدا شدند، و روح حرکت کردن و درنوردیدن و رفتن را در ایشان قرار داد که مردمان به آن، می‌روند و می‌آیند».

۷۱۷ / ۲. محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از موسی بن عمر، از محمد بن سِنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَّل، از جابر، از امام محمد باقر ﷺ روایت کرده است که گفت: آن حضرت را از علم عالم (یعنی: امام ﷺ) سؤال کردم. به من فرمود که: «ای جابر، به درستی که در پیغمبران و اوصیای ایشان، پنج روح است: روح‌القدس، و روح ایمان، و روح حیات، و روح قوّت، و روح شهوت. ای جابر، پس ایشان به روح‌القدس شناختند آنچه را که در زیر عرش است، تا آنچه در زیر خاک می‌باشد». بعد از آن، فرمود که: «ای جابر، به درستی که این ارواح چهارگانه، ارواحی چنداند که حوادث به ایشان می‌رسد، مگر روح‌القدس؛ زیرا که روح‌القدس مشغول لهو و لعب نمی‌گردد».

۷۱۸ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان، از مُفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از وجه دانستن امام به آنچه در اطراف زمین واقع می‌شود، و حال آن حضرت در خانهٔ خود نشسته و پرده بر او آویخته است.

حضرت فرمود که: «ای مفضّل، به درستی که خدای تبارک و تعالی در پیغمبر ﷺ پنج روح را قرار داد: روح حیات که به آن حرکت نمود و راه پیمود، و روح قوّت که به آن برخاست و جهاد فرمود، و روح شهوت که به آن خورد و آشامید و با زنان از حلال مجامعت نمود، و روح ایمان که به آن ایمان آورد و عدالت کرد، و روح‌القدس که به آن بار نبوّت را برداشت، و چون قبض روح مُطهّر پیغمبر شد، روح‌القدس از آن حضرت منتقل شد و به سوی امام آمد، و روح‌القدس خواب نمی‌کند و غافل نمی‌شود، و مشغول لهو و لعب نمی‌گردد، و فخر و تکبّر ندارد. و چهار روح دیگر، خواب می‌کنند و غافل می‌شوند، و مشغول لهو و لعب می‌گردند، و فخر و تکبّر دارند. و امام به روح‌القدس می‌بیند و می‌داند».

٥٦ ـ بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللّٰهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ عليهم السلام

٧١٩ / ١ . عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ﴾ قَالَ: «خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله يُخْبِرُهُ، وَ يُسَدِّدُهُ، وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ».



٧٢٠ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَسْبَاطِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ هِيتَ ـ وَ أَنَا حَاضِرٌ ـ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا﴾، فَقَالَ: «مُنْذُ أَنْزَلَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ ذٰلِكَ الرُّوحَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله مَا صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ إِنَّهُ لَفِينَا».

٧٢١ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾، قَالَ: «خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ، وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ».

(و مراد حضرت ﷺ از روح‌القدس، اگر غیر فرشته باشد، مراد از انتقال آن، به امام ﷺ، انتقال مثل آن است؛ زیرا که تناسخ باطل است و اگر مراد از آن، فرشته باشد، انتقال خود آن است).

۵۶. باب در ذکر روحی که خدا ائمه ﷺ را به آن تسدید می‌فرماید[۱]

۷۱۹ / ۱ . چند نفر از اصحاب ما روایت کرده‌اند، از احمد بن محمد، از حسین سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابوالصّباح کِنانی، از ابوبصیر که گفت: از امام جعفر صادق ﷺ سؤال کردم از قول خدای تبارک و تعالی: ﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ﴾[۲]، یعنی: «و همچنان که وحی کردیم به سوی پیغمبران پیش از تو، وحی کردیم به سوی تو روحی را از فرمان خدا، نبودی که بدانی پیش از وحی که کتاب، چه چیز است و نمی‌دانستی که ایمان چیست» (و به دعوت کردن به آن یا به شرایع و احکام آن عالم نبودی).

حضرت فرمود که: «روح، آفریده‌ای است از آفریدگان خدای عزّوجلّ که از جبرئیل و میکائیل و بزرگ‌تر است، و با رسول خدا ﷺ بود، که او را خبر می‌داد و تسدید آن حضرت می‌نمود (که هیچ کجی در امر او نباشد) و آن روح بعد از پیغمبر با ائمه ﷺ است».

۷۲۰ / ۲ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از اسباط بن سالم روایت کرده است که گفت: مردی از اهل هیت از آن حضرت سؤال کرد از قول خدای عزّوجلّ: ﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا﴾، و من حاضر بودم، حضرت فرمود که: «از آن زمان که خدای عزّوجلّ این روح را بر محمد فرو فرستاده، به سوی آسمان بالا نرفته و به درستی که آن روح، در ما قرار دارد».

۷۲۱ / ۳ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق ﷺ را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾[۳]، یعنی: «می‌پرسند تو را از روح، بگو که: روح، از امر پروردگار من است».

---

۱. و تسدید در لغت، راست گردانیدن و توفیق دادن است برای راستی و صواب. (مترجم)
۲. شورا، ۵۲.
۳. اسرا، ۸۵.

٧٢٢ / ٤ . عَلِيٌّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ قَالَ: «خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ، لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضىٰ غَيْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله، وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ، وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وُجِدَ».

٧٢٣ / ٥ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسىٰ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنِ الْعِلْمِ: أَ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَؤُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ؟

قَالَ: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذٰلِكَ وَ أَوْجَبُ؛ أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ﴾؟».

ثُمَّ قَالَ: «أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ؟ أَ يُقِرُّونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ؟».

فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ.

فَقَالَ: «بَلىٰ، قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ حَتّىٰ بَعَثَ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَ الْفَهْمَ، وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ مَنْ شَاءَ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ».

حضرت فرمود که: «روح، آفریده‌ای است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خداﷺ بود و آن روح، با ائمّه است و آن روح، از ملکوت است» (یعنی: عالم ارواح و غیب).

۷۲۲ / ۴. علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایّوب خزّاز، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقؑ که این آیه را می‌خواند: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ و فرمود که: «روح، خلقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، و با هیچ یک از کسانی که در گذشته‌اند، نبوده غیر از محمدﷺ و آن روح، با ائمّه است که ایشان را تسدید می‌کند و راست و درست می‌دارد، و هر چه طلب می‌شود، چنان نیست که یافت شود» (و مراد حضرت این است که: این روح که با محمد بوده و با ما هست، چنان نیست که نبودنش با غیر ما، به جهت طلب نکردن آن باشد، بلکه غیر از ما کسی قابلیّت آن را ندارد).

۷۲۳ / ۵. محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از علی بن اسباط، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادقؑ سؤال کردم از علم امام که آیا آن علم چیزی است که عالم (یعنی: امام) آن را از دهان‌های مردان تعلیم می‌گیرد، و از استادان می‌شنود، یا آن را می‌خوانید در کتابی که در نزد شما است؟ (یعنی: مطالعه می‌کنید و از آن علم به هم می‌رسانید؟).

حضرت فرمود که: «امر علم ما، از این بزرگ‌تر و سزاوارتر است که به درس خواندن و مطالعه کردن حاصل شود. آیا قول خدای عزّوجلّ را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ﴾». بعد از آن فرمود که: «اصحاب شما در این آیه، چه چیز می‌گویند، آیا اقرار می‌کنند که پیغمبرﷺ در حالی چنان بود که نمی‌دانست که کتاب و ایمان چیست؟». من عرض کردم که: فدای تو گردم، نمی‌دانم که ایشان چه می‌گویند؟ حضرت فرمود: «بلی، پیغمبر در حالی چنان بود که نمی‌دانست که کتاب و ایمان چیست، تا آن‌که خدای عزّوجلّ مبعوث گردانید آن روح را که در کتاب خود ذکر فرموده، و چون آن روح را به سوی آن حضرت وحی فرمود، به واسطهٔ آن، علم و فهم را دانست و آن، روحی است که خدای عزّوجلّ به هر که خواهد، آن را عطا می‌فرماید. پس چون آن را به بنده‌ای عطا کند، فهم را به او تعلیم دهد».

٧٢٤ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ سَعْدٍ الْإِسْكَافِ، قَالَ: أَتىٰ رَجُلٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنِ الرُّوحِ أَلَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ؟ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ» فَكَرَّرَ ذٰلِكَ عَلَى الرَّجُلِ.

فَقَالَ لَهُ: لَقَدْ قُلْتَ عَظِيماً مِنَ الْقَوْلِ، مَا أَحَدٌ يَزْعُمُ أَنَّ الرُّوحَ غَيْرُ جَبْرَئِيلَ.

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «إِنَّكَ ضَالٌّ، تَرْوِي عَنْ أَهْلِ الضَّلَالِ، يَقُولُ اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - لِنَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله: ﴿أَتىٰ أَمْرُ اللّٰهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحانَهُ وَ تَعالىٰ عَمّا يُشْرِكُونَ ۝ يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ﴾ وَ الرُّوحُ غَيْرُ الْمَلَائِكَةِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ».

٥٧ ـ بَابُ وَقْتِ مَا يَعْلَمُ الْإِمَامُ جَمِيعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِي قَبْلَهُ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً السَّلَامُ

٧٢٥ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: مَتىٰ يَعْرِفُ الْأَخِيرُ مَا عِنْدَ الْأَوَّلِ؟ قَالَ: «فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ تَبْقىٰ مِنْ رُوحِهِ».

٧٢٦ / ٢ . مُحَمَّدٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ وَ جَمَاعَةٍ مَعَهُ، قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «يَعْرِفُ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ عِلْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ تَبْقىٰ مِنْ رُوحِهِ».

۷۲۴ / ۶ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف روایت کرده است که گفت: مردی به خدمت امیر المؤمنین ﷺ آمد و آن حضرت را از روح سؤال می‌کرد که: آیا روح، جبرئیل نیست؟ امیر المؤمنین ﷺ فرمود که: «جبرئیل ﷺ، از فرشتگان است و روح، غیر جبرئیل است». و این را بر آن مرد تکرار فرمود. آن مرد به حضرت عرض کرد که: قول بزرگی را گفتی، و کسی نیست که گمان داشته باشد که روح، غیر جبرئیل است. امیر المؤمنین ﷺ به آن مرد فرمود: «به درستی که تو گمراهی و از اهل ضلالت روایت می‌کنی. خدای عزّ و جلّ به پیغمبر خویش ﷺ می‌فرماید که: ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ * يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ﴾[1]، یعنی: «آمد (و مراد، این است که نزدیک است که بیاید) فرمان خدا، پس شتافتن آن را نخواهید. پاک و منزه است آن جناب و برتری دارد از آنچه ایشان شریک او می‌گردانند (یا از شریک ساختن ایشان)، فرو می‌فرستد فرشتگان را با روح». پس روح غیر فرشتگان است - صلوات الله علیهم اجمعین -» (چه، اگر از فرشتگان باشد، بالرّوح زیاد و بی‌مصرف بلکه بی‌معنی است؛ زیرا که فرود آمدن چیزی با خود آن چیز، غلط است و بودن آن، از قبیل ذکر خاص بعد از عام، در صورتی صورت دارد که اتّحاد جنس معلوم و محقق باشد).

۵۷. باب در بیان وقت دانستن امام تمام علم امامی که پیش از اوست - علیهم جمیعاً السلام -

۷۲۵ / ۱ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از بعضی از اصحاب ما روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق ﷺ عرض کردم که: در چه زمان امام آخر آنچه را که در نزد امام اوّل است، می‌داند فرمود که: «در دقیقهٔ آخر که از جان اوّل باقی مانده باشد».

۷۲۶ / ۲ . محمد، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از عبید بن زراره و جماعتی که با او بودند روایت کرده است که گفتند: شنیدیم از امام جعفر صادق ﷺ که می‌فرمود: «آن امامی که بعد از امام اوّل است، علم آن کسی را که پیش از اوست، می‌داند در دقیقهٔ آخر که از جان امام پیش باقی مانده باشد».

---

۱. نحل، ۱ و ۲.

٣/٧٢٧ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : الْإِمَامُ مَتىٰ يَعْرِفُ إِمَامَتَهُ ، وَ يَنْتَهِي الْأَمْرُ إِلَيْهِ؟ قَالَ : «فِي آخِرِ دَقِيقَةٍ مِنْ حَيَاةِ الْأَوَّلِ».

٥٨ ـ بَابٌ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ فِي الْعِلْمِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ الطَّاعَةِ سَوَاءٌ

١/٧٢٨ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ ، عَنِ الْخَشَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ، قَالَ : «قَالَ اللّٰهُ تَعَالىٰ : ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾» ، قَالَ : «الَّذِينَ آمَنُوا : النَّبِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ؛ وَ ذُرِّيَّتُهُ : الْأَئِمَّةُ وَ الْأَوْصِيَاءُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ ، أَلْحَقْنَا بِهِمْ ، وَ لَمْ نَنْقُصْ ذُرِّيَّتَهُمُ الْحُجَّةَ الَّتِي جَاءَ بِهَا مُحَمَّدٌ فِي عَلِيٍّ وَ حُجَّتُهُمْ وَاحِدَةٌ ، وَ طَاعَتُهُمْ وَاحِدَةٌ».

٢/٧٢٩ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ ، عَنْ دَاوُدَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ، قَالَ : قَالَ لِي : «نَحْنُ فِي الْعِلْمِ وَ الشَّجَاعَةِ سَوَاءٌ ، وَ فِي الْعَطَايَا عَلىٰ قَدْرِ مَا نُؤْمَرُ».

۳ / ۷۲۷ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یعقوب بن یزید، از علی بن اسباط، از بعضی از اصحاب خویش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم که: امام کی امامت خود را می‌داند و امر امامت به سوی او منتهی می‌شود؟ فرمود که: «در دقیقهٔ آخر از زندگی امام اوّل».

۵۸. باب در بیان این‌که ائمه علیهم السلام در علم و شجاعت و وجوب طاعت برابرند

۱ / ۷۲۸ . محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمان بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت این آیه را خواند که: ﴿الَّذينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾[1] و فرمود که: «مراد از الّذين آمنوا پیغمبر و امير المؤمنين علیهما السلام است و مراد از ذریّهٔ آن حضرت ائمّه و اوصیایند علیهم السلام» (و ضمیر در ألحقنا بهم اگر چه حضرت در آن چیزی نفرموده، ولیکن معلوم است که راجع است به الّذين آمنوا که مراد از آن، رسول و امير المؤمنين علیهما السلام است و آنچه گمان کرده که ظاهر ضمیر تثنیه بود که بهما باشد، اشتباه کرده است، و ضمیر در ألتناهم را راجع به سوی ذریّه فرموده)، می‌فرماید که: «و کم نکردیم از فرزندان ایشان آن حجّتی را که محمد صلی الله علیه و آله با آن آمد در باب علی علیه السلام و حجّت ایشان (یعنی: رسول و ائمّه یا ائمّه) یکی و فرمان‌برداری ایشان یکی است».

(و بنابراین، ترجمهٔ آیه این می‌شود که: آن کسانی که ایمان آوردند و فرزندان ایشان، ایشان را پیروی نمودند به ایمان، در رسانیدیم فرزندان ایشان را به ایشان و کم نکردیم از کردار و حجّت و طاعت فرزندان چیزی را).

۲ / ۷۲۹ . علی بن محمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن عیسی، از داود نهدی، از علی بن جعفر، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که به من فرمود که: «ما در علم و شجاعت برابریم، و در بخشش‌ها که به مردم عطا می‌کنیم، بر اندازهٔ آن چیزی است که به آن مأمور شویم» (و مراد، این است که جواب‌های ما از سؤال مردم به وضعی است که خدا ما را امر می‌فرماید و اختلاف آنها به اعتبار تفاوت مراتب قابلیّت و استعداد اشخاص است. و می‌تواند که بخشش مال مراد باشد).

---

۱. طور، ۲۱.

٧٣٠ / ٣ . أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله: نَحْنُ فِي الْأَمْرِ وَ الْفَهْمِ وَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ نَجْرِي مَجْرًى وَاحِداً. فَأَمَّا رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٌّ عليه السلام، فَلَهُمَا فَضْلُهُمَا».

٥٩ ـ بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ أَنَّ قَوْلَ اللّٰهِ تَعَالىٰ: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا﴾ فِيهِمْ عليهم السلام نَزَلَتْ

٧٣١ / ١ . الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ الْعِجْلِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ ذِكْرُهُ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾.

قَالَ: «إِيَّانَا عَنىٰ، أَنْ يُؤَدِّيَ الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبَ وَ الْعِلْمَ وَ السِّلَاحَ ﴿وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ؛ ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ إِيَّانَا عَنىٰ خَاصَّةً؛ أَمَرَ جَمِيعَ

۷۳۰ / ۳. احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حارث بن مغیره از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که گفت: شنیدم از آن حضرت که می‌فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود که: ما در امر آنچه امّت به آن محتاج باشند، و در فهم و حلال و حرام، جاری مجرای یک نفریم. و امّا رسول خدا ﷺ و علی ﷺ، ایشان را آن فضیلت و زیادتی است که دارند».

۵۹. باب در بیان این‌که امام ﷺ، امامی را که بعد از اوست می‌شناسد، و بیان این‌که قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ در شأن ایشان نازل شد

۷۳۱ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از بُرید عِجلی روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از امام محمد باقر ﷺ از قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾[1]، یعنی: «به درستی که خدا امر می‌فرماید شما را به آن‌که ادا کنید امانت‌ها را به سوی اهل آنها (که آنها را به صاحبان آنها برسانید) و چون خواهید که حکم کنید در میان مردمان به آن‌که حکم کنید، به راستی و انصاف» (که بر طریقهٔ شریعت مقدّسه باشد و خالی باشد از شائبهٔ حیف و میل).

حضرت فرمود که: «خدا ما را قصد فرموده و امر نموده که امام اوّل برساند به امامی که بعد از اوست، کتاب‌ها و علم و سلاح پیغمبر را و چون حکم کنید در میان مردمان به آن‌که حکم کنید به آن عدل و راستی که در دست شما است. بعد از آن به مردمان فرموده که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾» (که ترجمهٔ آن گذشت) و حضرت فرمود که: «خدا ما را به خصوص قصد نموده و همهٔ مؤمنان را تا روز قیامت به طاعت و فرمان‌برداری ما امر فرموده، و بعد از آنچه مذکور شد در قرآن چنین است که: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾، یعنی: «پس اگر با هم نزاع و خلافی داشته باشید در چیزی - از امور دینیّه - پس باز گردانید آن را به سوی خدا و فرستادهٔ او که محمد است» (یعنی: به حکم خدا و محمد رجوع کنید. و چون سنّیان مخاطبین تنازعتم و ما بعد آن را والیان امر و

---

۱. نساء، ۵۸.

الْمُؤْمِنِينَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا «فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازُعاً فِي أَمْرٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللّٰهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» كَذَا نَزَلَتْ. وَ كَيْفَ يَأْمُرُهُمُ اللّٰهُ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ بِطَاعَةِ وُلَاةِ الْأَمْرِ، وَ يُرَخِّصُ فِي مُنَازَعَتِهِمْ؟! إِنَّمَا قِيلَ ذٰلِكَ لِلْمَأْمُورِينَ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ: ﴿أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾».

٧٣٢ / ٢. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلىٰ أَهْلِهَا﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، أَنْ يُؤَدِّيَ الْإِمَامُ الْأَمَانَةَ إِلىٰ مَنْ بَعْدَهُ، وَ لَا يَخُصَّ بِهَا غَيْرَهُ، وَ لَا يَزْوِيَهَا عَنْهُ».

٧٣٣ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلىٰ أَهْلِهَا﴾ قَالَ: «هُمُ الْأَئِمَّةُ يُؤَدِّي الْإِمَامُ إِلَى الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ لَا يَخُصُّ بِهَا غَيْرَهُ، وَ لَا يَزْوِيهَا عَنْهُ».

٧٣٤ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلىٰ أَهْلِهَا﴾ قَالَ: «أَمَرَ اللّٰهُ الْإِمَامَ الْأَوَّلَ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ كُلَّ شَيْءٍ عِنْدَهُ».

٧٣٥ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ

سایر امّت گرفته‌اند، حضرت اشاره به ردّ ایشان و دلیل آن فرموده، می‌فرماید آنچه را که در روایت ذکر شده که: فان خفتم تنازعاً فی امر فردّوه الی الله و الی الرّسول و الی اولی الأمر منکم، یعنی: «پس اگر از تنازع و دشمنی در امری ترسید، پس آن را باز گردانید به سوی خدا و به سوی رسول او و به سوی صاحبان امر از خود».

و فرمود که: «آیه همچنین نازل شد، و چگونه خدای عزّوجلّ ایشان را امر می‌فرماید به فرمان‌برداری والیان امر و ایشان را در منازعهٔ با ایشان رخصت می‌دهد؟ جز این نیست که خدا این را به مأموریتی فرموده که به ایشان فرموده که: ﴿أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[1]».

۷۳۲ / ۲. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضاؑ سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾[2]، فرمود که: «ایشان ائمه از آل محمدندﷺ که خدا امر فرموده که امام، امامت را برساند به آن‌که بعد از اوست، و غیر او را به آن مخصوص نسازد، و امامت را از اهل آن باز نگیرد، و پنهان ننماید».

۷۳۳ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از حضرت ابوالحسن امام رضاؑ روایت کرده است در قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾، که آن حضرت فرمود که: «ایشان، ائمّه‌اند و امام می‌رساند به سوی امامی که بعد از اوست، و غیر را به آن امانت مخصوص نمی‌گرداند، و آن را از امام بعد از خود نمی‌پوشاند».

۷۳۴ / ۴. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمّار، از ابن ابی یعفور، از مُعلّی بن خُنیس روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادقؑ را سؤال کردم از قول خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾، حضرت فرمود که: «خدا امام اوّل را امر فرموده که دفع کند به سوی امامی که بعد از اوست، هر چیزی را که در نزد او باشد».

۷۳۵ / ۵. محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از

---

۱. نساء، ۵۹. ۲. نساء، ۵۸.

الْعَـلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «لَا يَمُوتُ الْإِمَامُ حَتّىٰ يَعْلَمَ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ، فَيُوصِيَ إِلَيْهِ».

٧٣٦ / ٦. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيىٰ، عَنْ مُعَلَّىٰ أَبِي عُثْمَانَ، عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ، فَيُوصِي إِلَيْهِ».

٧٣٧ / ٧. أَحْمَدُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ أَبِي عَـبْدِ اللّٰـهِ الْـبَرْقِيِّ، عَـنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «مَا مَاتَ عَالِمٌ حَتّىٰ يُعْلِمَهُ اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلىٰ مَنْ يُوصِي».

٦٠- بَابُ أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلىٰ وَاحِدٍ ﷺ

٧٣٨ / ١. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ أَبَانٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، فَذَكَرُوا الْأَوْصِيَاءَ، وَ ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَ: «لَا وَ اللّٰهِ، يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، مَا ذَاكَ إِلَيْنَا، وَ مَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، يُنْزِلُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ».

٧٣٩ / ٢. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ، قَالَ:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «أَ تَـرَوْنَ الْـمُوصِيَ مِـنَّا يُـوصِي إِلىٰ مَـنْ يُـرِيدُ؟ لَا وَ اللّٰهِ، وَ لٰكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللّٰـهِ وَ رَسُـولِهِ ﷺ لِـرَجُلٍ فَـرَجُلٍ حَـتّىٰ يَـنْتَهِيَ الْأَمْـرُ إِلىٰ صَاحِبِهِ».

● الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مِنْهَالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، مِثْلَهُ.

عبدالله بن ابی یعفور، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت کرده است که فرمود: «امام نمی‌میرد تا بداند کسی را که بعد از او امام می‌باشد، پس او را وصیّ خود می‌گرداند».

۷۳۶ / ۶. احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبّار، از صفوان بن یحیی، از معلّی ابی عثمان، از مُعلّی بن خُنیس، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت کرده است که فرمود: «به درستی که امام می‌شناسد امامی را که بعد از اوست، پس به سوی او وصیّت می‌کند».

۷۳۷ / ۷. احمد، از محمد بن عبدالجبّار، از ابوعبدالله برقی، از فَضالة بن ایّوب، از سلیمان بن خالد، از امام جعفر صادق‌ﷺ روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «هیچ امامی نمی‌میرد تا آن‌که خدای عزّوجلّ او را اعلام فرماید که به سوی کی وصیّت کند و که را جانشین خود گرداند».

۶۰. باب در بیان این‌که امامت عهد و پیمانی است از جانب خدای عزّوجلّ که معهود و معروف است از امامی به سوی امامی دیگرﷺ

۷۳۸ / ۱. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، روایت کرده است که گفت: حدیث کرد مرا عمر بن ابان، از ابوبصیر که گفت: در نزد امام جعفر صادق‌ﷺ بودم، پس اوصیا را ذکر کردند و من اسماعیل را ذکر کردم (یعنی: گفتم که اسماعیل پسر آن حضرت، امام خواهد بود)، حضرت فرمود: «نه، به خدا سوگند ای ابا محمد، تعیین امام به سوی ما تفویض نشده، و نیست این امر، مگر مفوّض به سوی خدای عزّوجلّ که یک به یک را به ترتیب در جای خویش فرود می‌آورد».

۷۳۹ / ۲. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عمرو بن اشعث روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق‌ﷺ که می‌فرمود: «آیا چنان می‌دانید که وصیّت کننده از ما امامان، به سوی هر که اراده داشته باشد وصیّت می‌کند، نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن عهد و پیمانی است از جانب خدا و رسول اوﷺ، برای مردانی چند به ترتیب تا آن‌که منتهی شود به صاحب آن» (یعنی: صاحب الأمر ـ عجّل الله ظهوره ـ).

● حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از منهال، از عمرو بن اشعث، از امام جعفر صادق‌ﷺ مثل این را روایت کرده است.

٧٤٠ / ٣. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَيْثَمِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ﷺ، قَالَ: «إِنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- مَعْهُودٌ لِرِجَالٍ مُسَمَّيْنَ، لَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ.

إِنَّ اللّٰهَ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- أَوْحىٰ إِلىٰ دَاوُدَ ﷺ: أَنِ اتَّخِذْ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِكَ؛ فَإِنَّهُ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنْ لَا أَبْعَثَ نَبِيّاً إِلَّا وَ لَهُ وَصِيٌّ مِنْ أَهْلِهِ. وَ كَانَ لِدَاوُدَ ﷺ أَوْلَادٌ عِدَّةٌ، وَ فِيهِمْ غُلَامٌ كَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَ دَاوُدَ، وَ كَانَ لَهَا مُحِبّاً، فَدَخَلَ دَاوُدُ ﷺ عَلَيْهَا حِينَ أَتَاهُ الْوَحْيُ، فَقَالَ لَهَا: إِنَّ اللّٰهَ -عَزَّ وَ جَلَّ- أَوْحىٰ إِلَيَّ يَأْمُرُنِي أَنْ أَتَّخِذَ وَصِيّاً مِنْ أَهْلِي، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: فَلْيَكُنِ ابْنِي، قَالَ: ذَاكَ أُرِيدُ، وَ كَانَ السَّابِقُ فِي عِلْمِ اللّٰهِ الْمَحْتُومِ عِنْدَهُ أَنَّهُ سُلَيْمَانُ.

فَأَوْحَى اللّٰهُ -تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ- إِلىٰ دَاوُدَ: أَنْ لَا تَعْجَلْ دُونَ أَنْ يَأْتِيَكَ أَمْرِي، فَلَمْ يَلْبَثْ دَاوُدُ أَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ يَخْتَصِمَانِ فِي الْغَنَمِ وَ الْكَرْمِ، فَأَوْحَى اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلىٰ دَاوُدَ: أَنِ اجْمَعْ وُلْدَكَ، فَمَنْ قَضىٰ بِهٰذِهِ الْقَضِيَّةِ فَأَصَابَ، فَهُوَ وَصِيُّكَ مِنْ بَعْدِكَ.

فَجَمَعَ دَاوُدُ ﷺ وُلْدَهُ، فَلَمَّا أَنْ قَصَّ الْخَصْمَانِ، قَالَ سُلَيْمَانُ ﷺ: يَا صَاحِبَ الْكَرْمِ، مَتىٰ دَخَلَتْ غَنَمُ هٰذَا الرَّجُلِ كَرْمَكَ؟ قَالَ: دَخَلَتْهُ لَيْلًا، قَالَ: قَدْ قَضَيْتُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْغَنَمِ، بِأَوْلَادِ غَنَمِكَ وَ أَصْوَافِهَا فِي عَامِكَ هٰذَا.

ثُمَّ قَالَ لَهُ دَاوُدُ: فَكَيْفَ لَمْ تَقْضِ بِرِقَابِ الْغَنَمِ، وَ قَدْ قَوَّمَ ذٰلِكَ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ كَانَ ثَمَنُ الْكَرْمِ قِيمَةَ الْغَنَمِ؟

فَقَالَ سُلَيْمَانُ: إِنَّ الْكَرْمَ لَمْ يُجْتَثَّ مِنْ أَصْلِهِ، وَ إِنَّمَا أُكِلَ حِمْلُهُ وَ هُوَ عَائِدٌ فِي

۷۴۰ / ۳. حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح، از محمد بن سلیمان، از عَیثم بن اسلم، از معاویة بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امامت، وصیّت و پیمانی است از جانب خدای عزّوجلّ که معروف است، و همیشه رعایت آن شده و می‌شود از برای مردانی چند که نام برده شده‌اند و معهود و معیّن‌اند. و امام پیش را نمی‌رسد که آن را دور گرداند و منع کند از آن امامی که بعد از او می‌باشد. به درستی که خدای تبارک و تعالی به سوی داود علیه السلام وحی فرمود که: وصیّی را از اهل خود فراگیر؛ زیراکه در علم من، سبقت گرفته که هیچ پیغمبری را مبعوث نگردانم، مگر آن‌که او را وصیّی باشد از اهلش. و داود را چندین اولاد بود و در میان ایشان پسری بود که مادرش در نزد داود علیه السلام بود، و داود آن زن را دوست می‌داشت، بعد از آن داود علیه السلام بر آن زن داخل شد در هنگامی که او را وحی آمده بود و به آن زن فرمود که: خدای عزّوجلّ به سوی من وحی فرموده که وصی را از اهل خود فراگیرم. زن داود به آن حضرت عرض نمود که: باید آن وصی پسر من باشد. داود فرمود که: من نیز همین را اراده دارم، و آنچه در علم خدا پیشی گرفته بود و در نزد او محتوم بود که تغییر و تبدیل آن ممکن نبود، این بود که وصیّ داود، سلیمان باشد.

پس خدای تبارک و تعالی وحی فرمود به سوی داود که: شتاب مکن پیش از آن‌که امر من به تو آید. بعد از آن، داود مکثی نفرمود، که دو مرد بر او وارد شدند که با هم گفت‌وگو و دعوی داشتند در باب گوسفندان و تاک انگور که گوسفندان آن را خورده بودند.

خدای عزّوجلّ به سوی داود وحی فرمود که: پسران خود را جمع کن، پس هر که در این قضیّه حکم کند و درست بگوید، وصیّ تو است بعد از تو. بعد از آن، داود علیه السلام پسران خود را جمع نمود، چون مدّعی و مدّعیٰ علیه، ماجرا را حکایت کردند، سلیمان علیه السلام فرمود که: ای صاحب تاک انگور، گوسفندان این مرد در چه وقت داخل تاک تو شده‌اند؟ عرض کرد که: در شب داخل آن شده‌اند. سلیمان فرمود که: ای صاحب گوسفندان، حکم کردم بر تو، که فرزندان و پشم‌های گوسفندان خود را که در این سال حاصل شود، به صاحب تاک دهی.

پس داود به سلیمان فرمود که: چگونه حکم نکردی که اصل گوسفندان را به صاحب تاک دهد و حال آن‌که همهٔ علمای بنی‌اسرائیل این را قیمت کردند، و بهای تاک، قیمت گوسفندان بود. سلیمان عرض کرد که: تاک، از ریشه برآورده نشده و جز این نیست که بار و میوهٔ آن

قَابِلٍ.

فَأَوْحَى اللّٰهُ -عَزَّ وَ جَلَّ- إِلىٰ دَاوُدَ: إِنَّ الْقَضَاءَ فِي هٰذِهِ الْقَضِيَّةِ مَا قَضىٰ سُلَيْمَانُ بِهِ؛ يَا دَاوُدُ، أَرَدْتَ أَمْراً وَ أَرَدْنَا أَمْراً غَيْرَهُ.

فَدَخَلَ دَاوُدُ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ: أَرَدْنَا أَمْراً وَ أَرَادَ اللّٰهُ أَمْراً غَيْرَهُ، وَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا مَا أَرَادَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ، فَقَدْ رَضِينَا بِأَمْرِ اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- وَ سَلَّمْنَا؛ وَ كَذٰلِكَ الْأَوْصِيَاءُ عليهم السلام لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَتَعَدَّوْا بِهٰذَا الْأَمْرِ، فَيُجَاوِزُونَ صَاحِبَهُ إِلىٰ غَيْرِهِ».

قَالَ الْكُلَيْنِيُّ: مَعْنَى الْحَدِيثِ الْأَوَّلِ أَنَّ الْغَنَمَ لَوْ دَخَلَتِ الْكَرْمَ نَهَاراً، لَمْ يَكُنْ عَلىٰ صَاحِبِ الْغَنَمِ شَيْءٌ؛ لِأَنَّ لِصَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يُسَرِّحَ غَنَمَهُ بِالنَّهَارِ تَرْعىٰ، وَ عَلىٰ صَاحِبِ الْكَرْمِ حِفْظُهُ، وَ عَلىٰ صَاحِبِ الْغَنَمِ أَنْ يَرْبِطَ غَنَمَهُ لَيْلاً، وَ لِصَاحِبِ الْكَرْمِ أَنْ يَنَامَ فِي بَيْتِهِ.

٧٤١ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ جَمِيلٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ: «أَ تَرَوْنَ أَنَّ الْمُوصِيَ مِنَّا يُوصِي إِلىٰ مَنْ يُرِيدُ؟ لَا وَ اللّٰهِ، وَ لٰكِنَّهُ عَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله إِلىٰ رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتّىٰ انْتَهىٰ إِلىٰ نَفْسِهِ».

٦١ـ بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللّٰهِ -عَزَّ وَ جَلَّ- وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ

٧٤٢ / ١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام، قَالَ: «إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ كِتَاباً لَمْ

خورده شده و این بار، در سال آینده عود خواهد کرد.

بعد از آن، خدای عزّوجلّ به سوی داود وحی فرمود که: حکم در این واقعه، همان است که سلیمان به آن حکم نمود. ای داود، تو امری را اراده نمودی و ما امری غیر از آن را اراده کردیم. پس داودﷺ، بر زن خود داخل شد و فرمود که: ما امری را اراده کردیم، و خدا امری غیر از آن را اراده نمود. و نبود مگر آنچه خدای عزّوجلّ اراده فرمود و ما به امر خدای عزّوجلّ راضی شدیم و تسلیم گشتیم.

و همچنین اوصیایﷺ ایشان را جایز نیست که در این امر خلافت، تعدّی کنند و از صاحب آن در گذرند به سوی غیر او» (که آن را از برای غیر قرار دهند).

و کلینیﷺ بعد از ذکر حدیث، می‌فرماید که:

کلینی گفته است که: معنی حدیث اوّل (یعنی جزء اول آن، که حضرت سلیمانﷺ سؤال کرد که گوسفندان در چه زمان داخل تاک شده‌اند) این است که گوسفندان، اگر در روز داخل تاک شده بودند، بر صاحب گوسفندان چیزی نبود؛ زیرا که صاحب گوسفندان را جایز است که گوسفندان خویش را در روز رها کند که بچرند و بر صاحب تاک واجب است که تاک را محافظت کند، و بر صاحب گوسفندان واجب است که در شب، گوسفندان خویش را ببندد و صاحب تاک را جایز است که در خانهٔ خود بخوابد.

۷۴۱ / ۴ . محمد بن یحیی روایت کرده است، از احمد بن محمد، از ابن ابی عُمیر، از ابن بُکیر و جمیل، از عمرو بن مصعب که گفت: شنیدم از امام جعفر صادقﷺ که می‌فرمود: «آیا چنان می‌دانید که وصیّت کننده‌ای از ما وصیّت می‌کند به سوی آن‌که اراده دارد؟ نه، به خدا سوگند که چنین نیست، ولیکن آن عهد و پیمانی است از رسول خداﷺ به سوی مردانی چند ـ و شمرد تا به خود آن حضرت منتهی شد ـ».

۶۱. باب در بیان این‌که ائمهﷺ چیزی را به جا نیاورده و نمی‌آورند، مگر به عهد و وصیّتی از جانب خدای عزّوجلّ و امری از جانب آن جناب که از آن تجاوز نمی‌کردند

۷۴۲ / ۱ . محمد بن یحیی، و حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از علی بن حسین بن علی، از اسماعیل بن مهران، از ابو جمیله، از معاذ بن کثیر، از امام جعفر صادقﷺ روایت

يَنْزِلْ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ﷺ كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ. فَقَالَ جَبْرَئِيلُ ؛ يَا مُحَمَّدُ، هٰذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَئِيلُ؟ قَالَ: نَجِيبُ اللّٰهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ، لِيَرِثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ كَمَا وَرِثَهُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ، وَ مِيرَاثُهُ لِعَلِيٍّ ؛ وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ».

قَالَ: «وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ» قَالَ: «فَفَتَحَ عَلِيٌّ ؛ الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ، وَ مَضىٰ لِمَا فِيهَا؛ ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ ؛ الْخَاتَمَ الثَّانِيَ، وَ مَضىٰ لِمَا أُمِرَ بِهِ فِيهَا؛ فَلَمَّا تُوُفِّيَ الْحَسَنُ ؛ وَ مَضىٰ فَتَحَ الْحُسَيْنُ ؛ الْخَاتَمَ الثَّالِثَ، فَوَجَدَ فِيهَا: أَنْ قَاتِلْ فَاقْتُلْ وَ تُقْتَلُ، وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ، لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ» قَالَ: «فَفَعَلَ ؛؛ فَلَمَّا مَضىٰ دَفَعَهَا إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ؛ قَبْلَ ذٰلِكَ، فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ، فَوَجَدَ فِيهَا: أَنِ اصْمُتْ وَ أَطْرِقْ؛ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ؛ فَلَمَّا تُوُفِّيَ وَ مَضىٰ، دَفَعَهَا إِلىٰ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ؛، فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ، فَوَجَدَ فِيهَا: أَنْ فَسِّرْ كِتَابَ اللّٰهِ تَعَالىٰ، وَ صَدِّقْ أَبَاكَ، وَ وَرِّثِ ابْنَكَ، وَ اصْطَنِعِ الْأُمَّةَ، وَ قُمْ بِحَقِّ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ، وَ لَا تَخْشَ إِلَّا اللّٰهَ؛ فَفَعَلَ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ».

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَأَنْتَ هُوَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «مَا بِي إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ،

کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «وصیّت، از آسمان فرود آمد بر محمدﷺ، در حالی که نوشته‌ای بود سر به مهر. و هیچ نوشته‌ای سر به مهری بر محمدﷺ فرود نیامد، مگر وصیّت نامه. پس جبرئیلؑ عرض کرد که: یا محمد، این وصیّت نامهٔ تو است در باب امّت تو که به ودیعه در نزد بهترین اهل بیت تو باید باشد. رسول خداﷺ فرمود که: ای جبرئیل، کدام یک از اهل بیت من؟ جبرئیل عرض کرد: نجیب خدا (و آن که از جانب خدا نجابت دارد) از ایشان و فرزندان او، تا آن‌که علم پیغمبری را از تو میراث برد؛ چنانچه ابراهیمؑ علم را به میراث گذاشت، و میراث ابراهیم (یا علم پیغمبری) از برای علی و فرزندان تو است از صلب او».

حضرت فرمود که: «بر آن وصیّت نامه چندین مهر زده بود»، و فرمود که: «بعد از آن، علیؑ مهر اوّل را گشود و به آنچه در آن وصیّت نامه بود، عمل فرمود. بعد از آن، حضرت امام حسن مهر دویم را گشود و به آنچه در آن به آن مأمور شده بود، عمل نمود. و چون ایّام حیاتش تمام شد و از دنیا درگذشت، حضرت امام حسینؑ مهر سیم را گشود و یافت که در آن، چه نوشته بود که مقاتله و محاربه کن و بکش و تو کشته خواهی شد، و بیرون رو با گروهی چند از برای شهادت که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البته باید که با تو شهید شوند».

و حضرت فرمود که: «حضرت امام حسین آن را به جا آورد و چون درگذشت، و آن وصیّت نامه را پیش از آن به حضرت علی بن الحسینؑ دفع نموده بود، حضرت مهر چهارم را گشود و یافت که در آن نوشته بود که: خاموش باش و سر در پیش افکن در هنگامی که علم محجوب باشد (و بنابر بعضی از نُسَخ کافی، به جهت محجوب شدن علم و این ظاهرتر است). و چون مدّت زندگانی‌اش تمام شد و از دنیا در گذشت، آن را به حضرت محمد بن علیؑ داد و حضرت مهر پنجم را گشود، یافت که در آن نوشته بود که کتاب خدا را تفسیر و بیان کن، و پدران خویش را تصدیق نما، و پسر خود را میراث بده، و با امّت نیکویی کن، و ایشان را تربیت ده، و به حقّ خدای عزّوجلّ قیام نما، و در حال ترس و ایمنی آنچه را که حق باشد، بگو، و از غیر خدا مترس. پس آن حضرت، همهٔ اینها را به جا آورد، بعد از آن، وصیّت نامه را دفع کرد به کسی که بعد از او بود».

معاذ می‌گوید که: به حضرت صادقؑ عرض کردم که: فدای تو گردم، تو همانی که

فَتَزْوِيَ عَلَيَّ».

قَالَ: فَقُلْتُ: أَسْأَلُ اللّٰهَ ـ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةَ ـ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ. قَالَ: «قَدْ فَعَلَ اللّٰهُ ذٰلِكَ يَا مُعَاذُ». قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «هٰذَا الرَّاقِدُ» وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ.

۷۴۳ / ۲. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْكِنَانِيِّ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ نَجِيحٍ الْكِنْدِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُبَيْدِ اللّٰهِ الْعُمَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ﵇، قَالَ: «إِنَّ اللّٰهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَنْزَلَ عَلىٰ نَبِيِّهِﷺ كِتَاباً قَبْلَ وَفَاتِهِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هٰذِهِ وَصِيَّتُكَ إِلَى النُّجَبَةِ مِنْ أَهْلِكَ، قَالَ: وَ مَا النُّجَبَةُ يَا جَبْرَئِيلُ؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ وُلْدُهُ﵈.

وَ كَانَ عَلَى الْكِتَابِ خَوَاتِيمُ مِنْ ذَهَبٍ، فَدَفَعَهُ النَّبِيُّﷺ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ﵇، وَ أَمَرَهُ أَنْ يَفُكَّ خَاتَماً مِنْهُ، وَ يَعْمَلَ بِمَا فِيهِ، فَفَكَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇ خَاتَماً، وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ﵇، فَفَكَّ خَاتَماً، وَ عَمِلَ بِمَا فِيهِ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ﵇، فَفَكَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِيهِ: أَنِ اخْرُجْ بِقَوْمٍ إِلَى الشَّهَادَةِ؛ فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، وَ اشْرِ نَفْسَكَ لِلّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ﵇، فَفَكَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ أَطْرِقْ وَاصْمُتْ،

وصیّت نامه به او رسیده؟ حضرت فرمود که: «با من هیچ مانعی نیست که مرا از اظهار حقّ منع کند، مگر این‌که می‌ترسم ای معاذ که، بروی و روایت کنی به وضعی که از برای من ضرری داشته باشد».

معاذ می‌گوید که: عرض کردم که سؤال می‌کنم از خدا که تو را این مرتبه از پدرانت روزی نموده آن‌که مثل این مرتبه را از فرزندت به تو روزی کند پیش از آن‌که از دنیا رحلت کنی. حضرت فرمود که: «ای معاذ، خدا این را به عمل آورده است». معاذ می‌گوید که: عرض کردم که: کیست آن‌که می‌فرمایی فدای تو گردم؟ حضرت فرمود که: «همین خفته» و به دست خود، به سوی امام موسی کاظم ﷺ اشاره فرمود و آن حضرت خفته بود.

۷۴۳ / ۲ . احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد، از ابوالحسن کِنانی، از جعفر بن نَجیح کِنْدی، از محمد بن احمد بن عبیدالله عُمَری، از پدرش، از جدّش، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمود که: «خدای عزّ و جلّ بر پیغمبر خود نامه‌ای را فرو فرستاد پیش از وفات آن حضرت و فرمود که: یا محمد، این وصیّت تو است به نُجَبه (بر وزن هُمَزه، یعنی: برگزیده و بزرگوار) از اهلت. پیغمبر فرمود که: ای جبرئیل، نُجبه کیست؟ جبرئیل عرض کرد که: علی بن ابی‌طالب و فرزندان آن حضرت ﷺ (و در بعضی از نُسَخ کافی نجبا به جای نجبه واقع شده، و معنی آن برگزیدگان و بزرگواران است) و بر آن نامه مهرها بود از طلا.

پس پیغمبر ﷺ آن نامه را به امیر المؤمنین ﷺ داد و او را امر فرمود که: یک مهر از آن را برگیرد و به آنچه در آن است عمل نماید. پس امیر المؤمنین ﷺ یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به پسرش حضرت امام حسن ﷺ تسلیم نمود، و آن حضرت یک مهر را برگرفت و به آنچه در آن بود، عمل نمود. بعد از آن، آن را به سوی حضرت امام حسین ﷺ دفع کرد، پس آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که بیرون رو با گروهی به سوی شهادت، که ایشان را شهادتی نیست مگر با تو، و البتّه باید که با تو شهید شوند و جان خویش را به جهت رضای خدای عزّ و جلّ بفروش، و آن را در راه او در باز، و آن حضرت چنین کرد.

بعد از آن، نامه را به حضرت علی بن الحسین ﷺ داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: سر در پیش افکن و خاموش باش، و ملازم منزل خود باش، و

وَ الْزَمْ مَنْزِلَكَ، وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ. فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، فَفَكَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ وَ أَفْتِهِمْ، وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَإِنَّهُ لَا سَبِيلَ لِأَحَدٍ عَلَيْكَ. فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ، فَفَكَّ خَاتَماً، فَوَجَدَ فِيهِ: حَدِّثِ النَّاسَ، وَ أَفْتِهِمْ، وَ انْشُرْ عُلُومَ أَهْلِ بَيْتِكَ، وَ صَدِّقْ آبَاءَكَ الصَّالِحِينَ، وَ لَا تَخَافَنَّ إِلَّا اللّٰهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ أَنْتَ فِي حِرْزٍ وَ أَمَانٍ. فَفَعَلَ.

ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَى ابْنِهِ مُوسىٰ عليه السلام، وَ كَذٰلِكَ يَدْفَعُهُ مُوسىٰ إِلَى الَّذِي بَعْدَهُ، ثُمَّ كَذٰلِكَ إِلىٰ قِيَامِ الْمَهْدِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ».

٧٤٤ / ٣. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ ابْنِ رِئَابٍ، عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لَهُ حُمْرَانُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهم السلام وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ مَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتّىٰ قُتِلُوا وَ غُلِبُوا؟

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «يَا حُمْرَانُ، إِنَّ اللّٰهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ - قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ، وَ أَمْضَاهُ، وَ حَتَمَهُ، ثُمَّ أَجْرَاهُ؛ فَبِتَقَدُّمِ عِلْمِ ذٰلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله قَامَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهم السلام، وَ بِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا».

٧٤٥ / ٤. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَقْطِينٍ، عَنْ عِيسَى بْنِ الْمُسْتَفَادِ أَبِي مُوسَى الضَّرِيرِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليهما السلام، قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: أَ لَيْسَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَاتِبَ الْوَصِيَّةِ، وَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله الْمُمْلِي

پروردگار خود را عبادت کن تا تو را مرگ در رسد، پس آن حضرت چنین کرد. بعد از آن، نامه را به حضرت محمد بن علی علیه السلام داد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و البتّه از غیر خدای عزّوجلّ مترس، که کسی را بر تو راهی و تسلّطی نیست. بعد از آن، نامه را به پسرش حضرت امام جعفر علیه السلام سپرد و آن حضرت مهری را برگرفت و یافت که در آن نوشته بود که: مردمان را حدیث کن، و ایشان را فتوا بده، و علوم اهل بیت خود را پهن کن، و پدران شایستهٔ خویش را تصدیق کن، و البتّه از غیر خدای عزّوجلّ مترس، و تو در حِرز و اَمانی (که هیچ‌کس تو را ضرری نمی‌توانند رسانید)، پس آن حضرت، چنین کرد و آن نامه را به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام دفع نمود، و همچنین حضرت امام موسی آن را می‌دهد به آن کسی که بعد از اوست. بعد از آن، همیشه همچنین است که هر یک، آن را به دیگری تسلیم نماید، تا قیام حضرت مهدی آل محمد علیهم السلام».

۷۴۴ / ۳. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ضُریس کُناسی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: حُمران به آن حضرت عرض کرد که: فدای تو گردم، مرا خبر ده از آنچه اتّفاق افتاد از امر علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خروج و قیام که ایشان به دین خدای عزّوجلّ و آنچه به ایشان رسید، از آن‌که جماعت طاغوت ایشان را کشتند، و بر ایشان ظفر یافتند، به مرتبه‌ای که مقتول و مغلوب شدند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: «ای حُمران، به درستی که خدای تبارک و تعالی چنان بود که این را بر ایشان مقدّر کرده بود، و قضا و امضای آن به عمل آمده بود، و آن را واجب گردانیده بود، بعد از آن، جاری ساخت، پس به واسطهٔ پیشی گرفتن علم، این امر به سوی ایشان از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام قیام نمودند، و به سبب علم، ساکت شد هر که ساکت شد از ما» (و همین حدیث با سند مذکور، و پیش و بعد آن مذکور شد).

۷۴۵ / ۴. حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمد از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقطین، از عیسی بن مستفاد -که ابوموسی ضریر است- روایت کرده که گفت: حدیث کرد مرا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و فرمود که: «به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: آیا چنین نبود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، نویسندهٔ وصیّت نامهٔ خود بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر آن حضرت املاء می‌فرمود، که او فرمود، و او

عَلَيْهِ، وَ جَبْرَئِيلُ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ عليهم السلام شُهُودٌ؟».

قَالَ: «فَأَطْرَقَ طَوِيلاً، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، قَدْ كَانَ مَا قُلْتَ، وَ لٰكِنْ حِينَ نَزَلَ بِرَسُولِ اللّٰهِ صلى الله عليه و آله الْأَمْرُ نَزَلَتِ الْوَصِيَّةُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ كِتَاباً مُسَجَّلاً، نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مَعَ أُمَنَاءِ اللّٰهِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، مُرْ بِإِخْرَاجِ مَنْ عِنْدَكَ إِلَّا وَصِيَّكَ؛ لِيَقْبِضَهَا مِنَّا، وَ تُشْهِدَنَا بِدَفْعِكَ إِيَّاهَا إِلَيْهِ، ضَامِناً لَهَا ـ يَعْنِي عَلِيّاً عليه السلام ـ فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِإِخْرَاجِ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ مَا خَلَا عَلِيّاً، وَ فَاطِمَةُ فِيمَا بَيْنَ السِّتْرِ وَ الْبَابِ.

فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، وَ يَقُولُ: هٰذَا كِتَابُ مَا كُنْتُ عَهِدْتُ إِلَيْكَ، وَ شَرَطْتُ عَلَيْكَ، وَ شَهِدْتُ بِهِ عَلَيْكَ، وَ أَشْهَدْتُ بِهِ عَلَيْكَ مَلَائِكَتِي، وَ كَفىٰ بِي يَا مُحَمَّدُ شَهِيداً.

قَالَ: فَارْتَعَدَتْ مَفَاصِلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله، وَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، رَبِّي هُوَ السَّلَامُ، وَ مِنْهُ السَّلَامُ، وَ إِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ، صَدَقَ عَزَّ وَ جَلَّ وَبَرَّ، هَاتِ الْكِتَابَ، فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ، وَ أَمَرَهُ بِدَفْعِهِ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: اقْرَأْهُ، فَقَرَأَهُ حَرْفاً حَرْفاً، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، هٰذَا عَهْدُ رَبِّي ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ ـ إِلَيَّ، وَ شَرْطُهُ عَلَيَّ وَ أَمَانَتُهُ، وَ قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ وَ أَدَّيْتُ.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: وَ أَنَا أَشْهَدُ لَكَ ـ بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتَ ـ بِالْبَلَاغِ وَ النَّصِيحَةِ وَ التَّصْدِيقِ عَلىٰ مَا قُلْتَ، وَ يَشْهَدُ لَكَ بِهِ سَمْعِي وَ بَصَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام:

نوشت، و جبرئیل و فرشتگان مقرّب علیهم السلام، گواه بودند».

حضرت امام موسی می‌فرماید که: «حضرت صادق علیه السلام مدّتی طولانی سر به زیر افکند، بعد از آن، فرمود که: ای ابوالحسن، آنچه گفتی، واقع شد، ولیکن در هنگامی که امر خدا ـ که عبارت است از مردن ـ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، و هنگام وفات آن حضرت رسید، وصیّت نامه از نزد خدا فرود آمد، در حالتی که نوشته بود محکم، و جبرئیل آن را فرود آورد، و با امینان خدای تبارک و تعالی از فرشتگان. پس جبرئیل علیه السلام عرض کرد که: یا محمد صلی الله علیه و آله، بفرما که هر که را نزد تو است، بیرون کنند، مگر وصیّ تو تا وصیّت نامه را از ما بگیرد، و تو ما را شاهد بگیری به این‌که آن نامه را به سوی او دفع نمودی و او ضامن شد که عمل کند به آنچه در آن است و مقصود جبرئیل علیه السلام از وصیّ، علی علیه السلام بود.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که: هر که را که در آن اطاق یا خانه بود، بیرون کردند، غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام در میانه پرده و در بود. پس جبرئیل علیه السلام عرض نمود که: یا محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: این نوشته آن چیزی است که پیش از این با تو عهد کرده بودم و خبر داده بودم، و بر تو شرط کرده بودم و به این نوشته بر تو شاهد شدم، و فرشتگان خود را در باب آن بر تو شاهد گرفتم، و من یا محمد، کافیم که شاهد باشم.

حضرت فرمود که: پس جمیع مفاصل و بندهای پیغمبر صلی الله علیه و آله به لرزه در آمد و رعشه در اندامش افتاد و فرمود که: ای جبرئیل، پروردگار من است که سلام است (یعنی: سالم از عیب‌ها و نقائص) و سلامتی‌ها تمام از اوست، و همهٔ سلام‌ها و تحیّت‌ها به سوی او بر می‌گردد. راست فرموده پروردگار من عزّوجلّ، و نیک وفا به وعده نموده، نامه را بیاور. پس جبرئیل نامه را تسلیم آن حضرت نمود، و او را از جانب خدا امر فرمود که: به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید. چون پیغمبر نامه را تسلیم امیر المؤمنین علیه السلام نمود، فرمود که: این را بخوان. پس امیر المؤمنین آن را حرف به حرف خواند. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: یا علی، این عهد و وصیّت پروردگار من تبارک و تعالی است که با من کرده بود، و پیمان شرطی است که بر من گرفته، و امانت اوست که در نزد من بود، و من تبلیغ رسالت کردم و خیرخواهی نمودم، و ادای امانت کردم.

پس علی علیه السلام عرض کرد که: و من شهادت می‌دهم از برای تو، پدر و مادرم فدای تو باد، به آن‌که تو تبلیغ رسالت خدا کردی، و خیرخواهی نمودی، و تصدیق کردی بر آنچه فرمودی،

وَ أَنَا لَكُمَا عَلىٰ ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، أَخَذْتَ وَصِيَّتِي وَ عَرَفْتَهَا وَ ضَمِنْتَ لِلّٰهِ وَ لِيَ الْوَفَاءَ بِمَا فِيهَا؟ فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: نَعَمْ - بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي - عَلَيَّ ضَمَانُهَا، وَ عَلَى اللّٰهِ عَوْنِي وَ تَوْفِيقِي عَلىٰ أَدَائِهَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُشْهِدَ عَلَيْكَ بِمُوَافَاتِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: نَعَمْ أَشْهِدْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ الْآنَ، وَ هُمَا حَاضِرَانِ، مَعَهُمَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ لِأُشْهِدَهُمْ عَلَيْكَ. فَقَالَ: نَعَمْ، لِيَشْهَدُوا، وَ أَنَا - بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي - أُشْهِدُهُمْ. فَأَشْهَدَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ.

وَ كَانَ فِيمَا اشْتَرَطَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ بِأَمْرِ جَبْرَئِيلَ فِيمَا أَمَرَ اللّٰهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَنْ قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ، تَفِي بِمَا فِيهَا؛ مِنْ مُوَالَاةِ مَنْ وَالَى اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ، وَ الْبَرَاءَةِ وَ الْعَدَاوَةِ لِمَنْ عَادَى اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ، وَ الْبَرَاءَةِ مِنْهُمْ عَلَى الصَّبْرِ مِنْكَ، وَ عَلىٰ كَظْمِ الْغَيْظِ، وَ عَلىٰ ذَهَابِ حَقِّكَ وَ غَصْبِ خُمُسِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ؟

فَقَالَ: نَعَمْ، يَا رَسُولَ اللّٰهِ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ، لَقَدْ سَمِعْتُ جَبْرَئِيلَ ﷺ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ﷺ: يَا مُحَمَّدُ، عَرِّفْهُ أَنَّهُ يُنْتَهَكُ الْحُرْمَةُ، وَ هِيَ حُرْمَةُ اللّٰهِ وَ حُرْمَةُ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، وَ عَلىٰ أَنْ تُخْضَبَ لِحْيَتُهُ مِنْ رَأْسِهِ بِدَمٍ عَبِيطٍ.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: فَصَعِقْتُ حِينَ فَهِمْتُ الْكَلِمَةَ مِنَ الْأَمِينِ جَبْرَئِيلَ حَتّىٰ سَقَطْتُ عَلىٰ وَجْهِي، وَ قُلْتُ: نَعَمْ، قَبِلْتُ وَ رَضِيتُ وَ إِنِ انْتَهَكَتِ الْحُرْمَةُ، وَ عُطِّلَتِ السُّنَنُ، وَ مُزِّقَ الْكِتَابُ، وَ هُدِّمَتِ الْكَعْبَةُ، وَ خُضِبَتْ لِحْيَتِي مِنْ رَأْسِي بِدَمٍ عَبِيطٍ صَابِراً مُحْتَسِباً أَبَداً حَتّىٰ أَقْدَمَ عَلَيْكَ.

و شهادت می‌دهد به این، از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من. جبرئیل عرض کرد که: و من از برای شما هر دو بر این مطلب و راستی آن، از جملهٔ گواهانم. بعد از آن رسول خداﷺ فرمود که: یا علی، وصیّت مرا گرفتی و شناختی آن را و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی به آنچه در آن است.

علی؀ عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدای تو باد، بر من است ضمان آن و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد، که آنها را به جا آورم. پس رسول خداﷺ فرمود که: یا علی، من اراده دارم که بر تو شاهد بگیرم تا در روز قیامت برای من شهادت دهند که من آن را به تو تسلیم کردم، و از تو پیمان گرفتم.

علی؀ عرض کرد: آری، شاهد بگیر. پیغمبرﷺ فرمود که: جبرئیل و میکائیل اکنون در این کارند که میان من و تو است، و مشغول تنسیق و انتظام آنند و هر دو حضور دارند، و فرشتگان مقرّب با ایشانند، و هر آینه ایشان را بر تو شاهد می‌گیرم. علی؀ عرض کرد: آری، باید که ایشان شاهد باشند و من نیز ایشان را شاهد می‌گیرم، پدر و مادرم فدای تو باد.

پس رسول خداﷺ ایشان را شاهد گرفت و در آنچه پیغمبر بر علی شرط نمود به امر جبرئیل در آنچه خدای عزّوجلّ او را امر فرموده بود، این بود که به آن حضرت فرمود که: یا علی، وفا می‌کنی به آنچه در این وصیّت نامه نوشته شده است از: دوستی هر که خدا و رسول او را دوست دارد، و بیزاری و دشمنی با هر که خدا و رسول او را دشمن دارد، و تبرّی نمودن از ایشان، در حالتی که قرار داشته باشی بر صبری که از تو ناشی شود، بر فرو خوردن خشم، و بر رفتن حقّت، و غصب کردن خمست، و دریدن پردهٔ حرمتت (که آن را رعایت نکنند).

عرض کرد: آری، یا رسول الله، قبول کردم. پس حضرت امیر المؤمنین؀ فرمود که: سوگند یاد می‌کنم به آن کسی که دانه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و بندگان را آفریده، که هر آینه شنیدم که جبرئیل؀ به حضرت پیغمبرﷺ می‌گفت که: یا محمد، به علی بشناسان و او را اعلام کن که هتک حرمت او خواهد شد و حرمت او حرمت خدا و حرمت رسول خداﷺ است و او را مطلّع کن بر این‌که ریشش به خون تازه که از سرش می‌آید، رنگ خواهد شد. امیر المؤمنین؀ فرمود که: در هنگامی که این سخن را از امین خدا جبرئیل؀ فهمیدم، مدهوش گردیدم، به مرتبه‌ای که بر رو در افتادم و گفتم: آری، قبول کردم و راضی شدم، و هر چند که هتک حرمت من شود و سنّت‌های پیغمبر معطّل و بیکاره گردد، و کتاب خدا دریده

ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، وَ أَعْلَمَهُمْ مِثْلَ مَا أَعْلَمَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالُوا مِثْلَ قَوْلِهِ، فَخُتِمَتِ الْوَصِيَّةُ بِخَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ لَمْ تَمَسَّهُ النَّارُ، وَ دُفِعَتْ إِلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ».

فَقُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ﷺ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، أَ لَا تَذْكُرُ مَا كَانَ فِي الْوَصِيَّةِ؟ فَقَالَ: «سُنَنُ اللّٰهِ وَ سُنَنُ رَسُولِهِ».

فَقُلْتُ: أَكَانَ فِي الْوَصِيَّةِ تَوَثُّبُهُمْ وَ خِلَافُهُمْ عَلىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ؟

فَقَالَ: «نَعَمْ وَ اللّٰهِ، شَيْئاً شَيْئاً، وَ حَرْفاً حَرْفاً، أَ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ وَ اللّٰهِ، لَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ ﷺ: أَ لَيْسَ قَدْ فَهِمْتُمَا مَا تَقَدَّمْتُ بِهِ إِلَيْكُمَا وَ قَبِلْتُمَاهُ؟ فَقَالَا: بَلىٰ، وَ صَبَرْنَا عَلىٰ مَا سَاءَنَا وَ غَاظَنَا».

٧٤٦ / ٥. وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ زِيَادَةٌ: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ

و پاره پاره شود، و خانهٔ کعبه خراب شود، و ریشم به خون تازه که از سرم آید، رنگ شود. و صبر خواهم کرد، و رضای خدا را طلب خواهم نمود تا بر تو وارد شوم.

بعد از آن، رسول خدا ﷺ حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین ﷺ را طلبید، و بر ایشان اعلام فرمود مثل آنچه را که به امیر المؤمنین اعلام فرموده بود، و ایشان، مثل آنچه آن حضرت عرض کرده بود، عرض کردند. پس وصیّت نامه مهر شده به مهرهایی از طلا که آتش به آن نرسیده بود، تسلیم امیر المؤمنین ﷺ شد».

عیسی می‌گوید که: به خدمت حضرت امام موسی ﷺ عرض کردم که: پدر و مادرم فدای تو باد، آیا ذکر نمی‌فرمایی که در آن وصیّت نامه چه بود؟ حضرت فرمود که: «سنّت‌های خدا و سنّت‌های رسول او». عرض کردم که: آیا در وصیّت نامه بود که بر امیر المؤمنین ﷺ مستولی خواهند شد، و با آن حضرت ﷺ مخالفت خواهند کرد؟ حضرت فرمود: «آری، به خدا سوگند که چیز به چیز و حرف به حرف در آن بود (یعنی: تمام گفتار و کردار ایشان، یا تمام وقایع کلّی و جزئی در آن درج بود). آیا قول خدای عزّ و جلّ را نشنیده‌ای که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبِينٍ﴾[1]، یعنی: و به درستی که ما زنده می‌گردانیم مردگان را و می‌نویسیم آنچه را که پیش فرستاده‌اند و نشانه‌های قدم‌های ایشان را (یا آنچه را که بعد از ایشان بماند از اثر افعال ایشان)، و هر چیزی را شمرده‌ایم، و آن را بیان کرده‌ایم» (یعنی: نوشته‌ایم در دفتری که پیشوای روشن است که سر دفتر تمام دفترهاست. و در امام مبین خلاف است و بعضی آن را لوح محفوظ می‌دانند، و بعضی نامهٔ اعمال و به امیر المؤمنین ﷺ نیز تفسیر شده، ولیکن ظاهر این حدیث، وصیّت نامه است). و حضرت فرمود: «به خدا سوگند، که رسول خدا ﷺ به امیر المؤمنین ﷺ و فاطمه ﷺ فرمود که: آیا چنین نیست که فهمیده باشید آنچه را که پیش داشتم به سوی شما و آن را قبول کرده باشید؟ عرض کردند: بلی، فهمیدیم و قبول نمودیم و صبر کردیم بر آنچه ما را اندوهناک گردانید و به خشم آورد ما را».

۷۴۶ / ۵. کلینی ﷺ فرموده است: و در نسخهٔ صفوان زیادتی هست (و مراد از صفوانی، محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاعة بن صفوان بن مهران جمّال است):

---

۱. یس، ۱۲.

بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الْأَصَمِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ الْبَزَّازِ، عَنْ حَرِيزٍ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا أَقَلَّ بَقَاءَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، وَ أَقْرَبَ آجَالَكُمْ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ مَعَ حَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْكُمْ!

فَقَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنَّا صَحِيفَةً، فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ فِي مُدَّتِهِ، فَإِذَا انْقَضىٰ مَا فِيهَا مِمَّا أُمِرَ بِهِ، عَرَفَ أَنَّ أَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يَنْعىٰ إِلَيْهِ نَفْسَهُ، وَ أَخْبَرَهُ بِمَا لَهُ عِنْدَ اللّٰهِ، وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام قَرَأَ صَحِيفَتَهُ الَّتِي أُعْطِيَهَا، وَ فُسِّرَ لَهُ مَا يَأْتِي بِنَعْيٍ، وَ بَقِيَ فِيهَا أَشْيَاءُ لَمْ تُقْضَ، فَخَرَجَ لِلْقِتَالِ.

وَ كَانَتْ تِلْكَ الْأُمُورُ الَّتِي بَقِيَتْ: أَنَّ الْمَلَائِكَةَ سَأَلَتِ اللّٰهَ فِي نُصْرَتِهِ، فَأَذِنَ لَهَا، وَمَكَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتَالِ، وَ تَتَأَهَّبُ لِذٰلِكَ حَتّىٰ قُتِلَ، فَنَزَلَتْ وَ قَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَقُتِلَ عليه السلام، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ، أَذِنْتَ لَنَا فِي الِانْحِدَارِ، وَ أَذِنْتَ لَنَا فِي نُصْرَتِهِ، فَانْحَدَرْنَا وَ قَدْ قَبَضْتَهُ، فَأَوْحَى اللّٰهُ إِلَيْهِمْ: أَنِ الْزَمُوا قَبْرَهُ حَتّىٰ تَرَوْهُ وَ قَدْ خَرَجَ، فَانْصُرُوهُ وَ ابْكُوا عَلَيْهِ وَ عَلىٰ مَا فَاتَكُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ؛ فَإِنَّكُمْ قَدْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ، فَبَكَتِ الْمَلَائِكَةُ تَعَزِّياً وَ حُزْناً عَلىٰ مَا فَاتَهُمْ مِنْ نُصْرَتِهِ، فَإِذَا خَرَجَ، يَكُونُونَ أَنْصَارَهُ».

علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن عبدالرّحمان اصمّ، از ابوعبدالله بزّاز، از حَریز روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که: فدای تو گردم، چه کم است بقای شما اهل بیت و چه نزدیک است بعضی از اجل‌های ما به بعضی دیگر، با آن‌که مردم به شما احتیاج دارند؟

حضرت فرمود: «به درستی که هر یک از ما را صحیفه‌ای است که آنچه به آن محتاج است که در مدّت حیات خویش به آن عمل کند، در آن صحیفه هست و چون آنچه در آن نوشته از آنچه به آن مأمور گردیده تمام می‌شود، می‌فهمد که اجلش در رسیده، و وقت آن شده که به سرای باقی ارتحال فرماید. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به نزد او می‌آید و وی را خبر می‌دهد که هنگام وفاتش رسیده و به آنچه از برای اوست در نزد خدا از مثوبات و رفعت درجه، او را خبر می‌دهد.

و به درستی که حضرت امام حسین علیه السلام خواند آن صحیفه راکه به آن حضرت عطا شده بود و در آن، آنچه به آن حضرت می‌رسید و بایست که به آن عمل کند، بیان شده بود با خبر دادن وفات آن حضرت و حال آن‌که در آن صحیفه، چیزی باقی مانده بود که هنوز از قوّه به فعل نیامده بود. پس آن حضرت به سوی قتال و برای جنگ بیرون رفت و آن امور که باقی مانده بود، این بود که فرشتگان در باب یاری کردن آن حضرت از خدا مسئلت نمودند، و خدا ایشان را رخصت داد.

پس فرشتگان درنگ نمودند که مستعدّ قتال گردند، و خویشتن را بسازند، و اسباب آن را آماده نموده مهیّای جنگ شوند، تا آن‌که حضرت شهید شد. پس فرشتگان فرود آمدند و حال آن‌که مدّت جنگ منقطع گردیده (یا زمان حیات آن حضرت بریده گشته) و آن حضرت علیه السلام شهید شده بود. فرشتگان به درگاه خدا عرض کردند که: ای پروردگار، ما را رخصت دادی در فرود آمدن به سوی زمین، و اذن دادی ما را در یاری نمودن آن حضرت، پس ما فرود آمدیم و تو روح مقدّس او را قبض فرموده‌ای؟ خدای تعالی به سوی ایشان وحی فرمود که: ملازم قبر او باشید تا او را ببینید که از قبر بیرون آمده، و در آن هنگام او را یاری کنید، و بگریید بر او و بر آنچه شما را فوت شد از نصرت او؛ زیرا که شما مخصوص گردیده‌اید به نصرت آن حضرت و گریستن بر او. پس فرشتگان گریستند به جهت تعزیه و اندوه بر آنچه ایشان را فوت شد از نصرت آن حضرت و چون از قبر بیرون آید (یعنی: در وقت رجعت) آن فرشتگان یاوران

٦٢ ـ بَابُ الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ‌ؑ

٧٤٧ / ١ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا‌ؑ: إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ بِمَ يُعْرَفُ الَّذِي بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: «لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ: مِنْهَا أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ وُلْدِ أَبِيهِ، وَ يَكُونَ فِيهِ الْفَضْلُ وَ الْوَصِيَّةُ، وَ يَقْدَمَ الرَّكْبُ، فَيَقُولَ: إِلىٰ مَنْ أَوْصىٰ فُلَانٌ؟ فَيُقَالَ: إِلىٰ فُلَانٍ؛ وَ السِّلَاحُ فِينَا بِمَنْزِلَةِ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، تَكُونُ الْإِمَامَةُ مَعَ السِّلَاحِ حَيْثُمَا كَانَ».

٧٤٨ / ٢ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَزِيدَ شَعَرٍ، عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ، عَنْ عَبْدِ الْأَعْلىٰ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ: الْمُتَوَثِّبُ عَلىٰ هٰذَا الْأَمْرِ، الْمُدَّعِي لَهُ، مَا الْحُجَّةُ عَلَيْهِ؟

قَالَ: «يُسْأَلُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ». قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ، فَقَالَ: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْحُجَّةِ لَمْ تَجْتَمِعْ فِي أَحَدٍ إِلَّا كَانَ صَاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ: أَنْ يَكُونَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ، وَ يَكُونَ عِنْدَهُ السِّلَاحُ، وَ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمْتَ الْمَدِينَةَ سَأَلْتَ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَ الصِّبْيَانَ: إِلىٰ مَنْ أَوْصىٰ فُلَانٌ؟ فَيَقُولُونَ: إِلىٰ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ».

٧٤٩ / ٣ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ، قَالَ: قِيلَ لَهُ: بِأَيِّ شَيْءٍ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: «بِالْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ، وَ بِالْفَضْلِ؛ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَطْعُنَ عَلَيْهِ فِي فَمٍ وَ لَا بَطْنٍ وَ لَا فَرْجٍ؛ فَيُقَالَ: كَذَّابٌ، وَ يَأْكُلُ أَمْوَالَ النَّاسِ، وَ مَا أَشْبَهَ هٰذَا».

او خواهند بود».

۶۲. باب در بیان اموری که حجّت امام‌علیه السلام را ثابت می‌گرداند

۱/۷۴۷ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر روایت کرده است که گفت: به خدمت ابوالحسن حضرت امام رضاعلیه السلام عرض کردم که: چون امام از دنیا برود، امامی که بعد از اوست، به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود که: «امام را علاماتی چند است: از جملهٔ آنها، آن است که از همهٔ فرزندان پدرش بزرگ‌تر باشد، و در او فضل (که مراد از آن، صلاح و کمال نفس و علم به شرایع است) باشد، و وصیّت ظاهره به او تعلّق گرفته باشد، و سواران که وارد شهر می‌گردند و می‌گویند که فلان کس به سوی کی وصیّت کرده، همه کس بگویند که: به سوی فلان. و سلاح پیغمبر در میان ما، به منزلهٔ تابوت است در میان بنی‌اسرائیل، و امامت با سلاح می‌باشد، در هر جا که باشد».

۲/۷۴۸ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید شَعَر، از هارون بن حمزه، از عبدالأعلی روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادق‌علیه السلام عرض کردم که: آن‌که بر این امر مستولی می‌شود و آن را ادّعا می‌نماید، چه حجّت بر او می‌توان آورد که امامتش معلوم شود؟ فرمود که: «از او سؤال می‌شود از حلال و حرام خدا». راوی می‌گوید که: بعد از آن، حضرت رو به من آورد و فرمود که: «سه حجّت است که در کسی جمع نمی‌شود، مگر این‌که آن کس صاحب امر امامت باشد: یکی آن‌که سزاوارترین مردمان باشد نسبت به آن که پیش از او بوده (یعنی: از همه کس به او نزدیک‌تر باشد). دویم آن‌که سلاح رسول‌صلی الله علیه وآله در نزد او باشد. سیم آن‌که صاحب وصیّت ظاهره باشد، که چون در مدینهٔ رسول‌صلی الله علیه وآله یا در شهر او، وارد شوی، سؤال کنی، عامّه مردمان و کودکان را از امامت، که فلان کس به سوی کی وصیّت کرده، بگویند که: به سوی فلان پسر فلان».

۳/۷۴۹ . علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و حفص بن بختری، از امام جعفر صادق‌علیه السلام روایت کرده است که گفت: به آن حضرت عرض شد که: امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: «به وصیّت ظاهره، و به فضل (به آن معنی که مذکور شد). به درستی که امام، باید که چنان باشد که کسی نتواند که بر او طعنه زند در باب دهان و شکم و فرج، که گفته شود که: دروغ‌گو است، و مال‌های مردم را می‌خورد، و آنچه شباهت به این

٧٥٠ / ٤ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ: مَا عَلَامَةُ الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَ الْإِمَامِ؟ فَقَالَ: «طَهَارَةُ الْوِلَادَةِ، وَ حُسْنُ الْمَنْشَأ، وَ لَا يَلْهُو، وَ لَا يَلْعَبُ».

٧٥١ / ٥ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا‌ؑ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّلَالَةِ عَلىٰ صَاحِبِ هٰذَا الْأَمْرِ، فَقَالَ: «الدَّلَالَةُ عَلَيْهِ: الْكِبَرُ، وَ الْفَضْلُ، وَ الْوَصِيَّةُ، إِذَا قَدِمَ الرَّكْبُ الْمَدِينَةَ فَقَالُوا: إِلىٰ مَنْ أَوْصىٰ فُلَانٌ؟ قِيلَ: إِلىٰ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، وَ دُورُوا مَعَ السِّلَاحِ حَيْثُمَا دَارَ؛ فَأَمَّا الْمَسَائِلُ، فَلَيْسَ فِيهَا حُجَّةٌ».

٧٥٢ / ٦ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ: «إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةٌ».

٧٥٣ / ٧ . أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ‌ؑ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ؟ قَالَ: فَقَالَ: «بِخِصَالٍ: أَمَّا أَوَّلُهَا، فَإِنَّهُ بِشَيْءٍ قَدْ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَأَشَارَ إِلَيْهِ لِيَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةً؛ وَ يُسْأَلُ فَيُجِيبُ؛ وَ إِنْ سُكِتَ عَنْهُ ابْتَدَأَ؛ وَ يُخْبِرُ بِمَا فِي غَدٍ؛ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ».

ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، أُعْطِيكَ عَلَامَةً قَبْلَ أَنْ تَقُومَ» فَلَمْ أَلْبَثْ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ، فَكَلَّمَهُ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ، فَأَجَابَهُ أَبُو الْحَسَنِ‌ؑ بِالْفَارِسِيَّةِ، فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ: وَ اللّٰهِ ـ جُعِلْتُ فِدَاكَ ـ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِالْخُرَاسَانِيَّةِ غَيْرُ أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُهَا، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ! إِذَا كُنْتُ لَا أُحْسِنُ أُجِيبُكَ، فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ؟».

ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفىٰ عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ،

داشته باشد» (و به جهت شدّت عفّت و طیب ازار، متعلّق به فرج راکه زنا و لواط است ذکر نفرموده، و به مجمل شباهت اکتفا فرموده).

۷۵۰ / ۴ . محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از معاویة بن وهب روایت کرده است که گفت: به خدمت امام جعفر صادقؑ عرض کردم که: چیست علامت امامی که بعد از امام است؟ فرمود که: «حلال‌زادگی، و حسن منشأ (که نشو و نمای او در تقوا و صلاح باشد. و می‌تواند که معنی این باشد که، از سلسله‌ای عظیم الشّأن باشد)، و از یاد خدا غافل نشود، و کاری که نفعی بر آن مترتّب نشود، از او سر نزند».

۷۵۱ / ۵ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از احمد بن عمر، از ابوالحسن حضرت امام رضاؑ روایت کرده است که گفت: سؤال کردم از آن حضرت از آنچه دلالت بر صاحب این امر می‌کند. فرمود که: «دلیل بر او، بزرگی است به اعتبار سال و فضل و وصیّت، که چون سواران وارد مدینه شوند و بگویند که: فلان کس به سوی کی وصیّت نمود، گفته شود که: به سوی فلان پسر فلان، و بگردید با سلاح پیغمبرﷺ در هر جاکه بگردد (یعنی: در هر جا که سلاح باشد صاحب آن را امام دانید) و امّا مسائل حجّتی در آن نیست» (یعنی: از برای عوام؛ زیراکه عقول و افهام ایشان، درک حقّ و باطل جوابی که می‌شنوند، نمی‌توانند کرد).

۷۵۲ / ۶ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادقؑ روایت کرده است که: «امر امامت در پسر بزرگ‌تر است، مادام که آفتی با او نباشد» (و آفت، شامل آفت ظاهری و باطنی هر دو می‌باشد).

۷۵۳ / ۷ . احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: به خدمت حضرت امام موسی کاظمؑ عرض کردم که: فدای تو گردم، امام به چه چیز شناخته می‌شود؟ فرمود: «به چند خصلت: امّا اوّل آنها به سبب چیزی است که از پدرش در باب او پیشی گرفته، و به سوی آن اشاره فرموده (یعنی: وصیّت) تا آن‌که حجّت بر مردم ثابت شود، و از او سؤال که می‌شود جواب گوید و عاجز نشود. و اگر از پرسیدن از او سکوت شود، خود ابتدا فرماید و مطلب ایشان را بیان کند، و خبر دهد به آنچه در فردا (یعنی: آینده) واقع خواهد شد و با مردم به هر زبانی سخن گوید».

بعد از آن، به من فرمود که: «ای آبا محمد، تو را علامتی از اینها عطا کنم، پیش از آن‌که برخیزی». پس درنگ نکردم که مردی از اهل خراسان بر ما داخل شد، پس آن خراسانی

وَ لَا طَيْرٍ، وَ لَا بَهِيمَةٍ، وَ لَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ، فَمَنْ لَمْ تَكُنْ هٰذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ، فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ».

٦٣ـ بَابُ ثَبَاتِ الْإِمَامَةِ فِي الْأَعْقَابِ، وَ أَنَّهَا لَا تَعُودُ فِي أَخٍ وَ لَا عَمٍّ وَ لَا غَيْرِهِمَا مِنَ الْقَرَابَاتِ

٧٥٤ / ١ . عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ، قَالَ: «لَا تَعُودُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَبَداً، إِنَّمَا جَرَتْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالىٰ: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ﴾ فَلَا تَكُونُ بَعْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِلَّا فِي الْأَعْقَابِ وَ أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ».

٧٥٥ / ٢ . عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ: أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: «أَبَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَهَا لِأَخَوَيْنِ، بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ».

٧٥٦ / ٣ . مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا: أَنَّهُ سُئِلَ: أَ تَكُونُ الْإِمَامَةُ فِي عَمٍّ أَوْ

به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت و آن حضرت ﷺ او را به زبان فارسی جواب داد. آن خراسانی عرض کرد که: فدای تو گردم، به خدا سوگند که چیزی مرا مانع نشد از این‌که با تو به زبان خراسانی سخن کنم، مگر آن‌که من گمان کردم که تو آن را نیک نمی‌دانی. حضرت فرمود: «سبحان الله، هرگاه من چنان باشم که نتوانم تو را درست جواب دهم به زبان تو، پس زیادتی من بر تو چه چیز است؟» بعد از آن، به من فرمود که: «ای ابا محمد، به درستی که امام، سخن هیچ یک از مردمان و مرغان و چهارپایان و چیزی که روح در آن باشد، بر او پوشیده نباشد. پس هر که این خصلت‌ها در او نباشد، البتّه آن کس امام نیست».

۶۳. باب در بیان ثبوت امامت در فرزندان، و بیان این‌که امامت بر نمی‌گردد در برادر و نه در عمو و نه غیر ایشان از خویشان، ولیکن در غیر امام حسن و امام حسین ﷺ چنانچه بیاید

۷۵۴ / ۱ . علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن ثُویر بن ابی فاخته، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که فرمود: «امامت، هرگز در دو برادر بر نمی‌گردد (که یک مرتبه، آن برادر امام باشد و یک مرتبهٔ دیگر، برادر دیگر) بعد از امام حسن و امام حسین ﷺ. جز این نیست که امامت فرزند بعد از پدر به طریق استمرار جاری شده است از حضرت علی بن الحسین ﷺ، چنانچه خدای تبارک و تعالی فرموده است که: ﴿وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فى كِتابِ اللّهِ﴾[1]، یعنی: و صاحبان خویشی‌ها بعضی از ایشان سزاوارترند به بعضی دیگر از غیر ایشان در میراث بردن در کتاب خدا» (که لوح محفوظ است، یا قرآن، یا در حکم خدا) و حضرت فرمود که: «امامت بعد از علی بن الحسین نمی‌باشد مگر در فرزندان و فرزندان آن فرزندان».

۷۵۵ / ۲ . علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از امام جعفر صادق ﷺ روایت کرده است که یونس از آن حضرت شنید که می‌فرمود: «خدا ابا فرموده است که امامت را از برای دو برادر قرار دهد، بعد از امام حسن و امام حسین ﷺ».

۷۵۶ / ۳ . محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابوالحسن حضرت امام رضا ﷺ روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد که: آیا

---

۱. انفال، ۸۵.

خَالٍ؟ فَقَالَ: «لَا»، فَقُلْتُ: فَفِي أَخٍ؟ قَالَ: «لَا»، قُلْتُ: فَفِي مَنْ؟ قَالَ: «فِي وَلَدِي» وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ لَا وَلَدَ لَهُ.

٧٥٧ / ٤. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسىٰ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَجْتَمِعُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، إِنَّمَا هِيَ فِي الْأَعْقَابِ وَ أَعْقَابِ الْأَعْقَابِ».

٧٥٨ / ٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيىٰ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ‌ؑ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَانَ كَوْنٌ ـ وَ لَا أَرَانِي اللّٰهُ ـ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ فَأَوْمَأَ إِلَى ابْنِهِ مُوسىٰ‌ؑ. قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِمُوسىٰ حَدَثٌ فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ: «بِوَلَدِهِ». قُلْتُ: فَإِنْ حَدَثَ بِوَلَدِهِ حَدَثٌ، وَ تَرَكَ أَخاً كَبِيراً وَ ابْناً صَغِيراً، فَبِمَنْ أَئْتَمُّ؟ قَالَ: «بِوَلَدِهِ، ثُمَّ وَاحِداً فَوَاحِداً».

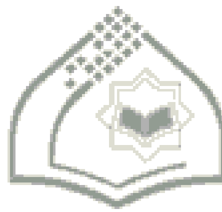
وَ فِي نُسْخَةِ الصَّفْوَانِيِّ: «ثُمَّ هٰكَذَا أَبَداً».

امامت در عمو یا خالو می‌باشد؟ فرمود: «نه». راوی می‌گوید که: من عرض کردم که در برادر می‌باشد؟ فرمود: «نه». عرض کردم که: پس در که می‌باشد؟ فرمود که: «در فرزند من». و آن حضرت در آن روز که این سخن را فرمود، هنوز او را فرزندی نبود.

۷۵۷ / ۴ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالرّحمان بن ابی نجران، از سلیمان بن جعفر جعفری، از حمّاد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: «امامت در دو برادر جمع نمی‌شود، بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام، جز این نیست که امامت در فرزندان و فرزندان آن فرزندان است».

۷۵۸ / ۵ . محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به خدمت آن حضرت عرض کردم که: اگر حادثه روی دهد و خدا آن را به من ننماید، به که اقتدا کنم؟ پس حضرت اشاره فرمود به سوی پسرش حضرت امام موسی علیه السلام. راوی می‌گوید که: عرض کردم که: اگر حادثه‌ای به حضرت موسی علیه السلام رخ نماید، به که اقتدا نمایم؟ فرمود: «به فرزندش». عرض کردم که: اگر به فرزندش حادثه‌ای رو آورد و برادر بزرگی و پسر کوچکی را واگذارد، به که اقتدا کنم؟ فرمود: «به فرزندش، بعد از آن یک به یک به ترتیب».

کلینی رحمه الله فرموده که در نسخهٔ صفوانی است که: «بعد از آن، همیشه همچنین است».


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست



تحفة الأولیاء